علم الانسان ما لم یعلم

۱۳۳۹

کتبخانہ

جامعہ ملیہ اسلامیہ

دہلی

شعبہ ----------

شمارہ ----------

عدد داخلہ ۲۲/۱۸

D-22/18

ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

بشاه ولي الله محدث الدهلوي

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بعث فینا اشرف الرسل واحیا به اقوم السبل وجعل اصحابه وازره فی حیاته خلفاء من بعده لتتم النعمة وتعم ... الا الله

واشهد ان محمدا عبده ورسوله الذی ... صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه اجمعین

می گوید فقیر ولی الله عفی عنه که درین زمانه بدعت تشیع ظاهر شده و نفوس

عوام بشبهات ایشان متاثر گشته و اکثر مردم این اقلیم در اثبات خلافت

خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به شکوک ... افتادند لاجرم نور توفیق

الهی در دل این بنده ضعیف علمی را مشروح و مبسوط کرد تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد

که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی ست از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند

هیچ مسئله از مسائل شرعی محکم نشود زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجمل ست

بدون بیان سلف صالح تاویل آن معلوم نمی‌شود و اکثر احادیث خبر واحد محتاج بیان بغیر روایت

جماعه از سلف آنرا و استنباط مجتهدان از آن متمسک نگردد و قضیه‌ها ...

متعارضه و رای مجتهدان این بزرگواران صورت نگیرد و همچنین جمیع فنون دینیه ...

علم قراءة و تفسیر و عقاید و علم سلوک سعادت آن را این عزیزان حاصل شود و چند وقت مخالفت
در بین امور مختلف را شده است و متمسک ایشان اذیال خلفا جمع قرآن و صوف قراءة
متواتره و شاذه منسوب به سعی خلفاست و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه
منسوب به تحقیق ایشان هر که در شکستن این اصل سعی میکند بحقیقت هدم جمیع فنون دینیه
میخواهد و چنین در داشته شد که عدة السموات و الارض [illegible] سایر شرایع را
اولا در مرتبه کلام نفسی دانسته اند از آن حین و مقرر کرده اند و آنچه [illegible] مرتبه
آیة کریمة ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض
منها اربعة حرم نقد از آن بر قلب مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اجمالا تارة و تفصیلا
اخری فرود آورد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایضا تارة اشارة اخری [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] الله [illegible] تکلیف عباد [illegible]
[illegible] و در قرآن
[illegible] اجمالا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible]
علم شریف ایضا اشارة [illegible] اکثر تکلیف عباد با [illegible] این بزرگواران
و علما متحقق [illegible] قرن اول [illegible]
عمل کردند بر خلاف آنچه متأخرین [illegible] تقریر میکنند که خلافت ایشان بصحت [illegible] مطلقا
یا بنص جلی نیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنابر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند و بر خلاف
آنچه شیعیان میگویند که در قدرت او حیف عظیم رفته به طلب دنیا خلافت را از مستحق
آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند [illegible]
شد که تطبیق در اختلاف علما و در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
وجه توان نمود که استخلاف [illegible] اطلاق کرده میشود بر [illegible] شرایع بر مکلفین [illegible]

[illegible] با دامن ماجرا دکاهی [illegible] هسته معاده نزدیک وصیت بوالمیه عهد است جمع اهل

[illegible] تفصیل بلفظ استخلاف و مانند آن هرگز معمول زیاده کرده است و عجب آنکه

[illegible] است صواب تحقیق احادیث بود و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از جمله

[illegible] مانند آن و تطبیق در میان اختلاف علما در آنکه خلافت منصوص جلی است یا خفی یا آن

[illegible] است که جمعی آیات را جدا جدا یا نصی که تعبیر الیست مربوط با هم منظور نشد جلی قائل

شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حاجت بیان و ندانستند مر انداختن و انتقاد و تنبیه

[illegible] الحق آیه نشناختند با آنکه احادیث اخبار احاد بود متفق در معنی اثبات خلافت

که [illegible] نظر بر حدیثی و دو حدیثی افتاده دانستند که خبر واحد است و جمعی را

[illegible] و معاقد [illegible] بالمعنی نشناختند [illegible] توفیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومن الله استمد في المقصود وبه أتوكل فيه اشتمل على فصل التوكل [illegible] الى كلا بنيه

و [illegible] امر [illegible] حسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم مقصد

[illegible] [illegible] در خلافت عامه مسئله در تعریف خلافة

هي الرياسة [illegible] لاقامة الدين باحياء العلوم الدينية واقامة اركان

الاسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتلة واعطائهم

من الفيء والقيام بالقضاء واقامة الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف [illegible]

المنهی عن المنکر ثابتة عن النبی صلی الله علیه وسلم تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع

از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون

مبعوث شدند برای کافه خلق الله تا ابد رجوع ما کلها ارد و تصرف‌ها معهود و برای هر جا

تعیین نواب فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله نمودند و دانستند چون آن معاملات را

استقرار تمام و از جزئیات بکلیات و از کلیات بکلی واحد که شامل همه باشد انتقال

علما آن اقامت دین باشد که مشتمل بر جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر باشند

یکی از آن احیاء علوم دینیه است از تعلیم قرآن و سنت و موعظه قال الله تعالی هو الذی بعث

فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و مستفیض شد که

حضرت صلی الله علیه وسلم تعهد میکردند صحابه را به تذکیر و موعظه و دیگر اقامت ارکان

اسلام است زیرا که مستفیض شد که امامت جمع و اعیاد و جماعات میفرمودند و نصب

امام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن به مصارف نمودند و عمال را برای

آن تعیین منصوب میساختند و همچنین شهادة بر هلال رمضان و هلال عید میشنیدند و بعد

ثبوت شهادة حکم بصوم و فطر میفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که

حضور شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه متحقق نشد حضرت ابو بکر صدیق را

فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهاد و نصب امرای

جیوش و سرایا و قیام آنحضرت بقضاء در خصومات و نصب قضاة در بلاد اسلام و

اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر مستغنی از بیان است آنکه به بینه احتیاج و استشهاد

و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت

همان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف است نصب شخصی که در دین اهم

اهتمام عظیم فرماید و نواب را بآفاق فرستد و هر جا آنچه لایق باشد و ایشان را

از امر دین تجاوز نکنند و بر حسب اشاره وی جاری شوند و آن شخص خلیفه آنحضرت

باشد در ... خلیفه نبی صلی الله علیه وسلم باستیلا کلی ریاست عامه بر آمد علی المسلمین به
تعیین شده ... بعنوان خلافت و قضاة و احتساب و امرای جیوش که بامر خلیفه اقامت
آن امور نمایند در حقیقت عمال او و مختلف اند دیگر ضمیمه خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا انقضای
... [illegible] ... لفظ المتصدی لاقامة الدین بر آمد تخصیص ریاست
خلیفه را ... [illegible] ... متصدی نبود ... غیر وجه شرعی مثل ملوک ... بر
متغلبه ... حفظ ... بر آمد تخصیص ... تا بر وجه اکمل و اتم باشد در
اهل ... لیکن با عوان از دست ... از بنی امیه بر آید تخصیص خلیفه
... غیر تسلط خواهد بود و قید نیابت عن النبی صلی الله علیه وسلم بری آرد
از مفهوم خلیفه اشیا را هرچند در قرآن عظیم حضرت داود علیه السلام خلیفه گفته
شده ... در خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حضرت داود خلیفة الله
بود لهذا حضرت ابو بکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفة الله و فرمودند که مرا
خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ... بگویید ... واجب بالکفایه است بر مسلمین الی
یوم القیامة نصب خلیفه مستجمع شروط بچند وجه یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم تعیین
نصب خلیفه ... از دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شدند ... اگر از شرع
وجوب نصب خلیفه ادراک نمیکردند بر چنین امر خطیر مقدم نمیساختند و این وجه اثبات
دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم میباید بر وجه اجمال دوم آنکه در حدیث وارد
شده من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة یعنی هر که بمیرد حال آنکه بیعت در
گردن او بیعت خلیفه مرده است بمرگ جاهلیة و این نص شرعی است تفصیلا سوم
آنکه خدای تعالی ... باد ... احیای علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار
از حوزه اسلام فرض بالکفایه گردانید و آن تمام نشود بی نصب امام صورت نگیرد
و مقدمه واجب واجب است کبار صحابه برین وجه تنبیه نموده اند و مسئله در شرح

خلافت را اصل دیگر از مسائل اینست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن نیابت انبیا علیهم
در نشر دین و اقامت ارکان اسلام و امر بمعروف و نهی منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت
حدود را پس هر چه شرط هر یکی ازین امور باشد شرط خلافت است مزید ازان
شرطی دیگر بمقتضای حدیث مستفیض و آن قرشیت است چون این اصل دانسته شد
خوض کنیم در تفصیل مایم از جمله شروط خلافت اینست که مسلمان باشد زیراکه ولایت مسلمین
برای حق [illegible] مسلمان قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و نظاهر
که این کار از غیر مسلمان سر انجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد والعیاذ بالله واجب
شود عزل وی پس نصب کافر اولی است با آنکه درست نباشد و از آن جمله است که
عاقل بالغ باشد زیراکه مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرفات شرعیه خویش قال
الله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال جمیع
مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کار مطلوب از استخلاف بالقطع از ایشان خاتم
سر انجام نشود و از آن جمله است که مرد باشد نه امرأة زیراکه در حدیث بخاری
آمده ما افلح قوم ولوا امرهم امرأة چون بسمع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که
اهل فارس دختر کسری را به پادشاهی بر داشتند فرمود رستگار نشد قومی که والی امر
پادشاهی خود ساختند زنی را و زیراکه امرأة ناقص العقل والدین است و در جنگ
و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس پس از وی کارهای مطلوب نبراید
و از آن جمله است که حر باشد زیراکه عبد قابل شهادت در خصومات نیست و منظور
مردم حقیر و مهان و واجب است بر وی مشغول بودن بخدمت سید خود و از آن
جمله است که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیراکه [illegible] است بر خلیفه حکم کردن بوجهی
که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت [illegible] و مدعا علیه و مقر و مقر له و شاهد
و مشهود علیه و استماع کلام ایشان و واجب است بر وی تولیه قضاة امصار

و نصب عمال و امر کردن ایشان بآنچه در جهاد سبیل الله و مانند آن در سلامت
اعضا متحقق نشود پس موقوف واجب واجب باشد و از انجمله آنست که شجاع باشد و
صاحب رای در ترتیب جیوش و عقد صلح و ترتیب معاهدات و تعیین امرا و عمال و صاحب
کفایت یعنی قدرت داشته باشد بر تدبیر مهمات که حفظ کند دین را و مردم را و بحسن انتظام
در تدبیر مهمات راضی شوند که جهاد و نصب قضات بی صاحب رای و کفایت صورت نه بندد و آن
مطلب اعظم است از مطالب خلافت و از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب
کبائر غیر مصر بر صغایر و صاحب مروة باشد پس اگر خلیع العذار باشد برآنکه در رعایت
و تاخیر در ادای حقوق هرگاه این معانی شرط است در ریاست عامه که زمام خلق
بدست او دادن است اولی است با آنکه شرط باشد و قال الله تبارک و تعالی ممن ترضون
من الشهداء و در شهادت بعدالت و مروة بود و از انجمله آنست که مجتهد باشد
زیرا که خلافت منصب قضا و احیای علوم دین و امر معروف و نهی منکر را او
و بدون مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القضاة ثلثة واحد
فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فحکم به فهو فی الجنة
و رجل عرف الحق فحکم فجار فی الحکم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی
النار رواه ابوداؤد و اصل معانی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته
باشد با دلیل تفصیلی از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را مربوط بدلیل او دانسته
و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده باشد پس درین زمانه مجتهد نمیتواند شد مگر کسی
که جمع کرده باشد پنج علم را علم کتاب قراءة و تفسیرا و علم سنت با سانید آن و معرفت
صحیح و ضعیف در آن و علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز ننماید
و در یکی از دو قول علی قولین احداث قول ثالث اختیار نکند و علم عربیه از لغت و نحو
و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوه التطبیق بین المختلفین بعد از آن اعمال فکر کند

در ابواب

در مسایل خزینه هر حکمی را منوط بدلیل او شناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل
ابی حنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و بسند [illegible]
فهمیده ظنی فوقی در هر مسئله بهم رساند کافیست و تحقیق آنست که احیاء تفسیر قرآن
نیز جنس این علوم [illegible] نیست لیکن معتبر اینجا احادیث اسباب نزول و مناسب
اوست و آثار سلف شده است تفسیر غریب و قوة فهم سیاق و سیاق و توجیه و مانند
آن در علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را والله اعلم [illegible] صحابه کبار
این شرط لازم نبود [illegible] معرفت قرآن و حفظ سنت [illegible] زیرا که [illegible] بزبان ایشان
بود بغیر تعلم نحو [illegible] کلام عربی می رسیدند و [illegible] احادیث تا [illegible] ظاهر نشده و احتیاج
سلف پدید نیامده بود [illegible] اتفاق است که قرشی باشد اعتبار نسب آبا خود زیرا که
حضرت ابوبکر صدیق [illegible] کرده اند [illegible] آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده اند الائمة من قریش [illegible] روایت میکنند الناس
تبع لقریش فی هذا الشان [illegible] روایت میکنند [illegible] فی قریش ما بقی
منهم اثنان [illegible] روایت میکنند ان هذا الامر فی قریش [illegible]
احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و غیر اینها بطرق [illegible]
بجهت اختصار [illegible] اختلاف کرده اند [illegible]
اتفاق کرده اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفه خط از علم
کتاب و سنت و انشاء احکام فقهیه و بعض ذکر کرده اند اینرا با آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیگری
قیاس نمی توان کرد دیگر [illegible] الیوم معرفت [illegible] موقوف است بر شناختن خط و
بسیاری از مصالح منوط بنوشتن بالجمله چون این شروط در شخصی مجتمع باشد مستحق
خلافت شود اگر او را خلیفه سازند خلافت را [illegible] وی عقد کنند خلیفه [illegible]

باشد غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن
اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورة که بر داشتن او نشود
خلافت اعلاء امت سبب گردد و هرج و مرج پدید آرد مسئله در طریق انعقاد و فتح
انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود طریق اول بیعت اهل حل و عقد است از علما
و قضاة و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان میسر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع
بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فایده ندارد زیرا که
حضرت عمر در خطبه آخر فرموده‌اند من بایع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یتابع هو
و الذی بایعه تغرة ان یقتلا و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بود
طریق دوم استخلاف خلیفه مستجمع شروط را یعنی خلیفه عادل مستقیم نصح مسلمین
شخصی را از میان جمعی مستجمع شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص کند
باستخلاف و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص بعد از آن مستجمع شروط مستحق
بیعت گردد و بر قوم لازم است که آن شخص را خلیفه سازند و انعقاد خلافت حضرت
فاروق بهمین طریق بود طریق سوم شوری است و آیة آن است که خلیفه پیش از
مرگ خود خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط دائر کند و بگوید از میان این جماعت هر که را
اختیار کنید خلیفه او باشد پس بعد موت خلیفه مشورت کنند و شخصی را معین سازند
یا اگر برای اختیار شخصی را یا جمعی را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد
و انعقاد خلافت ذی النورین بهمین طریق بود که حضرت عمر فاروق خلافت
را در میان شش کس شوری ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف برای تعیین خلیفه
مقرر شدند وی حضرت ذی النورین را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست
چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و مردم را
بر خود جمع سازد یا تالیف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود لازم گردد

پس هر دو مان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه مستولی جمیع
شروط را باشد و صرف منازع عین کند بصلح و بجنگ یا بغیر ارتکاب محرم و این قسم جایز است و
رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی و بعد صلح امام حسن ازین
نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازع عین کند بقتال و ارتکاب محرم و این
جایز نیست و فاعل این عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد
تا آنکه امام مذکور گشته از او باب سؤال ساقط شود چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد حکم او
و همراه او جهاد و غیره [illegible] کرده اند انعقاد بنابر ضرورت است زیرا که در عزل او فتنه ها تلف
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و به یقین معلوم نیست که این شدائد بعد نصب شخص دیگر دفع شود
بلکه احتمال که دیگری بدتر از او غالب شود پس ارتکاب فتنه که قبح او متیقن است بجهت امر
باید بود برای [illegible] که [illegible] و آنچه درین فتنه عبد الملک [illegible] و اول خلفای
بنی عباس [illegible] نوع بود بالجمله اگر شخصی مستقر باشد [illegible] شود [illegible]
منصب [illegible] خلافت [illegible] متصل [illegible] شود [illegible] یکی از طرق
مذکوره شد زیرا که [illegible] تسلط یا بیعت خلافت [illegible] نشود و [illegible]
[illegible] نکرده [illegible] اصحاب [illegible] بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم برین [illegible] مبادرت
کردند به بیعت حضرت صدیق و اکتفا نمودند [illegible] و اهل علم [illegible] کرده اند
آنکه خلافت حضرت مرتضی بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد مقتضای کلام اکثر آنست
که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر متابعی حضرت
مرتضی که بالیت هم نوشته اند نیز بدانمعنی است و جمعی گفته اند که بشوری انعقاد خلافت
ایشان شده زیرا که مشوره متضمن استقرار خلافت خلیفه عثمان باشد یا علی چون عثمان
نماند علی متعین شد و فیه ما فیه در ذیل مسئله یکم باید فهمید اینجا سوالی متوجه میشود
تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرت شیخین منصوص بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس انعقاد خلافت حضرت صدیق به بیعت اهل حل وعقد وخلافت حضرت فاروق باستخلاف
به قول او وحکم [illegible] آید جواب گوییم مقصود آنست که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم
شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و بالجمله متوجه شدن و عقد
خلافت را برای ایشان بستن و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجه
به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثلا آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام الهی
به نص شارع و تعلق حکم وجوب بالفعل منوط گشت بدخول وقت پس باعتبار حکمت
اسباب علل نسبت کرده میشود انعقاد خلافت را به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف
و همچنین ما به یقین میدانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی
در زمان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام بر حق است و پیروی
کردن [illegible] و انقیاد [illegible] تا آنکه بیعت از وی برده باشند [illegible] پس [illegible]
فرموده اند آنحضرت امام مهدی را واجب است انقیاد او در آنچه متعلق بخلیفه دارد
چون وقت خلافت او آید [illegible] یا بعد ازین [illegible] نزدیک ظهور امام مهدی وقت
بازده میان رکن و مقام باز شود [illegible] حضرت صدیق [illegible]
فاروق را برای عقد یا عزم کرده شد عبد الرحمن بن عوف برای تعیین ذی النورین مستلزم
آن نیست که [illegible] نص [illegible] باشد بلکه [illegible] آنست که این بزرگان نص [illegible] از شارع
دریافته اند [illegible] ساخته اند و مشهور شده در میان مردم نسبت بایشان چنانکه گویند ابوحنیفه
این را واجب ساخته و شافعی آن را واجب گردانیده است یا گویند حضرت فاروق متعه
را حلال گردانید [illegible] تفصیل این سخن در باب سیوم است ان شاء الله تعالی والله اعلم مسئله
در بیان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین و اصل درین مسئله نظر کردن است
در معنی خلافت [illegible] باید دانست [illegible] اقامه دین که بغیر آنها اقامت دین متصور نشود
و [illegible] و [illegible] آنها علی الکل و [illegible] تحقیق نپذیرد واجب است بر خلیفه [illegible]

تن

دین محمد صلی الله علیه وسلم بر وصفی که نسبت مستفیضه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و آنچه
سلف صالح بر آن معتقد گشته با نکار بر مخالف و انکار بر آنچه مخترعه خواهد بود و کسر قتال کند مرتدین
و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را و دیگر اقامت ارکان اسلام معهود از جمعه و جماعات و زکوة
و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و صدقات
نصب فرماید و امیر حج معین کند و احیاء علوم دین نماید بنفس خود قدری که متیسر شود و مقرر
سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبد الله بن مسعود را با جماعه
در کوفه نشانید و معقل بن یسار و عبد الله بن مغفل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل
خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد بلاد اسلام
را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و سرحدهای دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ
مشحون سازد و جهاد نماید تا حد اعداء تهدا و رفعا و ترتیب دهد جیوش را و فرض
ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن بر غزاة بجا آرد و تقدیر عطای
قضاة و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقتیر
و تأیید کند در کارهای امراء عدول را از اهل نیکخواهی را و همت گمارد در تعرف امور و تصفح
احوال رعیت و افواج و امراء امصار و جیوش غزاة و قضاة و عزل ایشان مقید باشد تا
خیانتی و حیفی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر
ازین امر نهی شدید فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره
فی العوارف عن وسق الرومی قال کنت مملوکا لعمر وکان یقول لی اسلم فانک ان اسلمت
استعنت بک علی امانة المسلمین فانه لا ینبغی ان استعین علی امانتهم بمن لیس منهم قال
فابیت فقال عمر لا اکراه فی الدین فلما حضرته الوفاة اعتقنی فقال اذهب حیث شئت
اینست بیان آنچه واجبست بر خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مشتمل در بیان آنچه
بر رعیت واجبست از طاعت خلیفه لازمست بر مسلمین هر چه امر فرماید خلیفه از

مسائل امام و آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جابر و اگر خود بد
را به سبب فرزند محتمله نیست و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب
و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی بر اصل و اصح الثبوت لازم است تحمل او شدید
و منع قضای قضات او و رفع آن هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بر
سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر کفر بواح از وی دیده شود اگر ایشان را
تصحیح شرعیه نباشد و خروج بر خلیفه به سه نوع تواند بود یکی آنکه خلیفه کافر شود یا
ضروریات دین و العیاذ بالله ... ست و واجب است خروج بر وی و قتال با وی
و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام مستعلی گردد و کفر غالب نشود دیگر آنکه خروج
کنند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازند
و قانون شرع را و حکم ایشان حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم متفرق ساختن
جماعات ایشان را واجب است سوم آنکه خروج کنند به نیت اقامت دین و تقریر کنند در خلیفه
احکام او شبهه دلیل که تاویل اگر باطل شد قطعا هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اهل
ردة در باب منع زکوة در زمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیة البطلان تاویل
آنست که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی قطعا فی شود و اگر آن
تاویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغاة باشند و در زمان اول حکم آن
قوم حکم مجتهد مخطی بعد از اعطاء علا اجر چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر آن
مستفیض شده ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امروز حکم عصیان با بغی گیرند
اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از
جانب شرع پیش ما موجود است و معنی برهان همانست که تقریر کرده ایم جایز است
قیام به منع مظالم از خود و ترک فرمان برداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند اگر
ایذای او و عصاة باشند اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست جبر نماید و اگر

اگر

و اگر بر سر وی میکند و از آیات سماویه شمرده دست از قتال باز دارد و از اعظم انواع
تهیا دست امر کردن خلیفه بمعروف و نهی از منکر بغیر حزوبا [?] حیف و می باید که بلطف
باشد دون العنف و در خلوة باشد نه در ملا علانیه تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت
و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که با تمام مقصود
کوشیم اثبات خلافت عامه برای خلفای اربعه از اجلی بدیهیات است چون مفهوم خلیفه و شرط
او را در ذهن تصور نمایم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکره نمائیم بالبداهه
جمیع شروط خلافت در ایشان و ظهور معاهد خلافت تا کمال وجه از ایشان ادراک کرده
میشود اگر خفای در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ قیود دیگر است در مفهوم خلیفه که
شیعه عصمت و وصی [?] و [?] شرط میکنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت
و ذکوره و سلامة اعضا و قرشیت در این شریکان محل بحث عاقلی نمی تواند بود و هیچ عاقلی
انکار نمی تواند کرد که مقاتله اهل رده و فتح بلاد عجم و بلاد روم و دافعه جیوش کسری
و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا الکفایة لمن اتقی و شیعه با تقید شده
اند که حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و این صورت
الا با کمال جرأت و تدبیر و ایتلاف ناس با خود و شجاعت و رای و کفایت نا قابل
شدند از آنجهت که مقصد نکردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت و ادای [?] علمای
ن باید تامل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می باید نمود تا
ایشان ظاهر و منکشف شود تا حال هیچ کس از مخالفان سیر [?] امر ایشان فسق ظاهر
نبسته است هر آنچه که خوانیده اند هیچ آن امر مختلف فیه است که جمهور اسلام
آن را نمیدانند الا همین فرقه علیهم ما علیهم بعد از اثبات خلافت برای ایشان اینمعنی مذکور
مستغنی است از برهان و آنچه در این باب مطلوب شود تجرید معنی اوست از معانی دیگر
و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را بتوفیق الله

دریں مجالها بیان ساختیم والحمد لله رب العالمین در بیان لوازم خلافت خاصه درمقدمه

گذشت در مقدمه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند که چندگاه نبوت و رحمت خواهد بود
بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض بعد از آن جبریه و عتو و در بعض
روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده و نیز به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فرمودند الخلافة بعدی ثلاثون سنة و خدای عز وجل در چندین آیت از
قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که مورد کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح
فرموده از آنجمله آیة الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة و
امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وآیة وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنهم وآیة محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار وآیة یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه الی غیر ذلک من الآیات
و صحابه در وقت مشاورت در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه
گفتند احق بهذا الامر و توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض از استقراء
این ادله و صیغ چندین متحصل میشود زیاده بر اوصافی که در خلافت عامه گفته شد درین
فصل میخواهیم که آن اوصاف را بر شمریم و ثبوت آنها در خلفای اربعه رضوان الله
علیهم بیان کنیم و باستجماع لوازم خلافت خاصه معروفین نفر بیشتر تعبیر کرده است
قتاده شیخ بصره اجل از تابعین حواریه را قال معمر قال قتادة الحواریون کلهم
قریش ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حمزه و جعفر و ابوعبیده و عثمان بن مظعون
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و تفسیر قتاده فیما
روی عنه ربیع بن القاسم الحواریون الذین تصلح لهم الخلافة کذا فی استیعاب ابن
عبد البر و اصل مدار اعتبار این اوصاف سه نکته است نکته نخستین آنکه نفوس
قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت

الٰهی

الهی سیاق صحابه و صوفیه فطرت مستوجب حق گشته اند و ریاست علما با ایشان مفوض شد و آل الله حق
الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیاء
مخلوق شده و این جماعه در اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت مثال آنکه آینه اشیا را از
اثر قبول میکنند که حکایت جوهر شیء میکند همچنین این فریق که خلفا امت اند از نفس قدسیه پیغامبر
صلی الله علیه وسلم بوجهی متأثر میشوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فرا گرفته اند تشبیهات دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آنچه را اجمالا ادراک کرده بود و کلام آن
حضرت صلی الله علیه وسلم شرح و تفصیل این معنی اجمالی شود و بعد از ایشان جماعه دیگر ندیابند تا به فردوس
را آنکه نسبت عوام مسلمین آید ایشان خاصه سنت که این جمع در ظاهر حال مسلمین شود بحسب وضع
طبیعی که مراتب ... او ذات ... مستعد ... فطرت الا ... قال ...
باشد تا ... است ظاهر ... سنت ... گردد و آنجا که بوضع طبیعی خلفای انبیا اند در شریعت
مسمی اند بصدیقین و شهداء و صالحین ... مقصود ... و آنکه ... قال الله تعالی علی لسان
عباده اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و قال تبارک و تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ... آیه ... جاده
شریعت که مسلوک مسلمین و مطلوب ایشان در صلوة خواستن و مطمح ایشان در سلوک مراتب قرب
موافقت با جماعه منعم علیهم است و مراد از منعم علیهم اینجا رفیق است و در جای دیگر یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه الی ان قال ... و لیکن الله نیز اشارت بهمین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین عوام
انا هل ... اند که با قامت صالحات و وصف محبت و محبوبیت و غیر آن متصف اند و آنچه
را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب
العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب
العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله
علیه وسلم یقاتلون عن دینه و بیهقی مثل آن ذکر کرد الا آنکه گفت فجعلهم انصار دینه و وزراء نبیه

فما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما رآه قبیحا فهو عند الله قبیح چنانکه اولویت این فرق

در خلافت متحقق است اجتهادا این فرقه اولی و اقوی است از اجتهاد دیگران و هم وصفی از اوصاف

مذکوره علامات و خواص دارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان مناقب صحابه کاهی تنصیص موده

اند بر اثبات این اوصاف در ایشان و کاهی باثبات علامات و خواص تلویح ابلغ من التصریح اد کرده

حکمت دوم آنکه خلیفه تحقیق پیغامبر [illegible] است که نامی آنرا بر زبان حفظ میشود بجهت بلند کردانید

[illegible] آنکه [illegible] نفوذ و تعیین کیفیت آن راجع است بانقیاد تعیین آنچه از تقاسیم رحمت الهی

[illegible] و پیغامبر صلی الله علیه و سلم قبل از مباشرت آن برفیق اعلی پیوست بوجهی از وجوه نسبت

[illegible] آنچه [illegible] است [illegible] ساخته اند و حقیقت آن همه راجع است به پیغامبر [illegible]

[illegible] پیغامبر [illegible] کرد خلیفه کار [illegible] نسبت آنحضرت صلی الله

علیه و سلم [illegible] حدیث [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه و سلم [illegible] و تلویحی [illegible] بجهت آنکه کار را در حجره

[illegible] حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم [illegible] کردد و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] در التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه [illegible] الآیة [illegible] حدیث قدسی

[illegible] ان الله نظر الی اهل الارض فمقتهم عربهم و عجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و قال انما

بعثتک لابتلیک و ابتلی بک رواه مسلم و این قصه بیان میکند که حضرت داود علیه السلام با [illegible]

همت متوجه بنا مسجد اقصی کشتند و این کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد وفرزند را [illegible]

کردند که بر دست وی تمام شود و بعلاقه آنکه وی [illegible] ایشان [illegible]

حضرت داود [illegible] داود بانی مسجد اقصی است نکته سیوم آنکه خلافت امر خطیری است [illegible]

بنی آدم مجبول بر اتباع هوا و شیطان در بنی آدم جاریست مجری الدم چون خلافت برای [illegible]

شود احتمال دارد که [illegible] مقاصد خلافت تنها و [illegible] بعمل آرد [illegible]

خلیفه و امت مرحومه اشد باشد از ضرر ترک استخلاف وی و این احتمال اکبر الوقوع است

[illegible]

تحقیقی که بادشاهان بعد الا ما شاء الله درین مهلکه گرفتار شده اند و مغلوب نفس [illegible] قیمی که [illegible]

اعمال سر انداخته نشده بوعده الهی یا با وصافی که نزد در حصول اشیا حور و قصور [illegible] مستمع عام

گردیده در ظن قوی حصول و قیام با مر ملت بظهور رسد آنحضرت تعیین شخص منتظر شد و تفویض

بنی آدم با قامت او و اطمینان بهم نکنند و کسی که منتظر شد خلائق گردد و مرتفع ارتیاب [illegible] عالم

و باطن عمل که در علم و حال خود ملاحظه کرده باشند و دیگران بعض قرائن مستمسک [illegible] دیانت

[illegible] رواج داده باشند و با احسن اقبال [illegible] الحسن [illegible] ثابت است بمرد مستحق

نشانه داده است تا از اعتماد بر علم و حال شخص تحدیث مستفیض صادق و مصدوق و انتشار [illegible]

او حاصل شود کار را با تمام رسد پس خلافت کامله آنست که وثوق بصاحب آن در شریعت ثابت

شود [illegible] و اشارت [illegible] و خلافت عامه آنکه بمجرد عقد الخلیفه و غلبه اکتفا کنیم چون این

سخن متبین شد خوض در تفصیل نمائیم از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین

اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه

مثل بدر و تبوک که در شرح تنویه شان آنحضرت [illegible] و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده

اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آنجهت که [illegible] خدا تعالی در شان مهاجرین اولین

[illegible] اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا [illegible]

بعد از آن فرموده الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف

و نهوا عن المنکر حاصل معنی این آیت آنست که در باب مهاجرین اولین که [illegible]

[illegible] داده باشد [illegible] الحق [illegible]

صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر بمعروف و نهی منکر بجا آرند و نهی منکر [illegible]

زیرا که اشد منکرات کفر است و اشد نهی قتال و منادی است باقامت حدود و رفع مظالم

و امر بمعروف منادی است احیاء علوم دینیه پس بمقتضای این تعلیق لازم شد که هر [illegible] از مهاجرین

اولین که متمکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و [illegible] وعده الهی خلافت

[illegible] اگر از مهاجرین اولین باشد امر حاصل شود [illegible] و انصاف آن ملک متحقق گردد از خلافت
[illegible] جز خصلت ممنوعه عظمی نیست که برای انبیاء علیهم السلام ثابت است و نیز میفرماید فالذین هاجروا
واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات
تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل
الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز میفرماید الذین
آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اما آنکه از
[illegible] از آن جهت مطلوب شد که حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تا آنکه میفرماید ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع
اخرج شطأه فآزره فاستغلظ معنا این است که بر دست جماعه که همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در واقعه مبارکه [illegible] اظهار دین و اعلاء کلمة الله واقع خواهد شد پس [illegible]
این صفت در خلیفه ثابت شد اعتقاد محقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد
یافت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این گروه مقرر شد قال الله تعالی لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل النار احد
ممن بایع تحت الشجرة و اما آنکه [illegible] از آن جهت مطلوب است که حق تعالی
میفرماید وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم [illegible]
[illegible] مراد می بود [illegible] الذین آمنوا وعملوا الصالحات [illegible]
لازم می آید پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی است از [illegible] تا آیه که تمکین دین
بر [illegible] ایشان [illegible] بظهور خواهد رسید و اما آنکه از [illegible]
مشاهد حاضر باشد از آن جهت که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری عن معاذ بن رفاعة

بن رافع

بن الأزرق في غزوة ... وكان ابوه من اهل بدر قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما

تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة

ودر شان ایشان در صحیح شده لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد

وجبت لكم الجنة ودر قرآن در غزوهٔ تبوک نازل شده لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار

الذين اتبعوه في ساعة العسرة و ... کلامی که ابن عمر جهت اکراه صحابه بر معاویه

بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک من قاتلک و قاتل اباک على الاسلام اخرجه البخاری

و کلام عبد الرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابو هریره و ابو الدرداء از نزدیک حضرت مرتضی

برگشتند و ایشان را میانجی کرده بودند میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه طلب میکرد خلافت را

بگذارد و شوری کرده اند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به

تدعوان علیا ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق

وان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وای مدخل لمعاویه فی الشوری وهو

من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه من رؤس الاحزاب [illegible]

[illegible] اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و از لوازم خلافت [illegible] ثبت باشد

یعنی بر زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر شده باشد که فلان [illegible] جنت است

بشرطی از اهل [illegible] عبادت [illegible]

قطعا سعادت این شخص را ایام او [illegible] خلفای [illegible]

در [illegible] گذشته اند و آنچه میفرماید [illegible] من المتقین که افعال او [illegible]

باشد و ایشان محتنب باشند از معاصی و عامل بطاعات اگرچه معرفة مرتکب کبیره [illegible]

سنت و جماعت [illegible] قلیل الوجود است لیکن اینجا [illegible] پس شدید لازم می آید

تلبیس و تدلیس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفی است و [illegible] خلفای اربع [illegible]

[illegible] که احتمال خلافت ... مانند [illegible] اجمالا در [illegible] مهاجرین [illegible]

و حسن العشرة و غیر آن و در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب امر هستاید و ذکر
آن احادیث طول دارد و تا آنها در ضمن عشره مبشره عن سعید بن زید [illegible] آمده برای [illegible]
[illegible] عن ابی [illegible] و جابر [illegible] و در اینجا برای شیخین و در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود
[illegible] فرادی فرادی انسجا کثیر از آنجمله حدیث عثمان رفیقی فی الجنة و تعلی سبحان فی الجنة
و از لوازم [illegible] آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نص فرماید که وی از طبقهٔ علیای امت است
از صدیقین [illegible] و محدثین نیز شقی صدیقیت و بیک اعتبار داخل حد صدیقیت یا بیان
علو نصیب او در صدیقیت فرموده باشند و این لازم نیست خصوصیت از طبقهٔ علیای امت یا رای او
موافق با مدعای [illegible] کثیره بر وفق رای او نازل شده باشد و اینمعنی نیز لازم نیست خصوصیت
از طبقهٔ علیا یا بتواتر ثابت است ذکر نیست و در عبادات و تقرب الی الله اکمل است از سیرت
سایر [illegible] باشد [illegible] مقامات علیه و احوال سنیه و کرامات قویه یعنی
[illegible] و صاحب قوة القلوب [illegible] او در کتب خویش
[illegible] احادیث و آثار محکم [illegible] داده و این نیز لازم صدیقیت و
[illegible] و اینمعنی در خلیفه برای آنمطلوب است که [illegible] باشد بر
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] کند و در عداد آیهٔ کریمه والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود و در عداد یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین الآیة داخل بود
[illegible] برای خلفای اربعه از [illegible] ثابت [illegible] احادیث [illegible] آنکه

حدیث ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان
و علی و طلحة والزبیر فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیک الا نبی
او صدیق او شهید اخرجه مسلم والترمذی و حدیث انس ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم صعد احدا و ابو بکر و عمر و عثمان فرجف بهم فقال اثبت احد اراه ضربه

برجال ما ما علیک نبی وصدیق وشهیدان اخرجه البخاری و ابو داود والترمذی و ...

حدیث عثمان قبیل حدیث السنن فی آخره فشهد سعد بمال اخرجه النسائی هذا از آنکه حدیث النبی

اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة اخرجه ابو داود وحدیث جابر یا ابا بکر اعطاک الله الرضوان

الاکبر فقال بعض القوم فما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال یتجلی الله لعباده فی الآخرة عامة

ویتجلی لابی بکر خاصة اخرجه الحاکم فتنوزع فی صحته والحق مع الحاکم وحدیث عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار لفظ حدیث جعل

الله الحق علی لسان عمر وقلبه بروایة ابن عمر وابی ذر وعلی بن ابی طالب وحدیث لقد کان فیما

کان قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر بروایة ابی هریرة وعائشة

وشبیه بالرسالت حدیث عقبة بن عامر لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحدیث والذی نفسی

بیده ما لقیک الشیطان فجا قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریرة و

عائشة و بریده اسلمی وحدیث موافقات فاروق با وحی الهی از روایة عمر و ابن عمر و ابن

مسعود و از آنجمله حدیث هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین

والمرسلین از روایة علی بن ابی طالب و انس و ابی جحیفه وحدیث ان اهل الجنة العلی

لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء وان ابا بکر و عمر منهم وانعما اخرجه الترمذی

وابن ماجه وحدیث الا استحیی ممن تستحیی منه الملائکة یعنی عثمان اخرجه مسلم وحدیث

لکل نبی رفیق ورفیقی فی الجنة عثمان اخرجه الترمذی وحدیث اما ترضی ان تکون منی بمنزلة

هارون من موسی بروایة سعد بن ابی وقاص و جابر و غیرهما وحدیث لاعطین الرایة

غدا رجلا یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله رواه جماعة من الصحابة وقال علی عن النبی

صلی الله علیه وسلم ان لکل نبی سبعة نجباء رفقاء واعطیت انا اربعة عشر قلنا من هم قال انا وابنای

وجعفر وحمزة وابو بکر و عمر ومصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابو ذر

والمقداد اخرجه الترمذی و پاره از سیرة مرضیه خلفای اربعه که بنقل مستفیض المعنی

شده در فصل آینده نقل خواهیم کرد و از لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم با [illegible] شخص معامله عزت نماید و بشارات بسیار و کرامات بیشمار چنانکه امیر با منتظر الامارة معامله
[illegible] نماید و خلاف این معنی نکند و چه تواند بود یکی آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و
دوم آنکه با وی معامله امامت درگذرد سوم آنکه اظهار عزت نماید و غیر این بسیار چندانکه صحابه
معلوم کنند که او سزاوار مستخلف است لا تستخلف فلانا و بدانستند که احب الناس الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فلانست و گویند توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض و آنچه ازین باب
باشد سوم آنکه در حیات خود این شخص را بکارهای که متعلق بنفس مبارک آنحضرت صلی
الله علیه وسلم من حیث النبوة امر فرماید و این معنی در خلافت خاصه از آنجهت مطلوب شده
که خود بخلافت خلیفه از جهت تشریع بهم رسد و حضرت شیخین چون منتظم استند که شخصی را انکار
خلافت [illegible] و نسبت با [illegible] تشنیع مینمودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این شخص را کار
متولی امور ساخته اند [illegible] یا فتند امضای عزیمت میفرمودند و الا موقوف
مینمودند و این تشنیع نتوانستند [illegible] ان الله [illegible] ازان در فصل آینده بیان
کنیم و نیز [illegible] این شخص [illegible] نسبت کرده شود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه منسوب
[illegible] الا [illegible] بیان کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] را باد و [illegible]
[illegible] کرد [illegible] مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل
صحابه و تنها منفرد و این بیان آنحضرت بمنزله اجازه روایت حدیث و اجازه تدریس
علم و [illegible] چنانکه الیوم علما [illegible] خلافت [illegible] میکنند [illegible] میفرمایند
بالتفصیل [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بمنزلة ما [illegible] صحابه دیگر ازین
ایشان [illegible] موقوف اند ازانجمله حدیث ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارحم امتی بامتی ابوبکر و اشدهم فی دین الله عمر و اصدقهم حیاء عثمان و اقضاهم علی بن ابی
طالب الخ اخرجه ابو عمر فی اوائل الاستیعاب [illegible] من الصحابة تعالی [illegible]

عفان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارأف امتي بامتي فذكر الحديث وحديث
انس ابن مالك ارحم امتي بامتي ابو بكر فذكر مثله اخرجها ابو عمر في الاستيعاب وايضا اخرج حديث
من بعثي وحديث ان تؤمروا ابا بكر تجدوه امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا
عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا
مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وسئلت عائشة من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه
قالت ابو بكر فقيل لها ثم من بعد ابي بكر قالت عمر فقيل لها من بعد عمر قالت ابو عبيدة قال عمر ما احد احق بهذا الامر
من هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير
وطلحة وسعدا وعبد الرحمن وازالة الخفا حديث ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
نبي الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض واما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل
وميكائيل واما وزيراي من اهل الارض فابو بكر وعمر اخرجه الترمذي وله شواهد عند الحاكم
وغيره وقال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه جماعة من الحفاظ آنحضرت صلى الله عليه وسلم بالايمان جماعه
منتظر الامارة پس بعد آن تفويض الامة مطلوب است ودر قصه دفن بعضيهم وجهه توقف وعذر تحريك
جميع افواج مسلمين بيرون شهر آمدند وحضرت صديق را براي عرضه لشكر وامامت صلوة متعين فرمود
ودر مرض آخر وآن متواتر بالمعنى است واتفق ليلة ساختن ودعا الاثم اللهم ... واخر ... سمعا دون
چندين بار وهميشه مبادرت فرمودن بالشيخين در امور مسلمين وامير ساختن حضرت عمر را در بعض
غزوات وعامل صدقات مدينه فرمودن او را وفرستادن حضرت عثمان را بجانب مكه در صلح
حديبيه ووالي يمن گردانيدن حضرت مرتضى را ودعا نمودن براي وي كه قضا بر وي آسان شود
واين احاديث بر هيئة مجموعي متواتر بالمعنى شده است علامة لوازم خلافت خاصه الكتب كه آنچه
خداي عز وجل بجاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعده فرموده است بعضي آن بر دست اين جماعه
ظاهر شود واين علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از خلافت
بخلاف علامات ديگر ووجود اين معنى در خلفاي متقدمين حقيقت آية الذين ان مكناهم في الارض

اقاموا الصلوة اقامت صلوة وایتاء زکوة وامر بمعروف ونهی از منکر مذکور شده ودر آیه
وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات تمکین وتقویت دین بر دست ایشان وبرحسب سعی
ایشان وحصول اطمینان از کفار مذکور است ودر آیه ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل
اشتداد منهم بلدان وفشو اسلام در اقالیم معموره ودر آیه لیظهره علی الدین کله غلبه بر دین یهود
ونصاری ومجوس مذکور است وآن در زمان خلفای ثلثه بوده است ودر آیه من یرتد منکم قتال
مرتدین مذکور شده وآن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست ودر آیه ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
جمع عساکر به تقبیل [illegible] قتال فارس وروم مذکور است وآن در زمان مشایخ ثلثه متحقق شده ودر آیه
ان علینا جمعه [illegible] جمع قرآن در مصاحف مذکور است وآن در عهد مشایخ ثلثه ظهور یافت ودر
حدیث قدسی انی [illegible] قتال عجم مذکور است وآن در ایام خلفای ثلثه تمام گشت
ودر حدیث هلک کسری فلا کسری بعده [illegible] قیصر فلا قیصر بعده وحدیث لیفتحن کنوز کسری فتح
فارس وروم مذکور است وآن در عهد [illegible] خلفای ثلثه بظهور رسید ودر حدیث قتال خوارج لئن
ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد ودر حدیث دیگر بلفظ یلی قتلهم اعلی الفرقتین وآن در زمان حضرت
مرتضی واقع شد واز لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین نه بآن معنی که تقلید
عوام مسلمین [illegible] صحیح نشود زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است ودر خلافت عامه بیان آنکه
کرده شد نه بمعنی که بقول خلیفه فی نفسه اعتماد بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب
الاطاعه باشد زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد اینجا منزلتی است بین المنزلتین تفصیل
این آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوصه باسم
او پس لازم شود [illegible] او چنانکه لازم میشود متابعت امر صریح آنحضرت بمقتضای
امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین خصلت در خلفای راشدین بهار میماند که قول زید بن
ثابت را در فرایض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر وقول عبد الله بن مسعود در قرأة
وفقه وقول ابی بن کعب [illegible] قرأة بر قول دیگران وقول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت

بر قول دیگران آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتعلیم الله عز وجل دانستند که آنحضرت را خلافت
ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسایل بحیرت در مانند رافت کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برامت اقتضا فرمود که مخلصی از آن حیرت برای ایشان تعیین فرمایند و در هیچ باب بحیرتی
امت قایم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه زیرا که قال الله تبارک وتعالی ولیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم درین آیه افاده میفرماید که بسعی ایشان تمکین دینی موجود شود
دین مرتضی ست پس هرچه بکوشش ایشان انجام یافته شد دانسته آید که بشرع معلوم گشت و هم فرموده الذین ان مکناهم
فی الارض اقاموا الصلوة الآیة درین آیه افاده فرمود که هر نمازی و زکوتی و امر معروفی
و نهی منکری که از ممکنان ظاهر شود محمود و محل رضاست و در حدیث عرباض بن ساریة علیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و حذیفة اقتدوا باللذین من
بعدی ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابه مرویست اخرج الدارمی عن عبید الله بن ابی یزید قال
کان ابن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن اخبر به وان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم اخبر به فان لم یکن فعن ابی بکر و عمر فان لم یکن قال فیه برایه و مجتهدان
تابعین و تبع تابعین باین اصل قایل شده و اهل مذاهب اربعه باین رفته اند کسیکه در موطا
و آثار محمد بن الحسن تامل نماید بیقین این را بداند اگرچه بعض اصولیان شافعیه درین باب تردد
دارند و غالبا منشاء تردد عدم اخذ سلف بعض آثار ایشان بوده باشد و تحقیق درین باب
آنست که نزد یک تعارض ادله تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض بنوعی حجت دیگر میکنند چنانکه خبر
واحد را نزد مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک میکنیم ما عدا آنرا طبقه طبقه نسبت
و هر طبقه را حکمی اینجا کلام امام شافعی بعینه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصغری اخبرنا ابو سعید
بن ابی عمرو قال حدثنا ابو العباس قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمه الله ما کان الکتاب
والسنة موجودین فالعذر علی من سمعها مقطوع الا باتباعهما فاذا لم یکن ذلک صرنا الی اقاویل
اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم او واحدهم ثم کان قول ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم

و على رضي الله عنهم اذا صرنا الى التقليد احب الينا وذلك اذا لم نجد دلالة في الاختلاف تدل
على اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالة ثم بسط الكلام في ترجيح
قول الائمة الى ان قال فاذا لم يوجد عن الائمة فاصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدين في
موضع الامانة اخذنا بقولهم وكان اتباعهم اولى بنا من اتباع من بعدهم قال والعلم طبقات الاولى
الكتاب والسنة اذا ثبتت السنة ثم الثانية الاجماع فيما ليس فيه كتاب ولا سنة والثالثة ان
يقول بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولا نعلم له مخالفا منهم والرابعة اختلاف اصحاب النبي صلى
الله عليه وسلم والخامسة القياس على بعض هذه الطبقات ولا يصار الى شيء غير الكتاب والسنة
وهما موجودان وانما يؤخذ العلم من اعلى انتهى از لوازم خلافت خاصه آنست که خليفه افضل امت باشد
در زمان خلافت خود عقلا ونقلا از آنجهت که در نکته اولی تقرير کرديم که چون خلافت خاصه
همين خلافت حقيقيه باشد و نصب مفضول با وجود فاضل ثابت گردد ليکن اينجا نکته بايد ساخت که
غير از خواص رياست خواه امارت باشد پس خلافت او مطلق نباشد و نصب غير افضل
حکم رخصت دارد به نسبت عزيمت و رخصت خالی از ضعفی نيست و مورد مدح مطلق نميتواند
شد و اين نکته که در خلافت خاصه تمکين دين مرتضی من کل وجه مطلوب است و ان بغير استخلاف
افضل صورت نمی بندد چنانکه حضرت مرتضی نيز در يک استخلاف امام حسن فرمود ان يرد
الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم رواه الحاکم بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکين
دين مرتضی من وجه دون وجه مطلوب است لا من کل الوجوه و از آنجهت که خلافت خاصه
جزئيست از نبوة زيرا که در حديث آمده خلافة على منهاج النبوة و نيز آمده تكون
نبوة ورحمة ثم خلافة ورحمة و خاصه هر دو رياست عامه است در دين و دنيا ظاهرا و باطنا
پس چنانکه استنباء شخصی دلالت ميکند بر افضليت وی بر امت تا هيچ از مستثنى جليل کرده
مرتقيه گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت ميکند بر افضليت وی بر امت و از آنجهت
که عامل ساختن شخص مفضول خيانت است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم من استعمل عاملا من عصابة وفي تلك العصابة من هو ارضى لله منه فقد خان الله وخان
رسوله وخان المؤمنين وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولي من
امر المسلمين شيئا فامر عليهم احدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله
جهنم اخرجها الحاكم ازینجا میتوان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود آری نزدیکتر ازهم
امور واختلال خیر وشر وعدم انتظام امر علی ما ینبغی میتوان راه حرص پیش گرفت و
ازانجمله که در وقت مشاوره صحابه مدار استخلاف افضلیه را نهادند ولفظ احق بهذا
الامر گفتند وجمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خطابهای ثلاثه خود بر ایشان
ظاهر شد قایل شدند بافضلیه او واین منبهیست برآنکه استخلاف بافضلیه مساوق بود وافضلیه
خلفای اربعه ثابت بترتیب خلافت بادله بسیار اینجا برسه مسلک اکتفا کنیم مسلک اول
آنکه استخلاف این بزرگواران به نص واجماع ثابت شده واستخلاف کذا لازم ست
افضلیه را کما مر تقریره مسلک ثانی احادیث مرفوعه دلالت بر افضلیه ایشان نمایند ازانجمله
حدیث ابن عمر کنا نخیر فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنقول ابو بکر خیر هذه الامة ثم عمر
ثم عثمان وازانجمله حدیث هذان سیدا کهول اهل الجنة وتلویحا مثل حدیث ابی بکرة وعرفجه
در وزن میزان ورجحان ایشان بترتیب وحدیث ابی هریرة اما انک یا ابا بکر اول من
یدخل الجنة وحدیث جابر یتجلی الله تعالی فی الآخرة للناس عامة ویتجلی لابی بکر خاصة رواه
الحاکم وحدیث ان اهل الجنة لیتراءون اصحاب الغرف الخ مسلک ثالث اجماع صحابه اجمالا
وتفصیلا واین قصه بس درازست از بر صحابی ... لفظ خیر هذه الامة واحق بهذا الامر و
مانند آن صادر شده چنانکه حضرت فاروق در وقت بیعت حضرت صدیق گفته است
افضل منی وابو عبیده گفته است ما تولی وفیکم ثالث ثلثه اشاره کرد بآیه کریمه ثانی
اثنین وچنانکه حضرت صدیق وقت استخلاف فاروق اعظم ودر شکایه مردمان از خوی
لو ولیتها لکان افظ واغلظ گفته است ابالله تخوفنی اللهم استخلف علیهم خیر خلقک اخرجه

ابوبکر بن ابی شیبة کل ذلک لیکن مصرح‌ترین به حضرت مرتضی است انذی بطریق تواتر
ثابت شده که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود میفرمود خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر این
نقل را محمد بن الحنفیه و ابو جحیفه و علقمه و نزال بن سبرة و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر
ایشان روایت کرده اند و از هر یکی طریق متعدد منشعب شده و بطریق استفاضه از وی
منقول است که میفرمود سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلی ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا
فتنة رواه عبد الله بن احمد فی زوائد المسند والحاکم وغیرهما و نیز بطریق استفاضه
مروی شده که علی مرتضی بر جنازه عمر فاروق حاضر شد و گفت ما من الناس احد احب الی ان
القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم من طریق سفیان بن عیینة عن جعفر بن محمد
عن ابیه عن جابر واخرجه محمد بن الحسن عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر عن علی مرسلا و ایضا روایت
کرده شده از طریق ابی جحیفه و عبد الله بن عمرو غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی بثبوت
رسیده که روایت میکرد مرفوعا [illegible] سید الکهول اهل الجنة و اولاد امام حسن و امام حسین
همه ایشان این حدیث را روایت کرده اند قال ابو داود حدثنا محمد بن مسکین قال حدثنا
محمد یعنی الفریابی قال سمعت سفیان یقول من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ
ابابکر و عمر و المهاجرین والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع مع هذا له عمل الی السماء
واخرج البیهقی عن الشافعی بطرق متعددة انه قال اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و در ذیل این مسئله
باید دانست که فضیلتی که در شرائع مدار افضلیة خلفا شده امور عرفیه نیست که عقلاء
آنها را با آن تفاضل کنند مثل نسب و قوة فصاحة و زیادة شجاعت و کمال صباحت و متانت
در سخاوت اگر چه [illegible] الجمله شرع استحسان این اخلاق فرموده است و نه علوم غریبه از رمل
و جفر و قیافه و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفة وحدة وجود و مراتب
تنزلات ستة چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بهای دایر ساختن چرا باید

بلکه

ثبت العرش ثم انقش بلکه مراد اینجا اوصافی ست که در قرآن عظیم و سنت صحیح مبدأ ایشم

درجه و اکثر ثواب جماعتی ندارند آن مبرات را اثبات ساخته باشند کما قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق

من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وقال تعالی لا یستوی

القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله

المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین اجرا عظیما وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل

العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم وقال من افضل المسلمین اهل بدر او کما قال پس باین بیان

می باید خاطر را راه داد باز از این صفات بتکلف می باید تحلیات آن اشتغال نمود و

از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیه خلفای بایکدیگر باعتبار زیاده نسبت بالانبیا

فیما بالانبیا بحث نموده ایم یا گوییم باعتبار توه اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد ایاما

شست فعال تا از مکملات و مقدمات قیام بخلافه خاصه بحسابست اصل مقصود مقاصد

خلافت ست بطریق موصل باین جون مقاصد خلافت حاصل گشت مقدمات و مکملات

نتوان برداشت این سخنی ماند که مقصود قتل عدوی باشد تا شر عالم از عالم مرتفع گردد

جوان مردی بهر صفت که توانست بان قیام نمود سیاده توجی میگوید قتل بشمشیر اولیست

بر شجاعت از قتل به تیر یا بحث رمح از فلان درجت بهتر باشند پس اقوی وجوه افضلیة

کمال تمکین فی الارض ست و ظهور دین بمرتبعی بر دست خلیفه زیراکه اصل الاصول در نبوت

خلافت عامه و خاصه بالسنت عاد سلیل خلافت بوین آیات و این افضلیه در مشاجر

... شترست و بعد ازان اقوی وجوه افضلیه در خلفا نفس شریعت ست باستخلاف

ایشان و ایمعنی در مسائل ملة اجلی ست زیراکه در اکثر احادیث خلافه ذکر مشایخ ثلثه آمده

ست فقط وبعد ازان اقوی وجوه افضلیة قیام بامور موعوده برای پیغمبرست علی کما

کردد اگر دیادبیر پیدا ارد وکندی اصطلاح مینوماید ارادة الٰهی نفس پیغامبر را وقت

زاده در بعض کارها بوجود آورد و کارهای دیگر نوز تا تمام بود که حکمت الٰهی بیغامبر را

از عالم رحلت به رفیق اعلی رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنحوی از اسباب آنرا بخود منسوب
کرده باشد و صورت استکارها بخلاف آن که گشت و ایام خلافت بحقیقه ایام نبوة بود لیکن در حجاب
استتار مستور می آمد و باین وجه در سنین ثلثه زیاده تر نمایان گشت و نیز اقوی وجوه
افضلیه اعانت پیغامبر است در تکمیل مهمات نبوة از نصرت و جهاد و انفاق و قال
الله تعالی لا یستوی منکم من انفق الآیه و ظاهر است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تنها بود چون اراده
الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب آنها افتاد که او را اعانت کنند
پس حصول این اعانات رحمت الهی که به پیغامبر رسیده است شامل حال این ها شد و این وجه در شیخین
خصوصا قبل از هجرت ظاهر است و نیز اقوی وجوه افضلیه تشبه است با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در تالیف قلوب ناس بر اسلام و اتصاف شیخین بآن واضح تر است و اقوی وجوه
افضلیه واسطه بودن است درمیان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت و این معنی
در حضرت شیخین آشکارا تر است و اقوی وجوه افضلیه جهاد عرب و عجم است و این معنی
در سنین ثلثه روشن تر جلوه نمود خلافت خاصه متعین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر
از صحابه بفیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدر معتبر ازین اوصاف حاصل کرده
بودند و بعد آنحضرت بخلافت مقیده فایز گشته مانند عبدالله بن مسعود در قراءة و فقه
و معاذ بن جبل در قضا و زید بن ثابت در فرائض از آن جمله اند اما آنکه قرشی بوده اند و
اهلیه تحمل اعباء ریاست داشتند مستحق خلافت مطلقه گشتند باز مستحقان خلافت
در بارگاه عزت منتظر ایستاده اند تا کدام یکی را فضل الهی بمرتبه استخلاف مطلق
رساند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و در آخر این فصل
باید دانست که هر چند بیشتر جمله ازین فصل ماخوذ است از کتاب و سنت و مؤید است باقوال
اکابر امت و علماء اهل سنت اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات
در آن از مستنبطات این بنده ضعیف است و اثری از انوار توفیق که شامل حال این

حضرت داود و سلیمان ... معتقدند ...

رفته والحمد لله رب العالمین · در تفسیر آیت دالّه بر خلافت خلفای ثلثه که در سوره نور واقع است

فاسمعنا فعلوه معینه بذکر سجلی مامه سورة انزلنا ها وفرضنا ها وانزلنا فیها آیات

بینات معدودش ساخته میفرماید وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم

امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده

ست خدا تعالی آنانیرا که ایمان آورده اند از شما و کارهای شایسته کرده البته خلیفه سازد ایشانرا

در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنانرا که پیش از ایشان بوده اند یعنی حضرت یوشع بعد حضرت

موسی و حضرت داود و سلیمان را بعد انقطاع نبوت از عهد حضرت موسی علیه السلام و البته استوار

سازد برای ایشان دین ایشانرا آن دین که پسندیده است برای ایشان والبته بدل کند بعد خوف

ایشان بعد از ترس ایشان ایمنی را پرستش کنند مرا و شریک نگردانند با من چیزی را و هرکه

ناسپاس داری کند بعد ازین پس آنجماعه ایشانند فاسقان حقیقت استخلاف جانشین گردانیدن قدیم

و جدید خلیفه ... بر ... او برابر کردانیده است قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و قال

صلی الله علیه وسلم ما من نبی ولا خلیفة الحدیث وقال یکون فی آخر الزمان خلیفة یحثوا المال الحدیث

و معنی لیستخلفنهم لیستخلفن جمیعا منهم چنانکه گویند استخلف بنو العباس یعنی بنو تمیم اگرچه متولی خلافت

و صاحب نوبت از ایشان در هر وقتی یکی باشد بحکم آنکه فاسد ... خلافت و ثمره عاید بهمه قوم

ست و این هر دو نکته که ذکر کردیم تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال ست زیرا که امثال این کلمات

... استقرائی صدها موافق همین ... بیابی و در جا بمعنی دیگر و بمنزلت ...

تاویل در معنی ظاهر باز معنی لیستخلفن اصحاب الغیاد ... در انجه گویی خلیفه باشد چنانکه اگر

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق شخصی فرمایند امرته علیکم و خلیفه او جعلت فلان واضعا علیکم

او ولیته اعضانا ... دلالت میکند بر جمیع انچه حقا میرسد بر مرتبه با حق قاضی است بسبب عرفیت

این لفظ گواه مختصر اصحاب بسبب حقوق تفصیل خلافت ... فرق ... میان آنکه گویند

استخلف فلانا علیکم فرق در میان آنکه وعدت فلانا ان استخلفه علیکم هذا اجمیع عذر بسد موعود
متحقق شود باز معنی لیستخلفنهم آنست که هر آینه مستخلف البته یافت و این استخلاف منسوب بذات
حق تعالی است کمثل تعالی لکم ما فی السموات والارض ست و الطیف لا تیابات شی فی که صلاح عالم
در نصب خلیفه باشد الهام میفرماید و عقول امت آن را تلقی بقبول کند این معنی مقتضی استخلاف الهی و
خلیفه باشد تحقیق جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چون در بعض حوادث الهام الهی بجهت آن
مخصوص میشود و در بعض بانبیاء یا سحابه کرام از قبیل خرق عادت باشد نسبت می آید و علماء العقاید
معانی دیگر مخصوص نسبت این حادثه بحق باشد استعمال اختیار میکنند کما قال تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله
قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و
بیان آنکه استخلاف نعمتی است عظیم و الهام است راسخ در حقیقت چنانکه لفظ عبادی و سمیت الله و نفخت
فیه من روحی دلالت میکند بر کمال تشریف و رضا میکند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الامة المحمدیة
یا من اهل حضرتی عند نزول الآیة و عند التحقیق معنی ثانی متعین است زیرا که در معنی اول تکرار بلا فایده
لازم می آید لفظ الذین آمنوا از ان اشکل و مغنی است وجوب دانسته شد که مصداق این آیه بعد نزول سوره
نور اند حضرت معاویه و بنو امیه و بنو عباس از آن خارج باشند و کلمه ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم دلالت میکند بر دو معنی یکی آنکه این خلفای که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود
دین علی اکمل الوجوه بظهور آید دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و مناکحات و
احکام عمل الحجة در عهد مستخلفین ظاهر شود و ایشان باهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند و دین
مرتضی است پس اگر اتفاق افتد که مستخلفین در مسئله با فتوای ایشان حکم خلافت ظاهر شود از آنجا معلوم
باشد که مجتهدان مسلک ما به بر آنکه این مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد مجتهدی
چه در مکان صحابه با احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که میگوید کل مجتهد مصیب تعدد صواب در یک حادثه
محتمل است و نزدیک کسی که میگوید المصیب واحد والآخر معذور غیر آثم احتمال خطا در هر دو
جانب است لیکن این همه ظنون است ظهور حقیت الحجة در زمان ایشان و سعی ایشان در ترویج شده

بر حق دارند چه تفسیر قول ایشان از مخاطبین غائبان و در استنباط مستنبطان قویه تر [illegible]

اما شیعه میگویند که [illegible] بنسبت [illegible] خلیفه بر حق بودند و ائمه اهل بیت بسبب تقیه میکردند و [illegible] اظهار

خود هیچگاه قادر نشدند که احکام [illegible] اظهار کرده [illegible] بر حق [illegible] اهل بیت [illegible] اکرم

[illegible] و مقتضای این وعده [illegible] و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا دلالت میکند بر آنکه

[illegible] مستخلفین [illegible] باشند و امن [illegible] خلفاء [illegible]

[illegible] بیکدیگر [illegible] میکنند که [illegible] بسبب [illegible]

بودند و تقیه میکردند [illegible] مسلمانان با ایشان [illegible] یاران ایشان [illegible]

و هیچگاه [illegible] نشدند [illegible] امنوا منکم و عملوا الصالحات دلالت میکند بر آنکه

جمعی که [illegible] استخلاف [illegible] کامل [illegible]

اعمال صالح [illegible] و عملوا الصالحات [illegible] در اعمال [illegible]

[illegible] کما استخلف الذین من قبلهم [illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلام

[illegible] حضرت موسی [illegible] حضرت یوشع [illegible] حضرت یوشع بعد

وفات حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل را متمکن کردانید [illegible]

وصیت حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل تقسیم [illegible] همچنین پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم [illegible] وعده فتح

[illegible] قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله [illegible]

آنحضرت [illegible] بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حضرت داود سلیمان که [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible] مسلمین [illegible]

[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] این تشبیه [illegible] خلافت [illegible] راشده [illegible]

خبر [illegible] و آثار خیر از الله تمام شود هر کلمه فی نفسه [illegible] و لیکن [illegible] حکم کنند بر جلی [illegible]
حق ما اینست که این تمکین از دست ایشان سر زد و ایشان بتوفیق الهی صلی الله علیه [illegible] بایشان
گشته [illegible] ایشان موعود [illegible] بخواستند و در آن اتمام [illegible] بفضل الهی
[illegible] ظهور شود [illegible] اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة یا اینست که [illegible]
[illegible] دین [illegible] و خشیت از خدای تعالی [illegible] در خواست می نمودند تا آنکه چون [illegible]
[illegible] ممتنع [illegible] والشیاطین [illegible] سرور کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر
مستخلفین حق آنست که هر دو وجه متحقق گشت و این دلالت [illegible] وعد الله الذین آمنوا
دلالت میکند که اینمعنی بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجای اعلی بظهور خواهد رسید تا معنی لیستخلفنهم
[illegible] و کلمه من که از برای تاکید [illegible] استخلاف [illegible] که استخلاف [illegible]
نعمتی است عظیم [illegible] که ازین نعمت استخلاف [illegible] امیر المؤمنین
عثمان [illegible] میکنند که [illegible] آن [illegible] اند [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] کردند و با منصوص
علیه بالخلافة [illegible] علیهم [illegible] از منبر
[illegible] و این وعده [illegible] حضرت [illegible] رضی الله عنه
[illegible] کرم الله وجهه [illegible] فاروق اعظم [illegible] کرد از [illegible]
[illegible] البدایة معلوم کردند
[illegible] فاروق اعظم [illegible] ولایت [illegible] مرتضی [illegible]
[illegible] اهل البیت و [illegible] نهج البلاغه [illegible] که ان هذا الامر لم
یکن نصرته و لا خذلانه بکثرة و لا قلة و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]

جهاد شدیا در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مستقیم بود و تکلم [illegible] منهم الذی

[illegible] لم یعلم [illegible] با [illegible] که [illegible]

جهادها [illegible] که دین مرتضی [illegible] ان الله لطیف خبیر [illegible]

[illegible] ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا

یحب کل خوان کفور هر آئینه خدای دفع میکند از مسلمانان یعنی ضرر کفار [illegible] تمام او

[illegible] هر آئینه خدا دوست نمیدارد [illegible]

[illegible] اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر [illegible]

جهاد داده شد یعنی [illegible] قبل هجرت ممنوع شود [illegible] کفار [illegible]

میکنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده اند و هر آئینه خدا بر نصرت ایشان [illegible] الذین

اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت

صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی

عزیز [illegible] شده آنانرا که بیرون [illegible]

بغیر حق بسبب آنکه میگویند پروردگار ما خداست [illegible] مردمان

بعضی را بدست بعضی هر آینه ویران کرده شدی خلوتهای رهبانان و عبادتخانهای نصاری و

عبادتخانهای یهود و عبادتخانهای مسلمانان یاد کرده میشود در آن مواضع نام خدای [illegible]

کردن بسیار و البته نصرت خواهد داد خدای کسی را که [illegible] کند هر آئینه خدا

توانای غالب است الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا

بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور [illegible] جهاد داده شد آنانرا که اگر

[illegible] ایشانرا در زمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر نمایند بکار

پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست انجام همه کارها [illegible]

[illegible] تمهید اذن جهاد [illegible] موضع عظیم دارد از شرایع یعنی سنت مستمره

ست دفع شر کفار از مسلمانان و طیبین در جهاد خود او عجز باز فرمود آن اسد الله یعنی

خدا این عهد و آیت [illegible] یعنی [illegible] که دفع شر کفار شد که دوست [illegible] تعلیم

مر جهاد [illegible] کنند [illegible] اسد [illegible] دوست میداریم مر مشرکین [illegible] را چون که از [illegible]

منصف [illegible] که [illegible] بوده اند [illegible] منصف [illegible]

نصرت موحدان و کسب کفار است مشهور [illegible] ثابت قوله تعالی اذن للذین یقاتلون بسبب

آیه [illegible] برای زدن جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند و خدای تعالی همیشه [illegible] مظلوم

[illegible] مینماید و بر ظالمان شکست می آرد و مظلوم را از دفع ظالم از خود در جمیع ملل و ملک جایز

باشد تعبیر مسلمانان [illegible] صدای یقاتلون [illegible] اشاره میکند تا [illegible] که هر ظالم [illegible]

خواهد بود که با ایشان جنگ میکنند وان الله علی نصرهم لقدیر [illegible] الله [illegible] نصرهم [illegible]

واقع شد [illegible] یعنی عجب [illegible] در تسهیل [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] که [illegible] کنند [illegible]

کمال [illegible] تو توانا نه ایم [illegible] مفسریان کار [illegible]

دیگران میکنند قوله تعالی الذین اخرجوا من دیارهم [illegible] الذین یقاتلون افاده [illegible]

دیگر مینماید یعنی یکی آنکه جنگ میکنند و [illegible] میایند دیگر آنکه از جاهای [illegible] بیرون میکنند

بغیر گناهی که کرده باشند الا ان یقولوا ربنا الله [illegible] عجیب است یعنی ای عجب ایشان نادانان

گمراه که توحید را که موجب [illegible] بود [illegible] گناه شمرده اند [illegible] با موحدان معاشره

اند [illegible] گناهکاران [illegible] قوله تعالی ولولا دفع الله [illegible] دیگر برای [illegible] جهاد [illegible]

مینماید یعنی [illegible] مظلوم را از دفع ظالم از عجز و مال و جان [illegible] محمود [illegible] کما قال فقد جعلنا

لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا [illegible] جهاد [illegible]

و آن است که حکمت الهی مقتضی ظهور [illegible] بر دست [illegible] تا آثار [illegible]

و کفار [illegible] گزیده [illegible] خود [illegible] بر [illegible] موحد [illegible] باشند

چون اگر معنی [illegible] ایشان جمع شده باشند [illegible] شرکای [illegible] جهاد [illegible] در هر [illegible]

[illegible] و در [illegible] معدوم میگشت و [illegible] معه اهل [illegible]

[illegible] کسی که ایشان را [illegible] میباشند [illegible] میدانند [illegible] ظاهر میگشت [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] مستوجب این آیت [illegible] کفار را

این جا [illegible] جهاد [illegible] اعلای دین کردانند هر از کلمه با یکدیگر

از مواعید است [illegible] قوله تعالی الذین ان مکناهم بدل است از الذین

یقاتلون [illegible] جواب [illegible] دیارهم و معنی ان مکناهم ای مکنا [illegible] مثل آنکه [illegible]

[illegible] کشته شدند پس اگر تمکین کل مهاجرین بل کل ایشان [illegible] تحصیل حاصل [illegible]

یا آن [illegible] حدیث خوانده باشی قالت الانصار کذا و [illegible]

[illegible] ایشان می باشند [illegible] ان مکناهم تعلیق [illegible] خلافت [illegible]

دیگر زیرا که خلافت [illegible] تمکین فی الارض [illegible] باید که [illegible] تمکین

[illegible] فی الارض [illegible] ان تمکین [illegible] اقامت دین [illegible] معنی

خلافت راشده پس خلافت خلفای از مهاجرین [illegible] که یقاتلون [illegible] جواب

دیارهم و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شده و تمکین شدند در ارض بالقطع پس

لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفاء راشدین

بودند زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو چیز نیست اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة

[illegible] باقامت ارکان اسلام و امروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و

نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار را و اخذ جزیه نیز اگر منکری زیاده تر از کفر نیست

و نهی [illegible] بالاتر از قتل اهل کفر و ذکر [illegible] جزیه [illegible] شامل است اقامت حدود و تعزیرات

را بر عصاة مسلمین با آنکه مفهوم اقاموا و آتوا و امروا و نهوا آنست که مراد از ممکنین

تمام ممکنین ایشان از روی استغراق [illegible] ظاهر شود [illegible] معنی ان مکناهم

اینجا کتاب اعتبارست به تمکین ایشان بعد زمان آینده نه صرف تعلیق بلا متقدم بتقدم حق
معلوم میگردد سابق مذکور شد ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس [illegible] بامر [illegible] فتنة [illegible]
[illegible] بامور مبداشتم و اینجا [illegible] آخر خواهد بود چی شناسیم و لهذا اذن جهاد
[illegible] مبادرت [illegible] بین جهاد آیه [illegible] بعد اخذ کما [illegible] ابعد [illegible]
کلام [illegible] در این آیات [illegible] وقت [illegible] اکر نکته دیگر [illegible] وقت کرم [illegible]
آیه استخلاف و آیه تمکین دیگر [illegible] منصوص است و تعبیر مختلف و این نکته را نیز
از [illegible] آیه کریمه کما [illegible] بیا [illegible] می باید شناخت اینجا لیستخلفنهم و لیمکنن
لهم دینهم گفته شد و جای دیگر تمکین فی الارض ما باقامة دین گفته آمد و حاصل هر دو یکیست
اینجا لفظ [illegible] مذکور شد و اینجا ان [illegible] بسبق ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس
اینجا و لیمکنن لهم گفته شد و آنجا اقاموا الصلوة اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی
الارض اینجا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا گفته آمد و اینجا اقاموا الصلوة الخ اینجا
[illegible] و احدا [illegible] قاعده [illegible] مرات [illegible] از لفظ لیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم [illegible] و اینجا از کلمه اقاموا الصلوة الخ اینجا و لیبدلنهم
بعد خوفهم امنا گفته شد و اینجا الا ان [illegible] و لولا دفع الله الناس [illegible] ای منه
الحاضرین عند نزول الآیه گفته [illegible] و جای دیگر اخرجوا من دیارهم و در مفهوم هر دو کلمه عموم
و خصوص [illegible] جهت [illegible] آنکه بعض مهاجرین در بدر و احد کشته شدند و نزول آیه
استخلاف [illegible] شدند و [illegible] از صحابه مهاجرین اولین بوده بودند [illegible] آیه
استخلاف [illegible] بهم ملاقات در آنجا عبارت که هر دو صفت [illegible] شد بجهت
قصه واحد باشد و تعبیر مختلف ظاهر هر یک تعبیر را بعض تعبیر دیگر میتوان محکم ساخت عام
یکی را بخصوص تعبیر دیگر میتوان مخصص نمود و مطلق یکی را به تعبیر دیگر توان مقید گردانید
چون اینهمه گفته شد باصل غرض متوجه شویم [illegible] هر دو آیت بتحقیق واحد اند

موعود [illegible] که موعود خلفا شدند اگر وعده خدا تعالی راست است و البته در خارج واقع
شده باشد پس [illegible] فی الارض [illegible] حاضرین آیه استخلاف [illegible]
شد و اگر [illegible] خلفا [illegible] وعده [illegible] باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر
[illegible] که این وعده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی ماند [illegible]
اولیا [illegible] استخلاف [illegible] زمان [illegible] تحقق شد الی یوم القیمة
موعود نیست [illegible] عمر [illegible] مستخلف شدند و ممکنین [illegible] اند
بالقطع و [illegible] خلافت [illegible] آنحضرت [illegible] مکذب
خدا و مکذب رسول او [illegible] مخالف امر [illegible] کرده اند [illegible]
مخالفت [illegible] وعده [illegible] وعده است [illegible] استخلاف انبیا [illegible]
وعده شده است [illegible] عمر [illegible] بود چون [illegible] استخلاف منحصر شد
معنی استخلاف علیکم فلانا ثم فلانا [illegible] انعقاد [illegible] تمام
[illegible] انعقاد خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم [illegible]
تمامه [illegible] باشند [illegible] اگر [illegible] بودند
[illegible] وعده [illegible] استخلاف [illegible]
و درین [illegible] اختیار [illegible] مسند خلافت
[illegible] حضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده اند [illegible] مسلمین را علم
بالقطع حاصل شد که [illegible] برای هر که خواهد بود [illegible] لیکن [illegible] کدام
شخص معین باید [illegible] روز دیگر [illegible] برای حضرت مرتضی
[illegible] جناب نبوی صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] ازین آیات معلوم بالقطع شد که جمعی را مستخلف و ممکن خواهند

خلافت بعوض خصوص در استحکام باقی مانده بود که آن افراد معینه کدام کدام کس خواهد بود و این

بهر وقت بر انداخته شد و بالجمله جماعة خلافت اشخاص معینه بود آمد و بر دست ایشان فتوح

بلاد و تمکین دین و تعبد و اعلای کلمة الله محقق باشد بجهت آنست که وعده برای ایشان

بود و در عدد استخلاف فیهم فی الارض باید ایشان آمده اگر بجا آوردی باید [illegible]

انکار امام بغوی در تفسیر این آیه میگوید قال یا دة کما استخلف داود و سلیمان و غیرهما

الانبیاء علیهم السلام و قیل کما استخلف الذین من قبلهم یعنی بنی اسرائیل حیث اهلک الجبابرة

بمصر والشام واورثهم ارضهم ودیارهم بر قول خدا ده استخلاف خلیفه ساعتی بعد ایشان

بعض دیگر بجای قوم ثان نزد و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافه مهاجرین اولین باشد

و خصوصیت استخلاف بر خلافت خلفا با این آیه درست نمی شود گوییم توجیه اول مقصود باعتبار

استخلاف مرتبا با عبار تغییر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حینه التعاقب کرده نمیشود بقول دیگر

و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بغیر خلیفه متمکن فی الارض محکوم آنجا

و مشوقت خارجیه مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین بنصب خلیفه و تمکین ایشان است

پس حقیقه استخلاف و تمکین کافه مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الارض است اینجا نکته

دیگر کثیر الفوائد حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که قرآن را علی مر الدهور حفظ فرماید قال تعالی

انا له لحافظون باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود ان علینا جمعه و قرآنه ثم ان علینا بیانه و وعده

خدا تعالی بقسمی ثبت و حفظ الابد بعضی لیکن حفظ او سبحانه در رفتار صفت حفظ بنی آدم است

خود را با انتقش بجز معجزه ظاهر نمی شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در وی

که الهام فرموده در قلوب صحابه [illegible] اقدامت مرحومه که سعی مرحوم [illegible] تدوین الهی

الله هدی و جمیع مسلمین مجموع شوند بر یک نسخه و همیشه جماعات عظیمه انقراض خصوصا

و حالیکه مسلمین خلفا نقطه را [illegible] ان مشغول بالکتاب [illegible] هم نسخه بگردد

بلا [illegible] جمیع جماعات دیگر [illegible] غریب و بنا [illegible]

نه در آن سعی بلیغ بکار برده اهتمام بر تنقیح آن قیام کنند تا بر غیر صورت حفظ بعین را معین و معتمد
نه نقص و تحریف بصورت حفظ متحقق داشتیم که آنچه محفوظ نیست تا وقت آن مرضی نیست لهذا
علما محققین آن بعضی اند که شنیده معلوم است و قرآنی که خوانده نشود دیگر قرائة متواتره و قرائة متواتره
از آنجمله صحیح بود [illegible] است که اصحاب کرام رسید نه مجرد
محل ظنی و عدم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد زیرا که صحابه صورت خط آن نه دین بین
الوجوه صحیح است بر آن مقرر شود چه غیر آنکه غیر محفوظ است مرجع محفوظ است غیر قرآن است
لان الله تعالی قال و انا له لحافظون و قال ان علینا جمعه الآیه پس قرائة الله کرد الا شی تا ذ سبع [illegible]
نمی توان [illegible] حال آنکه از عبد الله بن مسعود و ابی [illegible] صحیح شده است و در وقت [illegible]
[illegible] ابن عباس با یکدیگر مباحثه می نمود و در بعضی آیات [illegible] بجای بعضی
دیگر گفت [illegible] بجای [illegible] خواند [illegible] و [illegible] که ده بعضی دیگر
[illegible] نوشته و همان نسخ در آفاق شایع شد تا همین [illegible] که قول جامع صحیح بود [illegible]
ابن عباس [illegible] و همچنین جمعی از صحابه [illegible] قرآن [illegible]
بود و هر یکی از اهل العصر [illegible] قرآن را بلغت خود نوشت [illegible] قریش حضرت ذی النورین بالعام
[illegible] کرد و هر یک قرآن [illegible] جمع نمود و در آن وقت [illegible] و قال [illegible] شد و در
و ما [illegible] جانب عثمان آمد چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه جمع شد نیز یقین کردیم که محفوظ
بحالت و [illegible] الحفظ نبود اگر مراد الحفظ می بود محو نمیشد و این سان هیچ عاقلی حفظ [illegible]
[illegible] دیگر امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعا کنند که نهاده شده است سبحانک هذا بهتان عظیم
یا روایتی غریبی در کتابی یا در جای مطلبی منتخب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان
چنین نوشت در وقت [illegible] یک جانب اصحاب [illegible] جانب [illegible] المغدور چون [illegible]
از روی [illegible] برداشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت مجال خلاف نماند هر که الحال [illegible]
[illegible] زندیق است او را [illegible] بدیدند اگر [illegible] دارند [illegible]

بار دیگر بشنو عنایت خاصه ست که عبارتست از الهام اسمعی در قلوب عباد صالحین با شتیت مراد
او کنند و موعود از او مرانجام دید و وحی محل عقیده عزیا حضرت موسی نکرد دیگر برای افاده
همین نکته اما چون ایام نبوة موجود بود وحی متضمن الطاعة در قلب پیغامبر میرسید و شک و شبهه
را اتفاق هیچ نیافته درین مقدار اول ... و چون ایام نبوة منقضی شد وحی منقطع گشت نزاید
عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب بنوعی از انواع اجتهاد یا نوعی از رؤیا و الهام و فراست خواهند
داد آنها همه حجت قاطعه موجب تکلیف ... من حیث چون کار دنیا بآخر رسید و رشد آن مانند فلق الصبح ظاهر
گشت معلوم اهل التحقیق شد که آنهمه محض حق بوده ست کما قال عمر رضی الله عنه فی مباحثته مع ابی
بکر رضی الله عنه فی مسئلة المرتدین فعرفت انه الحق و دعائی که در تنصیب خلفا فرموده ست باره
صفت بعض ایام خلافت بعضی ایام نبوة بوده ست گویا در ایام نبوة آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تقریبا بزبان مبارک خود در ایام خلافت ملک نشست بدست و سر اشاره می فرماید یعنی
بی معصوم برزند و بعض را عطا کردند و معنی اجماع که بزبان علما دین شنیده باشی این ست
که همه مجتهدین یک قرن در عصر واحد بر مسئله اتفاق کنند زیرا که این صورتی ست غیر واقع بلکه غیر
ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه ست بچیزی بعد مشاورة ذوی الرأی یا بغیر آن و نفاذ آن حکم
تا آنکه شایع شد و در عالم محکم گشت قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
من بعدی المهدیین و چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدا تعالی وعده فرمود والله لا
یخلف المیعاد که مهاجرین اولین را که در مضمار ایمان و عبادت پیشقدم اند باستخلاف ایشان
مساحت داراز ایشان کاربه ... بظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحد
بعد واحد از ایشان خلیفه شود بدون نصب خلیفه قوم کثیر محال عادیست قال صلی الله علیه وسلم
الامام جنة یقاتل من ورائه و قال نائلهم لا یصلح الناس فوضی لا سراة لهم ولا سراة اذا جهالهم
سادوا این قدر معلوم بالقطع ست لیکن در نبوت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که
کدام کس خلیفه خواهند شد و مدة خلافت وصوفه چقدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه

المطلوب

اسلوب آنکه قصه واقعیت مشتمل جمیع همه که حضرت اعجاز [illegible] کلام [illegible] برآمد چنانکه از آنجا معجزه
مکرر الا چو دولت [illegible] کنند جهت الیها [illegible] چاه بعید و احد [illegible] آنکه جمیع آن الهام ما ادا قبول
[illegible] ودر الهام این الهام [illegible] النبیاء والتی [illegible] نقلی [illegible] حقیقی [illegible] مطابق
[illegible] مسلک [illegible] اگر [illegible] اگر قبول [illegible] بود و صفات
[illegible] ذکر از پس [illegible] اعجاز [illegible] مسلک [illegible] فی [illegible] مشتغل
[illegible] ذکر [illegible] معجزه النبوت است اما از
[illegible] الهام [illegible] احتمال [illegible] که تاکید [illegible] شناسد
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار انبیا متقدمین است و [illegible]
[illegible] کتب الهیه و آن با بیست [illegible] صحابه [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] متکلمین اعتراض [illegible] مسلک [illegible] عاجز میشوند
[illegible] این مسلک [illegible] اعتراض [illegible] کتب الهیه [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور است [illegible]
[illegible] الکلیه [illegible] بود [illegible]
کلیه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] ممنوع است زیرا که در کتب الهیه رسول [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] نبوت [illegible]
[illegible] قاضی عضد فی المواقف فان قیل ان زعمتم صحة [illegible] انه یجیء فی سنة
الفلانیة فی البلدة الفلانیة [illegible] کیت وکیت فاعلموا انه نبی [illegible] الموصوف
[illegible] عند ذلک [illegible] ذکره [illegible] النبوة بل [illegible]
کما [illegible] لم یظهر بعد قلنا المعتمد [illegible] المعجزة [illegible] وهذه الوجوه [illegible]
[illegible] الزیادة انتهی فقیر میگوید عفی الله عنه [illegible] متکلمین واقع شده [illegible]

عنه و عنهم عامهٔ مسلمین اما باید که گوش بآن نه نهند و علما را باید که انکار آن کنند و این سخن بجا
نمی ماند که علما متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی بر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت
مشهوره یا صریح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جایز نه و قد تقدم
مفصلا [illegible] لهم آن [illegible] بعض علما [illegible] و [illegible] نوعا بنا بر [illegible]
معلوم شد و بالجمله [illegible] کتاب [illegible] و سنت جامع الروایات مختلف شدند [illegible]
منشعب شد [illegible] قول با آنکه این اخبار حجت ملزمه نیست ملاحظه غرابت تحقیق در بیع
باب آنست که بعد دیگر [illegible] مبالغه بعد حجت قایم گشت و تکلیف متحقق شد یقینیات اصل موجود
چنانکه قیاس اقترانیه و استثنائیه چون مواد آن یقینیه باشند و بشکل منتج [illegible] تمام مقدمات
را ذکر نکنند و از بعض مقدمات و الطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل قیاس مساوات [illegible] الشیء
[illegible] بسبب [illegible] اختلاف احوال [illegible] اختلاف [illegible] بعید و [illegible] شمس لیکن [illegible] قسم
حدسی که اکثر افراد [illegible] قدم با [illegible] و [illegible] قسم تکلیف [illegible]
عامه را و حدسی که اکثر افراد [illegible] بآن پی می برند مثل [illegible] و [illegible] را از جهت [illegible]
شمس و طلوع [illegible] و باین قسم تکلیف [illegible] میشود و حجت قایم میگردد نصوص کتب الهیه
باب اخبار بوجود پیغامبر آخر زمان صلی الله علیه و سلم هر چند از جهت اقیسه اقترانیه و استثنائیه تعیین
فرد خاص که افضل افراد بشر [illegible] باشند اما از جهت حدس قریب الاخذ می رسانید و بهمان مکلف
می شوند [illegible] که وجود [illegible] این اوصاف [illegible] بعد [illegible] [illegible] که در [illegible]
خاص یافته شد حدس آنجا [illegible] گرفت چون این حکایت آخر شد باید دانست که [illegible] خلافت
خلفا هر چند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام [illegible] که از زمان حضرت آدم تا
این عصر کاهی [illegible] نبود بظهور آنجا میدهد تالیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین
[illegible] متحقق شد که [illegible] و زمانی [illegible] آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعده [illegible]
[illegible] خلافت بیشتر از این نخواهد بود و [illegible] قرائن بسیار مثل [illegible] ملحق شد حدس

قریب للافهام رسید که تعبیر به همین عزیزان اند و مردمان بمیان جد من قریب با خود شدند و
این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی ست که تتبع احادیث نبویه بیشتر کرده اند و ادراک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم ست هر جا اشکالی بهم رسد بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع
می باید کرد قال الله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم حالا هرچه مکرر دانیم و سخن را بعنوان دیگر آریم
چون این آیات نازل شد که هدایت معنی خلافت ثابت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان
در خلافت و مدة خلافت ایشان خصوصی واقع بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر عالم غیب ماندند
که چه افاضه میشود در اثنای آن در رویا حل آنها فرمود بعض رؤیا خود دیدند و بعض رؤیا امتی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدند و تعبیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که قصه بدیها از انواع
مرد بایمة القدر قال صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما
شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم
استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن اخرجه
الشیخان من حدیث ابی هریرة و الترمذی من حدیث ابن عمر واخرج ابن مردویه عن ابن عمر خرج علینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رأیت قبیل الفجر کانی اعطیت المقالید
والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین فهذه التی یوزن بها فوضعت فی کفة و وضعت
امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر فوزن بهم فوزن ثم جیء بعمر فوزن بهم فوزن
ثم جیء بعثمان فوزن بهم ثم رفعت واخرج ابو داود عن ابی بکرة ان رجلا قال لرسول الله
صلی الله علیه وسلم رأیت کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت ووزن ابو بکر وعمر
فرجح ابو بکر و وزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو عمر من طریقه نحوه واخرج
ابو داود عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح کان ابا بکر نیط برسول
الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله

عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم واما نوط بعضهم ببعض فهم ولاة
الامر الذي بعث نبيه صلى الله عليه وسلم اخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله
اني رايت كان دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ
بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت
وانتضح عليه منها شي العراقي جمع عرقوة وعرقوة الدلو الخشبة المعترضة على فم الدلو انتشطت
اضطربت وعن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني
اريت الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون بايديهم فالمستكثر والمستقل
وارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل اخر
فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي
لتدعني فاعبرها فقال اعبرها فقال اما الظلة فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القران لينه
وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القران والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء
الى الارض فهو الحق الذي انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم ياخذ به
رجل اخر فيعلو به ثم ياخذ به رجل اخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطات
فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا فقال اقسمت يا رسول الله لتحدثني ما الذي
اخطات به قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم اخرجه البخاري ومسلم والدارمي وابو داود والترمذي
قوله اخطات بعضا علما در تعیین خطا سخنها گفته اند لیکن التحیه بوجه تقریر شده است که مراد
از خطا کهی انست که لیعلو انست بوجهی از استعاره بلفظ خطا تعبیر کرده شده است عن الحسن قال
قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال اراني اطا في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل
قال رايت في صدري كالرقمتين قال سنتين اخرجه ابن سعد باز فراست آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در بعض حوادث کار کرد واز آنجا استنباط فرمود که اینجماعه خلفا اند اخرج الحاكم عن سفينة
قال لما بنى النبي صلى الله عليه وسلم المسجد وضع حجرا ثم قال ليضع ابو بكر حجرا الى جنب حجري ثم قال

ليضع عمر حجرا الى جنب حجر ابي بكر ثم ليضع عثمان حجرا الى جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدي واخرجه
ابو يعلى وقال [illegible] لما امر النبي صلى الله عليه وسلم ببناء مسجد المدينة جاء بحجر فوضعه وجاء ابوبكر
بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه فسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك
فقال هم الخلفاء من بعدي واخرج البزار والطبراني في الاوسط والبيهقي عن ابي ذر قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم جالسا وحده فجئت حتى جلست اليه فجاء ابوبكر فسلم ثم جلس ثم جاء عمر ثم جاء عثمان
بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم سبع حصيات فاخذهن فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا
كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فوضعهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن
فخرسن ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن
فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم هذه خلافة نبوة واخرج ابن عساكر عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ حصيات في يده
فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر فسبحن حتى
سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في ايدينا رجلا رجلا فما سبحت
حصاة منهن چون بدست مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] حصات [illegible]
از آن [illegible] ظاهر کردید تعیین زمان و مکان آن [illegible]
جابجا بامر امت خوانده بود في حديث سفينة الخلافة بعدي ثلثون سنة و في حديث ابن مسعود
تدور رحى الاسلام لخمس وثلثين سنة [illegible] در میان این دو حدیث [illegible] زیراکه چون حضرت
مرتضى رضي الله عنه را با خلفا عد کنند نظر بقوه سوابق اسلامیه او و افضلیت او [illegible]
زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثین شود واگر عد نکنند نظر بانکه خلافت ایشان انتظام نیافت
بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت واکثر احادیث بهمین مضمون واقع شده چنانکه در
حدیث ابی هریره وغیره الخلافة بالمدينة والملك بالشام [illegible] مراد از لفظ خلافت
در احادیث و در احادیثی که [illegible] آمد دلالت مینماید بر آنکه مراد تفسیر لفظ خلافت

ثم اخذهن

كيف والاية الكريمة آمنة حيا بكم لفظا غدوا اعني غدا اعني فقد جعل الله لهن سبيلا فلان سبيلكم الحاجة وعد
فقد جعل الله لهن سبيلا ابو داود واخرج الحاكم عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى من ندفع زكوتنا اذا حدث بك حدث قال ادفعوها الى ابي بكر فعلت ذلك لهم
فقالوا سله ان حدث بابي بكر حدث الموت فالى من ندفع زكوتنا فعلت لهم ذلك فقال ادفعوها
الى عمر فقالوا فالى من ندفعها بعد عمر فعلت له قال ادفعوها الى عثمان وعن سهل بن ابي حثمة قال بايع
اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتى
عليه اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك ابو بكر فخرج الى علي فاخبره
فقال ارجع واسأله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال
يقضيك عمر فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي
ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتى على عثمان اجله من يقضيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اذا اتى على ابي بكر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت اخرجه الاسماعيلي
في معجمه واخرجه ايضا من حديث ابي هريرة وفيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع اعرابيا بقلائص
الى اجل فقال يا رسول الله ان عجلتك منيتك فمن يقضيني قال ابو بكر قال فان عجلت بابي بكر
منيته فمن يقضيني قال عمر قال فان عجلت بعمر منيته فمن يقضيني قال عثمان قال فان عجلت بعثمان
منيته فمن يقضيني قال ان استطعت ان تموت فمت وعن جبير بن مطعم ان امرأة اتت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فكلمته في شيء فامرها ان ترجع قالت فان لم اجدك كأنها تعني الموت
قال ان لم تجديني فأتي ابا بكر اخرجه البخاري ومسلم والترمذي وابو داود وابن ماجه
وعن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم استسلف من يهودي شيئا الى الحول فقال ارأيت
ان جئت ولم اجدك فالى من اذهب قال الى ابي بكر قال فان لم اجده قال الى عمر قال فان عمر
قال ان استطعت ان تموت اذا مات عمر فمت ذكره المحب الطبري في الرياض عن [illegible]
واخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رؤيا فقصها على ابي بكر

بابكر

ما لکم یا بنی [illegible] استغفر انا و انت [illegible] فیستعتبک [illegible] بین و ضعف فقال یا رسول الله
یعتبک الله [illegible] و [illegible] و [illegible] و نعلنا و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن ابن
عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول سیکون بعدی اثنا عشر خلیفه ابو بکر الصدیق لا یلبث
خلفی الا قلیلا و صاحب رحی [illegible] یعیش حمیدا و یموت شهیدا قال رجل من هو یا رسول الله قال
عمر بن الخطاب ثم التفت الی عثمان فقال و انت سیسألک الناس ان تخلع قمیصا کساک الله
الذی بعثنی بالحق لئن خلعته لا تدخل الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و اخرج ابو یعلی عن ابی جحیفة عن الحجاج
سجابن [illegible] النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] الامر [illegible] ثم [illegible] فقد [illegible]
[illegible] قال یا [illegible] فاذا [illegible] الحریر [illegible] العرف [illegible]
[illegible] علی [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا
[illegible] الی العلا یا بکر [illegible] الامر [illegible] بعض طرق این حدیث در یا من
[illegible] و [illegible] غنیة الطالبین [illegible] در [illegible] اشکالی دارد که اکثر ایمه [illegible]
حضرت مرتضی باشد توقف [illegible] ابو بکر الصدیق [illegible] توقف [illegible] حضرت
عثمان [illegible] عبد الرحمن [illegible] مارد و احتمال [illegible] ابن [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] مفهوم [illegible]
و قوع [illegible] کشت [illegible] که [illegible] تخصیص [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] با شد [illegible] حضرت مرتضی [illegible] استخلفوا ابا بکر [illegible] و آن نیز اشاره
میکند [illegible] و عن ابن عباس قال [illegible] الی بکر و عمر [illegible] قال الله تعالی
و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا [illegible] ابو بکر [illegible]
به [illegible] ذکر بعضهم [illegible] غنیة الطالبین مذکور است
[illegible] النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لما عرج بی [illegible] الخلیفة
من بعدی [illegible] طالب فقالت الملائکة یا محمد ان الله [illegible] الخلیفة من بعدک ابو بکر [illegible]

حدیث البخاری ان عمر سأل حذیفة عن الفتنة التی تموج كموج البحر ماذا احفظ عن النبی صلی الله علیه
وسلم فیها فقال ما لك و لها یا امیر المؤمنین ان بینك و بینها بابا مغلقا قال أیكسر الباب
ام یفتح قال قلت لا بل یكسر قال ذلك احری ان لا یغلق ابدا ثم فسر حذیفة الباب بعمر چنانکه آن
[illegible] امر فرموده با اقتدای ایشان [illegible] در حدیث ابن مسعود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر
و عمر و در حدیث حذیفة انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی و اشاره الی ابی
بکر و عمر و این حدیث [illegible] کلام [illegible] اصول نهادن دلالت میکنند بر آنکه علم الیقین بقیام شیخین بامر
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] چندین حدیث با این تخصیص و تعیین شنیده بودند
فی حدیث ابن ماجة عن عرباض بن ساریة فمن ادرك ذلك منکم فعلیه بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ [illegible] نزدیک [illegible] خلافت حضرت
ابی بکر اشاره فرموده اند عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه لقد هممت او اردت
ان ارسل الی ابی بکر و ابنه فاعهد ان یقول القائلون او یتمنی المتمنون ثم قلت یأبی الله و یدفع
المؤمنون او یدفع الله و یأبی المؤمنون اخرجه البخاری و مسلم معناه و فیه و یأبی الله والمؤمنون
الا ابا بکر و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف حضرت
صدیق مقرر بود [illegible] استخلاف [illegible] بعد از آن امامت
بجای خود تعیین فرمودند و این قصه مشهور است بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بیان آیات افاده فرمود [illegible] بیان [illegible] بجای خود [illegible] ازین مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی بالجمله [illegible] احادیث [illegible] بیان [illegible]
آیت [illegible] در آیت تمام این بزرگواران آمد [illegible] خلیفه کرده اند
تمام این بزرگواران [illegible] را جانشین [illegible]
[illegible]
و [illegible] فی [illegible] و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

بر[illegible]

صحیح هر آینه نوشتیم و تصحیفها بعد از نوبت کردن بین معموره و فارسیان شوند غیدهای مشابه

مینمودار دانند بوجه صاحب کیهانست یا نام حضرت واحد لفظ او بودی مکتوب است در کلام الله

بعض او مصدق نعت یست قال تعالی ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه

فآزره فاستغلظ و قدرت و تغییر مختلف بود و ذکر حضرت شده آنجا تورات و انجیل آنجا عبارت از عن

کفت اینجا اخرج شطأه که جامعا ... دولت اسلامیت اصحاب الصالحین ذکر کرده شده آنجا

جمیع ... متکلم با النفوس ذکر کرده شده آمد در ... فصل ... الشیخ جلال الدین السیوطی

ذکر عنه ... اخرج ابن ابی حاتم فی تفسیره عن ابن عباس فی الآیة ... فی التوریة و الزبور

و ... قبل ان تخلق السموات و الارض ان ... الارض ... ابی عالم

عن ابی الدرداء انه قرء قوله تعالی ان الارض یرثها عبادی الصالحون ... قال

... فقد وقفت علی نسخة من الزبور ... فی السعة الرابعة

... و ... فلعل ... الا علی ... محمدا

صلی الله علیه وسلم و امته و اخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بکر الصدیق خرجت

الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه وسلم فنزلت علی شیخ من الازد عالم قد قرأ الکتب

... علیه ... انت ... فقال لی احسبک حرمیا قلت نعم قال و احسبک قرشیا

قلت نعم قال و احسبک تیمیا قلت نعم قال بقیت لی فیک واحدة قلت ما هی قال تکشف لی

عن بطنک قلت لم ذاک قال اجد فی العلم الصادق ان نبیا یبعث فی الحرم ... امره

فتی و کهل فاما الفتی فخواض غمرات و دفاع معضلات و اما الکهل فابیض نحیف علی بطنه شامة و علی

فخذه الیسری علامة و ما علیک ان ترینی فقد تکاملت لی فیک الصفة الا ما خفی علی قال ابو بکر

فکشفت له عن بطنی فرأی شامة سوداء فوق سرتی فقال انت هو و رب الکعبة ...

المرتجی بن الحسن قال مکتوب فی الکتاب الاول مثل ابی بکر الصدیق مثل القطر اینما وقع نفع ...

... ابی بکر ... قال اتیت عمر ... قوم یاکلون ... الی ... فقال

أحمد فما تقرر فيك من الكتب في نعت النبي صلى الله عليه وسلم وصدقه وأخرج الدينوري في المجالسة وأبو
عساكر من طريق زيد بن أسلم عن أبيه قال قال عمر بن الخطاب خرجت مع ناس من قريش في تجارة إلى الشام
في الجاهلية فلما خرجنا إلى مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لأصحابي ألحقكم فوالله إني لفي سوق
من أسواقها إذا أنا ببطريق قد جاء فأخذ بعنقي فذهبت أنازعه فأدخلني كنيسة فإذا
تراب متراكب بعضه على بعض فدفع إلي مجرفة وفأسا ومكتلا وقال انقل هذا التراب فجلست أتفكر
في أمري كيف أصنع فأتاني في الهاجرة فقال لم أرك أخرجت شيئا ثم ضم أصابعه فضرب
بها وسط رأسي فقمت فضربت بها هامته فإذا دماغه قد انتثر ثم خرجت على وجهي ما أدري
أين أسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى أصبحت فانتهيت إلى دير فاستظللت في ظله فخرج
إلي رجل فقال يا عبد الله ما يجلسك هنا قلت ضللت عن أصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد
في النظر وخفضه ثم قال يا هذا قد علم أهل الكتاب أنه لم يبق على وجه الأرض أحد أعلم مني بالكتاب وإني
أجد صفتك الذي تخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له أيها الرجل قد ذهبت في غير
مذهب قال ما اسمك قلت عمر بن الخطاب قال أنت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي على ديري وما فيه
قلت أيها الرجل قد صنعت معروفا فلا تكدره فقال اكتب لي كتابا في رق ليس عليك فيه شيء فإن تك
صاحبنا فهو ما نريد وإن تكن الأخرى فليس يضرك قال فكتبت له ثم ختمت عليه فلما قدم
عمر الشام في خلافته أتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير القدس بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه
فأنشأ يحدثنا حديثه فقال أوف لي بشرطي فقال عمر ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء وأخرج ابن سعد
عن ابن مسعود قال كشف عمر ثوبه فانكشف ثوبه عن فخذه فرأى أهل نجران بفخذه شامة سوداء
فقالوا هذا الذي نجد في كتابنا أنه يخرجنا من أرضنا وأخرج عبد الله بن أحمد في زوائد الزهد
من طريق أبي الشعثاء عن أبيه قال كشف عمر في زمان عهد النبي صلى الله عليه وسلم فانكشف فخذه من
تحت القباء فأبصر رجل من أهل نجران شامة في فخذه فقال هذا الذي نجده في كتابنا يخرجنا من دارنا
وأخرج أبو نعيم من طريق شهر بن حوشب عن كعب قال قلت لعمر بالشام إنه مكتوب في هذه

الأ

الكتب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين سره مثل

علانيته وقوله لا يخالف فعله القريب والبعيد سواء في الحق عنده أتباعه رهبان بالليل وأسد بالنهار

متراحمون متواصلون متباررون قال عمر أحق ما تقول قال إي والله قال الحمد لله الذي أعزنا وأكرمنا

وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد صلى الله عليه وسلم وأخرج ابن عساكر عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب

أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت المقدس فقالوا له ما اسمك

قال خالد بن الوليد قالوا ما اسم صاحبك قال عمر بن الخطاب قالوا انعته لنا فنعته قالوا أما أنت

فلا تفتحها ولكن عمر فإنا نجد في الكتب أن كل مدينة تفتح قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بحاكم

وأخرج الطبراني عن عبد الرحيم في الحلية عن ... الأذرعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الأحبار كيف

تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك

خليفة تقتله أمة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده وأخرج ابن عساكر عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف

فقال هل تجدني في شيء من كتبكم قال نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم قال كيف تجدني قال

قرنا من حديد قال ما قرن من حديد قال أمير شديد قال عمر الله أكبر قال فالذي من بعدي قال رجل صالح

يؤثر أقرباءه قال عمر يرحم الله ابن عفان قال فالذي من بعده قال صدأ حديد قال عمر وا دفراه

قال مهلا يا أمير المؤمنين فإنه رجل صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول

وأخرج ابن عساكر عن ابن سيرين قال قال كعب الأحبار لعمر يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئا فانتهره

فقال إنا نجد رجلا يرى أمر الأمة في منامه وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن عن أبي مليح مولى أبي

أيوب الأنصاري قال كان عبد الله بن سلام يقول لأهل مصر إذ جاءوا يريدون قتل عثمان

لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج ويقول والله ... ثم قال

لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى أربعين يوما فأبوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن

إلى خمس عشرة ليلة وأخرج ابن سعد وابن عساكر عن طاوس قال سئل عبد الله بن سلام حين قتل

عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم قال نجده يوم القيامة أميرا على القاتل والخاذل وأخرج ابن

عساکر من طریق محمد بن یوسف عن محمد عن عبد الله بن سلام انه دخل علی عثمان فقال له ما تری فی القتال فقال الکف
فانه ابلغ للحجة وانا نجد فی کتاب الله انک یوم القیمة امیر علی قاتلک وخاذلک فخرج [illegible]
جعفر عن ابن عبد الله بن سلام قال للمصریین لا تقتلوا عثمان فانه لم یستکمل [illegible] حتی یاتی علی اجل
اجلکم عن ابی الاسود الدیلی عن علی رضی الله عنه قال اتانی عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلی فی الغرز
وانا ارید العراق فقال لا تات العراق فانک ان اتیته اصابک به ذباب السیف قال علی وایم الله
لقد قالها لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک قال ابو الاسود فقلت فی نفسی بالله ما رأیت کالیوم
رجلا محاربا یحدث الناس بمثل هذا واخرج ابو القاسم البغوی عن سعید بن عبد العزیز قال لما توفی رسول
الله صلی الله علیه وسلم قبل الیمن قرأت الحمیری وکان ممن علم [illegible] قرأت من بعده قال الامین یعنی
ابا بکر فقیل فمن بعده قال قرن من حدید یعنی عمر فقیل فمن بعده قال الازهر یعنی عثمان فقیل فمن بعده
قال الوضاح المنصور یعنی معاویة اخرج ابن راهویه والطبرانی عن عبد الله بن مغفل قال قال ابن
سلام [illegible] هذا راس الله [illegible] سنة [illegible] ما صلح واخرج ابن سعد عن ابی صالح قال کان
الحادی یحدو بعثمان وهو یقول ان الامیر بعده علی وفی الزبیر خلف مرضی فقال کعب بل هو صاحب
صاحب البغلة الشهباء یعنی معاویة فذکر ذلک لمعاویة فقال یا ابا اسحق کیف هذا وهنا اصحاب محمد علی والزبیر قال انت صاحبها
[illegible] بر [illegible] چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود قدر ملا
اعلی صورة آن مرتسم گردد و ملا اسافل آن امر را تلقی نمایند چون نوبت باینجا رسید کهان کهانت
خود آن امر را بشناسند و اهل اذهان صافیه مردم بلکه در بعض احجار و جمادات نیز منقوش
[illegible] مرتسم گردد ازین باب نیز نقلی چند بر نگاریم [illegible] من قول السطیح بعد ذکر
النبی صلی الله علیه وسلم ثم یلی امره الصدیق اذا قضی صدق وفی رد الحقوق لا خرق ولا نزق
ثم یلی امره الحنیف مجرب غطریف قد اضاف الضیف واحکم التحنیف ثم یلی امره دارع لامره
مجرب فیجتمع له جموع عصب فیقتلونه نقمة علیه وغضب فیوخذ الشیخ فیذبح ارباً فیقوم له رجل
[illegible] ثم یلی امره الناصر یخلط الرای بامر ماکر یظهر فی الارض العساکر [illegible] الناصر

بينهما معاوية بن ابي سفيان واخرج ابن عساكر عن ابي الطيب عبد المنعم بن غلبون المقرئ قال لما
فتحت عمورية وجدوا على كنيسة من كنايسها مكتوب بالذهب بين الرف خلف الستر السقف واحد
من السقف عشر من الف من الفت صاحب الغار زلت الكرامة الا فتخار اذا ثنى فلبيك الملك الجبار
اذ يقول في كتابه المنزل صاحبه المهيمن يا ابن ابي دونها في الغار يا عمر ما كنت والبابل كنت ماللدا
عثمان فلبيك مقهورا اعلم بنعم وكن معبورا وانت يا علي امام الابرار وملاذا شيعة وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكتار فهذا صاحب الغار وهذا احد الاخيار وهذا فيات الاطهار
وهذا امام الابرار فلعنة من ينتقصهم لعنة الجبار فقلت لصاحب قد سقطت حاجباه على عينيه من
الكبر منذكم هذا على باب كنيستكم مكتوبا قال منذ الفان سنة قبل ان يبعث نبيكم بالفي عام واخرج ابن عساكر في تاريخ
دمشق عن كعب قال كان اسلام ابي بكر الصديق سببه وحي من السماء وذلك انه كان تاجرا بالشام
فرأى رؤيا فقصها على بحيرا الراهب فقال له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش
قال فاي شيء انت قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه يبعث نبي من قومك تكون وزيره
في حياته وخليفته بعد موته فاسرها ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه فقال يا محمد ما الدليل
على ما تدعي قال الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله
واخرج ابن عساكر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رأيت على العرش
مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين واخرج ابو
يعلى والطبراني في الاوسط وابن عساكر والحسن بن عرفة في جزئه المشهور عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة عرج بي الى السماء ما مررت بسماء الا وجدت اسمي فيها مكتوبا
محمد رسول الله وابو بكر الصديق خلفي واخرج الدارقطني في الافراد والخطيب وابن عساكر
عن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء
مكتوب بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق واخرج ابن عساكر
وابن النجار في تاريخهما عن ابي الحسن بن عبد الله الهاشمي الرقي قال دخلت بلاد الهند فرأيت

في بعض قراها شجرة ورد اسود تتفتح منه وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء عليها مكتوب بخط
ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق فشككت في ذلك وقلت انه
معمول فعمدت الى حبة لم تتفتح ففتحتها فرأيت فيها كما رأيت في سائر الورد وفي البلدة منه شيء
كثير قال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله
بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم يعني اي مؤمنان هر که برگردد از زمره
شما از دين خود پس خدا آورد قومی را که دوست میدارد ایشان را و دوست
میدارند او را متواضع اند برای مسلمانان درشت طبع اند بر کافران جهاد میکنند در راه خدا و نمی
ترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد بهر کس که خواهد و خدا فراخ عطا داناست
انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون يعني جز اين
نیست که کارساز و یاری دهنده شما خداست و رسول او و آن مؤمنانی که بپا میدارند نماز را
و میدهند زکوة و ایشان خشوع کنندگانند یا نماز نافله بسیار خوانندگانند ومن يتول الله ورسوله
والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و هر که دوستی میکند با خدا و رسول او و با مؤمنان
پس هر آینه گروه خدا بصورت غالب خود است یا ایها الذین آمنوا غرض از این کلام
اخبار است بآن حادثه که در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیدا شد و بعد انتقال او صلی
الله علیه وسلم مستکمل شد و اعلام تدبیری که خدای تعالی در دفع الغیب مقرر فرموده بود تا
حینه الله جامعه رد ببدها علی بصیرة باشند از آن و با اضطراب بسیار طول بالی من غالب بنا نمید
و چون آن تدبیر بعد ثابت بود در ایام ماه کوشش شد ندان مساعی در ایام آن مشاهده خود و نه
شروع اینجا دست آنکه در اواخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرقه از عرب مرتد شدند
دو در بر ... شخصی بدعوی نبوت برخاست و قوم وی اتخاذ دین او کردند و فتنه عظیم
ذو الحمار ... که در کهانت و شعبده دستی تمام داشت در میان ... دعوی نبوت خود آن

حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب معاذ بن جبل و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا سر آن
قتل او را آماده شوند فیروز دیلمی از آنجمله متصدی قتل او شد و بجناب نبوی صلی الله علیه وسلم مژده
این امر بوحی مطلع شده خبر فرمودند که فیروز او را کشت و خبر این واقعه در آخر ربیع الاول بعد وفات
اکبر رضی الله عنه رسید و این اول مژده فتح بود که حضرت صدیق بآن مسرور گردید و مسیلمه
کذاب در یمامه یعنی بنی حنیفه دعوی نبوت نموده و تمرد ساخت و بجناب اقدس نبوی صلی الله علیه
وسلم نامه نوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک
و این نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان دو کس پرسیده فرمودند
اتشهدان ان مسیلمة رسول الله قالا نعم فقال النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان الرسل لا تقتل لضربت
اعناقکما بعد ازان جواب نامه او نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض
لله یورثها من یشاء و العاقبة للمتقین بعد ازین ماجرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مریض شده
رحلت بسوی رفیق اعلی فرموده برفیق اعلی پیوستند صدیق اکبر رضی الله عنه خالد بن ولید را با جیش کثیر
بطرف مسیلمه روان فرموده کارزار در آخر معرکه وحشی آن کذاب را بکشت و اکثر اتباع او متفرق
گشتند و بعضی ازایشان تائب شدند و طلیحه اسدی هم در میان بنی اسد دعوی نبوت نموده بود هم در حیات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد انتقال وی صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالد
بن ولید را برای انجا فرستاد خالد آن جمع را هزیمت داد و طلیحه بگریخت و بعد ازان مسلمان شده در
غزوه قادسیه ترددهای نمایان بعمل آورد بعد ازان فتنه ردة بجانبها بلند شد اکثر عرب بغیر حرمین
و قریه جواثی راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه منع زکوة نمودند در باب آنجماعه فقهاء
صحابه باهم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند قتال با ایشان جایز نباشد از انجمله حضرت عمر
فاروق رضی الله عنه گفت کیف نقاتل الناس و قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصم منی نفسه و ماله الا بحقه و حسابه
علی الله فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة فان الزکوة حق المال

والله لو منعوني عناقا كانوا يؤدونها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم على منعها
قال عمر فعرفت انه الحق اخرجه الشيخان وغيرهما وهمين تدبيري كه خداى تعالى براى ايجاد
مقدر فرموده است كه داعيه قتال در خاطر صديق اكبر بالهام الهام فرو ريخت ودر آن حين قول
آنحضرت صلى الله عليه وسلم درين فتنة القعود فيها خير ... اكثر صحابه درين
امر متوقف شدند تا آنكه فاروق اعظم از صديق اكبر طلب رفق نمود وحضرت صديق فرمود
اجبار في الجاهلية خوار في الاسلام وبا حضرت مرتضى مشورت نمودند اين جواب صواب در ميان آمد قال
انس بن مالك كره الصحابة قتال مانعي الزكاة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابو بكر سيفه وخرج
وحده فلم يجدوا بدا من الخروج قال ابن مسعود كرهنا ذلك في الابتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء
اخرجها البغوي وغيره وهمين داعيه كه در قلب حضرت صديق ريختند بمنزله چراغي بود هر كه محاذي او
مي افتاد منور ميشد تا آنكه جموع عظيمه از مسلمين مهيا براى قتال شدند وسبق بر همه
تا مرتبه كمال رسيدند قال ابو بكر بن عياش سمعت ابا حصين يقول ما ولد بعد النبيين مولود افضل
من ابي بكر قام مقام نبي من الانبياء في قتال اهل الردة اخرجه البغوي واين اشارت بحال
داعيه الهيه كه در نفس نفيس او رضي الله عنه مرتسم شد وازانكه اهتمام بامر جهاد در خاطر
مسلمانان منعقد گشت اخرج ابو بكر عن القاسم بن محمد عن عائشة انها كانت تقول توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدينة
وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطة الا طار ابي بحظها وغنائها في الاسلام وكانت
تقول مع هذا ومن راى عمر بن الخطاب عرف انه خلق غناء للاسلام كان والله احوذيا
نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها قوله تعالى فسوف ياتي الله بقوم اين آورده باين وجه نسبت
كه از عدم بوجود آورد و از كفر باسلام بلكه از زمره مسلمين جمعي را بسبب داعيه كه در قلب صديق
اكبر شگافتند منبعث گرداند بسوى جهاد ودرميان ايشان كرسي زند با همه بصورة اجماع نتيجه
آورده ... شد يعني آن صفت اجتماعيه بتدبير الهي بالهام و بالقاي داعيه در قلوب

الى

بالیشان محبوب گشتند قوله تعالی یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل

الله ولا یخافون لومة لائم ایشان بصفت مذکور شدند و مقابل آن درمیان عذاب و عذاب داده و دو درمیان

بالیشان معززند و انبیاء ایشان [illegible] موجب [illegible] او معامله الدنیا او میکنند و هر که کافر شد

در حق او [illegible] وقت [illegible] از عذاب الهی میشوند در عقل اتلاف دارد ک

[illegible] وصف [illegible] فی سبیل الله بالمعروف والنهی عن المنکر [illegible]

[illegible] که بگفت مردم بالسبب [illegible] آن [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله واسع علیم [illegible] القدر [illegible] و تثبت [illegible] بیان منزل آنها

عند الله [illegible] معلوم میشود که [illegible] غزوه بدر و حدیبیه بود [illegible]

[illegible] القدر [illegible] کلام عرب [illegible] و تحقیق و تثبت

ادمی [illegible] مسلمانان [illegible] جمیع [illegible] کار

سازد [illegible] در حقیقت [illegible] الهام [illegible]

[illegible] ترغیب جهاد [illegible] و برای امت [illegible]

[illegible] باقامت صلوات وایتاء زکوة بوصف

خشوع [illegible] ایشان [illegible] در

[illegible] و سبب نزول [illegible] این آیه صدیق اکبر [illegible] لفظ عام [illegible] شامل

محققین [illegible] جابر بن عبدالله که گفت نزلت فی عبدالله بن

سلام لما هجره قومه من الیهود اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انما ولیکم الله ورسوله

والذین امنوا الذین فقیل له انها نزلت فی علی فقال هو من المؤمنین [illegible] که بر ده

اند و قصه موضوعه روایت میکنند [illegible] الزکوة [illegible]

[illegible] انگشتری [illegible] در حالت رکوع [illegible] آیه [illegible]

زنند [illegible] ایشان را [illegible] آیات [illegible]

دانستیم چون اکبر بند و انما ولیکم الله ... آمنوا الذین یقیمون الصلوة مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان
در آن زمان بایشان مخصوص است بعد از آن اقامت صلوة ... مستجمعین صفات کمال الا آنکه
غیر ایشان ... و من یتول الله ... اطاعت خدا و رسول ... رسول ...
... و بیان آنکه فان حزب الله هم الغالبون ... و سعادة محصور شد ... بیان نموده
شده باشد آنست که وعده خدا ... در زمان حیات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ... قومی ... برای قتال اهل ارتداد در آن زمان نه برآمد و بعد ...
و ... قتال مرتدین بجمیع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده لاجرم مصداق
وعده ... صدیق اکبر است رضی الله عنه که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و بعون الهی در
اسرع ... امر عظیم ... دادند و جمع رجال و نصب قتال با فرق مرتدین
یکی از لوازم خلافت است ... جهاد اعدا
اعدا الله ... کلمة الله ... موصوف باشند ... رضا ...
متوجه شود و جهاد مرتدین از اعظم انواع ... در آیات ... الشمس رابعة
النهار و نیز باید دانست که و من یتول الله ... صدیق اکبر
موعود ... و آن قطعی الوقوع ... راشد و ذلک
مستلزم تحقق خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه بتأکید گواهی میدهد برآنکه
آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین ... و کذا و کذا باشند و اینجمله صفات کامل
لیس که حضرت صدیق در خلافت خود ... که با امر او جهاد کردند ... بیعت نمودند
و ... راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال ... باشند الا لازم آید باطل
بشهادة الله تعالی و نیز باید دانست که اینجا گفته شد فسوف یأتی الله بقوم ... معموره
... در مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این ... که ...
اذ رمیت [illegible] الله رمی ... کذا و کذا فی المعقبة ... سبحانه تعالی ... حضرت صدیق

کابارم

بیان آنجا بعد آمد و بیان کدام منزلة را اقرار به منزلت خلافة بود بعد منزلة الانبیاء صلوات الله
وسلامه علیهم و کدام کمال که کمال انبیا ادا شد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و نیز باید دانست که انما ولیکم الله هر چند بلفظ عام است اما مصداق حضرت صدیق اکبر است در حصول معنی
در عالم خلیق است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کار ساز ایشان است و ولایت بمعنی خلافة ثابت شد
و صدیق اکبر متصف باقامة صلوة و ایتاء زکوة است با وصف خشوع و با وصف انکار بر اهل ردة
و این معنی بجز از لوازم خلافت خاصه است نیز باید دانست که لعن جهاد و قتال بشود آنچه بر وجه معرفت
سابع بلکه اکثر معنی باید که او پای صفات باشد تا بر نیرو دین در دل دیگران کار کند پس صفات مشکل
در صدیق اکبر رضی الله عنه علی اکمل الوجوه متحقق شد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه قوله
بود که این همه صفات مشکل صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد که اهل قتال مرتدین حاصل
ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الآیه مراد اینجا حضرت صدیق است رضی الله عنه تنها بلفظ
جمع بیان نموده آمد چنانکه ... تعریف است و از خطابها تحقیق آنست که در صورة قتال مرتدین قوم
لا یحبهم مسلمان باشد پس کجا آید و علم کافران را اعتبار نیست پس ذکر ولا یخافون لومة لائم تنها
برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوة صحابه با شکال در شستند و ملامت می کردند بعضی
و نیز دیگر حضرت صدیق کفر مرتدان را قرین محقق بود با شکال و ملامت ایشان الصحابة
نفرموده و از حجت ایشان خوف بر دل مبارک او راه نیافت و از مصالح پای خود بازنماند
فذلک هو معنی لا یخافون فی الله لومة لائم وقال الله تعالی فی سورة الفتح قل للمخلفین من الاعراب
ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان
تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما بگو یا محمد پس ماندگان از اعراب دیه نشینان که زود
خوانده خواهید شد بسوی جنگ قومی خداوند کارزار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان
مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کنید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر روی گردانید
چنانکه روی گردانیده بودید پیش ازان عقوبت کند شما را عقوبت دردناک

نزول آیه بیرون فوق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیحه
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند
اعراب اهل بوادی را تا درین سفر در رکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیرا که
احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و بسبب کینهای که از جهت قتل بدر و احد داشتند
در قلوب ایشان مکنون بود مستعد حرب شوند و در چنین هنگام جمعیت بیشتر لازم است تا از شوکت جمعی
کثیر تا از قریش خوفی حاصل شود بسیاری از اعراب دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده
ازین سفر تخلف نمودند و بعضی باشغال ضروریه در اهل و مال اشتغال کردند و مخلصین مسلمین که سر
تا سر بیعت ایمان بودند بعضی مرافقت و موافقت را سعادت دانسته اختیار صحبت نمودند چون
نزدیک حدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیه مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند بعد اللتیا
والتی صلح مقبول شد و آنجا اتفاق افتاد بیرون مکه دم احصار ادا کردند و باز گشتند چون
مسلمانان مخلصین را [illegible] و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره
و از جهت صلح مغلوبانه حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خیبر که عنقریب
بدست ایشان افتد و آنحضرت را خاص بحاضران حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد
و عده آن مغانم شریک نگردانید قال تعالی سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا
نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله الآیه و باخبار رضا جویی خود
از آن جماعه که در حدیبیه بیعت نمودند قال الله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة الآیه و هیچکس از حاضرین حدیبیه از بیعت تخلف نکرد الا جد بن قیس منافق تنها
و اخرج البغوی و غیره عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة و این مشهد یکی از مشاهد خیر است که صحابه کرام درآن مشهد به مقامات عالیه فایز گشتند
و در مغانمی که بعد ازین بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین و هوازن اخری که تا حال عرب
بران قادر نشده بودند و اموال و غنائم فارس و روم سهم که بسبب [illegible]
ست و ترتیب مدد

وعده

فوعد الذين امنوا قليلا كالعدم و انقدر مقام ازالت و وعيد بعد گذشت قال الله تعالی
و يحكم الله مغانم كثيرة ساعم هرب جهت حدثنا ثنا ان عجل لكم هذه و مواخذ جبر بث كه منفعل به
دست ایشان آمد و اخرى لم تقدروا عليها حاكم بغایه شد و بعد از ان تیر محکت الیه تقاضا نمود که
تهدید مخلفين و تقبيح حال ایشان کرده شود قال الله تعالی قل للمخلفين الآية و از آنچه بعد کرده بود آنست
جزاء قتال اعراب تا به شدید اعلام کرده آید تا تسلیل دعوی و اقعه تطلب وانی حسب موافقت فعل
نعمت و عدم قبول آن گرده باشند و چون بودی و بعد بر بصیرت تأکید انالله و احتمالات عقلیه مشوش
حال ایشان نگردد تا آنکه فعلا الا سندعون طریق اقتضا از تکلیف مفهوم شد که دعوت مستقبل
جانی جهاد بود اعراب را بسوی جهاد کفار و به عوض تکلیف شرعی محقق شد اگر قبول
کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند معاقب شوند و این انما [illegible] بعد دعوت بسوی
جهاد اعظم موهبت خلیفه ست لیظهره آیه و عد و جهد انا می بسوی جهاد دعا با شد ففقت و هم
شد در تعیین کسانیکه داعی اعراب کرده بودند و این او صاف بر کدام داعی منطبق شد یکی آنکه
است کرد دعوت برای جهاد اعراب است که با وجود شتی ان انکه از شهر ها نیز دعوت کنند دوم آنکه
کفار اولی باس شدید هستند و معنی اولی باس شدید است که از آنها مستعد قتال شده اند اعیان
و معدودان اشجع شده باشند و متعدد باشند و الا شده و ضعیف علم السبب است پس مصنف تعدد باشد
... باشند جان ده و لیکن عرف عام باشند آن قتال می شود اگر به نسبت ایشان مستعد آن گردد
و اقوی و با سامان تر باشند اولی باس شدید گویند و الا در معنی اولی باس شدید است پس مقصد
قیاس و حکم معقول معظور بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهی بخرق عادت آن مستبعد
نه اند ست اقلیتین به هم بنوع است سوم آنکه دعوت برای غیر قریش باشد زیرا که تنکیر قوم و ثبات
کینهم غیر الاولين الذين دعا اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحديبية در مصوری که دعوهم
قريش باشند نظم کلام تنبیه باید ساخت ستدعون الیهم مرة اخرى و گفته نشود ستدعون الی
قوم چهارم آنکه این دعوت برای استحکام خلافت خلیفه و شکست بغاة مسلمین نباشد که حضرت مشفوع

نه بعد معنی معاهد از غیر را یاد دعوت برای قوم سانیدن شکستن و چون حبیب افتاده باشد کر داده بود
قتال ایشان آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تبوک متوجه غزو شدند هم روم بیچ یکی نعم و صحیح هم
اسبابی فتح حکمت بکر دانند گشتند و هست آیه فقالی دلیل فتح شد جهت انبعد هم مستحبات پیدا
که این دو ایه مصداق نیست مر خلفای ثلثه را قبل ایشان نیز اگر عجب احتمالات عقلیه ازینجا محو با جتاع
مقدس موجب صلی الله علیه وسلم یا خلفا و یکی یا حضرت مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس یا اتراک
که بعد دولت عرب سر برآوردند لا تجاوز الامر عن ذلک اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت شان
واقع نشد زیرا که نزول آیت در قصه حدیبیه است در غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه
و معلوم است که یک دعوت کند اعتمادی می آید متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و ... را
از اعراب بعد ازان غزوه دعوت نفرمودند بلکه منع فرمودند حدیبیه منع بودند از حضور جهت آنکه
مشهد کما قال الله تعالی لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل و بعد ازان غزوة الفتح پیش آمد و در بلاد حجاز واقع شد
اما آنجا برای قتال اقوام اولی باس شدید نبود زیرا که ایشان ... بودند که دعوت حدیبیه برای ایشان بود
و نظم کلام دلالت میکند که برای دو قوم میباید و غزوه حنین نیز مراد نیست زیرا که هوازن اهل داولی
بودند انسانکه به نسبت ... هزار مرد جنگی که ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمة الفتح جمعیت کرده بودند ایشان را اولی باس شدید
گفته نشود هر چند حکمت الهی در مقابله اعجبتکم کثرتکم حالی و ... ایشان کرده باشد و غزوه تبوک
نیز مراد نیست زیرا که تقاتلونهم او یسلمون در آنجا متحقق نشد در غزوه تبوک ایقاع نشد بعد ذلک
اسلام و روم تحویل مرقال حیثیت نکرد و فوج نفرستاد و باز مراجعت فرمودند و بنو امیه و بنو عباس
و من بعدهم ایشان هیچگاه اعراب حجاز و یمن را بقتال نخوانده اند کما هو معلوم من التاریخ قطعا این
دعوت متعدده در عهد ... اند غیر خلفای ثلثه متحقق نگشت قال الواقدی لما قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم استخلف ابوبکر رضی الله عنه فقتل فی خلافته مسیلمة الکذاب من بنی حنیفة الذی
ادعی النبوة قاتل بنی حنیفة وقتل بعدها سجاح والاسود العنسی وضرب ... الی الروم و فتح الیمامة

واهل

[illegible] بحسب [illegible] الاثم و

[illegible]

[illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت اکرم [illegible] طهور شود [illegible]

معاف ساخت و شکست داد و اتمام کرد و این فعل [illegible] ... [illegible] اعظم شد چنانچه
اسد [illegible] سلوب [illegible] دعوت اعراب [illegible] بود [illegible] الاعراب [illegible]
فخر [illegible] دست [illegible] کبعم بر [illegible] [illegible] امور [illegible]
امیرالمومنین عمر [illegible] عثمان [illegible] [illegible] [illegible]
و صلاح [illegible] شجاعت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیرالمومنین عثمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گردید [illegible] چون ثابت شد که این خلفای داعی بودند [illegible] موصوف
[illegible] ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف [illegible] [illegible]
[illegible] قبول [illegible] [illegible] گشتند و قال الله تعالی فی سورة الفتح محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
منهم مغفرة واجرا عظیما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر خداست و آنانکه همراه او اند سخت
اند بر کافران مهربان اند در میان خود تا می بینی ایشان را رکوع کنندگان سجده
[illegible] [illegible] [illegible] از خدا و خشنودی را علامت صلاح ایشان [illegible] الیشان [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] [illegible] در تورية و [illegible] در انجیل [illegible]
مانند زراعتی هستند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از خدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن و کارهای شایسته کردند از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] والله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
اند هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امر و آخر [illegible] ازان [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] که در چهار [illegible] محصور شود [illegible]

و تنظیر این ما آنکه هم انتقالات کلیه چهار مرتبه می یابیم اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه

مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند و به تحریفات آبای خود مطمئن گشته با انکار و اصرار

پیش آمدند اینجا اسلام نو پیدا شد پیر الطبایع آن فاسد بودند تعمم آنکه از دست مشرکین خلاص

شده بمدینه هجرت کردند و بجهاد اعدای الله مشغول شدند بقتال قریش قصدا و بقتال [illegible]

تبعا تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] گشت اینجا صورت

[illegible] نواحی زمین پیدا شد بعد انتهای اینجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دار دنیا

برفیق اعلی انتقال فرمودند حرکت سیوم آن بود که شیخین با دو بادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم

غالب بودند کسری و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پایمال شوکت اهل اسلام گشت

[illegible] از آنها نامی و نشانی نماند حرکت چهارم جزو کار همان که ملوک نواحی یا که در اصل [illegible]

کسری و قیصر بودند [illegible] و [illegible] سپهر [illegible] بوده بودند بر انداخته شود [illegible]

السلام [illegible] بنیاد [illegible] در شهرها مساجد بنا شود و قضاة منصوب کردند و

حدود [illegible] گیرند [illegible] اما بجز این انتقالات کلیه [illegible] با فتح معلوم شد

[illegible] این انتقالات [illegible] باید دانست [illegible]

از [illegible] بالقطع [illegible] کلمه [illegible] وصف ایشان [illegible]

یکی از لوازم خلافت [illegible]

[illegible] حضرت عثمان [illegible]

فرقه مسلمین [illegible] خلیفه وقت یا بجز قصد [illegible]

[illegible] اینجا معلوم شد [illegible] اسلام [illegible]

ایشان جهاد اعدای الله و اعلای کلمة الله [illegible]

[illegible]

حضرت الوهیت [illegible] وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم [illegible]

بالغ

با آنکه آیتی [illegible] الی [illegible] معلوم گشت یعنی اسلام بر غالب خواهد آمد و جمیع ادیان
اسلام [illegible] خواهند شد [illegible] کرده [illegible] جمیع [illegible] ایمان آورده اند و عمل
[illegible] فانا اسلفنا فی سورة [illegible] قاتلوا الذین لا یؤمنون [illegible] حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون و بعد از ذکر کفرهم [illegible] اتخذوا [illegible]
الله علیهم الا [illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ثم قال
فی سورة الصف [illegible] ومن اظلم ممن افتری علی الله [illegible] یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون میخواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که [illegible] نور
خدا را بدهان خویش و قبول نمیکند خدای تعالی مگر آنکه تمام گرداند نور خود را اگرچه ناخوش دارند
کافران اوست آنکه فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد
آنرا بر ادیان همه اگرچه ناخوش باشند از آن مشرکان [illegible] کلام [illegible] که نصاری
خصوصا و جمیع اهل ادیان منسوخه عموما اعتقاد سوء در جناب [illegible] پیدا کردند
و در پی عداوت دین حق که حنیفی است افتادند و این معنی موجب غضب الهی گشت لهذا
[illegible] متعلق شد [illegible] یریدون این فرق و صورة [illegible] یریدون
این را در ریب العیب چنین مفهوم شد که از ارسال رسول با هدایة و دین راست کرده
شود [illegible] که منقضی گردد باظهار دین حق بر جمیع ادیان [illegible] یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم بدو وجه مفهوم است یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلیل گمان نموده اند که
[illegible] الله که این نور خداست [illegible] آنجا چه [illegible] دیگر آنکه شبهات
[illegible] ایراد مینمایند [illegible] هر کسی که ضعیف العقل است [illegible] مینمایند بخیال آنکه دین اسلام
[illegible] نقصانی [illegible]

علی الدین کله چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت نگرفت
زیرا که خود نفس ملتها و مجوس با طمطراق خود قایم بودند عامه مفسرین در تفسیر این آیه فرموده‌اند
قال الضحاک ذلک عند نزول عیسی علیه السلام وقال الحسین بن الفضل لیظهره علی الدین کله بالحجج الواضحة
الامام الشافعی معنی این مع استقرار آن قال اظهر الله رسوله علی الادیان بان ابان لکل من سمع انه الحق
وما خالفه من الادیان باطل وهذا ظهوره بان جماع الشرک دینان دین اهل الکتاب ودین الامیین
فقهر رسول الله صلی الله علیه وسلم الامیین حتی دانوا بالاسلام واعطی بعض اهل الکتاب الجزیة
صاغرین وجری علیهم حکمه فهذا ظهوره علی الدین کله فقیر میگوید عفی عنه چون این معنی آیتی است که
... رسید دو وجه منصور است یکی آنکه نظم کلام الله را با معنی که تقریر میکنند در میزان صحیح عقل که
ما فهمیده ... باید سنجیم اگر هر دو باهم موافق شدند فبها والا آن معنی را ترک نماییم دیگر
آنکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشوا خود سازیم زیرا که وی صلی الله علیه وسلم مبین قرآن است چون
غلبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نصاری نجران و مجوس هجر و یهود خیبر واقع شده و فراغ از آن
در یک عام شد وعده لیظهره علی الدین کله در زمینه دیگر گذاریم تا باهم موافق شوند غلبه بر طایفه قلیله از
اهل دین غلبه آن ... باشد غلبه تام آنست که جنس آن دین مستاصل گردد وعامه آن ... بهم خورند
تا آنکه هیچکس داعی آن دین نماند و عزت و شرف آن دین مطلقا زایل گردد اما حدیث النبی
صلی الله علیه وسلم فقد اخرج مسلم عن عیاض بن حمار المجاشعی ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال ذات یوم فی خطبته الا ان ربی امرنی ان اعلمکم ما جهلتم مما علمنی یومی هذا کل مال نحلته عبدا
حلال وانی خلقت عبادی حنفاء کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم وحرمت
علیهم ما احللت لهم وامرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الی اهل الارض
فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب وقال انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک وانزلت
علیک کتابا لا یغسله الماء تقراه نائما ویقظانا وان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت
رب اذا یثلغوا راسی فیدعوه خبزة فقال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق

فسننفق

فستنفق علیک وابعث حیث بعث ... الحدیث وأخرج مسلم عن ثوبان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله زوى لي الارض فرأيت مشارقها ومغاربها وان امتي سيبلغ ملكها
ما زوي لي منها واعطيت الكنزين الاحمر والابيض الحديث وأخرج مسلم عن ابي هريرة قال رسول
صلى الله عليه وسلم هلك كسرى ثم لا يكون كسرى بعده وقيصر ليهلكن ثم لا يكون قيصر بعده ولتقسمن
كنوزهما في سبيل الله وأخرج مسلم عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لتفتحن عصابة من المسلمين او من المؤمنين كنز آل كسرى الذي في الابيض وأخرج الترمذي
في حديث طويل عن عدي بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اخاف عليكم الفاقة فان
الله ناصركم ومعطيكم حتى تسير الظعينة فيما بين يثرب والحيرة اكثر ما تخاف على مطيتها
السرق قال فجعلت اقول في نفسي فاين لصوص طي وأخرج احمد عن المقداد انه سمع رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام
بعز عزيز وذل ذليل اما يعزهم الله فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها قلت فيكون
الدين كله لله انتهى مقتضای این احادیث صحیحه آنست که تمام ظهور دین بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خواهد بود اگر ضمیر لیظهره بهدی و دین حق راجع کردانی حاصل آنست
که ارسال رسول بهدی و دین حق مفضی خواهد بود بظهور آن یعنی ظهور دین حق بر جمیع
ادیان اینجا لازم نیست که بحضور آنحضرت باشد ارسال مفضی بظهور بوده است که بعض
ظهور بدست نواب آنجناب بوقوع آید صلی الله علیه وسلم واگر عائد راجع برسول باشد نیز
درست ظهور دین که بدست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم بالنسبة اگر می توانی بشنوی نکته بلند بگویم خدا تعالی چون پیغامبر را برای
اصلاح عالم و تقریب الناس بخیر و تبعید ایشان از شر مبعوث گرداند و در غیب الغیب
آن اصلاح را صورتی معین فرماید با دستها صورت ظاهر شود لاجرم آنحضرت قدر بعثت
پیغامبر ملحوظ خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم ادنی

برتبهٔ اعلی ستیان تکمیل القوت العمالان بحاجت بجهت اتمام آن مقاصد که موضوع ملفوظ شد
بعثت با دعوت شخصی انسانیت خود را ماده خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته حصول
مراعی الهیه گردد باید دعوت نماید او را بآن و تخصیص فرماید بر آن و دعا کند برای اتمام آن چنانکه
شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بر وی که حج نیابت
کند عمده حج ما حجاج غیر در نامه اعمال او این حج مثبت گردد و بسبب این سببیه مطیع شود و سهم
او وافر از ثواب حج تحصیل نماید باقسم استخلاف نه مطلبی واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت
یوشع را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام حواریین را خلیفه گردانید در انجیل مذکور است
که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است با هم
در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات فرمود
چنانکه ایشان نان را خوردند همه با بدان ایشان فرو رفت بجهات عیسی شدند ایشان الی
درآمد [illegible] او و [illegible] انظار رحیمی که همه داری در کلام ایشان کن تا بندگان ترا سوی تو خوانند موافق
همین قاعده چون عالم باعتقاد سوء مبتلی شدند و خیانت [illegible] و بعقیده ارمانیجی با خیر او
از [illegible] بار عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیا علیهم السلام غضب الهی
بجوش آمد و داعیه انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را با جلی باز
کن قال لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون چون آن وقت در
رسید افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آنحضرت باشد صلی الله علیه و سلم [illegible]
خود بر وی صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و آن کتاب باقصی الهمة بجانب [illegible] هدی و دین حق
دعوت نمود مستعدان سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و معنی این بعثت
معنی انتقام از کجا معلوم است که سبب اعتقاد در جناب الوهیت داشتن ملفوف شد و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بودند مانند جبرئیل و ریحه نمود لهذا
[illegible] کسلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد مطلقه نزول برکات عظیمه را فرمود

واقع گشت کیفما اتفق و در آن مسامحه چنین کار را بیافت صد سال میکند در تهذیب باطن لهذا

در شریعت ما ثواب استشهاد بالاترین ثواب سایر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه محقق

و مقرر لیس صورت اصلی عالم ذکر قصه انتقام از اعداء الله نزدیک خدا بوضعی خاص ظاهر شد

بر حسب ایشان بشریعت یا انزال مطر حجاره یا اهلاک بصیحه و ذلک حکمها لا یعلمها الا هو و آن

وضع خاص ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن کیت حامیان او ممالک و دواعیان اسباب

و سعی و بعث اخذ خراج و جزیه و ازاله دولت و شوکت ایشان و پامال ذلیل مقدار ساختن

ایشان و [illegible] هر دو اصل بعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملحوظ شد و بعث آنحضرت

متضمن آن صورت گشت فذلک قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین

کله و لو کره المشرکون و قوله صلی الله علیه و سلم انما بعثتک لابتلیک و ابتلی بک و در تواریخ

عجم و روم بالبداهه معلوم میشود که ایشان یقین داشتند بر آنکه عنقریب دولت ایشان بر خورد و

دولت عرب متمکن گردد و منجمان ایشان را از نحوست و دلایل سلطنت [illegible] و نظر عداوت

اینها در میان خودها و قوت کوکب عرب الی غیر ذلک دانسته [illegible] کاهنان [illegible] و سایر

ناس بر دنیا و بواقف و مانند آن شناختند و اما این نکته سر انجام محقق مانده [illegible] عام

از فوق سبع سماوات نازل شد و ملا اعلی و ملا سافل همه بآن رنگین گشته این [illegible] مطلع فلکیه

ابطال ست برای انتقام ایجاب علت موثر حقیقی آن این داعیه نازل از غیب الغیب می شناختند

حق را از باطل جدا نمیدانند بالجمله در آن وقت بیشتر از معموره تحت حکم دو پادشاه ذی شوکت مجتمع

بود کسری و قیصر و دینهای هر دو پادشاه بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین با اباحت میل دارند

و عقیده اتباع هر دو غالب است کسری و قیصر حامیان این [illegible] دین بودند و دواعیان بسوی آن

قولا و فعلا داشتند آنکه الناس علی دین ملوکهم روم و روس و فرنگ تا الآن و افریقیه و شام و مصر

و بعض بلاد مغرب و حبشه در دین نصرانیه بودند و اما تعلق عجم و خراسان و توران و ماوراء النهر

و باختر و غیر آن مجوس بودند و مجاهبت کسری و سایر ادیان ملک شد [illegible] یهود [illegible]

مادی بود و مطابق آن پایمال شوکت عجم و روم و پادشاه شده بودند و ضعیف گشته و مستدیمال بها
برهم خوردند تا حسب داعیه ظهور دین حق و قصد اتمام این معجزه برهم زدن دو دولت کسری و
قیصر را استیلاء خود کرده اند تا چون این هر دو دولت برهم خورد اعظم اسباب موجوده که سهم
آنها برهم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو ملت نشستند سایر ادیان خود
خود پایمال شوکت اسلام شوند تا پایمال بعد آنها باین دو ملت ... استقرار ملت حقه در قطر
حجاز که نه در تصرف کسری بود و نه در تصرف قیصر هر دو از آن غافل بودند و غلبه بر طور علیحده
در عشیر این قطر منصوص بود چنانچه بعون خدا در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعون جانبیه کفر بلوف
جزیره علی همه برابر احیا رسیده بود لازم شد که بجهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کسب امداد از
حضرت سبحانه باید آنچه در جریده اعمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتسب شود و انتظام
انتظام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان پادشاه
بود در مجلس انس و محافل قدس همنشین پادشاه شد و فتح بعض قلاع که پادشاه بآن تدبیر
تبلیغ نموده ... همگی ادای حقوق دولت خود باز کند و بعد فتح کردن آن قلعها این بنده خاص به زیاده
عطیه خدا مخصوص گردد چون این همه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح در این آیت آنست
که مراتب ظهور را که دین حق را حاصل شد همه در کلمه لیظهره علی الدین کله مندرج است و اعظم الوان آنکه
برهم زدن دو دولت کسری و قیصر است بالاولی داخل در آنست و حامل لوای این مرتبه خلفا بودند رضی
الله عنهم مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و مندرج در آیه
و ایشان همچنین جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و جهت است معنی خلافت خاصه باز معنی آیه
الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله آنست که هدی و دین حق که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بآن مرسل بودند تمام و غالب شد جلی و مشهور نه خفی و مستور این آیت محکم
است در میان اهل سنت و اولاً بعثت خدا تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انزال فرمود و وی صلی الله علیه وسلم آنرا بجوارح تبلیغ نمود و صحابه تحقیق که مراد حضرت ... ب

شیاد

صلی الله علیه وسلم فهمیدند و چیزها را بعین رسانیدند هم و تم زیرا که اراده الهی به محض تعلیم
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و نه جز وی آنجناب از عهده تبلیغ اگر چه سامعان نفهمیدند بلکه مراد فهم
دین حق است فرا بعد قرن پس کسی که گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دین حق را بعضی رسانیدند
لیکن بیان معنی که مراد بود نفهمیدند یا فهمیدند اما آخر مضافی حائل شد ایشان را بر کتمان آن
دین جمیع سنت پس مقرر شد که میگویند ایشان مستوجب حکم المرتد است از علم یقینی بود صحابه
از صحت مضمون هم حقوانیت نکرده بوده است چه که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خلافت حضرت
مرتضی نص فرموده بود صحابه چنین نص قاطع را کتمان کردند و عصیان امر ورزیدند مستبعد

از اینجا مراد حق مقصود نیست مراد او را جل و علا بر سر هم شیوان [illegible] سبحانک هذا بهتان
عظیم قال الله تعالی فی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون
هستید شما بهترین گروهی که بیرون آورده شدند برای اصلاح مردمان میفرمایید به کار
پسندیده و منع میکنید از ناپسندیده و ایمان می آرید به خدا و اگر ایمان می آوردند اهل کتاب

بهتر بودی ایشان را طایفه از آنها مؤمنان اند و اکثر آنها از حد بیرون رفته اند و [illegible]
خیر امة بدو وجه [illegible] است بیمار یا این صفت یا بود در علم الهی یا بود [illegible]
للناس این برآورده شد [illegible] که از عدم یا از معصیت بر آورده باشد بلکه معنیش آنست
که باطن مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم به داعیه اصلاح ناس مشغول ساختند مشعله نور از
دل وحی صلی الله علیه وسلم بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند بآن نور متنور گشتند و بعد از آن
از باطن ایشان سر بر آورده از میان افراد بشر این طایفه بابی دولت سرفراز شدند و با
صفت مخصوص گشتند پس این جماعه بر آورده کان حق اند از میان مردمان و للناس برای افاده
مسفر باید که این امه بیر الهی است برای اصلاح عباد [illegible] بواسطه [illegible] کرده مشعوره [illegible]
کرده اخرج البغوی وغیره عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم الا ان [illegible]

تو فون سبعين امة انتم خيرها واكرمها على الله عز وجل واخرج البغوي عن بهز بن حكيم عن ابيه
عن جده انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول في قوله تعالى وتبارك كنتم خير امة اخرجت للناس قال
انتم تتمون سبعين امة انتم خيرها واكرمها على الله واخرج ابو عمر في الاستيعاب عن عبد الله بن
مسعود قال ان الله نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه
خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون عن دينه واخرج ابو عمر عن ابي هريرة في قوله تعالى
كنتم خير امة قال خير الناس للناس يجيئون بهم في السلاسل يدخلونهم في الاسلام قوله تأمرون
بالمعروف استيناف جزائی بیان وجه خیریت قال مجاهد كانوا خير الناس على الشرط الذي ذكر
تعالى تأمرون بالمعروف الآية یعنی باز اینجا دو وصف ذکر کرده تعدیه فیما بینهم و بین الناس
و آن [illegible] بمعروف و نهی عن المنکر است و یکی فیما بینهم و بین الله و آن ایمان است که متضمن تقوی
و چند سعی است قوله ولو آمن اهل الكتاب لكان [illegible] فائده مفهوم باید بسبب سر آوردن این امت و آن
آنست که اهل کتاب وقتی از اوقات امت اخرجت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد
بنهج الحکمة اقتضا نمودند اصلاح امتی دیگر قال البغوی روی عن عمر رضی الله عنه قال کنتم
خیر امة اخرجت للناس لاولنا ولا تکون لآخرنا وقال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب من سره
ان یکون من تلک الامة فلیؤد شرط الله تعالی فیها و هر دو قول باهم نزاع مفارقند زیرا که
مفهوم آیه عام است برای هر کسی که داعیه اصلاح عالم در قلب او القا کنند اولا امت باشد
یا آخران لیکن مصداق آن عدها بعد اولا ثبت فقط زیرا که بعد ایشان رسم جهاد و امر معروف
و نهی منکر مندرس شد چنانچه مبین گردید باید دانست که حضرات خلفا از آن امت
بودند که اخرجت للناس صفت ایشان است چه آنچه از حالات ایشان متواتر ثابت
گشته زیاده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین [illegible] ایشان بزرگان [illegible]
شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوایف ناس بسعی ایشان در ربقه اسلام در آمدند
پس البته خیر امت باشند و هو المراد قال الله تعالی فی سورة الحدید لا یستوی منکم من

انفق

انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى
والله بما تعملون خبير برابر نیست از شما کسی که صرف مال نمود پیش از فتح و کارزار کرد و با کسی که بعد
آنها عظیم‌تر اند در رتبت از آن جماعت که صرف مال نمودند و کارزار کردند بعد از فتح
و هر یکی را وعده داده است خدای تعالی حسنی یعنی جنت و خدای تعالی بآنچه میکنید دانا است
این آیت افاده میکند که بعض صحابه رضی الله عنهم برتبه بیشتر اند بعض افضل و اکمل از بعض بتقدم و
تأخر انفاق و قتال اخرج الشيخان من حديث ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تسبوا
اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه من
الفتح مراد است و بعضی گفته اند فتح مکه و هو قول الاکثر و بعضی صلح حدیبیه و این قول موید باحادیث فضائل
اهل حدیبیه و این اختلاف مبنی بر تعیین اما بحکم فتحا مبینا که بر حدیبیه نازل شده
و این آیه بطریق منطوق افاده میکند تفضیل جماعه که پیش از فتح انفاق و قتال نموده
اند بر جماعه که بعد از فتح انفاق و قتال نموده اند و بطریق مفهوم موافق هم افاده کرد که هر که انفاق
و قتال او مقدم تر افضل تر و قتالی که در مکه بود دعوت و عصا بود و قتالی که بهم بعد واقع
شد بشمشیر و ... هر دو قتال میتوان گفت ملاحظه همین مفهوم موافق گفته اند
که نزلت في ابي بكر الصديق قال البغوي روى محمد بن فضيل عن الكلبي ان هذه الآية نزلت
في ابي بكر الصديق رضي الله عنه فانه اول من اسلم واول من انفق في سبيل الله عز وجل قال عبد الله بن
مسعود رضي الله عنه اول من اظهر اسلامه بسيفه ابو بكر رضي الله عنه والنبي صلى الله عليه وسلم وروى
عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم وعنده ابو بكر الصديق رضي الله
عنه وعليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فنزل جبرئيل عليه السلام فقال ما لي ارى ابا بكر
عليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فقال انفق ماله علي قبل الفتح قال فان الله يقرأ
عليك السلام ويقول له ارضيت عني في فقرك هذا ام ساخط فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا ابا بكر ان الله عز وجل يقرأ عليك السلام ويقول لك ارضيت في فقرك هذا ام

سانطة فقال ابو بكر رضي الله عنه ما عليّ بنى لنا من دينا وما فتنا من ذنبي راق اعجبه الكلم وابو عمر

عن هشام بن عروة عن ابيه قال اسلم ابو بكر وله اربعون الف انفقها كلها على رسول الله صلى

الله عليه وسلم في سبيل الله في الرياض النضرة عن عائشة رضي الله عنها قالت لما اجتمع اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا تسعة وثلثين رجلا الح ابو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم

في الظهور فقال يا ابا بكر انا قليل فلم يزل يلح على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ظهر رسول الله صلى الله

عليه وسلم وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام ابو بكر في الناس خطيبا ورسول الله صلى الله عليه

وسلم جالس فكان اول خطيب دعا الى الله والى رسول الله صلى الله عليه وسلم وثار المشركون

على ابي بكر وعلى المسلمين فضربوهم في نواحي المسجد ضربا شديدا ووطئ ابو بكر وضرب ضربا شديدا

ودنا منه الفاسق عتبة بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويحرفهما لوجهه ونزا على بطن

حتى ما يعرف وجهه من انفه وجاءت بنو تيم يتعادون فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا ابا بكر

في ثوب حتى ادخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله

لئن مات ابو بكر لنقتلن عتبة ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافة وبنو تيم يكلمون ابا بكر حتى اجابهم

فتكلم آخر النهار ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فنالوه بالسنتهم وعذلوه ثم قاموا وقالوا

لام الخير بنت صخر انظري ان تطعميه شيئا او تسقيه اياه فلما خلت به الحت عليه وجعل يقول ما فعل رسول

الله صلى الله عليه وسلم قالت والله ما لي علم بصاحبك فقال اذهبي الى ام جميل بنت الخطاب فاسأليها

عنه فخرجت حتى جاءت ام جميل فقالت ان ابا بكر يسألك عن محمد بن عبد الله قالت ما اعرف

ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان تحبي ان امضي معك الى ابنك فعلت قالت نعم فمضت معها حتى

وجدت ابا بكر صريعا دنفا فدنت منه ام جميل واعلنت بالصياح وقالت ان قوما نالوا منك هذا

لاهل فسق وكفر واني لارجو ان ينتقم الله لك منهم قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه امك

تسمع قال فلا عين عليك منها قالت سالم صالح قال اين هو قالت في دار ابن الارقم قال فان لله

علي الية ان لا اذوق طعاما او شرابا او آتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فامهلتا

حتى اذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجنا به يتكئ عليهما حتى ادخلناه على النبي صلى الله عليه وسلم قالت
فانكب عليه فقبله وانكب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة فقال ابو بكر
بابي انت وامي ليس بي باس الا ما نال الفاسق من وجهي هذه امي برة بولدها وانت مبارك فادعها
الى الله تعالى وادع الله عز وجل لها ان يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاسلمت فاقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة
يوم ضرب ابو بكر واخرج البخاري عن عروة بن الزبير قال سالت عبد الله بن عمرو رضي الله عنه ما اشد
المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رايت عقبة بن ابي معيط جاء الى النبي صلى الله عليه
فوضع رداءه في عنقه فخنقه خنقا شديدا فجاء ابو بكر حتى دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول
ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم واخرج الحاكم عن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله
عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله فقالوا
من هذا قالوا هذا ابن ابي قحافة المجنون وقال ابن اسحاق حدثني نافع عن ابن عمر قال لما اسلم
عمر قال اي قريش انقل للحديث قال جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبد الله بن عمر فغدوت
اتبع اثره وانظر ما يفعل وانا غلام اعقل كل ما رايت حتى جاءه فقال اعلمت يا جميل اني اسلمت
ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعه حتى قام يجر رداءه فاتبعه عمر واتبعت
ابي حتى اذا قام على باب المسجد صرخ باعلى صوته يا معشر قريش وهم في انديتهم حول الكعبة الا ان
ابن الخطاب قد صبا قال يقول عمر من خلفه كذب ولكني قد اسلمت وشهدت ان لا اله الا
الله وان محمدا عبده ورسوله وثاروا اليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتى قامت الشمس على
رؤوسهم قال وطلح فقعد وقاموا على راسه وهو يقول افعلوا ما بدا لكم فاحلف بالله ان لو كنا ثلثمائة
رجل لقد تركناها لكم او تركتموها لنا فبينا هم على ذلك اذ اقبل شيخ من قريش عليه حلة حبرة
وقميص موشي حتى وقف عليهم فقال ما شانكم قالوا صبا عمر قال فمه رجل اختار لنفسه امرا فماذا تريدون
اترون بني عدي بن كعب يسلمون لكم صاحبكم هكذا خلوا عن الرجل قال فوالله لكانما كانوا ثوبا

کشفنا عنه ما فعلت بالحی بعد ان هاجر الی المدینة یا ابن عمه الرجل الذی زجر القوم فبکی بکی عمر

[illegible] ست ثم قال ثبوتک قال ذلک ای نهی العاص بن وائل السهمی چون این همه بیان قدیم مسکوت عنه

[illegible] بر جماعه که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعه متقدم بالمفهوم [illegible]

[illegible] خلافت راشده باشد [illegible] و این هم خلافت خاصه افضلیه [illegible] است [illegible] مسلمین

[illegible] و بیست و [illegible] که مستعد خلافت اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان [illegible]

[illegible] فرمود مفضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد خصوصا در امور [illegible] که مناسب باشد

[illegible] فی سوره [illegible] انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون هر آینه ما

فرود آوردیم قرآن را و هر آینه ما نگاه دارنده اویم وقال فی سورة القیامة لا تحرک به

لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه یعنی مجنبان

زبان خود را [illegible] حفظ آن هر آینه وعده است بر ما به هم آوردن و خواندن آن پس چون

بخوانیم قرآن را یعنی نازل گردانیم آن را پس پیروی کن قراءة او را یعنی استماع آن کن باز هر آینه

بر ما وعده است واضح ساختن او را اخرج مسلم فی حدیث عیاض بن حمار عن النبی صلی الله علیه وسلم

عن ربه تبارک وتعالی وانزلت علیک کتابا لا یغسله الماء و این کنایه است از آنکه هر مساعی بنی آدم

[illegible] قرآن قادر نشوند بر آن [illegible] حفظ قرآن است باز در آیه دیگر صورت حفظ

بیان فرمود اخرج البخاری عن ابن عباس فی قوله عز وجل لا تحرک به لسانک الآیة قال کان رسول

الله صلی الله علیه وسلم یعالج من التنزیل شدة وکان مما یحرک شفتیه فانزل الله عز وجل لا تحرک به لسانک

لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه قال جمعه فی صدرک وتقرأه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع

له وانصت ثم ان علینا بیانه ثم ان علینا ان تقرأه فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک

اذا اتاه جبریل استمع فاذا انطلق جبریل قرأه النبی صلی الله علیه وسلم کما قرأ [illegible]

حدیث قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفظ و تفسیر جمعه [illegible] جمعه فی صدرک [illegible]

[illegible] مسکوت عنه در این تفسیر [illegible] زیرا که [illegible] معانی [illegible]

کردن بعید نماید پس در تفسیر سنقرئک فلا تنسی این را تقریر کردن کما ینبغی شد احدی باز فرموده
ثم ان علینا بیانه پس معلوم کرد که بیشتر تراخی معتد به واقع شده باشد تعبیر وارد با وعده در تحقیق آیه
می‌باید که معنی ان علینا جمعه آنست که لازم است بر عهده جمع کردن قرآن یعنی در مصاحف و قرآنه
یعنی توفیق دهیم قرّاء امت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و عوام ایشان را بر تلاوت آن تا سلسله
تواتر از هم گسسته نشود خدای تعالی میفرماید که در فکر آن مباش که قرآن از دل امت فراموش شود
خدای تعالی میفرماید که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و شفقت دیگر از آن
مکن یکی از فرق عوائد است آنحضرت صلی الله علیه وسلم صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن
می‌کشند تحمل کشیده بود چه بمجرد تبلیغ جبرئیل بخاطر مبارک متمکن میشد همه جای این دیگر که بها جود لازم
گردانیده ایم آنچه بر ذمهٔ تو است تبلیغ تو تمام است و آن جمع قرآنست در مصاحف و خواندن امت
آن اگر چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول شفقت حفظ آن مگردان بلکه چون ما بر
زبان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری جمعی را موفق سازیم
غریب قرآن و بیان سبب نزول آن و غرایب یا مصداق حکم آن بیان کنند و اینهمه مراتب متاخر است
از حفظ تو و تبلیغ تواتر چون آیات قرآن متشابه اند بعض آن مصدق بعض است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است بانجمعت ظاهر شد که جمع
آن در مصاحف کردند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقا و غربا لیلا و نهارا یافتند و همین
معنی لاغیر الا با زجمعه و قرآنه یکجا ایراد فرمودن و وعده بیان بکلمه ثم که برای تراخی است
ذکر نمودن می فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف استعمال تلاوت آن شایع شد و تفسیر
آن من بعد بظهور آمد و در تاریخ همچنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب
و عبدالله بن مسعود است در زمان حضرت عمر رضی الله عنه و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباس
واقع شد بعد انقضای ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن شیخین
قرآن عظیم را در مصاحف بسبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن

فرموده و فی الحقیقه این سبب نقل حق است و انچه از و غیر او است که مرتب است چنین ظهور یافت

... از لوازم خلافت خاصیت الحال این فصل را بر کلمه یا بکلی ختم کنیم سبب اهل حق نبوت

... نفسانیه و بدینها آنرا توان یافت و نه امر سببی جبلی که نفس معلوم مراقبت

... کرده اند پس خروج جمله چند قسم شود باقی مناسبه قدس بلکه چون ... الهی

... حکمت الهیه مقتضی آن شود که اراده الهی از فوق سبع سموات اراده فرماید اصلاح بنی آدم

و اقامت نوع انسان بالقاء وحی در قلب انکی بنی آدم راسخ و احد النشأت تا ظهور و اعلا

... مصالح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و ایشان را الزام کنند آنرا اگر کردند جزا و اگر

نکنند ... مجاهده ... مستعد این ... گردند و عالمی بوجود این متنور شود

و اقتضای عالم ... که هیئت خاص ... اجتماع صور ... مقتضی ... نتیجه گردد

... تشخیص یا متعین گردد و انقلاب آنرا بسوی عالم این را اقتضا کند و هم

الهی نازل شود از فوق سبع سموات ملأ اعلی و ملأ اعلی ... آن رنگین شوند و میل بسیار

ملأ اعلی ... قدسیه ... و ملأ اعلی برای این نفس بصور مناسبه متمثل شوند و علوم غیبیه

و احکام ... درین نفس اندازند و این نفس قدسیه ... که از فوق سبع سموات

نازل شده و در سدرة المنتهی با احکام ملکیه گشته در ملأ اعلی متاثر شده در زمین فرود

آمده است مطلع شود و نوعی مثل غیر متلو که از علم مجرد میباشد ... اراده نزول فرمود

... مناسب ملأ اعلی پوشیده با رو بکر لباس الفاظ و حروف ... در ... کرده بر

قلب این پیغامبر نزول فرماید و در وقت ... در لسان شرع گفته شود بعث الله فلانا نبیا و

امره به تبلیغ الاحکام و اوحی الیه ... امر سببی حادث بسبب تعلق اراده غیب

این پیغامبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلی و نه مکتسب بریاضت آری این دولت نمی دهند مگر

کسی را که عقل او نفس قدسیه باشند و در اصل جبلت مستعد از ملأ اعلی ... که

مندرج است در غایت ظهور و غلبه صفات صلاح و سعادت ... الخ

المنزل

اعتدال انسانی چنانچه قوتیه وارد فی الغایه الاستعداد تلف و قلب در رسیده صاحب و ...
الاستعداد عقل و عقلا و دو رکان چو نه و استقامت الاستعداد یا دراعلی و نسخه از اینان
و آمنیه برای ایشان قوة عاقله و نسبیه ادراک بالا علی است و بهذا فنون علم حق بود و دید و قوه
عاقله او در غایت صلاح و بهذا عصمت صفت او می باشد و انبیا مع ما یلزم العلم بنوت حکمت سفلیه
پایه عالی می شوند که نبوت عبارت بنوعا نیز که کسی را که دنیا آفریده باشند و تمامی مردم اصحاب
نفوس قدسیه که بعضی از ایشان صاحب یا کثر آن متصف باشند و نبوت صفت ایشان مینماید
و آنچه مشهور است که رکن تکرار ده درسته آنکه بدو و کوه گرفت و الله تعالی اعلم
جهت تکمیل عالمه و همانند نبوت کلیست حکمی نیست همچنین خلافت خاصه پیغامبر نیز کلیست حیله
نیست از او و انبیا از فوق مرتبه نبوت تا رسیدن برای شنیده هدایه پیغامبر در میان مردم
در ایام مرور و اظهار دین او و انجاز موعود برای او لیس الصفه اعجاز مینماید حد
خلیفه هرچند جوانمردی پیغامبر که داعیه نصرت دین پیغامبر از قبل او مقامات حقیقیه و دیگر
الهیان منعکس شده مرآت او باشد این خلیفه متصف است و انجا مانند جوادی او اول متحقق
داعیه الهیه در خلیفه است و انجا مانند نور چراغ که در آئینه های منصوبه در دیوارها منعطف
شود بدیگران منتزع می آید و اینهمه بر ترتیب الاقرب ادراک کرده میشود گویا اصلیست
نیستی که مثال ... کلمه النبی من امر تبلیغ شریعه الله ظاهر میدارد و بطون ظاهر او و
شریعت است بمردم و بطن او داعیه است قویه که از میان فواد او جوشیده و همچنین
کلمه الخلیفه من حیثی شریعه النبی فی الناس و یظهر علانیه موعود اله بعینه ظاهر میدارد و بطن
ظاهر آن صورت متشبه به المنتشر داعیه الهیه قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شده
بلکه از جذر دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی بجوشد او را خلیفه خاص نمیتوان
گفت و خیر مصداق آن ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر ظاهر صفت مثل ...
او را نیز یکسان و تجربه ات کار مطلوب با تمام ماند و ادراک تفصیلی ...

الا فرد که بمنزلهٔ روح است یا بمنزلهٔ محسوس و خلیفه عامل بآیات داعیه می‌کند هرچند احتمال عطا نیز
میباید که متصور در آخر ایام حیات پیغامبر مسلمان شود و این داعیه از دل او خوبتر باشد اما این احتمال هرگز
در حق بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست و در حق رسول الله محتمل این داعیه حقیقیه نازل از فوق
سبع سموات مکتسب بهم ملا اعلی در کسی تغییر نزند مگر آنکه جوهر نفس او مشابه به جوهر نفس
انبیا و اگر شبیه باشند در قوت حافظه او بمنزلهٔ روح ودیعت مشاهده باشند وانکه محدث نیست
محدث به صحبت عالم او نمونه از عصمت گذشته و آن صدیقه است و فقر سیاهه استطاله و اما که
استعداد نفس او جواب الله داده است تا پیغامبر ایجاد آن نکته پیدا نشود و قابلیت نفس او متحجه
جز بنیاد نفس پیغامبر حاصل نباید و این کلامیست مجمل که شرح آن بسطی دارد   عمری باید که
یار آید تا یکبار این دولت سرمدیه بکسی داده شود سالها باید که در سایهٔ پیغامبر زندگانی
کرده باشد و بارها به خود نفس قدسیه پیغامبر انانیت او را از زیر و زبر ساخته و با رسول الله صلی
الله علیه وسلم محبت عظمی بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ولده
و الماء الزلال للعطشان و بعد اعانت پیغامبر بنفس و مال خود گوی مسابقت ربوده و تقلید
پیغامبر در تکالیف عبادات جهاد در حق او بمرتبهٔ تحقیق رسیده در شدائد و مکاره شریک پیغامبر
گشته و آن حوادث را گویا بالاصالة بر خود برداشته و بعد تهذیب نفس از درجهٔ
اصحاب الیمین در گذشته بر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر بارها فیوض و
اعمال منجیه در جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال مهلکه
و اخلاق نامرضیه السنه و کرات و مرات بشارت نجات و فوز بدرجات داده با علو
سنیه و مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف و عظمت وی و لیاقت او بخلافت قولا
و فعلا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متواتر شده مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است که
داعیه نازله از فوق سبع سموات مکتسب الوان ملا اعلی در جوهر نفس خود تحمل کند و بآن عجمه
تشبیه به پیغامبر و انجاز موعود او فرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این خلافت خاصه

لیاقت

جهت که حق تعالی [illegible] بجهت افضلیت [illegible] و در [illegible] الاولیاء ولایت از جنس کمالات

انبیاست که نسبت بانبیای [illegible] صدیق [illegible] چنانچه [illegible] احادیث

[illegible] شخصی [illegible] که [illegible] استحقاق [illegible] المحدثین

[illegible] در [illegible] باشند [illegible] نیست [illegible] اولاد

العیاذ بالله [illegible] تعلیم [illegible]

اند دل [illegible] علما [illegible] کرده اند الا [illegible] منصب [illegible] متخلف [illegible]

او فضلیت بر جمیع رعیت [illegible] به استحقاق [illegible] که در واسطه قائم او و ما علما فرموده اند غیر

او را [illegible] قبل الاستخلاف [illegible] الاطلاع [illegible] نسبت [illegible] مستحقین خلافت افضل [illegible]

و نه نسبت بمستحقین خلافت که علما کلمات [illegible] اند مفضل [illegible] معتد به که در حکم [illegible]

را اگر سوای تکمیل نفس [illegible] حسن سیاست و تابعیت [illegible] که با شد ایشان بسیار [illegible]

و وجود اعلای [illegible] است بدست این شخص اصلاحات [illegible] دیگر [illegible] او [illegible]

در لوازم خلافت اگر بحال اندک [illegible] نشود [illegible] بر دست او نکند [illegible]

و اگر اندک عیب در دل شخصی [illegible] نیز بود دین را بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدر سعی

که بوجوب [illegible] این دواعی [illegible] داشته باشد او خلیفه نیست چنانکه مطلوب [illegible] شهر [illegible]

شخصی [illegible] یا [illegible] و در بارگاه سلطنت عزت یافت [illegible]

چنانکه [illegible] تیر اندازی یا اسپ تازی [illegible] ازوی بهتر میداند آن شخص [illegible]

قوت و شجاعت که برای قتل [illegible] در کار بود در وی موجود است زیاده از آن که در مقصد

من درکار نیست بلکه اصل قتل کسی [illegible] منظور نیست الا بالعرض بلکه اصل قوت و شجاعت [illegible]

الا بغرض [illegible] رضای سلطان بوده است [illegible] حاصل [illegible] را با این اسب و [illegible]

کتب کلامیه نخوانده [illegible] که [illegible] بخاطر تو [illegible] میخواهیم که [illegible]

توانند بود بر [illegible] اما آنکه [illegible] بنی آدم [illegible] استعداد در جناب

لله حقي و مانند آن اقتضا مي‌كند بعضي مسائل را اعلي بر مهمات ملت پس قال الله تعالى
نشنيد را ... ما الفينا آبائهم وفي حديث عياض عن النبي صلى الله عليه وسلم عن ربه تبارك وتعالى
كل مال نحلته عبدا حلال وإني خلقت عبادي حنفاء كلهم وإنهم أتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم
وحرمت عليهم ما أحللت لهم وأمرتهم أن يشركوا بي ما لم أنزل به سلطانا وإن الله نظر إلى أهل الأرض
فمقتهم عربهم وعجمهم إلا بقايا من أهل الكتاب وقال إنما بعثتك لأبتليك وأبتلي بك الحديث أخرجه مسلم وكان
... اهتداي انبيا اعلاء كلمة الله را اعلي فرد مي‌ايد از شواهد آن حديث القاي محبت است أخرج مالك عن
أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا أحب الله العبد قال لجبريل عليه السلام يا جبريل
قد أحببت فلانا فأحبه فيحبه جبريل ثم ينادي جبريل في أهل السماء إن الله قد أحب فلانا فأحبوه
فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض اما آنكه انبيا عليهم السلام در اخلاق جبليه حدود
فطريه دارند بر غير خويش ابيجاز اند مهمات ملت وكسيكه بقوا اين حكم خلقيه مطلع
بجز ... مي‌داند كه انتظام اخلاق جبليه باين روش كه در انبيا ظاهر شد بدون انقياد نفس
قلب را و قلب عقل را ميسر نيست از شواهد آن حديث انس است كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم أحسن الناس وأسمح الناس وأجود الناس أخرجه الشيخان وأخرج البخاري عن محمد بن جبير
بن مطعم عن أبيه بينما هو يسير مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه الناس مقفله من حنين
فعلقت الأعراب يسألونه حتى اضطروه إلى سمرة فخطفت رداءه فوقف النبي صلى الله
عليه وسلم فقال أعطوني ردائي لو كان لي عدد هذه العضاه نعما لقسمته بينكم ثم لا تجدوني
بخيلا ولا كذابا ولا جبانا وأخرج الدارمي عن الزهري قال إن جبريل قال ما في الأرض أهل
عشرة أبيات إلا قلبتهم فما وجدت أحدا أشد إنفاقا لهذا المال من رسول الله صلى الله
عليه وسلم و اما آنكه غير انبيا هم گاهي در ... بجوهر نفس شبيه مي‌باشند بجوهر نفس انبيا
عليهم السلام ... سر آن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رؤيا المؤمن جزء من ستة وأربعين
جزءا من النبوة أخرجه البخاري وقال الرؤيا الصالحة جزء من ستة وعشرين جزءا من النبوة

ازهم

[illegible] النبي بود و آنانکه خلفا شدند بودند بجهت اینها آخرج ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال ان الله
نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد صلى الله عليه وسلم خير قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر
في قلوب العباد بعد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء
نبيه صلى الله عليه وسلم يقاتلون على دينه واخرج ابو عمر عن ابن عباس في قول الله عز وجل قل الحمد لله
وسلام على عباده الذين اصطفى قال اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم وحكاه السدي والحسن البصري واخرج
[illegible] النبي [illegible] اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان
فيما قبلكم من الامم محدثون فان يكن في امتي احد فانه عمر واخرج الترمذي عن عائشة رضي الله عنها
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى
الله عليه وسلم فاذا حبشية تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت
فوضعت لحيي على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلت انظر اليها ما بين المنكب الى راسه
فقال لي اما شبعت اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتي عنده اذ طلع عمر فارفض الناس
عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لانظر الى شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت
[illegible] اینها [illegible] سید [illegible] [illegible] الا [illegible] نفسی بیده لا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آنانکه [illegible] [illegible] اند. قال الله تعالی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بطهور [illegible] در
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] احتیاج افتد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواجه حافظ دیوان خود را بغیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تدوین کرده باشد یا ابو علی قانون را

بغیر بصیرة در فن فرسخ هی جسته بر تحقیق و ترتیب مسایل این فن تصنیف نموده باشد سبحان الله

چه بهتان عظیم اگر داعیه نمی بود این افعال متعارفه در سر دو مشت عده چگونه بمرتبه ادا می رسید و اگر داعیه

دنیا بوده چرا بر لسان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح ایشان جاری گشت ما اینجا به

کیه تواند رسید و اگر داعیه باشد از قوی نفسانیه بود ورای آنکه از فوق نازل شود اینجا مجرد حق

جهت عمل مشهود است سبب نماید هیچ از کوشش بیرونی کار نمی آید و اما آنکه گفته ایم که بمجرد تعلق اراده

مخالف فضلیت علی فضلیتی فاها صرح بتشعه انسو اما آن حدیث الملیف و حدیث اخرج الدارمی عن ابی ذر

الغفاری قال قلت یا رسول الله کیف علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا ابا ذر اتانی ملکان

وانا ببعض بطحاء مکة فوقع احدهما الی الارض وکان الآخر بینهما … الارض فقال احدهما لصاحبه

ابهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم

ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم کانی انظر الیهم

ینتثرون من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها انتهی و اخرج الدارمی

حدیث عتبة بن عبد السلمی حدیث طویل فیها شق صدره صلی الله علیه وسلم عند ظئره حلیمة قال اجعله

بصاحبه اجعله فی کفة واجعل الفا من امته فی کفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا انا انظر

الی الالف فوقی اشفق ان یخر علی بعضهم فقال لو ان امته وزنت به لمال بهم ثم انطلقا و ترکانی

و اخرج ابن عساکر و غیره عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس

قال رایت قبیل الفجر کانی اعطیت المقالید و الموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین

فهذه یوزن بها فوضعت فی کفة ووضعت امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر

فوزن بهم فرجح ثم جیء بعمر فوزن بهم فرجح ثم جیء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از وزن با امت همان ضد بر ایشان بنبوت خود و اینها خلفا و این

وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت ایشان معتبر نزد ارباب آن لازم نبوت است همین

رویا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سایر خلفا دیدند بسبب آن ایشان را افضلیت

خلفا

فلما اسم خلافت منعقد شد حق تعالی ایشان را بر اقامت لوازم خلافت خاصه بجای آرند

حقیقت آنحضرت بر تحقق اراده الهیه است در امور دیگر بجای آورده لوازم او و حقیقت

حیات آنحضرت بعضی الا الفعلیه مجرد اراده تا ثابت شد در غیر آنحضرت و مراد او فضیلتی

که بنا بر مسائل علم ما انعام جلیله حقیقیه بصفت عزیزی باشد امر کاتب و جهت اسلام

جهت الحال و لکن هذا آخر الفصل الثالث [illegible] و از روایات احادیث و آثار

جزء خلافت خاصه متفرع از نوع چهارم اثبات لوازم خلافت خاصه از آنکه شرع و مقصود

کلیم باید شناخت که تصرفات آنحضرت [illegible] خلافت خاصه بقیاس نیست اختیار هر یکی به بیان موقوف

شده در تفسیر التفسیر [illegible] بر مسانید صحابه مجموع

سازد و سیر مجموع هر صحابی موقوف شد [illegible] تا معلوم خواص و عوام گردد که آنچه

مشهور است که ثبوت خلافت ایشان باجماع در صحت خلیفه متقدم بوده است کلام حق

است لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکر خود که مستند بشرع نباشد بلکه مستند باشد بعقل صلاح

دید و وقت رای زده باشند بلکه معنی اجماع آنست که هر یکی بدلیل شرعی که نسبت آنحضرت

نسبت صلی الله علیه وسلم خلافت ایشان را استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تارة و تلویحات

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخری تا آنکه هر یکی بملاحظه این دلیل مکلف شد بقبول خلافت

ایشان و چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آن صورت اجماع متحقق گشت و من بعد کسی را

مجال خلافت نماند و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخلافت ایشان راجع است باثبات لوازم

خلافت عامه با لوازم خلافت خاصه ایشان را مسلم داشت که گفتند زکوة را بعد من با بوبکر خواهند

داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلم ایشان است و جای

که گفتند ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت علی

درجات خواهد بود و یا ایشان را بشارت بهشت دادند یا ایشان را بترتیب خلافت یا

یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرمودند و آنچه

تلمیح است بخلافت راشده و اشاره بآن اگر بجای او تردد میکنند که دلالت لازم مساوی بر وجود
ملزوم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم در اینجا اوصاف لازم اعم خلافت
خاصه است در غیر خلیفه خاص نیز این صفات یافته میشود گوییم تعریض نوعی است از استعمال و تفهیم آن
حاصل میشود اخرج مالک عن امه عمرة بنت عبد الرحمن ان رجلین استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال
احدهما للآخر والله ما ابي بزان ولا امي بزانية فاستشار في ذلک عمر بن الخطاب فقال قائل مدح
اباه وامه وقال آخرون قد کان لابيه وامه مدح غير هذا نرى ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب
الحد ثمانین پس تعریض جلی مثل صریح است و تحقیق در تعریض آنست که دلالت میکند بمحض لفظ
لیکن میکند بمساعده قراین لیکن نیست که قراین همه لابد هست اما قطعیه و اما ظنیه مثل دلالت
دخان بر وجود نار و دلالت ابر و رعد بر طلب باران و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معنی
منطوق خود سبب تعریض بر وجهی میشوند ابهام بعضی از بعض دیگر صحیح میگردانند و همچنین
تحقیق نزدیک فقیر در ایماآت و فحاوی و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع
القراین و آن قراین گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه میزان در استنباط معانی از مثل این دلایل
فهم اهل لسان است در مثل محاورات لهذا مفهوم وصف نزد امام شافعی که با جمیع شروط مستنبط است
موقوف آمد بر شروط چند که آنها محقق قراین معانی مقصوده باشند و چون حال برین منوال است
دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست چون این تمهید ممهد شد خوض
در مقصود نماییم مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اخرج الدارمی عن حبیبة بنت ابی حبیبة عن ابی بکر
الصدیق فی قصة ذکرت فذکرت غزونا خثعما وغزوة بعضنا بعضا فی الجاهلية وما جاء الله به
من الالفة واطناب الفسطاط وشبک ابن عون اصابعه ووصف لنا معاذ وشبک اصبعه فقلت
یا عبد الله حتی متی امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال اما رأيت
السيد يکون في الحواء فيتبعونه ويطيعونه فما استقام اولئک واخرج الدارمي عن قيس بن
ابي حازم قال دخل ابو بکر على امرأة من احمس يقال لها زينب قال فرآها لا تتکلم فقال ما

لها

لها لا تتكلم قالوا حجت مصمتة فقال تكلمي فإن هذا لا يحل هذا من عمل الجاهلية قال فتكلمت فقالت
من أنت قال امرؤ من المهاجرين قالت أي المهاجرين قال من قريش قالت من أي قريش أنت
قال إنك لسؤول أنا أبو بكر قالت ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية قال بقاؤكم
عليه ما استقامت بكم أئمتكم قالت وما الأئمة قال أما كان لقومك رؤوس وأشراف يأمرونهم
فيطيعونهم قالت بلى قال فهم أولئك على الناس قوله استقامت أي ما استقامت [illegible] علم عند
ذكاوت وشجاعت وغيرها أخرج البخاري في حديث عمر الطويل أن أبا بكر قال للأنصار ما ذكرتم فيكم
من خير فأنتم له أهل ولن يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا أخرج
أبو بكر بن أبي شيبة في حديث السقيفة فقال أبو بكر رضي الله عنه فحمد الله وأثنى عليه قال يا معشر الأنصار
والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي
من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وأن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم
الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول من أحدث في الإسلام اشتراط نسب
قريش در خليفة حكم عليه أهل سنت است أخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس كان أبو
هريرة يحدث أن رجلا أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إني أرى الليلة ظلة ينطف منها
السمن والعسل فأرى الناس يتكففون بأيديهم فالمستكثر والمستقل وأرى سببا واصلا من السماء
إلى الأرض فأراك أخذت به فعلوت ثم أخذ به رجل آخر فعلا به ثم أخذ به رجل آخر
فعلا به ثم أخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال أبو بكر بأبي أنت وأمي لتدعني فأعبرها
فقال اعبرها فقال أما الظلة فظلة الإسلام وأما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه
وحلاوته وأما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه وأما السبب الواصل من
السماء إلى الأرض فهو الحق الذي أنت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجل فيعلو به
ثم يأخذ به رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به أي رسول الله لتحدثني
أصبت أم أخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم أصبت بعضا وأخطأت بعضا فقال قسمت

یا رسول الله لتخبرني ما الذي اخطأت فقال النبي صلی الله علیه وسلم لا تقسم انتهی حیث معلوم میشود که
حضرت صدیق فهمیده است که خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باو رسد لیکن علی الترتیب بخلافت
رسید وایشان بر منهاج پیامبر خواهند بود وبر منهاج پیامبر خواهد گذشت باقی ماند آنکه همه
موافق تعبیر حضرت صدیق [illegible] بوقوع آمد پس خطا چه بود فقیر میگوید سکوت
از تسمیه آن [illegible] با وجود قدرت بر تسمیه [illegible] طریق مساهله منسوب بخطا شد و شاید آنکه حضرت
صدیق [illegible] محل مناصحت آن است که در خصایص مذکور است اخرج ابن عساکر عن
کعب قال کان اسلام ابی بکر الصدیق شبیها بوحی من السماء وذلک انه کان تاجرا بالشام فرأی رؤیا
فقصها علی بحیرا الراهب فقال له من این انت قال من مکة قال من ایها قال من قریش قال فأی شیء
انت قال تاجر قال صدق الله رؤیاک فانه یبعث نبی من قومک تکون وزیره فی حیاته وخلیفته
بعد موته فأسرها ابوبکر حتی بعث النبی صلی الله علیه وسلم فجاءه فقال یا محمد ما الدلیل علی ما تدعی قال الرؤیا
التی رأیت بالشام فعانقه وقبل ما بین عینیه وقال اشهد انک رسول الله واخرج ابن عساکر عن ابن
مسعود قال قال ابوبکر الصدیق خرجت الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه وسلم فنزلت
علی شیخ من الازد قد قرأ الکتب واتت علیه اربعمائة سنة الا عشر سنین فقال لی احسبک
حرمیا قلت نعم قال واحسبک قرشیا قلت نعم قال واحسبک تیمیا قلت نعم قال بقیت لی
فیک واحدة قلت ما هی قال تکشف لی عن بطنک قلت لم ذاک قال اجد فی العلم الصادق
ان نبیا یبعث فی الحرم یعاونه علی امره فتی وکهل فاما الفتی فخواض غمرات ودفاع معضلات
واما الکهل فابیض نحیف علی بطنه شامة وعلی فخذه الیسری علامة وما علیک ان ترینی فقد
تکاملت فیک الصفة الا ما خفی علی قال ابوبکر فکشفت له عن بطنی فرأی شامة سوداء فوق
سرتی فقال انت هو ورب الکعبة واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابوبکر یا رسول الله ما زلت
اراني فی عذرات الناس قال لتکونن من الناس بسبیل قال ورأیت فی صدری کالرقمتین
قال سنتین و اگر کسی میگوید که صدیق رضی الله عنه از کجا دانست که مستحق خلافت اوست در

در وقت بیعت مهاجرا اشاره بجانب فاروق و ابو عبیده نموده گفتند بایعوا احد هذین گویم اشاره بجبری
مقتضی آن بیعت که الست اشد الطلب جستجو بانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرموده بودند که حضرت
عائشه رضی الله عنها بذمه اجتماع نصب ابو بکر صدیق اجماع شوند و فرموده بودند ان
تکن هذا من عند الله یمضه احوال اهل الله مثل بصورت مختلف کاهی سعی در تشهیر میکنند با
وجود وجدان و کاهی ترک میسر نیند و منتظر تدبیر غیب می باشند که لطف الهی هر کدام غالب
آید رضی را مییابند و حضرت صدیق راه توقف بنابر عدم تا ... باشد از خطا نفسی یا سببی دیگر
ما اختیار اما اثبات حضرت صدیق خلافت خود را بسوابق اسلامیه فقد اخرج الترمذی عن ابی
سعید الخدری قال قال ابو بکر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست
صاحب کذا اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا
المسلمین فقد اخرج الحاکم عن ابی سعید فی قصة طویلة فلما قعد ابو بکر علی المنبر نظر فی وجوه القوم
فلم یر علیا فسأل عنه فقام ناس من الانصار فاتوا به فقال ابو بکر ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وختنه اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فبایعه ثم لم
یر الزبیر بن العوام فسأل عنه حتی جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلی الله علیه وسلم وحواریه
اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل قوله فبایعه
اما اثبات صدیق رضی الله عنه خلافت حضرت فاروق را بافضلیت او فقد اخرج الترمذی
عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر
اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر
من عمر واخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابا بکر حین حضره الموت ارسل الی
عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول
لربک اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابو بکر ابربی تخوفنی اقول اللهم استخلفت علیهم
خیر خلقک الحدیث واخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة

قال ابو بکر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی تا آخر. مقصود درین آثار مضمر می شود
آنکه این اوصاف را دخلی نیست در اثبات خلافت خاصه که در طبقهٔ اولی بود والا ذکر این
کلمات در مبحث اثبات خلافت خاصه از قانون محاوره بعید باشد. من مسند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه اما شروط خلافت فقد اخرج ابو یوسف عن ابی الملیح الهذلی قال خطب عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فقال ایها الرعاة ان لنا علیکم حق النصیحة بالغیب والمعونة علی الخیر ایها الرعاة
انه لیس من حلم احب الی الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه ولیس جهل ابغض الی الله ولا اعم ضررا
من جهل امام وخرقه وانه من یأخذ بالعافیة فیما بین ظهرانیه یعطی العافیة من فوقه واخرج ابو
یوسف عن عثمان بن عطاء الخراسانی عن ابیه قال خطب عمر الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد
فانی اوصیکم بتقوی الله الذی یبقی ویهلک ما سواه الذی بطاعته ینفع اولیاءه وبمعصیته
یضر اعداءه فانه لیس لهالک هلک معذرة فی فعل ضلالة حسبها هدی ولا فی ترک حق حسبها
ضلالة وان احق ما تعاهد الراعی من رعیته تعاهدهم بالذی لله علیهم فی وظائف دینهم الذی
هداهم الله به وانما علینا ان نأمرکم بما امرکم الله به من طاعته وان ننهاکم عما نهاکم الله عنه من معصیته
وان نقیم امر الله فی قریب الناس وبعیدهم ولا نبالی علی من مال الحق الا وان الله فرض الصلوة
وجعل لها شروطا فمن شروطها الوضوء والخشوع والرکوع والسجود واعلموا ایها الناس ان
الطمع فقر وان الیأس غنی وفی العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم یرض عن
الله من قضائه لم یؤد الیه فیما یجب کنه شکره واعلموا ان لله عبادا یمیتون الباطل بهجره
ویحیون الحق بذکره رغبوا فرغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم یأمنوا ابصروا من الیقین ما لم یعاینوا
فخلطوا بما لم یزایلوه اخلصهم الخوف فهجروا ما ینقطع عنهم الحیوة علیهم نعمة والموت لهم کرامة واخرج
ابو یوسف عن الزهری قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال یا امیر المؤمنین لا
ابالی فی الله لومة لائم ام اقبل علی نفسی فقال اما من ولی من امر المسلمین شیئا فلا یخف فی
الله لومة لائم ومن کان خلوا من ذلک فلیقبل علی نفسه ولینصح لولی امره واخرج ابو یوسف

عن عمر

بن سعيد بن المسيب قال لما كتب عمر بن الخطاب الجد ابو موسى لما بعد عام الرمادة قحطنا بعد ... وحدث
ربه بعيد وان السنة الرمادة فلما ... بعث ... فاتاك الشرقية فقرئ عما كتب ...
مسلك فيه الله ... بطرق الى العرب من الارض فرعت عينا ... تلك السنين ...
في سمنها والسلام واخرج ابو ... سفيان ... رجل عن عمر قال انا يقيم امر الله رجل لا
يضارع ولا يصانع ولا يتبع المطامع ولا يقيم امر الله الا رجل لا ينتقص عزيمته ولا يكظم في الحق
على حزبه وقال ابو يوسف حدثني محمد بن اسحق قال حدثني من سمع طلحة بن عبد الله التيمي قال
خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر
الصديق فاستغفر له ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصية الله واني
لا اجد هذا المال يصلحه الا خلال ثلاث ان يؤخذ بالحق ويعطى في الحق ويمنع من الباطل وانما انا وما
لكم كولي اليتيم ان استغنيت استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع
احدا يظلم احدا ولا يعتدي عليه حتى اضع خده الارض واضع قدمي على الخد الآخر حتى يذعن
بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم
ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا ... في يدي الا يخرج مني الا في حقه ولكم علي
ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله واسد ثغوركم ولكم علي ان لا القيكم في
المهالك ولا اجمركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء
كثير الامراء يعمل فيه اقوام للآخرة يطلبون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
الا فمن ادرك ذلك منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق
حق خلقه فقال فيما عظم من حقه ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا ايأمركم بالكفر
بعد اذ انتم مسلمون الا واني لم ابعثكم امراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمة الهدى يهتدى
بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تحمدوهم فتفتنوهم ولا تغلقوا
الابواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا

بهم الكفار طاعتهم فاذا رايتم بهم كلالة فكونوا انتم وكان عثمان وعلي في جهاد [illegible]
التي شهدكم على امرنا الا حضار الي لم اعتبم لئلا يتعصبوا لاحد في دينهم ويقسوا عليهم فيبحثوا
عنهم فان اشكل شي دفعوه الي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الامر الا
لشدة في غير عنف ولين في غير وهن واخرج ابو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا اخبركم بخيار ائمتكم من شرارهم الذين تحبونهم ويحبونكم ويدعون لكم وتدعون لهم وشرار ائمتكم
الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم واخرج مسلم وابو يعلى وغيرهما ان عمر بن الخطاب
خطب يوم جمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر فقال اني رايت كان ديكا نقرني نقرة
او نقرتين واني لا اراه الا حضور اجلي وان اقواما يامروني ان استخلف وان الله لم يكن ليضيع
دينه ولا خلافته والذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم واني قد علمت ان اقواما سيطعنون في
هذا الامر انا ضربتهم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفرة الضلال فان
عجل بي امر فالخلافة شورى بين هؤلاء الستة الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض
تنبيه قوله وان الله لم يكن ليضيع دينه هذا جار على الخلافة اي من حفظه والاتفاق ايام الخلافة
العامة قال قد اقتربت [illegible] قليلا ما بقي الى الاخرة وقوله ان اقواما سيطعنون في هذا الامر
هذا ايضا [illegible] اشارة الى الخلافة الى [illegible] العامة وان [illegible] لها من [illegible] فلها حرمة
الاولين وقوله اولئك اعداء الله الضلال تهديد وتخويف لهم [illegible] حقيقة الكفر والله اعلم واخرج
البخاري وابو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال حججت مع عمر بن الخطاب فلما كان بمكة استقبله
امير مكة نافع بن علقمة فقال له يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن
بن ابزى فقال عمدت الى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش واصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال نعم وجدته اقرأهم لكتاب الله ومكة ارض محتضرة فاحببت ان يسمعوا كتاب
الله من رجل حسن القراءة قال نعم ما رايت ان الله يرفع بالقرآن اقواما ويضع بالقرآن اقواما
وان عبد الرحمن بن ابزى ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية [illegible] عمر [illegible] في الغزو

فقال

فقال استخلف على آل الله عبد الرحمن بن ابزى قال انه ممن قرأ كتاب الله افقههم في دين الله
ثم انه صلح لابا عمر حتى الصبح فقال عمر اما ان نبيكم قد قال لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان
الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع به آخرين الا فضيلت صديق رضي الله عنه بسيار از فضل عمر بن الخطاب
رضي الله عنه متواتر است فمن حديث عائشة اخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها في قصة الاتفاق
على ابي بكر ثم تكلم ابو بكر فتكلم ابلغ الناس فقال في كلامه نحن الامراء وانتم الوزراء فقال حباب بن المنذر
لا والله لا نفعل منا امير ومنكم امير فقال ابو بكر لا ولكنا الامراء وانتم الوزراء هم اوسط العرب دارا
واعربهم احسابا فبايعوا عمر او ابا عبيدة بن الجراح فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا وخيرنا و
احبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس واخرج الحاكم عن هشام بن عروة
عن ابيه عن عائشة عن عمر قال كان ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن حديث
ابن عباس اخرج البخاري عن ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر قول عمر رضي الله عنه ثم انه بلغني ان قائلا
منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت
الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر وفي هذا
الحديث ايضا قال ابو بكر وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة
بن الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من
اثم احب الي من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول الي نفسي عند الموت شيئا لا اجده
الآن ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس عمر على المنبر وذلك
الغد من يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وابو بكر صامت لا يتكلم قال كنت ارجو ان يعيش
رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يدبرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم فان يك محمد صلى الله عليه
وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وان
ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اولى المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه
وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة وكانت بيعة العامة على المنبر

حديث شيبة اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا المجلس
عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرءان
اقتدي بهما ومن حديث رجل من بني تميم في فضله على ابي بكر اخرج ابو بكر بن ابي شيبة قال
عمر فما يعدوا ابا بكر فقال لعمر انت خير من ابي بكر فقال عمر انت افضل مني فوالله لما الا ليلة فلا كانت
الا ليلة قال لعمر انت فلا كان من فضلك قال فما يعدوا ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله اخرج
الترمذي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل
خير من عمر ومن علقمة بن قيس وقيس بن مروان اخرج ابو يعلى عن علقمة وقيس بن مروان كليهما
في قصة اتيا عبد الله بن مسعود عن عمر قال فغدوت اليه لابشره فوجدت ابا بكر قد سبقني اليه
فبشره ولا والله ما سابقته الى خير قط الا سبقني اليه وفي المشكوة عن عمر ذكر عنده ابو بكر فبكى
وقال وددت ان عملي كله مثل عمله يوما واحدا من ايامه وليلة واحدة من لياليه اما ليلته فليلة
سار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار فلما انتهيا اليه قال والله لا تدخله حتى ادخل قبلك
فان كان فيه شيء اصابني دونك فدخل فكسحه ووجد في جانبه ثقبا فشق ازاره وسدها به وبقي
منها اثنان فالقمهما رجليه ثم قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم ووضع راسه في حجره ونام فلدغ ابو بكر في رجله من الجحر ولم يتحرك مخافة ان ينتبه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقطت دموعه على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما لك
يا ابا بكر قال لدغت فداك ابي وامي فتفل رسول الله صلى الله عليه وسلم فذهب ما يجده ثم انتقض
عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتدت العرب وقالوا
لا نؤدي زكوة فقال لو منعوني عقالا لجاهدتهم عليه فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس
وارفق بهم فقال لي اجبار في الجاهلية وخوار في الاسلام انه قد انقطع الوحي وتم الدين
اينقص وانا حي رواه رزين واما استدلالهم بخلافت صديق [illegible]

باد فقد اخرج الحاکم وابوبکر بن ابی عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه
قالت الانصار منا امیر ومنکم امیر قال فاتاهم عمر رضی الله عنه فقال یا معشر الانصار الستم تعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد امر ابا بکر یؤم الناس فایکم تطیب نفسه ان یتقدم ابا بکر فقالت
الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر واخرج احمد عن رافع الطائی رفیق ابی بکر فی غزوة السلاسل
قال وسالته عما قیل من بیعتهم فقال وهو یحدثه عما تقاولت به الانصار وما کلمهم به عمر بن الخطاب وما کان
ذکرهم به من امامتی ایاهم بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه فبایعونی لذلک وقبلتها منهم
وتخوفت ان تکون فتنة تکون بعدها ردة واما استدلال او بر خلافت صدیق بسوابق اسلامیه
اش فقد اخرج ابوبکر عن ابن عباس عن عمر فی قصة الاتفاق علی ابی بکر ثم قلت یا معشر الانصار یا معشر
المسلمین ان اولی الناس بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابوبکر
السباق المبین ثم اخذت بیده وبادرنی رجل من الانصار فضرب علی یده قبل ان اضرب علی یده
وتتابع الناس اما فهمیدن او خلافت خاصه خلفا را از وقوع خلافت ایشان در ایام ظهور اسلام
[illegible] فقد اخرج ابو یعلی عن طلق بن عبد الله المزنی عن رجل قال کنت بالمدینة فی مجلس فیه
عمر بن الخطاب فقال لجلسائه کیف سمعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم یصف الاسلام فقالوا
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الاسلام بدأ جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا
فقال عمر فما بعد البزول الا النقصان [illegible] مضمون آیه اخرج شطاه فآزره الآیة
واما فهمیدن او خلافت خاصه خلفا را از حدیث قرون ثلثه فقد اخرج الترمذی عن ابن عمر قال
خطبنا عمر بالجابیة فقال یا ایها الناس انی قمت فیکم کمقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا فقال
اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف ویشهد
الشاهد ولا یستشهد اما فهمیدن او خلافت خاصه خود را از انکه باو دهد فتنه عامه نخواهد بود
فقد اخرج البخاری عن شقیق قال سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر رضی الله عنه اذ قال
ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله وولده

وصيامه تكفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس هذا اسألك
ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا
ايكسر الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة اكان عمر يعلم
الباب قال نعم كما اعلم ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان
نسأله من الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر اما الاستدلال على خلافته من محدثيته
وموافقة وحيه فاخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر وافقت ربي في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي
اسارى بدر واخرج مسلم عن سماك عنه عمر في قصة الايلاء وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت
ان يكون الله يصدق قولي الذي اقول الحديث اما بيان افضليت خود بنشان خلافت خود اخرج
محمد في الطبقات عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احدا اقوى على هذا الامر
مني لكان ان اقدم فيضرب عنقي اهون علي فمن ولي هذا الامر بعدي فليعلم ان سيرد عنه القريب
والبعيد وايم الله ان كنت لاقاتل الناس عن نفسي واما بيان خلافة من بعده وشورى ستة نفر
او رأسهم بين ستة اخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن
ميمون عن عمر قالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او
الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير
وطلحة وسعدا وعبد الرحمن الحديث ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه اما الاستدلال
بر خلافت خاصه مشايخ ثلثه باثار سابقين بجده آن فقد اخرج الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي
قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم
واخرج الترمذي عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان انشدكم الله والاسلام
هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل
حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق

وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد [illegible] اخرجه [illegible]

عن عبيد الله بن عدي بن الخيار في حديث قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم

بالحق فكنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت بما بعث به وهاجرت الهجرتين كما قلت وصحبت

رسول الله صلى الله عليه وسلم وبايعته فوالله ما عصيته ولا غششته حتى توفاه الله عز وجل ثم ابو بكر مثله ثم

عمر مثله ثم استخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لهم قلت بلى قال فما هذه الاحاديث التي تبلغني عنكم

[illegible] كثيرا [illegible] الذي في التورية

[illegible] من رواية ابي عبد الرحمن السلمي اخرجه الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي

قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال

اذكركم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة

والناس مجهدون معسرون فجهزت ذلك الجيش قالوا نعم ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة

لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء

عددها [illegible] ومن رواية احنف بن قيس اخرجه النسائي عن الاحنف بن قيس قال خرجنا حجاجا فقدمنا

المدينة ونحن نريد الحج فبينا نحن في منازلنا نضع رحالنا اذ اتانا آت فقال ان الناس قد اجتمعوا

في المسجد ففزعوا فانطلقنا فاذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد واذا علي والزبير

وطلحة وسعد بن ابي وقاص فانا لكذلك اذ جاء عثمان بن عفان عليه ملاءة صفراء قد قنع بها رأسه

فقال ههنا علي ههنا طلحة ههنا الزبير ههنا سعد قالوا نعم قال فاني انشدكم بالله الذي

لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان غفر الله له فابتعته

بكذا وكذا فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتعتها

بكذا وكذا قال اجعلها في مسجدنا واجرها لك قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله الذي

لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال [illegible]

على الله من جيش العسرة فجهزتهم حتى ما يفقدوا عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد ومن رواية
ما حدثه من حديث الأحنف أخرج الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي عن ثمامة بن حزن القشيري
قال شهدت الدار حين أشرف عليهم عثمان فقال أنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة
فيجعل دلوه فيها مع دلاء المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فجعلت دلوي فيها
مع دلاء المسلمين وأنتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى أشرب من ماء البحر قالوا اللهم نعم قال
فأنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن المسجد ضاق بأهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشتري
بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فزدتها في المسجد
وأنتم تمنعوني أن أصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فأنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه أبو بكر وعمر وأنا فتحرك الجبل فركضه رسول الله صلى
الله عليه وسلم برجله وقال اسكن ثبير فإنما عليك نبي وصديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال
الله أكبر شهدوا لي ورب الكعبة يعني أني شهيد ومن رواية أبي سلمة بن عبد
الرحمن بن عوف أخرج النسائي عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أن عثمان أشرف عليهم حين حصروه
فقال أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه يقول يوم الجبل حين اهتز فركله برجله
وقال اسكن فإنه ليس عليك إلا نبي أو صديق أو شهيدان وأنا معه فانتشد له رجال ثم قال
أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بيعة الرضوان يقول هذه يد الله وهذه
يد عثمان فانتشد له رجال ثم قال أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم
جيش العسرة يقول من ينفق نفقة متقبلة فجهزت نصف الجيش من مالي فانتشد له رجال ثم قال
أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد ببيت في
الجنة فاشتريته من مالي فانتشد له رجال ثم قال أنشد بالله رجلا شهد رومة تباع فاشتريتها
من مالي فجعلتها لابن السبيل فانتشد له رجال [illegible]

فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال له الوليد ما لي اراك
قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه اني لم افر يوم عينين قال عاصم يقول يوم احد
ولم اتخلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله اني لم افر يوم عينين
فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم
الشيطان ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني تخلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقية بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمي ومن ضرب له رسول
الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد واما قوله اني تركت سنة عمر فاني لا اطيقها ولا هو فاته فحدثه
بذلك واما انك جئت بالقطع ... من اهل السنة فقد اخرج احمد عن زيد بن اسلم عن ابيه قال
شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على راس رجل فرايت عثمان اشرف
من الخوخة التي تلي مقام جبريل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس
افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فقام طلحة
بن عبيد الله فقال له عثمان الا اراك ههنا ما كنت ارى انك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلاث
مرات ثم لا تجيبني انشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
في موضع كذا وكذا ليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته معه في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني
رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف واما انك ... من اهل السنة كذا ابن بلوى بعد الشيء
... فقد اخرج الترمذي والحاكم عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي سهلة مولى عثمان
قال قال عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي عهدا وانا صابر عليه واخرج
الحاكم والترمذي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا
فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم وصح عن ابي موسى الاشعري قوله صلى الله عليه وسلم بشره
بالجنة على بلوى تصيبه واما انه بالقطع ... فقد اخرج الترمذي عن ...

ببعض ما كسبوا

مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ
على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي
عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان واخرج
الحاكم عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف
او اختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فما تأمرنا قال عليكم بالامير
واصحابه واشار الى عثمان واخرج احمد عن كثير بن الصلت قال اغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ
فقال لولا ان يقول الناس تمنى عثمان امنية لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول
الناس فقال اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج
احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان قالت نعس امير المؤمنين عثمان فاغفى فاستيقظ
فقال ليقتلني القوم قلت كلا ان شاء الله لم يبلغ ذلك ان رعيتك استعتبوك قال اني رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي وابا بكر وعمر فقالوا تفطر عندنا الليلة ومن مسند علي بن ابي
طالب رضي الله عنه اما شروط خلافته فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن عمارة بن رويبة عن
علي بن ابي طالب قال سمعت اذناي ووعاه قلبي من رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش
صالحهم تبع لصالحهم وشرارهم تبع لشرارهم واخرج ابو يعلى عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
خطب الناس ذات يوم فقال الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء
من قريش ما اقاموا بثلاث ما حكموا فعدلوا واسترحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل
ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واما بيان افضلية الشيخين فسيجيء بيان انه روي متواترا عنه
مرفوعا وموقوفا قال ... ابن مسعود ... حجية اهل السنة ... اكابر الصحابة مصرح ... عن
علي المرتضى باسناد تام مرفوعا حديث ابو بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة روي بطرق متعددة عنه
ومن طريق الشعبي عنه الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن ماجه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر
وعمر سيدا كهول اهل الجنة الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي ومن طريق والحسن

عن علي اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند من طريق الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه
عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي هذان سيدا كهول اهل
الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين ومن طريق ولد الحسين بن علي اخرج الترمذي عن الزهري عن علي
بن حسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
يا علي لا تخبرهما وقد وافق عليا رضي الله عنه غيره من الصحابة فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين لا
تخبرهما يا علي واخرج ابن ماجه عن ابي جحيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا
كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن موقوفه خير هذه الامة ابو بكر
ثم عمر واخرج عنه كثير بروايات كثيرة فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه اخرج البخاري وابو
داود من طريق سفيان الثوري عن جامع بن راشد قال حدثنا ابو يعلى عن محمد بن الحنفية
قال قلت لابي اي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال ثم
عمر فخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمين ومن رواية عبد
الله بن سلمة عنه اخرج ابن ماجه عن عبد الله بن سلمة قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وخير الناس بعد ابي بكر عمر ومن رواية علقمة بن قيس
اخرج احمد ومن رواية عبد خير صاحب علي جماعة عنه وفي طرقها العدد وقد روى عن وهب
بن ابي [illegible] عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المنبر الا اخبركم بخير هذه الامة بعد
نبيها قال فذكر ابا بكر ثم قال الا اخبركم بالثاني فذكر عمر ثم قال لو شئت لانبأتكم بالثالث
قال فسكت فرأينا انه يعني نفسه قال سعيد فقلت انت سمعت عليا يقول هذا قال نعم ورب
الكعبة وان لم [illegible] ومن رواية عطاء بن السائب عن عبد خير عن علي قال الا اخبركم بخير هذه
الامة بعد نبيها ابو بكر وخيرها بعد ابي بكر عمر ثم يجعل الله الخير حيث احب وقد روى

عن ابن المسيب عن محمد بن جبير عن ابيه قال قام علي فقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر وانا فقد احدثنا
بعدهم احداثا يقضي الله فيها ما شاء، وعن ابي اسحاق عن عبد خير عن علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر
وعمر ومن رواية ابي جحيفة عنه وفي طرقها العدد عن عاصم بن ابي النجود عن زر بن حبيش
عن ابي جحيفة قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا اخبركم بخير هذه
الامة بعد ابي بكر عمر وعن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة الذي كان علي يسميه وهب الخير قال قال علي يا ابا جحيفة
الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه وعن ابي
اسحاق عن ابي جحيفة قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم
بالثالث ومن عون بن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني ابي انه
صعد المنبر يعني عليا فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الامة بعد نبيها
ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله الخير حيث احب عن سفيان الثوري عن الاسود بن قيس عن رجل
عن علي انه قال يوم الجمل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعهد الينا عهدا ناخذ به في الامارة
ولكنه شيء رايناه من قبل انفسنا ثم استخلف ابو بكر رحمة الله على ابي بكر فاقام واستقام ثم
استخلف عمر رحمة الله على عمر فاقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه اخرج هذه الروايات كلها
احمد ومن رواية مسعر بن كدام عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال خير
هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر اخرجه ابو عمر في الاستيعاب ومن موقوفه عليه سبق رسول الله
صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر اخرجه الحاكم عن قيس الحارثي قال سمعت عليا يقول
يقول سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة يعفو الله
عمن يشاء، وعن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا قال ما استخلف
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخلف ولكن ان يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم
ومن موقوفه المشتمل على المرفوع ما اخرج البخاري وغيره عن ابن ابي مليكة انه سمع ابن
عباس يقول وضع عمر رضي الله عنه على سريره فتكنفه الناس يدعون ويصلون قبل ان يرفع

فلما هم فلم يرعني إلا رجل آخذ بمنكبي فإذا علي رضي الله عنه فترحم على عمر وقال ما خلفت أحدا أحب
إلي أن ألقى الله بمثل عمله منك وايم الله إن كنت لأظن أن يجعلك الله مع صاحبيك وحسبت أني كنت كثيرا
أسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت
أنا وأبو بكر وعمر وأخرج أيضا عن أبي جحيفة قال لما وضع عمر بن الخطاب بين المنبر والقبر فجاء علي
ابن أبي طالب حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلاث مرات ثم قال رحمة الله عليك ما من خلق الله
أحد أحب إلي من أن ألقاه بصحيفته بعد صحيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا المسجى عليه ثوبه وأخرج
أحمد عن عون بن أبي جحيفة عن أبيه قال كنت عند عمر وهو مسجى بثوبه قد قضى نحبه فجاء علي فكشف الثوب
عن وجهه ثم قال رحمة الله عليك أبا حفص فوالله ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أحد أحب
إلي أن ألقى الله بصحيفته منك وأخرج الحاكم عن سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر
بن عبد الله أن عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس أحد أحب إلي أن
ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى وأخرج مسدد في كتابه عن ابن الحنفية عن محمد بن علي مرسلا نحوه ومن
ذلك أيضا بيان الحكم بأن من فضل عليا على الشيخين مبتدع ويستحق التعزير فقد أخرج أبو عمر في
الاستيعاب عن الحكم بن حجل قال قال علي لا يفضلني أحد على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفتري قال
أبو القاسم الطلحي في كتاب السنة أنا أبو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن أحمد ثنا الحسن
بن منصور الرماني ثنا داود بن معاذ ثنا أبو سلمة العتكي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن أبي
عروبة عن منصور بن المعتمر عن إبراهيم عن علقمة قال بلغ عليا أن أقواما يفضلونه على أبي بكر وعمر
فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا أيها الناس إنه بلغني أن قوما يفضلوني على أبي بكر وعمر
ولو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفتر عليه حد المفتري
ثم قال إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعد قال وفي المجلس الحسن
بن علي فقال والله لو سمى الثالث لسمى عثمان وأخرج أبو القاسم عن عبد خير صاحب لواء علي
أن عليا قال ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها فقيل له يا أمير المؤمنين

كان ابو بكر ثم عمر فقيل هذا خلافتهما فبلك يا امير المؤمنين فقال اي والذي فلق الحبة وبرأ النسمة
انهما خلافتهما والتي ليس تخالفونه معقودة في الكتاب ومما يدل على بشارتهما بالجنة من حديث تخريج
البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعة انه قد شهد بدرا وما يدريك لعل الله اطلع
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ومما يدل على كونهما من النجبا بقية المعرفة من حديث
تخريج الترمذي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت
اربعة عشر قلنا من هم قال انا وابناي وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان
وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر والمقداد اما استدلال بر خلافت شيخين از جهة معاملة مستطارة
من حديثا تخريج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن يثيع عن علي قال قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك
قال ان تؤمروا ابا بكر تجدوه هاديا امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه
قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا
يأخذ بكم الطريق المستقيم واما استدلال بر خلافت شيخين از جهة تعريض جلي بصديقية واخرج الترمذي
من حديث ابي حيان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني
ابنته وحملني الى دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له
صديق رحم الله عثمان تستحييه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار واما استدلال بر خلافت
صديق از جهة تفويض امامة صلوة پس اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن
عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي واياما ينادى بالصلوة
فيقول مروا ابا بكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم
الاسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله صلى الله عليه وسلم لديننا فبايعنا ابا بكر
واما شهادة على الصديق بجلالة ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه ادرك رسول الله صلى الله
عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثنائه على ابي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم ... الخ

له جلد

عن اسيد بن صفوان وكان ممن ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر
سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجاء علي بن ابي طالب باكيا مسترجعا حتى وقف على باب البيت فقال رحمك الله يا ابا بكر وذكر
الحديث بطوله ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وبهذا اللفظ عن اسيد بن صفوان وكان قد
ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاء علي مسترجعا وهو باكيا ويقول اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف
على باب البيت الذي فيه ابو بكر وهو مسجى فقال رحمك الله يا ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله
عليه وسلم وانسه ومستراحه وثقته وموضع سره ومشاورته وكنت اول القوم اسلاما واخلصهم ايمانا
واشدهم يقينا واخوفهم لله واعظمهم غناء في دين الله واحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
واحدبهم على الاسلام وايمنهم على اصحابه واحسنهم صحبة واكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم
درجة واقربهم وسيلة واشبههم برسول الله صلى الله عليه وسلم هديا وسمتا ورحمة وفضلا
واشرفهم منزلة واكرمهم عليه واوثقهم عنده فجزاك الله عن الاسلام خيرا وعن رسوله خيرا كنت عنده
بمنزلة السمع والبصر صدقت رسول الله حين كذبه الناس فسماك الله عز وجل في تنزيله
صديقا فقال والذي جاء بالصدق وصدق به الذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
به ابو بكر واسيته حين بخلوا وقمت معه عند المكاره حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة اكرم
الصحبة ثاني اثنين وصاحبه في الغار المنزل عليه السكينة والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته
في دين الله وامته احسنت الخلافة حين ارتد الناس وقمت بالامر ما لم يقم به خليفة نبي فنهضت حين
وهن اصحابك وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذ وهنوا كنت خليفته حقا لم تنازع ولم تصدع برغم المنافقين وكبت الكافرين وكره
الحاسدين وغيظ الباغين وقمت بالامر حين فشلوا وثبت اذ تتعتعوا ومضيت بنور الله اذ
وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم فوتا واقلهم كلاما واصوبهم منطقا واطولهم

سمتا والينهم قولا واشجعهم نفسا واعرفهم بالامور واشرفهم فيهم علا كنت والله للدين يعسوبا اولا حين
نفر عنه الناس واخرا حين اقبلوا كنت للمؤمنين ابا رحيما حتى صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما ضعفوا
ورعيت ما اهملوا وحفظت ما اضاعوا وعلمت ما جهلوا وشمرت اذ خنعوا وصبرت اذ جزعوا
فادركت اوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برايك فظفروا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت على الكافرين
عذابا صبا ولهبا وللمؤمنين رحمة وانسا وحصنا فطرت بعنانها وفزت بحبائها وذهبت
بفضائلها وادركت سوابقها لم تفلل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يزغ قلبك
ولم تحركت كالجبل الذي لا تحركه العواصف ولم تزيله القواصف وكنت كما قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امن الناس عليه في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفا في بدنك قويا في امر الله متواضعا
في نفسك عظيما عند الله جليلا في اعين الناس كبيرا في انفسهم لم يكن لاحد فيك مغمز ولا لقائل فيك
مهمز ولا لاحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هوادة الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تاخذ
بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تاخذ منه الحق القريب والبعيد عندك في ذلك سواء اقرب
الناس اليك اطوعهم لله واتقاهم له شانك الحق والصدق والرفق قولك حكم وحتم وامرك حلم
وحزم ورايك علم وعزم فاقلعت وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل
بك الدين وقوي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون فسبقت
والله سبقا بعيدا واتعبت من بعدك اتعابا شديدا وفزت بالخير فوزا مبينا فجللت عن البكاء وعظمت
رزيتك في السماء وهدت مصيبتك الانام فانا لله وانا اليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا
له امره فوالله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثلك ابدا كنت للدين عزا وحرزا
وكهفا وللمؤمنين فئة وحصنا وغيثا وعلى المنافقين غلظة وغيظا فالحقك الله بنبيك صلى الله
عليه وسلم ولا حرمنا اجرك ولا اضلنا بعدك فانا لله وانا اليه راجعون قال وسكت الناس حتى
انقضى كلامه ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا تبرئة على نفسه من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين عن حديث

... عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل
يقول اللهم إني أبرأ إليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وأنكرت نفسي وجاؤوني
للبيعة فقلت والله إني لأستحيي من الله أن أبايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه
وسلم ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة وإني لأستحيي من الله أن أبايع وعثمان قتيل على الأرض لم يدفن
بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة فقلت اللهم إني مشفق مما أقدم عليه ثم جاءت
عزيمة فبايعت فلما قالوا يا أمير المؤمنين فكأنما صدع قلبي وقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى وأخرج
الحاكم [illegible] سمعت [illegible] بكر إن علي بن أبي طالب رضي الله عنه كان يسير في إثره
[illegible] قتل عثمان [illegible] فأخرج الحاكم من حديث إسماعيل بن أبي خالد عن
[illegible] علي بن أبي طالب [illegible] رضي الله عنه [illegible] فقال علي [illegible]
[illegible] فقال إنه بدا لك [illegible] قتلت عثمان [illegible] علي [illegible]
ثم قال والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما قتلته ولا أمرت بقتله ولا ساءني [illegible] على [illegible] من
[illegible] ثم [illegible] ثم [illegible] فإنه [illegible]
منهم [illegible] أخرج الحاكم من حديث [illegible] عبد الرحمن بن [illegible]
[illegible] قال [illegible] فقام علي والحسن بن علي وعمار
بن ياسر ومحمد بن أبي بكر [illegible] في [illegible] فقال [illegible] الحسن بن علي [illegible]
على وجهه [illegible] ثم [illegible] فقال [illegible]
[illegible] يا علي [illegible] فقال إنا لله وإنا إليه راجعون [illegible]
[illegible] ثم [illegible] فقال الحسن يا أبت قد كنت [illegible]
[illegible] قال [illegible] يا بني [illegible] جعفر بن محمد قال محمد بن
[illegible] فعلت يا أمير المؤمنين أنا [illegible] الناس [illegible] عن عثمان [illegible]
[illegible] قال [illegible] عمار بن ياسر ومحمد بن أبي بكر [illegible] فقال [illegible] علي يا عمار [illegible]

[illegible] مستكثر واسباب الامر [illegible]

ثم قال يا محمد [illegible] اذا [illegible]

ثم [illegible]

[illegible]

وعنده ابو عبيدة [illegible] فقال [illegible]

ما في صدورهم [illegible] على عمر [illegible] الى عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل [illegible]

يستدل [illegible] النبي صلى الله عليه

وسلم [illegible] من حديث [illegible] عبد الرحمن بن سابط [illegible]

قال كان ابو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل [illegible]

الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

حديثا [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

واما الاستدلال [illegible] عبيدة على خلافة ابي بكر [illegible] فقد اخرج ابو بكر

بن ابي شيبة عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين [illegible] قال [illegible]

الى ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال [illegible] ابا بكر [illegible]

قال هو [illegible] ثاني اثنين اذ هما في الغار [illegible] مسند عبد الرحمن بن عوف [illegible]

في بشارة العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى من حديث قتيبة بن سعيد عن عبد العزيز بن محمد عن

عبد الرحمن بن حميد عن ابيه عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة

في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير

في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن ابي وقاص في الجنة وسعيد بن زيد بن عمرو

في الجنة

[illegible] للخلافة والمبايعة فخلافة أبي بكر رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم
عن موسى بن عقبة عن سعد بن إبراهيم قال حدثني إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد الرحمن
بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر فخطب
الناس واعتذر إليهم وقال والله ما كنت حريصا على الإمارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راغبا
ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني أشفقت من الفتنة وما لي في الإمارة من راحة
ولكن قلدت أمرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني
اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال الحديث كما يأتي وفي خلافة عثمان فقد أخرج البخاري في قصة مقتل عمر
وأن اتفاق على عثمان فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا أمركم إلى ثلاثة منكم
فقال الزبير قد جعلت أمري إلى علي فقال طلحة قد جعلت أمري إلى عثمان وقال سعد قد جعلت أمري إلى
عبد الرحمن فقال عبد الرحمن أيكما تبرأ من هذا الأمر فنجعله إليه والله عليه والإسلام لينظرن أفضلهم في
نفسه فأسكت الشيخان فقال عبد الرحمن أفتجعلونه إلي والله علي أن لا آلو عن أفضلكم قالا نعم فأخذ
بيد أحدهما فقال لك قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الإسلام ما قد علمت فالله
عليك لئن أمرتك لتعدلن ولئن أمرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما أخذ
ومن مسند ابن الزبير
الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه فبايع له علي وولج أهل الدار فبايعوه ومن مسند ابن الزبير
رضي الله عنه أما رجوعه إلى القول بخلافة أبي بكر رضي الله عنه بعد توقف ما واعترافه بفضله
استحقاقه للخلافة فقد أخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فقبل
المهاجرون منه ما قال وما اعتذر به قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا إلا لأنا أخرنا عن
المشورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم إنه لصاحب
ومن مسند طلحة بن عبيد الله
الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلاة
بالناس وهو حي ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه وأما ثناؤه على عمر فذكر المحب الطبري
عن ابن مسعود رضي الله عنه أن عمر شاور الناس في الزحف إلى قتال ملوك فارس التي اجتمعت فيها قد

فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة فتشهد ثم قال اما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الامور وعجمتك البلايا واحتنكتك التجارب وانت وشانك وانت ورايك اليك هذا الامر فمرنا نطع وادعنا نجب واحملنا نركب وقدنا ننقد فانك ولي هذه الامور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف من شيء من عواقب قضاء الله عز وجل الا عن خيار ثم جلس واما حديثه في فضل عثمان اخرج الحاكم عن زيد بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال انشدك بالله يا طلحة اتذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه من اصحابه غيري وغيرك فقال نعم فقال لك يا طلحة انه ليس من نبي الا وله رفيق من امته معه في الجنة فقال طلحة اللهم نعم واخرج ابو يعلى عن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان ومن مسند سعد بن ابي وقاص اما حديث ما لقيك الشيطان الا ففد اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد ان محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره ان اباه سعدا قال استاذن عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نساء من قريش يكلمنه ويستكثرنه عالية اصواتهن فلما استاذن عمر رضي الله عنه قمن يبتدرن الحجاب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك فقال عمر رضي الله عنه اضحك الله سنك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبت من هولاء اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر رضي الله عنه فانت احق يا رسول الله ان يهبن ثم قال عمر رضي الله عنه اي عدوات انفسهن اتهبنني ولا تهبن رسول الله صلى الله عليه وسلم قلن نعم انت افظ واغلظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان قط سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك واخرج ابو بكر بن ابي شيبة من حديث ابي سلمة قال قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما ولا اقدمنا هجرة ولكن قد عرفت باي شيء فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب واما منعه من الخروج على عثمان فقد اخرج ابو يعلى عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي

وأنا منه خير من الساعي قال أرأيت إن دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم

وأخرج أبو يعلى من حديث عامر بن سعد بن أبي وقاص أن أباه حين رأى اختلاف أصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم وتفرقهم اشترى له ماشية ثم خرج فاعتزل فيها بأهله على ماء فلما كان في

شيئا احتدا إلا من بصر أعرابي حتى ذات يوم شبابا بزجل فقال الحسن من ترحمن شيئا فاسوا بني شيئا كالطير

في بادية أكرما على نعيم جاءه بعد فقيل عمر بن سعد على فحيا وتجنبه ثم قال يا أبه إنا نعجبك منه شيئا

بن سعد عمر فقال يا أبت رضيت أن تتبع أذناب هذه الماشية بين هذه الجبال وأصحابك يتنازعون

في أمر الأمة فقال سعد بن أبي وقاص سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إنها ستكون بعدي

فتن أو قال أمور خير الناس فيها الغني الخفي التقي فإن استطعت يا بني أن تكون كذلك فكن فقال

له عمر أما عندك غير هذا فقال لا يا بني فوثب عمر ليركب ولم يكن حط عنه فقال سعد أمهلني حتى

نغديك قال لا حاجة لي بغدائكم قال سعد فنحلب لك فتسقيك قال لا حاجة لي بشرابكم ثم ركب فرسه

مكانه وأما ما يناسبه من حديث علي أن الخلافة لقريش فقد أخرج أبو يعلى عن محمد بن سعد بن أبي

وقاص عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد هوان قريش أهانه الله عز وجل من

سعيد بن زيد

مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه أما حديثه في بشارة العشرة بالجنة فقد أخرج أبو يعلى عن عبد

الرحمن بن الأخنس قال خطبنا المغيرة بن شعبة فنال من علي فقام سعيد بن زيد فقال سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول النبي في الجنة وأبو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة

وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد في

الجنة ولو شئت أن أسمي العاشر سميت وأخرج الترمذي عن عبد الرحمن بن حميد عن أبيه أن

سعيد بن زيد حدثه في نفر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عشرة في الجنة أبو بكر في الجنة

وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة والزبير وطلحة وعبد الرحمن وأبو عبيدة وسعد بن

أبي وقاص قال فعد هؤلاء التسعة وسكت عن العاشر فقال القوم ننشدك الله يا أبا الأعور من

العاشر قال نشدتموني بالله أبو الأعور في الجنة وأما بيان أن أبا بكر صديق وسائرهم شهداء

فقد اخرج ابو يعلى من عاصم بن زر عن سعيد بن زيد قال اشهد انا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
فوق الحراء فقال اسكن حراء فرجف بنا فضربه رسول الله صلى الله عليه وسلم بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس
عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي
وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث بالحديث واخرج البخاري عن قيس
قال سمعت سعيد بن زيد يقول والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم ولو ان
احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان لكان من مسانيد الكثير من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اوجها
ومنهم عبد الله بن مسعود اما بشارة النبي له بالجنة فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن سلمة عن
سبيعة السلمي عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع
ابو بكر ثم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر واما امره صلى الله عليه وسلم امته بالاقتداء بها
فقد اخرج الترمذي والحاكم من حديث سلمة بن كهيل عن ابي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي من اصحابي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار
وتمسكوا بعهد ابن مسعود واما عده قول الخلفاء اذا قضوا وامضوا في ترتيب الادلة بعد حديث
النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس فقد اخرج الدارمي عن سفيان عن الاعمش عن عمارة بن عمير
عن حريث بن ظهير عن عبد الله بن مسعود قال اتى علينا زمان لسنا نقضي ولسنا هنالك وان
الله قد قدر من الامر ان بلغنا ما ترون فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب
الله فان جاءه ما ليس في كتاب الله فليقض بما قضى به رسول الله صلى الله عليه وسلم فان
جاءه ما ليس في كتاب الله ولم يقض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقض بما قضى به الصالحون
ولا يقل اني اخاف واني ارى فان الحلال بين والحرام بين وبين ذلك امور مشتبهة فدع
ما يريبك الى ما لا يريبك واخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبة بالاسناد المذكور
وفيه اذا سئل عن شيء فانظروا في كتاب الله فان لم تجدوه في كتاب الله ففي سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان لم تجدوه في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فما اجمع عليه المسلمون

فان

فان لم يكن فيما مضى عليه الصلوات فليجتهد رأيه ولا يقول اني اخاف واخشى الحديث واخرج الدارمي
من حديث ابي عوانة عن حصين عن الشعبي نحو ذلك واخرج الدارمي من طريق الاعمش عن ابراهيم
قال قال عبد الله كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا وانه قال في زوج وابوين للزوج النصف
وللام ثلث ما بقي واخرج الدارمي من هذا الطريق ايضا قال عبد الله كان عمر اذا سلك
طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا وانه قضى في امرأة وابوين من اربعة فاعطى المرأة الربع والام
ثلث ما بقي والاب سائر ذلك اما فضل ابي بكر رضي الله عنه فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن
ابن مسعود اجعلوا امامكم افضلكم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابا بكر الامام واما اشاره على عمر
ذكره سوابقه فقد اخرج ابو عمر عنه انه قال لان اطلع مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنة واخرج
الحاكم من طريق مجالد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز
الاسلام بعمر بن الخطاب او بابي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر فبنى عليه
ملك الاسلام وهدم به الاوثان واخرج الحاكم من طريق المسعودي عن القاسم بن عبد الرحمن عن ابيه
عن جده قال عبد الله ما استطعنا ان نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى اسلم عمر واخرج الحاكم من طريق [illegible]
عن اسماعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن ابن مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر واخرج
الحاكم عن ابي اسحق عن ابي عبيدة قال قال عبد الله افرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف
فقال لامرأته اكرمي مثواه والمرأة التي رأت موسى عليه السلام فقالت يا ابت استأجره
وابو بكر حين استخلف عمر واخرج الحاكم من طريق ابن نمير عن يزيد بن ابي زياد عن ابي جحيفة عن عبد الله
بن مسعود قال كان عمر حصنا حصينا يدخل الاسلام فيه ولا يخرج منه فلما اصيب عمر انثلم الحصن
فالاسلام يخرج منه ولا يدخل فيه اذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر واما حكايته في اجماع الانصار
على بيعة الامامة الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم من عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير فاتاهم عمر فقال يا معشر
الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر ان يؤم الناس فايكم تطيب

نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر وقد استدل الائمة على خلافة
الصديق بالاجماع فقد اخرج الحاكم من حديث عاصم بن بهدلة عن زر عن عبد الله قال ما رأى المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وما رأوا سيئا فهو عند الله سيء وقد رأى الصحابة جميعا ان يستخلفوا ابا بكر واما
الاستدلال بتطبيق النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق بما هو نص او ظاهر
في خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستيعاب فقد اخرج مسلم عن ابي الاحوص قال سمعت
عبد الله بن مسعود يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا
ولكنه اخي وصاحبي وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا واما الاستدلال على خلافة الخلفاء الثلاثة بمجيء
مدة التي عين بها النبي صلى الله عليه وسلم لدوران رحى الاسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة فقد
اخرج الحاكم من طريق منصور عن ربعي بن حراش عن البراء بن ناجية قال عبد الله قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان رحى الاسلام ستزول بعد خمس وثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين فان
يهلكوا فسبيل من قد هلك وان يقم لهم دينهم يقم سبعين عاما قال عمر رضي الله عنه يا رسول
الله مما مضى او مما بقي قال لا بل مما بقي صححه الحاكم باسانيد صحيحة من طرق متعددة ان عثمان
رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلثين وكانت خلافته ثنتي عشرة سنة واما الاستدلال
على خلافتهم من حديث القرون الثلاثة فقد اخرج احمد عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي بعد ذلك
قوم تسبق شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم [illegible] گفته
ساعة الثلث قرن اول از زمان هجرت صلی الله علیه وسلم تا زمان وفات وی صلی الله علیه وسلم
وقرن ثانی را از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا زمان وفات حضرت فاروق رضی الله عنهما
وقرن ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و هر قرنی قریب به دوازده سال بوده است و قرن
در لغت قوم متقاربین فی السن مراد از آن قومی که صدر ریاست و خلافت حضرت باشند قرن گفته
شد چون خلیفه دیگر باشد و وزرا صنف دیگر و امرا امصار دیگر و روسا جیوش دیگر و سپاهی

ومن مسند عبد الله بن عمر

ذكره وهو سلمان بكر وعمر ... فقد ... في خلافة عثمان فقد اخرج الحاكم

من حديث الاعمش عن عبد الله بن شقيق قال لما استخلف عثمان قال عبد الله امرنا اعلانا ذا

فوق ولم نأل ومن المرتضى علي عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابي سعيد قال ابو مسعود

قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا ومن مسند عبد الله بن عمر رضي

عنه اما ان الخلافة في قريش فقد اخرج ابو احمد وابو يعلى وغيرهما من طرق شتى ان عبد

الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي في الناس

اثنان واما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم احق

في اول الاسلام احق بالخلافة فقد اخرج البخاري من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابن

عمر عن حفصة فلما تفرق الناس خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم فليطلع لنا قرنه فلنحن احق

به منه ومن ابيه قال حبيب بن مسلمة فهلا اجبته قال عبد الله فحللت حبوتي وهممت ان اقول

احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام فخشيت ان اقول كلمة تفرق بين

الجمع وتسفك الدم ويحمل عني غير ذلك فذكرت ما اعد الله في الجنان قال حبيب حفظت

وعصمت اما افضلية الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات جمة

و التفقه فقد اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نخير بين الناس

في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان رضي الله عنهم واخرج

البخاري وابو داود عن عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر

قال كنا في زمن رسول الله لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم واخرج ابو داود من حديث يونس عن ابن شهاب

قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل

امة النبي بعده صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث

بن عمير عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم

في أبو بكر وعثمان وفي بعض طرق أحمد وأبي يعلى ذكر علي رضي الله عنه فأخرج أبو يعلى عن عمر
بسند صحيح عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم أبو بكر ثم عمر ولقد أعطي
علي بن أبي طالب ثلث خصال لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت
له وغلق الأبواب غير بابه ودفع الراية إليه يوم خيبر الثاني رؤيا القلب التي هي حجة ظاهرة في خلافة
الشيخين فقد أخرج البخاري من حديث عبيد الله عن أبي بكر بن سالم عن عبد الله بن عمر أن النبي صلى الله
عليه وسلم قال رأيت في المنام أني أنزع بدلو بكرة على قليب فجاء أبو بكر فنزع ذنوبا أو ذنوبين
نزعا ضعيفا والله يغفر له ثم جاء عمر بن الخطاب فاستحالت غربا فلم أر عبقريا يفري فريه حتى
روي الناس وضربوا بعطن الثالث التعريض الظاهر على خلافتهم من جهة ذكر فضائلهم على الترتيب
فقد أخرج أبو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن بن البيلماني عن أبيه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أرأف أمتي بأمتي أبو بكر وأشدهم في الإسلام عمر وأصدقهم حياء عثمان بن عفان وأقضاهم علي بن أبي
طالب وأفرضهم زيد بن ثابت وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل وأقرأهم أبي بن كعب
ولكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح الرابع بعث الشيخين بعدها مع
النبي صلى الله عليه وسلم فقد أخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر العمري عن عبد الله بن دينار
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا أول من تنشق عنه الأرض ثم أبو بكر ثم عمر ثم آتي
إلى أهل البقيع فيحشرون معي ثم أنتظر أهل مكة حتى أحشر بين الحرمين وأخرج ابن ماجه والحاكم
من طريق إسماعيل بن أمية عن نافع عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين
أبي بكر وعمر فقال هكذا نبعث وإما مناقب الصديق رضي الله عنه فقد أخرج البخاري من طريق
موسى بن عقبة عن سالم عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء
لم ينظر الله إليه يوم القيمة فقال أبو بكر رضي الله عنه إن أحد شقي ثوبي يسترخي إلا أن أتعاهد
ذلك منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنك لست تصنع ذلك خيلاء وأخرج الترمذي
من حديث جميع بن عمير عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لأبي بكر أنت صاحبي

على الحوض

على الصحابة خير من الدار وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد أخرج البخاري ومسلم وغيرهما
الطرق متعددة عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم شربت يعني اللبن حتى
أنظر إلى الري يجري في أظفاري ثم أعطيت فضلي عمر قالوا فما أولته قال العلم وأخرج أيضا من
طريق عمر بن محمد أن زيد بن أسلم حدثه عن أبيه قال سألني ابن عمر عن بعض شأنه يعني عمر فأخبرته فقال
ما رأيت أحدا قط بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض كان أجد وأجود حتى انتهى من عمر
بن الخطاب وأخرج الترمذي من طريق خارجة بن عبد الله الأنصاري عن نافع عن ابن عمر أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك بأبي جهل أو بعمر بن الخطاب
قال وكان أحبهما إليه عمر وأخرج أيضا من طريق ... عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه قال وقال ابن عمر ما نزل بالناس أمر قط فقالوا فيه وقال
فيه عمر إلا نزل فيه القرآن على نحو ما قال عمر وأخرج الحاكم من طريق خالد بن أبي بكر بن عبيد الله بن عبد
الله بن عمر عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب
بيده حين أسلم ثلاث مرات وهو يقول اللهم أخرج ما في صدره من غل وأبدله إيمانا يقول ذلك
ثلاثا وأخرج الحاكم من حديث عبيد الله عن نافع عن ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم أيد
الدين بعمر بن الخطاب وأما بشارة أهل بدر فقد أخرج أبو يعلى من طريق ... بن حمزة عن سالم بن
... حاطب بن أبي بلتعة وفيه ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أوليس قد شهد بدرا قال نعم ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريك لعل الله
اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأما ذبه عن عثمان فقد أخرج البخاري عن عثمان بن موهب
قال جاء رجل من أهل مصر حج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش
قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر إني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم أن
عثمان فر يوم أحد قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن بدر ولم يشهدها قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن
بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال الله أكبر قال ابن عمر تعال أبين لك أما فراره يوم أحد فأشهد

فاشهد ان الله عفى عنه وغفر له واما تغيبه عن بدر فانه كان تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه واما
تغيبه عن بيعة الرضوان فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه
وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن
معك وآثار دالة في عثمان انه يقتل مظلوما فقد اخرج الترمذي عن كليب بن وائل عن
ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان واخرج الحاكم
عن [illegible] عن نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام
الليلة فقال يا عثمان افطر عندنا فاصبح صائما فقتل من يومه رضي الله عنه واما [illegible]
من الفتنة واخرج ابو يعلى من حديث [illegible] ان اباه حدثه عن عقبة انه سمع عمر قال كنا نتحدث
بحجة الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا لا ندري ما حجة الوداع فحمد الله ورسوله
وعده واثنى عليه ثم ذكر المسيح الدجال فاطنب في ذكره ثم قال ما بعث الله من نبي الا انذره امته
لقد انذره نوح والنبيون من بعده وانه يخرج فيكم فما خفي عليكم من شانه فلا يخفى عليكم انه اعور
عين اليمنى كانها عنبة طافية ثم قال ان الله حرم عليكم دماءكم واموالكم كحرمة يومكم هذا في
بلدكم هذا في شهركم هذا الا هل قد بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ويحكم انظروا لا
ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض واخرج ابو يعلى عن ابن فضيل عن ابيه عن سالم
عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنة تجيء من هاهنا واوما بيده
نحو المشرق حيث يطلع قرن الشيطان وانتم يضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسى الذي
قتل من آل فرعون خطأ قال الله وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا واخرج [illegible]
عبد الله بن عباس رضي الله عنه اما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة
النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد اخرج البخاري منه حديث [illegible] عكرمة عن ابن عباس

[illegible]

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي وأخرج
احمد من حديث جرير عن يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
في مرضه الذي مات فيه عاصبا راسه بخرقة فقعد على المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال انه ليس من الناس احد
امن علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن
خلة الاسلام افضل سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر واما ما يستدل به على خلافة الصديق
رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابي اسحاق عن ارقم بن شرحبيل عن ابن
عباس في قصة مرضه صلى الله عليه وسلم فلما اوذنه بالصلوة فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس الحديث
واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث العوام بن حوشب عن مجاهد
عن ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر واخرج الحاكم
عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر واخرج الترمذي
من حديث النضر ابي عمر عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابي
جهل بن هشام او بعمر قال فاصبح فغدا عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم واخرج البخاري
من حديث ايوب عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل يألم فقال له ابن عباس
وكانه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته
ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت
صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه فان ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ذكرت من
صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن
اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب الله عز وجل قبل ان اراه
واما قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس
فقد اخرج الدارمي عن عبيد الله بن ابي يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان في

القرآن اخذ به فان لم يكن في القرآن فبما كان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ به فان لم يكن فعن ابي
بكر وعمر فان لم يكن قال برايه واما الاستدلال على خلافة الخلفاء من حديث رؤيا الظلة فقد اخرج
احمد وغيره من حديث سفيان عن الزهري عن عبيد الله عن ابن عباس قال اتى رجل رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال اني رايت كان ظلة تنطف سمنا وعسلا فكان الناس يأخذون منها فبين مستكثر
ومستقل وبين ذلك وكان سببا متصلا الى السماء فجئت فاخذت به فعلوت فاعلاك الله ثم جاء
رجل من بعدك فاخذ به فعلا فاعلاه الله ثم جاء رجل من بعده فاخذ به فعلا فاعلاه الله ثم جاء رجل من بعده
فاخذ به فقطع به ثم وصل له فعلا فاعلاه الله فقال ابو بكر ائذن لي يا رسول الله فاعبرها فاذن له فقال اما
الظلة فالاسلام واما السمن والعسل فحلاوة القرآن فبين مستكثر وبين مستقل وبين ذلك واما السبب
فما انت عليه تعلو فيعليك الله ثم يكون رجل من بعدك على منهاجك فيعلو ويعليه الله ثم يكون من بعدكما
رجل فياخذ باخذكما فيعلو فيعليه الله ثم يكون من بعدكم رجل يقطع به ثم يوصل له فيعلو فيعليه الله ثم
اصبت يا رسول الله قال اصبت واخطات قال اقسمت يا رسول الله لتخبرني فقال لا تقسم واما
ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينص بالخلافة لعلي خاصة ولا لبني هاشم عامة فقد اخرج احمد من حديث
ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حسن فقال اصبح بحمد الله
بارئا فقال العباس الا ترى اني لارى رسول الله صلى الله عليه وسلم سيتوفى من وجعه واني لاعرف
في وجوه بني عبد المطلب الموت فانطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلنسأله فان كان الامر
فينا بينه وان كان في غيرنا كلمناه فاوصى بنا فقال علي ان قال الامر في غيرنا لم يعطناه الناس
ابدا واني والله لا اسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا ابدا واما ان ابا بكر الصديق وعمر
شهيد فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم على حراء فتزلزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت فما عليك الا نبي وصديق
وشهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعلي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن

بن عوف وسعد بن ابي وقاص وسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل والمغيرة في عثمان فقد اخرج البخاري
في الاستيعاب [illegible] قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رمي قوم لوط
وفي مسند ابي موسى الاشعري [illegible] رضي الله عنهما ان الخلافة في قريش فقد اخرج احمد
عن ابي موسى الاشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان هذا الامر في قريش ما داموا اذا استرحموا
رحموا واذا حكموا عدلوا واذا قسموا اقسطوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل واما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض الظاهر على خلافتهم وانذار
عثمان بالبلوى فقد اخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيها الفصل والتقديم فلنذكر ما اخرجه البخاري
من حديث سعيد بن المسيب عن ابي موسى الاشعري انه توضأ في بيته ثم خرج فقلت لالزمن رسول الله صلى
الله عليه وسلم ولاكونن معه يومي هذا قال فجاء المسجد فسال عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا خرج
ووجه ها هنا فخرجت على اثره اسال عنه حتى دخل بئر اريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتى قضى
رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته فتوضأ فقمت اليه فاذا هو جالس على بئر اريس وتوسط قفها وكشف
عن ساقيه ودلاهما في البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت لاكونن بوابا للنبي صلى
الله عليه وسلم اليوم فجاء ابو بكر رضي الله عنه فدفع الباب فقلت من هذا فقال ابو بكر فقلت على رسلك
ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا ابو بكر يستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة فاقبلت حتى
قلت لابي بكر ادخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبشرك بالجنة فدخل ابو بكر فجلس عن يمين رسول
الله صلى الله عليه وسلم معه في القف ودلى رجليه في البئر كما صنع صلى الله عليه وسلم وكشف عن ساقيه
ثم رجعت فجلست وقد تركت اخي يتوضأ ويلحقني فقلت ان يرد الله بفلان يريد اخاه خيرا
ياتي به فاذا انسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عمر بن الخطاب فقلت على رسلك ثم جئت
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستاذن فقال ائذن له و
بشره بالجنة فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في القف عن يساره ودلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان يرد ا

فلا يعيرني الا بعثت فجاء انسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك وجئت
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه فقلت ادخل وبشرك
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوى تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من
الشق الآخر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاولتها قبورهم واخرج البخاري من حديث ابي عثمان النهدي
عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائط من حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر رضي الله عنه فبشرته بما قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت
له فاذا عمر رضي الله عنه فاخبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لي افتح له وبشره
بالجنة على بلوى تصيبه فاذا عثمان رضي الله عنه فاخبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم قال
الله المستعان واما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد
عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة عن ابي موسى قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه
فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فقالت عائشة يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابا بكر رجل
رقيق متى يقم مقامك لا يستطيع ان يصلي بالناس قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب
يوسف فاتاه الرسول فصلى ابو بكر بالناس في حيوة الرسول صلى الله عليه وسلم واما قعود جماعة
عن الفتنة فقد روي عنه بروايات فيها العدد اتفق منها ما اخرج الترمذي عن [illegible] بن [illegible]
جميل عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها
اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم واخرج احمد عن هزيل بن شرحبيل عن
ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح فيها
مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي
والماشي فيها خير من الساعي فكسروا قسيكم وقطعوا اوتاركم واضربوا بسيوفكم الحجارة فان دخل
على احدكم بيته فليكن كخير ابني آدم واخرج احمد من حديث [illegible] عبد الله عن ابي موسى عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال إن بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج قال القتل قالوا أكثر مما نقتل إنا لنقتل
في العام الواحد أكثر من سبعين ألفا قال إنه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قالوا ومعنا
عقولنا يومئذ قال إنه لينزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلف له هباء من الناس يحسب أكثرهم أنه على شيء ثم
[illegible] والذي نفسي بيده ما أعد لي ولكم منها مخرجا [illegible] إلا أن نخرج منها كما دخلنا
فيها [illegible] أخرج أحمد من طريق الحسن عن أبي بكرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا توجه المسلمان
بسيفيهما فقتل أحدهما الآخر فالقاتل والمقتول في النار قيل يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال إنه أراد قتل
صاحبه [illegible] مسنده [illegible] بالجنة فقد أخرج أحمد من طريق
عن أبي موسى [illegible] قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء أبو بكر فاستأذن
فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة و[illegible] ستكون
إنما قال [illegible] هذا [illegible] على الخلافة للأمة من حيث كونها في زمن
الفتنة فقد أخرج أحمد عن الأعمش عن زيد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال
انتهيت إلى عبد الله بن عمرو بن العاص وهو جالس في ظل الكعبة فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر إذ نزلنا منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من هو في جشره ومنا من ينتضل
إذ نادى مناديه الصلاة جامعة قال فاجتمعنا قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال
إنه لم يكن نبي قبلي إلا دل أمته على ما يعلمه خيرا لهم ويحذرهم ما يعلمه شرا لهم وإن أمتكم هذه جعلت
عافيتها في أولها وإن آخرها سيصيبهم بلاء شديد وأمور تنكرونها تجيء فتن يرفق بعضها
لبعض تجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف ثم تجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه ثم
تنكشف فمن سره منكم أن يزحزح عن النار وأن يدخل الجنة فلتدركه موتته وهو يؤمن بالله واليوم
الآخر وليأت إلى الناس الذي يحب أن يؤتى إليه ومن بايع إماما فأعطاه صفقة يده وثمرة قلبه
فليطعه ما استطاع فإن جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فأدخلت رأسي من بين
الناس فقلت أنشدك الله أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فأشار بيده

[illegible] الصحيفة

[illegible]

الله والاسناد ابن ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج [illegible] عن عروة بن الزبير قال سألت عبد الله بن

عمرو عن اشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رايت عقبة بن ابي معيط جاء الى النبي

صلى الله عليه وسلم وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه به خنقا شديدا فجاء ابو بكر رضي الله عنه حتى

دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم [illegible] مسند ابي هريرة

رضي الله عنه ان الخلافة في قريش فقد اخرج احمد والشيخان وغيرهم عن ابي هريرة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الشأن مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم واخرج احمد من

طريق ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامر في قريش

ما اذا حكموا فعدلوا واذا ائتمنوا ادوا واذا استرحموا رحموا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله [illegible]

[illegible] فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج احمد من طريق الزهري

عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال اني ارى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون

بايديهم فالمستكثر والمستقل وارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله

اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع

ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي لتدعني فلاعبرنها فقال اعبرها فقال اما الظلة

فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل

فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي

انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فيعلو به ثم يأخذ

به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطأت فقال

ا... [illegible] الظلمات حتى قال قمت يا رسول الله ... [illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لا [illegible] وأما الاستدلال بحديث القليب فقد أخرج البخاري عن ابن شهاب قال أخبرني سعيد أن أبا
هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم رأيتني على قليب عليها دلو فنزعت منها
ما شاء الله ثم أخذها ابن أبي قحافة فنزع منها ذنوبا أو ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له ثم استحالت
غربا فأخذها عمر بن الخطاب فلم أر عبقريا من الناس ينزع نزع ابن الخطاب حتى ضرب الناس بعطن وأخرج
من حديث معمر عن همام عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا أنا نائم رأيت أني على
حوضي أسقي الناس فجاءني أبو بكر فأخذ الدلو من يدي ليريحني فنزع ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر
له فجاء ابن الخطاب فأخذ منه فلم يزل ينزع حتى تولى الناس والحوض يتفجر وأما ما يستدل به على ... فمنهم من العلامة
التي ضربها النبي صلى الله عليه وسلم للخلافة التي مدتها في المدينة فقد أخرج الحاكم من حديث هشيم
عن العوام بن حوشب عن سليمان بن أبي سليمان عن أبيه عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام وأما ما يستدل به على خلافتهم الحقة من حديث خير القرون
فقد أخرج أحمد وغيره من طرق منها طريق عبد الله بن شقيق عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم خير أمتي القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم والله أعلم أقال
الثالث أم لا ثم يجيء قوم يحبون السمانة يشهدون قبل أن يستشهدوا وأما ما يستدل به على خلافة
الصديق رضي الله عنه من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته أخرج الترمذي من
طريق داود بن يزيد الأودي عن أبيه عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
لأحد عندنا يد إلا وقد كافيناه ما خلا أبا بكر فإن له عندنا يدا يكافئه الله بها يوم القيامة
وما نفعني مال أحد قط ما نفعني مال أبي بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا ألا وإن
صاحبكم خليل الله وأخرج أحمد من طريق الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما نفعني مال قط ما نفعني مال أبي بكر فبكى أبو بكر وقال هل أنا ومالي إلا لك يا
رسول الله وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة

منها ما اخرج البخاري عن ايوب عن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه
وسلم اعطيت مفاتيح الكلم ونصرت بالرعب وبينا انا نائم البارحة اذ اتيت بمفاتيح خزائن
الارض حتى وضعت في يدي قال ابو هريرة فذهب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتم تنتقلونها اخرج
الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد
بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن
الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انفق
زوجين من شيء من الاشياء في سبيل الله دعي من ابواب يعني الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من
اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة
دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الصيام باب الريان فقال ابو بكر رضي
الله عنه ما على هذا الذي يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال هل يدعى منها كلها احد يا رسول الله
قال نعم وارجو ان تكون منهم يا ابا بكر واخرج ابو داود من طريق عبد السلام بن حرب عن ابي خالد
الدالاني عن ابي خالد مولى آل جعدة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبريل
فاخذ بيدي فاراني باب الجنة الذي يدخل منه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله وددت اني كنت معك
حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي واما
مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا
هريرة قال بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ قال بينا انا نائم رايتني في الجنة فاذا
امراة تتوضا الى جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبرا فبكى
عمر وقال اعليك اغار يا رسول الله واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ناس محدثون فان
يك في امتي احد فانه عمر وفي رواية لقد كان فيما قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير

ان

الله يكون فقال اخبرني عثمان يكون في امتي منهم احد فيه واخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد ابن المسيب
وابي سلمة عن ابي هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما راع في غنمه عدا الذئب فاخذ
منها شاة فطلبها حتى استنقذها فالتفت اليه الذئب فقال من لها يوم السبع ليس لها راع غيري
فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به انا وابو بكر وعمر
وبينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها فالتفتت اليه فكلمته فقالت اني لم
اخلق لهذا ولكني خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به وابو بكر
وعمر واما فتنة عثمان رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه عن عبد الرحمن بن ابي الزناد عن
عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي رفيق في الجنة ورفيقي
فيها عثمان بن عفان واخرج ابن ماجه بهذا الاسناد ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي عثمان عند باب
المسجد فقال يا عثمان هذا جبريل اخبرني ان الله قد زوجك ام كلثوم بمثل صداق رقية على مثل
صحبتها واما فتنته بقتله مظلوما وانه على الحق يومئذ فقد اخرج الحاكم من طريق موسى بن عقبة حدثني جدي
ابو امي ابو حبيبة قال شهدت ابا هريرة وعثمان محصور في الدار فقال
ابو هريرة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف او اختلاف
وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما تامرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الى عثمان واخرج
الحاكم من حديث ابي زرعة عن ابي هريرة اشترى عثمان بن عفان الجنة من النبي صلى الله عليه وسلم مرتين
حين حفر بئر رومة وحين جهز جيش العسرة واما ان ابا بكر الصديق وسايرهم شهداء فقد اخرج الترمذي
من حديث عبد العزيز بن محمد عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
على حراء هو وابو بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم اهدأ انما عليك نبي او صديق او شهيد واما بشارة اهل بدر بالجنة فقد اخرج ابو
داود عن عاصم عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل اطلع على
اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم واما قعوده من الفتنة فقد اخرج الترمذي من حديث

عبد العزيز بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بادروا بالاعمال فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا
يبيع احدهم دينه بعرض من الدنيا [illegible] للمؤمنين [illegible] الا انه يستدل به على
[illegible] من حديث الاحجار فاما المسمى فقد اخرج الحاكم من طريق احمد بن عبد الرحمن بن وهب
عن عمه عن يحيى بن ايوب عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه
وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر حجرا اخر ثم حمل عمر حجرا اخر ثم حمل عثمان حجرا اخر فقلت يا رسول الله
الا ترى الى هولاء كيف يساعدونك فقال يا عائشة هولاء الخلفاء من بعدي ثم احديث صحيح على شرط
الشيخين ولم يخرجاه وانما اشتهر [illegible] زياده رواية محمد بن الفضل بن عطية فلذلك [illegible] واما
[illegible] من حديث [illegible] فقد اخرج احمد بطريق غريب [illegible] البهي عن عائشة
قالت سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس خير قال القرن الذي انا فيه ثم الثاني
ثم الثالث الا قوله [illegible] فقد اخرج مسلم من حديث ابن ابي مليكة قال سمعت عا
ئشة وسئلت من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه قالت ابو بكر فقيل لها ثم من
بعد ابي بكر قالت عمر ثم قيل لها من بعد عمر قالت ابو عبيدة بن الجراح ثم انتهت الى هذا واخرج
الترمذي عن عبد الله بن شقيق قال قلت لعائشة اي اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان احب
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ابو بكر قلت ثم من قالت عمر قلت ثم من قالت ابو عبيدة
بن الجراح قال قلت ثم من فسكتت واما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي صلى الله
عليه وسلم ادعي لي ابا بكر فقد اخرج مسلم من حديث الزهري عن عروة عن عائشة قالت قال
لي رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه ادعي لي ابا بكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني
اخاف ان يتمنى متمن ويقول قائل انا اولى ويأبى الله والمؤمنون الا ابا بكر واما ما يستدل
به من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن عروة
عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب ابي بكر واما ما يستدل به من

حديث

حديث الامام فقد اخرج الترمذي من حديث مالك بن انس عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله ان ابا بكر اذا
قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل قالت فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت
عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس
ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل
بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا واخرج الترمذي عن القاسم بن محمد عن عائشة
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره واما مناقب ابي
بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الترمذي من حديث اسحاق بن يحيى بن طلحة عن عمه اسحاق بن طلحة
عن عائشة ان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انت عتيق الله من النار فيومئذ
سمي عتيقا واخرج الحاكم عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين قالت قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى عتيق من النار فلينظر الى ابي بكر واخرج الحاكم من حديث معمر
عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى
اصبح يتحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر
فقالوا هل لك الى صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى بيت المقدس قال وقد قال ذلك قالوا
نعم قال لئن كان قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان
يصبح قال نعم اني لاصدقه فيما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء في غدوة او روحة فلذلك سمي
ابو بكر الصديق واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج مسلم من حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه
عن ابي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول قد كان يكون في الامم قبلكم
محدثون فان يكن في امتي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم واخرج ابن ماجه من حديث الزنجي
بن خالد عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة واخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عروة عن عائشة

قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاذا حبشية تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت فوضعت
لحيي على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلت انظر اليها ما بين المنكب الى راسه فقال لي اما
شبعت اما شبعت قالت فجعلت اقول لا لانظر منزلتي عنده اذ طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اني لانظر الى شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت [illegible]

عثمان

[illegible] رضي الله عنه فقد اخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار وابي سلمة بن عبد الرحمن
ان عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بيتي كاشفا عن فخذيه او ساقيه
فاستاذن ابو بكر فاذن له وهو على تلك الحال فتحدث ثم استاذن عمر فاذن له وهو كذلك فتحدث
ثم استاذن عثمان فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وسوى ثيابه فدخل فتحدث فلما خرج قالت عائشة
دخل ابو بكر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست وسويت ثيابك
فقال الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكة واخرج الترمذي عن النعمان بن بشير عن عائشة ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه
لهم ومن مسند انس بن مالك رضي الله عنه ان الخلافة في قريش فقد اخرج احمد عن ابي بكر بن وهب
الجزري قال قال لي انس بن مالك احدثك حديثا ما احدثه كل احد ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قام على باب البيت ونحن فيه فقال الائمة من قريش ان لهم عليكم حقا ولكم عليهم مثل ذلك ما ان استرحموا
رحموا وان عاهدوا وفوا وان حكموا عدلوا ومن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين واخرج احمد عن انس قال دعا النبي صلى الله عليه وسلم الانصار ليقطع لهم البحرين
فقالوا لا حتى تقطع لاخواننا من المهاجرين فقال انكم ستلقون بعدي اثرة فاصبروا حتى تلقوني
واما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات اليهم من بعده فقد اخرج الحاكم من طريق علي بن
مسهر عن المختار بن فلفل عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته

فسا

فسألته فقال الى ابي بكر فأتيتهم فاخبرتهم فأبوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فمن
قال عمر فأتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته
فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فسأله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر فتبا. هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه واما ان ابا بكر
صديق وسائرهم شهداء فقد اخرج البخاري عن يحيى عن سعيد عن قتادة ان انس بن مالك حدثهم
ان النبي صلى الله عليه وسلم صعد احدا وابو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت احد فانما عليك
نبي وصديق وشهيدان واما افضلية الشيخين فقد اخرج الترمذي من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعي
عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة
من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي واما تفاوت فضلهم مع غيرهم فقد
اخرج احمد والترمذي من حديث قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارحم امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان واعلمهم بالحلال
والحرام معاذ بن جبل وافرضهم زيد بن ثابت واقرأهم ابي بن كعب ولكل امة امين وامين هذه
الامة ابو عبيدة بن الجراح قال الترمذي وقد رواه ابو قلابة عن انس عن النبي صلى الله عليه
وسلم نحوه واما تعيينه للامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم بحضور من رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان المسلمين بيناهم
في صلوة الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم لم يفجأهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كشف
ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف في الصلوة ثم تبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه ليصل
الصف وظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة فقال انس وهم المسلمون
ان يفتتنوا في صلوتهم فرحا برسول الله صلى الله عليه وسلم فاشار اليهم بيده رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان اتموا صلوتكم ثم دخل الحجرة وارخى الستر واما منزلة الشيخين عنده صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن الحكم بن عطية عن ثابت عن انس ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم جلوس وفيهم ابوبكر وعمر فلا يرفع اليه احد منهم
بصره الا ابوبكر وعمر فانهما كانا ينظران اليه وينظر اليهما ويتبسمان اليه ويتبسم اليهما واما ما
لابي بكر الصديق فقد اخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن انس قال قيل يا رسول الله
اي الناس احب اليك قال عائشة قيل من الرجال قال ابوها واخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان
الضبعي عن ثابت عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة كامثال البخت ترعى
في الجنة فقال ابوبكر يا رسول الله ان هذه الطير لناعمة قال اكلتها انعم منها قالها ثلاثا واني لارجو
ان تكون ممن ياكل منها يا ابا بكر واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج الترمذي من حديث اسماعيل بن
جعفر عن حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فقلت
لمن هذا القصر فقالوا لشاب من قريش فظننت اني انا هو فقلت ومن هو فقالوا عمر بن الخطاب
واما تقرب انس الى الله بحب الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن انس ان رجلا
سال النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال ومتى الساعة قال وماذا اعددت لها قال لا شيء الا
اني احب الله ورسوله قال انت مع من احببت قال انس فما فرحنا بشيء فرحنا بقول النبي صلى الله
عليه وسلم انت مع من احببت قال انس فانا احب النبي صلى الله عليه وسلم وابابكر وعمر وارجو ان
اكون معهم بحبي اياهم وان لم اعمل بمثل اعمالهم ومن مسند ابي سعيد الخدري رضي الله عنه اما خطبة
النبي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر رضي الله عنه قبل موته فقد اخرج البخاري
عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس وقال ان الله
تبارك وتعالى خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله قال فبكى ابو بكر
رضي الله عنه فعجبنا لبكائه ان يخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد خير فكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم هو المخير وكان ابوبكر رضي الله عنه اعلمنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من امن الناس علي في صحبته وماله ابابكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابابكر ولكن اخوة
الاسلام ومودته لا يبقين في المسجد باب الا سد الا باب ابي بكر واخرج الترمذي عن عبيد بن حنين

عن ابي

عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جلس على المنبر فقال ان عبدا خيره الله بين

ان يؤتيه من زهرة الدنيا ما شاء وبين ما عنده فاختار ما عنده … عمر بن الحكم

… عن ابي سعيد الخدري قال سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول … ثم … فقلت …

… يا رسول الله

الذين … فقد اخرج احمد من

طريق سالم بن ابي حفصة … عن عطية عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم ان اهل الدرجات العلى ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابا بكر وعمر

منهم وانعما واما انهما مستخلفان … فقد اخرج الترمذي من حديث ابي

… عن عطية عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي الا وله

وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض فاما وزيراي من اهل السماء فجبريل وميكائيل واما

وزيراي من اهل الارض فابو بكر وعمر واما الدليل على خلافتهم من جهة وقوع خلافة في بقية

امراء الخير فقد اخرج احمد من حديث عبد الله … عن ابي … ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال يكون عليكم امراء تطمئن اليهم القلوب وتلين لهم الجلود ثم يكون عليكم امراء تشمئز منهم

القلوب وتقشعر منهم الجلود فقال رجل أنقاتلهم يا رسول الله قال لا ما اقاموا الصلوة ومن

مسند جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان الخلافة لقريش فقد اخرج احمد من حديث ابن جريج

عن ابي الزبير عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الناس تبع لقريش في الخير والشر واما الدليل

على خلافة الخلفاء … فقد اخرج احمد والحاكم من حديث الزبيدي عن ابن شهاب عن عمرو بن ابان بن

عثمان عن جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اري الليلة

رجل صالح ان ابا بكر رضي الله عنه نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بابي بكر ونيط

عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند النبي صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى

الله عليه وسلم والملائكة رسول الله صلى الله عليه وسلم من نور العظمة [illegible] ولادة هذا الامر الذي
به شبه صلى الله عليه وسلم وكلها ببشارته بالجنة فقد اخرج احمد في مسنده عن عبد الله بن محمد بن عقيل بن ابي طالب
عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع
ابو بكر رضي الله عنه فهنأناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبث هنيهة ثم قال يطلع عليكم
من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عمر رضي الله عنه قال فهنأناه بما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عثمان رضي
الله عنه قال فهنأناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور
رجل من اهل الجنة اللهم ان شئت جعلته عليا ثلاث مرار قال فطلع علي رضي الله عنه واما مناقب
ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم عن محمد بن المنكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلى الله عليه
وسلم اذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام فالتفت النبي صلى الله عليه و
سلم الى ابي بكر وقال يا ابا بكر سمعت ما قالوا قال نعم يا رسول الله وفهمته قال فاجبهم قال فاجابهم
ابو بكر بجواب وجاد بالجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان
الاكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة
عامة ويتجلى لابي بكر خاصة واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج النسائي من طريق
عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيتني دخلت
الجنة فاذا انا بالرميصاء امرأة ابي طلحة وسمعت خشفة فقلت من هذا فقال هذا بلال ورأيت
قصرا بفنائه جارية فقلت لمن هذا فقال لعمر فاردت ان ادخله فانظر اليه فذكرت غيرتك فقال عمر
رضي الله عنه بابي وامي يا رسول الله اعليك اغار واما مناقب عثمان فقد اخرج الحاكم عن جابر
بن عبد الله قال بينا نحن في بيت في نفر من المهاجرين منهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة
والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لينهض كل رجل منكم الى كفوه فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتنقه وقال انت وليي

في الدنيا

في الدنيا والآخرة [illegible] يبشر بالجنة فقد اخرج ابو داود من حديث الليث عن ابي
الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وكذا اخرج احمد
من حديث سفيان عن عمرو عن جابر قال كنا يوم الحديبية الفا واربعمائة فقال لنا رسول الله صلى
الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض [illegible] من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] افضل الشيخين وكونهما من السابقين الى الدين وان ابا بكر افضل من عمر فقد
اخرج ابو يعلى من طريق حماد بن ابي سليمان عن ابراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اتاني جبريل آنفا فقلت يا جبريل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء
فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه الف سنة الا خمسين عاما ما نفدت
فضائل عمر وان عمر حسنة من حسنات ابي بكر واما سبقه الى الدين ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج
البخاري من همام قال سمعت عمارا يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وما معه الا خمسة اعبد
وامرأتان وابو بكر وفي مسند حذيفة بن اليمان اني لا ادري ما بقائي فيكم من عامة مستطرا امارة
فقد اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض
كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فقيل له فاين انت عن ابي بكر وعمر قال انه لا غنى لي عنهما انهما من الدين
كالسمع والبصر واما ان قولها حجة والتمسك بها فقد اخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام
عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين
من بعدي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار واذا حدثكم ابن ام عبد فصدقوه وفي رواية الترمذي
من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن هلال مولى ربعي عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا
عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا ادري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي واشار الى
ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه واما الدلالة على خلافة عمر
انه غلق الفتنة فقد اخرج البخاري من حديث الاعمش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة

وفي مسند [illegible] بن اليمان

يقول بينا نحن جلوس عند عمر اذ قال ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال
قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفرها الصلوة والصدقة والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس
عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا قال عمر أيكسر الباب ام يفتح
قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة اكان عمر يعلم الباب قال نعم
كما ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأله
عن الباب فامرنا مسروقا فسأله من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث [illegible]
عن ربعي عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل
عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا واما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه لم
يستقم امر الخلافة بعده ابدا فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاشهلي
عن حذيفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة
حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم واما قوله في [illegible] على
عثمان فقد اخرج الحاكم عن ربعي بن حراش قال انطلقت الى حذيفة بالمدائن ليالي سار الناس
الى عثمان فقال يا ربعي ما فعل قومك قلت عن اي بالهم تسأل قال من خرج منهم الى هذا الرجل
فسميت رجالا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة
واستذل الامارة لقي الله لا حجة له عنده واما الدلالة على ان عليا حقيق بالخلافة ولكن
الامة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلف النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من طريق شريك
بن عبد الله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن سلمة عن حذيفة قال قالوا يا رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو استخلفت عليا قال ان استخلف عليكم خليفة فتعصوه ينزل العذاب قالوا لو استخلفت
علينا عليا قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم
واما [illegible] على خلافتهم من الترتيب الذي بينه النبي صلى الله عليه وسلم لخلفته فقد اخرج

احمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن حذيفة قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة
على منهاج النبوة ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا عاضا فيكون ما شاء الله
ان يكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا جبرية فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى
ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت ومن مسند ابي ذر رضي الله عنه اما التسبيح في الظاهر على خلافة
الثلاثة فقد ذكره المحب الطبري برواية يشتمل عن سويد بن يزيد السلمي قال دخلت المسجد فرايت ابا
ذر جالسا وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا اقول لعثمان ابدا الا خيرا
لا اقول ... ابدا الا خيرا لا اقول لعثمان ابدا الا خيرا لشيء رايته عند رسول الله صلى الله
عليه وسلم كنت اتتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم اتعلم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى الى موضع
كذا وكذا فجلس فانتهيت اليه فسلمت عليه وجلست اليه فقال يا ابا ذر ما جاء بك قلت الله ورسوله
اذ جاء ابو بكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له يا ابا بكر ما جاء بك قال الله
ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين ابي بكر فقال يا عمر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم
وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي صلى الله عليه وسلم
سبع حصيات او تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن
فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين
النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت
لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان
فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن واما ان عمر محدث يقتدى به فيما امر
ومن ثمة اخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان في محمد بن اسحق عن مكحول عن غضيف
بن الحارث عن ابي ذر قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه ابو ذر فقال يا فتى
استغفر لي فقال يا ابا ذر استغفر لك وانت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [illegible]

ومن مسند ابي ذر

قال لا ادخرني فقال انك مررت على عمر فقال نعم انطلق فاني سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومن مسند مقداد بن الاسود اما مواعيد الله
الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من حديث سليم بن عامر قال سمعت المقداد بن الاسود يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام
بعز عزيز او ذل ذليل اما يعزهم الله عز وجل فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها ومن مسند خباب
بن الارت اما مواعيد الله الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج ابو يعلى من حديث اسماعيل عن
قيس عن خباب بن الارت قال شكونا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متوسد في بردة له في
ظل الكعبة فقلنا الا تستنصر لنا فجلس محمرا وجهه فقال قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل فيحفر له في
الارض ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق رأسه ما يصرفه عن دينه ويمشط بامشاط الحديد ما دون
لحمه من عظم وعصب ما يصرفه عن دينه وليتمن الله هذا الامر حتى يسير الراكب من صنعاء الى حضرموت
لا يخشى الا الله عز وجل والذئب على غنمه ولكنكم تعجلون ومن مسند بريدة الاسلمي اما ان ابا بكر
صديق وهما شهيدان فقد اخرج احمد عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان جالسا على حراء ومعه ابو بكر وعمر وعثمان فتحرك الجبل فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم اثبت حراء فانما عليك نبي او صديق او شهيدان واما حديث القرون فقد اخرج احمد
عن عبد الله بن مولة قال كنت اسير مع بريدة الاسلمي فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
خير هذه الامة القرن الذي بعثت انا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكون
قوم تسبق شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهاداتهم واما احاديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك
بن عمير عن ابن بريدة عن ابيه قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس
فقالت عائشة يا رسول الله ان ابي رجل رقيق فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فانكن صواحبات
يوسف فام ابو بكر الناس واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج احمد عن حسين بن
واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي يقول اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا بلالا فقال

يا بلال

انه قال لبلال بم سبقتني الى الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي اني دخلت البارحة الجنة
فسمعت خشخشتك فاتيت على قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل من
العرب فقلت انا عربي لمن هذا القصر قالوا لرجل من المسلمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم فقلت انا محمد
لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا غيرتك لدخلت القصر فقال يا
رسول الله ما كنت لاغار عليك فقال لبلال بم سبقتني الى الجنة فقال ما احدثت الا توضات وصليت
ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا واخرج الترمذي من عبد الله بن بريدة عن ابيه ان
امة سوداء اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجع من بعض مغازيه فقالت اني كنت نذرت
ان ردك الله صالحا ان اضرب عندك بالدف قال ان كنت نذرت فافعلي وان كنت لم تفعلي
فلا تفعلي فضربت فدخل ابو بكر وهي تضرب ودخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجعلت دفها
خلفها وهي مقنعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ليفرق منك يا عمر انا جالس ههنا فدخل
هولا فلما ان دخلت فعلت ما فعلت ومن مسند عقبة بن عامر ما اخبر به مما يقع بعده من ولايته
فقد اخرج الترمذي عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لو كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب ومن الدلائل الظاهرة على نبوته ما اخرج عن ابي الخير
عن عقبة بن عامر الجهني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى على اهل احد صلاته على الميت
ثم انصرف الى المنبر فقال اني فرطكم وانا شهيد عليكم واني والله لانظر الى حوضي الان واني قد اعطيت
مفاتيح خزائن الارض او مفاتيح الارض واني والله ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان
تنافسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث عن ابي علي الهمداني عن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ستفتح عليكم الروم ويكفيكم الله عز وجل فلا يعجز احدكم
ان يلهو باسهمه ومن مسند سفينة ما يدل على خلافة الاربعة من ضرب المدة المحدودة
عليهم فقد اخرج الترمذي من حديث سعيد بن جمهان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الخلافة في امتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك ثم قال لي سفينة امسك خلافة ابي بكر

ومن مسند عقبة بن عامر

ومن مسند سفينة

ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم قال امسك خلافة علي فوجدناها ثلثين سنة قال سعيد فقلت
له ان بني امية يزعمون ان الخلافة فيهم قال كذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوك من شر الملوك واما
ما يتعلق منها بالشيخين فقد اخرج الحاكم من سعيد بن جمهان عن سفينة مولى ام
سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على اصحابه فقال ايكم رأى رؤيا
فقال رجل انا يا رسول الله كان ميزانا نزل من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة
اخرى فرجحت بابي بكر فرفعت وترك ابو بكر مكانه فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى
فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم يكون ملك قال سعيد بن جمهان فقال لي سفينة
امسك سنتي ابي بكر وعشر عمر وثنتي عشرة عثمان وستا علي ومن مسند عرباض بن سارية اما وجوب
اتباع سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن [illegible] عن معاوية بن
صالح عن ضمرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن سارية يقول وعظنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم موعظة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول
الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الينا قال قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ
عنها بعدي الا هالك من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء
الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعة وان عبدا حبشيا فانما المؤمن
كالجمل الانف حيثما قيد انقاد واما [illegible] الخلفاء فقد اخرج احمد من
طريق اسماعيل بن عياش عن ضمضم عن شريح بن عبيد قال كان العرباض بن سارية [illegible] النبي صلى
الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا الصوفية فيقول لو تعلمون ما ذخر لكم ما حزنتم على ما زوي عنكم
وليفتحن لكم فارس والروم ومن مسند عبد الرحمن بن غنم الاشعري اما [illegible] الشيخين
ان رأيهما حجة [illegible] فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام
عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما

[illegible]

في شورة ما عاقلة الحكم وداما ان الخلافة من النبي صلى الله عليه وسلم ... الطلقاء فقد اخرج ابو
عمر في الاستيعاب ان حبيبا ... غنم قال ... ابا هريرة وبلال ... اذا اجتمعتا من عند
علي ... فكان ... كتب عابر عليكما ... عوان علينا
الى ان يجعلها شورى وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق فمن
من رضيه ... ومن تابعه غير ... يعقل لموافقته في الشورى ولم يكن من الطلقاء — ومن مسند ابي اروى الدوسي
الذين لا يجوز لهم الخلافة ... ابوه ... فقد اعلى ... ومن مسند
ابي اروى الدوسي اما ما يدل على خلافتهما وان هو اعيد الله ... تظهر على يديهما فقد اخرج الحاكم
من طريق سهيل بن ابي صالح ومحمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي اروى الدوسي قال كنت
جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فاطلع ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم — ومن مسند ابي امامة الباهلي
الحمد لله الذي ايدني بهما ومن مسند ابي امامة الباهلي اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال
سمعت مكحولا يقول وسأله رجل عن قول الله عز وجل فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
قال حدثني ابو امامة انه قال الله مولاه وجبريل وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر ومن مسند سالم بن عبيد
الاشجعي حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابن ماجه من حديث سلمة بن نبيط عن سالم
بن عبيد قال اغمي على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فقال احضرت الصلوة قالوا نعم قال
مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس ثم اغمي عليه فافاق فقال احضرت
الصلوة قالوا نعم قال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة
ان ابي رجل اسيف فاذا قام مقامك بكى لا يستطيع فلو امرت غيره ثم اغمي عليه فافاق
فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف قال فامر بلال
فاذن واقيم وصلى ابو بكر بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا
الى من اتكئ عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكأ عليهما فلما رآه ابو بكر ذهب لينكص فاومأ
اليه ان اثبت مكانك ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى جلس الى جنب ابي بكر حتى قضى

ابو بكر صلاة ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض ومن مسند عوف الاشجعي احاديث الوزن
وفيه ان ابن عمر خطب ... كان عوف ... فقال صاحب رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم النوم
جلس فقال ... وزن ابو بكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخف وهو
رجل صالح ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي حديثه في ان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم
... عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم في خطبته الا ان
ربي امرني ان اعلمكم ما جهلتم مما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبدا حلال واني خلقت عبادي حنفاء
كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا
بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب
وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت عليك كتابا لا يغسله الماء تقرؤه نائما ويقظان
وان الله امرني ان احرق قريشا فقلت رب اذا يثلغوا راسي فيدعوه خبزة قال استخرجهم كما استخرجوك
واغزهم نغزك وانفق فسننفق عليك وابعث جيشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعك من عصاك
الحديث ومن مسند ربيعة بن كعب الاسلمي حديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي
صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمران الجوني عن ربيعة الاسلمي فذكر حديثا
طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني بعد ذلك ارضا واعطى ابا بكر ارضا
وجاءت الدنيا فاختلفنا في عذق نخلة فقلت انا هي في حدي وقال ابو بكر هي في حدي فكان
بيني وبين ابي بكر كلام فقال لي ابو بكر كلمة كرهها وندم فقال لي يا ربيعة رد علي مثلها حتى تكون قصاصا
قال فقلت لا افعل فقال ابو بكر لتقولن او لاستعدين عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
ما انا بفاعل قال ورفض الارض وانطلق ابو بكر رضي الله عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم وانطلقت
اتلوه فجاء ناس من اسلم فقالوا رحم الله ابا بكر في اي شيء يستعدي عليك رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو قال لك ما قال فقلت اتدرون من هذا ابو بكر الصديق هذا ثاني اثنين وهذا ذو
شيبة المسلمين اياكم لا يلتفت فيراكم تنصروني عليه فيغضب فياتي رسول الله صلى الله عليه وسلم

فيغضب

ومن مسند

ومن مسند

فغضب عمر فغضب ابو بكر على بعضهما فهلكت بعد فاتيا تامرنا قال فعلوا فانطلق ابو بكر
رضي الله عنه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فتبعه وهو يجها الى النبي صلى الله عليه وسلم فحدثه
الحديث كما كان فرفع اليه راسه فقال يا ابا بكر ذلك الصديق فقلت يا رسول الله انا كنا اظلم
كلاما كريها فقال لي قل كما قلت حتى تكون قصاصا فابيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل
فلا ترد عليه ولكن قل غفر الله لك يا ابا بكر فقلت غفر الله لك يا ابا بكر قال الحسن فتولى ابو بكر رضي الله
عنه وهو يبكي ومن مسند ابي برزة الاسلمي حديثه في امامة قريش اخرج احمد عن سيار بن سلامة
قال دخلت مع ابي على ابي برزة الاسلمي فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامراء من قريش
الامراء من قريش الامراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلثا ما حكموا فعدلوا و
استرحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين
ومن مسند عمرو بن عبسة حديثه في تقدم ابو بكر الصديق رضي الله عنه في الاسلام اخرج احمد من حديث
سليم بن عامر وغيره عن عمرو بن عبسة قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بعكاظ فقلت
من تبعك على هذا الامر فقال حر وعبد ومعه ابو بكر وبلال فقال لي ارجع حتى يمكن الله عز وجل لرسوله

واخرج محمد من طريق عبد الرحمن بن ابي عبد الرحمن عن عمرو بن عبسة قال اتيت النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت من اتبعك على امرك هذا قال حر وعبد يعني ابا بكر وبلالا وكان عمرو يقول لقد
رايتني واني لربع الاسلام ومن مسند سلمان الفارسي رضي الله عنه قوله في فضل عمر رضي
الله عنه اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزاعي الثابتي عن انس بن مالك قال دخل سلمان
الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على وسادة فالقاها له فقال سلمان صدق الله
ورسوله فقال عمر حدثنا يا ابا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متكئ على وسادة
فالقاها الي ثم قال لي يا سلمان ما من مسلم يدخل على اخيه المسلم فيلقي له وسادة اكراما له الا غفر الله
له ومن مسند ذي مخمر حديثه في خلافة قريش اخرج احمد عن ابي حي عن ذي مخمر ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال كان هذا الامر في حمير فنزعه الله عز وجل منهم فجعله في قريش وس يعو

ومن مسند
ومن مسند
ومن مسند
ومن مسند

وأبي هريرة ومن مسند عوف بن مالك الأشجعي حديثه في صفة الخلافة الراشدة أخرج مسلم
عن عوف بن مالك الأشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم و
تصلون عليهم ويصلون عليكم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم
ويلعنونكم قال قلنا يا رسول الله أفلا ننابذهم عند ذلك قال لا ما أقاموا فيكم الصلاة لا
ما أقاموا فيكم الصلاة ألا من ولي عليه وال فرآه يأتي شيئا من معصية الله تعالى فليكره ما
يأتي من معصية الله تعالى ولا ينزعن يدا من طاعة وأخرج أبو عمر عن عبد الملك بن عمير قال حدثني
أبو بردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي أنه رأى في المنام كأن الناس جمعوا فإذا فيهم رجل
فرعهم فوقهم ثلاث أذرع قال فقلت من هذا قال عمر فقلت لم قال وإن فيه ثلاث خصال أنه
لا يخاف في الله لومة لائم وأنه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فأتى أبا بكر فقصها عليه
فأرسل إلى عمر فدعاه ليبشره قال فجاء عمر فقال لي أبو بكر اقصص رؤياك قال فلما بلغت خليفة
مستخلف انتهرني عمر وانتهرني وقال اسكت تقول هذا وأبو بكر حي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت إنه لا يخاف في
الله لومة لائم قال إني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني
الله فسله أن يعينني على ما ولاني فلما أن ذكرت شهيد مستشهد قال أنى لي بالشهادة وأنا بين
أظهركم تغزون ولا أغزو ثم قال بلى يأتي الله بها إن شاء الله ومن مسند عبد الله بن مغفل المزني
حديثه في حب الصحابة أخرج أحمد عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتخذوهم غرضا بعدي فمن أحبهم فبحبي أحبهم ومن أبغضهم فببغضي
أبغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله أوشك أن يأخذه
ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل عثمان أخرج أحمد من حديث
ابن جريج عن أبي خالد عن عبد الله بن أبي سعيد المزني قال حدثتني حفصة ابنة عمر بن الخطاب
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبه بين فخذيه فجاء أبو بكر فاستأذن

ومن حديث

ومن مسند

فأذن

فاذن له وهو على حاله ثم جاء عمر فاستاذن فاذن له ثم تاتي اصحابه والنبي صلى الله عليه وسلم جالسا
بينهم ثم جاء عثمان فاستاذن فاذن له فاخذ ثوبه فتجلل به ثم قاموا فخرجوا فقلت يا رسول الله جاء
ابو بكر وعمر وعلي وسائر اصحابك وانت على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك فقال الا استحيي ممن
يستحيي منه الملائكة وحديثها في [illegible] اخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اني لارجو ان لا يدخل النار احد ان شاء الله ممن شهد بدرا والحديبية قلت يا رسول الله
اليس قد قال الله وان منكم الا واردها قال فلم تسمعيه يقول ثم ننجي الذين اتقوا وفي رواية

مناقب انصار

لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة الذين بايعوا تحتها [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاذ بن جبل في المشكوة عن ابي عبيدة ومعاذ بن جبل عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم ملكا عضوضا ثم كائن
جبرية وعتوا وفسادا في الارض يستحلون الحرير والفروج والخمور ويرزقون على ذلك وينصرون حتى

ومن مسند

يلقوا الله رواه البيهقي في شعب الايمان ومن مسند ابي بن كعب حديثه في فضل عمر رضي الله عنه
اخرج الحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن ابي بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم يقول اول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر واول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر واول من

ومن مسند

يؤخذ بيده فينطلق به الى الجنة عمر بن الخطاب رضي الله عنه ومن مسند [illegible] حديثه
في [illegible] اخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن ابي ليلى [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني
رأيت في المنام غنما سوداء دخلت فيها غنم عفر يا ابا بكر اعبرها فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب

ومن مسند

تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذا عبرها الملك سحرا ومن مسند ابي
الدرداء حديثه في التعريض بخلافة الشيخين اخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن ابي الدرداء قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر
فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم ودون ابي بكر وحديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله
عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج البخاري عن بسر بن عبيد الله عن عائذ الله [illegible]

وفيه عن ابي الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر آخذا بطرف
ثوبه حتى ابدى عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني
وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فابى علي فاقبلت اليك
فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسأل أثم ابو بكر فقالوا لا فاتى النبي صلى
الله عليه وسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثا على ركبتيه فقال يا رسول الله
والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال
ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركوا لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها ومن مسند
اسيد بن حضير حديثه في منقبة ابي بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد
الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة في قصة نزول آية التيمم فقال اسيد بن الحضير ما هي باول بركتكم
يا آل ابي بكر [illegible] اخرج ابو يعلى من طريق محمود بن لبيد عن ابن عباس
وكان طيبا عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكم ستلقون اثرة بعدي
فلما كان عمر بن الخطاب قسم حللا فبعث الي منها بحلة فاستصغرتها فاعطيتها ابني
فبينا انا اصلي اذ مر بي شاب من قريش عليه حلة من تلك الحلل يجرها فذكرت قول رسول الله صلى
الله عليه وسلم انكم ستلقون اثرة بعدي فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الى عمر فاخبره فجاء
وانا اصلي فقال صل يا اسيد فلما قضيت صلاتي قال كيف قلت فاخبرته فقال تلك حلة بعثت
بها الى فلان وهو بدري احدي عقبي فاتاه هذا الفتى فابتاعها منه فلبسها فظننت ان
ذلك يكون في زماني فقلت والله يا امير المؤمنين ظننت ان ذلك لا يكون في زمانك

ومن مسند زيد بن ثابت قوله ان المهاجرين احق بالخلافة منهم اخرج الحاكم من طريق
وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي الامر رجلان

احدهما منكم والاخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين وان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت
قائلكم ثم قال اما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيد بن ثابت بيد ابي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه
ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسال عنه فقام ناس من الانصار
فاتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين
فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسال عنه حتى جاوا به فقال ابن
عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة
رسول الله مثل قوله فبايعاه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه ومن مسند زيد بن خارجة تكلم ومن تكلم
بعد موته بفضايل الثلثة اخرج ابو عمر من طريق سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب
ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان فسجي
بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق
الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي
الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان
اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسياتيكم خبر بير اريس وما بير اريس قال
يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال
ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد
عرض مثل قصته لاخي ربعي بن حراش ومن مسند رفاعة بن رافع الزرقي حديثه في فضل اهل بدر
اخرج البخاري عن رفاعة بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال ما تعدون اهل
بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملايكة ومن مسند
رافع بن خديج حديثه في فضايل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد

من حديث بن رفاعة عن جده رافع بن خديج قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما تعدون من شهد بدرا فيكم قال خيارنا قال كذلك هم عندنا خيار الملائكة ومن مسند ابي سعيد بن من مسند
المعلى حديثه في خطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم فيها بفضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج
الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن المعلى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال
ان رجلا صالحا خيره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما شاء ان يعيش ويأكل في الدنيا ما شاء ان
ياكل وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فبكى ابو بكر فقال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا
صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فكان ابو بكر اعلمهم بما قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل نفديك باباءنا واموالنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
الناس احد امن الينا في صحبته وذات يده من ابن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابن
ابي قحافة خليلا ولكن ود واخاء ايمان مرتين او ثلاثا وان صاحبكم خليل الله ومن مسند براء بشر
بن عازب حديثه في فتوح الامصار اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله ميمون عن البراء قال امر رسول
الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق قال فعرض لنا صخرة لا يأخذ فيها المعاول فشكوا ذلك الى النبي
صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المعول قال واحسبه قال وضع ثوبه فضرب ضربة
وقال بسم الله فكسر ثلث الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام والله اني لانظر الى قصورها
الحمر من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى فكسر ثلثها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس
والله اني لانظر الى المدائن وقصورها الابيض من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى
وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله اني لانظر الى ابواب صنعاء من مكاني
هذا ومن مسند ام حرام الانصارية حديثها في الوعد بغزوة البحر كانت في زمن عثمان ومن مسند
رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتى عبادة
بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في ساحل حمص وهو في بناء له ومعه ام حرام قال عمير فحدثتنا
ام حرام رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغزون البحر

فقام فعدوا قالت ام حرام فقلت يا رسول الله وانا منهم قال انت منهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه
وسلم اول جيش من امتي يغزون مدينة قيصر مغفور لهم فقلت انا منهم يا رسول الله قال لا ومن مسند
سهل بن سعد الساعدي حديثه في اثبات الصديقية لابي بكر والشهادة لهما اخرج ابو يعلى عن عبد
الرزاق عن معمر عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر
وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت احد فما عليك الا نبي او صديق او شهيدان
وحديثه في تقدم ابي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن
سهل بن سعد قال كان قتال بين بني عمرو بن عوف فاتاهم النبي صلى الله عليه وسلم ليصلح بينهم وقد
صلى الظهر فقال لبلال ان حضرت صلوة العصر ولم آت فمر ابا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلوة
العصر اذن بلال ثم اقام ثم قال يا ابا بكر تقدم فتقدم ابو بكر فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فشق الصفوف
فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم صفقوا يعني التصفيق قال وكان ابو بكر اذا دخل في صلوته لم يلتفت
فلما رأى التصفيق لا يمسك عنه التفت فرأى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فاومأ اليه النبي صلى
الله عليه وسلم ان امض فلبث ابو بكر هنيهة يحمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم امض ثم
مشى ابو بكر القهقرى يعني على عقبه فلما رأى ذلك النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فصلى بالقوم صلوتهم
فلما قضى صلوته قال يا ابا بكر ما منعك اذ اومأت اليك ان لا تكون مضيت قال ابو بكر لم يكن لابن ابي
قحافة ان يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا نابكم في صلوتكم شيء فليسبح الرجال و
ليصفق النساء ومن مسند نعمان بن بشير حديثه في القرون الثلثة اخرج احمد من حديث عاصم بن بهدلة
عن خيثمة والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين
يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي قوم تسبق ايمانهم شهاداتهم وشهاداتهم ايمانهم ومن مسند عويم
بن ساعدة حديثه في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن
بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم

مثل آبائه وأصحابنا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منه يوم القيامة صرف
ولا عدل ومن مسند شداد بن أوس حديث في فضح الأصحاب أخرج أحمد عن عبد الرزاق عن معمر عن
أيوب عن أبي قلابة عن أبي أسماء الرحبي عن شداد بن أوس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن
الله عز وجل زوى لي الأرض حتى رأيت مشارقها ومغاربها وإن ملك أمتي سيبلغ ما زوي لي منها
وإني أعطيت الكنزين الأبيض والأحمر وإني سألت ربي عز وجل أن لا يهلك أمتي بسنة عامة وأن
لا يسلط عليهم عدوا فيهلكهم بعامة وأن لا يلبسهم شيعا ولا يذيق بعضهم بأس بعض فقال يا محمد إني
إذا قضيت قضاء فإنه لا يرد وإني قد أعطيتك لأمتك أن لا أهلكهم بسنة عامة ولا أسلط عليهم
عدوا ممن سواهم فيهلكهم بعامة حتى يكون بعضهم يهلك بعضا ويقتل بعضهم بعضا ويسبي بعضهم بعضا
قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم إني لا أخاف على أمتي إلا الأئمة المضلين فإذا وضع السيف
في أمتي لم يرفع عنهم إلى يوم القيامة ومن مسند حسان بن ثابت شعره في الثناء على أبي بكر رضي
الله عنه أخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الله عن أبيه عن جده حبيب بن حبيب قال شهدت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت قلت في أبي بكر شيئا فقل حتى أسمع قال
قلت وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبلا وكان حب
رسول الله قد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخرج
الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من أول من أسلم فقال أما سمعت قول حسان إذا
تذكرت شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا خير البرية أتقاها وأعدلها بعد النبي
وأوفاها بما حملا الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا وأخرج أبو عمر
من حديث أبي بكر بن أبي شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن
عباس أو سئل أي الناس كان أول إسلاما قال أما سمعت قول حسان بن ثابت إذا تذكرت
شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا خير البرية أتقاها وأعدلها بعد النبي وأوفاها
بما حملا والثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا قال أبو عمر وروي

ان

ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان هل قلت في ابي بكر شيئا قال نعم وانشده الابيات
وفيها بيت يقول وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به اذ صعد الجبلا فتبسم النبي
صلى الله عليه وسلم وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس وكان حب
رسول الله قد علموا خير البرية لم يعدل به رجلا ومن مسند ابي الهيثم بن التيهان [illegible] ومما

ومن مسنده

قيل في ابي بكر قول ابي الهيثم بن التيهان فيما ذكره [illegible] قوم بامر [illegible] الصديق
والمرء من صدقنا اولاك خيار [illegible] بن مالك [illegible] هذا الدين [illegible] ومن مسند كعب

ومن مسنده

بن عجرة حديثه في ان عثمان على الحق اخرج احمد من حديث مطر الوراق عن ابن سيرين عن كعب بن عجرة
قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها وعظمها قال ثم مر رجل مقنع في ملحفة فقال هذا
يومئذ على الحق فانطلقت مسرعا او محضرا فاخذت بضبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا
هو عثمان بن عفان مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين اولها مسند جابر بن سمرة

مسانيد الصحابة

اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين
قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش واخرج احمد عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال
كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي اخبرني بشيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب الي
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة عشية رجم الاسلمي يقول لا يزال الدين قائما
حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش قال وسمعته يقول عصبة المسلمين يفتتحون البيت
الابيض بيت كسرى او آل كسرى واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة
رفعه قال اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده
لتنفقن كنوزهما في سبيل الله ومن مسند عدي بن حاتم حديثه في فتوح الامصار اخرج البخاري
من حديث محل بن خليفة عن عدي بن حاتم قال بينا انا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اتاه
رجل فشكا اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكى اليه قطع السبيل فقال يا عدي هل رايت الحيرة قلت
لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف

بالكعبة لا تخاف احدا الا الله قلت فيما بيني وبين نفسي فاين دعار طيء الذين قد سعروا البلاد
ولئن طالت بك حياة لتفتحن كنوز كسرى قلت كسرى بن هرمز قال كسرى بن هرمز ولئن طالت بك
حياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه فلا يجد احدا يقبله منه وليلقين الله
احدكم يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم فيقولن الله الم ابعث اليك رسولا فيبلغك
فيقول بلى فيقول الم اعطك مالا وافضل عليك فيقول بلى فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم
قال عدي سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة
قال عدي فرايت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف الا الله تعالى وكنت فيمن افتتح
كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي ابو القاسم صلى الله عليه وسلم يخرج ملء كفه
ومن مسند كرز بن علقمة الخزاعي حديثه في الفتن اخرجه الحاكم من طريق سفيان ومعمر عن الزهري
عن عروة قال سمعت كرز بن علقمة يقول سال رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هل
للاسلام من منتهى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما اهل بيت من العرب والعجم اراد الله بهم
خيرا ادخل عليهم الاسلام ثم تقع الفتن كانها الظلل هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه
قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول مما يلزم مسلما والبخاري اخراجه حديث كرز بن علقمة
هل للاسلام من منتهى ومن مسند عبد الله بن حوالة حديثه في خلافة عثمان رضي الله عنه اخرج
الحاكم عن عبد الله بن شقيق عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم
تهجمون على رجل معتجر ببردة يبايع الناس من اهل الجنة فهجمت على عثمان رضي الله عنه وهو معتجر
ببردة حبرة يبايع الناس وحديثه في التوقي من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث
عن يزيد بن ابي حبيب عن ربيعة بن لقيط التجيبي عن عبد الله بن حوالة الازدي عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله قال موتي وقتل خليفة
مصطبر بالحق يعطيه ومن الدجال ومن مسند هاشم بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الفتن
اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن هاشم بن عتبة بن ابي وقاص

قال

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون
على فارس ويظهرون على الروم ويظهر المسلمون على الاعور الدجال ومن مسند نافع بن عتبة
بن ابي وقاص حديثه في الغزو اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير [illegible] عن جابر بن
سمرة عن نافع بن عتبة قال اتيتم ناس من العرب على رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم
الصوف فقعدت فقلت لاحولن بينه وبينهم ودنى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلت لعله
يناجي القوم ثم ابت نفسي الا ان اقوم اليه قال فسمعته يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها الله
ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن مسند عبد الله بن هشام
بن زهرة القرشي حديثه في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني حيوة قال حدثني
ابو عقيل زهرة بن معبد انه سمع عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ
بيده عمر بن الخطاب وهذا حديث لم يطوله البخاري واخرج الحاكم من حديث رشدين بن سعد وابن
لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لاحب الي من كل شيء الا نفسي
فقال النبي صلى الله عليه وسلم الان يا عمر ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي حديثه في
القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما اخرجه الحاكم من حديث الاعمش عن هلال بن يساف
قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجيء
اقوام يعطون الشهادة قبل ان يسالوها ومن مسند عبد الرحمن بن ابي بكر حديثه في
الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة عن عبد الرحمن بن ابي بكر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتوني بدواة وكتف اكتب لكم كتابا لا تضلوا
بعده ابدا ثم ولانا قفاه ثم اقبل علينا فقال يابى الله والمومنون الا ابا بكر ومن مسند عثمان
بن ارقم المخزومي حديثه في سوابق عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن ارقم انه كان

يقول انا ابن شيخ الاسلام اسلم الي سابع سبعة وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان
النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعا الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم
كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام باحب الرجلين اليك
عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة في الاسلام فاسلم في دار الارقم
وخرجوا منها وكبروا وطافوا بالبيت ظاهرين ودعيت دار الارقم دار الاسلام ومن مسند ومن مسند
الاسود بن سريع حديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري
عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن الاسود بن سريع التميمي قال قدمت على نبي الله صلى الله عليه وسلم
فقلت يا نبي الله قد قلت شعرا واثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك فقال اما ما اثنيت
على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت انشده فدخل رجل طوال اقنى فقال امسك فلما خرج
قال هات فقلت من هذا يا نبي الله الذي اذا دخل قلت امسك واذا خرج قلت هات
قال هذا عمر بن الخطاب ليس من الباطل في شيء ومن مسند ابي جحيفة السوائي حديثه في خلافة
قريش اخرج الحاكم عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا
يزال امر امتي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان
امامي ما قال يا عمي قال يا بني كلهم من قريش وحديثه في فضل الشيخين اخرج ابن ماجة من حديث
مالك بن مغول عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر ومن مسند
سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن مسند عبد الله بن
زمعة بن الاسود حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والحاكم
من حديث ابن اسحاق عن الزهري عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابيه عن عبد الله
بن زمعة بن الاسود قال لما استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم وانا عنده في نفر من المسلمين
دعاه بلال الى الصلوة فقال مروا من يصلي بالناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في الناس
وكان ابو بكر غائبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى

عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فأين أبو بكر يأبى الله ذلك
والمسلمون يأبى الله ذلك والمسلمون فبعث إلى أبي بكر فجاء بعد أن صلى عمر تلك الصلاة فصلى بالناس
[illegible] قال عبد الله بن زمعة فقال لي عمر ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة والله ما ظننت حين
أمرتني إلا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمرني بذلك ولولا ذلك ما صليت بالناس قلت والله
ما أمرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكني حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من حضر بالصلاة بالناس
وفي رواية لأبي داود من طريق ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن عبد الله بن زمعة في هذا الخبر
قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى أطلع رأسه من حجرته ثم قال
لا لا لا ليصل للناس ابن أبي قحافة يقول ذلك مغضبا ومن مسند أبي بكرة الثقفي حديثه فيما أخرج
أخرج أبو داود عن الحسن عن أبي بكرة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا
فقال رجل أنا رأيت كأن ميزانا نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر ووزن
عمر وأبو بكر فرجح أبو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية له من طريق عبد الرحمن بن أبي بكرة عن أبيه بمعناه
ولم يذكر الكراهية قال فاستاء لها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني فساءه ذلك فقال خلافة
نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء ومن مسند سمرة بن جندب حديثه في رؤيا دلو دلي من
السماء أخرج أبو داود عن الأشعث بن عبد الرحمن عن أبيه عن سمرة بن جندب أن رجلا قال
يا رسول الله رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء أبو بكر فأخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم
جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي
فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء ومن مسند عباس بن عبد المطلب رضي الله
عنه حديثه في استخلاف أبي بكر رضي الله عنه أخرج أبو يعلى عن أبي [illegible] عن ابن عباس عن العباس
قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه [illegible]
فلقد قال لا يبقين في البيت أحد إلا لد إلا العباس فإنه لم تصبه يمينه ثم قال مروا أبا بكر يصلي بالناس

فقالت عايشة فقلت يا رسول الله ان ابا بكر اذا قام ذلك المقام بكى فقال مروا ابا بكر
فليصل بالناس فصلى ابو بكر ثم وجد رسول الله صلى الله عليه وسلم خفة فخرج فلما رآه ابو بكر تاخر فاوما
اليه بيده اي مكانك فجاء فجلس الى جنبه فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى ابو بكر
ومن مسند ابي الطفيل حديثه في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر وعمر اخرج ابو يعلى من حديث
حماد عن علي بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي صلى الله عليه وسلم حديث يشبه حديث الحسن ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال بينا انا انزع الليلة اذا وردت علي غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بكر فنزع
ذنوبا او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ الحياض واروى الواردة
فلم ار عبقريا من الناس احسن نزعا منه فاولت ان الغنم السود العرب وان العفر العجم ومن مسند مرة بن
كعب حديثه ان عثمان على الهدى في الفتنة اخرج الترمذي عن ابي قلابة عن ابي الاشعث الصنعاني
ان خطباء قامت بالشام وفيهم رجال من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقام آخرهم رجل يقال له مرة بن
كعب فقال لولا حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع
في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت
هذا قال نعم واخرج احمد من حديث جبير بن نفير قال كنا معسكرين مع معاوية بعد قتل عثمان رضي الله
عنه فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت المقام
فلما سمع بذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ مر عثمان بن عفان مرجلا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لتخرجن فتنة من تحت قدمي او من بين رجلي هذا يومئذ ومن اتبعه على الهدى قال
فقام ابن حوالة الازدي من عند المنبر فقال انك لصاحب هذا قال نعم قال والله اني لحاضر ذلك المجلس
ولو علمت ان لي في الجيش مصدقا كنت اول من تكلم به ومن مسند ابي رمثة حديثه في منزلة
الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث الازرق بن قيس قال صلى بنا امام
لنا يكنى ابا رمثة قال صليت هذه الصلوة او مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبيرة

الاولى

الافضل منها الصلوة فصلى نبي الله صلى الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى رأينا بياض خده
ثم انفتل كانفتال ابي رمثة يعني نفسه فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع
فوثب اليه عمر فاخذ بمنكبيه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل
فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب ومن مسند نافع بن عبد الحارث (ومن مسند)
حديثه في بشارة النبي لابي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث ابي موسى اخرج احمد من طريق صهيب عن محمد
بن جحيفة قال سمعت ابا سلمة يحدث فلا اعلمه الا عن نافع بن عبد الحارث ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم دخل حائطا من حوائط المدينة فجلس على قف البئر فجاء ابو بكر يستأذن فقال ائذن له و
بشره بالجنة ثم جاء عمر يستأذن فاذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة
وسيلقى بلاء واخرجه احمد ايضا عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة قال قال نافع بن عبد
الحارث فذكر نحوه ومن مسند جبير بن مطعم حديثه في الدليل على الخلافة لابي بكر رضي الله عنه اخرج
البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال اتت امرأة النبي صلى الله
عليه وسلم فامرها ان ترجع اليه قالت ارأيت ان جئت ولم اجدك كأنها تقول الموت قال ان لم تجديني
فأتي ابا بكر ومن مسند عبد الله بن الزبير حديثه في فضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج البخاري (ومن مسند)
من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن عبد الله بن ابي مليكة قال كتب اهل الكوفة الى ابن الزبير في
الجد فقال اما الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا من هذه الامة خليلا لاتخذته انزله
ابا يعني ابا بكر رضي الله عنه وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج البخاري من حديث نافع بن عمر
عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران يهلكان ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم
حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر
قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت
اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم الاية قال ابن الزبير
فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الاية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه

يعني ابا بكر واخرج البخاري من طريق ابن جريج عن ابن ابي مليكة ان عبد الله بن الزبير اخبرهم انه قدم
ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فذكر نحو ما في الحديث المتقدم ومن مسند عبد الله بن خباب
السلمي حديثه في فضل عثمان اخرج احمد من حديث الوليد بن ابي هشام عن فرقد ابي طلحة عن عبد
الرحمن بن خباب السلمي قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فحث على جيش العسرة فقال عثمان بن عفان
علي مائة بعير باحلاسها واقتابها قال ثم حث فقال عثمان علي مائة اخرى باحلاسها واقتابها
قال ثم نزل مرقاة من المنبر ثم حث فقال عثمان علي مائة اخرى باحلاسها واقتابها قال فرايت
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بيده هكذا يحركها واخرج عبد الصمد يده كالمتعجب ما على عثمان ما عمل
بعد هذا ومن مسند عبد الرحمن بن سمرة القرشي حديثه في فضل عثمان اخرج الحاكم من طريق ابن شوذب
عن عبد الله بن القاسم عن كثير مولى عبد الرحمن بن سمرة عن عبد الرحمن بن سمرة قال جاء عثمان رضي الله
عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم بالف دينار حين جهز جيش العسرة ففرغها عثمان في حجر النبي صلى
الله عليه وسلم قال فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقلبها ويقول ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم
قالها مرارا ومن مسند معاوية بن ابي سفيان حديثه في خلافة قريش اخرج البخاري من حديث
شعيب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم يحدث انه بلغ معاوية وهم عنده في وفد من قريش
ان عبد الله بن عمرو يحدث انه سيكون ملك من قحطان فغضب فقام فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما
بعد فانه بلغني ان رجالا منكم يحدثون احاديث ليست في كتاب الله ولا توثر عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم واولئك جهالكم فاياكم والاماني التي تضل اهلها فاني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ان هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين
وحديثه في فضل الاحاديث التي كانت في عصر عمر اخرج احمد عن عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية
بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول
اياكم واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حديثا كان على عهد عمر وان عمر رضي الله
عنه اخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يرد الله

نيز الغضب في اسيره ثم سمعته يقول انا انا قاسم وانما يعطي الله عز وجل فمن اعطيته عطاء
بطيب نفس فبورك له فيه ومن اعطيته عطاء بكراهة نفس وشره كان كالذي يأكل ولا يشبع وسمعته
يقول لا تزال امة من امتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم حتى يأتي امر الله وهم ظاهرون على
الناس ومن مسند عمرو بن العاص حديث في فضل ابي بكر وعمر رضي الله عنهما اخرج البخاري من حديث
ابي عثمان قال حدثنا عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل قال فاتيته
فقلت اي الناس احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب
فعد رجالا ومن مسند رجل من الصحابة اخرج ابو يعلى من حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان رجلا
بالكوفة شهد ان عثمان رضي الله عنه قتل شهيدا فاخذه الزبانية فرفعوه الى علي رضي الله عنه
وقالوا لولا انه نهيتنا ان لا نقتل احدا لقتلناه هذا يزعم انه يشهد ان عثمان قتل
شهيدا فقال الرجل لعلي وانت تشهد اتذكر اني اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألته فاعطاني
واتيت ابا بكر فسألته فاعطاني واتيت عمر فسألته فاعطاني واتيت عثمان فسألته فاعطاني
قال فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ادع الله ان يبارك لي فقال النبي
صلى الله عليه وسلم كيف لا يبارك لك وقد اعطاك نبي وصديق وشهيدان واعطاك نبي وصديق
وشهيدان واعطاك نبي وصديق وشهيدان ومن مسند رجل من الصحابة حديث في رؤيا
الوزن اخرج ابن بلال حديثا بسنده عن بلال بن عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب
لا يموت عثمان حتى يستخلف قلنا من اين تعلم ذلك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
رأيت الليلة في المنام كان ثلاثة من اصحابي وزنوا فوزن ابو بكر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان
فنقص صاحبنا وهو صالح ومن مسند عبد الله بن جعفر حديثه في الثناء على ابي بكر الصديق
رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر رضي
الله عنهما قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله وارحمه بنا واحناه علينا ومن مسند جرير
بن عبد الله البجلي حديث في سبق ابي بكر وعمر الى الخير اخرج احمد من حديث شعبة عن عون بن

من الرجال الى النبي
ابا بكر ثم عمر

الى جحيفة عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في صدر النهار قال فجاءه

قوم حفاة عراة مجتابي النمار او العبا متقلدي السيوف عامتهم من مضر بل كلهم من مضر فتمعر وجه رسول

الله صلى الله عليه وسلم لما راى بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذن واقام فصلى

ثم خطب فقال يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة الاية والاية التي في الحشر ولتنظر

نفس ما قدمت لغد تصدق رجل من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره حتى قال

ولو بشق تمرة قال فجاء رجل من الانصار بصرة كادت كفه تعجز عنها بل قد عجزت ثم تتابع الناس

حتى رايت كومين من طعام وثياب حتى رايت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتهلل كانه مذهبة

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بعده من

غير ان ينقص من اجورهم شيء ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها

بعده من غير ان ينقص من اوزارهم شيء واخرج احمد في هذه القصة من طريق عبد الرزاق عن معمر عن قتادة

عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم بصرة من ذهب

تملا ما بين اصابعه فقال هذه في سبيل الله ثم قام ابو بكر فاعطى ثم قام عمر فاعطى ثم قام المهاجرون

فاعطوا فاشرق وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رايت الاشراق في وجنتيه ثم قال من سن

سنة صالحة في الاسلام الحديث وتحذيره عن ذي عمرو انهم لا يزالون بخير اذا كان ... فاذا كان بالسيف

السيف اخرج احمد من طريق اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله

صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن وذكر القصة حتى قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم لن

تزالوا بخير ما اذا هلك امير تامرتم في اخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم

رضى الملوك وحديثه ان الطلقاء من قريش ... الطلقاء المهاجرين الدين واخرج احمد من

طريق عاصم عن ابي وائل عن جرير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرون والانصار

اولياء بعضهم لبعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الى يوم القيامة

ومن مسند جندب بن عبد الله حديثه في خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت بخمس ...

ومن مسند

اخرجه

أخرج مسلم عن جندب بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل أن يموت بخمس وهو
يقول إني أبرأ إلى الله أن يكون لي منكم خليل فإن الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ إبراهيم خليلا
ولو كنت متخذا من أمتي خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا ألا وإن من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم
وصالحيهم مساجد ألا فلا تتخذوا القبور مساجد إني أنهاكم عن ذلك ومن مسند محجن أو أبي محجن حديث ومن مسند
في الثناء على جماعة من الصحابة منهم الأربعة أخرج أبو عمر من حديث عبد الحميد بن عبد الرحمن أبو يحيى
الحماني عن أبي سعد عن أبي حذيفة عن شيخ من الصحابة يقال له أبو محجن أو محجن بن فلان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إن أرحم أمتي بأمتي أبو بكر وأقواهم في أمر الله عمر وأصدقها حياء عثمان وأقضاها
علي وأقرؤها لكتاب الله أبي وأفرضها زيد وأعلمها بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذه
الأمة أبو عبيدة بن الجراح وقال أبو عمر في ترجمة أبي بكر الصديق وقال فيه أبو محجن الثقفي: وسميت
صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر سبقت إلى الإسلام والله شاهد وكنت جليسا بالعريش
المشهر وبالغار إذ سميت بالغار صاحبا وكنت رفيقا للنبي المطهر ومن مسند زرارة بن ومن مسند
عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة حديث يذكر فيها تدل على أن عثمان على الحق قال أبو عمر تعليقا قدم
على النبي صلى الله عليه وسلم في وفد النخع فقال يا رسول الله إني رأيت في طريقي رؤيا هالتني قال وما
هي قال رأيت أتانا خلفتها في أهلي ولدت جديا أسفع أحوى ورأيت نارا خرجت من الأرض
فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو وهي تقول لظى لظى بصير وأعمى فقال النبي صلى الله عليه وسلم أخلفت
في أهلك أمة مسرة حملا قال نعم قال فإنها قد ولدت غلاما وهو ابنك قال فأنى له أسفع أحوى
قال ادن مني فدنا منه قال هل بك برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علم به أحد قبلك قال فهو ذاك وأما النار فتنة
تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس إمامهم ويشتجرون اشتجار أطباق الرأس
وخالف بين أصابعه دم المؤمن عند المؤمن أحلى من الماء يحسب المسيء أنه محسن إن مت أدركت ومن مسند
ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله أن لا تدركني فدعا له ومن مسند سعيد بن المسيب
مرسلا حديثه في فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه أخرج الحاكم من حديث ربيعة بن أبي عبد الرحمن

عن سعيد بن المسيب قال وكان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في
جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه
في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا قال ابو عمر تعليقا قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدرا وقد راه يمشي بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك وفي حديث
عبد الله بن حنطب مرسلا حديث في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما اخرج الترمذي والحاكم من حديث
عبد العزيز بن المطلب عن ابيه عن جده عبد الله بن حنطب ان النبي صلى الله عليه وسلم راى ابا بكر وعمر
فقال هذان السمع والبصر قول محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن محمد
بن سيرين قال ما اظن رجلا ينتقص ابا بكر وعمر يحب النبي صلى الله عليه وسلم ذكر شي منها من اخبار
الاشراف قول الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما اخرج ابو يعلى من طريق ابي مريم ربيع
الجارودي قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيبا فقال ايها الناس رايت البارحة في منامي
عجبا رايت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم
العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده راسه فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانثعب
من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما راى
واخرج ابو يعلى من طريق اخر عن الحسن بن علي قال ما كنت لاقاتل بعد رؤيا رايتها رايت النبي صلى
الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورايت ابا بكر واضعا يده على عمر ورايت دما دونهم
فقلت ما هذا الدم فقيل دم عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه
اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا اعلم عليا خالف عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة
وذكر الصباغ عنه في كتاب الموافقة انه اخرج عن ابي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من طرق المدينة
اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين فسلم عليه واخذ بيده فاكتنفاه الحسن والحسين عن يمينه وشماله
قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال عمر ومن احق

وفي حديث

من بالبكاء

صنع بها حاملا بالمسير الى قبره وليت امره الا ... ولا ادري ام مسمى ام محسن فقال له

على رضي الله عنه ... [illegible] فذكر

من ولايته ... [illegible] فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين

فقال اشهد انك ... [illegible] فقال علي اشهد انا معكما شهيد قول

اولاد حسن بن علي رضي الله عنهما اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن

قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي

هذان سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله بن

الحسن بن الحسن ... انه قد سئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما استغفر لهما فقيل له لعل

هذا تقية ... ولا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف ما في نفسي

وعنه وقد سئل عنهما فقال صلى الله عليهما وسلم ولا صلى على من لم يصل عليهما وروي عن الحسن المثنى

اخي عبد الله المذكور انه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويحكم احبونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان

عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذوو قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال

ويحكم لو كان الله نافعا بقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو اقرب

اليه منا اباه وامه والله اني اخاف ان يضاعف الله للعاصي منا العذاب ضعفين والله

اني لارجو ان يؤتى المحسن منا اجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا آباؤنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من

دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابة منكم واوجب

عليهم واحق ان يرغبونا فيه منكم ولو كان الامر كما تقولون ان الله جل وعلا ورسوله صلى الله

عليه وسلم اختارا عليا لهذا الامر وللقيام على الناس بعده فان عليا اعظم الناس خطيئة وجرما اذ

ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره ويعذر الى الناس فقال له الرافضي

الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله لو يعني رسول الله

صلى الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لافصح به كما افصح بالصلاة والزكاة

والصيام والحج وقال ايها الناس ان هذا اولى بعدي فاسمعوا له واطيعوا ومن اقوال اولاد الحسين
رضي الله عنهم اما مرفوعا فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل
الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين يا علي لا تخبرهما واما موقوفا فقد اخرج احمد في
مسند ذي الدين عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي
صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال حدثنا
سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال
صلى الله عليه وسلم ما من الناس احد احب الي ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى واخرج
محمد بن حسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر بن محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب
حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الارض احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك وروي
عن ابن ابي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد فقال يا سالم ايسب الرجل جده ابو بكر الصديق
جدي لا نالتني شفاعة جدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما واتبرأ من عدوهما وعن ابي جعفر
انه قال من جهل فضل ابي بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما ترى في ابي بكر وعمر فقال اني اتولاهما واستغفر
لهما وما ادركت احدا من اهل بيتي الا وهو يتولاهما وسئل عن قوم يسبون ابا بكر وعمر فقال اولئك
المراق وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض ابي بكر وعمر نفاق وبغض الانصار
نفاق انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهلية فلما اسلموا تحابوا ونزع
الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة
ابي بكر ونزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين تذكرة
الفصل واين موقوفست بر تمهيد مقدمه كه اين ملت محمديه على صاحبها الصلوة والسلام
دو قسمت قسمى است كه پرده از روى حقيقت در ان كشم بر انداخته شد و تكليف
ناس بآن متحقق گشت اگر كسى بشبهه ضعيفه متمسك شد بخلاف آن قايل شود معذور نگردد

الفصل

ومعذ

معتقد اند که قایل شوند بصحت مسائلیکه فی الحقیقت بعلت تصریح بان الحکم منه و لیست فی التبلیغ

بقبول معذوریت منوط بقصد کسی است مثل انکه بر اطلاق حدیث ماخوذ است از تصریح کتاب

یا صریح سنت مشهوره یا اجماع طبقه اولی یا قیاس جلی که بنا بر ثبت حوید حکمی یا نوعیه ثابت

شود مثل خلاف علما و مخالفت معذور نباشند مثل انکار مذکوره بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه

و سلم صحابه رضوان الله علیهم در آن باب ذکره کردند اگرچه بقول حضرت صدیق رضی الله عنه

رجوع نمودند همه باجمعهم فقال کجا عدد نیکس کرفتند قدریه و مرجیه و خوارج و روافض در بعضی

عقاید شان اند و در احادیث صحیحه و تشنیع این هر چهار مذکور است قسم دیگر آنست که پرده از

روی کار بر انداخته نشد و تشکیک باین جهت بان متحقق نگشت بلکه اختلاف در یا عدم شیوع

احادیث در آن مسئله جانب جهت مقصود آمد یا دلیل صریح در آن باب یافته نشد اشتباهات

در افهام واقع شد و در رفتند و این قسم مجتهد فیه است جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه

المصیب واحد و الآخر معذور گویند و تحقیق نزدیک بنده ضعیف عفی عنه تفصیل است اگر هر دو

ما دو حق یکی رسیده و یکی نرسیده اول مصیب است و آخر معذور و اگر مسئله را اختلاف تعدد

الحرمة جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب اند نیز اگر ادراک ما لیس موافقت شارع است

و کرده شده احکام اند هر یکی موافقت را بجا آورد مذاهب فقهای اهل سنت با هم همین

قسم در فروعات افتاده اند و همه مقبول اند بعضی نزد بعضی بلکه در این فصول بابان است

که بتوسع قرشیه و سواد اعظم سلفیه بنا بر این حجت است نزد آنکه خلفا در تشدید را از قسم اول است حجه

اند مبر منکران ایشان قایم است بر شبهات رکیکه اند نزد اهل معتقد شناخت ایشان را

هر مشکل کنها حقیقت است در وراز می برهان اعدا و از اسقاط نماز بین ملی متوهم افضل الصلوة

جمع میان الصلوات مطرود و در حصر کردانیده به علت مکروه عند البعض و فسق اشد الفسق عند الاکثرین

باز هشتم الاور تسبیح و سایر فضائل سبعه مذکوره در خلافت خاصه با آیات و احادیث صحیحه و آثار

صحابه ثابت است باز خلافت خلفا در تشریعت تا سبعت صحابه و تابعین در ثبات آن

مسالک متعدده سلوک نموده اند و هر مسلکی دلایل دارد اما قطعیه و اما ظنیه چون هر ما احادیث
تا کلیتیم متواتر بالمعنی گردیده و عمومات آیات و امارات و قرائن آن چنین تأکید ما رسیده اند که
قطع فرماید چون اجتهاد مسلمین مهد شد میگوییم امام بودن خلفای از قریش و بودن ایشان از سابقین
در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سایر مشاهد خیر
مقطوع به است مخالف احادیث انکار نیست لاکن کلام در آن است که سبیل تو میباید مع ما حقیقی از
در ماثر ایشان ... وجوه مذکور خواهد شد غیر آنکه ذو النورین رضی الله عنه در بدر و در بیعت رضوان
و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید اما آنکه قرشیت
شرط خلافت اختیاریه است دلیل الکلام فی الخلافة ... لیس ... باب ... ثابت
از احادیث حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه مرفوعا الائمة من قریش و موقوفا لن یعرف هذا الامر
الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب دارا و حديث ذي النورين و سعد بن ابي وقاص مرفوعا
اسناده جيد ان قريشا امانة الله و حديث مرتضى مرفوعا الا ان الامراء من قريش ما اقاموا ثلاثا
ما حكموا فعدلوا و ما عاهدوا فوفوا و ما استرحموا فرحموا و حديث ابن عمر مرفوعا لا يزال هذا الامر
في قريش ما بقي في الناس اثنان و حديث ابن عباس مرفوعا اللهم اذقت اول قريش نكالا فاذق
آخرهم نوالا اخرجه الترمذي و حديث ابي موسى مرفوعا ان هذا الامر في قريش ما داموا اذا استرحموا
فرحموا الخ و حديث ابي هريرة مرفوعا الناس تبع لقريش في هذا الشان مسلمهم لمسلمهم و كافرهم لكافرهم
و ايضا حديث ابي هريرة ايضا مرفوعا الملك في قريش و القضاء في الانصار و الاذان في
الحبشة و الامانة في الازد و حديث جابر مرفوعا الناس تبع لقريش في الخير و الشر و حديث
انس مرفوعا الائمة من قريش ان لهم عليكم حقا و لكم عليهم حقا مثل ذلك ما ان استرحموا فرحموا
و ان عاهدوا وفوا و ان حكموا عدلوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس
اجمعين و حديث ابي برزة الاسلمي مرفوعا الامراء من قريش لكم عليهم حق و لهم عليكم حق ما فعلوا
ثلاثا كما مر في حديث انس و حديث ذي مخمر كان هذا الامر في حمير فنزعه الله منهم فجعله في قريش ...

معاوية بن أبي سفيان مرفوعا إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهم أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين

وحديث جابر بن سمرة وأبي جحيفة مرفوعا لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش

وحديث عمرو بن العاص مرفوعا قريش ولاة الناس في الخير والشر إلى يوم القيامة أخرجه الترمذي

وأخرج الشافعي عن ابن أبي فديك عن ابن أبي ذئب بلاغا أحاديث منها عن ابن شهاب

أنه بلغه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا من قريش ولا

تعالموها وتعلموها شك ابن أبي فديك ومنها عن حكيم بن أبي حكيم أنه سمع عمر بن عبد العزيز وابن

شهاب يقولان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أهان قريشا أهانه الله ومنها عن الحارث

بن عبد الرحمن قال بلغنا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا أن تبطر قريش لأخبرتها بالذي

لها عند الله عز وجل ومنها عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال لقريش أنتم أولى الناس بهذا الأمر ما كنتم مع الحق إلا أن تعدلوا عنه فتلحون كما تلحى هذه الجريدة

يشير إلى جريدة في يده وأخرج الشافعي عن يحيى بن سليم عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن إسماعيل بن

عبيد بن رفاعة الأنصاري عن أبيه عن جده رفاعة أن النبي صلى الله عليه وسلم نادى أيها

الناس إن قريشا أهل أمانة من بغاها العواثر كبه الله لمنخريه يقولها ثلاث مرات وأخرج الشافعي عن

عبد العزيز بن محمد عن يزيد بن الهاد عن محمد بن إبراهيم حدثه أن قتادة بن النعمان وقع

بقريش فكأنه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة لا تشتم قريشا

فإنك لعلك ترى فيها رجالا أو يأتي منهم رجال تحتقر عملك مع أعمالهم وفعلك مع أفعالهم وتغبطهم إذا رأيتهم لولا

أن تطغى قريش لأخبرتها بالذي لها عند الله وأخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن أبي نجيح عن

مجاهد في قوله تعالى وإنه لذكر لك ولقومك قال يقال ممن الرجل فيقال من العرب فيقال من أي العرب

فيقال من قريش وقد ذكر الشافعي متن الحديث معلقا ثم وصله البيهقي بإسناده عن جبير بن مطعم أن

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غير قريش فقيل للزهري وما يعني بذلك قال

نبل الرأي وذكر هذه الأحاديث كلها البيهقي في أوائل سنته الصغرى بإخراجه إلى آخرها

مضامین صحیحه بسیار روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و طرق متغایره بعضی از آن صریح ست در خلافت
ترتیبی و بعضی اشاره ست بآن و بعضی قرینه ست که ذهن را بآن نزدیک میگرداند بعد از آن نزدیک وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و مهاجرین جواب ایشان بحدیث دادند از احادیث
باز گفتند و بر همین معنی اجماع منعقد شد و مخالف را گنجایش تکلم نماند و امر خلافت بر ظاهر قیاس ایستاد
و بعد انقضاء خلافت حضرت صدیق باز خواهیم کرد با نجاب بعد از آن مناظرها اجماع منعقد شد
بلکه بعضی بر اتفاق گذشت الا آنکه از مهاجرین اولین بوده در خلافت واحد ست پس بقول
خداوند تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد الآیة
و بقول وی عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة و قول حضرت ...
در خطبه آخره چون وفات وی نزدیک شد در بعض نسخ کس دانی قد علمت ان اقواما سیطعنون
فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک اعداء الله الکفار الضلال و قول
ابو بکر احق بهذا الامر من ... فانکم قاتل ابیک علی الاسلام و حرکه زید بن ثابت روز انعقاد خلافت
حضرت صدیق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من المهاجرین فان الامام یکون من المهاجرین ونحن
انصاره کما کنا انصار رسول الله صلی الله علیه وسلم و قول رفاعة بن رافع زرقی بدری فی قصة خروج طلحة
و الزبیر علی علی و بلوغ الخبر الی علی فی الاستیعاب فقال رفاعة بن رافع الزرقی انا لما قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم ظننا انا احق الناس بهذا الامر بنصرتنا الرسول و مکاننا من الدین
فقلتم نحن المهاجرون الاولون و اولیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم الاقربون انا نذکرکم الله
ان لا تنازعونا مقامه فی الناس فخلیناکم و الامر فانتم اعلم و ما کان بینکم غیر انا لما رأینا الحق معمولا
به و الکتاب متبعا و السنة قائمة رضینا و لم یکن لنا الا ذلک فلما رأینا الاثرة انکرنا الی
آخر ما قال و قول عبد الرحمن بن غنم الاشعری لابی هریرة و لابی الدرداء و ای مدخل لمعاویة
فی الشوری و هو من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤس الاحزاب فندما علی
مسیره و تابا بین یدیه و از اینجا معلوم شد که ابو درداء و ابو هریره آخر القول عبد الرحمن بن غنم

جمع کردند و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعاً المهاجرون والانصار اولیاء بعضهم لبعض والطلقاء من
قریش والعتقاء من ثقیف بعضهم اولیاء بعض الی یوم القیمة و آثار وارد لا بل این دعا قبل حضرت
مرتضی است که چند مرة بطرف اهل شام نوشت که امر خلافت مخصوص است بمهاجرین و انصار و دیگر
در حل و عقد او دخل نه چون ایشان رجعت کردند دیگر ایشان را مجال خلاف نماند و از قرائن این مدعا
حدیث آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در احق بامامت صلوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فان
کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة و آیة کریمه انا احللنا لک ازواجک الی ان قال اللاتی هاجرن معک
و ام هانی بسبب عدم هجرت از شرف تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند و از قرائن آنست
که حضرت عباس با وجود عمومت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و مقدم بنی هاشم بودن در امر خطیر خلافت
دخل نبود و با و اعتداد نبود و بعض علما در این معنی اشاره کرده است اخرج الحاکم عن اسحق قال سألت
تمام بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دونکم قال لانه کان اولنا به لحوقا و اشدنا
لزوقا و بالجملة این مدعا که مهاجرین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است
در خلافت مانند بسیار ثابت است و در مجلس عقد او اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده هست
قرشیت و هجرت اولی با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر و نظرا او ماده اجتماع بودند
لهذا اصرف انصار سهم و صفت واقع شد و در مناظره حضرت مرتضی و معاویة بن ابی سفیان صفت
هجرت مدار فرق گشت و از مجابی است شریف اخرج البخاری عن عاصم عن ابی عثمان النهدی عن مجاشع بن
مسعود قال انطلقت بابی معبد الی النبی صلی الله علیه وسلم لیبایعه الی الهجرة فقال مضت الهجرة
لاهلها ابایعه علی الاسلام والجهاد فلقیت ابا معبد فسألته فقال صدق مجاشع و اخرج البخاری
عن ابن عمر لا هجرة الیوم او بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرج عن مجاهد کان ابن عمر یقول لا هجرة
بعد الفتح و اخرج عن عائشة قالت لا هجرة الیوم کان المؤمن یفر احدهم بدینه الی الله و الی رسوله مخافة
ان یفتن علیه فاما الیوم فقد اظهر الله الاسلام فالمؤمن یعبد ربه حیث شاء و لکن جهاد و نیة
و اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی یحیی بن عبد الله بن محمد بن عبد الجبار ... ابن محمد

المقري الكوفي بالكوفة قال حدثنا يحيى بن محمد بن عبد الجبار قال حدثني عبيد بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار
... وعوده على النبي صلى الله عليه وسلم ثم رجع
... ثم قدم على معاوية فقال له معاوية ... فقلت
... قال وكيف ...
... فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم ...
... المهاجرين ... قد اختلف ... بعد
صلى الله عليه وسلم ... فقال انكم ...
السبيل ... يا رسول الله ...
... فقال اصبحت ... فقلت ... ولكني اصبحت اصحاب المسلمين فقال ...
... قلت ... الى
الى الصخرة ... قلت ... يقول رسول الله صلى الله
عليه وسلم من احب الانصار فبحبي ومن ابغض الانصار فببغضي ... معاوية بن ابي
سفيان ... رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة ولا تنقطع
... التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها وجه تطبیق درمیان این دو حدیث مختلف آنست
که هجرت ... بود ... که هجرت ... در وقت عزیمة
السلام ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... اسلام ... حقیقة ...
... برای طلب ... طلب علم و زیارة صالحین
...

بهم رسانیدن وجود ... جمیع کمالات نبی است از آنکه ... بغایت معرفت ... واقع شد

ابو بکر صدیق افضل است ... جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... دعا ... علیه الصلوة

والسلام و ... علاوه بر این ... معاویة بن ابی سفیان ... بین المتبعین ... و اسلام ...

الاول والاستمرار حصول ... ذکر در ... علاقه خاصه با علاقه کامل ...

گوی چون ... معنی آن ... آنکه ... مخصوص بکاملان و مقربان

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... صفات ... اند ... مبعوث من الله تعالی ...

افعالی کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا میکردند ... نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این

... صفات ... که از شریعت معلوم باشد و چون استقراء کلی بکار بریم افعال

... سه قسم یابیم قسم اول حسن عبادات ... و حسن معاملات ... قسم دوم ...

حضرت ... صلی الله علیه وسلم در جهاد اعداء الله و اعلاء کلمة الله و قسم سوم افعالی که بعد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بظهور آمده از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلوة والسلام و انجاز مواعید آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل برهم زدن ملک کسری و قیصر و فتح بلاد ... علم ...

صحابه ... صفات ... سه قسم باشد قسم اول ... مختص از سابقین و مقربین ... مسلمین

... قسم ساخت وقال عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد

ومنهم سابق بالخیرات وقال تعالی وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب

المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون وقال تعالی ...

... کتاب مرقوم یشهده المقربون اخبرنا شیخنا ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی [illegible]

[illegible] المدینة المشرفة بسنة ١١٤٤ قراءة علیه وانا اسمع قال اخبرنی ابی الشیخ ابراهیم الکردی قال

اخبرنی الشیخ احمد القشاشی قال انبانا الشمس الرملی اجازة عن الزین زکریا عن ابن الفرات عن

عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن فضل الله بن سعد النوقانی عن محیی السنة ابی محمد الحسین بن

مسعود البغوی قال فی تفسیره انا ابو سعید احمد بن ابراهیم الشریحی انا ابو اسحق الثعلبی [illegible] ابراهیم

الثعلبي قال اخبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن جعفر الثقفي الدينوري نا محمد بن علي بن الحسن بن
القاضي نا بكر بن محمد المروزي نا ابو قلابة نا عمرو بن الحصين عن الفضل بن عميرة عن ميمون
الكردي عن ابي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر ثم اورثنا الكتاب
الذين اصطفينا من عبادنا فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا
مغفور له قال ابو قلابة فحدثت به يحيى بن معين فجعل يتعجب منه پس صديق اكبر از قسم اول باشد
در شريعت قطعا معلوم شود كه شيء از سابقين مقربين ست از صديقين يا شهدا يا صالحين
وقسم دوم علم بحكمت وبا علام الله بوجهى كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم در تبليغ شرايع وحكم
تواند شد وقسم سيوم اتصاف بحزم وامورى كه رياست عالم بآن ميسر آيد از شجاعت وكفايت ومرتبه
سياسى وهيبت و [illegible] در تدبير وغير آن تا از تحقق تشبه بانبيا من حيث النبوة نسبت صحيح باشد
دادن اين اسما بحضرت صلى الله عليه وسلم بجنب [illegible] وحي دوم بيان فرمودن آن حضرت
صلى الله عليه وسلم قولا و فعلا استحقاق او مر خلافت را سيوم تلويح وتصريح آنحضرت صلى الله
عليه وسلم بآنكه افضل است بحسب [illegible] اما عبادات پس لازم مقربيت ومعاملات با خلق [illegible]
لازم رعيت پرورى واين هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم واما اعانت آنحضرت صلى الله عليه
وسلم در اعلاى كلمة الله بحضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ايام حيوة او پس مسمى ست بسوابق اسلاميه
وآيه لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اشاره بآن دست وهجرت نيز از اين باب ست اما
استقرار سوابق اسلاميه پس ثابت ست بوجوه بسيار از شريعت مطهره بالقطع معلوم ست كه مدار
فضيلت عند الله ومدار شرف اهل اسلام سوابق اسلاميه بوده ست چنين بآيات [illegible]
لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل ودر وقت انعقاد خلافت صديق اكبر چيزها گذشت
كه بالقطع دلالت ميكند بر اعتبار سوابق اسلاميه فقال ابوبكر رضي الله عنه الست احق الناس بها الست
اول من اسلم الست صاحب كذا الست صاحب كذا وقال عمر رضي الله عنه ان ابابكر صاحب رسول الله
صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه احق المسلمين بامركم فقوموا فبايعوه [illegible] عثمان رضي الله

منه سوابقه الاسلامية عليه [illegible] في خلافته واحتجوا عليه [illegible] رضي الله عنه سوابقه في ايام
خلافت بامري كه بودن ميعاد اثبات خلافت وترجيح على غيره وروي عن النبي صلى الله عليه
وسلم ان الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وقال ابو هريرة [illegible] وقد اوجبت
ثلث وروي ابن عمر وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال ما شئتم وروي ابو هريرة اطلع الله
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروت حفصة اني لارجو ان لا يدخل النار احد شهد
بدرا والحديبية وروي جابر لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروي انه قال لنا النبي صلى الله
عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض وروي رفاعة بن رافع جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال ما تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها فقال كذلك من شهد بدرا من
الملائكة وروي رافع بن خديج نحوا من ذلك وقال سعيد بن المسيب كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله
عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار
وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه
احدا واخرج ابو عمر تعليقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي
بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك قال العارف سهروردي في الباب الخامس
عشر من عوارف روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا في صفة ضيقة فجاءه
قوم من البدريين فلم يجدوا موضعا يجلسون فيه فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن من
اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فانزل الله تعالى واذا قيل انشزوا فانشزوا الآية باز
حضرت عمر رضي الله عنه اهل بدر را بعد از ان اهل حديبيه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه
باعتبار اثبات در دفتر غزاة وچه باعتبار اعطاء عطيات وچه باعتبار تقدم در محافل
ومجالس وچه در امور استحقاق خلافت وچه در طلب دعا از ايشان وتبرک بايشان بعد از ان
امت مرحومه در تعظيم وتوقير ايشان گذشت الى اليوم واخرج الواقدي عن ابي بكر الصديق
رضي الله عنه في وصية عمرو بن العاص اتق الله في سر امرك وعلانيته فانه يراك ويرى

مجالک فقد رایت تقدمی بکم علیه واقدم منک سابقة اعلم یا عمرو ان معک المهاجرین والانصار
من اهل بدر فاکرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاول علیهم بسلطانک ولا تبطرک نخوة الشیطان
فتقول انما ولانی ابو بکر لانی خیر منکم وایاک وخطرات النفس فکن کاحدهم وشاورهم فیما تریده من امرک
واخرج الطبرانی عن قیس بن ابی حازم قال کان عطاء اهل بدر خمسة آلاف خمسة آلاف
وقال عمر لافضلنهم علی من بعدهم الی آخر الروایات خلفا به سبب تلبس به سبب بطرق بسیار اول عمومات
قرآن در باب مهاجرین ومجاهدین وحاضران مشاهد خیبر وتبوک وغیرها ثانی احادیث وارده
در فضل اهل بدر حدیث لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم از مسند عمر وعلی
وابن عمر وابن عباس وابو هریرة وحدیث جاء جبریل فقال ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل
المسلمین واز مسند رفاعة بن رافع ورافع بن خدیج وحدیث حفصة وجابر انی لارجو ان لا یدخل
النار احد شهد بدرا والحدیبیة ثالث احادیث وارده در فضل اهل حدیبیه مانند حدیث
لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة وحدیث انتم خیر اهل الارض از مسند جابر رابع احادیث
وارده در بشارت عشره از مسند عبد الرحمن وسعید بن زید خامس احادیث وارده در بشارت
اربعه از انجمله حدیث جابر بن عبد الله سادس احادیث وارده در بشارت ثلثه مثل حدیث ابی موسی
ونافع بن عبد الحارث سابع احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابو سعید خدری ان
اهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء وان ابا بکر وعمر منهم وانعما
وحدیث مرتضی وانس هذان سیدا کهول اهل الجنة وحدیث ابن مسعود یطلع علیکم رجل من اهل
الجنة فیها جمیعا ثامن احادیث وارده در بشارت صدیق اکبر از انجمله حدیث ابی هریرة
انه یدعی من ابواب الجنة کلها وحدیث انس فی وصف طیر الجنة فی آخره فقال صلی الله علیه
وسلم لابی بکر وانی لارجو ان تکون ممن یاکل منها تاسع احادیث وارده در بشارت فاروق
اعظم از انجمله حدیث رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم قصرا من ذهب حدیث جابر وانس وابی
هریرة وبریدة الاسلمی عاشر احادیث وارده در بشارت ذی النورین از انجمله حدیث

طبرانی

عبد الله بن حوالة تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من اهل الجنة فكان عثمان وحكايت

عشره احادیث که وارده در اخبار از تصوفها بنحو حدیث علی کل نبی فی الجنة خیر منها لنا تبعوا خلفاء

از سابقین معتبرین پس یک نسبت با حادیث بسیار از انجمله حدیث مجری لطائر و قوله صلی الله

علیه وسلم اثبت فانما علیک نبی او صدیق وشهیدان من طرق کثیرة جدا من مسند عثمان وسعید

بن زید وابی هریرة وابن عباس وانس وبریدة وسهل بن سعد وحدیث ان الشیخین من النجباء

من مسند علی وحدیث ان اهل الدرجات العلی ان ابا بکر وعمر منهم وانعما من مسند ابی سعید وحدیث تحدث

جبرئیل بفضلهما من مسند عمار وحدیث رؤیا وزنهم فی المیزان من مسند ابی بکرة وعرفجة وغیرها

وحدیث تشبیه الشیخین بملکین معروفین من حدیث ابن مسعود وغیره وحدیث هما سیدا کهول اهل الجنة

من مسند علی وانس وحدیث یدعی من ابواب الجنة کلها فی مناقب الصدیق وحدیث لقد کان فیما

کان قبلکم ناس محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر وحدیث فرار الشیطان

من ظل عمر وحدیث رفیقی فی الجنة عثمان و آنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با علمی زمان خلافت منتظر

الامارة می کردند پس ثابت است بطرق بسیار حدیث سهل بن سعد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

برای صلح بعض قبایل بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر را امامت صلوة تفویض نمودند و در

وقت مرض موت امامت صلوة تاکید فرمودند و این قصه متواتر المعنی است و حدیث امارة

حج از مشاهیر است و در حدیث ابو درداء فرمودند فهل انتم تارکون لی صاحبی فما اوذی

بعدها و در حدیث ابو سعید خدری هر دو را وزیر گفته شد وقال علی لعمر حین توفی ان کنت

لارجو ان یجعلک الله معهما انی کنت لاسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول جئت انا وابو بکر

وعمر ودخلت انا وابو بکر وعمر وسئل علی بن الحسین عن منزلة ابی بکر وعمر من النبی صلی الله علیه

وسلم فقال کمنزلتهما الیوم وهما ضجیعاه و در چندین حدیث حضرت صدیق را ارأف امت

و عمر فاروق را اشدهم فی امر الله و ذی النورین را اصدقهم حیاء و مرتضی را اقضاهم

گفته شد و هر یکی از این خصال اشاره جلیه است بانکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمین دارند

و در حدیث عرباض مرفوعاً ثابت شد ان تؤمروا ابابکر الحدیث و در حدیث حذیفه و ابن مسعود
اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مطلب بن ابی وداعه الحمد لله الذی ایدنی بهما
و در حدیث سعید بن المسیب مرفوعاً کم لا غنی لی عنهما انهما من الدین کالراس من الجسد و در حدیث عبد
الرحمن بن غنم لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و در حدیث انس کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد راسه غیر ابی بکر و عمر فانهما کانا یتبسمان الیه و یتبسم
الیهما و اما آنکه موعود شد ایشان برای این امت مرحومه بر دست خلفا ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است
مطلب اول آنکه ایمنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است زیرا که خلافت
یعنی جانشینی است و آن در عرف شرع عبارت است از تصدی اقامت اموری که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
برای اقامت آن مبعوث شده و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت معنی اولی یا 5
مناسبت سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع گردد و از جمله سیر و افعال آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بلکه عمده آنها فتح بلاد کفر بوده است مطلب ثانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده
فرموده بود امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است باحادیث
متواتر المعنی از حدیث ابی هریره و عقبة بن عامر و عدی بن حاتم و خباب و غیرهم ممن لا یحصی
عددهم مطلب سیوم آنکه این موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر جماهیر مسلمین فقها
و محدثین و جمهور حاضرین در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما
و حدیث استبشار اهل سموات باسلام عمر و غیر آن بر همین معنی دلالت میکند اما آنکه هر خلیفه جمعیتی
چون آنرا احصار کنند و آن خوارق ممکن نشود در مسلمین مگر بالاثر از قبیل است و این خصلت
ثابت است درین بزرگواران پس ثابت است المطلوب بسیار قال الله تعالی و لیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم و قال عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور و فی حدیث عرباض بن ساریة
علیکم بسنتی و سنة الخلفاء من بعدی و فی حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا باللذین من بعدی

ابی

لابی بکر و عمر و در حدیث عبد الرحمن بن غنم الاشعری لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و از ادله [illegible]

احادیث متواتره بالمعنی در معنی السکینة تنطق علی لسان عمر من طریق علی و ابی ذر و ابن عمر و غیرهم و احادیث

متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق با وحی الهی و آثار دال بر اینکه آنحضرت صلی

الله علیه وسلم در مصالح جهاد و او [illegible] شریعت با شیخین مشورت میفرمود و در مبادرة البیان و حدیث متواتر بالمعنی

علیکم بالسواد الاعظم با کثرة طرق خویش که امام شافعی آنرا در اثبات اجماع روایت کرده و علما

در معنی این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده اند و طایفه

بر وجوب قول با جماع و فقیر میگوید عفی الله عنه مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین

پس معنی طاعت خلیفه و قول با جماع هر دو مجموع است تفصیل این اجمال آنکه خدا تعالی در نفوس این عزیزان

ملکه هائے ساخته بعد از آن با نبیا از نزدیک خویش داده است که بسبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح

سیاست ملک غالبا اصابت کنند و تجلیات در حق این امت فضلی خواست که مجتمع نشوند بر ضلال و بایدی

در این باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رای حجت باشد در دین نور علی نور

یهدی الله لنوره من یشاء اخرج الحاکم حدیث عمر فی خطبة بالجابیة من طرق منها طریق عبد الله بن دینار

عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابیة فقال انی قمت فیکم کمقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا فقال

اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف

ویشهد الرجل ولا یستشهد فمن اراد منکم بحبحة الجنة فیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو

من الاثنین ابعد الا لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان قالها ثلثا و علیکم بالجماعة

فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد الا ومن سرته حسنته وساءته سیئته فهو مومن ومنها

طریق عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابیة فقال رحم الله رجلا

سمع مقالتی فوعاها انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فینا کمقامی فیکم ثم قال احفظونی

فی اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یکثر الهرج ویظهر الکذب ویشهد الرجل ولا یستشهد

ویحلف ولا یستحلف من احب منکم بحبوحة الجنة فعلیه بالجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو

من الاثنين ابعد الا لا يخلون رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن
واخرج البيهقي من طريق الشافعي عن ابن عيينة عن عبد الله بن ابي لبيد عن ابن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب
خطب بالجابية فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فينا كمقامي فيكم فقال اكرموا اصحابي ثم
الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل ليحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد الا فمن سره
بحبحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان مع الفذ ومن سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن قال الشافعي
انتهى كلامه فلم يكن للزوم جماعتهم معنى الا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما من قال بما تقول
جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم وانما تكون الغفلة في الفرقة فاما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة
عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس ان شاء الله واخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان عن رجل عن
عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمع الله هذه الامة على الضلالة
ابدا وقال يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ في النار واختلفت الرواة على
معتمر بن سليمان في تسمية الرجل الواقع بينه وبين عبد الله بن دينار وبين الحاكم كل ذلك واخرج
الحاكم عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسالت ربي ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطانيه
ذلك واخرج الحاكم عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة قيد شبر فقد
خلع ربقة الاسلام من عنقه واخرج الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه حتى يراجعه وقال من مات
وليس عليه امام جماعة فان موتته ميتة جاهلية واخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري حديثا
طويلا في آخره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آمركم بخمس كلمات امرني الله بهن الجماعة والسمع
والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام
من رأسه الا ان يرجع واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
فارق الجماعة شبرا دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من فارق امته او عاد اعرابيا بعد هجرته فلا حجة له واخرج الحاكم من حديث حذيفة عن النبي

بن حراش قال اتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس الى عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له واخرج الحاكم عن فضالة بن عبيد
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلاثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى امامه فمات عاصيا
امامه وعبد ابق من سيده فمات وامرأة غاب عنها زوجها وقد كفاها مؤنة الدنيا فتبرجت
بعده فلا يسأل عنهم واخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة المكتوبة
الى الصلوة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما والجمعة الى الجمعة وشهر رمضان الى شهر رمضان كفارة
لما بينهما ثم قال بعد ذلك الا من ثلث الا من الاشراك بالله ونكث الصفقة وترك السنة قال
يا رسول الله اما الاشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقة وترك السنة قال اما نكث الصفقة
ان تبايع رجلا بيمينك ثم تخالف اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فالخروج من الجماعة واخرج الحاكم
في حديث حذيفة الطويل حين ذكر دعاة يهدون بغير هديي ودعاة يدعون الى ابواب جهنم قلت فما
تامرني ان ادركت ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم يكن لهم امام ولا جماعة قال
فاعتزل تلك الفرق كلها واخرج الشيخان من حديث حذيفة بطريق نحوه انتهى ... السيوطي ...
واخرج الحاكم من حديث ابي زهير الثقفي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوشك
ان تعرفوا اهل الجنة من اهل النار وقال خياركم من شراركم قيل يا رسول الله بماذا قال بالثناء
الحسن والثناء السيء انتم شهداء بعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث ثوبان والمغيرة وجابر
بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعاوية بن ابي سفيان والقاضي ... مرفوعا لا تزال طائفة من امتي
قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم او خالفهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على الناس ... متحقق
كه حديث لا تجتمع امتي على الضلالة ... موافقت بهمين حديث ... باشد ... [illegible]
سنت وقائم بواجبات ملت ... حجت اجماع ... المعنى الاول ... المشهور الذي ...
الفقهاء والله اعلم وانسب طريق كثيره ... [illegible]
سواد اعظم ... [illegible]

ونیز از آیت مفهوم می‌شود یکی اقامت خلافت که منبع چندین فواید است ودیگر حفظ ملت اسلامیه کما لا
ابتدا و پس مترتب در بعض ایام آنست که مرجح حکم در همان محل آنست که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد اشارت
اولو الامر لکل ابتدا و بنا بر صورت ایشان رود و بحکم تمکن شود در مسائل انما اتفاقیات جمهور فقها حیث صولت
خلافت بان بنا شده و همچنین مذهب خلیفه چون در حد فعلی مجتهد فیه شد فتوی کنند و احب الاتباع است مثل
باب اصحاب منصوص شد جهت مشابکه در اینجا منطوق العلة دارد قصه بیان میگویند که امام شافعی چون
آیه و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین
کفروا معلوم است که منطوق آیه اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هردو در سنت خلفا
استحق کرده است باب القصر فی السفر من غیر خوف و سر درین مسئله آنست که سفر و خوف
هر یکی از انها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین مثل اصابت رای ایشان باین دو
مصلحت جمع شد واز همین که کتب قضایا الوکادة مثل اصابت عبدالله بن مسعود در سنت قراءة
و دلالی ابی بن کعب در قراءة و علی مرتضی در قضا و سنت و زید بن ثابت در فرائض باجماع
اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته و باعتبار
دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقیات فقهای امصار حکم خلیفه باعتبار مصلحت که امام شافعی
باین اشاره کرده حیث قال انما العلة فی الفرقة فاما الجماعة فلا یمکن فیها کافة غفلة عن معنی
کتاب ولا سنة ولا قیاس مثل ما اصابه است قال عمر رضی الله عنه فاتقوا ما قضی به الصالحون
و این نیز معلوم بالقطع است که اگر در هر فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی برای خود
رود حکم خلافت معتبر نگردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود بملاحظه همین مراتب
امام شافعی گفته و اذا رجعنا الی التقلید فقول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم و علی احب
الینا و توقف در قول مرتضی بمذهب جدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع امت بر قول او
که یکی از اوصاف منتظره است اما آنکه هر یکی از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت
بوده است از دو سبب است عمر که حضرت زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم منقول ابوبکر خیر ما ه

الامة ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی هذان سیدا کهول اهل الجنة و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر
بروایة ابی بکرة و تقی و محمد رفیه و نیز روایت ابن عمر فاروق افضلیت ابوبکر صدیق را بیان کرده است
و آن متواتر است از وی و صدیق گفت اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف
در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته ما الله علیه ان لا یالوا عن افضلهم فی انفسهم و مرتضی
بر سر منبر کوفه فرموده خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و سفیان ثوری بملاحظه همین جماعت گفته است
من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ ابابکر و عمر و المهاجرین والانصار و ما اراه
یرتفع مع هذا له عمل الی السماء و شافعی گفته اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و چندین صحابه و تابعین گفته اند که صدیق
اکبر در امر تدبیر چنین قائم شد که کار انبیا بود اما اثبات خلافت خلفا پس طرق بسیار دارد
از آنجمله اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است قال
عبد الله ما رای المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راوه سیئا فهو عند الله سیئ و قد رای الصحابة
جمیعا ان یستخلفوا ابابکر و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود
افرس الناس ثلثة ابوبکر استخلف عمر الحدیث و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که هیچکس را در
آن اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن
بعد از استخلاف و تسلط و همچنین قصه اتفاق بر ذی النورین معلوم و مشهور است و مهاجرین
و انصار همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اتفاق کرده و از آنجمله تفویض امامت
صلوة بصدیق اکبر در ایام مرض و در عین وقت استخلاف بر این دلیل اعتماد نمودند و جماعه
مهاجرین و انصار اذعان آن کردند اصل قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال
با مامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی
الله عنهم و قصه ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن
انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر و فاروق و عبد الله

مسعود و وجه استدلال اما اجمالا پس از آنجهت که اکابر صحابه بآن استدلال فرموده‌اند و جمیع امت

این استدلال را بالتلقی بقبول نموده‌اند و سبب این او مخالفت نماند لیا آمد پس اجماع بر صحت استدلال

منعقد گشت اما تفصیلا پس باید دانست که قدمت مستحفظ صحف آخر را بر مقام خود گاهی بعبارات

و گاهی بعضی دیگر می باید که محل اهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می باشد حضرت

شیخین ... کار ... حلقه درس و بادشاهان عجم بر تخت نشستند ...

... مقامات ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت صغری نموده‌اند تفویض با

... دلیل جلی بر استخلاف ایشان اند و از آنجمله حدیث عایشه و عبدالرحمن ... سمعت

... از آنجمله خطبه عمر که قبل از وفات بپنج شب بوده است روایت جماعة

من الصحابة منهم ابن مسعود و ابو سعید و جندب بن عبدالله و ابو هریره و غیرهم ...

استیعاب ... اختیار نموده است ... اعتماد کرده و از آنجمله رؤیاهای بسیار که

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده‌اند یا بعضی ... بر آنحضرت عرض کرده‌اند و تعبیر علم آنها

بخلافت خلفا نموده است و از آنجمله تعبیر آیه استخلاف است و آیه تمکن فی الارض بآن اشاره ...

... ابو هریره و ابن عمر و دیگر صحابه ... در حدیث ابو بکره ثقفی ... دیده است

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر فرموده‌اند بخلافت ... روایت کرده‌اند که آن

حضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده در رؤیت که هر دو صورت واقع شده باشد ... حدیث

... حدیث جابر ... حدیث سمره بن جندب ... رؤیا ظله و حبل

... حدیث ابو هریره و ابن عباس ... مرسل حسن بصری و از آنجمله تعریض

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای ثلثه بوده در امور که تعلق به بیت المال دارد

... حدیث جبیر بن مطعم ان امرأة اتت رسول الله صلی الله علیه و سلم ... الشیخین

... خلافة ابی بکر و حدیث انس ... بنو المصطلق و حدیث سهل

بن ابی حثمة ... صلی الله علیه و سلم و حدیث ابو هریره ... و از آنجمله

تعلم

بلکه تعریض بآن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خلافت خلفاء ثلثه و تعیین جواهر خلافت خاصه در هر یکی

بزرگان جدا جدا فی قصة تسبیح الحصیات فی ایدی الخلفاء الثلثة علی الترتیب و تحقق [illegible] من

ذلک حدیث ابی داود فی امره صلی الله علیه وسلم للصدیق بالطلب ثم امره عمر بالطلب و حدیث

ابی موسی الاشعری فی قصة القلیب و امثال آنکه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفای ثلثه را کرام

الخلق الی [illegible] مسجد [illegible] ثابت و [illegible] و آنکه [illegible] دارا [illegible] منتظر الامة

و فتح که خلافت برای ایشان منعقد شود دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان بحسب ظاهر نص و حدیث

انو مروا ابا بکر الحدیث و حدیث حذیفه و غیره و لا غنی لی عنهما من الدین بمنزلة السمع و البصر و حدیث

[illegible] بمنزلة الراس من الجسد و حدیث ابی سعید [illegible] و اما وزیرای فی الارض فابو بکر و ابو عمر [illegible]

[illegible] حالة [illegible] که ترتیب دلالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد [illegible] خواهد بود که نبوة و رحمة

ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة علی منهاج النبوة ثم یکون ملکا عضوضا و حدیث [illegible] بعد زمان نبوة

خلافة علی [illegible] حاصل شود و بعد از ان ملک عضوض پیش آید رسید که خلافت ایشان خلافت علی

منهاج النبوة است و خلافت [illegible] از حدیث ابو عبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان

و لهذا [illegible] اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم باآنکه خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم بروایة جماعة عظیمة منهم عمرو بن مسعود

و عمران و حذیفه و غیرهم قرن اول زمان آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از هجرت تا وفات

و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از آن اختلافها پدید آمد و فتنها

ظاهر گردید تفصیل این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه که بعد مقتل حضرت عثمان

بظهور پیوسته در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان فرموده اند چنانکه عنقریب مذکور

میگردد و ماقبل آنرا بوجوه متعدده از صفات خیر مخصوص گردانیده اند و ما بعد آنرا

بانواع بسیار از صفات ذم نکوهیده اند چون ملاحظه [illegible] طرق [illegible] مختلف اند در تعبیر [illegible]

اند در اصل مقصود [illegible] قوت [illegible] رسید که مراد از قرون ثلثه تفصیل [illegible] ست و تقسیم

[illegible] حدیث [illegible] قرن آول از زمان [illegible] حضرت [illegible] و ثانی زمان شیخین و ثالث زمان ذی النورین

بقرون ثلاثه صدق آن قرون ثبت الحال متمکن شد و خیر آن قرن بعد قرن با عهد ما چون آنها
و باعتبار شیوع صلاح و ظهور خیر و بسیاری اسباب خیر موجود است فزونی و ظهور دین حق و از آن
جمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیه راسخ خواهد بود تا ملاحم عبدالله آن حفص بن عمر را
کسر مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث یکون خلیفتکم ثم یکون ثم سلسله ثم بالعیسی دلک
و همچنین جمله اخبار دیگر که تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود و بعد از آن فتنها کشیده
شد که خلافت این خلافت راشده منتهی بهما است و آنها جمله حدیث ابن مسعود تدور رحی الاسلام لخمس
و ثلاثین بعد از آن بظهور فتن عظیمه انذار نمودند که فان یهلکوا فسبیل من هلک و ان یقم لهم دینهم
الاسلام دلالت میکند بر استقامت امور خلافت. اما مراد بآن حضرت عثمان و آنکه معنی خلافت راشده
است پس خلافت این حضرات خلافت راشده آمد و از آنجمله حدیث تلی النبوة الخلافة ثم یعود
الملک بانام از آنجا دانسته شد که خلافت راشده منتهی خواهد بود در عهد عمر خلفا ملک در زمینه
اقامت نمودند و از آنجمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطاب غلق فتنه و تا حیات او فتنه
مثل حدیث حذیفه و امثال آن در این باب و حدیث عبدالله بن سلام و ابوذر و غیر ایشان و در عهد
همچنان واقع شد در زمان حضرت عمر هیچ فتنه برنخاست و این علامت خلافت راشده عمر بن
الخطاب و از آنجمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمان در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او
باطل و در طرق این احادیث کثرت است از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مرة بن کعب و کعب
بن عجره و ابوهریره و حذیفه و عائشه و غیر ایشان و حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالفان
او نزع خلافت او میخواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود و از آنجمله احادیث
داله بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال باین لوازم دو وجه
دارد یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معانی که خلافت خاصه بآن از خلافت عامه صحیحه و
خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از آن معانی ماده منتشر در خلفا اثبات
نمائیم و این صورت بالقطع دلالت میکند بر مقصود و صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمائیم و آنرا

بادر

با دلیل او جمع مطلقا ثابت کنیم و هر لازمی را دلیلی علی حده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین باین
نوع سلوک کرده اند و حقیقت خلافت خلفا را باین مسلک ثابت فرموده اند لیکن اکثر محمول و درجه
بیان آنکه بعضی مقدمات را ذکر کردند و بعضی آنرا حذف نمودند اعتمادا علی انه معلوم مفهوم چنانکه در بعض
اوقات از مقدمات القیاس یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند و چنانچه اصل استدلال تمام
باشد و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند و جهت دیگر آنکه فرموده‌های ایشان مستند او باشد بیکی لازم فقط
چون هر یکی مناسبت با اصل غرض و مطلب مطلوب پس چنانچه دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه
بسوابق اسلامیه فقط استدلال کردند و جمعی ببشارت بالجنة فقط و جمعی بآنکه با حضرت صدیق
و فاروق معامله منتظر الامارة میفرمودند و از همین قبیل است استدلال بقول حضرت عائشه لو کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخلفا لاستخلف ابوبکر ثم عمر و جمعی بآنکه خلفا را در شرع وصف
سابقین مقربین اثبات نموده اند و از همین قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی بر خلافت
بنا شده فاید فافهم با مضمون که حقیقت نبوة وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوة
وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون فرمودند که فاروق محدث است و سکینه
بر زبان او نطق می نماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق میگریزد اثبات کردند خلافت
نبوة او را و جمعی بافضلیه هر یکی ماخوذ از حدیث عشره است و از حدیث کما تخیر در این مسلک
کثرتی هست که در احصا نیاید و متفطن لبیب می تواند از کلام ما طرق بسیار دریافت کردن
فلا نطول الکلام   در تقریر فتنی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده اند که بعد
انقضاء ایام خلافت خاصه بظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد یکی بیان فتنه که متصل
با نقضاء خلافت خاصه پیش آمد دوم بیان فتنه دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود مقصد اول
باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت
عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغیر اوضاع و رسوم
مردم کنند و بلای او مستطیر باشد زمانی که پیش از آن فتنه است آنرا باوصاف مدح ستوده

و مطلع آنرا ملاحظات نعم نکو دیدند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه ها اکثر مطالب موعود
بها آنچه واقع شد بعد وی بتحقیق تمام بابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه با
فقد شهادت عمر او شد و بعقبه برکات ایام نجمه روی باختفا نهاد اگر چه اشعاریها [illegible]
کردند که پرده از روی کار برخاست و حجة الله مبعوث آن قایم شد و آن خبر صدق و حال متحقق گشت
باین وجه که حضرت مرتضی با وجود سبق قدم در سوابق اسلامیه و قیام و صاحب خلافت خاصه
انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله بنسبت وی متمکن نشد در خلافت و در
اقطار ارض حکم او روان گشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو نیاوردند و جهاد در زمان
وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست و ابتلاء ایشان را
بهم کشته شده مردم بحرب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند
و هر روز دایره سلطنت او را استیلا بعد تحکیم تنگتر شدن گرفت تا آنکه معاویه خود بخود گوید ما
بعد آن بر ایشان صافی نماند و هر چند این خلیفه را صفات کامله بیش از ایشان خلقی
بیشتر اخذ لیکن مقاصد خلافت علی وجهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن
ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بروی بحصول پیوست و فرقه جماعه مسلمین میان بر جماعت
وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نشد بعد از آن پادشاهان
دیگر از مرکز حق دور تر افتادند کما لا یخفی پس خبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانقطاع خلافت
خاصه منتظم افتاده از ینجهت متحقق گشت اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار فرمودند
بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس احادیث آن بطرق بسیار عن ابن عمر
ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنة فقال یقتل هذا فیها مظلوما اخرجه الترمذی و عن
عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا فان ارادوک علی
خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذی و عن مرة بن کعب و عبد الله بن حوالة و کعب بن عجرة و الفاظهم
متقاربة ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع راسه فقال رسول الله

صلی الله

[illegible] فقلت [illegible] رسول الله
[illegible] عجرة [illegible]
[illegible] الخوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسعود [illegible]
كما [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم لما [illegible]
[illegible] وذكر ابو عمران زرارة بن عمرو [illegible] النبي
صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال رايت [illegible]
[illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم في [illegible]

[illegible] الخلافة بعد رسول الله [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible] الملك [illegible]
[illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] بن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] ذنوبا أو ذنوبين [illegible] فاستحالت غربا فلم أر عبقريا
[illegible] وعن الحسن عن أبي بكرة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال [illegible] من رأى
منكم رؤيا فقال رجل أنا رأيت كأن ميزانا نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت
وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر ووزن أبو بكر وعمر فرجح أبو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم
رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم أخرجه أبو داود عن سمرة بن
جندب أن رجلا قال يا رسول الله إني رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء أبو بكر فأخذ بعراقيها فشرب شربا
ضعيفا ثم جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع
ثم جاء علي فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء وعن سهل بن أبي حثمة قال بايع أعرابي
النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للأعرابي ائت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله إن أتاه أجله من يقضيه
فأتى الأعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك أبو بكر فخرج إلى علي فأخبره فقال
ارجع فاسأله إن أتى على أبي بكر أجله من يقضيني فأتى الأعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله
فقال يقضيك عمر فقال علي للأعرابي سله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للأعرابي
ائت النبي صلى الله عليه وسلم فسأله إن أتى على عثمان أجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم

ابو ذر الی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان فلما بلغ کان یسلطنت ان تهیب فتنة اخرج الحاکم عن انس رضی

بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی من ندفع

صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسألته فقال الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع الیه فسأله فان حدث

بابی بکر حدث فالی من فاتیته فسألته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فسأله فان حدث بعمر حدث فالی من

فاتیته فسألته فقال الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع الیه فسأله فان حدث بعثمان حدث فالی من

فاتیته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند

که است به حضرت مرتضی تمتعه نشود و کار بر خاطر مبارک ایشان جنبه تقریر فرمودند اخرج الحاکم عن علی رضی الله

عنه قال ان مما عهد الی النبی صلی الله علیه وسلم ان الامة ستغدر بی بعده واخرج الحاکم عن ابن عباس قال

قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی اما انک ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک

واخرج ابو یعلی عن علی بن ابی طالب قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض

سکک المدینة اذ اتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة

احسن منها ثم مررنا باخری فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة احسن منها

حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک اقول ما احسنها ویقول لک فی الجنة احسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی

ثم اجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لک

الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک واخرج [illegible] عن علی

[illegible] فی الآخرة وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یأخذ بکم الطریق

المستقیم واخرج الطبرانی عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤمر

مستخلف وانک مقتول وان هذه مخضوبة من هذه یعنی لحیته من رأسه بازآنحضرت صلی الله

علیه وسلم خبر داد از آن فتنه فرمودند ودر ینبا به تاکید تمام نمودند وفرمودند شما را در

آن فتنه [illegible] کنید کانها قطع کنید من حدیث سعد بن ابی وقاص قال عند فتنة عثمان

اشهد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم

والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال قلت أفرأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده
الي ليقتلني قال كن كابن آدم ومن حديث ابي موسى انه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا
فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم ومن حديث ام مالك
البهزية ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس
فيها قال رجل في ماشيته يؤدي حقها ويعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه يخيف العدو ويخوفونه
ومن حديث اهبان بن صيفي حين دعاه علي الى الخروج معه ان خليلي وابن عمك عهد الي اذا
اختلف الناس ان اتخذ سيفا من خشب ومن حديث خباب بن الارت عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم انه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها
خير من الساعي فان ادركت ذلك فكن عبد الله المقتول ولا تكن عبد الله القاتل ومن حديث
عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد
القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك ايام الهرج حين لا يأمن الرجل جليسه قلت فبم
تأمرني ان ادركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك الحديث
ومن حديث ابي هريرة قال ايها الناس اظلتكم فتن كأنها قطع الليل المظلم خير الناس فيها
صاحب شاء يأكل من رسل غنمه ورجل من وراء الدرب آخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه ومن
حديث ابي بكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انها ستكون فتن الا ثم تكون فتنة
القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي فاذا نزلت
الا من كان له ابل فليلحق بابله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت له ارض فليلحق بارضه فقال
له رجل يا رسول الله ارأيت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا ارض قال فليأخذ حجرا فليدق به على حد
سيفه ثم لينج ان استطاع النجاء ثم قال اللهم هل بلغت ثلاثا ومن حديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله
كيف اصنع اذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك الى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى

تأتيك

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] فقال [illegible] ملک عضوض [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] فقال یا علی إذا
اختلف [illegible] الإسلام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] خلافت [illegible] بسیار
[illegible] ثلثین سنة ثم یکون [illegible] ملک [illegible]
[illegible] جمع [illegible] بر ادیان [illegible]
[illegible] فتنه [illegible] که [illegible]
و [illegible] در حدیث ابی هریره [illegible] الخلافة بالمدینة والملک
بالشام [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت عمودا من نور
[illegible] ساطعا حتی استقر بالشام [illegible] تقسیم نمودن [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] ما تقدم من حدیث [illegible]
[illegible] ثم یکون خلافة [illegible] ثم یکون ملکا عضوضا [illegible] وعد الله الذین آمنوا
منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم [illegible]
[illegible] خلفای ثلثه [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] حواله قال
[illegible] صلی الله علیه وسلم یا ابن حواله إذا رأیت الخلافة قد نزلت الأرض المقدسة
فقد دنت الزلازل والبلابل والأمور العظام والساعة یومئذ أقرب من الناس من
[illegible] حدیث حذیفه
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین قد رأیت أحدهما وأنا أنتظر الآخر حدثنا
أن الأمانة نزلت فی جذر قلوب الرجال ثم نزل القرآن فعلموا من القرآن وعلموا من السنة

[illegible] ما من [illegible] الا الله فيما [illegible] و دروغ [illegible]
و [illegible] [illegible] محمول [illegible] [illegible]
تخريج [illegible] خلاف [illegible] مثلا [illegible] ولقد [illegible] [illegible]
الى [illegible] الاسلام [illegible] كان [illegible] [illegible] اليوم الاكبر [illegible]
دالا [illegible] كردن [illegible] احتمال الامانت [illegible]
سنت [illegible] كذب خصوصا در حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] في
خطبته عمر بالجابية [illegible] ما بعد [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم
ثم الذين يلونهم ثم يفشو الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد
واخرج مسلم عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال يكون في آخر امتي اناس
يحدثونكم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم واخرج مسلم عن مجاهد قال جاء بشير بن
كعب العدوي الى ابن عباس فجعل يحدث ويقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل ابن
عباس لا يأذن لحديثه ولا ينظر اليه فقال يا ابن عباس ما لي لا اراك تسمع لحديثي احدثك
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تسمع فقال ابن عباس انا كنا مرة اذا سمعنا رجلا يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابتدرته ابصارنا واصغينا اليه باذاننا فلما ركب الناس
الصعب والذلول لم نأخذ من الناس الا ما نعرف [illegible] كه [illegible] باتفاق
[illegible] صدق [illegible] مشغول [illegible] موجود است [illegible] كه [illegible] الصعب
والذلول را بيان كرده است [illegible] وقوع اين فتنه است [illegible]
در احاديث حضرت [illegible] مرفوعا وموقوفا اخرج مسلم عن ابي اسحاق قال لما احدثوا
تلك الاشياء بعد علي قال رجل من اصحاب علي قاتلهم الله اي علم افسدوا واخرج مسلم عن ابي بكر
بن عياش قال سمعت المغيرة يقول لم يكن يصدق على علي في الحديث عنه الا من اصحاب
عبد الله بن مسعود واخرج مسلم عن ابن ابي مليكة قال كتبت الى ابن عباس اسأله ان

بكتب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وأما قول أبو موسى

[illegible] وقد كان فيحقا [illegible]

[illegible]

[illegible] بن مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جابر بن [illegible] قال

[illegible]

[illegible] أبو داود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يعلمون [illegible]

[illegible] قرآن اخرج البخاري [illegible] عن عائشة [illegible] قالت تلا رسول الله صلى الله عليه

وسلم هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب [illegible] قال

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم الذين يتبعون ما تشابه منه [illegible] الذين سمى الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الزهري قال بلغنا ان زيد بن ثابت الانصاري كان يقول اذا سئل عن الامر اكان هذا فان قالوا نعم قد كان حدث فيه
بالذي يعلم وان قالوا لم يكن قال فذروه حتى يكون واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سئل
عمار بن ياسر عن مسئلة فقال هل كان هذا بعد قالوا لا قال فدعونا حتى يكون فاذا كان تجشمناها لكم واخرج
الدارمي عن مسروق قال كنت امشي مع ابي بن كعب فقال فتى يا عماه ما تقول في كذا وكذا قال يا
ابن اخي اكان هذا قال لا قال فاعفنا حتى يكون واخرج الدارمي عن سعيد بن جبير قال ما رأيت قوما
كانوا خيرا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سألوه الا عن ثلث عشرة مسئلة حتى قبض كلهن في
القرآن منهن يسئلونك عن الشهر الحرام ويسئلونك عن المحيض قال ما كانوا يسئلون الا عما ينفعهم واخرج
الدارمي عن عبادة بن نسي وسئل عن امرأة ماتت مع قوم ليس لها ولي فقال ادركت اقواما ما كانوا
يشددون تشديدكم ولا يسئلون مسائلكم واخرج الدارمي عن عطاء بن السائب قال سمعت عبد
الرحمن بن ابي ليلى يقول لقد ادركت في هذا المسجد عشرين ومائة من الانصار ما منهم من احد يحدث بحديث
الا ود ان اخاه كفاه الحديث ولا يسئل عن فتيا الا ود ان اخاه كفاه الفتيا واخرج الدارمي
عن داود قال سألت الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتم قال على الخبير وقعت كان اذا سئل الرجل
قال لصاحبه افتهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول واخرج الدارمي عن ابن المنكدر قال ان العالم يدخل
فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج واخرج الدارمي عن مسعر قال اخرج الي معن بن عبد
الرحمن كتابا فحلف لي بالله انه خط ابيه فاذا فيه قال عبد الله والذي لا اله الا هو ما رأيت
احدا كان اشد على المتنطعين من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رأيت احدا كان اشد عليهم من
ابي بكر رضي الله عنه واني لارى عمر رضي الله عنه كان اشد خوفا عليهم او لهم و تشتت نشدند سوالات
مردم در الهيات با آنكه گويند من خلق الله و اين معنى در زمان ابوهريره متحقق شد اخرج مسلم
من حديث محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسئلونكم عن
العلم حتى يقولوا هذا الله خلقنا فمن خلق الله قال وهو آخذ بيد رجل فقال صدق الله ورسوله قد سألني
اثنان وهذا الثالث او قال قد سألني واحد وهذا الثاني واخرج مسلم من حديث ابي سلمة عن ابي

هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس يسألونك يا ابا هريرة حتى يقولوا هذا الله فمن خلق
الله قال فبينا انا في المسجد اذ جاءني ناس من الاعراب فقالوا يا ابا هريرة هذا الله فمن خلق الله قال فاخذ
حصى بكفه فرماهم ثم قال قوموا قوموا صدق خليلي [illegible]
[illegible]
الله عن [illegible] ان عمر بن الخطاب اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة
فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال ابو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى
ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله
من غضب الله ومن غضب رسوله رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبيا فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم
عن سواء السبيل ولو كان حيا وادرك نبوتي لاتبعني [illegible] عن ابن عباس قال يا
معشر المسلمين كيف تسألون اهل الكتاب عن شيء وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم
احدث الاخبار بالله محضا لم يشب وقد حدثكم الله ان اهل الكتاب قد بدلوا من كتب الله وغيروا
فكتبوا بايديهم ثم قالوا هو من عند الله ليشتروا بذلك ثمنا قليلا او لا ينهاكم ما جاءكم من العلم
عن مسألتهم فلا والله ما رأينا احدا منهم يسألكم عن الذي انزل عليكم [illegible]
[illegible]
[illegible] الحكم بن المبارك انا عمرو بن يحيى
قال سمعت ابي يحدث عن ابيه قال كنا نجلس على باب عبد الله بن مسعود قبل صلوة الغداة فاذا
خرج مشينا معه الى المسجد فجاءنا ابو موسى الاشعري فقال اخرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد قلنا
لا فجلس معنا حتى خرج فلما خرج قمنا اليه جميعا فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رايت في المسجد
انفا امرا انكرته ولم ار والحمد لله الا خيرا قال فما هو فقال ان عشت فستراه قال رايت في المسجد
قوما حلقا جلوسا ينتظرون الصلوة في كل حلقة رجل وفي ايديهم حصى فيقول كبروا

مائة فيقول هللوا مائة فيهللون مائة ويقول سبحوا مائة فيسبحون مائة قال فماذا قلت لهم قال
ما قلت لهم شيئا انتظار رأيك او انتظار امرك قال افلا امرتهم ان يعدوا سيئاتهم وضمنت لهم
ان لا يضيع من حسناتهم ثم مضى ومضينا معه حتى اتى حلقة من تلك الحلق فوقف عليهم فقال ما هذا الذي
اراكم تصنعون قالوا يا ابا عبد الرحمن حصى نعد به التكبير والتهليل والتسبيح قال فعدوا سيئاتكم فانا
ضامن ان لا يضيع من حسناتكم شيء ويحكم يا امة محمد صلى الله عليه وسلم ما اسرع هلكتكم هؤلاء صحابة
نبيكم صلى الله عليه وسلم متوافرون وهذه ثيابه لم تبل وآنيته لم تكسر والذي نفسي بيده انكم
لعلى ملة هي اهدى من ملة محمد صلى الله عليه وسلم او مفتتحو باب ضلالة قالوا والله يا ابا عبد الرحمن ما اردنا
الا الخير قال وكم من مريد للخير لن يصيبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا ان قوما يقرؤون
لا يجاوز تراقيهم وايم الله ما ادري لعل اكثرهم منكم ثم تولى عنهم فقال عمرو بن سلمة رأينا عامة
اولئك الحلق يطاعنونا يوم النهروان مع الخوارج وفي مصنف ابي بكر بن ابي شيبة قيل لابن
عمر تصلي الضحى قال لا قيل فصلاها عمر قال لا قيل فصلاها ابو بكر قال لا قيل فصلاها رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال لا اخاله وفي شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن صلاة الضحى قال لا آمر بها ولا
انهى عنها ولقد اصيب عثمان وما ارى احدا يصليها وانها لمن احب ما احدث الناس الي
واخرج الدارمي عن يزيد بن عميرة قال كان معاذ بن جبل رضي الله عنه يقول يفتح القرآن على الناس
حتى يقرأه المرأة والصبي والرجل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم اتبع والله لاقومن به
فيهم لعلي اتبع فيقوم به فيهم فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم اتبع وقد قمت به فيهم
فلم اتبع لاحتظرن في بيتي مسجدا لعلي اتبع فيحتظر في بيته مسجدا فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم اتبع
وقمت به فلم اتبع وقد احتظرت في بيتي مسجدا فلم اتبع والله لآتينهم بحديث لا يجدونه
في كتاب الله ولم يسمعوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي اتبع قال معاذ فاياكم وما
جاء به فان ما جاء به ضلالة [illegible] وعظ و فتوی موقوف بود برای خلیفه بدون امر خلیفه وعظ
نمیگفتند و فتوی نمیدادند آخرا بتغیر توقف برای خلیفه وعظ میگفتند و فتوی میدادند

و در هر وقت مشاوره و جماعه صالحین در فتوی موقوف ماند اخرج ابوداود عن عوف بن مالک
الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال واخرج الدارمی عن
ابی البختری ومحمد قال قال عمر لابن مسعود الم انبأ او انبئت انک تفتی ولست بامیر ول حارها من
تولی قارها واخرج الدارمی عن المسیب بن رافع قال کانوا اذا نزلت بهم قضیة لیس فیها
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اثر اجتمعوا لها واجمعوا فالحق فیما راوا فالحق فیما راوا و از اینجا معلوم
است که تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهیه واقع نشد و هرجا اختلاف می‌شد خلیفه رجوع
می‌کردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار می‌کرد همان امر مجمع علیه می‌شد و هر مجتهد فتوی
بر سر خود فتوی میداد چه درین زمان اختلاف واقع شد و آنکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل
گفته که بمجرد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف پیدا آمد مقالات اختلاف آنست
که هر یکی از اینها متعدده اقوال متغایره گویند و باخر امری جامع نشود و هر جا همه اجماع کنند اختلاف
آنست که هر دو مستقر پیدا شود و هر یکی بجانب خود و هم و ضع مخالف خلاف و با لجمله
بعضی تغیر چه بهتر است که علما و فقها فرا اند چه هست و منفرده عظیمه که بر آن مرتب
گشت الکن از طبقات متاخرین این تغیر را بهتیا و صفها است قیاس کردند این جهت که اصل
او را خود از سنت جد و لائمه قایم نمودند برای کسانی یا معقود ان اخرج الدارمی عن
ابراهیم عن علقمة عن عبدالله قال کیف انتم اذا لبستکم فتنة یهرم فیها الکبیر ویربو فیها
الصغیر اذا ترک منها شیء قیل ترکت السنة قالوا ومتی ذلک قال اذا ذهبت علماؤکم
وکثرت جهلاؤکم وکثرت قراؤکم وقلت فقهاؤکم وکثرت امراؤکم وقلت امناؤکم والتمست
الدنیا بعمل الآخرة وتفقه لغیر الدین و از دهم وقوع قتال در میان مسلمین اخرج ابن ماجه
من حدیث اسید بن المتشمس قال حدثنا ابوموسی حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بین یدی
الساعة لهرجا قال قلت یا رسول الله ما الهرج قال القتل فقال بعض المسلمین یا رسول الله
انا نقتل الآن فی العام الواحد من المشرکین کذا وکذا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس

بقتل

ليس يقول المشركين ولكن يقتل بعضكم بعضا حتى يقتل الرجل جاره وابن عمه وذا قرابته فقال
بعض القوم يا رسول الله ومعنا عقولنا ذلك اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنزع
عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلف له هباء من الناس لا عقول لهم ثم قال الأشعري وايم الله إني
لأظنها مدركتي وإياكم وايم الله ما لي ولكم منها مخرج إن أدركتنا فيما عهد إلينا نبينا صلى الله عليه
وسلم إلا أن نخرج منها كما دخلنا فيها وأخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن شداد بن الهاد عن
معاذ بن جبل قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما صلاة فأطال فيها فلما انصرف قلنا أو قالوا يا رسول
الله أطلت اليوم الصلاة قال إني صليت صلاة رغبة ورهبة سألت الله عز وجل لأمتي ثلاثا فأعطاني
اثنتين ورد علي واحدة سألته أن لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم فأعطانيها وسألته أن لا يهلكهم غرقا فأعطانيها
وسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم فردها علي وأخرج ابن ماجه من حديث أبي قلابة الجرمي
عن أبي أسماء الرحبي عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
زويت لي الأرض حتى رأيت مشارقها ومغاربها وأعطيت الكنزين الأصفر أو الأحمر والأبيض
يعني الذهب والفضة وقيل إن ملكك إلى حيث زوي لك وإني سألت الله عز وجل ثلاثا أن لا يسلط
على أمتي جوعا فيهلكهم به عامة وأن لا يلبسهم شيعا ويذيق بعضهم بأس بعض وإنه قيل لي إذا
قضيت قضاء فلا مرد له وإني لن أسلط على أمتك جوعا فيهلكهم فيه ولن أجمع عليهم من بين
أقطارها حتى يفني بعضهم بعضا وإذا وضع السيف في أمتي فلن يرفع عنهم إلى يوم القيامة وإن مما أتخوف
على أمتي أئمة مضلين وستعبد قبائل من أمتي الأوثان وستلحق قبائل من أمتي بالمشركين
وإن بين يدي الساعة دجالين كذابين قريبا من ثلاثين كلهم يزعم أنه نبي ولن تزال طائفة
من أمتي على الحق منصورين لا يضرهم من خالفهم حتى يأتي أمر الله عز وجل وقد وقع ما قال وسنده صحيح
بعد مقتل ذي النورين ظهرت أن أكثر بيان محتاج بدا بين فيهم شيوع سب سلف صالح
في الترمذي في تعداد علامات القيامة وأن يلعن آخر هذه الأمة أولها وأخرج ابن ماجه
من حديث محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا لعن آخر هذه الأمة

اولیا فمن کتم حدیثا فقد کتم ما انزل الله عزوجل و ظاهر است که بعد قتل حضرت عثمان رضی الله
عنه اهل اسلام مبتلا شدند بسبب حضرت مرتضی و در مسند کسی که خروج کرد در لشکر حضرت مرتضی
رضی الله عنه ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را بعینه کشت و از لشکر اخراج کرد و ...
حضرت عثمان شهید تمام پیدا کرد چهارم افتراق مسلمین اخرج ابن ماجه من حدیث ابی هریرة
ابن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفرقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة
و تفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة و اخرج ابن ماجه من حدیث انس بن سعد عن عوف
بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة فواحدة
فی الجنة و سبعون فی النار و افترقت النصاری علی ثنتین و سبعین فرقة فاحدی و سبعون
فی النار و واحدة فی الجنة والذی نفس محمد بیده لتفترقن امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة
فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار قیل یا رسول الله من هم قال الجماعة و اخرج ابن ماجه
من حدیث قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی اسرائیل افترقت
علی احدی و سبعین فرقة و ان امتی ستفترق علی ثنتین و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
و هی الجماعة و پنجم ظهور خوارج اخرج المحاملی ذکر الخوارج مستوعب جامع عظیم منها
و هذا حدیث متواتر بالمعنی اخرج ابن ماجه من حدیث زر عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یخرج فی آخر الزمان قوم احداث الاسنان سفهاء الاحلام یقولون
من قول خیر الناس یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة
فمن لقیهم فلیقتلهم فان قتلهم اجر عند الله لمن قتلهم و اخرج ابن ماجه من حدیث ابی سلمة قال
قلت لابی سعید الخدری هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر فی الحروریة شیئا فقال
سمعته یذکر قوما یتعبدون یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم و صومه مع صومهم یمرقون من الدین
کما یمرق السهم من الرمیة اخذ سهمه فنظر فی نصله فلم یر شیئا فنظر فی رصافه فلم یر شیئا فنظر
فی قدحه فلم یر شیئا فنظر فی القذذ فتماری هل یری شیئا ام لا و اخرج ابن ماجه عن عبد الله

[illegible]

[illegible] الحرث [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فكرت [illegible] [illegible]
قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] وأخرج ابن ماجه [illegible] عن جابر
[illegible] قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجعرانة وهو يقسم التبر والغنائم وهو في حجر بلال
فقال رجل اعدل يا محمد فإنك لم تعدل فقال ويلك ومن يعدل بعدي إذا لم أعدل فقال عمر دعني يا رسول الله
أضرب عنق هذا المنافق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن هذا في أصحاب له أو أصيحاب
له يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية وأخرج ابن ماجه
[illegible] عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينشأ نشء يقرؤون القرآن
لا يجاوز تراقيهم كلما خرج قرن قطع قال ابن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلما خرج
قرن قطع أكثر من عشرين مرة حتى يخرج في عراضهم الدجال وأخرج ابن ماجه عن [illegible]
عن [illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج قوم في آخر الزمان [illegible]
الأسنان يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم [illegible] يقولون من قول خير البرية [illegible] فإذا لقيتموهم
فاقتلوهم فإن في قتلهم أجرا [illegible] وأخرج ابن ماجه من حديث جابر بن عبد الله
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن مجوس هذه الأمة المكذبون بأقدار الله إن مرضوا
فلا تعودوهم وإن ماتوا فلا تشهدوهم وإن لقيتموهم فلا تسلموا عليهم وأخرج ابن ماجه من
حديث [illegible] ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صنفان من هذه الأمة ليس لهما في الإسلام
نصيب المرجئة والقدرية [illegible] وأخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي إن فيك من عيسى عليه السلام مثلا أبغضته اليهود
حتى بهتوا أمه وأحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليست له ثم قال [illegible] يهلك
فيّ [illegible] محب مطري [illegible] ومبغض مفتر يحمله شنآني على أن يبهتني [illegible]

نمی‌ده لا موجب آن و لکن لعل الکتاب [illegible] صلی الله علیه وسلم ما استطعت [illegible]
[illegible] فوق [illegible] ما [illegible] اذکر [illegible] [illegible]
[illegible] المعروف [illegible]
[illegible]
[illegible] تخریج البخاری [illegible]
[illegible] قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] من امتی اقوام [illegible]
الخز و الحریر و الخمر و المعازف و لینزلن اقوام الی جنب علم [illegible]
فیقولون ارجع الینا غدا فیبیتهم الله و یضع العلم و یمسخ آخرین قردة و خنازیر الی یوم القیامة [illegible]
ابن ماجة من حدیث خالد بن معدان عن ابی امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حتی تشرب طائفة من امتی الخمر یسمونها بغیر اسمها [illegible]
[illegible] عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] من امتی [illegible] باسم یسمونها ایاه [illegible] الحافظ ابن حجر
العسقلانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من حدیث شقیق عن حذیفة قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احصوا لی کم یلفظ
بالاسلام قال فقلنا یا رسول الله اتخاف علینا و نحن ما بین الستمائة الی السبعمائة قال انکم
لا تدرون لعلکم ان تبتلوا قال فابتلینا حتی جعل الرجل منا لا یصلی الا سرا [illegible]
[illegible]
حدیث حذیفة [illegible]
[illegible] اخرج البخاری و غیره من حدیث ابی هریرة قال [illegible]

[illegible] اعرابی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم قال [illegible]

[illegible] فی الصلوة [illegible] فقلت یا

رسول الله [illegible]

[illegible]

الله صلی الله علیه وسلم [illegible] یا ابا حمزة [illegible]

[illegible] صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] اقامت حج [illegible]

خلیفه بذات خود [illegible] حضرت عمر [illegible] برای آن اقامت حج

بذات خود نمی توانست [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] در ایام خلافت [illegible]

عالم اکثر علمای [illegible] اقامت حج [illegible] اقامت حج ضمیمه خلافت بود [illegible]

[illegible] بادشاهان [illegible] اقامت

[illegible] و سیوم اعتبار نشد

[illegible] فی المصابیح قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین

یسر ولن یشاد الدین احد الا غلبه فسددوا وقاربوا وابشروا واستعینوا بالغدوة والروحة

[illegible] وذكر البغوي [illegible] من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشعبي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وذكر [illegible] البغوي [illegible] قلت يا رسول الله
[illegible] هذا الخير [illegible] قال نعم قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف
قلت وهل بعد السيف بقية قال نعم يكون إمارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا
قال ثم تنشأ دعاة الضلالة فإن كان لله يومئذ في الأرض خليفة جلد ظهرك وأخذ مالك فالزمه
وإلا فمت وأنت عاض على جذل شجرة قلت يا رسول الله [illegible]
[illegible] هذا الخير [illegible] قلت وهل بعد ذلك الشر من خير قال نعم وفيه
دخن [illegible] قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر فقلت فهل بعد ذلك
الخير من شر قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها فقلت يا رسول الله
صفهم لنا قال هم من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم
جماعة المسلمين وإمامهم قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن
تعض بأصل شجرة حتى يدركك الموت وأنت على ذلك [illegible] مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... [illegible] ... فتنهٔ اولی مقتل حضرت

عثمان ... [illegible] ... خلافت معاویه ... [illegible] ... فتنهٔ ثانیه ...

... ابن زبیر ... [illegible] ... عبد الملک ... [illegible] ... در زمان ...

... [illegible] ... مسلمین ... [illegible] ...

... [illegible] ... المسلمین ... [illegible] ...

... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... معین فرموده‌اند

... [illegible] ... اخرج البغوی ...

عن کرز بن علقمة الخزاعی قال قال اعرابی یا رسول الله هل للاسلام من منتهی قال نعم ایما اهل

بیت من العرب والعجم اراد الله بهم خیرا ادخل علیهم الاسلام قال ثم ماذا یا رسول الله

قال ثم تقع الفتن کأنها الظلل فقال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم

بلی والذی نفسی بیده ثم تعودون فیها اساود صبا یضرب بعضکم رقاب بعض ...

... [illegible] ... آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... بیان فرموده‌اند اخرج البغوی عن عوف بن مالک ... قال اتیت

النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وهو فی قبة ادم فقال اعدد ستا بین یدی الساعة

موتی ثم فتح بیت المقدس ثم موتان یأخذ فیکم کقعاص الغنم ثم استفاضة المال حتی یعطی الرجل

مائة دینار فیظل ساخطا ثم فتنة لا یبقی بیت من العرب الا دخلته ثم هدنة تکون بینکم وبین

بنی الاصفر فیغدرون فیأتونکم تحت ثمانین غایة تحت کل غایة اثنا عشر الفا ...

حضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی ... بیت المقدس واقع شد بعد از آن طاعون عمواس

بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمان بعد از آن فتنهٔ مستمره ... سبب

شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه پدید آمد ... اخرج البغوی من حدیث جبیر بن

نفیر عن مالک بن یخامر عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران بیت المقدس

در احادیث ... که الملحمة العظمی و فتح القسطنطنیة و خروج الدجال [illegible]

[illegible] الذی بعده [illegible] علی [illegible] فان [illegible]

[illegible] المقدس [illegible] قوم [illegible] است

[illegible] اسماعیل علیه السلام [illegible] الامام [illegible]

[illegible] عثمان در امارت معاویه [illegible] سفیان [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] عرب [illegible]

[illegible] در امارت معاویه بن ابی سفیان [illegible]

[illegible] قسطنطنیه [illegible] زیاده از هزار [illegible] از فتح قسطنطنیه

گذشته [illegible] در ایام [illegible] مذکور شد

[illegible] الساعة [illegible] انکم [illegible]

[illegible] علامت قیامت [illegible] از هزار

[illegible] از [illegible] و [illegible] الساعة [illegible]

[illegible] و انشق القمر و غیر ذلک من احادیث [illegible] فی هذا المعنی [illegible]

[illegible] که [illegible] تا [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] ابتدای [illegible] این [illegible]

[illegible] خروج دجال [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] شریعت [illegible]

[illegible] خروج دجال است [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] هذا الامر [illegible] خلافة و رحمة

[illegible]

ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الأمة يستحلون الحرير والخمور والفروج

والمعازف ويرزقون على ذلك وينصرون أبدا حتى يلقوا الله تعالى ثم أخرج ابن ماجه من

حديث سعد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال انتهيت إلى عبد الله بن عمرو وهو جالس

في ظل الكعبة والناس مجتمعون عليه فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في

سفر إذ نزل منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من ينتضل ومنا من هو في جشره إذ نادى مناديه

الصلاة جامعة فاجتمعنا فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال إنه لم يكن نبي قبلي إلا كان

حقا عليه أن يدل أمته على ما هو خير لهم وينذرهم ما يعلمه شرا لهم وإن أمتكم هذه جعلت عافيتها في أولها

وإن آخرهم يصيبهم بلاء وأمور ينكرونها ثم تجيء فتن يرقق بعضها بعضا فيقول المؤمن هذه

مهلكتي ثم تنكشف ثم تجيء فتنة فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف فمن سره أن يزحزح عن

النار ويدخل الجنة فلتدركه موتته وهو يؤمن بالله واليوم الآخر وليأت إلى الناس الذي يحب

أن يأتوا إليه ومن بايع إماما فأعطاه صفقة يمينه وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع

فإن جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فأدخلت رأسي من بين الناس فقلت أنشدك

أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فأشار بيده إلى أذنيه فقال سمعته أذناي

ووعاه قلبي [illegible] البغوي [illegible] حديث [illegible] [illegible] [illegible]

صلى الله عليه وسلم [illegible] الصالحون الأول فالأول [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در تفسير هذا الحديث من قول سعيد بن المسيب [illegible] [illegible]

صلى الله عليه وسلم بيان فرموده اند كه در باب فتن و باب [illegible] [illegible]

مستوان يافت [illegible] [illegible] العزلة [illegible] العذير والخف [illegible]

البعيد الكبير [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى زمان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فرموده اند كه چون زمان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] غير مستحق خلافت [illegible] [illegible]

ارضیٰ ما وافق الشرائع فیما قاله ... آن حکم کرده ... گردانند
کرده‌اند و ... و این مضمون متواتر المعنی است من حدیث انس ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد حبشی کان راسه زبیبة ومن حدیث ام الحصین انها سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یخطب فی حجة الوداع وهو یقول ولو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله
فاسمعوا له واطیعوا ومن حدیث عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال السمع والطاعة
علی المرء المسلم فیما احب وکره ما لم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة ومن حدیث علی
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا طاعة فی معصیة انما الطاعة فی المعروف ومن حدیث
النواس بن سمعان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق
ومن حدیث عبادة بن الصامت قال دعانا النبی صلی الله علیه وسلم فبایعناه فقال فیما
اخذ علینا ان بایعنا علی السمع والطاعة فی منشطنا ومکرهنا وعسرنا ویسرنا واثرة علینا
وان لا ننازع الامر اهله الا ان تروا کفرا بواحا عندکم من الله فیه برهان ومن حدیث ام
سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر
فقد برئ ومن کره فقد سلم ولکن من رضی وتابع قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا
ومن حدیث الحارث الاشعری ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله امر یحیی بن
زکریا بخمس کلمات ان یعمل بهن وان یامر بنی اسرائیل ان یعملوا بهن فکاد یبطئ فقال له
عیسی انک قد امرت بخمس کلمات ان تعمل بهن وتامر بنی اسرائیل ان یعملوا بهن فاما ان تبلغهم
واما ان ابلغهم فقال یا اخی انی اخشی ان سبقتنی ان اعذب او یخسف بی فجمع بنی اسرائیل فی بیت
المقدس حتی امتلأ المسجد وقعدوا علی الشرف فخطب وقال ان الله امرنی بخمس
کلمات ان اعمل بهن وآمرکم ان تعملوا بهن اولهن ان تعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا فان مثل ذلک کمثل رجل اشتری
عبدا من خالص ماله بذهب او ورق فقال هذه داری وهذا عملی فاعمل واد الی فجعل یعمل ویؤدی
غلته الی غیر سیده فایکم یسره ان یکون عبده کذلک وان الله عز وجل خلقکم ورزقکم فاعبدوه

ولا

ولا تشركوا به شيئا وآمركم بالصلاة فإن الله ينصب وجهه لوجه عبده ما لم يلتفت فإذا صليتم فلا
تلتفتوا وآمركم بالصيام فإن مثل الصيام كمثل رجل معه صرة من مسك في عصابة كلهم يعجبه أن
يجد ريح المسك وآمركم بالصدقة فإن مثل ذلك كمثل رجل أسره العدو فربطوا يده إلى عنقه وقدموه
ليضربوا عنقه فقال هل لكم إلى أن أفتدي نفسي فجعل يفتدي نفسه وآمركم بذكر الله كثيرا فإن مثل
ذلك كمثل رجل طلبه العدو سراعا في أثره حتى أتى حصنا حصينا فتحصن فيه وإن العبد أحصن ما يكون من الشيطان
إذا كان في ذكر الله عز وجل قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا آمركم بخمس الله أمرني بهن الجماعة
والسمع والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله وإنه من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة
الإسلام من عنقه إلا أن يراجع ومنها حديث أبي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من فارق الجماعة وخرج من الطاعة فمات مات ميتة جاهلية ومن خرج على أمتي بسيفه يضرب برها وفاجرها
لا يتحاشى من مؤمنها ولا يفي لذي عهد عهده فليس من أمتي ومنها حديث عبد الله بن مسعود قال قال
لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إنكم سترون بعدي أثرة وأمورا تنكرونها قالوا فما تأمرنا يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال أدوا إليهم حقهم وسلوا الله حقكم ومنها حديث وائل بن حجر قال سأل سلمة
بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أرأيت إن قامت علينا أمراء يسألونا
حقهم ويمنعونا حقنا قال اسمعوا وأطيعوا فإنما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم [illegible] این احادیث
[illegible] البغوي [illegible] بیعت برای تحقیق منعقد شد و شرائط او مستقر گشت اگر دیگری برو خروج
نماید قتال کند او را می باید کشت افضل [illegible] باشد یا مساوی [illegible] أخرج البغوي عن عرفجة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خرج على أمتي وهم مجتمعون يريد أن يفرق بينهم فاقتلوه كائنا من
كان وأخرج البغوي من حديث أبي نضرة عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
إذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما وأخرج البغوي من حديث أبي حازم عن أبي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي وإنه لا نبي بعدي
وسيكون خلفاء فيكثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببيعة الأول فالأول أعطوهم حقهم فإن الله

...لم والترمذي ... اخرج ابو داود من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص في قصة طويلة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال من بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء
آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر ... در زمان فتنه خلفاء صلوات را بتاخير كنند ...
... اخرج مسلم عن ابي ذر قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك
امراء يميتون الصلوة او يؤخرون الصلوة عن وقتها قلت فما تأمرني قال صل الصلوة لوقتها فان
ادركتها معهم فصل فانها لك نافلة ... [illegible] ... واقع
... [illegible] ... اخرج ابو داود ... قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتيكم
ركب مبغضون فاذا جاءوكم فرحبوا بهم وخلوا بينهم وبين ما يبتغون فان عدلوا فلانفسهم وان
ظلموا فعليهم وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم وليدعوا لكم اخرج ابو داود عن جرير بن عبد الله
قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين
يأتونا فيظلمونا فقال ارضوا مصدقيكم قالوا يا رسول الله وان ظلمونا قال ارضوا مصدقيكم
وان ظلمتم ... [illegible] ... در زمان اول ... بود و در زمان فتنه ... مطلوب شد
اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب فيه عيينة من
ماء عذبة فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس فاقمت في هذا الشعب فذكر لرسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال لا تفعل فان مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلوته في بيته سبعين عاما الا
تحبون ان يغفر الله لكم ويدخلكم الجنة اغزوا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
وجبت له الجنة اخرج احمد عن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية
فمر رجل بغار فيه شيء من ماء فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول
الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية
ولا بالنصرانية ولكني بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في
سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة اخرج

البغوي

البغوی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یکون خیر مال المسلم غنم
یتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر یفر بدینه من الفتن رواه البخاری البغوی عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتن القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر
من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی من تشرف لها تستشرفه ومن وجد ملجأ او معاذا فلیعذ به
متفق علیه [illegible] هجرت کرده باشد [illegible] در این زمان [illegible] سلمة
بن الاکوع انه دخل علی الحجاج فقال یا ابن الاکوع ارتددت علی عقبیک تعربت قال
قال لا ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اذن لی فی البدو متفق علیه [illegible]
واجبات اسلام بود و در زمان فتنه ها [illegible] اخرجه الترمذی وابو داود عن ابی بکر الصدیق رضی الله
عنه قال یا ایها الناس انکم تقرءون هذه الآیة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الناس اذا رأوا
منکرا فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقابه اخرجه الترمذی وابن ماجه [illegible] ثعلبة
فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا
وهوی متبعا ودنیا مؤثرة واعجاب کل ذی رأی برأیه ورأیت امرا لا بد لک منه فعلیک بنفسک
ودع امر العوام فان وراءکم ایام الصبر فمن صبر فیهن کان کمن قبض علی الجمر للعامل فیهن مثل اجر
خمسین رجلا یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم [illegible]
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کیف بک اذا ابقیت فی حثالة
من الناس مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فکانوا هکذا وشبک بین اصابعه قال فبم
تأمرنی قال علیک بما تعرف ودع ما تنکر وعلیک بخاصة نفسک وایاک وعوامهم وفی روایة
الزم بیتک واملک علیک لسانک وخذ ما تعرف ودع ما تنکر وعلیک بامر خاصة نفسک
ودع امر العامة [illegible] اخرجه ابو داود.

[illegible] حديث [illegible] في الزوائد [illegible] صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
في حجة الوداع أمر الناس [illegible] ثم قال هل بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال إذا [illegible] قريش الملك فيما
بينها [illegible] [illegible] دريں حديث [illegible] عظيم بود [illegible]
[illegible] في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم [illegible] في آخر الزمان [illegible] من سلطانهم [illegible] رجل عرف دين الله فجاهد عليه
[illegible] السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به [illegible]
[illegible] جاهد [illegible]
[illegible] دريں زمان [illegible] بعد [illegible] ايام فتنها [illegible] منقطع [illegible]
[illegible] مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعثه الله في أمة قبلي إلا كان له من أمته
حواريون وأصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بأمره ثم إنها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما
لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن
جاهدهم بقلبه فهو مؤمن [illegible] من الإيمان حبة خردل في المشكوة عن ابن مسعود قال
من كان مستنا فليستن بمن قد مات فإن الحي لا تؤمن عليه الفتنة أولئك أصحاب محمد رسول الله صلى
الله عليه وسلم كانوا أفضل هذه الأمة أبرها قلوبا وأعمقها علما وأقلها تكلفا اختارهم الله
لصحبة نبيه ولإقامة دينه فاعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم وتمسكوا بما استطعتم من أخلاقهم
وسيرهم فإنهم كانوا على الهدى المستقيم [illegible] ابن ماجه عن العرباض بن سارية
قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب
وذرفت منها العيون فقيل يا رسول الله وعظتنا موعظة مودع فاعهد إلينا بعهد فقال عليكم
بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا شديدا فعليكم
بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم والأمور المحدثات [illegible]
[illegible] فعليكم [illegible]

حدثنا ابو عائذة قالت ثابت ابن مسعود تؤتى الرجال والقتال بعود [illegible] ادركت منكم تلك مراة
او رجل فاسمعت الاول والسمعت الاول اذا كانا على الفطرة [illegible] که در قاذ عبد الله بن مسعود
در آخر ایام خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه وقوع شده فتنه ها شد که اول فتنه [illegible] فرموده
شد تا الی یوم اولی باس شدید بقا [illegible] او سلطنت [illegible] تا نه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
منع نموده از قتال و امر فرموده بقعود با وجود [illegible] فرق نشت درکار دعوی خلیفه سبب
[illegible] سال اکراه کرده و تحریم تخلف و انکار [illegible] قعود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آخرج الترمذي عن بلال بن الحارث قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى سنة من سنتي قد اميتت بعدي فان له من الاجر مثل اجور من
عمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شيئا ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله كان عليه
من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا واخرج الترمذي واخرج ابن ماجة عن
ابي ثعلبة الخشني عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فان من ورائكم ايام الصبر الصبر فيهن كان كمن
قبض على الجمر للعامل فيهن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قال يا رسول الله اجر خمسين منهم قال
اجر خمسين منكم واخرج البغوي عن معقل بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العبادة
في الهرج كهجرة الي [illegible] ایام [illegible] شد [illegible] قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان امراؤكم خياركم واغنياؤكم سمحاءكم واموركم شورى بينكم
فظهر الارض خير لكم من بطنها واذا كان امراؤكم شراركم واغنياؤكم بخلاءكم واموركم الى نسائكم
فبطن الارض خير لكم من ظهرها [illegible] اظهار کلمه حق نزدیک سلطان جابر افضل جهاد باشد
واخرج البغوي عن ابي امامة ان رجلا قال يا رسول الله اي الجهاد افضل ورسول الله صلى الله
عليه وسلم يرمي الجمرة الاولى فاعرض عنه ثم قال له عند الجمرة الوسطى فاعرض عنه فلما رمى جمرة
العقبة ووضع رجله في الغرز قال اين السائل قال انا يا رسول الله قال افضل الجهاد
كلمة حق عند سلطان جائر باز وقايع عجيبه واقع شد که بلسان حال دلالت کرده [illegible]

ومن ذلك ما يتعلق ببركات ابي هريرة المذكورة في المشكوة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم
بتمرات فقلت يا رسول الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة وقال خذهن واجعلهن
في مزودك كلما اردت ان تأخذ منه شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك
التمر كذا وكذا من وسق في سبيل الله فكنا نأكل منه ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل
عثمان فانه انقطع اخرج البخاري عن ابن عمر قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من
ورق فكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان في يد عمر ثم كان في يد عثمان حتى وقع بعد
في بئر اريس نقشه محمد رسول الله واخرج البخاري عن انس رضي الله عنه قال كان خاتم النبي صلى الله عليه
وسلم في يده وفي يد ابي بكر بعده وفي يد عمر بعد ابي بكر قال فلما كان عثمان جلس على بئر اريس قال فاخرج
الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلاثة ايام مع عثمان فننزح البئر فلم نجده واخرج ابو نعيم
[illegible] قام [illegible] فصلى [illegible] الناس في [illegible] عثمان فصلى [illegible] ثم نام
[illegible] في المنام فقيل له قم وسل الله ان يعيذك من الفتنة التي اصابت [illegible] صالحا عباده فقام
فصلى [illegible] ثم [illegible] واخرج ابو يعلى مرفوعا قال السيد المحب [illegible] الحسن بن علي
رضي الله عنهما انه قام خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه
فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده راسه فقال
رب سل عبادك فيم قتلوني فانبعث من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث
الحسن قال ما حدثني الا ما رأى واخرج ابو نعيم عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي زمن عثمان
بن عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم قال احمد احمد في الكتاب الاول صدق
صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر
بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت
اثنتان وبقيت اربع اختلف الناس [illegible] واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة [illegible] خبر اريس

ذلك

و ما بين [illegible] ثم هلكت [illegible] عظيم [illegible] فسمعوا الجلبة في مسجده ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث

بن الخزرج صدق صدق وأخرج [illegible] عن سعيد بن المسيب [illegible] ذهب الصالحون [illegible] الاخيار [illegible]

[illegible] وأخرج الطبراني [illegible] عن عمر بن الخطاب [illegible] كعب الاحبار [illegible] انا نجد في التوراة [illegible]

قرن من حديد امير شديد [illegible] في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امة ظالمون ثم يقع البلاء

[illegible] عن [illegible] فقال [illegible] الله انزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر

الصديق [illegible] عثمان [illegible] في امر [illegible] ثم [illegible]

كتاب الله المنزل [illegible] اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم

باب فتنة لا يغلق عليهم الى يوم القيامة قال واخرج ابو بكر [illegible] عن يوسف بن عبد الله بن سلام

عن ابيه قال لا تقتلوا عثمان فانكم ان قتلتموه لا تصلوا جميعا ابدا [illegible] واخرج احمد عن جرير [illegible] قال بعث

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اليمن [illegible] فقال لي يا جرير انكم [illegible]

[illegible] اذا هلك امير تامرتم في آخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم رضى الملوك

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر داده و عظيم اين قضيه در وقت [illegible] اخرج [illegible]

[illegible] عن ابن مسعود قال [illegible] عبد الله [illegible] لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا اخرج [illegible]

ابو الدرداء [illegible] اخرج ابو عمر [illegible]

[illegible] امير عثمان [illegible] موت عثمان [illegible] ثم قال [illegible]

[illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible]

اختلاف زمان سابق و لاحق بطول ايامی امید و نزدیک [illegible] گذشته ترتیب [illegible] بهم گسسته شود

[illegible] خلافت [illegible] نقل کرده شد [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] در [illegible] آن یافته میشود [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

و سلم [illegible] قتل حضرت عثمان [illegible] اشاره ساخته اند و آنرا [illegible]

[illegible] آن یافته نشود بیان فرموده اند [illegible] زمان [illegible]

در زمان پیغمبر [illegible] آن وقت خلافت علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض

پدید آید و [illegible] نصوص دلالت میکند بر وجوب مقاتلات و جهاد با هر دو [illegible]

[illegible] ملک و [illegible] عادت [illegible] جمع کرده تا آنکه [illegible]

[illegible] مرتبه من المراتب متحقق اند و [illegible]

و در قصه [illegible] انقطاع خلافت [illegible] بود [illegible]

[illegible] در قصه [illegible] مراتبه [illegible]

[illegible] بالامت [illegible] و در بعضها [illegible] فی المیزان [illegible]

[illegible] کتاب الحدیث باب [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] در [illegible] بعض [illegible] مذکور [illegible]

و در مرتبه چهارم [illegible] ظاهر گردید و در قصه سوال [illegible] بعد ذکر [illegible]

و در قصه [illegible] الملک [illegible] و در قصه [illegible]

[illegible] و در قصه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible] دلالت [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] ما قال الجوهری اراد بالدین الملک

قال ابو سلیمان [illegible] عبد الملک بنی امیه و انتقاله عنهم الی بنی العباس وکان ما

[illegible] الدعاة [illegible] ضعف امر بنی امیه ودخل الوهن [illegible]

[illegible] الخلافة بالمدینة والملک بالشام [illegible]

در کتب [illegible] باقی ماند [illegible] الخلافة بعدی ثلثون سنة

[illegible] آنکه نیز باید دانست که خلافت [illegible] مرتبه [illegible]

و در [illegible] ثانی [illegible] و اجماع کلمه مسلمین [illegible]

[illegible] حکمت الهی مقتضی [illegible]

پس ثانیاً

پس در رسالهٔ اولی این مجموع مفقود شد [illegible] و صفت اجتماع کلمهٔ مسلمین و عدم انفصام [illegible]

[illegible] بعضی از آنها که در خلافت [illegible] اختلاف [illegible] و خلافت [illegible] شرعا منعقد شد

[illegible] و فرقهٔ مسلمین [illegible] گشت [illegible]

[illegible] طالب علم را [illegible] استفاده [illegible]

[illegible] اتفاقات [illegible] بعضی [illegible] استفاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موجود [illegible]

[illegible]

[illegible] اوصاف [illegible]

[illegible] مسلمین [illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آن [illegible]

از [illegible] تطبیق بعض [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] احادیث متفرقه [illegible]

باید که خود را از دخول در معارک [illegible] دارد و کسی که دانسته [illegible]

می‌باید دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده [illegible] که لا یعرف الحق بالرجال

و لا یعرف الرجال الا بالحق [illegible] چون این بحث

تمام شد [illegible] مقصد [illegible] ختم نماییم [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible]

مخفی نیست و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل یوم هو فی شأن [illegible]
[illegible] موضعی [illegible]
[illegible] بعد [illegible] نظام [illegible]
نظام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible]
[illegible] مقدرات [illegible]
[illegible] تغیرات عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] خواهد ساخت [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مرات

[illegible] ثبت [illegible]

[illegible] البنان [illegible]

[illegible] بعد معرفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] احادیث [illegible]

انس بن مالک قال قیل یا رسول الله متی نترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال اذا ظهر فیکم

ما ظهر فی الامم قبلکم [illegible] قال الملک فی صغارکم والفاحشة فی کبارکم

والعلم فی رذالکم [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم والعلم فی رذالکم اذا کان العلم

فی الفساق [illegible] ابی بکر الصدیق [illegible] قالت [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] امر الناس [illegible] قال ما رایت [illegible]

[illegible] ابن ماجه عن عیاض بن عبد الله انه سمع ابا سعید الخدری یقول [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقعد على المنبر فقال إنما أخشى عليكم الغنى ما يخرج الله لكم
من زهرة الدنيا فقال الرجل يا رسول الله أو يأتي الخير بالشر فصمت رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة ثم
قال كيف قلت قال قلت يأتي الخير بالشر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الخير لا يأتي إلا
بالخير وإن هذا المال خضرة حلوة وكل ما أنبت الربيع يقتل حبطا أو يلم إلا آكلة الخضر أكلت حتى إذا امتدت
خاصرتاها استقبلت الشمس فثلطت وبالت ثم اجترت فعادت فأكلت فمن يأخذه بحقه
يبارك له فيه ومن يأخذه بغير حقه فمثله كمثل الذي يأكل ولا يشبع متفق عليه وعن عبد الله بن عمرو
بن العاص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا فتحت عليكم فارس والروم أي قوم
أنتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول كما أمرنا الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أو غير ذلك
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون أو نحو ذلك ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين
فتجعلون بعضهم على رقاب بعض رواه مسلم وعن ابن شهاب عن عروة بن الزبير أن المسور بن مخرمة أخبره
أن عمرو بن عوف وكان شهد بدرا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم أن رسول الله صلى الله عليه
وسلم بعث أبا عبيدة بن الجراح إلى البحرين يأتي بجزيتها وكان النبي صلى الله عليه وسلم هو صالح أهل
البحرين وأمر عليهم العلاء بن الحضرمي فقدم أبو عبيدة بمال من البحرين فسمعت الأنصار بقدوم أبي عبيدة
فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف فتعرضوا
له فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رآهم ثم قال أظنكم سمعتم أن أبا عبيدة قدم بشيء
من البحرين قالوا أجل يا رسول الله قال فأبشروا وأملوا ما يسركم فوالله ما الفقر أخشى عليكم ولكني
أخشى عليكم أن تبسط الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها فتهلككم كما أهلكتهم وفي المشكوة
[illegible] في أبيات [illegible] ثم [illegible] ما [illegible] الطلب [illegible] يبقى منه عرق
[illegible] تنبيه دوم كمان مبرك در زمان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عجيب [illegible]
[illegible] از [illegible] در زمان [illegible] [illegible]

[illegible] رواه مسلم [illegible] الخلیفه [illegible] [illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] بدا غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغرباء رواه [illegible] قال

الله صلی الله علیه وسلم قال ان الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغرباء [illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغرباء قالوا [illegible]

الغرباء قال النزاع من القبائل [illegible] وعن عمر بن الخطاب انه خرج یوما الی المسجد [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم فوجد معاذ بن جبل قاعدا عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم یبکی فقال ما یبکیک

شیء سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان یسیر الریاء شرک ومن عادی لله ولیا فقد

بارز الله بالمحاربة ان الله یحب الابرار الاتقیاء الاخفیاء الذین اذا غابوا لم یفتقدوا وان

حضروا لم یدعوا ولم یعرفوا قلوبهم مصابیح الهدی یخرجون من کل غبراء مظلمة و [illegible] زمانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال یا رسول الله [illegible]

[illegible] فی المشکوة عن حذیفة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تعرض الفتن علی القلوب

کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة سوداء وای قلب انکرها نکتت فیه نکتة

بیضاء حتی تصیر علی قلبین ابیض مثل الصفا فلا تضره فتنة ما دامت السموات والارض والاخر اسود مربادا کالکوز

مجخیا لا یعرف معروفا ولا ینکر منکرا الا ما اشرب من هواه رواه مسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] در هر طبقه [illegible] طبقه

[illegible] قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم قال امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر وتقوی ثم الذین یلونهم الی عشرین

ومائة سنة اهل تراحم وتواصل ثم الذین یلونهم الی الستین ومائة سنة اهل تدابر وتقاطع ثم الهرج

... البطالی ... روایت ... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امتی علی خمس طبقات کل طبقة

اربعون ... [illegible] ... والطبقة الثالثة ... [illegible]

[illegible] ... تفصیل ... [illegible]

[illegible] ... مرطبه ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... رضی الله عنه ... [illegible]

[illegible] ... اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible] ... حضرت

صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... را در

[illegible]

[illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... و علوم ... [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... طبیعت ... [illegible]

[illegible] ... آن ... علوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اهل البر والتقوی و در طبقه ثانیه

با اعمال جسم بر سبیل الحاء و حد با قالب شد دیگر مسبوق با کمال بمحو ما عمال را مشکل نیست و توفیق و جنابه

مجرد و مستقل با عمال صوریت اعمال باشد هرکه جمه اند و این جانب معانی الی مطلوب بود

تکرار اعمال و تهذیب اخلاق نفس و هرکه بمعنی بیشتر صرف افعال او را با وجود فریضه ساختن

اعمال نیت با اشنیت فروتر نجات دهد و آن اعمال بغلبه اخلاق علائق شد و هرکه با صفت

موانع قبول اعمال را نتوانست از خود رفع کردن خلاف طبقه ثالث که مسامحه در نیت نماید

از تقوم شود و ریا در اعمال که الشرکة وهم اهل التواصل و التزم و در طبقه رابعه افکار

خواص و ریاضات کامله و دوام تجدید اعمال هر روز و کوشش کرد و در قلوب تصفیه انعکاس انوار تجلیات

در صفا سیر از صحبت و علو دو هر دو رابطه تکرار گشت تا در این طبقه او را حاصل کرد و خیر احوال در شرف

صحبت با ائمه و مشایخ طالبان به اهل التداربیر و التقالیع و در طبقه خامسه دیده ترکیب و نظر

الهی بر ملکوت اعلی افتاد که با عمال زیاد و تکرار کسوب میکردد و در این طبقه معاملات و

و قلب باز تکلم می کنند و هم اهل المقامات و الاحوال و عیوب در طبقه و صعوبات

الهی را بر مباشد علی حده و الکلام فی هذا الطول و لنقتصر منها علی تعیین الطبقات

الخمس از این جهت می توان شناخت حضرت رسول الله تعالی جماعه مصطفی را ثابت

رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید یعنی مستحقی و جماعه ...

در کدام مرتبه تنبیه سوم باید دانست که معاویه بن ابو سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب

آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صاحب فضیلت جلیله و از زمره صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

زنهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه سب و شتم او تا مرتکب حرام نشوی اخرج ابو

داود عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی

بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه اخرجه ابو داود و عن ابی بکرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ان ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح

الله به بین فئتین من المسلمین و فی روایة لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین

و اخرج الترمذی من حدیث عبد الرحمن بن ابی عمیرة وکان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لمعاویة اللهم اجعله هادیا مهدیا واهد به واخرج ابن سعد و ابن عساکر
عن مسلمة بن مخلد قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لمعاویة اللهم علمه الکتاب ومکن له فی البلاد
وقه العذاب واخرج الترمذی من حدیث عمیر بن سعد سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اهد به
و [illegible] دلالت میکند بر آنکه از طرق کثیره معلوم شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرموده
که [illegible] من الله [illegible] بلیغه [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حریص بر صلاح امت
داشتند کما قال الله تعالی حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم پس رأفت کامله آنحضرت علیه الصلوة و
السلام به نسبت امت اقتضا نمود که خلیفه ایشان را دعا بهدایت و اهتدا نماید اخرج
الدیلمی عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تذهب الایام
واللیالی حتی یملک معاویة واخرج الآجری فی کتاب الشریعة عن عبد الملک بن عمیر قال قال معاویة
والله ما زلت فی طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا معاویة ان
ملکت فاحسن وقد صح من حدیث ام حرام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اول جیش من امتی
یغزون البحر قد اوجبوا وکان اول من غزا فی البحر معاویة فی زمان عثمان بن عفان و
کانت ام حرام فی جیشه فماتت بعد ما خرجت من البحر وقد استفاض ان النبی صلی الله علیه
وسلم استکتبه وهو لا یستکتب الا عدلا امینا وقد روی الآجری من طرق متعددة ان
ذلک کان باشارة من جبریل و معاویة بن ابی سفیان [illegible] خلیفه ولکن اول ملوک
الاسلام و [illegible] الملوک [illegible] از ثمرات شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی
نگاه داشت وقت وفات وصیت نمود که آنرا در ماخذ او بگذارند و بعض [illegible]
[illegible] اخرج احمد عن عبد الله بن عامر الیحصبی
قال سمعت معاویة یحدث وهو یقول ایاکم واحادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا حدیثا کان علی عهد عمر فان عمر رضی الله عنه اخاف الناس فی الله عز وجل تنبیه چهارم

در

بتغییر او صنعی یا امر ملی دیگر قید قسم است و هر قسمی را حکمی است علاحده بعضی از آن قبیل است که

اختیار ریشه را [illegible] و را هیئت [illegible] فعل و [illegible] و کثرة [illegible] در حدیث [illegible] الحلال [illegible]

العقد [illegible] اعتبار معتدل الاخلاق و [illegible] در حدیث [illegible] اخرج [illegible] عن [illegible] قال [illegible] سول الله صلعم

[illegible] الناس [illegible] الا [illegible] فقد [illegible] حکم تقسیم آنست که تکلیف شرعیه

دارند [illegible] که مخلوط باختیار تغیرات [illegible] تقسیم [illegible] تقسیم [illegible]

از وصول کمال مطلوب [illegible] اگرچه باختیار نباشد و بعضی از آن قبیل است که باختیار آدمی

واقع میشود و این تقسیم با قسام [illegible] منقسم [illegible] یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمر

و ترک [illegible] زنا یا ترک [illegible] مانند صلوة و [illegible] دیگر آنست که [illegible]

آنکه التزام کنند [illegible] را مانند التزام [illegible] موکده با [illegible]

لازم [illegible] در اکثر [illegible] و این قسم را [illegible] مثل [illegible]

در تقسیم [illegible] تحقق میشود [illegible] که [illegible]

از [illegible] شده و آن [illegible] صورة [illegible] که [illegible]

[illegible] التزام [illegible] و [illegible] آنکه [illegible]

اما این [illegible] سیم آنکه لازم گیرد [illegible] مباحی

[illegible] یکی [illegible] و [illegible] گردد [illegible]

یا [illegible] است [illegible] الا بالعوض [illegible] آید [illegible]

و صنعی [illegible] دیگر محقق گردد یا قرب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] قبح اشیای [illegible] بنص کتاب الله یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع آن

[illegible] خصوصا [illegible] خاصه که [illegible] و [illegible] منه [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] در [illegible] تحقیق [illegible] و استدلال

[illegible] بخلاف [illegible] مخالف را [illegible]

قیاس عقلی ایشان [illegible] بغیر معارض ثابت شود و خصوصیت تا وقتی که [illegible] است و [illegible]
[illegible] که [illegible] شود معذور [illegible] پرده بر خاست و پرده که [illegible] شد [illegible]
کشف گردیده باشد [illegible] آنکه [illegible] معنی رفته ثابت گردد و [illegible] است
که المجتهد [illegible] المصیب اجران و الاخر المخطی معذور [illegible] حقیقت
معلوم شد [illegible] که [illegible] تغییر [illegible] اوست [illegible] است که [illegible] پیدا شده
[illegible] نکنی و دیگر [illegible] نازل [illegible] بعض [illegible] مکان [illegible]
[illegible] و مقصد [illegible] مصنوع کرده شد و بیان تغییرات کلیه که در دین [illegible]
واقع شد [illegible] که در مقصد اول تقریر نمودیم و این مبحث [illegible] الذیل است
استیعاب آن در [illegible] مقصود [illegible] مقصود است درین فصل شرح بعض احادیث متعلقه بمبحث
مانند حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و حدیث اثنا عشر
خلیفه و حدیث الخلافة ثلاثون سنة اول تغییری که در دین امت واقع شد انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از دار دنیا بر رفیق اعلی و کدام حادثه ازین بالاتر و تغییر ازین کلانتر از آن خواهد بود که
وحی الهی از زمین منقطع گردد و برکات متواتره منادی گسسته [illegible]
اخرج الدارمی عن عکرمة فی آخر حدیث [illegible] فی وفاة النبی صلی الله علیه وسلم وجعلت
ام ایمن تبکی فقیل لها یا ام ایمن اتبکی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت انی والله ما ابکی
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اکون اعلم انه قد ذهب الی ما هو خیر له من الدنیا ولکنی
ابکی علی خبر السماء انقطع واخرج الدارمی عن انس وذکر النبی صلی الله علیه وسلم قال شهدته یوم
دخل المدینة فما رأیت یوما قط کان احسن ولا اضوء منه یوم دخل علینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم المدینة وشهدته یوم موته فما رأیت یوما کان اقبح ولا اظلم منه یوم مات فیه رسول
الله صلی الله علیه وسلم واخرج الترمذی عن انس قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم المدینة اضاء منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل شیء

وما نفضنا

وما نفضنا ایدینا من التراب وانا لفی دفنه حتی انکرنا قلوبنا. اخرج الدارمی عن مکحول ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم مصیبة فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم

المصائب. تغیراتی که بموت حضرت فاروق اعظم بسبب در احادیث بسیار وارد شده که

غلق باب فتنه است از آنجمله حدیث حذیفه لیس علیک منها بأس یا امیر المؤمنین که رقم

کردیم و همچنین سیرت شیخین متقارب بود و منشأ فتن میان صحابه متوافق در سوابق ایشان بعد

و عدم توافق که در ایام عثمان واقع شد مشابه نقش اول صدیق اکبر است و از تمام آنچه

در دست فاروق اعظم حضور یافت بجانب تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یکدیگر

متوازن و بر کفار متشدد و بر جهاد متوافق باهم مخالفت در میان ایشان واقع نشد سپاه

در عهد خلیفه را انتخاب خود و بسیار نشد و خلیفه بر تعیین امرای سپاه از بیت مستغنی و بهره

تر و بین جیوش و امرا امصار را فی سوابق از صحابه بیرون او لیع انصار اخرج الترمذی

فی کتاب الشمائل عن عتبة بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی

وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت اشداقنا فالتقطت

بردة فقسمتها بینی وبین سعد فما منا من احد من اولئک السبعة الا وهو امیر مصر من الامصار وستجربون

الامراء بعدنا. بهر وجود مبارک در عهد شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سیرت مسعود ایشان

را بعد مطالب و تدبیرات کاملیه امت و دولت پذیرای تمام فاروق اعظم در خلافت

حضرت صدیق و تدبیر و مشیر بر خلافت و ظهیر و معین خلیفه بوجوب خود ساعی شدند کارها

سرانجام داده اند و تأیید دین بوجوه بسیار از ایشان بروی کار آمد که مقصود و ندید بکر نیست

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بملاحظه بهبود اعمال از سوابق و سیر و باعتبار تحمل اعباء مشاوره

ملکیه و ملیه و باعتبار انجمن برای انتخاب بر وجه معقد بود از کشوک و تدریج شیخین

هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساخته اند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی قصة تکلم البقرة وفی حدیث الذئب آمنت به انا وابو بکر وعمر وقال

كثيرا ما كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وابو بكر وعمر وفعلت انا وابو بكر
وعمر وذهبت انا وابو بكر وعمر وانطلقت انا وابو بكر وعمر ودخلت انا وابو بكر وعمر وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة ليتراءون اهل عليين كما ترون الكوكب الدري في افق السماء
وان ابا بكر وعمر منهم وانعما وقال صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين
والآخرين الا النبيين والمرسلين وقال اني لا ادري ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي
ابي بكر وعمر وقال انس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد لم يرفع احد رأسه غير ابي بكر وعمر
كانا يتبسمان اليه ويتبسم اليهما وخرج صلى الله عليه وسلم ذات يوم ودخل المسجد وابو بكر وعمر
احدهما عن يمينه والآخر عن شماله وهو آخذ بايديهما وقال هكذا نبعث يوم القيامة وقال صلى
الله عليه وسلم لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما وقال هذان السمع والبصر وقال ان لي وزيرين
من اهل السماء جبرئيل وميكائيل وان لي وزيرين من اهل الارض فابو بكر وعمر وقال الحمد لله الذي
ايدني بهما ورأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في رؤيا [illegible] رجحانهما في رؤيا
الرجحان في الوزن فعبر النبي صلى الله عليه وسلم بالخلافة واخبر ان حسنات عمر كعدد نجوم السماء
ثم قال جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات ابي بكر وفي حديث الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة
في منقبة عثمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عامل الصديق والفاروق معاملة واحدة وفي حديث
البيعتين انه بشرهما ببشارة واحدة بخلاف عثمان ثم بما صحباه صلى الله عليه وسلم وقال علي بن الحسين
منزلتهما في حياته كمنزلتهما بعد موته الى احاديث كثيرة على هذا الاسلوب لا جرم [illegible] در
يك [illegible] بودند و در [illegible] باهم [illegible] مستقر شد اينجا مناسب [illegible] كه منقبت
اتم [illegible] اخرج الدارمي من حديث خالد بن معدان
قال دخلت [illegible] عمر بن عبد العزيز [illegible] بين يديه [illegible]
[illegible] ثم قال [illegible] فان الله خلق الخلق [illegible] عن طاعتهم [illegible] والناس
في المنازل والرأي مختلفون فالعرب [illegible] اهل [illegible] واهل [illegible]

الدنيا

للدنيا ومن حسب بما لا يبالون اسد جانب ولا يغلو بكلها لا حتيم في النار وحتيم احمى لحسوب
ما لا يحصى من الرعوب بعد والاحوصيه فلما اراد الله تعالى ان يفتح عليهم رحمة بعث اليهم رسولا
من انفسهم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم وعليه السلام
ورحمة الله وبركاته فلم يمنعهم من ذلك ان مرجوا في حسده وبعثوا في ... ومن كتب بينه الله ما
لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالعزيمة وحض على الجهاد انبسط الامر الله لحسه فاقام
الله حجته واجاب كلمته واظهر دعوته ثم فارق الدنيا تقيا نقيا ثم قام بعده ابو بكر رضي الله عنه
فسلك سنته واخذ سبيله وارتدت العرب او من فعل ذلك منهم فابى ان يقبل منهم بعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلا انتزع السيوف من اغمادها واوقد النيران في شعلها
ثم ركب باهل الحق اهل الباطل فلم يبرح يقطع اوصالهم ويسقي الارض دماءهم حتى ادخلهم في
الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصاب من مال الله بكرا يرتوي عليه وحبشية
ارضعت ولدا له فرأى ذلك عند موته غصة في حلقه فادى ذلك الى الخليفة من بعده و
فارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبه ثم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمصر الامصار
وخلط الشدة باللين وحسر عن ذراعيه وشمر عن ساقيه واعد للامور اقرانها وللحرب آلتها
فلما اصابه فتى المغيرة بن شعبة امر ابن عباس يسأل الناس هل يثبتون قاتله فلما قيل فتى المغيرة
بن شعبة استهل يحمد ربه ان لا يكون اصابه ذو حق في الفيء فيحتج عليه بانه انما استحل دمه بما استحل
من حقه وقد كان قد اصاب من مال الله بضعة وثمانين الفا فكسر لها رباعه وكره بها كفالة
اولاده فاداها الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبيه ثم انكم يا
عمر بني الدنيا ولدتم بلوكها والتمستم ثديها وبتم فيها تلتمسون مطالبها فلا وليتها
القيتها حيث القاها الله هجرتها وجفوتها وقذرتها الا ما تزودت منها والحمد لله الذي
جلا لك حوبتها وكشف لك كربتها فامض ولا تلتفت فانه لا يعز على الحق شيء ولا يذل على الباطل
شيء اقول قولي هذا واستغفر الله لي وللمؤمنين والمؤمنات قال ابو العباس وكان عمر

عبد العزیز یقول فی السنة قال لی ابو الاسلم احفظ ولا تلفت تعیین ثالث قرن حضرت شیخ القوت
و تعبیر آن متفرع شد و این اعلم نفوس است آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را صعا صعا
در میان زمان حسن حضرت شیخ اشاره کرده تعبیر ساختند در وقت ... پس ثابت شد که ...
اجماع صحابه متواتر باشد و اکثار خلافت خاصه منتظم منقطع شد کما نص النبی صلی الله علیه وسلم
ذلک فی احادیث کثیرة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... از احادیث هر سه قرن
را جمع فرموده اند چنانکه در مقصد اول نوشتیم و اگر پیش تامل در تاریخ ... خلافت
خاصه منتظمه بالفعل مذکور شده در هر سه بزرگ ... آمده و خلافت خاصه با مداخلت در
امور نظام مختلف شده بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرجا که مذکور است ذکر شیخین یا غیر
و اکثار قرون ثلثه مشهود بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدة خلافت ذی النورین بود که قریب
هم قرن دوازده سال بود و هست سیرة حضرت ذی النورین نسبت بسیرة شیخین مغایر بود
زیرا که کارهای از عزیمت برخصت تنزل می نمود و امرای حضرت ذی النورین نه بر صفت امرای
شیخین بودند و انقیاد رعیت مر امرا را مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق
بود هرچند آن فتنه ها از قوه بفعل نیامده و از دل و زبان بدست و سلاح انتقال نکرده
بود الا عند تمام هذا القرن و هذا ما لا ینازع فیه الا مکابر بدان اسعدک الله تعالی اگر در
نادیده حدیثی اشکالی بهم رسد رجوع بحدیث دیگر کن تا مطمح نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن
حدیث بیقین توضیح شود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل قرآن است یفسر بعضه بعضا
قال الله تعالی کتابا متشابها مثانی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غالبا هر مضمون را بعبارات
مختلفه و اسالیب متعدده بیان فرموده اند حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین
یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق ایمانهم شهاداتهم و شهاداتهم ایمانهم و فی لفظ ثم یفشو الکذب
الحدیث از خیریت قرون اول و شریت قرون آخره فهمیده شد و گوشه خاطر ... بعد از
حدیث تزول رحی الاسلام لخمس و ثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من هلک ... مفهوم ...

کنی و در کتب ... خلافت بعد از پیغمبر علیه السلام بلا فصل ... که در حدیث ثابت است ... و بعد از آن

کلامیست که در ... خلافت ... و بعد از آن ... الملک العضوض ... یکی با این

مقصود ... تاریخ ... از این مواضع ... میفرماید

لکن چون ... فی ... معلوم ... است ... که ما آنرا بیان خواهیم ... نزدیک

... اکثر ... که در ... دیگر ... یکی ... میشود ... دیگر ... ما را

... با ... حدیث دیگر ... الخلافة بالمدینة و الملک بالشام ... خلافت

ملک ... پس ... این ... آنرا ... این ...

... یکی ... خلافت ... مسلم ... بعد از آن ...

... بعد ... سلطنت ... و ... خلافت در مدینه

مصداق ... یکی ... ملک ... این ... یکبار

در حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل ... ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة ... خلافة و رحمة

ثم یکون ملکا عضوضا و با حدیث ... حدیث ... الاسلام و حدیث الخلافة

بالمدینة و الملک بالشام ... که خلافت و رحمت ... ثم ...

... ثم ... این را ... در حدیث ... علق ... که الاسلام

... اساود ... یکبار ... تا کدام و ...

و ... اساود ... زمان ... تحقیق ... با ... الاسلام

خلافت و رحمت ... که ... بازار اساود ... با حدیث ...

و ... الکذب ... ملکا عضوضا ... که ... خواهی یافت

باز این را نیز یکبار در حدیث حذیفه که لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم

و یرث دنیاکم شرارکم ... کدام ... از ... کدام ...

الی غیر ذلک من الاحادیث ... از ... و ...

سازد بعض منطبق ما تا مقصد کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تو روشن شود بعد از آنکه
اخبار احوال آنکسانست که بعد از وفات آنحضرت صحابه کرام را یاد آرند از طغیان ما سای گردند مگر
با وجود استعمال الفاظ ایشان کاری بکنند و همین معنی است که [illegible] حذر [illegible]
دانست که [illegible] صحبت [illegible] از آن طریق چیزی بدست نخواهد آمد در هیچ مسئله زیاده نزاع
طریق مستقیم [illegible] نخواهد شد [illegible] در باب [illegible] شده [illegible] از [illegible] استطع [illegible] وجاوزه
الی ما لا استطیع بالجهاد فقد [illegible] فرموده اند اختلاف [illegible] صحابه [illegible] است در مسائل نوع دوم
یک صحابی [illegible] است و یک صحابه مختلف شدند لهذا در حدیث رحی الاسلام
همه را یکجا [illegible] فرموده اند و در حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام همه را یک منزلت
نهاده اند و در حدیث فتن که از حضرت حذیفه است همه را زمان استقامت گفته اند و در حدیث
که [illegible] [illegible] هستند اند چون تغییر اعظم بظهور پیوست سلک علم
بسر گشت [illegible] بنسبت [illegible] بظهور [illegible] تغییر یکسر گشته و در هر
واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرح تفصیل آن هیچ حادثه فرموده اند عالا مزید علیه اخرج
الشیخان عن حذیفة قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر وکنت اسأله
عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا الخیر
فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت فهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن قلت وما دخنه
قال یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر
قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال
هم من جلدتنا ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم
قلت فان لم یکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان تعض باصل شجرة حتی
یدرکک الموت وانت علی ذلک وفی روایة قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر
فجاءنا الله بهذا الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن

قال قوم

قال قلت وما دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر قلت فهل بعد ذلك الخير من شر
قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها قلت يا رسول الله صفهم لنا قال هم
من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وإمامهم
قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن تعض بأصل شجرة حتى
يدركك الموت وأنت على ذلك [illegible] قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف قلت
وهل بعد السيف بقية قال نعم تكون إمارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا قال
ثم يخرج الدجال بعد ذلك معه نهر ونار فمن وقع في ناره وجب أجره وحط وزره ومن
وقع في نهره وجب وزره وحط أجره قال العلماء قوله فما العصمة قال السيف كان قتادة
يضعه على أهل الردة التي كانت في زمن الصديق رضي الله عنه وقوله هدنة على دخن يعني صلحا
على بقايا من الضغن وذلك أن الدخان أثر من النار قال أبو عبيد أصل الدخن أن يكون
في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى السواد وفي بعض الروايات فلسنا [illegible]
رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا ترجع قلوب أقوام على الذي كانت عليه وقوله
وجماعة على أقذاء يكون اجتماعهم على فساد من القلوب شبهه بأقذاء العين فتنه اولی
مشتمل است حادثه عظیمه مبدأ این فتنه خلافت حضرت [illegible] رضی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تحت از خلافت حضرت [illegible] رضی [illegible] بود که منتظم نشود و از آن [illegible] شد [illegible] الخلفاء
أخرج الطبراني وأبو نعيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني لعلي إنك مؤمر مستخلف
وإنك مقتول وإن هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه وأخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال
إن مما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي بعده وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال
قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال
في سلامة من دينك وأخرج أحمد عن [illegible] بن عمر [illegible] عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم
أنه سيكون اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل [illegible] اولی حرب جمل

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آثار در خبر واحد بسبب بیان فرمودند اخرج ابو یعلی عن قیس
بن ابی حازم قال لما بلغت عائشة بعض میاه بنی عامر لیلا نبحت علیها الکلاب فقالت
ای ماء هذا قالوا ماء الحوأب فقالت ردونی ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف
باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب و اخرج الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن الصعید عن عیاش
عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احذرکم
سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة و فتنة بمکة و فتنة تقبل من الیمن و فتنة
تقبل من الشام و فتنة تقبل من المشرق و فتنة تقبل من المغرب و فتنة من بطن الشام
وهی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک اولها و من هذه الامة من یدرک آخرها
قال الولید بن عیاش فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة و الزبیر و فتنة الشام من قبل بنی
امیة و فتنة المشرق من قبل هؤلاء و حادثه ثانیه حرب صفین دا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از آن خبر دادند در صحیح اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل فئتان عظیمتان دعویهما واحدة و اشکال اینجاست که
اهل شام مصداق داشتند که مدعای یا وسمای ایشان آنست و حضرت مرتضی فرموده کما یرد
از آن صادق است و من قرائن آنهم و اخرج البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن منتهی شد بحکم دا آنحضرت صلی الله علیه وسلم این قطعه
را المنفصله بیان فرمودند که مستور باشد برانکه سبب انها سند ستی گردد و من متابع نجم
حادثه ثالثه حرب نهروان دا آنحضرت صلی الله علیه وسلم انرا خبر مشوه بیان فرمودند
و ارشاد نمودند که در حین فرقه مسلمین ظاهر خواهد آمد و مروق قتل الخوارج اولیهما بالحق
و این یکی از انسابست ظاهر شد بعد مسلمین حادثه رابعه واقعه حضرت مرتضی ... اند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و قاتل حضرت مرتضی
را اشقی الاخرین گویند اخرج الحاکم فی حدیث طویل عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال

سمعنا

كنت انا وعلي رفيقين في غزوة ذات العشيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكما باشقى

رجلين قلنا بلى يا رسول الله قال احيمر ثمود الذي عقر الناقة والذي يضربك يا علي على هذه يعني قرنه

حتى يبل من الدم لحيته و بيستم از وقايع مستقبله صلح حضرت امام حسن بود با معاويه بن ابي سفيان

كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم از آن در حديث صحيح بيان فرموده اند اخرج البخاري عن الحسن قال لقد سمعت

ابا بكرة رضي الله عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال ابني هذا سيد ولعل الله

ان يصلح به بين فئتين من المسلمين بعد از آن در حقيقت اين حديث اشاره است كه اماره على اقتدا

تهنيه علي دعوى ابنه از آن استقلال معاويه بن ابي سفيان بپادشاهي بيان فرموده اند اخرج ابن ابي

شيبة عن معاوية قال ما زلت اطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم

يا معاويه ان ملكت فاحسن فتنه ثانيه مستقبله واقعه بنديكي شهادت حضرت امام حسين في

المشكوة معزو الى البيهقي عن ام الفضل بنت الحارث انها دخلت على رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقالت يا رسول الله اني رأيت حلما منكرا الليلة قال وما هو قالت انه شديد قال وما هو

قالت رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم رأيت خيرا تلد فاطمة ان شاء الله غلاما يكون في حجرك فولدت فاطمة الحسين فكان في حجري

كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلت يوما على رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضعته في

حجره ثم حانت مني التفاتة فاذا عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم تهريقان الدموع قالت

فقلت يا نبي الله بابي انت وامي ما لك قال اتاني جبريل فاخبرني ان امتي ستقتل ابني هذا

فقلت هذا قال نعم واتاني بتربة من تربته حمراء دوم واقعه حره اخرج ابو داود عن

ابي ذر قال كنت رديفا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما على حمار فلما جاوزنا بيوت

المدينة قال كيف بك يا ابا ذر اذا كان بالمدينة جوع تقوم عن فراشك ولا تبلغ مسجدك

حتى يجهدك الجوع قال قلت الله ورسوله اعلم قال تعفف يا ابا ذر قال كيف بك يا ابا ذر

اذا كان بالمدينة موت يبلغ البيت العبد حتى انه يباع القبر بالعبد قال قلت الله ورسوله

اعلم قال تصبر یا ابا ذر قال کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینة قتل تغمر الدماء احجار الزیت
قال قلت الله ورسوله اعلم قال تاتی من انت منه قال قلت فالسیف قال تشارکت القوم
اذا قلت فکیف اصنع یا رسول الله ان خشیت ان یبهرک شعاع السیف فالق ناحیة
ثوبک علی وجهک لیبوء باثمک واثمه مسموم آنحضرت که سبب خروج عبدالله بن زبیر واکراه اهل
حره داد و در ینها هم خروج ابراهیم بن اشتر در آن وقت عبدالله بن زیاد بجنگ مسلط مختار و درکیه
و ازان حال نیز خبر داده اند که فی ثقیف کذاب ومبیر اخرج الترمذی عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی ثقیف کذاب ومبیر قال عبدالله بن عصمة یقال الکذاب هو المختار بن ابی عبید
والمبیر هو الحجاج بن یوسف وروی مسلم فی الصحیح بعد قتل الحجاج عبدالله بن الزبیر قالت اسماء
رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا ومبیرا التشبیه قتل مصعب با مختار
جنگید و او را بکشت بعد از آن مصعب کشته شد فقال عبدالملک با مصعب جنگ کرد حجاج و ظلم او در
حضرت صلی الله علیه وسلم از آنجا بیان فرموده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از منبع ثلاثة خبر داده اند
به عادة علی ابواب جهنم بعد ازان تا آنکه بعد القتال والتیام سلطنت بر عبدالملک مستقر شد
و همه اهل اسلام تحت حکم او در آمدند و اولاد و احفاد او نیز در عالم بهمین نسق فرمان روائی
کردند و در حدیث شریف بیان حکومت این فریق آمده است اخرج البخاری من حدیث ابی هریرة
هلاک امتی علی یدی غلمة من قریش واخرج الحاکم عن ابی ذر سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا بلغت
بنو امیة اربعین اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وکتاب الله دغلا واخرج ابو یعلی والحاکم
عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رایت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری کما تنزو
القردة قال فما رئی النبی صلی الله علیه وسلم مستجمعا ضاحکا حتی توفی واخرج البیهقی عن ابن المسیب
قال رای النبی صلی الله علیه وسلم بنی امیة علی منبره فساءه ذلک فاوحی الیه انما هی دنیا اعطوها
فقرت عینه واخرج الترمذی والحاکم والبیهقی عن الحسن بن علی قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
رای بنی امیة علی منبره یخطبون رجلا رجلا فساءه ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر و

انزل

و نزلت انا انزلناه في ليلة القدر و ما ادريک ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر يملكها
بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملک بني امية فاذا هي الف شهر لا يزيد و لا ينقص يوما
ابو داود عن عبد الله بن حوالة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رأيت الخلافة
قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل و البلابل و الامور العظام و الساعة يومئذ اقرب
الى الناس من يدي هذه من رأسک اينجا نکته ايست باريک آنرا نيز بايد فهميد که در باب
خلافت شام احاديث مختلفه آمده بعضها ظاهر ذم و بعضها ظاهر مدح مانند حديث ديگر از مسند
ابن حوالة اخرج احمد و ابو داود عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامر الى ان
تكونوا جنودا مجندة جند بالشام و جند باليمن و جند بالعراق فقال ابن حوالة خر لي يا رسول الله ان ادركت
ذلک فقال عليک بالشام فانها خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرته من عباده فاما ان ابيتم
فعليكم بيمنكم و اسقوا من غدركم فان الله عز و جل توكل لي بالشام و اهله و تطبيق اين تعارض آنست
که اينقوم در حد ذات خود بين استحقاق خلافت نداشتند و خلافت مر ايشانرا مستقر شد و غلبه
شرعيه متوجه نشد امر جهاد و غزا در ميان آنها گشت لهذا مر ايشانرا مذمت متوجه بذوات آن
جماعت است و مدح با مدح و حسن متوجه با امور کلي و مانند آن از مشايخ اينها عمر بن عبد العزيز
خليفه راشد بود بکليه علم و فضل و زهد آراسته و از وي آثار محموده در عالم باقي مانده يکي تحقيق
حديث و جمع آن ديگر ترک سب اهل بيت و بروي صادق آمد مضمون حديث ان الله يبعث لهذه الامة على
رأس كل مائة من يجدد لها دينها فتنه ثالثه آنکه چون ابن هبيره نزديک بانقضا رسيد
دعاة بني عباس از طرف خراسان سر برآوردند و جنگها واقع شد و مظلمها بر روي کار آمد
هرکرا از نفس بني اميه يا اعوان ايشان … يافتند کشتند و مصادرها نمودند و … در
همه اطراف بلاد اين فتنه فاش گرديد و همانا تا صد سال بعد اين همه … امر بني عباس استقرار يافت
و تغير تمام شد و تغير … ظاهر گشت اگرچه اين تغير حوادث عظام در بغداد داشت
و در زمان طويل سپري شد … داشت … تغيرات متعدده … داشتند …

باعتبار می توان گفت دو دولت سپری شد اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبی صلی
الله علیه وسلم الخلافة بالمدینة والملک بالشام وفی الاسرائیلیات فی وصف النبی صلی
الله علیه وسلم مهاجره طیبة وملکه بالشام اول لفظ حیثیت خلافت و رحمت بود
ثانی مصبوغ بوصف ملک بود ... ولفظ الملک ملک عضوض ...
... گشت اول موضع نزول وحی و اسلام ... بعد قیام امر سلطنت ...
... موضع ... در اول زمان سیاست ... بود و در ثانی سلطنت ...
میکردند ... اختلاف ... را ... امور دینی ... رائج بود ...
وظیفه ... و اختلاف ... معتد به در ... موجود شد در زمان ثانی ... وفرقها
... کنده در اصول عقاید که مرجیه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند ... و فتاوی
و احکام ... مذهب اهل مدینه ... و طایفه مذهب اهل عراق لیکن ... ایشان ... ما
... نشده ... این ... حکم الاما ... این حالة یا حالة اولی ... دو ... نوع ... مختلف
الحقیقة ... باید کرد با عبارات آن امر جامع آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
اند لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و فی روایة لا یزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان من حدیث جابر بن سمرة و تحقیق
این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام
استقرار یافت تفصیلی میطلبد ... دو ... دارد یکی خلافت و دیگر علم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اما اتفاق هر دو دولت باعتبار خلافت از آن حیثیت که در هر دو
دولت خلیفه ... در ... جهاد ... بدون ...
... امرای لشکر بخلاف دولت ... اما اتفاق این هر دو باعتبار علم از آن جهت است
که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود ... مکلف ... تابع فلان ... او
... سنت ... مذهب اصحاب ... میشود و هر یکی دعوی میکرد ...

صراح شریعت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین است اعطاف بهذا او
اصحاب فقه این زمانه مخلوط بود با آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ میکردند
بمآلها را بعد استقرار خلافت بنی عباس در عراق و این دولت قریب بیکصد
ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اند اخرج الترمذی عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تخرج من خراسان رایات سود فلا یردها شیء حتی تنصب بایلیا
و بیعت فتنه السراء و هرب و حرب مشهور اند بکون سببه و اخرج ابو داود عن عبد الله
بن عمر قال کنا قعودا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر الفتن فاکثر فی ذکرها حتی ذکر
فتنة الاحلاس فقال قائل یا رسول الله وما فتنة الاحلاس قال هی هرب و حرب ثم فتنة
السراء دخنها من تحت قدمی رجل من اهل بیتی یزعم انه منی ولیس منی انما اولیائی المتقون
ثم یصطلح الناس علی رجل کورک علی ضلع ثم فتنة الدهیماء لا تدع احدا من هذه الامة الا لطمته
لطمة فاذا قیل انقضت تمادت یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا حتی یصیر الی فسطاطین
فسطاط ایمان لا نفاق فیه وفسطاط نفاق لا ایمان فیه فاذا کان ذاکم فانتظروا الدجال
من یومه او من غده قال الخطابی قوله فتنة الاحلاس انما اضیفت الفتنة الی الاحلاس لدوامها
وطول لبثها یقال للرجل اذا کان یلزم بیته لا یبرح هو حلس بیته وقد یحتمل ان یکون شبهت
بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب المال والاهل یقال حرب الرجل فهو حریب
اذا سلب اهله وماله والدخن الدخان یرید انها تثور کالدخان من تحت قدمیه وقوله کورک علی ضلع
مثل معناه الامر الذی لا یثبت ولا یستقیم وذلک ان الضلع لا یقوم بالورک ولا یحمله
انما یقال فی باب الملائمة والموافقة اذا وصفوا به کف فی ساعد وساق فی ذراع
ونحو ذلک یرید ان هذا الرجل غیر خلیق للملک ولا مستقل به والدهیماء تصغیر الدهماء صغرها علی
مذهب المذمة لها انتهی و بمعنی احادیث بتفسیر محققین شد انتهی که فتنه احلاس فتنه بنی
امیه است در شام و هرب اشارة بفرار عبد الله بن الزبیر از مدینه بمکه و حرب اشاره بجنگ

از آن جمله آنست که جمعیتی در قزوین واقع شد و فتنه انگیز شدند یعنی عباسیه نصب کردند
بهرام بن عباس [illegible] در کتب تاریخ خوانده باشی و فتنه الدنیا [illegible] و از آن
[illegible] باستقلال طلوع اتراک طبقه بعد طبقه [illegible]
[illegible] حدیث ابن ماجه اشاره [illegible] از [illegible]
[illegible] شد [illegible] خلیفه المهدی گفته اند در غیبت حضرت او نموده اند و طرف آن
[illegible] اخرج ابن ماجه من حدیث علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بینما
نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ اقبل فتیة من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلی الله علیه
وسلم اغرورقت عیناه وتغیر لونه قال فقلت ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه
فقال انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا وان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء
وتشریدا وتطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر فلا
یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی
فیملؤها قسطا کما ملؤها جورا فمن ادرک ذلک منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج واخرج
ابن ماجه عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة
ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم
ثم ذکر شیئا لا احفظه فقال فاذا رأیتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج فانه خلیفة الله المهدی
واخرج ابن ماجه عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبیدی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه و تحقیق این مسئله حدیث آنست
که مراد از مهدی [illegible] عباسی است نه امام مهدی که در آخر زمان ظهور خواهد نمود مهدی
گفته اند و خلیفة الله [illegible] دست بر [illegible] او [illegible] است که خلافت این فرقه در
[illegible] تقدیر [illegible] شد [illegible] تغییر و تبدیل [illegible] مهدی [illegible] راه نموده شده
[illegible] باشد با [illegible] دیگر که [illegible]
[illegible]

شد و بجز هرج و مرج چیزی [illegible] و علیقه است یعنی آنکه خلافت او در رقبه

معصم گشت و با او باید بود هر دو او نباید نمود زیرا که مطلوب اهم در شریعت قطع نزاع است و

تقلیل هرج و مرج خلافت منعقده [illegible] اگر [illegible] سبب آن گوی که علی [illegible] خلافت

مثلا تسلیم کرده با صاحب آنکه افضل بود تا ترشیح تقلیل معتقده و تعیین راهی که موافق تقدیر نبوده

حاصل کرده هر دو او در دولت عباسیه هر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود و بعد معتصم حکم ایشان

ضعیف شد سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صوری ماند غیر حقیقت و عبیدیان بمصر خروج

کردند و از نسل سیادت آنها فتنه عظیمه برخاست نصاری بر شام تسلط یافتند آخرها هم عبیدیان

بهم خوردند و هم نصاری را از ملک شام برآورده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه بر خراسان

غلبه کردند و آخر اتراک خلیفه عباسی را هم خوردند در آن حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان

در همه ناحیه ریاست برآوردند و در ابتدای تغیر ثالث بعد در ایام دولت بنی عباس [illegible]

اصول و فروع محکم الا ما شاء الله حنفی و مالکی و شافعی تصانیف پرداختند و در اصول معتزله

و شیعه و جهمیه از هم ممتاز گشتند و در همین عصر علوم یونانیه را بلغت عرب نقل کرده شد و

تاریخ آنها را بسیار معرب ساختند و هر کسی بمذهب خود متعصب گردید تا انقراض دولت شام

هیچ کس حنفی را حنفی و شافعی نمیگفت بلکه او را بر وفق مذاهب اصحاب [illegible] میکردند و در

دولت عراق هر کسی برای خود نامی معین نمود تا نص اصحاب خود نیابد [illegible] کتاب و سنت

حکم نکند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب و سنت لازم می آید الحال محکم الا ما شاء الله [illegible]

دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تاسیس مذاهب و تخریج آن [illegible]

بر آن گذشت و اینجا لات بنسبت حال تبع تابعین [illegible] اند و حسب تحقیق جزئی حالی تصور باید کرد

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از [illegible] مشترک فرمود اخرج ابو داود من حدیث سعد

ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لارجو ان لا تعجز امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف

یوم قیل لسعد وکم نصف یوم قال خمسمائة سنة تفصیل این اجمال آنکه خلافت [illegible]

و تمام دیار عراق حینه قریب بود و در ملک عرب باطراف متفرقه احکام جاهلیت می شد و لوجب

انعدام امت دعوت حنیفیه گمی بود و قبیله است از این تاریخ باز دولت فرس متفرق شد

بلکه دولت عرب هم خود شد ساختی شد تا علم شمیاتش رنده چون دولت عرب منقرض شد

مردم در بلاد مختلفه از مذهب اهل اسلام مذاهب دیگر گرفته بودند بر ایشان اصل بدعت و الحاد

مستقیم نایل بود الآن است مستقر شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع شد و دست

ایشان مانند دست مجوس الا آنکه نماز میگذارند و شکل کلمه شهادتین می گویند تا مردم در

دل ایشان تغیر پدید آمد هم مقیم اند خدای تعالی بعد از این چه خواسته است و هذا آخر الفصل الرابع

خامس در تصویرات قرآن و نصوص احادیث آنکه دلالت میکند بر صفات خلافت خاصه

و بر خلافت خلفا از فضایل و سوابق ایشان و آیاتی که موافق خلفا اند و آیاتی که بسبب

نزول آنها خلفا بوده اند علم حدیث بطبیعت خود منقسم میشود به پنج فن اول فن است باعتبار

استفادهٔ فن سنه است مثل موطا و جامع سفیان بعد از آن فن سیره مثل کتاب محمد بن اسحاق

و کتاب موسی بن عقبه و ابواب شمایل نیز داخل در آنست و فن تفسیر مانند تفسیر عبد الرزاق و تفسیر

نجاری و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان و فن زهد و رقایق مانند کتاب الزهد لابن

المبارک و متقدمین و کتاب قوة القلوب شیخ ابو طالب مکی و ابواب فتن و امارات

قیامت و عجب نیست و فن وعظ نیز در رقایق داخل است و فن معرفة الصحابه مثل استیعاب

و مناقب صحابه نیز در آن فن داخل است الفرائد هر مناسبت بود و فقه یا سنه فن و اردو

اینها مقدمه بر فن نمیتوان تخریج کرد و بعض کتب مصنف اند برای یک فن تنها مثل

بعضی و بعض جامع باشند مثل ترمذی اصلی از وضع این فصل آنست که دلایل صفات خلافت خاصه

و دلایل خلافت خلفا و سوابق ایشان از احادیث و آثار مجموعه در علم تفسیر بیان کرده

شود و آنچه از خلفا در تفسیر قرآن و در مواعظ و غیر آن منقول شده در ذیل تصویرات

قرآن و تعریفات آن ذکر کرده آید مرحله استدلال مجموعی است که در این سیار نافع

و حالیه صحیح شود که مستظهر گردانند آن را بجزم با آنکه اینجا تخصیص است کلا و کذا اشاره بحق

نیابت او ست اگر سعی یک قوم خود تمام باشد و قرابت حال شخص واحد باین معنا صحیح شود

استدلال از این آیه نتوان کرد لیکن کلامی با اینهمه مذکور میکنیم بقصد آنکه صاحب انتزاع

صحابه یا آنچه بعضی خلفا با نسبت و انتزاع مسلک است در مسلک اجماع کل سر بعضی و

تبجیل خلفا قال ابو العالیة و الحسن البصری در تفسیر قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم هو رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحباه

فقیر گوید توجیه استفهام آنست که خدای تعالی در بیان صراط مستقیم میفرماید صراط الذین انعمت

علیهم باز الذین انعم علیهم را جای دیگر بیان میکند که من النبیین و الصدیقین و الشهداء

و الصالحین و سرور و اکمل تبعا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث مستفیض بیان

فرموده اند که ابوبکر صدیق است و عمر شهید باز آنجناب صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را بآیه

فرموده که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر از این آیه بتوان استدلال کرد که خدای تعالی

بندهای خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط مستقیم چون

بعد التتبع و التفحص ثابت شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است لازم آمد که شیخین خلیفه خاص

باشند زیرا که خلیفه خاص او ست که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب بعد در شریعت

توجه بسوی او قال الله تعالی قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون

له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم

و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم فقیر گوید فحق

خدای عز و جل قصص پیغمبران بیان نفرموده است الا برای آنکه عبرت باشد برای این امت

پس از این آیه مسئله چند از مسائل خلافت خاصه مفهوم میشود یکی آنکه چون خلیفه کفار سلطنت

پدید آید و در صورت وجوب جهاد و قتال با اهل موعود فتح است در صورت وجوب

جهاد ابتدا و آنچه اینجا حاصل از سیف و مرو و عده و عده که کفایت میکند در اتمام

امر مقصود در مقتضای الهی لازم میشود حکم با آن شخص که در قسمت فتح بنام او نوشته اند

و چون نوبت بآنجا رسید فرض میاید و استخلاف او داد خلیفه خاص باشد من عند الله و فی
تعبایه و حکمه چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند و در دست عمالقه و اولاد ایشان در دیار
ایشان و مفتون گشت حالی که در آن وقت داشتند کفایت نمیکرد برای فتح خدای تعالی مستعدین
ساخت طالوت را به نبی ایشان فرمود که بعلامت کذا و کذا او را بشناسید و خلافت را
بنام او کنید دیگر آنکه بعد استقرار خلافت او بتفصیل‌های بی سر باز زدن از قبول خلافت او
و ملکوت و اهمیه پیدا کردند در استکبار تقدیم او و معصیت چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند
انّی یکون له الملک علینا یعنی طالوت هر چند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه در ملک
نداشت و باقی بود با سقای چنان میگفتند این سخن را از ایشان نپسندید و تاج التفات
نفرمود سیوم آنکه در باب استخلاف مقرر شدن قدرت در غیب که فتح بتدبیر او و بنام
او واقع شود و استخلاف خدای تعالی مستلزم اصطفاست و مدار این اصطفا بر صفاتی
که مدار مع باشد نه بر کثرت عامه مانند کثرت مال کشتاه حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربه
مصلحت استخلاف است مع هذا سنة الله آنست که فضیلت جزئی برای او معین فرمایند تا نفوس
قوم مطمئن شود چنانکه در استخلاف طالوت بآنکه مال التفات نکردند و بقای او از دل
بر نمودند تا او در علم و جسم بر منصب تقیید کردند تا نفوس قوم بر تقدیم او مطمئن
گردد والله اعلم قال الله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة
لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
یتلو علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم وقال تعالی وکذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و مثله قوله
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة اخرج البغوی عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال ان هذه الامة توفی سبعین امة هی خیرها واکرمها علی الله عزوجل واخرج

الدارمی

الدارمي عن كعب في السطر الاول محمد رسول الله عبدي المختار لا فظ ولا غليظ ولا سخاب
في الاسواق ولا يجزي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر مولده بمكة وهجرته بطيبة وملكه بالشام
وفي السطر الثاني محمد رسول الله امته الحمادون يحمدون الله في السراء والضراء يحمدون الله في
كل منزلة ويكبرونه على كل شرف رعاة الشمس يصلون الصلوة اذا جاء وقتها ولو كانوا على
راس كناسة ويأتزرون على اوساطهم ويوضئون اطرافهم واصواتهم بالليل في جو السماء
كاصوات النحل واخرج الدارمي عن ابن عباس انه سأل كعب الاحبار كيف تجد نعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في التورية قال كعب نجده محمد بن عبد الله يولد بمكة ويهاجر الى طابة ويكون ملكه
بالشام وليس بفحاش ولا صخاب في الاسواق ولا يكافي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر امته الحمادون
يحمدون الله في كل سراء وضراء ويكبرون الله على كل نجد يوضئون اطرافهم ويأتزرون في اوساطهم
يصفون في صلاتهم كما يصفون في قتالهم دويهم في مساجدهم كدوي النحل يسمع مناديهم في جو السماء
حق تعالى تشكر نمود شهداء [illegible] [illegible] را كه پاك كند بر دست پيغمبر صلى الله عليه وسلم [illegible]
و انصار را و پاك كرده اند بر دست مهاجرين و انصار [illegible] را قال الله تعالى آمن الرسول
بما انزل اليه من ربه والمؤمنون اخرج البغوي عن النعمان بن بشير عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض بالفي عام فانزل منه آيتين ختم بهما
سورة البقرة فلا تقرآن في دار ثلث ليال فيقربها شيطان واخرج البغوي عن عبد الله بن
مسعود قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم انتهي به الى سدرة المنتهى وهي في السماء
السادسة اليها ينتهي ما يعرج به من الارض فيقبض منها واليها ينتهي ما يهبط به من فوقها
فيقبض منها قال اذ يغشى السدرة ما يغشى قال فراش من ذهب قال فاعطي رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثلثا الصلوات الخمس واعطي خواتيم سورة البقرة وغفر لمن لا يشرك
بالله من امته شيئا المقحمات فقير گويد عفي عنه چون صورت محمديه على صاحبها الصلوة
والتسليمات در ازل الآزال براى توبه معين شد [illegible] امت او نيز [illegible] شدند

نه بر اکر بود و الغرض اضافی تا آنست باشد بنوه صورت نگیرد تفرقه صحبت سلطان چوگان
بوده و لیکن گوی نیز در میدان چوگان چه کار دارد و آن ناکز درسایه بوده و میان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امت او بصورت در اسکلی ظاهر شدند و هم الشهدا علی الناس تشود تا
تا در اخلاط و نقصان در مطلعبود رسید مثل آنکه اگر کره متحرکه تسکین نکند حقیقت وجود او تعالی
از صلب سته تصور لازم آید و هر چه بندی او نا تندی لهذا در کتب الهیه جای که ذکر آنحضرت
آمده ذکر امت او نیز آمده و این فقیر چند بار موهومه سنجیده که آخر کار ایشان منتفرق
باشند و بشرعیت سهل سمحه ایشان را مکلف سازند و اینهمه بر صورت و ما و اطاعت سکش
نشد مقتضای عزوجلا این دو آیت را از میان مولی فرود آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین
سر خبر دادند باطا اینجه دارند الکفار مقصود بود بصورت طهور نمود آنچه ظاهر شد
مقصود نبوده لکه دیگ ما شیت کانیا بیقول وان رذی عشیرة رود سرهای برکسی کرمان
میکند که مغفور است برع خلافت تحقیق بود و اتع خلافت در انتها مستعد دیگر باشد اگر کسی فهم
در مقام الهی راه اقرا انداخته حکم الهی دیگر باشد و واقع در جای دیگر جواب بعلم تو دقیق
که ما در تعویر اتم صورت شریعت که از محض رحمت امتنانیه بر آمده و صورت رسالت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قیام امت مرحومه با قتدای او به فتن و معاصی و خلافت
شرعی سنانه ناعیهما قال الله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله
رؤوف بالعباد و قال تعالی ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله
اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم و قال سبحانه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون فقیر گوید عفی عنه خصایل
که مقربست بسیر ایجاب قدس دو قسم است قسمی آنست که جمیع ملل در آن متساوی الاقدام
اند و افراد بشر در جمیع اعصار تقرب الی الله بآن مینمایند و آن بر حقیقت است قال الله تعالی
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة

والکتب

ذلک الکتاب الی قوله الآیة و تقسیم آنست که در بعض ملل بدار فضل و نیاط قرب میشود و بنا
بعضها دار آنکه باشد هجرت و جهاد قرآن عظیم این نوع فضایل را خصوصاً شرح و تفصیل
تمام داده و علو مراتب در دنیا و آخرت بر آن دایر ساخته و این مدعا از بسیاری آیات
مستغنی است زیرا که بکرار اند احتیاج نداشته باشد لیکن چون علوم جنسیه در مسلمین داخل شده
و جهت تحقیق گشت لازم آمد تذکر آن دلایل قوله تعالی و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء
مرضات متضاده را ذکر میفرماید یکی را میستاید و دیگری را می‌نکوهد و وصف ستوده گاه
بیان میکند نفوس خود را در طلب مرضاة رب جل شانه میفروشند یعنی در مهالک می‌اندازند
قوله ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا نص صریح است در فضیلت مجاهدان و مهاجران
قوله الذین ینفقون الآیة مفهوم تحسین و کثرة انفاقست در مصارف خیر مرة بعد اخری
و کرة بعد اخری مخفی نیست که خلفاء رضوان الله علیهم بذل نفوس خود کردند بطلب مرضاة
الله صدیق اکبر رضی الله عنه در مکه دعوت اسلام نمودند تا آنکه او را زدند و کوفتند و ایذا
ها رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار هجرت کردند حالانکه کفار در طلب
ایشان مردم فرستادند و دیتی برای یافتن ایشان مقرر نمودند و عمر فاروق رضی الله عنه
قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت جانبازی عظیم از وی
ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب کرد
بوجهی که اگر کفار حمله میکردند بر وی می‌افتادند و ذی النورین رضی الله عنه نیز خود و قوم
خود ایذاها کشید و بعد ایمان او در آن میان شکست دید و با هجرت نمود هجرت حبشه و
هجرت مدینه بعد از آن همه این عزیزان با قلت احباء و کثرت اعداء در معارک و ملاحم تحت
رایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد قتال دادند بعد از آن همه این بزرگان در مشاهد
خیر بذل اموال خود نمودند پس ایشان همه از اهل این آیات باشند بلکه سردفتر اهل آنها و هو
المقصود و اگر متعصبی گوید که این همه کلمات عموم است محتمل که مراد بعض افراد دیگر باشد گوئیم

قصر تمام بر بعض افراد صدق وارد و اما آنانکه در ان وصف شامل اند و اکثر ایشان باشند علاوه بهشت پیش قدم
و در اول سیاق کلام نظر بخاطبان بر آن افتد عزرا ایجاب ارتداد باین عموم لفظ عربیت و
میگوید اگر نکر غیر مطلع بعهد اند اگر هیچ بیجا نکند ایشان بایمان علیم ذاکر منصف صحیح است و میگوید
اول این همه فضایل ثابت اند بعد از آن تنبیه گشت بسبب جمعی سیاق کلام زیرا که نظیر سبب
از اول ... ابتدا اشتود رهای اسلام تا قیام قیامت این آیات را تشد تلاوة و معانی او جوهر
تلاوت میکنند و خواهند کرد اگر تمام مساوی اند و افراد باشند بسبب تعظیم در هر زمان و هر
طبقه پیدا می شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و روی عن ابن عباس فی قوله تعالی آمنوا کما
آمن الناس قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی فقیر میگوید این اثر ضعیف است از جهت سند قوی است
از جهت معنی و در معنی اهدنا الصراط المستقیم مفصل بیان کردیم قوله تعالی من کان عدوا لجبریل
الآیة هذه الآیة من موافقات عمر رضی الله عنه روی ذلک عن الشعبی و عکرمة و قتادة و عبد
الرحمن بن ابی لیلی والسدی و ذلک من المراسیل الصحیحة استفاضة طرقها عن عکرمة قال کان
عمر یاتی یهود فقالوا انه لیس من اصحابک احد اکثر اتیانا الینا منک فاخبرنا من صاحب
صاحبک الذی یاتیه بالوحی فقال جبریل قالوا ذلک عدونا من الملائکة ولو ان صاحبه صاحب
صاحبنا لاتبعناه فقال عمر من صاحب صاحبکم قالوا میکائیل قال وما هما قالوا اما جبریل
فینزل بالعذاب والنقمة واما میکائیل فینزل بالغیث والرحمة واحدهما عدو لصاحبه
فقال عمر وما منزلتهما قالوا هما من اقرب الملائکة منه احدهما عن یمینه وکلتا یدیه یمین والآخر
من الشق الآخر فقال عمر لئن کانا کما تقولون ما هما بعدوین ثم خرج من عندهم فمر بالنبی صلی
الله علیه وسلم فدعاه فقرأ علیه من کان عدوا لجبریل الآیة فقال عمر والذی بعثک بالحق
انه الذی خاصمتهم به آنفا واخرج الحاکم عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
وزیرای من اهل السماء جبریل و میکائیل ومن اهل الارض ابو بکر و عمر واخرج الطبرانی بسند
حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم ان فی السماء ملکین احدهما یامر بالشدة والآخر یامر

باللین

باللين وكل مصيب وذكر جبريل وميكائيل ونبيان احدهما يأمر باللين والآخر يأمر بالشدة و
كل مصيب وذكر ابراهيم ونوحا ونبيان احدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب
وذكر ابا بكر وعمر واخرج البزار والطبراني في ... وخرجه البيهقي في الاسماء والصفات عن
عبد الله بن عمرو قال جاء ... من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله زعم
ابو بكر ان الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع
هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاقضين بينكما بقضاء اسرافيل بين
جبريل وميكائيل ان ميكائيل قال بقول ابي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل
انا متى تختلف اهل السماء تختلف اهل الارض فلنتحاكم الى اسرافيل فتحاكما اليه فقضى بينهما بحقيقة
القدر خيره وشره وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا ابا بكر ان الله لو اراد ان لا يعصى لم يخلق
ابليس فقال ابو بكر صدق الله ورسوله قوله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى هذه الآية من
موافقات عمر فقد اخرج البخاري ومسلم والترمذي وغيرهم عن عمر قال وافقت ربي في ثلث
او وافقني ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى فنزلت واتخذوا
من مقام ابراهيم مصلى الحديث ومن قيام عمر بحفظ شعائر الله عز وجل اعادته المقام في مكانه
بعدما ذهب به السيل عن سفيان بن عيينة عن حبيب بن ابي الاشرس قال كان سيل ام نهشل
قبل ان يعمل عمر الردم باعلى مكة فاحتمل المقام عن مكانه فلم يدر اين موضعه فلما قدم عمر سأل
من يعلم موضعه فقال المطلب بن ابي وداعة انا يا امير المؤمنين قد كنت قدرته وذرعته
بمقاط وتخوفت عليه هذا من الحجر والركن اليه ومن وجه الكعبة فأتى به فوضعه موضعه هذا
وعمل عمر الردم عند ذلك قال سفيان فذلك الذي حدثنا هشام بن عروة عن ابيه ان
المقام كان على سقع البيت فأما موضعه الذي هو موضعه فلا ... واما ما يقول الناس
انه كان هنالك موضعه فلا قلت المقام ... حجر صغير شديد الثقل ... سقط عن عمر
في ... ثلاثة ... بذكر الجنة سأل الله الجنة واذا مر بذكر النار

توذنا ... وروي من طرق متعددة ان المصريين لما دخلوا على عثمان كان المصحف
بين يديه فضربوه بالسيف على يديه فجرى الدم على فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم فقال عثمان
والله انها لاول يد خطت المفصل وقيل ثابت بينهم رجلا سوديا ... حدثنا محمد ابو داود عن
... معاذ بن جبل كان عمر اصاب من النساء بعد ما نام فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر
ذلك له فانزل الله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله ثم اتموا الصيام الى
الليل واخرج الطبراني في الاوسط عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ذاكر الله تعالى في رمضان مغفور له وسائل الله لا يخيب وعن عمر في قوله تعالى الحج
اشهر معلومات قال شوال وذو القعدة وذو الحجة وعن عمر افصلوا بين حجكم وعمرتكم
اجعلوا الحج في اشهر الحج واجعلوا العمرة في غير اشهر الحج اتم لحجكم وعمرتكم وعن ابي بكر
الصديق انه قال في خطبته الصدق امانة والكذب خيانة الكيس التقي والحمق الفجور وعن عمر انه
كتب الى ابنه عبد الله اما بعد فاني اوصيك بتقوى الله فانه من اتقاه وقاه ومن اقرضه
جزاه ومن شكره زاده واجعل التقوى نصب عينيك وجلاء قلبك فاعلم انه لا عمل لمن
لا نية له ولا اجر لمن لا حسنة له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له واخرج الشافعي
في الام عن عروة بن الزبير ان عمر بن الخطاب ... رجع من عرفة قال الست تقصدوا اقلها
وصفيها حتى ... الصفا حتى وبيها واخرج البيهقي عن ابي هريرة ان رجلا مر بعمر بن
الخطاب وقد قضى نسكه فقال له عمر احججت قال نعم فقال له اجتنبت السيئة قال ما الوت
فقال عمر استقبل عملك فقيل لعطاء بن ابي رباح الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ...
العمل يعني الحاج قال لا ولكني بلغني عن عثمان بن عفان ... استقبلوا العمل
وعن سالم عن ابيه عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تعالى من شغله
ذكري عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين وعن ابي نجيح سئل ابن عمر عن صوم عرفة
فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عمر فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه وانا لا

اصومه

امنوا سعدا لا آمر بقتال نهى عنه [illegible] من صهيب [illegible] للمشركين [illegible] فجاء الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم [illegible] فبعث [illegible]

[illegible] فقالت الا [illegible]

[illegible]

على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة [illegible] ابا بكر [illegible]

بالآية التي نزلت في [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقال [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] ومن الناس

من يعجبك قوله [illegible] ومن الناس من يشري نفسه [illegible] قال اقتتل الرجلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible] عن ابي بكر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اغبرت قدما

في سبيل الله [illegible] النار [illegible] وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرس ليلة في

سبيل الله افضل من الف ليلة يقام ليلها ويصام نهارها وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الجهاد الا عمهم الله تعالى بالعذاب وعن عمر بن الخطاب ان الله

لا يستحيي من الحق لا تأتوا النساء في ادبارهن وعن زيد بن اسلم قال بلغني ان امرأة اتت

عمر بن الخطاب فقالت ان زوجها لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرت وذهبت قوتي

فقال عمر في كم تصيبها قال في كل طهر مرة فقال اذهبي فان فيه ما يكفي المرأة وعن الحسن قال

سأل عمر ابنته حفصة كم تصبر المرأة عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا جرم لا احبس رجلا اكثر

من ستة اشهر وعن عمر قال والله اني لاكره نفسي في الخلاء [illegible] وعن اسلم

بن اسلم العدوي قال بينا عمر يصلي [illegible]

كما جعلوا [illegible] خطيبا [illegible] الحجاج [illegible] عمر [illegible] في كتاب
[illegible] سنة [illegible] علم [illegible]
[illegible] في [illegible] عليهم [illegible] حتى [illegible]
[illegible] عليهم [illegible] بعد [illegible]
[illegible] نزل [illegible] السبع [illegible] القرآن [illegible] الآية
[illegible] عمر بن الخطاب خرج [illegible] إلى الناس فقال أيكم يخبرني بأعظم آية في القرآن و
أعدلها وأخوفها وأرجاها فسكت القوم فقال ابن مسعود على الخبير سقطت سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول أعظم آية في القرآن الله لا إله إلا هو الحي القيوم وأعدل آية في القرآن إن الله يأمر بالعدل
والإحسان [illegible] وأخوف آية في القرآن فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا
يره وأرجى آية في القرآن يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله وعن [illegible]
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر فإنهما حبل الله الممدود
فمن تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها وعن ابن عباس قال قال عمر يوما لأصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم فيم ترون هذه الآية نزلت أيود أحدكم أن تكون له جنة قالوا الله
أعلم فغضب عمر فقال قولوا نعلم أو لا نعلم فقال ابن عباس في نفسي منها شيء [illegible] فقال عمر أي عمل قال
ابن عباس لعمل قال عمر لرجل غني يعمل بطاعة الله ثم بعث له الشيطان فعمل بالمعاصي حتى أغرق
أعماله [illegible] ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب قرأت الليلة آية أسهرتني أيود أحدكم أن
تكون له جنة من نخيل وأعناب [illegible] فما عنى بها فقال بعض القوم الله أعلم فقال إني أعلم
أن الله أعلم ولكن إنما سألت إن كان عند أحد منكم علم فيها أو سمع فيها شيئا أن يخبر بما سمع فسكتوا
[illegible] قل يا ابن أخي ولا تحقرن نفسك قلت عنى بها العمل قال وما عنى بها العمل قلت
شيء ألقي في روعي فقلته فتركني وأقبل يفسرها صدقت يا ابن أخي عنى بها العمل ابن آدم
أفقر ما يكون إلى جنته إذا كبر سنه وكثر عياله وابن آدم أفقر ما يكون إلى عمله يوم القيامة

صدقت

صدقت يا ابن ابي العز الدارقطني عن عمر بن الخطاب انما سن رسول الله صلى الله عليه وسلم
الزكوة في هذه الاربعة الحنطة والشعير والزبيب والتمر وعن ابي بكر الصديق قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم على اعواد المنبر يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فانها تقوم
العوج وتدفع ميتة السوء وتقع من الجائع موقعها من الشبعان حم ع ابو داود في الزهد
عن عمر قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم
اسبق ابا بكر ان سبقته يوما فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ابقيت
لاهلك قلت مثله واتى ابو بكر بكل ما عنده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ابقيت لاهلك
قال ابقيت لهم الله ورسوله فقلت لا اسابقك الى شيء ابدا د وعن الشعبي قال نزلت هذه
الاية ان تبدوا الصدقات فنعما هي الى آخر الاية في ابي بكر وعمر جاء عمر بنصف ماله يحمله
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رؤوس الناس وجاء ابو بكر بماله اجمع يكاد يخفيه من نفسه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت لاهلك قال عدة الله وعدة رسوله فقال عمر لابي بكر ما استبقنا
الى باب خير قط الا سبقتنا اليه واخرج احمد عن ابن ابي مليكة قال ربما سقط الخطام من يد ابي بكر الصديق
فيضرب بذراع ناقته فينيخها فياخذه فقالوا له افلا امرتنا نناولكه فقال ان حبي صلى الله
عليه وسلم امرني ان لا اسال الناس شيئا حم واخرج احمد وابو يعلى عن ابي سعيد الخدري قال قال عمر يا
رسول الله لقد سمعت فلانا يذكر انك اعطيته ما بين عشرة الى مائتين فقال
اما والله ان احدكم ليخرج مسألته من عندي يتأبطها نارا قال عمر يا رسول الله لم تعطيها اياهم
قال ما اصنع يأبون الا مسألتي ويأبى الله لي البخل واخرج البخاري ومسلم عن عمر بن الخطاب قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فاقول اعطه من هو افقر اليه مني فقال خذه اذا
جاءك من هذا المال شيء وانت غير مشرف ولا سائل فخذه فتموله فان شئت كله وان شئت
تصدق به وما لا فلا تتبعه نفسك قال سالم بن عبد الله فلاجل ذلك كان عبد الله لا يسأل
احدا شيئا ولا يرد شيئا اعطيه وعن ابي اسحاق قال لما قبض ابو بكر استخلف عمر خطب

الحج من قول الله واثنى عليه بما هو اهله ثم قال يا ايها الناس ان بعض الظلمة قد ارادوا ان يعضلوا لنا فرجي
عندا انتم تحسبون بالا تاكلون وتاكلون ما لا تكلون واعلموا ان حضن الشيخ شعبة من النفاق فاتقوا
شيئا انفسكم فانه تجلب ما والآية الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم
عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون وعن عمر قال من آخر ما انزل الله آية الربوا وان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قبض قبل ان يفسرها لنا فدعوا الربوا والريبة وعن ابي بكر
الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يسمع الله دعوته ويفرج كربته في الدنيا
والآخرة فلينظر معسرا وليدع له ومن سره ان يظله الله من فور جهنم يوم القيمة ويجعله في
ظله فلا يكونن على المؤمنين غليظا وليكن بهم رحيما وعن عثمان بن عفان سمعت النبي صلى الله
عليه وسلم يقول اظل الله عبدا في ظله يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله انظر معسرا او ترك لغارم
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا
بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم
فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته
لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر و
اولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و
اولئك لهم عذاب عظيم يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم
بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمت
الله هم فيها خالدون تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين ولله ما
في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور فقير گوید عفی عنه خدای عز و جل درین آیات
بیان فرموده است حقیقت خلافت خاصه و حقیقت فتنه که بعد از ایام خلافت خاصه
بظهور آید و رضای حضرت خود را بر یک حالت و سخط جناب خود از حالت دیگر
ابینا د مقصود اولا امر معتزلنا ند بتقوی فرمود قدم در آن بعد از آن حکم نمود باجماع

در اعتصام بحبل الله و نهی میکند از تفرق در راه بلذا اشارات معتبره که مراد از حبل
الله امریست کلی که اگر در فهم شرایع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند یعنی یکی مذهب خود این را
گیرد و دیگری چیزی دیگر و یکی باشند انچه در آیه واعتصموا بحبل الله جمیعا طریق اجمال مبین شده
در آیه ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات مفسر گردید امت را
که با یکدیگر مشاجره کنند و اختلاف را از میان خود برانداخته و در تحصیل اتفاق و اجماع
در امثال شوند و عادة الله آنست که اجماع و رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفه راشد
قائم مسلم الفضل فیما بینهم چه اگر همه بر اهل کلمة الله سعی باید که هر خودرا متفق سازند و اجتماع
و یرمنه که در جاهلیت میان ایشان به بعد پس را فرامش کرده اند دیگر مضمون امتنان بوده است در آیه
واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء الآیه بعد ازان ارشاد میفرماید که سبب این اجتماع که سبب
خیری بسته الله آنست که جماعه از ایشان باحیاء علوم دین و قیام بجهاد و اقامت حدود و امر
بمعروف و نهی منکر قایم شوند و دیگران امتثال امر ایشان کنند و این یکی از وجوه اجابت بالکلیة
اصلا نیست عادة الله آنست که امر اقامت معطل بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم
برین اقامت صورت نگیرد بعد ازان تشدید میفرماید در تفریق فی الدین تا آنکه ابرکها ساختند
که بعد وضوح حق و ثبوت حجت الله وارد است مختلف شدند و بعد ازین دفع اختلاف
حال ایشان روز قیامت است که تبیض وجوه و تسود وجوه بعد ازان فرمود این جماعه که در میان
امت محمدیه قایم باحیاء دین باشند بر جماعاتی که در امم سابقه باین امر قیام می نمودند ارشاد
میفرماید و سبب موخر داشتن یهود و نصاری ازین منزلت بیان میفرماید که کنتم خیر امة اخرجت
بالجمله خلافت خاصه آنست که اجماع مسلمین بهر وجه معنی متحقق گردد اتفاق در مذاهب داشته
باشند و اجتهادی که بسبب شدت نفس سبعی و بهیمی شهوات ایشان را مشحون سازد
از میان خودها دفع کرده اند و این قرن خیر القرون باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم
خیر القرون قرنی الحدیث و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پیدا آمد و جماعات

مسلمین از صحبت اجماع جمیع صحابه ثبوت شود و مجدد گردند مثل [illegible] سبط ابن [illegible] و آنچه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از آنکه باب در اخبار مشهوره ارشاد فرموده اند بنابر تقریر بعضیهم فرع باید

تسلیم کرد در بیان ثابت شد که جماعت عظیمه از امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر امت اخرجت

للناس بعد از وفات آنحضرت [illegible] و در تصدی اقامت دین سعی کردند [illegible] امر بمعروف و نهی

و در حکم ایشان [illegible] عن المنکر کردند [illegible] سعی خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل

باشد و غیر مستحق ریاست را رئیس کردند خیر امت نباشند و از جمعی غیر مستحق ریاست را رئیس

کردند و جمعی دیگر سکوت نمودند و انکار منکر نمی نمودند هر دو از خیریت معزول باشند سبحانک

هذا بهتان عظیم قال الله سبحانه الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا

منهم واتقوا اجر عظیم الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا

حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله

ذو فضل عظیم انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین جمهور

علما و مفسرین در تفسیر این آیات مختلف اند اکثر بر آن رفته اند که الذین استجابوا والذین

قال لهم الناس در بدر صغری نازل شده با جماعه [illegible] از حاضران بدر صغری [illegible] فانقلبوا بنعمة

من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله [illegible] [illegible]

منه التشریف قال الله تعالی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات

لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات

والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد

اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم

فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا

علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل

عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا

فی سبیلی

في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لأكفرن عنهم سيئاتهم ولأدخلنهم جنات تجري من تحتها الأنهار
ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب بعضی گویند که این آیات در فضایل مهاجرین
اولین نازل شده هرچند در اوائل آیات عنوان مهاجرین مذکور نشده است اما چون در آخر مذکور
شد انی لا اضیع عمل عامل منکم فالذین هاجروا واخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین اند
که از دیار خود بیرون آورده شده اند و ایذا یافته اند که مدتی در ایذا داده شده اند و قتال
کرده اند و بعض ایشان مقتول شدند و بعضی دیگر در صدد مقتولیت آمده و بذل نفوس نمودند
حفظ الهی ایشان را از آن مهلکه محفوظ داشت کما قال فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر و
به عمل‌های خاص با خلاص تمام متصف اند و اگر از این جماعه سیئه صادر شده باشد بحکم لعل الله اطلع
على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم مغفورست و مآل حال ایشان دخول جنات
وما اعظم من بشارة وعن عمر بن الخطاب قال من قرأ البقرة والنساء وآل عمران كتب
عند الله من الحكماء واخرج الدارمي عن سليمان بن يسار ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة
فجعل يسأل عن متشابه القرآن فأرسل إليه عمر وقد أعد له عراجين النخل فقال من أنت قال أنا
عبد الله صبيغ فقال وأنا عبد الله عمر فأخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه حتى دمي رأسه
فقال يا أمير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت أجد في رأسي وعن أبي عثمان النهدي أن عمر
كتب إلى أهل البصرة أن لا يجالسوا صبيغا قال فلو جاء ونحن مائة لتفرقنا وعن محمد بن سيرين قال
كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى الأشعري أن لا يجالس صبيغ وأن يحرم عطاءه ورزقه
وقال الشافعي حكمي في أهل الكلام حكم عمر في صبيغ أن يضربوا بالجريد ويحملوا على الإبل ويطاف
بهم في العشائر والقبائل وينادى عليهم هذا جزاء من ترك الكتاب والسنة وأقبل على علم الكلام
واخرج الدارمي عن عمر بن الخطاب قال إنه سيأتيكم ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم
بالسنن فإن أصحاب السنن أعلم بكتاب الله وعن أبي هريرة قال كنا عند عمر بن الخطاب
إذ جاءه رجل يسأل عن القرآن أمخلوق هو أو غير مخلوق فقام عمر فأخذ بمجامع ثوبه حتى قاده إلى

علی بن ابی طالب فقال یا ابا الحسن الا تسمع ما یقول هذا قال وما یقول قال علی یا نبی عنه الله کو
ما تقول هو ادخر مخزون فقال علی هذه کلمة وسکوتها تمرة لو ولیت هذا الامر ما ولیت
حدیث حسن عن قتادة فی هذه الآیة کنتم خیر امة ذکر لنا ان عمر بن الخطاب کان
یقول اللهم زینت لنا الدنیا وانبأتنا ان ما بعدها خیر منها فاجعل حظنا فی الذی هو
خیر وابقی وعن عمر قال لو ترکت الناس الی اقالیمهم وعلیها نعاتبکم علی الصلوة والزکوة وعن
عثمان انه قرء ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویستعینون
بالله علی ما اصابهم اولئک هم المفلحون فقیر گوید معنی این حدیث آنست که حضرت عثمان این کلمه را از قرآن
میدانست زیرا که متواتر نشد در ملت که این کلمه در مصاحف عثمانیه نبود بلکه معنی این حرف آنست
که این کلمه از فحوای این آیت مفهوم میشود مانند آنکه مفسر میگوید وامال القرینة تقول و اصل دلالت
القرینة دلالت این کلمه آنست که منصب خلیفه را تنها دعوت عام دست بزبان فقط بلکه بهمت
بسته بود و دفع بلاها از امت در پیش حق سبحانه بایدش حاصل آنکه از مقامات خلافت
را تشدد است که دفع بلاها از امت بدعای او شود وعن عمر قال لو شاء الله لقال انتم فکنا
کلنا ولکن قال کنتم فی خاصة اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ومن صنع مثل صنیعهم کانوا خیر امة
اخرجت للناس وعن عمر فی قوله تعالی کنتم خیر امة قال یکون لاولنا ولا یکون لآخرنا وعن
قتادة قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب تلا هذه الآیة کنتم خیر امة ثم قال یا ایها الناس من
سره ان یکون من الامة التی اخرجت للناس فلیؤد شرط الله فیها وعن عیاض الاشعری
قال شهدت الیرموک وعلینا خمسة امراء ابو عبیدة ویزید بن ابی سفیان وابن حسنة
وخالد بن الولید وعیاض ولیس عیاض هذا الذی حدث سماکا فقال عمر اذا کان قتال فعلیکم ابو عبیدة
فکتبنا الیه انه قد جاش الینا الموت واستمددناه فکتب الینا انه قد جاءنی کتابکم تستمدونی
وانی ادلکم علی من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلی الله
علیه وسلم قد نصر یوم بدر فی اقل من عدتکم فاذا جاءکم کتابی هذا فقاتلوهم ولا تراجعونی

فقاتلنا

حقا ثم لم يقضها ثم استغفر الله اخرج ابو داود والترمذي عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد في اليوم سبعين مرة وقيل من موافقات عمر قوله تعالى وما
محمد الا رسول اخرج ابن المنذر عن كليب قال خطبنا عمر فكان يقرأ على المنبر آل عمران ثم قال تفرقنا عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم احد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا يقول قتل محمد فقلت لا اسمع احدا
يقول قتل محمد الا ضربت عنقه فنظرت فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس يتراجعون
اليه فنزلت هذه الاية وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اخرج البخاري عن ابي سلمة عن
ابن عباس ان ابا بكر خرج وعمر يكلم الناس فقال اجلس يا عمر وقال ابو بكر اما بعد من كان يعبد محمدا
فان محمدا قد مات ومن كان يعبد الله فان الله حي قال الله وما محمد الا رسول الى قوله الشاكرين
قال والله لكأنهم لم يعلموا ان الله انزل هذه الاية حتى تلاها ابو بكر فتلقاها منه الناس كلهم فما
اسمع بشرا من الناس الا يتلوها وقد روي عن ابي هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك وقال ابراهيم
قال ابو بكر لو منعوني عقالا اعطوا رسول الله صلى الله عليه وسلم لجاهدتهم ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم وعن علي بن ابي طالب في قوله وسيجزي
الله الشاكرين قال الثابتين على دينهم ابا بكر واصحابه فكان علي يقول ابو بكر امير الشاكرين وروي
عن ابن عباس وشاورهم في الامر ابو بكر وعمر وفي رواية عن ابن عباس قال نزلت هذه الاية
في ابي بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما ودرين موضع اشكالي
بهم ميرسد زيرا كه سوق آيت براى جماعتى است كه در غزوه احد از ايشان تقصيرى روى
داده وآنحضرت صلى الله عليه وسلم مى بايد كه از سر تقصير ايشان درگذرد وبانواع
ملاطفات غبار ندامت از چهره حال ايشان زائل فرمايد ازينجا چه مناسبت است مشاوره در امور
حرب واز شيخين تقصيرى در آن واقعه ظاهر نشده تا ما صدق اين آيت توانند بود جواب
آنست كه ذكر كردن عبد الله بن عباس شيخين را درين موضع مذهبى دارد غير مذاهب مشهوره
در تفسير وآن آنست كه عرب گاهى اما ذكر الشي بالشي واين نكته را ياد گير كه در بسيار

ان من المواضع كما قال بل يستلزم تغيير حتى ابدى بعد ... عن ابن عمر قال كتب ابو بكر الصديق الى عمرو بن العاص ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يشاورنا في الحرب فعليك به وعن الضحاك قال ان كان عمر بن الخطاب
ليشاور حتى المرأة فقد ثبت رضي الله عنهم اخرج البخاري من حديث ابن عمر انه استشاره من اهل
[illegible] الله عنه وعن الحسن في صفة السيد الاصغر مقام النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر
ثم عمر ثم عثمان ثم علي وناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فشاورهم الحديث وقالت عائشة
في قصة حمراء الاسد فانتدب منهم سبعون رجلا فيهم ابو بكر والزبير ومن موافقات ابي بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء روي ذلك من طرق
متعددة منها ما يدل على موافقته ومنها ما يدل على التصديق بمقالته روي عن عكرمة ان النبي
صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى فنحاص اليهودي يستمده وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتت
علي بشيء حتى ترجع الي فلما قرأ فنحاص الكتاب قال قد احتاج ربكم قال ابو بكر فهممت ان امده
بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتت علي بشيء فنزلت لقد سمع الله قول
الذين قالوا ان الله فقير الآية وقوله ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وما بين ذلك في يهود بني
قينقاع وفي رواية فغضب ابو بكر فضرب وجه فنحاص ضربة شديدة وقال والذي نفسي بيده لولا
العهد الذي بيننا وبينك لضربت عنقك يا عدو الله فذهب فنحاص الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا محمد انظر ما صنع صاحبك بي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر ما حملك
على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولا عظيما يزعم ان الله فقير وانهم عنه اغنياء فلما قال ذلك
غضبت لله مما قال فضربت وجهه فجحد فنحاص فقال ما قلت ذلك فانزل فيما قال فنحاص تصديقا
لابي بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير الآية ونزل فيما بلغه في ذلك من الغضب
ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا الآية وعن السدي
في قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير قالها فنحاص اليهودي من بني مرثد لقيه ابو بكر
فكلمه فقال له يا فنحاص اتق الله وآمن وصدق واقرض الله قرضا حسنا فقال فنحاص يا ابا بكر

ثم زعم ان ربنا فقير يستقرضنا اموالنا وانما يستقرض الا الفقير من الغني ان كان ما تقول حقا فان
الله اذا لفقير وانتم اغنياء فقال ابو بكر لولا هدنة كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين
بني مرثد لقتلته وعن مجاهد قال صك ابو بكر رجلا منهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء لم
يستقرضنا وهو غني وهم يهود اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول موقف ساعة في سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل ولفظ ابن ماجه
من رابط في سبيل الله كانت كالف ليلة صيامها وقيامها فقير گوید عفی عنه سابق بیان کردیم
فضائلی که عبادات را بسبب آن بزرگی شوند به بهره وری کار خویش دو قسم است یکی آنکه خلاص کردن
آنها افراد بشر را از مقتضای طبیعت و نزدیک ساختن آنها ایشان را بحظیرة القدس بمنزله مذهب
طبیعی است لاجرم در جمیع ادیان و ملل آن قسم امر فرموده اند مثل توکل و یقین و صبر و صلوة
و صوم و صدقه و ذکر باری جل مجده و قسم ثانی آنکه تا مدار آنها در افراد بشر با عبادت
الهی محض چیزی نباشد فاضل است مانند هجرت و جهاد و حج و امثال آن در بعض ملل مقرر شده باشد افراد
بشر را بحظیرة القدس و در بعض ملل بمشارکت در شریعت با اراده الهیه متعلق شد که بیت ملل
فضائل مثل مشرکین و یهود و نصاری و مجوس و صورة کتب ایشان بحظیرة القدس با صفت
ممثل گشت که لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآیة و بخلاف جماعه از افراد که بزرگ الهیه
الهیه بواسطه صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دارای شدند مانند جبرئیل در وقت صحبة و منور
نفحات الهیه گشتند و در میان ایشان و در میان ملأ اعلی مشابهتی و مناسبتی واقع شد
و انجا است فتح کرد بر ایشان باب عظیم را از افراد که اگر صد سال ریاضت بدنیه و نفسانیه میکشیدند
بعشر عشیر آن مشابهت فایز نمیگشتند و در ملل دیگر این داعیه و اراده متعلق نگشت و ام
را با این معنی در میان نیاوردند پس هجرت و جهاد در ملل ایشان از اعمال مقربه نبود و
در قرآن عظیم و سنت سنیه هر دو فضل را بیان فرموده اند و فضل ثانی را امر بلیغ انجام فرموده
نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانیده تا مرد بهر دو فضل متصف باشد تقدم بر

افراد بشر استحقاق آن داشته باشند تا مسلمین میسر شد پرستش خدای عزوجل و رسول او شناهر دو و همیشه
بیان او میفرماید آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را اتباع هر دو میفرمایند تا حجت باشند امت را
در تکلیف بتقدم ایشان بحیثیت هر دو قطعی شود قال الله ومن یطع الله والرسول فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل
من الله وکفی بالله علیما درین آیه افاده میفرماید که ایمان مستقلان بکلمه توحید درست میشود آنگه
در وقت مهاجرت که علامت ظهور نفس جهت تسلیم تمام از ایشان ظاهر گردد بعد از آن سعیها
که این مطلوبان با میراث صدیقان و شهیدان خوانده شد و حسن اولئک رفیقا
آیه مشهور است با آیه دیگر که کتاب مرقوم یشهده المقربون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها
المقربون کمال اجتماع ابرار است که با این جماعت محشور شوند و در ذیل ایشان معدود
گردند و اینجا ر طایفه سردفتر اهل نجات اند و طبقه علیا از طبقات امت مرحومه اند و این جماعت
در مواضع دیگر مقربین و سابقین تعبیر رفته استفاده از آیه کریمه واضح گشت وجوه
الاسبق خلفاء با از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مشهوره که تکلیف با اینها قطعی
عملا و اعتقادا خبر داده که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان و علی شهید پس ریاست
معنوی ایشان بر سایر طبقات مبرهن گشت و در ملة اسلامیه خفایی درین معنی نماند قال الله
تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله
الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة
وکان الله غفورا رحیما خدای تعالی درین آیه افاده میفرماید که صحابه هر یک طبقه
نیستند بلکه بعض ایشان افضل اند از بعض و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله با
نفس خویش یعنی بمباشرت قتال کفار و با موال خویش یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیه
واضح گشت که مجاهدان با نفس خویش و با موال خویش سردفتر امت اند و از طبقات

علیا

علمای امت و ایشان افضل اند از غیر خود تا زود اعادت مسجود که بتخلیف بان قایم
نیست و معنی بعد از فوت آنها باقی نمی ماند نا بشکه تمام این بزرگان در جمیع مسایل غیر
دو در کتاب سعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم غافر بعد الا امه فی بعض الاوقات واجتهاد
مباشره قتل بیشتر بوقوع آمده و از معاذ دیگر اتفاق نیفتاده مخاطبان بجا میدهد از نسبی هر دو
و چه کلام تحقیق کرده قال الله تعالى ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة
ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله وكان الله
غفورا رحيما فدای عمر و جابر و او بعجت غزوة میکرد اند هجرت را اند یا رکفر در بیان می
فرماید فضیلت تارکان هجرت و مستثنی میسازد ضعیفان را که حیله هجرت نمیدانند و از عهده
بر آمدن نمی توانند بعد از آن فضیلت هجرت بیان میکند و اجر آن در دنیا و آخرت
استثنا مینماید و کسی را که بقصد هجرت از خانه خود برآید و بمقصد نا رسیده انتقال میکند
ثواب جزیل وعده میدهد از بن آیت فضیلت مهاجران باید ثابت شد والله اعلم وعن
عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من مال الله بمنزلة ولی الیتیم ان استغنیت استعففت
وان احتجت اخذت منه بالمعروف فاذا ایسرت قضیت وعن ابن مسعود قال کان عمر
بن الخطاب اذا سلک بنا طریقا فاتبعناه وجدناه سهلا وانه سئل عن امراة وابوين فقال
للمراة الربع وللام ثلث ما بقی وما بقی فللاب وعن ابن عباس انه دخل على عثمان فقال ان الاخوين
لا يردان الام عن الثلث قال الله فان كان له اخوة والاخوان ليسا بلسان قومك
اخوة فقال عثمان لا استطيع ان ارد ما كان قبلی ومضی فی الامصار وتوارث به الناس
واجابه زيد بن ثابت بجواب آخر قالوا يا سعيد ان الله يقول فان كان له اخوة ثبت
تحجبها باخوين قال ان العرب تسمى الاخوين اخوة قصر کوید این اختلاف نیست بلکه حضرت
عثمان رضی الله عنه تمسک نمود بان اصل که حکم خلیفه راشد چون مع شود و سبیل
المسلمين گردد حجت است در ورد بن و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوره

بسعيد و بعضه بتعظيم مسعود وعن ابن شهاب قال قضى عمر بن الخطاب ان ميراث الاخوة من الام
للذكر مثل الانثى قال وقضى عمر بن الخطاب بذلك حتى علما من رسول الله صلى الله عليه وسلم
وبهذه الآية وان الله تعالى ذكرها فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وعن عمر وعثمان و
ابن مسعود وزيد في ام وزوج واخوة لاب وام واخوة لام ان الاخوة من الاب
والام شركاء الاخوة من الام في ثلثهم وذلك انهم قالوا هم بنو ام كلهم وان لم يزدهم الاب الا قربا
فهم شركاء في الثلث وكتب عمر الى ابي موسى اذا لهوتم فالهوا بالرمي واذا تحدثتم فتحدثوا
بالفرائض وعن عمر قال تعلموا الفرائض واللحن والسنة كما تعلمون القرآن وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم افرضهم زيد بن ثابت فقير گويد عفي عنه در تجديد بيت تحجوه الميت عليه
وافاده اصل ست از اصول مسائل با خلاف ابن عباس وغير او انتهى ابن مسعود
وعن الزهري قال لولا ان زيد بن ثابت كتب الفرائض لرايت انها ستذهب من الناس
وعن عمر انه كان يقول عجبا للعمة تورث ولا ترث وعن قبيصة بن ذويب قال جاءت
الجدة الى ابي بكر فقالت ان لي ابن ابن او ابن ابنة لي مات قال ما علمت لك في كتاب
الله حقا ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا وسأسأل فشهد المغيرة بن شعبة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاها السدس قال من سمع ذلك معك فشهد محمد بن
مسلمة فاعطاها ابو بكر السدس وعن زيد بن ثابت ان عمر لما استشارهم في ميراث الجد
والاخوة قال زيد كان رأيي ان الاخوة اولى بالميراث وكان عمر يرى يومئذ ان الجد اولى
من الاخوة [illegible] حضرت [illegible] و حضرت علي و ابن عباس [illegible] سبيل [illegible] و
[illegible] زيد فقير گويد بعد از آن از حضرت فاروق و حضرت مرتضى كلامي
نقل كرده شد كه ازين راي رجوع كردند و درين مسئله قول ثابت تر از قول حضرت
صديق نيست اثر را اخرجه البخاري وعن ابن عباس قال اول من اعال الفرائض
عمر تدافعت عليه وركب بعضها بعضا قال والله ما ادري كيف اصنع بكم والله ما ادري ايكم قدم

ما ادري ايكم قدم الله ولا ايكم اخر وما اجد في هذا المال شيئا احسن من ان اقسمه عليكم بالحصص ثم قال ابن عباس
وايم الله لو قدم من قدم الله واخر من اخر الله ما عالت فريضة فقيل له وايها قدم الله فقال كل
فريضة لم يهبطها الا الى فريضة فهذا ما قدم الله واما كل فريضة اذا زالت عن
فرضها لم يكن لها الا ما بقي فتلك التي اخر الله فالذي قدم كالزوجين والام والذي اخر كالاخوات
والبنات فاذا اجتمع من قدم الله واخر بدئ بمن قدم فاعطي حقه كاملا فان بقي شيء كان
لمن اخر وان لم يبق شيء فلا شيء له وذكر قصة عمر الثلث في الوصية فقال الثلث وسط لا بخس
ولا شطط وعن ابي عبد الرحمن السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا في مهور النساء فقالت
امراة ليس لك ذلك يا عمر ان الله يقول وآتيتم احداهن قنطارا من ذهب قال وكذلك
هي في قراءة ابن مسعود فقال عمر ان امراة خاصمت عمر فخصمته وعن بكر بن عبد الله المزني قال قال
عمر خرجت وانا اريد ان انهاكم عن كثرة الصداق فعرضت لي آية من كتاب الله وآتيتم
احداهن قنطارا وروي ان رجلا تزوج امراة ولم يدخل بها ثم راى امها فاعجبته فاستفتى
ابن مسعود فامره ان يفارقها ثم يتزوج امها ففعل وولدت له اولادا ثم اتى ابن مسعود
المدينة فسال عمر وفي لفظ فسال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا لا يصلح فلما رجع
الى الكوفة قال للرجل انها عليك حرام ففارقها وسئل عمر عن جاريتين اختين توطا احداهما
بعد الاخرى فقال عمر ما احب ان اجيزهما جميعا ونهاه واخرج مالك والشافعي عن قبيصة
بن ذويب سال عثمان بن عفان عن الاختين في ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال
احلتهما آية ما كنت لاصنع ذلك فخرج من عنده فلقي رجلا من اصحاب النبي
صلى الله عليه اراه علي بن ابي طالب فساله عن ذلك فقال لو كان لي من الامر شيء ثم وجدت
احدا فعل ذلك لجعلته نكالا وقد روى هذا الحكم البغوي عن علي من طريق ابي صالح عن علي قال
الاختين المملوكتين احلتهما آية وحرمتهما آية ولا آمر ولا انهى ولا احل ولا احرم ولا افعل
انا ولا اهل بيتي وعن عمر انه خطب فقال ما بال رجال ينكحون هذه المتعة وقد نهى رسول الله

صلى الله عليه وسلم عنها الا اوتي باحد نكحها الا رجمته وسئل ابن عمر عن المتعة فقال حرام فقيل له
ان ابن عباس يفتي بها قال فهلا ترمرم بها في زمان عمر رضي الله عنه وانتم [illegible] الى
[illegible] فقام بين الصفين فقال يا ايها الناس اصغوا اليكم لو ان [illegible]
[illegible] فقال ان الله [illegible] انتم [illegible]
الله قال هو الله [illegible] على محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] الله قال
زنا فقتلوا [illegible] ثم رجع الى الكوفة وعن داود بن الحصين قالت
اقرات على ام سعد ابنة الربيع وكانت يتيمة في حجر ابي بكر فقرات عليها والذين عاقدت
ايمانكم فقالت لا ولكن والذين عقدت ايمانكم انها نزلت في ابي بكر وابنه وعن عبد الرحمن
حين ابى ان يسلم فحلف ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه نصيبه وعن عمر قال ما
استفاد رجل بعد الايمان بالله امراة حسنة الخلق ودود ولود وما استفاد رجل بعد
الكفر بالله شرا من امراة سيئة الخلق حديدة اللسان وعن عمر بن الخطاب قال النساء ثلث
امراة عفيفة مسلمة هينة لينة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على
اهلها وقليلا ما تجدها وامراة لم تزد على ان تلد الولد والثالثة غل قمل يجعلها الله في عنق من
يشاء واذا اراد ان ينزعه نزعه وعن ابن عباس بعثت انا ومعاوية حكمين فقيل لنا
ان رايتما ان تجمعا جمعتما وان رايتما ان تفرقا فرقتما والذي بعثنا عثمان وعن ابي بكر
الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة سيئ الملكة وقال عمر
العيلة [illegible] صفوا [illegible] وقال عثمان المس باليد وعن عمر قال الجبت الساحر والطاغوت
الشيطان قرئ عند عمر كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها فقال معاذ عندي تفسيرها تبدل
في ساعة مائة مرة فقال عمر هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية ابي سعيد عن
معاذ فقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما يرفع من الناس الامانة واخر ما
يبقى الصلاة ورب مصل لا خير فيه وعن عكرمة عن [illegible] واولي الامر منكم قال ابو بكر وعمر

[illegible]

وعن الكلبي واولي الامر قال ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود وعن عكرمة انه سئل عن امهات
الاولاد فقال هن احرار فقيل باي شيء تقول قال بالقران قالوا بماذا من القران قال قول الله اطيعوا
الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وكان عمر من اولي الامر قال اعتقت وان كان مسقطا
وعن عمر قال اسمع واطع وان امر عليك عبد حبشي مجدع ان ضربك فاصبر وان حرمك فاصبر وان
اراد امرا ينتقص دينك فقل دمي دون ديني واخرج الثعلبي عن ابن عباس في قوله الم تر الى
الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك الاية قال نزلت في رجل من المنافقين
يقال له بشر خاصم يهوديا فدعاه اليهودي الى النبي صلى الله عليه وسلم ودعاه المنافق الى كعب بن
الاشرف ثم انهما احتكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقضى لليهودي فلم يرض المنافق وقال
تعالى نتحاكم الى عمر بن الخطاب فقال اليهودي قضى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرض بقضائه
فقال للمنافق اكذلك قال نعم فقال عمر مكانكما حتى اخرج اليكما فدخل عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فضرب
عنق المنافق حتى برد ثم قال هكذا اقضي لمن لم يرض بقضاء الله ورسوله فنزلت وللحديث
طرق متعددة ستاتيك بيانها عن ابن لهيعة عن ابي الاسود وعن عتبة بن ضمرة عن ابيه وعن
مكحول وغير ذلك واخرج مسلم في حديث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما اعتزل النبي صلى الله عليه
وسلم نساءه دخلت المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلقهن ونزلت هذه الاية
واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر
منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت انا استنبطت ذلك الامر وعن يعلى بن امية قال
سالت عمر بن الخطاب قلت ليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين
كفروا وقد امن الناس فقال لي عمر عجبت مما عجبت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن ذلك فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته وعن عمرو بن دينار ان
رجلا قال لعمر احكم بما اراك الله قال مه انما هذه للنبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعنه
ابن وهب قال قال لي مالك الحكم الذي يحكم به بين الناس على وجهين فالذي يحكم بالقرا

ذا استشهد الا فيه نذكر الحكم الواجب وما لا يوجب الحكم الذي يجتهد فيه العالم نفسه مطالبات شيخه
فهو ان يوافق قال وما ليست الشكل ... لا نعلم فالحديث الا يوافق ذلك فيه عن توبته
عن علي قال سمعت ابا بكر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا
فاحسن وضوءه ثم قام فصلى واستغفر من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول ومن يعمل سوءا
او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب
طلع على ابي بكر وهو يمد لسانه فقال ما تصنع يا خليفة رسول الله قال ان هذا الذي اوردني الموارد ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الجسد الا يشكو الى الله اللسان على حدته عن مالك قال كان
عمر بن عبد العزيز يقول سن رسول الله صلى الله عليه وسلم وولاة الامر من بعده سننا الاخذ بها
تصديق لكتاب الله واستكمال لطاعة الله وقوة على دين الله ليس لاحد تغييرها ولا تبديلها ولا النظر في
ما خالفها من اهتدى بها مهتد ومن استنصر بها منصور ومن خالفها اتبع غير سبيل المومنين وولاه
الله ما تولى واصلاه جهنم وساءت مصيرا عن ابن عمر ... كان ... يعجبنا
... بل انها الا في انه ... وقد صح من طرق متعددة عن ابي بكر الصديق انه قال
كيف الصلاح يا رسول الله بعد هذه الاية ليس بامانيكم ولا اماني اهل الكتاب من يعمل سوءا يجز
به فكل سوء عملنا جزينا به فقال النبي صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا ابا بكر الست تمرض الست تنصب الست تحزن
الست تصيبك اللاواء قال بلى قال فهو ما تجزون به وفي رواية عن ابي بكر الصديق قال
كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الاية من يعمل سوءا يجز به ولا يجد له من دون الله
وليا ولا نصيرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر الصديق الا اقرئك اية نزلت علي
قلت بلى يا رسول الله فاقرانيها فلا اعلم الا اني وجدت انقصاما في ظهري حتى تمطات لها
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا بكر قلت بابي انت وامي يا رسول الله واينا لم
يعمل سوءا وانا لمجزيون بكل سوء عملناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت واصحابك
يا ابا بكر المومنون فتجزون بذلك في الدنيا حتى تلقوا الله ليس لكم ذنوب واما الاخرون فيجمع

لهم ذلك

م ذلك حتى يخرجون يوم القيامة وعن محمد بن المنتشر قال قال رجل لعمر بن الخطاب إني لأعرف أشد آية
في كتاب الله فأهوى عمر فضربه بالدرة وقال ما لك نقبت عنها حتى تعلمها فانصرف حتى إذا كان
الغد قال له الآية التي ذكرت بالأمس فقال من يعمل سوءًا يجز به فما منا أحد يعمل سوءًا إلا جزي به فقال
عمر لبثنا حين نزلت ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى أنزل الله بعد ذلك ورخص وقال ومن يعمل سوءًا
أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورًا رحيمًا وأخرج مالك ومسلم عن عمر قال ما سألت النبي صلى الله
عليه وسلم عن شيء أكثر مما سألته عن الكلالة فقال يكفيك آية الصيف التي في آخر النساء وأخرج
البخاري ومسلم عن عمر قال ثلاث وددت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد إلينا فيهن
عهدًا ننتهي إليه الجد والكلالة وأبواب من أبواب الربا وعن سعيد بن جبير أن عمر كتب في الجد والكلالة
كتابًا فمكث يستخير الله يقول اللهم إن علمت فيه خيرًا فامضه حتى إذا طعن دعا بالكتاب
فمحي فلم يدر أحد ما كتب فيه فقال إني كتبت في الجد والكلالة كتابًا وكنت أستخير الله فيه فرأيت
أن أترككم على ما كنتم عليه وعن الشعبي قال سئل أبو بكر عن الكلالة فقال إني سأقول فيها برأيي
أراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال الكلالة ما عدا الولد والوالد فلما طعن عمر قال إني لأستحيي
الله أن أخالف أبا بكر رضي الله عنه وعن أبي بكر الصديق [illegible] لا
والد ولا ولد وورثته كلالة فسمع منه ثم رجع إلى قوله وعن قتادة قال ذكر لنا أن أبا بكر الصديق قال
في خطبته ألا إن الآية نزلت في أول سورة النساء في شأن الفرائض أنزلها الله في الولد
والوالد والآية الثانية أنزلها في الزوج والزوجة والإخوة من الأم والآية التي ختم بها
سورة الأنفال أنزلها في أولي الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله مما جرت الرحم
من العصبة قال تعالى يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم
ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين
يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا

قال حضرت شیخ الوالد قدس سره میگوید یعنی ازین آیت اول دلیل ست بر خلافت خاصه ابو بکر
صدیق و بر فضائل و مناقب او و انجاز وعد بوجهی که ظاهر آن [illegible] نباشد و منکرین منقطع
الحجه باشند بعد اسلام تفصیل این اجمال آنست که خدای تعالی درین آیات خبر داده که جماعه از
مسلمانان مرتد خواهند شد و وعده فرمود که جماعه از محبین و محبوبین خود که او خدا را دوست
دارند و حق او [illegible] آنست که از میان قبائل عرب گروه گروه مرتد شده محض توفیق الهی
[illegible] شوند [illegible] مرتدین را [illegible] قتال کنند و اینها جمعی [illegible] در زمان صدیق
اکبر واقع شد که گروه گروه از قبائل عرب مرتد شدند و در رایت حضرت صدیق جمع شدند و با هم
او [illegible] تا آنکه [illegible] و عالم [illegible] بعد ازان حادثه
[illegible] صفت قتال مرتدین واقع نشد پس صدیق اکبر و اتباع
او [illegible] فضائل عظیمه که در اسلام [illegible] باشند [illegible] بودند [illegible]
[illegible] المقصود اخرج البخاري ومسلم عن طارق بن شهاب قال قالت اليهود لعمر انكم تقرؤن
آية في كتابكم لو نزلت علينا معشر اليهود لاتخذنا ذلك اليوم عيدا قال واي آية قالوا
اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي قال عمر والله اني لاعلم اليوم الذي نزلت على رسول
الله صلى الله عليه وسلم فيه والساعة التي نزلت فيها على رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية عرفة
في يوم الجمعة وعن عنترة قال لما نزلت اليوم اكملت لكم دينكم وذلك يوم الحج الاكبر بكى عمر فقال له
النبي صلى الله عليه وسلم ما يبكيك قال ابكاني انا كنا في زيادة من ديننا فاما اذا كمل فانه لم
يكن شيء قط الا نقص قال صدقت وعن علقمة بن عبد الله المزني قال حدثني رجل قال كنت في مجلس
عمر بن الخطاب فقال عمر لرجل من القوم كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينعت الاسلام قال ان
الاسلام بدا جذعا ثم ثنيا ثم رباعيا ثم سديسا ثم بازلا قال عمر فما بعد البزول الا النقصان
وعن عمر بن الخطاب قال المسلم يتزوج النصرانية ولا يتزوج المسلمة النصراني اخرج مسلم عن بريدة
قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتوضأ عند كل صلوة فلما كان يوم الفتح توضأ ومسح على

خفیه

حينئذ وصلى الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله فقال
عمدا فعلته يا عمر وعن علي انه قرأ وأرجلكم قال عاد الى الغسل وعن ابن مسعود انه قرأ وامسحوا
برؤوسكم وأرجلكم بالنصب وعن عروة انه كان يقرأ وأرجلكم يقول رجع الامر الى الغسل وعن ابي
عبد الرحمن السلمي قال قرأ الحسن والحسين وأرجلكم الى الكعبين فسمع علي ذلك وكان يقضي بين
الناس فقال وأرجلكم هذا من المقدم والمؤخر من الكلام وعن الاعمش قال كانوا يقرءونها برؤوسكم
وأرجلكم بالخفض وكانوا يغسلون وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال اجتمع اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم على غسل القدمين وعن الحكم قال مضت السنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمين
بغسل القدمين وعن انس قال نزل القرآن بالمسح والسنة بالغسل قلت تابعهم ابن عباس فانه
بالمسح وكان عامة على الغسل وعن ابن عباس قال ابى الناس الا الغسل ولا اجد في كتاب الله الا المسح
وعن ابن عباس قال الوضوء غسلتان ومسحتان وعن ابن عباس قال افترض الله غسلتين ومسحتين
الا ترى انه ذكر التيمم فجعل مكان الغسلتين مسحتين وترك المسحتين واخرج البخاري عن عائشة
قالت سقطت قلادة لي بالبيداء ونحن داخلون المدينة فاناخ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ونزل فثنى رأسه في حجري راقدا واقبل ابو بكر فلكزني لكزة شديدة وقال حبست الناس
في قلادة فبي الموت لمكان رسول الله صلى الله عليه وسلم وان النبي صلى الله عليه وسلم استيقظ
وحضرت الصبح فالتمس الماء فلم يجد فنزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وجوهكم فقال اسيد بن الحضير لقد بارك الله للناس فيكم يا آل ابي بكر وذكر عكرمة
في حديث طويل ان رجلين من السلميين قتلا رجلين كان بين قومهما وبين النبي صلى الله عليه وسلم
موادعة فجاء قومهما الى النبي صلى الله عليه وسلم يطلبون عقلهما فانطلق النبي صلى الله عليه
وسلم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على
بني النضير ليستعينوا بهم في عقلهما فقالوا نعم فاجتمعت يهود لقتل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه
فاعتلوا له بصنعة الطعام فاتاه جبريل بالذي اجتمعت له يهود من الغدر فخرج ثم دعا عليا

فقال الا تفتني مسالتك هذا من هو بك من اصحابه فما سألتني فقال ادعه الى المدينة فاذكره
فعلوا يرون على من يقولون لهم الذي امر به النبي صلى الله عليه وسلم حتى اتى عليه آخرهم ثم شتمهم ففي
ذلك نزلت اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم حتى والامر الى الطلبة على حانيته منهم وعن
مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب أرأيت الرشوة في الحكم من السحت هي قال لا ولكن كفر
انما السحت ان يكون للرجل عند السلطان جاه ومنزلة ويكون للآخر الى السلطان حاجة فلا يقضي
حاجته حتى يهدي اليه هدية وعن عمر قال بابان من السحت يأكلهما الناس الرشا في الحكم ومهر
الزانية وعن ابن سيرين قال تقدم الى عمر بن الخطاب خصمان فاقامهما ثم عادا فاقامهما ثم عادا
ففصل بينهما فقيل له في ذلك فقال تقدما الي فوجدت لاحدهما ما لم اجد لصاحبه فكرهت ان افصل
بينهما على ذلك ثم عادا فوجدت بعض ذلك فكرهت ثم عادا وقد ذهب ذلك ففصلت
بينهما وعن عياض ان عمر امر ابا موسى الاشعري ان يرفع اليه ما اخذ وما اعطى في اديم واحد
وكان له كاتب نصراني فرفع اليه ذلك فعجب عمر وقال ان هذا لحفيظ هل انت قارئ لنا كتابا
في المسجد جاء من الشام فقال انه لا يستطيع ان يدخل المسجد فقال عمر اجنب هو قال لا بل نصراني
قال فانتهرني وضرب فخذي ثم قال اخرجوه ثم قرأ لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء
الآية وعن قتادة قال انزل الله هذه الآية وقد علم انه سيرتد مرتدون من الناس فلما
قبض الله نبيه ارتد عامة العرب عن الاسلام الا ثلاثة مساجد اهل المدينة واهل مكة واهل
الجواثا من عبد القيس وقال الذين ارتدوا نصلي الصلوة ولا نزكي والله لا تغصب اموالنا
فكلم ابو بكر في ذلك ليتجاوز عنهم وقيل له انهم لو قد فقهوا ادوا الزكوة فقال والله لا افرق
بين شيء جمعه الله ولو منعوني عقالا مما فرض الله ورسوله لقاتلتهم عليه فبعث الله عصائب
مع ابي بكر فقاتلوا حتى قتلوا واقروا بالماعون وهو الزكوة قال قتادة فكنا نتحدث
ان هذه الآية في ابي بكر واصحابه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه الى آخر الآية وعن الضحاك
في قوله تعالى فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال ابو بكر واصحابه لما ارتد من ارتد

جز ١٣ ب

كتب فيه الاسلام فقاتلهم ابو بكر واصحابه حتى ردهم الى الاسلام من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي

الله بقوم يحبهم ويحبونه قال هم الذين قاتلوا اهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه

وسلم ابو بكر واصحابه [illegible] عن عمر [illegible] من يرتد منكم عن

دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال اخلف انهم لمن اهل

اليمن [illegible] قال نزلت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسوف يأتي الله بقوم

يحبهم ويحبونه قال هؤلاء قوم من اهل اليمن من كندة ثم من السكون ثم من تجيب [illegible]

[illegible] فقال [illegible] عن عمر بن الخطاب قال اني حلفت

لا اعطي اقواما ثم بدا لي ان اعطيهم فاطعم عشرة مساكين صاعا صاعا من شعير او صاعا صاعا من تمر او

صاعا من قمح [illegible] قالت كان ابو بكر اذا حلف لم يحنث حتى نزلت آية الكفارة وكان

بعد ذلك يقول لا احلف على يمين فأرى غيرها خيرا منها الا اتيت الذي هو خير وقبلت رخصة

الله واخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه قال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزلت التي في البقرة

يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير الآية فدعي عمر فقرئت عليه قال اللهم بين لنا في

الخمر بيانا شافيا فنزلت التي في النساء يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى

فدعي عمر فقرئت عليه ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزلت التي في المائدة انما يريد الشيطان ان

يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر الى قوله فهل انتم منتهون فدعي عمر فقرئت

عليه فقال انتهينا انتهينا واخرج النسائي عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي الله

عنه يقول اجتنبوا الخمر فانها ام الخبائث انه كان رجل ممن خلا قبلكم يتعبد فعلقته امرأة غوية

فارسلت اليه جاريتها فقالت له انا ندعوك للشهادة فانطلق مع جاريتها فطفقت كلما دخل

بابا اغلقته دونه حتى افضى الى امرأة وضيئة عندها غلام وباطية خمر فقالت اني والله ما

دعوتك للشهادة ولكن دعوتك لتقع علي او تشرب من هذه الخمر كأسا او تقتل هذا الغلام قال

فاسقيني من هذا الخمر كأسا فسقته كأسا قال زيدوني فلم يرم حتى وقع عليها وقتل النفس فاجتنبوا

الآخر قال [illegible] حتى [illegible] الا انه سكت [illegible] أحدهما صاحبه عن ابن عباس
أن الشراب كانوا يضربون في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالأيدي والنعال والعصي حتى توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحو ما كانوا يضربون في عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فكان أبو بكر يجلدهم أربعين حتى توفي ثم كان عمر من بعده فجلدهم كذلك
أربعين حتى أتي برجل من المهاجرين الأولين وقد شرب فأمر به أن يجلد فقال لم تجلدني
بيني وبينك كتاب الله فقال وفي أي كتاب الله تجد أن لا أجلدك فقال إن الله يقول في كتابه
ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا فأنا من الذين آمنوا وعملوا
الصالحات ثم اتقوا وأحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا وأحدا
والخندق والمشاهد فقال عمر ألا تردون عليه فقال ابن عباس إن هؤلاء الآيات أنزلن
عذرا للماضين وحجة على الباقين فعذر الماضين بأنهم لقوا الله قبل أن تحرم عليهم الخمر
وحجة على الباقين لأن الله يقول إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام حتى بلغ الآية الأخرى
فإن كان من الذين آمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وأحسنوا فإن الله قد نهى أن يشرب
الخمر فقال عمر فماذا ترون فقال علي بن أبي طالب نرى أنه إذا شرب سكر وإذا
سكر هذى وإذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فأمر عمر فجلد ثمانين حكمه
في آية جزاء الصيد أن عمر كتب ليحكم عليه في الطلا [illegible] عن ميمون بن مهران
أن أعرابيا أتى أبا بكر فقال قتلت صيدا وأنا محرم فما ترى علي من الجزاء فقال أبو بكر
لأبي بن كعب وهو جالس عنده ما ترى فيها فقال الأعرابي أتيتك خليفة رسول الله صلى الله عليه
وسلم أسألك فإذا أنت تسأل غيرك قال أبو بكر وما تنكر يقول الله يحكم به ذوا عدل منكم فشاورت
صاحبي حتى إذا اتفقنا على شيء أمرناك عن بكر بن عبد الله المزني قال كان رجلان محرمين فحاش
أحدهما ظبيا فقتله الآخر فأتيا عمر وعنده عبد الرحمن بن عوف فقال له عمر فما ترى قال
شاة قال وأنا أرى ذلك اذهبا فأهديا شاة فلما قضيا قال أحدهما لصاحبه ما درى أمير

المؤمنين

المؤمنين [illegible] عن [illegible] العقاب [illegible] فلما
[illegible] تقتلوا الصيد وانتم حرم [illegible] ومن قتله منكم متعمدا
[illegible] ان الله [illegible] ابن عباس [illegible] خطب ابو بكر الناس
وقال احل لكم صيد البحر وطعامه [illegible] عن ابي بكر الصديق في الآية
ما [illegible] عليه وطعامه [illegible] ابو هريرة قال قدمت البحرين فسالني اهل البحرين
عما يقذف البحر من السمك فقلت لهم كلوا فلما قدمت سالت عمر بن الخطاب عن ذلك فقال
بم افتيتهم قلت افتيتهم ان ياكلوا قال لو افتيتهم بغير ذلك لعلوتك بالدرة ثم قال احل
لكم صيد البحر فصيده [illegible] وطعامه ما قذف [illegible]
[illegible] صيد [illegible] حلال [illegible] فقال عثمان والله ما صدنا
ولا امرنا ولا اشرنا فقال [illegible] وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما [illegible]
[illegible]
[illegible] الحسن [illegible] الصيد اذا صيد [illegible]
[illegible] الحسن ان ابا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال الم تر ان الله ذكر
آية الرجاء عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرجاء ليكون المؤمن راغبا راهبا ولا يتمنى
[illegible] ولا يلقي بيده الى التهلكة [illegible] ابو هريرة قال خرج رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو غضبان محمار وجهه حتى جلس على المنبر فقام اليه رجل فقال اين ابي قال في النار
فقام آخر فقال من ابي فقال ابوك حذافة فقام عمر بن الخطاب فقال رضينا بالله ربا وبالاسلام
دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما انا يا رسول الله حديثو عهد بجاهلية وشرك والله
اعلم من آباؤنا فسكن غضبه ونزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا لا تسألوا عن اشياء
عن قيس قال قام ابو بكر فحمد الله واثنى عليه وقال يا ايها الناس انكم تقرءون هذه الآية
يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم وانكم تضعونها على غير

موضعها قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا المنكر ولم يغيروه اوشك
الله ان يعمهم الله بعقاب منه ابو ذر قال قلت للنبي صلى الله عليه وسلم بابي انت وامي يا رسول الله
قمت الليلة باية من القرآن ومعك قرآن لو فعل هذا بعضنا وجدنا عليه قال فدعوت
لامتي فاذا اجبت قال اجبت بالذي لو اطلع عليه كثير منهم طلعة تركوا الصلوة قال فلا ابشر
الناس قال بلى قال عمر يا رسول الله انك ان تبعث الى الناس بهذا اتكلوا عن العبادة فناداه
ان ارجع فرجع وتلك الآية التي تلوها ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت
العزيز الحكيم قال الله تعالى ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك
من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين وقال سبحانه او
من كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج
منها كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون وكذلك جعلنا في كل قرية اكابر مجرميها ليمكروا
فيها وما يمكرون الا بانفسهم وما يشعرون واذا جاءتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتى مثل ما اوتي
رسل الله الله اعلم حيث يجعل رسالته سيصيب الذين اجرموا صغار عند الله وعذاب شديد
بما كانوا يمكرون فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره
ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون وهذا صراط
ربك مستقيما قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون لهم دار السلام عند
بما كانوا يعملون خدای عز وجل در سوره انعام سه آیت نازل فرمود متضمن فضیلت سه
فرقه از مهاجرین اولین فرقه اولی جماعه از اذکیا صحابه که در اول مبعث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اند بمشاهده علوم حالیه که در صدور ایشان موجود
بود تصدیق نموده اند و از انجمله است عثمان بن عفان و سر دفتر ایشان صدیق اکبر است که بر
عبادة اصنام و اتیان [illegible] و اجتناب از زنا و نفرت از خمر و سایر قبایح در جاهلیه
او [illegible] و خوابهای بسیاری که دلالت [illegible] رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینمودید

تاجه

لاجرم مجرد دعوت اجماع اکثر دو محتاج به تکرار دعوت با اظهار معجزات با انواع محاجات
شد هنا تیقا تعریض کلام الشان بلکه یا به [illegible] می‌فرماید و مقابله می‌نهد در میان
ایشان و در میان جماعه از کفار که در حضرت ما [illegible] انبیا یا جاه داعیان شد و مقابله نیز با
ظلمت و بعد با شب قال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام عز شانه
مانند جماعه که عمر [illegible] بعد از دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بر زدند در زمان دراز در
دعوت معنوی که عبارت است از انتظار [illegible] مبرهنه صلی الله علیه وسلم بعد بعثت او کرده
بودند بار نتوفیق الهی دستگیری [illegible] انشان به احیات معنوی عطا فرموده عمده بر مسلمانان
ساخت مثل حمزه بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب [illegible] الیها عمر بن الخطاب است خدای تعالی
ایشان تعریض میفرماید بلکه کمال [illegible] ایشان و مقابله می‌نهد در میان ایشان و در میان مردم
که بر کفر بعد بر کفر کشته مانند ابو جهل [illegible] قاتله الله [illegible] مسلمین از موانع
قرینه دامن کلام [illegible] قرینه [illegible] تمام بود در باب ایشان
نازل شد و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة باید دانست که ضعیف تعریض تمام [illegible] با اکثر قرینه
[illegible] منطبق شد لا غیر در صورت از تمام با [illegible] فی بیان [illegible]
قرآن مجید و لیس علی قرینه التیت که سورة الانعام دفعه نازل شده در مکه با جماع [illegible] قرآن
ما [illegible] حضرت عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه قبل از آن مدت دراز مسلمان شده
بود لیس لفظ او من کان میتا و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام تناول نیست
ما حضران مهاجرین را و نه انصار را و نه من اتبعهم باحسان [illegible] پنجاه شصت کس که در وقت
نزول آیات مسلمان بعد مراد توانند شد لا غیر و ثانیا آنکه من کان میتا دلالت میکند بر آنکه
زمانی دراز از بعثت پیغمبر گذشته باشد و آنعزیز مشار الیه ایمان نیاورد و بعد از آن
ایمان آورد و قدم راسخ زد در اسلام و وی تمکینی و قوتی داشته است تا او را در
مقابله اکابر مجرمیها توان گفت و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره [illegible] در آن

حسرت شفقت نمی‌نمایند چه که مشتمل است بر آنچه بعد از تکرار دعوت و تغییر نمی‌ایمان آوردند تا
و شکوک و شبهات از ضمیر حق‌جو منکشف نشد [illegible] بر ایشان و امثال این کرد فاطمه را گردید در
نسل ایشان [illegible] و جود از شود شود بعد از [illegible] تفضیل [illegible] عبد الله بن [illegible] آن خدای تعالی
مسخر باید [illegible] باید [illegible] [illegible] ید الاست [illegible] میکنند که [illegible] است و [illegible]
و نسبت [illegible] مسلمانان عاید شود در آن حضرت از [illegible] عمر بن الخطاب
[illegible] کما [illegible] آنجا بدلیل [illegible] مشار الیه را [illegible] وقال النبي صلى
الله عليه وسلم [illegible] قبل [illegible] اليوم [illegible] هذه الامة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا
فرمودند که اللهم ایدنی باحب هذین الرجلین الیک بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام پس دعای آن
[illegible] عمر بن الخطاب مستجاب [illegible] [illegible] آمد [illegible] مستغنی [illegible]
نظر باید دانست که خدا [illegible] که حقیقت [illegible] میشناسد [illegible]
حقیقت [illegible] که [illegible] آنکه حقیقت خلافت خاصه و حقیقت [illegible]
وصف میکنند [illegible] الست [illegible] دار السلام [illegible] و صراط مستقیم برای ایشان [illegible]
[illegible] باید [illegible] میگوید [illegible] من [illegible] اینها صفات خلافت خاصه است [illegible]
[illegible] میشناسد [illegible] بالعداوة [illegible] بعد از آن تفصیل [illegible] باید [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] مغفرت [illegible] کدام فضیلت بهتر از این فضایل [illegible]
عمر بن الخطاب [illegible] الانعام من نواجب القرآن قلت في [illegible] الانعام من نجائب القرآن
او نواجبه ای افاضل سوره [illegible] والنواجب [illegible] عن [illegible] قال دخل عثمان بن
عفان على عبد الله بن مسعود فقال كيف تجدك قال مردود الى مولاي الحق فقال طبت الحق
[illegible] الترمذي عن سعد بن ابي وقاص عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه الآية قل هو القادر
على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت ارجلكم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما انها
كائنة ولم يات تاويلها بعد [illegible] یعنی یذیق بعضکم باس بعض در قتل مسلمین وارد

شده

شده وآن بعد فتح مکه القضا خمس و ثمانین و در حدیث متواتر ثابت شده که عذاب امت فوقکم
او من تحت ارجلکم بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتفع شده و اذاقه بعضکم بأس بعض باقی است
خواهد ماند ولا تطرد الذین الآیه اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ستة
نفر فقال المشرکون للنبی صلی الله علیه وسلم اطرد هؤلاء لا یجترءون علینا قال وکنت انا وابن مسعود و
رجل من هذیل وبلال ورجلان لست اسمیهما فوقع فی نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله
ان یقع فحدث نفسه فانزل الله عز وجل ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه عن ابی بکر الصدیق انه سئل عن هذه الآیة الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال ما تقولون
قالوا لم یظلموا قال حملتم الامر علی اشده بظلم بشرک الم تسمع الی قول الله ان الشرک لظلم عظیم
وعن عمر بن الخطاب ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بشرک عن عکرمه قال لما تزوج عمر ام کلثوم بنت
علی اجتمع له اصحابه فبرکوا له ودعوا له فقال تزوجتها ما بی حاجة الی النساء ولکنی سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول ان کل نسب وسبب ینقطع یوم القیمة الا نسبی وسببی فاحببت ان یکون
بینی وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم سبب عن ابن عباس فی قوله او من کان میتا فاحییناه
قال کان کافرا ضالا فهدیناه وجعلنا له نورا هو القرآن کمن مثله فی الظلمات فی الکفر والضلالة
عن زید بن اسلم فی قوله او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی
الظلمات قال نزلت فی عمر بن الخطاب وابی جهل بن هشام کانا میتین فی ضلالتهما فاحیا
عمر بالاسلام واعزه واقر ابا جهل فی ضلالته وموته وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا
فقال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب وعن الحسن مثله عن الضحاک
قوله او من کان میتا فاحییناه قال عمر بن الخطاب کمن مثله فی الظلمات قال ابو جهل بن هشام
وعن ابی سنان او من کان میتا فاحییناه قال نزلت فی عمر بن الخطاب حقیر گوید این آیت
تعریض است بحال عمر بن الخطاب و ابو جهل نزدیک جمهور مفسرین عن ابن مسعود قال ان الله نظر
فی قلوب العباد فوجد قلب محمد خیر القلوب فاصطفاه لنفسه فابتعثه برسالته ثم نظر فی قلوب

العباد فوجد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد بعده فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون
عن دينه فما راى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما راوه سيئا فهو عند الله سيء وعن ابي الصلت
الثقفي ان عمر بن الخطاب قرا هذه الاية ومن يرد الله ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا بنصب الرا
وقراها بعض من عنده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حرجا بالخفض فقال عمر ابغوني رجلا
من كنانة واجعلوه راعيا فاتوه به فقال له عمر يا فتى ما الحرجة فيكم قال الحرجة فينا الشجرة
تكون بين الاشجار التي لا تصل اليها راعية ولا وحشية ولا شيء فقال عمر كذلك قلب المنافق
لا يصل اليه شيء من الخير وعن علي بن ابي طالب قال لما امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرض نفسه
على قبائل العرب خرج الى منى وانا معه وابو بكر وكان ابو بكر رجلا نسابة فوقف على منازلهم
ومضاربهم بمنى فسلم عليهم وردوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمرو وهاني بن قبيصة
والمثنى بن حارثة والنعمان بن شريك وكان اقرب القوم الى ابي بكر مفروق وقد غلب عليهم
بيانا ولسانا فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الى ما تدعونا يا اخا قريش
فتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس وقام ابو بكر يظله بثوبه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واني رسول الله وان تؤووني
وتنصروني وتمنعوني حتى اؤدي عن الله الذي امرني به فان قريشا قد تظاهرت على امر
الله وكذبت رسوله واستغنت بالباطل عن الحق والله هو الغني الحميد قال له والى ما تدعو
ايضا يا اخا قريش فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا
تشركوا به شيئا الى قوله تتقون فقال له مفروق والى ما تدعونا ايضا يا اخا قريش فوالله
ما هذا من كلام اهل الارض ولو كان من كلامهم لعرفناه فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله يامر بالعدل والاحسان الاية فقال له مفروق دعوت والله يا قرشي الى مكارم الاخلاق
ومحاسن الاعمال ولقد افك قوم كذبوك وظاهروا عليك وقال هاني بن قبيصة قد سمعت
مقالتك واستحسنت قولك يا اخا قريش ويعجبني ما تكلمت به ثم قال لهم رسول الله صلى الله

عليه وسلم

علم الروم تلبسوا الا بسلام حتی فتح الله بلادهم و اولادهم یعنی ارمن و فارس و اصفهان گرفت
که با ایشان تشمعون الله و ... العناق بن شریک الله و الی ذلک یا اخا قریش
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله
باذنه و سراجا منیرا الآیة ثم نهض رسول الله صلی الله علیه وسلم خاطبا علی ید ابی بکر و عمر ابن
ابن الخطاب عمر فقال ایها الناس سیکون قوم من هذه الامة یکذبون بالرجم و یکذبون
بالدجال و یکذبون بطلوع الشمس من مغربها و یکذبون بعذاب القبر و یکذبون بالشفاعة و یکذبون
بقوم یخرجون من النار بعدما امتحشوا قال الله تعالی واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة
انا هدنا الیک قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون
و یؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی
یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم
الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا
به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون مضمون این
آیات آنکه حضرت موسی علیه السلام بدرگاه مجیب الدعوات مناجات نمود که اکتب لنا
فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة انا هدنا الیک خداوندا بنویس یعنی مقدر کن و در ... کوت
قضا ... نازل گردان و صحیفه ... ثبوت حسنه در دنیا و آخرت برای
من مخلوق فرما از جناب رب الارباب خطاب ... رسید که ... انکار نخواهد بود عذابی
اصیب به من اشاء و رحمت وسعت کل شیء از آن ... جمعی باشند که عقوبت دنیا بدیشان
رسید کما قال عز من قائل و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
و جمعی باشند که رحمت الهی بایشان ... کما قال عز من قائل اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و آتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین فسأکتبها للذین یتقون
الآیة خواهیم نوشت حسنه دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان

اینست که متقیان باشند و ادای زکوة مینمایند و با آیات ما ایمان می آرند از اینجا

که در زمان اشتباه متقی پیدا خواهد شد متصف باین صفات و صفات ایشانست

عبادت از شیخ و نه پرستش [illegible] ممنوع از رزاق و آنکه ریاست عالم بسایه ایشان باشد

بهره دو جهان که از ایشان با ایشان بوده و دوست ایشان باشند و حسنه آخرت که

از منفعت است و نگاه و دفع درجات بهر دو از آن [illegible] الخ نیز باز فدای ایشان [illegible]

که مسعود و موعود با جانهایی است اند موعود بر ایشان رسیده اند و آن حسنه دنیا و آخرت

برای ایشان نوشتیم یعنی در علم ثبت قضای آن مقرر نمودیم آنانکه پیروی نبی امی میکنند

ایمان آورده باو و تقویت دادند او را و یاری نمودند و پیروی نوری که همراه او

نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اند رستگاران و صفت نبی امی اینست که می یابند

نعت او را در توریت و انجیل [illegible] در توریت خوانده اند و نصاری در انجیل و پیدا

[illegible] ثابت شد از جهت [illegible] معجزات موسی و عیسی علیهما السلام که توریت معجزه

ایشان و شهرت آن پیش چون در [illegible] نعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کتب الهیه موجود

و انبیا آنها [illegible] تصدیق باین نبی داده اند نعت بر کافه با مستحق گشت اگر آنرا معروف شود

عند [illegible] عند هر دو باشند و این نعت اینست که میفرماید بکار پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده

و حلال میکند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام مینماید بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را

و از سر ایشان فرو می آرد بار گران ایشان را و طوق گردنها که سابق بر ایشان بود

یعنی [illegible] ساقط [illegible] میفرماید و [illegible] حنفیه سهله سمحه ارشاد میکند و متبوع او که باین صفت

[illegible] الهیت [illegible] او و [illegible] آیات [illegible] یاران پیغمبر [illegible]

اتباع [illegible] معنی [illegible] حسنه دنیا و آخرت ثابت میکند و شک نیست که خلفای اربع

او که [illegible] تقویت نمودند چه در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چه بعد وفات

او [illegible] بنا بر آن فضل متصوریت متصف باشند [illegible] المقصود [illegible]

[illegible]

الخطاب قال اعشيت ناقته في سبيل الله فاردت ان اشتري منه نسلها فسألت النبي
صلى الله عليه وسلم فقال دعها تأتي يوم القيامة هي واولادها جميعا في ميزانك عن الحسن قال رأيت
عثمان على المنبر قال يا ايها الناس اتقوا الله في هذه السرائر فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول والذي نفس محمد بيده ما عمل احد عملا قط سرا الا البسه الله رداءه علانية ان خيرا فخير وان شرا
فشر ثم تلا هذه الآية وريشا ولم يقل ورياشا ولباس التقوى ذلك خير قال السمت الحسن عن الحسن
قال دخل عمر على ابنه عبد الله واذا عندهم لحم فقال ما هذا اللحم فقال اشتهيته قال وكلما اشتهيت شيئا
اكلته كفى بالمرء اسرافا ان يأكل كل ما اشتهى عن عمر بن الخطاب قال اياكم والبطنة في الطعام
والشراب فانها مفسدة للجسد مورثة للسقم مكسلة عن الصلاة وعليكم بالقصد فيهما فانه اصلح للجسد
وابعد من السرف وان الله ليبغض الحبر السمين وان الرجل لن يهلك حتى يؤثر شهوته على دينه عن
ابن المسيب قال ليس يؤخرون ساعة ولا يستقدمون فقال كعب قد قال الله وما يعمر من معمر ولا ينقص
من عمره الا في كتاب قال الله يؤخر ما يشاء وينقص فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون
عن ابن ابي مليكة قال لما طعن عمر جاء كعب فجعل يبكي بالباب يقول والله ان امير المؤمنين
يقسم على الله لأخره فدخل ابن عباس عليه فقال يا امير المؤمنين هذا كعب يقول
كذا وكذا قال اذا والله لا اسأله عن سالم بن عبد الله وابان بن عثمان وزيد بن ... ان
عثمان بن عفان اتي برجل قد فجر بغلام من قريش فقال عثمان احصن قالوا قد تزوج بامرأة ولم يدخل
بها بعد فقال علي لعثمان لو دخل بها لحل عليه الرجم فاما اذا لم يدخل بها فاجلده الحد فقال ابو ايوب
اشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الذي ذكر ابو الحسن فامر به عثمان فجلد مائة عن
ابي بكر الصديق قال قال موسى عليه السلام يا رب ... قال انا اظلهم في ظلي يوم لا ظل الا ظلي
عن خالد الربعي قال قرأت في كتاب الله المنزل ان عثمان يأتي رافعا يديه الى الله يا رب قتلني
عبادك المؤمنون عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك
من بني آدم فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال ان الله خلق آدم ثم مسح

[illegible]

[illegible]

لهم ذريته فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على
عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل
من اعمال اهل النار فيدخله النار وعن عمر بن الخطاب انه خطب بالجابية فحمد الله واثنى عليه ثم قال
من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له فقال له قس بين يديه كلمة بالفارسية فقال عمر
لمترجمه ما يقول قال يزعم ان الله لا يضل احدا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو
اضلك وهو يدخلك النار ان شاء الله تعالى ولولا عهد لضربت عنقك فتفرق الناس
وما يختلفون في القدر واخرج البخاري عن ابن عباس قال قدم عيينة بن حصن بن بدر فنزل على ابن
اخيه الحر بن قيس وكان من النفر الذين يدنيهم عمر وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاورته
كهولا كانوا او شبانا فقال عيينة لابن اخيه يا ابن اخي هل لك وجه عند هذا الامير فتستأذن لي فاستأذن
لعيينة فاذن له عمر فلما دخل قال يا ابن الخطاب فوالله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب
عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وسلم خذ
العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين والله ما جاوزها عمر حين تلاها
عليه وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل قال الله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم
خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون
ان يتخطفكم الناس فآواكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون فقير گوید مفسران
در معنی این فتنه اختلاف دارند بعضی گویند این فتنه آنست که طایفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند
و دیگران از نهی منکر توقف نمایند پس عذاب خدا همه را درگیرد عاصیان بعصیان خود ماخوذ
شوند و ساکتان از نهی منکر بترک نهی منکر معذب گردند و فیه بحث زیرا که هیچ کس بگناه دیگری ماخوذ
نشود بلکه از فعل خود پس گفت معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است وهي الفتنة التي
تموج كموج البحر چون مسلمین چند مجتمع شوند و هر یکی برای طلب خلافت با جنود خود برخیزد افنای

بنفوس ضعیفه ایمان و علیکم النصر که بهمه در انتظار این فرصت می باشند بظهور آید و این فتنه
شما فرو نمیکند که مسلمانان را رعیه از اهل حرب و از اهل بوادی جمع تا نا وجه مشهور چه غرض
حقیقت . حق تعالی از عظیم فتنه تهویل و تهدید میفرماید و عقب آن ارشاد میکند و اذکروا اذ
انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس بعد ازین که رسیده و تشنه خدای تبارک و تعالی
از آن حالت نجات داد و بنصرت و رزق فضل فرمود شکر این نعمت آنست که یاری یکدیگر کنید
علیکم النصر شود و بسبب ترک شدن مکاسب از زوال شما گردد قال الله تعالی ان الذین آمنوا
والذین هاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک
بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم
فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر والذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم والذین آمنوا
من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
ان الله بکل شیء علیم تفسیر گوید خدای تعالی درین آیات فضیلت مهاجرین و انصار بیان می فرماید در دنیا
و آخرت و میگوید که مهاجرین اولین و انصار با هم الفت اند و ناصر یکدیگر چون ایشان
است که فتح آید بر یکدیگر لازم است قیام بنصرت اوشان و با مسلمین غیر مهاجرین لازم
نیست الا چون میان ایشان و میان حربیان نایره حرب مرتفع شود اگرچه بسبب فتنه دنیاوی
باشد آنجا لازم است نصرت ایشان زیرا که اگر ایشان باهم رفیق یکدیگر اند اگر مسلمین بنصرت
ایشان قیام ننمایند غلبه کفر لازم آید و مردمان از اسلام نکول کنند و ذلک قوله الا تفعلوه
تکن فتنة فی الارض بعد از آن فضیلت مهاجرین اولین و انصار بیان میفرماید والذین آمنوا
الآیة و کدام فضیلت بالاتر ازین فضیلت تواند بود بعد از آن متاخرین مهاجرین الی الموت
را بذیل ایشان در می آرد و تشبیه با ایشان می کرداند قوله و اولوا الارحام در بیان وجوب

نماید بعضی از ایرحم و ان ما آیت سابق منافات ندارد بر وجه توجیه و دریں آیات ضعوبی
نیست و این جمیع توجیهات نزدیک فقیر عفی عنه عمر بن الخطاب قال لو عذبنا ما نجا
الا عمر بیان اصل الا سرار لیج ایمای الی ابی بکر فقیر گوید روایت مواقفات عظیم در فراست
استخلاف حقیقی بیشمار ما ذکر دید دیگر مروی است قصه بدر مفصلا فذکر من فضله فاستشار
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشیروا علینا فی امرنا ومسیرنا فقال ابو بکر انا اعلم الناس
بمسافة الارض اخبرنا عدی ان العیر کانت بوادی کذا وکذا فکانا وایاهم فرسی رهان
الی بدر ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشیروا علی فقال عمر بن الخطاب انها قریش وعزها
والله ما ذلت منذ عزت ولا آمنت منذ کفرت والله لتقاتلنک فتاهب لذلک اهبته واعدد
عدته وذکر من فراسة ابی بکر الصدیق فقال لما طلع المشرکون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها وفخرها تحاربک وتکذب رسولک اللهم انی اسالک ما وعدتنی
ورسول الله صلی الله علیه وسلم ممسک بعضد ابی بکر یقول اللهم انی اسالک ما وعدتنی فقال ابو بکر
ابشر فو الذی نفسی بیده لینجزن الله ما وعدک فاستنصر المسلمون واستغاثوه فاستجاب الله
لنبیه صلی الله علیه وسلم وللمسلمین ثم ذکر التجاء المسلمین الی الله بالنصر حین رأوا القتال
قد زلف ورسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو الی الله بالنصر ویقول اللهم ان ظهروا
علی هذه العصابة ظهر الشرک ولا یقوم لک دین وابو بکر یقول یا رسول الله والذی نفسی
بیده لینصرنک الله ولیبیضن وجهک فانزل الله من الملائکة جندا فی اکناف العدو فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل الله نصره ونزلت الملائکة ابشر یا ابا بکر فانی قد رأیت
جبریل معتجرا یقود فرسا بین السماء والارض فلما هبط الی الارض جلس علیها فتغیب عنی ساعة
ثم رأیت علی شفته غبارا وعن علی قال نزل جبریل فی الف من الملائکة عن میمنة النبی
صلی الله علیه وسلم وفیها ابو بکر ونزل میکائیل عن میسرة النبی صلی الله علیه وسلم وانا فی المیسرة
وعن عمر بن الخطاب فو... تجاذبنا یومئذ ... قال الا تعرفکم هذه الآیة فانا ...

يوم بدر وإباحة الغنائم أخرج مسلم وأبو داود والترمذي عن عبد الله بن عباس قال حدثني
عمر بن الخطاب قال لما كان يوم بدر نظر النبي صلى الله عليه وسلم إلى أصحابه وهم ثلثمائة وبضعة عشر
رجلا ونظر إلى المشركين فإذا هم ألف وزيادة فاستقبل نبي الله القبلة ثم مد يديه وجعل يهتف
بربه مادا يديه مستقبل القبلة حتى سقط رداؤه فأتاه أبو بكر فأخذ رداءه فألقاه على منكبيه
ثم التزمه من ورائه قال يا نبي الله كفاك مناشدتك ربك فإنه سينجز لك ما وعدك
وأنزل الله إذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم أني ممدكم بألف من الملائكة مردفين فلما كان يومئذ
والتقوا فهزم الله المشركين فقتل منهم سبعون وأسر منهم سبعون رجلا واستشار رسول الله صلى
الله عليه وسلم أبا بكر وعمر وعليا فقال أبو بكر يا رسول الله هؤلاء بنو العم والعشيرة والإخوان
إني أرى أن تأخذ منهم الفدية فيكون ما أخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله أن يهديهم
فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قلت والله ما أرى
ما رأى أبو بكر ولكني أرى أن تمكنني من فلان قريب لعمر فأضرب عنقه وتمكن عليا من عقيل فيضرب
عنقه وتمكن حمزة من فلان أخيه فيضرب عنقه حتى يعلم الله أنه ليست في قلوبنا مودة للمشركين
هؤلاء صناديدهم وأئمتهم وقادتهم فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال أبو بكر ولم يهو
ما قلت وأخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فإذا
رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر قاعدان يبكيان فقلت يا رسول الله أخبرني ماذا
يبكيك أنت وصاحبك فإن وجدت بكاء بكيت وإن لم أجد بكاء تباكيت لبكائكما قال
النبي صلى الله عليه وسلم أبكي للذي عرض علي أصحابك من أخذ الفداء لقد عرض علي عذابهم
أدنى من هذه الشجرة شجرة قريبة وأنزل الله ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في
الأرض إلى قوله لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم من الفداء ثم أحل لهم الغنائم فلما
كان يوم أحد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من أخذهم الفداء فقتل منهم سبعون
وفر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم وكسرت رباعيته وهشمت

السقيفة على رسول الله فسألت الله عز وجل فأنزل الله أولما أصابتكم مصيبة قد أصبتم مثليها
وتمام الحديث إذا قال يوم عند ... بأخذكم الفداء قال ابن عباس بينما رجل من المسلمين يومئذ
يشتد في إثر رجل من المشركين أمامه إذ سمع ضربة بالسوط فوقه وصوت الفارس فوقه أقدم حيزوم
إذ نظر إلى المشرك أمامه خر مستلقيا فنظر إليه فإذا هو قد خطم أنفه وشق وجهه كضربة السوط
فاخضر ذلك أجمع فجاء الأنصاري فحدث ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقت ذلك
من مدد السماء الثالثة فقتلوا يومئذ سبعين وأسروا سبعين وعن عمر بن الخطاب أنه سمع
قال يا رسول الله إنك تحول بين المرء وقلبه فحل بيني وبين الخطايا فلا أعمل بسوء منها فقال
... وعن مطرف قال قلنا للزبير يا أبا عبد الله ضيعتم الخليفة حتى قتل ثم جئتم
تطلبون بدمه قال الزبير إنا قرأنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر وعثمان
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ولم نكن نحسب أنا أهلها حتى وقعت منا حيث
وقعت وعن قتادة في الآية قال علم الله وأولو الألباب من أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
حين نزلت هذه الآية أن سيكون فتن وعن الحسن هذه الآية نزلت في علي وعثمان وطلحة
والزبير وعن الضحاك نزلت في أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعن السدي أخبرت أنهم
أصحاب الجمل وعن رفاعة بن رافع أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعمر رضي الله عنه اجمع لي قومك
فجمعهم فلما حضروا باب النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليه عمر فقال قد جمعت لك قومي فسمع ذلك
الأنصار فقالوا قد نزل في قريش الوحي فجاء المستمع والناظر ما يقال لهم فخرج النبي صلى الله
عليه وسلم فقام بين أظهرهم فقال هل فيكم من غيركم قالوا نعم فينا حلفاؤنا وأبناء أخواتنا
وموالينا قال النبي صلى الله عليه وسلم حليفنا منا وابن أختنا منا ومولانا منا أنتم تسمعون
إن أوليائي منكم المتقون فإن كنتم أولئك فذاك وإلا فانظروا لا يأتي الناس بالأعمال
يوم القيامة وتأتون بالأثقال فيعرض عنكم وعن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال سألت عليا فقلت
يا أمير المؤمنين أخبرني كيف كان صنع أبي بكر وعمر في الخمس نصيبكم فقال أما أبو بكر رحمه الله

فلم يكن في ولايته أخماس وأما عمر فلم يزل يدفعه إلينا في كل خمس حتى كان خمس السوس وجنديسابور

فقال وأنا عنده هذا نصيبكم أهل البيت من الخمس وقد أخل ببعض المسلمين واشتدت حاجتهم

فقلت نعم فوثب العباس بن عبد المطلب فقال لا تعرض في الذي لنا فقلت ألسنا أحق من أرفق

المسلمين وشفع أمير المؤمنين فقبضه فوالله ما قبضناه ولا قدرت عليه في ولاية عثمان

ثم أن عليا يحتج فقال إن الله حرم الصدقة على رسوله فعوضه سهما من الخمس عوضا مما حرم

وحرمها على أهل بيته خاصة دون أمته فضرب لهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم سهما عوضا

مما حرم عليهم ورغبهم عن غسالة الأيدي لأن لكم في الخمس الخمس ما يغنيكم أو يكفيكم وعنه علي قال

ولاني رسول الله صلى الله عليه وسلم في خمس الخمس فوضعته مواضعه حياة رسول الله صلى الله عليه

وسلم وأبي بكر وعمر وعن قتادة أن أبا بكر رضي الله عنه قال رضيت بما رضي الله لخمسه ثم

تلا واعلموا أنما غنمتم من شيء فإن لله خمسه وعن حبان بن واسع بن حبان عن أشياخ من قومه

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم عدل صفوف أصحابه يوم بدر ورجع إلى العريش فدخل أبو بكر

ودخل معه رسول الله صلى الله عليه وسلم فخفق وهو في العريش ثم انتبه فقال أبشر يا أبا بكر

أتاك نصر الله هذا جبريل آخذ بعنان فرسه يقوده على ثناياه النقع وعن أبي هريرة قال

أنزل الله على نبيه بمكة سيهزم الجمع ويولون الدبر فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله أي جمع

وذلك قبل بدر فلما كان يوم بدر وانهزمت قريش نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم

في آثارهم مصلتا بالسيف يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وعنه حرام بن معاوية قال كتب

إلينا عمر بن الخطاب أن لا يجاورنكم خنزير ولا يرفع فيكم صليب ولا تأكلوا على مائدة يشرب

عليها الخمر وأدبوا الخيل وامشوا بين الغرضين قال الله تعالى أجعلتم سقاية الحاج وعمارة

المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله والله لا يهدي

القوم الظالمين الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عند

الله وأولئك هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم

خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم فخر کردند قوم عباس بسبب سقایة الحاج که کار ایشان بود در جاهلیت و عمارت مسجد الحرام

مسجد الحرام و عمارت ابن مسجد و قصی مساعدت کردند و کسانی که ایمان آوردند بخدا و آخرت و جهاد

کسی که ایمان آورد بخدا و هجرت کرد و جهاد کرد پس ایشان گفتند که ما ایمان آورده ایم پیش از شما و هجرت

قیامت و هجرت گفتیم پس حق تعالی فرمود که ایشان در فضل برابر نیستند در نزد خدای عز و جل فضل در دین مهاجر است و فرمود که

کار بلکه ایمان و عمل صالح است اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله

لا یستوون عند الله انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم

یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین یعنی عمارت مسجد علی است اما اعمال صالح

شرط قبول عمل صالح ایمان است بخدا و روز قیامت و اقامت صلوة و ایتاء زکوة و هجرت

دیگر و نمی بودن ترسیدن حق جل و علا و بودن در کعبه در سبیل بغفلت مقبول است اعمال از نیت

جمله در کسانی است که مانند ایشان بجا آورده است از اعمال فضیلت حاصل شد تا بجا آورد

چیزی سعد تا بهم نماید که اگر بعضی آن اعمال را که در جای دیگر نمی کنند در سجد و آن بعض با

هجرت و جهاد عطا است لا یستوون عند الله بعد از آن تفضیل تاکیدا تعظیم می نماید که الذین

آمنوا و هاجروا و جاهدوا آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد فی سبیل الله باموال

و انفسهم بجا آوردند بزرگترند باعتبار درجه نزدیک خدای تعالی یعنی از عمارت مسجد الحرام

و سقایة الحاج و سایر اعمال ایشان اند مطلب رستگاران بشارت میدهد ایشان را پروردگار

ایشان به رحمت نیکی از جانب خود و خشنودی و به بهشتها که ایشان را باشد آنجا نعیم دایم

باشد و بدان آنجا همیشه مراتب خدای تعالی نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست اجر

که خواهد عطا فرماید و هر مومنی که خواهد میدهد از فضل ... و جهاد معلوم شد

... آن عمل از سایر اعمال خیر ... الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار

اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل

کلمة الذین

کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی توبیخ
میکند مسلمانانرا که اگر شما نصرت ندهید پیغامبر را زیان نکرده باشید بلکه پس حقیقت هیچ ضرر
به پیغامبر نخواهد بود هر آینه نصرت داد او را خدای تعالی وقتی که بیرون کردند او را کافران
حالانکه دوم دو کس بود وقتی که در آن غار بودند وقتی که میگفت آن یار خود را اندوه
مخور هر آینه خدای تعالی با ماست پس فرو فرستاد خدای تعالی آرام دل را بر وی و مدد داد
او را بلشکرها که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر و غیر آن نازل فرمود و ساخت
خدای تعالی سخن کافرانرا پست تر و سخن خدای تعالی همانست بلندتر و خدا غالب با حکمت است
اخبار متواتره و اتفاق امت مرحومه حتی اهل هوا نیز متفق اند دالست بر آنکه آن یار دیگر ابوبکر
صدیق بود و این فضیلة عظیمه است او را و تنویه بشان او و اشاره جلیه است بسوی قبول
آن قول او و حبه آن حال اگر در اعلی مرتبه غزوه قبول نمی بود این تشریف و انعام تعظیم نمی
فرمود و هو المقصود قال الله تعالی وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم
فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی درین آیات حال و مآل منافقان و مؤمنان بیان می فرماید صفت
منافقان امر است بمنکر و نهی از معروف و بخل در حقوق مالیه واجبه و مآل ایشان آنکه همواره
کفار همیشه در نار باشند و باشد ایشانرا لعنت و عذاب دائمی بعد از آن تشبیه میدهد ایشانرا
بکفار پیشین و انذار می نماید بهمان پاداش که آنجا وارد است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
دادن در حق و امر بمعروف و نهی از منکر و برپا داشتن نماز و دادن زکوة و فرمان برداری
خدا و رسول او و مآل ایشان بهشت که وعده داده است خدای تعالی بهشتها میرود زیر آن جویها
جاوید اند آنجا و خانهای پاکیزه در باغهای جاوید و از همه نعمتها بزرگتر خشنودی حق تبارک
و تعالی است و آن ایشانرا شکی نیست که خلفای منصوص بوده اند باین اوصاف از جهت
اخبار متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود و بعضی بشارات صحیحه مبشر باشند و هو المقصود

قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم تفسیر گوید بعضی
[illegible] خدای عزوجل باین میفرماید درین آیت [illegible] ذکر اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگوید
پیشینیان نخستین از مهاجران وانصار که قبل بدر یا قبل از برگشتن قبله از بیت المقدس
بکعبه [illegible] بنزد یکدیگر بوده است وآنانکه تابع ایشان شدند به نیکوکاری که هجرت
کردند ونصرت دادند راضی شد خدای تعالی از ایشان وراضی شدند ایشان از وی تعالی شانه
ومهیا کرد خدای تعالی برای ایشان بهشتها میرود در زیر آن جویها جاوید اند آنجا همیشه اینست
کامیابی بزرگ [illegible] تشریف عظیم است صحابه را وانصار را که خدای تعالی از ایشان راضی
شد وایشان از وی تعالی شانه راضی شدند [illegible] فضیلت قال الله تعالی لقد تاب الله
علی النبي والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب
فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤف رحيم مفسر گوید این آیه در غزوه تبوک نازل
که خدای تعالی برحمت بازگشت یعنی لطف ومهربانی نمایان آنچه سابق بود انعام فرمود بر
پیغامبر ومهاجران وانصار که پیروی او کردند در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک
بود که [illegible] دلهای جماعه از ایشان از جهت کمال شدت حال یعنی با وجود آنکه یک طایفه از
ایشان [illegible] صبر داشتند رحمت [illegible] بر همه ایشان هر آئینه خدای در حق ایشان مهربانست
درین آیت فضیلت عظیم است حاضران تبوک را بچند وجه یکی آنکه ایشان را با پیغامبر
در یک نسق جمع فرمود دیگر آنکه [illegible] مرجع [illegible] برحمت برایشان سیوم آنکه [illegible]
[illegible] از آن جماعه همه صاحب فضل اند والله اعلم بالصواب قال الله تعالی ما كان لاهل
المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بانفسهم عن نفسه
ذلك بانهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطئون موطئا يغيظ
الكفار ولا ينالون من عدو نيلا الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين ولا

ينفقون

ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون
خداى عز وجل لوم ميكند متخلفان را از سفر تبوك كه لايق نبود ايشان را كه تخلف نمايند اين بسبب
آنست كه همين سعادت يابان لشكر آنحضرت صلى الله عليه وسلم تشنگى و رنج و گرسنگى در راه خداى
ميبينند و موضعى را كه پا مى‌گذارند كه كفار را بسبب دون آن و بدست نمى‌آرند از كفار هيچ دست بردى را
يعنى قتال كنند كفار را يا نهب نمايند اموال ايشان را يا هيچ رسانند بر كفار يا اسير كنند بعض
ايشان را مگر نوشته ميشود براى يابندگان عوض آن عمل نيك مرا آينه خدا ضايع
نميكند اجر نيكوكاران را و انفاق نميكنند هيچ نفقه خورد يا بزرگ و قطع نمى‌نمايند هيچ وادى را مگر
نوشته ميشود عمل خير براى ايشان تا آنكه جزا دهد ايشان را خداى تعالى بر بهتر آنچه بعمل مى‌
آوردند و در اين دو آيه فضائل جهاد تبوك خصوصا و سائر مجاهدات عموما بصريح ترين وجهى
معلوم شد و بالقطع معلوم است كه خلفاى كرام از حاضران اين واقعه و سائر مشاهد خير بوده‌اند پس
اين جزا ايشان را باشد و هو المقصود اخرج الترمذى عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما
حملكم على ان عمدتم الى الانفال وهى من المثانى والى براءة وهى من المئين فقرنتم بينهما ولم تكتبوا
سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتموها فى السبع الطوال ما حملكم على ذلك فقال عثمان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مما يأتى عليه الزمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد فكان
اذا نزل عليه الشىء دعا من كان يكتب فيقول ضعوا هولاء الآيات فى السورة التى يذكر فيها
كذا وكذا وكانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن نزولا
وكانت قصتها شبيهة بقصتها فظننت انها منها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين
لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتها
فى السبع الطوال وعنه عثمان بن عفان قال كانت الانفال وبراءة يدعيان فى زمن رسول الله صلى
الله عليه وسلم القرينتين فلذلك جعلتهما فى السبع الطوال وعن ابى عطية الهمدانى قال كتب عمر بن
الخطاب تعلموا سورة براءة وعلموا نساءكم سورة النور وعن الشعبى ان ابا ذر والزبير بن

[illegible]

العوام سمع احدهما من النبي صلى الله عليه وسلم انه يقرأ آية وهو على المنبر يوم الجمعة فقال لصاحبه
متى انزلت هذه الآية فلما قضى صلوته قال له عمر بن الخطاب لا جمعة لك فاتى النبي صلى الله عليه
وسلم فذكر ذلك له فقال صدق عمر وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا بكر على
الحج ثم ارسل عليا ببراءة على اثره ثم حج النبي صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع فتوفي فولي
ابو بكر فاستعمل عمر على الحج ثم حج ابو بكر عام قابل ثم مات ثم ولي عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن
بن عوف على الحج ثم كان يحج بعد ذلك هو حتى مات ثم ولي عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف
على الحج ثم كان هو يحج حتى قتل اخرج الدارمي والنسائي عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر
على الحج ثم ارسل عليا ببراءة فقرأها على الناس في مواقف الحج حتى ختمها وعن عروة قال بعث رسول
الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر اميرا على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن
ابي طالب بآيات من براءة فامره ان يؤذن بمكة وبمنى وبعرفة وبالمشاعر كلها بانه برئت
ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام او طاف بالبيت عريانا واجل من كان
بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد اربعة اشهر وسار على راحلته والناس كلهم يقرأ
عليهم القرآن براءة من الله ورسوله وقرأ عليهم يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد
الآية فقير گويد درين قصه بعض رواة را غلط واقع شده كه ميگويند ابو بكر صديق را باز
گردانيد اصل قصه آنست كه ابو بكر صديق بلا نزاع امير الحج بود و سوره براءة اول بدست ابو بكر
صديق دادند بعد از آن جبرئيل فرود آمد وامر كرد كه انرا بدست حضرت مرتضى بايد فرستاد
اخرج الترمذي عن انس قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا
ينبغي لاحد ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياها وعن سعد بن ابي وقاص
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر ببراءة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاخذها
منه فكان ابو بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر لا يؤدي عني الا انا او رجل مني
اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة في مؤذنين بعثهم يوم النحر

يؤذن

يوم عرفة بمنى ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردف النبي صلى
الله عليه وسلم عليا بن ابي طالب فامره ان يؤذن ببراءة فاذن معه علي في اهل منى يوم النحر ببراءة
ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردف النبي صلى الله عليه وسلم واخرج
الترمذي وحسنه والحاكم وصححه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر وامره
ان ينادي بهؤلاء الكلمات ثم اتبعه عليا وامره ان ينادي بهؤلاء الكلمات فانطلقا فحجا فقام
علي في ايام التشريق فنادى ان الله بريء من المشركين ورسوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر
ولا يحجن بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة الا مؤمن فكان علي ينادي
فاذا عيي قام ابو بكر فنادى بها وعن الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج فيه ابو بكر
استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالناس واجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمي
الحج الاكبر ووافق عيد اليهود والنصارى وعن عمر بن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفة وعن ابن ابي
مليكة قال قدم اعرابي في زمان عمر بن الخطاب فقال من يقرئني مما انزل الله على محمد فاقرأه رجل
براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله بالجر فقال الاعرابي لقد برئ الله من رسوله ان يكن
الله بريء من رسوله فانا ابرأ منه فبلغ عمر مقالة الاعرابي فدعاه فقال يا اعرابي اتبرأ من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المؤمنين اني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فسألت من
يقرئني فاقرأني هذه السورة براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله فقال الاعرابي
وانا والله ابرأ مما برئ الله منه فامر عمر بن الخطاب ان لا يقرئ الناس الا عالم باللغة وامر ابا الاسود
فوضع النحو وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا يذكر فيه
اسم الله بنى الله له بيتا في الجنة وعن عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو
آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال والله لانت يا رسول الله احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي
صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه وعن جابر قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لئن بقيت لقابل لاخرجن المشركين من جزيرة العرب فلما ولي عمر اخرجهم عنها

وضع النحو في وقت عمر

عن ابي سنان عمر بن الخطاب [illegible] الناس في المجوس فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول سنوا بهم سنة اهل الكتاب وعن سعيد بن ابي سعيد ان رجلا باع دارا له
بعهد عمر فقال له عمر احفظ ثمنها احفر تحت فراش امراتك فقال يا امير المؤمنين اوليس بكنز
قال ليس بكنز ما ادي زكوته وعن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون الذهب والفضة
كبر ذلك على المسلمين فقالوا ما يستطيع احد منا لولده ما لا يبقى بعده فقال عمر انا افرج عنكم فانطلق
عمر واتبعه ثوبان فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله قد كبر على اصحابك هذه الآية
فقال ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب بها ما بقي من اموالكم وانما فرض المواريث عن مال يبقى
بعدكم فكبر عمر ثم قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا اخبرك بخير ما يكنز المرء المراة الصالحة التي اذا
نظر اليها سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته وعن بريدة قال لما نزلت والذين
الذين يكنزون الذهب والفضة الآية قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكنز
ما نزل فقال ابو بكر يا رسول الله ماذا نكنز اليوم قال لسانا ذاكرا وقلبا شاكرا وزوجة صالحة
تعين احدكم على ايمانه واخرج البخاري ومسلم عن البراء بن عازب قال اشترى ابو بكر من عازب رحلا
بثلاثة عشر درهما فقال لعازب مر البراء فليحمله الى منزلي فقال لا حتى تحدثنا كيف صنعت حين
خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانت معه فقال ابو بكر خرجنا فادلجنا فاحثثنا يومنا وليلتنا
حتى اظهرنا وقام قائم الظهيرة فضربت ببصري هل ارى ظلا ناوي اليه فاذا انا بصخرة فاهويت
اليها فاذا بقية ظلها فسويته لرسول الله صلى الله عليه وسلم وفرشت له فروة وقلت اضطجع
يا رسول الله فاضطجع ثم خرجت انظر هل ارى احدا من الطلب فاذا انا براعي غنم فقلت
لمن انت يا غلام فقال لرجل من قريش فسماه فعرفته فقلت هل في غنمك من لبن قال نعم قلت
وهل انت حالب لي قال نعم قال فامرته فاعتقل شاة منها ثم امرته فنفض ضرعها فحلب كثبة
ثم صببت الماء على القدح حتى برد اسفله ثم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافيته قد استيقظ
فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رضيت ثم قلت الم يان للرحيل قال فارتحلنا

والقوم يطلبونا فلم يدركنا منهم الا سراقة بيننا وبينه قدر رمح او رمحين او ثلاثة قلت يا
رسول الله هذا الطلب قد لحقنا فقال لا تحزن ان الله معنا حتى اذا دنى فكان بيننا وبينه
قدر رمح فقلت يا رسول الله هذا الطلب قد لحقنا وبكيت قال لم تبكي قال قلت اما والله
لا ابكي على نفسي ولكن ابكي عليك فدعا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اكفناه بما شئت
فساخت فرسه الى بطنها في ارض صلد ووثب عنها وقال يا محمد ان هذا عملك فادع الله ان
ينجيني مما انا فيه فوالله لاعمين على من ورائي من الطلب وهذه كنانتي فخذ منها سهما فانك
ستمر بابلي وغنمي في موضع كذا وكذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
حاجة لي بها فانطلق ورجع الى اصحابه ومضى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه حتى قدمنا المدينة
فتلقاه الناس فخرجوا في الطريق وعلى الاجاجير واشتد الخدم والصبيان في الطريق الله اكبر
جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل الليلة على بني النجار اخوال عبد المطلب لاكرامهم بذلك
فلما اصبح غدا حيث امر وعن ضبة بن محصن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكى
وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر هل لك ان احدثك عن ليلته ويومه قال
قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما الليلة فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة
خرج ليلا فتبعه ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا يا ابا بكر من فعالك قال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون
امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك لا آمن عليك قال
فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه فلما
رآه ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار
فانزله ثم قال له والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل
فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن
شيء فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه ويلسعنه الحيات والافاعي

وجعلت دموعه تتحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا فانزل
الله سكينته اي طمأنينته لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وارتدت العرب فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا
فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس وارفق بهم فقال اجبار في الجاهلية خوار في الاسلام
فبماذا اتألفهم أبشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله
لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه قال فقاتلنا معه
وكان والله رشيد الامر فهذا يومه وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم ومدح
ابا بكر فقال الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ
يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال ما دخلني اشفاق من شيء ولا دخلني في
الدين وحشة الى احد بعد ليلة الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رأى اشفاقي
عليه وعلى الدين قال لي هون عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتمام وعن انس بن مالك
قال لما كان ليلة الغار قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلادخل قبلك فان كانت حية او
شيء كانت لي قبلك قال ادخل فدخل ابو بكر فجعل يلمس بيديه فكلما رأى جحرا قال بثوبه فشقه ثم
القمه الجحر حتى فعل ذلك بثوبه اجمع فبقي جحر فوضع عليه عقبه وقال ادخل فلما اصبح قال له النبي
صلى الله عليه وسلم فاين ثوبك يا ابا بكر فاخبره بالذي صنع فرفع النبي صلى الله عليه وسلم يديه
وقال اللهم اجعل ابا بكر معي في درجتي يوم القيمة فاوحى الله اليه ان الله استجاب لك وعن ميمون
بن سفيان قال لما انطلق ابو بكر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا
رسول الله حتى ادخل استبريه فدخل ابو بكر الغار فاصاب يده شيء فجعل يمسح الدم عن اصبعه
وهو يقول هل انت الا اصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت وعن عمر بن الحارث عن ابيان
ان ابا بكر الصديق قال ايكم يقرأ سورة التوبة قال رجل انا قال اقرأ فلما بلغ اذ يقول لصاحبه
لا تحزن بكى وقال والله انا صاحبه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر

اخي

اخي وصاحبي في الغار ... عمر فقد كنت له لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا سدوا كل
خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو اتخذت
خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا ولكنه اخي وصاحبي في الغار اخرج البخاري عن انس قال
لما اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابا بكر وابو بكر شيخ يعرف
والنبي صلى الله عليه وسلم لا يعرف فكانوا يقولون يا ابا بكر من هذا الغلام بين يديك قال هذا
يهديني السبيل قال فلما دنى من المدينة نزل في الحرة وبعث الى الانصار فجاؤا ... قال
فشهدته يوم دخل المدينة فما رأيت يوما كان احسن ولا اضوء منه يوم دخل علينا فيه وشهدته
يوم مات فما رأيت يوما كان اقبح ولا اظلم منه يوم مات فيه صلى الله عليه وسلم عن ابن عباس
في قوله تعالى فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم لم تزل السكينة معه
وعن حبيب بن ابي ثابت فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر فاما النبي صلى الله عليه وسلم
فقد كانت عليه سكينة ومن موافقات عمر رضي الله عنه آية ومنهم من يلمزك ... الله ...
اخرج البخاري والنسائي عن ابي سعيد الخدري قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يقسم قسما اذ
جاءه ابن ذي الخويصرة التميمي فقال اعدل يا رسول الله فقال ويلك ومن يعدل اذا لم اعدل فقال
عمر بن الخطاب يا رسول الله ائذن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم وصيامه مع صيامهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
فينظر في قذذه فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر في نصله فلا يوجد فيه شيء قد سبق الفرث والدم آيتهم رجل
اسود احدى يديه او قال ثدييه مثل ثدي المرأة او مثل البضعة تدردر يخرجون على حين فترة
من الناس قال فنزلت فيهم ومنهم من يلمزك في الصدقات الآية قال ابو سعيد اشهد اني سمعت
هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم واشهد ان عليا حين قتلهم وانا معه جيء بالرجل على النعت
الذي نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب انه مر برجل من اهل الكتاب مطروح
على باب فقال استكدوني واخذوا مني الجزية حتى كف بصري فليس احد يعود علي بشيء فقال

عمر ان الضعفاء اذا جمعوا قال تعـ من المسكين قال انما الصدقات للفقراء والمساكين وعن ابن جرير
وابن ابي حاتم عن عمر في قوله تعالى انما الصدقات للفقراء قال هم زمنا اهل الكتاب وعن الشعبي قال
ليست اليوم يعني قوله والمؤلفة قلوبهم انما كان رجال يتالفهم النبي صلى الله عليه وسلم على الاسلام
فلما ان كان ابو بكر قطع الرشا في الاسلام وعن عبيدة السلماني قال جاء عيينة بن حصن والاقرع
بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عندنا ارضا سبخة ليس
فيها كلأ ولا منفعة فان رايت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله ان ينفع بها
فاقطعهما اياها وكتب لهما بذلك كتابا واشهد لهما فانطلقا الى عمر ليشهداه على ما فيه
فلما قرئ على عمر ما في الكتاب تناوله من ايديهما فتفل فيه فمحاه فتذمرا وقالا له مقالة
سيئة فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتالفكما والاسلام يومئذ قليل
ان الله قد اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا رعى الله عليكما ان رعيتما وعن ابن
هارون قال خطب ابو بكر الصديق فقال في خطبته يؤتى بعبد قد انعم الله عليه وبسط له في رزقه
واصح بدنه وقد كفر نعمة ربه فيوقف بين يدي الله تعالى فيقال له ماذا عملت ليومك هذا
وما قدمت لنفسك فلا يجده قدم خيرا فيبكي حتى تنفد الدموع ثم يعير ويخزى بما ضيع
من طاعة الله فيبكي حتى تسقط حدقتا عينيه وكل واحد منهما فرسخ في فرسخ ثم
يعير ويخزى حتى يقول يا رب ابعثني الى النار وارحمني من مقامي هذا وذلك قوله انه من يحادد
الله ورسوله فان له نار جهنم الى قوله العظيم ومن موافقات عمر رضي الله عنه عن شريح
بن عبيد ان رجلا قال لابي الدرداء يا معشر القراء ما بالكم اجبن منا وابخل اذا سئلتم
واعظم لقما اذا اكلتم فاعرض عنه ابو الدرداء فلم يرد عليه شيئا فاخبر بذلك عمر بن الخطاب
فانطلق عمر الى الرجل الذي قال ذلك فقال بثوبه وخنقه وقاده الى النبي صلى
الله عليه وسلم فقال الرجل انما كنا نخوض ونلعب فاوحى الى نبيه صلى الله عليه وسلم ولئن سألتهم
ليقولن انما كنا نخوض ونلعب ومن موافقات عمر استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآية اخرج

البخاري

البخاري عن ابن عباس قال سمعت عمر يقول لما توفي عبد الله بن ابي دعي رسول الله صلى الله عليه وسلم
للصلوة عليه فقام عليه فلما وقف قلت اعلى عدو الله عبد الله بن ابي القائل كذا وكذا والقائل
كذا وكذا اعدد ايامه ورسول الله صلى الله عليه وسلم يتبسم حتى اذا اكثرت قال يا عمر اخر عني اني
خيرت قد قيل لي استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلو اعلم اني ان زدت
على السبعين غفر له زدت عليها ثم صلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ومشى معه حتى قام على قبره
حتى فرغ منه فعجبت لي وجراءتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ورسوله اعلم فوالله ما كان
الا يسيرا حتى نزلت هاتان الايتان ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره فما صلى
رسول الله صلى الله عليه وسلم على منافق بعده حتى قبضه الله عز وجل اخرجه البخاري ومسلم وعن ابن عمر قال
لما توفي عبد الله بن ابي سلول جاء ابنه عبد الله الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه
يكفنه فيه فاعطاه ثم سأله ان يصلي عليه فقام عمر بن الخطاب فاخذ بثوبه فقال يا رسول الله تصلي
عليه وقد نهاك ربك ان تصلي على المنافقين قال ان ربي خيرني وقال استغفر لهم او لا تستغفر لهم
ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسازيد على السبعين وقال انه منافق فصلى عليه فانزل
الله ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره فترك الصلوة عليهم وعن حبيب بن الشهيد
عن عمرو بن عامر الانصاري ان عمر بن الخطاب قرأها والسابقون الاولون من المهاجرين
والانصار الذين اتبعوهم باحسان فرفع الانصار ولم يلحق الواو في الذين فقال له زيد بن ثابت
والذين فقال عمر الذين فقال زيد امير المؤمنين اعلم فقال ائتوني بابي بن كعب فاتاه فسأله عن
ذلك فقال ابي والذين فقال عمر اذا فتابع ابيا عن ابي صخر حميد بن زياد قال قلت لمحمد بن كعب
القرظي اخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما كان بينهم من الفتن فقال لي ان الله قد غفر لجميع
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم واوجب لهم الجنة في كتابه محسنهم ومسيئهم قلت له وفي اي موضع
اوجب الله لهم الجنة في كتابه قال الا تقرأ ان الله يقول والسابقون الاولون الاية اوجب لجميع اصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم الجنة والرضوان وشرط على التابعين شرطا لم يشترطه فيهم قالت وما

[illegible]

استفزعوا عليهم فارسين طرا يتبعوهم باحسان يقول يشتدوا بهم في اعمالهم الحسنة ولم يتقدوا
بهم في غير ذلك قال ابو جعفر هو الله لكاني لم اقرأها قبل ذلك وما عرفت تفسيرها حتى قرأها
علي بن كعب فقلت ابن عمر في قوله تعالى وكونوا مع الصادقين فهي مع محمد واصحابه وقال سعيد بن
جبير مع ابي بكر وعمر وقال الضحاك امروا ان يكونوا مع ابي بكر وعمر واصحابهما وقال ابن عباس
مع علي بن ابي طالب قال ابو جعفر مع علي بن ابي طالب عن سفيان قال ابن سبيل في تفسير القرآن
الا بكلام عام ... عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال اراد عمر بن الخطاب ان
يجمع القرآن فقام في الناس فقال من كان تلقى في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا من
القرآن فليأتنا به وكانوا كتبوا ذلك في الصحف والالواح والعسب وكان لا يقبل من احد
شيئا حتى يشهد عليه شاهدان فقتل وهو يجمع ذلك اليه فقام عثمان بن عفان فقال من كان
عنده شيء من كتاب الله فليأتنا به وكان لا يقبل من ذلك حتى يشهد به شاهدان فجاء خزيمة
بن ثابت فقال اني قد رأيتكم تركتم آيتين لم تكتبوهما قالوا ما هما قال تلقيت من رسول الله صلى
الله عليه وسلم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم فقال عثمان وانا اشهد انهما من
عند الله فاين ترى ان نجعلهما قال اختم بهما آخر ما نزل القرآن فختمت بهما براءة قال الله تعالى
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في
الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم فقير گوید معنی عند کاین
آیه مفصلست در فضیلت اولیاء الله و اولیاء حال ایشان میفرماید که لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون در آخرت برایشان ترسی نباشد از هیچ مخوف و مکروه و اندوهگین نشوند
بهیچ فایت تا بنا حقیقت ولایت ایشان مصدق آن مذکور میباید که الذین آمنوا وکانوا یتقون
پس حقیقت ولایت در اینجا متحقق شود که بوصف ایمان حقیقی که شرح آن در سوره انفال
مذکورست انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و بوصف تقوی متصف
اند تا الحا بعض لوازم ولایت ارشاد می فرماید لهم البشری الخ ... بشارت جنبه ...

بفضیلت موالات اهل بیت سلام الله علیهم و ان اعظم الانواع شهادت یا بر و یا و قرابت صادقه
نقطه بودن است انتقله بوجه عموم از آیه مفهوم میشود با آنکه اعیانی که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایمان و موالات ایشان متصف بوده باشند که تا ملی با کافر ما
امیدند علی هذه معنی مستعمل میشود یکی انکه غالب بمعنی دوستی و محبت بسیار قوی و دوست
دوست در نهایت شده باشد دیگر معنی ملامت کلمه ملازمی کردن است پس معنی ولی که بسیار نزده
دیگر در ساخته شده باشد تا بعد از ولیها جائیکه مریدو شخص اطلاق کرده میشود فاعل و مفعول
و اگر معنی اول مراد است خدا ایشانرا میفرماید در حق صدیق رضی الله عنه و تا جان او که بحیثیم محبوبه
و اگر معنی ثانی مراد است حق تعالی میفرماید و هو یتولی الصالحین بعد از آن حضرت صلی الله
علیه وسلم بعد احادیث متواتره که شیعه را در آن مدخل نباشد اجماعه را بوصف صدیقیه
و شهید مشهور شده و بمراتب ایمان و تقوی ایشان که گواهی داده اند درجات عظیمه بهشت بلکه با علی
درجات بهشت داده اند و هو المقصود عن الاحنف قال صلیت خلف عمر الغداة فقرأ
یونس و هود و غیرهما و عن قتادة قوله تعالی ثم جعلناكم خلائف في الارض من بعدهم لننظر
كيف تعملون قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الآية فقال صدق ربنا ما جعلنا خلائف
في الارض الا لينظر الى اعمالنا فاروا الله خيرا من اعمالكم بالليل والنهار والسر والعلانية عن ابن
عن ابن تميم الداري سال عمر بن الخطاب عن ركوب البحر فامر بتقصير الصلوة قال يقول
الله تعالى هو الذي يسيركم في البر والبحر و عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان من عباد الله ناسا يغبطهم الانبياء والشهداء قيل منهم يا رسول الله قال
قوم تحابوا في الله من غير اموال ولا انساب لا يفزعون اذا فزع الناس ولا يحزنون اذا
حزنوا ثم تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
قال الله تعالى افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسى اماما و رحمة
اولئك يؤمنون به و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تك في مرية منه انه الحق

منتسب و لکن اکثر الناس لا یؤمنون خدای عز و جل در اول کلام سوره که در وقت ... البینة
می باید من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها الآیه بعد از آن بیان میکنند حال جماعه از مؤمنین
محققین با فرق در این طایفه که خود را بیان شده اند فرق کلی به نسبت شهادت
مشرق به نسبت ... بیان ... قرآن عظیم فالا تفاوت ... در این
... که در ... یابد ... بعد چون ... مؤمنین محققین ...
ذمه دار شدن کان علی بینة من ربه بعضی از مفسرین در معنی این کلمه اختلاف کرده اند و آنچه محقق
شده است و آنچه بعد تعمق نظر ... غیر آن ... است آنست که بعضی محققین حصول شرایع
پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشهادة دل خود تلقی نموده بودند و لهذا
عبادت اصنام مکروه میداشتند و قبح خرافات از خود در دل خود می یافتند و یقین
میداشتند که در آن زمان مبعوث شد بطریق رویا و فراست ادراک میشود و ...
ایشان با آنهمه مطمئن گشت و عقلا ایشان ... و آن علم اجمالی منقوح
... از جانب پروردگار تبارک و تعالی بعد از آن قرآن نازل
شد و شهادت بر آن علم اجمالی داد و آن مجمل را مفصل ساخت و آن مظنون را کالمرئی
نمود پس باید که از طرف حق جل و علا اظهار حق بر وجه اکمل نمود قرآنست و پیش از
قرآن کتاب حضرت موسی بود مقتدای اهل دین و رحمتی از جانب خدا تعالی که مثل این
شهادت ادا می فرمود چنانچه عقلا صحابه باین وصف متصف بودند از آنجمله
صدیق اکبر رضی الله عنه و ابوذر و غیر ایشان و حضرت صدیق اکمل ایشانست و اسبق
ایشان و از جهت کمال مناسبت باطنی توقف نکرده ایمان آوردن و معجزه نطلبید
پس حق سر دفتر اهل این آیت است بلکه اغلب آنست که تعریض است باو و اشارت
بجانب او والله اعلم اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قال ابوبکر یا رسول الله قد شبت
قال شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت و عن ابی

سعيد الخدري قال عمر بن الخطاب يا رسول الله أسرع إليك الشيب قال شيبتني هود وأخواتها
الواقعة وعم يتساءلون وإذا الشمس كورت. عن عمر بن الخطاب قال لما استقرت السفينة
على الجودي لبثت ما شاء الله ثم إن أذن له فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال ائتني بخبر
الأرض فانحدر الغراب على الأرض وفيها الغرقى من قوم نوح فأبطأ عليه فلعنه ودعا الحمامة
فوقعت على كفه فقال اهبط فأتني بخبر الأرض فلم تلبث إلا قليلا حتى جاءت تنفض ريشها
في منقارها فقال اهبط فقد نبتت الأرض قال نوح بارك الله فيك وفي بيت يؤويك وحببك
إلى الناس لولا أن يغلبك الناس على نفسك لدعوت الله أن يجعل رأسك من ذهب. وعن
محمد بن المنكدر ويزيد بن خصيفة وصفوان بن سليم أن خالد بن الوليد كتب إلى أبي بكر الصديق
أنه قد وجد رجلا في بعض نواحي العرب ينكح كما تنكح المرأة وقامت عليه بذلك البينة
فاستشار أبو بكر أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علي بن أبي طالب إن هذا ذنب
لم يعص الله به أمة من الأمم إلا أمة واحدة فصنع الله بها ما قد علمتم أرى أن تحرقه بالنار فاجتمع
أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على أن تحرقوه بالنار فكتب أبو بكر إلى خالد أن تحرقه بالنار ثم
حرقهم ابن الزبير في إمارته ثم حرقهم هشام بن عبد الملك. عن عمر بن الخطاب قال لما
نزلت فمنهم شقي وسعيد قلت يا رسول الله فعلى ما نعمل على شيء قد فرغ منه أو على شيء
لم يفرغ منه قال على شيء قد فرغ منه وجرت به الأقلام يا عمر ولكن كل ميسر لما خلق له. عن أبي بكر
الصديق قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فإنه لم يعط أحد
أفضل من معافاة بعد اليقين وإياكم والريبة فإنه لم يؤت أحد أشد من ريبة بعد كفر. عن
أبي اليسر أتتني امرأة تبتاع تمرا فقلت إن في البيت تمرا أطيب منه فدخلت معي البيت
فأهويت إليها فقبلتها فأتيت أبا بكر فذكرت ذلك له قال استر على نفسك وتب ولا
تخبر أحدا ثم فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك فقال أخلفت غازيا
في سبيل الله في أهله بمثل هذا حتى تمنى أنه لم يكن أسلم إلا تلك الساعة حتى ظن أنه من أهل النار

[illegible]

[illegible]

فانطلق فاتبعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل خلفه حتى اوحى الله اليه واقم الصلوة طرفي النهار الاية قوله
تعالى للذاكرين فقال له عمر يا رسول الله اله خاصة ام للناس كافة فقال بل للناس كافة فقال له على فقال النبي صلى الله عليه وسلم لهذا
خاصة ام للناس كافة وعن سليمان التيمي قال ضربت رجلا كفلا امراة ثم اتى ابا بكر وعمر فسألهما
عن كفارة ذلك فقال اكل منها لا ادري ثم اتى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال لا ادري
حتى نزلت اقم الصلوة الاية عن عثمان قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ
ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى صلوة الظهر غفر له ما كان بينه وبين صلوة
الصبح ثم صلى العصر غفر له ما كان بينه وبين صلوة الظهر ثم صلى المغرب غفر له ما كان بينه
وبين صلوة العصر ثم صلى العشاء غفر له ما كان بينه وبين صلوة المغرب ثم لعله يبيت
يتمرغ ليلته ثم ان قام فتوضأ وصلى الصبح غفر له ما بينها وبين صلوة العشاء وهن الحسنات
يذهبن السيئات قالوا هذه الحسنات فما الباقيات يا عثمان قال هي لا اله الا الله
سبحان الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله اخرج مالك عن عثمان بن عفان انه قال الا احدثكم
حديثا لولا انه في كتاب الله ما حدثتكموه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما
من امرئ يتوضأ فيحسن الوضوء ثم يصلي الصلوة الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة الاخرى
حتى يصليها قال مالك اراه يريد هذه الاية اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من
الليل ان الحسنات يذهبن السيئات قال الله تعالى وقال الملك ائتوني به استخلصه
لنفسي فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين امين قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ
عليم فقيه گوید عفی عنه که حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام طلب کرد از ملک
مصر امارة بیت المال را و بیان نمود استحقاق خود را بآن امارت که انی حفیظ علیم پس
ازینجا معلوم شد که شرط تصرف در بیت المال حفظ است از ضیاع و از خیانت حافظ
و علم است باحکام از کجا باید گرفت و بکجا باید صرف نمود چون نصب ناظر بیت المال
کار خلیفه است لازم آمد که خلافت خاصه مرضیه وقتی تحقق گردد که خلیفه حافظ و علیم

نباشد و آنكه قد يلزم عقلا فتنه عامه است و اهل سنت چنانكه سابق تقرير نموده ايم عن خالد بن عرفطة
قال كنت جالسا عند عمر اذ اتي برجل من عبد القيس فقال له عمر انت فلان العبدي قال نعم فضربه
بقناة معه فقال الرجل ما لي يا امير المؤمنين قال اجلس فجلس فقرأ عليه بسم الله الرحمن الرحيم الر تلك
آيات الكتاب المبين الى قوله لمن الغافلين فقرأها عليه ثلاثا وضربه ثلاثا فقال له الرجل ما لي يا
امير المؤمنين فقال انت الذي نسخت كتاب دانيال قال مرني بامرك اتبعه قال انطلق فامحه بالحميم
والصوف ثم لا تقرأه ولا تقرئه احدا من الناس فلئن بلغني عنك انك قرأته او اقرأته احدا
من الناس لانهكنك عقوبة ثم قال له اجلس فجلس بين يديه فقال انطلقت انا فانتسخت كتابا
من اهل الكتاب ثم جئت به في اديم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا في يدك يا عمر
قلت يا رسول الله كتاب نسخته لنزداد به علما الى علمنا فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى احمرت وجنتاه ثم نودي بالصلاة جامعة فقالت الانصار اغضب نبيكم السلاح السلاح
فجاؤوا حتى احدقوا بمنبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس اني قد اوتيت جوامع
الكلم وخواتيمه واختصر لي اختصارا ولقد اتيتكم بها بيضاء نقية فلا تتهوكوا ولا يغرنكم المتهوكون
قال عمر فقمت فقلت رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبك رسولا ثم نزل رسول الله صلى
الله عليه وسلم وعن ابراهيم النخعي قال كان بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذلك الضرب
فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب ان يرفع اليه فلما قدم على عمر علاه بالدرة ثم جعل يقرأ عليه الر
تلك آيات الكتاب المبين حتى بلغ الغافلين قال فعرفت ما يريد فقلت يا امير المؤمنين دعني فوالله لا
ادع عندي شيئا من تلك الكتب الا حرقته قال فتركه وعن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن
ابيه قال سمع عمر رجلا يقرأ هذا الحرف ليسجننه عتى حين فقال له عمر من اقرأك هذا قال ابن مسعود
فقال عمر ليسجننه حتى حين ثم كتب الى ابن مسعود سلام عليك اما بعد فان الله انزل القرآن فجعله
قرآنا عربيا مبينا وانزله بلغة هذا الحي من قريش فاذا اتاك كتابي هذا فاقرئ الناس بلغة
قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل وعن عمر انه استأذن عليه رجل فقال استأذنوا لابن الاخيار فقال عمر

فیقول له فلما دخل قال من انت قال فلان بن فلان بن فلان حتی عد الی اشراف الجاهلیة فقال
له فانت یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم قال لا قال و الکرام اخیار و انت
ابن الکلاب انما تعد لی حیات اهل النار عن ابی هریرة قال استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی ثم
اتی عشر العام لعاملنی بعد الی العمل فابیت فقال لم و قد سال یوسف العمل و کان خیرا منک
فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی و انا ابن امیمة و انا اخاف ان اقول بغیر
علم و ان افتی بغیر علم و ان یضرب ظهری و یشتم عرضی و یوخذ مالی عن عبد الله بن شداد انه
سمع نشیج عمر بن الخطاب و انی لفی آخر الصفوف فی صلوة الصبح و هو یقرأ انما اشکو بثی و
حزنی الی الله عن علقمة بن وقاص قال صلیت خلف عمر بن الخطاب العشاء فقرأ سورة
یوسف فلما اتی علی ذکر یوسف نشج حتی سمعت نشیجه و انا فی مؤخر الصفوف قال الله تعالی
و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلاغ و علینا الحساب اولم یروا
انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها و الله یحکم لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب فقیر گوید
ترجمه آیت آنست که اگر بنمائیم ترا بعض آنچه وعده میدهیم ترا از فتوح و غلبه اسلام یا قبض
روح تو کنیم یعنی پیش از وقوع بعض آنچه وعده میدهیم از باب فتوح و غلبه اسلام در هر دو
صورت ما را نیست چیزی که لازم بر تو پیغام رسانیدن است و لازم بر ما حساب است
بعد از آن تسجیل میفرماید که مراد و وعده فتوحات اسلامیست آیا ندیدند که ما می آئیم بسوی
زمین مشرکان تا نقص میکنیم آنرا از طرف، آن یعنی در مدینه و در قبایل اسلم و غفار و جهینه
و مزینه و غیر ایشان اسلام آمد و جمعی مسلمان شدند و در شوکت کفر رخنه عظیمه پدید آمد
و این همه مقدمات دار ... صاحت اوست فقیر گوید درین آیه اشاره غلبیه است بسوی آنکه بعض
فتوح اسلام که وعده بآن رفته است در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور خواهد آمد و بعض
از آن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لابد تمکن اهل بردن است مخفی از تو آن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور خواهد شد و آنچه از لوازم خلافت خاصه است و الله

اعلم ان الله تعالى للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما في الارض جميعا
ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب ومأويهم جهنم وبئس المهاد افمن يعلم انما انزل
اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون
الميثاق والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب والذين صبروا
ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية ويدرءون بالحسنة السيئة
اولئك لهم عقبى الدار والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان
يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار فيكون بعد نفي عنه حق سبحانه
تعالى تباین میان اصحاب سعد و اشقیا بیان می فرماید چنانکه رسته مسطوره اوست تعالی در جمیع آن
برای جمعی که قبول کردند دعوت حق را حسنی که کلی جامع جمیع خیرات است اثبات می نماید و بر آن
فرقه که قبول ننمودند دعوت او را عقوبت عظیم الشان میکند که لو ان لهم ما في الارض جميعا الاية
فرق دیگر میان العقلین بتقریر میفرماید که آن کس که گروه اهل علم است بحقیقت کتاب منزل او
دیگر اعمی باز اشاره میکند که اینجا مراد از علم علمی است که معتقد بود تا عاملی قوة عامله باشد از
انجمله که تفکر معنی بدیر فتن و بعلم حق ما عوب شده است و آن بیدون صحبت خدا علیست
از جمله تصحیح عمل چند خصلت را که تخصیص میفرماید وفا بعهد خدا اتباع رسول و صله ارحام
و وصل جمیع آن و غیر آن را اعظم آنچه وصل پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و ترسیدن
از خدای عزوجل و باز داشتن حساب آخرت و صبر بر مشاق طاعات و تحمل بر شدت مصائب
بطلب مرضاة پروردگار تعالی و اقامت صلوة و انفاق مال في سبيل الله و حلم نمودن
و دفع سیئه بحسنه آوردن باز مآل حال ایشان را بیان میفرماید اولئك لهم
عقبى الدار جنات عدن الاية بعد از آن قبایح احوال اشقیا ارشاد میفرماید از آنجمله
نقض عهدی که با خدا تعالی بسته اند و قطع ارحام و عقوق آبا و امهات و اشد از آنجمله
عقوق پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که مبعوث من عند الله است و منصوب برای هدایت

ضمن دعوه ایشان طاعت خود را طاعت او بانسبت داده و آنجا فسادا في الارض است باز آنکه
و ان الله یبعثها تفریق جزا باید و تمکین [illegible] ولهم سوء الدار باز میگوید در هذا این
صفات مخصوصها از سایر صفات [illegible] تعریض است بحال جماعه از سابقین مهاجرین که صفات
الثناء باین صفات مشهور گشته مثل صدیق اکبر و عمر فاروق و امثال ایشان که چون با یار
آورده با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میثاق نصرت و قیام بالارکان مستعد بر پا گردیده
[illegible] از آن که [illegible] و بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب او بجا آورده
بوجهی که لسان نبوت باین کلمه نطق فرمود که امتحن الله قلوبهم في صحبة و قاله ابو بکر و خشیه
تقوی و صبر برایذای قوم و اکثار صلوة و انفاق بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر فقرای
صحابه و حلم در برابر جهل جاهلان علی الکل الوجه از ایشان ظهور نموده پیدا کرده و شرح از
احوال آن بزرگواران شاهد عدل است بر آن و هو المقصود منه کما نقله العدوی قال دخل
عثمان بن عفان علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اخبرني عن العبد کم معه من ملک
فقال ملک علی یمینک علی حسناتک وهو امیر علی الذی علی الشمال اذا عملت حسنة کتبت عشرا فاذا
عملت سیئة قال الذی علی الشمال للذی علی الیمین اکتب قال لعله یستغفر الله و یتوب فاذا
قال ثلاثا قال نعم اکتب اراحنا الله منه فبئس القرین ما اقل مراقبته لله واقل استحیاءه منه
یقول الله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و ملکان من بین یدیک و من خلفک یقول
الله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله و ملک قابض علی ناصیتک فاذا
تواضعت لله رفعک و اذا تجبرت علی الله قصمک و ملکان علی شفتیک لیس یحفظان علیک
الا الصلوة علی النبي صلی الله علیه وسلم و ملک قائم علی فیک لا یدع ان یدخل الحیة في فیک و
ملکان علی عینیک فهولاء عشرة املاک علی کل بني آدم ینزلون ملائکة اللیل علی ملائکة النهار
لان ملائکة اللیل سوی ملائکة النهار فهولاء عشرون ملکا علی کل آدمي و ابلیس بالنهار و ولده
باللیل [illegible] حدیث [illegible] جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه [illegible] اخبرني [illegible] بن ابي

سلمان

سبيل ... الى محمد عن حذيفة بن اليمان عن ابي بكر اما حضر ذلك من بعضه من النبي صلى الله عليه وسلم
مع ابي بكر فيما حدثه اياه ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب
النمل قال ابو بكر يا رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله او ما دعي مع الله قال ثكلتك
امك الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك بقول يذهب صغاره وكباره او قال صغيره
وكبيره قال بلى قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا
اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان تقول اعطاني الله وفلان والند ان تقول لولا فلان قتلني
فلان وعنه معقل بن يسار قال انطلقت مع ابي بكر الصديق الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا
ابا بكر للشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقال ابو بكر وهل الشرك الا من جعل مع الله الها اخر فقال النبي
صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده للشرك اخفى من دبيب النمل الا ادلك على شيء اذا قلته
ذهب عنك قليله وكثيره قال قل اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا اعلم واستغفرك لما
لا اعلم عن مجاهد قال قرء على المنبر جنات عدن فقال ايها الناس هل تدرون ما جنات عدن
قصر في الجنة له عشرة الاف باب على كل باب خمسة وعشرون الفا من الحور العين لا يدخله الا
نبي او صديق او شهيد وروي نحو ذلك عن عبد الله بن عمر ورفعه وعن ابي مسعود والحسن
والضحاك وكعب الاحبار موقوفا عليهم تم اين سه حديث است بر آنچه تقرير كرديم از تعريف
والله اعلم عن ابن عمر قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم طوبى فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا ابا بكر هل بلغك ما طوبى قال الله ورسوله اعلم قال طوبى شجرة في الجنة لا يعلم طولها الا الله
يسير الراكب تحت غصن من اغصانها سبعين خريفا ورقها الحلل يقع عليها الطير كامثال البخت
قال ابو بكر ان ذلك الطير لناعم فقال انعم منه من ياكله وانت منهم يا ابا بكر رضي الله عنه عمر بن
الخطاب انه قال وهو يطوف بالبيت اللهم ان كنت كتبت علي شقوة او ذنبا فامحه فانك
تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب فاجعله سعادة ومغفرة وعن السايب بن مهجان من اهل
الشام وكان قد ادرك الصحابة قال لما دخل عمر رضي الله عنه الشام حمد الله واثنى عليه ووعظ

في تحقيق الشرك

بيان جنات عدن

طوبى شجرة في الجنة

و ذکر و امر بالمعروف و نهی عن المنکر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام خطیبا
فنادی فیکم قام بتقوی الله و صلة الرحم و صلاح ذات البین و قال علیکم بالجماعة فان
ید الله علی الجماعة و ان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد لا یخلون رجل بامرأة فان
الشیطان ثالثهما و من سائته سیئته و سرته حسنته فهو امارة المسلم المؤمن و امارة المنافق
ان لا تسوؤه سیئته و لا تسره حسنته ان عمل خیرا لم یرج من الله فی ذلک ثوابا و ان عمل شرا لم یخف
من الله فی ذلک الشر عقوبة و اجملوا فی طلب الدنیا فان الله قد تکفل بارزاقکم و کل میسر له عمله
الذی کان عاملا استعینوا الله علی اعمالکم فانه یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب صلی
الله علی نبینا محمد و آله و علیه السلام و رحمة الله السلام علیکم عن الزهری قال کان عمر بن الخطاب
شدیدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق یوما حتی دنی من رسول الله صلی الله علیه
وسلم و هو یصلی فسمعه و هو یقرأ و ما کنت تتلو من قبله من کتاب حتی بلغ الظالمون و سمعه
و هو یقرأ و یقول الذین کفروا لست مرسلا الی قوله علم الکتاب فانتظره حتی سلم فاسرع
فی اثره و اسلم قال الله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون
و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما
یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها
و بئس القرار تفسیر گوید معنی آنکه خدا تعالی تا این ظلمت کفر و نور ایمان با بیان ایات متنوعه
بیان میفرماید ا: انجل میگوید صفت کلمه حق در دین اسلام که بحکم الهی از فوق سبع
سموات مستصحب الهامات و تقریبات ملکیت در ارض نازل شد و آنجا شیوع
تمام پیدا نمود و اکثر اقالیم عالم معتقد آن را در گرفت مانند صفت درخت پاک
نافع میوه دار است که بیخش در زمین محکم است و شاخهایش بجانب آسمان سر بالا کشیده

و طول

و صفت کلمهٔ ناپاک که عبارت از شرک و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرفه منسوخ است
بحکم الهی و دین ربانی بحکم اناسا نگشته و ملکوت و در تایید آن کوشش نمی‌نمایند بلکه بسبب
شبهات واهیه ناشیه از حسد و ریخ آدم و مساعی الشیطان تجبان مضرات صورت گرفته و
در اندک زمانی بعنایت الهی بعثت رسل و اشاعت دین ایشان برهم خورده مانند درخت
ناپاک غیر نافع که بر کنده شد از بالای زمین بغیر آنکه محتاج بشکافتن زمین شوند و از زیر
زمین آن بیخ را بر آرند بعد از آن او بعلاقهٔ بیان معلوم باید شد که جای قرار ندارد و ما سلف نیز همه
ایشان را استقلالی حق گفته‌اند و نه دنیعت آن گرفته‌اند و بر دست ایشان اشاعهٔ آن واقع شود و
خاک گردیده اند روسای کفار که در ترویج کلمهٔ باطل سعی می‌نمایند و شرفهٔ ادنی را به تثبیت
بسبب آن قول ثابت و استحکام بنیان ثبات می‌شود باید در حیات دنیا منصور شده‌اند و غلبه بر سایر
امم جسته و آخرت نجات و ترفع درجات و سابقه در دخول جنت و روساء کفار معاقبه است
ایزدی بکفران و سوق قوم خویش بدار البوار می‌نکوهد بفقر متکبر یا اینکه لیست محل جوت
مهاجرین و انصار بسبب اخذ بقول ثابت در دنیا و آخرت سرانجام نجات گشتند و ملهٔ حقه بسبب
ایشان رواج کلی یافت و عاقبت قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال و وبال گشتند آن
مجمل مفصل گشت و آن تشبیه صورت گرفت و خصوصیات آن جمیع کالشمس فی رابعة النهار هویدا
گردید و هو المقصود باقی ماند آنکه در حدیث صحیح تفسیر این آیه واقع شده که مراد
از این تثبیت توفیق الهی است که مومن را عطا می‌شود باید تا منکر و نکیر را جواب درست
گوید و آن با سیاق و انتظام نمی‌آویزد بلکه بیان بعض انواع تثبیت است که اهم انواع
تواند بود مانند تفسیر اهدنا الصراط المستقیم بمنزلهٔ سیری حالانکه دو افتادن اسب کرده‌اند
تیسیر همه در قوت و اصل است و لیکن ابتدا فرد اکمل را بجهت ایهام تخصیص فرمودند عن عدی
بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قلب العباد ظهرا و بطنا فکان خیر
عباده العرب و قلب العرب ظهرا و بطنا فکان خیر العرب قریشا و هی الشجرة المبارکة آه

قال الله في كتابه مثل كلمة طيبة يعني القرآن كشجرة طيبة يعني بها قريش اصلها ثابت يقول اصلها
كريم وفرعها في السماء يقول اشرف الذي اشرفهم الله بالاسلام الذي هداهم الله وجعلهم
اهله. عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت يا عمر اذا انتهي بك الى الارض
فحفر لك ثلاثة اذرع في ذراع وشبر ثم اتاك منكر ونكير اسودان يجران اشعارهما كان
اصواتهما الرعد القاصف وكان اعينهما البرق الخاطف يحفران الارض بانيابهما فاجلساك
فزعا فتلتلاك وهولاك قال يا رسول الله وانا يومئذ على ما انا عليه قال نعم قال اكفيكهما باذن
الله يا رسول الله وروي نحوه في حديث عبد الله بن عمرو وابي هريرة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال لعمر الحديث وعن عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجنازة
عند قبر وصاحبه يدفن فقال استغفروا لاخيكم واسألوا له التثبيت فانه الآن يسأل عن عمر بن
الخطاب في قوله تعالى الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هما الافجران من قريش بنو المغيرة
وبنو امية فاما بنو المغيرة فكفيتموهم يوم بدر واما بنو امية فمتعوا الى حين وعن ابن عباس
انه قال لعمر يا امير المؤمنين هذه الآية الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هم الافجران من قريش
اخوالي واعمامك فاما اخوالي فاستأصلهم الله يوم بدر واما اعمامك فاملى الله لهم الى حين عن
عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لي ظلمي وكفري فقال قائل يا امير المؤمنين هذا الظلم فما بال
الكفر قال ان الانسان لظلوم كفار قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
فقير گوید حق تعالی وعده فرموده است که قرآن را از تغییر و تبدیل و نسیان محفوظ دارد و تحقیق
حفظ الهی آنست که سببی پیدا فرماید که در عالم حفظ قرآن بآن سبب منوط گردد حضرت فاروق
اعظم سبب برای حفظ آن سعی مشکور بلیغ نمودند که دران باب مساعی جمیله بکار بردند و تمام
ایام خلافت خویش درهمان اهتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین مضبوط شد و همه
عالم بر آن متفق گشت چنانکه نقل متواتر شاهد است بر آن از اینجا معلوم گردید که وعده حفظ
بر دست ایشان بانجاز رسید و آن یکی از فضائل خلافت راشده است عن الحسن البصري قال

قال

قال علي بن ابي طالب فينا والله اهل بدر نزلت ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين
وعن كثير النوا قال قلت لابي جعفر ان فلانا حدثني عن علي بن الحسين ان هذه الآية نزلت في
ابي بكر وعمر وعلي ونزعنا ما في صدورهم من غل قال انها لفيهم انزلت وفيمن تنزل الا فيهم قلت و
اي غل هو قال غل الجاهلية ان بني تيم وبني عدي وبني هاشم كان بينهم في الجاهلية فلما اسلم هؤلاء
القوم تحابوا فاخذت ابا بكر الخاصرة فجعل علي يسخن يده فيكمد بها خاصرة ابي بكر فنزلت هذه الآية
وروي من طرق كثيرة عن علي انه قال لابن طلحة اني لارجو ان اكون انا وابوك من الذين قال الله و
نزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين فقال رجل من همدان ان الله اعدل من ذلك فصاح
علي عليه صيحة تداعى لها القصر وقال فيمن اذا ان لم نكن نحن اولئك وعنه علي قال اني لارجو ان
اكون انا وعثمان والزبير وطلحة ممن قال الله ونزعنا ما في صدورهم من غل وعن عمر بن الخطاب
في قوله ولقد آتيناك سبعا من المثاني قال السبع الطوال وروي ذلك ايضا عن ابن عمر وابن عباس
ومجاهد وسفيان وغيرهم وفيه حديث في قول ابن عباس انها في القرآن يذكر الله القصة الواحدة مرارا

سبعا من المثاني

قال الله تعالى الهكم اله واحد فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم ان
الله يعلم ما يسرون وما يعلنون انه لا يحب المستكبرين واذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطير الاولين
ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء ما يزرون قد مكر
الذين من قبلهم فاتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف من فوقهم واتيهم العذاب من حيث لا يشعرون
ثم يوم القيمة يخزيهم ويقول اين شركاي الذين كنتم تشاقون فيهم قال الذين اوتوا العلم ان
الخزي اليوم والسوء على الكافرين الذين تتوفيهم الملائكة ظالمي انفسهم فالقوا السلم ما كنا نعمل
من سوء بلى ان الله عليم بما كنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين
وقيل للذين اتقوا ماذا انزل ربكم قالوا خيرا للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة ولدار الآخرة
خير ولنعم دار المتقين جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاؤن
كذلك يجزي الله المتقين الذين تتوفيهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما

یعلمون تفسیر گوید یعنی حق تعالی بیان مراتب کفر ایشان بیان میکند در قال و قال و مآل

آن یک فرق را که سخن میفرماید که قرآن را اساطیر الاولین گفتند و تشبیه میدهد باقوام

انبیاء ماضین علیهم السلام که بسبب کفر بانواع عقوبات مبتلا شدند و خزی آخرت ایشان

می نماید و انها طایفه که در وقت قبض ارواح از ملایکه شنوند ذکری فرماید و آن فرق

دیگر طایفه که در جواب قرآن انزل الله خیرا گفتند و ایشان را حسنه دنیا که عبارت از

نصرت و غلبه بر اهل عالمست و خلافت و تسلط بر ایشان و حسنه آخرت که عبارت از ثواب

عظیم و جنات عدن ست اثبات میکند و مخاطبات لطف که در وقت قبض ارواح از ملایکه

شنوند ذکری فرماید باز تفسیر گوید یعنی این سوره مکیه ست در حالیکه مهاجرین اولین با کفار

ستیز و مخاصمه با ایشان و مجادله و مقاتله با ایشان باز ایستاده پس حکایه از اقوال و احوال ایشان

ظاهرست بجماعتی که در آنوقت بجهاد کفار و محاصره ایشان مشهور بودند و هو المقصود قال الله

تعالی والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة اکبر لو کانوا

یعلمون الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون تفسیر گوید یعنی حق تعالی میفرماید آنانکه هجرت کردند در

راه خدا بطلب رضاء او بعد از آنکه مظلوم شدند البته جای خواهیم داد ایشان را بدنیا درجات

حسنه که عبارت از غلبه بر سایر انام ست و بدست آوردن غنایم کثیره و بودن بغراغ خاطر

جائیکه خواهند هر آینه اجر آخرت بزرگترست اگر میدانستند بکنایه میکردند باز تفسیر گوید

این آیه لطفیست در وعده مهاجرین بحسنه دنیا و اجر آخرت بعد از آنکه بچشم دیدیم که جماعه را

از مهاجرین حسنه دنیا بهم آمد و یقین کردیم که این جماعه در آخرت اجر عظیم خواهند یافت و آنحضرت صلی

الله علیه و سلم در حدیث مستفیض تعیین سازا این جماعه نموده ند و هو الصادق المصدوق فیما قال و هو

المبین لکلام الملک المتعال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه الی النبی صلی الله علیه و سلم قال یقول الله من تواضع

لی هکذا رفعه الی السماء و من تکبر ... الی الارض ... و عن عمر انه قال علی المنبر یا ایها الناس تواضعوا فانی سمعت رسول الله

رسول

صلى الله عليه وسلم يقول ... ان الله ... فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس
عظيم ومن تكبر وضعه الله ... خفضه الله فهو في اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهو اهون عليهم
من كلب او خنزير عن عمر بن الخطاب انه كان اذا اعطى الرجل من المهاجرين عطاءه يقول خذ بارك الله
لك فيه هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ذخر لك في الآخرة افضل ثم قرأ هذه الآية لنبوئنهم في الدنيا
حسنة ولاجر الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون ... سالهم عن هذه الآية او يأخذهم على تخوف
فقالوا ما نرى الا عند تنقص ... من الآيات فقال عمر ما ارى الا انه على ما تنتقصون من معاصي
الله ... رجلا ... فلقي اعرابيا فقال يا فلان ما فعل دينك قال قد تخيفته يعني تنقصته
فرجع الى عمر فاخبره فقال قد ادركته ... [illegible] ... معنى تخوف التنقص معنا
پیش از ... عقوبت ... [illegible] ... کردد
... [illegible] ... عقوبت ... [illegible]
عقوبت عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر بعد الزوال تحسب
بمثلهن في صلاة السحر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة ثم قرأ يتفيأ
ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله الآية كلها عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية وضرب الله مثلا رجلين
احدهما ابكم في رجلين عثمان بن عفان ومولى له كافر وهو اسيد بن ابي العيص كان يكره الاسلام وكان
عثمان بن عفان ينفق عليه ويكفله ويكفيه المؤنة وكان الآخر ينهاه عن الصدقة والمعروف فنزلت
فيهما عن سليم بن عمر قال صحبت حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خارجة من مكة الى المدينة
فاخبرت ان عثمان قد قتل فرجعت وقالت ارجعوا بي فوالذي نفسي بيده انها للقرية التي قال الله
... قرية كانت آمنة مطمئنة الى آخر الآية عن ابي نضرة قال قرأت هذه الآية في سورة النحل
ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام الى آخر الآية فلم ازل اخاف الفتيا الى
يومي هذا عن ابن مسعود قال عسى رجل ان يقول ان الله امر بكذا او نهى عن كذا فيقول الله عز وجل كذبت
او يقول ان الله حرم كذا واحل كذا فيقول الله كذبت قال الله تعالى ... [illegible] ... احسن ان

الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم
و ما ارسلناک علیهم وکیلا تفسیر گو بعض مؤمنین را که کفار مدام طعن و طعن سیاسی میکنند و در جنبه
نشنوده باشند و عده انتقام مستحکم میکنند و در اسلام موقوف است یعنی بظهور آمدن شوکت اسلام
بار ایشان مامور و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان مراد بگوئید سخن نیکو که جهت مکالمه دیگر است
مسلحت دعوت انگیزد نه مراد شیطان که تحریک شاید در میان ایشان یعنی تهییج غضب میکند و سراسیمه
و بنیاد آن دیرست و آنچه در آن مشتبه است ربکم اعلم بکم و در کار شما دانا تر هست با احوال شما اگر خواهد
بخشاید بر شما و اگر خواهد عقوبت کند شما را و نفرستادیم ترا بر ایشان کارساز آنچه میگویند که سوره
بنی اسرائیل از قدیم آنچه در عهد اول نازل شده است پس از جمله عبادی نیستند که جماعتی از سابق مؤمنین
ابا برین که مذاکره کفار مشهور بودند و با عصاة قریش جدال میکردند و در کلمه عبادی اضافت
تشریف تجلی و در عظیم از لطف و رحمت و اختصاص است از بزرگواران نصفا الله باخلاص
و لطف و بهره المقصود اخرج ابو یعلی و ابن عساکر عن ام هانی قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم
بغلس و انا علی فراشی فقال شعرت انی نمت اللیلة فی المسجد الحرام فاتانی جبریل فذهب بی الی باب
المسجد فاذا دابة ابیض فوق الحمار و دون البغل مضطرب الاذنین فرکبته فکان یضع حافره مد
بصره اذا اخذ بی فی هبوط طالت یداه و قصرت رجلاه و اذا اخذ بی فی صعود طالت رجلاه
و قصرت یداه و جبریل لا یفوتنی حتی انتهینا الی بیت المقدس فاوثقته بالحلقة التی کانت الانبیاء
توثق بها فنشر لی رهط من الانبیاء منهم ابراهیم و موسی و عیسی فصلیت بهم و کلمتهم و اتیت باناءین
احمر و ابیض فشربت الابیض فقال لی جبریل شربت اللبن و ترکت الخمر لو شربت الخمر لارتدت امتک
ثم رکبته فاتیت المسجد الحرام فصلیت به الغداة فتعلقت بردائه و قلت انشدک الله یا ابن عم ان تحدث
بهذا قریشا فیکذبک من صدقک فضرب بیده علی ردائه فانتزعه من یدی فارتفع عن بطنه فنظرت
الی عکنه فوق ازاره کانها طی القراطیس و اذا نور ساطع عند فؤاده کاد یختطف بصری فخررت
ساجدة فلما رفعت راسی اذا هو قد خرج فقلت لجاریتی و یحک اتبعیه فانظری ماذا یقول و ماذا

بقال

يقال فلما رجعت اخبرني انه انتهى الى نفر من قريش فيهم المطعم بن عدي وعمرو بن هشام والوليد بن
المغيرة فقال اني صليت الليلة العشاء في هذا المسجد وصليت به الغداة واتيت فيما دون ذلك بيت المقدس
فنشر لي رهط من الانبياء فيهم ابراهيم وموسى وعيسى فصليت بهم وكلمتهم فقال عمرو بن هشام كالمستهزئ صفهم
لي فقال اما عيسى ففوق الربعة ودون الطول عريض الصدر ظاهر الدم جعد الشعر تعلوه صهبة كانه عروة
بن مسعود الثقفي واما موسى فضخم آدم طوال كانه من رجال شنوءة كثير الشعر غائر العينين متراكب الاسنان
مقلص الشفة خارج اللثة عابس واما ابراهيم فوالله لاشبه الناس بي خلقا وخلقا فضجوا وعظموا
ذلك فقال المطعم كل امرك قبل اليوم كان امما غير قولك اليوم انا اشهد انك كاذب نحن نضرب اكباد
الابل الى بيت المقدس مصعدا شهرا ومنحدرا شهرا تزعم انك اتيته في ليلة واللات والعزى لا اصدقك
فقال ابو بكر يا مطعم بئس ما قلت لابن اخيك جبهته وكذبته انا اشهد انه صادق فقالوا يا محمد صف لنا
بيت المقدس قال دخلته ليلا وخرجت منه ليلا فاتاه جبريل بصورته في جناحه فجعل يقول باب منه كذا
في موضع كذا وباب منه كذا في موضع كذا وابو بكر يقول صدقت صدقت فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يومئذ يا ابا بكر ان الله قد سماك الصديق قالوا يا محمد اخبرنا عن عيرنا فقال اتيت
على عير بني فلان بالروحاء قد اضلوا ناقة لهم فانطلقوا في طلبها فانتهيت الى رحالهم ليس بها منهم
احد واذا قدح ماء فشربت منه ثم انتهيت الى عير بني فلان فنفرت مني الابل وبرك منها جمل احمر
عليه جوالق مخطط ببياض لا ادري اكسر البعير ام لا ثم انتهيت الى عير بني فلان في التنعيم يقدمها جمل
اورق وها هي ذه تطلع عليكم من الثنية فقال الوليد بن المغيرة ساحر فانطلقوا فنظروا فوجدوا
كما قال فرموه بالسحر وقالوا صدق الوليد فانزل الله وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس
وفي رواية اخرى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لجبريل ان قومي لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر
وهو الصديق وعن عمر قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم راى مالكا خازن النار فاذا رجل
عابس يعرف الغضب في وجهه وعن عبيد الله بن آدم ان عمر بن الخطاب كان بالجابية فذكر فتح بيت المقدس
فقال لكعب اين ترى ان اصلي قال خلف الصخرة قال لا ولكن اصلي حيث صلى رسول الله صلى الله

عليه وسلم فتقدم الى القبلة يصلي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رأيت
على العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النورين
وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء
مكتوب فيها بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق وعن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي لما كان بذي طوى قال يا جبريل ان قومي
لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر وهو الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى
الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى اصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كانوا آمنوا به و
صدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا هل لك في صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى
بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب
الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم اني لاصدقه بما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء
في غدوة او روحة فلذلك سمي ابو بكر الصديق وعن زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب
دار الى جنب مسجد المدينة فقال له عمر بعنيها واراد عمر ان يزيدها في المسجد فابى العباس
ان يبيعها اياه فقال عمر فهبها لي فابى فقال عمر فوسعها انت في المسجد فابى فقال عمر لا بد لك
من احداهن فابى عليه فقال خذ بيني وبينك رجلا فاخذ ابي بن كعب فاختصما اليه فقال ابي
لعمر ما ارى ان تخرجه من داره حتى ترضيه فقال له عمر ارأيت قضاءك هذا في كتاب الله وجدته ام
سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وما ذاك فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان سليمان بن داود لما بنى بيت المقدس جعل كلما بنى حائطا اصبح منهدما فاوحى الله اليه
ان لا تبني في حق رجل حتى ترضيه فتركه عمر فوسعها العباس بعد ذلك في المسجد وروي نحو ذلك عن
سعيد بن المسيب وابن عباس وسالم ابي النضر وعن كعب قال اوحى الله الى داود ابن لي بيت المقدس
فعارضه بنيانه فاوحى الله اليه يا داود امرتك ان تبني بيتا لي فعارضته بيتا لك لا يسرك ان تبنيه

قال

فالله يا رب فقوني قال في حديث فلما ولي سليمان أوحى الله إليه أن ابن بيت المقدس فبناه فلما
دخله خر ساجدا شكرا لله قال يا رب من دخله من خاطئ فاغفر له أو من داع فاستجب له أو مستغفر فاغفر
له فأوحى الله إليه إني قد قضيت لك ذلك وعدوا الدعاء قال فذبح أربعة آلاف بقرة وسبعة آلاف
شاة وصنع طعاما [illegible] بني إسرائيل إليه وفي رواية رافع بن عميرة ثم أخذ في بناء المسجد فلما
تم سقط ثلثه فشكى ذلك إلى الله فأوحى الله إليه إنك لا تصلح أن تبني لي بيتا قال لم يا رب
قال لما جرى على يديك من الدماء قال يا رب أولم يكن ذلك في هواك ومحبتك قال بلى ولكنهم عبادي وأنا أرحمهم
[illegible] عليه فأوحى الله إليه لا تحزن فإني سأقضي بناءه على يدي ابنك سليمان فلما مات داود أخذ
سليمان في بنائه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بني إسرائيل فأوحى الله إليه قد أرى سرورك
ببنيان بيتي فسلني أعطك قال أسألك ثلاث خصال حكما يصادف حكمك وملكا لا ينبغي لأحد من بعدي ومن
أتى هذا البيت لا يريد إلا الصلاة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أما الاثنين فقد أعطيهما وأنا أرجو أن يكون قد أعطي الثالثة أخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب
أنه لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما أواري به عورتي وأتجمل به في حياتي ثم قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما أواري به عورتي
وأتجمل به في حياتي ثم عمد إلى الثوب الذي أخلق فتصدق به كان في كنف الله وفي حفظ الله وفي
ستر الله حيا وميتا قال [illegible] عن عطاء بن السائب قال أخبرني غير واحد أن قاضيا من
قضاة الشام أتى عمر فقال يا أمير المؤمنين رأيت رؤيا أفظعتني قال وما رأيت قال رأيت
الشمس والقمر يقتتلان والنجوم معهما نصفين قال فمع أيهما كنت قال مع القمر على الشمس قال عمر وجعلنا
الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة فانطلق فوالله لا تعمل لي عملا أبدا
قال عطاء فبلغني أنه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال إنه لا كان من هذا الرجل [illegible]
في عثمان قلت لعلي اعتزل فلو كنت في جحر طلبت حتى تستخرج فعصاني وايم الله ليأمرن عليكم معاوية
وذلك أن الله يقول ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل إنه كان منصورا [illegible]

عمر قال لا تلطموا وجوه الدواب فان كل شيء يسبح بحمده وعن ميمون بن مهران قال اتي ابو بكر الصديق بغراب
وافر الجناحين فقلبه ثم قال ما صيد من صيد ولا عضدت من شجرة الا بما ضيعت من التسبيح
وعن الزهري قال اتي ابو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن عباس قال لما نزلت تبت يدا ابي
لهب جاءت امراة ابي لهب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تنحيت عنها فانها امراة بذية قال سيحال
بيني وبينها فلم تره فقالت يا ابا بكر هجانا صاحبك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت انك
لمصدق فاندفعت راجعة فقال ابو بكر يا رسول الله اما رأتك قال لا كان بيني وبينها ملك يسترني
بجناحه حتى ذهبت وروي نحو ذلك عن اسماء بنت ابي بكر الصديق عن ابي بكر الصديق عن ابن عمر
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ولد الحكم بن ابي العاص على المنابر كانهم القردة فانزل الله
في ذلك وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة يعني الحكم وولده وروي مثله
قريب منه عن سهل بن سعد ويعلى بن مرة والحسين بن علي وسعيد بن المسيب وعائشة عن عمر بن الخطاب
عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله اقم الصلوة لدلوك الشمس قال لزوال الشمس عن قتادة في قوله رب
ادخلني مدخل صدق الاية قال اخرجه الله من مكة مخرج صدق وادخله المدينة مدخل صدق قال وعلم نبي
الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاقة له بهذا الامر الا بسلطان فسال سلطانا نصيرا لكتاب الله وحدوده وفرائضه
ولاقامة كتاب الله فان السلطان عزة من الله جعلها بين اظهر عباده لولا ذلك لاغار بعضهم على بعض
فاكل شديدهم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله لما يزع الله بالسلطان اعظم مما يزع بالقرآن
عن محمد بن سيرين قال نبئت ان ابا بكر كان اذا قرأ خفض وكان عمر اذا قرأ جهر فقيل لابي بكر
لم تصنع هذا قال اناجي ربي وقد عرف حاجتي وقيل لعمر لم تصنع هذا قال اطرد الشيطان واوقظ
الوسنان فلما نزلت ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها قيل لابي بكر ارفع شيئا وقيل لعمر اخفض شيئا
وروي نحوه من الربيع بن انس قال الله تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون
وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان
امره فرطا وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انا اعتدنا للظالمين نارا احاط

بهم سرادقها

بسم [illegible] او جهاد والله وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا فقیر گوید عفی

عنه از اینجا یعنی [illegible] صلی الله علیه وسلم آداب [illegible] تعلیم میفرماید [illegible] صلی الله علیه وسلم خلق عظیم

بود [illegible] باید [illegible] امت را ارشاد میکند [illegible] که [illegible] تا [illegible] میفرماید [illegible] نفس خود را با

آن جماعت که میخوانند پروردگار خود را [illegible] ملک [illegible] با [illegible] مکند [illegible] از ایشان

[illegible] خانه [illegible] دنیا [illegible] از [illegible] گناه [illegible] از ذکر خود [illegible] کرد

[illegible] نفس خود را [illegible] با [illegible] کند [illegible] که با جماعت [illegible] مومنین [illegible]

[illegible] مشغول اند صحبت [illegible] دعوت و [illegible] فقرای

مومنین [illegible] ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر

من احسن عملا [illegible] مثل ضرب میکند [illegible] کافر [illegible] و مومن [illegible] واضرب لهم مثلا رجلین [illegible]

[illegible] حیات دنیا را [illegible] و [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] میرود و باقیات صالحات [illegible] از ذکر خدای تعالی [illegible] میماند

[illegible] فقیر گوید [illegible] که خدا [illegible] پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم [illegible] ایشان امر

نماید و بذکر [illegible] میسازد و وعده نعیم مقیم میدهد [illegible] الا مهاجرین اولین که بکثرت ذکر موصوف

بودند و اینها اول فقیر بودند یا بر فقرا [illegible] فی الله [illegible] اموال [illegible] و فقیر گشتند [illegible] اعظم

انواع تشریف [illegible] وهو المقصود وعن زید [illegible] عمر قرأ فی الفجر بالکهف وعن

عثمان بن عفان انه سئل عن الباقیات الصالحات قال هی لا اله الا الله وسبحان الله والحمد لله والله اکبر

ولا حول ولا قوة الا بالله وعن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا ینادی یا ذا القرنین فقال عمر اللهم [illegible] تسمیتم

باسماء الانبیاء فما بالکم واسماء الملائکة وروی عن خالد بن معدان مرسلا عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سئل

عن ذی القرنین فقال ملک مسح الارض من تحتها بالاسباب وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من قرأ فی لیلة فمن کان یرجو لقاء ربه الآیة کان له نور من عدن ابین الی مکة حشوه الملائکة قال

الله تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم

ذو القرنین [illegible]

واسرائیل وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا فخلف من بعدهم خلف
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک یدخلون
الجنة ولا یظلمون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا
سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا تفسیر گوید بعد از ذکر
انبیا صلوات الله علیهم بنا بر تعظیم ایشان میفرماید اولئک الذین انعم الله علیهم ایشان اند آنگروه
که انعام کرد خدای بر ایشان از نعمتهای ظاهره چون خوانده میشد بر ایشان آیتهای خدای [illegible]
[illegible] گریان فخلف من بعدهم پس در آمدند از پی ایشان ناخلفان [illegible]
حقوق نماز را ادا نکردند و پیروی کردند خواهشهای نفس را پس زود باشد که برخورند جزای گمراهی
الا من تاب لیکن کسی که توبه کرد از اعمال زشت خود و عمل آورد کار شایسته پس ایشان در آیند به بهشت
و کم کرده نشود از ثواب ایشان چیزی آن بهشت بهشتهای همیشه ماندن از باغهای که وعده
داده است خدای تعالی بندگان خود را نادیده هر آینه هست وعده او البته آمده نشنوند آنجا سخن بیهوده
لیکن بشنوند سلام بر یکدیگر ایشان را هست روزی ایشان بامداد و شبانگاه و هست آن بهشت که وارث
آن میسازیم از بندگان خود کسی را که باشد پرهیزکار حاصل کلام آنست که بعد انقراض انبیا جماعتی
پیدا شدند که برخلاف سیرت ایشان رفتند و این اشارتست بیهود و نصاری که در دین خود تحریف
و تبدیل کردند و معنی تدین را از دست دادند و تنها باسم یهودیت و نصرانیت اکتفا کرده طعن
بانبیا صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان اینست که ببینند روز قیامت جزای گمراهی خود بعد از آن
نسبت به مومنان امت مرحومه محمدیه ناجیه [illegible] و در ضمن کلام اشاره معلوم
کرده میشود که یهود و نصاری [illegible] انبیا [illegible] باطل [illegible] مومنین این امت محمدیه
[illegible] میشود که ظاهر حال [illegible] آنست که [illegible] در وقت نزول سوره مریم باین صفات متصف بودند
[illegible] بر ایشان [illegible] که در وقت نزول سوره [illegible] سابق مومنین انصار
او [illegible] موجود بودند پس ایشان اند مشرف باین تشریف [illegible] باین مواعید [illegible]

قال الله تعالی و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و
احسن ندیا و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا و رئیا قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن
مدا حتی اذا رأوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا
و یزید الله الذین اهتدوا هدی و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر مردا فقیر گوید
چون عده خدای تعالی شبهه از شبهات کافران ذکر میفرماید و اقرار آنرا مینماید و تحقیقت این شبهه
بجواب جمیل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود بر کافران آیات ما را
[illegible] میگویند کافران خطاب میکنند مسلمانان را که کدام یک از این دو فریق بهتر است باعتبار منزلت
و نیکوتر است باعتبار مجلس حاصل کلام آنست که [illegible] زیاده جاه و کثرت اعوان و انصار را
مدار فضل و خیریت میکنند و خود را احق [illegible] و مستحق بشارات عظیمه و فوز بدرجات [illegible]
می انگارند خدای عزوجل را و این شبهه مینمایند و لهذا بذکر قصه قرون پیشین که احسن بودند باعتبار متاع
خانه و باعتبار دیدار خدای تعالی ایشان را بجزاء کردار زشت ایشان هلاک نمود تا [illegible] قل من
کان فی الضلالة یعنی سنت الهی چنین جاری شده که اهل ضلالت را در ضلالت میگذارند زمان دراز و [illegible]
در جهل گمراهی عمدی افزایند تا آنکه می‌بینند آنچه وعده کرده میشدند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنگاه
بالاتفاق می آیند و بدانند کسی را که وی بدتر است در منزلت و ناتوان تر است باعتبار لشکر و زیاده میدهد
خدای تعالی آنانرا که راه یافتند راه یابی را و کارهای شایسته که باقیست در نامه اعمال ایشان بهتر است
نزدیک خدای تعالی باعتبار ثواب و بهتر است باعتبار مرجع کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدای تعالی
تفاضل بنی آدم باعتبار [illegible] حسب و نسب یا کثرت جاه و یا باعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال
خیر است باز فقیر گوید اسقاط تفاضل بحیثیت حسب و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامیه اصل عظیم است
در باب تفاضل صحابه فیما بینهم فقد ورد عن الشعبی قال کتب قیصر الی عمر بن الخطاب ان رسلی اتتنی من قبلک
فزعمت ان قبلکم شجرة لیست بخلیقة بشیء من الخیر تخرج مثل آذان الحمیر تتشقق عن مثل اللؤلؤ ثم تخضر
مثل [illegible] الاخضر ثم تحمر مثل الیاقوت الاحمر ثم تینع و تنضج فیکون کاطیب فالوذج اکل ثم تیبس فیکون

عصمة للعيم وعند اداناس فعلك بكوبي على صدقتني فلا ارى هذه الشجرة الا من شجر الجنة فكتب الله عمر

بسكك قد صدقتك هذه الشجرة عندنا هي الشجرة التي انبتها الله على مريم حين نفست بعيسى وعن عمر بن

نفيل انه قرء مريم فسجد فيها وقال هذا السجود واين البكاء . وعن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال افسلت ان

مانر قرانا عمر بن الخطاب فانه بقرائه صاحبه فقال انى اخشى ان تكونا من الخلف الذين قال الله

فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا . وعن ابى بكر الصديق

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في دبر الصلوة بعد ما يسلم هؤلاء الكلمات كتب في

… ثم يختم بخاتم ثم رفعت الى يوم القيمة فاذا بعث الله من قبره جاء الملك ومعه الكتاب ينادي

اين اهل العهود حتى يدفع اليهم الكلمات ان يقول اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن

الرحيم اني اعهد اليك في هذه الحيوة الدنيا بانك انت الله الذي لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان

محمدا عبدك ورسولك فلا تكلني الى نفسي فانك ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر وتباعدني من الخير واني لا اثق

الا برحمتك فاجعل لي عندك عهدا توفينيه الى يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد . قال الله تعالى قال رب

اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هارون اخي

اشدد به ازري واشركه في امري كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا . فقير گوید رب العزة تبارک

وتعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض سؤالات ضروریه که بغیر

آن تحمل اعبای رسالت متعذر باشد طلب نمود الی تفصیل آن باید شنید از جمله سؤالات سؤالی

هست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی صدری و این از جمله ضروریات تحمل اعبای رسالت

است تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب با صواب نیاید و تا تمیز امور از جهت غیب نباشد …

اعدا که بادشاه … نباشد جواب نباید تا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت …

بالوجه صورت نگیرد از جمله آنها سؤالی هست که با معاونت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و آن

را بوزارت تعبیر رفته و در جای دیگر برادر … تقریر کرده شد تا بدانجا … صفت در

باب وزارت طلب کرده … من اهلی هارون اخی و این وصف …

موسی را غیر حضرت هارون در آن وقت کسی یار نبود قائم مقامی نتوانست نمود نه بشرط وزارت مطلق

بخلاف آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و اتفاق اهل سنت است در وزرا

در مطلوبیت وزارت میشود مرد صاحب فطنت و مروت است که قوم اعتماد و اعتقاد بر صاحب حکم داشته باشند و

در عقب آن آمده از آن است که حضرت هارون بعد از آنکه قوم بسوی او منسوب باشد مطلوب است تا مردمان در خلیفه بخیر ظن

نکنند که عند الله در بنی اسرائیل هارون را نوبت شد و اسم نکردن بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی شد را عزت و بهره

از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خلفا خود جاری نما شدند که الائمة من قریش با موافقت سنت الله فی انبیاء بنی اسرائیل

واقع شد دیگر آنکه در بازوی دانش دیگر [illegible] بحقیقت وزارت است که حکمتهای مطلوب بعثت هارون مثل

بعث عمر و جهاد با اعدا و فتح بلدان و جمع قرآن و اعانت بهایان کشف باشد و مضمونهای دیگر باین عبارت ادا

کرده شد که ردا یصدقنی تبسم کی نسبحک کثیرا یعنی فایده مترتب وزارة و نیز آنست که حضرت [illegible] نعم

بروز شخصا [illegible] مرة مغتنم باشند در تسبیح و ذکر آن نمیگوید چون حقیقت

وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین بالیقین مشرف وزارت حضرت خیر الرسل صلی الله علیه و سلم

در آمده اند بموجب [illegible] وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر و دلائل حضرت الحمد لله الذی ایدنی

بهما و از جهت نقل متواتر که مطلوب و اسلام اوست تحقیق است و تا ففی قصه قال انس قال خرج

عمر متقلدا بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال وکیف تأمن

من بنی هاشم و بنی زهرة فقال له ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک قال افلا ادلک علی العجب

ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب حس عمر

توارى في البيت فدخل عليهما فقال ما هذه الهينمة التي سمعتها عندكم وكانوا يقرؤون طه فقالوا ما عدا

حديثا تحدثناه بيننا قال فلعلكما قد صبوتما فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه

فوطئه وطأ شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بيده فدمى وجهها فقال عمر اعطوني

الكتاب الذي هو عندكم فاقرأه فقالت اخته انك رجس وانه لا يمسه الا المطهرون فقم فتوضأ فقام

فتوضأ ثم اخذ الكتاب فقرأ طه حتى انتهى الى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري فقال

محمد ولیلعن علینا محمد قلنا سمع خباب بخلعه خرج من البیت فقال ابشر یا عمر فانی ارجو ان تکون دعوة رسول الله صلی

الله علیه وسلم لک لیلة الخمیس اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام فخرج حتی اتی رسول الله صلی الله

علیه وسلم وعن ابن عباس قال عمر بن الخطاب یا امیر المومنین مم یکبر الرجل ومم یستقل فقال یا علی اطیب

علی ذکر کلمة الخیر فاذا نفثت اغلب ابن آدم ما کان یذکر فاذا اغلب ذکر ناسی قال الله تعالی

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون فقیر گوید در معنی این آیه جمعی زعم

ثبت مرام او دانسته اند هیچ جای ما هرگز نخواهی یافت که در قرآن یا سنت لفظ ارض گفته باشند

و جنت مراد کرده بلکه معنی صحیح آنست که از ارض اما حی معتد صالحه برای لشا اشیاه معنی ...

اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه انبیای بنی اسرائیل در شام بودند و دیگر وقایع ارض شام نیست

ایشان هم بعد ... این سخن مدار ماند که تا جز از لفظ ما ... جهد را میتواند و داعی مواشی و زراعت

نموده اند تکثیر و چنین اگر ... معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی قصة بخت نصر قال ما در ای رؤیا

قد انقطعت فاصبح قد نسیها فاتی العلماء السحرة والکهنة قال اخبرونی عن رؤیا رایتها البارحة فانها تحزننی بها

ان الا فعلتکم قالوا ما هی قال قد نسیتها قالوا ما عندنا منها علم الا ان تحدثنا الا ابنا. فارسل

الی ابنا الا منها قال اخبرونی عن رؤیا رأیتها قالوا وما هی قال نسیتها قالوا هذا غیب لا یعلم الغیب الا الله

قال و الله لتخبرونی بها او لا ضربن اعناقکم قالوا فذرنا حتی نتوضأ ونصلی وندعو الی الله فال فاغلقوا

وانطلقوا فاحسنوا الوضوء واتوا صعید الطیبا فدعوا الله فاخبروا بها ثم رجعوا فقالوا رایت کان

راسک من ذهب وصدرک من نحاس ووسطک من نحاس ورجلیک من حدید قال نعم قال اخبرونی تعبیرها

او لا قتلتکم قالوا فدعنا ندعو ربنا قال اذهبوا فدعوا ربهم فاستجاب لهم فرجعوا الیه فقالوا رایت

کان راسک من ذهب ملکک هذا ذهب منه راس الحوت من هذه اللیلة قال نعم هو قالوا ثم یکون بعد

ملک یفخر علی الناس ثم یکون ملک یخشی علی الناس شدته ثم یکون ملک لا یقلبه شی انما هو مثل الحدید یعنی

الاسلام در خصوص این بشارت سر تخمین صادق آمد که فتح شام بتدبیر ایشان واقع شد و در جهت قهر

ایشان در آمد پس صلاح صفت ایشان باشد و انجاز وعد انبیا بر دست خلیفه یکی از جهان خلیفه حقا

ست عن ابن عمر قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر في ناحية المدينة فجاء فدخل على رسول الله

صلى الله عليه وسلم وهو مسجى فوضع فاه على جبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يقبله ويبكي ويقول بابي

وامي طبت حيا وطبت ميتا فلما خرج مر بعمر بن الخطاب وهو يقول ما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا

يموت حتى يقتل الله المنافقين وحتى يخزي الله المنافقين قال وكانوا قد استبشروا بموت نبي صلى الله

عليه وسلم فرفعوا رؤسهم فقال ايها الرجل اربع على نفسك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات الم تسمع

الله يقول انك ميت وانهم ميتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون ثم

اتى المنبر فصعده فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ان كان محمد صلى الله عليه وسلم الهكم الذي تعبدون فان محمدا

قد مات وان كان الهكم الذي في السماء فان الهكم لم يمت ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل

افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم حتى ختم الآية وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم واخذت

المنافقين الكآبة قال عبد الله بن عمر فوالذي نفسي بيده لكانما كانت على وجوههم اغطية فكشفت عن محمد

بن حاطب قال سألت عليا عن هذه الآية ان الذين سبقت لهم منا الحسنى قال هو عثمان رضي الله عنه قال الله تعالى ان

الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على

نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض

لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي عزيز الذين

ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة

الامور تقرير كويم دلالت اين آيت ادله دليل است بر خلافت خلفا زيرا كه ممكن شدند در ارض باتفاق

موافق ومخالف واز مهاجرين بودند بلا شك پس اقامت صلوة وايتاى زكوة وامر معروف ونهى منكر

ازايشان متحقق گشت وهمين است معنى خلافت خاصه وبعد فصل سوم در تفسير اياتى كه مشعر بخلافت ايشانند قال الله

تعالى قل يا ايها الناس انما انا لكم نذير مبين فالذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم والذين سعوا

في آياتنا معاجزين اولئك اصحاب الجحيم تقرير كويم يعنى اى مردمان جز اين نيست كه من براى شما ترساننده

آشكارم پس آنانكه ايمان آوردند وعملهاى شايسته كردند ايشان راست آمرزش وروزى گرامى وآنانكه

می‌کردند آیات ما غلبه‌طلبان ایشان اند اهل دوزخ مقابله کرده شد میان دو فریق در تعداد احوال
مختلف شدند و آیة ملکیه سبب اراد از فریق مؤمنین همان سابق مؤمنین اند از مهاجرین اولین فقد بر قال
[illegible] الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین آمنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا
وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم ذلک ومن عاقب بمثل ما عوقب
به ثم بغی علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور [illegible] پادشاهی در روز قیامت برای خداست حکم خواهد کرد
میان ایشان پس آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشتهای نعیم باشند و آنانکه کافر شدند
و دروغ شمردند آیات ما را ایشان راست عذاب خوار کننده و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن
کشته شدند یا بموت طبیعی مردند البته روزی خواهد داد خدا تعالی ایشان را روزی نیک هر آئینه خدا اوست
بهترین روزی دهندگان البته داخل کند ایشان را بجای که پسند کنند آنرا و هر آئینه خدا دانای بردبار است
این حال و هر که پاداش دهد بمثل آنچه معامله کرده شد با او باز تعدی کرده شود بر وی البته یاری خواهد
داد او را خدا تعالی هر آئینه خدا درگذرنده آمرزنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایذا بسیار کشیدند
اگر بمقابله آن ایذا بکفار برسانند عین عدالت است و اگر کفار باز تعدی شوند و انتقام آن ایذا کشند نصرت
الهی شامل ان مهاجرین اولین خواهد بود و این آیة هم بمعنی همان آیة است که اذن للذین یقاتلون بعد از آن
خدا تعالی تقویت میکند وعده نصرت را ببیان قدرت خویش در آفاق و انفس و بذکر نعمت خود [illegible]
ارادة شعور میکند بدین آیة تعرض است در بشارت مهاجرین به جنت در آخرت و نصر در دنیا و هو المقصود
عن عمر انه کان یسجد سجدتین فی الحج وقال ان هذه السورة فضلت علی سائر القرآن بسجدتین عن ابی بکر
الصدیق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح الصبح مرحبا بالنهار الجدید والکاتب
والشهید اکتبا بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان الجنة
[illegible] کما وصف و الکتاب کما انزل واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
[illegible] عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة عن ابن عمر ان عمر

قال

يعني الى ان تغلق الابواب في مكة فان الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يضربون فساطيطهم
في الدور [illegible] عمر بن الخطاب ان رجلا قال له عند المروة يا امير المؤمنين اقطعني مكانا لي ولعقبي
فاعرض عنه عمر وقال هو حرم الله سواء العاكف فيه والباد عن عمر بن الخطاب قال احتكار الطعام بمكة
الحاد بظلم عن عبيد بن عمير قال لقي عمر بن الخطاب ركبا يريدون البيت فقال من انتم فاجابه احدثهم
سنا فقال اخوانك المسلمون قال من اين جئتم قال من الفج العميق قال اين تريدون قال البيت
العتيق فقال عمر تأولها لعمر الله فقال عمر من اميركم فاشاروا الى شيخ منهم فقال عمر بل انت اميرهم
لاحدثهم سنا الذي اجابه [illegible] عن ابن عباس قال رايت عمر بن الخطاب قبل الحجر وسجد عليه ثم قال رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فعل هكذا عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل اكالمه بكتاب
الله فاتوه بصعصعة بن صوحان فتكلم بكلام فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم
لقدير فقال له عثمان كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي عن ابن عباس الذين اخرجوا من
ديارهم اي من مكة الى المدينة بغير حق يعني محمدا صلى الله عليه وسلم واصحابه [illegible] عن عثمان
قال فينا نزلت هذه الآية الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الآية بعدما اخرجنا من ديارنا بغير حق ثم
مكنا في الارض فاقمنا الصلوة وآتينا الزكوة وامرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر فهي لي ولاصحابي.
وعن ثابت [illegible] الحضرمي قال حدثني سعد وعشرون من اصحاب علي [illegible] عبد الله منهم لاحق بن [illegible] العزيز
بن عمرو بن عطية القرظي ان عليا قال انما نزلت هذه الآية في اصحاب محمد ولولا دفع الله الناس
الآية قال لولا دفع الله باصحاب محمد عن التابعين لهدمت صوامع عن ابن ابي اوفى قال دخلت
على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فجعل يقول اين فلان اين فلان فلم يزل يتفقدهم ويبعث
اليهم حتى اجتمعوا عنده فقال اني محدثكم بحديث فاحفظوه وعوه وحدثوا به من بعدكم ان الله اصطفى
من خلقه خلقا ثم تلا هذه الآية الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس خلقا يدخلهم الجنة واني
مصطف منكم من احب ان اصطفيه ومواخ بينكم كما آخى الله بين الملائكة قم يا ابا بكر فقام فجثى بين
يديه فقال ان لك عندي يدا ان الله يجزيك بها فلو كنت متخذا خليلا لاتخذتك خليلا فانت مني

بين يديه فضمه الى صدره وحرك قبضة بيده ثم قال ادن يا عمر فدنا فقال قد كنت شديد الشغب
علينا يا ابا حفص فدعوت الله ان يعز الدين بك او بابي جهل ففعل الله ذلك بك وكنت احبهما الي
فانت معي في الجنة ثالث ثلاثة من هذه الامة ثم تنحى واخا بينه وبين ابي بكر ثم دعا عثمان فقال
ادن يا عثمان فلم يزل يدنو منه حتى الصق ركبته بركبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نظر اليه ثم نظر
الى السماء فقال سبحان الله العظيم ثلث مرات ثم نظر الى عثمان فاذا ازراره محلولة فزرها رسول الله صلى
الله عليه وسلم بيده ثم قال اجمع عطفي ردائك على نحرك ان لك شانا في اهل السماوات ممن يرد علي الحوض
واوداجه تشخب دما فاقول من فعل هذا بك فتقول فلان وفلان وذلك كلام جبريل وذلك اذ هتف
من السماء الا ان عثمان امير على كل خاذل ثم دعا عبد الرحمن بن عوف فقال ادن يا امين الله وامين
في السماء يسلطك الله على مالك بالحق اما ان لك عندي دعوة قد اخرتها قال خر لي يا رسول الله قال حملتني
يا عبد الرحمن امانة اكثر الله مالك وجعل يحرك يده ثم تنحى واخى بينه وبين عثمان ثم دخل طلحة والزبير فقال
ادنوا مني فدنوا منه فقال انتما حواريي كحواري عيسى بن مريم ثم اخى بينهما ثم دعا سعد بن ابي وقاص وعمار
بن ياسر فقال يا عمار تقتلك الفئة الباغية ثم اخى بينهما ثم دعا ابا الدرداء وسلمان الفارسي فقال يا سلمان
انت منا اهل البيت وقد اتاك الله العلم الاول والعلم الاخر والكتاب الاول والكتاب الاخر ثم قال الا
ارشدك يا ابا الدرداء قال بلى يا رسول الله قال ان تنقدهم ينقدوك وان تتركهم لا يتركوك وان تهرب
منهم يدركوك فاقرضهم عرضك ليوم فقرك فاخى بينهما ثم نظر في وجوه اصحابه فقال ابشروا وقروا عينا
فانتم اول من يرد علي الحوض وانتم في اعلى الغرف ثم نظر الى عبد الله بن عمر فقال الحمد لله الذي يهدي من
الضلالة فقال علي يا رسول الله ذهب روحي وانقطع ظهري حين رايتك فعلت ما فعلت باصحابك
غيري فان كان من سخط علي فلك العتبى والكرامة فقال والذي بعثني بالحق ما اخرتك الا لنفسي
وانت مني بمنزلة هارون من موسى وانت اخي ووارثي قال يا رسول الله ما ارث منك قال ما اورث الانبيا
قال وما اورث الانبيا قبلك قال كتاب الله وسنة نبيهم وانت معي في قصري في الجنة مع فاطمة
ابنتي وانت اخي ورفيقي ثم تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الاية اخوانا على سرر متقابلين الاخلا

يومئذ

في الله فيضطرب بعضهم إلى بعض عن عبد الرحمن بن عوف قال لي عمر ألسنا كنا نقرأ فيما نقرأ وجاهدوا في الله
حق جهاده في آخر الزمان كما جاهدتم في أوله قلت بلى فمتى هذا يا أمير المؤمنين قال إذا كانت بنو أمية
الأمراء وبنو المغيرة الوزراء وعن محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر قال قرأ عمر بن الخطاب هذه الآية
ما جعل عليكم في الدين من حرج ثم قال ادعوا لي رجلا من بني مدلج قال عمر ما الحرج فيكم قال الضيق قال الله
تعالى قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون
والذين هم لفروجهم حافظون إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك
فأولئك هم العادون والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون أولئك
هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون وقال تعالى أيحسبون أنما نمدهم به من مال وبنين
نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون إن الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم بآيات ربهم يؤمنون
والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة أنهم إلى ربهم راجعون أولئك يسارعون
في الخيرات وهم لها سابقون تحقيق آنكه در صدر سوره مؤمنين بكليت جميع اوصاف مؤمنين مطابقة
همگی را نموده اند که در سیاق مؤمنین از مهاجرین اولین بعد تمکین ایشان به صفات مشهور بعینه درج
را وصف فلاح و وعده جنت و مسارعت در خیرات اثبات کرده شد تعریض تام است به خلفا یا جماعه
که خلفا در الجماعه داخل اند و هو المقصود أخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب قال كان إذا نزل
على رسول الله صلى الله عليه وسلم الوحي يسمع عند وجهه كدوي النحل فأنزل عليه يوما فمكثنا ساعة فسري عنه
فاستقبل القبلة فرفع يديه فقال اللهم زدنا ولا تنقصنا وأكرمنا ولا تهنا وأعطنا ولا تحرمنا وآثرنا
ولا تؤثر علينا وارض عنا وأرضنا ثم قال لقد أنزلت علي عشر آيات من أقامهن دخل الجنة ثم قرأ
قد أفلح المؤمنون حتى ختم العشر عن أبي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعوذوا بالله
من خشوع النفاق قالوا يا رسول الله وما خشوع النفاق قال خشوع البدن ونفاق القلب عن مجاهد
عن عبد الله بن الزبير أنه كان يقوم في الصلوة كأنه عود وكان أبو بكر يفعل ذلك قال مجاهد هو
الخشوع في الصلوة وعن أسماء بنت أبي بكر عن أم رومان والدة عائشة قالت رآني أبو بكر الصديق

تميل في صلوتي فرءاني زجرة كدت افترق بها صلوتي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اذا قام احدكم في الصلوة فليسكن اطرافه لا يتميل تميل اليهود فان سكون الاطراف في الصلوة
من تمام الصلوة ومن شاده قال تسرت امراة غلاما لها فذكرت لعمر فسالها ما حملك على هذا فقالت
كنت ارى انه يحل لي ما يحل للرجال من ملك اليمين فاستشار عمر فيها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
تاولت كتاب الله على غير تاويله فقال عمر لا جرم والله لا احلك لحر بعده ابدا كانه عاقبها بذلك ودرء الحد
عنها وامر العبد ان لا يقربها وعن صالح ابي الخليل قال لما نزلت هذه الاية على النبي صلى الله عليه
وسلم ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الى قوله ثم انشاناه خلقا اخر قال عمر فتبارك الله احسن
الخالقين قال والذي نفسي بيده انها ختمت بالذي تكلمت به يا عمر وعن الحسن ان عمر بن الخطاب
اتي بفروة كسرى ومنطقته فوضعت بين يديه وفي القوم سراقة بن مالك فاخذ عمر سواريه فرمى بهما
الى سراقة بن مالك فاخذهما فجعلهما في يديه فبلغا منكبيه فقال الحمد لله الذي سوارى كسرى بن هرمز في يدي
سراقة بن مالك بن جعشم اعرابي من بني مدلج ثم قال اللهم اني قد علمت ان رسولك قد كان حريصا
على ان يصيب مالا لينفقه في سبيلك على عبادك فزويت عنه ذلك اللهم اني اعوذ بك ان يكون هذا
مكرا منك بعمر ثم تلا ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون وعن
عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل سبب ونسب منقطع يوم القيمة الا سببي
ونسبي وعن ابي بكر الصديق انه قال يا رسول الله علمني دعاء ادعو به في صلوتي قال قل اللهم اني
ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك
انت الغفور الرحيم قال الله تعالى في قصة براءة عائشة رضي الله عنها ولا ياتل اولو الفضل منكم
والسعة ان يوتوا اولي القربى والمساكين والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون
ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا في
الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون يومئذ
يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات

للطيبين

للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم فقير گويد عفى عنه كه در كلمه
اولو الفضل والسعة تعريضى تام است بصديق اكبر رضى الله عنه بشهادة سياق و سباق و سبب نزول و علم
است كه از فضل فضل فى الدين مراد باشد تا تكرار لازم نيايد بلكه فى الحقيقه سنن فاضله براى محسنين است اگر
شخصى معصيتى بجا آورده باشد بغير حق وارد و بر ريختن خون بدل مال خود كنند آنچه نباشد بادا و نيز مراد
اينجا نبى باعتبار نشر سنه محسنين است و در كلمه اولئك مبرؤن آنحضرت صلى الله عليه وسلم و صديق اكبر و حضرت
عايشه و صفوان بن معطل همه داخل اند دخول عايشه و صفوان خود ظاهر است اما آن حضرت صلى الله
عليه وسلم و صديق اكبر از آن جهت كه اگر خدا انكار نمود تحقيقى در آن افك ميبود نسبتى از آن بر دامن پاك
آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميرسيد بجهت نسبت فراش و نيز بصديق اكبر عايد ميشد بجهت نسبت ولادة
قال الله تعالى وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من
قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننى لا يشركون بى شيئا ومن
كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون فقير گويد اين آيه نص است در اثبات خلافت خلفا و ما در بيان معنى
آن ابلغ وجوه ميكنند ايشان را از دوازده خصيصه برمى آرد و مستوفى در فصل سوم مسلك مقصد دوم عنقريب خواهد شنيد
معروف اكتب الى عمر بن الخطاب ان تعلموا سورة النساء والاحزاب عن عمر عن النبى صلى الله عليه
وسلم الا الذين تابوا واصلحوا قال توبتهم اكذابهم انفسهم فان كذبوا انفسهم قبلت شهادتهم وعن
سعيد بن المسيب قال شهدت عمر بن الخطاب حين جلد قذفة المغيرة بن شعبة منهم ابوبكرة ونافع وشبل
ثم دعا ابابكرة فقال ان تكذب نفسك تقبل شهادتك فابى ان يكذب نفسه فلم يكن عمر يجيز شهادته حتى
هلك فذلك قوله الا الذين تابوا وتوبتهم اكذابهم انفسهم وعن عمر بن الخطاب لا يجتمع المسلمون على
ابدا عن عايشة قالت انزل الله عذرى وكادت الامة تهلك فى سببى فلما سرى عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم ومحى الملك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابى اذهب الى ابنتك فاخبرها ان الله
قد انزل عذرها من السماء قالت فاتانى ابى وهو يعدو يكاد ان يعثر فقال ابشرى يا بنية بابى وامى
فان الله قد انزل عذرك قلت بحمد الله لا بحمدك ولا بحمد صاحبك الذى ارسلك ثم دخل رسول الله

صلى الله عليه وسلم فشق ذلك على أبي بكر وأخذ بيده هكذا فنفذ أبو بكر النعل يعلوني فمنعته فضحك رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال أقسمت لا تفعل وعن عائشة لما نزل عذرها قبّل أبو بكر رأسها فقلت
ألا عذرتني فقال أي سماء تظلني وأي أرض تقلني إن قلت ما لا أعلم وعن قتادة في قوله ولا يأتل
أولو الفضل منكم الآية قال أنزلت هذه الآية في رجل من قريش يقال له مسطح كان بينه وبين أبي بكر
قرابة وكان يتيماً في حجره وكان ينفق عليه فخاض فيما خاض في عائشة ما أذاع فلما أنزل الله براءتها وعذرها
آلى أبو بكر لا ينفعه بخير أبداً فأنزل الله هذه الآية فذكر لنا أن نبي الله صلى الله عليه وسلم دعا أبا بكر فتلاها
عليه فقال ألا تحب أن يغفر الله لك قال بلى قال فاعف عنه وتجاوز فقال أبو بكر لا جرم والله لا أمنعه معروفاً
كنت أوليه قبل اليوم وقد روي ذلك عن جماعة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والحسن ومجاهد
وسيرين وغيرهم عن أبي بكر الصديق قال أطيعوا الله فيما أمركم به من النكاح ينجز لكم ما وعدكم من الغنى
قال الله تعالى إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله وعن قتادة قال ذكر لنا أن عمر بن الخطاب قال
ما رأيت كرجل لم يلتمس الغنى في الباءة وقد وعد الله فيها ما وعد فقال إن يكونوا فقراء يغنهم الله
من فضله عن عمر بن الخطاب قال ابتغوا الغنى في الباءة وفي لفظ اطلبوا الفضل في الباءة وتلا
إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله عن أنس بن مالك قال سألني سيرين المكاتبة فأبيت عليه
فأتى عمر بن الخطاب فأقبل عليّ بالدرة وقال كاتبه وتلا فكاتبوهم إن علمتم فيهم خيراً فكاتبته عن عمر
أنه كاتب عبداً له يكنى أبا أمية فجاء بنجمه حين حل قال يا أبا أمية اذهب فاستعن به في مكاتبتك
قال يا أمير المؤمنين لو تركته حتى يكون من آخر نجم قال أخاف أن لا أدرك ذلك ثم قرأ وآتوهم
من مال الله الذي آتاكم عن السدي قال كان لعبد الله بن أبي جارية تدعى معاذة فكان إذا نزل ضيف
أرسلها إليه ليواقعها إرادة الثواب منه والكرامة له فأقبلت إلى أبي بكر فشكت ذلك إليه فذكره
أبو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم فأمره بقبضها فصاح عبد الله بن أبي من يعذرنا من محمد يغلبنا
على مملوكتنا فنزلت فيهم ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء أخرج الترمذي عن عمر أن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ائتدموا بالزيت وادهنوا به فإنه يخرج من شجرة مباركة [illegible]

قال

قال غفت عمر بن الالباب ليلة ما طعمني كسرة من راس بعير بارد وما طعمنا زبيبا وقال بعد الريث آكبا

الذي قال الله لنبيه عن ابي العالية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه بمكة نحوا من عشر سنين

يدعون الى الله وحده وعبادته وحده لا شريك له سرا وهم خائفون لا يؤمرون بالقتال حتى امروا بالهجرة

الى المدينة فقدموا المدينة فامرهم الله بالقتال وكانوا بها خائفين يمسون في السلاح ويصبحون في

السلاح فصبروا بذلك ما شاء الله ثم ان رجلا من اصحابه قال يا رسول الله ابد الدهر نحن خائفون هكذا

اما يأتي علينا يوم نأمن فيه ونضع السلاح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن تغبروا الا يسيرا حتى يجلس

الرجل في الملأ العظيم محتبيا ليست فيهم حديدة فانزل الله وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات

ليستخلفنهم في الارض الى آخر الاية فاظهر الله نبيه على جزيرة العرب فامنوا ووضعوا السلاح ثم ان الله

قبض نبيه فكانوا كذلك امنين في زمان ابي بكر وعمر وعثمان حتى وقعوا فيما وقعوا وكفروا النعمة

فادخل الله عليهم الخوف الذي كان رفع عنهم واتخذوا الحجر والشرط وغيروا فغير ما بهم قال

الله تعالى وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين

يبيتون لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما انها

ساءت مستقرا ومقاما والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما والذين

لا يدعون مع الله الها آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق

اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئك

يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما ومن تاب وعمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا

والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم

يخروا عليها صما وعميانا والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا

للمتقين اماما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا

ومقاما فقير گويد يعني منه سنت الله در قرآن عظيم چنان جاري شده كه اهل عبادة را با اهل ضلال

همراه ميزان اعتبار مي سنجد واوصاف هر فريق را بيان ميكنند اين يكي را عذاب اليم الياد

میمایند و آنکه دیگر را نعیم مقیم وعده میدهند و در مقدار و صفات فریقین بعض حق و اجمال اکتفا می نماید
بلکه اوصاف موجوده در یک فریقین بلکه اوصافی که با هم دو فریق مشهور شده باشند ذکر نمیکند
مانند آنکه از شبهات کفر غیر آنچه بر زبان ایشان گذشت در مجالس و محافل یا به تصریح نمی نمودند که
نمیشود و شبهات متعدده و اشارات بعیده متوجه میشوند و مانند آنکه در باب احکام شرعی
و غیر آن بعید محتمل غیر مقصود برداز ند چون این اصل را فهمیدی بدانکه مفهوم اتفاق و
... تنبیهات که در تهلیلات ایشان نیز میشمارد و با وجود این هر یکی و قطع نظر از هر اشکالی بیان مینماید
از آن صفات ... المقربین ذکر میفرماید و انکار صفات ثابته مشهوره و اشعار صحیحه بعید
الفهم میکند با دلالت عام خود نوع جز باشد بجا حضرت عباد الرحمن الذین با آیه در آن صفات شعار
وهم پیشنت عابدان و مواظبت بر نماز تهجد و خشیت از عذاب آخرت و دعا بعین از آن بر الغیب
با ترک اسراف و اقتصار در صرف اموال و توحید عبادت و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا و احتراز
از حضور مجالس لهو و بیهوده و با ترس و رقت اسماع آیات الله و دعا بجناب الهی بقرة اعین
در اولاد و ازواج و این نزد اهل گرانی موقوفست در بعضی و در صحیح و حاضرین آنوقت
بود بعد الاسباق مومنین از مهاجرین اولین و تابعین بهم من فضیلة اخرج مالک و الشیخان عن عمر
بن الخطاب قال سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت
لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یقرئنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکدت اساوره
فی الصلوة فتصبرت حتی سلم فلببته بردائه فقلت من اقرأک هذه السورة التی سمعتک تقرأ قال
اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت کذبت فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اقرأنیها
علی غیر ما قرأت فانطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت هذا یقرأ
بسورة الفرقان علی حروف لم تقرئنیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا هشام فقرأ علیه
القراءة التی سمعته یقرأ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ثم قال اقرأ یا عمر فقرأت
القراءة التی اقرأنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ان هذا القرآن انزل علی سبعة

احرف فاقرؤا ما تیسر منه وعن عبد الله بن المغیرة قال سئل عمر بن الخطاب عن نبث صهر فقال یا ایکم الا وقد قدم

السنة فی ما الصبح فانما اقنت والصحابة عن الحسن ان عمر کان یصلی الضحی فقیل له صنعت الیوم شیئا لم تکن تصنعه

فقال انه بقی علی من وردی شیء فاحببت ان اتمه او قال اقضیه وتلا هذه الآیة وهو الذی جعل اللیل والنهار

خلفة الآیة وعن عمر انه رای غلاما یتبختر فی مشیته فقال ان البختریة مشیة تکره الا فی سبیل الله وقد

مدح الله اقواما فقال وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا فاقصد فی مشیتک قال الله تعالی وانذر

عشیرتک الاقربین واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل انی بریء مما تعملون وتوکل علی

العزیز الرحیم الذی یراک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین انه هو السمیع العلیم فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی

در سورهٔ شعرا قصهٔ هفت پیغامبر علیهم الصلوة والسلام بیان میفرماید بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل

مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جناب حق بواسطه جبرئیل مینماید و دلیل حقیت آن هم ارشاد که علما

بنی اسرائیل کتاب سابقه وجود آن در زبر اولین حقیت آن را می‌شناسند باز فایده نزول قرآن بر دل عربی

بلسان عربیست هر شخص عجمی بر زبان عجم ادا نمیکند و لو نزلناه باز مستحکم بودن انکار در قلوب اهل شقا

افاده میفرماید که کذلک سلکناه بعد از آن تقویت میدهد حقیت قرآن را باینکه قرآن از باب القای شیاطین

نیست بدو وجه یکی آنکه شیاطین از صعود بملأ اعلی که محل تلقی احکام الهیست برای مصالح جمهور

بنی آدم محروم اند دوم آنکه سنة الله چنان جاری شده که القای شیاطین نمی‌باشد مگر بر نفوس دنیه خبیثه

زیرا که مناسبت در میان مفید و مستفید شرط است و نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نفوس عالیه قدسیه

در رعایت طهارت اخلاق و اعمال و شعر از باب شعر نیست که کار شعرا اغلب افراط است در مدح و هجو و تشبب

و امثال آن و با صلاح اخلاق و اعمال و هدایت خلق الله مناسبتی ندارند و اینجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاقست

و اعمال کما لا یخفی در تمسک باین تقریر شریف میفرماید فلا تدع یعنی بر توحید عبادت مستقیم باش و انذر و بکثرت قبیله

خود را تخصیص انذار کن و با جمعی که پیروی تو کرده اند تواضع پیش آی و اگر آن امر در عقوق فرمان

تو بجا نیارند توکل کن بر خدای عز و جل و اعتبار منوش از انکار ایشان باید که بر خاطر تو نه نشیند باید

فکر کوند نمایی چنانچه پیغامبر خود را صلی الله علیه وسلم بخفض جناح بر نسبت طایفه که بایمان مشرف نشده اند

تا ذکر فرماید و این سوره بلا شبهه مکیه است و آنانکه در آن وقت مومن بودند و اتباع آنحضرت صلی الله
علیه و سلم کرده اند نیستند مگر سابقین مومنین اعم از مهاجرین [illegible] و با یکدیگر فضیلت نزد ابن عباس الا انهم
اصحاب [illegible] و ذکر الله اکبر ابو بکر و عمر و علی و عبد الله بن [illegible] روایة [illegible] من طرق متعددة
از اسماء بنت ابی بکر [illegible] التی [illegible] صلی الله علیه و سلم فی الغار [illegible] قال [illegible] ابو بکر فلم یکن حدیث
[illegible] قالت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی
ابو بکر [illegible] عند [illegible] یبر فیها الفاجر و یصدق الکاذب انی استخلفت علیکم عمر بن
الخطاب فان [illegible] و ان جار و بدل فلا اعلم الغیب و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و قال الله تعالی قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی آلله خیر اما یشرکون خبر گوید حق عز شأنه
[illegible] بعد ذکر هلاک [illegible] بسبب طغیان [illegible] ذکر می فرماید بعد از آن ارشاد میکند
قل الحمد لله بگو همه ستایش مر خدای راست بر هلاک اعدا و اهلاک [illegible] و سلامت [illegible] آفات دنیا
و آخرت مر آن بندگان او که برگزید ایشان را و برگزیدهای بندگان خود را درجات دارد
مرتبه اعلی [illegible] اصطفای انبیاست علیهم السلام بر سایر خلق بعد از آن جماعتی که [illegible]
مسلمین برای اعلاء کلمة الله و نصرت [illegible] سابق مومنین [illegible] اصطفا تمام متم
[illegible] قال تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیة ظاهر آنست که
در مقابله اشقیا که ساعی بودند در اطفای [illegible] سابق مومنین را که ساعی جمیله در اعلای کلمة حق [illegible] بوده
اند [illegible] اکثر مفسرین [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر کرده اند و برین تقدیر
منقبت عظیمه سابقین مومنین [illegible] قوله و سلام علی عباده الذین
اصطفی قال هم اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم اصطفاهم الله لنبیه [illegible] سفیان الثوری فی قوله تعالی و سلام
علی عباده الذین اصطفی قال نزلت فی اصحاب محمد خاصة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال انه
موسی لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون فلما فرغوا اعادوا الصخرة علی البئر و لا یطیق رفعها
الا عشرة رجال فاذا هو بامرأتین قال ما خطبکما فحدثتاه فاتی الحجر فرفعه وحده ثم استقی فلم یستق

الا ذنوبا

الا فتوتا وامرا حقوا روسيت الغنم وصعدت المرأتان الى ابيهما تحدثاه وتولى موسى الى الظل فقال رب
اني لما انزلت الي من خير فقير فجاءته احديهما تمشي على استحياء واضعة ثوبها على وجهها ليست بسلفع من
النساء خراجة ولاجة قالت ان ابي يدعوك ليجزيك اجر ما سقيت لنا فقام معها موسى فقال لها امشي
خلفي وانعتي لي الطريق فاني اكره ان يصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك فلما انتهى الى ابيها قص
عليه فقالت احديهما يا ابت استاجره ان خير من استاجرت القوي الامين قال يا بنية ما علمك بامانته
وقوته قالت اما قوته فعرفته انه يحمل الحجر ولا يطيق الا عشرة رجال واما امانته فقال امشي خلفي وانعتي لي الطريق
فاني اكره ان تصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك فزاده ذلك رغبة فيه فقال اني اريد ان انكحك
احدى ابنتي الى قوله ستجدني ان شاء الله من الصالحين اي في حسن الصحبة والوفاء بما قلت قال موسى ذلك بيني
وبينك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال نعم قال الله على ما نقول وكيل فزوجه واقام معه
يكفيه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفورة واختها شرفا وهما اللتان كانتا تذودان
وعن عمر بن الخطاب في قوله تمشي على استحياء قال جاءت مستترة بكم درعها على وجهها قال الله تعالى يا عبادي
الذين آمنوا ان ارضي واسعة فاياي فاعبدون كل نفس ذائقة الموت ثم الينا ترجعون والذين آمنوا
وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجري من تحتها الانهار خالدين فيها نعم اجر العاملين الذين
صبروا وعلى ربهم يتوكلون وكاين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم وهو السميع العليم يعني اي بندگان
من كه ايمان آورده ايد زمين من فراخ است پس تنها مرا عبادت كنيد يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت
مانع ميشوند هجرت كنيد تا اخلاص عبادت ميسر آيد هر نفسي چشنده مرگ است باز بسوي ما گردانيده شوند
وآنانكه ايمان آورده اند وكردند كارهاي شايسته البته جاي دهيم ايشانرا از بهشت بجايهاء مرتفع كه
ميرود زير آن جويها جاويدان آنجا نيكو مزد كاركنندگان انجماي آنكسان كه صبر كردند يعني
بر مشاق هجرت وتوكل ميكنند بر پروردگار خويش وبسا جانور كه برنميدارد روزي خود را خدا روزي
ميدهد اورا ونيز شما را دوست ... فقير گويد اين آيت امر است بهجرة از دار الكفر ودعوت بسوي بهشت
آنانكه شكيبائي ورزيدند بر مشاق هجرت وجهاد وغيرها وبر خدا توكل كردند وتسبيح ... را

به هجرت و ترک اسباب عیش که هر یکی در وطن خود مهیا داشت تنگ حال و دواب ذخیره نهاده و زراعت
کرده و تجارت نموده سفارش ایشان [illegible] مقتدای تمام هر یکی را روزی میسر باشد باز فقیر بوده که نفقه
ثابت شده [illegible] در آن منزلت که جماعه از سابق مؤمنین هجرت کردند و بر مشاق هجرت شکیبا
صبر نمودند و اسباب معاش که در وطن میسر داشتند بطلب رضای الهی ترک نمودند و انواع اعمال خیر بجا
آوردند اجر ایشان بمنزلت که اعلی درجات است و بهشت برای ایشان مقرر باشد و هو المقصود عن
السدی فی [illegible] الم احسب الناس [illegible] انه قال نزلت فی اناس کانوا بمکة فقد اقروا بالاسلام فکتب
الیهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة لما نزلت آیة الهجرة انه لا یقبل منکم اقرار ولا اسلام
حتی تهاجروا قال فخرجوا عامدین الی المدینة فاتبعهم المشرکون فردوهم فنزلت فیهم هذه الآیة فکتبوا الیهم
انه قد انزل فیکم آیة کذا وکذا فقالوا نخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبعهم المشرکون فقاتلوهم
فمنهم من قتل ومنهم من نجا فانزل الله فیهم ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا
ان ربک من بعدها لغفور رحیم عن ابن مسعود قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله وابو بکر وسمیة
ام عمار وعمار وصهیب وبلال والمقداد فاما رسول الله صلی الله علیه وسلم فمنعه الله بعمه ابی طالب واما ابو بکر
فمنعه الله بقومه واما سایرهم فاخذهم المشرکون فالبسوهم ادراع الحدید وصهروهم فی الشمس فما منهم احد
الا وقد واتاهم علی ما ارادوا الا بلال فانه هانت علیه نفسه فی الله وهان علی قومه فاخذوه فاعطوه الولدان
فجعلوا یطوفون به فی شعاب مکة وهو یقول احد احد عن انس قال اول من هاجر من المسلمین الی الحبشة باهله عثمان
بن عفان فقال النبی صلی الله علیه وسلم صحبهما الله ان عثمان اول من هاجر الی الله باهله بعد لوط عن اسماء
بنت ابی بکر قالت هاجر عثمان الی الحبشة فقال النبی صلی الله علیه وسلم انه لاول من هاجر بعد ابراهیم ولوط
[illegible] عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما کان بین عثمان وبین رقیة وبین لوط
من مهاجر عن ابن عباس قال اول من هاجر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان بن عفان کما هاجر لوط الی
ابراهیم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دخلت انا وابو بکر الغار فاجتمعت العنکبوت
فنسجت بالباب فلا تقتلوهن عن ابی قلابة ان عمر بن الخطاب مر برجل یقرأ کتابا فاستمعه ساعة فاستحسنه

فوا

فقال جبريل اكتب لي من هذا الكتاب قال ثم فاشترى اديما فجاء به ثم جاء به اليه فنسخ له في ظهره وبطنه
ثم اتى به النبي صلى الله عليه وسلم فجعل القراءة عليه فجعل وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتلون فضرب رجل
من الانصار بيده الكتاب وقال ثكلتك امك يا ابن الخطاب الا ترى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم منذ اليوم وانت
تقرا عليه الكتاب فقال النبي صلى الله عليه وسلم عند ذلك انما بعثت فاتحا وخاتما واعطيت جوامع الكلم
وخواتمه واختصر لي الحديث اختصارا فلا يهلكنكم المتهوكون قال الله تعالى غلبت الروم في ادنى الارض
وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من
يشاء وهو العزيز الرحيم اينجا قرا مختلف اند جمهور غلبت بصيغه معلوم وسيغلبون بصيغه مجهول خوانند وجمعي
غلبت بصيغه مجهول وسيغلبون بصيغه معلوم قراءت كنند در قراءة اول بشارت است بفتح مسلمين روم را و آن در
زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم واقع نشد بلكه در زمان شيخين بصورت گرفت و انجاز مواعيد الهى ببركت
خليفه يكي از خواص خلافت خاصه است اخرج الترمذي والحاكم وصححه عن ابن عباس في قوله الم غلبت
الروم قال غلبت وغلبت قال كان المشركون يحبون ان تظهر فارس على الروم لانهم اصحاب اوثان وكان
المسلمون يحبون ان تظهر الروم على فارس لانهم اصحاب كتاب فذكروه لابي بكر فذكره ابو بكر لرسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انهم سيغلبون فذكره ابو بكر لهم فقالوا اجعل
بيننا وبينك اجلا فان ظهرنا كان لنا كذا وكذا وان ظهرتم كان لكم كذا وكذا فجعل بينهم اجلا خمس
سنين فلم يظهروا فذكر ذلك ابو بكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشر
فظهرت الروم بعد ذلك فذلك قوله الم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد يقول الله لله الامر من
قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله قال سفيان سمعت انهم ظهروا عليهم يوم بدر ولهذا الحديث
طرق متعددة مستفيضة عن ابن مسعود والبراء بن عازب ونيار بن مكرم الاسلمي ورواه ايضا مرسلا
الزهري وقتادة وعكرمة عن ابن عباس قال قال عمر اما الحمد فقد عرفناه فقد يحمد الخلائق بعضهم بعضا
واما لا اله الا الله فقد عرفناها فقد عبدت الالهة من دون الله واما الله اكبر فقد يكبر المصلي واما سبحان
الله فما هو فقال رجل من القوم الله اعلم فقال عمر قد شقي عمر ان لم يكن يعلم ان الله اعلم فقال علي يا امير

الله منیبا اسم مشتق است یعنی ... والله مفرغ الخلق ... الفعال ... کذلک عن
[illegible] عن ابن عباس ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک قتلی بدر ثلثة ایام حتی جیفوا ثم اتاهم فقام
علیهم فقال یا امیة بن خلف یا ابا جهل بن هشام یا عتبة بن ربیعة یا شیبة ... هل وجدتم ما وعد ربکم حقا فسمع عمر
صوته فقال یا رسول الله اتنادیهم بعد ثلاث وهل یسمعون ... انک لا تسمع الموتی فقال والذی
نفسی بیده ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یطیقون ان یجیبوا ... عن ابی جعفر فقیر گوید خدای تعالی
در سوره لقمان ... مراتب سعادا و اشقیا بیان میفرماید ولابد هر دو فریق در وقت نزول این سوره
لقمان موجود بودند این سوره مکیه است جمعی را احسان که صفت کاملست از اقامة صلوة
و ایتاء زکوة و یقین کردن باخرت اثبات میفرماید و قرآن را هدایت و رحمت برای ایشان
میداند و فلاح و وعده جنات النعیم میدهد و جمعی دیگر را اشترا لهو الحدیث و اضلال و استهزا
بایات الله و تکبر از شنودن قرآن بر ایشان می بندد باز فقیر گوید که این آیات تشریف
عظیمست برای سابق مومنین از مهاجرین اولین که در وقت نزول سوره بشرف اسلام و جهاد
با کفار موصوف و مشهود بودند ... سوره سجده قال الله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب فلا
تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا باباتنا
یوقنون فقیر گوید یعنی خدا تعالی میفرماید و هر آینه دادیم موسی را کتاب پس مباش در شبهه از
[illegible] که مراد از کتاب اول توریت است و از کتاب ثانی قرآن عظیم و اینجا استخدام
[illegible] ... وجعلناه هدی و ساختیم توریت را هدایت برای بنی اسرائیل
و ساختیم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه مینمودند بتوفیق ما چون صبر کردند و بایات ما یقین می آوردند
باز فقیر میگوید در اصل کلام ذکر مومنین کاملین فرموده انما یومن باباتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا
و فرق در سعادا ... که طرف عقاب ... واقع شده انذار ... افمن کان مومنا
کمن کان فاسقا لا یستوون بعد از آن تشبیه داد حالة آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحال حضرت
موسی که ... بحضرت موسی توریت دادیم و آنرا سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم ... قرآن

داديم واگر از ابتداى امت مرحومه كرده ايم محل استفادت نيست و از نتيجه امر با جمعى يارى ساختيم چون استحقاق
امامت پيدا كردند چه بسر رسانيد جهاد و مجاهده كفار و دعوت بعضى پس اگر از مومنين كاملين جمعى را امامت
تو امام ساختيم و بدست ايشان عالمى را مهتدى گردانيم جاى تعجب نيست و در بيان آيه كه سابق و سياق اشارت
بحق ما كه جا بما بامت مرحومه ايشانرا خواهيم بود [illegible] صحيح از درست ياران [illegible] ظاهر ديده كه بيند
ستكار پس بازست اين قال الله تعالى ولما رأى المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله وما زادهم الا ايمانا وتسليما من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم
من ينتظر وما بدلوا تبديلا ليجزي الله الصادقين بصدقهم ويعذب المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ان الله كان
غفورا رحيما نظر گويد يعنى هذا اين آيه در قصه احزاب نازل شده ولما رأى المؤمنون الاحزاب وچون ديدند
مسلمانان افواج مشركين را گفتند اينست آنچه وعده داده بود ما را خداى تعالى و رسول او و راست فرموده خدا و رسول
او وعده كرده اند افواج مشركين در حق انبيا [illegible] باید داشتن [illegible] پيغمبر صلى
الله عليه وسلم خبر داده بود كه [illegible] از دست كافران [illegible] بعد از آن فتح و نصرت نصيب
ما خواهد شد وتلك الايام نداولها بين الناس چون مومنان كفار ديدند دانستند كه نصرت الله موعود
باينجا رسيد و وقوع نصرت نازل شد و دلهاى ايشان محكم شد من المؤمنين رجال از مسلمانان جمعى هستند كه
راست كردند با خدا آنچه بر آن پيمان بسته بودند با خداى عز وجل يعنى ثبات قدم در مواطن حرب اختيار
نمودند فمنهم من قضى نحبه پس بعضى از ايشان كسى است كه بانجام رسانيد نذر خود را و از ايشان كسى هست كه انتظار ميكشد تمامى
نذر خود را يعنى محققين مومنين با خدا عهد بستند كه در اعلاى كلمة الله يعنى جميل كار هر جا در مواقع
حرب ثابت قدم باشند پس گروهى از ايشان آنچه كردند عهد كردند و بانجام رسانيدند يعنى شهيد شدند
با غير ايشان اعلاى كلمة الله كه بوقوع آمد بعضى ايشان عمرى ديگر بود اگرچه باقى ماندند و گروهى هنوز انتظار
در انتظار اعلاى كلمة الله هستند يعنى باقى ماندند بعد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم و جهاد و وفات وى صلى الله
عليه وسلم در اعلاى كلمة الله و دين اسلام دادند باز صاحب گويد در بيرون آيات تشريف عظيم است براى تمجيد
غزوه احزاب [illegible] استقامت نمودند [illegible] كردند [illegible] بودند

وإشارة خفية بأنكم تؤمرون كما أمرت به وأن حجي مثل حج محمد أن كانا يطلبون جواب الله آمرا أخرج الحجاج
ومسلم عن ابن عباس أن عمر رضي الله عنه قال أيها الناس لا تنخدعن عن آية الرجم فإنها الحق
في كتاب الله وقرأناها وإني خشيت في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم وآية ذلك أن النبي صلى الله
عليه وسلم قد رجم وأن أبا بكر قد رجم ورجمت بعدهما وأنه سيجيء قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم وقد روى
ذلك عبد الرحمن بن عوف وسعيد بن المسيب عن زيد بن أسلم عن كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني
عن أبيه عن جده قال خط رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق عام الأحزاب فخرجت لنا من الخندق صخرة بيضاء
مدورة فكسرت حديدنا وشقت علينا فشكونا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ المعول من سلمان
فضرب الصخرة ضربة صدعها وبرقت منها برقة أضاء ما بين لابتي المدينة حتى لكأن مصباحا في
جوف ليل مظلم فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وكبر المسلمون ثم ضربها الثانية فصدعها وبرق منها
برقة أضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون فسألناه فقال أضاء لي في الأولى قصور الحيرة ومدائن
كسرى كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها وأضاء لي في الثانية القصور الحمر
من أرض الروم كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها فأبشروا بالنصر فاستبشر
المسلمون وقالوا الحمد لله موعد صادق بأن وعدنا النصر بعد الحصر فطلعت الأحزاب فقال المسلمون هذا ما وعدنا
الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم إلا إيمانا وتسليما وقال المنافقون ألا تعجبون يحدثكم
ويعدكم ويمنيكم الباطل أنه يبصر من يثرب قصور الحيرة ومدائن كسرى وأنها تفتح لكم وأنتم تحفرون الخندق
ولا تستطيعون أن تبرزوا وأنزل الله القرآن وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا
غرورا وعن البراء بن عازب نحوه وعن قتادة قال هم عمر بن الخطاب أن ينهى عن الحبرة من صباغ
البول فقال له رجل أليس قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسها قال عمر بلى قال الرجل ألم يقل
الله لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة وعن ابن عباس أن عمر أكب على الركن فقال إني لأعلم أنك
حجر ولو لم أر حبيبي صلى الله عليه وسلم قبلك واستلمك ما استلمتك ولا قبلتك لقد كان لكم في رسول الله
أسوة حسنة وعن يعلى بن أمية قال طفت مع عمر فلما كنت عند الركن الذي يلي الباب مما يلي الحجر أخذت

بيده ليستمسك فقال أما طفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت بلى قال فهل رأيته يستلمه قلت لا قال أفليس
عنك فإن لك في رسول الله صلى الله عليه وسلم أسوة حسنة عن وهب بن طلحة الأسدي قلت لعائشة أم المؤمنين يا أمه
دعائي بنت طلحة حبي تقولها أمها أسماء أنا عنده منك وأنا خير من أبيك فعجبت منها أشتمها وتقولها حمير منه
فقالت عائشة ألا أقضي بينكما قالت بلى قالت فإن أبا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له أنت عتيق
الله من النار فقالت فمن يومئذ سمي عتيقا ثم دخل طلحة فقال أنت يا طلحة ممن قضى نحبه عن جابر قال استأذن أبو
بكر يستأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس ببابه جلوس والنبي صلى الله عليه وسلم جالس فلم يؤذن له ثم
أقبل عمر فاستأذن فلم يؤذن له ثم أذن لأبي بكر وعمر فدخلا والنبي صلى الله عليه وسلم جالس حوله نساؤه وهو ساكت
فقال عمر لأكلمن النبي صلى الله عليه وسلم لعله يضحك فقال عمر يا رسول الله لو رأيت ابنة زيد امرأة عمر سألتني
النفقة آنفا فوجأت عنقها فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدا ناجذه وقال هن حولي يسألنني النفقة
فقام أبو بكر إلى عائشة ليضربها وقام عمر إلى حفصة كلاهما يقولان تسألان النبي صلى الله عليه وسلم ما ليس عنده
فنهاهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن نساؤه والله لا نسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذا المجلس
ما ليس عنده وأنزل الله الخيار فبدأ بعائشة فقال إني ذاكر لك أمرا ما أحب أن تعجلي فيه حتى تستأمري
أبويك قالت ما هو فتلا عليها يا أيها النبي قل لأزواجك الآية قالت عائشة أفيك أستأمر أبوي بل أختار
الله ورسوله وأسألك أن لا تذكر إلى امرأة من نسائك ما اخترت فقال إن الله لم يبعثني متعنتا ولكن
بعثني معلما مبشرا لا تسألني امرأة منهن عما اخترت إلا أخبرتها عن عمر قال استعينوا على النساء بالعري
إن إحداهن إذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها أعجبها الخروج عن معاذ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
أن رجلا سأله فقال أي المجاهدين أعظم أجرا قال أكثرهم لله ذكرا قال فأي الصائمين أعظم أجرا قال أكثرهم لله
ذكرا ثم ذكر الصلاة والزكاة والحج والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول أكثرهم لله ذكرا
فقال أبو بكر لعمر يا أبا حفص ذهب الذاكرون بكل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أجل عن مجاهد قال لما نزلت
إن الله وملائكته يصلون على النبي قال أبو بكر يا رسول الله ما أنزل الله عليك خيرا إلا أشركنا فيه فنزلت
هو الذي يصلي عليكم وملائكته أخرجه الترمذي وحسنه الحاكم وصححه عن أم هانئ بنت أبي طالب قالت خطبني رسول

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فعذرني فانزل الله يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك الى قوله
اللاتي هاجرن معك قالت فلم اكن احل له لاني لم اهاجر كنت من الطلقاء وعن ابي صالح مولى ام هاني قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ام هاني بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤتمة وبني صغار فلما ادرك بنوها
عرضت نفسها عليه فقال اما الآن فلا ان الله انزل علي يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك الى قوله اللاتي
هاجرن معك ولم تكن من المهاجرات عن انس قال قال عمر بن الخطاب يا رسول الله يدخل عليك البر والفاجر
فلو امرت امهات المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب وعن ابن عباس قال دخل رجل على النبي صلى الله
عليه وسلم فاطال الجلوس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا كي يتبعه فيقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل
وعرف الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لمقعده فقال لعلك آذيت النبي صلى الله عليه
وسلم فقام الرجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد قمت مرارا كي يتبعني فلم يفعل فقال عمر لو
اتخذت حجابا فان نساءك لسن كساير النساء وهو اطهر لقلوبهن فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
بيوت النبي الآية فارسل الى عمر فاخبره بذلك وعن عائشة قالت كنت آكل مع النبي صلى الله عليه
وسلم في قعب فمر عمر فدعاه فاكل فاصابت اصبعه اصبعي فقال عمر اوه لو اطاع فيكن ما رأتكن عين
فنزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن
الى المناصع وهو صعيد افيح وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم احجب نساءك
فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة من الليالي عشاء وكانت
امرأة طويلة فناداها الا قد عرفناك يا سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الآية وعن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بن
الخطاب باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله لولا كتاب من الله سبق لمسكم الآية
وبذكره الحجاب امر نساء النبي صلى الله عليه وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك لتغار علينا يا ابن
الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب
وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرأيه في ابي بكر كان اول الناس بايعه

عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه رجل فسلم فرد النبي صلى الله عليه وسلم
واطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر هذا الرجل
يرفع له كل يوم كعمل اهل الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اصبح صلى علي عشر مرات كصلاة الخلق
اجمع قلت وما ذاك قال يقول اللهم صل على محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا
ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم امحق للخطايا من الماء للنار والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من عتق الرقاب
وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من مهج الانفس او قال من ضرب السيف في سبيل الله وعن قتادة
في الاية قال اياكم واذى المؤمنين فان الله يحوطه ويغضب له وقد زعموا ان عمر بن الخطاب قرأها
ذات يوم فافزعه ذلك حتى ذهب الى ابي بن كعب فدخل عليه فقال يا ابا المنذر اني قرأت اية من كتاب
الله فوقعت مني كل موقع والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات والله اني لاعاقبهم واضربهم فقال
انك لست منهم انما انت مؤدب انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال اني لابغض
فلانا فقيل للرجل ما شان عمر يبغضك فلما كثر القوم في الدار جاء فقال يا عمر افتقت في الاسلام
فتقا قال لا قال فجنيت جناية قال لا قال احدثت حدثا قال لا قال فعلام تبغضني وقال الله والذين
يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا فقد اذيتني فلا
غفرها الله لك فقال عمر صدق والله ما فتقت فتقا ولا ولا فاغفرها لي فلم يزل به حتى غفر له وعن ابي
قلابة قال كان عمر بن الخطاب لا يدع في خلافته امة تقنع ويقول انما القناع للحرائر لكيلا يؤذين وعن
انس قال راى عمر جارية متقنعة فضربها بدرته وقال القي القناع لا تشبهين بالحرائر قال الله تعالى
وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا
وما نحن بمعذبين قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم ولا
اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من امن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في الغرفات امنون والذين يسعون في اياتنا معاجزين اولئك في العذاب محضرون [illegible]

شد آنچه در این آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار که اکثر اهل دنیا در هر طبقه گرفتار آن شبهه

یعنی نظر با موال و اولاد دعوی کردن و فضیلت را بوجود آن دانستن و نجات آخرت با فضیلت عند الله

بر آن ظاهر ساختن در جواب این شبهه ارشاد میفرماید قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء آنچه هر دو کار

فراخ میسازد روزی برای هر که خواهد و تنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال

را و نیست اموال شما و نه اولاد شما چیزی که نزدیک گرداند شما را پیش ما نزدیک قربتی لیکن هر که ایمان آورد

و عمل شایسته کرد آنجماعه را باشد جزای دوچند بعوض آنچه عمل کردند و ایشان در غرفه های بلند از جمیع

مخلوقات ایمن باشند و آنانکه سعی میکنند در آیات ما غلبه کنان آنجماعه در عذاب حاضر کرده شدگان باشند

پس مدار سعی در اسقاط مال و اولاد و جاه و نسب فی تفاضل المسلمین فیما بینهم و اعتبار وصف ایمان و عمل صالح

و اعمال جمیع در فضیلت مسلمانان اصلی عظیم است از اصول اسلام عن ابراهیم التیمی قال قال رجل عند عمر اللهم

اجعلنی من القلیل فقال عمر ما هذا الدعاء الذی تدعوه قال انی سمعت الله یقول و قلیل من عبادی الشکور

فانا ادعو الله ان یجعلنی من ذلک القلیل فقال عمر کل الناس اعلم من عمر و عنه عمر قال سمع عمر رجلا یقول

اللهم اجعلنی من القلیل فقال یا عبد الله ما هذا قال سمعت الله یقول و ما آمن معه الا قلیل و قلیل من عبادی

الشکور و ذکر آیه اخری فقال عمر کل احد افقه من عمر قال الله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا

من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر میگوید

عزّ شانه خدای تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب الله میکنند و اقامت صلوة و انفاق در سر

و علانیه بجا می آرند بیان میفرماید و اجر جزیل برای ایشان مقرر مینماید بعد از آن ارشاد می کند که

قرآن عظیم حق است بسوی تو وحی فرستادیم اکثر موافق کتابهای پیشین بعد از آن میفرماید ثم اورثنا الکتاب

یعنی بعد از آنکه قرآن را بتو وحی نمودیم وارث قرآن ساختیم امت بر گزیده از بندگان خود میان ایشان

کسی است که ظلم کرده است بر نفس خود بارتکاب بعضی گناه باز ندامت میکنند و بعضی از ایشان میانه رو

و بعض از ایشان کسی که برنده است بجانب بهترین حالتها با خلق بتوفیق خدای تعالی این فضل کبیر

بعد از آن ثواب این مرحومه بیان میفرماید جنات عدن یدخلونها و عقوبت اعدای ایشان که بر

طرف مقابلها افتاده اند ارشاد میفرماید ازین که تمردوا الا غیضی علیهم باینه قصیر میکوید این آیت با آیت

دیگر نفرست و تقسیم امت مرحومه سه قسم اعلی همه سابقین یعنی صدیقان و شهداء و صالحین که ایشانرا

مقربین نیز گویند و قسم اوسط مقتصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار و قسم ادنی همه ظالم که بعضی گناه شقاها

ایمان درست کرده بعمل صالح عمل تقصیری از وی واقع شد و ندامت و بازگشت بجناب الهی نکرد

انچه میفرماید و سابقا بیان کردیم که خلافت عامه و فی متحقق شود که بعضی از ایشان مقربین باشند و بعضی

منتسب شد از سابقین اولین باشد در طبقات مؤمنین باعتبار سوابق الهامیه فقد مر عن الضحاک عن ابن عباس

قال نزلت هذه الآیة افمن زین له سوء عمله فراه حسنا حیث قال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم اعز دینک

بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فهدی الله عمر واضل ابا جهل ففیهما انزلت وعن سعید بن المسیب قال وضع

عمر بن الخطاب للناس ثمانی عشرة کلمة حکم کلها ما عاقبت من عصی الله فیک بمثل ان تطیع الله فیه وضع امر اخیک

علی احسنه حتی یجیئک منه ما یغلبک ولا تظنن بکلمة خرجت من مسلم شرا وانت تجد لها فی الخیر محملا ومن

عرض نفسه للتهمة فلا یلومن من اساء به الظن ومن کتم سره کانت الخیرة فی یده وعلیک باخوان الصدق

عش فی اکنافهم فانهم زینة فی الرخاء عدة فی البلاء وعلیک بالصدق وان قتلک ولا تعرض فیما

لا یعنیک ولا تسال عما لم یکن فان فیما کان شغلا عما لم یکن ولا تطلبن حاجتک الی من لا یحب نجاحها لک

ولا تهاونن بالحلف الکاذب فیهلکک الله ولا تصحب الفجار لتعلم من فجورهم واعتزل عدوک واحذر

صدیقک الا الامین ولا امین الا من خشی الله وتخشع عند القبور وذل عند الطاعة واستعصم عند

المعصیة واستشر فی امرک الذین یخشون الله فان الله یقول انما یخشی الله من عباده العلماء وعن عمر بن

الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له

وقرا عمر فمنهم ظالم لنفسه الآیة وعن عثمان بن عفان انه قرا هذه الآیة ثم قال الا ان سابقنا اهل

جهادنا الا وان مقتصدنا اهل حضرنا وظالمنا اهل بدونا وعن صهیب سمعت رسول الله صلی الله علیه

وسلم یقول فی المهاجرین هم السابقون الشافعون المدلون علی ربهم والذی نفس محمد بیده انهم

لیاتون یوم القیمة وعلی عواتقهم السلاح فیقرعون باب الجنة فیقول لهم الخزنة من انتم فیقولون نحن

المصابيح برونا فيقولون لهم الخزنة ما توسيتم تختمون على كتبهم ويرفعون ايديهم الى السما فيقولون يا ربنا
تحاسب الله عز وجل ... الا بالله ... والوالد ... بهم اجنحة من ذهب مخوصة بالزبرجد والياقوت
فيطيرون ... فيقولوا الخزنة ... فقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن الى قوله ولا يمسنا فيها
لغوب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فهم كما ان لهم في الجنة اعرف بمنازلهم في الدنيا قال الله تعالى
وجاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسألكم اجرا وهم مهتدون وفي تفسير
... ... اين آيات اسناد ميكند كه كسي از غير انبيا ... ... قلب ... ...
انبيا ... آدم ... كلمه ... ... جبرئيل ... انبيا ... كفت
... يكي از صفات ... ... عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ... يس تدعى في التورية المعمة تعم صاحبها بخير الدنيا والآخرة وتكابد عنه بلوى الدنيا
والآخرة وتدفع عنه اهاويل الآخرة وتدعى الدافعة والقاضية تدفع عن صاحبها كل سوء وتقضي
له كل حاجة من قرأها عدلت عشرين حجة ومن سمعها عدلت له الف دينار في سبيل الله ومن كتبها ثم
شربها ادخلت جوفه الف دواء والف نور والف يقين والف بركة والف رحمة ونزعت
عنه كل غل وداء عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زار
قبر والديه او احدهما في كل جمعة فقرأ عندهما يس غفر الله تعالى له بعدد كل حرف منها ... وقال
قدم عروة بن مسعود الثقفي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم ثم استاذن ليرجع الى قومه
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم قاتلوك قال لو وجدوني نائما ما ايقظوني فرجع اليهم
فدعاهم الى الاسلام فعصوه واسمعوه من الاذى فلما طلع الفجر قام على غرفة له فاذن بالصلوة
وتشهد فرماه رجل منهم بسهم فقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بلغه قتله مثل عروة مثل
صاحب يس دعا قومه الى الله فقتلوه عن الحسن ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتمثل بهذا البيت كفى بالاسلام
والشيب للمرء ناهيا فقال ابو بكر يا رسول الله انما قال الشاعر كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا فقال ...
كلا ... فقال ابو بكر اشهد انك رسول الله وما علمناه الشعر وما ينبغي له وعن عبد الرحمن بن ... ان النبي

فيما له

صلى الله عليه وسلم قال للصحابة من مردمان را ابت فو لک صبح نهبی و نهب العبيد بين الاقرع و عيينة
فقال ابو بكر بابي انت وامي يا رسول الله ما انت بشاعر ولا راوية ولا ينبغي لك انما قال بين عيينة والاقرع
قال الله تعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون هر آينه در ازل
ثابت شد وعده ما برای بندگان ما فرستاده شده که هر آینه ایشان اند یاری داده شده و هر آینه
لشکر ما ایشان اند غالب فقیر گوید صحیح در تفسیر این آیت آنست که مراد از مرسلین درین آیه آن جماعه اند
که بجهاد با کفار مامور اند نه آنکه هر که بجهت الزام حجت ایشان را خدای تعالی فرستاده پس وعده
منصور اند در دنیا و آخرت و مراد از لشکر ما جمعی مسلمانان اند که داعیه نصرت پیغمبران و اعلای کلمة الله در
سینه های ایشان منفوخ شده و این جماعه در خصوص پیغمبر ما بعد انتقال نبی صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی
پیوسته بجهاد بر دست اند مبعوث الیهم یا نبی فقیر گوید صدق وعده چون دیدیم که در تلو
ظاهر شد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم داعیه اعلای کلمة الله منفوخ شد و ایشان بر دوست و دشمن
غالب آمدند با جمله دانسته شد که بشرف تخصیص جندنا مشرف اند و هم المنصورون النعمان بن بشير عن عمر
بن الخطاب في قوله احشروا الذين ظلموا وازواجهم قال امثالهم الذين هم مثلهم يجيء اصحاب الربا مع اصحاب
الربا واصحاب الزنا مع اصحاب الزنا واصحاب الخمر مع اصحاب الخمر ازواج في الجنة وازواج في النار
قال الله تعالى ام نجعل الذين امنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ام نجعل المتقين كالفجار كتاب
انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب آیا می گردانیم آنان را که ایمان آوردند
و کارهای شایسته کردند مانند تباهی کنندگان در زمین یا میسازیم پرهیزگاران را مانند بدکاران
قرآن کتابیست با برکت که فرود آوردیم آنرا بسوی تو تا تامل کنند مردمان آیات او را و تا پند
پذیرند خداوندان خرد فقیر گوید ظاهر آنست که مراد جمعی هستند که در زمان نزول سوره ایمان آورده اند
تا بیوم اینجا البته داخل اند در عموم چنانکه گفته اند سبب نزول مراد باشد بالقطعیت از عمومات قرآن و چنین
تشریف عظیم ست برای مهاجرین اولین عن السائب بن يزيد قال صليت خلف عمر الفجر فقرأ بنا سورة
ص فسجد فيها فلما قضى الصلوة قال له رجل يا امير المؤمنين ومن عزائم السجود هذه فقال كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم المسجد فيها عن ابي مريم قال لما قدم عمر الشام اتى محراب داود فصلى فيها فقرأ سورة ص فلما
انتهى الى السجدة سجد عمر بن الخطاب انه سأل طلحة والزبير وكعبا وسلمان ما الخليفة من الملك فقال طلحة والزبير
ما ندري فقال سلمان الخليفة الذي يعدل في الرعية ويقسم بينهم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرجل على اهله
ويقضي بكتاب الله فقال كعب ما كنت احسب ان في المجلس احدا يعرف الخليفة من الملك غيري وعن سلمان ان
عمر قال له أملك انا ام خليفة فقال سلمان ان انت جبيت من ارض المسلمين درهما او اقل او اكثر ثم وضعته
في غير حقه فانت ملك غير خليفة فاستعبر عمر وعن سفيان بن ابي العوجاء قال قال عمر بن الخطاب ما
ادري أخليفة انا ام ملك فان قال قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقا قال ما هو قال الخليفة لا يأخذ الا
حقا ولا يضعه الا في حق وانت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس فيأخذ من هذا ويعطي هذا فسكت
عمر وعن معوية انه كان يقول اذا جلس على المنبر يا ايها الناس ان الخلافة ليست بجمع المال ولا تفريقه
ولكن الخلافة العمل بالحق والحكم بالعدل واخذ الناس بامر الله واخرج البخاري عن عمر قال فيها عن استخلف
فانه استخلف قل يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة انما
يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب فخر گوید اگر کسی در سیاق این آیات تامل کند بداند که مراد الله
ازین کلمه للذین احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة انما بایه هجرت و حسنت این
وعده است جمعی را که هجرت کردند و درین سیاق آنچه جمع شده زیاده مزیل و تقریب با صافه سوابق
تا فهمیده شود فضیلة مهاجرین اولین عن ابن عمر انه تلا هذه الآية امن هو قانت آناء الليل
ساجدا وقائما يحذر الآخرة الآية قال ذاك عثمان بن عفان وفي لفظ نزلت في عثمان بن عفان
وعن ابن عباس في قوله امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما قال نزلت في عمار بن ياسر وفي رواية
ابن مسعود وعمار بن ياسر وسالم مولى ابي حذيفة عن مجاهد في قوله وارض الله واسعة قال ارضي واسعة
فهاجروا واعتزلوا الاوثان وعن ابن عمر قال كنا نرى منه شيئا وما نرى هذه الآية نزلت فينا
انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون فقلت لم نختصم انا نحن فلا نعبد الا
الها واحدا وديننا الاسلام وكتابنا القرآن لا نغيره ابدا ولا نحرف الكلم قبلتنا الكعبة

واما اجراسنا واحد ونبينا واحد فلما جيئنا محمد فكيف نختصم حتى كان بعضنا يضرب بعضا بالسيف عرفت انها
نزلت فينا وعن ابراهيم النخعي قال لما نزلت هذه الآية انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيمة عند ربكم
تختصمون قالوا وما خصومتنا ونحن اخوان فلما قتل عثمان بن عفان قالوا هذه خصومتنا بيننا وعن ابي
سعيد الخدري قال لما نزلت ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون كنا نقول ربنا واحد وديننا واحد ونبينا
واحد فما هذه الخصومة فلما كان يوم صفين وشد بعضنا على بعض بالسيوف قلنا نعم هو هذا وعن
علي ابن ابي طالب قال الذي جاء بالحق محمد وصدق به ابو بكر قال ابن عساكر كذا الرواية بالحق وعن ابي هريرة
والذي جاء بالصدق قال محمد صلى الله عليه وسلم وصدق به قال ابو بكر وعن سليم بن عامر ان عمر بن الخطاب
قال العجب من رؤيا الرجل انه يبيت فيرى الشيء لم يخطر له على بال فتكون رؤياه كالاخذ باليد ويرى الرجل
الرؤيا فلا تكون رؤياه شيئا فقال علي بن ابي طالب افلا اخبرك بذلك يا امير المؤمنين ان الله يقول الله
يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى
الى اجل مسمى فالله يتوفى الانفس كلها فما رأت وهي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة وما رأت
اذا ارسلت الى اجسادها تلقتها الشياطين في الهواء فكذبتها واخبرتها بالاباطيل فكذبت فيها
فتعجب عمر من قوله وعن عمر بن الخطاب قال اتعدت انا وعياش بن ابي ربيعة وهشام بن العاص حين اردنا
ان نهاجر الى المدينة فحبس عنا هشام وفتن وقدمت انا وعياش فقدم على عياش اخواه ابو جهل
والحارث بن هشام فقالا ان امك قد نذرت ان لا يظلها ظل ولا يمس راسها غسل حتى تراك فعلمت
والله انه يريد ان يفتنك عن دينك فرجع ففتن فافتتن قال فنزلت يا عبادي
الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال فكتبت بها الى هشام واخرج ابن مردويه
عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة فقال لي رأيت في غداتي هذه
كاني اعطيت بالمقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهو موازينكم هذه التي تزنون
بها وجيء بالموازين فوضعت فيما بين السماء والارض ثم وضعت في كفة وجيء بالامة فوضعت في
الكفة الاخرى فرجحت بهم ثم جيء بابي بكر فوضع في كفة والامة في كفة فوزن بهم ثم جيء بعمر فوضع

كعب دالامة في كعب فوزنتهم ثم جيئ بعثمان فوضع في كعب دالامة في كعب فوزنتهم ثم رفعت الميزان وعن ابن
عمر ان عثمان بن عفان جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اخبرني عن مقاليد السموات والارض فقال
مقاليد الله ونسبحه ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الاول والآخر و
الظاهر والباطن بيده الخير يحيى ويميت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا اصبح عشر مرات وذا عثمان
اعطاه الله ست خصال اما اولهن فيحرس من ابليس وجنوده واما الثانية فيعطى قنطارا في الجنة واما
الثالثة فيتزوج من الحور العين واما الرابعة فيغفر له ذنوبه واما الخامسة فيكون مع ابراهيم في قبته واما
السادسة فيحضره اثنا عشر ملكا عند موته يبشرونه بالجنة ويزفونه من قبره الى الموقف فان اصابه
شيء من اهاويل يوم القيمة قالوا لا تخف انك من الآمنين ثم يحاسبه الله حسابا يسيرا ثم يؤمر به الى الجنة
يزفونه الى الجنة من موقفه كما يزف العروس حتى يدخلونه الجنة باذن الله والناس في شدة الحساب وعن
ابي هريرة قال سأل عثمان بن عفان عن مقاليد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مقاليد السموات والارض ولا حول ولا قوة الا بالله من كنوز الجنة
وعن ابن عمر ان عثمان سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن تفسير مقاليد السموات والارض فقال له النبي صلى الله
عليه وسلم ما سألني عنها احد قبلك لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده استغفر الله ولا حول ولا قوة
الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير اخرج البخاري ومسلم
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من انفق زوجين من ماله في سبيل الله دعي من ابواب
الجنة وللجنة ابواب فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب
الريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد فقال ابو بكر
يا رسول الله هل يدعى احد منها كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم نظير گويد خدا تعالى در سوره مومن ذكر
در سيقرباد قصه مومن آل فرعون كه دائم ميگفت براى حضرت موسى عليه الصلوة والسلام در قلب
او ... و عزيمت اعلاى كلمة الله ... محبت الله ... در آن ... دستور ... مصدقين
و ... خدا تعالى در ... كسي را

باشند مومن آل فرعون داعیه جدال برای نسل و هزیمت اعلای کلمة الله در دل میپرورند و اجماعه صحابه رضی
است که می باشند و آنچه در آیات سابقه گفته شد الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون
به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما و آنچه بعد این گفته میشود انا لننصر رسلنا
والذین آمنوا همه برین جماعه شریفه منطبق است باز تعبیر گوید جمعی از سابق مومنین از مهاجرین والذین
بالقطع معلوم شد که همین اسلوب جدال کفار میکردند و نصرت دین بر دست ایشان واقع شد پس بطریق این
بشارات ایشان اند و مصداق این بشارات ایشان و هو المقصود عن یزید بن الاصم ان رجلا کان
ذا بأس وکان یفد الی عمر لبأسه وکان من اهل الشام وان عمر فقده فسأل عنه فقیل له تتابع فی هذا الشراب
فدعا عمر کاتبه فقال اکتب من عمر بن الخطاب الی فلان سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ثم دعا وامن من عنده ودعوا
له ان یقبل الله علیه بقلبه وان یتوب علیه فلما اتت الصحیفة الرجل جعل یقرؤها ویقول غافر الذنب
قد وعدنی الله ان یغفر لی وقابل التوب شدید العقاب قد حذرنی الله عقابه ذی الطول والطول الخیر الکثیر
الیه المصیر فلم یزل یرددها علی نفسه حتی بکی ثم نزع فاحسن النزع فبلغ عمر امره فقال هکذا فاصنعوا اذا رأیتم
اخاکم زل زلة فسددوه ووفقوه وادعوا الله له ان یتوب علیه ولا تکونوا اعوانا للشیطان علیه وعن
قتادة قال کان شاب بالمدینة صاحب عبادة وکان عمر یحبه فانطلق الی مصر فعدل [illegible] من شر
فقدم علی عمر بعض اهله فسأله عن الشاب فقال انه لبی عنه قال لم قال انه فسد وخلع فکتب الیه عمر من عمر
الی فلان حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول
لا اله الا هو الیه المصیر فجعل یقرؤها علی نفسه فاقبل یخبر عن المعافی السیبی قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب
فقال یا امیر المؤمنین انی قتلت فهل لی من توبة فقرأ علیه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب
وقابل التوب قال اعمل ولا تیأس عن قتادة فی قوله وادخلهم جنات عدن قال ان عمر بن الخطاب
قال یا کعب ما عدن قال قصور من ذهب فی الجنة یسکنها النبیون والصدیقون وائمة العدل واخرج
البخاری عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه المشرکون برسول الله صلی

الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة اذ اقبل عقبة بن ابي معيط فاخذ بمنكب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في عنقه فخنقه خنقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ بمنكبه ودفعه
عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وعن عمرو
بن العاص قال ما تنولوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا كان اشد من ان طاف بالبيت ضحى فلقوه
حين فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذي تنهانا عما كان يعبد اباؤنا قال انا ذاك فقام
ابو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وان يك
كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته
وان عينيه لتسحان حتى ارسلوه وعن انس بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى
غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا
ابن ابي قحافة واخرج الحكيم الترمذي والبزار نحوه عن اسماء بنت ابي بكر نحوه وعن علي انه قال ايها
الناس اخبروني باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابو بكر لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
واخذته قريش فهذا يجبه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الالهة الها واحدا قال
فوالله ما دنا منا احد الا ابو بكر يضرب هذا ويجاهد هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول
ربي الله ثم رفع علي بردة كانت عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم الله امؤمن ال فرعون
خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبون فوالله لساعة من ابي بكر خير من مثل مؤمن ال فرعون ذاك
رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابي بكر الصديق قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الدجال يخرج من ارض بالمشرق يقال لها خراسان يتبعه اقوام كان وجوههم المجان المطرقة قال الله
تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ولكم فيها ما تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون
نزلا من غفور رحيم ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين مفسرين گویند یعنی
تواریخ که اقرار بتوحید کردند بعد از آن استقامت نمودند بر آن باید بعد از ان ایمان بی

نماید هست جماعه که از علماء موحدین بدعوه الی الحق و عمل صالح متصف اند و ظاهر و باطن ایشان انقیاد
رب العزت است این کلیه از کتاب الله معلوم شد لهذا اگر تحقیق را عقل ممیز باید از احوال و اوصاف
اشخاص معینه که بتواتر ثابت شده دخول آن اشخاص درین کلیه بلا تعب دریافت اجماعه نموده میتواند و نیز بفهمد
بعد ازان احادیث مستفیضه و مشهوره در مناقب عثمان اتفق من شاهد آنرا فهم میکرد در زمره
انس کان علی بینه من ربه شهید یا بدمنه داخل میتواند شد عن عمر بن الخطاب فی قوله و قالوا قلوبنا
فی اکنه الآیه قال اقبلت قریش الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما یمنعکم من الاسلام فتسودوا
العرب فقالوا یا محمد ما نفقه ما تقول ولا نسمعه وان علی قلوبنا لغلفا واخذ ابو جهل ثوبا فیما بینه
و بین النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد قلوبنا فی اکنه مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا
و بینک حجاب فقال لهم النبی صلی الله علیه و سلم ادعوکم الی خصلتین ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وانی رسول الله فلما سمعوا شهادة ان لا اله الا الله ولوا علی ادبارهم نفورا و قالوا اجعل
الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وقال بعضهم لبعض امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد
ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق ءانزل علیه الذکر من بیننا و هبط جبریل فقال
یا محمد ان الله یقرئک السلام الیس یزعم هؤلاء ان علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا فلیس یسمعون
قولک کیف و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا لو کان کما زعموا لم
ینفروا ولکنهم کاذبون یسمعون ولا ینتفعون بذلک کراهیة له فلما کان من الغد اقبل منهم سبعون
رجلا الی النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا یا محمد اعرض علینا الاسلام فلما عرض علیهم الاسلام اسلموا من
آخرهم فتبسم النبی صلی الله علیه و سلم قال الحمد لله بالامس تزعمون ان علی قلوبکم غلفا و قلوبکم فی
اکنة مما ندعوکم الیه و فی آذانکم وقرا و اصبحتم الیوم مسلمین فقالوا یا رسول الله کذبنا بالامس لو
کان کذلک ما اهتدینا ابدا ولکن الله الصادق و العباد الکاذبون علیه وهو الغنی ونحن الفقراء
الیه عن ابی بکر الصدیق فی قوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال الاستقامة ان لا
یشرکوا بالله شیئا و عنه ابی بکر الصدیق انه قال ما تقولون فی هاتین الآیتین ان الذین قالوا ربنا الله

ثم استقاموا» الذين آمنوا ثم لم يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم عملوا بها ثم استقاموا
على امره فلم يذنبوا فلم يلبسوا ايمانهم بظلم يذنبوا قال لقد حملتموها على امر شديد الذين آمنوا ولم يلبسوا
ايمانهم بظلم يقول بشرك الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلم يرجعوا الى عبادة الاوثان وعن عمر بن
الخطاب الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا بطاعته ثم لم يروغوا روغان الثعلب وعن عمر بن
الخطاب قال لو المقت الا ذلك مع الخلافة لاذنت عن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن كلام الله
فضعوه على مواضعه ولا تتبعوا فيه اهواءكم عن ابن عباس في قوله افمن يلقى في النار خير قال ابو جهل
بن هشام ام من يأتي آمنا يوم القيمة ابو بكر الصديق عن بشير بن تميم قال نزلت هذه الآية في ابي جهل
وعمار بن ياسر افمن يلقى في النار خير ام من يأتي آمنا يوم القيمة وعن عكرمة مثله عن ابن عباس في
قوله اعملوا ما شئتم قال هذا لاهل بدر خاصة وعن ابراهيم النخعي قال ذكر ان اسما فرحت يوم بدر
فقيل اعملوا ما شئتم قال الله تعالى فما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا وما عند الله خير وابقى
للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون والذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش واذا ما غضبوا هم يغفرون والذين
استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شورى بينهم ومما رزقناهم ينفقون والذين اذا اصابهم البغي
هم ينتصرون وجزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفى واصلح فاجره على الله انه لا يحب الظالمين ولمن انتصر
بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في الارض بغير الحق اولئك
لهم عذاب اليم ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور فقير گوید عفی عنه درین آیات تعریضیست بجانب
صحابه کرام خصوصا خلفا ذوي الاحترام و این مسئله از دقایق فهم قرآنست نخست باید
را خاطر مستحضر میباید ساخت که تعریض بافراد معینه حاصل میشود باآنکه لفظ بصیغه عام باشد بمعنی
اوصاف خاصه و تخصیص از میان افراد آن مفهوم عام مشهور باشد بوصفی چند آنکه اول نظر سامع
بآن فرد افتد بعد از آن باید دانست که وصف آمنوا وعلى ربهم يتوكلون از اوصاف مشهوره
مهاجرین اولین است زیرا که سر و نفس عزیمت اسلام ایشان از ملامات قوم خود گذشتند و از عیال
خود بریدند محض برای ایمان بعد از آن هجرت کردند و ترک مکاسبی که هریکی برای خود آماده داشتند

نمودند

نموده‌اند و در مهالک مشاق قدم نهاده‌اند بمجرد اعتماد بر وعده الهی و بعد از آن توکل بر جناب رب العزت
تبارک و تعالی و در صفت الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون اشارت بازاد
صالحین مهتدین است از انصار و الذین اتبعوهم باحسان زیرا که معنی تهذیب آنست که خود همه نیز
حکم صغائر معفو شود و نفی نکند یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش اشاره بآنست و قوت مستحق
در زمان عقل نام کرد و اذا ما غضبوا هم یغفرون [illegible] بیان و کلمه والذین استجابوا لربهم تعریض
بتصدیق اکبر زیرا که اشهر اوصاف او آن بود که دعوة الحق را اول مرتبه شنید و بقوت تصدیق
و کمال یقین تلقی نمود و در اقامت صلوة پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را
از میان صحابه بامامت صلوة برگزید و کلمه امرهم شوری بینهم اشارت بفاروق اعظم زیرا که اشهر
اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور بمشورة علمای صحابه [illegible] و معظم فتوحات
در عهد اسلامیه همانست که اجماع و اتفاق بر آن شد بر سیر فاروق اعظم و برای او واقع شد و کلمه مما رزقناهم
ینفقون کنایه است بذی النورین زیرا که اشهر اوصاف او در اسلام کثرت انفاقست فی سبیل
الله و بهمین انفاق ببشارات عظیمه فائز گشت و بدرجات عالیه ترقی یافت و کلمه والذین اذا اصابهم
البغی هم ینتصرون منطبق است بر علی مرتضی زیرا که در ایام خلافت او امریکه واقع شد [illegible] بان مستقر
بود خیال بغاة است و قوله تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و دیگر ما علیهم من سبیل حاصل معنی آن تجویز انتقام
و تفضیل عفو و اصلاح [illegible] بحسن [illegible] مخصوص است بآن و در لسان نبوت در استحسان آنچه مصنف
ازو [illegible] فرموده [illegible] و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من المسلمین اشارت
در رفع نزاع و لفظ اصلاح دلالت میکند بر وجود اتفاق مسلمین و ارتفاع تفرقه از میان ایشان
و این بشارتست بخلافت معاویة بن ابی سفیان و انما السبیل علی الذین یظلمون الناس [illegible] است بجواب
[illegible] که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب [illegible] فرموده‌اند [illegible]
و لمن صبر و غفر اشاره است بجمعی از علمای احبار که ادراک آن زمان کردند و [illegible]
حضرت صلی الله علیه و سلم را از [illegible] خلیفه وقت [illegible] فرموده [illegible] شدند [illegible]

با وجود کراهیة ای اعفاء و اظهار و اسد اعلم بر وفاق کتابه عن ابی هریرة ان رجلا شتم ابا بکر والنبی
صلی اسد علیه و سلم جالس فجعل النبی صلی اسد علیه و سلم یتعجب و یتبسم فلما اکثر رد علیه بعض قوله فغضب النبی
صلی اسد علیه و سلم و قام فلحقه ابو بکر فقال یا رسول اسد کان یشتمنی وانت جالس فلما رددت علیه بعض
قوله غضبت وقمت قال انه کان معک ملک یرد عنک فلما رددت علیه بعض قوله وقع الشیطان فلم
اکن لاقعد مع الشیطان ثم قال یا ابا بکر ثلث کلهن حق ما من عبد ظلم بمظلمة فیغضی عنها اسد الا اعزه اسد
بها نصره و ما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاده اسد بها کثرة و ما فتح رجل باب مسئلة یرید
بها کثرة الا زاده اسد بها قلة عن غیلان بن انس قال ابتاع ابو بکر جاریة اعجمیة من رجل فدفعها
الیها فحلف ان لا یرد ابو بکر ان یطاها فابت علیه و اخبرته انها حامل فرفع ذلک الی النبی صلی اسد
علیه و سلم انها حفظت فحفظ اسد لها ان احدکم اذا سمع ذلک المسیح علیه السلام یحقق علی اسد فردها الی
صاحبها الذی باعها قال اسد تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون او نرینک الذی وعدناهم فانا
علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم وانه لذکر لک ولقومک
وسوف تسئلون یعنی اگر نقل کنیم از دار دنیا برفیق اعلی قبل از انجاز وعده فتح پس البته
ما انتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنمائیم ترا آنچه وعده میدهیم در زندگی پس هر آئینه ما
برایشان توانا ایم پس چنگ محکم کن بآنچه وحی فرستادیم بسوی تو هر آئینه تو براه راستی و هر آئینه
آنچه وحی فرستادیم شرف است ترا و قوم ترا و نزدیک است که از آن سوال کرده خواهید شد یا گویم
معنی چنین است و هر آئینه قرآن پندیست ترا و قوم ترا الی آخره تا زفع کوید خطاب مر تردید کرده
شد در آنکه خدای تعالی پیغامبر خود را پیش از انجاز موعود از عالم دنیا بر دارد و خود مستعلی انتقام
شود که مضمون وعده است یا بحضور او بنماید آنچه وعده میدهد در هر دو صورت تشویش را
هیچ فراه نباید داد نه براکه تو براه راستی آنچه میفرمائی راست است آنچه وعده میدهی تحقق یا
دو در علم خدا تعالی مقرر شده است پس مراد تردید است که بعض موعود بحضور آنحضرت صلی اسد علیه
و سلم بانجاز رسد و بعض آن بعد آنحضرت صلی اسد علیه و سلم بظهور آید و در انجا دست متواتره
کرده

[illegible] آنكه امامت ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ... بعضى از صحابات

به [illegible] مشهور بود كه [illegible] چون [illegible] بر جانب [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] انتقال [illegible] بعضى [illegible] شود [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] ظاهر شد [illegible] خاص ومعنى وانه لذكر لك ولقومك

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم

ثم سأله فلم يجبه [illegible] فضيلة [illegible] عن محمد بن عثمان المخزومي ان قريشا [illegible]

فكان رجل من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] ابى بكر [illegible]

فقال ابو بكر الى ما تدعوني قال ادعوك الى عبادة اللات والعزى قال ابو بكر وما اللات قال بنات

الله قال ابو بكر فمن امهم فسكت طلحة فلم يجب فقال طلحة لاصحابه اجيبوا الرجل فسكت

القوم فقال طلحة قم يا ابا بكر اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فانزل الله ومن يعش عن ذكر الرحمن

نقيض له شيطانا الآية عن عبد الرحمن بن مسعود العبدي قال قرأ علي بن ابي طالب عليه السلام الآية فانا منهم

منتقمون قال فقد ذهب بنبيه عليه السلام [illegible] عن مجاهد في قوله وانه لذكر لك ولقومك

قال يقال ممن هذا الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب فيقال من قريش فيقال من اي قريش فيقال

من بني هاشم وعن علي وابن عباس قالا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض نفسه على القبائل بمكة

ويعدهم الظهور فاذا قالوا لمن الملك بعدك امسك فلم يجبهم بشيء لانه لم يؤمر في ذلك بشيء حتى

نزلت وانه لذكر لك ولقومك فكان بعد اذا سئل قال لقريش فلا يجيبوه حتى قبلته الانصار على ذلك

وعن عدي بن حاتم قال كنت قاعدا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا ان الله علم ما في قلبي من

حبي لقومي فبشرني فيهم فقال وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون فجعل الذكر والشرف لقومي في

كتابه ثم قال وانذر عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين يعني قومي فالحمد لله الذي

صلى الصادق من قومي واستبدلهم من قومي والا فيه من قوله ان الله قلب العباد ظهرا وبطنا حتى كان
نعم الله نعمة وهي السورة المباركة التي جعلها الله في كتابه ومثلها كلمة طيبة كشجرة طيبة في
الصلحد بارك فعول اصلها ثابت وفرعها في السماء يقول الشرف الذي شرفهم الله بالاسلام الذي
هداهم له وجعلهم اهله ثم انزل فيهم سورة من كتاب الله محكمة لايلاف قريش الى اخرها قال الزهري مع ما
ما رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر عنده قريش بخير قط الا سره حتى يتبين ذلك السرور
في وجهه وكان كثيرا ما يتلو هذه الآية وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون عن ابي حاتم
بن محمد عن ابي بكر او عن عمه عن جده ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ينزل الله الى السماء الدنيا
ليلة النصف من شعبان فيغفر لكل شيء الا رجل مشرك او في قلبه شحناء عن قتادة عن ابي حرب بن ابي
الاسود الديلي قال رفع الى عمر امراة ولدت لستة اشهر فسال عنها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي لا رجم عليها
الا ترى انه يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا وقال وفصاله في عامين وكان الحمل هنا ستة اشهر فتركها عمر قال ثم
بلغنا انها ولدت آخر لستة اشهر فاكرانها من ذلك فقلت لمعمر كيف قلت قال اقرا
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين قلت كم الحول قال سنة قال
قلت كم السنة قال اثنا عشر شهرا قلت فاربعة وعشرون شهرا حولان كاملان ويؤخر الله من الحمل ما
يشاء ويقدم قال فاستراح عمر الى قوله وعن ابي عبيدة مولى عبد الرحمن بن عوف قال رفعت امراة الى عثمان ولدت
لستة اشهر فقال عثمان قد رفعت الي امراة لا اراها الا جاءت بشر فقال ابن عباس اذا اكملت الرضاعة
كان الحمل ستة اشهر وقرا وحمله وفصاله ثلاثون شهرا فاذا اتمت الرضاعة وعن ابن عباس انه كان يقول
اذا ولدت المراة لتسعة اشهر كفاها من الرضاع احد وعشرون شهرا واذا ولدت لسبعة اشهر كفاها
من الرضاع ثلاثة وعشرون شهرا واذا وضعت لستة اشهر فحولين كاملين لان الله يقول وحمله
وفصاله ثلاثون شهرا عن ابن عباس قال انزلت هذه الآية في ابي بكر الصديق حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين
سنة قال رب اوزعني الآية فاستجاب الله له فاسلم والداه جميعا واخوته وولده كلهم ونزلت
فيه ايضا فاما من اعطى واتقى الى آخر السورة عن مجاهد قال كان ابو بكر رضي الله عنه فاعتق

[illegible]

من سلك منهم الى الحق [illegible] وسعى فيه [illegible] يا [illegible]
تاملوا حتى [illegible] الدنيا [illegible] يوم القيامة [illegible] في الدنيا
[illegible] عليهم من الميزان [illegible] الا الحق ان [illegible] خفت موازينه [illegible] عليهم
لا [illegible] الباطل في الدنيا [illegible] عليهم [illegible] الميزان لا يوضع فيه الا [illegible] ميزان الله وذكر
[illegible] يقول [illegible] عن [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] الميزان [illegible] الشدة [illegible]
[illegible] الرجاء [illegible] الشدة [illegible]
[illegible] عن [illegible] ان عمر رأى في يد جابر بن عبد الله درهما فقال ما هذا الدرهم قال
اريد ان اشتري لاهلي به لحما قرموا اليه فقال اكلما اشتهيتم شيئا اشتريتموه اين تذهب عنكم هذه الآية اذهبتم
طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها [illegible] عن سالم بن عبد الله بن عمر ان عمر كان يقول لا نعبأ بلذات
العيش ان نأمر بصغار المعزى فتسمط ونأمر بلباب الحنطة فيخبز لنا ونأمر بالزبيب فينبذ لنا في الاسعان
حتى اذا صار مثل عين اليعقوب اكلنا هذا وشربنا هذا ولكنا نريد ان نستبقي طيباتنا لانا سمعنا
الله يقول اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها فان تعلموا [illegible]
في الدنيا [illegible] ان [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible] وذكر
ان عمر بن الخطاب [illegible] يقول لو شئت لكنت اطيبكم طعاما [illegible] ولكني استبقي طيباتي وذكر
[illegible] ان عمر [illegible] لما قدم الشام صنع له طعام لم ير قبله مثله قال هذا لنا فما لفقراء المسلمين الذين
ماتوا وهم لا يشبعون من خبز الشعير فقال خالد بن الوليد لهم الجنة فاغرورقت عينا عمر وقال لئن كان حظنا
من هذا الحطام وذهبوا بالجنة [illegible] عن جابر بن عبد الله قال رآني عمر وانا متعلق لحما فقال ما هذا يا جابر
[illegible] قلت [illegible] قرم اهلي [illegible] فقال اما يستحيي احدكم [illegible] لا [illegible]
احدكم ان يطوي بطنه لجاره وابن عمه اين تذهب هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا
فما انفلت [illegible] عن حفص بن [illegible] قال كان [illegible] امير المؤمنين عمر

رضي الله عنه وكان إذا قرب طعاما إليه فقال أكل... لقد كانت طعامي فقال يا أمير المؤمنين إن لي صديقا
لي طعاما هو أطيب . قالت فإذا كان طعام على طولك فقال كلكم كنت لا أمير المؤمنين أمرت بقدر
منه تصب ... ثم أمرت به فرقق فجعل في خرقة فجعل خبزا مرققا وأمرت بطباخ سمينة
فجعل في سمن حتى يكون كدم الغزال فقال حفصة إني لأعرف تستفيه للطعام ولكن أستبقي
نفسي ... إن تنقص من حسناتي يوم القيامة لا شركتكم في لين طعامكم وقال الحسن قال قدم
وفد أهل البصرة على عمر مع أبي موسى فكان له كل يوم خبز ملتوت بزيت ... فما وجدناه طيبا
... قد دفعت ... أطيب لحم الغريض وهو قليل فقال لنا عمر إني
لأرى تعذيركم وكراهيتكم طعامي أما والله لو شئت لكنت أطيبكم طعاما وأرخاكم عيشا أما والله
ما أجهل عن كراكر وأسنمة وعن صلاء وصناب وصلائق ولكني سمعت الله عير قوما بأمر فعلوه فقال أذهبتم
طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها تعبير كرده يعني عذابي ... سوره ... نازل فرموده براي تهديد
مومنين ... از كفار ... تا ... منتفع ... در ميان فريق ... آنها
... و ... در قول ... واقعات ... و ... العكار ...
... از منافقان مذكور ... نموده مي ... در زمان
آنحضرت صلى الله عليه وسلم موجود بودند هر چند عموم ... مؤمنين ... تعريض كرده شد
بحال حاضرين از فريقين قوله الذين كفروا وصدوا و قوله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ... مي‌كند
هر دو جمعيه هر دو طائفه قوله يا أيها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم ... ثبات قدم و ...
... ظن قوي ... كه نصرت ... متحقق ... قوله الذين آمنوا الآية
براي ايشان ... در مقابله ... گفته شد ... كان على بينة من
ربه ... اجرين ... مراد ... ومثل الجنة التي وعد المتقون ...
و درين آيات اشارت ... نموده كه منافقين ...
فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم ... طريق مفهوم ...

سیوم آنکه خلافت راشده آنست که مقتضی باشد تمکین فی الارض و در صحت انعام [illegible] چند باد در مجلس [illegible]
و در اشعار و بالنصیحة عن ابی بکر الصدیق عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علیکم بلا اله الا الله والاستغفار
فاکثروا منهما فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب واهلکونی بلا اله الا الله والاستغفار فلما رأیت ذلک
اهلکتهم بالاهواء وهم یحسبون انهم مهتدون وعن یحیی بن طلحة بن عبید الله قال رأی عمر طلحة حزینا فقال ما
لک قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انی لاعلم کلمة لا یقولها عبد عند موته الا فرج الله
عنه کربته واشرق لونه فما منعنی ان اسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال له عمر انی
لاعلمها قال فما هی قال لا نعلم کلمة هی اعظم من کلمة امر بها عمه لا اله الا الله قال فهی والله هی وعن عثمان بن عفان قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة وعن بریدة قال کنت جالسا
عند عمر اذ سمع صائحا فقال یا یرفا انظر هذا الصوت فنظر ثم جاء فقال جاریة من قریش تباع امها فقال
عمر ادع لی المهاجرین والانصار فلم یمکث الا ساعة حتی امتلأت الدار والحجرة فحمد الله واثنی علیه ثم قال
اما بعد فهل تعلمونه کان فیما جاء به محمد صلی الله علیه وسلم القطیعة قالوا لا قال فانها قد اصبحت فیکم فاشیة
ثم قرأ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم ثم قال وای قطیعة اقطع من ان تباع
ام امرئ فیکم وقد اوسع الله لکم قالوا فاصنع ما بدا لک فکتب فی الآفاق ان لا تباع ام حر فانها قطیعة
رحم وانه لا یحل وعن عروة قال تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب
اقفالها فقال شاب من اهل الیمن بل علیها اقفالها حتی یکون الله یفتحها او یفرجها فقال النبی صلی الله
علیه وسلم صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی ولی فاستعان به وعن سهل بن سعد قال تلا رسول
الله صلی الله علیه وسلم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها فقال شاب عند النبی صلی الله علیه وسلم بلی والله
علیها اقفالها حتی یکون الله یفتحها فلما ولی عمر سأل عن ذلک الشاب لیستعمله فقیل قد مات [illegible] آنکه
در سوره فتح دلائل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفا از انجا اند ذکر میفرماید ازانجمله هو الذی
انزل السکینة الآیة وازانجمله ان الذین یبایعونک الآیة وازانجمله قل للمخلفین من الاعراب ستدعون
الی قوم اولی باس شدید الآیة که دلالت میکند بر وجود داعی بسوی جهاد در زمان مستقبل [illegible]

ام حسبا جزا لها فانه اجر و عذاب الیم بر عصیان و آن معنی از لوازم فتح خیبر است و این علامت
منتفیست الا در حق خلفای ثلاثه اعلم انهم الا حق و این بحث مفصلا در فصل سیوم محرر گشت و از انجمله
مقرر آنکه محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الآیة و این صفات مرضیه از اوصاف خلفا
ثابتست و از آنکه میفرماید کزرع اخرج شطأه الآیة حوالات منازعات و حالات مشاکل منطبق میشود هم
حالی بر رجوع خاطر منقحه میشود که تعلق بیاتی الاخی ظاهر و مناسبت عن عمر بن الخطاب قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی سفر فسألته عن شیء ثلاث مرات فلم یرد علی فقلت لنفسی ثکلتک امک یا ابن الخطاب
نزرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث مرات فلم یرد علیک فحرکت بعیری ثم تقدمت امام الناس
وخشیت ان ینزل فیّ القرآن فما نشبت ان سمعت صارخا یصرخ بی فرجعت وانا اظن انه نزل فیّ شیء
فقال النبی صلی الله علیه وسلم لقد انزلت علی اللیلة سورة هی احب الی من الدنیا وما فیها انا فتحنا لک
فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر عن ابراهیم بن محمد بن المنتشر عن ابیه عن جده قال
کانت بیعة النبی صلی الله علیه وسلم حین انزل علیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله الآیة فکانت
بیعة النبی صلی الله علیه وسلم التی بایع علیها الناس البیعة لله والطاعة للحق فکانت بیعة ابی بکر رضی
ما اطعت الله فاذا عصیته فلا طاعة لی علیکم فکانت بیعة عمر بن الخطاب البیعة لله والطاعة للحق وکانت
بیعة عثمان البیعة لله والطاعة للحق قوله اولی بأس شدید الی قوله هم فارس والروم وعن مجاهد فی
الآیة قال اعراب فارس واکراد العجم عن ابن جریج فی قوله قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم قال
عمر بن الخطاب دعا اعراب المدینة جهینة ومزینة الذین کان النبی صلی الله علیه وسلم دعاهم الی خروجه
الی مکة دعاهم عمر بن الخطاب الی قتال فارس قال فان تطیعوا اذا دعاکم عمر تکون توبة لتخلفکم عن النبی صلی
الله علیه وسلم یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا اذا دعاکم عمر کما تولیتم من قبل اذ دعاکم النبی صلی
الله علیه وسلم یعذبکم عذابا الیما عن ابن عباس ستدعون الی قوم اولی بأس شدید قال فارس والروم
عن سلمة بن الاکوع قال بینا نحن قائلون اذ نادی منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس
البیعة البیعة نزل روح القدس فسرنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو تحت شجرة فبایعناه فذلک

قوله

وقوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة [illegible] على الاخرى فقال

ان [illegible] لابن عمر [illegible] فرجعت الى البيت [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] كذا وكذا

سنة [illegible] حتى [illegible] وكان بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا ياتون الشجرة التي بويع تحتها فامر بها

فقطعت وعن جابر بن عبد الله قال كنا يوم الحديبية الفا واربعمائة فقال لنا رسول الله صلى الله عليه

وسلم انتم خير اهل الارض وعن عروة قال لما نزل النبي صلى الله عليه وسلم الحديبية فزعت قريش [illegible] عليهم

فاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبعث اليهم رجلا من اصحابه فدعا عمر بن الخطاب ليبعثه اليهم فقال يا

رسول الله اني لا آمنهم وليس بمكة احد من بني كعب يغضب لي ان اوذيت فارسل عثمان بن عفان فان عشيرته

بها وانه يبلغ لك ما اردت فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان فارسله الى قريش وقال اخبرهم انا

لم نأت لقتال وانما جئنا عمارا وادعهم الى الاسلام وامره ان ياتي رجالا بمكة مؤمنين ونساء مؤمنات

فيدخل عليهم ويبشرهم بالفتح ويخبرهم ان الله وشيكا ان يظهر دينه بمكة حتى لا يستخفى فيها بالايمان فانطلق

عثمان الى قريش فاخبرهم فارتهنه المشركون ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى البيعة ونادى منادي

رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان روح القدس قد نزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وامره بالبيعة

فاخرجوا على اسم الله فبايعوه فثار المسلمون الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو تحت الشجرة فبايعوه على

ان لا يفروا ابدا فرعبهم الله فارسلوا من كانوا ارتهنوا من المسلمين ودعوا الى الموادعة والصلح

وعن جابر قال كنا يوم الحديبية الفا واربعمائة فبايعناه وعمر آخذ بيده تحت الشجرة وهي سمرة وقال

بايعناه على ان لا نفر ولم نبايعه على الموت وعن انس قال لما امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة الرضوان

كان عثمان بن عفان رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهل مكة فبايع الناس فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم اللهم ان عثمان في حاجة الله وحاجة رسوله فضرب باحدى يديه على الاخرى فكانت يد رسول

الله صلى الله عليه وسلم لعثمان خيرا من ايديهم لانفسهم وعن جابر ومسلم عن ام مبشر عن النبي صلى الله

عليه وسلم قال لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وعن ابي امامة الباهلي قال لما نزلت لقد رضي الله

عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة قلت يا رسول الله انا ممن بايعك تحت الشجرة قال يا ابا امامة

ذلك منهم ولهذا ... وهذا الفيء فيما قرب ... جعلهم ... وعد الله بعضهم ... عن مجاهد وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا ما يأخذونها إلى اليوم فعجل لكم هذه قال خيبر
وعن ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه يعني الفتح وعن ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة
تأخذونها فعجل لكم هذه يعني خيبر وكف أيدي الناس عنكم يعني أهل مكة أن يستحلوا حرم الله أو يستحل بكم وأنتم
حرم ولتكون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم وعن مروان والمسور بن مخرمة قالا انصرف رسول الله صلى
الله عليه وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة الفتح فيما بين مكة والمدينة فأعطاه الله فيها خيبر وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه خيبر فقدم النبي صلى الله عليه وسلم في ذي الحجة فأقام بها حتى سار إلى خيبر
في المحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالرجيع واد بين غطفان وخيبر فتخوف أن يمدهم غطفان فبات
حتى أصبح فغدا عليهم وعن قتادة فعجل لكم هذه قال خيبر وكف أيدي الناس عنكم قال كف أيدي اليهود عنهم وعن
عيالهم بالمدينة حين ساروا من المدينة إلى خيبر وعن عطية فعجل لكم هذه قال فتح خيبر وعن ابن جريج
في قوله وكف أيدي الناس عنكم قال الحليفان أسد وغطفان عليهم عيينة بن حصن معه مالك بن عوف بن
[illegible] أهل خيبر على بيرة معونة فألقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه
وسلم وعن قتادة ولو قاتلكم الذين كفروا أسد وغطفان لولوا الأدبار حتى لا تجد لسنة الله تبديلا يقول
سنة الله في الذين خلوا من قبل أنه لا يقاتل أحد نبيه إلا خذله الله فقتله أو رعبه فانهزموا ولم يسمع
عدو إلا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس وأخرى لم تقدروا عليها قال هذه الفتوح التي تفتح إلى اليوم
عن أبي الأسود الديلي أن الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فإذا هو بصفراء وبيضاء
فقال يقول الله وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وأخرى لم تقدروا عليها قد أحاط الله
بها فقال هذا لنا وعن ابن عباس قال في قوله وعدكم الله مغانم كثيرة [illegible] منذ خيبر تأخذونها
وتغنمون ما فيها فعجل لكم هذه من ذلك خيبر وكف أيدي الناس عنكم بالصلح يوم الحديبية ولتكون آية
للمؤمنين شاهدا على ما بعدها ... وأخرى لم تقدروا عليها علم أنه فتحها لكم فارس
والروم قد أحاط الله بها قضى الله بها أنها لكم وعن عبد الرحمن بن أبي ليلى وأخرى لم تقدروا عليها قال

دارس

فارس والروم عن عطية واخرى لم تقدروا عليها قال فتح فارس عن سهل بن حنيف انه قال يوم صفين

اتهموا انفسكم فلقد رأيتني يوم الحديبية يعني الصلح الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين

ولو نرى قتالا لقاتلنا فجاء عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله السنا على الحق وهم على الباطل

اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا ونرجع ولما يحكم

الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب اني رسول الله ولن يضيعني الله ابدا فرجع متغيظا فلم يصبر حتى جاء

ابا بكر فقال يا ابا بكر السنا على الحق وهم على الباطل قال بلى قال اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار

قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا قال يا ابن الخطاب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولن يضيعه

الله ابدا فنزلت سورة الفتح فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عمر فاقرأه اياها فقال يا رسول الله

افتح هو قال نعم عن ابي ادريس عن ابي بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية

ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث اليه فدخل

عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراءتنا اليوم

فغلظ له عمر فقال ابي اتكلم قال تكلم فقال لقد علمت اني كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم ويقرئني وانت

بالباب فان احببت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل

اقرئ الناس عن حمران ان عثمان قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اني لاعلم كلمة لا يقولها عبد حقا

من قلبه الا حرم على النار فقال عمر بن الخطاب انا احدثكم ما هي كلمة الاخلاص التي الزمها الله محمدا وصحبه

وهي كلمة التقوى التي الاص عليها نبي الله عمه ابا طالب عند الموت شهادة ان لا اله الا الله عن عائشة

قالت لما مات سعد بن معاذ حضره رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر فوالذي نفس محمد بيده اني

لاعرف بكاء ابي بكر من بكاء عمر وانا في حجرتي وكانوا كما قال رحماء بينهم قيل فكيف كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم يصنع فقالت كانت عينه لا تدمع على احد ولكنه كان اذا وجد فانما هو آخذ بلحيته

عن ابن عباس ذلك مثلهم في التورية يعني نعتهم مكتوب في التوراة والانجيل قبل ان يخلق الله السموات

والارض عن عمار مولى بني هاشم قال سألت ابا هريرة عن القدر قال اكتف منه باخر سورة الفتح

محمد رسول الله والذين معه الى آخره يعني ان الله تعالى مثلهم فيلان كلهم عن ابن عباس في تورات كزرع قال اصل الزرع عبد

المطلب اخرج شطأه محمد صلى الله عليه وسلم فآزره بابي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى بعثمان على سوقه ليغيظ بهم

الكفار بعلي بن ابي طالب عن ابن عباس محمد رسول الله والذين معه ابو بكر اشداء على الكفار عمر رحماء بينهم عثمان تريهم ركعا

سجدا علي يبتغون فضلا من الله ورضوانا طلحة والزبير سيماهم في وجوههم من اثر السجود عبد الرحمن بن عوف

وسعد بن ابي وقاص ابو عبيدة بن الجراح ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه فآزره بابي بكر فاستغلظ

بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار بعلي وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات

جميع اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم هذا انتهى و در سورهٔ حجرات دلائل باهره بر فضل خلفا ذکر فرموده ان الله

ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم و در

سبب نزول آیه و مصداق آن بوده اند نقل مستفیض است انما المؤمنون الذين آمنوا بالله الآية

در مقابل اعرابست نقل نیست آنها عن عبد الله بن الزبير قال قدم ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم

فقال ابو بكر امر القعقاع بن معبد وقال عمر بل امر الاقرع بن حابس فقال ما اردت الا خلافي قال عمر ما اردت

خلافك فتماريا حتى ارتفعت اصواتهما فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله

حتى انقضت الآية عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي

صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس واشار الآخر برجل

فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما في ذلك فانزل الله

يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية قال ابن الزبير فكان لا يسمع رسول

الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهمه عن ابي بكر الصديق قال لما نزلت هذه الآية يا ايها

الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي قلت يا رسول الله والله لا اكلمك الا كاخي السرار

عن ابي هريرة قال لما نزلت ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله قال ابو بكر والذي انزل عليك

يا رسول الله لا اكلمك الا كاخي السرار حتى القى الله عن عطاء الخراساني قال قدمت المدينة

فسألت رجلا من الانصار فقلت حدثني حديث ثابت بن قيس بن شماس قال قم معي فانطلقت حتى دخلنا

قلمی

على امراة فقال لا رجالها ولا ابنتها ثابت بن قيس بن شماس فسلها عما بدا لك فقلت حدثيني قالت سمعت ابي
يقول لما انزل الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي دخل بيته
واغلق عليه بابه وطفق يبكي ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شان ثابت فقالوا يا رسول
الله ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته فهو يبكي فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فسأله ما شانك
قال يا رسول الله انزل الله عليك هذه الاية وانا شديد الصوت فاخاف ان اكون قد حبط عملي فقال لست
منهم بل تعيش بخير وتموت بخير قالت ثم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل مختال فخور فاغلق عليه
بابه وطفق يبكي فيه ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال ما شان ثابت قالوا يا رسول الله والله
ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته وطفق يبكي فيه فارسل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شانك
فقال يا رسول الله انزل الله عليك ان الله لا يحب كل مختال فخور والله اني لاحب الجمال واحب ان اسود
قومي قال لست منهم بل تعيش حميدا وتقتل شهيدا ويدخلك الله الجنة بسلام قالت فلما كان يوم اليمامة
خرج مع خالد بن الوليد الى مسيلمة الكذاب فلما التقى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكشفوا فقال
ثابت وسالم مولى ابي حذيفة ما هكذا كنا نقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حفر كل واحد منهما
حفرة ودخل عليهم القوم فثبتا حتى قتلا وكان على ثابت يومئذ درع له نفيسة فمر به رجل من المسلمين فاخذها
فبينا رجل من المسلمين نائم اذ اتاه ثابت بن قيس في منامه فقال اني اوصيك بوصية اياك ان تقول
هذا حلم فتضيعه اني لما قتلت امس مر بي رجل من المسلمين فاخذ درعي ومنزله في اقصى العسكر وعند
خبائه فرس يستن في طوله وقد كفأ على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رحلا فأت خالد بن الوليد فمره
ان يبعث الى درعي فياخذها واذا قدمت على خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان علي من الدين كذا
وكذا وفلان من رقيقي عتيق وفلان فاياك ان تقول هذا حلم فتضيعه فاتى الرجل خالد بن الوليد فاخبره فبعث
الى الدرع فنظر الى خباء في اقصى العسكر فاذا عنده فرس يستن في طوله فنظر في الخباء فاذا ليس فيه احد
فدخلوا فرفعوا الرحل فاذا تحته برمة ثم رفعوا البرمة فاذا الدرع تحتها فاتوا به خالد بن الوليد فلما
قدموا المدينة حدث الرجل ابا بكر برؤياه فاجاز وصيته بعد موته ولا يعلم احد من المسلمين جوزت وصيته بعد

عن أبي موسى فيمن يشتهي المعصية ولا يعمل بها قال كتب إلى عمر يا أمير المؤمنين رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها أفضل
أم رجل يشتهي المعصية ولا يعمل بها فكتب عمر إن الذين يشتهون ولا يعملون بها أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
لهم مغفرة وأجر عظيم وعن عمر بن الخطاب قال من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من أساء به الظن ومن كتم سره كان الخيرة في يده
ضع أمر أخيك على أحسنه حتى يأتيك منه ما يغلبك ولا تظنن بكلمة خرجت من مسلم
سوءا وأنت تجد لها في الخير محملا وأكثر في اكتساب الإخوان فإنهم جنة عند الرخاء وعدة عند البلاء
ولا تهاون على قدر التقوى وشاور في أمرك الذين يخافون الله وعن عبد الرحمن بن عوف أنه حرس مع عمر بن
الخطاب ليلة بالمدينة فبينما هم يمشون شب لهم سراج في بيت فانطلقوا يؤمونه إذا باب مجاف على قوم لهم
فيه أصوات مرتفعة ولغط فقال عمر وأخذ بيد عبد الرحمن بن عوف أتدري بيت من هذا قال هذا بيت ربيعة
بن أمية بن خلف وهم الآن شرب فما ترى قال أرى أن قد أتينا ما نهى الله عنه قال الله ولا تجسسوا فقد
تجسسنا فانصرف عمر عنهم وتركهم وعن الشعبي أن عمر بن الخطاب فقد رجلا من أصحابه فقال لابن عوف انطلق بنا إلى منزل
فلان فننظر فأتيا منزله فوجدا بابه مفتوحا وهو جالس وامرأته تصب له في إناء فناوله إياه فقال عمر لابن عوف
هذا الذي شغله عنا فقال ابن عوف لعمر وما يدريك ما في الإناء فقال عمر أتخاف أن يكون هذا التجسس
قال بل هو التجسس قال وما التوبة من هذا قال لا تعلمه بما اطلعت عليه من أمره ولا يكونن في نفسك إلا خير ثم
انصرفا وعن الحسن قال أتى عمر بن الخطاب رجل فقال إن فلانا لا يصحو فدخل عليه عمر فقال إني لأجد ريح شراب يا
فلان أنت بهذا فقال الرجل يا ابن الخطاب وأنت بهذا ألم ينهك الله أن تجسس فعرفها عمر فانطلق وتركه
وعن ثور الكندي أن عمر بن الخطاب كان يعس بالمدينة من الليل فسمع صوت رجل في بيت يتغنى فتسور عليه
فوجد عنده امرأة وعنده خمر فقال يا عدو الله أظننت أن الله يسترك وأنت على معصية فقال
وأنت يا أمير المؤمنين لا تعجل علي إن أكن عصيت الله واحدة فقد عصيت الله في ثلاث قال ولا تجسسوا
وقد تجسست وقال وأتوا البيوت من أبوابها وقد تسورت علي ودخلت علي بغير إذن وقال الله
تعالى لا تدخلوا بيوتا حتى تستأنسوا وتسلموا على أهلها قال عمر فهل عندكم من خير إن عفوت عنك قال نعم
فعفا عنه وخرج وتركه وعن أنس قال كانت العرب يخدم بعضها بعضا في الأسفار وكان مع أبي بكر

ثم عرج بها حتى جعلنا فما زادنا استيقاظا حتى ... فقالا ان هذا النوم فما نفعلها فقال أتيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت له ان ابنك جعفر يقرئك السلام ويستأذنك فقال ابنها ابنهما فجاء فقالا يا
رسول الله يا نبي الله ما قال لهما ... والذي نفسي بيده ... ثم ... فقال ... يا رسول
الله قال هذا فليستغفر لكما وعن حبيب ابن ابي ثابت ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان في سفر ومعه ابو بكر وعمر
فارسلوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه لحما فقال ... فارسلوا ... قالوا ...
... عندنا ايام فقال ... النبي ... فقالوا يا نبي الله ... ضعيف ...
... فقال فجاء ابو بكر فقال يا نبي الله ... على ...
يستغفر لي فجاء عمر فقال يا نبي الله ... على ... استغفر لي فقال عن عائشة قالت لما حضرت ابا بكر
الوفاة قلت ... لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى ... قال ابو بكر وجاءت سكرة الحق بالموت
ذلك ما كنت منه تحيد عن عبد الله البهي مولى الزبير بن العوام قال لما حضر
ابا بكر رضي الله عنه تمثلت عائشة بهذا البيت اعاذل ما يغني الحذار عن الفتى اذا حشرجت يوما وضاق بها
الصدر فقال ابو بكر ليس كذلك يا بنية ولكن قولي وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد
عن عثمان ... وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد قال سائق يسوقها الى امر الله وشهيد يشهد
عليها بما عملت عن عمر بن الخطاب ... وادبار السجود ... ركعتان بعد المغرب وادبار النجوم قال
ركعتان قبل الفجر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر
ثم عمر ثم اتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكة ... ابن عمر ... تشقق الارض عنهم سراعا
الآية عن سعيد بن المسيب قال جاء صبيغ التميمي الى عمر بن الخطاب فقال اخبرني عن الذاريات ذروا
قال هي الرياح ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني عن الحاملات
وقرا قال هي السحاب ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني عن
الجاريات يسرا قال هي السفن ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني
عن المقسمات امرا قال هي الملائكة ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته ثم امر

فضربه مائة وجعله في بيت فلما برأ دعاه فضربه مائة أخرى وحمله على قتب وكتب إلى أبي موسى الأشعري امنع
الناس من مجالسته فلم يزل كذلك حتى أتى أبا موسى فحلف له بالأيمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد
شيئا فكتب في ذلك إلى عمر فكتب عمر ما إخاله إلا قد صدق فخل بينه وبين مجالسة الناس وعن الحسن أن
صبيغ التميمي سأل عمر بن الخطاب عن الذاريات ذروا وعن المرسلات عرفا وعن النازعات غرقا فقال عمر
اكشف عن رأسك فإذا له ضفيرتان فقال والله لو وجدتك محلوقا لضربت عنقك فكتب إلى أبي موسى الأشعري
أن لا يجالسه مسلم ولا يحدثه وعن الحسن أن عمر بن الخطاب قرأ إن عذاب ربك لواقع فربا لها ربوة عيد لها
عشرين يوما وعن مالك بن مغول قال قرأ عمر والطور وكتاب مسطور في رق منشور قال قسم إلى قوله إن عذاب
ربك لواقع فبكى ثم بكى حتى عيد من وجعه ذلك وعن عمر بن الخطاب لقد رأيتنا في الدين ما بالنا كان الرأي
من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبا لأن الله كان يريه وإنما هو منا الظن والتكلف وإن الظن لا يغني
من الحق شيئا وعن ميسرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقرأ في الركعة الأولى بسورة يوسف ثم قرأ في
الثانية بالنجم فسجد ثم قام فقرأ إذا زلزلت ثم ركع وعن أبي هريرة قال لما أنزل الله على نبيه بمكة سيهزم
الجمع ويولون الدبر قال عمر بن الخطاب فقلت يا رسول الله أي جمع يهزم فلما كان يوم بدر
وانهزمت قريش نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في آثارهم مصلتا بالسيف وهو يقول
سيهزم الجمع ويولون الدبر فكانت ليوم بدر فأنزل الله فيهم حتى إذا أخذنا مترفيهم بالعذاب الآية
وأنزل الله ألم تر إلى الذين بدلوا نعمت الله كفرا الآية ورماهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم
الرمية وملأت أعينهم وأفواههم حتى إن الرجل ليقتل وهو يقذي عينيه وفاه فأنزل الله وما رميت إذ
رميت ولكن الله رمى وعن عكرمة قال لما نزلت سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر أي جمع يهزم
فلما كان يوم بدر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يثب في الدرع وهو يقول سيهزم الجمع ويولون
الدبر فعرفت تأويلها يومئذ عن ابن شوذب ولمن خاف مقام ربه جنتان قال نزلت في أبي
بكر الصديق وعن عطاء أن أبا بكر الصديق ذكر ذات يوم وفكر في القيامة والموازين والجنة والنار
وصفوف الملائكة وطي السماوات ونسف الجبال وتكوير الشمس وانتثار الكواكب فقال وددت أني

كنت

مخضود بمعنی المقطوع الشوک ... ای لم ... الآیة ولی ... بن ...
الحسن قال ... السدر والطلح ... قال ... في ...
... فجعل مکان کل شوکة ثمرة ...
... السلام ... الحور ... فکان ... ثم ... اخری ...
فوقعت علیه ... عن زید بن ارقم قال جاء رجل من الیهود الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقالوا یا محمد في الجنة ... یاکلون ویشربون قالوا فیاکلون کما یاکلون في الدنیا قال نعم
واعظم قالوا فیقضون الحوائج قال لا ولکنهم یعرقون ویرشحون ویذهب الله ما في بطونهم من اذی ...
تعالی در سورهٔ واقعه ... بر سه قسم ... سابقین مقربین و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ...
الشمال ... سابقون ... مقربین ... و ...
سابقین مقربین را اعلی مرتبه ... ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین میگوید و ...
الیمین ... ثلة من الاولین وثلة من الآخرین میگوید ... صلی الله علیه
وسلم ... از طبقات علیا امت باشد ...
قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم ...
... فقال ابو بکر ... سبقک ... قال ...
... وعن جابر بن عبد الله قال لما نزلت اذا وقعت الواقعة ذکر فیها ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین
فقال عمر یا رسول الله ثلة من الاولین وقلیل منا فامسک آخر السورة سنة ثم نزل ثلة من الاولین وثلة
من الآخرین فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمر تعال فاسمع ما قد انزل الله ثلة من الاولین
وثلة من الآخرین الا وان من آدم الی ثلة ومني ثلة ولن نستکمل ثلتنا حتی نستعین بالسودان
من رعاة الابل ممن یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له عن ابي سعید الخدري قال ذکر رسول
الله صلی الله علیه وسلم طیر الجنة فقال انها لناعمة قال ... اکلها انعم منها ...
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طیر الجنة کامثال البخت ترعی في شجر الجنة فقال ابو بکر

یا رسول الله ان هذه لطیر ناعمة فقال آکلها انعم منها وانی لارجو ان تکون ممن یاکل منها و فی روایة فقال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة طیرا امثال البخاتی فقال ابو بکر انها لناعمة یا رسول الله قال آکلها انعم

منها وانی لارجو ان تکون ممن یاکلها اخرج الحاکم من طرق متعدده [illegible] و ذکر فضائل

عمر رضی الله عنه قال الله تعالی در سوره حدید و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله ولله میراث السموات

والارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا

وکلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون خبیر وجه تمسک آنکه انفاق در راه خدا و فضائل آن

بسیار شده اما [illegible] بر این نسبت آنکه انفاق کرد و قتال نمود پیش از فتح الی آن

بزرگتر اند در درجه از آنکه انفاق کردند و قتال نمودند بعد از آن و هر یکی را وعده داده است خدا

تعالی نیکویی را [illegible] آگاه است [illegible] از فتح فتح مکه است [illegible] آیه [illegible] تفصیل [illegible]

فتح انفاق کردند و قتال نمودند [illegible] بعد فتح [illegible] خلافت

[illegible] خلیفه از [illegible] باعتبار اصناف [illegible] خواهد بود

خلیفه [illegible] جای [illegible] پیش از فتح ایمان آورده اند و انفاق کرده و جهاد نموده عن عمر قال

کنت اشد الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فبینا انا فی یوم حار بالهاجرة فی بعض طریق مکة اذ

لقینی رجل فقال عجبا لک یا ابن الخطاب انک تزعم وانک وقد دخل علیک الامر فی بیتک قلت وما

ذاک قال اختک قد اسلمت فرجعت مغضبا حتی قرعت الباب فقیل من هذا قلت عمر فتبادروا فاختفوا

منی وقد کانوا یقرءون صحیفة بین ایدیهم ترکوها او نسوها فدخلت حتی جلست علی السریر فنظرت الی الصحیفة

فقلت ما هذه ناولینیها قالت انک لست من اهلها انک لا تغتسل من الجنابة ولا تطهر وهذا کتاب لا یمسه الا

المطهرون فما زلت بها حتی ناولتنیها ففتحتها فاذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم فلما قرات الرحمن

الرحیم ذعرت فالقیت الصحیفة من یدی ثم رجعت الی نفسی فاخذتها فاذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما

فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم فکلما مررت باسم من اسماء الله ذعرت ثم رجعت الی نفسی

حتی بلغت آمنوا بالله ورسوله وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه فقلت اشهد ان لا اله الا الله واشهد

رسول

برسول الله فتح الفتح مستبشرين فكبروا عن مجاهد في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح يقول منهم
وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد يعني اسلموا يقول ليس من هاجر كمن لم يهاجر وكلا وعد الله
الحسنى وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية قال كان قتالان احدهما افضل من الآخر
ونفقتان احدهما افضل من الاخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة والقتال
بعد ذلك وكلا وعد الله الحسنى قال الجنة وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يأتيكم قوم من
ههنا واشار الى اليمن تحقرون اعمالكم عند اعمالهم قالوا فنحن خير منهم قال بل انتم فلو ان احدهم انفق مثل احد
ذهبا ما ادرك مد احدكم ولا نصيفه ففصلت هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل
اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وعن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري
قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية عام الحديبية حتى اذا كان بعسفان قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يوشك ان يأتي قوم تحقرون اعمالكم مع اعمالهم قلنا يا رسول الله قريش قال لا ولكن اهل اليمن
هم ارق افئدة والين قلوبا فقلنا اهم خير منا يا رسول الله قال لو كان لاحدهم جبل من ذهب فانفقه ما ادرك
مد احدكم ولا نصيفه الا ان هذا فصل ما بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية وعن انس
الا خبار في تفضيل الخلفاء من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على من بعدهم وعن انس قال كان بين خالد بن الوليد
وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي
صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم
اعمالهم وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم انحن خير ام من بعدنا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لو انفق احدهم احدا ذهبا ما بلغ مد احدكم ولا نصيفه وعن ابي سعيد قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم
ولا نصيفه وعن ابن عمر قال لا تسبوا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فلمقام احدهم ساعة خير من عمل احدكم عمره
عن ابن مسعود قال ما كان بين اسلامنا وبين ان عاتبنا الله بهذه الآية الم يان للذين آمنوا ان تخشع
قلوبهم لذكر الله الا اربع سنين وعن ابن مسعود قال لما نزلت الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله الآية

واقبل بعضنا على بعض اي شيء احدثنا اي شيء صنعنا وعن ابن عباس قال ان الله استبطأ قلوب المهاجرين فعاتبهم
على راس ثلث عشرة سنة من نزول القرآن فقال الم يان للذين آمنوا الآية وعن الاعمش قال لما قدم اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم المدينة فاصابوا من لين العيش ما اصابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكانهم فتروا عن بعض
ما كانوا عليه فعوتبوا فنزلت الم يان للذين آمنوا وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من فر بدينه من ارض الى ارض مخافة الفتنة على نفسه ودينه كتب عند الله صديقا فاذا مات قبضه الله
شهيدا وتلا هذه الآية والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم ثم قال
والفارون بدينهم من ارض الى ارض يوم القيامة مع عيسى ابن مريم في درجته في الجنة وعن البراء بن عازب
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مؤمنو امتي شهداء ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين آمنوا بالله
ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابن مسعود قال ان الرجل ليموت على فراشه وهو شهيد
ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابي هريرة قال انما
الشهيد الذي لو مات على فراشه دخل الجنة يعني الذي يموت على فراشه ولا ذنب له وعن مجاهد قال كل مؤمن
صديق وشهيد ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن عمرو بن ميمون
قال كل مؤمن صديق وشهيد ثم قرأ والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم
وعن ابن عباس في والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة والشهداء عند ربهم
لهم اجرهم ونورهم وعن الضحاك في قوله والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة سماهم
صديقين ثم قال والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم وعن الحسن في الآية قال انه ليقضي القضية في السماء
كل يوم في شان ثم يضرب لها اجلا فيحبسها الى اجلها فاذا جاء ارسلها فليس لها مرد وانه لكائن في يوم كذا
من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا من المصيبة من القحط والرزق والمصيبة في الخاصة والعامة حتى ان
الرجل ياخذ العصا يتوكأ بها وقد كان لها كارها ثم يعتادها حتى ما يستطيع تركها وعن ابي يزيد قال لقي
امرأة عمر بن الخطاب يقال لها خولة وهو يسير مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها واصغى
اليها راسه ووضع يديه على منكبيها حتى قضت حاجتها وانصرفت فقال له رجل يا امير المؤمنين حبست رجالات

[illegible]

ترید علی بعد انجوه قال وذلك في تدریس مسنده قالت لقد امرأة سمع الله شكواها من فوق سبع سموات فخولة

خولة بنت ثعلبة والله لم تنصرف حتى اتى الليل ما انصرفت حتى تقضي حاجتها عن ثمامة بنت حزن قالت بينما

عمر بن الخطاب يسير مع الجارود لقيته امرأة فقالت قف يا عمر فوقف فاغلظت له القول فقال رجل يا امير

المؤمنين ما رأيت كاليوم فقال وما يمنعني ان استمع اليها وهي التي استمع الله لها فانزل فيها ما انزل قد سمع

الله قول التي تجادلك في زوجها عن مقاتل بن حيان قال انزلت هذه الاية يوم الجمعة ورسول الله

صلى الله عليه وسلم يومئذ في الصفة وفي المكان ضيق وكان يكرم اهل بدر من المهاجرين والانصار فجاء ناس من

اهل بدر من المهاجرين وقد سبقوا الى المجالس فقاموا حيال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا السلام عليك

ايها النبي ورحمة الله وبركاته فرد النبي صلى الله عليه وسلم ثم سلموا على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا

على ارجلهم ينتظرون ان يوسع لهم فعرف النبي صلى الله عليه وسلم ما يحملهم على القيام فلم يفسح لهم فشق ذلك عليه

فقال لمن حوله من المهاجرين والانصار من غير اهل بدر قم يا فلان وانت يا فلان فلم يزل يقيمهم بعدة النفر الذين

هم قيام من اهل بدر فشق ذلك على من اقيم من مجلسه فنزلت هذه الاية عن عبد الله بن شوذب قال جعل والد ابي

عبيدة بن الجراح يتصدى لابي عبيدة يوم بدر وجعل ابو عبيدة يحيد عنه فلما اكثر قصده ابو عبيدة فقتله فنزلت

لا تجد قوما يؤمنون بالله الاية عن ابن جريج قال حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر

صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا

مني لضربته فنزلت لا تجد قوما الاية قال الله تعالى في سورة الحشر ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله

وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل يعني آنچه حق تعالى در بعض قرآنه جنین است یعنی آنچه

از اهل قرى بغير ايجاف خيل وركاب بدست ايد بي مباشرت قتال معين ميگردد براي مصارف مذكوره

كه خدا ورسول وذو قرابت رسول ويتامى ومساكين وابن سبيل باشند بعد از آنكه سفر باید الفقراء آن

آن في براي فقراء مهاجرين وبراي انصار وبراي جماعت التابعين باشد كه بوصف [illegible]

خواهي ودعاي خير براي سابقان متصف اند چون في براي جماعت ... مقرر شد تا دست

باشند بلكه هر يكي را قدر احتياج او بايد داد ومنع كلمه اين جنانكه نعت كنند در بيت المال

موافق سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به تا بعدا و علیه الصلوة والسلام بیس خلیفه متصرف و متولی باشد
ذات فی ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود تا بجهت میراث در آن جاری باشد و نیز آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نفقه زنان را از ... بعد خود بر او متوانند کرد و هو المقصود عن عمر بن الخطاب قال کانت اموال
بنی النضیر مما افاء الله علی رسوله مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل ولا رکاب فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم
خاصة فکان ینفق علی اهله منها نفقة سنة ثم یجعل ما بقی فی السلاح والکراع عدة فی سبیل الله عن مالک
ابن اوس بن الحدثان قال قرأ عمر بن الخطاب انما الصدقات للفقراء والمساکین حتی بلغ علیم حکیم ثم قال هذه
لهؤلاء ثم قرأ واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیة ثم قال هذه لهؤلاء ثم قرأ ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری حتی بلغ للفقراء المهاجرین الی آخر الآیة ثم قال هؤلاء للمهاجرین ثم تلا والذین تبوؤا الدار
والایمان من قبلهم الی آخر الآیة فقال هذه للانصار ثم قرأ والذین جاؤوا من بعدهم الی آخر الآیة ثم قال
استوعبت هذه المسلمین عامة ولیس احد الا له فی هذا المال حق الا ما تملکون من رقیقکم ثم قال لئن عشت
لیأتین الراعی وهو بسرو حمیر نصیبه منها لم یعرق فیها جبینه عن زید بن اسلم عن ابیه قال سمعت عمر بن الخطاب یقول
اجتمعوا لهذا المال فانظروا لمن ترونه ثم قال لهم انی امرتکم ان تجتمعوا لهذا المال فتنظروا لمن ترونه وانی قد قرأت
آیات من کتاب الله فکفتنی سمعت الله یقول ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول الی قوله اولئک
هم الصادقون والله ما هو لهؤلاء وحدهم والذین تبوؤا الدار والایمان الی قوله المفلحون والله ما هو لهؤلاء وحدهم
والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا الی قوله رحیم والله ما احد من المسلمین الا له حق فی هذا المال اعطی
او منع منه حتی راع بعدن عن سعید بن المسیب قال قسم عمر ذات یوم قسما من المال فجعلوا یثنون علیه فقال
ما احمقکم لو کان لی ما اعطیتکم منه درهما عن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یملأ الله
ایدیکم من العجم ثم یجعلهم اسدا لا یفرون فیقتلون مقاتلتکم ویأکلون فیئکم عن السائب بن یزید قال سمعت
عمر بن الخطاب یقول والله الذی لا اله الا هو ثلاثا ما من الناس احد الا له فی هذا المال حق اعطیه او منعه وما احد
احق به من احد الا عبد مملوک وما انا فیه الا کاحدهم ولکنا علی منازلنا من کتاب الله وقسم رسول
الله صلی الله علیه وسلم فالرجل وبلاؤه فی الاسلام والرجل وقدمه فی الاسلام والرجل وغناؤه فی

الاسلام

الاسلام والرجل وحاجته والله لئن بقيت لياتين الراعي بجبال صنعاء حظه منه وهو مكانه وعن الحسن قال
كتب عمر الى حذيفة ان اعط الناس عطيتهم وارزاقهم فكتب اليه انا قد فعلنا وبقي شيء كثير فكتب اليه ان
فيئهم الذي افاء الله عليهم ليس هو لعمر ولا لآل عمر اقسمه بينهم عن قتادة في قوله للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا
من ديارهم الى آخر الآية قال هؤلاء المهاجرون تركوا الديار والاموال والاهلين والعشائر وخرجوا
حبا لله ولرسوله واختاروا الاسلام على ما كان فيه من شدة حتى لقد ذكر لنا ان الرجل كان يعصب الحجر على
بطنه ليقيم به صلبه من الجوع وكان الرجل يتخذ الحفرة في الشتاء ما له دثار غيرها وعن قتادة في قوله والذين تبوءوا
الدار والايمان الى آخر الآية قال هم هذا الحي من الانصار اسلموا في ديارهم وابتنوا المساجد قبل قدوم النبي صلى
الله عليه وسلم بسنتين فاحسن الله الثناء عليهم في ذلك وهاتان الطائفتان الاولتان من هذه الامة اخذتا
بفضلهما ومضتا على مهلهما واثبت الله حظهما في الفيء ثم ذكر الطائفة الثالثة فقال والذين جاءوا من بعدهم يقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين الآية قال انما امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم
يؤمروا بسبهم وقال فضل الله المهاجرين على الانصار فلم يجدوا في صدورهم حاجة قال الحسد عن عمر
انه قال اوصي الخليفة بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه بالانصار
الذين تبوءوا الدار والايمان من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم ان يقبل من محسنهم ويعفو عن مسيئهم
عن سعد بن ابي وقاص قال الناس على ثلاث منازل فمضت منزلتان وبقيت منزلة فاحسن ما انتم
كائنون عليه ان تكونوا بهذه المنزلة التي بقيت ثم قرأ للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم
الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم
قال هؤلاء الانصار وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان فقد مضت هاتان المنزلتان وبقيت هذه المنزلة فاحسن ما انتم كائنون عليه
ان تكونوا بهذه المنزلة عن الحسن في الذين جاءوا من بعدهم الآية قال امروا بالاستغفار لهم وقد علم ما احدثوا
عن عائشة قالت امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسبوهم ثم قرأت هذه الآية والذين
جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان عن ابن عمر انه سمع رجلا وهو

شيئا ولا يجد المهاجرين فقرا اعلى للفقراء المهاجرين الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون افمنهم انت قال لا
ثم قرأ عليه والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم قال افمن هؤلاء انت قال رجو ان اسمى بهؤلاء منهم

ويسبونا ... من يقرا ... رضي الله عنهما قال من عبار فدعاه فاقعده بين يديه فقرا عليه للفقراء المهاجرين
الآية قال منهم هؤلاء انت قال لا ثم قرا والذين تبوءوا الدار والايمان الآية ثم قال امن هؤلاء انت قال لا ثم
قرا والذين جاءوا من بعدهم الآية قال امن هؤلاء انت قال ارجو ان اكون منهم قال لا والله ما يكون منهم
من ... في قلبه ... عليهم عن نعيم بن محمد الرحبي قال كان في خطبة ابي بكر الصديق واعلموا انكم تغدون
وتروحون في اجل قد غيب عنكم علمه فان استطعتم ان ينقضي الاجل وانتم على حذر فافعلوا ولن تستطيعوا
ذلك الا بالله وان قوما جعلوا اجالهم لغيرهم فنهاكم الله ان تكونوا امثالهم فقال ولا تكونوا كالذين
نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون اين من كنتم تعرفون من اخوانكم قد انتهت عنهم اعمالهم وحلوا
على ما قدموا ... اين الجبارون الاولون الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحوائط قد صاروا تحت الصخر والآبار
هذا كتاب الله لا تفنى عجائبه ولا يطفى نوره فاستضيئوا منه ليوم الظلمة وانتصحوا كتابه وتبيانه فان
الله قد اثنى على قوم فقال كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين لا خير
في قول لا يبتغى به وجه الله ولا خير في مال لا ينفق في سبيل الله ولا خير فيمن يغلب غضبه حلمه ولا خير في رجل يخاف
في الله لومة لائم عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم انا والزبير والمقداد فقال انطلقوا حتى
تاتوا روضة خاخ فان بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها فانطلقنا تعادى بنا خيلنا حتى اتينا الروضة
فاذا نحن بالظعينة فقلنا اخرجي الكتاب فقالت ما معي من كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب او لنلقين الثياب
فاخرجته من عقاصها فاتينا به النبي صلى الله عليه وسلم فاذا فيه من حاطب بن ابي بلتعة الى اناس من المشركين بمكة
يخبرهم ببعض امر النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما هذا يا حاطب قال لا تعجل علي
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني كنت امرا ملصقا في قريش ولم اكن من انفسها وكان من معك
من المهاجرين لهم قرابات يحمون بها اهليهم واموالهم بمكة فاحببت اذ فاتني ذلك من النسب فيهم
ان اصطنع عليهم يدا يحمون بها قرابتي وما فعلت ذلك كفرا ولا ارتدادا عن ديني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم صدق فقال عمر دعني يا رسول الله اضرب عنقه فقال انه شهد بدرا وما يدريك
لعل الله اطلع على بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ونزلت فيه يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة عن عمر بن الخطاب قال كتب حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين
بكتاب فجيء به الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا حاطب ما دعاك الى ما صنعت قال يا رسول الله كان
اهلي فيهم فخشيت ان يصرموا عليهم فقلت اكتب كتابا لا يضر الله ورسوله فقلت اضرب عنقه يا رسول الله
فقد كفر فقال وما يدريك يا ابن الخطاب ان يكون الله اطلع على اهل هذه العصابة من اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا سفيان بن حرب على
بعض اليمن فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل فلقي ذا الخمار مرتدا فقاتله فكان اول من
قاتل في الردة وجاهد عن الدين قال ابن شهاب وهو فيمن انزل الله فيه عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين
عاديتم منهم مودة عن ابي هريرة قال اول من قاتل اهل الردة على اقامة دين الله ابو سفيان بن حرب
وفيه نزلت هذه الآية عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة عن ابن عباس في قوله عسى
الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة قال نزلت في تزويج النبي صلى الله عليه وسلم ام حبيبة
عن ابن عباس قال اسلم عمر بن الخطاب وتأخرت امرأته في المشركين فانزل الله ولا تمسكوا بعصم الكوافر
عن مقاتل قال انزلت هذه الآية يوم الفتح فبايع رسول الله صلى الله عليه وسلم الرجال على الصفا
وعمر يبايع النساء تحتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اسمعيل بن عبد الرحمن بن عطية عن
جدته ام عطية قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة جمع نساء الانصار في بيت ثم
ارسل اليهن عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم فقال انا رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم اليكن يبايعكن على
ان لا تشركن بالله شيئا ولا تسرقن ولا تزنين الآية قلنا نعم فمد يده من خارج البيت ومددنا
ايدينا من داخل البيت قال اسماعيل فسالت جدتي عن قوله ولا يعصينك في معروف قالت
نهانا عن النياحة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر عمر بن الخطاب فقال قل لهن
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايعكن على ان لا تشركن بالله شيئا وكانت هند متنكرة في

فقال ولا يسرقن فقالت هند والله اني لاصيب من ابي سفيان الهنة فقال ولا يزنين فقالت وهل
تزني الحرة فقال ولا يقتلن اولادهن فقالت هند انت قتلتهم يوم بدر قال ولا يأتين ببهتان يفترينه
بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك في معروف قال منعهن ان ينحن وكان اهل الجاهلية يمزقن الثياب
ويخدشن الوجوه ويقطعن الشعور ويدعون بالويل والثبور خداى تعالى در سوره صف ميفرمايد يا ايها
الذين آمنوا كونوا انصار الله كما قال عيسى بن مريم للحواريين من انصاري الى الله قال الحواريون نحن انصار
الله فآمنت طائفة من بني اسرائيل وكفرت طائفة فايدنا الذين آمنوا على عدوهم فاصبحوا ظاهرين امر
ميكند مومنان را كه بشويد يارى دهندگان خدا چنانكه اصحاب عيسى عم چون آمد گفت عيسى پسر
مريم حواريين را كيست يارى دهنده من رو بخدا آورده گفتند حواريان مائيم يارى دهندگان
خدا پس ايمان آورد طايفه از بني اسرائيل وكافر گشت طايفه پس تقويت داديم مسلمانان را بر
ايشان پس گشتند غالب درين سوره مذكور است باآنكه خداى تعالى غلبه دين حق بر جميع اديان خواسته
است و اين معنى تمام در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظاهر نخواهد شد بلكه بعد آنجناب صلى الله عليه
وسلم مجاهدات خواهد آمد و فتوح بسيار ظاهر خواهد شد چنانكه بعد حضرت عيسى عليه السلام حواريان
نيز درين غالب شدند بر اعداى خويش والله اعلم عن قتادة في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
كونوا انصار الله قال قد كان ذلك بحمد الله جاءه سبعون رجلا فبايعوه عند العقبة فنصروه
وآووه حتى اظهر الله دينه ولم يسم حي من السماء قط باسم لم يكن لهم قبل ذلك غيرهم وذكر لنا ان
بعضهم قال هل تدرون على ما تبايعون هذا الرجل انكم تبايعون على محاربة العرب كلها او يسلموا وذكر
لنا ان رجلا قال يا نبي الله اشترط لربك ولنفسك ما شئت قال اشترط لربي ان تعبدوه ولا تشركوا
به شيئا واشترط لنفسي ان تمنعوني بما منعتم انفسكم وابناءكم قالوا فاذا فعلنا ذلك فما لنا يا نبي
الله قال لكم النصر في الدنيا والجنة في الآخرة ففعلوا وفعل الله قال والحواريون كلهم من قريش ابو بكر
وعمر وعلي وحمزة وجعفر وابو عبيدة بن الجراح وعثمان بن مظعون وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن
ابي وقاص وعثمان بن عفان وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام عن ابن عباس فايدنا الذين

آمنوا

امته امحمدا صلى الله عليه وسلم وامته على عدوهم فاصبحوا اليوم ظاهرين عن السائب بن يزيد قال كان
النداء الذي ذكر الله في القرآن يوم الجمعة في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعامة خلافة
عثمان ان ينادي المنادي اذا جلس الامام على المنبر فلما تباعدت المساكن وكثر الناس احدث النداء الاول فلم
يعب الناس ذلك عليه وقد عابوا عليه حين اتم الصلوة بمنى قال كنا في زمان عمر نصلي فاذا خرج عمر وجلس
على المنبر قطعوا الصلوة وتحدثنا فربما اقبل عمر على بعض من يليه فسالهم عن سوقهم وورائهم والمؤذن
يؤذن فاذا سكت المؤذن قام عمر فتكلم فلم يتكلم حتى يفرغ من خطبته عن خرشة بن الحر قال راى معي عمر بن
الخطاب لوحا مكتوبا فيه اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله فقال من املى عليك هذا قلت
ابي بن كعب قال ان ابيا اقرانا للمنسوخ اقراها فامضوا الى ذكر الله عن الحسن انه سئل عن قوله فاسعوا
الى ذكر الله قال ما هو بالسعي على الاقدام ولقد نهوا ان ياتوا الصلوة الا وعليهم السكينة والوقار
ولكن بالقلوب والنية والخشوع عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائما
اذ قدمت عير المدينة فابتدرها اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يبق فيهم الا اثنا عشر رجلا
انا فيهم وابو بكر وعمر فانزل الله واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الى اخر السورة وعن الحسن
بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة اذ قدمت عير المدينة فانفضوا اليها وتركوا النبي صلى
الله عليه وسلم فلم يبق معه الا رهط منهم ابو بكر وعمر فنزلت هذه الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
والذي نفسي بيده لو تتابعتم حتى لا يبقى معي احد منكم لسال بكم الوادي نارا عن طاوس قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما وابو بكر وعمر وعثمان وان اول من جلس على المنبر معاوية بن ابي
سفيان عن الشعبي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صعد المنبر يوم الجمعة استقبل الناس بوجهه
فقال السلام عليكم ويحمد الله ويثني عليه ويقرا سورة ثم يجلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل وكان ابو بكر وعمر
يفعلانه في قصة زيد بن ارقم قال فبينا انا اسير وقد خفقت براسي من الهم اذ اتاني رسول الله صلى الله عليه
وسلم فعرك اذني وضحك في وجهي ثم ان ابا بكر لحقني فقال ما قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت
ما قال لي شيئا الا انه عرك اذني وضحك في وجهي فقال ابشر فلما اصبحنا قرا رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله حتى بلغ ليخرجن الاعز منها الاذل عن
جابر بن عبد الله قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة قال سفيان يرون انها غزوة بني المصطلق
فكسع رجل من المهاجرين رجلا من الانصار فقال المهاجري يا للمهاجرين وقال الانصاري يا للانصار
فسمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما بال دعوى الجاهلية قالوا رجل من المهاجرين كسع رجلا من الانصار
فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوها فانها منتنة فسمع ذلك عبد الله بن ابي فقال وقد فعلوها والله لئن
رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقام عمر فقال يا رسول الله دعني
اضرب عنق هذا المنافق فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه
الترمذي فقال ابنه عبد الله لا تنقلب حتى تقر انك الذليل ورسول الله العزيز ففعل عن ابن عمر انه طلق امرأته
وهي حائض على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فانطلق عمر فذكر ذلك له فقال مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى
تطهر ثم يطلقها ان بدا له فانزل الله عند ذلك يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن
قال ابو الزبير كذا سمعت ابن عمر يقرؤها وفي رواية عن ابن عمر انه طلق امرأته وهي حائض فذكر ذلك
عمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال ليراجعها ثم يمسكها حتى تحيض فتطهر فان بدا له ان يطلقها فليطلقها
طاهرا قبل ان يمسها فتلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء وقرأ النبي صلى الله عليه وسلم يا
ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال اجتمع
ابو بكر وعمر وابو عبيدة بن الجراح رضي الله عنهم فتماروا في شيء فقال لهم علي انطلقوا بنا الى رسول
الله صلى الله عليه وسلم فلما وقفوا عليه قالوا يا رسول الله جئنا نسألك عن شيء فقال ان شئتم فاسألوا
وان شئتم خبرتكم بما جئتم له فقال لهم جئتم تسألوني عن الرزق من اين يأتي وكيف يأتي ابى الله
ان يرزق عبده المؤمن الا من حيث لا يعلم عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا عن قتادة
ان ابن عمر يقول لو وضعت ذا بطنها وهو موضوع على سريره من قبل ان يقبر حلت عن سعيد بن
المسيب قال قضى عمر في المرأة التي يطلقها زوجها تطليقة ثم تحيض حيضة او حيضتين ثم ترتفع

حيضتها

حيضتها لا يدري ما الذي رفعها قال انها تتربص بنفسها ما بينها وبين تسعة اشهر فان استبان حمل فهي حامل وان
امرت تسعة اشهر ولا حمل بها اعتدت ثلثة اشهر بعد ذلك ثم حلت وعن سعيد بن المسيب ان عمر استشار
علي بن ابي طالب وزيد بن ثابت قال زيد رايت ان تكاد سنتها قال علي فكم تراها الا جلين قال عمر لو مضت
ذا انطلقها او يذهبوا عليها لم يدخل عن ثنة سكاست فدخلت عن ابي سنان قال سال عمر بن الخطاب عن ابي
عبيدة فقيل انه يلبس الغليظ من الثياب ويأكل اخشن الطعام فبعث اليه بالف دينار وقال للرسول انظر ما
يصنع بها اذا هو اخذها فما لبث ان لبس الين الثياب واكل اطيب الطعام فجاء الرسول فاخبره فقال رحمه الله
تاول هذه الآية لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله وعن ابن عباس قال قلت
لعمر بن الخطاب من المرأتان اللتان تظاهرتا قال عائشة وحفصة وكان بدء الحديث في شأن مارية ام ابراهيم
القبطية اصابها النبي صلى الله عليه وسلم في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقالت يا نبي الله لقد جئت
الي شيئا ما جئته الى احد من ازواجك في يومي وفي دوري وعلى فراشي قال الا ترضين ان احرمها فلا اقربها
قالت بلى فحرمها وقال لا تذكري ذلك لاحد فذكرته لعائشة فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك الآيات
كلها فبلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفر عن يمينه واصاب جاريته وعن ابن عباس في قوله واذ اسر النبي
الى بعض ازواجه حديثا قال دخلت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم فقال لها لا تخبري عائشة حتى ابشرك
ببشارة فان اباك يلي الامر بعد ابي بكر اذا انا مت فذهبت حفصة فاخبرت عائشة وعن عائشة في
قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن ميمون بن عباس
قالا والله ان امارة ابي بكر وعمر لفي الكتاب واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال لحفصة ابوك
وابو عائشة واليا الناس بعدي فاياك ان تخبري احدا وعن ميمون بن مهران في قوله واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن حبيب بن ابي ثابت واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اخبر عائشة ان اباها الخليفة من بعدي وان ابا حفصة الخليفة من بعد ابيها وعن الضحاك
في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر الى حفصة بنت عمر ان الخليفة من بعده ابو بكر ومن بعد
ابي بكر عمر وعن مجاهد في قوله عرف بعضه واعرض عن بعض قال الذي عرف امر مارية والذي اعرض عنه قوله ان ا

وانا لها ليناس الناس بعدي مخافة ان يفتنوا اخرجه مسلم عن عبد الله بن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب قال لما اعتزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه وذلك قبل ان يؤمر بالحجاب فقلت لاعلمن ذلك اليوم فدخلت على عائشة
فقلت يا بنت ابي بكر اقد بلغ من شانك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ما لي ولك يا ابن الخطاب
فدخلت على حفصة فقلت لها يا حفصة اقد بلغ من شانك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم والله لقد علمت
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك رسول الله صلى الله عليه وسلم فبكت اشد البكاء فقلت لها
اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا انا برباح غلام رسول الله صلى
الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة المشربة مدل رجليه على نقير من خشب وهو جذع يرقى عليه رسول الله صلى الله عليه
وسلم وينحدر فناديت يا رباح استاذن لي عندك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر
الي فلم يقل شيئا قلت فاني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ظن اني جئت من اجل حفصة والله لئن امرني
رسول الله صلى الله عليه وسلم بضرب عنقها لاضربن عنقها ورفعت صوتي فاوما الي بيده ان ارقه فدخلت على رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع على حصير فجلست فادنى عليه ازاره وليس عليه غيره واذا الحصير قد اثر في جنبه فنظرت
في خزانة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا بقبضة من شعير نحو الصاع ومثلها قرظا في ناحية الغرفة واذا افيق
معلق فابتدرت عيناي فقال ما يبكيك يا ابن الخطاب قلت يا نبي الله وما لي لا ابكي وهذا الحصير قد اثر في جنبك وهذه
خزانتك لا ارى فيها الا ما ارى وذاك كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم وصفوته
وهذه خزانتك فقال يا ابن الخطاب الا ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى ودخلت عليه حين دخلت
وانا ارى في وجهه الغضب فقلت يا رسول الله ما يشق عليك من شان النساء فان كنت طلقتهن فان الله معك
وملائكته وجبريل وميكائيل وانا وابو بكر والمؤمنون معك وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت ان يكون الله
يصدق قولي الذي اقول ونزلت هذه الآية وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
والملائكة بعد ذلك ظهير عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن وكانت عائشة بنت ابي بكر وحفصة
تظاهران على سائر نساء النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اطلقتهن قال لا قلت يا رسول الله اني دخلت
المسجد والمسلمون ينكتون بالحصى ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه افانزل فاخبرهم انك

لم تطلقهن

أطلقتهن قال لا [illegible] ثم لم ازل احدثه حتى تحسر الغضب عن وجهه وحتى كشر وضحك وكان من احسن الناس ثغرا ثم نزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزلت اتشبث بالجذع ونزل نبي الله صلى الله عليه وسلم كانما يمشي على الارض ما يمسه
بيده فقلت يا رسول الله انما كنت في الغرفة تسعا وعشرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشهر قد يكون
تسعا وعشرين فقمت على باب المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه قال
ونزلت هذه الآية واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي
الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت استنبطت ذلك الامر وانزل الله آية التخيير وعن ابن عباس قال
سألت [illegible] التي تظاهرتا على النبي [illegible] ابو بكر وعمر وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه في قوله وصالح المؤمنين قال
ابو بكر وعمر وعن عكرمة وميمون بن مهران مثله وعن الحسن البصري في قوله وصالح المؤمنين قال عمر بن الخطاب وعن
مقاتل بن سليمان في قوله وصالح المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعلي وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم في قول الله
وصالح المؤمنين قال وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم وصالح المؤمنين ابو بكر
وعمر وعن ابن عمر وابن عباس في قوله وصالح المؤمنين قالا نزلت في ابي بكر وعمر وعن سعيد بن جبير في قوله
وصالح المؤمنين قال نزلت في عمر بن الخطاب خاصة وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله وصالح
المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعن النعمان بن بشير ان عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح قال ان يتوب

التوبة النصوح عمر بن الخطاب

الرجل من العمل السيء ثم لا يعود اليه ابدا وعن معاوية بن قرة قال مر عمر بن الخطاب بقوم فقال من انتم قالوا
المتوكلون قال انتم المتأكلون انما المتوكل رجل القى حبه في بطن الارض وتوكل على ربه وعن ابي عثمان
النهدي قال قال مروان بن الحكم لما بايع الناس ليزيد سنة ابي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن ابي بكر انها
ليست بسنة ابي بكر وعمر ولكنها سنة هرقل فقال مروان هذا الذي انزلت فيه والذي قال لوالديه اف
لكما الآية فسمعت ذلك عائشة فقالت انها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في ابيك ولا تطع كل حلاف
مهين هماز مشاء بنميم وعن عمر بن الخطاب قال خرجت اتعرض لرسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان اسلم
فوجدته قد سبقني الى المسجد فقمت خلفه فاستفتح سورة الحاقة فجعلت اتعجب من تأليف القرآن فقلت
هذا والله شاعر كما قالت قريش فقرأ انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون قلت كاهن

قال ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من رب العالمين الى اخر السورة فوقع الاسلام في قلبي كل موقع
عن عمر انه قال حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا فانه ايسر لحسابكم وزنوا انفسكم قبل ان توزنوا وتجهزوا
للعرض الاكبر يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية عن السدي قال قال عمر وان لو استقاموا على
الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا لنفتنهم فيه قال حيث ما كان الماء كان المال وحيثما كان المال كانت
الفتنة عن عمر بن الخطاب قال ما من حال ياتيني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله احب الي من ان ياتيني
وانا بين شعبتي رحل اتلمس من فضل الله ثم تلا هذه الاية واخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل
الله واخرون يقاتلون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا يقرأ هل اتى على الانسان حين
من الدهر لم يكن شيئا مذكورا فقال عمر ليتها تمت وعن عمر بن الخطاب انه تلا هذه الاية هل اتى على
الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا قال اي وعزتك يا رب فجعلته سميعا بصيرا وحيا وميتا
عن مجاهد قال لما صدر النبي صلى الله عليه وسلم بالاسارى عن بدر انفق سبعة من المهاجرين على اسارى
مشركي بدر منهم ابو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وابو عبيدة بن الجراح فقالت الانصار قتلناهم
في الله وفي رسوله وتعينونهم بالنفقة فانزل الله فيهم تسعة عشر اية ان الابرار يشربون من كاس كان
مزاجها كافورا الى قوله عينا فيها تسمى سلسبيلا عن عكرمة قال دخل عمر بن الخطاب على النبي صلى الله
عليه وسلم وهو راقد على حصير من جريد اثر في جنبه فبكى عمر فقال ما يبكيك قال ذكرت كسرى وملكه وقيصر
وملكه وصاحب الحبشة وملكه وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حصير من جريد فقال اما ترضى ان وانزل الله
لهم الدنيا ولنا الاخرة. واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا عن ابراهيم التيمي قال قرأ ابو بكر الصديق
وفاكهة وابا فقال ما الاب فقيل كذا وكذا فقال ابو بكر ان هذا لهو التكلف وفي رواية عن ابراهيم
التيمي قال سئل ابو بكر الصديق عن الاب ما هو فقال اي سماء تظلني واي ارض تقلني اذا قلت
في كتاب الله ما لا اعلم وعن انس قال قرأ عمر وفاكهة وابا فقال هذه الفاكهة قد عرفناها فما الاب
ثم قال مه نهينا عن التكلف وعن انس ان عمر قرأ على المنبر فانبتنا فيها حبا وعنبا الى قوله
وابا قال كل هذا قد عرفناه فما الاب ثم رفض عصا كانت في يده فقال هذا لعمر الله هو التكلف

فاتبعوا

فما علمتك انك لا تدري ما الآيات تعود لا بليه ثم من هذا الكتاب فاعملوا به وما لم تعرفوه فكلوه الى عالمه عن
عمر بن الخطاب في قوله واذا الموءودة سئلت قال جاء قيس بن عاصم التميمي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال اني وأدت ثمان بنات لي في الجاهلية فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اعتق عن كل واحدة رقبة
قال اني صاحب ابل قال فاهد عن كل واحدة بدنة عن النعمان بن بشير عن عمر بن الخطاب في قوله واذا النفوس
زوجت قال هما الرجلان يزوج نظيره من اهل النار ونعيم الجنة ثم قرأ احشروا الذين ظلموا وازواجهم وعن زيد
بن اسلم عن ابيه قال لما نزلت اذا الشمس كورت قال عمر لما بلغ علمت نفس ما احضرت قال لهذا اجري الحديث عن
[illegible] عن انس ان عمر بن الخطاب فاتاه رجل فقال يا امير المؤمنين ما الجوار الكنس فطعن عمر بمخصرة معه
في عمامة الرجل فالقاها عن راسه فقال عمر احروري والذي نفس عمر بن الخطاب بيده لو وجدتك محلوقا
لانحيت القمل عن راسك عن عمر بن الخطاب انه قرأ هذه الآية يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم فقال
اغره والله جهله عن البراء بن عازب قال اول من قدم علينا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم مصعب
بن عمير وابن ام مكتوم فجعلا يقرآننا القرآن ثم جاء عمار وبلال وسعد ثم عمر بن الخطاب في عشرين ثم جاء
النبي صلى الله عليه وسلم فما رايت اهل المدينة فرحوا بشيء فرحهم به حتى رايت الولائد والصبيان يقولون
هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد جاء فما جاء حتى قرأت سبح اسم ربك الاعلى في سور مثلها عن ابي عمران
الجوني قال مر عمر بن الخطاب براهب فوقف ونودي الراهب فقيل له هذا امير المؤمنين فاطلع فاذا انسان به
من الضر والاجتهاد والترك للدنيا فلما رآه عمر بكى فقيل له انه نصراني فقال عمر قد علمت ولكني رحمته
ذكرت قول الله عاملة ناصبة تصلى نارا حامية فرحمت نصبه واجتهاده وهو في النار عن سعيد بن جبير
قال قرأت عند النبي صلى الله عليه وسلم يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقال ابو بكر
ان هذا لحسن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان الملك سيقولها لك عند الموت عن سليم بن عامر
قال سمعت ابا بكر الصديق يقول قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية يا ايتها النفس
المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقلت ما احسن هذا يا رسول الله فقال يا ابا بكر اما ان الملك
سيقولها لك عند الموت عن الضحاك عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من يشتري بئر رومة

ستعذب بها بعد فانزل الله فاما عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل لك ان تجعلها صدقة
لك بها قال نعم فانزل الله في عثمان يا ايتها النفس المطمئنة الآية عن ابن مسعود قال ان ابا بكر الصديق
رضي الله عنه اشترى بلالا من امية بن خلف وابي بن خلف ببردة وعشر اواق فاعتقه لله فانزل الله
والليل اذا يغشى الى قوله ان سعيكم لشتى سعي ابي بكر وامية وابي الى قوله وكذب بالحسنى قال لا اله
الا الله الى قوله فسنيسره للعسرى قال الزبير عن عروة ان ابا بكر الصديق اعتق سبعة كلهم يعذب في
الله بلال وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وام عبيس وامة بني المؤمل وفيه نزلت وسيجنبها
الاتقى الى آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن ابيه قال ابو قحافة لابي بكر اراك تعتق رقابا ضعافا
فلو انك اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا يمنعونك ويقومون دونك فقال يا ابت انما اريد وجه الله
نزلت هذه الآية فيه فاما من اعطى واتقى الى قوله وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى
ولسوف يرضى عن سعيد بن المسيب قال نزلت وما لاحد عنده من نعمة تجزى في ابي بكر اعتق ناسا لم يلتمس منهم
جزاء ولا شكورا ستة او سبعة منهم بلال وعامر بن فهيرة عن ابن عباس في قوله وسيجنبها الاتقى
قال هو ابو بكر الصديق عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
وقد ضرب اخته اول الليل وهي تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى ظن انه قتلها ثم قام من السحر فسمع
صوتها تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق فقال والله ما هو بشعر ولا همهمة فذهب حتى اتى رسول الله صلى
الله عليه وسلم فوجد بلالا على الباب فدفع الباب فقال بلال من هذا فقال عمر بن الخطاب فقال حتى استأذن
لك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بلال يا رسول الله عمر بالباب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان يرد الله بعمر خيرا ادخله في الدين فقال لبلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بضبعيه فهزه
فقال ما الذي تريد وما الذي جئت له فقال له عمر اعرض علي الذي تدعو اليه قال تشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه وقال اخرج عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا
عمر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألهم عن ليلة القدر فاجمعوا انها في العشر الاواخر قلت
لعمر رضي الله عنه اني لاعلم او اني لاظن اي ليلة هي قال واي ليلة هي قال سابعة تمضي او سابعة تبقى

الو

العشر الاواخر فقال عمر رضي الله عنه ومن اين علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين وسبع
ايام وان الدهر يدور في سبع وخلق الانسان من سبع ويأكل من سبع ويسجد على سبعة اعضاء والطواف بالبيت
سبع والجمار سبع اشياء ذكرها فقال عمر رضي الله عنه لقد فطنت لأمر ما فطنا له وكان قتادة يزيد عن ابن عباس
في قوله ويأكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا الآية وعن علي بن ابي طالب
رضي الله عنه قال انا والله حرضت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين
قال اخبرته ان في السماء السابعة حظيرة يقال لها حظيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح فاذا كان في ليلة
القدر ... استأذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فيأذن لهم فلا يمرون بمسجد يصلى
فيه ولا يستقبلون احدا في الطريق الا دعوا له فاصابه منهم بركة فقال له عمر يا ابا الحسن فحرض الناس على الصلاة
حتى تصيبهم البركة فأمر الناس بالقيام وعن ابن عباس قال جاء الى عمر رضي الله عنه سائل فجعل عمر ينظر الى رأسه
مرة والى رجليه اخرى هل يرى عليه من البؤس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن عباس
قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم
الا التراب ويتوب الله على من تاب فقال عمر رضي الله عنه ما هذا فقلت هكذا اقرأنيها أبي قال فمر بنا
اليه فجاء الى أبي فقال ما يقول هذا قال أبي هكذا اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أفأثبتها
في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان أبيا يزعم انك تركت من كتاب الله
آية لم تكتبها قال والله لاسألن أبيا فان انكر لتكذبن فلما صلى صلاة الغداة غدا على أبي فاذن له
وطرح له وسادة وقال يزعم هذا انك تزعم اني تركت آية من كتاب الله لم اكتبها فقال اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديين من مال لابتغى اليهما واديا ثالثا ولا يملأ
جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال فأكتبها قال لا انهاك قال فكأن أبيا شك
اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل عن انس قال بينا ابو بكر الصديق يأكل مع النبي
صلى الله عليه وسلم اذ نزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فرفع ابو بكر
رضي الله عنه يده وقال يا رسول الله اني لارى ما عملت من مثقال ذرة من شر فقال يا ابا بكر ما ترى في

الدنيا مما تكره فبذا قيل ذرة الشر ويدخر لك مثاقيل ذر الخير حتى توفاه يوم القيامة وعن عبد الله
بن عمرو بن العاص قال انزلت اذا زلزلت الارض زلزالها وابو بكر الصديق رضي الله عنه قاعد فبكى فقال له
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابا بكر قال تبكيني هذه السورة فقال لولا انكم تخطئون وتذنبون
فيغفر لكم لخلق الله امة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينا رسول الله صلى الله
عليه وسلم وابو بكر يأكلان اذ نزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال
ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاؤه في
الآخرة ومن عمل منكم شرا في الدنيا مصيبات والامراض ومن يكن فيه مثقال ذرة خيرا دخل الجنة وعن
ابي ادريس الخولاني نحو من ذلك وعن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اتاه مسكين وفي يده
عنقود من عنب فناوله منه حبة ثم قال فيه مثاقيل ذر كثير وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرا في ليلة الف آية لقي الله وهو يضحك في وجهه قيل يا رسول الله
ومن يقوى على الف آية فقرا بسم الله الرحمن الرحيم الهاكم التكاثر الى آخرها ثم قال والذي نفسي
بيده انها لتعدل الف آية وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه سئل عن قوله ثم لتسألن يومئذ عن
النعيم قال من اكل خبز البر وشرب ماء الفرات مبردا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه
وعن [illegible] عبد الله قال جاءنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطعمناهم
رطبا وسقيناهم ماء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسألون عنه وعن ابي هريرة
قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بابي بكر وعمر رضي الله عنهما فقال ما اخرجكما من
بيوتكما هذه الساعة قالا الجوع يا رسول الله والذي نفسي بيده لاخرجني الذي اخرجكما فقوموا
فقاما معه فاتى رجلا من الانصار فاذا هو ليس في بيته فلما راته المراة قالت مرحبا فقال النبي
صلى الله عليه وسلم اين فلان قالت انطلق يستعذب لنا الماء اذ جاء الانصاري فنظر الى النبي
صلى الله عليه وسلم وصاحبيه فقال الحمد لله ما احد اليوم اكرم اضيافا مني فانطلق فجاءهم بعذق فيه
بسر وتمر فقال كلوا من هذا واخذ المدية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والحلوب

فذبح

نفذ بهم فاكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا فلما شبعوا ورووا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لابي بكر وعمر والذي نفسي بيده لتسألن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما عند الظهيرة فوجد ابا بكر في المسجد فقال ما اخرجك هذه الساعة
قال اخرجني الذي اخرجك يا رسول الله ثم ان عمر بن الخطاب جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن
الخطاب ما اخرجك هذه الساعة فقال اخرجني الذي اخرجكما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب
هل بكما من قوة فننطلق الى هذا النخل فنصيب منه طعام وشراب فقلنا نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فانطلقنا حتى اتينا منزل ابي الهيثم بن التيهان الانصاري وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
قال انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر الى رجل يقال له الواقفي فذبح لنا شاة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم اياك وذات الدر فاكلنا خبزا ولحما وشربنا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من
النعيم [illegible] وعن عثمان بن عفان رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شيء
سوى ظل بيت وجلف الخبز وثوب يواري عورته والماء فما فضل عن هذا فليس لابن آدم فيه
حق عن عكرمة قال مر عمر بن الخطاب برجل مبتلى اجذم اعمى اصم ابكم فقال لمن معه هل ترون في هذا
نعم الله شيئا قالوا لا قال بلى الا تروه يبول فلا يعتصر ولا يلتوي يخرج بوله سهلا فهذه نعمة من الله
عن قتادة بن النعمان انه وقع بقريش فكانه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة
لا تسب قريشا فانه لعلك ان ترى منهم رجالا تزدري عملك مع اعمالهم وفعلك مع افعالهم وتغبطهم
اذا رأيتهم لولا ان تطغى قريش لاخبرتها بالذي لها عند الله وعن معاوية سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول الناس تبع لقريش في هذا الامر خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا
والله لولا ان تبطر قريش لاخبرتها بما لها عند الله وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول خير نسوة ركبن الابل صالح نساء قريش ارعاه على زوج في ذات يده واحناه على ولد في صغره
وعن انس قال كنا في بيت رجل من الانصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف واخذ بعضادتي
الباب فقال الائمة من قريش ولهم عليكم حق ولكم مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا وان حكموا عدلوا

وإذا عاهدوا وفوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منهم صرف ولا
عدل وعن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن للقرشي مثل قوة الرجلين من غير قريش فقيل
للزهري ما يعني بذلك قال نبل الرأي وعن سهل بن أبي حثمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تعلموا
من قريش ولا تعلموها وقدموا قريشا ولا تؤخروها فإن للقرشي قوة الرجلين من غير قريش وعن ابن أبي جعفر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا قريشا فتضلوا ولا تؤخروا عنها فتضلوا
خيار قريش خيار الناس وشرار قريش شرار الناس والذي نفس محمد بيده لولا أن تبطر قريش لأخبرتها
ما لها عند الله وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في الخير والشر
يوم القيامة وعن إسمعيل بن عبد الله بن رفاعة عن أبيه قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قريشا فقال
هل فيكم من غيركم قالوا لا إلا ابن أختنا ومولانا وحليفنا فقال ابن أختكم منكم ومولاكم منكم إن
قريشا أهل صدق وأمانة فمن بغى لهم العواثر كبه الله على وجهه وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الأمر خيارهم تبع لخيارهم وشرارهم تبع لشرارهم وعن أبي موسى
قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب فيه نفر من قريش فقال إن هذا الأمر في قريش وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا قريش إن هذا الأمر فيكم وأنتم ولاته وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الأمر في قريش ما بقي من الناس اثنان وحرك إصبعيه وعن أبي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قريش والقضاء في الأنصار والأذان في الحبشة وعن سعد
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قريش أهانه الله وعن جبير بن مطعم قال دعا رسول
الله صلى الله عليه وسلم لقريش فقال اللهم كما أذقت أولهم عذابا فأذق آخرهم نوالا وعن
سعد بن أبي وقاص أن رجلا قتل فقيل للنبي صلى الله عليه وسلم فقال أبعده الله إنه كان يبغض قريشا
وعن أنس أن رجلا قال يا رسول الله ما الكوثر قال نهر في الجنة أعطانيه ربي لهو أشد بياضا من اللبن
وأحلى من العسل وطيورها ... لا يشرب منه أحد فيظمأ ولا يتوضأ منه أحد فيتشعث
أبدا لا يشربه من أخفر ذمتي ولا من قتل أهل بيتي وعن ابن عباس قال كان عمر ... مع ...

بدر فقال له عبد الرحمن بن عوف لم تدخل هذا الفتى معنا ولنا ابناء مثله فقال انه ممن قد علمتم فدعاهم ذات
يوم ودعاني معهم وما رأيته دعاني يومئذ الا ليريهم مني فقال ما تقولون في قوله اذا جاء نصر الله والفتح
حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا ان نحمد الله ونستغفره اذا جاء نصر الله وفتح علينا وقال
بعضهم ... لم يقل شيئا فقال لي يا ابن عباس اكذاك تقول قلت لا قال فما تقول قلت هو اجل
رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمه الله له اذا جاء نصر الله والفتح فتح مكة فذلك علامة اجلك فسبح بحمد
والفتح
ربك واستغفره انه كان توابا فقال عمر ما اعلم منها الا ما تعلم وعن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله
جاء العباس الى علي رضي الله عنه فقال انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم نسأله عن هذا الامر لمن
بعده ان كان فينا ... وان كان لغيرنا سألناه الوصاية بنا قال لا قال العباس فجئت رسول الله
صلى الله عليه وسلم سرا فذكرت ذلك له فقال ان ابا بكر خليفتي على دين الله ووحيه وهو مستوصي به فاسمعوا
له واطيعوا تهتدوا وتفلحوا واقتدوا به ترشدوا قال ابن عباس ثم وافق ابا بكر على رأيه ولا
وازره على امره ولا اعانه على شأنه اذ خالفه اصحابه حتى ارتد العرب الى العداوة قال فوازرنا
فصل هفتم
على رأيهما وعرفهما انهما اهل الارض اجمعين عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قرأ الله الو...
الصمد ... و در آنکه دلیل عقلی بر خلافت شیخین وجوب ... من حیث صفات انتاج
عقلا ثابت نمیشود بلکه بنقل متواتر یا مشهور یا خبر واحد صحیح لابد مراد از دلیل عقلی آنست که
یک مقدمه از مقدمات آن عقلی باشد و دیگر متواتر یا مشهور و آنکه مقدمه که عقلی باشد دو قسم دارد
اول عقلی محض که بغیر استعانت شرع ثابت شود لیکن می باید که شرع تصدیق آن فرماید یا اقلا رد
ننماید قسم دوم عقلی ماخوذ از استقرای دلایل شرعیه یا ماخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محال شرعی باشد
مثلا صدور چیزی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم که شبهه در آن جا نیست و آنچه بدان ماند و لهذا این
فصل را منقسم میسازیم بدو مقصد مقصد اول آن تنقیح خلافت خاصه ست زیرا که لفظ خلا
فت خاصه حقیقت شرعی ست و معانی شرعی آن ادا مختلفه دارند ... از لفظ خلافت معنی ادراک
نماید ... لازمه خلیفه بنوعی تعرض میکند مثلا فرقه خلافت نبی صلی الله علیه وسلم ... آنانست

ملکه [illegible] صفات شنیعه ناشیه فاطمیه و عصمت و مانند آن اعتبار نمیکنند و شک نیست که هیچ عاقل از جمله
[illegible] برای عقلاء ثلثه اثبات نمی توانند کرد و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروایی مسلمین اخذ میکنیم
خلافت خاصه حضرت [illegible] اسلامیه معتبر میدانیم و هیچ عاقلی این معنی را برای ائمه اثنا عشر [illegible]
[illegible] منتفی [illegible] واقع [illegible] آنچه در مرتضی [illegible] بود [illegible] اثنا عشریه
حق را منتفی ساخت [illegible] خلافت باعتبار [illegible] معنی نیست که یکی بجای دیگری نشسته [illegible]
او [illegible] مراد [illegible] پادشاهی است برای [illegible] امامت دین محمدی صلی الله علیه وسلم به
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] پادشاه نباشد و حکم او نافذ نشود خلیفه نیست هر چند [illegible]
فضل [illegible] باشد و معصوم و مفترض الطاعة [illegible] و اگر پادشاه باشد تا حکم کند [illegible] شرع
[illegible] جاری [illegible] باشد [illegible] امامت دین مثل جهاد و اقامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فصل
قضایا اعمال نشود از خلیفه خواهد بود [illegible] منخلع [illegible] اینجا نکته باید فهمید که
گفتگوی امامیه [illegible] نزاع لفظی است [illegible] محض [illegible] نزاع لفظی [illegible] زیرا که خلافت غیر امامت
است عند الامامیه و مرادف اوست عند اهل السنة یکی از خلافت بمعنی پادشاهی و صفات ثلثه [illegible]
صفاتی که [illegible] پادشاهی موجب باشد با حکم او نافذ شود و افضل امت باشد [illegible]
[illegible] دیگری از افضل امت که [illegible] بر تمام امت فرض است پادشاه باشد
یا نباشد ذکر میکنند و امامت باین معنی نیست که هیچ فرقه از فرق اسلامیه باین نطق کرده [illegible]
[illegible] مفهوم شده [illegible] از اولاد حضرت مرتضی [illegible] از اصحاب [illegible] اتفاق کرده اند
[illegible] ولایت [illegible] باشد و کسی آنرا نداند و بگوش کسی نرسد [illegible]
[illegible] آید که [illegible] را غرق ساخت [illegible] را نمیدانند
[illegible] اگر [illegible] این [illegible]
[illegible] العابدین [illegible] محمد باقر [illegible] صادق رضوان الله علیهم [illegible]
[illegible] خلافت را [illegible] امامت میدانند بمعنی آنکه [illegible] موجود باشد [illegible]

نمی شود که اقدام بر آن کند ظاهر آنست که این مسئله از فرعیه شرعیه اجتهادیست مرد را بعد از تعهد
شرائط انعقاد پادشاهی یا سلطنت قائم گرداند پادشاهی او صحیح باشد خود متولی امام باشد و آن متعهد
خلیفه باشد آنکه حضرت سموئیل طالوت را خلیفه ساخت و حقیقت ایشان نبی بودند و طالوت ملک و امیر
او [illegible] حق یا [illegible] موجود آید آن معصیت باشد پس معصیت خلافت تاثیری ندارد پس
مسئله خلافت [illegible] افزا شد [illegible] هر دو جانب بر [illegible] نقصان [illegible] معنی ندارد
جواب این نکته مذکور شد بر اصل تحقیق [illegible] خلافت را [illegible] موصوف باشد محقق کرده ایم معنی [illegible]
که نیابت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در کارهای که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بنا بر وصف پیغامبری میکرد مانند اقامت
دین و جهاد اعدای الله و امضای حدود الله و احیای علوم دینیه و اقامت ارکان اسلام و قیام بقیه
و اخراج اینها با این قبیل تعلق دارند [illegible] از عهده ما وجب بر آید و عاصی نباشد و مقابل آن خلافت
جابره است که در بسیاری از احوال مخالف شرع عمل کرد و از عهده واجب بر نیاید و مهمل گذارد بسیاری
از آنچه می باید که تا آنکه عاصی باشد در خلافت خود مثلا اقامت حدود میکند و احیای علوم دین نمی نماید
یا اقامت بوصفی میکند که شرع با آن حکم نفرموده بجای رجم [illegible] بجای [illegible] جرم [illegible] در این [illegible]
باشند و لوازمه چند دارد که بدون آن لوازم قیام شخصی بخلافت نباشد و معصوم نیست مانند عقل و بلوغ
و ذکوره و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت و رای و کفایت در حرب و سلم و میان [illegible]
صفات به بداهت عقل معلوم میشود که تحقق مقصود خلافت بغیر آنها ممکن نیست و سنت سنیه و منقول [illegible]
صفات مزید گردانیده است مانند قرشیت تا تشبه واقع نشود بما فعل الله در بنی اسرائیل که انبیاء
نمی بودند الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی یا بستند یا یهودا یا غیر آن همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لازم گردانید که خلیفه از قریش باشد از بنی هاشم یا غیر بنی هاشم در اشتراط قرشیت حکمتهاست
که انموذج تفصیل آن می باید سوال کرده ای [illegible] یا جاهلی غیر مجرب [illegible] کافی را [illegible]
پدر او خلیفه ساختیم و علما را بر احیای علوم دین و برای قضا و [illegible] منصوب گردانیدیم و امیری
حاذق را امیر فوج کشی و مجرب در لشکر کشی و [illegible] دادن اعدا امیر غزات گردانیدیم و حکیمی را که طریق [illegible]

زکوة و خراج میبرند و نصب عمال بهر شهر می نمایند و تقسیم بیت المال بمستحقین میتوانند و غیر آن بوقوع
آید امور سلطنت منتظم شود بغیر وجود این صفات در خلیفه جواب بگوئیم بمقتضای [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از میان برآید ازین و این عقلا امرا و وزرا باهم متفق شوند با یکدیگر مخالفت ننمایند
و [illegible] در معاملات آنها امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم میتواند [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] اتفاق خوش تدبیر [illegible] بدولت [illegible] یکدیگر [illegible] کرده اند یا بر [illegible] نزدیک است
[illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] شود [illegible] همه [illegible] احکام [illegible] اند سبب [illegible]
[illegible] وجود متعدد [illegible] باشند ترتیب شریعت [illegible] و اتفاق در [illegible] و انعقاد [illegible] صفات [illegible]
[illegible] که یکی [illegible] یا دو [illegible] پیدا شود [illegible] دارد [illegible] کرده [illegible] و کارهای عمده
[illegible] نمی بندد و این مبحث از اجل مباحث حکمت سیاسة مدن چون مدار این امور بر احتمالات
عقلیه نیست بلکه [illegible] در عادة موجب [illegible] معتدة با وجود مصلحی باشد باید دانست که این عزیز
[illegible] یا این زمان هیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او خود نمیداند که شریعت و مصلحت
چیست تا در [illegible] شریعت و مصلحت و مخالفت آن تمیز نماید یکی را ترجیح دهد و از دیگری
نهی فرماید اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود معطل محض بودن هرگز راست نمی آید و کار
[illegible] السیر [illegible] در عالم از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرور افتد العذر [illegible]
المحظورات بالجمله [illegible] که خلیفه [illegible] صفات [illegible] باشد [illegible] از [illegible] پیغامبر
[illegible] اگر [illegible] هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت راشده وصفی دیگر زیاده کنیم و گوئیم که
خلافت راشده خاصه مرجع آن تشبه خلیفه است به پیغامبر نه آنچه در خلافت راشده شرط کردیم
[illegible] تفصیل آن [illegible] باید اعتقاد [illegible] سخن این است که آن خلیفه عین پیغامبر نخواهد بود تا نزول وحی و افتراض
طاعت صفة او باشد بلکه از صفات امتیان صفتی که اقرب است بصفات پیغامبر از جهت پیغامبری
نمونه اوست و ظل اوست اخذ [illegible] کرده بار تشبه معتبر اینجا تشبه در اوصافی است که پیغامبر را باعتبار
پیغامبری باشد مثلا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد میکردند و پیغامبران در [illegible] بودند

پس

پس ولایت به وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغامبری نباشد و هاشمی بودند و سایر اخیار انبیا

پیغامبر ایشان هاشمیه باعتبار پیغامبری نخواهد بود و قوله باعتبار پیغامبری ساخته جهاد در مثلا

لکن پیغامبر را بجا آورد بر آنکه جهاد باقی است از جهت وحی و پیغامبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آنحضرت را جهاد داده از نسبت جمیع آنچه از لوازم پیغامبری مطلوب است بالکل آن منصب را

بعضا اوصاف خلیفه نیز آنکه هر مسلمانی با پیغامبری نسبتی که ده لکن چون

تلاوت قرآن و مانند آن باشد و اما علمای امت تشبیه درست کرده‌اند در بعض اوصاف

که ایشان منسوخ خواهد شد علاقت در شیء واحد است اگر مقصود از خلافت خاصه

خلافت مطلقه است باعتبار جمیع آنچه از عجائب صادر شد از جهت پیغامبری باز نشسته با پیغامبر تابعین

که تقریر کردیم می‌تواند شد الا آنکه این شخص از طبقه علمای امت باشد نه از طبقه شعرا و وسطی و از

طبقه علیا چون توان دید که باعتبار نسبت نفس متحد با پیغامبر در عبادات و مقامات سنیه و اخلاق

حمیده اسلامیه مثل هجرت و جهاد و نمی‌تواند شد مگر آنکه این شخص دو قوت

موجود قوت عاقله و عامله جبلیه با پیغامبر مناسبت باشد

و مجموع آن دیده شود و نمی‌تواند شد مگر آنکه داعیه جلیه برای اتمام مواعید الهی

به واسطه نفس پیغامبر و برکت صحبت او و آثار برکات داعیه علیه اظهار دیده شده

و نمی‌تواند شد مگر آنکه واسطه باشد در میان پیغامبر و امت او در اشاعه علوم حقیقه خلافت خاصه

و نیک واضح کردیم که حقیقت تشریع را واضح شود بعد از آن حقیقه نبوت را که خلافت خاصه

نمونه نبوت است نسبت بدین سبب باید گفت نکته چند بنویسیم نکته اولی تشریع تمه تقدیر است

معنی تقدیر اندازه کردن خدای تعالی برای هر نوعی اندازه نهاده است هر نوع را خلقتی است جداگانه

و صورتی است خاص و افعالی و اخلاقی است و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و خاصیه

متولد می‌شود و این قصه بس دراز است و آدمی افضل انواع حیوان است بعقل و ذکا و امداد انواع غریبه

از تقاضائی مقتضی نوع اوست و در نفس آدمی قوه نهاده‌اند قوه ملکیه و قوه بهیمیه اگر آدمی

نعوت ملکیه در هر وصف آن کنند که سبب آن قوة ملکیه در عداد ملائکه داخل شود گویا ملکی [illegible]

[illegible] را نعوت بهیمیه بود در عداد بهایم داخل گردد گویا بهیمه‌ای از بهایم و حالی است [illegible]

نوعی آدمی اگر انحصار کند و آن امتزاج است در هر دو [illegible] از افعال بهیمه آن کند با ملاحظه [illegible]

[illegible] افعال ملکی آن کنند که بهیمه مزاحم هر [illegible] بسیار [illegible] کند و اصل صورت

[illegible] را تقاضا می کند [illegible] آن حاجت [illegible] بهیمه [illegible]

[illegible] و بایدی [illegible] عند الیه ملکات است و احوال و افعال و آثار [illegible]

[illegible] مقتضیات است [illegible] مقتضیات است و این قصه بجا می ماند صاحب [illegible]

[illegible] مسمی [illegible] اما بسبب مقتضیات است [illegible] و نهی می باید [illegible]

[illegible] آن عند او تعالی جمیع مقتضیات [illegible] القدیر [illegible] در ذیل آن مقتضی حکمت واجب [illegible]

[illegible] عند الیه [illegible] که در شرع مسمی [illegible] ملکات و احوال از آن متمیز و کوهب [illegible] مقتضی

او [illegible] شریعت بنی آدم گویند بعض اشیا را واجب [illegible] و بعض آخر را [illegible]

[illegible] و حرام و تعلیم [illegible] بشر را نمی باشد مگر [illegible] بالهامات جبلیه و قابل تعلیم و واسطه [illegible]

اعلا [illegible] باعتبار قوی [illegible] و آن شرع و اسبت [illegible] تبدیل [illegible] بایسته [illegible] قابل [illegible]

[illegible] بوضع خاص [illegible] کنند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی [illegible] خاص [illegible] ملاحظه [illegible] فصل [illegible]

می باید از میان چندین محتملات و این را شرعه و منهاج گویند لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا تا آنکه

[illegible] ممکن [illegible] ارسال رسول فرستادن [illegible] از بالا است یا از مشرق یا مغرب یا از

[illegible] بلکه معنی ارسال رسول از جانب حق جل و علا آنست که اراده الهیه متعلق شود بآنکه شریعت

را [illegible] بنی آدم [illegible] مصالح ایشان باشد [illegible] ذاتیه گردد و عقل و قوی ایشان تا [illegible]

[illegible] متعلق شود [illegible] سبب [illegible] اراده افعال [illegible] از منهیات کرده [illegible]

[illegible] انواع شرک و ملل [illegible] گردد [illegible] شرک [illegible] از میان ایشان [illegible] پیغامبری [illegible]

[illegible] قومی از [illegible] وقت عقوبت داخل آن [illegible] و مصلحت

بنا بر

۴

یا از آسمان اندازند یا بصیغه ابلاغ کشیده باشند مثل پیغام رسانان سفلی باشند صاحب کتب
نه رفقا مثل مرسل سفیر جبرئیل واسطه تعذیب آنها بر ملوک کردید و این علم و این داعیه را همه افراد امت
قابل نیستند بلکه قابل آن اعدل افراد و اکمل آن جماعت اعلی ما خوانند و بهمه اوقات قابل ظهور امر حق نیست
پس حکمت الهیه مشیت [illegible] افراد معین میکند [illegible] رسید [illegible] قابل بود آن [illegible]
و آن فرد بوجود آید نفس قدسیه آن فرد [illegible] را برای خود اصطفاع [illegible] نکته [illegible]
[illegible] در دنیا و برزخ و جمیع [illegible] مستقل [illegible]
منصب انبیا و تعلیم کرامت فرماید و آن نفس را توفیق تعلم شریعت بخشد و این داعیه را در میان ایشان
[illegible] کرده [illegible] مانند که بر اثر چراغ [illegible] و عکس آن چراغ در آینه که حوالی چراغ منصوب
ساخته اند بیفتد پس بوجود این [illegible] هر دو معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس
امت او [illegible] آن شریعت الهیه که در ازل الآزال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا [illegible]
[illegible] تحقق وجود گشت چنانکه کتاب طب مثلا وجود خطی است و وجود لفظی و وجود ذهنی پس وجود
خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ بوضعی خاص بهیئة که بر حروف [illegible] وجود صوتی است خاص
دال بر معنی [illegible] و آن [illegible] تفصیل مسائل طب و حل معضلات اوست سبب تصنیف این کتاب
هم [illegible] طب پیدا شد و در میان مردم [illegible] پیدا آمد با این اسلوب این شریعت [illegible] ملکوت [illegible]
علم و تعلیم متحقق شد پس این است معنی ارسال رسل [illegible] نزال کتب فقد بر و این وجهی است [illegible] وجودی [illegible]
یک روح است [illegible] صورتی گاهی صورت پادشاه و خلیفه می باشد و گاهی صورت
حبر و عالم و گاهی صورت زاهد مرشد و هر صورت را اسبابیست از بخت و حظ و قوی و هر صورت را
احکامیست و [illegible] چنانکه [illegible] است و نفس ناطقه [illegible] اوست و سبب آن
نطفه است و اغذیه ظاهر بنیان نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که پادشاهی دانستند و بر فتح
این فتح که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر [illegible]
و افضل الشرائع که بر افضل البشر نازل شد صورت ادم که بعد از [illegible] صورت خلافت

و هم صورت و هم معنی و هم صورت نزاهد رسید نکته ثالثه خلافت ظهری دارد و بطنی
ظهر یا امر الهی است برای اقامه دین و بطنی اشتبهست با پیغامبر در خصائلی که به پیغامبری تعلق دارد
پس بیان این آنست که اراده الهیه متعلق بصلاح عالم و کسب سعادت بنی آدم است و تشریع شرایع و ضبط اعمال
و ... پیغامبر و خلافت آنست که متعلق شود اراده الهیه بتکمیل افراد امت بحفظ احوال امت
و ... در حفظ حیات شخصی از امت بخلافت ... پیغامبر و داعیه اعلای دین پیغامبر در عالم
... بوده اکثر منعکس شود بسبب امت ... صورت ظاهر این داعیه
نفس پیغامبر پیغامبر بمنزلت ... دو فراست او موافق حق افتد و انواع کرامات و مکالمات که با او
... افزون باعتبار قوه عاملیه ساخته شود و دین ... موجود باشد لابد صورت خلیفه باید که موافق
باشد با صورت پیغامبر اگر پیغامبر پادشاه است خلیفه لامحاله پادشاه خواهد بود اگر جنب ... خواهد بود
لابد خلیفه همان صفت خواهد بود در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری جاری است و در خلیفه خصوص صورت
داخل خلافت است که بمشابهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فضل
اولاد حق است در نزول وحی و چنانکه خاصه از عوارض ماهیه لا عیب است و از صفات نفسیه
و در این حکم هر ملکه منشاء مصلحتی باشد مقتضی حکمت که بعموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علاقه مقتضیه
شرعیه است که بخصوص مظنات تعلق دارد تشبیه ... که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون ... بعد
در نفس قدسیه او ریختند و وی تنها بود و برای او اعوان و انصار مطلوب باید تا پیغامبر را از حیات
او اعانت کنند و بعد از وفات او واسطه باشند در میان پیغامبر و امت او و چون در ازل الازال
مرتبه قدر پیغامبر امت او ممکن گشت تبعی کالواسطه بعضی بود و در تابع پیغامبر در امت خود باعتبار
مناسبت جبلیه و اعمال صادره از ایشان چنانکه پیغامبر بوصف پیغامبری در آنجا معین شده اینجا عین خود
خلافت ممثل شدند امعنی در ازل الازال برای ایشان نوشته اند و در جایی بها تعلق بر روی کار آید
و بعد انتقال ها ما معهود صحیفه نور الهیات منقش ماند و ما احسن ما قیل فی هذا المعنی در روزت نزانال آمد
تا روز ابد باید چون سنگ گذرد کسی این دولت سرمد را چون خلافت ظاهره و باطنه مجتمع شود آنرا

خلیفه

خلافت ... در خلافت خاصه مرتبه ایست از ولایت و آن مرتبه اشبه مراتب ولایت است به نبوة و تلک

امتی که حکمای الهیات ... دین محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و تجدید شریعت او قایم فرموده تعبیر

مراتب اند و خلافت خاصه جامع اینهمه مراتب است بنسبت بحقیقت خلافت تامه چون معنی خلافت خاصه

منقح شد حالا استقرای احوال خلفا باید کرد و از مسعود قصه‌ها باید ... در آن تقول ...

که بیست و پنج ... باید سرد تا واضح شود که ابوبکر و ... متصف اند ... و ...

ما را ... سلف ... را تنقیح باید نمود تا در تنقیح معنی خلافت و اثبات آن بعد از آن در ... خاص

مدد فرماید تکمله چهارم آنچه تقریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغامبر بود خلفا ... میخواهیم که بیان کنیم

خلیفه خاص پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بحسب صورت چه اوصاف می باید که متصف باشد تا آنکه پیغامبر

ما صلی الله علیه وسلم افضل انبیا بود و شریعت او افضل شرایع الهیه و کتاب او ناسخ بر دینها افضل کتب

سماویه پیغامبران گاهی بصورت پادشاهان بروز میکردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهما السلام

و گاهی بصورت احبار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت یحیی و حضرت

عیسی علیهما السلام و در هر صورتی خوارق نوعی از سیاست و غلبه و عزلی کرامت ... معهود امت ... قوت

انقیاد عطا می فرمود آن غلبه و آن انقیاد ... بدن ... الهی ... زمان ... آن

تملک چنانکه بدن ... نفس میباشد ... غلبه و عزت ... و آن انقیاد ... و ...

ایشان ... نبوة ... و عنایت الهی ... عیسی کما انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

و ... حقیقت نبوة در ... حرکت ... باید مانند ظهور حرکت باد در ... حرکت

شیر و ماهی که ... بسازند ... شیران ولی شیر علم ... باشد ... ظهور نبوت

پیغامبر ما پیغامبران جمیع بود در بادشاهی و ... پس صورت نبوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مبهم آمد ... کرد وی صلی الله علیه وسلم ... ممتاز شدن گرفت تا آنکه صورت اقبال

مبهم ... مانند ... از مدت یا قریب از قرنی بعد از آن ... شدند بهجرت و مسلمانان ... جانب

موفق گشتند بهجرت و ... برای جهاد پدید آمد و معنی ... و ... روا ... گردیدند

گرفت تا آنکه فتح مکه بوقوع آمد و وفود عرب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلی الله علیه
[و سلم] آمدند و جاء نصر الله والفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا نزول یافت و در غزوه تبوک
سی هزار و اند هزار کس در رکاب آنجناب صلی الله علیه و سلم حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار
[illegible] زیاده بر آن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و جمیع قبایل عرب و بعض ملوک شام و [illegible]
[illegible] در تحت [illegible] آمدند [illegible] از آنکه ایشان [illegible] کردند و [illegible] تا آنکه [illegible] همه بکلی
نشستند تا آنکه دولت سلطان ناحیه از نواحی پدید آمد حتی آنکه جمیع طغاة و ملوک اطراف در همین نحو
منقاد گردیدند [illegible] مرتبه قوی [illegible] مستاصل [illegible] همگان بر برکات نبوت [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] در تقویت [illegible] ترقی یافته بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر رفیق اعلی انتقال فرمود
و آن بعینه ذو القرنین که جمیع پادشاهان را مطیع خود ساخته لوای [illegible] و روای [illegible] برافراخت
و این پایه را بعرف پادشاهان شهنشاهی میگفتند و همچنین آنحضرت را صلی الله علیه و سلم پایه
ترقی [illegible] متواتره [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرات بسیار و کرات بیشمار تا آنکه
چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک رسید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجابت کردند
خدای تعالی آن موعود را بر دست خلفا منجز گردانید [illegible] روم را که تمام ارض [illegible] کنار [illegible] بودند
بر دست ایشان مفتوح ساخت و خزاین این جمیع را بمسلمانان داد و آنچه در باب [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تمام و نعمت مستاصل شد و در ضمن این ترقیات معنی نبوت متوفر گشت و مضمون هو
الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله بظهور پیوست و الحمد لله رب العالمین اما صورت
تیسیر آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی پیدا شدند که عرب جاهلیت تمام بت پرستی داشتند
راه و رسم انبیای سابقین بالکلیه فراموش کرده بودند از معاد ایشان را خبری و از مبدا در میان
ایشان ذکری [illegible] بر یکدیگر آیین ایشان [illegible] حلال و حرام نمیدانستند پس حق سبحانه و تعالی آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم مبعوث فرموده و بهترین کتب الهیه بر وی صلی الله علیه و سلم نازل فرموده و با نواع احکام
و حکم آن ناطق شده که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و جماعه را موفق گردانید بحفظ علم و رشد

تطوق

آنحضرت صلی الله علیه وسلم امیین کتاب الله را خواندند و احادیث حکم و احکام را یاد گرفتند
تا آنکه بادیه نشینان و اعراب علما گشتند باز در میان امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفظ آن منتشر
و در هر عصری جمعی را بقراءت قرآن توفیق بخشیدند و بعضی را بتفسیر قرآن عظیم [illegible] نافعه یا سعادت
حدیث ممتاز گردانید و قومی را بفتوی و قضا قائم نمود و در هر زمانی جمعی [illegible] سلف
دارد اگر کسی را این معنی دریافته باشد بداند که [illegible] از جمیع الصنف بحضرت [illegible]
و آنچه [illegible] و انهار [illegible] مسلمین [illegible] از آن [illegible] اول و انهار [illegible] یافتند [illegible] در
[illegible] نخواهد شد [illegible] اللهم [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ [illegible] بعد بعثت از میان [illegible] علیه
وسلم [illegible] تمام آفاق رسید [illegible] تعلم و حفظ [illegible] شریعت [illegible]
ثابت بود و در [illegible] این را [illegible] بعنوان کشف [illegible]
ظهور بلکه [illegible] می باید [illegible] تا [illegible] آنحضرت صلی
الله علیه وسلم [illegible] اکثر علوم [illegible] قلب [illegible] صفت [illegible]
منصرف بود [illegible] توحید عبادت [illegible] معاد و قصص انبیای سابقه صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احکام مفصله نازل گردید [illegible]
طریقه ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و واجبات و منهیات نکاح و بیع و طریقه سیاست مدن
و آداب معیشت علی اکمل الوجه بیان فرمودند بعد از این دو مرتبه مرتبه سیوم که آخر مراتب تبلیغ است باقی
ماند و این مرتبه سیوم دو قسم است قسمی آنست که بحضور پیغامبر می توانست بوجود آمد [illegible]
الهیه آنرا موخر داشت تا خلفا را معنی خلافت [illegible] تمام شود و آن جمع قرآنست از عسب و لخاف و صدور
رجال تا آنکه بین الدفتین مجموع شد و [illegible] اجماعیه در آفاق منتشر یافت [illegible] حفظ قرآن
بر کافه مسلمین [illegible] گردید و قسمی آنست که بحضور حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ممکن نبود که بوجود آید
الا بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم متحقق شود و آن [illegible] احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

مردم شایع گشته بود خلفا اثر آن تفتیش ممنوع شد و از صدور رجال برآورده شد و حکم بر آن قرار داد

تحکم آیت [illegible] و غیره بعض منصوص مخصوص بمعانی شرعی بوده یعنی مراد متکلم شد خلفا تشخیص معنی

مراد کرده [illegible] استنباط فقهی که خلفا اجماع بر آن حمل و عقد بر آن منعقد گردانیدند و طریق اجتهاد در آنچه

نصی [illegible] منصوص مبهم کردند و طریق روایت حدیث و احیا طرق آن آموختند و این مرتبه

[illegible] بعد از آنکه هم بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم استفاده همین علوم نموده باشد

بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم استفاضه کرده بود اند اهل سنت خواهند بود تا کتاب سیر صحابه بسیار احادیث

الله علیه و سلم خلیفه می باید که جمع شد قرآن را تعلیم نماید و تعلیم نماید استنباط شرایع و مفصل انواع فقه

[illegible] و سبب اجماع [illegible] خلفاست که مشورت فقهای صحابه حکم کردند و آنکه حکم نافذ شد و در امت

و مسامحت اثر آن تصور کردند و این نوع [illegible] چاشنی خوانده شد تا تاسی صورت آنحضرت صلی الله

علیه و سلم که زاهد و عابد [illegible] نماینده مسلمین باشد با نواع اکثر احسان از تلبس بوظایف

طاعات [illegible] این راه مشروع [illegible] نوع مخصوص [illegible] تمهید قوانین احسان مثل وظایف صلوة و ذکر

و بیان کردن حفظ لسان و اشاره بمعرفت مقامات و احوال و معرفت آن مقامات و احوال و تاثیر

صحبت و [illegible] اشاره واقع شد در کلام [illegible] بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر عصری اصحاب

است [illegible] باحسان [illegible] الصلح [illegible] مقامات و احوال دلالت نمودند [illegible]

را [illegible] و استفاده از آن جا نوادها ملهم شد و این سری است از اسرار الهی که در بعثت

حضرت نبی صلی الله علیه و سلم منطوی بود [illegible] اقدم این سلسله خلفا بودند که عام را با این معنی دلالت

[illegible] قولا و فعلا و تعلیم مسایل احسان قولا و فعلا مراتب بسیار دارد و مرتبه آخر [illegible] قسم

[illegible] گشت که مردم بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می توانستند گرفت بعضی از غیر عنایت

الهی خلفا را قایم مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای این تعلیم ساختند تا بیشتر بدست آید تفصیل

این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع بودند در کمالات بشری مثل عصمت و حج و احسان و بعضی

امور از آن [illegible] از جهت احسان و بعضی از جهت نبوت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

در سیم بحث نماند نوکه این فعل مثلاً مخصوص بآن جناب است از جهت نبوت صادر شده پیشواه آن

در آن مسدود است و حسب منشا از آن نهی از جهت احسان است پس محسنین امت را بآن اقتدا می باید کرد

سعی در تحصیل آن می باید نمود هر دو بابت سه شد و غیرت تا که کمال امتیاز میکرد دیده [illegible] را

از اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا نموده و مردمان از نقل مشابهه آن مامور کرده شد واضح است که ابتدا بانبیا

احسان شد همه محسنین امت را اقتدا باین باید کرد و معجزه مخصوص بنبوت و مندمج در [illegible] شما

نتواند بود مخصوص بانبیاست و کشف مبشرات و فراسات عام و قسمی آنست که [illegible] را جای طمع از

حضرت صلی الله علیه وسلم نمی توان گفت اقتدا الا بطریق رمز و اشاره و درین قسم حال است محبت رسول

که بافعل آنرا اقتدا فی الجمله گویند یا نسبت او نسبت با عقاید [illegible] و در عام مشهور است [illegible]

و تعلیم انتقالی [illegible] محبت رسول چه معنی دارد و نسبت او باین جا چه صورت بندد این همه مباحث

بدون توسط خلفا صورت نمی آید پس جمیع افراد امت با جماعت در این امور محتاج شدند بواسطه بالجمله سخن

کوتاه نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه بیاد شاهی عالم مستقل قیاس

ذو القرنین بیاد شاهی هر دو جانب نمی کند که تا سر در دم و با حوال آن با شد میسر نیست و همچنین بغیر جمع [illegible]

و صرف همه ملتیه در اشاعت آن وجه امر بلاد و اخذ و بدون احیای [illegible] در هر بابی از ابواب

غیر میسر نیست همچنین بدون افاده خلیفه [illegible] از مسائل مسائل میسر نیست نکته تقسیم در بیان آنکه

نسبت با پیغامبر صلی الله علیه وسلم باعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بوده است وجه صفت می باید که باشد و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضروریات

این بحث است بلکه از مهمات اکثر مباحث کلامیه دقیقه اولی خلق اشیا بواسطه از حضرت حق است

جل شانه باراده اختیار نزدیک اهل حق لیس تجارب و تولید خلافت توقفی که بعض اشیا را بر بعض [illegible]

میشود بر سبیل جری و عادت است عادة الله چنین جاری شده که عقیب وجه بعض اشیا مخلوق کذا و

کذا خلق فرماید اینجا قدم قومی لغزیده است در مهر استدلالی که با سباب و مسببات حاکم شدیا

مسبب بر اسباب شد و اینها شبهه بهم سانند که افاضه اشیا باراده فاعل مختار نیست بطریق

ابواب وقولیه پس احتمالات با سایر جهت سبب خاص و ابتکار نتوان کرد و این شبهه [illegible] شریف

مصالح دنیا و آخرت همه موقوف به آنست که از اسباب و مسببات و بالعکس تجربه در زمینه [illegible]

دانسته [illegible] استعمال دواها میکنند و تنها با عدا [illegible] ابطال [illegible] آنکه حضرت صلی الله

علیه و سلم در حدیث شریف جمیع [illegible] اسباب [illegible] ملاحظه [illegible] ولی سبب خاص مجهول [illegible]

[illegible] از مصالح بسیار [illegible] دفعه یکبار شوند [illegible] خارج از امور

[illegible] اصابت [illegible] تفصیلی ندهد مکلف شوند [illegible] اجمالا تعلیم حق [illegible] که

توقف [illegible] اسباب [illegible] وسایط و علل [illegible] باراده فاعل مختار نیز امر حق [illegible] تعلیق

[illegible] داده [illegible] اگر شده جایز است [illegible] ماند دو الامر

مسلک حق [illegible] از تفصیل [illegible] دقیقه ثانیه [illegible] رای [illegible] میشود [illegible] از اسباب

و مسببات مانند پس قایلان [illegible] فایده ندهد [illegible] عالم ممکن است [illegible]

پس قایلان [illegible] انکار آن فایده قطع ندهد [illegible] در عالم کون و فساد یقین با آنکه

همین تنها اسباب باشد [illegible] با آنکه وجود مانع و انتفاء شروط منتفی است علی کثرتها و انتشارها

نیست [illegible] فی نفس الامر اعتقاد جازم در بعضی [illegible] حاصل میشود بلکه در بعض مواد یقین

نیست [illegible] همین سخن بیان می ماند که اغلاط [illegible] بسیار است [illegible] در بعض مواد یقین [illegible]

میگردد [illegible] مواد [illegible] اکثر انظار غیر متیقن [illegible] بعضی مواد [illegible] میشود

[illegible] احتمال مجاز [illegible] اشتراک و تخصیص عام [illegible] در کلام مخبر صادق قایم [illegible] یقین [illegible]

خطاب [illegible] حاصل میگردد [illegible] انتفای [illegible] که [illegible]

نفس [illegible] در بعض جاها حاصل نمیشود [illegible] محروم [illegible] میگردد [illegible]

[illegible] چون این دو دقیقه مذکور شده [illegible] اصل سخن [illegible] اعمال [illegible] از نفس ناطقه

پیدا نمی شود تا آنکه آن نفس [illegible] راسخه نباشد مناسب آن افعال و احوال این بیان [illegible]

ماند که متکلمین گفته اند که [illegible] عالم [illegible] دلالت میکنند بر آنکه [illegible] آن عالم [illegible]

[illegible]

نیت و حکومت و نیابت است به خلیفهٔ پیغمبر صلی الله علیه و سلم که مقصد از این قسم افعال آنست

بصورت پیغمبری آن فعل را دارند لابد است از آنکه در نفس ایشان او کمال [illegible] قوت و ودیعت نهاده باشند

قوهٔ عاقله و قوهٔ عامله و در اجتماع این دو قوه و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز مراعات داشته باشد تا

قابلیت خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شود از ثمرات کمال قوهٔ عاقله در پیغمبری [illegible]

[illegible] و صدیقیت و فراست صادقه که بسبب آن اصابت کند و [illegible] محدثیت [illegible]

ز قال و رای او موافق افتد با وحی الهی در اوقات بسیار از ثمرات کمال قوت عامله در پیغمبر

عصمت است از معاصی و استقامت و در خلیفه صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی با آنکه [illegible]

در حق او گواهی دهند [illegible] سلطان [illegible] از ثمرات [illegible] و [illegible]

در پیغمبر معجزات است [illegible] و [illegible] مثل [illegible] در خلیفه [illegible]

[illegible] کرامات خارقه [illegible] و [illegible] او [illegible] این [illegible]

[illegible] شود خلیفه [illegible] از بشر با پیغمبر درست [illegible] آنکه [illegible] بعد [illegible] دیگر

آنکه داعیهٔ الهیه [illegible] قبول [illegible] تحقیق [illegible] تقلید [illegible] داعیه [illegible] برکات [illegible]

کارهای او ظاهر شود سیوم آنکه [illegible] علیهما الصلوة والتسلیمات [illegible] احکام [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] مانند [illegible] مجتهد [illegible] دقیقه می باید [illegible]

[illegible] که [illegible] ثابت نبوت انبیاست [illegible] لازم میشود معجزه [illegible] عقول [illegible]

در [illegible] آنها [illegible] درست کرده بر آن [illegible] که [illegible]

را [illegible] با [illegible] مردم صدق [illegible] کنند [illegible] معامله پیغمبر با

خدای تبارک و تعالی [illegible] دیگر آن با انواع [illegible] فضائل [illegible] تمام [illegible]

که صدق پیغمبر را [illegible] میدانند الا از جهت آنکه علوم نظریه که مقتضی نوع انسانی است در [illegible]

[illegible] دل قبول [illegible] مقتضی نوع [illegible] تمام [illegible] اگر [illegible] کنند [illegible]

انکار و جحود [illegible] انفس [illegible] آنکه این کلام صادق از [illegible]

اخذ نموده است چنانچه بعضی از [illegible] را دعوای رسالت نموده است یا تعلق کرده است الا بوحی الهی

و دواعیه نازله از خود [illegible] ات اگرچه موافق شده باشد و اکثر آن را بنیاد با یقین اعتقاد [illegible]

[illegible] چون معجزات خارقه و برکات صحبت ایشان معلوم کردند حقانیه از هر طریقت چون [illegible] نزد [illegible]

باطل [illegible] [illegible] اصحاب [illegible] چون این دقیقه کشف شد با اصل حق [illegible]

[illegible] برکات [illegible] باید که [illegible] ناگهان بدانند که خدای تعالی تمام اراده [illegible] فرموده که [illegible]

[illegible] با منصب [illegible] آیه [illegible] یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک

آل موسی و آل هارون [illegible] تعلق بپادشاهی دارد [illegible] اتفاق [illegible] نشود مگر آنکه بعضی [illegible]

[illegible] بنفسه صفت [illegible] [illegible] تمام تحقق و استحقاق خصائص [illegible] در تفویض امور

[illegible] [illegible] دیگر فراسة المعتبة [illegible] الظن کان قد

[illegible] از [illegible] بسیار [illegible] امور [illegible] تا اثر [illegible] کند [illegible] واقع شود و [illegible]

[illegible] فرماید [illegible] اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة فان فساد الرای ان تترددا اذا

کنت ذا رای فکن ذا رویة فان فساد الرای ان تتعجلا و [illegible] این استنباط غیر فراسة المعتبة [illegible]

[illegible] برکسی که بصحبت ملوک رسیده باشد [illegible] را دیده مخفی نخواهد بود دیگر بخت کارساز

نه بخت منکوس چون کاری پیش آید مانند [illegible] نزد دوستی [illegible] در [illegible] باد

[illegible] خود را از زبان [illegible] میگوید [illegible] پهلوی تاج و تخت بباید یکی

[illegible] گشت [illegible] ایزدی نباید [illegible] معرفت [illegible] در [illegible] غیب

[illegible] اقرار [illegible] نتوانند کرد و علماء [illegible] تسییرات کواکب [illegible] و ولادت

اعتقاد مینمودند و اینهمه علوم [illegible] نهی فرموده لهذا غیر آنچه از اشارات [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر شجاعت که توسط است در میان تهور و جبن دانسته باشد و [illegible]

[illegible] اراده نمود و حکمت که حد وسط است [illegible] و عدالت که نسبت [illegible]

مناسب آن حالت به نفس فایض شود و الکلام فی هذه المباحث یطول اما [illegible] تعلق [illegible]

اراده

بر وجه اتفاق صادر شد مگر خلیفه عالم بکمالات حضرت [illegible] و تلقی آن بعلم خدا داد مفهوم باشد یعنی علم

هر حکمی و مصلحتی که ثبت او انبیا میباشد نسبت [illegible] با مجتهد مستقل و این همه را خوب ورزیده و فن حکمت

از اول او جوشیده والله هیچ این علوم ندارد دیگران را چه افاده فرماید حاصل آنکه بعد از آن

نبی باید از روی صفت [illegible] الطف او بقوم خود اتمام او در تعلیم علوم وجود شود و سر

این باب [illegible] مشغول نظر او بعد و اینجا دقیقه ایست آنرا نیز باید فهمید هر ملت محمدیه علی صاحبها

الصلوة والتسلیمات مخصوص است که [illegible] تواریخ [illegible] مجمل گذارد و چیزی که عمق و را آن نگرده

تعمق در آن کنند چنانکه قصد فی العمل مطلوب شده است قصد فی العلم نیز از مهمات آمده مراد [illegible] نظر

[illegible] از [illegible] السفسطیه در انداخت هر که [illegible] او دو [illegible]

از چنین صدیست او مبعوث را نا [illegible] است تعلق دارد [illegible] اتفاق صادر شود مگر

آنکه [illegible] فطرة الله التی فطر الناس علیها [illegible] ساخته باشد و [illegible]

خارقه در مقامات عالیه داشته باشد و اینجا نیز دقیقه ایست [illegible] سابقه قصد فی العمل مطلوب است

در میان بهیمیت و ملکیت صلاح می باید کرد نه ملکیت را مطلق [illegible] و نه از بهیمیت مطلقا

منسلخ گشتن و آن حدود [illegible] است [illegible] اند الصلوات الله سلامه علیهم [illegible] و [illegible]

[illegible] نکردن و حدة وجود [illegible] تنزلات خمس و [illegible] بسوی فلسفه در تقریر [illegible]

[illegible] حد وسط [illegible] که [illegible] که در طریق ما از آن [illegible] است [illegible]

[illegible] چون این بحث گفته شد [illegible] دیگر غامض تر از این بحث [illegible] تهذیب نفس که [illegible]

با آن [illegible] سعادت دارین با آن مربوط در [illegible] استعدادات نفوس که

از آن گذشت دیگر برکات نازل از [illegible] خدا [illegible] تعالی [illegible] سوابق اسلامیه بیشتر از

کسب بندگان و استعدادات ایشان ان ربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها [illegible]

نوع [illegible] علی حده میباشد در ملة ما جانب اعظم آن برکات [illegible] پیغامبر است صلی الله علیه وسلم

در وقت [illegible] خدا تعالی چون آنحضرت را صلی الله علیه وسلم محض برحمت خود بسوی ما [illegible]

اصحاب علیه الصلوة والسلام من نهایة جهد هر که اجابت نمود و صلی الله علیه و سلم مرغوب است نمودن ... باشد

گشت و هر که متأخر شد از زمرهٔ سابقین با فرقه نهاد در مرتبت ناقص گشت که هر که توبت ساعی ...

در درجات قسمت نموده شد هر که درجهٔ بالا دارد مقدم شد در صف سعدا سبقت قدم شد قال الله تعالی

لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا و کلا

وعد الله الحسنی و قال لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم

وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله

المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة و کان الله غفورا رحیما و سر ... تجارت

در مراد ... الا ارکلیة الله ... تعالی شأنه ... سبحانه در یک ساعت ... [illegible]

حق جل و علا ... مؤمنین را داد این که قبل از هجرت ... که سر نور ایمان متجلی شدند سر آمد عالم آمدند با عقبا

و ازان جمله ... مسجد بدر و احد و حدیبیه حاضر بودند گوی سبقت ربودند و چون با تمام آنحضرت

صلی الله علیه و سلم صورت عالم متشکل شد متشکل معنوی که عند الله مطلوب است اجتماعی در دنیا نیز بر آمد

عالم آمدند تا بین شمار در اجتماعی که خلیفه حاصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم از مهاجرین اولین

و از حاضران بدر و احد و حدیبیه این سری است که علما ... بعضهم را که نمی دانستند ... که کتاب

و سنت نخوانند ... انکار قبول میکنند چون ... که منشی با عوام باشد ... [illegible]

عالم شود و لطف ... دیگر کار زمام اختیار به دست او و به رحمت تمام شد حکمت محض است

هر لطف پنهان آفرین ... بنده مصلحت عام را نبوة و خلافت بود محض تهذیب نفوس ...

... نیست بلکه برکت عام برای تمام عالم ... ضمن تهذیب نفوس اجتماعی پدید آمده و از

میان نفوس ایشان ... ارباب تکوین ... ملوک با تشریع ... مسعود ...

... عالم را از اصلاح ... که خطه ... [illegible]

در طریق ... از میان مردمان ... از

میان ... [illegible]

تعلق ...

خلافت خاصه بنبوت قریب است مخصوص به صحبت عظیمه دو چیز را تواند بود چنانکه معرفت پیغامبر بدید
و هم باشند یکی منابع از نبوت این یعنی و دیگر تمه جدا از نبوت اما بعد بر ثابت کرد پیغامبر را ممکن
او وجود پیغامبر حاضر بشارت دهد و به بشارت در امت التشار مما یقع شود مثل پیغامبر رسول باقی مقید
اسماء او ذکر یکی هم آیت ان یعلمه علماء بنی اسرائیل [illegible] مرتبه کتب انبیاء اسرائیل گوید چون خواهند که ببینند
صاحب آنکه را در آخر زمان مبعوث فرماید بر زبان پیغامبر ان سابق با آن معنی اخبار نمایند و سبب
از آن مقامات مردم و اندازت کعبه و مانند آن به ردیف اخبار آن پیغامبران [illegible] بدانا وجه
لا غو ثابت که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه باشد و معجزه باهره بر دست آن پیغامبر ظاهر
سازند و سرایت او در اسم پیدا گردانند تا هلاک شود هر که هلاک شود الا من [illegible]
در خلافت خلفاء امیر [illegible] است که مخلوق [illegible] حدیث دو وجه مناسبه یکی مبادی چهار چیز مرتب
با بواب اسباب تخت باید فرماید که خلافت کسی ثابت است دوم اعلام نماید که فلان شخص [illegible]
و شهداد و صالحین است سوم امارات استحقاق او خلافت را چنانچه علماء ادراک کنند چنانچه معنی را
اینجا رسید بحث امامت او قائم گردید و مردمان با طاعت او مکلف شوند بعد از آن وقت
وقت وفات پیغامبر صلی الله علیه و سلم کرامت به خلافت را برای خلیفه منعقد نمایند و بعد از آن
با آن غیب [illegible] خبر ساعد در عالم مبسوط فرماید [illegible] بینه و یحیی من حی عن بینه
و دانسته باشد آنست که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان گردد آیات و امارات خلافت او
مثل خلفاء اربعه متواتر افاضت فرماید بجا میماند که شخصی گوید من طبیبم و مهارت او در طب اول
مرتبه حقی باشد بعد از آن مرض نبوی رجوع کنند و هر مریض را با اسباب و علامات تکلم کند که فلان
مرض دارد و اصابت نماید و از آن بعد از آن برای هر مرض دوای وصف کند و آن ادویه
موثر افتد و علم عالم به معالجه او از امراض هم آنکه خلاص شوند و طبابت او بمنزله الشمس فی رابعة
النهار واضح گردد حالا عمد معانی خلافت که بیان آن کردیم تامل نمای کی و مقصد اول از کتاب
بر خواهد تا دلائل خلافت خاصه از بیان حضرت شارع ادراک نمائی بعد از آن مقصد ثانی

و از جمله دلایل قسم ثانی مشاهده است از آنجهت که اینست که خلیفه خاص شبیه به نبی باشد بمتعلقات
مشتبه بود به پیغامبر باو ... بنابر آنچه امر باستظهار او تمام کند نکته سیم در فرع چهارم لواحق مسئله
خلافت خاصه فرع اول آنچه بیان کردیم فرع ثانی از مراتب است که جمیع انواع ولایت ... بوده
و در ادای امور ... سیاسات که متعدی بخواص خود بمانند می نوازد اما چون تعلق بعموم ...
... نیست ... شریعت ظاهر نیز از وی در اثبات آنکه طی نفر بوده اگر انقسام خلافیه
... بیچون ... حفظ ملکی و انتظار ولایت دیگران نمایی و اگر فضیلت یکی بر دیگری
... افضلیت در همه مرتبه خواهد بود نه باعتبار سایر مراتب ولایت ... سیاست و تصوف
... الهیه تعلق با آن داشته باشد فرع ثانی آنچه بیان کردیم صورت کامل خلافت
خاصه است چنانچه افراد امر ... در مقتضی این نوع مختلف می افتد باعتبار مواد کسب آن فرع
بوده پس بتحقیق لازم نیست که همه خلفا در این خواص متساوی الاقدام باشند ممکن است که شخصی باعتبار
یک وصف اقوی و اقدم باشد و شخص دیگر باعتبار وصف دیگر اثبت و اقوی هم اشتراک همه در
اصل ... چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصل لوازم نبوت متوافق و در زیاده
و کمی بعض اوصاف متفاوت بمجرد بعض خلفا بسوابق اسلامیه ممتاز دارند و بعض بسابقه ایمان
زیاده هم بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه و اما حضرت فاروق رضی الله عنه پس تعداد سلامت
نفس پست باعتبار بعض اوصاف جبلیه که بسیاست ملک تعلق دارد فرع ثالث اگر جماعه کثیر
مومنین در اصل لوازم خلافت خاصه شریک باشند و در زیاده و قلت اوصاف متفاوت مقتضی
... خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم آنست که صاحب زیادت اوصاف متعلقه بنبوت
مقدم باشد بر صاحب زیادت اوصاف متعلقه ببشریت در زهد تجرید وجه یکی آنکه پادشاه و صاحب ...
خود میخواند که اعتبار ... در یا بکار ... نگاه داشته از ازالت امور متعلقه بتجرید
زهد بکیر ... در عالم بعد نصب ... فایده از مطلوب ... کرد چون بمناسبت ملکات
جبلیه کسبیه خود آنچه را میشناسد که مالک ... خبر بود ... منزلها بخلافت

اخبار

اخبار و زنا دیگر همه را مثل نفیر دادن کمک و اعوان ملکت دوم آنکه بهر و داد و صاف ظاهره کرد و بوس

بود پیغامبر ما صلی الله علیه و آله اهل کلیم خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نبود از دهر شیر بوید

و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بس عاقبت فرد اظهار اقوی با حق آوردی است سیوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بسیاری از اوقات جماعه ملک سیاسیه لشکر که در خدم و پیشقدم اند مانند تا [illegible] حاجت است

بر کنار وجود بعضی مهاجرین و انصار ولا جهت این غیبت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت

تمام بر هیچ کر بیان کنیم عقلی است نه بعضی بلکه فیضی آنرا در خاطر رسید و تضعیف کلیه ثابت شده باو جوه دیگر

میزالا معرفه و ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون در دلایل عقلیه

بر خلافت خلفاء که ما فرد بگوییم ان استقرار اعوال معانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] ثابت

مستطیع عند المسلمین آنجست که تعیین [illegible] مستلزم محالات [illegible]

تا در جهت عصمت پیغامبر بهم رسد یا اجماع امت مرحومه بر استقرار کرده [illegible]

مقدم یکی آنکه بدلایل عقلیه تعیین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم البته خلیفه برای امت خود معین

فرموده است و اعتقاد اکثر در آنچه بخلافت تعلق دارد لازم نموده دوم آنکه بدلایل عقلیه یقین

نماییم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر

ثم الفاروق ثم ذو النورین بعد از اول [illegible] ثم المرتضی فی المقدمة الاولی [illegible]

در تقریر این نکته اینست مبهم که ترتیب دلایل و تقریب آنها بر مسائل بر معرفت او موقوف است و آن نکته

اینست که مراد ما از تعیین خلیفه که بوجوب لزوم آن زبان میکشاییم نه اینست که آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نزدیک بوفات خود مسلمانان را جمع فرماید و بیعت آن خلیفه امر نماید یا جعلی از امثال آن

در سیاست اعمال آرد حیاتنکه الان بر تخت نشاندن [illegible] استخلاف می باشد مراد ما آنکه

نصی است مثل سایر شرعیات حبا تا یکون بوضوء و غسل و نماز و زکوة و سایر عبادات و مناکحات و مبایعات

و اقضیه و جراحات که در علم شریف خود امت را آگاه ساخت به نص قرآن و اشاره آن و اشاره و نص

حدیث و اشاره آن اخری و بنص اجماع و قیاس صحیح جلی و قد تائه همچنین و احیانا [illegible]

بحقیقه حال مکلف ساخته اند بانواع تکلیف که تقریر کردیم و بعد ازین نکته شریفه شروع میگردد

ما نحن فیه آنکه اهل سنت در معرفت خلافت خلفا [illegible] تتبع نموده حدیثها درین باب روایت

کنند و اشعری [illegible] مستکلمین محدثین [illegible] آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف کرده و نقل چند حدیث

درین باب [illegible] بطریق انصاف [illegible] ایشان تحول [illegible] بر نفی حقیقت حال که [illegible] وقت معتقد

[illegible] حدیث [illegible] خلافت [illegible] بر ثبوت موجب آن قال محمد

[illegible] محمد بن ابراهیم عن القاسم بن محمد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هممت ان اکتب فیه

[illegible] این ابوبکر یابی الله ذلک والمسلمون فلولا ما قالها عمر عند وفاته لم یستخلف

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ابابکر ولکنه قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف

من هو خیر منی [illegible] اترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

لم یستخلف احدا فکان عمر رضی الله عنه [illegible] علی ابی بکر رضی الله عنهما و مراد ازین نفی آنست که

نصی صریح در بیان خلافت ایشان [illegible] باشد یا حدیثی صریح بتواتر رسیده باشد بلکه میتوان بود که آیات

و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک استخلاف متعدد باشند در بعض نام این خلفا بطریق رمز

و ابهام برده باشند و نام خلافت تصریح کرده باشند کما عن عمر [illegible] عد الله الذین آمنوا منکم

وعملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة یا نام خلفا بطریق تعیین و تصریح برده باشند و معنی خلافت

بکنایه ادا کرده باشند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در بعض

هر دو بطریق رمز و ابهام بیان نموده باشند کما قال عز من قائل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة

الآیة و در بعض لوازم خلافت را بر عزیزان صریح اثبات کرده باشند و در بطریق ایما و اشاره

و اقتضا بآن معنی کنایت نموده باشند و چون همه آنها [illegible] آید در معانی خود دلیل قاطع گردد

در تحت تکلیف آن قائم شود و باین نکته سخن دیگر نیز مندفع میگردد طائفه در صدد آنکه خلافت

این بزرگواران بنصوص ثابت است [illegible] جمع [illegible] در بیان آنکه اینجا نص جلی است چه در [illegible]

تا همیم اگر کیفیت دلیل از میان برداریم [illegible] جلی نیست بلکه آنچه از شرع بما رسیده [illegible]

[illegible]

تا ظاهر دلالت تا مأخذ کدام شیء مستنبط می‌باشد که اکثر احکام قطعیه مسلمه علمای مسلمین باشند چه وجه تعیین بغیر

استخلاف که تفخیم شأن ایشان ند چون این نکته مرتبه بر اصل مجرد وی دنبال اول استقرا احادیث که

در باب فتن روایت میکنند دلالت ظاهره دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکثر وقایع آینده تقریر

فرموده است و هر واقعه را لفظی ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط آن از آن مفهوم شود چون همه

را شناسیم بیقین می‌دانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکلیفا و اوثاقی رسالت که عظیم

در اعلام مشتهر در آخر الزمان این قصه مرتبه است و کارهای عظیم مثل فتح فارس و روم بهم میخورد

البته تعیین فرموده اند و غافل نشوند و بجو نیز گردد که اسم مهمات را بگذارند و در بیان آن توجه اهتمام نماید

سیما که اسباب عظیم در بیعت ادوار ایشان نماید کیج نشان داد

کرده شود بیان اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم و نایبی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت بعضی

بر زبان وحی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل وعلا بنسبت بعضی

الوقایع و سخط الله تعالی بنسبت بعضی بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قایم گردد در این آنحضرت صلی الله

علیه وسلم همه الوقایع منکشف گشت و رو او بنسبت یکی از آنها منقاد کردیده دیده وحی صلی الله علیه

وسلم همه آنکه در بعضی اوقات خبر داده اند کسی که بچشم ظاهری بیند باز بحسب تقریبات داده

واحد بیان فرموده‌اند و حکمت مقتضی آنست که همه الوقایع مبین شده بالاستیعاب اجمالا و تفصیلا

اگر امروز خفای واقع شده باشد بسبب نسیان رواة یا بسبب صعوبت تطبیق و ضعف علم بر صورت

خاصه واقع شده است اما بیان اجمال پس از حدیث حذیفه قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مقاما ما

ترک شیئا یکون فی مقامه ذلک الی قیام الساعة الا حدث به حفظه من حفظه ونسیه من نسیه قد علمه اصحابی هؤلاء

وانه لیکون منه الشیء قد نسیته فاراه فاذکره کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا راه عرفه

متفق علیه و اما بیان الوقایع تفصیلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر

داده‌اند و از حوادث بسیار از ملکات و غیر آن من ذلک قوله لامرأة ان لم تجدینی فأتی ابا بکر

و این حدیث دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از اطراف ...

معصوم فرموده و تقریر نموده و خطای ایشان را اصلاً تجویز نکردند و اگر اصحاب ... را با منافقت ...

... در حق ... میکنند مثلاً ... عمر بسواری کسری فالبسهما سراقه ... سلبهما کسری فالحمد لله ... و

البسهما سراقة بن مالک اعرابی من بنی مدلج قال الشافعی انما البسهما سراقة لان النبی صلی الله علیه وسلم

قال لسراقه ونظر الی ذراعیه کانی بک قد لبست سواری کسری و منطقه و تاج و معادیت که این بشارات

... ... از احوال ... و معانی که ... بشارات خبر دادن آنحضرت صلی الله

علیه وسلم ... انکار ... حدیث بخاری از جابر ... که ... خودها میکنند ...

... دلالت میکند بر خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود ارتداد و سکوت فرموده اند

... این بسیار ... استدلالات ... ذکر ... است در مذهب شیخ خود و ...

... بر تصریحات قال اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاب اقتدا شیخین و ...

آن ... یافته میشود بعد از آن خبر داده اند بآنکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر خلاف کرده ...

و یأبی الله والمسلمون الا ابابکر بعد از آن خبر داده اند بقصه رده به تبلیغ آیه یا ایها الذین آمنوا

من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه و ... رضینا بابی ... فرموده اند بعد از آن

خبر داده اند بقتال فارس و روم در حدیث صحیحین اذا هلک کسری فلا کسری بعده واذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده والذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله و خبر داده اند بجمع قرآن در مصاحف

به تبلیغ آیه ان علینا جمعه وقرآنه و خبر داده اند بخلافت فاروق اعظم در احادیث بسیار در حدیث

نزع ذنوب ... بعض با بعض ... امر کردند باقتدا او در حدیث اقتدوا و خبر داده اند بخلافت

حضرت عثمان و بآنکه در آخر ایام او بلای خواهد آمد و خبر داده اند بآنکه از وی نزع قمیص خلافت خواهند

... و وی آن روز بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق ... آن قمیص را نزع

نکن و خبر داده اند که مرتضی را با قریش ... مقاتلات خواهد افتاد و با ناکثین و قاسطین و مارقین

جنگ واقع خواهد شد و خبر داده اند که یکی از امهات مؤمنین را در فلان جا سگان حواب ... خواهند کرد و

دیگر

در بطلان ... را اعتقاد و عدد اکثر ملاهی خواهد شد و عمار بن یاسر را فئه باغیه خواهند کشت و بهدوست آنحضرت
الناس بالحق تمرق مارقه ... سوانه عند اختلاف رجل منهم و بعضا حضرت مرتضی خبر داد و در حق قاتل او
فرمود اشقی الناس و معاویه را فرمود انه ملک فاسق و فرمود کیف بک تمسک الله قمیصا یعنی الخلافة
و الت ام حبیبه ادا ان الله مقمصک ... فلا تخلعه و بکن فیه بات و نبات و نبات حتی یکاد آیات
باکه خلافت او منعقد باشد بجهت سلطنه حسب بیعت و سیرة او موافق سیرة شیخین نباشد و آنرا خلافت
عید یعنی امام وقت باشد ... بار خطابات فرمودند و نیز با معاویه فرمودند و لیتها امر امة
الله و اعدل ... و آن اشاره بامامت تمام و خلافت ... عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تذهب الایام و اللیالی حتی یملک معاویة ... العظیم الطلق
فرمودان بعد معاویه ابدا ... امام ... خبر دادند که ... الله و سعیع الله ... اهل بیت
را بقتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند جبرئیل مرا تربت آن زمین آورد و در حدیث حضرت مرتضی
در باب عاشورا مذکور است و سیعود ابیه علی قوم آخرین و بو قعه حرة خبر دادند و امر کردند ابا ذر را
که بعد از قتال قال کیف بک انا ذر اذا کان بالمدینه قتال تغرق الدماء الی ... و بخروج عبد الله بن الزبیر خبر دادند
و آنکه در مسند حضرت فاروق و ذی النورین رضی الله عنهما ... باشند ... و آنرا ملحدانی تعبیر کردند و مشهور
باشد بلکه خروج او سبب هتک حرمت ... و هتک حرمات حرم کرده و منبع مصالح نشود بسیار اشاره به
تسلط دراز عمری بنی مروان خبر دادند که رایت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری کما تنزو القردة
و این تعبیر اشاره بتسلط است و عن الحسن بن علی قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای ملک بنی امیة
فساءه ذلک فانزل الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف
شهر یملکها بنو امیة قال بعضهم فحسبنا فاذا ملک بنی امیة فاذا هی الف شهر لا یزید و لا ینقص و در اخبار بسیار
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنو العباس را بشارت خلافت دادند و در تواریخ مشهور است
که علی بن عبد الله بن عباس این معنی بر ملا گفت و پادشاه بنی امیه او را باین سبب ایذا داد و اهانت
کرد و فی حدیث ابن عباس عن امه لما ولد عبد الله قال اذهبی بابی الخلفاء فاخبرت بذلک العباس فاتاه

ذکر کرده فقال مهدی ما اخبرت به ابو الحسن حتی تکون منهم من یصلی خلف عیسی علیه السلام عزاه فی الحاوی الی ابی نعیم
ترجمه داد از حضرت رسول صلعم روایت کرده قال تخرج رایات سود من خراسان لا یردها شیء حتی تنصب
بایلیاء روایت از ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال منا السفاح والمنصور والمهدی واخرج الزبیر
بن بکار از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه [illegible] حین ضربه ابن ملجم فقال فی وصیته ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اخبرنی بما یکون من اختلاف بعده وامرنی بقتال الناکثین والمارقین والقاسطین وذهبنی
واسانی واخبرنی انه یملک معاویة وابنه یزید ثم یصیر الی بنی مروان یتوارثونها وان هذا الامر
صایر الی بنی امیة ثم الی بنی العباس وارانی التربة التی یقتل بها الحسین ذکر ذلک فی الخصایص وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم خبر داده که از اهل حرب پنج ساله از اسلام خروج کنند قال حذیفة رضی الله عنه ما ترک
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قاید فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من معه ثلاثمائة فصاعدا الا قد
سماه لنا باسمه واسم ابیه واسم قبیلته رواه ابو داود وخبر داده که از پادشاهی ترکان حذر کنید عن ابن
مسعود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اترکوا الترک ما ترکوکم فان اول من یسلب امتی ملکهم وما خولهم الله بنو
قنطوراء عزاه فی الخصایص الی الطبرانی وابو نعیم واز واقعه هلاکو خان وکشتن معتصم خبر داده که عن ابی
بکرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ارضا تسمی البصرة او البصیرة ینزلها ناس من المسلمین فیجیء
[illegible] یقال لها دجلة یکون لهم علیها جسر ویکثر اهلها فاذا کان فی آخر الزمان جاء بنو قنطوراء عراض الوجوه
صغار الاعین حتی ینزلوا علی شاطئ النهر فتفرق الناس عند ذلک ثلاث فرق فرقة تلحق باصلها فهلکوا وفرقة
یاخذ علی انفسها فکفروا وفرقة فقاتلهم قتالا شدیدا فیفتح الله علی بقیتهم عزاه فی الخصایص الی
ابی نعیم والمراد بالبصرة بغداد لان بغداد ارض ذات البصرة ای حجاره کران و بالفتح الطعن فی
[illegible] فقط وعن بریدة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان امتی یسوقها قوم عراض الوجوه
صغار الاعین کان وجوههم الحجف ثلاث مرات حتی یلحقوهم بجزیرة العرب اما الاولی فینجو من هرب
منهم واما الثانیة فینجو بعض ویهلک بعض واما الثالثة فیصطلمون من بقی منهم قالوا یا رسول الله
من هم قال الترک والذی نفسی بیده لیربطن خیولهم الی سواری مساجد المسلمین عزاه فی الخصایص لاحمد

دا انزار والله اعلم آنکه مراد از مره اولى فتنه سلاطين است که حکم خليفه عباسى بسبب ايشان مغلوب
شد و حديها در ماوراء النهر و خوارزم ... اسلام بغير نامى از خلافت ايشان نماند و از مره ثانيه فتنه چنگيز
که خليفه عباسى را کشتند و بعض ايشان بمصر رفتند و خلافت رسمى بود در ديار عرب خلافت ايشان
باقى ماند بعد و از مره ثالثه غلبه صفويه بر بلاد عرب و غلبه تيموريه بر بلاد فارس تا آنکه رياست قريش تمام
يکسو گشت و مصطلم گشت ... عن معاوية قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليظهرن الترك على
العرب حتى تلحقها بمنابت الشيح والقيصوم ... اخرجه ابو يعلى مراد از ان خبر داده اند بخلاف ... و خروج
رجال ... حضرت عيسى عليه السلام و بر آمدن ياجوج و ماجوج الى غير ذلك و شرح طول دارد چنانکه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از احوال ملوک و خلفا خبر داده اند همچنان از تفرق امت خبر داده اند فرموده اند اصل
تفرق از اختلاف خلفا خواهد بود و واقع شد اين حالت زيرا که خوارج بسبب تحکيم ... قوم شدند
مذهب ايشان در ميان يک قوم ظهور نمود معتزله و اصحاب الرأى و غلاة متصوفه نيز فرموده اند که در باب
مرتضى افراط و تفريط خواهند کرد و اين صلالت سبب شد مذاهب ... واقع
شد زيرا که اماميه و زيديه و اسماعيليه از ميان ايشان پيدا شدند و مشغول ... پيدا شدند و فرقه
حنفيه از ايشان در طوايف ... در آمدند ... و از اشيه اهل سنت خبر داده اند و فرموده اند که
... علم من عالم المدينة قال سفيان نرى هذا العالم ما
بن انس رواه الحاكم وصححه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا قريشا فان
عالمها يملأ الارض علما قال الامام احمد ... هو الشافعي لانه لم ينتشر في طباق الارض من علم
عالم قريشي من الصحابة وغيرهم ما انتشر من الشافعي ... البيهقي في ... المعرفة و خبر داده اند که از
فارس رجال علما پيدا خواهند شد که بار محدثين بخارى و مسلم و ترمذى و ابو داود و نسائى و ابن ماجه
و دارمى و دار قطنى و حاکم و بيهقى و غير ايشان همه از فارس پيدا شدند و از فقها ابو الطيب
و شيخ ابو حامد و شيخ ابو اسحاق شيرازى و ... امام الحرمين و امام غزالى و غير ايشان همه از
فارس پيدا شدند بلکه امام ابو حنيفه و ياران او در ماوراء النهر و خراسانى نيز از ابناء فارس اند و در

میان این عبارت داخل وجود شدند از آنکه بر راس مرهٔ مجددی پیدا خواهد ... بیان واقع

و بر سر مرهٔ مجددی که از سر ثانیه احیا دین شد مجدد آمد بر رأس او عمر بن عبد العزیز خود طرکه این را

اندراج شد سوم مسالک بنیاد نهاد و در مائه ثانیه شافعی با اصول فقه تصنیف کرد و بر مائه ثالثه ابو الحسن

اشعری قواعد اهل سنت منقح در یا مستدلال یا اعتماد کرد و بر مائه رابعه حاکم و بیهقی و غیرایشان احکام

علم حدیث گفتند و ابو حامد غزالی تعریفات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی مذاهب جدید پیدا کرد

در فقه و تصوف و کلام را بهم آمیخت و از میان بر این غیر نزاع بر خاست و در مائه سادسه امام

رازی اساس علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه تنقیح فرمود حال بر سر مائه مجددی پیدا شده

اند و هست بالجمله نصیب منقطع خفیه از این حکایت آنست که از فحوای ایمای این احادیث تعلق رضا بعض

و وقوع غضب بعض دیگر دریافت باید و این احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکنند و من عجیب حکم از

استدلال حضرت فاروق از حدیث کیف بک اذا تعدو بک قلوصک بر مشروعیت اجلاء یهود از جزیره

عرب بر آنکه اقره الله در حدیثی نیست بر این الحدیث ملاحظه کرده باشد بعد از آن در صحیح مسلم

یا عبارات مستقبل یا اظهار استحسان دلیل است بر مشروعیت این اتفاقات و تقریر آنها توقف نماید

فانه العجب العجاب عند اولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم کان عامل یهود خیبر علی اموالهم وقال نقرکم ما اقرکم الله وقد رأیت اجلاءهم فلما اجمع

عمر علی ذلک اتاه احد بنی ابی الحقیق فقال یا امیر المؤمنین تخرجنا وقد اقرنا محمد وعاملنا علی الاموال

فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف بک اذا اخرجت من خیبر تعدو بک

قلوصک لیلة بعد لیلة فقال کانت هذه هزیلة من ابی القاسم فقال کذبت یا عدو الله فاجلاهم عمر و

اعطاهم قیمة ما کان لهم من الثمر مالا وابلا وعروضا من اقتاب وحبال وغیر ذلک رواه البخاری دلیل

ثانی هر که کتاب فضائل الصحابه از اصول خوانده باشد و فن معرفة الصحابه را تتبع نموده باشد البته

میداند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق هر یکی از اصحاب حقی گذشت و فات است با آنحضرت صلی الله

علیه وسلم داشتند نقل الی فرموده است و یکی را مرآة حال صحابه او توانند بود بزبان شریف جاری

بحمد الله نصوص بیرون از شمار است هرگاه برای هر کسی کلمه‌ای ساخته است هر که با اصحاب خود [illegible]
حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در زمرهٔ مشیر او بودند بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحمل اعبای خلافت نموده اند
چرا که تنصیص این نفر موده باشد خلافت ایشان از قسم الهام بیرون نیست یا خبر است یا اشاره که حضرت
بر جمیع [illegible] است که من سن سنة حسنة فی الاسلام کان له اجرها واجر من عمل بها الی یوم [illegible]
جمیع کارها بدین طریق [illegible] ایشان منتهی شده است حاصل است تا آنکه نسبت بهتر [illegible] استخلاف کرده
مجتهد برابر هم زنند و امام معصوم اثر باشند بهر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور جزئیه اصحاب خود را
که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شدنی بود [illegible] باید چرا امر عظیم ما انا الوالی الخیر فما الی الشر [illegible]
نظر باید اگر خیریت لطف خدا تعالی میدانند حضرت پیغامبر تقاضا مینماید که بر آن خیریت مطلع سازند تا مردم
آن چیز را خیر دانند و آن را انجام نمایند و اگر شر است لطف الهی در آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم تقاضا میفرماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن را شر بدانند و [illegible] بر آن [illegible]
و اگر نوع ثانی می‌بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفا است که فلان فلان بخلافت حقه رسند
و حقیقت غیر ایشان است بالجمله استقرا سیرة آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تکلم بر احوال صحابه دلالت ظاهره
وارد که خلفا را بیان فرموده است و تعیین خلفای اربعه تمام کرده و اینکه [illegible] تفصیلی دهیم باید دانست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مناقب هر یکی از صحابه بیان فرموده هر کسی را بفضیلتی
که در وی قوی بود موافق آن همان فضیلت بر روی کار آمد اختصاص داد ابی بن کعب را سید القراء گفت
و فرمود که خدا تعالی مرا فرموده است که سوره لم یکن را تعلیم کنم ابی گفت او سمانی الله قال نعم فذرفت
عیناه الی [illegible] میدانی که نکته در تخصیص ابی چیست آنست که سلسله جماعه عظیمه از قراء امت مرجوعهم او
او بجناب رسالت رسیدن مقدر بود و عبد الله بن مسعود را چرا فرمود که ما امرکم ابن ام عبد فخذوه و ما
اقرأکم فاقرءوه برای آنکه سلسله فقه و قراءة جم غفیر از امت بجناب رسالت رسیدن مقدر بود در حق خالد
چرا فرمود سیف من سیوف الله برای آنکه فتوح بسیار بدست او بهم آمدنی بود و در حق سعد چرا فرمود [illegible]
[illegible] برای آنکه [illegible] عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود در حق

و عبیده جراح گفت امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح و آنکه گفت که سالم مولی ابی حذیفه سالم محبت است او را [illegible] می‌باید در حق
عمرو بن العاص گفت نعم المال الصالح للرجل الصالح و در حق ابان بن سعید بطور [illegible] و گفت
ابن [illegible] امرات [illegible] فاجتنبوه برای آن گفت که خلافت آخر با او رسیدنی بعد از حق ابن عباس دعا کرد اللهم علمه
التأویل بسبب آنکه تفسیر قرآن بسیار مشهور و شایع شدنی بود و در حق انس گفت اللهم اکثر ماله و ولده بجهت آنکه
[illegible] در حق ابوذر فرمود که شبیه عیسی است [illegible] بر آنکه با ضعف و رویکرد کامل بعد [illegible]
بسیار [illegible] در حق [illegible] که [illegible] روایت حدیث [illegible] نموده بود و در حق [illegible] گفت
اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] خلافت [illegible] مقدر بود دلیل ثالث هر کس [illegible] را تنبیه نموده
باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه برای غزوه از مدینه منوره سفر میفرمودند شخصی را حاکم
مدینه تعیین میفرمودند [illegible] را کاهی مهمل نگذاشته اند پس دین [illegible] از دنیا رفتند و غیبت کبری [illegible]
[illegible] حرام [illegible] اگر [illegible] کنی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدند [illegible]
گذاشته امت [illegible] محال [illegible] اگر اصلاح عالم که سبب بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود [illegible]
نظر داری [illegible] بنی آدم بعد [illegible] در تربیت و اصلاح آنها منافات و تناقض آشکاری
و اگر بر سیرت علیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نصب حکام و قضاة و تفویض امور [illegible] نظر بر کار
بعینه استخلاف [illegible] کرده [illegible] اکثر افراد [illegible] احوال و حکم کردن
بموجب [illegible] در افراد [illegible] از ادله عظام [illegible] در معرفت احکام با آن اکتفا می توان کرد
و تفصیل [illegible] بعد [illegible] از آن [illegible] که به نقل [illegible] احتیاج افتد دلیل
رابع اگر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای معاد عالم و اصلاح جهانیان [illegible] تعلیم
[illegible] آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مقربات که افراد بنی آدم [illegible]
بهیمیه [illegible] فرموده [illegible] معیشت و
[illegible] معاملات و تدبیر منازل و سیاست مدن همه را مشروح ساخته [illegible] که در [illegible]
[illegible] و از آنچه گذشته [illegible] مفاسد [illegible] تمام [illegible]

بلکه

مبین گردانید و هر چیزی بیان کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل پنج نماز و دوازده رکعت

میزبان عطای خویش میکند که امت خود را از وقوع در مهلکه بسیار رد میکند برخلاف آیات نظر باید در غزوه تبوک

همه جمع تمام شود و اثاره قوه غضبیه در میان کند الیه را تخویف نماید و نامه تبلیغ نویسد که آتش

غیرت بسبب آنکه بیم آن اورسد در ارکان معرفت خود و امثال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و

الا نشانکنند و مثبات مانند سیل که از آب سو [illegible] اند هیچ عرب بر فاسقه باشند و هم

دلیلی بر ترجیح کفر افتاده باشند و هم آن مانند عصا فقیر در دست مردم بپراکنده باشد حکمت این حکیم

در ارتفاع این مشفوع مهربانان مناسبت ندارد که تدبیر عصر علماء واگذارده و امت خود بر شق علیفه سپرده

از عالم بکنند سوال آنکه دری همه احکام در شرع بیان شده است بلکه بسیاری از احکام را بنحو تنبیه

حواله کرده است اند بعضی خلیفه هم از احکام غیر مبین باشد گو جواب گوئیم هر چیزی که در زمان آنحضرت صلی الله

علیه و سلم واقع بود و خبر آن بآنحضرت رسید لابد احکام آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده شده

خبرست تقریر نموده و اگر شرع منع فرموده و الا تقریر معصیه لازم آید و آن محال است در حق امام

معصوم و چیزی که قریب العهد و قریب الحصول بود اکثر را بیان فرموده جوازی اغب بعید الوقوع اما [illegible] شده

بیان نکرد و آن عین رست [illegible] که بقیاس مجتهدین حواله کرده اند [illegible] بعید الوقوع مستقبله

قریب الوقوع [illegible] تقریر آن کردیم قریب الوقوع بسبب افتاد که بر [illegible] وقوع آن را هدا

او بعد قد سید اند [illegible] بین القبیلتین [illegible] مجتهدین را حواله کرد که عقل تحقیق آن مستقل

باشد نه آنکه تعبدی محض باشد و تعیین خلیفه [illegible] تغیر و تبدیل نکنند [illegible] و معتقد

معتقد بوده باشد امری موکول بترجمان لسان غیب که عقل را مدخل نتوان بود دلیل خامس غلبه بر جمیع

ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منطوق قطعی کما قال من قائل هو الذی ارسل رسوله

بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره الکافرون و کما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم

انه بشر بفتح فارس و الروم فی اول مبعثه بمکة و فی اول قدومه بالمدینة وعده و [illegible]

و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعقیب عمال با این فریضه محتومه نکنند ادای [illegible] نکرده باشند

حاصل شود لیکن زیرا که فتوح ها ... رفع [illegible] از آن قبیل نیست که بدون نصب خلیفه ... میسر [illegible]

نیابت خلیفه ای خلیفه کافی کفایت نمیکند زیرا که برای او قوة نفسی مساعدت نیست تا به [illegible]

مستغنی نیست و فرع [illegible] اختیار برای کسی ... که برای آن موفق باشد و آن امر بروی میسر گردد و [illegible]

در سیر روشن است و مقدمه الواجب واجب [illegible] و فتنه ردة معلوم آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم که یا ایها

الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه وارد و اوائل این فتنه در زمان شریف ظهور کرده که

مسیلمه [illegible] و اسود عنسی سر برداشتند و با قطع [illegible] بعد که ... همچنان [illegible] مرتدان اگر دست یافتندی

اسلام را برهم زدندی و مسلمانان را مستاصل ... و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه راشد ممکن نیست

و نه هر خلیفه که باشد بلکه تحقیق عزیز القدری که تدبیر غیب ... این امر عظیم معین فرماید و دفع ضرر ...

... شفقت [illegible] حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بغیر تقریب [illegible] از شر تحقق نمیشود قال الله

... اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله. اگر در این آیة فهم خود در [illegible] فرمائی [illegible]

که مقاتله با کفار [illegible] دفعا بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هم خلیفه با آن قائم نمیتواند شد بلکه

[illegible] و [illegible] از عقول عامه خارج است [illegible] باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و

فتنه اختلاف [illegible] نظام [illegible] در تعیین خلافت [illegible] و آتش تعصب [illegible] کنندگان [illegible] معایب

عرضیه [illegible] زلال معارف [illegible] نماید و اگر تاریخ ملوک را بعنوان [illegible] کرده

مثل این حالات مضطر شده اند بنصب [illegible] الوجه و در تعیین آن بادشاه گاهی [illegible] نجوم

متمسک میشدند گاهی [illegible] و استخاره و گاهی [illegible] حکیمی که بر کهانت او اعتماد داشته باشند

و بر سیاست [illegible] از [illegible] و اگر باور نداری [illegible] رای زدن زال دستان بعد قتل نوذر

و گفته او [illegible] بهر پهلوی تاج و تخت بباید یکی شاه فرخنده بخت که باشد برو فره ایزدی

تابد ز گفتار او بخردی [illegible] در آخر کار [illegible] اتفاق [illegible] سلطنت کاوس

در وقت [illegible] خوابی بدین گونه که [illegible] سلطنت [illegible] بخلافت کیخسرو خواهد بود و

فرستادن برای [illegible] کیخسرو از [illegible] توران [illegible] کفایت میکند در اینجا دقیقه ایست که اکثر

کم

خلافت آشکار شود سنت الله جاری است بر آنکه چون اکثر خلق مستعد قبول ... شوند مدبر السموات

والارض الهامی یا تقریبی مینویسند تا صلاح عالم از آن تدبیر در رنگ ثمره صورت گیرد بعثت را ز وجب

مجددین بر سر هر مایه ... ... که بعثت آنحضرت را صلی الله علیه

وسلم در وقت ... ... کرده است کما جاء فی الحدیث القدسی ان الله نظر الیهم فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا

من اهل الکتاب ... ... کتب الحدیث ... ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم

... ... که ... ثابت نشده ... ...

باید ... ... خلیفه ثم خلیفه ... تا آنکه مراد حق تمام شد و موعود منجز گشت ...

موافقت ... که ... ... از معلوم ... است و لهذا ... گفتند لولا نزل هذا القرآن

علی رجل من القریتین عظیم ... ... اعیان خلافت ... ... مراد حق ... ...

... ... که از ... ...

... ... بعض ... تعیین ... ...

... ... المومنون الا ابا بکر ... خلافت ... ...

... ...

حقیقت ... ... اصلاح عالم ... موعود ... ... استخلاف ... ...

... ... حکمت ... ... مصلحت عام را

آنکه اکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... ... است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعده

ثم عثمان بعد عمر ... آنکه بتواتر معلوم شد که صدیق و فاروق و ذو النورین بادشاهان زمین

بودند فرمان روایی میکردند و مردمان با ایشان معامله رعیت با خلیفه بجای می آوردند و بلفظ

یا خلیفه رسول الله و یا امیر المومنین ندا میکردند این قدر از خود موافق و مخالف همه میدانند پس

تا ... خلافت که فرمان روایی است ایشان را ثابت شد نه غیر ایشان را پس از غیر ایشان ...

اسم خلافت منتفی شد گفتگوی سنی و شیعه ... است که ایشان ... فرمان روایی مطیع بودند

یا عاصی بمانع خلافت ایشان بعد از پیغمبر بود یا خلافت دیگری یا بر خلاف حکم پیغمبر

و نص شارع بر تعیین غیر ایشان بوده والا ایشان موافق آن نص خلیفه شدند یعنی اگر نص برای دیگری

بوده و ایشان بی نص خلیفه شدند و [illegible] نشستند در تصدی خلافت قباحتهای بسیار لازم می

آید [illegible] در کلام رب العزت جل و علا و کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات والتسلیمات و کذب

متواترات [illegible] از معانی مصدق در اجماع امت [illegible] ضلالت و ارتفاع امن از احکام شرع

[illegible] تکلیف بخبری از احکام شرع بکلی زایل است و [illegible] حکم عقل صریح [illegible] نقض و مقصد

[illegible] در کلام رب العزت [illegible] که ایشان عاصی باشند در خلافت [illegible] آنجهت لازم می

آید [illegible] عظیم [illegible] و اخبار بر رضای اهل بیعت شجره و سابقین و اولین

از مهاجرین و انصار آمده است لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم

فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما و [illegible]

[illegible] که [illegible] برحق [illegible] عظیم [illegible] از [illegible]

[illegible] از دو حالت بیرون نیستند یا اعانت [illegible] یا سکوت ورزیدند اگر اعانت کردند ظالم

[illegible] زیرا که اعانت ظالم ظلم است قال الله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم و اگر

سکوت کردند [illegible] بنا بر خوف بود یا بغیر آن اگر بغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف

بود آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیعت رضوان یا اکثر ایشان بود یا قلیلی را از ایشان

اگر جمیع را بود یا اکثر را [illegible] باطل است [illegible] زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان بر

خلافت [illegible] صورت نمی بست [illegible] مهاجرین و انصار ناصر [illegible] بود و اگر

اقلی را خوف [illegible] بوده اکثر عاصی شدند [illegible] آن اقل [illegible] بشارات [illegible] باشد

[illegible] که اگر [illegible] در خلافت [illegible] در حق او آیات [illegible] و ثنا و [illegible]

[illegible] خلافت او [illegible]

[illegible]

بود

کسیرا باشد چه تو هم میرود در نزدیک اشاعره قابل الوقوع است و نزدیک معتزله ممتنع الوقوع و بهر تقدیر
تحدید امری چه جهه بیان جمله افعال تلبیس عظیم است و کلام ربانی مفسد قصص انبیا و ذکر نوبا ند اشتند نه
نکنند و اینها باشد هر جواب ان کلام از جهت انکه تعقیر [illegible] تکلیف تنا و مع و بشارت بحث
را که در ایام عمر چنین کارهای شنیعه از وی بظهور آید چنانکه خدا بجا عظیم ابطال لازم میشود اجهت
که جمعی غفیر از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده اند و این روایات
طرق بسیار دارد بحیثیتی که نزدیک است اجتماع یقین بامر مشترک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد باشد [illegible]
صدیق بودن او قطعی باشد و در بعضی از آیات بجز جد ایات بعضی ازین بسیار یافته میشود که سبب نزول آنحضرت
صدیق بوده است اول الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و صاحب [illegible] باتفاق موافق و مخالف غیر صدیق نبود دوم ولا یاتل اولوا الفضل منکم
والسعة ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم و
الله غفور رحیم اشارت است بصدیق باتفاق سیوم لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل قال الواحدی قال
الکلبی فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی ابی بکر لانه اول من انفق ماله علی رسول الله صلی الله علیه
و سلم و اول من قاتل علی الاسلام و قال ابن مسعود اول من اظهر الاسلام بسیفه النبی صلی الله علیه و سلم و ابو بکر
و قد شهد له النبی صلی الله علیه و سلم بانفاق ماله قبل الفتح فی احادیث کثیرة چهارم ان الله هو مولاه و جبریل
و صالح المومنین قال الواحدی قال عطا عن ابن عباس یرید ابا بکر و عمر [illegible] للنبی صلی الله علیه و سلم علی من
عاداه و نصرانه و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قوله تعالی و صالح المومنین قال صالح المومنین [illegible].
و پنجم ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا
بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا
ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین قال الواحدی قال مقاتل و اعطا و الکلبی عن ابن
عباس هذه الآیة نازلة فی الصدیق رضی الله عنه و کان مدة حمله و فصاله هذا القدر و یدل علی صحة قوله حتی اذا
بلغ اشده الی آخر الآیة و قد علمنا ان کثیرا من الناس من یبلغ هذا المبلغ لم یکن منه هذا القول و هو ما ذکر الله عنه

قال رب اوزعني الآية تدل انه في الـ[...] نزلت هو ابو بكر رضي الله عنه ومعنى قوله بلغ اشده قال عطا ثماني
عشرة سنة وذلك انه صحب النبي صلى الله عليه وسلم ثماني عشرة سنة في تجارته الى الشام فكان لا يفارقه في اسفاره
وحضوره فلما بلغ اربعين سنة ونبي رسول الله صلى الله عليه وسلم وصار [...] قال رب اوزعني الحسن ان اشكر نعمتك
[...] التي انعمت علي بالايمان حتى لم اشرك بك وعلى والدي الى قحافة عثمان بن عمرو وام الخير سلمى بنت صخر بن عامر وقال علي
[...] ابن ابي طالب نزلت هذه الآية في ابي بكر اسلم ابواه جميعا ولم يجتمع لاحد من الصحابة المهاجرين ابواه غيره اوصاني
[...] ذلك منه وجده وان اعمل صالحا ترضاه قال ابن عباس اجابه الله تعالى فاعتق تسعة من المؤمنين
يعذبون في الله [...] الى الخير الا اعانه [...] ستجاب دعائه في ذريته اذ قال واصلح لي في ذريتي
فلم يبق له ولد ولا والد ولا والدة الا آمنوا بالله وحده [...] والذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
به ابو بكر [...] هم المؤمنون الذين صدقوا محمدا صلى الله عليه وسلم بما جاء به من الاسلام اولئك هم المتقون
[...] الذين ينفقون اموالهم سرا وعلانية في الكشاف قيل نزلت في ابي بكر الصديق رضي الله عنه حين تصدق
باربعين الف دينار عشرة بالليل وعشرة بالنهار وعشرة في السر وعشرة في العلانية وقوله تعالى سيجنبها
الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى معتزله متفق اند بر آنکه مراد ازین اتقی صدیق اکبر است چون [...]
[...] معروف بوده ونکته است باتفاق مفسرین ودر [...] صدیق کسی [...] مطلوب نکرده است
ودر وجود بسیار دلالت میکند بر آنکه حضرت مرتضی مورد آیه نبوده زیرا که مرتضی صغیر بود در کفالة آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ومال نداشت تا انفاق کند و آنحضرت [...] علیه وسلم بر مرتضی منت تربیت داشت
بخلاف صدیق اکبر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی منت تعلیم اسلام داشت لا غیر وآن نعمت را جزا
نیست کما قال الانبیاء علیهم السلام وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله وچون مراد ازین صدیق باشد
معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالی ولسوف یرضی زیرا که اتقی ومرضی من عند الله فی الحال والعاقبة
اکرم است واکرم بهترین امت است وبهترین امت احق بالخلافة است واگر کسی گوید که مراد اینجا جنس
اتقی است گوییم دخول مورد نص در عموم آیه قطعی است بر تقدیر تنزل میگوییم که صدیق را [...] ثابت
ظاهره حاصل بود بالاتفاق بحث در آنست که این خلافت حقه بود یا نه [...] شبهات [...] بسیار شده

متعصب

متصف باین صفات شود پس بشارت بروی صادق باشد و بعد که آخر کار محمود نبود و آخر کار خلیفه بود
و امت در عالم برپا نشد درین بشارت داخل نیست. از آنجهت که هر دو آیه و یستخلف یعنی آیه و عد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و آیه الذین ان مکناهم فی الارض [illegible] در یک وقت فرود آمده اند مطلق یکی را دیگری تفسیر میکند و آنچه
از دو جا حاصل شد استخلاف صاحبان اوصاف است در عین خلافت ایشان و بیان آنکه تمکین فی الارض نصیب
ایشان کرده تا چیزی دیگر که با آن خلافت باشد نه آنچه خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و از آنجمله آنست
که در سوره فتح مذکور است قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا
یؤتکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما قال الواحدی اکثر المفسرین علی ان هولاء
بنو حنیفة اتباع مسیلمة قال رافع بن خدیج کنا نقرأ هذه الآیة ولا نعلم منهم حتی دعا ابوبکر رضی الله عنه الی قتال
بنی حنیفة فعلمنا انهم هم قال ابن جریج ستدعون الی قوم الی قتال فارس تقاتلونهم او یسلمون او یکونوا [illegible] الاسلام فان
تطیعوا ابابکر و عمر یؤتکم الله اجرا حسنا یعنی الجنة و ان تتولوا تعرضوا عن طاعتهما کما تولیتم و عرضتم عن طاعة
محمد صلی الله علیه و سلم فی المسیر الی الحدیبیة یعذبکم فی الآخرة عذابا الیما و این آیه [illegible]
الله تعالی و عد علی طاعتهما الجنة و علی مخالفتهما العذاب الالیم انتهی و عده [illegible] مستقبل [illegible]
خواهد بود اعراب را به جهاد کفار دعوت [illegible] داعی سبب وجوب قبول دعوت خواهد بود پس اگر قبول کنند ثواب
یابند و اگر قبول نکنند معاقب شوند و این لازم [illegible] ثابت [illegible] بجهاد اشهر و اعظم صفات خلیفه است
و خالی نیست از آنکه این داعی یا آنحضرت است صلی الله علیه و سلم یا خلفای ثلثه یا مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم این داعی نمیتوانند شد زیرا که خدا تعالی میفرماید لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا
این آیت در قصه حدیبیه نازل شده است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد حدیبیه محصور و معلوم بعد از آن
بغزوه خیبر برآمدند و کسی از اعراب را دعوت نمودند و بغزوه فتح مکه و حنین و این قتال بقوم اولی باس شدید
نیز زیرا که این کلمه دلالت میکند بر مغایرت این قوم با قوم اول که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر است اولی
بأس شدید است که به نسبت قریش شده باشند [illegible] روم و عجم یا فارس [illegible] و نه مرتضی
نیز زیرا که مقاتلات حضرت مرتضی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود نه بدعوت اسلام و تقاتلونهم او یسلمون [illegible] میکند

بزرگی اند دعوت کفار بجهت اسلام بنو امیه و بنو عباس دعوت نکردند اعراض کلی از جهاد کفار تا

مصلحت الملک نماند فقط و این دعوت صدیق اکبر بسوی قتال اهل شام و عراق عهد ... چنانکه ... بقتال عراق و

شام و مصر بود و دعوت ذی النورین بقتال ماوراء النهر و افریقیه و مغرب واقع شد کما هو مبسوط فی التاریخ

پس ثابت شد که مراد ... واجب الامتثال بعد از این صفت خلیفه خاص و وجوب خلافت ایشان ... دعوت بجهاد

منحصر در ایشان شد ... واجب الامتثال باشند زیرا که منتظم بکلمه اسلام جمع اند هر دو فریق حجی ثابت

و دعوت ایشان کرده اند و تعیین احکام در جماعه نمود و وجوب انقیاد ایشان میکنند و جمیع احکام فیما بعد

... است که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی

الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم و این آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه محبوبین کاملین مرتدین

را ... جهاد کردند با مرتدین و این معنی در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر نشد زیرا که اسود عنسی مرتد شد

... بسوی وی لشکری نفرمودند و در ایام حضرت مرتضی نیز زیرا که قتال ایشان با بغاة یا خوارج

... و در زمان خلفای بنی عباس و بنی امیه نیز ... یکی از مرتدین بطریق ... قتال نکردند

پس معلوم شد ... این آیه ... رجال ... قتال اهل ... آن موصوفین صدیق و فاروق و جنود

ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب میشود بخلیفه هرچند وی خود حاضر واقعه نباشد و اگر صدیق

و فاروق خلیفه نباشند ... جهاد کردند با بیعت نموده بودند با استخلاف ایشان را ...

محبین و محبوبین نمی بودند ... این آیه دلالت میکند بر آنکه اتباع ایشان محبین و محبوبین اند و بر مومنین

رحما اند و بر کافرین اشدا و مجاهد باشند و از کسی نترسند و این همه اوصاف کمال است ... فرمود

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این دلالت میکند بکمال فضل و تناهی در شأن ایشان ثابت شد که شیخین در ایام

خلافت خود با جماعه اتباع ایشان ... موصوف بصفات کامله که ... است از آن ...

... و ممدوح و مشمول فضل الهی بودند و ... لازم استخلاف حق ... افضلیت ایشان ... و ...

... افضل انبیاء علیه الصلوة والسلام بر تقدیری که خلافت مخصوص ... باشد ...

...

از جهت آنست که بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بهشت برای اینهای بزرگواران [illegible]

بی شمار که روایت [illegible] از جماعه علیه فی کل طبقه و [illegible] اکابر اصحاب علی [illegible] رسیده و تشعب

اسانید دلالت میکند بر آنکه [illegible] بشارت [illegible] ببعضی [illegible] بالجمله ثابت شده و اگر این [illegible]

با سوق [illegible] باشند [illegible] بشارت باشند و بشارت [illegible] و بشارت ایشان [illegible] فصل

که [illegible] گذشت اما [illegible] متواترات [illegible] صادق مصدوق از آنجهت که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم در اطلاعات بسیار علامت این بزرگواران اثبات فرموده [illegible] و اشاره اخری نمود

[illegible] و بعضی [illegible] این اطلاعات اگرچه هر یکی خبر واحد است اما چون مجموع را ملاحظه کنیم غیر محصور

باشند معنی [illegible] و آن صحت خلافت ایشانست [illegible] خلافت [illegible] بیان این مجمل آنکه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] فرموده لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی

ابی بکر و عمر مراد آنست که [illegible] بعدی [illegible] زیرا که [illegible] مخصوص و معین [illegible] شده و وجود

ایشان [illegible] قیام بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصص و معین این هر دو [illegible] شده [illegible]

موصوف را باید شناخته باشند پیش از آنکه ذکر [illegible] ندای [illegible] مخاطبان شنیده بودند و مراد از

اقتدا اقتدا در امور خلافت است زیرا که [illegible] اقتدا [illegible] خلافت [illegible] اقتدا

[illegible] مراد داشته اند [illegible] در همین حدیث تعلیم قرآن [illegible] دیگران [illegible] کرده شد پس مراد

از اقتدا غیر فتوی و تعلیم است و آن نیست الا استخلاف [illegible] دلالت بر ایجاب اقتدا در امور

راجعه الخلافة و همین است معنی نص بر استخلاف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه وداع که امت

را بآن تودیع کردند فرمودند علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ بعد

از آنکه [illegible] مذکور کردند که دال باشد بر آنکه ولات امر بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفا

[illegible] خواهند بود پس گویا فرمودند علیکم بسنتی وسنة ابی بکر وعمر وعثمان [illegible]

[illegible] ثابت شد در آنچه بخلافت متعلق باشد [illegible] المطلوب و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

احادیث مستفیضه خبر داده اند که بعد وفاة وی صلی الله علیه وسلم خلافت نبوت [illegible] خواهد بود

بعد از آن ملک عضوض و آنکه متصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بود
پس خلافت ثلثه یا خلافت بقدر رحمت باشند و اگر سیرة این خلفا ... یا مثل ... یا
خلافت را عضب گفته بعضی خلافت نبوة فرموده اند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیحه
اعلام فرموده اند یا آنکه خلافت تا سی سال است و سفینه تفسیر کرده آنرا بخلافت خلفای اربعه و هیچ لفظ بر
آن دلالت نمیکند زیرا که مطلق ریاست موقوف است بر همان نیست پس باید خلفای متصف بخلافت
بعد از ایشان ملک عضوض باشند پس بخلاف ممدوح بود و خلافت که بعضی وجود باشد ممدوح نیابد
و در احادیث مستفیضه وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رؤیا قلیب دیده و جماعه از صحابه
نیز رؤیاهای مختلفه دیده اند از آنجمله حدیث سبب متصل از آسمان تا زمین و حدیث تنوط بعض
ایشان ببعض و حدیث آشامیدن آب ... فتح عثمان و باز جمع شدن اسباب
رای او و حدیث وزن ... غیر ذلک و این همه مصرحست بخلافت و این تعبیر در بعضی صریح
وارد شده و در بعضی باشارت و در بعضی اسناد آن سکوت کردند از اطناب رخصا بلکه با آن مشتبه شدند
پس نیک دانستیم که خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضا داده آخر عهد خود
امام شدن ایشان و باقامت دیگری راضی نشدند پس دلالت میکند بر خلافت صدیق عقلا و نقلا
اما عقلا از آنجهت که عادة جاریست بآنکه بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت میکند بر استخلاف
و عقد او دلالت می‌نماید بر امیر ... داشت و علم دادن دلیل منصب امارت است و این کلمه را
حکم عبارات دارند مثل سپارت دست و سر کاری ... و امامت نماز منصب آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم و بهتر پیشوا امور دین و دنیا پس تسلیم آن تصدیق دلیل باشد بر اقامت او
مقام خلافت را و اما نقلا پس از آنجهت که صحابه در وقت عقد خلافت با آن تمسک کردند مثل عمر
... و ابو عبیده و امثال ایشان از سایر حاضرین ردی و انکاری بر این استدلال ظاهر نشد
پس گویا همه مستصوب این استدلال شدند و اگر امروز در دلالت این فعل خفای ... کرده
در عصر صحابه خفای نبود و مثل این بشارات مختلفه دلالت او بر خلافت در عصر آن

حضرت

حضرت صلی الله علیه و سلم سائله را فرمودند ان لم تجدینی فاتی ابابکر و این نیز صریح است در اشعار خلافت
بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق را چنانچه شوند زیرا که تعریف شده است الا ان وادای و عده آن بهامور مکلف
خواص خلیفه است بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند لا یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و این حدیث
دلالت بر خلافت صدیق دارد علما درین دلالت وجوه نقل میکنند قیل لان الخلیفة یحتاج الی الاکثار من دخول
المسجد بسبب احتیاجه الی ملازمة المسجد کی یصلی بهم صلواتهم و یفتیهم و یقضی بینهم و کان ما انما ینبغی ان لا یمر
الا اذا لا یتصور الا فی المسجد و قیل انه اشارة الی سد رغبات الناس فی الخلافة و حضرت عایشه صدیقه
رضی الله عنها ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب موت فرمودند لقد هممت ان ادعو ابا
بکر و ابنه ... این حدیث صحیح است دلالت میکند که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف صدیق بود و ذکر ده
داشتند که غیر صدیق با آن بیعت کنند لیکن نزدیک شد که کتابت خلافت بنام او ... بیعت برای او بنا
نوشتن ... وعده الهی را آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب شخص مطلق امر فرمودند که صدقات را بعد من با بوبکر
دهند و بعد از وی بعمر و بعد از وی بعثمان و بعد از عثمان ساکت شدند و اخذ صدقات یکی از خواص
خلافت است از برای صدقات امر است با نقیاد ایشان در امور خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خطبه خواندند بعد از آن امر فرمودند صدیق را ... را بخوانند خطبه بترتیب همین دلالت میکند
بر خلافت ایشان بترتیب زیرا که خطبه از لوازم خلافت است ... بترتیب و ...
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الخلفاء دلالت میکند بر خلافت ایشان متعلق است و ...
ایشان از جهت خلافت و عجب است از کسی که بقوله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله استدلال میکند
با بطال املاک ایشان تکیه بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الخلفاء استدلال نکند بر ایجاب انقیاد
ایشان در امور خلافت و گویا مسجد از شعایر اسلام است و صورت دین است و امارت نهان
آنکه تبعیت از قیام بامر دین و انصورت را خدای تعالی امر فرموده با پیغامبر او در حقیقت بامر الهی
شد چنانکه ... نشستن تا که مطلع شدند زیرا که صلا باید کرد و الله اعلم و در رکن خامس در قسم دوم
از شواهد النبوة مذکور است قصه شخصی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند شتر بار خرما بار داد و فرمود

بزمن ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان تنزل خواهد شد داد و صفا عرفانی که سینه بسینه بار بیعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حضرت ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی فرمودند اگر ... سند ابوبکر عمر آنکه
... ابوبکر را ... [illegible] ... سبب ذکر ... اصحاب ... کتب
مقام او باشد ... ابوبکر قائم مقام ... شهید ... نیکو ... عثمان ابن عفان
و علی برادر ... در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابوذر گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چند سنگریزه در دست خود گرفتند آن سنگریزه ها تسبیح گفتند بعد از آن که در دست ابوبکر
نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عثمان نهادند تسبیح
گفتند و هم درین معنا مذکور است که شهیدی از شهدای یمامه بعد از موت تکلم کرد و گفت محمد رسول الله ابوبکر
الصدیق عمر الشهید عثمان ... ... شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت عظیمه بعد از آن ... مراتب ...
... با خلافت باشند اما مقدمه اولی ... با احادیث صحیحه ... مرتضی و انس ...
سید الکهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین ... علی خاص ... محبت ...
و معانقه ... منزلت شیخین فوق ... رعایت علی باشد و اما مقدمه ثانیه پس از آن
جهت که از ... ... که مقصود از عباد ... عبادات ... صوفیه ... الاصول
منزلت ... ... بهتر ... الاجابة ...
عند الله شیخین ... از سایر صحابه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... بالخلافة باشند
اما مقدمه ... حدیث مستفیض از عائشه ... اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کان احب
قالت ابوبکر ثم عمر ... عمرو بن العاص ... عائشه ... ابوها ثم عمر ... مراد از احب
اینجا ... منزلت ... کان مستخلفا لاستخلف ابابکر ثم عمر مقدمه ثانیه
از آن جهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... خصوصا ... احادیث ...
... دلالت میکند بر افضلیت شیخین وزیران آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم و
بسمع و بصر ... تشبیه داد و معلوم است که ... کسی است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نسبت دیگر نسبت به السابقین باشد و اگر قرب نسبی مراد باشد اقربیت بالخلافة آنحضرت صلی
الله علیه و سلم شیخین [illegible] که امر بامامت میکنند [illegible] اشاره شده بتحقیق
ایشان را از آنحضرت مسافرت با ایشان در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان [illegible] حسب مودت با ایشان بامر
امامت در وقت [illegible] دین [illegible] شدند آن صدیق و فاروق [illegible] خلافت [illegible] و خلافت ایشان
حق ابوبکر حدیث حذیفه ان تستخلفوا ابابکر الی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که [illegible] تا آنکه اهل
[illegible] اهل [illegible] و آنکه [illegible] آنحضرت باشد [illegible] از جمیع [illegible] ایشان
[illegible] تربیت [illegible] و [illegible] و کسیکه متصف
بالصفات باشد قربیت بآنحضرت صلی الله علیه و سلم در منزلت هر کسی اقرب باشد بآنحضرت صلی الله علیه
و سلم احق بالخلافة است آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که فاروق استعداد نبوت دارد در قوه علمیه
[illegible] اما علمیه جایی که گفته اند شیطان از وی میگریزد در رویا قمیص [illegible] که در این امت [illegible]
[illegible] و اما علمیه جایی که گفته اند الحق ینطق علی لسان عمر و گفتند [illegible] در رویا لبن [illegible]
برای او باقی [illegible] صفت [illegible] است پس وقتیکه نبوت منقطع شد او بالخلافة متعین است که
استعداد او نسبت باعدا [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
پس [illegible] و [illegible] در وقتی [illegible]
باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرده اند در حق فاروق [illegible] کرده
باشند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضه تصریح فرموده اند خیر القرون قرنی
ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب [illegible] صدیق و فاروق و [illegible] حاضری بودند
اگر [illegible] امامت نموده اند ایشان را [illegible] اهل حق [illegible] قرنها [illegible]
[illegible] بر ضلالت [illegible] اجماع واقع شد بر خلافت صدیق و فاروق [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] ایشان [illegible] خلیفه و امیر المومنین [illegible]
[illegible] بالخلافة [illegible] فهو المطلوب [illegible] فاسق [illegible]

دیدیم بر علی اسد ... چنانچه ظاهر است زیرا که خدای تعالی فرموده است کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجتمع امتی علی الضلالة و قال خیر القرون
قرنی الحدیث و از آنجهت که مستلزم تضلیل اسلام است متفق اند بر آنکه امام بحق بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق
بود یا مرتضی پس چون حق خارج نیست ازین دو قول و مرتضی ترک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که
حق صدیق است زیرا که ترک منازعت خالی از دو حال نیست یا آنست که بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه و تقیه
باطل است زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عاجز نبود بوجهی که امکان معاودت صدیق
نداشته باشد از آنجهت که شجاع بود باتفاق و بنو هاشم با او بودند و ابو سفیان رئیس بنی عبد شمس
با او موافق شده بود و زبیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله عنها با علو نسب و قرابت خود زوجه
او بود و این ادعی داعی است قبول ریاست او را و نفوس عوام مطیع اند با آنکه خلافت مدار کار
تبلیغ ... باشد و اگر بغیر تقیه ترک منازعت نمود عصیان بود بلکه خیانت در حق امت کرده باشد و
عاصی و خائن لایق امامة نبود و اگر شیعه گویند که هفتاد هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند
از بیعت رجوع ... گوییم باطل است زیرا که هفتاد هزار با مرتضی در ایام خلافت او بیعت نموده بودند
باز رجوع نمودند باز هفتاد هزار یکدیگر ... اهل الجنة ... معتقد بوده اند ... عاصی شد
بسبب ترک منازعت قبل ... و اگر گویند مشغول بود بماتم پیغامبر گوییم ماتم
مانع ترک مصلحت عامه برای کاری که فایده آن متعدی نیست و از آنجهت که امت متفق است بر آنکه امام
حق بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو کس بود پس گوییم که مرتضی امام نبود زیرا که متواتر شد که
در ایام خلافت خود بر منبر گفت خیر هذه الامة ابو بکر ثم عمر و این قول او خالی از آن نیست که اعتقاد او با
زبان موافق بود درین قول و هو الحق و هو المطلوب یا مخالف ... لیکن بغیر ضرورت و
تقیه با جمیع این شجاعت ... اجماع خلاف ... پس ... سید مدلس ...
... باشد اگر بغیر تقیه بود و تقیه در ایام خلافت وجهی ندارد و ... اگر ... اکراه
... اکراه اکتفا میکرد چندین مبالغه نمی نمود ... تقیه با وجود خلافت و شوکت

و شوکت و قیام بعضی از جمیع اهل اسلام جایز باشد میتوان گفت که با شیعی یا سنیین به جهت در حقیقت با

تقیه انکار شیخین میکردند [illegible] کلام [illegible] متحقق است در خلافت تقیه و نمی توان گفت که [illegible] از باب اسلام و [illegible]

[illegible] در [illegible] به جهت [illegible] بنابر تقیه مسلمین بود [illegible] که تفرقه قوم ترک اسلام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] امامت و این همه تقیه جائی میکند که هیچ

[illegible] خلافت حق صدیق بود و بعد از آن حق [illegible]

دلیل [illegible] که خلافت [illegible] صدیق و مرتضی لیکن چون مرتضی بعد آنحضرت صلی الله

علیه و سلم [illegible] صدیق [illegible] خلافت دلیل برآنکه حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه

و سلم خلیفه نبود آنست که [illegible] بیعت [illegible] اقوال [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] صدیق [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] آنحضرت که اگر [illegible] خلافت حضرت مرتضی [illegible]

[illegible] خلافت از مرتضی صرف کردند و برای [illegible] اعتقاد [illegible] آن نص منکر شدند [illegible]

[illegible] الزام [illegible] شدند [illegible] باآنکه [illegible]

الزام نقل کرده [illegible] قیام مرتضی بخلافت [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] حضرت [illegible] انکار [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] آنحضرت [illegible] خلافت صدیق [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] قرآن جمع کرده شیخین است [illegible] اقوال ایشان

[illegible] اقوال ایشان [illegible] کرده اند [illegible] آن

سکوت [illegible] تقیه [illegible] بنابر تقیه سکوت کردند

[illegible] بر آن موافقت [illegible] مرتضی [illegible]

[illegible] ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا [illegible]

و اذا تعارض اخبار صحیحه در صورت منقول پس تحقیق درست است باقی ماند بیان اینکه عمل نمایند
و تعلیق با اینکه رفع نشده اگر شیعه گویند حقیقت قرآن را ما دانستیم از علماء و قدما ما آنرا که دیدیم عمل کنیم
تقلید بجهت آنکه بنیاد بر حفظ الهی نهاده اند اما اسلاف ما قطعی نگوییم از آنچه اعتبار یابند که بر حفظ الهی اعتماد
می توان نمود بیان اینکه حصول مراد نمی شود اگر گویند حقیقت امید انفصال متصور گشتن نقل آن که در هر طریق
توان نمود صورت بیان استقامت ثابت نشد و اگر گویند اکثر ثابت شد تا اطلاع بر ما عرض کنیم نتیجه
آنها مستنبط منقول است این نقل را اینکه گسسته را بعد از سه عام تحت مخالفت بر خبر معرفت سلف نه
صحیح نیست و این معرفت بدون نقل از صاحب شرع صورت نمی بندد چون نقل را در بیان قیاس و عمل
نرسیم با عرفیت حکم کند با آنکه عقل بر وضع شرع نمی تواند بعد از آنکه معنی آنرا بجهان می تواند گفت حکم
فیه من الله بر آن دلیل حقیقی که بخود در شرع است نه یقینی که مستقل شود تا آن را یکسان نماید این نوع از نقل
هر چه باشد قسم و اتباع بر موافقت و مخالفت آن نوع مشغول به تفرق کلام و اختلاف است قبیح
اختلاف امت است چنانچه حق تعالی فرموده و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا الآیة من احدث فی دیننا ما لیس منه
فهو رد و نحو ذلک ... و این نوع عبادات است که بعضی در کتاب الله و حدیث حضرت رسول
ابن ابی طالب ... و بطرق متعدده مروی است ... کلا مطلقه بهم رسید و در حکم حدیث
مشهور است ... اگر چه این را فرا بحر ... و در ... غیبت مخالف ... موافق کتاب
الله باشد یا حکم صریح عقل بر سبیل موافقت یا قیاس بر اصول شرعی مانند آنچه در اجماع امت مرحومه
خصوصا اجماع طبقه اولی از امت و قیاس کلی بر ایشان موید گردد و دیگر احادیث را اگر چه در علوم کبیر
اختلاف علما در تصحیح و تضعیف شده و ... متعارض واجب التوقف است تا طرفی از آن ثابت شود
و تعدد رفته اند و استدلالات ضعیفه که تنفر ... و قبول آن که حکم کرده و حکم این نوع ثابت گردد
ما را حاجت خود ... فقه صاحب ... معرفت باید نمود هر چه بعد از استقرار جهد مظنون ما باشد که آن
عمل بر این حکم کلی مثل اجماع امت ... امر متمکن ... مصیب ... و سعیت
و در دیگر ... معذور ... علی الحقیقة فهم ... تولید تعیین ... و احتیاط ...

در این نوع سمعیات و [illegible] این نیز به وجوه حکم عقل معلوم است که مسائل [illegible] تکلیف [illegible]
است و قسم [illegible] اند نوع اول که عقل با سمع [illegible] است [illegible] بر این قسم اول [illegible] بلکه [illegible]
منزلت و این [illegible] ایمان را نقص و کفر [illegible] و در تحقیق [illegible]
[illegible] بقدر بوده دیگران خواسته اند اگر [illegible] بنص صحیح [illegible] و حسب اتفاق [illegible] آن [illegible] اگر
ایشان خلافت را غصب [illegible] گرفته بودند [illegible] باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] خلق [illegible] قابل اعتقاد [illegible] اگر
[illegible] مطلب [illegible] خلافت این عزیزان [illegible] متفق [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] منکر خلافت خلفا [illegible] تمام [illegible] نقل [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] خواهد بود که [illegible] عالم [illegible] اول
از عقل هم [illegible]
از [illegible] قابل اعتقاد [illegible] باشد [illegible]
المؤمنین [illegible] اجماع امت [illegible] اگر [illegible] و [illegible]
منعقد [illegible] شریعت [illegible]
و امت [illegible] عقل [illegible] ثبوت [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] الیوم [illegible] لعنة الله والملائکة والناس اجمعین [illegible] العقیدة [illegible]
[illegible] حکم عقل [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] عظیم [illegible]
بنی آدم که [illegible] کرده شد [illegible] تمام امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد [illegible]
[illegible] برآمده باشند [illegible] عظیم نباشد [illegible] برای [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شوند [illegible] ایمان [illegible] برای صورت اسلام
[illegible] آخرة [illegible] عظیم [illegible]
منکر [illegible] حکم [illegible]

پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بدو اعلای کلمهٔ اسلام کشته نشدند زیرا که مقصود بود که حامل رسالت [illegible] اسلام در آخر بندهٔ

دیگر بپرورند و این قدر [illegible] که کشتند عمارت کردند و است [illegible] [illegible] تیر گشتند برای

[illegible] بلفظ سلام شده و در آخرت بهره نیابند و اکثر شیعه گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستخلاف

مرتضی دادند [illegible] تیسیر جمیع مسلمانان و در دنیا و آخرت [illegible] با فاقتنا امام مرتضی

نسبت کرده اند تا بدانکه هم مقتضای [illegible] عقل آنست که ترتیب [illegible] و تسلط یابد و بعد از وی

[illegible] اصلاست [illegible] و الهام علوم عقلیه و نقلیه شده برای اصلاح عالم در بعد [illegible]

[illegible] علوم [illegible] در [illegible] عوام [illegible] طریقه [illegible] اصلاح است [illegible]

[illegible] همه [illegible] استعدادات کاملیات خارجی [illegible] هر که در حکمت تحکیم [illegible] اعمال جیده [illegible]

[illegible] مدار تحقیق [illegible] که مقتضی ارسال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بعد از آن مرتضی داوود

[illegible] آنکه در [illegible] اولی مقربیه [illegible] حضرت مرتضی به اولاد او تا قیامت منصوص [illegible]

خلافت [illegible] علی و جه [illegible] صورت نگیرد بلکه از [illegible] هر که دعوت [illegible] کنند در [illegible]

[illegible] مقتول گردد و [illegible] پیغمبر یاد و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم

الغالبون [illegible] الذین [illegible] الانبیاء [illegible] المرسلین [illegible] و هم الغالبون ممکن است [illegible]

امر فرمایند [illegible] بیان [illegible] و [illegible] سبب [illegible] عالیه [illegible] بعقل [illegible]

او در [illegible] او لی مختوم شده امثال آن امر نکنند و از فیض عام محروم مانند و ممکن است که غیری فرماید

[illegible] تکلیف [illegible] را اعلام نکنند و از آن جهت که جریان افعال خدای تعالی در عالم بر سنن واحد دلالت [illegible]

معانی [illegible] پیغمبر یاد اگر از [illegible] سنت الله [illegible] بجا است و اگر از [illegible] عقلی نظر کنیم رواست و لهذا [illegible]

[illegible] از نظام [illegible] لوازم اثبات [illegible] علیم قدیر کرده اند در ثبوت

ظهور معجزات بر طبق دعوی پیغمبر سبب نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات [illegible] سیاست

[illegible] دلالت [illegible] را [illegible] بر صدق [illegible] و دلالت [illegible] است بر [illegible]

[illegible] الی غیر ذلک [illegible] لطف خدای تعالی که سبب بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شده [illegible]

عهد او را تاثیر کاری کرد که انقیاد ملل ایشان بجهت دعوت بجهه بعد از آنکه لشکر کسری ... ظهور امد بیش از
بعثت بود نرسید که کاری بظهور رسد و متفرع برین شد که جمله اعدا را ... او لاد و عوام قبول دین آورند
دیدند ابتدا اعتراف بعد از آن کاری که شده متفرع بر بعثت است از زوال دولت کسری و قیصر که بدست شیخین
شد بعد از رسالت مرجعه بر جمیع خلفا ظاهر شد بود از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با همه در مرحله
مجاهده و ترغیب فرمودند ... ثبوت قواعد اند مهمات ... و ... احسان و اوراق
اولاد ... و ... ما ... خلفا جهل و کبود آدمی در ترتیب هر یکی نزد دیگری ...
... که سابقت ... ظاهر ... بسبب حقیقت خلافت خلفا از این ...
عقد ... که قصد ما عذاب ... لطف ...
... نزد ... قرآن آیات
آیات ... سوره سوره ... جمع ... گشته ...
... مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... قیاس ...
... آنجناب علیه الصلوة و السلام ... از ...
... ترتیب ... آنحضرت ...
همه با خلفا بجهت ... و متفق شدند ... ایشان ... اولاد
جهان ... قرآن با تمام ... مجموع متفق ... از بلاد اسلام ...
... و قصد ... قرآن و اتفاق مسلمین با یکدیگر ...
... که پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نام ... نشنیده ... بعض ...
صلی الله علیه و سلم ظاهر شده ... در جمیع ... اتفاق ...
... تعصب ... نشده باشد ... این خلافت ... عصیان ...
در ... خلافت ... اتفاق ... اعظم
از امت ... موافقت ... عصیان ... که تمام ایشان

[illegible] از عقلا و در میان امت واقع شود چنانچه معلوم است با عقل جمیل و عقل مراتب میشود که [illegible]

[illegible] و فات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد [illegible] امری که آنانست فوق غضبیات [illegible]

[illegible] که بسبب اکراه [illegible] غیر معلوم [illegible] از سواد اعظم [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] موجب [illegible] علیم [illegible]

[illegible] معلوم کردیم که موافق [illegible] با عقل حکم میکند که [illegible]

[illegible] معلوم است بموافقت قرآن بسبب آنکه [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] بخلاف شخصی که خلافت [illegible]

[illegible] شخصی که خلافت از دست او رفت [illegible] هر تیری که [illegible]

[illegible] که صحابه مراد [illegible] حمل کنند یا اقدام بر خلاف جمهور [illegible]

[illegible] که [illegible] کنند [illegible] دیدیم که [illegible]

[illegible] میشوند [illegible]

قصد آن نکردن [illegible] تا ناقص [illegible]

از آن [illegible] لطف [illegible] باید که [illegible]

باشد [illegible] لطف [illegible]

[illegible] لطف [illegible] حفظ قرآن را وانا له لحافظون [illegible]

[illegible] میکنند [illegible] باشد اما [illegible]

باشد [illegible] بعد [illegible] کند [illegible]

و [illegible] منکر [illegible] و انا له لحافظون و قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم [illegible] فی کل [illegible] هذه الامة [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] ضلالت [illegible] کما قال [illegible] صلی الله علیه و سلم لا تجتمع امتی علی الضلالة [illegible]

[illegible] در این [illegible] شیعه میگویند که لطف [illegible] ظهور امام معصوم است [illegible] اکمل انواع

لطف

لطف است و کاهی وجود او باخفا و آن نیز از اصل لطف خالی نیست ما میگوییم که حق تعالی هر مکلف

مخصوص را تبع پیغمبر باید دانست اکمل انواع لطف است و آن در ایام خلافت رحمت در خلافت نبوت

و کاهی از دو نوع اول اکتفا می باید نیز از آنجا که لطف تا آنجا حاصل میشود و در مقدمه ثالثه نیز مساعده

میکنیم بقول الزم [illegible] میگوییم که لطف الهی بنصب شخص که حافظ ملت باشد بقاعده خود باید لازم است اما اگر

مبتنی بکثیره علم و عمل بوده اقرب باشد با لطف متحقق گردد عصمت هیچ جا شرط نباشد مگر [illegible]

که حدود اول کافر و فاسق باشد بعد از آنکه منافی تو بنصب کتب و نبی [illegible] بجانب اطلاع دهند اگر چه

او جبر است و نفر [illegible] تعلیم باید لیکن اگر [illegible] مطلوب است و آن آنست که امام

ظاهر و منصوب بوده [illegible] اگر مختفی باشد تکلیف باتباع شخص مجهول کند امر منافی دین نیست پیغمبر باید لازم

آید و اگر [illegible] نبوده [illegible] باشد از نصب [illegible] تقریب بیشتر باشد و تقرب او اقرب است لطف

او نیز اگر در عصمت اولی [illegible] باشد [illegible] بعصمت [illegible] خواهد بود بعد

تمهید مقدمات میگوییم که لابد امام حق بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بوده اتفاق علیه و اتفاق

در آنکه و آن امام صدیق اکبر است رضی الله عنه بعد از آن فاروق اعظم [illegible] موجود هست [illegible]

و فلاح و صلاح [illegible] اند [illegible] ظاهر و منصوب [illegible] حضرت [illegible]

ظاهر و منصوب نبوده و تحقیق این مسئله [illegible]

اند که احکام الله تعالی معلل باغراض نیست [illegible]

[illegible]

که [illegible] کرده است [illegible]

که تکمیل ذات واجب کند فی نفسه ممتنع است و مصلحتی که مرجع آن لطف [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صحابه و تابعین و همه مجتهدان [illegible]

علل احکام باعتبار مناسبت [illegible] مثلا حفظ نفس و مال و عقل [illegible]

[illegible] داشته اند در قصاص و حد سرقه و شرب و قذف [illegible]

صندوق وصعود و ترکیه وترجیح بطون شد نفس و حرزه اینها جهت هر ابدا وادر فضای عالم
تربیت نموده و مفاسد کبایر و ذنوب معقول امام غزالی در باب تعجبیه قد نصیح بآن تربیه انجم
که نشستیم استخراج احکام و احوال فلاسفه در آنها مردم معرفت مصلحت مطلوب و بعضی مطرود و مضطر
میکردانند چنانکه عجب البقه اکثر از مطالب بسیار مفهوم از بنده که نشستیم در قرآن و احادیث خبر
اسبابیکه امعصیات و مفاسد معین شده در باب کمال سالک گفته اند و لولا الحکم بعدالت خبر
یا نبولا ارسلت الیهم رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی و در حدیث قدسی انی خلقت
خلق عبادی حنفاء و ان الشیاطین اجتالتهم هدانا الله به معقب عنهم و حبیبهم و انی لیحتک لا تبلیکم
و تبلیهم بکسر در حدیث وارد شده که مثال آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل منذر حبیب صادق و انمثالها
بوجهی شهرت یافته که سبب همین قاعده خود که التزام مدلول حدیث مشهور است باجابت آن معنا
شده بحقیقت مذهب شده فعلا تغییر یافت و منقول یا تربیت هر قسم بعضی کتب و حدیث مشهور
اجماع امت و قیاس جلی باشد همان سنت است و قایل بآن مستحق مثوبه باشد یا غیر آن مطلق کتاب
تغیر آن که .... شرایط ترجیح چند است که سوره مذاهب مخالف را سبب آن ممنوع
میکنند و نه جزم باشد در مرحمت در جمیع ... چون این نکته بیان جمال مقصود شد باید داشت
که سبب کمال رسل و انزال کتب و تکلیف با حکام شرع لطف الهی است یعنی رسیدن افراد بنی
آدم استکمال نوعی خود بدون انجبر ها میسر نمی آید همان رحمت که باعث خلق نوع است باز دیگر مرجع
بدو میتوجه گشتم در افاضه شریعت که تکمیل افراد بشر نماید و آن رها بکمال مر لا نقوت میانه
بجهات مینماید که باعتبار جهان می نشاند و بسبب آن میکند در اول مرتبه اثر تربیت است مستحکم
است در زمین و چند سال میشود و آب و هوا را از اطراف و جوانب جمع و ثانیا همان تربیت سبب
طبعی رسیدن و برگ و شعب و شاخ و آن بعینه همان ترتیب موجب قطع از ها رو ینه میکرده و غیر آن
تربیت اولا سبب بالیدگی اجزاء درخت است و ثانیا بعینه همان تربیت باعث تا نشکی اجزاء
و پرورش نمو و ضبط عجیب و در اصلاق و از ها را و میکردد و همچنان غذای که در المستوحد الا است

دنا سبب بلادة اجزاء لطفا نیست بلکه نغزا تا باعث ظهور جمال حسن او و پدید آمدن حرکات
و سکنات تامه منبع ارکسست ... تقدیرست و مشکلات شرع بتحریک دین نوع مستعد بود
گشته بنظام نشست با صل غرض بردازیم حق جل و علا در کتاب عظیم معجز بیان میفرماید هو الذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و قال تعالی لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و قال نبی صلی الله علیه و سلم فی حدیث ... بن حاتم و ...
و المقداد و غیرهم حتی ... لا یبقی ... فی کل بیت ... مدر و ... بعز عزیز او ذل
ذلیل الحاصل ... و المعنی ... احادیث ... تا حالت که ممکن شد و حالت که تمام شد و حالت که
شرقا و غربا در ربوبیت ... در آمد و شک نیست که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذی النورین مسلط
گشتند بر شهرهای زمین ... و فارس را فتح کردند و قرآن را جمع ... که اسلام تمام شایع
شده ... جمیع آفاق منتشر گشته و اکثر اهل اسلام بمذهب سنت متمذهب ... اند
... محدثین و جمیع فقها و قراء و جمیع مفسرین ... و بر ... اهل بیت ... خلافت
منتظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط و معلوم است که حضرت مرتضی ... خود چه دیده
کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی بمذهب شیعه ایام ابتلا ... معرفت ... و بعد از ...
... و بعد از حضرت مرتضی ... خلافه ... مستقر نشد ... جمیع ...
... ان ... الدنیا ... مخذول و مقهور بوده است ...
... انصاف باید داد ... ممکن است ... شیعه ... طریقه ...
الهی که بعثت پیغمبر علیه الصلوة و السلام ... مطلوب ...
سنت ... اعلاء ... مذهب ...
الا ... لطف الهی است ... بتسلیط پادشاهی ...
و دین محمد را با علان تقریر کند در شرق و غرب عالم را مسخر حکم خود گرداند مدار این ... بشیوع

نیز ثابت شد از افعال او شیء یافت که تمام تحقیق شود و از کسب تمام حسب عالم تمهید اگر نفوذ جهاد ایشان [illegible]

شواهد و صحت اسلام باشد بغیر تحقیق آنکه لطف باشد علاوه تدبیر باشد و اراده شریف مطلوب نیز اعلم سواد

اگرچه بدین دلیل که تقریر کرده شد [illegible] دفعی نتوانسته شد مخالف سواد اعظم آن دلیل دیگر تقریر کرده شد که

شیعه گفته اند [illegible] و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و حضرت علی از اولاد اعمام

[illegible] علیه و سلم [illegible] الا بر جمیع اصحاب ایشان [illegible] و نیز آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون

الصلوة الآیة و آیه [illegible] تصریح یافته کرده اند [illegible] ثابت است و قال النبی علیه السلام یوم الغدیر

من کنت مولاه فعلی مولاه و قال صلی الله علیه و سلم [illegible] الی تبوک انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

لا نبی بعدی و قال صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الحدیث [illegible] و امت

[illegible] رجوع نماید [illegible] الا [illegible] من الذین [illegible] فانا اول [illegible]

[illegible] که [illegible] نیز [illegible] بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم این عزیزان

منفردی امر خلافت شدند و جمهور اصحاب احکام خلافت ایشان قبول نمودند و آنها جمیع بر خلافت

[illegible] نفی را به خلافت غصب کرد و اتفاق سواد اعظم البته بر حق می باشد

و [illegible] الا [illegible] جهل [illegible] سواد اعظم [illegible] بعید است و [illegible]

[illegible] کردند [illegible] قرآن [illegible] سکوت [illegible] و تسلیم [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] بر جمیع [illegible] خصوصا [illegible]

[illegible] دعوی نص است برای حضرت [illegible]

[illegible] محاورات [illegible] اولاد

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] میکویم [illegible]

[illegible] آن [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] شدن گرفت تا [illegible]

باز

تسلیم معانی ادلۀ اثبات . چه جهت که مقتضای سیاق عبارت قرآنی و سنت نبویه کرده [illegible] اول دلیل هم در ادراک کار

انصراف بعضی که بیان و سیاق انداز اثبات بمانحن فیه بلا تکلف بیان کنیم اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخبر خود

او را امر فرموده باشند که بر خلافت او تصریح فرماید [illegible] صحابه آن مقتضای خطبه خواندند در حضرت

حضرت رسالت صلوة بعضی بتصریح [illegible] در مقتضای [illegible] ما خوذ است حکم نص صریح ثابت است امر و انکار او را

نمی توان بعضی دیگر معروف و مانند آن منقول بر صحابه است صلی الله علیه وسلم [illegible] صحابه آنکه

ذوالنورین مناقب صدیق اکبر [illegible] صلی الله علیه وسلم و تقدیم منصب امامت صلوة بعبد

حضرت در حال مرض خلافت صحابی نداند باید که [illegible] فرمایند از آن جمله الاکثر و نیز باید

چون اصحاب خبر معهود آنکه گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنکه شرف منصوص بود بلا تکلف دیگر [illegible] در قرآن

عظیم و ذکر استخلاف متعلق بصریح لفظ ملحق شده و احادیث مشهوره وارد شده با اشراف متواتر

مخالف باقی ماند این مدعا [illegible] که احادیث مشهوره صحیح خبر واحد که مخالف بر دلیل متفق

هر چه اشاره نفی نیست قول سواد اعظم بصیغۀ دیگر کردیم منع آن اشاره [illegible] کلام بغیر آن می توان

کرد با جماع منافی مخالفین و خبر واحد که در مقابل اتفاق [illegible] واقع شود [illegible] باجماع

در مخالفین باز نکته دیگر بگوییم [illegible] ادلۀ صریح بعض نیست [illegible] بلکه [illegible] اتفاق نص میکنند

را دلالت واضح است که نص مذکور شرط خلافت [illegible] اگر اتفاق بر آن واقع شود

آن خلافت راشده [illegible] استخلاف است [illegible] وجود جواب او بر یکی از

در مقدمه معالم آنحضرت صلی الله علیه وسلم با خلفا [illegible] امراً با منتظر الامامة

ذکر کردیم چون فرمان روایی در عالم برای شخص متحقق [illegible] خلافت باشد

نیز اگر خلافت راشده [illegible] فرمانروائی [illegible] بود

یاد و هادی که [illegible] این شخص [illegible] آن [illegible]

روایی [illegible] شخص متحقق شد [illegible] لالت خواهند کرد [illegible]

ادله [illegible] مستدل خواهد بود [illegible] اجمالی است [illegible]

[illegible]

بطریق تفصیل از آیات خلافت کرده بالکل متوجه جواب تفصیلی شویم و ثانیاً [illegible] الا [illegible]

اولی ببعض فی کتاب الله آخر آیه [illegible] نکار فرمایم ملاحظه سیاق و سباق این آیه میکردیم که مرتب ساخته

المهاجرین خلوص ظاهر میشد که هذا الشی در بین این آیه یا ایها [illegible] [illegible] وجوب جهاد [illegible]

علیا نقل مت دارد [illegible] مرتبا یا [illegible] با دیگر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] عبارات

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible] ایشان با [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] المهاجرین [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] مسلمین

[illegible] [illegible] حضرت ایشان [illegible] این نصرت و [illegible] باید [illegible] [illegible] کفار مسلمین است

و [illegible] مسلمین اسا جدا [illegible] بیان [illegible] و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین

و [illegible] المهاجرین و الانصار ناسخ توارث المهاجرین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مهاجرین و انصار [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] محکم غیر منسوخ و [illegible]

بین المهاجرین و الانصار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مطلوب [illegible] [illegible] [illegible]

دلالت میکنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توارث [illegible] اند آیه

را از [illegible] سیاق منقطع [illegible] [illegible] [illegible] آیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الآیه عامه فی الامور کلها [illegible] [illegible]

و منها الامامة [illegible] [illegible] اولی الارحام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] [illegible] اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الامام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] باید

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول مطلق [illegible] [illegible] معتبر مطلق [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دلالت [illegible] [illegible] [illegible] الا [illegible]

[illegible] [illegible] مستثنی منه خواهیم کرد [illegible] مستثنی [illegible] [illegible] الا یوم الجمعة

[illegible] الا یوم الجمعة و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این

کلام

هم جمع باشد لازم آید که چون نامی مبسوط الطاعت شد اولوالامر [illegible] فرشت مانند عمر [illegible]

نازل شده [illegible] اینجا نکته ایست نهانیه [illegible] در دست [illegible] طریقه انبیا صلوات الله

علیهم که توارث در نبوت حضرت موسی [illegible] از سبط لاوی مبعوث شدند و حضرت نبوت از

سبط جدا بود باز حضرت داود و سلیمان [illegible] دیگری شد [illegible] چنانکه در تواریخ

سلاطین بعد [illegible] سبطی که [illegible] داود [illegible] سلطنت [illegible] حضرت [illegible]

دیگری پادشاهی [illegible] وراثت ملک [illegible]

مگر آنکه غالب آید [illegible] دولت از خاندان پادشاه [illegible] خلافت نموده [illegible]

دارد یکی آنکه نبوت ملحق بود به توارث [illegible] جاری نگردد دوم آنکه به پادشاهی [illegible]

طبیعت بشر توارث در آن جاری کنند اگر به نبوت ملحق سازند کسی را خلیفه باید [illegible]

نبوت باشد و اگر از قبیل پادشاهی گیرند نفوس طباع ایشان با قامت وراثت میل کند [illegible]

که بر خلاف سنت مستمره در ملوک عمل کردند [illegible] سنت [illegible]

تا بین کلمه عبدالرحمن بن ابی بکر اشاره [illegible] در قصه استخلاف معاویه پسر خود را [illegible]

کسری و قیصر لا سنة ابی بکر و عمر [illegible] و اگر از [illegible] مستمره [illegible]

بر آنکه اینجا دلیلی قوی تر یافتند بر خلاف عادت مستمره با وجود [illegible]

[illegible] الذین یقیمون الصلوة الی السیاق [illegible]

[illegible] صدیق اکبر است [illegible] والضحاک و الحسن البصری [illegible]

در علم [illegible] از میان [illegible] که باو در رسد کسی در [illegible]

[illegible] قتال با مرتدین نموده باشد سوای صدیق اکبر [illegible]

[illegible] می آید [illegible] مسلمانان از ارتداد [illegible]

[illegible] غیر از این نیست که [illegible] در حقیقت خلافت الهام [illegible]

الهام [illegible] در علم آورده است [illegible]

است فقط در ... ظاهر متعقبا الا بانکه تا ... صلوة و ... آنکه بوده است بیانش و ...
اندر البته عقل داعیه الهیه ... متعذر است ... بر درست ... تمام اصلاح ... مثال منیر تا بیت ... نکو
بسبب ... سیاق و سباق تا ... در باب ... اکبر و بعضی ... در ... جملها ... و ... دوم
... که مفهوم ... ساملی ... [illegible] ... علی الاحمر ... جمیله ... است ... علی
عال ... [illegible] ... بعد ... نزلت فی ... [illegible] ... یحرم ... علی الارض
... مسجد ... را ... که این سیاق و سباق ... اند ... و بیان شریک ... هوای ... خود ... و ... اتفاق
از ... فی الا ... المعنی ... والذین آمنوا ... الوقع للتواتر ... المفسرین ... التابع ...
بلفظ ... من باب اطلاق العام علی الخاص و نظیره قوله تعالی هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله
و ... حتی ... ابی ... مقصد الا تواتری که ... تعده میکند ... معنی تواتر ... که جماعه عظیم
که تواطؤ ایشان ... محال ... ممتنع شود ... و ... [illegible] ... باشد خبر را خبر ... از ... اندر ... اکثر ...
اینجا ... بعضی ... از ... و ... نمی توانند ... حدیث ... ثابت ... جا ... تواتر ... محال ... لفظ
تواتر اتفاق ... شعور ... تمیز در بعضی ... است ... تا ... و ... این تاویل ... است ... مخالفت
فیه ... تا ... می باید کرد در آن ... عده باشند ... و اگر ... قاعده ... باز میکویم
... [illegible] ... که از لفظ عام معنی خاص اراده می باید کرد ... تخصیص ... از لفظ جمع مفرد ... اراده
باید گرفت ... تعمیم ... دلیل ... را قرینه ... می باید ... نیست ... خصم ... انکار میکنند
... بعضی مردم ... تعبیر ... از این لفظ ... فهمیده باشند و ... ام ... ای ...
اینجا ... بمعنی ... مخصوص بانچه ... معتقد ... این ... دخول فرد واحد در عام
... برای او ... است ... بتعریفات ... نمودیم لیکن ... تخصیص ... سبب ...
... برای تعیین ... فردی ... از ... معلوم ... این تعریف و قوع ... تصدق ...
در وقوع ... بودن از زکوة و ... فقط ... مکرر ... از ... واقع شده ... کما ...
... آنکه ... را ... حال ... واقع شده ... از دو ... داخل ... شده ... بتی

بالجمله

ضمیر جمع که در فاعل آن هر دو ... پس ظاهر است که از مجموع جمله حال ... شده ... شده چنانچه معنی مربوط

نگردد که یقیمون الصلوة وهم راکعون بخلاف آنکه گوییم وهم خاشعون یعنی اقامة الصلوات وایتاء الزکوة

با آنکه یقیمون الصلوة المفروضة ویؤتون الزکوة المفروضة وهم راکعون متواضعون فی النوافل ...

آنکه یؤتون صیغه مضارع است دلالت میکند بر آنکه ... بسبیل تکرر ... شود ... الی ... مذکور

دفع ایتاء زکوة در حین رکوع ... باشد ... اولا ... که ... اند ...

... دیگر ... افعال ... شده ... خشوع در وقت ...

... مطلوب ... دلیل ... دلالت ... اقامه ...

با مواظبت ... اهل ... الکلیة افراد ... واقع شده علامت

صدقه دادن در وقت ... الا فی ... ندارد

... صدقات ... باشد گویند ... الصدقة ... رکوع

... که آیه نازل شده ... حضرت مرتضی

... است که حضرت مرتضی ... که ... خدای تعالی مرتضی

در ... آنحضرت ... علیه وسلم توفیق عظیم ... تا امور ... از ... آن ...

... بر ... نه ... جعل ...

... اگر ... گویند ولی ... دارد

... ولی ... در ... معاملات ... خطاب ... دارد

... امام ... لا ... ندارد ... آیه ...

آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام باشد ... اکر ... اعظم

... ثانیا ...

یعنی آنحضرت ... فی الانفال ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموا

... الذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا

شی حتی یهاجروا [illegible] استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم
بعض الی غیر ذلک [illegible] و ما قبل این آیه سیاق و سباق جهره بر معنی نصرت دلالت می نماید نه [illegible] اولی
فرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه [illegible]
است بعد از آن [illegible] و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون [illegible] نصرت
[illegible] فی نعت [illegible]   خلافت حضرت مرتضی [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] قوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی الخلافة و ابوبکر [illegible]
[illegible] اول عمر حتی بعث النبی صلی الله علیه و سلم و دعاه الی الاسلام [illegible] گذشت که
[illegible] خطاب [illegible] حضرت ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین اگر چه معنی امام [illegible] خلیفه یا عالم مقتدا لیکن مراد [illegible]
نبی است بلا شک [illegible] معنی کلام اینست که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه سوال [illegible] از ذریت
[illegible] حق سبحانه فرمود [illegible] ظالمان را [illegible] حکایت این [illegible]
[illegible] مشرکان عرب [illegible] میگفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم
[illegible] دانسته شد معلوم [illegible] ذکر خلافت نیست [illegible]
[illegible] نبوة [illegible] و علی التسلیم لفظ ظالم حقیقه بر شخصی [illegible]
[illegible] بر شخصی [illegible] قبل [illegible] ظالم [illegible] عمر [illegible]
[illegible] ابوبکر صدیق [illegible] خلافت ظالم نبوده [illegible]
[illegible] ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی [illegible]
[illegible] حضرت مرتضی را [illegible]
[illegible] همراه آنحضرت صلی الله علیه
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی [illegible]

والتمام

[illegible] تمام مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی خلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول

الله تخلفنی مع النساء والصبیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی

الا انه لا نبوة بعدی حاصل آنکه حضرت موسی در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طور حضرت

هارون را خلیفه ساخت پس حضرت هارون [illegible] کرده مر او را که خلیفت از [illegible] حضرت موسی بود

خلیفه او بود بعد غیبت وی همچنین آنحضرت صلی الله علیه   مرتضی را خلیفه ساخت در غزوه تبوک

مرتضی نسبت بدانکه حضرت هارون در دو چیز اول خلافت در وقت غیبت و دویم [illegible]

[illegible] در صحیفه ثالثه در نبوت است [illegible] با خلافت کبری که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است ربطی

ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر غزوه شخصی را امیر مدینه میساخت [illegible] کبری [illegible] فقها

صوری در وقت غیبت اندیشه دیگر ذکر دلالت کند برآنکه مرتضی حقیقت [illegible] فضیلت [illegible]

اینجا با مذهب خلافت ندارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت کبری می بود تشبیه میداد بیوشع

که خلیفه حضرت موسی بعد وفات او بود نه بحضرت هارون زیرا که حضرت هارون در وقت غیبت حضرت

موسی بجای او خلیفه او بود نه بعد وفات او و موت حضرت هارون قبل حضرت موسی است بچند سال [illegible]

نعمت شیعه باید دید که برای تصحیح این دلیل گفته اند هذا یدل علی ان جمیع المنازل الثابتة لهارون من

موسی ثابتة لعلی من النبی صلی الله علیه وسلم والا لما صح الاستثناء ومن المنازل الثابتة لهارون من موسی استحقاقه

للقیام مقامه بعد وفاته لانه لو عاش بعده لکان منفردا فکذلک علی [illegible] الانبیاء و نیز گفته اند من جملة

منازل هارون من موسی انه کان شریکا له فی الرسالة ومن لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاته لو بقی بعده

ان یثبت ذلک لعلی الا انه امتنع الشرکة فی الرسالة فوجب ان یبقی مفترض الطاعة علی الامة   رسالة [illegible]

معنی الامامة جواب میگوییم بمنزلة هارون من موسی نوعی از تشبیه است و معتبر در تشبیه

علی التحقیق [illegible] اوصاف [illegible] ماند که تحقیق [illegible] بمنزله

در تشبیه او باکر باید مشهور از صفات حضرت هارون [illegible] عام   احقا

خلافت [illegible] نمی تواند [illegible] که از عدم استحقاق خلافت [illegible]   [illegible]

فلان حق تحقیق نمود که ... این گفت که اگر هارون بعد موسی زنده می بود خلیفه ... بخلافت استحقاق ...
خلافت مستقل ... بر او ثبوت ... چه شبهه رسد و نیز اینکه گفت که انقطاع کاری که بشرط غیبت تغیر
منوط بود بعد از غیبت ... ثابت ... استکبار است مثل آنکه گوید فلان کار کرده باید چه کرده آمد میتوان گفت
... جهت غیبت ثبوت ... را از میان ... ساختند هر چه بجهت ثبوت باشد ادام
مستثنی ... مرتبه امامت ... مفترض الطاعة اثبات نمیکنند بلکه مفهوم آن مخصوص
... این قدر از انصاف دور است قوله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه ... قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را بجانب یمن فرستاده بودند آنجا در میان حضرت مرتضی
و لشکریان ... خشونتی واقع شد چون در حجة الوداع بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند اصحاب او که همراه
بودند ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت عرض نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین روز توقف
فرمودند از حضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمودند چون اصل قصه بخاطر شریف منقح شد و تعنت لشکریان
معلوم گردید در اثنای رجوع از حجة الوداع خطبه برخواند در امر برائت ... اهل بیت و در آخر خطبه در
بعض روایات صریح است که هر که ... از خشونت با مرتضی در دل ... بدوستی او امر نمود مسلم من طریق اسمعیل
بن ابراهیم عن ابی حیان عن یزید بن حیان قال انطلقت انا وحصین بن سبرة وعمر بن مسلم الی زید بن ارقم
فلما جلسنا الیه قال له حصین لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمعت حدیثه
وغزوت معه وصلیت خلفه لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال یا ابن اخی والله لقد کبرت سنی وقدم عهدی ونسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله
صلی الله علیه وسلم فما حدثتکم فاقبلوا وما لا فلا تکلفونیه ثم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم
... خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها
... ان یاتی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی
فقال له حصین ومن اهل بیته یا زید الیس نساؤه من اهل بیته قال نساؤه من اهل
بیته ولکن

...بيته ولكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده قال ومن هم قال هم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس قال كل هؤلاء
حرم الصدقة قال نعم و من طريق محمد بن فضيل و جرير عن ابي حيان نحوه مثل حديث اسمعيل و من طريق سعيد بن مسروق عن يزيد
بن حيان نحوه انتهى و اين حديث مذكور در صحيح مسلم بروايات متعدده بعضها مطولة و بعضها مختصرة است و اهل حديث
در زيادة مختلف اند طائفه صحيح دانند و طائفه در سياقش طعن و ميل بقبول [illegible] نيست كه [illegible]
بتعبير صحيح است ليكن [illegible] حديث مسلم اخرج الحاكم بطريق [illegible] ثابت [illegible] عن ابي
الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع و نزل غدير خم امر بدوحات فقممن
قال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانظروا
كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله عز و جل مولاي و انا ولي كل مؤمن ثم
اخذ بيد علي رضي الله عنه فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و ذكر الحديث بطوله [illegible] اخرج الحاكم من طريق
سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي الطفيل انه سمع زيد بن ارقم يقول نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة و المدينة
عند شجرات خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصلى
ثم قام خطيبا فحمد الله و اثنى عليه و ذكر و وعظ فقال ما شاء الله ان يقول ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم
امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بيتي عترتي ثم قال اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم
ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه و اخرج الحاكم عن بريدة
الاسلمي قال غزوت مع علي الى اليمن فرايت منه جفوة فقدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا
فتنقصته فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى
يا رسول الله فقال من كنت مولاه فعلي مولاه و اخرج الحاكم و الترمذي نحوه عن عمران بن حصين قال بعث
رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية و استعمل عليهم علي بن ابي طالب فمضى في السرية فاصاب
جارية فانكروا ذلك عليه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] اذا لقينا النبي صلى الله
عليه وسلم اخبرناه بما صنع علي قال عمران و كان المسلمون اذا قدموا من سفر بدؤوا برسول الله صلى الله عليه
وسلم فنظروا اليه و سلموا عليه ثم ينصرفون الى رحالهم فلما قدمت السرية [illegible] سلموا على النبي صلى الله

وسلم فقال يا رسول الله ... فقال يا رسول الله الم تر ان عليا صنع كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال
ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله الم تر
عليا صنع كذا وكذا فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا
مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن ومما اخرج الحاكم عن عمرو بن شاس الاسلمي وكان من اصحاب الحديبية قال خرجنا
مع علي الى اليمن فجفاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي فلما قدمت اظهرت شكايته في
المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلت المسجد غداة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في
ناس من اصحابه فلما رآني ابدني عينيه يقول حدد الي النظر حتى اذا جلست قال يا عمرو والله
لقد آذيتني فقلت اعوذ بالله ان اوذيك يا رسول الله قال بلى من آذى عليا فقد آذاني واخرج الحاكم
عن ابي سعيد الخدري شكى الناس علي بن ابي طالب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فينا خطيبا
فسمعته يقول ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لاخيشن في ذات الله او في سبيل الله واخرج الترمذي
عن البراء قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم جيشين وامر على احدهما علي بن ابي طالب وعلى الآخر خالد
بن الوليد وقال اذا كان القتال فعلي قال فافتتح علي حصنا فاخذ منه جارية فكتب معي خالد كتابا
الى النبي يشي به قال فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى في رجل
يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول
فسكت و آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى مبالغه اين در امثال مبالغها بكار برده وتهديدات
شديد بر منع ازان فرموده من سب عليا فقد سبني اخرجه الحاكم من حديث ام سلمة واز آنجمله
مضمون حديث نبوى من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن اطاعك فقد اطاعني
ومن عصاك فقد عصاني اخرجه الحاكم من حديث ابي ذر واز آنجمله حب علي آية الايمان وبغض
علي آية النفاق اخرجه البخاري وفرموده يا علي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن ابغضك
وكذب فيك واين همه الفاظ متقاربة المعنى است وارد شده و دران نيز متقارب ...
تعيين [illegible] دشمنى ... دران منع ... با ... بحق اهل بيت آنحضرت

شيا اند

صلی الله علیه وسلم فرموده است ان ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی [illegible] محبت
صله اهل وداد پدر مطلوب است صله اقارب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالاولی مطلوب است و معقول
المعنی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرماید رعایت اولاد او و از ازواج طاهرات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم همه درین امر داخل اند عن عبد المطلب بن ربیعة ان العباس دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مغضبا
وانا عنده فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا ولقریش اذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوه مبشرة واذا
لقونا لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب
رجل الایمان حتی یحبکم لله ولرسوله ثم قال یا ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی فانما عم الرجل صنو ابیه اخرجه
الترمذی وعن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لنسائه ان امرکن مما یهمنی بعدی
ولن یصبر علیکن الا الصابرون الصدیقون قالت عائشة یعنی المتصدقین ثم قالت لابی سلمة بن
عبد الرحمن سقی الله اباک من سلسبیل الجنة وکان ابن عوف قد تصدق علی امهات المؤمنین بحدیقة بیعت
باربعین الفا اخرجه الترمذی وعن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لازواجه
ان الذی یحنو علیکن بعدی هو الصادق البار اللهم اسق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة رواه
احمد و معنی تمسک در کتاب و عترت آنست تا وقتی که ایمان بکتاب الله واجب است عمل [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز واجب است و سیاق این کلام قریب سیاق الحدیث است من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فلیکرم ضیفه و این معنی از لفظ مسلم و در حدیث زید بن ارقم که اصح الالفاظ اوست ظاهر
است لا خفاء فیه و اما غضب برای مر [illegible] و تاکید در نهی ایذاء او نیز معقول المعنی است چون حق مرتضی
ظاهر شد و نعمت بدگویان در حق او واضح گردید از منع حق [illegible] این تاکید است چه آید و از جارحه
عدل الهی بعد از این تشدید چه بروز نماید چو شنید [illegible] آنکه حضرت [illegible] و قول آن
حضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که ملاقی در میان صدیق اکبر و فاروق اعظم رفت [illegible] تا گرد [illegible]
[illegible] الحدیث خوانده وصیت دوستی مرتضی را باین کلمه [illegible] الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی
قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و معنی [illegible] [illegible]

حق سیادت و مصلحت است [illegible] و سلام و مدعای مرا امست انست که جمیع مصالح خود را تفویض بجناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نمایند و این معنی را با سیادت چیزی از استقلال نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند میت
در دست غسال بی اختیار باید بود پس آنکه با مرتضی هم اراده داشته باشند و نیز [illegible] سیاست و تعزیر
[illegible] بر نفس خود [illegible] نمایند در باب حکم سیادت باشند معنی مولی دوست است بقرینه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه و بقرینه احادیث بسیار که ذکر کردیم [illegible] و لا تنکر [illegible] آیة الایمان
[illegible] بمعنی الی [illegible] ذلک [illegible] واضح شد باید دانست که احادیث [illegible] مسئله ایجاب [illegible]
[illegible] تعظیم و اهل بیت مرا دوست [illegible] حضرت مرتضی [illegible] از دشمنی امت
[illegible] در حق مرتضی [illegible] اند [illegible] در حق عباس و اولاد او و در حق ازواج [illegible] مراتب نیز وارد
[illegible] در حق [illegible] نیز [illegible] ما ترکوا [illegible] یا ابا بکر الذین [illegible] را اما [illegible] چون در تحدیث
هم [illegible] گفتند مولی بمعنی اولی است [illegible] اولی بتصرف در حق تمام امت میکنیم و اولی
بتصرف [illegible] امامت پس [illegible] امام باشد گوئیم مولی بمعنی محبوب است از جهت قرینه اسباب
[illegible] و از جهت [illegible] که [illegible] بمضمون حدیث نزدیک بزبان او وارد شده و از جهت
قرینه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه باز میگوئیم مولی بمعنی معتق و معتق [illegible] و بمعنی ناصر
و [illegible] آمده لیکن بمعنی ولی امر یا مدبر [illegible] افعل بمعنی فعیل نخوانده ایم باز میگوئیم اگر مولی بمعنی
اولی باشد باید [illegible] ولی [illegible] وکبر [illegible] انجا که [illegible] در [illegible] مولی
مراد است   در تفضیل شیخین [illegible] با دلائل نقلیه و دلائل عقلیه لهذا این فصل
بدو قسم منقسم ساختیم مقصد اول در ادله نقلیه باید دانست که تفضیل شیخین بر سایر صحابه ثابت
[illegible] صحیح [illegible] سنیه و باجماع امت [illegible] [illegible] خلاف [illegible] افضلیت
او را بر [illegible] خواهیم [illegible] مقصد اول را منقسم ساختیم بچهار مسلک مسلک اول در دلالات کتاب
[illegible] افضلیت صدیق اکبر بر سایر امت [illegible] تمام صحابه را در [illegible] است [illegible] بعض
بعض [illegible] [illegible] که این فضیلت بدو وجه [illegible] حضرت [illegible]

با[illegible]

باعتبار سوابق اسلامیه و دیگر باعتبار صفات نفسانی که صدیقیت و شهیدیت و حواریت از آنجمله است و
و بنابرین مراتب سابقین و ابرار بیان بسبب نیز از آیات و احادیث بسیار مستفاد میشود که بر آنها
مجال ذکر با دخول تحت نسبت مطلق آنان درین فضیلت دلیلی است قال الله تعالی و ما اموالکم و لا اولادکم
بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا و قال و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و قال المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و عن
سهل بن سعد قال مر رجل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لرجل عنده جالس ما رایک فی هذا فقال رجل من
اشراف الناس هذا والله حری ان خطب ان ینکح و ان شفع ان یشفع قال فسکت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ثم مر رجل فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم ما رایک فی هذا فقال یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمین
هذا حری ان خطب ان لا ینکح و ان شفع ان لا یشفع و ان قال ان لا یسمع لقوله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
هذا خیر من ملء الارض مثل هذا متفق علیه اما وجه سوابق اسلامیه پس قال الله تعالی میفرماید لا یستوی القاعدون
من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین علی القاعدین
درجة و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة
و کان الله غفورا رحیما فقال تعالی در این آیة افاده میفرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه بعضی از ایشان افضل
اند از بعض و مدار فضل جهاد است فی سبیل الله بنفس خویش یعنی بمباشرة قتال کفار و باموال خویش یعنی
بانفاق فی سبیل الله ازین آیة واضح گشت که مجاهدان بانفس خود و باموال خود ... اند و از
طبقه علیای امت اند و ایشان افضل اند از غیر خود باز در احادیث مشهوره که ... باز قایم است
و بعد فوت آنها عذری باقی نمی ماند تا ثابت کرده این عزیزان در جمیع مشاهد حضور برکات سعادت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حاضر بودند الا فی بعض الاوقات بعذر و از جمعی ... مباشرة قتال زیاده تر بوقوع آمد
و از بعضی دیگر انفاق بیشتر بظهور انجامید و از جمعی هر دو بر وجه کمال متحقق گشت قال الله تعالی و ما لکم
الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد یعنی اسلموا انفقوا پیش از خروج کسی که هاجر و کلا وعد الله الحسنی و عن

قتاده في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل قال كان قتالان احدهما افضل من الآخر وكانت
نفقتان احدهما افضل من الآخر كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة والقتال
بعد ذلك وعن عطاء عن عبد الله الحسيني قال الفتح ... اين آيه نص است در آنكه جمعي كه قبل فتح مكه قتال و انفاق
نموده اند ... از آنها كه بعد از آنجماعه بعد فتح مكه قتال و انفاق بعمل آورده اند و اين
آيه بطريق مفهوم موافق دلالت ميكند در آنكه ... ساير جمعي كه در انفاق و قتال قبل الفتح متفق اند
نيز با هم مراتب متفاوت است هر چند اعانت پيغامبر عليه الصلوة والسلام باعتبار قتال و انفاق سابقتر
فضيلت زياده ... اين مفهوم موافق شاهد بسياري دارد از كتاب و سنت از آنجمله آيه سوره
انفال ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك هم المؤمنون
حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم فاولئك
منكم اين كلمه فاولئك منكم دلالت صريح دارد بر آنكه هجرت و جهاد جماعه كه متقدم است فضيلت آن زياده تر است
از آنجمله حديث بخاري از ابي الدرداء آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاروق اعظم را كه از مهاجرين اولين بود
ارشاد فرمود هل انتم تاركون لي صاحبي محض باين سبب شرف او را بتقديم او در تصديق ظاهر ساخت و از آنجمله
حديث انس كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون
علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل
احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعمالهم و از آنجمله حديث مستفيض بروايت ابو سعيد خدري وغير او لا تسبوا
اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه و ظاهر است كه خطاب
براي جمهور حاضرين است پس بلفظ اصحاب خصوص سابقين را اراده كرده اند لا محاله چون اين مقدمه
بوضوح پيوست بايد دانست كه صديق اكبر پيش از هجرت قتال و انفاق في سبيل الله كرده است و فاروق
اعظم پيش از هجرت قتال في سبيل الله نموده بخلاف صحابه ديگر حتى حضرت مرتضى و جز او قبل از هجرت
قتال و انفاق از ايشان واقع نشده پس شيخين افضل باشند از حضرت مرتضى و غير او بمقتضاي
مؤداي اين آيه قال الواحدي لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل يعني فتح مكه قال لا يستوي في الفضل من

انفق

النفق بالرد فإن القعود منه قبل الفتح أكثر ممن أنفق منه بعده قال الكلبي في رواية محمد بن الفضل نزلت في أبي
بكر رضي الله عنه لأنه كان أول من أنفق المال على رسول الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله وأول من قاتل على الإسلام
قال ابن مسعود أول من أظهر إسلامه بسيفه النبي صلى الله عليه وسلم وأبو بكر وقد شهد له النبي صلى الله عليه وسلم
بالإنفاق المال قبل الفتح فيما أخبرنا عبد الله بن إسحاق بإسناده عن ابن عمر قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم جالس
وعنده أبو بكر الصديق عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال إذ نزل عليه جبريل فأقرأه من الله السلام
فقال يا محمد ما لي أرى أبا بكر عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال قال يا جبريل أنفق ماله قبل الفتح علي قال فإن
من الله السلام وقل له يقول لك ربك أراض أنت عني في فقرك هذا أم ساخط فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم
إلى أبي بكر فقال يا أبا بكر هذا جبريل يقرئك من الله السلام ويقول لك ربك أراض أنت عني في فقرك هذا أم ساخط
قال فبكى أبو بكر فقال على ربي أغضب أنا عن ربي راض أنا عن ربي راض قوله أولئك أعظم درجة من الذين
أنفقوا من بعد وقاتلوا قال عطاء درجات الجنة تتفاضل فالذين أنفقوا من قبل الفتح في أفضلها قال
الزجاج لأن المتقدمين نالهم من المشقة أكثر مما نال من بعدهم وكانت بصائرهم أيضا أنفذ وكلا وعد الله
الجنة أما قتال أبي بكر الصديق رضي الله عنه فيما أخبرنا ... البخاري عن عروة قال قلت لعبد الله
بن عمرو بن العاص أخبرني بأشد شيء صنعه المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه
وسلم يصلي بفناء الكعبة إذ أقبل عقبة بن أبي معيط فأخذ بمنكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في
عنقه فخنقه خنقا شديدا فأقبل أبو بكر فأخذ بمنكبه ودفعه عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال أتقتلون رجلا
أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات وعن عمرو بن العاص قال ما تنول من رسول الله صلى الله عليه وسلم
شيء كان أشد من أن طاف بالبيت ضحى فلقوه حين فرغ فأخذوا بمجامع ردائه وقالوا أنت الذي
تنهانا عما كان يعبد آباؤنا قال أنا ذاك فقام أبو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال أتقتلون رجلا أن
يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وإن يك كاذبا فعليه كذبه وإن يك صادقا يصبكم بعض الذي
يعدكم إن الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته بذلك وعيناه تسيحان حتى أرسلوه وعن أنس
بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام أبو بكر فجعل ينادي ويلكم أتقتلون

رجلا أن يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن أبي قحافة وعن أسماء بنت أبي بكر أنهم قالوا لها ما أشد ما رأيت
المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول
الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم فبينما هم كذلك إذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا
إليه وكانوا إذا سألوه عن شيء صدقهم فقالوا ألست تقول في آلهتنا كذا وكذا قال بلى فتشبثوا به بأجمعهم
فأتى الصريخ إلى أبي بكر فقيل له أدرك صاحبك فخرج أبو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم قال فلهوا
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقبلوا على أبي بكر يضربونه قالت فرجع إلينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره إلا
جاء معه وهو يقول تباركت يا ذا الجلال والإكرام رواه أبو عمر في الاستيعاب وعن علي أنه قال أيها الناس
أخبروني بأشجع الناس قالوا أنت قال [illegible] فمن قال أبو بكر لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخذته قريش
فهذا يجبه وهذا يتلتله وهم يقولون أنت الذي جعلت الآلهة إلها واحدا قال فوالله ما دنا منا أحد إلا
أبو بكر يضرب هذا ويجأ هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله ثم رفع علي بردة كانت
عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال أنشدكم الله أمؤمن آل فرعون خير أم أبو بكر فسكت القوم فقال ألا تجيبوني فوالله
لساعة من أبي بكر خير من ملء الأرض من مؤمن آل فرعون ذاك رجل يكتم إيمانه وهذا رجل أعلن إيمانه وعن ابن جريج قال
حدثت أن أبا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه أبو بكر صكة فسقط فذكر ذلك النبي صلى الله عليه
وسلم فقال أفعلت يا أبا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم الآية وأما إنفاق أبو بكر صديق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] أفضل [illegible] قال
ابن إسحاق ولما قدم عمرو بن العاص [illegible] [illegible] يدركوا ما طلبوا وردهم النجاشي
بأكرم [illegible] أسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا شكيمة لا يرام ما وراء ظهره امتنع به أصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم وبحمزة حتى عازوا قريشا [illegible] [illegible] بن مسعود يقول ما كنا نقدر على أن نصلي
عند الكعبة حتى أسلم عمر بن الخطاب فلما أسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلينا معه [illegible]

[illegible]

عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء د الصلوة … ثلثة جلوس احدهم ابو جحش الليثي

فقال قوموا فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اثنان وابى ان يقوم ابو جحش فقال له عمر صل يا ابا جحش

مع النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى ياتيني رجل اقوى مني ذراعين واشد مني بطشا فيصرعني ثم يدس

وجهي في التراب قال عمر فقمت اليه فكنت اشد منه ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم دسست وجهه في التراب

فاتى علي عثمان فحجزني فخرج عمر بن الخطاب مغضبا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه

وسلم ورأى الغضب في وجهه قال ما رابك يا ابا حفص فقال يا رسول الله اتيت على نفر جلوس على باب المسجد

وقد اقيمت الصلوة وفيهم ابو جحش الليثي فذكر له ما كان من الحديث ثم قال عمر والله ما كانت معونة عثمان

اياه الا انه صافه ليلة فاحب ان يشكره فسمعه عثمان فقال يا رسول الله الا تسمع ما يقول لنا عمر عندك فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رضى عمر رحمة والله لوددت انك كنت جئتني براس الخبيث فقام عمر فلما بعد ناداه

النبي صلى الله عليه وسلم فقال هلم يا عمر اين اردت ان تذهب فقال اردت ان آتيك براس الخبيث فقال اجلس

حتى اخبرك بغنى الرب عن صلوة ابي جحش الليثي ان لله في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رؤوسهم

حتى تقوم الساعة فاذا قامت الساعة رفعوا رؤوسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حق عبادتك فقال له عمر بن

الخطاب رضي الله عنه وما يقولون يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السماء الدنيا فيقولون

سبحان ذي الملك والملكوت واما اهل السماء الثانية فيقولون سبحان الحي الذي لا يموت فقلها يا عمر في

صلوتك فقال يا رسول الله فكيف بالتي علمتني وامرتني ان اقوله في صلوتي قال قل هذه مرة وهذه

مرة وكان الذي امر به ان قال اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك …

جل وجهك … عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قام عمر … المشركين في مسجد … قتلهم منذ غدوة … صارت

الشمس … قال … فدخل عليه … حتى … فقال

ما تريدون من هذا الرجل قالوا الا انه صبا قال فهم رجل اختار لنفسه دينا فدعوه وما اختار لنفسه ترون

بني عدي ترضى ان تقتل عمر والله لا ترضى بنو عدي قال وقال عمر يومئذ يا اعداء الله والله لو قد بلغنا ثلثمائة لقد

اخرجناكم منها قلت لابي بعد من ذاك الرجل الذي ردهم عنك يومئذ قال ذاك العاص بن وائل ابو عمرو بن

الناس وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما اسلم عمر رضي الله عنه قال المشركون اليوم انتصف منا و علامت
منتفي درين ايام صغير بود و نیز حضرت صلی الله علیه وسلم و کفار [illegible] در [illegible] و [illegible] تعلقات [illegible]
[illegible] مکافات [illegible] دست [illegible] و اگر کسی درا طلاق قتال بر جنگ عصا و دست اشکالی داشته باشد استعمال
[illegible] عرب [illegible] اشکال [illegible] وجوه رفع خواهد شد و استعمال علماء [illegible] و ابن مسعود [illegible] اصحاب بلفظ [illegible]
[illegible] بمعنی اداء [illegible] [illegible] قوله تعالی اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا در شان
[illegible] اگر اتباع [illegible] صلاح [illegible] نسبت [illegible] جناب حق تعالی در سوره فاتحه که بر السنه
مسلمین بار بار [illegible] اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم جمهور مسلمین می باید در نماز خود
از جناب [illegible] طلب کنند هدایت براه منعم علیهم [illegible] که راه آن [illegible] اعظم مطلوبات است
و افضل اند نزدیک خدای تعالی [illegible] طلب راه مفضول یا مساوی معقول [illegible] بعد از آن تفسیر فرمود منعم علیهم
را [illegible] یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و
حسن اولئک رفیقا بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مستفیضه که حجت بآن قایم شود فرموده اند
که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان شهید پس از ینجا مبرهن گشت که این عزیزان افاضل اند و اتباع ایشان
معنوی برای مسلمین محبوب [illegible] و در معنی این آیه آیات و احادیث بسیار است [illegible] مضمون که امت مرحومه
منقسم است به سه قسم اول مقربین و سابقین دوم ابرار و مقتصد سیوم ظالم لنفسه و مقربین سابقین [illegible]
مسلمین اند و صدیقان و شهیدان از جمله مقربان و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان
اند تا جای که تواتر [illegible] معتد به متحقق شده است و باین نوع استدلال اشاره منقول است از حسن بصری و ابو العالیه
[illegible] في قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم رسول الله وصاحباه [illegible] در سوره تحریم قراءة ابی بن کعب این بود
که و صالح المؤمنین ابوبکر و عمر عن ابن عباس قال کان ابی یقرأها و صالح المؤمنین ابوبکر و عمر و [illegible] اهل علم
از مفسرین صالح المؤمنین را باین هر دو بزرگ تفسیر کرده اند قال ذلک من الصحابة ابن مسعود و ابن عباس
و ابن بریدة الاسلمی و ابو امامة و من التابعین سعید بن جبیر و عکرمة و میمون بن مهران و الحسن البصري و مقاتل بن
سلیمان و کفی بهم قدوة و حاصل آیت [illegible] برین تفسیر آنست که هر چند کلمه و صالح المؤمنین عام است اما [illegible] بسبب

نزول

از روایتی شده است دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل بودند [illegible] عام این تسمیه این جماعت می ماند که

در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این تسمیه که بعضها کم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب خواند

[illegible] علی عمل ما و الی [illegible] یقولون مدتهم الکم [illegible] [illegible] امر فیما [illegible]

[illegible] این صورت قرار [illegible] دلالت کردند بر آنکه این تسمیه آنحضرت درین صحابه بالقطع الا کجله [illegible]

کلام [illegible] قصد او بود [illegible] بانجا لفظ کردند کفتند [illegible] حکایت کردند و آنرا محل انکار گرفتند [illegible]

در قرآن [illegible] نمیتواند کرد [illegible] که در میان از [illegible] ظاهرات [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

امور بسیار واقع شده که سامعان [illegible] [illegible] مرد و عزیز [illegible] صالح المؤمنین [illegible] فانت [illegible]

الله عنه [illegible] کانت [illegible] فلا [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر [illegible] رسول الله صلی الله

علیه وسلم لابی [illegible] الی [illegible] ان الله [illegible] عنه [illegible] قالت [illegible] ابی [illegible]

بعض [illegible] یا بنته یا ابی [illegible] الله عنه [illegible] الله [illegible] صاحبک الذی [illegible]

ثم دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] علی فقلت [illegible] فاذا ابو بکر [illegible] یسئلونی [illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال [illegible] لا تفعل [illegible] سورة التحریم قال عمر [illegible] ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم [illegible] الی [illegible] من اجل حفصة و الله [illegible] امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

نفع مسلمین بسبب [illegible] قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر

الآیة این آیه [illegible] معلوم [illegible] که امت مرحومه بهتر است از سایر امم از جهت کمال این صفت که امر معروف

و نهی از منکر باشد و [illegible] دلالت میکند بر آنکه هر که ازین امت بکمال امر معروف و نهی از منکر [illegible]

باشد افضل است از [illegible] قول خدای عز و جل است و لتکن منکم امة یدعون الی

الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون باز در آیه دیگر میفرماید در شان

مهاجرین اولین الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف

و نهوا عن المنکر [illegible] [illegible] تلک [illegible] واجب شد که [illegible]

[illegible] درین بزرگواران متحقق شد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه بر سایر مسلمین

و تعلیل بشکر واجب استحقاق شدہ بر تعبیر صدیق اکبر از مصداق لیس لاحد عندہ من نعمۃ تجزی خدا تعالی در سورۃ واللیل میفرماید
وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و سیصلی اشقی الذی کذب و تولی الخ که در اول بعثت نازل شدہ و تعریض است
مسلم ... صدیق اکبر مال خود را وسیله استخلاص ایشان از قید ... میساخت ...
... الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی عام است حضرت صدیق بالبداهۃ اول مرۃ ...
است ... دیگران از صحبت ... الاتقی مخصوص ... معین صدیق اکبر است
... مسعود قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه اشتری بلالا من امیۃ بن خلف و ابی بن خلف ...
... فاعتقه لله فانزل الله والیل اذا یغشی الی قوله ان سعیکم لشتی ابو بکر و امیۃ و ابی الی قوله
وکذب بالحسنی قال ... الا ... ابی قحافۃ ... عن عروۃ ان ابا بکر الصدیق اعتق سبعۃ
کلهم یعذب فی الله بلال و عامر بن فهیرۃ و النهدیۃ و ابنتها و زنیرۃ و ام عبیس و امۃ بنی المؤمل و فیه
نزلت وسیجنبها الاتقی الذی الی آخر السورۃ عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن ابیه قال ابو قحافۃ لابی بکر اراک
تعتق رقابا ضعافا فلو انک اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا یمنعونک و یقومون دونک فقال
یا ابت انما ارید وجه الله فنزلت هذه الآیۃ فیه فاما من اعطی و اتقی الی قوله و ما لاحد عنده من نعمۃ تجزی الا
ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال نزلت و ما لاحد عنده من نعمۃ تجزی فی ابی بکر اعتق
... منهم ... سبعۃ منهم بلال و عامر بن فهیرۃ عن ابن عباس فی قوله وسیجنبها
الاتقی قال هو ابو بکر الصدیق و قال عمار بن یاسر فی ذلک شعرا جزی الله خیرا عن بلال و صحبه عتیقا و اخزی فاکها
و ابا جهل ... و چون این مقدمه ثابت گشت خدای تعالی جای دیگر میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس صدیق
اکبر اتقی است و اتقی امت اکرم امت است و هو المطلوب باین اسلوب تقریر نمودیم کتاب الله بوجوه
بسیار بر افضلیت صدیق وارد و دلالت ... و تصریح و تلویح سنت سنیه بخلافت
... بر سائر امت ثم الفاروق ثم ذو النورین و سائر ... آنکه در روایۃ احادیث شروع کنیم بر
دو نکته مطلع باشیم نکته اول مسئلۀ افضلیت شیخین در ملت اسلامیه قطعیه است ... اجماع
... و نکته دوم طرق حدیث تا آنکه اصل مسئله متواتر بالمعنی ... و ثابت

الخ

ثم دیگر خصوصیت قرآن شریف که خبر واحد به سبب خصوصیت این نسبت تقویت پیدا میکند آنکه بیان مراد در هم
نا [illegible] شده و [illegible] مثل [illegible] تعیین فهمند و آخر آیات [illegible] و هم [illegible] نمایند و با نواع تیم الم
[illegible] شده اند از آنکه روزی دیده شد که [illegible] او بوده منکره [illegible] و [illegible] بر دروازه [illegible] ۱۱
[illegible] از هر جا [illegible] تکلیف و مسافت بخانه او [illegible] می آیند [illegible] است که شخصی خبر دهد که [illegible] بیار مرده
این خبر واحد بسبب خصوصیت [illegible] به سبب [illegible] ظاهر میباشد بجمیع احادیث افضلیت [illegible] خصوصیت [illegible] آیه
و این قرائن دو نوع تواند بود یکی از [illegible] و خطابات که موافق باشند و [illegible] مثل مقصد با این خبر واحد [illegible]
حکایه خصوصیت کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله [illegible] فضیلت مهاجرین و مجاهدین [illegible] حدیث [illegible]
و جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین [illegible]
خیارنا قال وکذلک من شهد بدرا من الملائکة و مانند حدیث جابر کنا یوم الحدیبیة الفا واربع
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و این هر دو حدیث تعلیل [illegible] افضلیت
حاصل کرده اند و توجیهات کتاب الله و سنت رسول بفضیلت شیخین [illegible] فضیلت بر جمیع امت [illegible]
مفهوم شود تعلیل [illegible] فضیلت موافقت می کند و تعلیل [illegible] بر می آید دیگر [illegible] افضلیت [illegible]
مرحومه قرآن و [illegible] شده اند [illegible] در هر محل و هر موطن افضلیة [illegible] خیر هذه الامة گفته اند
و این مقابله را توجیهی [illegible] گویا پس این متیقن بوده است و [illegible] فکر را در آن مدخل نه و این
[illegible] دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا [illegible] آن مقالات با [illegible] نکته ثانیه [illegible]
[illegible] احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده مدار افضلیت [illegible] فضیلت را [illegible] یکی [illegible]
[illegible] امامت [illegible] صدیقیت و شهیدیت عبارت است از آنکه [illegible] اعانه آنحضرت صلی الله علیه
[illegible] ترویج اسلام در وقت غرابت او [illegible] الناس علی ابوبکر [illegible] و [illegible] اسلام کرده
[illegible] عزت اسلام [illegible] سوم [illegible] [illegible] این هر دو عزیز [illegible] آن [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible] ابتدای [illegible] است از آن [illegible]
[illegible] ما در سید اکمل اهل الجنة [illegible] در [illegible] عالیه [illegible] [illegible]

ومطابقت با امر بیانی سنت [illegible] آن و این دو خصلت [illegible] عبد امی توان شناخت خصال خلفا را بر
خود است با نسبت صفات کمالی سنت یا نسبت آنها از نسبت اسلام شناخته او با نسبت آنها هر کارهای ذو وجوه تشبیه
[illegible] صحبت پیغمبر است باید که آن را ایمان باید و هیچ مشهدی از مشاهد ترک نداشت تمام مهمات
نفوذ امت است با اعتبار انجام کارهای مطلوب از بعثت پیغمبر است او را با آنچه مصدقیت و مرضیه
مر آنست و مطابقت او با نفس نفیسه پیغمبر ... از اعزاز اسلام و نصرت پیغمبر
[illegible] سعی نمایند و در اخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوفی شد و کارهای مطلوب پیغمبر را انجام
[illegible] آنکه مباشرت آن نماید با اعتبار رفتن و اما مطابقت با پیغمبر مناسبت معتدبه ندارد و نهایته
[illegible] استفاده احوال برایت مقتضای ... سنت الله جاری شده است بآنکه
هیچ بزرگی رسیده مگر بر قلوب قدسیه که سالها زیر تربیت پیغمبر پرورش یافته باشند و تشریعه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقاضا می نماید که خلیفه او نباشد الا اکمل امت با اعتبار این خصال اربعه مثلا
در احادیث این باب تأمل صادق بکار باید برد و دلالت فضلیه از هر حدیثی جدا استنباط باید نمود خود را به
نکشد بروایت احادیث مشغول شویم اما باعتبار کارهائی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا از جهت پیغمبری
میکرد و ندبیشیخین ... افضلیت با عتبار احادیث اول حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن
ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه والله یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذها ابن
الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن وحدیث عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اریت کانی انزع بدلو بکرة علی قلیب فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین
نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی
الناس وضربوا العطن رواهما البخاری ومسلم وغیرهما وعن ابی الطفیل عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا
انا انزع الليلة اذ وردت علی غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفیهما ضعف
والله یغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ الحوض واروی الواردة فلم ار عبقریا احسن نزعا

مر نفا

فامنه قولت: الغنم السود العرب والعفر العجم. دوم حديث ... در في الموازنة مع الامة اخرجه
ابن مردويه عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رأيت
قبيل الفجر كأني أعطيت المقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهذه التي يوزن بها
فوضعت في كفة ووضعت امتي في كفة فوزنت بهم فرجحت ثم جيء بابي بكر فوزن بهم فرجح ثم جيء بعمر فوزن
بهم فرجح ثم جيء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت. سوم حديث جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال رأى الليلة رجل صالح ان ابا بكر نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بابي بكر ونيط
عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فهو رسول الله صلى الله عليه وسلم
واما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم. چهارم حديث سمرة
بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رأيت الليلة كأن دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها
فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ
بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء. پنجم حديث ابن عباس و ابو هريره که در قصه ظله آنجا تصريح مذكور
نشده شاهد عدل اين احاديث ميتواند شد. ان ابن عباس كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال اني رأيت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل فأرى الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل
واذا سبب واصل من الارض الى السماء فأراك اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا ثم اخذ به رجل
آخر فانقطع ثم وصل قال ابو بكر يا رسول الله بابي انت والله لتدعني فاعبرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اعبر قال اما الظلة فالاسلام واما الذي ينطف من العسل والسمن فالقرآن حلاوته تنطف والمستكثر من القرآن
والمستقل واما السبب الواصل من السماء الى الارض فالحق الذي انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به رجل من
بعدك فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فيعلو به ثم يأخذ رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به فاخبرني يا رسول الله
بابي انت اصبت ام اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطأت بعضا قال فوالله يا رسول
الله لتحدثني بالذي اخطأت قال لا تقسم. اينهمه احاديث دلالت ميكنند بر آنكه كارهائى مطلوب از بعثت جامع بود
ببعض بعد سيد بشر ثبت و ديگرى بسهيم و شريك آنها نيست در آن امر پس افضليت باعتبار تتميم كارها

اینها [illegible] با سند [illegible] پنجم حدیث حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر و عمر و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا [illegible]
حدیث دلالت میکند که تعیین بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت فرا [illegible] حدیث
بنی المصطلق [illegible] قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک فاتیته فسالته فقال الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم قالوا
ارجع الیه فسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته فاخبرته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فسله فان
حدث بعمر حدث فالی من فاتیته فسالته فقال الی عثمان [illegible] فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فسأله فان حدث
بعثمان حدث فالی من فاتیته فسالته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر فتبا هشتم حدیث [illegible]
جابر عن عائشة قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بکر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا
آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یساعدونک فقال یا عائشة هؤلاء
الخلفاء من بعدی نهم حدیث جبیر بن مطعم قالت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فامرها ان ترجع الیه
قالت أرأیت ان جئت ولم اجدک کانها تقول الموت قال ان لم تجدینی فأتی ابا بکر دهم حدیث عرباض
بن ساریة انه یقول وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة ذرفت منها العیون ووجلت منها
القلوب فقلنا یا رسول الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الینا قال قد ترکتکم علی البیضاء لیلها
کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بما عرفتم من سنتی وسنة
الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وعلیکم بالطاعة وان عبدا حبشیا فانما المؤمن
کالجمل الانف حیثما قید انقاد و بعد ازان تعبیر کردند خلافت را بوجهی که [illegible]
[illegible] از حدیث ابی هریرة الخلافة بالمدینة والملک بالشام اخرجه الحاکم [illegible]
[illegible] بعد از ذکر النوعین یعنی مفهوم است از حدیث مستفیض [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] عن ام سلمة رضی الله عنها [illegible] رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه فقال ایکم رأی رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله

[illegible]

ما فوضعه [illegible] في كفة اخرى فرجحت بابي بكر فرفعت ووزن ابو بكر

به فجيء بعمر [illegible] فلقه الاخرى فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع عثمان فرجح

عمر ثم رفع عمر ووزن الميزان [illegible] فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم

يؤتي الملك [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا فقال رجل انا رأيت

كان ميزانا نزل من السماء فوزنت انت بابي بكر فرجحت انت بابي بكر ثم وزن ابو بكر وعمر فرجح

ابو بكر ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه

وسلم وقصه [illegible] ذكر اينجا لا بد است [illegible] مضمون حديث ابن عمر ديگر است ودر آن موازنه با سائر امت

است ومضمون حديث ابي بكرة وسفينة ديگر ودر آن موازنه خلفا است با يكديگر [illegible] صحيح است روايت

ودراية [illegible] كه دارمي روايت ميكند از ابي ذر الغفاري قال قلت يا رسول الله كيف

علمت انك نبي حين استنبئت فقال يا ابا ذر اتاني ملكان وانا ببعض بطحاء مكة فوقع احدهما الى الارض وكان

الآخر بين السماء والارض فقال احدهما لصاحبه أهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه

بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم كاني

انظر اليهم ينتثرون من خفة الميزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها آنحضرت صلى الله عليه وسلم

اينجا از روي وزن بنبوت خود استشناختند زيرا كه وزن [illegible] دلالت كرد اينجا [illegible] واقعه

وافضليت خلفاي ثلثة معلوم [illegible] اما باعتبار اعانت ايشان در وقت غربت او ودر قيام بنصرت آنحضرت

صلى الله عليه وسلم در حالت ابتدا [illegible] شيخين را افضليت ثابت [illegible]

[illegible] از احاديث [illegible] حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي

الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض فاما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي

من اهل الارض فابو بكر وعمر وعن سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير

في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه

في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا [illegible]

عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال رسول الله

من الايمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت

والله تعالى اعلم

[illegible]

وهو يعني كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فقيل له فاين انت عن ابي بكر وعمر فقال انه لا غنى بي عنهما انهما من

الدين كالسمع والبصر چهارم اثبات [illegible] صديق [illegible] و آن مستفيض است [illegible] ابو سعيد خدري

و ابو هريره و غير هما تعني عن ابي سعيد الخدري قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امن الناس علي في [illegible]

ابو بكر وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابا بكر

فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيامة وما نفعني [illegible] ما نفعني مال ابي بكر و اين اشاره است بفضيلت

اعانت [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ترويج اسلام [illegible] اوليت اسلام صديق اكبر از ميان احرار

بالغين و ظاهر است كه حكايت در مكه از غير آن مرد [illegible] نتوانند نمود و اين نيز مستفيض است از حديث

ابي الدرداء و عمرو بن عبسه و مقدام و عمار عن ابي الدرداء في قصة مغاضبة عمر معه قال النبي صلى

الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم

تاركوا لي صاحبي [illegible] دعاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم درباره فاروق اللهم اعز الاسلام وظهور

اجابت اين دعا بابلغ وجوه و اين نيز مستفيض است از حديث [illegible] ابن عباس [illegible] ابن مسعود

عن ابن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بابي

جهل او بعمر بن الخطاب قال وكان احبهما اليه عمر و اما حصول عزت اسلام باسلام فاروق از حديث

ابن مسعود و ابن عباس و حذيفه عن ابن مسعود ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفي رواية والله ما استطعنا

ان نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى اسلم عمر [illegible] استبشار اهل سموات باسلام فاروق و نيز [illegible] بيعت

[illegible] اسلام و مسلمين از حديث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء

باسلام عمر [illegible] حديث عمر غلق فتنه است و غلق چنين است [illegible] حديث مستفيض است عن حذيفه وعن

[illegible] عن الفتنة التي تموج كموج البحر [illegible] عليك منها باس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا

مغلقا ثم [illegible] الباب يعني عمر [illegible] راية النهار [illegible]

[illegible]

در دوم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملفوف بعد بوستان [illegible] تا ظهور رسید بعد جبل عیری و ثور حرا

تر در کتاب الله موعود بود با تمام آن [illegible] جبل نور تعبیر بتارکه اعدی و اجماع که اصل بالات است ـ اصول سیره

بسعی ایشان برادو [illegible] کار را [illegible] جهت [illegible] بدری و تمهید تحقیق مقالات منصوصه در قرآن تا آنکه بعضی [illegible]

[illegible] سیر [illegible] انتقال بشیخین ظاهر شد و نیز بتواتر رسید که بعد شیخین ایشان [illegible] و در عهد آن

حضرت صلی الله علیه وسلم قائم [illegible] مواطن بسیار و نیز در یک شش سال از نبوت فاروق اسلام آورد و عز

اسلام بسبب او ظاهر گردید [illegible] همه مردان واضح است بر افضلیت ایشان و تعیین این [illegible] است والحمد

لله سیم آنکه صدیق مشهور است از فاروق در [illegible] وصف نعمتی مفهوم است از خطاب کردن آنحضرت صلی الله علیه

وسلم در قصه مغامره صدیق با فاروق هل انتم تارکوا لی صاحبی و آن نوزدهم است از احادیث این مسلک

اخرج البخاری عن ابی الدرداء قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبل ابو بکر آخذا بطرف ثوبه

حتی ابدی عن رکبته فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما صاحبکم فقد غامر فسلم فقال انی کان بینی وبین ابن الخطاب

شیء فاسرعت الیه ثم ندمت فسألته ان یغفر لی فابی علی فاقبلت الیک فقال یغفر الله لک یا ابا بکر ثلاثا ثم ان عمر

ندم فاتی منزل ابی بکر فسأل اثم ابو بکر فقالوا لا فاتی الی النبی صلی الله علیه وسلم فسلم فجعل وجه النبی [illegible]

یتمعر حتی اشفق عمر ابو بکر فجثا علی رکبتیه فقال یا رسول الله والله انا کنت اظلم مرتین فقال النبی صلی الله علیه وسلم

ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدق وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکوا لی صاحبی مرتین

فما اوذی بعدها اما آنکه فاروق مشهور است از ذی النورین پس مفهوم است از قصه مغامره ذی النورین

با فاروق در قصه ابی محجن رضا عمر رحمة و آن بیستم است از احادیث این مسلک حدیث عبد الله بن عمر

فی قصة طویلة فیها مغامرة عمر مع ابی محجن وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم رضا عمر رحمة اخرجه الحاکم

اما باعتبار کتاب الله وجوه از طبقه علیا است پس آیات است با جماعت بسیاری که از آنها گواهی داد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را بصدیقیت و فاروق اعظم و ذی النورین را بشهادت و [illegible]

دیگر است از احادیث این مسلک [illegible] حدیث مستفیض است بروایة عثمان و انس و ابو هریره و سعید بن

زید و [illegible] مبهم در مسند احمد عن ثمامة بن حزن القشیری فی قصة طویلة قال عثمان انشدکم بالله والاسلام هل

معاً به رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير بمكة ومعه ابوبكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتى تساقطت

حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فما عليك الا نبي وصديق وشهيدان قالوا اللهم [illegible] قال [illegible]

[illegible] و [illegible] الى [illegible] دوم اثبات مرتبه كه [illegible] شد [illegible] حديث ثبير

[illegible] از حديث ابن عباس و [illegible] و ابو سعيد خدري و عبد الله بن [illegible] على عن

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي [illegible]

[illegible] الى صديق [illegible] تا آنكه قد [illegible] انه [illegible]

[illegible] روايت كرده [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى

فنحاص [illegible] وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتئت علي بشيء حتى ترجع الي فلما قرا فنحاص الكتاب قال قد احتاج

ربكم قال ابوبكر فهممت ان اقراه بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتئت علي بشيء فنزلت لقد سمع الله

قول الذين قالوا ان الله [illegible] ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وقال ابن جريج حدثت

ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابوبكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا

ابا بكر [illegible] والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر الآية وعن

ابي ايوب الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رايت في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم عفر يا ابا بكر

اعبرها فقال ابوبكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذا عبرها

الملك سحرا وعن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم بدر اللهم انشدك عهدك ووعدك اللهم ان شئت

لم تعبد فاخذ ابوبكر بيده فقال حسبك فخرج وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وفي الحديبية قال عمر [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] قال يا ايها الرجل انه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولن يعصي ربه [illegible]

فاستمسك بغرزه [illegible] فوالله انه على الحق [illegible] رسيدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم از صديق

[illegible] بسيار [illegible] دلالت [illegible] قال [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر [illegible]

[illegible] ابوبكر [illegible]

منهم لو تركتها ما تركها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا ازرى ذلك [illegible] قال ابن [illegible] حدثني [illegible]

العلم عن ابراهيم بن سعيد الجوهري قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت الي [illegible]

[illegible] فاعرض عنها [illegible] فقال ابو بكر الصديق [illegible]

يا رسول الله هذه [illegible] تكون في [illegible]

علمها [illegible] از حضرت صديق واين دلالت كند بر موافقت قوت [illegible] او با قوت عامه

[illegible] و آن نوع [illegible] از حديث عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء لم

ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد ذلك منه فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء [illegible] جمع كردن صديق انواع بر را در آن دلالت بر موافقت

قوت عامله او با قوت عامل انبيا از حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصبح منكم اليوم

صائما قال ابو بكر انا قال فمن تبع اليوم منكم جنازة قال ابو بكر انا فقال فمن اطعم منكم اليوم مسكينا قال ابو بكر انا قال

فمن عاد منكم اليوم مريضا قال ابو بكر انا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امرئ الا دخل الجنة

و بعضهم ذكر كرده ملائكه صديق را از ابواب ثمانيه جنت از ابو هريرة ان رسول الله صلى الله [illegible]

انفق زوجين في سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب

الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الريان ومن كان من اهل

الصدقة دعي من باب الصدقة فقال ابو بكر بابي انت وامي يا رسول الله ما على من دعي من تلك الابواب [illegible]

فهل يدعى احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجه البخاري ومسلم والترمذي و [illegible]

[illegible] وضع الله الحق على لسان عمر و اين فضيلتي ست [illegible] كه [illegible]

حديثيست مستفيض از حديث ابن عمر و ابو ذر [illegible] و غير ايشان عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال جعل الله الحق على لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذي [illegible] اثبات محدثيت كه [illegible]

را [illegible] ابي هريرة و عائشة و عقبة [illegible] ابي هريرة قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم لقد كان فيما كان قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي منهم احد فانه عمر اخرجه البخاري

شیخین ام وزارت ایشان از طرف عمر در آن تلو مخصوص است و آن نیز مستفیض است از حدیث سعد بن ابی وقاص

[illegible] آتی [illegible] سعد بن ابی وقاص [illegible] استأذن عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده

نسوة من قریش یکلمنه ویستکثرنه عالیة اصواتهن [illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی

نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک اخرجه البخاری ومسلم [illegible]

حضرت صلی الله [illegible] ابن [illegible] از حدیث عبد الله بن عمر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

بینا انا نائم [illegible] حتی انی لاری الری یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر قالوا

فما اولته [illegible] قال العلم اخرجه البخاری ومسلم [illegible] دوم موافقت رای فاروق با وحی الهی و آن نیز

[illegible] مستفیض است از حدیث عمر رضی الله عنه و ابن عمر و ابن مسعود عن عمر رضی الله عنه قال وافقت

ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم وفی الحجاب وفی اساری بدر اخرجه مسلم والبخاری بنحوه [illegible] سیوم دیدن آن

حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] روی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقول [illegible] الناس یعرضون علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک

[illegible] وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری ومسلم و اما فضیلت

شیخین باعتبار [illegible] ثواب [illegible] در بهشت [illegible] بسیار یکی حدیث

سیدا کهول اهل الجنة [illegible] از احادیث [illegible] مستفیض است از حدیث انس

و ابی جحیفه عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بکر وعمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من

الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین لا تخبرهما یا علی اخرجه الترمذی و عن علی بطرق مختلفة منها عن

علی بن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ اطلع ابو بکر وعمر

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین

یا علی لا تخبرهما [illegible] اختصاص [illegible] از حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما [illegible] فی افق السماء وان

ابا بکر وعمر منهم وانعما [illegible] تقدم شیخین [illegible] از حدیث ابن عمر ان النبی صلی الله علیه

وسلم خرج ذات يوم فدخل المسجد وابو بكر وعمر احدهما عن يمينه والآخر عن شماله وهو آخذ بايديهما وقال هكذا نبعث

يوم القيمة وفي رواية عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من تنشق الارض عنه انا ثم ابو بكر ثم عمر سوم حديث ششم

اول کسیکه در بهشت در آید صدیق خواهد بود از حدیث ابی هریرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبريل فاخذ

فاخذ بيدي فاراني باب الجنة الذي تدخل منه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله وددت اني كنت معك

انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي ... و هفتم تکرار دیدن

خدای عز وجل خاصه برای صدیق از حدیث جابر في قصة وفد عبد القيس قال فقام ابو بكر

... بجواب احيا الجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر فقال

بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة ويتجلى لابي بكر خاصة هشتم

... حاضر شدن صدیق رضی الله عنه بر حوض کوثر همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حدیث عبد الله بن عمر ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي على الحوض وصاحبي في الغار ... اول کسیکه حق تعالی

با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من

يصافحه الحق عمر واول من يسلم عليه واول من ياخذ بيده فيدخله الجنة وفي رواية اول ...

الحق يوم القيمة عمر واول من ياخذ بيده فينطلق به الى الجنة عمر بن الخطاب ... يا ابا بكر افضلية صديق بر

فاروق از کجا مفهوم میشود آنکه مفهوم شد از حدیث عمار و عائشه و آن حدیث ...

... عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمار اتاني جبريل انفا فقلت يا جبريل حدثني

بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه الف سنة الا

خمسين عاما ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنة من حسنات ابي بكر وعن عائشة رضي الله عنها قالت بينا

رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجري في ليلة ضاحية اذ قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هل يكون

لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قالت فاين حسنات ابي بكر قال انما جميع حسنات عمر كحسنة واحدة

من حسنات ابي بكر ... مطلقا بوده اعتبار ... یکی از فضائل

... بسیار ... حدیث عمرو بن العاص و آن ... از ...

... مسلک عن عمرو بن العاص ان النبي صلی الله علیه وسلم بعثه علی جیش ذات السلاسل قال فاتیته فقلت ای الناس
احب الیک قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب فعدّ رجالا [illegible] و در فضیلت
مطلقا [illegible] فاروق از حدیث جابر موقوفا و مرفوعا و از روایت ابی سعید خدری عمر [illegible]
بن عبد الله قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر اما انک ان قلت ذلک فلقد
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ذاک الرجل ارفع امتی درجة فی الجنة قال ابو سعید والله ما کنا نری ذلک الرجل الا
عمر بن الخطاب [illegible] اشاره کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامامت در حال مرض
بجانب امامت [illegible] ابی بکر و قطعا معلوم است که امام می باید افضل باشد و آن حدیث مستفیض است و آیة
[illegible] از ابی موسی و عبد الله بن زمعة [illegible] ابن عباس و ابن مسعود و علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام
و غیرهم [illegible] صلی الله علیه وسلم قال مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت عائشة یا رسول الله
ان ابا بکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس قالت فقال مروا ابا بکر فلیصل
[illegible] عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل
بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکن لانتن صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس
فقالت حفصة لعائشة ما کنت لاصیب منک خیرا اخرجه الجماعة و عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره و عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه
قیل له فی الصلوة فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق اذا قرأ غلبه البکاء
قال مروه فلیصل فعاودته فقال مروه فلیصل انکن صواحب یوسف اخرجه البخاری و تفضیل دیگر که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] نسبت [illegible] باجماع [illegible] استفاضت [illegible]
[illegible] عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته
و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله رحم الله عمر یقول الحق [illegible]
رحم الله عثمان تستحیی منه الملائکة رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار [illegible]

آنحضرت

بالحصر [illegible] صلى الله عليه وسلم شيخين را بملكين مقربين وبدو پيغامبر اولو العزم اخرج الطبراني بسند حسن عن ام سلمة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان في السماء ملكين احدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب وذكر جبرئيل وميكائيل
ونبيان احدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب وذكر ابراهيم ونوحا ولي صاحبان احدهما يأمر باللين والآخر
بالشدة وكل مصيب وذكر ابا بكر وعمر وعن عبد الله بن عمرو قال جاء اناس من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
يا رسول الله زعم ابو بكر ان الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم
وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاقضين بينكما بقضاء اسرافيل بين جبرئيل وميكائيل ان ميكائيل
قال بقول ابي بكر وقال جبرئيل بقول عمر فقال جبرئيل لميكائيل انا متى نختلف [illegible] اهل السماء نختلف اهل الارض فلنتحاكم الى
اسرافيل فتحاكما اليه فقضى بينهما بحقيقة القدر خيره وشره وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا ابا بكر ان
الله لو اراد ان لا يعصى لم يخلق ابليس فقال ابو بكر صدق الله ورسوله واخرج الحاكم من حديث عبد الله بن مسعود
في قصة بدر واشارة ابي بكر الى الفداء واشارة عمر [illegible] الى القتال [illegible] رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين
ديارا وقال موسى ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم الآية وقال ابراهيم فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك
غفور رحيم وقال عيسى ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم تفضيل شيخين حديث ابن عمر كنا
نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاري وفي رواية
كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
بينهم اخرجه ابو داود واين حديث صحيح است ليكن اصح شئ در تفضيل شيخين وغير ايشان صحبت [illegible] اند اگر
در مسالك سنت هم توان آورد باعتبار آنكه ابو حنيفه تقرير ست ودر مسلك اجماع نيز باعتبار منطوق خود جمل و قسم
قبول فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم مشوره شيخين را در وقائع بسيار عن عبد الرحمن بن غنم الاشعري ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما رواه احمد واخرج مسلم قصة طويلة عن ابي
هريرة فقال يعني عمر يا رسول الله بابي انت وامي ابعثت ابا هريرة بنعليك من لقي ان لا اله الا الله مستيقنا
بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فاني اخشى ان يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

تخصیص صحابیت و بهمین تشریف صدیق اکبر ملقب شده پس از حدیث مرتضی و عائشه رضی الله عنهما عن النزال بن سبرة قال
وافقنا علیا رضی الله عنه طیب النفس وهو یمزح فقلنا حدثنا عن اصحابک قال کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اصحابی فقلنا حدثنا عن ابی بکر فقال ذاک امرء سماه الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم اخرجه الحاکم
وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس
بذلک فارتد ناس ممن کانوا آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلک الی ابی بکر فقالوا هل لک الی صاحبک یزعم انه اسری به
اللیلة الی بیت المقدس قال او قال ذلک قالوا نعم قال لئن کان قال ذلک لقد صدق قالوا او تصدقه انه ذهب
اللیلة الی بیت المقدس وجاء قبل ان یصبح قال نعم انی لاصدقه فیما هو ابعد من ذلک اصدقه بخبر السماء فی غدوة او
روحة فلذلک سمی ابوبکر الصدیق بجا بیوم اختیار کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج
اخرج الحاکم عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابا بکر رضی الله عنه ثم امره ان ینادی بهؤلاء
الکلمات ثم اتبعه [illegible] فی مثل هذه الامارة حج یکی از امور عظیمه است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از ایام نبوت بجا می آوردند مثل امامت صلوة بلکه دلالت بر استخلاف از امامت صلوة در بعضه
امامت صلوة [illegible] تخصیص [illegible] میگردد امارت حج در مجمع عام یکی واقع میشود و امامت صلوة تقدم ست
قوم محصورین را و امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین و بحقیقت امارت حج حکمی مانند نشستن ست بر تخت پادشاهی
[illegible] در [illegible] بزرگ [illegible] در دولت ساسانیان و [illegible] خلفای [illegible] به استخلاف
لیکن [illegible] استدلال [illegible] امامت [illegible] امارت حج ایشان که در [illegible] اوراق از روایت
احادیث فضلیه میسر شد و آن ماخوذ [illegible] از احادیث بسیار غرض از ایراد این احادیث آنست
که صفات [illegible] که مدار فضیلت ست شناخته شود و شناخته شود که هر یکی از ایشان را [illegible] ماده
متواتر بالمعنی اما فضیلت بر اشخاص متعدده [illegible] افضل [illegible] آنها اجماع قطعی نمی باشد در قطعیة
آن رجوع [illegible] باید کرد مسلک سیوم اجماع امت ست بر [illegible] مسانیه [illegible] بترتیب خلافت
و اجماع امت را [illegible] تقریر [illegible] حکایت انعقاد اجماع از [illegible] جمع از صحابه
و تابعین [illegible] ضبط [illegible] که حکایت کنند [illegible] ثابت نماید متفق [illegible] در اصل معنی افضلیت [illegible]

و فوق ذلک دلالت عقلیه مشهد الاصحاب اوز دوم مرتبه است مرتبه اتفاق صحابه اجماعی از حدیث عبد الله بن عمر قال کنا

نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی روایة

لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم این حدیث خبر

واحد است اصح شیء در باب مقصود تقریر ایشان آنکه نزد یک جماعه آنها قطعی حاصل شد زیرا که در

نقل اجماع دلالة و در روایة الصحابه تقریر بیان خواهیم کرد که هر وقت که در مسئله خلافت خلیفه سخن رفته است

خیر الامة و افضل الامة و احق الناس بعد او گفته اند و اکثر بوجوه مسرحا دوانده که مایس

از ... بطرق این محقق بعوت و احتیاج استدلال و تصحیح مقال ... مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالت

... است و آن آنست که سکوت ... تدوین مذاهب اجماع حجت و اکثر ... بنوع تقریر

... ول وقت انعقاد خلافت صدیق جمعی از فقهای صحابه صدیق را افضل اوکه ... و آنها

... بر استخلاف او و دیگران تسلیم منعقد و موافقت کردند و از ... بعد ... و سکوت

و تسلیم ... تدوین مذاهب اجماع است کما یعرف کله از حدیث فاروق قال قلت یا معشر الانصار یا معشر

المسلمین وان اولی الناس بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر الصدیق

الحدیث اخرجه ابن ابی شیبة من حدیث ابن عباس فی قصة سقیفة بنی ساعدة و اخرج ابن ابی ... نیز

از حدیث فاروق در قصه بیعت عامه عن انس بن مالک انه سمع خطبة عمر الآخرة حین جلس علی المنبر و ذلک

الغد من یوم توفی النبی صلی الله علیه وسلم فتشهد و ابو بکر صامت لا یتکلم قال کنت ارجو ان یعیش رسول

صلی الله علیه وسلم حتی یدبرنا یرید بذلک ان یکون آخرهم فان یک محمد قد مات فان الله عز و جل قد جعل

بین اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثانی اثنین

وانه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری و نیز از حدیث فاروق بروایة ابن مسعود

... قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت الانصار منا امیر و منکم امیر قال فاتاهم عمر فقال یا معشر الانصار

الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ابا بکر ان یصلی بالناس قالوا بلی قال فایکم تطیب

نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و از حدیث ابو عبیدة بن الجراح ... ما تؤتونی و فیکم

ثالث ثلثه یعنی ابا بکر اخرجه ابن ابی شیبة والطبرانی عن ... انه ذکر استخلاف ابی بکر ... لا خلاف فیه

علیه وسلم فی الصلوة و از حدیث مرتضی و زبیر رضی الله عنهما ما غضبنا الا لانا اخرنا

المشورة و انا نری ابا بکر احق الناس بها بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لصاحب الغار و ثانی اثنین وانا

لنعلم بشرفه و خیره ولقد امره رسول الله صلی الله علیه وسلم بالصلوة بالناس وهو حی اخرجه الحاکم نوع دوم

آنکه ثابت شود که استخلاف بجهت افضلیت صدیق بر جمیع مهاجرین بود و از کسی رد و سوال و منازعه بمیان نیامد از

حدیث عبد الله بن عباس قال عمر کان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم

فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن اخرجه البخاری و نیز از حدیث ابن عباس قال عمر

فی حدیث طویل فلا یغترن امرؤ ان یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک ولکن الله وقی شرها ولیس

منکم من تقطع الاعناق الیه مثل ابی بکر اخرجه البخاری چون آنکه علاوه قوم در سوال و اعتراض در محل خطابه فاروق

مانحن فیه ... متواتر بالمعنی گشته و در مقامات فاروق بسیاری از آن مقالات مذکور کردیم

... حضرات قال ... یا معاشر المسلمین ماذا تقولون لو ملت برأسی الی الدنیا کذا ... فقام

الیه رجل فاستل سیفه فقال اجل کنا نقوم بالسیف کذا واشار الی قطعه فقال ایای تعنی بقولک قال نعم

ایاک اعنی فانتهره عمر ثلاثا وهو ینتهر عمر فقال رحمک الله الحمد لله الذی جعل فی رعیتی اذا تعوجت قومنی نوع

سیوم صدیق در وقت استخلاف فاروق بیان افضلیت فاروق نمود و در آن انکار هیچ نیامد از

حدیث عائشة ان ابا بکر حین حضره الموت ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا

ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابو بکر ابربی تخوفونی

اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک ثم ارسل الی عمر فقال انی موصیک بوصیة الحدیث اخرجه ابن ابی

شیبة و از حدیث صدیق عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله

علیه وسلم فقال ابو بکر اما انک ان قلت ذلک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس

علی رجل خیر من عمر اخرجه الترمذی قال و المعنی انه خیرهم فی ایام خلافته نوع چهارم عبد الرحمن بن

عوف در وقت ... فی الشوری ... تعظیم شرط کرد که ... بسیرت شیخین عمل کند خلفاء تسلیم نمودند

ونیز

مرتضی رضی الله عنه در افضلیت ذی النورین بر خود معاف که شیخین [illegible] یعنی و این قاطع شد به فضیلت
شیخین زیرا که حواله کردن احد المجتهدین بر غیر خود یا مساوی خود معقول نیست [illegible] حدیث مسور بن مخرمه قال ارسل الی عبد
الرحمن [illegible] فلما صلی صبح [illegible] والانصار وارسل الی امراء الاجناد وکانوا وافوا تلک الحجة مع عمر فلما
اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال اما بعد یا علی انی قد نظرت فی امر الناس فلم ارهم یعدلون بعثمان فلا تجعلن علی نفسک
سبیلا فقال ابایعک علی سنة الله ورسوله والخلیفتین من بعده فبایعه عبد الرحمن وبایعه الناس المهاجرون
والانصار وامراء الاجناد والمسلمون اخرجه البخاری وفی حدیث ابی الطفیل قال لما احتضر عمر جعلها شوری
بین علی وعثمان وطلحة والزبیر وعبد الرحمن وسعد فقال لهم علی انشدکم الله هل فیکم احد آخی رسول الله صلی الله علیه
وسلم بینه وبینه اذ آخی بین المسلمین غیری قال اللهم لا اخرجه ابو عمر و [illegible] وفی قصة الاتفاق علی
عثمان من حدیث عمرو بن میمون فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی ثلثة منکم فقال الزبیر
قد جعلت امری الی علی فقال طلحة قد جعلت امری الی عثمان وقال سعد قد جعلت امری [الی ع]بد الرحمن فقال عبد الرحمن
ایکما تبرأ من هذا الامر فنجعله الیه والله علیه والاسلام لینظرن افضلهم فی نفسه فاسکت الشیخان فقال عبد الرحمن
افتجعلونه الی والله علی ان لا آلو عن افضلکم قالا نعم فاخذ بید احدهما فقال لک قرابة من رسول الله صلی الله
علیه وسلم والقدم فی الاسلام ما قد علمت فالله علیک لئن امرتک لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطیعن
ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلک فلما اخذ المیثاق قال ارفع یدک یا عثمان فبایعه وبایع له علی وولج اهل
الدار فبایعوه و تتبع هم مرتضی رضی الله عنه در ایام خلافت خود در مجالس متعدده افضلیت شیخین را
بیان نمود و جمعی را که درین مسئله ظنون فاسده داشتند زجر فرمود و فقهای صحابه حاضر بودند و از کسی منع وانکار
ظاهر نشد و این آثار بحد تواتر رسیده اند چنانکه عنقریب ذکر میکنیم و سبیل ناظر در این آثار همانست که اولا
مشغول شود به هر یک کلمه مطلع شود به صحابی یا تابعی وغیر ایشان از عدول و ثقات قبل از مذهب سلف
سلف و تعصب متعصب برای مذهب خود و قبل از جمع احادیث باید ان در تکلم هر یک در تطبیق و تاویل
الا اگر حدیث را [illegible] [illegible] این جزم نماید ظاهر الکلام [illegible] آن را تأمل [illegible] [illegible] [illegible]
دیگر اذا کر منطوق آن را [illegible] ساقط العدالت گردد و قید قبلیه از تحفه [illegible] [illegible] بعد ازین خواهد

ترک عمل به حدیث نبوده بلکه اکثر عمل به حدیث نموده اند کرده الا مجتهد مطلق و در زمانه اجتهادها مفقود است
تابع و علماء مشهوره گشته هر چند اجتهاد منتسبین بمذاهب خلفاست لیکن نزد کافهٔ ناس عمل بعضی درست ساخته اند و تحقیق آنست
در تطبیق احادیث و تاویل آن علت شده پس ممکن است بلکه واقع است که … حدیثی را روایت
کنند و … لازم باشد بر منطوق آن عمل نمانند و آن بسبب خطای اجتهادی باشد و عدالت ایشان ساقط
نگردد … زمان پیشین را … آنها بنحو و قید مطلق … از جهة تعیین که ممکن است که مدار حدیثی رد آن
کنند … لازم باشد در آن حدیث صحیح … مقتضای دلیل بود دقیق الماخذ و اکثر اصطلاحی فهمد
… انتقال نماید … اگر … قایل باشد و مذهب جمعی بسیر … اکثر نفوس … ادراک مفهومات و مقتضیات
مختلف اند و در … قول آن مذاهب … دارند و این سخن … همانند که اصولیان گفته اند که سکوت
قوم از رد فعل اجماع است … تواتر … مذاهب بعد از آن … که حدیثی را که …
… کنند … کرده است اثر در اعداد اجماع و اتفاق … و چون این مقدمه ذکر کرده شد
… اما حکایات اقوال فقهای صحابه و تابعین در مسئله افضلیت شیخین …
… بحیز … اما قول صدیق اکبر رضی الله عنه در افضلیت عمر اخرج الترمذی عن ابی
… قال ابو بکر … استخلفنی
… المدینه … عن … الحارث … ان ابا بکر الصدیق قال … سورة التوبة
… انا اقرأ … اذ یقول لصاحبه لا تحزن … وقال والله انا صاحبه … واما قول … عمر در
افضلیت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر الصدیق یا خیر الناس بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت
الشمس علی رجل خیر من عمر و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابا بکر حین حضره الموت
ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک
اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر فقال ابو بکر ابربی تخوفونی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک
و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن محمد … رجل من بنی ازرق فی قصة طویلة … قال ابو بکر لعمر انت اقوی منی

فقال

فقال عمر انت افضل منی لما احال فابو دفی هذا فضائل صدیق بیرون از حصر است بروایت ایشه

ثبت شده بعض روایات یا خیر الناس گفته اند و در بعض احق بالخلافة ذکر نموده اند

فمن حدیث عائشة اخرج البخاری عن عائشة فی قصة سقیفة بنی ساعدة فقال عمر بل نبایعک انت فانت سیدنا

وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج الملا عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن عمر قال کان ابو بکر

سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج البخاری عن ابن عباس خطبة عمر فی قصة الانصار [illegible]

ابی بکر وجواب منه قال انما کانت بیعة ابی بکر فلتة [illegible] وفی بیان التلخیص قال عمر ثم انه بلغنی ان قائلا منکم یقول والله لو

مات عمر بایعت فلانا فلا یغترن امرؤ ان یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک ولکن الله

وقی شرها ولیس فیکم من تقطع الاعناق الیه مثل ابی بکر وفی هذا الحدیث ایضا کان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی

ذلک من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیهم ابو بکر ومن حدیث انس اخرج البخاری عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة

حین جلس [illegible] فان یک محمد صلی الله علیه وسلم قد مات فان الله قد جعل بین اظهرکم نورا تهتدون به هدی الله محمدا [illegible]

وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وثانی اثنین وانه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه

ومن حدیث شیبة اخرج البخاری عن ابی وائل قال جلست مع شیبة علی الکرسی فی الکعبة فقال لقد

جلس هذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فیها صفراء ولا بیضاء الا قسمته قلت ان صاحبیک لم یفعلا قال هما المرءان

ومن حدیث محمد بن سیرین اخرج ابو بکر بن ابی شیبة فی قصة الاتفاق علی ابی بکر [illegible] یا ابا بکر فقال ابو بکر

لعمر ابسط یدک فقال عمر انت افضل منی فقال [illegible] فلما کان الثالثة قال عمر ان قوتی لک مع فضلک

قال فبایعوا ابا بکر ومن حدیث جابر بن عبد الله قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر

اما انک ان قلت ذلک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجه

الترمذی ومن حدیث ابن عمر قال قیل لعمر الا تستخلف قال عمر ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی ابو بکر وان

اترک فقد ترک من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه البخاری ومن حدیث ضبة بن محصن قال قلت

لعمر یا خلیفة رسول الله انت خیر من ابی بکر فبکی قال والله للیلة من ابی بکر ویوم خیر من عمر [illegible] هل لک ان احدثک

بلیلته ویومه قال قلت نعم یا امیر المؤمنین اما لیلته فلما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم هاربا من اهل مکة خرج

مليه صبعه ... يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ما هذا ... قال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك

ومرة عن يسارك لا امن عليك فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه

فلما راه ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار فانزله ثم قال والذي

بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق

فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه

ويلسعنه الحيات والافاعي وجعلت دموعه تتحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا

فانزل الله سكينته طمانينة لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتدت العرب

فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله ... الخ

[illegible] ... في الجاهلية جوار في الاسلام فبماذا اتالفهم بشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله

عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه فقاتلنا

معه ... فهذا الوجه ... من حديث ... قال جاء رجل الى عمر ... فذكر قصة ...

... النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر قلت ... فلا ...

... ابا بكر ... بعد ... الا سبقني اليه احد ... حديث

عمر قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم اسبق

ابا بكر ... اخرجه الترمذي وقال حديث حسن صحيح ... اخرج البخاري في صحيحه ...

... ابن ... علي ... فارق ... افضلية ...

او وافقت ربي في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اسارى بدر اخرجه مسلم والبخاري بنحوه ... صحيح

مسلم حديث ابن عباس كه سوال كرد عمر را از ان دو زن ... قلتم ... در ... اليه ...

... محمد بن الحسن في الموطا عن مالك ... قال قال عمر بن الخطاب لو

علمت ان احدا اقوى ... على هذا الامر مني لكان ان اقدم فيضرب عنقي احب الي من ان ... على هذا الامر ... فليعلم

بعد

سیوم ... احب ... الی السعید ... الله کنت لا قاتل الناس عنه یعنی ... اما قول او روی ...

فضیلت ... که ... مستفاد میشود ... الشیخین کرده از احادیث ... حدیث مسلم ...

... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... اولی ...

فضیلت شیخین در فضیلت خود گفت از آنجمله ست حدیث ... که آنرا ... ب ... که ...

قال علمت الناس ... ان ابا بکر ... رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی ... ابو بکر

الجبل ... فقلت ... اسکن ... فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان

اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا لی ورب الکعبة انی شهید ... از احادیث ... فضایل ... را ...

حضرت صلی الله علیه وسلم در حق خود ... از ... ابا بکر ...

مسلم ... فاروق ... ابا بکر ...

... الا ... صدیق ... عبد الرحمن بن عوف ...

... قول ... عمر ... لا اطیعها ولا ... عبد الله ...

قال عثمان ... محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق ...

وما ... کما ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... الله ...

الله عز وجل ثم ابو بکر ... ثم عمر ... استخلف ... علی ... الحق ... قال بلی قال فهذه ...

الحق ... الحدیث اما اقوال مرتضی رضی الله عنه ... باید دانست که ...

جمیع اهل ... اما ... مصرح ... علی مرتضی ...

تصریح و تلویح کرده است بافضلیت شیخین یکی از ضعفا ... که سابقا تقریر کردیم ... علی مرتضی بر جا ...

فرموده و از دیگران مستفیض است یا خبر واحد و از وی رضی الله عنه ... فاروق اعظم متواتر ست

اما مرفوعه فحدیث ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین ما خلا النبیین والمرسلین

لا تخبرهما یا علی ... ترمذی و ابن ماجه و این حدیث صحیح است بافضلیت ایشان بر جمیع صحابه و

مستفیض ست از وی ... روایة شعبی عن الحارث عن علی عند الترمذی و ابن ماجه و ... المسیب

... هذا ... بدء ... علي عند عبد الله بن احمد في زيادات المسند ... برواية الزهري ...

... ابي طالب عند الترمذي وغيره واتفق علماء ... على ... الى ... [illegible]

... داود ... عند ابن ماجه ... [illegible] ... الرقاب ... ومحمد

الا ... ابا بكر ... عند الترمذي ... رسول الله ابا بكر ... الترمذي ...

... عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني ابنته ...

... ابو بكر ثم عمر ... رواه ... محمد بن الحنفية عند البخاري

... عبد الله ... عبد العزيز ... ذلك عن ابي الخير بطرق ...

... ابي جحيفة ... عن ... ابي جحيفة ... ابي جحيفة ... ابو اسحاق عن ...

... ابي جحيفة عن ابيه ... خير الامة ... علي ... موقوف سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم

وصلى ابو بكر وثلث عمر وروي عن ابي جحيفة ... موقوف ... بالتعزير ... على ...

... في الاستيعاب عن الحكم بن جحل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا ...

... ابو القاسم ... في كتاب السنة من طريق سعيد بن عروبة عن منصور ... ابراهيم عن علقمة

... على ابي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال ... [illegible]

... ان ... يفضلوني على ابي بكر وعمر لو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول

هذا فهو ... عليه حد المفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير

قال وفي المجلس ... علي فقال والله لو سمى الثالث سمى عثمان واخرج ابو القاسم ... عبد خير

... ان عليا قال الا اخبركم باول من يدخل الجنة من هذه الامة بعد نبيها فقيل له بلى يا امير المؤمنين

قال ابو بكر ثم عمر ... قبلك يا امير المؤمنين فقال علي اي والذي فلق الحبة وبرأ النسمة

... موقوف في ... روايات اهل بيت در افضليت شيخين

... است ... عباس بن عبد المطلب ... اهل بيت ... عن

ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الى علي رضي الله عنهما فقال انطلق بنا الى

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاني هذا الامر لما من جده لمات صاحبه قريش والنا [illegible]

الله حياة بما قال لما قال العباس [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

على دين الله [illegible] فاسمعوا له واطيعوا واشهدوا انه على الحق [illegible]

عباس فما وافق ابا بكر على رايه [illegible] على [illegible] اذ خالفه [illegible]

انا العباس قال هو الله ما هذا [illegible] على اهل الارض اجمعين والما علي ابن ابي طالب

آثار او ذكر كرده [illegible] عبد الله [illegible] ذكر [illegible] جعفر بن محمد اخرج

الحاكم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله وارحمه [illegible]

علينا [illegible] الحسن مجتبى اخرج [illegible] عن ابي مريم [illegible] قال كنت بالكوفة فقام

[illegible] فقال ايها الناس [illegible] الله تعالى [illegible]

صلى الله عليه وسلم حتى [illegible] جاء ابو بكر فوضع [illegible] رسول الله صلى الله

عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بين [illegible] فقال [illegible]

فتلكوني قال وما بلغت [illegible] اسماء [illegible] في الارض قال [illegible]

[illegible] ذكر المحب الطبري عن ابن السمان [illegible] في كتابه عن الحسن بن علي [illegible] وفاة

عمر [illegible] حين قدم الكوفة وذكر ايضا [illegible] في كتاب الموافقة عن ابي جعفر قال [illegible]

[illegible] اذ نعيه على [illegible] الحسن والحسين رضي الله عنهم [illegible]

وبكايا قال له عمر [illegible] البكاء [illegible] فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] يا علي وقد وليت [illegible] هذه الامة احكم فيها ولا ادري ام مسيء انا ام محسن فقال علي والله

انك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولاية

وعدله فما منعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فقال اتشهدان بذلك يا بني اخي فسكتا فنظر الى ابيهما

فقال علي اشهدا انا معكما شهيد اولاد حسن مجتبى اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن

بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر وعمر فقال

ان هذين سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله

[illegible] سئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقيل له لعل

[illegible] فلا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف ما في عنقي

[illegible] فقال صلى الله عليه وسلم [illegible] ثم يسلم عليهما [illegible] الاول الحسين [illegible]

[illegible] فقد اخرج البيهقي [illegible] علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه

[illegible] ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين

[illegible] الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما [illegible] فقد اخرج احمد في مسند ذي اليدين عن علي

[illegible] سئل علي بن الحسين فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما

[illegible] وقد اخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه

عن جابر [illegible] دخل على عمر وهو مسجى فقال [illegible] صلى الله [illegible] قال ما من الناس احد احب الي ان

[illegible] بصحيفته من هذا المسجى واخرج محمد بن الحسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد [illegible] جابر

[illegible] علي بن ابي طالب على عمر [illegible] فقال رحمك الله والله ما في الارض احد كنت القى الله

[illegible] بصحيفته وروي عن ابن ابي حفصة قال سالت محمد بن علي وجعفر بن محمد [illegible] فقالا

[illegible] تولهما وابرأ من عدوهما ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم ايسب الرجل جده ابو بكر جدي

[illegible] لا تنالني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما وابرأ من عدوهما [illegible]

[illegible] جهل فضل ابي بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما تقول في ابي بكر وعمر فقال اني اتولاهما واستغفر لهما

ما رايت احدا من اهل بيتي الا وهو يتولاهما [illegible] وقال من شك فيهما كمن شك في السنة [illegible]

ابي بكر وعمر نفاق وبغض الانصار نفاق انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبين بني تيم شحناء

في الجاهلية فلما اسلموا نزع الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر [illegible] خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار

ويضمد بها خاصرة ابي بكر فنزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين

واما اقوال المهاجرين الاولين فمنهم الزبير بن العوام اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن

بن

عوف في حديث طويل فيه خطبة ابي بكر وفي آخر الحديث قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا
انا أخرنا عن المشاورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني
اثنين وانا لنعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي ومنهم طلحة بن
عبيد الله ذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه انه لما ... الرعب الى ... الكوفة ...
اجتمعت ... فقام طلحة بن عبيد الله ... خطباء الصحابة ... ثم قال اما بعد يا ابا بكر ...
... الامور ... العلايا ... التجارب ... ثلث ... ذلك ... الامر ...
وادعى ... فقد ... الى هذه الامور وقد ... وجربت ...
لك عنه شيء منه ... نفعنا الله ... الا ... ثم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف روى حديث بشارة
العشرة بالجنة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة الحديث ...
عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن ... عمر بن الخطاب رضي الله عنه يعني ...
... والى ... امر الشورى قال ... تجعلونه الي ... الله علي ان لا آلو عن افضلكم ومنهم
سعد بن ابي وقاص روى حديث والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان قط سالكا فجا
... اخرج ابو بكر بن ابي شيبة بحديث ابي سلمة قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما
ولكن قد عرفت باي شيء فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب وقال عن ...
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي
خير من الساعي قال ارأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم ومنهم سعيد بن زيد
روى حديث بشارة العشرة بالجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وحديث اثبات الصديقية والشهيدية
اخبرنا انا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق حراء فلما استوى بها رجفت فضربه رسول الله صلى الله
بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر
وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث الحديث وهو القائل لو
ان احدا ارفض للذي صنع بعثمان لكان ومنهم ابو عبيدة بن الجراح وكيفية مع عمر في استخلاف ابي بكر ...

[illegible] الغابر فما توفي و[illegible] ثلث يعني ابا بكر رضي عنه النبي صلى الله عليه وسلم انه بما بدا له مرفوعة

[illegible] كان [illegible] وبلغته ثم ما بين ملكنا عضوضا الحديث وحمل قوله هذا فدعت على خلافة الشيخين

ومنهم عبد الله بن مسعود روي [illegible] بشارة الشيخين بالجنة وحديث اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر

[illegible] ابو عمر قوله ان [illegible] ابن مسعود جعله [illegible] اخشكم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابا بكر

ثم [illegible] عنه انه قال [illegible] ساعة [illegible] من عبادة سنة واخرج الحاكم عن ابن مسعود

قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله

[illegible] عمر فبني عليه كان الاسلام [illegible] الا وقال واخرج الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان

[illegible] طريقا جديدا وسهلا ولما بلغوا انهم استخلفوا عثمان قال ما الوا عن اعلاها ذا فوق

[illegible] وقال والله لو تغلوا عمارة لا يعيبوا من خلفنا ومنهم عمار بن ياسر روي حديث [illegible]

[illegible] جبريل حدثني بفضايل عمر بن الخطاب [illegible] فقال يا محمد لو حدثتك بفضايل

نوح في قومه الف سنة الا خمسين عاما ما نفدت فضايل عمر وان عمر حسنة من حسنات

ابي بكر جزى الله خيرا عنه بلالا وصحبه عتيقا واخزى فاكهيا وابا جهل

[illegible] الحذر ما يحذر المرء ذو العقل بتوحيد رب الانام [illegible]

[illegible] يقتلوني يقتلوني فلم اكن لاشرك بالرحمن من خيفة القتل فيا رب ابراهيم والعبد

[illegible] موسى وعيسى نجني ثم لا تمل لمن ظل يهوي الغي من ال غالب على غير [illegible] عدل

ومنهم حذيفة بن اليمان روي حديث انهما من الدين كالسمع والبصر وحديث اقتدوا باللذين من

بعدي ابي بكر وعمر وهو القايل كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل عمر كان

كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا ومنهم ابو ذر روي حديث الحصيات السبع واخرج الحاكم عن ابي ذر

قال مر فتى على عمر فقال نعم الفتى قال فتبعه ابو ذر فقال يا فتى استغفر لي فقال يا ابا ذر استغفر لك

وانت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا او تخبرني قال انك مررت على عمر فقال

نعم الفتى واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة

الاسلمي

الاسلمي روى حديث اثبت حرا فانما عليك نبي او صديق او شهيدان وحديث رؤيا قصر في الجنة
وحديث ان الشيطان ليفرق منك يا عمر ومنهم سفينة روى رؤيا الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة
النبوة ثلاثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر
لو تشاورتما ما خالفتكما ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بشارة الثلاثة بالجنة ومنهم ابو ذر روى
روى حديث الحصى الذي ابتدر في يده ومنهم ابو امامة الباهلي خبر حلقتوا وصلوا المومنين ... ابو بكر وعمر
عمر بن الاسقع روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاذ بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدا نبوة
ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا ومنهم ابي بن كعب روى حديث اول من يعانقه الحق
عمر ومنهم ابو ايوب روى حديث رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم ذنبا وتعبير ابي بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم
كذا اخبرني الملك سحرا ومنهم ابو الدرداء روى حديث هل انتم تاركون لي صاحبي ومنهم زيد بن ثابت و... في
حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير انه دعا ممن حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم رافع بن
رافع ورافع بن خديج روى حديث فضل اهل بدر ومنهم زيد بن خارجة تكلم بفضايل الثلاثة بعد موته ومنهم
ابو سعيد بن المعلى روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضايل ابي بكر وعمر ومنهم سهل بن
سعد روى ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال اسكن
وسلم اثبت احد فانما عليك نبي وصديق وشهيدان ومنهم عويم بن ساعدة .
عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم وزراء وانصارا وصهرا
فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منهم يوم القيمة صرف ولا عدل ومنهم حسان بن
ثابت المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الثناء على ابي بكر ... ثاني اثنين في الغار المنيف
ابو الهيثم بن التيهان القايل اني لارجو ان يقوم بامرها الذي اقام الصلاة ... من اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القايل كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر
ثم عثمان وروى حديث رؤيا القليب وحديث ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم

من علماء الحديث وقد روى انه [illegible] معاصرا مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله
بن مسعود روى حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا وحديث لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد
لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر وروى انه قال [illegible] لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم وصحبته ثم فارقته
وهو عنه راض ثم صحبت ابا بكر وصحبته [illegible] ابو الحارث في حديث النهي عن الركعتين بعد العصر
[illegible] ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث دفع الكفار عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم ومنهم ابو هريرة روى حديث الغيب وحديث ما نفعني مال احد ما نفعني مال ابي بكر وحديث ليدعى
[illegible] من جميع ابواب الجنة وحديث رؤيا قصر في الجنة لعمر وحديث المحدثين وحديث ما
[illegible] او صديق او شهيد ومنهم ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها قالت لو استخلف لاستخلف ابا بكر ثم
[illegible] ابو بكر احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عمر وروت حديث الصلاة [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم ابا بكر بعتيق وحديث انظر الى شياطين الجن والانس
[illegible] وحديث لم الخلفاء من بعدي [illegible] المسجد [illegible] احود [illegible]
[illegible] انس بن مالك روى حديث [illegible] نبي وصديق وشهيدان وحديث سيدا كهول
اهل الجنة [illegible] وحديث ارحم امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان وروى حديث
[illegible] قال انا اصحب النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر [illegible] ان اكون معهم [illegible]
[illegible] ومنهم ابو سعيد الخدري روى حديث ان امن الناس علي في صحبته وماله ابو بكر ولو كنت متخذا
خليلا [illegible] وحديث رؤيا القميص لعمر وحديث وان ابا بكر وعمر منهم وانعما يعني من اهل الدرجات
العلى في الجنة ومنهم جابر بن عبد الله روى حديث يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر وحديث رؤيا قصر
لعمر واما سائر اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم معاوية بن ابي سفيان القائل عليكم من الاحاديث ما
كان [illegible] عمر [illegible] كان يخيف الناس في الله ومنهم عمرو بن العاص القائل والله لقد كان ابو بكر
وعمر [illegible] المال [illegible] لقد غبنا [illegible] وايم الله ما كانا يغبنان ولا [illegible]
[illegible] عليهما من هذا المال الذي اصبنا [illegible] لقد ملكنا وايم الله ما [illegible]

بن ابي شيبة روى احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عائشة ومن الرجال ابو بكر ومنهم

محمد [illegible] بن ابي بكر روى حديث اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدا ثم اقبل علينا فقال يابى الله والمؤمنون

الا ابا بكر ومنهم عمران بن حصين الراوي حديث خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ومنهم عبد الله بن [illegible]

الراوي حديث [illegible] يا رسول الله انك احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا والذي نفسي

بيده حتى اكون احب اليك من نفسك فقال له عمر فانه الآن والله لانت احب الي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر اخرجه البخاري ومنهم عثمان بن ارقم الراوي حديث اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين اليك عمر بن الخطاب

او عمرو بن هشام ومنهم الاسود بن سريع الراوي حديث [illegible] الباطل في شيء قاله عمر ومنهم ابو جحيفة [illegible]

حديث سيدا كهول اهل الجنة ومنهم ابو بكرة الثقفي الراوي رؤيا الميزان ومنهم سمرة بن جندب الراوي

رؤيا [illegible] ومنهم ابو الطفيل الراوي [illegible] ومنهم جبير بن مطعم الراوي حديث ان لم تجديني فاتي ابا بكر

وله قصة في ذهابه الى الشام ورؤيته [illegible] الانبياء فيها تصوير النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر اخذ بعقبه

واخبار اهل الكتاب انه خليفة النبي صلى الله عليه وسلم من بعده ومنهم عبد الله بن الزبير الراوي حديث لو كنت

متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا والراوي سبب نزول آية لا ترفعوا اصواتكم ومنهم جندب بن عبد الله الراوي

حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت واما علماء التابعين فمنهم سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى

الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وثانيه

ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا اخرجه الحاكم ومنهم

قاسم بن محمد روي ان رجلا من ابناء الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال في مجلس فيه القاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق

والله ما كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم موطن الا وعلي معه فيه فقال القاسم يا اخي لا تحلف قال بلى قال بلى

ما لا ترده قال الله عز وجل ثاني اثنين اذ هما في الغار اخرجه عمر في الاستيعاب ومنهم مسروق قال حب ابي بكر و

عمر ومعرفة فضلهما من السنة اخرجه [illegible] ومنهم الحسن البصري روي عنه [illegible] قال [illegible]

فيقول والله ما كان بافضلهم اسلاما ولا بافضلهم نفقة في سبيل الله ولكنه غلب الناس بالزهد والفراسة

[illegible] الله ولا يخاف لومة لائم اخرجه ابن ابي شيبة ومنهم محمد بن سيرين قال ما اظن رجلا ينتقص ابا بكر وعمر

عن النبي صلى الله عليه وسلم اعلم بالهدى ومنهم عمرو بن ميمون وابراهيم النخعي روي عنه عمرو بن [illegible]

عن علي العلم فذكرته لابراهيم فقال هبط بهذا مستعار العلم الفرع الناس ومنهم عكرمة [illegible] في تفسير [illegible]

[illegible] ومنهم ابو العالية [illegible] الصراط المستقيم بابي بكر وعمر وصدقه الحسن البصري ومنهم قتادة قال

[illegible] هذه الآية في ابي بكر واصحابه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ومنهم الضحاك قال في هذه الآية

ابو بكر واصحابه ومنهم الحسن قال في هذه الآية ابو بكر واصحابه ومنهم زيد بن اسلم قال في آية [illegible] كان [illegible]

[illegible] الى [illegible] والحسن والضحاك [illegible] عن ابن ابي مليكة قال لابن عباس

[illegible] يتحمل [illegible] الباب يقول والله لو ان امير المؤمنين يقيم على الله يوم الآخرة فدخل ابن عباس

فقال يا امير المؤمنين [illegible] كذا وكذا قال اذا [illegible] وروى ابو العالية في كتاب [illegible] المنثر [illegible]

ابو بكر وعمر وعثمان ومنهم عروة بن الزبير قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر امير [illegible]

وكتب [illegible] علي بن ابي طالب [illegible] متواتر عن ابن عمر وانس وابي هريرة وابن عباس

وعن [illegible] يوم الحج الاكبر فقال ذلك عام حج فيه ابو بكر استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على [illegible]

[illegible] ميمون بن مهران ووهب بن [illegible] والضحاك كلهم قالوا الامارة الى ابي بكر وعمر في كتاب الله [illegible]

النبي صلى الله عليه [illegible] ومن الذين ذهبوا الى ان ابا بكر [illegible]

[illegible] ابن مسعود وابو العالية وعكرمة وميمون بن مهران وعبد الله بن بريدة وسعيد

بن [illegible] مقاتل بن سليمان ومن الذين ذهبوا الى ان آية وسيجنبها الاتقى نزلت في ابي بكر الصديق

ابن مسعود وابن عباس [illegible] وعروة ابن الزبير وسعيد بن المسيب [illegible] تبع التابعين سفيان

الثوري [illegible] ابو داود عن محمد الفريابي قال سمعت سفيان الثوري يقول من زعم ان عليا كان احق

بالولاية منهما فقد خطأ ابا بكر وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم جميعهم وما اراه يرتفع

مع هذا الى السماء ومنهم مالك بن انس [illegible] قائل بتفضيل الشيخين [illegible] صنف

الطحاوي كتابا في عقيدة ابي حنيفة وصاحبيه والبيهقي كتابا في عقيدة الشافعي [illegible]

تفضيل الشيخين بعد از آن مذاهب [illegible] مسلمين مانند اشاعره [illegible] معلوم است

تفضيل

بتفضیل شیخین قایل شده اند بلکه او اول متعرض این باب قایل بعضی بعد از آن فقهای از هر طبقه و متصدین
از هر جانب این قایل اند بیت الحجه در این مسلک مسیر و ما نیز اقتفا نکنیم در این باب الحکم شانه الحجه
دیگر بیاید والله اعلم الان می باید دانست که این مسلک ما بعد نگفته همین جهت نایم نکته
بسیار آنست که چندانکه در اوایل صحابه و تابعین تامل کنند که کدام فضیلت را وجه افضلیت شناخته اند در این مسئله
مگر صایب باشد رفته باشیم بدانیم که امیر صحابه و تابعین فضیلت شیخین را مستقیم بیان کرده اند و بجمیع الوجوه
معدوده نام آنرا بدان گفته اند بروش الحجه ذکر کرده ایم از جمله جامع در مسلک شیخین و تفضیل ایشان
کرده اند بنقل مخصوص اند بوجه افضلیت در سوق کلام خود اشارات بآن نموده اند یکی از وجوه چهارگانه مذکوره
مرتضی با حکام خلافت و ترویج دین اسلام اشاره کرده است جایی که گفته استخلف ابو بکر رحمة الله علی ابی بکر فاقام
واستقام ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و باستیعاع مکانه نیز
اشاره کرده است جایی که گفته در ثنای ما روینا ما منه انسان احد احب الی ان القی الله بصحیفة
من هذا المسجی و سوابق اسلامیه صدیق رضی موت او بصریح ترین عبارتی بیان کرده است و عایشه
صدیقه صدیق و فاروق را بترویج اسلام وصف نموده جایی که گفته ما رأی نقطة الا طار ابی بحظها
و غنائها فی الاسلام و ابن مسعود سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است جایی که گفته ما زلنا اعزة
منذ اسلم عمر و حذیفه ابن الیمان حسن قیام بحقوق خلافت بیان کرده است جایی که گفته
زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا و عبد الله بن عمر
عبد الله ... بیان نموده جایی که گفته ما رأیت احدا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد واجود منه
حتی انتهی و علی هذا القیاس اکثر فقهای صحابه اشاره بیکی از آن فضایل اربعه یا دو یا سه از آن کرده است
و اینمعنی بادنی تامل از مطالعه ایشان فهمیده میشود باقی ماند آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر شیخین را تفضیل
کرده اند از آنجمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود ان کان عمر حبرنا ... اخرج الدارمی
عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام و رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه قالوا یا حذیفة و من ذلک
قال عمر بن الخطاب او احمق متکلف و اخرج الدارمی عن عمرو بن میمون قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکرت ذلک لابراهیم

فعال و فهم مستعد احتمال العلم و باین فضیلت در حدیث بسیار اشاره واقع شده است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن
من امتی احد فانه عمر قال بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت منه حتی انی لاری الری
یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لیکن در حدیث شریف این
فضیلت را بتحقیق و تاکید معنی [illegible] ثابت ساخته اند مراد از آن علم دینی است که متعلق
بما فوق [illegible] و مراد فهم علم کتاب و سنت است و طریق استنباط از آن و در تحلی اخلاق قویه سبب گردد
[illegible] نهاده اند در حقیقت [illegible] مسلم و منتسخ [illegible] همه بآن اخلاق تاثیر می شوند لیکن چند صحابه
[illegible] کمالات جبلی ایشان [illegible] در نصب [illegible] خلافت [illegible] و در [illegible] رتبه [illegible] کمال
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] اکرام عن معادن العرب [illegible] خیارهم فی الجاهلیة
خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا و عقل در [illegible] سبب [illegible] از منع خلافت [illegible] قوی [illegible]
از محکم [illegible] و تحقیق [illegible] که در خلافت خاصه اوصاف چند است از کمالات
کسبیه که شریعت [illegible] فضایل آنرا نهاده اند و آن اوصاف [illegible] است که از لوازم خلافت خاصه
شمرده ایم و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که مدار خلافت راشده اگر [illegible] نبسته اند [illegible]
تمام [illegible] اوصاف چند است از کمالات جبلیه که حسن سیاست [illegible] موقوف است
برآن صحابه و تابعین در وقت مشوره خلافت و در وقت ثنای خلفای دیگر آن اوصاف کرده اند
صدیق اکبر فاروق اعظم را اقوی میگفت و فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل میگفت پس فضل
صحابه است از زیادة فضایل شرعیه که صدیقیه و شهیدیه از آن قبیل است و سوابق اسلامیه [illegible]
[illegible] اقوی عبارت است از زیادة اخلاق جبلیه که معین بر احکام خلافت و ممد حسن سیاست امت
تواند بود [illegible] چند [illegible] اخرج ابو عمر فی التمهید عن ابن عباس قال بینا انا امشی مع عمر یوما
اذ تنفس نفسا ظننت انه قد قضبت اضلاعه فقلت سبحان الله ما اخرج هذا منک یا امیر المؤمنین الا هم
عظیم قال ویحک یا ابن عباس ما ادری ما اصنع بامة محمد صلی الله علیه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله قادر

ان تضع

ابن عباس فقلت فانك لتقول ذلك الا انه لا يشك ان صاحبك اولى الناس بها قلت والله اني لاقول
ذلك فيما بيني وبين الله لقرابته وصهره وسابقته كما ذكرت ولكن يمنعه دعابة فيه قلت فعثمان قال والله
لئن فعلت ليحملن بني ابي معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله والله لو فعلت لفعل ولو فعل لفعلوه فوثب
الناس اليه فقتلوه قلت فطلحة بن عبيد الله قال الاكيسع هو ازهى من ذلك ما كان الله ليوليه امر
امة محمد صلى الله عليه وسلم مع ما يعلم فيه من الزهو قلت فالزبير بن العوام قال اذا كان يضارب الناس في الصاع
والمد قلت فسعد بن ابي وقاص قال ليس بصاحب ذلك ذاك صاحب مقنب يقاتل به قلت فعبد الرحمن
بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عن ذلك والله يا ابن عباس ما يصلح لهذا الامر الا القوي في
غير عنف اللين في غير ضعف الجواد في غير سرف الممسك في غير بخل قال ابن عباس كان والله عمر كذلك
مجالسها قال يا ابن عباس اخبرنا عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا عن ابي بكر قال كان والله
خيرا كله مع حدة كانت فيه ... فقال ... كيف ... الذي قد ... هو ...
... في ... فلما ... رجل ...
فقال كان والله ... حلم ... فقال ... شيء من الدنيا الا
... الاصمعي ... ان اكون مثل لقمان الحكيم ...
... عن ابي اسامة النهدي قال خطب عمر بن الخطاب فقال يا ايها الرعاة ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب
والمعونة على الخير ايها الرعاة انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس من جهل ابغض
الى الله ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافية فيمن بين ظهرانيه يعط العافية ممن فوقه ...
الوليد بن ... عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع ولا يقيم
امر الله الا رجل لا ينتقص عزمه ولا يكظم في الحق على حزبه ... قال ...
مع عمر ... الصدقة فجلس عثمان في الظل يكتب وقام علي على راسه يملي عليه ما يقول عمر وعمر قائم
في الشمس في يوم شديد الحر عليه بردتان سوداوان متزر بواحدة وقد وضع الاخرى على راسه ...
ابل الصدقة ... فقال علي لعثمان اما سمعت قول ابنة شعيب ...

بحرة الحضرمية ... مهاجرة القوي الامين واشار الى عمر وقال فهذا القوي الامين وعن عروة بن رويم
قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح كتابا يقرأه على الناس بالجابية اما بعد فانه لا يقيم امر
الله في الناس الا حصيف العقدة بعيد الغرة لا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في
الله لومة لائم والسلام وفي رواية ولا يخاف في الله [illegible] قرابته مكانه ولا يحنق في الحق على [illegible] الجرة
[illegible] عليه [illegible] الحاجة [illegible] ما يحل في [illegible] وعن محمد بن علي بن الحسين عن مولى لعثمان
قال [illegible] بينا انا مع عثمان في مال له بالعالية في يوم صائف اذ رأى رجلا يسوق بكرين وعلى الارض مثل
الفراش من الحر فقال عثمان ما على هذا لو اقام بالمدينة حتى يبرد ثم يروح ثم دنا الرجل فقال انظر من هذا فنظرت
فقلت ارى رجلا معمما بردائه يسوق بكرين ثم دنا الرجل فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب فقلت
هذا امير المؤمنين فقام عثمان فاخرج راسه من الباب فاذا لفح السموم فاعاد راسه حتى حاذاه فقال
ما اخرجك هذه الساعة فقال بكران من ابل الصدقة تخلفا وقد مضى بابل الصدقة فاردت ان الحقهما بالحمى
وخشيت ان يضيعا فيسألني الله عنهما فقال عثمان يا امير المؤمنين هلم الى الماء والظل ونكفيك فقال
عد الى ظلك فمضى فقال عثمان من احب ان ينظر الى القوي الامين فلينظر الى هذا فعاد الينا فالقى نفسه
[illegible] جهت از رعايت حقوق عباد وقوت [illegible] درانكه حضرت [illegible] باوصاف تفضيل [illegible]
[illegible] جميع فقهاى صحابه وتابعين بتفضيل شيخين [illegible] اعتقاد [illegible] وقال علي كرم
الله وجهه سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة [illegible]
[illegible] ابو بكر وعمر الجنة [illegible] فقال علي [illegible] هذه [illegible]
لمع موارده موقوف في الحساب نكته ثانيه اگر سوال كنى كه در كتاب [illegible] تفضيل
[illegible] صحابه [illegible] اسلاميه يابد [illegible] اوصاف [illegible] كه صديقيت وشهيديت [illegible]
ازان [illegible] سبب چهار خصلت را سبب تفضيل بعض صحابه بر بعض اعتبار كرده اند [illegible]
[illegible] ديگر [illegible] درجات [illegible] درجت [illegible] ديگر [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم وصحابه [illegible] كرده اند [illegible] كتاب وسنت

دیگر کفایت و حزم و حسن سیاست امت و تسویهٔ شبهات ضالین و مبتدعین و حسن سیاست الا
خفا نشد اگر بعضی تطبیق در میان نکنند چگونه ... که بهم تطبیق در میان این خلاف مع انه ظاهر فتح
باید کرد و در اختلاف واقع در مسئلهٔ تفضیل در قرآن عظیم قسم اول را بیان فرموده اند قسم ثانی را حدیث یا تفضیل در سنت
قسم ثالث را تعبیر نموده اند که قسم اول را حدیث یا الفاظ عام یا ... منسوب نمود علماء حنفیه تقسیم ثنائی
شده اند پس این تقسیم ثلاثیه را به تقسیم ثنائیه راجع ساخته اند و ... تقسیم ثلاثیه همچنین ... بلیغ ...
مذکوره در کتاب ایشان و تفصیل ... است ... است زیرا که ارتفاع مکان و درجه به سبب این دو خصلت
است تا بیان فضائل مخصوص به سبب ... سعی در اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قیام به موعود خدای تعالی
مثل شعائر اسلامیه است زیرا که ... اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرزند و ... حیات
صلی الله علیه وسلم در این کار سعی در جهاد و اسلام می باشند و سعی در آخر آن بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
به قیام به اعلای دین مصروف نماید ... آخره که اتمام موعود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیرا که باعتبار ترتیب علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم موقوف است بر اتباع علم کتاب
و سنت و ... اجماع امت و باعتبار کثرت فتوح و امر ... موقوف است بر کفایت و حزم و حسن
سیاست و باعتبار تعلیم ... موقوف است بر اجتناب از شبهات که شارع تنبیه بر آن نموده ... المسلمین الموعود
توسع در آن مزید اهتمام مخصوص گشت پس این همه تشریح و تفصیل سنت ... تفصیل قرآن عظیم
سوال اگر کسی گوید که اقوال صحابه در قرب نسب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجاهت در میان ناس و مانند آن
فضائل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت باعتبار نسب و وجاهت بیان کرده شد از فضائل حضرت
ذی النورین ذکر کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دختر بعد دختر خود را به وی تزویج فرمود و از فضائل
مرتضی ذکر کرده اند که ... صلی الله علیه وسلم بعد ... ... و همچنین بعض فضائل
جبلیه مثل شجاعت و فصاحت ... فضائل مرتضی شمرده اند پس تطبیق ... و قواعد
چگونه نمائیم گوئیم فضائل دو قسم است یکی آنکه در حد ذات خود فضیلت آدمی ... است و تشبه
بآن حاصل ... قسم دوم

اگر در صدور این فعل فضیلتی معتبره در شرع نیست مثل آنکه [illegible] قوت بدن و شجاعت دل و فصاحت
زبان و جاه در میان مردمان شهر کافر و مسلمان از این فضائل چه اصل متحقق و ناشی هر دو [illegible] منضبط
نشده اند بلکه کاهی [illegible] تفضیل [illegible] فضائل معتبره در شرع مذکور شد باین عبارت می توان از فضائل مذکوره [illegible]
ملاحظه و ترجیح آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] معنی حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمیان آورده
[illegible] باین جاری میشود که [illegible] انبیا صلوات الله وسلامه علیهم کرده اند [illegible] تحقیق آنکه
[illegible] نمود باشد الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات [illegible] بعضی فضائل [illegible]
[illegible] ببعضیت علیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم به نسبت او [illegible] تعلیم و تثقیف
[illegible] همچنین شجاعت و فصاحت کاهی صرف کرده میشود در نصرت اسلام و اعلاء کلمة الله پس باین اعتبار فضائل
[illegible] نسبتی پیدا میکنند و چه [illegible] باین [illegible] مولانا جلال الدین رومی قدس سره [illegible]
[illegible] اگر [illegible] است از درجه اعتبار باین معنی است که در صدور ذات
[illegible] فضیلت معتبره [illegible] در ذیل مناقب [illegible] است که در ماده خاص [illegible]
[illegible] میگیرند [illegible] فضائل معتبره میدانند و بودن باین [illegible] در ممتاز از این دو قسم
[illegible] اگر ثابت شد وجود فضائل از قسم اول و قسم ثانی زیاده رونق [illegible]
افزود [illegible] تحقیق آن خواهد داد و اگر قسم اول ثابت شود یا دو مرتبه دیگر آن ثابت شود
[illegible] فضائل در شریعت هر درا [illegible] مسلک [illegible] در اثبات افضلیت شیخین از جهت [illegible]
خلافت افضلیت را و این مسلکی است دقیق المأخذ که محققین صحابه [illegible] لهذا اثبات [illegible]
اند و باسالیب متعدده بیان آن کرده اند و اصل درین مسئله آنست که حقیقت خلافت خاصه [illegible]
قوت [illegible] صلاح عالم را بوجهی که آن [illegible] اصلاح عالم است ببعثت انبیا چون عالم [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] شخصی را که جوهر نفس او [illegible] باشد ملائکه مقربین برگزینند و از
[illegible] اراده [illegible] آن شخص [illegible] علم او در میان مردم پیدا شود و جبرئیل ندا کنند که فلان
بنده مرا دوست [illegible] علیه او [illegible] جمیع عالم [illegible] شیوع علم او در آفاق و [illegible]

[illegible]

نفوس بني آدم با آن عالم علوي باشد ... باشند ... او ... اند در ملکوت سموات ...

... دعوت ... نمايند و استغفار و طلب خير براي

او کنند قال تعالی الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت کل شيء

رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلک وقهم عذاب الجحيم ... اثر قبول او نازل شود در زمين او

ملايک سماوي ... حضرت ... او ... شوند تا آنکه او در حق بکمال متحقق گردد ... حقيقت

در حين ... بعالم پيدا شود ... بمنصب ... داده اند ... بعثت پيغمبر بکمال ظاهر باشد ايام حيات

پيغمبر آخر ... بعض الذي نعدهم او نتوفينک ... تدبير الهي ... را از ... او

ديگر ... فطرت ... پيغمبر ... باشد چنانکه ... فرعون و موسی ...

... عزيز ... پيغمبر ... تقديم رسانيده باشد ... رحمت الهي

... باشد ... پيغمبر ... گرفته باشند ...

... باشند تا آنکه بواسطه نفس قدسيه پيغمبر نفس او مستعد امر الهي گردد ...

... از آن ... تدبير الهي ... تمام موجود براي پيغمبر ... سازد ...

الهي در نفس ... باشند ...

او ... کردند نفوس بني آدم ... خليفه باشند ... حرکت ... متحرک شوند

گاهي ... علم نمايند و گاهي قولا و حالا ... برکات ...

که ... خليفه ... باشند ... نسبت اعضاي آدمي ...

خلافت ... عالم ... شود ... بر دست او ظاهر گردد قال تعالی ولقد

سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و از لوازم خلافت ...

ظهور مواعيد الهي بر دست او هو الذي ارسل رسوله بالهدی ودين الحق ليظهره علی الدين کله ولو کره المشرکون

و از لوازم خلافت خاصه تاليف مسلمين فيما بينهم و عدم اختلاف امة اجابت در ميان خويشتن ...

روز بروز ... اشداء علی الکفار رحماء ... متحقق گردد ... پيغمبر ...

جمله کمالیه سبب از آن جمله محقق است افضلیت شیخین نزد علماء [illegible] بعد از اطلاع بر این دلائل برای خلافت شیخین
پیوسته اند اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب
محمد [illegible] خیر قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب
العباد فجعلهم [illegible] [illegible] وجمهور اهل سنت که صحابه را از اختلاف مسلمین بیرون کشیده اند جمع
[illegible] اند وائل بن حجر اولکم عن ابی [illegible] [illegible] قال قیل یا رسول الله الا تستخلف علینا قال ان استخلف [illegible] صلی الله علیه وسلم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخرج ابو عمر [illegible] [illegible] قال علی عنه الا
[illegible] ابو بکر وعمر من هذه الخیرة فی حدیث آخر قال استخلف ابو بکر رحمة الله علی ابی بکر فقام واستقام
ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و بعض محققین افضلیت شیخین را احتیاج
[illegible] المستفید [illegible] استخلاف شیخین قال سفیان الثوری [illegible] قال ان علیا افضل من ابی بکر فقد خطأ [illegible]
و [illegible] [illegible] چون امر خلافت معلوم شد ارتباط امر استنباط بوصفی از این اوصاف
کرده اند در حقیقت استخلاف لازم اوست یا دلیل تام متبوع ساخت و نظر براین مسلک
تمام شود که بنای آن بر مقدمه کنیم [illegible] ملازمت خاصه و افضلیت بر رعیت خویش باشد بجهت خلافت خاصه
این بزرگواران مخبر است [illegible] سنت سنیه و اجماع امت و معقول بوجهی که حقیقت خلافت خاصه مبرهن گردد
چون مقدمه [illegible] [illegible] [illegible] مبین شده لاجرم اینجا بر نکته های چند اکتفا کنیم سیوم بیار آنکه
[illegible] در ایام حضرت [illegible] [illegible] هر چند حضرت مرتضی متصف بصفات کمال بود که در خلافت خاصه
در کار است [illegible] با وجود [illegible] [illegible] در سابق از آنحضرت او منتقل گشت و در جایی بر وفق انتظام
یافت بسبب [illegible] [illegible] [illegible] مقدمه ثالث از این سبب [illegible] که از مهاجرین [illegible] در تحقیق [illegible]
[illegible] [illegible] مسمی [illegible] [illegible] [illegible] بیان احتیاج افتد [illegible] بیان می شود عدم انتظام خلافت حضرت
مرتضی [illegible] مقدمه اولی بیان ملازمت [illegible] خلافت خاصه و افضلیت شخصی که بآن خلافت مکرم
ساخته اند [illegible] [illegible] [illegible] ملازمت [illegible] [illegible] می شود با عبارت [illegible] در وقت اراده رحمت
[illegible] [illegible] [illegible] در حدیث شریف خلافت و رحمت [illegible] باشد زیرا که هم مطلق در وقت اراده

رحمت عامه به تسلیط منعم علیهم [illegible] پیدا کند و این تقریر کرده میشود باعتبار

اهل زمان این داعیه را قبول میکنند الخبیثات للخبیثین و گاهی تقریر کرده میشود با

وصف تفوق [illegible] مرآت خلافت خاصه شود که نفس شخصی از ابنای اقلیم از سیاسیین [illegible] که افضلیت را [illegible]

تقریر کرده میشود باعتبار اتفاق صحابه بر شخصی [illegible] [illegible] به اتفاق خود کرده اند زیرا که

صحابه بلکه مسلمین فی طبقتهم جمع نمیشوند الا برانچه حق است [illegible] و این وجوه متواتر [illegible] الا از

دیگر است و گاهی معتبر [illegible] ما رآه المسلمون حسنا [illegible] کل الی الآخر [illegible] وجه اعمال را از ملاء

حضرت [illegible] تقریر کرده میشود ان الله نظر الی قلوب العباد [illegible] جمیعهم [illegible] ووجد ثانی را عبدالله بن مسعود [illegible]

ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلب [illegible] خیر قلوب العباد [illegible] نبیه یقاتلون علی دینه [illegible] ان

ابوبکر صدیق و عبدالله بن عباس [illegible] فرموده [illegible] [illegible] لفظ او و سند آن را نیز عبدالله بن مسعود

تقریر کرده است و [illegible] تقدیم [illegible] و بیان آن کنند با رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و قد رأى [illegible]

استخلاف ابی بکر ثم [illegible] استخلاف [illegible] افرس الناس ثلاثة الی ان قال و ابوبکر حین استخلف عمر و قال سفیان

الثوری [illegible] علیا علی الشیخین فقد خطأ المهاجرین والانصار [illegible] تقریر کرده میشود با آنکه در کتاب الله

امر معروف و نهی منکر [illegible] کرده اند [illegible] فی الارض [illegible] تمکین [illegible] حقیقت خلافت

خاصه است و جای دیگر میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس [illegible] امر معروف نهی از منکر

ساخته شد و امر معروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است پس افضلیت از خواص خلیفه و امر [illegible]

تقریر کرده میشود با آنکه تسلیط [illegible] فی حکم الله و شریعته [illegible] [illegible] از آن امور که [illegible]

او است نوعی از افضلیت [illegible] افضلیت لازم خلافت خاصه است [illegible] الاشارة فی قوله تعالی ستدعون

الی قوم اولی بأس شدید و گاهی تقریر کرده [illegible] [illegible] [illegible] الآیة که [illegible]

سیاق [illegible] است [illegible] [illegible] الاقوی [illegible] [illegible]

باشد چون اصل ملازمت بوجوه [illegible] تقریر کردیم حالا بدانیم که [illegible] تقریر [illegible]

تعالی با استخلاف [illegible] بلکه اراده کرده است تمکین دین [illegible] امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بهیچ یا معروف [illegible] منکر دیده [illegible] خلیفه ساختن افضل امت

اثبات [illegible] حقوق او [illegible] خلیفه کنند لابد تمکین وی [illegible]

[illegible] ظاهر کردد [illegible] تمکین [illegible] که مستوجب [illegible]

بالمعروف [illegible] اختلاف [illegible] مقصود [illegible] ضلال و مستوجب غیر [illegible] و

[illegible] دفع [illegible] صفت [illegible] بجمیع [illegible] الآیة [illegible]

[illegible] الکفر و [illegible] کلامنا [illegible]

[illegible] استقامت [illegible] استقامت [illegible] باشند لازم [illegible]

[illegible] باخلافت [illegible] تعیین [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سبب [illegible] در زمان جاهلیت [illegible]

[illegible] امرنا مترفیها ففسقوا فیها ای کثرنا [illegible] وجعلناهم الولاة قال [illegible]

[illegible] در زمان [illegible] ضلال [illegible] اختلاف [illegible] عضوضا [illegible] قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم [illegible] ثالث [illegible] علم [illegible] رسالة و [illegible]

[illegible] الا [illegible] هر چند [illegible]

[illegible] الهیه [illegible] الهام باشد [illegible] از قبیل ان الله [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] اهل [illegible] تقریر [illegible] الحاکم [illegible]

[illegible] عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعمل رجلا من عصابة وفی تلک العصابة

من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المسلمین [illegible] سرایا و [illegible] خلیفه

مطلق [illegible] جمیع امور [illegible] دینیه [illegible] و [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را [illegible]

خلیفه [illegible] افضل امت باشد و همچنین حضرت [illegible] فاروق اعظم را خلیفه [illegible]

[illegible] افضل امت باشد در آن زمان [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه [illegible] اسامة بن زید [illegible]

بر مهاجرین و انصار افضل گویم هر که بار نبوت کشد مشابهت بنبوت پیدا کند و بخصوص مقصود نبوت نیز

متصف شده باشد و هر وجهی نیابت ثابت باشد پس محقق است که استخلاف مطلق را بر جماعت اولویت که

غیر افضل را اصلا وراثت کسبیه در سبب است نیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم متکلم است در احوال و اعمال جمیعه

تقدیم تخصیص باستخلاف نباشد الا انحصیه صحابه ابوبکر ... درین معنا از حضرت مرتضی مروی است که ... عنده

علی حسب السبق او کما قال اخرجه الترمذی فی الشمائل وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر ... قدم الاکبر و خلافت

نبوة ریاست عامه است ... در ظاهر و باطن ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلویح باستخلاف فرموده

در صلوة و ترک صلوة بهترین عبادات است بعد ازین مرتضی رضی الله عنه کلامی در معنی نیابت ایشان فرموده

... بدرجه کمال و کمل ... بهترست از ریاست ... که کمال اند بخلاف ملک خصوص ریاست ...

فقط اگر تعیین نباشد فرقی پیدا نشود در خلافت ... و غیر آن و خلافت نبوة بسیاری موقوف است

و بخلفای اربعه تخصیص نکرده و حکیم مشفق ناصح خلیفه میگرداند در خلیفه خود مگر افضل جماعت را ...

خود هر آنکه ناصح نباشد یا حکیم نباشد پس خلیفه کرد ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ناصح ترین خلق و اعلم

خلق است باشد کما قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ... حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم و کما

رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله و اخشاکم صدیق اکبر را اول در امت بر آنکه انتخاب افضل

مسلمین ... و نسبة ایشان با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر چنانچه استحقاق خلافت ... الا اقدام عقد

الله و المسلمین ... معنی مفید است ... کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امامت غیری باکد ... جزای

... و در بعض احادیث رجحان در وزن باین ترتیب ظاهر شد و آن نه باعتبار کثرة فتوح است زیرا که

باعتبار کثرت فتوح در باب ابوبکر صدیق آمده و فی نزعه ضعف پس این ترتیب نباشد الا از جهت افضلیت

نزدیک علمای تولی تقریر مذهب رابع فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم

استنباط کردند از استخلاف افضلیت ایشان را کما قال رضیها لدیننا ... ایشان که ائمه اند ... وجود استنباط

و فهم معانی شرع استنباط میکردند تا آنکه ملازمت معنویه متحقق نمیشد قال عمر ایکم تطیب نفسه ان یتقدم علی ابابکر و قد

... من قبل و قال علی ... بافضل الاقتداء ... عن المسورة ... احق الناس بها بعده ...

صلی الله علیه وسلم انه صلی الصبح بنا فی اثنین وانا نعلم ... فقد امر رسول الله صلی الله علیه
بالصلوة للناس فی حیوته رواه الحاکم وقال ابن مسعود اجعلوا امامکم خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه
جعل اماما خیرنا بعده رواه ابو عمر فی الاستیعاب و اگر استقرا کرده شود در عین لفظ خلافت ذکر افضلیه
بسیار یافته خواهد شد از آنجمله در استخلاف فاروق گفت اما استخلفت علیهم خیر اهلک
علیهم ... خلفک و در قصه امر شوری سعی عبد الرحمن بن عوف باین شد گفت والله علی ان لا آلو عن افضلهم
[illegible] ... اشتغال افضلیت بود دست بیعت [illegible] لا اسلک فی المهاجرین
[illegible] الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة ثابت شد که اگر تمکین شخصی از مهاجرین اولین
واقع شود لابد حقیقت خلافت که عبارت از انضمام تمکین با صفات اربعه مذکوره خواهد بود و باز
[illegible] کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر الآیة در این آیه را دو تاویل است
[illegible] بعض علمای امت تجمیع است یعنی فضلای امت شما بهترین امتی هستید که بر آورده شده
مردمان و در این تاویل تشبیه باید کرد ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن
المنکر و اولئک هم المفلحون والقرآن یفسر بعضه بعضا دوم آنکه مهاجرین اولین یعنی
این امت که از مهاجرین اولین اند بهترین اند از جمیع امتهای که برای ناس بر آورده شده اند و چنین
مفهوم موافق فهمیده شد ... که این جماعه بهر برپا امر معروف ونهی منکر دعا الی الخیر متصف باشد
افضل است از ما دون خود بهر تقدیر لازم دعای ناس بخیر و امر معروف ونهی منکر آمد و این داخل است
در حقیقت خلافت خاصه جز اوست پس افضلیه لازم خلافت خاصه آمد تقریر وجه سادس قال الله تعالی
ستدعون الی قوم اولی باس شدید الآیه از اینجا معلوم شد که حکم خلیفه خاص نافذ است بر قوم زیرا که وعید تابع
بر ... خلیفه خاص را فی حکم الله وشریعت تسلیط است بر رعیت خود و این نوع افضلیه او را ثابت
بر رعیت ... صفت انصاف داشته باشد تصدیق می دانند که کمتر آنند شخصی را دلالت میکنند بر افضلیه
به نسبت قوم مبعوث ... همچنین استخلاف شخص بخلافت خاصه دلالت میکند بر افضلیت او بر رعیت او و صلاح
زاد و انتظام ... بود بلکه مردم ارباب ... میدانند که ارادهٔ اصلاح عالم نزد شخصی واجب الفعل

اثر قوم علی الخصوص فضیلت او است بحق ما نحن فیه همان فضیلت است که محبی لشیخین امیر المؤمنین ثابت می‌شود و [illegible]

وجوه دیگر از تفصیل این تقریر در جمیل نیست که خدا تعالی در آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه

است تا آنکه موعود فی فتنه ارتداد بخواهد بود الا جمعی که یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم صفت [illegible] باشد [illegible] بجا شده است که فتنه ارتداد افروخت

[illegible] دفع کرد بعد از آن [illegible] و [illegible] است یعنی [illegible] مسلمین [illegible] است تا

امت [illegible] فضیلت [illegible] علم [illegible] خدا تعالی عز وجل فرموده است وعد الله الذین

آمنوا منکم وعملوا الصالحات الی ان قال ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و مصداق این آیه [illegible] آمده

[illegible] بعد از [illegible] سبحانه تعالی [illegible] مرتضی مراد بعد از استخلاف این بزرگواران و خدای تعالی

است الذین ان مکناهم فی الارض الآیه بعد از آنکه [illegible] فرموده است لولا دفع الله الناس بعضهم

ببعض و در سیاق آیه فرموده ولله عاقبة الامور از این آیه [illegible] شد که از استخلاف [illegible]

احیای اسلام مراد است خدا تعالی فرموده است ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی

الصالحون از این آیه [illegible] که مراد [illegible] بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بعد از آن

[illegible] بر دست صالحین [illegible] شود و چون [illegible] این [illegible] واقع شد [illegible]

[illegible] فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه الآیه از [illegible]

مفهوم شد که [illegible] فتنه ارتداد در علم [illegible] که قوم کذا و کذا این فتنه را [illegible] خدا تعالی

فرموده است ستدعون الی قوم اولی باس شدید از این آیه مفهوم شد که دعوت [illegible] فارس و روم [illegible]

پیغامبر باشد [illegible] و حکم او را در شریعت واجب الانقیاد کرد و خدا تعالی فرموده و قل رب ادخلنی

مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مضمون این آیه علی [illegible]

[illegible] را [illegible] در آوردن [illegible] برآوردن [illegible]

من غلبه نصرت داده شد [illegible] خلفای [illegible] غالب شدند و از [illegible] فتح و نصرت [illegible] البیان [illegible]

[illegible] آمده [illegible] که اجابت همان دعا است [illegible] این دعا [illegible] بخلافت [illegible]

... بالمطلوب دیگر آیات ... احتمالات این آیات واضح شد که ... از ... بیعت [illegible] آیات که صفت الراشدین
و صفات مشتهر خلفا با حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود بعد خلافت [illegible] عزیزان [illegible]
[illegible] بسم [illegible] بالطبع [illegible] اجمال مذکور شد لیکن باید [illegible] عزیزان متعقد
شده [illegible] موعود [illegible] خاطر [illegible] آمد و [illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] گشتند [illegible] در رویا [illegible] در رویا دلو و غیر آن [illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم قولا [illegible] بر سایر [illegible] بیان فرموده است
از [illegible] آیات [illegible] که اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] از احادیث [illegible] هویدا گردید
[illegible] تواتر [illegible] رسانیده اند [illegible] یقینی [illegible] حاصل شد الا [illegible] و الی ان [illegible]
[illegible] درین [illegible] اشارت ابلغ من التصریح [illegible] اقوال و اشارات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تفصیل [illegible] احادیث [illegible] اوصاف [illegible] خلافت خاصه [illegible]
مستنبط از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین معنی است که موصوف [illegible]
قرآن این عزیزان اند لا غیر [illegible] از صحابه [illegible] بیعت برای ایشان [illegible] هر چند [illegible]
انکار فرمایند اما [illegible] صورت [illegible] آخر [illegible] تحقیق [illegible] یقین مقدمه ثالثه خدای تعالی حوادث
[illegible] را [illegible] ساخت و در عالم غیب هر حادثه [illegible] از آن حوادث [illegible]
[illegible] که در شریعت [illegible] آن [illegible] تا آن حوادث [illegible]
[illegible] پیدا [illegible] حکمی معین [illegible] حکمت [illegible] و قضینا الی بنی اسرائیل
لتفسدن فی الارض مرتین [illegible] بر لسان پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بیان فرمود که بعد زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] خواهد بود [illegible] ظهور خواهد نمود و فتن عظیمه پیدا شوند و از جمله آن
حوادث [illegible] فتنه [illegible] که متخلل باشد در میان [illegible] و طرق [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] رسیده [illegible] ازانجمله حدیث صحیح خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
ثم یفشوا قوم [illegible] شهادتهم [illegible] ایمانهم [illegible] العدد [illegible] بالفاظ [illegible]

[illegible]

بن حصين [illegible] حديث [illegible] وانه [illegible] قريب [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم انه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در [illegible] خلافت حضرت عثمان [illegible]

[illegible] و [illegible] جماعت [illegible] الفتن [illegible] و [illegible] حديث [illegible]

مسعود [illegible] رحى الاسلام [illegible] او سبع [illegible] الخلافة بالمدينة

[illegible] حديث حذيفة لا تقوم الساعة حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم [illegible]

[illegible] قال [illegible] اهل بيت من العرب والعجم اراد الله بهم خيرا ادخل الله عليهم

[illegible] يا رسول الله [illegible] الفتن [illegible] قال الاعرابي [illegible] يا رسول الله فقال النبي صلى الله [illegible]

[illegible] والذي نفسي بيده [illegible] و حديث عقبة بن عامر [illegible] فظالا [illegible]

حين يكون [illegible] و حديث ابي عبيدة [illegible] معاذ بن جبل قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان هذا الامر بدا نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية

وفسادا في الامة [illegible] و حديث عبد الله بن عمرو [illegible] جعلت عافيتها في اولها وان آخرهم يصيبهم بلاء وامور

تنكرونها [illegible] فتن يرقق بعضها بعضا [illegible] ابي بكرة الثقفي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من راى

منكم رؤيا [illegible] كان ميزانا نزل من السماء [illegible] عمر وعثمان فرجح [illegible] رفع الميزان و حديث

سمرة بن جندب [illegible] كان دلوا دلي من السماء [illegible] فشرب شربا ضعيفا [illegible]

عليه [illegible] و حديث [illegible] ان [illegible] قال حدث [illegible] حدث

[illegible] و حديث [illegible] الاعرابي [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] قال [illegible] ابي

بكر [illegible] فان [illegible] و حديث عمر [illegible]

[illegible] و حديث عمر [illegible] المنبر بعد عثمان و حديث ابي هريرة [illegible] امتي على يدي غلمة من قريش

و حديث ام [illegible] ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة [illegible] قلت يا رسول الله [illegible] فيها قال رجل

فيها [illegible] و منه حديث سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون

فتنة القاعد فيها خير من [illegible] و حديث اهبان صيفي جاءه علي بن ابي طالب [illegible] فقال [illegible]

... عمك ... اذا اختلف الناس ان اخذ سيفا من خشب وحديث ابي موسى ... صلى الله عليه وسلم في الفتنة كسروا
قسيكم واقطعوا اوتاركم ... وحديث خباب بن الارت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة القاعد فيها
خير من القائم والقائم خير من الماشي وحديث عبد الله بن مسعود رفعه تكون فتنة ... النائم فيها خير من القاعد
القاعد خير من القائم ... وحديث ... ابي هريرة ... ايها الناس ... فتن كانها قطع الليل المظلم ... وحديث ابي بكرة
انها ستكون فتن الا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم وحديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله
... اذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك الى الحرة فتضربها
... وحديث ...
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى ... يخطب على المنبر ... اما الخطيب ...
... وحديث وائل بن حجر رفع رسول الله صلى الله عليه وسلم ... نحو المشرق فقال اتتكم الفتن كقطع الليل
المظلم فشدد امرها وعجله وقبحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله ما الفتن قال ... اذا ... سيوفها
... واعتزل ... وحديث مرة بن كعب ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب
فقال هذا يومئذ على الهدى فاذا هو عثمان وحديث علي المرتضى ما عهد الي النبي صلى الله عليه وسلم ان الامة ستغدر بي
بعده وحديث ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم ... انك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني
قال في سلامة من دينك ... وحديث ... رضي الله عنه ... وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا
مهديا ياخذ بكم الطريق المستقيم وحديث جابر بن سمرة قال صلى الله عليه وسلم لعلي انك مؤمر مستخلف وان
هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من راسه وحديث حذيفة ذكر فتنتين ... فقال في الفتنة الاولى ...
الخير فهل بعد هذا الخير من شر قال نعم دعاة على ابواب جهنم وكلام سعيد بن المسيب ... الفتنة الاولى فلم يبق ممن
شهد بدرا احد ثم كانت الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية احد قال البغوي اراد بالفتنة الاولى مقتل عثمان
وبالثانية الحرة وحديث عبد الله بن مسعود انكم سترون بعدي اثرة وامورا تنكرونها ... وحديث ابي ذر
كيف انت اذا كانت عليك امراء يميتون الصلوة او يؤخرونها عن وقتها وحديث ابي ذر الغفاري كيف
انت اذا غمر الدم احجار الزيت ... وحديث ابي سعيد الخدري يوشك ان يكون خير مال المسلم الغنم يتبع بها شعف الجبال
وحديث ابي ثعلبة الخشني في تفسير قوله تعالى عليكم انفسكم حديث صلى الله عليه وسلم ... فان وراء ...

[illegible] البحرة و در حدیث عبد الله بن عمرو که چون انت اذا بقیت فی [illegible]

الناس مرجت عهودهم وامانتهم [illegible] واختلفوا فکانوا هکذا وشبک بین اصابعه الی حدیث ذی [illegible]

[illegible] قالوا اللهم نعم ثم قال اذا تجاحفت قریش الملک فیما بینها وعاد العطاء [illegible]

[illegible] بعث الله فی امة فی قبلی الا کان له من امته حواریون واصحاب [illegible]

[illegible] ثم انها تخلف من بعدهم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون ما لا یؤمرون فمن جاهدهم

بیده فهو مؤمن الخ [illegible] سادسه ذکر بعثت النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] بعدی [illegible]

[illegible] فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ [illegible]

[illegible] یقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] فرموده [illegible] از یقین میدانیم که [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] خلافت [illegible] ایام [illegible] و رحمت [illegible]

[illegible] عافیت [illegible] بعد از آن فتنه عظیم [illegible] ملک [illegible] و زمان [illegible]

اول مردمان را [illegible] فرموده [illegible] تا [illegible] و [illegible] تا [illegible]

و قطع [illegible] در بعضی [illegible] میان مردمان [illegible] یقین میدانیم که [illegible]

[illegible] و دجال [illegible] امام مهدی خلیفه [illegible] و حضرت عیسی نزول خواهد [illegible]

[illegible] یقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حضرت عثمان [illegible] اشاره کرد

[illegible] از زمان فتنه [illegible] [illegible] زمان [illegible]

الاسلام [illegible] و تعیین [illegible] فرموده [illegible] خواهد [illegible] الا ان الفتنة [illegible]

[illegible] و صورت فتنه بیان کرده اند [illegible] [illegible]

[illegible] بالم [illegible] زمان [illegible] خلافت خواهد [illegible] صدیق اکبر و عمر فاروق [illegible]

و در زمان فتنه بحضرت مرتضی بیعت کنند [illegible] فساد [illegible] و قوم [illegible] نشوند [illegible]

تا [illegible] که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف [illegible]

جمل و صفین [illegible] قتل [illegible] که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند [illegible]

نمی‌شود و حاکم شرع که بنای آن مطلقات است لازم شد الا عند [illegible] و لیکن [illegible] صریح [illegible] است که خلافت

لیاقت است که برای آن [illegible] مخصوص مشروع ساخته اند و اگر [illegible] وجوب [illegible]

و [illegible] خلافت [illegible] مراد حق و قوم [illegible]

الله کامل کسند [illegible] مامور شدند بعبارت تحت رایة [illegible] و مطابق [illegible]

[illegible] حضرت مرتضی [illegible] که [illegible] کنند [illegible]

[illegible] هم نداد [illegible] بینهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] و لیکن هم [illegible] رضی الله عنهم یعنی لیکن [illegible] هم

[illegible] و تمکین فی الارض برای [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] سلطانا نصیرا [illegible] مسلمین [illegible] حکم

[illegible] انکار نمی‌توانند کرد چنانکه نمی‌توانند انکار [illegible] آفتاب [illegible] از مشرق

طالع شده است لیکن نکته [illegible] جلوه میکند لیکن [illegible]

[illegible] ببیند که [illegible] و آن نکته آنست که [illegible] خلفای [illegible] فضیلتی [illegible]

اند [illegible] در آن [illegible] خلفای [illegible]

[illegible] النقل و العقل [illegible] حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible]

زیرا که [illegible] لیکن فضیلت [illegible] الهی [illegible] است [illegible]

خلافت خاصه [illegible] مختلف [illegible] افضلیت [illegible] حضرت مرتضی [illegible]

[illegible] این بزرگواران [illegible]

[illegible] از این بوستان [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] افضل شدند از آنکه [illegible] امت [illegible]

بعد از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] فیوض الهی [illegible]

[illegible] لیکن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

عظیم ایشان شد و در صورت خود او صادق تمام ظاهر شد که خدا ایشان را آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخبر

گردانیده بود. هر چند بدان فتوح بادیه تشریح انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله الآیة روشن شد

اگر گویی این سخن در جمل و صفین صادق نیست زیرا که این حرکات سبب تفرقه و تشتت شد بلکه بسا فتنه‌ها

اختلاف مسلمین و فقد جمعیت ایشان بر روی کار آمد لیکن بعد از همه دوران جابجا بفیض الهی جمعیت بر آنکه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در حق آنجماعه فرموده اند ادرکتهم لا قتلنهم قتل عاد گوییم اینجا تحقیق شریف

آنکه تشییع اسلام و اختلاف مسلمین فیما بینهم و کیفیت کفار و شکست ایشان و هر و هر مستزاید شده و در آنکه

اندما بالمسلمین فرقه مارقه بسبب شبهه از بعض احکام خلیفه باغی شده است سر بر آرند و با مسلمانان جنگ

سی و دو رکعت آنجماعه فرماید مثل او آنست که طفل را چیزی دهند تا از مرتبه طفلی به تمییز رسد و از

مرتبه تمییز جوانی ترقی نماید و مثال ثانی مثل آنکه استاد شاگرد را برای مصلحتی مهم بشیء بر جوب بزند تا او

عقب بر پای خود رسید و تأدیبات واجب شد بر وی که تیر شغل تأدیبی کند و با صلاح پای خود مشغول

گردد در تحقیق غلط نکنی و این نکته دقیقه را بر عیب محمل آن فهم در بیاری غرض چیز آنست که حضرت

مرتضی خلیفه بود با در حکم شرع خلافت او منعقد گشته باشی از فرقی که بیرون آمدند سد فی الله نبود

العوذ بالله من جمیع ما کره است بلکه معصوم نیست که فضیلت تا بر فیض الهی بعد از خلافت در بین

و بعد خیریت و اصلاح خلق و موج فوج ظهوری نمود و این دقیقه که زبان فقها را در مثال این تمه برای

کوتاه است اثبات و نفی آن را از آن گفتگو کنند از نهر و فقهای صحابه به برکت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

این نکته را شناخته اند و در احادیث صحیحه آن نکته را ارم زد رفته — و در دیگر جای جمله

از ما شرد و ماخذ خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بنقل مستفیض ثابت شده است و در مرتبه

در هر بابی بتواتر رسیده و در صدد مقاله باید دانست که مقصود مجرد سرد فضائل نیست بلکه اقرار

بر نیابت قصه و انتقال از آن تکلمات فضایلی که بان تشبه با انبیاء علیهم السلام است حجتیه تمام

رسد یا لوازم خلافت خاصه که در نقص مطالبی که منافی آن مستعید بیان تواند به بار فضائل متحقق گردد آیا

نشست نقل و تقریب این قصص با نقل مقصود فرصت بر تقدیم شد گفت نکته اولی در بیان صحابه که ...

جهت پیغامبری قاعده تمهید باید دانست که اصل نبوت پیغامبران اولوالعزم اراده حق سبحانه
... لطف بر بندگان ... و تقریب ایشان بخیر و تبعید ایشان از شر و رفع ظلمات ... عالم از ایشان بعلم
... ازعیان ... و اعلای کلمه او و اظهار حجج او وسایل گردانید بعلم او کما قال سبحانه
انه بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم الآیة وکما ورد فی الحدیث القدسی انی انظر
الی اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب وانما بعثتک لابتلیک وابتلی بک الحدیث و ذکر
نبوت ... بشر ... اجزاء ... معتبر این شخص است که پیغامبر او خواسته اند از سایر افراد بشر در هر دو قوه
نفس ناطقه ... اعنی قوه عاقله و قوه عامله والیه الاشارة فی قوله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته پس بدانکه
... پیغامبر را الفضل ... نعت ... سابقه عملی در قوه عاقله رتبه علیا میسر باید که بسبب آن وحی ...
... مشغول ... و ملائکه را مشاهده مینماید و واقعات عجیبه بصور مثالیه می بیند که بسوی
این قوه اشاره واقع شده است در حدیث الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة همچنین
... قوه عامله او درجه ... میرسد که بسبب آن ... صلاح نصیب او می شود و اجتناب از معاصی و رعایة آداب
طاعات و تدبیر ... سیاسة مدنیه بوجهی که ... صورت نبندد بر روی کار آید و خلق شجاعت
... سخاوت و کفایة و عدالت و ... حصول ... استقامت قوه عامله حاصل شود و کمال این قوه
... بعثت و بسوی این قوه اشاره واقع شده است در حدیث السمت الصالح جزء من خمسة وعشرین
جزءا من اجزاء النبوة و چون هر دو قوه علی الوجه الذی ینبغی مهذب شده باشند و از جانب غیب برای هر یکی مدد
... در مجاری ... برکات بسیار بظهور می آید که احصای آن متعذر است اما آنکه ... جامع
آن برکات باشد ... اکثر ... صفات ... چهار شخص را در یک تن جمع کرده اند
... آن مجموع ... اند پادشاهی که بالطبع المرتبه پادشاه عالم شده باشد ... پادشاهی که
ظل ... مردمان ... بسبب آن ظل ... انتظامی در میان افراد ...
هر یکی بر جای خود قرار گرفته در میان ایشان ترتیبی مناسب پدید می آید که بسبب آن ترتیب مصداق ...
... وحدت مدنیه ... از انواع اهل قلم و سپاهیان و مدبران جیوش و سیاسة

کنندگان

کنندگان [illegible] مردم [illegible] و تجار و غیرهم پس اگر اجتماع و ترتیب میان این فرق متحقق [illegible]
علل [illegible] که بر ایشان افتاده و بعضی افعال و اقوال از سر نو پدید تحقیق کرده و اکثر [illegible]
اشکال فاسده شده [illegible] که [illegible] هیئت فایل گردد [illegible] که [illegible]
بحث حکمت و عدالت و شجاعت و کفایت و سخاوت علی اتمه در شیخ [illegible] کمن قال الله تعالی والذی الف بین
قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و حکیمی که در حکمت علمی فایق شده علم اخلاق و
تدبیر منازل و سیاست مدن [illegible] علم [illegible] اکتفا نموده بلکه به این صفات تحقق و تخلق در وی
نمایان شده و آثار این صفات [illegible] از وی [illegible] میان مردم شایع [illegible]
قال الله تعالی یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در قرآن عظیم هرجا ذکر [illegible] الکتاب
و الحکمة مذکور است و صوفی مرشدی که در زمره صوفیان [illegible] مصدر کرامات عجیبه و خوارق غریبه
گشته و بحقیقت ارشاد خود و تاثیر صحبت خود با دیگران [illegible] یاران را [illegible]
نفس خود به طاعات و ریاضات کرده اند و از اشباح ایشان [illegible] آنها بهره [illegible] کامل [illegible]
کسب فرموده چنانکه در مقامات مشایخ ما قدس الله اسرارهم خوانده باشی قال الله تعالی و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
و الحکمة و مدبر ملکی که [illegible] از جوارح تدبیر الهی شده و واسطه [illegible] از علوم حقه از منبع العلوم [illegible] الیه
ما امرهم و یفعلون ما یومرون [illegible] حال اوست از جمله ادراکی بحظیرة القدس [illegible] آن [illegible] علم
مجرده [illegible] بر [illegible] قلب او فرود آمده و [illegible] عالم ملک و حجابهای عالم ملکوت پیش او [illegible] گشته باشد [illegible]
کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون مبعوث شدند در ایام خود کدام چیز اعتبار تمام فرمودند و از آثار آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چه چیز در عالم باقی ماند [illegible] ذهن باید کرد از جزئیات بکلیات
و از مقدمات بمقاصد انتقال باید نمود باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زمانی مبعوث شدند که بشر
در عبادت و استعانت شیوع تمام پیدا کرده بود اثبات [illegible] میکردند و عبادات را فراموش ساخته بودند
دیگر [illegible] دین حنیفی که [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شده بود و مانند سباع با یکدیگر [illegible]
و مثل بهایم بر یکدیگر می جهیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول امر ابطال شرک فرمودند [illegible] اثبات

... است معقود و تحریفات را برانداختند و شعائر از نو بنا نهادند بسبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اکثر آنها
افتاد از آن جماعه دین ... ابن عمر و سنت نبوی منعقد و بیعت که بدست آنحضرت داد ... تا آنکه را تمهید
قواعد اسلام از کفر ... کشتن و جوانان در دین ... سر و کار کردند آنگاه ... در سلسله ... ثبوت
مخصوص جماعتی ... افتادند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقوت خدا امداد خود و مجاهده
ایشان استقامت فرمود در میان ایشان ... بهره یافته از شرب عشق چه باده که محمود و ...
کردند بعد از آن مامور شدند بهجرت در جهاد بنا به الهی در آن باب ساعی که زیاده از آن معقود ...
... شدند بار ... به برکت ایشان ... بعزیمت ایشان قائم تا آنکه فتحها واقع شد و غنیمتها بر کفار
... از ایشان یافتند و مظلم پایمال شد و علمی که بآن آشنا شدند در میان ایشان شایع گشت و مسئولی و مقصودی که
در میان خود داشتند تا چه شد همه یکدل و یک زبان بر کلمه حق متفق و بر اضداد آن منکر قال الله تعالی واذکروا
نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا روز و شب کار ایشان ترویج علم و
جهاد علم ایمان یعنی ارکان خمسه اسلام و علم احسان یعنی از صور طاعات ... با ... و علم
... اصلاح تدبیر منازل و سیاست مدن و مواد ... معاش و هر یکی را با وضاع معینه مقید ساختن و علم رقائق
و علم اخلاق صالحه و علم فضائل اعمال و علم مناقب کبرای امت و علم معاد و علم فتن تا آنکه با قاصی و دانی رسید
... یافتند الا هر لی نصیبی که شفاعت از انبیا و را ازهم اتباع پیروی ساخته اند
و ... افراد بشر معمور ... در دنیا که ... بکار بردند تا آنکه ابلیس و ... هم الحسنات
و معروف ... سعی الله ... النبی الکریم و اعوانه احسن الجزاء و حشرنا معهم و ادخلنا الجنة فی عبادهم
و ... فی زمرتهم ... فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نکته دوم در بیان آنکه تشریع
نبی ... چگونه حاصل شود و اعانت ... تکمیل اعمال نبوت و اتمام آنچه نصیب ... از تعالیم رحمت
الهی چه ... صورت بندد اما تشبیه غیر نبی با نبی در فضائل اولی که اراده بعثت یا به طریق تواند بود
که اراده الهی متعلق گردد بآنکه اتمام کاری که نصیب ... و جمی باید در جریده اعمال ... ثبت شود
به ... از امت ادا کنند و ... فرماید ... مرد دانا بکوشش با مجتمع کنند بکوشش

ظاهر گویا بهان اراده دیگر باز در ظاهر این عزیز کمال کرده است و الی هذا الوقت کار را قد فی قوله تعالی وعد

الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و تاویله تعبد الاستخلاف حضرت داود

جا علیهما السلام و تمام سلطنت ایشان بر دست [illegible] ثابتی و لا التعبد [illegible] قوة علی غیر بالمعنا [illegible]

نوا نبوده که کسی را از امت محمد و علم هدایت بعض بر وفق [illegible] عقول و عدل انداز و داشته [illegible]

معصومیت بدین بر دلیل آنکه مجرد استماع سخن پیغامبر [illegible] مرتب شود گویا بواسطه می شنید مثلا اگر آن نبی ازین

اثر پذیر بود و نبود خالص تا باید تمام این [illegible] [illegible] حقیقیه است و از لوازم او نقد پیغامبر است بلی اگر آن

دید و سلطنت معجزه و صحت و اثبته بصفت [illegible] تسلیم و رضا و اختیار موافقت و ترک مخالفت کرده در

افعال نبی باید اعنی حالتی که در عصر آن اعتبار [illegible] گویند و نیز از لوازم [illegible] تبعیت روایت و موافقت

جوامع قبل از آنکه پیغامبر تصریح کرده باشد در هر آنکه در سنه صالح و تصیب [illegible] کند و فعل او را در حقیقه الامر

تایید و سهو با آنکه غالبا اصابت کند در تحری خود در اکثیه نبود حکم آن فرد و داده است طفیلی پیغامبر است از

خارج قریب ای دارد مثلا اگر پادشاه با وزیر خود مشورت می نماید و خواهد وزیر از در [illegible] دست [illegible]

می شنید و بر عرض وحی اطلاع می یابد قبل از آنکه وزیر باب آن نماید و تمام [illegible] محدثیت است از لوازم

او آنست که وحی بر حسب حقیقت او چنین مرتبه نازل شود و سیاست های جنس خود ممتاز باشد با آنکه [illegible]

گرفتن نماید موافق واقع افتد و بعد ازین مرتبه مراتب دیگر است [illegible] در [illegible] آنکه حفظ کند نقد [illegible]

و باستنباط درست احکام را از آنجا استخراج کند و او را راسخ فی العلم گویند اما تفسیر [illegible] [illegible] علیک

نخواندند نبوده که عزیز [illegible] اعلام [illegible] در نفس شخص یا به نفس مبارک [illegible] می شنید ان [illegible]

آن بی اختیار منتفع میشود و تمام این عزیز [illegible] و وراثت یا امانت و صدق و [illegible] سوال و

بر تو افگنده که از ادبای جنس خود تمیزی و امر باعث [illegible] و تمام این عزیز [illegible] است [illegible] تهذیب [illegible]

عاقله و عامله با یکدیگر مجتمع شده مزاج معتدل پیدا کرده و صدق بهم رسانید پادشاه [illegible] کرده [illegible] حکیم بالجبلة

و مرشد مکمل و این مراتب [illegible] کانه غیر نبی با مجتمع نیست الا آنکه پیغامبر نباشد است و غیر [illegible]

سالک درست شیدو [illegible] اما تشبه در حد [illegible] مانند است که در حد [illegible] و [illegible] [illegible] آن گفته شد [illegible]

بسبب صلاحیت و عدالت کامله از عهده اخلاق و تدبیر منازل و سیاست مدن بخوبی و خلق [illegible]
[illegible] جهت حکام میکند که به سبب او مجتمع [illegible] میشوند [illegible] مختلف [illegible] کردند [illegible] بین
[illegible] سلطان [illegible] قتل [illegible] انجام [illegible] لوا انتقام [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] در هر کوشش [illegible] فتح باب [illegible] می‌آید [illegible]
[illegible] نفس [illegible] الغیب [illegible] نعت [illegible] از دست هر شخصی [illegible]
[illegible] هر یکی کار [illegible] است [illegible] علما [illegible] دین و اعلای کلمة
[illegible] نظر [illegible] ساخته است گویا برای همین کار مخلوق شده [illegible] قبول خلق را بر [illegible]
[illegible] لازم [illegible] است با [illegible] و فطانت [illegible] توان گفت که [illegible] اراده الهی است
[illegible] مینماید در هر عملی بقدر آن [illegible] نزدیکان مجلس [illegible] رساندگان [illegible]
[illegible] و مواعظ [illegible] بر دل [illegible] میزنند [illegible] بگویند که [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] توانند که [illegible] جلیل القدر [illegible]
[illegible] دارد [illegible] خویش [illegible] اعلای کلمة الله نماید و حول
[illegible] اسلام [illegible] مسلمان شوند دست تعرض متعصبان از مسلمین [illegible] کوتاه گردد [illegible]
[illegible] قدم [illegible] باشد و چون کافران [illegible] پیغامبر [illegible]
[illegible] که بطرف [illegible] آید [illegible] میگیرد [illegible] و مکروه [illegible]
[illegible] دست [illegible] عزیز [illegible] از [illegible]
و جمع [illegible] برای تمام [illegible] در هر باب [illegible] گردد
[illegible] قدم باشد باتفاق اموال [illegible] اعلای کلمة الله سازد [illegible]
[illegible] طریق روایت [illegible] قرآن و روایت حدیث [illegible] نماید و اگر در مسئله
[illegible] صحابه [illegible] صاحب [illegible] و اگر اختلافی روی دهد از
[illegible] اختلاف [illegible] اجماع [illegible] کند طریق اجتهاد را مسدود گرداند [illegible] تحریف راه [illegible]

جبرئیل حکم واسطه شود در میان پیغمبر و امت او بفهم اگر میتوانی فهمید که آیهٔ استخلاف و آیهٔ تمکین و آیهٔ استیفا
مر غیرین را و الذین معه اشداء بمنزلهٔ آئینه است که اگر بنگری یا کمی ابهام اوصاف که در صحابه ثابت شد
مشاهده کرده باشی . سوم در بیان کیفیت توسط خلفای راشدین در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او باید
دانست که ما بالقطع معلوم است که آنچه امروز در دست ما است از قرآن عظیم و آنچه در زمان دعوت و ملاحظهٔ قرآن و درود
و ادعیه و غیر آن از ابواب عبادات و همچنین طرق مناکحات و مبایعات و اقامت حدود و قضایا و غیر آن
هست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسلاً بعد نسل ... آن معلوم است و این قدر نیز معلوم است بالقطع که ما این
را بی واسطه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخذ نکرده ایم و قرآن و حدیث بی واسطه از آنحضرت نشنیده ایم
میان ما و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسایط متحقق است بحث در آن میکنیم که این وسایط کدام مردم بوده اند
و نیز این قدر معلوم است که در اوایل اسلام بکفر و جاهلیت بود بعد ابتدای ترویج دین اسلام از آنحضرت ... با
والمؤلفة القلوب ... طایفه ای که ما امروز از ایشان مسلمانیم در آفاق و عالم یاد مسلمانان اسلام در هر قطعه
بر روی کار آمد اول این سلسله و افراد معلوم است ... که وسایل حصول این علم تمام که در زمان آنحضرت ...
و الحال ثابت کدام عزیز ان بود که ما همچنان ... تفحص این وسایط تا باید کاشت در اول و سایط و اکثر ایشان
در توسط و اعظم ایشان در سنت باید شناخت امر ملت مسابقهٔ تمام دارد و بدیواری که هر خشت فانی مشهور است
تحاذی است و مقصود است بر روی یا آنکه تمهی با ساس و سند بجای ان هر قرن ماخذ است مدت است از و
متقدم در کردن او ست که بسبب صد و ریا و آخرت کشته در فکر اوام یکی شیخ خود را میداند و کتابی میخواند بعد
سرکرده خود را مثل ابوحنیفه بنسبهٔ حنفیان و شافعی بنسبهٔ شافعیان میاید و همچنین سید ... ربانی
و خواجه نقشبند بنسبهٔ نقشبندیان و خواجه معین الدین چشتی بنسبهٔ چشتیان ... سلاسل این بزرگان منتهی میشود
بجنید بغدادی و معاصران وی و مجتهدین قراء سبعه در قراءة و شیخ ابوالحسن اشعری در علم کلام و تعالی و واحدی
و امثال ایشان در تفسیر و محمد بن اسحاق در علم سیر و خطیب ما القیاس از تمام انکه پیشتر باید ... و مالک
بیکرد که اینجا عمر هر شخصی علم و سهم آورده اند آنچه پراگنده بود فراز جمع کرد و اخذ نمود متصف است
اما هر چه آورده اند از سلف آورده اند آنچه ما خود از سلف ... رجوع است و تحقیقات نمودند

از قبیل تفسیر و ... اتفاق ... بایستی لامر جامع جمیع آنچه پراکنده بود بنظم ... بر ترتیب طبقه اولی باشد
... می‌باید ساخت و منت ایشان بر گردن عالم است القصه باید کرد باز توسط با نواع ... جامعی باشد
... از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و به تفسیر علما ... روایه حدیث که ... ترغیب ...
در ... که ... گرفتن علم ... گردد مثل بنای مدارس و تعهد طالب علمه و توفیر ... جماعه فاضلان ...
... از ... علم و ... اقطار ... چون ... مجمل ... انکار ... مفصل
... علم آنحضرت صلی الله علیه ... آسان گردد و آنچه گفته می‌شود ... باشد ...
... آنچه گفت ... اعظم ... که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم با تمام رسید قرآن عظیم است ...
... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... در مصاحف ... مثل آنکه امروز ... آیات ... را ... قصاید
... را در ... و ... در دست جماعه متفرقه ... از عالم ... اگر ...
... شدند ... متفرق شوند ... این ... و ... باشند اگر ... را
... در ... یا ... ساکرده ... رسید ...
آن ... را به ترتیبی ... جمع کنند و نسخهای بسیار سازند و ... کامل بکار برده ...
... کرده اند ... در ... از آن ... را ... شوند ...
... که ... منتهی ... و ... فوت ... در کردن و این جمع
مصاحف ... که ... مطلق ... قرآن ... اول ...
... فاروق ... که ... مخصوص ساخته ... واقع شد بعد از آن ...
... شد ... مشکل ... مردم ... بعد از آن ...
... علما ... در ... و ... محو ساخت بعد از آن ابی بن کعب و عبد الله بن ...
... قرآن ... مصاحف ...
در ... مساعی ... قرآن در بعض مواضع که احتمال داشت
... مقرر ... شد آن احتمال ... بعد از آن ابن عباس ...

ثانیه

حال مصنف شده آنرا جانب منقول نمود دیگران قدم بر قدم وی رفتند تا آنکه تعدد نسخها بسبب تصحیف و تعلیق و

غیر آن دادند را [illegible] با [illegible] تغییر یا تصحیف که معنی [illegible] میدانی که معتبر چند حدیث قرآن کدام است آنکه مراد

از قول [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اما تعلق کرده باشند نام بر جزئی وحی دیگر فرود آمده [illegible]

صدیق اکبر حکایه [illegible] [illegible] را [illegible] آنانست والمومنون [illegible]

فی الدنیا حتی تلقوا الله ولیس [illegible] فاما الآخرون فتجمع [illegible] حتی [illegible] یوم القیمة [illegible]

و [illegible] اعلم [illegible] محمد بن الحکیم [illegible] تا بیان شعار رفته رفته اجمال بتفصیل انجامید [illegible]

بر انداخته شد فالحق [illegible] علم اصل [illegible] سرمایه نقل علم حدیث است در توسط کبرای امت در میان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و امت و در علم حدیث [illegible] نوع اند یکی آنکه روایت کنند حدیث را و بآفاق فرستند

مضمون آنرا دیگر آنکه استخراج نمایند اثر انتقال آن یعنی در مسئله باز از خلیفه وقت جمع کنند صحابه را که

[illegible] در میان بیارند که در فلان مسئله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی یاد داشته باشد و تکرار این سوال

تا حدی رسانند که حاضران سکوت [illegible] نمایند صحابیان را خبر رسد تا حاصل حدیث مشخص شود و اگر مشهور شده [illegible]

استنباط کنند از [illegible] یا حدیث محل اعتماد گردد چنانکه صدیق اکبر در میراث جده و فاروق اعظم در باب

غره جنین فرمودند سیوم آنکه علمای صحابه را در آفاق فرستند تا روایت نمایند [illegible] حدیث ها

عمل کنند بر امراء ایشان چنانکه فاروق اعظم عبد الله بن مسعود را با جمعی بکوفه فرستاد و معقل بن یسار و

عبد الله بن مغفل و عمران بن حصین را به بصره و عبادة بن صامت و ابو الدرداء را بشام و معاویه بن ابی سفیان

که امیر شام بود [illegible] بلیغ نوشت که از حدیث ایشان تجاوز نکند چهارم آنکه [illegible]

با [illegible] آن باب [illegible] پنجم آنکه عمل کنند بر حدیثی [illegible] یا آن حدیث [illegible] و عمل [illegible] صحیح

آن [illegible] باشد در بسیاری از احادیث [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر [illegible]

آنکه حدیثی که [illegible] مثل حدیث ایمان بالقدر و حدیث معراج و حدیث [illegible]

[illegible] بآن احادیث [illegible] فرمایند که فلان حدیث و فلان حدیث [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] این روایت [illegible] احادیث احکام و تصحیح و [illegible] [illegible]

فروعات دین شده است سوم آنکه مضمون احادیث در خطب جمع ارشاد فرمایند تا اصل حدیث شان موقوف

علیه شده باشد یاران که بعد سخن می پرسند و بعد آنکه در سقیفه علیا حضرت صدیق ... کار نشر حدیث

... اعظم بعضی ... که قریب بیست حدیث این را حفظ نمیکنند و معنی دانند که ... تا عهد ... تمام

حدیث ... تنویه داده و اشعار ... محدود ... قرآن عظیم و سنت نظم علوم ... اجماع

... اعظم ... آنکه ... در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... را ... و ... نسبت

که طرق اجتهاد را تعلیم فرماید مسلمانان کنند ... و ترتیب سنت بر کتاب و تخصیص عام کتاب

... سنت ... چنانکه صدیق اکبر و عمر فاروق با تمام وجه در بعض اوقات ... اعظم

... آنست که مسایل مجتهد فیه را بعد اجماع ... مانند تا ... اختلاف امت بر انداخته شود و ملت را ...

... قایم کردند ... اعظم ... آنست که در مسایل عبادات و مناکحات و معاملات و قضایا و سیر

و مسایل بار را اجتهاد فرماید و جواب ... در آفاق منتشر شود ... و ادانی ... ادراک نمایند

... فقه اعظم علوم علم احسانست یعنی آنچه امروز باسم علم سلوک ... و قوت القلوب و احیاء العلوم

در آن مصنف شده است ... اعظم ... که ... در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... است

... عمال مردود آن علوم ... و مقامات و احوال ... مردمان تسلیم فرماید و تربیت کنند

... وارد ... تعلیم ... شهرت گیرد و اقاصی و ادانی از آن مستفیض شوند

چنانکه ... کتابهای ... حضرت ... معلوم کرده باشی و بعد از این مراتب علم حکمت است و بیان

... آن و تدبیر منازل و سیاست مدن و قواعد کلیه این فنون بمقتضای تجربه و ...

این تفصیل ... فکر را در آن خوض فرما که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض بلاد

مفتوح شده بود ... باز در آخر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه مسیلمه کذاب و اسود عنسی

... اسلام را ... ساخت و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... متزاید

... بتدریج ... فتح فارس و روم ... بنیاد نهاد بعد از آن ... فتح فارس

و ... در ... گرفت و ... در عهد ... بتحقیق تمام زمین ... که ...

عراق و دو جیا شوفا بر فدوم و دو باشد و فرنگ باشد و ترکستان چنانکه در ازان سبب حضرت فاروق
بیان شده [illegible] که وقت و دو باشد که شکست عجم و روم از دست فتوحات ایشان باقی مانده بود
تا عمال کوه [illegible] امری [illegible] که واسطه [illegible] که [illegible] از دوست کسی بر خیز
هجرت [illegible] از آنکه در نظر [illegible] از یکی [illegible] روایت ندارند و اخذ [illegible] علما از وی
اند اکر ازین علم میان ایشان [illegible] که واسطه [illegible] دیگر است مثل آنکه اهل شام و اهل عراق
هر بعضی روایت ندارند [illegible] میان ایشان یافته میشود پس کیفیت [illegible]
بیش از حضرت [illegible] تصحیح دیگری موجود است تامل بود این [illegible] میان شد نوبت آن رسید که در مناقب [illegible]
شروع کنم [illegible] و در [illegible] یکدام خصلت ایشان اشاره نمایم [illegible] صدیق اکبر
رضی الله عنه [illegible] آنجمله [illegible] منصب [illegible] کفته است [illegible]
کذا فی الاستیعاب [illegible] از اشراف قریش [illegible] صاحب [illegible] میان ایشان [illegible]
عشرة من قریش اتصل لهم شرف الجاهلیة بشرف الاسلام [illegible] الدیات والغرم [illegible]
کان فی الجاهلیة [illegible] قریش [illegible] کانت [illegible] فی الجاهلیة ومعنی الاشناق آنکه
چون قتلی واقع میشد [illegible] در میان قبیله قاتل و مقتول [illegible] ابوبکر صدیق [illegible]
رافع میشد و اگر دیگری [illegible] محمد [illegible] کفته [illegible]
ابوبکر رجلا مالفا لقومه محببا سهلا وکان انسب قریش لقریش واعلم قریش بها وبما کان فیها من خیر وشر
وکان رجلا تاجرا ذا خلق ومعروف وکان رجال [illegible] یاتونه ویالفونه [illegible]
وحدیث [illegible] الحدیث تا آنجا که [illegible] در قصه هجرت و ابوبکر شیخ [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
شاب لا یعرف اخرجه البخاری و از آنجمله آنست که قوة عاقله و عاملة او بیشتر از [illegible] مستعد [illegible]
[illegible] خویش کرد [illegible] در دست مردم است [illegible] زیرا که
و وی آنرا از [illegible] اخذ کرده است [illegible] جبیر بن مطعم [illegible] حضرت
صلی الله علیه وسلم در قصه [illegible] و جواب [illegible] قریش [illegible] حضرت [illegible]

ابن مسعود قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم لحسان كيف تهجوهم وانا منهم وكيف تهجوا ابا سفيان بن عمي فقال

[illegible] منهم كما تسل الشعرة من العجين قال له ائت ابا بكر فانه اعلم بانساب القوم منك فكان [illegible]

الى ابي بكر [illegible] حديث اخرجه [illegible] في الاستيعاب [illegible] لكن [illegible]

[illegible] كذا في الاستيعاب [illegible] قال ابو [illegible] في قصة سقيفة بني ساعدة

[illegible] فلما سكتوا [illegible] تكلم ابو بكر فلم [illegible] رجلا [illegible] الكلام [illegible]

[illegible] الا [illegible] ثم تكلم عمر بعده بدون كلام

[illegible] كذا في الاستيعاب حضرت صديق [illegible] بر خود حرام كرده بود كذا في الاستيعاب [illegible]

[illegible] عن الزهري انه قال من فضل ابي بكر انه لم يشك في الله ساعة قط مذكور في الصواعق [illegible]

[illegible] قريش گفت [illegible] تحمل الكل وتكسب المعدوم وتصل الرحم

[illegible] وتقري الضيف وتعين على نوائب الحق [illegible] حضرت خديجه اند صفات آنحضرت صلى الله عليه

وسلم [illegible] قريش [illegible] لذا اسلام آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجانب [illegible] همراه [illegible]

[illegible] آنحضرت موجب [illegible] و بعث معه ابو بكر بلالا [illegible] الراهب الكعك والزيت

[illegible] رواه الترمذي [illegible] والحاكم وصححه [illegible] صديق اكبر [illegible]

[illegible] بلال [illegible] اسلام [illegible] اند [illegible]

[illegible] شده اند در ايام [illegible] اند [illegible] كه در آن وقت بلال [illegible]

[illegible] صديق [illegible] است كه بلال را [illegible] همراه كرده [illegible]

[illegible] حضرت صديق [illegible]

[illegible] صديق با آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] در گردم [illegible] قال اختلف ابو بكر [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] كه در اول بعثت مسلمان شد سبقت كرد [illegible]

اسلام و قبلای قوم و سادات ایشان ابوبکر و علی او فقیها اختلاف است علما رضی الله عنهم در باب که اول ایمان قایم کرده اند و

اتفاق جمیع صاحبان سیر برآنکه اندر احرار اولین کسی که بر حضرت صدیق بیعت کردند [illegible] کسی اظهار دعوی

در روایتی [illegible] گفته اند و در آن نیست که اول ثابت الاسلام بجهت آن است که [illegible] عدد و شده است که

مر [illegible] جناب [illegible] قلوب [illegible] سوی اسلام و تکلم [illegible] علی الملاء کافه علما [illegible] تا آنکه بعد از [illegible]

رسید در [illegible] اعلان وحی نبوت شد و دعوی جمع [illegible] مشهور [illegible] الناس [illegible] در میان ایشان [illegible]

خود کنند و بجهت تمام [illegible] قبول آن اسلام [illegible] بیشتر جماعت حضرت صدیق است که در اول [illegible]

اختلاف واقع شده باشد و از آنجا آن است که سبب اسلام حضرت صدیق رضی الله عنه بیعت چند [illegible] یکی آنکه وی

رضی الله عنه گفته است که روزی در ایام جاهلیت زیر سایه درختی نشسته بودم ناگاه دیدم که شاخی از آن

[illegible] چنانکه بسر رسید [illegible] مسکن [illegible] این چه خواهد بود آوازی از آن درخت [illegible]

رسید که پیغامبری در فلان وقت بیرون خواهد آمد می باید که تو سعادتمندترین مردمان باشی [illegible]

[illegible] که آن پیغمبر کیست و نام وی چیست گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم گفتم وی صاحب [illegible]

نسبت [illegible] از آن درخت [illegible] که هر گاه وی مبعوث شود مرا بشارت ده چون وی مبعوث شد از

درخت آواز آمد که بپا باش و اهتمام کن ای پسر ابوقحافه که وحی نبوی آمد [illegible]

نخواهد گرفت چون بامداد کردم بسوی رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] گفت ای ابوبکر ترا بخدا

و رسول وی میخوانم گفتم اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله [illegible] آوردم و قصه دیگر آنکه وی [illegible]

عنه گفته است که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که نوری [illegible]

کعبه افتاد و در مکه هیچ خانه نماند که از آن نور حصه نیافت در دنیا [illegible]

[illegible] و من در خانه خود را بستم بامداد آن خواب را یکی از احبار [illegible]

گفت این از جمله [illegible] است و اعتباری ندارد چون روزی چند گذشت

بجور اکه مسکن [illegible] جمع و تعبیر خواب خود از وی پرسیدم گفت تو چه کسی [illegible] گفتم [illegible] یا [illegible]

خدای تعالی در میان شما پیغامبری را خواهد انگیخت و تو در ایام حیات وی وزیر وی خواهی بود و بعد از وفات وی

... رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت مرا باسلام خواند گفتم هر چه میگویی دلیلی بر صدق
نبوت او [illegible] گفت دلیل نبوت آن خوابست که [illegible] تصدیق [illegible] در خواب [illegible] گفت که آنرا اعرابی
[illegible] تعبیر [illegible] گفتم مرا که خبر کرد [illegible] گفتم [illegible] از هیچ دلیلی و برهانی [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آن حضرت [illegible]
[illegible] باسلام دعوت [illegible] که [illegible] تردد [illegible] ابوبکر [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] صدیق اکبر رضی الله عنه و این قصها در کتب [illegible] مذکورست
[illegible] عقلی [illegible] نقلی [illegible] و از آن جمله آنست که [illegible] باسلام حضرت صدیق
[illegible] قریش باسلام [illegible] حضرت صدیق [illegible] قال ابن اسحاق فلما اسلم ابوبکر اظهر
اسلامه ودعا الی الله والی رسوله صلی الله علیه وسلم وکان ابوبکر رجلا مألفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو
الی الاسلام من وثق به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان والزبیر بن العوام وعبد
الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین استجابوا له
فاسلموا وصلوا [illegible] باید دانست که این جماعه [illegible] قریش [illegible] بعضی از بطون قریش [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] حقیقت [illegible] سوره [illegible]
[illegible] بنی امیه [illegible] بنی اسد [illegible] عبد الرحمن [illegible] بنی زهره و طلحه [illegible] بنی تیم بن مره
[illegible] ابن اسحاق [illegible] دیگران ذکر جمعی کثیر نمایند و از آن جمله آنست که در ابتدای اسلام
برای تقویت اسلام و ترفیه مسلمین در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صرف کرد هشام
ابوبکر [illegible] اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی سبیل الله
[illegible] در احادیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر ایام [illegible] فرمودند [illegible]
ابا بکر [illegible] ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا یدا
یکافئه الله بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر [illegible] و از آن جمله آنست که [illegible]
[illegible] که در تصدیق و توحید قدم راسخ داشتند [illegible] مبتلا [illegible]

کرده اند و سادات فی الاستعار فیما فتق ابو بکر بسببه کانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فهیره محمد بن
اسحاق نیز این را روایت کرده باز باید دانست که ابو قحافه پسر آزاد کردن این ضعفا ملامت می‌نمود
و می‌گفت یا بنی انما ارید ما ارید ... فتحدث ابنا سر انما نزلت هؤلاء الآیات الا فیه فیما قال الله فاما من
اعطی واتقی و صدق بالحسنی الآیة و محمد بن اسحاق در قصه عذاب المشرکین علی المستضعفین این را ذکر نموده
نموده و اسماء ابن فریق بیان کرده و ازانجمله آنست که چون نازل شد فاصدع بما تؤمر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خواستند که در جماعه قریش اعلان اظهار نمایند حال باید حضرت صدیق اکبر عرض نمودند که تعصب قریش
بمرتبه ایست که مجرد استماع این کلمات تاب نخواهند آورد بهتر آنست این را ... باید گذاشت بعد ازان با امر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خطبه عجیبه بخواند و کفار را برین سبب ایذا ... کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دست
انها خلاصی یافت و این قصه در سیاق اسد الغابه مشروح مذکور است و این ... که ... خود
شده و خواندن این قصه با مرثیات عشق را شرح میدهد و ازانجمله آنست که چند دفعه قریش با ...
... صلی الله علیه و سلم مبادرت نموده و حضرت صدیق هر دفعه جان خود را وقایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ساخته
ازان قصه بعض ... روایت نمودیم عن عروة بن الزبیر قال سألت عبد الله بن عمرو عن اشد ما صنع المشرکون برسول
الله صلی الله علیه و سلم قال رأیت عقبة بن ابی معیط جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم و هو یصلی
فخنقه به خنقا شدیدا فجاء ابو بکر حتی دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
من ربکم اخرجه البخاری و عن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلی الله علیه و سلم
ینادی و یقول اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابی
... اسماء بنت ابی بکر انهم قالوا لها ما اشد ما رأیت المشرکین بلغوا من رسول الله ... فقالت
المشرکون قعدوا فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یقول فی آلهتهم
... دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم المسجد فقاموا الیه و کان اذا سألوه عن شیء
فی آلهتنا کذا و کذا فقال بلی ... فتشبثوا به باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل ادرک صاحبک ... ابو بکر حتی
دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی

الله و قد کانا اکرم بالسیاط حتی یقول قالت فلم یعرف رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقبلوا علی ابی بکر یضربونه حتی

فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من غدائره الا جاء معه و هو یقول تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام تا اصل ... [illegible]

... [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ... ردای خود را در گردن مبارک آنحضرت

پیچید ... آنحضرت را خفه کرد ... ابوبکر صدیق رسید و آیه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

... [illegible] و در روایتی دیگر ... آنحضرت را ... پس ابوبکر ... [illegible]

... [illegible] اسما ... مسجد حرام ... آنحضرت صلی الله علیه

و سلم ... [illegible] آنحضرت ... [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم

... مشرکان بطرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... کفار

... [illegible] ... پس گفتند ... در باب الهه ما چه ...

... [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... پس ابوبکر صدیق

... در باب ... پس ... حضرت صدیق تا آنکه داخل مسجد حرام ... آنحضرت

صلی الله علیه و سلم در ... جمع آمده ... پس ... آنحضرت صلی الله علیه

... ابوبکر صدیق ... اسما ... پس بازگشت حضرت صدیق ...

... [illegible] همراه ... تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام ...

... از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... در قصه هجرت

... صدیق ... [illegible]

... [illegible] ... اشعار ...

... چون قریش برای ایذای آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمع شدند و صحیفه نوشتند

... آنحضرت ... ابوطالب ... [illegible]

... [illegible] کذا فی سیرة ابن اسحق ... حضرت صدیق ... مسجد ...

... [illegible] ... قریش ... تا آنکه ... ابن الدغنه ... [illegible]

عهدی در میان فارس و روم عهد گرفت برای او تا اگر غلبه دیگر [illegible] وارد شد و هو ابن [illegible] ذکر الی آخره

الیک جوار [illegible] اصحابی [illegible] باعلان اسلام و جهر قراءة قرآن [illegible] اخرجه البخاری فی حدیث طویل

عن عائشة و در ازالة الخفا است که حضرت صدیق [illegible] غلبه فارس بر روم [illegible] و عن ابن عباس قال

کان المسلمون یحبون ان یظهر الروم علی فارس لانهم اهل الکتاب وکان المشرکون یحبون ان یظهر فارس علی الروم

لانهم اهل الاوثان فذکروا ذلک لابی بکر فذکر ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی

صلی الله علیه وسلم اما انهم سیغلبون فذکر ابو بکر لهم فقالوا اجعل بیننا وبینک اجلا فان ظهرنا کان لنا کذا وکذا

وان ظهرتم کان لکم کذا وکذا فجعل بینهم اجل خمس سنین فلم یظهروا فذکر ذلک ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال الا

جعلته دون العشرة قال فظهرت الروم بعد ذلک فذلک قوله الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم

سیغلبون قال فغلبت الروم ثم غلبت بعد [illegible] ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله [illegible]

ومعنا انهم ظهروا یوم بدر اخرجه الحاکم و در ازالة الخفا آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود

[illegible] حضرت صدیق آمد و رفت بیشتر نمود عائشه قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین

ولم یمر علینا یوم الا یاتینا فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفی النهار بکرة وعشیة اخرجه البخاری فی قصة

الهجرة و در ازالة الخفا است که چون حضرت خدیجه رضی الله عنها متوفی شد حضرت صدیق حضرت [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم آورد [illegible] [illegible]

عروة قال لما ماتت خدیجة حزن علیها النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] فقال یا رسول الله [illegible]

[illegible] بعض حزنک ان فی بنتی هذه [illegible] من خدیجة [illegible] فکان رسول الله صلی [illegible]

الحدیث اخرجه الحاکم وعن عائشة قالت قدمنا المدینة فذکرت الحدیث الی ان قال

ما یمنعک ان تبنی باهلک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصداق فاعطاه ابو بکر [illegible]

[illegible] فبنی بی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی هذا

قال الحافظ [illegible] و در ازالة الخفا آنست که چون معراج متحقق گشت اول کسی که آن را تصدیق نمود [illegible]

قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس بذلک فارتد ناس ممن کان آمنوا به

وعده وعده وسعوا بذلک الی ابی بکر فذکرت الحدیث الی ان قالت فقال ابو بکر انی لاصدقه فیما هو ابعد من ذلک
اصدقه بخبر السماء فی غدوة او روحة فلذلک سمی ابو بکر الصدیق اخرجه الحاکم وفی الاستیعاب نحوه و ذکر از آنجمله
است آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند تا کدام یک از ایشان بحمایت
آنحضرت قیام نماید صدیق اکبر در هر مرتبه رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متولی جواب سوال اهل عرب بود در بیان
انساب [illegible] بروایت حضرت [illegible] مذکور است و از آنجمله آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم هجرت فرمود
[illegible] حضرت صدیق رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در این هجرت نوعی از دست دری برای [illegible]
کرد [illegible] آیت ثانی اثنین اذ هما فی الغار [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
الی دار الهجرة [illegible] در السنه مسلمین [illegible] این قصه بطولها در بخاری مذکور است و از آنجمله
آنست که چون غزوه بدر واقع شد و آن اول فتح اسلام بود و فضیلت او بر جمیع مشاهد ثابت است حضرت
صدیق را در آن مشهد ماثر [illegible] و فضائل [illegible] یکی آنکه ثانی آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم در عریش دیگر آنکه الهام عظیم از جانب غیب قبول نمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تصویب آن فرمود عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم بدر اللهم انی انشدک عهدک
و وعدک اللهم ان شئت لم تعبد فاخذ ابو بکر بیده فقال حسبک فخرج و هو یقول سیهزم الجمع و یولون الدبر اخرجه
البخاری [illegible] نزدیک فقیر آنست که ابو بکر صدیق ملهم شد بآنکه دعا باجابت مقرون گشت و این
[illegible] کالهام صحابه [illegible] وحی آنگاه وحی بر حسب الهام ایشان فرود آید
و [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] که چون ایشان ملهم شدند آنچه [illegible]
مطابقه [illegible] دریافت که این خاطر از جانب [illegible] است [illegible]
صحابه در قصه اذان رویا عبد الله بن زید [illegible] فاروق [illegible] دلیل
صحابه اعتماداً علی [illegible] غیر ذلک من الوقائع دیگر آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه
[illegible] کارزار [illegible] میمنه لشکر بصدیق دادند و میکائیل همراه او بود و میسره لشکر بحضرت مرتضی [illegible]
همراه او [illegible] علی رضی الله عنه قال بینا انا امیح من قلیب بدر اذ جاءت ریح شدیدة لم ار مثلها قط ثم

جاءت

ثم جاءت ريح شديدة لم ار مثلها قط الا التي كانت قبلها وكانت الريح الاولى جبرئيل نزل في الف
من الملائكة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت الريح الثانية ميكائيل نزل في الف من الملائكة
بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان ابو بكر عن يمينه وكانت الريح الثالثة اسرافيل نزل في الف من الملائكة
عن ميسرة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا في الميسرة فلما هزم الله تعالى اعداءه حملني رسول الله صلى الله عليه وسلم على
فرسه فجرت بي فوقعت على عقبي فدعوت الله عز وجل فامسكني فلما استويت عليها طعنت بيدي هذه في القوم
حتى اختضب هذا مني بما واشار الى ابطه اخرجه الحاكم و [illegible] بدر آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشاوره
کردند با صحابه و مشوره حضرت صدیق را اعتبار فرمودند با حضرت عیسی تشبیه دادند [illegible] در آن فضیلت حضرت
فاروق [illegible] عن عبد الله بن مسعود قال لما كان يوم بدر قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء
الاسارى فقال عبد الله بن رواحة انت في واد كثير الحطب فاضرم نارا ثم القهم فيها فقال العباس رضي الله عنه
قطع الله رحمك فقال عمر رضي الله عنه [illegible] رؤسائهم [illegible] فاضرب اعناقهم [illegible]
[illegible] عشيرتك وقومك ثم دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم
كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا وقال موسى ربنا اطمس على اموالهم واشدد
على قلوبهم الآية وقال ابراهيم فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم وقال عيسى ان تعذبهم فانهم
عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم وانتم قوم بكم عيلة فلا ينفلتن احد منهم الا بفداء او ضربة
عنق اخرجه الحاكم و از آنجمله آنست که چون غزوهٔ احد واقع شد نصیب حضرت [illegible] فضائل [illegible] که
[illegible] یکی آنکه حضرت صدیق نهایت سعی در کشف بلای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجا آورد قال ابن اسحق فلما عرف المسلمون
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهضوا به ونهض معهم نحو الشعب معه ابو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وطلحة
بن عبيد الله والزبير بن العوام والحارث بن الصمة رضوان الله عليهم ورهط من المسلمين [illegible] قال ابو بكر الصديق
[illegible] لما انصرف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد كنت اول من فاء فنظرت [illegible]
من خلفي يريد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو ابو عبيدة بن الجراح الحديث اخرجه الحاكم [illegible]
فرار نیست بلکه متفرق شدن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب [illegible] نوع کفار [illegible] علیها

دیگر آنکه معلوم شد که کفار قریش بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را غیر ابوبکر نمیدانستند حضرت صدیق
... نمیدانستند ... چون ابوسفیان تفحص میکرد احوال عوج آنحضرت را بعد از آن کس را نام برد نه ... از جانب کسی
... ... اسمها ابوسفیان فقال افی القوم محمد فقال لا تجیبوه فقال افی القوم ابن ابی قحافة
فقال ... افی القوم ابن الخطاب فقال ان هؤلاء قتلوا فلو کانوا احیاء لاجابوا فلم یملک عمر نفسه فقال
کذبت ... ... اخرجه البخاری دیگر آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ... کفار بعد احد
... حضرت صدیق ... از آن ... عنها ... فی قوله تعالی الذین استجابوا لله والرسول الایة قالت
... کان ابواک منهم الزبیر وابوبکر لما اصاب نبی الله صلی الله علیه وسلم ما اصاب یوم احد وانصرف
عنه المشرکون خاف ان یرجعوا فقال من یذهب فی اثرهم فانتدب منهم سبعون رجلا کان فیهم ابوبکر والزبیر اخرجه
البخاری ومن آنجمله آنست که در غزوه خندق جانبی از لشکرگاه حضرت صدیق داشت و در محافظت آن جانب
سعی فرموده بود و الآن مسجد صدیق نزدیک خندق موجود است ... بحقیقه موضع نزول حضرت صدیق
در غزوه خندق ... ومن آنجمله آنست که در غزوه مریسیع تهمت عائشه رضی الله عنها منتشر شد و منافقان چیزها
گفتند ... و بعضی مسلمین از براءة صدیقه توقف کردند و معاتب شدند
حضرت صدیق را در آن واقعه فضایل نمایان ظاهر شد یکی آنکه در آن واقعه ... از ... ...
کمال الصبر ... عن عائشة فی قصة الافک فتشهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اما بعد
یا عائشة انه بلغنی عنک کذا وکذا فان کنت بریئة فسیبرئک الله وان کنت الممت بذنب فاستغفری الله وتوبی
الیه فان العبد اذا اعترف ثم تاب تاب الله علیه قالت فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم مقالته قلص دمعی
حتی ما احس منه قطرة فقلت لابی اجب عنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال والله ما ادری ما اقول لرسول
الله صلی الله علیه وسلم اخرجه البخاری دیگر آنکه چون براءة صدیقه ... از آسمان نازل شد ... اکثر
... ... بر ... ما یقولون ... ... عقیق ...
... حضرت صدیق ... میکرد که در مثل این امور صاحب ... ... ملامت و
... دیگر آنکه حضرت صدیق بر مسطح بن اثاثه انفاق میکرد چون از وی سخن ... واقع شد از انفاق

دست باز داشت در دنیا [illegible] ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی قالت فقال ابوبکر
الصدیق وکان ینفق علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه وفقره واللّه لا انفق علی مسطح شیئا ابدا بعد الذی قال
لعائشة فانزل اللّه عزوجل ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الی غفور رحیم قال ابوبکر الصدیق بلی واللّه انی احب
ان یغفر اللّه لی فرجع الی مسطح النفقة التی کان ینفق علیه وقال واللّه لا انزعها منه ابدا اخرجه [illegible] قال ابن
عباس قال اللّه تعالی لابی بکر قد جعلت فیک یا ابابکر الفضل والمعرفة باللّه وصلة الرحم [illegible] فاعطف
علی مسطح فله قرابة وله هجرة وله مسکنة ذکره الواحدی فی الوسیط از انجمله آنست که چون صلح حدیبیه پیش آمد
از صدیق اکبر مآثر جمیله ظاهر گشت در فضل او [illegible] دو بابا شد یکی آنکه صدیق اکبر در مذاکره [illegible] مسعود
کار فرمای صلاح شد و در [illegible] علیه [illegible] مسلمین در جهان ظاهر گردد و دیگر [illegible] فایده این [illegible] اول
واضح گشت که [illegible] اصحاب آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم در حضرت آنحضرت همان معهود [illegible]
شد فی قصة الحدیبیة قال عروة [illegible] یعنی [illegible]
اصحابک وان تکن الاخری فانی واللّه لاری وجوها وانی لاری اشوابا من الناس خلیقا ان یفروا ویدعوک
فقال له ابوبکر امصص بظر اللات انحن نفر عنه وندعه فقال من ذا قالوا ابوبکر قال اما والذی
کانت لک عندی لم اجزک بها لاجبتک [illegible] دیگر آنکه [illegible] حضرت فاروق را در عزیمت مجادلت
از حضرت صدیق در جواب سؤال او [illegible] قدم آنحضرت [illegible] دانسته که حضرت [illegible]
نسبت [illegible] معلوم [illegible] صلی اللّه علیه وسلم [illegible] رضی اللّه عنه [illegible] شد قال عمر بن الخطاب
فاتیت نبی اللّه صلی اللّه علیه وسلم فقلت الست نبی اللّه حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل
قال بلی قال فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال انی رسول اللّه ولست اعصیه وهو ناصری قلت اولیس کنت تحدثنا
انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی فاخبرتک انا نأتیه العام قلت لا قال فانک آتیه ومطوف به قال
فاتیت ابابکر فقلت یا ابابکر الیس هذا نبی اللّه حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل قال بلی
فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال ایها الرجل انه رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم ولیس یعصی ربه
فاستمسک بغرزه فواللّه انه علی الحق قلت الیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی افاخبرک انک تأتیه

الوهم فقيل لا قال فانك تعيد مظلوم قال عمر فعلت لذلك عمدا اخرجه البخاري ديگر آنكه در اختيار تنبيه ملوك
سخنان [illegible] مشورت مبارک آمد آخر با قول او [illegible] حضرت صديق واقع شد في قصة الحديبية ان صلى الله عليه وسلم
[illegible] غزاة دسار النبي صلى الله عليه وسلم حتى كان بغدير الاشطاط اتاه عينه قال ان قريشا جمعوا لك جموعا وقد
جمعوا لك [illegible] مقاتلوك وصادوك عن البيت ومانعوك فقال اشيروا ايها الناس علي اترون ان اميل الى عيالهم
[illegible] الذين يريدون ان يصدونا عن البيت [illegible] يأتونا كان الله قد قطع عينا من المشركين والا تركناهم
[illegible] قال ابوبكر يا رسول الله خرجت عامدا لهذا البيت لا تريد قتل احد ولا حرب احد فتوجه له فمن صدنا عنه
قاتلناه قال امضوا على اسم الله اخرجه البخاري آنچنان است كه چون غزوه خيبر واقع شد حضرت صديق را امير
[illegible] ساخت [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خلفاء كه تدبير منتظر الامارة معامله ميكردند حضرت صديق
[illegible] آوردند فضيلت تلك تصحيح على التدبير عن سلمة بن الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر
الى بعض حصون خيبر فقاتل [illegible] فلم يكن فتح اخرجه الحاكم [illegible] بني فزاره حضرت صديق را امير
ساخت عن سلمة بن الاكوع قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر رضي الله عنه فغزونا ناسا من بني فزارة [illegible]
رضي الله عنه عرسنا فلما صلينا الصبح امرنا ابوبكر رضي الله عنه فشننا الغارة قال فوردنا الماء
فقتلنا به من [illegible] فابصرت عنقا من الناس وفيهم الذراري والنساء فذكاد ان يسبقوني الى الجبل فطرحت سهما
بينهم وبين الجبل فلما رأوا السهم فقاموا فجئت بهم اسوقهم الى ابي بكر رضي الله عنه وفيهم امرأة من بني فزارة عليها
قشع من الادم معها ابنة لها من احسن العرب قال فنفلني ابوبكر رضي الله عنه ابنتها قال فقدمت المدينة فلقيني
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت والله يا رسول الله ما كشفت لها ثوبا فهي لك يا رسول الله فبعث بها
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة ففادى بها اسارى من المسلمين كانوا في ايدي المشركين اخرجه الحاكم [illegible] انجلت اخرجه
آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى بلوغ آفاق نامها نوشتند وجمعى را براى تبليغ آن نامها فرستادند [illegible] ابوبكر
حضرت صديق [illegible] راحيا ازين ستاره نمبود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تعظيم ايشان [illegible] اين دو بزرگ [illegible]
[illegible] فضيلت ايشان را ده [illegible] ساخت عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنهما قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى

[illegible]

بن جرير الهوا ربابه عيار بن نافع [illegible] ابي بكر و عمر قال انه لا غنا لي عنهما انهما من الدين كالسمع والبصر رواه الحاكم

و از انجمله آنست که حضرت صدیق و [illegible] در مصالح مسلمین مشیر بودند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشاورت میکردند آنحضرت

صلی الله علیه وسلم حسب مشوره ایشان عمل میفرمود قال ابن عباس في قوله تعالى وشاورهم في الامر نزلت في ابي بكر و

عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمر عند ابي بكر الليلة في الامر من امور المسلمين وانا معه

وعن عبد الرحمن بن غنم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما اخرجه

احمد و از آن جمله آنست که چون بعض ازواج مطهرات غیرت کردند و سوره تحریم نازل شد حضرت صدیق و فاروق

مشار الیه جبریل و صالح المؤمنین شدند عن ابي امامة قال في قوله تعالى فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين

ابو بكر وعمر اخرجه الحاكم و نیز در حدیث نعمان بن بشیر است استاذن ابو بكر على النبي صلى الله عليه وسلم وسمع صوت عائشة عاليا

فلما دخل تناولها ليلطمها وقال لا اراك ترفعين صوتك على رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث اخرجه احمد و ابو داود

جمله آنست که حضرت صدیق [illegible] در آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] عرض حقیقه

و صدیق اکبر مذکور است قال ابوبکر لم يمنعني ان ارجع اليك الا اني كنت علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ذكرها فلم اكن لافشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري و از آن جمله آنست که حضرت صدیق [illegible]

سبقت میکرد در هر [illegible] عبد الله بن مسعود و حضرت فاروق گفته است ان شئت [illegible]

کثیره [illegible] تا آنکه سابق الی الخیر لقب او شد در میان صحابه و از آن جمله آنست که چون [illegible]

در رسید و مردمان از مسجد متفرق شد در پی کاروان رفتند حضرت صدیق [illegible] عنه [illegible]

بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة اذ قدمت عير المدينة فابتدرها اصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم حتى لم يبق منهم الا اثنا عشر رجلا فيهم ابو بكر وعمر اخرجه الترمذي و از آن جمله آنست که چون غزوه [illegible] مهیا شدند حضرت

صدیق در آن وقعه [illegible] عمل [illegible] یکی [illegible] از وقعه [illegible]

[illegible] و این نبود مگر از جهت وجاهت عظمی که حضرت صدیق را در میان [illegible] حاصل بود

[illegible] محمد بن اسحق ثم خرج ابو سفيان حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمه [illegible]

ثم ذهب الى ابي بكر رضي الله عنه فكلمه ان يكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انا بفاعل [illegible]

... عنه فقال انا اشجع انکم عند رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لم یکن الا الذی نجا بکم دیگر آنکه
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب حضرت صدیق ... فرموده اند کما قال حسان بن
ثابت رضی الله عنه ... قالت لما دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح رای النساء یلطمن وجوه الخیل بالخمر
فتبسم الی ابی بکر رضی الله عنه فقال یا ابا بکر کیف قال حسان بن ثابت فانشده ابو بکر رضی الله عنه
عدمت بنیتی ان لم تروها تثیر النقع موعدها کداء ینازعن الاعنة مسرعات یلطمهن بالخمر النساء فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ادخلوها من حیث قال حسان اخرجه الحاکم و دیگر آنکه پدر حضرت صدیق اکبر رضی ... بشرف
اسلام [illegible] تفصیل آنکه چهار پشت آنحضرت را دیده باشد و مسلمان شده غیر صدیق اکبر نیست
قالت ... لما دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة و دخل المسجد اتی ابو بکر رضی الله عنه بابیه یقوده فلما رآه
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هلا ترکت الشیخ فی بیته حتی اکون انا آتیه فیه قال ابو بکر رضی الله عنه یا رسول الله
هو احق ان یمشی الیک من ان تمشی الیه فاجلسه بین یدیه ثم ... قال له اسلم فاسلم الحدیث و قال علی
بن ابی طالب نزلت هذه الآیة فی ابی بکر یعنی قوله تعالی حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع
لاحد من الصحابة المهاجرین ابواه غیره ... بهما و لزم ذلک منه بعده اخرجه ابو احمد و عن موسی
بن عقبة ... اربعة النبی صلی الله علیه وسلم الا هولاء ابو قحافة و ابو بکر و ابنه عبد الرحمن و ابو عتیق
بن عبد الرحمن ... ابی بکر اخرجه البغوی و دیگر از آنجمله آنست که در قصهٔ حنین و قضیه ابی قتادة منقول است
تصویب ... عن ابی قتادة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقام بینة علی قتیل قتله فله سلبه فقمت
لالتمس بینة علی قتیلی فلم ار احدا یشهد لی فجلست ثم بدا لی فذکرت امره لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
رجل من جلسائه سلاح هذا القتیل الذی یذکره عندی فارضه منی فقال ابو بکر کلا لا یعطه اصیبغ من قریش و یدع
اسدا من اسد الله یقاتل عن الله و رسوله قال فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاداه الی فاشتریت منه خرافا
فکان اول مال تأثلته اخرجه البخاری و از آنجمله آنست که در غزوه طائف قضایا بلیغه صحیحه ...
... آنکه پسر حضرت صدیق بزخم تیر مجروح شد و آخر حال بهمان جراحت ... شهادت یافت ...
... ابی بکر شهد الطائف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمی بسهم فمکث بعده ... انتقض علیه فمات

ست و چون حضرت پیغمبر از محاصره حصن طائف بغیر فتح باشاره وحی و تعبیر رؤیا مراجعت فرمود

قال محمد بن اسحق وقد بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر الصديق رضي الله عنه وهو محاصر ثقيفا

يا ابا بكر اني رأيت اني اهديت لي قعبة مملوءة زبدا فنقرها ديك فهراق ما فيها فقال ابو بكر ما اظن ان تدرك

منهم يومك هذا ما تريد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا لا ارى ذلك واز انجمله است که چون غزوه تبوک

واقع شد حضرت صدیق اموال خود را بتمامها آورد و از جمله یکی آنکه در انفاق کوشید [illegible]

عن اسلم قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق ووافق ذلك عندي مالا فقلت

اليوم اسبق ابا بكر ان سبقته يوما قال فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ابقيت لاهلك

قلت مثله واتى ابو بكر بكل ما عنده فقال يا ابا بكر ما ابقيت لاهلك فقال ابقيت لهم الله ورسوله قلت لا اسابقك

الى شيء ابدا اخرجه الترمذي و دیگر آنکه در غزوات که پیغمبر بنفس نفیس حاضر نبود امامت لشکر بعضی صحابه مسلم

است و دیگر آنکه در اثنای [illegible] صلى الله عليه وسلم با جمعی کثیر تعریض فرموده از لشکر در واقع

الحالات بر زبان مبارک آنحضرت رفته است که اگر لشکر فرمان بردار صدیق و فاروق کنند در راه راست

شوند اخرجه مسلم و قصه آن طولی دارد و از انجمله است که در سال نهم آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت

صدیق را امیر حج فرمود و اول کسی است که در اسلام امیر الحج شد و اینجا علمای عظام اتفاق نموده اند که

در سال نهم حضرت مرتضی رضی الله عنه عزل ابو بکر صدیق ننموده بلکه ابو بکر صدیق امیر الحج بود و ابلاغ

براءة بحضرت مرتضى عن محمد بن علي انه لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث

ابا بكر الصديق رضي الله عنه ليقيم للناس الحج قيل له يا رسول الله لو بعثت بها الى ابي بكر فقال لا يؤدي عني

الا رجل من اهل بيتي ثم دعا علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة واذن

في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا بمنى انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان

ومن كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو له الى مدته فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول

الله صلى الله عليه وسلم حتى ادرك ابا بكر رضي الله عنه فلما رآه ابو بكر قال امير ام مامور قال بل مامور ثم مضيا

فاقام ابو بكر رضي الله عنه للناس الحج والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها

في الجاهلية حتى إذا كان يوم النحر قام علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأذن في الناس بالذي أمره به رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال أيها الناس إنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن
كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد إلى مدة فهو له إلى مدته فلم يحج بعد ذلك العام مشرك ولم يطف بالبيت
عريان ثم قدما على رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان هذا من براءة فيمن كان من أهل الشرك من أهل العهد
العام وأهل المدة إلى الأجل المسمى رواه ابن إسحاق وعنه ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث
أبا بكر رضي الله عنه وأمره أن ينادي بهؤلاء الكلمات ثم أتبعه عليا فبينا أبو بكر ببعض الطريق إذ سمع رغاء
ناقة رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج أبو بكر فزعا فظن أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فإذا علي فدفع إليه
كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد أمره على الموسم وأمر عليا أن ينادي بهؤلاء الكلمات فقام علي في
أيام التشريق فنادى أن الله بريء من المشركين ورسوله فسيحوا في الأرض أربعة أشهر ولا يحجن بعد العام مشرك
ولا يطوفن بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا مؤمن فكان علي ينادي فإذا صحل قام أبو بكر فنادى بها
أخرجه الحاكم وقطع ابن تيمية بيان دو مقصد که خطبه حج را صديق [illegible] که در اين باب [illegible]
خلافت حضرت صديق را در موسم حج ذکر کرده است و از آنجمله آنست که در حجة الوداع همراه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بوده [illegible] آنحضرت را [illegible] عن أسماء بنت أبي بكر قالت خرجنا مع رسول الله صلى
الله عليه وسلم حجاجا حتى إذا كنا بالعرج نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزلنا بالعرج وكانت زمالتنا مع غلام
أبي بكر فكانت عائشة إلى جنب رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلست إلى جنب أبي بكر إلى جنب رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
وجلست إلى جنب أبي ينتظر غلامه [illegible] فاطلع الغلام [illegible] الحديث أخرجه الحاكم وغيره واز آنجمله آنست
که جمعی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مرض [illegible] در باب صديق اکبر علانيه [illegible] که نماز [illegible]
و با امت [illegible] داده اند [illegible] بيقين فهميدند که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قال أبو عمر في الاستيعاب استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على أمته [illegible]
من بعده بما أظهر من الدلائل البينة على محبته في ذلك وبالتعريض الذي يقوم مقام التصريح وآنرا وظيفه که حضرت صديق را [illegible] بعد از وفات
[illegible] همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحائيکه قرآن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ياد ميکنند

[illegible]

عزوجل بآثره منسوبه ... و ذلك ایں باب تفسیر فرمود و دعوای کسی که شرکت در آن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ثابت است که حضرت صدیق و فاروق باوی از میان همه اصحاب ممتاز گشتند اینست تقریر اعانت حضرت صدیق
رضی الله عنه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در قتال اعدا بنود و در جهاد و شک نباید که شهید ... آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد بعثت قریب سیزده سال در مکه بوده اند سه دو سال دیگر ده سال در مدینه سیزده
سال که در مکه بودند اوقات ... مصروف بودند در اعلای اسلام و تحمل ایذاء کفار ... ده سال که
در مدینه اقامت فرمودند تعلیم علم و اعلان کلمه اسلام بصلح با ره و بحرب اخری منتهی شد تا آنکه مرکز آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... بسوی آن محاربات ... و فائز گشت افضلیت از کسی که بجهت آن
... که ... در هر دو ازمنه اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده است و آن در او است
دیده ... در آن ... اعانت همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجا آورده اند از ... آنکه گشته افضلیت
از هرکه آن اعانت از وی ... و آن صحبتها ... در قرآن و سنت مرجان ... بیان
مهاجرین اولین ... قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم
درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا الآیه و همه مهاجرین اولین ... خلافت ... صدیق
اکبر ... منفرد است و فضیلت او ... ثابت ... قصه مواضع حضرت صدیق و فاروق ...
... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل انتم تارکوا لی صاحبی انی قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم
جمیعا فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت اخرجه البخاری ... دیگر ... اعانتها ...
کلام شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در آخر ... روایت ... از طریق ابو هریرة و ابو سعید و
عباس و ابن مسعود ... ثابت شده ما لاحد عندنا ید الا کافیناه ... یوم القیمة وما نفعنی
مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا الا وان صاحبکم خلیل الله ...
... ان امن الناس علی فی صحبته وماله ابا بکر ... این خطبه ... وفات آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ... ابو سعید گفته است که این کلام بعد از آنحضرت بود ... ان الله خیر
عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله ... مبارکات ... اعانت است

تصریحات مقصود مفصل تقریر نموده آن سه خصائص است خدا تعالی [illegible] دار ملح منها نه وجه

[illegible] فضیلت [illegible] بر آنکه حضرت صدیق با پدر مال بانضمام مقاصد [illegible] برکت وانچه

[illegible] الله [illegible] حضرت صدیق با آن حضرت صلی الله علیه وسلم ومصاحبت

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت صدیق [illegible] که در [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] حضرت علی مرتضی [illegible] حضرت فاروق گفته است [illegible] کنت

الظن [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول جئت انا وابوبکر

[illegible] انا وابوبکر وعمر وخرجت انا وابوبکر وعمر فان کنت لارجو واظن ان یجعلک الله معهما [illegible]

[illegible] وسلم ابوهریره در قصه [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایة کرده انی اول من

[illegible] انا وابوبکر وعمر [illegible] انس گفته ان [illegible] الله علیه وسلم کان یخرج علی اصحابه من

المهاجرین والانصار وهم جلوس وفیهم ابوبکر وعمر فلا یرفع الیه احد منهم بصره الا ابوبکر وعمر فانهما کانا ینظران

الیه وینظر الیهما ویتبسمان الیه ویتبسم الیهما وابن عمر گفته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج ذات یوم

ودخل المسجد وابوبکر وعمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث یوم القیمة

اخرجه الترمذی وقیل لعایشة ای اصحاب رسول الله کان احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت ابوبکر قیل ثم من

قالت عمر [illegible] روایة کرده [illegible] سعید بن المسیب گفت کان ابوبکر الصدیق من النبی صلی الله علیه وسلم مکان

الوزیر فکان یشاوره فی جمیع اموره وکان ثانیه فی الاسلام وکان ثانیه فی الغار وکان ثانیه فی العریش یوم بدر

وکان ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه احدا اخرجه الملا [illegible] محمد بن سیرین گفته حلفت

[illegible] ان الله تعالی ما خلق محمدا صلی الله علیه وسلم ولا ابابکر ولا عمر الا من طینة واحدة

ثم ردهم فی تلک الطینة [illegible] ابن سیرین [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] فقیر میگوید [illegible] الله تعالی [illegible] فی الدنیا والآخرة [illegible]

[illegible] ای اصل ومعنی این [illegible] در حدیث آمده الارواح جنود مجندة فما تعارف منها

ائتلف

ایتلاف نفوس ... تا سعی از صلح ایشان در یک مکان بعد دیگر از انتقال به دیگر محل قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لبعض اصحابه شدّ راه جست من بین یدی ابی بکر ثم من بین یدی عمر من یوحینکم اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب
... اتی النبی صلی الله علیه وسلم ... الاسلمی فی سبعین راکبا من بنی سهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ممن
انت قال انا بریدة فالتفت الی ابی بکر فقال یا ابا بکر برد امرنا وصلح ثم قال ممن قال من اسلم قال لابی
بکر سلمنا ثم قال ممن قال من بنی سهم قال خرج سهمک اخرجه فی الاستیعاب تا لحدیم اعداد وجد طلحة یا ابا بکر
از بیچ جنسانی میان قوم به مخاطبه خصوص با حضرت صدیق او مباسطه و ملاطفه سر میعدل با او زیاده
از انست سبب ... انتساب قوه علمیه صدیق اکبر با قوه عملیه انبیا صلوات الله علیهم ... باید دانست
که شیوه فیض الهی در بعض کسی ... آن فیض در چندین ... کامل طام مشبع واله صدیق اکبر ... ایشان بالکل
... شده یکی از جمله خوابهای صادقه که ... صحابه رای سوی سعادة باشد یا ... تمام
... بسیار ... وقایع آتیه ... یکی از این دو وجه ... باشد
شود بلکه کاهان نیز در آن ... نماید خوابهای حضرت صدیق که حامل شد ادوار اسلام ... عت
بر فرستادن ... تمام شد ... استخلاف حضرت فاروق گشت و بنای آن ...
در روضة الاحباب مذکور است که صدیق اکبر در ایام جاهلیت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل
شد و بسبب ... آمد ... نور آن منور گشت بار دیگر ... اطراف آسمان ... مدینه فرود آمد و بسیار
از ستارگان بموافقت او حرکت کردند بار دیگر ... ستارگان بمکه رجوع نمود ... بتحیا ...
گرسیدند و شعشعانه و سبب ... اطراف هم باز منور گشت بعد از آن ... بسمت مدینه روان شد
... آن زمین ... وماه در آن ... گشت ... بجانب ... تعبیر با ظهور
رسید دیگر بعبیری رضی الله عنه خواب ... مردم را و ... عجیبه در آن ... انحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... صدیق اکبر عرض ... نمود ... تعبیر ... قال ابن اسحاق فی قصة الطائف بلغنی ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لابی بکر وهو محاصر ثقیفا یا ابا بکر انی رایت انی اهدیت الی قعب ... شد ...
وفی قصه رویا النبی صلی الله علیه وسلم غنما سودا دخلت فیها غنم کثیرة بیض قال یا ابا بکر اعبرها فقال ابو بکر ...

الله تعالى [illegible] فتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكذا [illegible] اخرجه الحاكم
وقال ابن هشام في زوائد السيرة حدثني بعض اهل العلم ان ابراهيم بن جعفر المحمودي قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم رأيت اني لقمت لقمة من حيس فالتذذت طعمها فاعترض في حلقي منها شيء حين ابتلعتها فادخل علي يده
فنزعه فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله هذه سرية من سراياك تبعثها فيأتيك منها بعض ما تحب
ويكون في بعضها اعتراض فتبعث عليا فيسهله وعن عائشة انها رأت كأن ثلاثة اقمار سقطن في حجرها فقصصت
رؤياها على ابي بكر الصديق قالت فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ودفن في بيتها قال لها ابو بكر هذا احد
اقمارك وهو خيرها اخرجه مالك في الموطأ وفي قصة سلام وخالد بن عبيد انه رأى في المنام انه وقف به على [illegible]
[illegible] سعيها والله اعلم به وكان اباه يدفنونها ورأى رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ [illegible] لا يفيء
منها [illegible] ذلك لابي بكر فقال ابو بكر [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد وانك ستقع في الاسلام
[illegible] ان يقع فيها [illegible] فلقي رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سلام اخرجه في الاستيعاب.
[illegible] موافق فراست او بافراست آنحضرت صلى الله عليه وسلم قدم برو [illegible] و در فضل در بيان حلم مسلم سعيد بن
المسيب ان رجلا من اسلم جاء الى ابي بكر الصديق فقال له ان الآخر زنى فقال له ابو بكر هل ذكرت هذا لاحد غيري فقال
لا فقال له ابو بكر فتب الى الله واستتر بستر الله فان الله يقبل التوبة عن عباده فلم تقرره نفسه حتى اتى عمر بن
الخطاب فقال له مثل ما قال لابي بكر فقال له عمر مثل ما قال له ابو بكر قال فلم تقرره نفسه حتى جاء الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال له ان الآخر زنى قال سعيد فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث مرات كل ذلك يعرض
عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا اكثر عليه بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهله فقال أيشتكي به جنة
فقالوا يا رسول الله والله انه لصحيح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أبكر ام ثيب فقالوا بل ثيب يا رسول الله فرجم
اخرجه مالك وفي قصة الحديبية وقد ذكرنا [illegible] سماختن او مقصود آنحضرت صلى الله عليه وسلم وغرض او در از
كلام بر موز آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا غايتي كه در صحابه مشهور شد كه ابو بكر اعلم برسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] كلام آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان عبدا خيره الله الحديث بيان كرد ابن عباس قال لما اخرج
النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر الصديق رضي الله عنه انا لله وانا اليه راجعون اخرجوا نبيهم ليهلكن فقال

فنزل

فضیلت اول ... ما نحن فیہ ... اوان الله علی نفسہم لقد ... قال ابوبکر الصدیق فعلت اسماء فما الاخری الحکم

بطن ... او حواد ... یعنی آنچه در بطن ... بعد ازان دختر متولد شد بمکث علی که فی ... رضی الله عنه حضرت

عائشه را ذبیح داده بعد ... بعضی از ... و وقت حیات حضرت صدیق باخر رسید و آنچه

حضرت صدیقه قبض کرده اگر آنرا ... را ... از آن ... ورثه ... مال وارث شد و ... برادر ان و خواهران

صدیقه گفت ... اسما فمن الاخری ... ذو بطن بنت خارجة اراها جاریة بعد ازان ام کلثوم متولد شد حضرت

فی العلم ... صدیقه ... بعضی ... حدیث ابوهریره ... رسول الله صلی الله علیه

وسلم من اصبح منکم الیوم صائما قال ابوبکر انا قال فمن تبع منکم الیوم جنازة قال ابوبکر انا قال فمن اطعم الیوم مسکینا

قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا قال ابوبکر انا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرء الا دخل

الجنة اخرجه الشیخان و ... حدیث ابوهریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین فی سبیل الله

نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد

دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة فقال

ابوبکر بابی انت وامی یا رسول الله ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها

قال نعم وارجو ان تکون منهم اخرجه الشیخان ... و یکبار ... بشرب ... اضیافت حضرت صدیق را

با اهل خانه خود ملالی واقع شد و قسم خورد که این طعام را نخورد و اهل خانه و اضیاف هم ... شدند و قسم خوردند

که ما هم نخواهیم خورد تا وقتی که تو نخوری در این هنگام عنایت الهی در رسید و داعیه نقض قسم در دل شریف پدید آمد دانست

که این داعیه از کدام منبع جوشیده دست در طعام کرد و در وسط لقمه تا ول ... خدای عز وجل برکات بسیار

در طعام نهاده فرمود بر انکه شکستن این قسم مرضی الهی بود ... این داعیه از منبع فیض و انتخاب صنع

... اخرج القصة بطولها البخاری و فی الاستیعاب ان ثابت بن قیس بن شماس استشهد فرآه بعض

الصحابة فی النوم فاوصی بان یوخذ درعه ممن کانت عنده و تباع الی آخر القصة و فی آخرها اذا قدمت المدینة

علی خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقل له ان علی من الدین کذا وکذا و فلان من رقیقی عتیق ... ابوبکر

وصیته و لا نعلم احدا اجیزت وصیته بعد موته غیر ثابت بن قیس اما اتصاف حضرت صدیق بصفت ...

که او را در وقت زمان اهل طریقت گویند در کشف المحجوب گوید که شیخ [illegible] بوده [illegible] هم گفت است

[illegible] الصوفية تقول ابي بكر الصديق [illegible] الا [illegible] معرفت و صاحب کشف المحجوب در [illegible] صدیق

اکبر [illegible] داند [illegible] ان الصفا [illegible] الصديق [illegible] صوفيا على التحقيق [illegible] از آنچه صفا را اصلی هست و فرعی

اصلی [illegible] انقطاع [illegible] است از اغیار و فرع [illegible] خلو دل است از دنیای [illegible] غدار [illegible] و اینهم در وصف صدیق [illegible] هست

[illegible] صفت [illegible] امام اهل طریقت [illegible] است [illegible] اول [illegible] ذکر کرده و این خطبه او

[illegible] مجرد [illegible] و برای صفت [illegible] [illegible] خلقت [illegible]

[illegible] احیاء آورده قال الصديق من ذاق خالص محبة الله شغله ذلك عن طلب الدنيا واوحشه

جميع البشر [illegible] تحقیق [illegible] از لوازم محبت [illegible] واز توکل وی رضی الله عنه آنست که [illegible]

[illegible] يا خليفة رسول الله الا ندعو لك طبيبا ينظر اليك قال قد نظر الي قالوا فماذا قال لك قال

قال اني فعال لما اريد اخرجه ابن ابي شيبة واز توکل وست آنچه گذشت که جميع مال خود را في سبيل الله انفاق

کرد گفت ابقيت لهم الله ورسوله واز ورع وی رضی الله عنه آنست که از دست غلام خود شیر [illegible]

چون تفحص [illegible] وجه شبهه [illegible] انگشت [illegible] انداخت [illegible] قی کرد کذا في الاحياء وغيره

واز احتیاط [illegible] بیت المال [illegible] پیش او باقی مانده بود از عطای او رد کرد به بیت المال [illegible]

[illegible] عنه [illegible] مجلس [illegible] غیر را [illegible] الفاظ متغایره و از احتیاط او [illegible] عبادات عن ابي قتادة ان النبي

صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر متى توتر قال [illegible] اول الليل وقال لعمر متى توتر قال آخر الليل فقال لابي بكر اخذ

هذا بالحزم وقال لعمر اخذ هذا بالقوة اخرجه ابو داود و مالک [illegible] الي [illegible] واز دعای حضرت صدیق اللهم ارني

الحق حقا وارزقني اتباعه وارني الباطل باطلا وارزقني اجتنابه ولا تجعله مشتبها علي فاتبع الهوى كذا في

الاحياء [illegible] ابو بكر [illegible] حصاة في فمه ليمنع بها نفسه من الكلام كذا في الاحياء [illegible] عمر

علی ابی بکر [illegible] لسانه فقال له [illegible] غفر الله لك فقال ابو بكر هذا اوردني الموارد اخرجه مالك [illegible]

[illegible] ذکر کرده [illegible] رئي ابو بكر الصديق في النوم فقيل له انك كنت تقول في لسانك هذا الذي اوردني الموارد

فما فعل الله بك فقال قلت به لا اله الا الله فاوردني الجنة واز تواضع وی رضی الله عنه آنست که چون [illegible]

[illegible]

سفیان امیر بسر ... [illegible] پیاده بمتابعت او همراه آمد تا ابو سفیان گفت ان ترکت ...

... فقال ابو بکر ما انت بنازل و ما انا براکب احتسب خطای هذه فی سبیل الله اخرجه مالک و از شفقت او

بر خلق ... و تخلی از حظوظ نفس خود قال ابو بکر لو اخذت ... [illegible] ... لو اخذت سارقا لاحببت

ان یستره الله کذا فی الاحیاء و از زهد ... و آنکه ... رضی ... نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبریل

نشسته بود فقال جبریل یا محمد مالی اری ابا بکر علیه عباءة قد خللها فی صدره فقال یا جبریل انفق ماله علی قبل الفتح

قال فان الله تعالی یقرا علیه السلام و یقول قل له اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط فقال ابو بکر اسخط علی

ربی انا عن ربی راض انا عن ربی راض انا عن ربی راض اخرجه الواحدی و البغوی بسند غریب . جهاد از تقی

... [illegible] ... ما کنت ... [illegible] ... الا طلبتها ... [illegible] ... اخرجه جماعة و از زهد و

تقشف ... عن رافع بن ابی رافع قال رافقت ابا بکر و کان له کساء فدکی یخلله علیه اذا رکب و نلبسه انا و هو اذا

نزلنا و هو الکساء الذی عیرته به هوازن فقالوا ذا الخلال نبایع بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو عبید

... فقال ابو بکر عند موته ... [illegible] ... الثوب ... [illegible] ... فاغسلوه ... [illegible] ... ثوبین

آخرین فقالت عائشة ... فقال ابو بکر الحی احوج الی الجدید من المیت وانما هو للمهلة اخرجه مالک و از خوف

وی رضی الله عنه عن الضحاک قال رای ابو بکر طیرا واقعا علی شجرة فقال طوبی لک یا طیر والله لوددت انی

مثلک تقع علی الشجرة و تاکل من الثمر ثم تطیر و لیس علیک حساب و لا عذاب والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق

فمر علی جمل فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا اخرجه ابن ابی شیبة و از عمر

... رضی الله عنه عن میمون قال اتی ابو بکر بغراب وافر الجناحین فقال ما صید من صید ولا عضد من شجر الا بما ضیعت من التسبیح

اخرجه ابن ابی شیبة و از ... او رضی الله عنه آنکه ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... من جر ثوبه خیلاء لم ینظر

الله الیه یوم القیامة فقال ابو بکر ان احد شقی ثوبی یسترخی الا ان اتعاهد ذلک منه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک لست تصنع

ذلک خیلاء اخرجه البخاری و فی بعض طرق ابی داود ان ... و از بکاء او رضی الله ... قول عائشة و کان ابو بکر

رجلا بکاء اذا قرا القرآن لا یملک عینیه اخرجه البخاری فی قصة طویلة و قال ابراهیم النخعی کان ابو بکر یسمی الاواه ...

و رحمته و از نفع ... خلق الله را ... الکلام الا جد مثل ابی بکر مثل القطر حیثما وقع نفع کلاهما ذکره فی الصفوة

ولا تشرك بعد الي وعن ابن ابي مليكة قال ربما كان يسقط الخطام من يد ابي بكر الصديق فيضرب بذراع ناقته
فينيخها فيأخذه قال فقالوا له افلا امرتنا نناولكه فقال ان حبيبي صلى الله عليه وسلم امرني ان لا اسأل الناس
شيئا رواه احمد وعن ابي قتادة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر مررت بك وانت تقرأ و
انت تخفض من صوتك فقال اسمعت من ناجيت الحديث اخرجه الترمذي بحث الخامس از احوال حضرت صديق
اكبر رضي الله عنه [illegible] بعد [illegible] وفاته [illegible] والعرف [illegible]
تعالى رضي الله عنه اعني نشر قرآن عظيم پس بايد دانست واقع شد يكي آنكه در وقت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
تلاوة [illegible] الاستيعاب وممن كتب اعني ابو بكر وعمر وعثمان وعلي ديگر آنكه جمع كرده بود قرآن را يعني حفظ
كرده بود تمام آن را امام نووي در تهذيب بآن تصريح كرده [illegible] آنحضرت
صلى الله عليه وسلم امر كرد بامامت صديق حال آنكه در شريعت مقرر شده ليؤمكم اقرأكم وفي لفظ اكثركم قرآنا و [illegible]
ديگر آنكه حضرت صديق سوره ها طويله در نماز ميخواند مثل سورة البقره [illegible] دلالت ميكند بر حفظ جميع
و اگر فرض كنيم كه صديق رضي الله عنه تمام قرآن را ياد نداشته باشد [illegible] قطع ميكند زيرا كه [illegible]
عن ظهر القلب [illegible] احتمال است سيوم آنكه اول كسي كه سعي كرد در جمع قرآن بين اللوحين صديق اكبر بود كما [illegible]
فاروق اعظم اهتمام اين امر عظيم فرمود ثمره سعي او ظاهر شد و بسبب آن قرآن در مشرق و مغرب [illegible] گشت چهارم
آنكه در بعض مواضع مشكل حل اشكال [illegible] خطب حضرت صديق [illegible] اما نقل [illegible] رضي الله عنه نشر
علم حديث [illegible] آنكه استفسار علم كرده است از منبع العلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء
ادعو به في صلوتي قال قل اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني
انك انت الغفور الرحيم اخرجه احمد وابو يعلى وغيرهما وعن ابي هريرة قال قال ابو بكر يا رسول الله مرني بشيء
اقوله اذا اصبحت واذا امسيت قال قل اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والارض رب كل شيء ومليكه
اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان وشركه قال قله اذا اصبحت واذا امسيت واذا
اخذت مضجعك اخرجه الترمذي وعن ابي بكر الصديق قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فانزلت هذه الآية
من يعمل سوءا يجز به ولا يجد له من دون الله وليا ولا نصيرا فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر الا اقرئك آية نزلت

[illegible]

على قلت بلى يا رسول الله قال فرغت منه الا انى وجدت انقصاما فى ظهرى حتى تمطات لها فقال رسول الله صلى

الله عليه وسلم اما انت يا ابابكر واصحابك المؤمنون فتجزون بذلك فى الدنيا حتى تلقوا الله وليست لكم ذنوب واما

الآخرون فيجمع ذلك لهم حتى يجزوا به يوم القيمة اخرج ابو يعلى عن حذيفة عن ابى بكر اما جعفر ذلك صليه عن النبى

صلى الله عليه وسلم وانا اخبره ابو بكر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقلت يا

رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله قال ثكلتك امك يا صديق الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك

بقول يذهب صغيره وكبيره قال قلت بلى يا رسول الله قال تقول كل يوم ثلث مرات اللهم انى اعوذ بك ان اشرك

بك وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان يقول اعطانى الله وفلان والند ان يقول الانسان لولا فلان

لقتلنى فلان اخرجه ابو يعلى بسند غريب قسم الثانى زيد بن سعيد وچهار حديث مرويات او در دست محدثين

باقى مانده است واين هم معنى نسبت داعيه حضرت صديق وكثرت صحبت او ودر سابق هر چيز قليل است بسيار

ليكن دو سه اسباب كثرت روايت باز داشت يكى آنكه جميع كبار حضرت صديق است وآن آنست كه وى [illegible]

بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو سال وچند ماه در قيد حيات بود مشغول ماند بقتال اهل ردة ومانعان

زكوة وماند به تجهيز جيوش براى جهاد فارس وروم اگر اين را سابق جمع پيدا ساختى منحوا بى تامل كن جمعى از فضلا

صحابه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تربيت ايشان با علميه فرموده چون مدت دراز باقى ماندند از ايشان رواة

حديث چندانى در دست محدثين نماند مثل معاذ بن جبل وديگر جمعى [illegible] در شمار حديث [illegible] وديگر آنست كه اكثر

مجلس صحبت صديق غالبا به بعد [illegible] نشدند [illegible] بلكه اكثر آن احاديث از زبان

آنحضرت صلى الله عليه وسلم شنيده بعضنه هنوز محتاج وارد نشده بود الا قليلى مثل حسين [illegible] سيوم آنكه وى

خليفه بود وآن قلة وقايع است [illegible] بيان كرده است اكثر در خطب ايام موقوفا واما موقوفا مع هذا احاديث

[illegible] چند طبقه است بعضى صحيح مثل حديث [illegible] احاديث [illegible] و معمول به

عند علماء حديث [illegible] حديث الرحل گويند [illegible] عن عبد الرزاق

قال اهل مكة يقولون اخذ ابن جريج الصلوة من عطاء واخذ عطاء من ابن الزبير واخذها ابن الزبير من ابى بكر واخذها ابو بكر من

النبى صلى الله عليه وسلم ما رأيت احدا احسن صلوة من ابن جريج اخرجه الحاكم در كتب [illegible] صفة صلوة بطريق اهل مكه مذكور

مشهود ما نوذ از شیخ است و بعض من یلوا الخرافیه وحدیث ان [illegible] فی الملاحة حدیث ما امر من استغفر
[illegible] صلوة الاستغفار و تخریج جمیع احادیثی که [illegible] حدیث بیان انس من روایة اصحاب [illegible]
حدیث مصنوع و اکثر این احادیث [illegible] را [illegible] روایة [illegible] احادیث [illegible] است و علاوه آنکه [illegible]
اثبات [illegible] بروایة عبد الرحمن بن ابی بکر [illegible] و حدیث الذهب بالذهب [illegible] بروایة ابی رافع و حدیث من
کذب علی متعمدا و حدیث اتقوا النار ولو بشق تمرة و حدیث ما بین منبری و بیتی روضة من ریاض الجنة و
شفاعة آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حدیث خروج بعض اهل النار من النار بشفاعة الشفعاء و غیرهم و حدیث
[illegible] فی البیع و حدیث من [illegible] ما حرام [illegible] و حدیث ان المیت یعذب ببکاء
اهله علیه و حدیث یدخل الجنة سبعون الفا بلا حساب [illegible] و حدیث السواک مطهرة للفم و حدیث
الائمة من قریش و شیء کثیر من هذا الجنس و هی هذه الاحادیث کلها احمد و ابو یعلی فی مسندیهما و اخرج [illegible]
نسبتها الی [illegible] ابی بکر حدیث [illegible] انتقال [illegible] اینهمه [illegible] گفته [illegible] کرده
حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] صدیق اکبر [illegible] کرده [illegible]
مکرر واقع شد تا آنکه تقدم وی رضی الله عنه در علم شریعت او رعیت را بر منهاج ترتیب ابنیا روشن گشت و بجمله
از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم دنیا برفیق اعلی انتقال فرمود [illegible] مرد [illegible]
یافت بعضی آنکه [illegible] الوحی [illegible] می آید و گمان بعضی آنکه موت منافی مرتبه نبوة است
و طائفه که نفاق [illegible] در حضرت [illegible] صدیق اکبر اول [illegible]
دعا [illegible] از روی مبارک برداشت [illegible] مبارک [illegible] و سجلات [illegible]
و انبیاء و خلفاء [illegible] ناگاه بمسجد آمد و خطبه بلیغ بر خواند عن ابن عمر قال لما قبض رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان ابو بکر فی ناحیة المدینة [illegible] صلی الله علیه وسلم و هو مسجی فوضع فاه علی جبین
رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یقبله و یبکی و یقول بابی انت و امی طبت حیا و طبت میتا فلما خرج مر بعمر بن
الخطاب و هو یقول ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا یموت حتی یقتل الله المنافقین و حتی یخزی الله المنافقین قال
و کانوا قد استبشروا بموت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرفعوا رؤسهم فقال ایها الرجل اربع علی نفسک فان رسول الله

شاد

صلی الله علیه وسلم فقرأت الآیة إنك میت وإنهم میتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أفإن مت
فهم الخالدون قال ثم أتی المنبر فحمد الله وأثنی علیه ثم قال أیها الناس إن کان محمد إلهکم الذي تعبدون فإن إلهکم قد مات وإن
کان إلهکم الذي في السماء فإن إلهکم لم یمت ثم تلا وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم
علی أعقابکم حتی ختم الآیة ثم نزل وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم وأخذت المنافقین الکآبة قال عبد الله بن
عمر فوالذي نفسي بیده لکأنما کانت علی وجوهنا أغطیة فکشفت أخرجه ابن أبي شیبة وأخرج جماعة نحوه وکیف
من روایة عائشة وغیرها و از آنجمله آنکه در [illegible] و کیفیة [illegible] مانع اختلاف [illegible] حضرت صدیق آن اختلاف
را [illegible] في مسند أبي یعلی فلما فرغ من جهاز رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الثلثاء وضع علی سریره وقد کان
المسلمون اختلفوا في دفنه فقال قائل ندفنه في مسجده وقال قائل بل ندفنه مع أصحابه فقال أبو بکر إني سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ما قبض نبي إلا دفن حیث قبض فرفع فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم الذي توفي فیه
فحفر تحته ثم دعا الناس یصلون علی رسول الله صلی الله علیه وسلم أرسالا الرجال حتی إذا فرغ منهم أدخل النساء
حتی إذا فرغ منهن أدخل الصبیان ثم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم أحد [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
من أوسط اللیل لیلة الأربعاء بعد از آن در آنچه واقع شد اعظم اختلافی که پیش آمد اجتماع انصار بود در سقیفه
بنی ساعده بقصد بیعت سعد بن عباده و این خطر عظیم است که اگر نه سعی حضرت صدیق و فاروق مباشر دفع او میشد
[illegible] سیف بمیان می آمد [illegible] حضرت صدیق و فاروق در سقیفه [illegible] رسیدند [illegible] بیان قطع آن [illegible]
نمودند و روات علم در نقل این بیان خلط مختلف اند هر یکی چیزی حفظ کرد و چیزی ترک نمود درین محل روایتی چند
بیاریم تا قصه منقح گردد [illegible] روایة [illegible] فاروق [illegible] بکر کانت فلتة فتمت و خطبه بلیغه بیان کرد [illegible]
[illegible] که انصار گفتند یا معشر قریش منا أمیر ومنکم أمیر فقام الحباب بن المنذر فقال أنا جذیلها المحکك وعذیقها المرجب إن شئتم
[illegible] جذعة فقال أبو بکر علی رسلکم [illegible] ثم حمد الله وأثنی علیه ثم قال یا معشر الأنصار [illegible]
ما ننکر فضلکم ولا بلاءکم في الإسلام ولا حقکم الواجب علینا ولکنکم قد عرفتم أن هذا الحي من قریش بمنزلة من العرب لیس بها غیرهم
وإن العرب لن تجتمع إلا علی رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تکونوا أول
من أحدث في الإسلام ألا وقد رضیت لکم أحد هذین الرجلین لي ولأبي عبیدة بن الجراح فأیهما بایعتم فهو لکم ثقة [illegible]

حتى سكت احب الي اقوله الا وقد قاله يومئذ غير هذه الكلمة فوالله لان اقدم ثم اضرب عنقي احب الي في غير
معصية احب الي من ان اكون اميرا على قوم فيهم ابو بكر قال ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين ان اولى
الناس بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابو بكر السباق المبين ثم اخذت بيده
وبادرني رجل من الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس وميل على سعد بن عبادة
فقال قائل قتلتم سعدا فقلت اقتلوه قتله الله ثم انصرفنا وقد جمع الله امر المسلمين بابي بكر فكانت لعمر الله فلتة كما قلتم اعطى الله
خيرها ووقى شرها فمن دعا الى مثلها فهو الذي لا بيعة له ولا لمن بايعه اخرجه البخاري وابن ابي شيبة وهذا لفظ ابن ابي شيبة
واما رواية عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير فاتاهم
عمر فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابا بكر ان يصلي بالناس قالوا بلى قال فايكم
تطيب نفسه ان يتقدم ابا بكر قالوا نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر اخرجه ابن ابي شيبة واما رواية عبد الله بن عون عن محمد
بن سيرين عن رجل من بني زريق قال لما كان ذلك اليوم خرج ابو بكر وعمر حتى اتيا الانصار فقال ابو بكر يا معشر الانصار
انا لا ننكر حقكم ولا ينكر حقكم مؤمن وانا والله ما اصبنا خيرا الا شاركتمونا فيه ولكن لا ترضى العرب ولا تقر الا على
رجل من قريش لانهم افصح الناس السنة واحسن الناس وجوها واوسط العرب دارا واكثر الناس شجنة في العرب فهلموا الى
عمر فبايعوه قال فقالوا لا فقال عمر لم قالوا نخاف الاثرة قال عمر اما ما عشت فلا قال فبايعوا ابا بكر فقال
ابو بكر لعمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني فقالاها الثانية فلما كانت الثالثة قال عمر ان قوتي لك مع فضلك
قال فبايعوا ابا بكر قال محمد ولقي الناس عند بيعة ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال اتاتوني وفيكم ثالث ثلثة يعني ابا بكر
قال ابن عون فقلت لمحمد من ثالث ثلثة قال [illegible] ثاني اثنين اذ هما في الغار اخرجه ابن ابي شيبة واما رواية
ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي هذا الامر رجلان احدهما
منكم والاخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت قائلكم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم

اخرجه

أخرجه ابن أبي شيبة في رواية حميد بن عبد الرحمن فانطلق أبو بكر وعمر يتقاودان حتى أتوهم فتكلم أبو بكر

فلم يترك شيئاً أنزل في الأنصار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من شأنهم إلا وذكره وقال لقد

علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو سلك الناس وادياً وسلكت الأنصار وادياً سلكت وادي الأنصار

ولقد علمت يا سعد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وأنت قاعد قريش ولاة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم

تبع لفاجرهم فقال له سعد صدقت نحن الوزراء وأنتم الأمراء أخرجه أحمد [illegible]

[illegible] وأخرج

البخاري عن الزهري قال أخبرني أنس بن مالك أنه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس على المنبر وذلك الغد من يوم توفي

النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وأبو بكر صامت لا يتكلم قال كنت أرجو أن يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى

يدبرنا يريد بذلك أن يكون آخرهم فإن يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فإن الله قد جعل بين أظهركم نوراً

تهتدون به هدى الله محمداً صلى الله عليه وسلم وإن أبا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وإنه

أولى المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة و

كانت بيعة العامة على المنبر قال الزهري عن أنس بن مالك سمعت عمر يقول لأبي بكر يومئذ اصعد المنبر فلم يزل

به حتى صعد المنبر فبايعه الناس عامة وأخرج الحاكم من حديث أبي سعيد الخدري لما قعد أبو بكر على المنبر نظر في

وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناس من الأنصار فأتوا به فقال أبو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه

أردت أن تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام

فسأل عنه حتى جاءوا به فقال ابن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين فقال

لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه وأخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف

أن عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر

فخطب الناس واعتذر إليهم وقال والله ما كنت حريصاً على الإمارة يوماً ولا ليلة قط ولا كنت راغباً

فيها ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني أشفقت من الفتنة وما لي في الإمارة من راحة ولكن

قلدت أمراً عظيماً ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني

لبيعتهم قبلها المهاجرون منا فان وانا فمنهم قال على رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا لانا قد اخرنا عن المشورة
وانا نرى ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا لنعلم بشرفه
وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي چون امام خلافت بر حضرت صديق
مستقر شد او را مسائل عظيم اتفاق افتاد که نوبت معهود در میان نبود و منصب خلافت جلوه ومعاملة
افتاد تا آنکه بتوفیق الهی مسائل مشکله حل شد و باسالیب مختلفه منشرح فرمود تا آنکه اشکال مرتفع شد
قیس بن ابی حازم گوید بعد یکماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منادی صدیق ندا در داد که الصلوة
جامعة واین اول ندائی بود که در ... باین کلمه ندا داده شد بعد از آن بر منبر برآمد و ...
گفت قد وددت ان هذا كفانيه غيري ولئن اخذتموني بسنة نبيكم صلى الله
عليه وسلم ما اطيقها ان كان لمعصوما من الشيطان وان كان لينزل عليه الوحي من السماء اخرجه احمد عن ابي
برزة الاسلمي قال اغلظ رجل الى ابي بكر الصديق فقال ابو برزة الا اضرب عنقه قال فانتهره وقال ما هي لاحد
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة والادلة متظاهرة عن ابن ابي مليكة
قيل لابي بكر الصديق يا خليفة الله فقال بل خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وانا راض به اخرجه احمد وابو يعلى بطرق
مختلفة وعن عائشة انها تمثلت بهذا البيت وابو بكر رضي الله عنه يقضي
وابيض يستسقى الغمام بوجهه
ثمال اليتامى عصمة للارامل فقال ابو بكر ذاك رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه احمد وابو يعلى بعد از آن اشکال
دیگر پدید آمد در تاویل آیه لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم واحتمال ترک امر بمعروف ... رسید
حضرت صدیق خطبه برخواند ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآية وتضعونها على غير مواضعها يا ايها الذين
آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا المنكر
فلم يغيروه يوشك ان يعمهم الله بعقابه اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة بعد از آن اشکالی دیگر ظاهر گردید
مع مانعین زکوة حال آنکه کلمه اسلام ... بعد حضرت صدیق اجتهاد فرمود که تاویل ...
در صحیحین عن ابی هریرة عن النبي صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على الله لما كانت الردة قال عمر لابي بكر وقد سمعت ...

رسول

صلی الله علیه وسلم یقول کذا و کذا [illegible] بین الصلوة والزکوة والله لاقاتلن من فرق بینهما قال عمر

فوالله [illegible] در الفاظ حدیث در روایة قال عمر فوالله ما هو الا ان رأیت ان الله

قد شرح صدر ابی بکر للقتال فعرفت انه الحق و در این موضع سوی دو دقیقه [illegible] رست [illegible] الا

[illegible] [illegible] مسئله [illegible] از آن

در امضای جیش اسامه [illegible] واقع شد صدیق بامری که نفع آن عام شد موفق گشت عن ابی هریرة [illegible]

[illegible] لولا ان ابا بکر استخلف ما عبد الله ثم قال الثانیة ثم قال الثالثة فقیل له مه یا ابا هریرة

فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وجه اسامة بن زید فی سبعمائة الی الشام فلما نزل بذی خشب قبض النبی صلی

الله علیه وسلم وارتدت العرب حول المدینة [illegible] لو جرت الکلاب بارجل ازواج النبی صلی الله

علیه وسلم ما رددت جیشا وجهه رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا حللت لواء عقده فوجه اسامة فجعل لا یمر بقبیل یریدون

الارتداد الا قالوا لولا ان لهؤلاء قوة ما خرج مثل هؤلاء من عندهم ولکن ندعهم حتی یلقوا الروم فلقوهم فهزموهم وقتلوهم

ورجعوا سالمین فثبتوا علی الاسلام مذکور فی الصواعق معزوا للبیهقی وابن عساکر بعد از آن [illegible] قتال مرتدین [illegible]

واقع شد صدیق اکبر جهد عظیم در این باب بکار برد [illegible] آنحضرت [illegible] فتنه کبری العظمی بالسیف قال عمر یا

خلیفة رسول الله تألف الناس وارفق بهم فقال اجبار فی الجاهلیة [illegible] انه قد انقطع الوحی وتم

الدین اینقص وانا حی مذکور فی المشکوة معزوا الی رزین [illegible] قول عمر [illegible] خلیفة رسول الله

[illegible] اجابه مذکور فی الصواعق وغیره بعد از آن در تعیین امیری برای قتال مرتدین اشکال [illegible]

[illegible] صدیق حدیثی در باب خالد بن ولید روایت کرد [illegible] بر دست خالد واقع شد [illegible] وحشی بن حرب

[illegible] ابا بکر عقد لخالد بن الولید فی قتال اهل الردة وقال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعم عبد الله واخو العشیرة

خالد بن الولید سیف من سیوف الله سله الله عز وجل علی الکفار والمنافقین [illegible]

[illegible] بعد مثل حضرت عثمان و طلحه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] رجال

من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه حتی کاد بعضهم یوسوس وفی بعض الفاظ الحدیث انه ابتلوا

بحدیث النفس فی روایة محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمنیت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ذا ینجینا

[illegible] الشیطان فی الغشا [illegible] این را [illegible] بیان حضرت صدیق اکبر رضی الله
از [illegible] را بیشتر [illegible] ارشاد فرمود منها النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] ان تقوموا [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] اخرجه احمد [illegible] بطرق مختلفه و الفاظ متغایره بعضها [illegible]
متوجه [illegible] تمام صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حالت انتقال که [illegible] صحبت
[illegible] چون سعادت صحبت از دست رفت [illegible] منقطع شد در تفرقه افتاد [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حضرت صدیق که خلیفه مطلق بعد آنحضرت و نایب [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
طریقه ذکر [illegible] تعلیم [illegible] طریق حدیث مفهوم گشت [illegible]
[illegible] طریقه صوفیه است که از دست خلیفه اول رضی الله عنه [illegible]
بعد از ان حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة الاستغفار را از صدیق اکبر اخذ نمود و بان اعتنا تمام [illegible]
عن علی قال کنت اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء منه و اذا حدثنی غیره
استحلفته فاذا حلف لی صدقته وان ابابکر حدثنی وصدق ابوبکر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
عبد یذنب ذنبا فیتوضأ فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین فیستغفر الله عزوجل الا غفر له اخرجه احمد [illegible]
بطرق متعدده [illegible] اشکالات آن بود که حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و حضرت
عباس رضی الله عنه بظاهر عموم آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین متمسک شده میراث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم طلب کردند مشکل آنکه اگر [illegible] مخالف قاعده شرع باشد و اگر ندهند ملال [illegible]
بیت لازم آید حضرت صدیق در [illegible] میراث بردن را از پیغامبر صلی الله علیه وسلم
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] حضرت فاطمه رضی الله عنها و سایر [illegible]
آنقدر [illegible] فرمود که [illegible] نقصان [illegible] مشکلات [illegible]
آمد [illegible] حضرت فاطمه رضی الله عنها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نوبلم

[illegible] زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي
والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم فلما بلغ ذلك
عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك وما من
أحد أحب إلينا بعد أبيك منك وايم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت
قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين
لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي
بكر. أخرج ابن أبي شيبة وعن عائشة أن فاطمة رضي الله عنها بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى
أبي بكر الصديق تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر
فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة إنما يأكل آل محمد في هذا المال وإني
والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا فوجدت
فاطمة على أبي بكر في ذلك فقال أبو بكر والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي أن أصل
من قرابتي وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فإني لم آل فيها عن الحق ولم أترك أمرا رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته أخرجه أحمد والبخاري وغيرهما وفي لفظ لأحمد وفي رواية أن فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله
صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال لها أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة فغضبت
فاطمة عليها السلام فهجرت أبا بكر رضي الله عنه فلم تزل مهاجرته حتى توفيت قال وعاشت بعد وفاة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ستة أشهر قال فكانت فاطمة عليها السلام تسأل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه
وسلم من خيبر وفدك وصدقته بالمدينة فأبى أبو بكر ذلك عليها وقال لست تاركا شيئا كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يعمل به إلا عملت به إني أخشى إن تركت شيئا من أمره أن أزيغ فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر إلى علي وعباس فغلبه
عليها علي وأما خيبر وفدك فأمسكهما عمر رضي الله عنه وقال هما صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت لحقوقه التي

مورده وامرنا الا يستعملها الامر فاقال فيها على ذلك الوجه اخرجاه وعن عقبة بن الحارث قال خرجت مع
ابي بكر رضي الله عنه من صلاة العصر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم بليال وعلي يمشي الى جنبه فمر بحسن بن علي
يلعب مع غلمان فاحتمله على رقبته وقال بابي شبيه بالنبي ليس شبيها بعلي قال وعلي رضي الله عنه يضحك اخرجاه وعن
عائشة ان فاطمة ارسلت الى ابي بكر تساله ميراثها من النبي صلى الله عليه وسلم مما افاء الله عليه من المدينة
وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال ابو بكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة انما ياكل آل
محمد من هذا المال واني والله لا اغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولاعملن فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم فابى ابو بكر ان يدفع الى فاطمة منها
شيئا فوجدت فاطمة على ابي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة
اشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها ابا بكر وصلى عليها وكان لعلي من الناس وجه
حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة ابي بكر ومبايعته ولم يكن بايع تلك الاشهر
فارسل الى ابي بكر ان ائتنا ولا ياتنا معك احد كراهية لمحضر عمر فقال عمر والله لا تدخل عليهم وحدك فقال
ابو بكر وما عسيتهم ان يفعلوا بي والله لآتينهم فدخل عليهم ابو بكر فتشهد علي فقال انا قد عرفنا فضلك وما
اعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله اليك ولكنك استبددت علينا بالامر وكنا نرى لقرابتنا من رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان لنا نصيبا حتى فاضت عينا ابي بكر فلما تكلم ابو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة
رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الي من ان اصل قرابتي واما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال
فاني لم آل فيها عن الخير ولم اترك امرا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها الا صنعته فقال علي لابي بكر موعدك
العشية للبيعة فلما صلى ابو بكر الظهر رقي على المنبر فتشهد وذكر شان علي وتخلفه عن البيعة وعذره بالذي اعتذر
اليه ثم استغفر وتشهد علي فعظم حق ابي بكر وحدث انه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على ابي بكر ولا انكارا للذي
فضله الله به ولكنا كنا نرى لنا في هذا الامر نصيبا فاستبد علينا فوجدنا في انفسنا فسر بذلك المسلمون وقالوا اصبت وكان
المسلمون الى علي قريبا حين راجع الامر المعروف اخرجاه البخاري وعن ابي سعيد الخدري قال قال ابو بكر الست احق
بها الست اول من اسلم الست صاحب كذا رواه الترمذي [illegible]

امد

است آنحضرت صلی الله علیه وسلم قاعده مرتب فرمایند مسایل فقهیه که کدام باد سلوک نمایند و ترتیب ادله

شرعیه به اسلوب معقول آمده انتهای اینجا بهمه مجتهدین جزئی قاعده عمل میکنند و وی رضی الله عنه تنقیح و تنسیق

جمیع مجتهدین شد بوضع این قاعده میمون بن مهران قال کان ابو بکر اذا ورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله

فان وجد فیها ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الامر سنة

قضی به فان اعیاه خرج فسأل المسلمین وقال اتانی کذا وکذا فهل علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی فی ذلک

بقضاء فربما اجتمع الیه النفر کلهم یذکر من رسول الله صلی الله علیه وسلم فیه قضاء فیقول ابو بکر الحمد لله الذی جعل فینا من

یحفظ علی نبینا فان اعیاه ان یجد فیه سنة من رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع رؤس الناس وخیارهم فاستشارهم

فاذا اجتمع رأیهم علی امر قضی به رواه الدارمی بعد از آن در میراث جده مسئله وارد شد حضرت صدیق تفحص

سنت فرمودند تا آنکه حدیث ظاهر شد و مسئله منقح گشت عن الزهری قال جاءت الی ابی بکر جدة ام اب او ام ام فقالت

ان ابن ابنی او ابن بنتی توفی وبلغنی ان لی نصیبا فما لی فقال ابو بکر ما سمعت رسول الله صلی الله علیه

وسلم قال فیها شیئا وسأسأل الناس فلما صلی الظهر فقال ایکم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی الجدة شیئا فقال

المغیرة بن شعبة انا قال ماذا قال اعطاها رسول الله صلی الله علیه وسلم سدسا قال ایعلم ذلک احد غیرک فقال محمد

بن مسلمة صدق فاعطاها ابو بکر السدس فجاءت الاخری فقال ما ادری ما سمعت فیه من رسول الله صلی الله علیه وسلم

فیها شیئا وسأسأل فحدثوه بحدیث المغیرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال ایتکما خلت به فلها السدس فان اجتمعتما

فهو بینکما رواه مالک والدارمی وهذا لفظ الدارمی بعد از آن در میراث جد اختلاف افتاد که وی یا عند عدم

پدر است یا جانشین او مثل پدر است شبیه به پدر است و شبیه به برادر صحابه درین باب اقوال شتی دارند

مظنه قوی دارد و علی مرتضی قولی و عبد الله بن مسعود قولی و زید بن ثابت قولی و از هیچ نوع ترجیح و رجوع منقول گشت

بعد ایشان هم اقوال درین باب قول صدیق اکبر است قال ابن عباس و ابن الزبیر اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذته خلیلا فانه انزله ابا اخرج قول الاول الدارمی وقول الثانی البخاری و ... ان

حد ... سنت و ان ابا بکر جعل الجد ابا ولکن الناس تحیروا اخرجه الدارمی بعد از آن در تعیین ... اختلاف

رفع شد و در تعارض آن که صحابه راجع ... وقت حقیقت بیان ... کف ما اعضل با صحاب النبی صلی الله علیه

ساعتی ما اصلحت بهم الصلاة صدیق اکبر مقصود بی جواب آن شد عن الشعبی قال سئل ابو بکر عن الکلالة فقال انی
ساقول فیها برأیی فان کان صوابا فمن الله وان کان خطأ فمنی ومن الشیطان اراه ما خلا الوالد والولد فلما
استخلف عمر قال انی لاستحیی الله ان ارد شیئا قاله ابو بکر اخرجه الدارمی بعد از آن در عهد شرب خمر بحسب روایه داود
بالجمله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بحسب [illegible] معین نبود چون معتادان [illegible] می شد
منع نمی شود پس [illegible] صدیق اکبر چهل ضربه تعیین کرد [illegible] قال کان
الشراب کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بالایدی والنعال حتی توفی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فکانوا فی خلافة ابی بکر اکثر منهم فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر لو فرضنا لهم حدا فتوخی نحو
ما کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان ابو بکر یجلدهم اربعین حتی توفی الحدیث اخرجه الحاکم والبیهقی
وغیرهما واللفظ للحاکم بعد از آنکه خدای عزوجل [illegible] مرتدین انداخت و مرتدین جوق جوق نادم شده به
حضرت صدیق آمدند وی رضی الله عنه در باب آن محاربات کلمات عجیبه بقدر حال هر جماعه [illegible] عن طارق بن
شهاب عن ابی بکر انه قال لوفد بزاخة تتبعون اذناب الابل حتی یری الله خلیفة نبیه والمهاجرین امرا یعذرکم
به اخرجه البخاری وفی روایة عبید الله بن عبد الله لما ارتد من ارتد علی عهد ابی بکر اراد ابو بکر ان یجاهدهم فقال له
عمر اتقاتلهم وقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم ماله
ودمه الا بحق وحسابه علی الله فقال ابو بکر انا اقاتل من فرق بین الصلوة والزکوة والله لاقاتلن من فرق بینهما حتی
اجمعهما قال عمر فقاتلنا معه فکان رشدا فلما ظفر بمن ظفر منهم قال اختاروا بین خطتین اما حرب مجلیة
الخطة المخزیة فقالوا هذه الحرب المجلیة قد عرفناها فما الخطة المخزیة قال تشهدون علی قتلانا انهم فی الجنة وعلی قتلاکم
انهم فی النار ففعلوا رواه ابن ابی شیبة بعد از آن حضرت صدیق [illegible]
کرد [illegible] جهاد شام فوج مسلمین فرستاد یزید بن ابی سفیان را امیر چهار یک شام ساخت [illegible] وداع او
[illegible] که دستور العمل امرا مسلمین شد در جمیع اعصار و امصار عن یحیی بن سعید ان ابا بکر الصدیق بعث جیوشا
الی الشام فخرج یمشی مع یزید بن ابی سفیان وکان امیر ربع من تلک الارباع فزعموا ان یزید قال لابی بکر اما ان ترکب واما
ان انزل فقال ابو بکر ما انت بنازل وما انا براکب انی احتسب خطای هذه فی سبیل الله [illegible] فزعموا انه

جبنوا انفسهم في سبيل الله فذرهم وما زعموا انهم حبسوا انفسهم له وستجد قوما فحصوا عن اوساط رؤسهم من الشعر فاضرب

ما فحصوا عنه بالسيف واني موصيك بعشر لا تقتلن امرأة ولا صبيا ولا كبيرا هرما ولا تقطعن شجرا مثمرا ولا تخربن عامرا ولا تعقرن

شاة ولا بعيرا الا لمأكلة ولا تحرقن نحلا ولا تغرقنه ولا تغلل ولا تجبن اخرجه مالك واخرج احمد عن يزيد بن ابي سفيان قال

قال ابو بكر حين بعثني الى الشام يا يزيد ان لك قرابة عسيت ان تؤثرهم بالامارة وذلك اكبر ما اخاف

عليك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ولي من امر المسلمين شيئا فامر عليهم احدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله

منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم ومن اعطى احدا حمى الله فقد انتهك في حمى الله شيئا بغير حقه فعليه لعنة الله او قال

تبرأت منه ذمة الله عز وجل اخرجه احمد وذكر الواقدي في كتاب فتوح الشام في قصة وصية ابي بكر يزيد بن ابي سفيان

عند الوداع فقال تقدم يزيد بن ابي سفيان وقال يا خليفة رسول الله اوصني قال اذا سرت فلا تعنف على الغزاة

وذكر الواقدي ايضا في قصة وصية ابي بكر عمرو بن العاص عند وداعه وتوليته على جيش المسلمين فقال قال ابو

الدرداء كنت مع عمرو بن العاص في جيشه الى [illegible] الذين [illegible] جميع مردم مسجد حضرت صديق در مسائل نازله

رجوع بوی رضی الله عنه بکار استشاره [illegible] و [illegible] الكلية [illegible] تا آنکه آخر کار

چون [illegible] را خلیفه ساخت [illegible] بردند عن عبد الله بن مسعود قال افرس الناس

ثلثة ابو بكر حين تفرس في عمر فاستخلفه والتي قالت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين والعزيز حين

قال لامرأته اكرمي مثواه اخرجه ابو بكر بن ابي شيبة والحاكم وعن قيس بن ابي حازم قال رأيت عمر بن الخطاب

وبيده عسيب نخل وهو يجلس الناس يقول اسمعوا لقول خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فجاء مولى لابي بكر يقال

له شديد بصحيفة فقرأها على الناس فقال يقول ابو بكر اسمعوا واطيعوا لمن في هذه الصحيفة فوالله ما الوتكم قال

قيس فرأيت عمر بن الخطاب بعد ذلك على المنبر رواه ابن ابي شيبة وعن زبيد بن الحارث ان ابا بكر حين

حضره الموت ارسل الى عمر يستخلفه فقال الناس استخلفت علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان افظ واغلظ

فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابو بكر اتخوفوني بربي اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك

ثم ارسل الى عمر فقال اني موصيك بوصية ان انت حفظتها ان لله حقا بالنهار لا يقبله بالليل وان لله

حقا بالليل لا يقبله بالنهار وانه لا يقبل نافلة حتى تؤدى الفريضة وانما ثقلت موازين من ثقلت موازينه

يوم القيامة باتباعهم في الدنيا الحق وثقله عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون ثقيلا وانما خفت موازين
من خفت موازينه يوم القيامة باتباعهم الباطل وخفته عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الباطل ان يكون خفيفا ان
الله ذكر اهل الجنة بصالح ما عملوا وانه تجاوز عن سياتهم فيقول القائل لا ابلغ هؤلاء وذكر اهل النار
باسوء ما عملوا وانه رد عليهم صالح ما عملوا فيقول القائل انا خير من هؤلاء وذكر اية الرحمة واية العذاب ليكون
المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى على الله غير الحق ولا يلقي بيده الى التهلكة فان انت حفظت وصيتي لم يكن غائب احب
اليك من الموت وان انت ضيعت وصيتي لم يكن غائب ابغض اليك من الموت ولم تعجزه اخرجه ابن ابي شيبة واخرج
ابو نعيم في [illegible] نحوه الا انه قال [illegible] ساق الحديث [illegible] اسماء بنت عميس
وقال له يا ابن الخطاب اني انما استخلفتك نظرا لما خلفت ورائي وقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت من اثرته
انفسنا على نفسه واهلنا على اهله حتى ان كنا لنظل نهدي الى اهله من فضول ما ياتينا عنه وقد صحبتني فرأيتني انما اتبعت
سبيل من كان قبلي والله ما نمت فحلمت ولا توهمت فسهوت واني لعلى السبيل ما زغت وان اول ما احذرك يا عمر
نفسك وان لكل نفس شهوة فاذا اعطيتها تمادت في غيرها واحذرك هؤلاء النفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
الذين قد انتفخت اجوافهم وطمحت ابصارهم واحب كل امرئ منهم لنفسه وان لهم لحيرة عند زلة واحد منهم فاياك ان
تكونه واعلم انهم لن يزالوا منك خائفين ما خفت الله مستقيمين ما استقامت طريقتك هذه وصيتي واقرأ
عليك السلام اخرجه ابو يوسف [illegible] باید دانست که صدیق اکبر [illegible] با نسبت علمای صحابه در علم کتاب
وسنت [illegible] که در میان ایشان داشت خصلتی دیگر نیست چنانکه گفت [illegible] رضی الله عنه [illegible]
رحمت الهی آن بود که چون مسئله [illegible] پیش می آمد فراست [illegible] در [illegible]
شعاعی از غیب بر دل او می افتاد و آن شعاع بر حقیقت کار مستنیر می گشت و مطلع این شعاع از لطائف نفس قدسیه
ملکیه او بود لهذا الصواب [illegible] شد نه بطریق مکاشفه و آنچه واقع در دل صدیق افتاده نه در رنگ [illegible]
[illegible] سخن کم [illegible] مکاشفه و چون مکاشفه [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی [illegible] شناختند که این واقع از کجاست و قس علیه سایر خطب
و احکام [illegible] اینجا واضح شد که خلیفه اول را صدیق اکبر چرا گفتند اخرج الحاکم عن النزال [illegible] علی رضی الله عنه انه قال

فی ذکر

في البلاد بكر دانك امر بما امر الله تعالى صديقا على لسان جبريل به محمد صلى الله عليه وسلم صاحب كشف الغمه گفته كه از مبانى صوفيه
آنست كه پيرامون همين نكته ميگردد مبانى صوفيه را مقدم اند ما بين جامه دانسته اند مرقلند حكايت ورد نفس اليه
و را مقدم ارباب مجاهده شمرده صلابت و معاملت با مشا بان صديق اسرار و جبر ايشان را خود نما در ينجا نيز
اين مبحث تمام شد الحال بار و از مواعظ و حكم آن حضرت صديق نقل مى شود و حكمت هاى او ميرسانيم عن عبد الله بن حكيم
قال خطبنا ابو بكر فقال اما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله وان تثنوا عليه بما هو له اهل وان تخلطوا الرغبة بالرهبة وتجمعوا
الالحاف بالمسألة فان الله اثنى على زكريا وعلى اهل بيته فقال انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا
ورهبا وكانوا لنا خاشعين ثم اعلموا عباد الله ان الله قد ارتهن بحقه انفسكم واخذ على ذلك مواثيقكم واشترى
منكم القليل الفاني بالكثير الباقي وهذا كتاب الله فيكم لا تفنى عجائبه ولا يطفأ نوره فصدقوا بقوله وانتصحوا كتابه واستضيئوا منه
فيه ليوم الظلمة فانما خلقكم للعبادة ووكل بكم الكرام الكاتبين يعلمون ما تفعلون ثم اعلموا عباد الله انكم تغدون و
تروحون في اجل قد غيب عنكم علمه فان استطعتم ان تنقضي الآجال وانتم في عمل الله فافعلوا ولن تستطيعوا ذلك الا بالله
فسابقوا في مهل آجالكم قبل ان تنقضي آجالكم فتردكم الى سوء اعمالكم فان اقواما جعلوا آجالهم لغيرهم ونسوا انفسهم
فانهاكم ان تكونوا امثالهم فالوحا الوحا والنجا النجا فان وراءكم طالبا حثيثا مره سريعا اخرجه ابن ابي شيبة
والحاكم وعن انس قال كان ابو بكر يخطبنا فيذكر بدء خلق الانسان فيقول خرج من مجرى البول مرتين فيذكر حتى يتقذر
احدنا نفسه اخرجه ابن ابي شيبة وآن خطبه بليغ ملتقط مى شود وعن عرفجة السلمي قال قال ابو بكر ابكوا فان لم
تبكوا فتباكوا اخرجه ابن ابي شيبة وفي الاحياء عن ابي بكر الصديق انه كان يقول في خطبته اين الوضاء
الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم اين الملوك الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحيطان اين الذين كانوا
يعطون الغلبة في مواطن الحرب قد تضعضع بهم الدهر فاصبحوا في ظلمات القبور الوحا الوحا النجا النجا وعن مجاهد
قال قام ابو بكر خطيبا فقال البسوا فانى احب ان تتم الله نعمه الا وامن الزيت في الخبز اخرجه ابن ابي
شيبة وابن شيبه وقت توجه كه مسلمين را بجهاد شام ميفرستاد وصيتها نموده است بفتح شام زيد ابن ابي سفيان
شام يافته عن اسلم مولى عمر ان عمر اطلع على ابي بكر وهو يمد لسانه فقال ما تصنع يا خليفة رسول الله فقال ان هذا
اوردني الموارد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الجسد الا وهو يشكو ذرب اللسان اخرجه ابو يعلى في ...

قال ابوبكر الصديق لا يحقرن احدكم احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير د في الاحياء ايضا قال ابوبكر وجدنا الكرم في التقوى والغنا في اليقين والشرف في التواضع د عن عائشة عن ابي بكر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اخزنه امر قال اللهم خر لي واختر لي اخرجه ابو يعلى عن عروة عن عائشة او عن اسماء ان ابابكر قام رسول الله صلى الله عليه وسلم من العام المقبل من العام الذي توفي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول ثم فاضت عيناه ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول ثم فاضت عيناه ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول يقول سلوا الله العفو والعافية والمعافاة في الدنيا والآخرة اخرجه احمد وابو يعلى والحديث بطرق مختلفة والفاظ متغايرة في بعضها انه لم يقسم شيء بين الناس افضل من المعافاة بعد اليقين الا ان الصدق والبر في الجنة وان الكذب والفجور في النار وفي بعضها سلوا الله العفو والعافية واليقين في الاولى والاخرى في بعضها من الزيادة ولا تقاطعوا ولا تباغضوا ولا تحاسدوا وكونوا عباد الله اخوانا كما امركم الله د عن انس قال قال ابوبكر بعد وفاة رسول [illegible] ايضا الله عليه وسلم لعمر انطلق بنا الى ام ايمن نزورها كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها قال فلما [illegible] بكت فقالا ما يبكيك ما عند الله خير لرسوله قال فقالت ما ابكي ان لا اكون اعلم ان ما عند الله خير لرسوله ولكن ابكي ان الوحي انقطع من السماء فهيجتهما البكاء فجعلا يبكيان معها اخرجه ابو يعلى د عن انس ان ابابكر دخل على النبي صلى الله عليه وسلم كئيبا فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما لي اراك كئيبا قال يا رسول الله كنت عند ابن عم لي البارحة وهو يكيد نفسه قال فهلا لقنته لا اله الا الله قال قد فعلت يا رسول الله قال فقالها قال نعم قال وجبت له الجنة قال ابوبكر كيف هي للاحياء يا رسول الله قال هي اهدم لذنوبهم هي اهدم لذنوبهم اخرجه ابو يعلى د عن زيد بن ارقم عن ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل الجنة جسد غذي بحرام اخرجه ابو يعلى وعن ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يدخل الجنة خب ولا بخيل ولا سيء الملكة [illegible] اول من يقرع باب الجنة المملوك والمملوكة اذا احسنا عبادة ربهما ونصحا لسيدهما اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة والفاظ متغايرة في بعضها قال [illegible] رسول الله اخبرتنا ان هذه الامة اكثر الامم مملوكين وايتاما قال فاكرموهم كرامة اولادكم واطعموهم مما تأكلون واكسوهم مما تلبسون قال فما ينفعنا من الدنيا يا رسول الله قال فرس ترتبطه في سبيل الله ومملوك يكفيك فاذا صلى فهو اخوك وفي بعضها زيادة

منهم من صار مسلما ... عن ابی بکر سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شیبک قال شیبتنی هود والواقعة
و ... یتساءلون واذا الشمس کورت اخرجه ابو یعلی وعن ابی بکر الصدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
اهل الجنة لا یتباغضون ولو تباغضوا ما تباغضوا الا ... اخرجه ابو یعلی بسند قریب جید و معنی این حدیث
آنست که فضل مساکنت بهشت که ... تقوی الله ... العبد از تشبیه بها ... و دور تر از نجاسات
و منزه دیگر ... حسد وعن ابی بکر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علیکم بلا اله الا الله والاستغفار فاکثروا
منهما فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب فاهلکونی بلا اله الا الله والاستغفار فلما رایت ذلک اهلکتهم
بالاهواء وهم یحسبون انهم مهتدون اخرجه ابو یعلی فی الاحیاء قال سعید بن المسیب لما استخلف ابو بکر رضی
الله عنه اتاه ناس من الصحابة فقالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم زودنا فانا نری ما بک فقال ابو بکر
رضی الله عنه من قال هولاء الکلمات ثم مات جعل الله روحه فی الافق المبین قالوا ما الافق المبین قال قاع بین
یدی العرش فیها ریاض وانهار واشجار یغشاه کل یوم مائة رحمة فمن قال هذا القول جعل الله روحه
فی ذلک المکان وهو اللهم انک ابتدات الخلق من غیر حاجة بک الیهم ثم جعلتهم فریقین فریقا للنعیم وفریقا للسعیر
فاجعلنی للنعیم ولا تجعلنی للسعیر اللهم انک خلقت الخلق فرقا ومیزتهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقیا وسعیدا
وغویا ورشیدا فاسعدنی بطاعتک ولا تشقنی بمعاصیک اللهم انک علمت ما تکسب کل نفس قبل ان تخلقها فلا محیص
لها مما علمت فاجعلنی ممن تستعمله بطاعتک اللهم ان احدا لا یشاء حتی تشاء فاجعل مشیتک ان اشاء ما یقربنی
الیک اللهم انک قدرت حرکات العباد فلا یتحرک شیء الا باذنک فاجعل حرکاتی فی تقواک اللهم انک خلقت
الخیر والشر وجعلت لکل واحد منهما عاملا یعمل به فاجعلنی من خیر القسمین اللهم انک خلقت الجنة والنار وجعلت لکل واحدة
منهما اهلا فاجعلنی من سکان جنتک اللهم انک اردت الهدی بقوم وشرحت به صدورهم واردت
بقوم الضلالة وضیقت بها صدورهم فاشرح صدری للاسلام وزینه فی قلبی اللهم انک دبرت الامور وجعلت
مصیرها الیک فاحینی بعد الموت حیاة طیبة وقربنی الیک زلفی اللهم من اصبح وامسی ثقته ورجاؤه غیرک فانت
ثقتی ورجائی ولا حول ولا قوة الا بالله قال ابو بکر رضی الله عنه وهذا کله فی کتاب الله عز وجل الحاکم کلمه چند
از باب قیام صدیق اکبر بحضرت خلافت بر نگاریم وی رضی الله عنه در بیان مخافت خلافت راشده فرموده الا ان امارة

إلى بكر ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية فقال بقاؤكم عليه ما استقامت بكم أئمتكم قالت
وما الأئمة قال أما كان لقومك رؤوس وأشراف يأمرونهم فيطيعونهم قالت بلى قال فهم أولئك على الناس
أخرجه الدارمي واز کارهای محاربه با جبابره مع قیام صدیق اکبر کرد ترک عود خلافت عن عبد الملك قال
سمعت عليا يقول قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم على خير ما قبض عليه نبي من الأنبياء وأثنى عليه صلى الله عليه
وسلم قال ثم استخلف أبو بكر فعمل بعمل رسول الله وسنته صلى الله عليه وسلم ثم قبض أبو بكر على خير ما قبض عليه أحد
وكان خير هذه الأمة بعد نبيها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض على خير ما قبض عليه أحد وكان خير
هذه الأمة بعد نبيها وبعد أبي بكر أخرجه ابن أبي شيبة وعن عائشة أنها كانت تقول توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فنزل بأبي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدينة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا
في نقطة إلا طار أبي بحظها وغنائها في الإسلام وكانت تقول مع هذا ومن رأى عمر بن الخطاب عرف أنه
خلق غناء للإسلام كان والله أحوذيا نسيج وحده قد أعد للأمور أقرانها أخرجه ابن أبي شيبة وعن
عبد الله بن هاشم [illegible] في خطبة الطويلة ثم قام بعده أبو بكر فسلك سنته وأخذ سبيله
العرب أو من [illegible] ذلك منهم تأبى أن يقبل منهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا الذي كان قابلا منهم
[illegible] ثم ركب بأهل الحق أهل الباطل فلم يبرح يقطع أوصالهم ويسقي الأرض
دماءهم حتى أدخلهم في الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان أصاب من مال الله بكرا يرتوي عليه
[illegible] صنعت [illegible] فرأى ذلك عند موته غصة في حلقه فأدى ذلك إلى الخليفة من بعده وفارقها
نقيا على منهاج صاحبه أخرجه الدارمي باز أول أمر بكه صديق اكبر متصدى شد ادای آن شد ادای ديون
صلى الله عليه وسلم وقضای ديون او عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن أنه قال قدم على أبي بكر الصديق مال
فقال من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وأي أو عدة فليأتني فجاء جابر بن عبد الله فحفن له ثلث حفنات
أخرجه مالك وأخرج البخاري قصة حفنات ابن طرق مختلفه بعد از آن با تمامه [illegible] قراره [illegible]
مشغول شد [illegible] تجهيز ابن صورت قضاء [illegible] حضرت مرتضى [illegible] حق با بكر [illegible]
الموعين بعد از آن نسق حضرت صديق در باب نصب عمال آن بعد كه عمال آنحضرت را صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

ذکر آنکه ایشان چون استعمال کنند فی الاستیعاب کان خالد بن سعید واخوانه عمال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرجعوا عنها انهم حین مات رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر ما لکم رجعتم عن عمالتکم ما احد احق بالعمل

عمال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارجعوا الی اعمالکم فقالوا نحن بنو ابی احیحة لا نعمل لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ابدا [illegible] الی الاسلام فقتلوا جمیعا فی الاستیعاب کسعید بن عبد الله بن الارقم عامل النبی صلی الله علیه وسلم ثم لابی بکر

واستکتب عمر واستعمله علی بیت المال وعثمان بعده فی الاستیعاب عتاب بن اسید استعمله رسول الله صلی الله علیه

وسلم علی مکة عام الفتح واقره علیها ابوبکر فلم یزل علیها الی ان مات بعد از آن هر کسی که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم حفظ رعایه او لازم فرموده بود صدیق اکبر با بر تعظیم وصیت آنحضرت در رعایة وی اهتمام

تمام نموده فی الاستیعاب سعد [illegible] مولاه فاعتقه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول

الله اوص بی فقال [illegible] فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی سعد الی ابی بکر فقال احفظ فی وصیة

رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر نعم [illegible] ثم اتی بعده الی عمر فقال له عمر ان شئت ان تقیم عندی اجریت

الا فانظر ای المواضع تحب اکتب لک فاختار مصر فکتب له عمر الی عمرو بن العاص احفظ فیه وصیة رسول

الله صلی الله علیه وسلم فلما قدم علی عمرو قطع له ارضا واسعة ودارا وفی الاستیعاب کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم [illegible] ایمن وکان ابوبکر وعمر [illegible] بعد از آن حضرت صدیق [illegible] تعظیم [illegible]

با [illegible] وصیت فرمود وقال ابوبکر ارقبوا محمدا صلی الله علیه وسلم فی اهل بیته رواه [illegible] بعد از آن

در حفظ ناموس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منکوحات او سعی تمام بجا آورد ودر مسئله [illegible]

[illegible] فی الاستیعاب قتیلة بنت قیس تزوجها رسول الله صلی الله علیه وسلم فمات عنها

[illegible] فتزوجها عکرمة بن ابی جهل [illegible] فبلغ ابا بکر فقال لقد هممت ان احرق علیهما بیتهما فقال

عمر ما هی من امهات المؤمنین ولا دخل بها ولا ضرب علیها الحجاب [illegible] حضرت صدیق اول خلیفه است که برای

او [illegible] از بیت المال [illegible] عن عائشة قالت لما استخلف ابوبکر قال لقد علم قومی ان حرفتی لم تکن تعجز عن مؤنة

اهلی وشغلت بامر المسلمین فسیأکل آل ابی بکر من هذا المال ویحترف للمسلمین فیه اخرجه البخاری [illegible] حضرت صدیق [illegible] در مسئله

[illegible] فی ایام الردة [illegible] فاروق [illegible] فلما قال [illegible]

فیکر انه قال لقوم جاؤه تائبین تدون قتلانا ولا ندی قتلاکم فقال عمر لا ناخذ لقتلانا دیة اصح قولی امام شافعی
مذهب حضرت صدیق است جمعی از علما گفته اند منهم البغوی احد … درارد که مذهب حضرت فاروق موافق مذهب … بود
اکبر از … رأی الاعراض عن الزام الدیة … بالبغی الثابت علی الاسلام … تعزیر … بود
اختلاف شده از حضرت صدیق اجابت سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول در تعزیر … قول … جمع …
و جماعه … مذهب … روایت کنند من ابی عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جلد و عزر … ابابکر جلد و حضرت
عمر جلد و حضرت … البغوی و غیره باز علمای سلف متفق اند که اگر اذا سرق اولا قطعت یده الیمنی فان سرق
ثانیا قطعت رجله الیسری باز مختلف شدند درآنکه چون ثالثا سرقه کند چه باید کرد امام مالک و امام شافعی قطع
یده الیسری اختیار کرده اند ثم ان سرق قطعت رجله الیمنی و ابوحنیفه گفته تعزیر و حبس ولا قطع علیه ان سرق بعد
قطع الید الیمنی و الرجل الیسری ماخذ امام مالک و امام شافعی حدیثی است که هردو در کتب خود اختیار کرده اند روایه
… و موطأ مالک عن عبدالرحمن بن القاسم عن ابیه ان رجلا من اهل الیمن اقطع الید والرجل قدم فنزل علی ابی بکر
الصدیق فشکی الیه ان عامل الیمن قد ظلمه فکان یصلی من اللیل فیقول ابوبکر وابیک ما لیلک بلیل سارق ثم انهم افتقدوا
… لاسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر فجعل یطوف معهم ویقول اللهم علیک بمن بیّت اهل هذا البیت الصالح فوجدوا
… عند صائغ زعم ان الاقطع جاءه به فاعترف الاقطع او شهد علیه فامر به ابوبکر فقطعت یده الیسری وقال ابوبکر
والله لدعاؤه علی نفسه اشد عندی علیه من سرقته و سابق تحریر یافت که صدیق اکبر حد شارب خمر چهل ضربه …
و علی … ذلک الاربعون الاخری تعزیر یجوز فعله و یجوز ترکه قال البغوی … اختلفوا فی التفضیل
علی السابقة والنسب عند قسمة الفیء فذهب ابوبکر الی التسویة بینهم … الی التفضیل بالسابقة حتی قال عمر اتجعل
الذین جاهدوا فی الله باموالهم وانفسهم وهاجروا دیارهم کمن دخل فی الاسلام کرها فقال ابوبکر انما عملوا
اجورهم علی الله وانما الدنیا بلاغ … التفضیل علی السابقة والنسب … ضعیف میگوید که این اختلاف در حکم
شرعی نیست بلکه در زمان حضرت صدیق کثرة فیء که محل تفضیل بسابقه و نسب باشد … صدیق …
نقود … کفاف ایشان تواند بود در عهد فاروق اعظم … بکثرت جمع شد …
… تفضیل … میمون بن مهران قال کان ابوبکر اذا ورد … بعث …

الی …

مذهب الناس فلذا کمال الیه من العدة ما یرید خیرهم با سکان عنده و لکن اه عظیمة فرقت علیه بیده اخرجه ابن ابی شیبه

باز در آخر ایام آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه ردة نمودار گردید و بعد وفات وی صلی الله علیه و سلم این فتنه استحکام

یافت از آنجمله مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد و خلق عظیم از اهل یمامه و از اطراف آن با جعفر تبع شد و حضرت صدیق لشکر

برای [illegible] آنجا جمع فرمود و خالد بن ولید را امیر ساخت چون تلاقی فئتین واقع شد اول بر مسلمانان هزیمت

افتاد تا بجایی که جمعی از نبلای صحابه با شهادت چشیدند مثل ثابت بن قیس و زید بن الخطاب برادر فاروق اعظم و براء [illegible]

اسلام مستعد شد این عزیزان شربت شهادت چشیدند رضوان الله علیهم و مسیلمه [illegible] و جماعت او متفرق گشت

و این یکی از فتوح اسلام بود گویا ذخیره آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب خالد سیف من سیوف الله [illegible]

فتح بود و از آنجمله نوعی از [illegible] از اهل بحرین بشرف اسلام مشرف شده بودند و قدم راسخ پیدا کرده

در آن ایام با منذر بن ساوی در ساخته فتنه ارتداد انگیختند تا این ماجرا بعرض صدیق اکبر رسانیدند

[illegible] مسلمین را برای جهاد دعوت فرمود و سر کرده آن علاء بن الحضرمی را ساخت و چون بکر [illegible] علاء

در راه کرامتی بارها ظاهر شد و آن استجابت دعای او بود بظهور آبی که رفع عطش نماید [illegible]

[illegible] فتحی عظیم نمایان گشت و از آنجا بحری [illegible] کرامتی دیگر نمودار شد و آن

استجابت دعای او بود در عبور آب تا آنکه اصحاب اهل اسلام [illegible] فتحی عظیم [illegible]

طرف منذر بن ساوی متوجه شده غلبه نمایان بدست آوردند و فی الاستیعاب کان یقال ان العلاء بن الحضرمی

کان مجاب الدعوة و انه خاض البحر بکلمات قالها و دعا بها و ذلک مشهور عنه و در تقدیم صدیق اکبر علاء

حضرمی را [illegible] نمایان گردید و از آنجمله آنکه اهل عمان و مهره که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسلمان شده بودند

از اسلام مرتد گشتند و جیفر و عبد که حکومت آن دیار بامر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلق ایشان داشت قصد ارتداد

نکردند این خبر به صدیق اکبر رسانیدند وی رضی الله عنه مسلمین را برای جهاد جمع کرد حذیفه بن محصن حمیری را امیر برای

جماعه و عرفجه بارقی را [illegible] مهره و عکرمه را [illegible] تمام [illegible] مراجعت کرده بود [illegible]

مامور ساخت به تلاقی فئتین جنگ عظیم واقع شد و هزیمت نمایان بر کفار افتاد و از آنجمله آنکه قبیله کنده و [illegible]

حضرموت و یمن در آخر زمان نبوت بشرف اسلام مشرف شده بودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمال بر ایشان [illegible]

در سوء الارتداد است کرده‌اند و اهل اسلام یکبار تخصیص شده بجای حضرت صدیق رسانیدند و وی رضی الله عنه برای قتال
ایشان مسلمین را برخواند و همراه زیاد بطرف ایشان جماعه فرستاد مسلمانان بعد زد و برد غالب آمدند یکی عکرمة بن ابی
جهل را همراه او فرستاد قهر کردند و مظفر باز گشتند و اشعث بن قیس را که از رؤسای مرتدین بود مسلسل و مغلول بحضور
حضرت صدیق فرستادند چون صدیق اکبر او را دید و بسیار [illegible] و صدق توبه [illegible] اجازه [illegible] اسلام صحیح
[illegible] حضرت صدیق کار بود کرد که در مجاهدات عراق [illegible]
[illegible] فی الاستیعاب وفی ان الاشعث قدم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ثمانین راکبا من کندة فقالوا
یا رسول الله نحن [illegible] آکل المرار [illegible] ابن آکل المرار فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال نحن بنو النضر بن کنانة
لا نقفو امنا ولا ننتفی من ابینا وفیه ایضا کان فی الجاهلیة رئیسا مطاعا فی کندة وکان فی الاسلام وجیها
فی قومه الا انه ممن ارتد عن الاسلام بعد النبی صلی الله علیه وسلم ثم راجع الاسلام فی خلافة ابی بکر الصدیق
واتی به ابو بکر اسیرا [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] نظر الی الاشعث بن قیس وهو فی الحدید وهو
[illegible] حتی کان آخر ذلک سمع الاشعث یقول استبقنی لحربک [illegible] ففعل ابو بکر قال [illegible]
ابو بکر الصدیق التی زوجه [illegible] ام فروة بنت ابی قحافة وهی ام محمد بن الاشعث
[illegible] الاشعث مع سعد بن ابی وقاص الی العراق فشهد القادسیة والمدائن وجلولاء ونهاوند واختط
بالکوفة دارا فی کندة ونزلها [illegible] آخر سال اول از خلافت صدیق اکبر اسلام بطور اول
رجوع کرده [illegible] ارتداد [illegible] دوم مثنی بن حارثه شیبانی را که [illegible]
عجم [illegible] حضرت صدیق [illegible] امور [illegible]
[illegible] برادر [illegible] چون عجم در صدد انتقام آمدند و فوجی [illegible]
کرده آمدند خالد بن الولید را [illegible] فرستاد و مثنی را باحترام [illegible] خالد امر فرمود و این دستور
العمل [illegible] است [illegible] المثنی بن حارثة الشیبانی کان [illegible]
علی النبی صلی الله علیه وسلم سنة تسع وقیل سنة عشر [illegible] ذکر عمر بن شبة [illegible] ان المثنی
بن حارثة کان یغیر علی اهل فارس بالسواد فبلغ ابا بکر والمسلمین خبره فقال عمر من هذا الذی [illegible]

معروف

معروف است بعد از فتح [illegible] غیر حاضر یا مذکور [illegible] المثنی بن الحارثة و [illegible]
بن حارثة الشیبانی [illegible] ان المثنی قدم علی ابی بکر فقال یا خلیفة رسول الله ابعثنی علی قومی فان فیهم اسلاما قاتل
بهم اهل فارس [illegible] فیکف [illegible] الله فعل ذلک ابو بکر فقدم المثنی العراق فقاتل واغار علی اهل فارس
[illegible] بعث اخاه مسعود بن حارثة الی ابی بکر یسأله المدد ویقول ان امددتنی وسمعت
بذلک العرب اسرعوا الی وان الله مذل المشرکین [illegible] یا خلیفة رسول الله ان الاعاجم تخافنا [illegible]
فقال له عمر یا خلیفة رسول الله ابعث خالد بن الولید مددا للمثنی بن حارثة یکون قریبا من اهل الشام فان استغنی
عنه اهل الشام الح علی اهل العراق حتی یفتح الله علیه فهو الذی الح ابا بکر علی ان بعث خالد بن الولید الی العراق
الی ان قال [illegible] ابو بکر الصدیق الی المثنی بن حارثة الی قد [illegible] خالد بن الولید فکن معه وکان المثنی
[illegible] الکوفة فخرج الی خالد فتلقاه [illegible] وقدم [illegible] و ذکر [illegible] اخر [illegible] عظیم [illegible] شد
[illegible] ان صدیق اکبر اراده فتح شام نموده [illegible] مجمعی [illegible] خطبه بلیغه بر خواند و مردم را بر جهاد
کفار ترغیب فرموده [illegible] ساختگی نمایند پس چهار امیر را معین گردانید و هر یکی را
با با دو [illegible] نامزد ساخت عمرو بن العاص را با جمعی از [illegible] گرد و ابو عبیده را
[illegible] و یزید بن ابی سفیان را بدمشق و شرحبیل بن حسنه را باردن و حکم کرد که [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] با ابو عبیده داشته باشد و اگر متفرق شوند هر یکی امیر قوم خود باشد و [illegible] که [illegible]
[illegible] در آن [illegible] ظاهر شد و [illegible] تا اکنون [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] قتل [illegible] مسلمانان [illegible] شد [illegible] فراهم [illegible] صدیق بجانب خالد مکتوبی نوشت که [illegible]
[illegible] حارثه سپرده خود بطرف شام متوجه شد و [illegible] امیر الامرا باشد [illegible] دمشق [illegible]
بر دست [illegible] واقع شد [illegible] صدیق اکبر [illegible] امیر الامرای [illegible]
[illegible] مورخان [illegible] فتح دمشق [illegible] فاروق اعظم [illegible]
[illegible] این فتح [illegible] واقع شده باشد [illegible] نشد [illegible] صدیق
صدیق ابو عبیده را [illegible] معزول فرماید و خالد را [illegible] امیر الامرا سازد و فاروق اعظم [illegible]

علمی بود بنده ضعیف که دید که حضرت صدیق بفراست خود دریافت که بعض فتوح بدست خلفا خواهد بود و حضرت
فاروق نیز بفراست خود معلوم فرمود که فتوح دیگر بر دست ابوعبیده میسر خواهد گشت از عجب وقتی و هر یکه
مشکلی دارد با محلها از این عالم متعلق بان جماعت بر هم باشد آورده و از اعجاب اسرار عبد الله بن ولید
قیصر و نیتها میسر که مقدر شده بر فتح تازه و غنیمتهای ارسلنده بلقب سیف الله است عن ابی بکر الصدیق
یا لیت عینه و از صحابه و در حالت مرض حضرت فاروق را با طلب تحریر خلافت وصیت مجمع از الحکمه تعیین نمود
جماعتی به زید تم زیرا که بسبب وحی و در ازالة ام مستقر شده حضرت فاروق با صحابه قیام فرمود
اخرج از حضرت عثمان که در زمان خلافت صدیق کاتب وی بود طلبید و فرمود بنویس بسم الله هذا ما عهد ابوبکر بن ابی
قحافه الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم این سخن بگفت بیهوش شد پس عثمان آنچه ابوبکر گفته بود نقل
ساخته و در بیهوشی خود نوشت که عمر بن الخطاب ابوبکر قبل از این بهیچ را معلوم کرده بود بعد از آنکه
ابوبکر از بیهوشی با فاقت آمد عثمان گفت نوشته عثمان آنچه نوشته بود بخواند تا ذکر عمر
که از پیش خود نوشته بود ابوبکر گفت ای عثمان خدا ترا از اسلام جزا دهاد آنگاه فرمود
فاسمعوا له واطیعوا فانی فان عدل فذلک ظنی به وعلمی فیه وان جار فلکل امرئ ما اکتسب والخیر اردت ولا
اعلم الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن ابوبکر
صدیق دستهای خود بر داشت و گفت خدایا این را خلیفه ساختم بر مسلمانان و در این امر نخواستم مگر صلاح
حال ایشان و علمی جانب خدا که تو اعلم بوی و اجتهاد نمودم ایشان را والی ساختم
و کار ایشان را بخدا مفوض کردانیدم علام الغیوب خواستم در بین حالیه عمر رضی الله عنه و من
دنیا میروم تو خلیفه باش بر ایشان ایشان بندگان تو اند و والیان اصلاح کن
ایشان یعنی عمر را رضی الله عنه او را از خلفای راشدین گردان که متابعت کند سیرت پیغمبر خود را صلی الله علیه
وسلم و سیرت صالحانی که بعد از وی صلی الله علیه وسلم بوده اند رعیت و میر الصلاح فرمود تا
عهد نامه را مهر کردند و با امرای جیوش عهد نامه نوشت
عمر را طلبید و او را اختیار کرد که اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خلیفه ساختم و گفت یا عمر

رسول

رسول الله صلی الله علیه وسلم ... را از من بدرود کرد مرا بخلافت حاجت نیست صدیق گفت اگر ترا

بآن حاجت نیست مرا هم حاجتی نیست الحمد صدیق فاروق را رضی الله عنهما در باب حقوق الله و حقوق

المسلمین وصیتها نمود و مواعظ و نصایح مرغوب فرمود ... وصیت با نیکو ... که اگر وصیت مرا استماع نمایی

غایبی پیش تو محبوبتر از مرگ نباشد و اگر وصیت مرا ضایع سازی هیچ غایبی پیش تو از موت مکروه‌تر نبود و

جای ... را عاجز نخواهی کرد ... از معتمدی نقل است که گفت ... ابوبکر صدیق بعیادت او رفتم

... سلام کردم ... باستخلاف مشغول است چون فارغ گشت گفت ای عبد...

... بیا تا ... گفتم ... ثبت ... در ... آن ... نزد ... ترا

کردم ... که آخر ... از دین ... گفتم یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم کاش

... مجلس ... آخر ... ابوبکر صدیق گفت یا ... لیکن ...

... که من امید دارم ... که مرا ... و باقی ... از این ... کرده

... آنگاه ... را ... کرد و ... عایشه صدیقه ... تا ثبت ... درم ... آورد

... از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت ... روز آخر مرض موت

بیهوش شد ... میگفتم ... چون بهوش آمد ... این

سخن ... میگفت ای دختر ... چنین نیست که تو میگویی و لیکن جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت

منه تحید ... که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در چند جامه کفن کردند گفتم در سه جامه سفید ... که در آن

سه جامه پیراهن و عمامه نبود پس گفت چه روز از دنیا نقل فرمود گفتم ... دوشنبه گفت امروز چه روز است

گفتم دوشنبه گفت امید دارم بخدای تعالی که موت من میان امروز و ... باشد پس ... جامه که

بر ... بود ... نظر ... فرمود ... آن جامه اثری از زعفران

بود گفت این جامه مرا بشویید و بر آن دو جامه دیگر زیاده سازید ... کفن کنید گفتم ... کهنه است

گفت ان الحی احق بالجدید و المیت انما یصیر الی ... پس وصیت نمود ... اسما بنت

عمیس ... را غسل دهد و عبد الرحمن ... و معاونت نماید و گفت نخواهم که ...

بر منبر نشست به سلام از دنیا نقل کرد و بعد از غسل و تجهیز و تکفین وی ... که وصیت کرده بود تحویل آوردند
عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر وی نماز گذارد و در حجره عائشه برابر قبر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
قبر وی کندند و بر منبر عبد الرحمن و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و طلحه در قبر وی در آمدند و پهلوی رسول
وی را دفن کردند جزاه الله عن المسلمین احسن الجزاء اما مآثر فاروق اعظم رضی الله عنه از آنجمله
آنست که قبل از اسلام در قریش تمکین و وجاهت تمام داشت فی الاستیعاب قال الزبیر یعنی ابن بکار
و کان عمر بن الخطاب من اشراف قریش و الیه کانت السفارة فی الجاهلیة و ذلک ان قریشا کانت اذا وقعت
بینهم حرب بینهم و بین غیرهم بعثوه سفیرا وان نافرهم منافر او فاخرهم مفاخر بعثوه منافرا و مفاخرا
و رضوا به و از آنجمله آنست که چند بیت او را خواهی نخواهی باسلام آورد که بنا بجهتی معنوی که ناتش زیر
او دیده ... مختص بعد شخص مخلص نشد پس از این چند بیت او را تا آنکه از درون و بیرون ... ندا
نکردند و بر جفوا نعمت نرسید تا آنکه مکر بهر باشی نخوانند و کثرت اسباب مقتضیه اسلام او را آنچه
بوده است جمله علم هر یکی ... جنس دیگر کرده و تنبیهی بر دلالت ایشان روایتی چند بر سبیل اختصار
نویسیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... غیره دعا نمود فی روایة ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب فی روایة عائشة اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة و فی روایة مسروق عن ابن
مسعود اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر فبنی
علیه الاسلام و هدم به الاوثان اخرج هذه الروایات کلها الحاکم حضرت فاروق ... بینما انا نائم عند
آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ به صارخ لم اسمع صارخا قط اشد صوتا منه یقول یا جلیح امر نجیح رجل فصیح
یقول لا اله الا الله فوثب القوم قلت لا ابرح حتی اعلم ما وراء هذا ثم نادی یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله
الا الله فقمت فما نشبنا ان قیل هذا نبی اخرجه البخاری محدثان گفته اند که فاطمه خواهر عمر و زوج
او سعید بن زید ... مسلمان شده بودند چون این خبر بفاروق رسید به قصد ... دخول
خود در خانه ... سر خود ... آنجا ... شد بعد از آن در دل ... و سوره طه
که ... قراءة نمود و از این راه داعیه اسلام بخاطرش پدید آمد و خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت

و مسلمان شد

مآثر فاروق

و مسلمان شدن او از آنجا است که چون فاروق اعظم تشریف اسلام یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا
در حق او فرمودند و آن دعا مقرون به اجابت گشت عن سعید عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب
بیده حین اسلم ثلاث مرات وهو یقول اللهم اخرج ما فی صدره من غل وابدله ایمانا یقول ذلک ثلاثا اخرجه الحاکم
و از آن جمله آنست که چون مسلمان شد اعلان به عداوت کفار خود کرد و ایشان را مجاهره نمود [illegible] بسیار ممدوح [illegible]
[illegible] ذکر دارد امیر مسعود قال ابن اسحق وحدثنی نافع مولی عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال
ای قریش انقل للحدیث فقال له جمیل بن معمر الجمحی قال فغدا علیه قال عبد الله بن عمر فغدوت اتبع اثره وانظر ما
یفعل وانا غلام اعقل کل ما رأیت حتی جاءه فقال اعلمت یا جمیل انی اسلمت ودخلت فی دین محمد صلی الله علیه وسلم
قال فوالله ما راجعه حتی قام یجر رداءه واتبعه عمر واتبعت ابی حتی اذا قام علی باب المسجد صرخ باعلی صوته یا معشر
قریش وهم فی اندیتهم حول الکعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال یقول عمر من خلفه کذب ولکنی قد اسلمت وشهدت
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثاروا الیه فما برح یقاتلهم ویقاتلونه حتی قامت الشمس علی
رؤسهم قال وطلح فقعد وقاموا علی راسه وهو یقول افعلوا ما بدا لکم فاحلف بالله لو قد کنا ثلاث مائة رجل لقد ترکناها لکم
او ترکتموها لنا قال فبینما هم علی ذلک اذ اقبل شیخ من قریش علیه حلة حبرة وقمیص موشی حتی وقف علیهم
فقال ما شانکم قالوا صبا عمر قال فمه رجل اختار لنفسه امرا فماذا تریدون اترون بنی عدی بن کعب یسلمون لکم
صاحبهم هکذا خلوا عن الرجل قال فوالله لکانما کانوا ثوبا کشط عنه قال فقلت لابی بعد ان هاجر الی المدینة
یا ابت من الرجل الذی زجر القوم عنک بمکة یوم اسلمت وهم یقاتلونک قال ذاک ای بنی العاص بن وائل
السهمی وعن عبد الله بن عمر قال لما اسلم عمر اجتمع الناس عند داره وقالوا صبا عمر وانا غلام فوق ظهر بیتی فجاء
رجل علیه قباء من دیباج فقال صبا عمر فما ذاک فانا له جار فرایت الناس تصدعوا عنه فقلت من هذا قالوا العاص
بن وائل اخرجه البخاری در اینجا نکته باید فهمید که فاروق اعظم سال ششم از بعثت بعد اسلام چهل مرد و یازده
زن مسلمان شد علی اختلاف [illegible] بین حملة العلم فی ذلک [illegible] اسلام او [illegible] [illegible] جنبت [illegible]
شد و آن سابقه‌ها از وی فوت گشت اما بآنچه [illegible] [illegible] [illegible]
صلی الله علیه وسلم و امت او و نشر دین از سبب سعی خود در اول امر فضلها [illegible] به نسبت صدیق اکبر [illegible]

از جملهٔ اعزاز اسلام و در آن وقت جمعی از ... سهم و شریک او شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با او در وجوه فرموده
اند در فضیلت مناقب صدیق اکبر خطاب عتاب آمیز باوی فرموده هل انتم تارکوا لی صاحبی هل انتم تارکوا لی صاحبی
قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت اخرجه البخاری و در حدیث
رؤیا گذشت معلوم است که ابوبکر در نزعه ضعف ثم اخذها عمر فاستحالت غربا فلم ار عبقریا
من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس بعطن اخرجه الشیخان عن ابن عمر و از آنجمله آنست که بسبب او دین
اسلام مسلمانان عزیز شدند و اعلان اسلام منعقد شد عن ابن مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر اخرجه البخاری
قال ابن اسحاق ولما قدم عمرو بن العاص و عبدالله بن ابی ربیعة علی قریش ولم یدرکوا ما طلبوا وردهم النجاشی بما
یکرهون واسلم عمر بن الخطاب وکان رجلا ذا شکیمة لا یرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وبحمزة حتی غاظوا قریشا فکان عبدالله بن مسعود یقول ما کنا نقدر علی ان نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر بن الخطاب
فلما اسلم قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه وعن سعید بن ابراهیم قال قال عبدالله بن مسعود ان اسلام
عمر کان فتحا وان هجرته کانت نصرا وان امارته کانت رحمة ولقد کنا ما نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر فلما اسلم
قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه اخرجه ابن هشام فی زیاداته علی السیرة و اخرجه الحاکم مثله و از آنجمله
آنست که بهجرت مقدمه سوی مدینه قبل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تمهید و توطیه ساخت برای قدوم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم عن البراء بن عازب قال اول من قدم علینا مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم کانوا یقرئون الناس فقدم بلال
وسعد وعمار بن یاسر ثم قدم عمر بن الخطاب فی عشرین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ثم قدم النبی صلی الله علیه وسلم
الحدیث اخرجه البخاری و از آنجمله آنست که در غزوه بدر [illegible] وقت گشت بوجوه بسیار یکی آنکه حق در
دین الله گشت محبت قرابت مانع مباشرت قتال او نشد فی الاستیعاب قتل العاصی بن هشام بن مغیرة کافرا یوم بدر قتله
عمر بن الخطاب وکان خاله و دیگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که عباس را نکشند ابوحذیفه آنرا قبول نکرد و بجا
نوعی از وهن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم پدید آمد و نحوی از اختلاف معلوم گردید آنحضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible] عاقبة را [illegible] تخویف و تهدید مختصی کرد از قبول امر [illegible] فی نفوسهما
آن تهدید [illegible] سید فاروق اعظم را ساخت گفت یا ابا حفص ایضرب وجه عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بالسیف فقال فاروق ائذن

كه جميع ... مسعود مقبول افتاد در وقت اخذ فدا هر چند انصار گفتند كه ... ما را ... بايد
دارند قبول نفرمود ... [illegible] ... ابن عباس ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لاصحابه يومئذ انى قد عرفت ان رجالا من بني هاشم وغيرهم قد اخرجوا كرها لا حاجة لهم
بقتالنا فمن لقي احدا من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي ابا البختري بن هشام فلا يقتله ومن لقي العباس بن عبد المطلب عم رسول
الله صلى الله عليه وسلم فلا يقتله فانه انما اخرج مستكرها فقال قال ابو حذيفة انقتل اباءنا وابناءنا واخواننا وعشيرتنا
ونترك العباس والله لئن لقيته لالحمنه السيف قال فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر بن الخطاب يا ابا
حفص قال عمر والله انه لاول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حفص ايضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف فقال عمر يا رسول الله دعني فلاضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق فكان ابو حذيفة يقول ما انا
بامن من تلك الكلمة التي قلت يومئذ ولا ازال منها خائفا الا ان تكفرها عني الشهادة فقتل يوم اليمامة شهيدا
اخرجه ابن اسحق ... سوم آنكه بعد فتح ... اسيران اختلاف ... كه فدا بگيرند يا قتل كنند راى حضرت فاروق
موافق مراد حق واقع شد عن ابن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب ... فلما اسروا الاسارى قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لابي بكر وعلي وعمر فقال ابو بكر يا نبي الله هم بنو العم والعشيرة والاخوان فاني ارى ان تاخذ منهم
الفدية فيكون ما اخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله ان يهديهم فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت والله ما ارى راي ابي بكر ولكني ارى ان تمكنني من فلان
قريب لعمر فاضرب عنقه حتى يعلم الله انه ليست في قلوبنا هوادة للمشركين هؤلاء صناديدهم وائمتهم وقادتهم
فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال ابو بكر ولم يهو ما قلت فاخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت
الى النبي صلى الله عليه وسلم فاذا هو قاعد وابو بكر واذا هما يبكيان فقلت يا رسول الله اخبرني ماذا يبكيك
انت وصاحبك فان وجدت بكاء بكيت وان لم اجد بكاء تباكيت لبكائكما فقال النبي صلى الله عليه وسلم
الذي عرض على اصحابك من الفداء لقد عرض علي عذابكم ادنى من هذه الشجرة لشجرة قريبة وانزل الله
عز وجل ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض الى قوله لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم
ثم احل لهم الغنائم فلما كان يوم احد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من اخذهم الفداء فقتل منهم

شبه دی فقراء اصحاب النبی عنه النبی صلی الله علیه وسلم و کسرت رباعیته ... اذ جعل علی ... سال الدم علی
جبهته انزل الله تعالى اولما اصابتكم مصيبة قد اصبتم مثليها قلتم انى هذا قل هو من عند انفسكم ان الله على كل
شیء قدیر باخذکم الفداء ... احدها آنکه عمیر بن وهب بعد از فتح بدر برای ... باراده ... حضرت
صلی الله علیه وسلم آمده بود از ... قریش ... حضرت ... اعتبار
... اخرج ... عن عروة بن الزبير في قصة عمير بن وهب فبينا عمر بن الخطاب في نفر من المسلمين
يتحدثون عن يوم بدر ويذكرون ما اكرمهم الله به وما اراهم في عدوهم اذ نظر عمر الى عمير بن وهب حين اناخ
على باب المسجد متوشحا السيف فقال هذا الكلب عدو الله عمير بن وهب ما جاء الا لشر وهو الذي حرش بيننا وحزرنا
للقوم يوم بدر ثم دخل عمر رضي الله عنه على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله هذا عدو الله عمير بن وهب
قد جاء متوشحا سيفه قال فادخله علي قال فاقبل عمر حتى اخذ بحمالة سيفه في عنقه فلببه بها وقال لرجال ممن كان معه
من الانصار ادخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسوا عنده واحذروا عليه من هذا الخبيث فانه غير
مأمون ثم دخل به على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعمر آخذ بحمالة سيفه في عنقه قال ارسله يا عمر ادن يا عمير فذكر
الحديث بطوله وفيه معجزة اخبار بما سبق ... از آنجمله آنست که در غزوه احد ... حضرت فاروق
در چندین جهت یکی آنکه در وقت ... جماعه از مهاجرین بالای کوه برآمد و دفع کفار نمود قال
ابن اسحق فبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشعب معه اولئك النفر من اصحابه اذ علت عالية من قريش الجبل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم انه لا ينبغي لهم ان يعلونا فقاتل عمر بن الخطاب رضي الله عنه ورهط معه
من المهاجرين حتى اهبطوهم من الجبل ذكره في السيرة دوم آنکه ابو سفیان نزدیک انصراف ... کلمه ...
فاروق را غیرت اسلام بجوش آمد و آنموجب اعلای کلمه الله شد سیوم آنکه ... که کفار بعد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد صدیق اکبر از کسی که حساب میکردند فاروق ... قال ابن اسحق
ان ابا سفيان حين اراد الانصراف اشرف على الجبل ثم صرخ باعلى صوته فقال ... ان الحرب سجال يوم بيوم بدر اعل هبل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قم ... فقال الله اعلى واجل لا سواء قتلانا في الجنة وقتلاكم في النار
فلما اجاب عمر رضي الله عنه ابا سفيان قال له ابو سفيان هلم الي يا عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائته فانظر

ما شأنه

ما سمانه نجات دهد آنگاه ابو سفیان گفت انشدک الله یا عمر اقتلنا محمدا قال اللهم لا وانه لیسمع کلامک الآن قال

انت اصدق عندی من ابن قمئة و ابر بقول ابن قمئة انی قتلت محمدا و ازانجمله آنست که در غزوه خندق

حاضر شد و مساعی جمیله در آن واقعه بکار برد یکی آنکه محافظت طرفی از خندق بعهده وی بود آنجا آنرا مسجد

بنام او رضی الله عنه بنا کرده اند دوم آنکه اهل سیر نوشته اند که فاروق و زبیر تیری از دو جانب

حریفان که بعلیا آمده و دو اکابر ایشان از پی متفرق شدند در آن میان عمر ابن الخطاب با کشت و نبرد بجانب

حریفان رفت بعد از آن ابن ... بار گفت بعضی این نعمت مشکور است که بر تو باشد که هم شیوه ... در

بعض ایام خندق بسبب اهتمام مشغولی بجنگ کفار نماز عصر از حضرت فاروق فوت شده و تأسف عظیم ازین جهت بخاطر

او راه یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تسلی داد و آن وقت همراه او عذر موده و باین شفقت علانا ... نعمه

جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه جاء یوم الخندق بعدما غربت الشمس جعل یسب کفار قریش وقال یا رسول

الله ما کدت ان اصلی حتی کادت الشمس تغرب قال النبی صلی الله علیه وسلم والله ما صلیتها فنزلنا مع النبی صلی الله

علیه وسلم بطحان فتوضأنا للصلوة و توضأ لها فصلی العصر بعدما غربت الشمس ثم صلی بعدها المغرب اخرجه

البخاری و ازانجمله آنست که در غزوه بنی المصطلق حاضر شد و سعیها معروف داشت بچند وجه یکی آنکه اهل سیر ذکر

کرده اند که مقدمه لشکر او بجهد و جاسوسی را از طرف کفار گرفتار کرد و احوال آنها ازو پرسید و نگفت

بعد از آن او را بکشت و با تجربه رعب عظیم در دل کفار افتاد دوم آنکه در هنگام قتال فاروق اعظم مامور

شد بانکه ندا در دهد که هر که کلمه اسلام بگوید از تعرض مامون باشد سیوم آنکه جهجاه غفاری اجیر فاروق

با اعرابی در منافقه قتال افتاد عبد الله بن ابی منافق رجوع آورده وی کلمات نفاق آمیز آتش نفاق را هوا

داد با انصار اهانت ... زید بن ارقم اینکلمات بعرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و غیرت حضرت فاروق بجوش

آمد و قصد ایقاع بآن منافق نمود و منافقان در صدد عذر آمدند خدای عز و جل در باب تصدیق قول زید

بن ارقم ... برای فاروق ... نمود که منافق مستحق اهانت است در دنیا و مستوجب عقوبت است در

آخرت اگرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده فرمود که بجهة مصلحت احتراز از تفرق کلمه مسلمین و ... رخنه

در اسلام سزای کردار او در کنار او نهادند آیات نازل شد سمعوا اذا جاءک المنافقون الی العقبة

سوطة في معالم التنزيل وغيره چهارم آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت فاروق را بمجادلة [illegible]
عجب که در باب [illegible] بکار آمد ارشاد فرمودند قال ابن اسحق فحدثني عاصم بن عمر ان عبد الله بن عبد الله
بن ابي اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انه بلغني انك تريد قتل عبد الله بن ابي فيما
بلغك عنه فان كنت لا بد فاعلا فمرني به فانا احمل اليك راسه فوالله لقد علمت الخزرج ما كان بها من رجل
ابر بوالده مني اني اخشى ان تامر به غيري فيقتله فلا تدعني نفسي ان انظر الى قاتل عبد الله بن ابي يمشي في
الناس فاقتله فاقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل نترفق به ونحسن صحبته
ما بقي معنا وجعل بعد ذلك اذا احدث الحدث كان قومه الذين يعاتبونه ويأخذونه ويعنفونه فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لعمر بن الخطاب رضي الله عنه حين بلغه ذلك من شانهم كيف ترى يا عمر اما والله لو قتلته يوم قلت لي
اقتله لارعدت له انف لو امرتها اليوم بقتله لقتلته قال قال عمر رضي الله عنه قد والله علمت لامر رسول الله صلى الله
عليه وسلم اعظم بركة من امري و ازان جمله آنست که در حديبيه حاضر بود آنجا قضايا پيش آمد [illegible] شد که آنکه
[illegible] اسلام بحضرت فاروق خلل کرد و به تربيت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تسكين يافت قال ابن اسحق
فلما التام الامر ولم يبق الا الكتاب وثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاتى ابا بكر رضي الله عنه فقال يا ابا بكر اليس
برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال اولسنا بالمسلمين قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام
نعطي الدنية في ديننا قال ابو بكر يا عمر الزم غرزه فاني اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر وانا اشهد انه
رسول الله ثم اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله الست برسول الله قال بلى قال اولسنا بالمسلمين
قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي الدنية في ديننا قال انا عبد الله ورسوله لن اخالف
امره ولن يضيعني قال فكان عمر رضي الله عنه يقول ما زلت اصوم واتصدق واصلي واعتق من الذي صنعت
يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به حتى رجوت ان يكون خيرا وقال ابن اسحق فوثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه
مع ابي جندل يمشي الى جانبه ويقول اصبر يا ابا جندل فانما هم المشركون وانما دم احدهم دم كلب قال ويدني
قائم السيف قال يقول عمر رضي الله عنه رجوت ان ياخذ السيف فيضرب به اباه قال فضن الرجل بابيه ونفذت
القضية ديگر آنکه فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزمهم كلمة التقوى در حق او نازل شد سوم

از دو

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعت [illegible]

[illegible] ثم [illegible] از جا در [illegible]

[illegible]

[illegible] نوع مبالغه [illegible]

[illegible]

[illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] خواند گفت [illegible]

[illegible] النبی [illegible]

[illegible] دوستان [illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] بحقیقت خلاف مصلحت [illegible]

[illegible] در قضیه موت ابن ابی منافق [illegible]

[illegible] فقلت یا رسول الله اتصلی علی هذا وقد قال یوم کذا کذا و کذا اعدد ایامه قال فعجبت لی جرأتی

پس [illegible] باید کرد [illegible] و قسم با دیگری مشتبه شود

[illegible] حضرت فاروق را [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

الحمد لله الذي امكن منك بغير عقد ولا عهد ثم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
في الرواية السابقة ارحل البطلي قال [illegible] فبلغه فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل عليه عمر
الصحفة فقال يا رسول الله هذا ابو سفيان قد امكن الله منه بغير عقد ولا عهد فدعني فاضرب عنقه قال قلت يا
رسول الله اني اجرته ثم جلست الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذت براسه فقلت والله لا يناجيه الليلة دوني
قال فلما اكثر عمر في شانه قال قلت مهلا يا عمر فوالله ان لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت هذا [illegible]
ولكنك قد عرفت انه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لاسلامك يوم اسلمت كان احب الي من اسلام
الخطاب لو اسلم واز آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر را بر صدقات مدینه عامل ساخت منع
العباس وخالد وابن جميل فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما ابن جميل الحديث مذكور مطولا في صحيح البخاري وعن عمر
انه قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاني عمالة فقلت اعطه افقر اليه مني الحديث اخرجه ابو داود وغيره
واز آنجمله آنست که در غزوه حنین قضایا با عمر حاصل شد اهل سیر نوشته اند که روز حنین [illegible]
مهاجرین [illegible] داده باشند جماعت [illegible] از جماعت [illegible] اليوم واز آنجمله آنست که در طائف
فضیلت یاران نصیب عمر رضی الله عنه آمد [illegible] یکی آنکه [illegible] رویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] در رساله [illegible] در سیرة ابن اسحق
[illegible] خولة بنت حكيم بن امية وهي امراة عثمان بن مظعون قالت يا رسول الله اعطني ان فتح الله عليك
الطائف حلي بادية بنت غيلان او حلي الفارعة بنت عقيل وكانت من احلى نساء ثقيف فذكر لي ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال لها وان كان لم يؤذن لي في ثقيف يا خولة فخرجت خولة فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب رضي الله
عنه فدخل عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما حديث حدثتنيه خولة زعمت انك قلته قال قد
قلته قال وما اذن فيهم يا رسول الله قال لا قال افلا اوذن بالرحيل قال بلى قال فاذن عمر بالرحيل [illegible]
[illegible] غنائم در جعرانه ذو الخويصرة حاضر شد [illegible] عمر [illegible] عبد الله بن عمر [illegible]
[illegible] آنحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كلمه التميمي يوم حنين قال نعم جاء رجل من بني تميم يقال له ذو الخويصرة
[illegible] يعطي الناس فقال يا محمد قد رايت في هذا اليوم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

قال لم ادرک عدلت قال فغضب عبد الله صلی الله علیه وسلم ان الحکیم لم یکن العدل عندی فعند من یکون

عمر بن الخطاب یا بنی سواء عند الله فقتله قال لا ادعوه فلوددت تبعوني في الدين حتى يخرجوا منه كما يخرج السهم

من الرمية ينظر في النصل فلا يجد شيئا ثم في القدح فلا يوجد شيء ثم في الفوق فلا يوجد شيء سبق الفرث والدم

اخرجه ابن ابي شيبة و تسمیم انکه استیذان عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انی نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی

المسجد الحرام فقال له النبي صلی الله علیه وسلم اوف بنذرک اخرجه البخاري وفي بعض الروايات يا اخي اشركنا في

دعائک ولا تنسنا في دعائک قال عمر ... صدق حضرت فاروق رضی الله عنه و از انجمله آنست که در

... و از انجمله آنست که در حجة الوداع حاضر بود و از همه مواعظ آنحضرت خود جمیع مسائل

را ادراک فرمود و از انجمله آنست که در بسیاری از فضائل شریک صدیق اکبر بود و تشبیه او در بسیاری در

تعبیر ملقب بامیر المؤمنین ... نزول آیه ... در جواب ... روز جمعه وقت ... همه مباحث

در مآثر حضرت صدیق بیان کردیم و از انجمله آنست که چون انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساعتی ... بعد از

خلافه صدیق و جامع ترین مردم ... را با او نوشتیم و از انجمله آنست که در خلافت صدیق اکبر نایب

... در ... عن ابراهیم النخعی قال اول من ولی ابوبکر استعمل

امور المسلمین عمر بن الخطاب ... و قال ... الناس ... فی ... عمل

... و از انجمله آنست که صدیق اکبر در آخر ایام خود فاروق را ولی عهد خود ساخت و او را افضل

خواند چنانکه گذشت و مانند قول او ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر

یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله

علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجه الترمذی و معنی این کلام آنست که فاروق افضل امت باشد در

زمان خود ... این قضیه مطلقه عامه ... و لهذا فاروق صدیق را افضل ... صدیق ...

از وی مسلم میکند ... حضرت صدیق فاروق اعظم را اقوی و خیر الناس میگفت و او نیز ... را از وی مسلم میداشت

اینست شرح ... فاروق به نسبت جناب نبوت و نسبت خلیفه ... چون ... خلافة او ...

از وی ظاهر شد ... خلیفه ... فی الاستیعاب ... الخلافة بعد ابی بکر ...

و ابو بکر بالخلافة سنة ثلث عشرة ... و انزل الغیث ... فقال الشعر ... رجل من الناس ...
الفتوح بالشام و العراق و مصر و دون الدواوین ... ضرب الناس فیه علی سوابقهم و کان لا یخاف فی

الله لومة لائم و هو الذی نور شهر الصوم بصلوة التراویح و هو اول من ارخ التاریخ من الهجرة الذی بایدی الناس الی
الیوم و هو اول من سمی بامیر المؤمنین و ... و کان ... تحرکی بالموت و ... بامر ... ایشان
... جهاد و ... فتوحات ... غنایم در ایام او ... میان ... در
... معلوم ... مفصل ... بعضی ... ملاحظه کثرت عدد و
آن جمع ... که یاد ... آنها از زبان ... محکم شده بود ... افواج سپاه
... بسیار ... که عرب را ... مانند آن ... خدای عز و جل ... مسعود ...
... اول کسی که داعیه جهاد در خاطر او ... ابو عبیده ثقفی بود از کبار تابعین ... آن جماعه
... برای حرب ... گرفتند از آن جمله سلیط بن قیس که از ... بود حضرت فاروق ...
ابو عبیده در قبول داعیه ... شناخت و او را بر جیش مسلمین امیر گردانید ... در میان ... اصحاب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند لیکن ... امور ... جناب رسالت ...
کنند و ... یک ... داند ... را از نام ... الا ... مصاحبت او ...
... بالجمله مثنی بن حارثه شیبانی با ابو عبیده ثقفی با همراهیان خویش متوجه عراق گشتند و
طرف رستم بن فرخ زاد ... لشکری ... بمقابله فرستاد ... جنگی عظیم ... آخر کار
کفار هزیمت یافتند و غنیمت ... اهل اسلام آمد ... تقسیم غنایم ...
زاده کسری ... لشکر عظیم ... متوجه شد و رستم ... دیگر ... با فوج کسری ...
... ابو عبیده ... مرد ... گردانید ... یافت
... بتوقف ... شد ... هزیمت ... غنایم فراوان ... آورد
... ابو عبیده از آن ... جدا کرده بدار الخلافه فرستاد و باقی را قسمت ... نمود چون خبر
... افواج ... عظیم ... راه یافت ... هزار مرد ...

فصل ...

[illegible] فرستاد اتفاقا جنگ [illegible] با بعضی لشکر [illegible] وقت [illegible] اسلام [illegible] بسیار شدند و در [illegible] معرکه [illegible] بعد از ایام [illegible]

[illegible] شد و خالد [illegible] که [illegible] در عهد [illegible] و [illegible] فتح [illegible] حضرت

[illegible] رستم [illegible] امیر [illegible] قرات گذشته محاربه

[illegible] اسلام [illegible] ابو عبیده [illegible]

با [illegible] ابو عبیده [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] بعضی [illegible] و [illegible]

و مسلمانان [illegible] میکردند و بعضی بشهادت میرسیدند تا آنکه آخرکار آن لوا

مثنی بن حارثه برداشت [illegible] شکست [illegible] کفار از حرب متقاعد شدند و مسلمانان فرصت غنیمت

یافته بر سر پل آمدند و کیفیت [illegible] شکست [illegible] قریب چهار هزار کس شهید شدند

حضرت فاروق از این ماجرا بغایت محزون گشت و سبب آنکه رسولی [illegible] جنگ [illegible]

تا کهان خبر رسید [illegible] رستم اختلافی [illegible] ایران را [illegible] فریق گشتند [illegible]

عرب [illegible] سال چهاردهم [illegible] دمشق [illegible]

سیزدهم [illegible] حضرت صدیق [illegible] تا [illegible] نام [illegible] لشکری [illegible]

دمشق [illegible] ابو عبیده [illegible]

[illegible] حضرت فاروق [illegible] حضرت فاروق [illegible]

دمشق [illegible] مسلمانان [illegible] اهل آن ناحیه را مشغول دارند [illegible]

هیچکدام نکنند تا آنکه دمشق مفتوح شد [illegible] با لشکر دمشق از دمشق برآمده بار [illegible] صفوف مشغول شد

از طرف ابو عبیده بمقابله آنها داد قتال [illegible] جنگ عظیم [illegible] شکست بر لشکر کفار [illegible]

گریختند [illegible] دمشق متحصن شدند باز ابو عبیده رجوع به محاصره دمشق [illegible]

[illegible] ایام [illegible] شد از این سبب [illegible]

[illegible] مشغول شدند [illegible] دلیران اسلام فرصت [illegible]

[illegible] روزها که [illegible] بسعی بلیغ [illegible] ساده نموده اکثر گروهان [illegible] بلشکر [illegible]

[illegible] مرزم ضعیف و فتح رسانیده در حوالی [illegible] جنگی عظیم بظهور پیوسته آنجا بفتح [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] فتح در مسلمانان محقق گشت و در همین سال جریر بن عبدالله بجلی با جماعت [illegible]

[illegible] حضرت فاروق [illegible] و دیگر قبایل [illegible] مثنی [illegible]

[illegible] جریر [illegible] قوم او [illegible]

[illegible] حضرت فاروق برای تالیف قلوب ایشان ربع خمس غنیمت که باهتمام ایشان حاصل شود

سهم غنیمت بایشان تفضیل فرموده و برای مثنی نوشت که شرایط توقیر و تجلیل جریر را مرعی دارد زیرا که شرف صحبت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافته است سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوجی کثیر فراهم آورده مهران همدانی

را با آن [illegible] مقابله مثنی و جریر نامزد کردند [illegible] این ماجرا بعرض حضرت فاروق

رسانیدند [illegible] قبیله [illegible] برای امداد مثنی تعیین فرموده و حکم فرمود که مستعجلا کار ساز

[illegible] و مثنی نیز از آن [illegible] لشکری آراست [illegible] فریقین

[illegible] بسی [illegible]

او روان کرد [illegible] لشکر عجم [illegible] معرکه

[illegible] الامر [illegible]

که هر یکی [illegible] کشته [illegible] پس از آن [illegible] بعد از آن

مثنی [illegible] عراق [illegible]

[illegible] سوق [illegible]

[illegible] سوق بغداد [illegible]

سوق [illegible] هر سال [illegible] آنجا مجتمع میشدند [illegible] یاران [illegible] فرمود که سوق

و جواهر [illegible] بر [illegible] هزار [illegible] مراجعت نمودند [illegible]

[illegible] در میان اسلام [illegible] فاروق [illegible] رضی الله عنه بظهور پیوست [illegible]

ظاهر گشت که مشهد خلیفه ثانی فاروق اعظم بچه وجه بوده است واین دو نکته را بیان ساخت کنیم ... دیگر

مر بعث متواتر بالمعنی است که آنحضرت صلی الله علیه [وسلم] خبر دادند بانکه فارس و روم فتح خواهند شد ...

از ایشان بدست مسلمین خواهد آمد قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله وقال واخری لم تقدروا علیها قد احاط

الله بها الآیة سوره الفتح وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ... اگر غنیمت ...

آیت ... شد ... مستنبط ... شود بانکه غنایم کثیره که اول ... شد غنایم خیبر ...

در زمان سعادت آنجناب نبوی صلی الله علیه وسلم ... وجود یافت ... فتح خیبر ...

علیها غنایم فارس و روم است قال ابن عباس والحسن ومقاتل هی فارس والروم ما کانت العرب تقدر علی قتال

فارس والروم کانوا خولا لهم حتی قدروا علیها بالاسلام ... مظهر شود بانکه ستدعون الی قوم اولی باس شدید

مراد از این اولی باس شدید فارس و روم قال ابن عباس ... فارس والروم و در حدیث صحیح آمده

است کانما وضع فی یدی مفاتیح خزائن الارض و نیز در حدیث صحیحین اذا هلک کسری فلا کسری بعده واذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده و نیز در باب حدیث عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ستفتح علیکم الروم

ویکفیکم الله فلا یعجز احدکم ان یلهو باسهمه اخرجه مسلم ... این همه ... و وجود این موعود معجزه آنحضرت است

... آنحضرت صلی الله علیه وسلم متضمن فتح فارس ... قال الله تعالی وآخرین منهم لما

یلحقوا بهم یعنی فارس خدای عزوجل از فوق سموات اراده ابطال سلطنة ...

ایشان فرموده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ... مراد خود ساخت وآنحضرت صلی الله علیه وسلم

از ظهور این امر جلیل برفیق اعلی انتقال فرمودند ... بواسطه آنحضرت از سینه فاروق اعظم

جوشید ... رضی الله عنه مطمح ... ساخت ... در دل حاضرین

پرتو خود فاروق انداخت تا غزاة اسلام اجتماع تمام پیدا کردند ... عجیب ظاهر گشت ...

زمانیکه از ... دیدند ... حالا این کشت ... تمام فارو ...

فتح فارس و روم بوجوه بسیار ... یکی آنکه دعا ... در صلوات ... تمام ... بکار می

برد قال النووی فی الاذکار روینا عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قنت فی الصبح بعد الرکوع فقال اللهم

اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونؤمن بك ونتخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك

ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم عذب الكفرة الذين يصدون عن سبيلك ويكذبون رسلك ويقاتلون اولياءك

اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات واصلح ذات بينهم والف بين قلوبهم واجعل في قلوبهم الايمان والحكمة وثبتهم

على ملة رسولك صلى الله عليه وسلم واوزعهم ان يوفوا بعهدك الذي عاهدتهم عليه وانصرهم على عدوك وعدوهم اله الحق

واجعلنا منهم و در اکثر خطبه مضمون تحریض بر جهاد و ترغیب بدین میخواند و از آیات و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] انکه [illegible] مجاهدین [illegible] اخرج مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن

الخطاب کان یحمل فی العام الواحد على اربعین الف بعیر یحمل الرجل الى الشام على بعیر ویحمل الرجلین الى العراق على بعیر فجاءه

رجل من اهل العراق فقال اعطني وسحیما فقال عمر بن الخطاب انشدك الله اسحیم زق قال نعم جهادهم انکه ترتیب سپاهیان و تقدیم فتحی بر

فتحی و اعتنای [illegible] در جنگ [illegible] بر رای [illegible] موقوف بود اما [illegible] شده و دولت ساسانیان بدین وجه سبب که چون

[illegible] رسید که [illegible] فتحی [illegible] بدست مجاهدین اتفاق افتاد علیهم بجوانب اطراف [illegible] یافت فکر

واقعه [illegible] فارس را معزول ساختند و یزدجرد را که از [illegible] و اولاد [illegible] بود بسلطنت برافراختند و [illegible]

[illegible] که بیرون از [illegible] برآورده از [illegible] و افواج بجانب [illegible] جمع نمودند [illegible] رستم بر [illegible] نهاد و سردار کرده

معین کردانیدند و یزدجرد در مداین نشست و سعد [illegible] از [illegible] و اطراف [illegible] بجمع [illegible]

[illegible] این احوال را بعرض حضرت فاروق رسانید حضرت رضی الله عنه بهر یکی از عمال [illegible] که در اطراف

ممالک بودند از اهل اسلام نوشت که در هر جا کسی یابد که اسپی و سلاحی داشته باشد و از اهل نجده و شجاعت بود

انجا را می باید که زود ماندگی آنها نموده بمدینه طیبه فرستد چون انجمیع جمع شدند سعد بن ابی وقاص را

بسرداری انجمیع [illegible] ساخت و سعد را بوعظ بلیغ فرمود بتقوی و صبر بر مکاره و ثبات قدم [illegible]

امر فرموده قوم را بمتابعت وی و بر جمیع جوانب [illegible] رسانید و مثنی بن حارثه و جریر را نامه نوشت که همه در تحت

رایت سعد [illegible] امیر الامرای عراق مقصود نیست [illegible] ابی کرد بنوا [illegible] فاروق هر نو

[illegible] سعد را با ره عراق بر گزیدند زیرا که عمر بن مثنی [illegible] رسیده بود اگر در سوق سعد

آن شیر [illegible] عظیم و شام جیحا بدیدی اگر و سعد را [illegible] سرها توقف در راه واقع شد [illegible]

فاروق

... بود و باهم فرقه ملبد دفعه پهلوانان نامدار و جوانان کامکار یکدیگر روان می‌نمودند تمام ایام در میدان

مبارزت مشغول بودند تا آنکه در عرصهٔ ... اشراف قبایل و ابطال شجاع جند عرب کم کسی پا گذاشته باید ... و چند هزار ...

... مجروح شدند از آن ... که ... ساکنان ... که نبود ... بود تا آنگاه سعد با امیر المؤمنین

نامه نوشت و توجه رستم به جزم قتال و کثرت عدد و عُدد او به تفصیل معروض حضرت فاروق ... در جواب نوشت

که ... ... کثرت آلات و ادوات دشمن ... ... پروردگار خود

... ... با ... ... اگر ... ... هر کسی برای ... اعلام کن که

خود ... سعد ... پیش حضرت فاروق ... ... تحصیل ... ...

... ... عقل موصوف باشند ... ... دعوت اسلام

کند سعد ... یکی از آنجماعه مغیرة بن شعبه بود ... حاکم عن ابی ... بن معاویة بن قرة ... قال لما کان

یوم القادسیة بعث المغیرة بن شعبة الی صاحب فارس فقال ابعثوا معی عشرة فبعثوا فشد علیه ثیابه ثم اخذ حجفة

ثم انطلق حتی اتوه فقال القوا لی ترسا فجلس علیه فقال العلج انکم معشر العرب قد عرفت الذی حملکم علی المجیء الینا انتم

قوم لا تجدون فی بلادکم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا نعطیکم من الطعام حاجتکم فانا قوم مجوس وانا نکره قتلکم

انکم تنجسون علینا ارضنا فقال المغیرة والله ما ذاک جاء بنا ولکنا کنا قوما نعبد الحجارة والاوثان فاذا رأینا

حجرا احسن من حجر القیناه واخذنا غیره ولا نعرف ربا حتی بعث الله الینا رسولا من انفسنا فدعانا الی الاسلام

فاتبعناه ... امرنا بقتال عدونا ممن ترک الاسلام ولم نجئ للطعام ولکنا جئنا نقتل مقاتلتکم ونسبی ذراریکم

واما ما ذکرت من الطعام فانا لعمری ما نجد من الطعام ما نشبع منه وربما لم نجد ریا من الماء احیانا فجئنا الی ارضکم هذه فوجدنا

فیها طعاما کثیرا وماء کثیرا فوالله لا نبرحها حتی تکون لنا او لکم فقال العلج بالفارسیة صدقت ... قال ... تفقأ عینک

غدا ففقئت عینه من الغد اصابته نشابة گویند نیز ذکر ... از ... که ... تفصیل آن ... ... بر خود

باید ... ... و عرب ... ... فتح بلاد ... بعد از آن سعد ... با اطراف و اکناف ...

تا در نواحی بلاد عجم ... ... و ... القصه رستم با شوکت ... تمام ... لشکر ... ...

ترتیب داده از ... با آن طرف ... ... داشته بود ...

شدید یافتند و در آمدن او جراحات بار رسید و سعد بسبب دامیل و بثرات امکان یافت خود در وسط لشکر یابد بجهت

قدری فرار گرفت و جمعی از سوار و پیاده از دو جانب نگاه داشت تا هر چه فرماید بی توقف معبروار ابلاغ و رسانند

آنگاه بعساکر اسلام پیغام فرستاد و موعظه فرمود و مواعید الهی در باب فتح و غنیمت یاد داشت و جهاد و تحصیل

... کرد و گفت اگر دست برداری ثابت باشید سعادت دنیا و آخرت از آن شما باشد و اگر بد دلی کنید و عادت صحوت

... بر قوم خود ... کلمات اتباع خود را ... کنند و متواتر آیات

... جهاد ... سوره انفال ... و قرا ... در تلاوت آن شروع نمود

دلهای مسلمانان ... آنگاه فرمود چون نماز پیشین بجای آورید یعنی وقت نماز ظهر در رسد تکبیر خواهیم گفت شما

نیز تکبیر بگوئید و ادوات حرب را مهیا سازید و باز چون تکبیر دوم گفته شود جوشن بپوشید و ادوات جنگ را بر خود

راست کنید ... تکبیر سیوم بشنوید جوانان بجولانگاه مبارزت در آیند و باستماع تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم گوئید و بهیئت اجتماعیه با دشمن در آویزید القصه بعد ... میان هر دو فریق

... تا ... روز ... شد ... اگر تفصیل ... در هر یکی ازین ... علیحده وارد

... روز ... روز ... اما ... هم ... با هیئت عجیبه ... مکلل

... بر ... سواره ... اندازان ... انداز را بر فیلان ... نموده

جمعی کرد ... آنجا برای محافظت پیلان ... مقدمه الجیش ... و ... سواره و ... پیاده

معلوم ... بهم جا ... دست بردهای عجیب ... غالب بن عبد الله اسدی و عاصم بن عمرو تمیمی ...

مبارزت ... از ... مقابل غالب ... مقابل عاصم ...

... زمین ... سعد رسانید عاصم نیز ... حمله آورد

... که ... نتوانست ... از میان ... عاصم ... هر چند ...

نیافت ... سوار ... و سعد را ... تیر اندازی که ... خطا

... عمرو بن معدیکرب بمیدان در آمد مسلمانان عمرو را ... عمرو ...

... او را از اسپ بر زمین افکند عمرو ... رسانید و سر او را ... و ...

ایشان بر دست آورد تا آن مهران ملکی آمده چنان برنا با پای محمد جلد تحفه کیان ... بها و در نقل است
که گفت الیوم نفرق العرب ... عاصران ... گفت ... آنگاه دعوت بر زبان ... اند ... اسداء ...
در پهلوی منذر بن ... شیره ... پهلوی ... نید و از اسپ ... نید ... پیاده شده سرش بر دارید
اسب منذر رسید ساعتی بضبط مشغول ماند ... جریر بن عبدالله بجلی از میمنه لشکر ... باد ... رسید ... اند
بر بید منذر ... کشته یافت و ... بطلب قتال و قتال بلند شد آخر الامر بحکم سعد ...
... کوشیدند ... هزار ... یافت ... هزار سپاه عجم ... یاد ...
... لشکر اسلام آوردند ... مشرق ... گرفتند مقصد ... ایشان ...
قوم بجیله ... مهران بر دست ... شده بود نزدیک بود که بجیله با ...
حکم ... با قوم خود ... ایشان ... رسیدند عظیمی از علمای عجم ... برآمد طلیحه
... فرستی ... آنگاه ... بکمال ... سوار ... گردند ... منهزم گشتند ...
... گردی ... قوم ... شیر ... قوم او نیز حمله ...
زده ... بطلب لشکر عجم رسانید ... با لشکر ... فیلان ...
اسلام حمله آوردند ... سعد تکبیر ... بلند شد اهل اسلام همه با جمعهم کلمه طیبه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گفته بر کفار ... و اسمای عرب ... بجیله ... کشته ... سیاری بدرجه شهادت
رسیدند سعد بجانب عاصم بن عمرو تمیمی قاصدی دوانید تا حیله سازد که راکبان فیلان ... با فیلان
... عاصم ... تمیم و اسد را فرمود تا بر فیلان هجوم کردند و روی ایشان را باز گردانیدند آنگاه
... فیلان را قطع نمایند چون ... راکبان ...
... لشکر ... تا ... ایشان قیام کنند روز ...
حضرت فاروق برای ابوعبیده امیر الامرای شام نوشته بود که فوجی ... هاشم بن عتبه ...
ابی وقاص ... سعد فرستد ... قعقاع که مقدمه لشکر هاشم بود با یکهزار ...
رسید جماعه ... فرمود ... در عسکر اسلام داخل شوند ...

نمایان کرد الی آخر الایام چون نظر اهل لشکر بر تجمع اعراب افتاد دل قوی شدند بالجمله قعقاع در چشم اهل عجم

[illegible] در آمده مصاف جست و مسلمانان [illegible] بحریفی خود مبارز طلبید از انطرف [illegible] للقاء [illegible]

[illegible] دو لشکر [illegible] بامداد اصحاب [illegible] آنگاه بلشکر فرستاد [illegible] عجائب

[illegible] دیگر [illegible] میدان [illegible] نامی جمید [illegible] قعقاع [illegible] فرستاد

[illegible] قعقاع در میدان حرب [illegible] مرد و پهلوان [illegible] کشته شدند جمعی [illegible] عظیم در لشکر

[illegible] کوهید [illegible] در لشکر گاه حمله آورد هر دفعه کاری کرد در این وقت بعضی

لشکر اسلام [illegible] بر شکل [illegible] کرد [illegible] قبول [illegible] با قبول [illegible]

مرد [illegible] عرب [illegible] چون هنگام نصف النهار در رسید هر دو فریق [illegible] مشغول [illegible]

شدند سعد [illegible] حرب مشتاق [illegible] سعد [illegible] ابو محجن را بواسطه [illegible] محبوس ساخته بود

ابو محجن [illegible] خدمت [illegible] از [illegible] کنم و اسب ابلق

سعد [illegible] اگر [illegible] سعد [illegible] سعد [illegible] کرد ابو محجن

[illegible] میدان [illegible] لشکر عجم [illegible] کمان جمعی [illegible]

[illegible] لشکر اسلام رسیده [illegible] را نظر [illegible] نازل شده [illegible] چون حال ابو محجن [illegible]

شد [illegible] آمد و گفت [illegible] سعد [illegible] ابو محجن گفت [illegible] صدق و اخلاص عزم کردم

که باز [illegible] کردم [illegible] قعقاع [illegible] لشکر اسلام بصفت [illegible]

گذشته [illegible] شدند و [illegible] عجیبه در لشکر [illegible] مسلمانان [illegible] هاشم رسیده

بالجمله [illegible] کرد [illegible] لشکر هاشم رسید [illegible] قعقاع در قوم خود [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] کرد و باز گشت [illegible] روز [illegible] بعد از [illegible] بعد از [illegible] بعد از [illegible] بعد از

[illegible] هاشم [illegible] عجم حمله کرد و صفوف ایشان را متفرق ساخت [illegible] رفت باز

[illegible] را برای [illegible] در قلب لشکر گاه [illegible] را [illegible] فرس [illegible]

[illegible] کشتند و [illegible] عظیم [illegible] در آن میان [illegible] کشته شد [illegible]

اسب سعد ... [illegible] محکم گرفت تا اگر ... زخمها بیابند بسوار چون ... [illegible] ندیدند

واسب پیاده کردید ... آن اسب ... شد و به سلامت از رکاب ... بر آمد دیگر بار بسواری ...

... [illegible] ... لشکر اسلام ... [illegible] ... اعجمی

... مسلمانان را ... اسب ... [illegible] ... بر پشت ... [illegible]

... [illegible] ... لشکر ... [illegible] ... بهمان ... [illegible]

... [illegible] ... ابن لطیف ... [illegible]

... [illegible] ... اطلاع احوال ... [illegible]

... لشکر اسلام ... [illegible] ... قعقاع و عاصم ... [illegible]

فیل اجرب ... [illegible] ... قعقاع و عاصم نیزه‌ها بر داشته بیکبار متوجه

جانب فیل ابیض شدند و چشمان او ... [illegible] ... همراه شده ... فیلان ...

... نیز متفرق ساختند ... [illegible] ... فیلان ... [illegible]

زنان ... لشکرگاه ... [illegible] ... گشته ... لشکر را متفرق گردانیدند بعد از آن مسلمانان آواز تکبیر بلند بر

داشته مشغول حرب شدند ... [illegible] ... لیلة الهریر ... اشتعال افروخته ... [illegible]

شدند ... [illegible] ... دیگر ... تا آنکه اصوات هر دو

از سعد و رستم ... [illegible] ... شد ... آن شب بهمان صفت گذشت ... سعد بجانب ... [illegible] ... مشغول

بدعا و زاری ... [illegible] ... مسلمانان ... [illegible] ... بر ... [illegible]

... [illegible] ... دلهای مسلمانان ... [illegible]

... [illegible] ... آغاز کرد ... [illegible] ... لشکر اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... در این فرصت غزاة مسلمین ... [illegible]

انجام کار نزدیک رستم رسیدند ... رستم ... بر نیزه ... [illegible]

... [illegible] ... این ندا شنیدند و کشته شدن رستم ... مقهور و مخذول ... [illegible]

و مسلمانان چنان قریب ایشان آمدند چه مغفلها که بطلب [illegible] رسانیدند و تعجب [illegible] رستم [illegible] جلولا و دیده [illegible]
لشکر اسلام [illegible] بجا آوردند بعد از آن فتح قلعه قادسیه کردند و جمعی کثیر قریب [illegible] که غنیمت [illegible] شد
بعد سعد لشکری [illegible] فرستاد تا آن جمع را منهزم ساختند [illegible] سعد با [illegible] فتح [illegible]
رضی الله عنه و جمیع صحابه از [illegible] مسرور [illegible] بجا آوردند [illegible]
قادسیه [illegible] فتح [illegible] فتح قلعه قادسیه [illegible] بعد سعد [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] فتح [illegible]
[illegible] سعد بن ابی وقاص خمس غنیمت [illegible]
[illegible] غزاة اسلام [illegible] حضرت فاروق [illegible]
فرستاد [illegible] فتح مدائن [illegible] روان شد
و در اثنای راه [illegible] مدائن [illegible]
[illegible] سعد [illegible] مستغرق گردانید [illegible]
چنین [illegible] سعد به یزدجرد رسید [illegible] سیاه [illegible] طرف مشرق
دجله در میان شهر [illegible] ساخت [illegible] سعد [illegible] کشتیها
باز کشیدند [illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible] بسلامت عبور فرمودند [illegible]
[illegible] از اموال [illegible] بار گران [illegible] جانب جلولا [illegible] سعد قعقاع [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] جمیع غنائم [illegible] مدائن
[illegible] قعقاع [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] جلولا [illegible]
[illegible] حضرت فاروق رسانیدند [illegible] دوازده هزار [illegible]
[illegible] هاشم بن عتبه بجانب جلولا روان کند [illegible] مصاف در میان

آمد و هم آخر منهزم گشت بر کفار افتاد و غنایم بی حساب بدست مسلمانان آمد و دیگر چون این خبر شنید [illegible]
برخاسته بجانب ری روان گردید و [illegible] در حلوان گذاشت تا هم این ماجرا بسعد نوشت سعد فرمود که
تا وقتی که ما در حلوان باشیم مصلحت [illegible] قصد کوتاه حلوان نیز مفتوح شد تا سال بیستم حضرت فاروق
[illegible] از جمله [illegible] اختلاف [illegible] برادی [illegible] طلبید چون [illegible]
بدرگاه رسید حضرت [illegible] دید و انواع حیل اهل ری و خراسان [illegible] و نهاوند [illegible] گردانید
لشکری بجانب ایشان آورد و گویند صد و پنجاه هزار مرد جمع شده بود سرکرده ایشان فیروزان بجانب عراق روان
شد چون این ماجرا بسمع امیرالمؤمنین رسید نعمان بن مقرن را فرمود تا بجانب نهاوند [illegible]
را با ایشان [illegible] در وقت [illegible] بر زبان غیب ترجمان حضرت فاروق جاری [illegible] الا ان نعمان
جاری شد که اگر نعمان شهادت یافت آنگاه حذیفه [illegible] ایشان [illegible] باشد چون نعمان متوجه شد [illegible]
[illegible] آمد [illegible] مغیره بن شعبه را [illegible]
تا دعوت اسلام کند [illegible] مصلحت [illegible]
دیگر [illegible] کفار [illegible] شدند که [illegible] فیروزان هراسان شده گریزان شدند کفار
وادی [illegible] بمیدان مصاف برآمدند دلیران اسلام دلیرانه حمله آوردند و نعمان بجانب [illegible]
نمود که در میان معرکه بدرجه شهادت فایز گردید بالجمله بعد کوشش بسیار فتح اسلام شد منهزمت کفار [illegible]
[illegible] نعمان بر رفیق اعلی انتقال نمود و فیروزان گریزان شد و قعقاع دنبال او افتاده [illegible]
فرستاد و غنایم بسیار و سبایا بشمار بدست لشکر مسلمین آمد و این را فتح الفتوح نام نهادند زیرا که عجم
را بعد از آن [illegible] قدرت نشد و بلاد ایشان تمام مسخر اهل اسلام گردید و دولت ساسانیان [illegible]
گشت والحمد لله رب العالمین این منتخب آنچه اصحاب فتوح عراق تقریر نموده اند اما بر هم شدن دولت
رومیان از شام [illegible] این صورت بود که چون دمشق مفتوح شد ابو عبیده [illegible] بفتح بلاد [illegible]
گردانید اکثر قری قریبه دمشق بدست یزید بن ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و بیسان بدست شرحبیل بن حسنه
و طبریه با تمام [illegible] بدست آمد و بعلبک بسعی خالد بن الولید فتح شد بعد از آن

ابو عبیده و خالد بحمص متوجه شدند که عسکر هرقل بعد هزیمت بطریق از بلاد خود تمام با لشکری گران بجا

و از راه دریا بر نشسته و طریق دیگر سنین نام را بکمک روم روان کرد ابو عبیده و خالد باجمعی که متوجه بمقابله بودند

معسکر ایشان اتفاق نمودند و احتیاط آنکه مقابله نیام نشستن و لشکر خود بجانب دمشق و سایر بلادی که حکم

اسلام داخل شده متوجه گردید چون بدمشق رسید یزید بن ابی سفیان بمقدمه مقابل او برآمد و خالد نیز با مدد او

در عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد مقاتله دادند و جمعی کثیر از زده مسلمانان و در عقب ایشان

رسیدند اتفاق نمودند و خالد دیگر باره ملحق با ابو عبیده شد و با جماعه متوجه مصاف شدند دار

ها بان داده بعد از آن بطرف حمص متوجه گشتند هر برای محافظت حمص بطریقی را منصوب ساخت

خود معسکر از اهل جزایر بحمص فرستاد و سعد بن ابی وقاص بعد فتح قادسیه

افواج خود برای کفار خالد از اهل جزایر رسیدند چون این خبر

بسمع ایشان رسید بحمص رسید بازگشتند ایام شده مسلمین از حمص بعد انقضای

لشکر اسلام عزیمت فتح حمص رسیدند وقت تکبیر الله اکبر مسلمانان شدند

در حمص زلزله اتفاق اهل حمص منهدم گشت بار دوم گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد

رعب عظیم از این حادثه بر دل ایشان افتاد صلح نمودند و بدل الصلح ادا کردند ابو عبیده خمس آنرا مصحوب عبدالله بن

مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود و جماعه از قبایل را که بشرف اسلام مشرف یافته بودند در حمص ساکن

گردانید حضرت فاروق حکم فرستاد که اهل را از نواحی شام نزدیک جمع و از

و فرستم که برای فتح بلاد کاری ابو عبیده اطاعت عباده بن الصامت

را بر حکومت حمص گذاشته متوجه حماة و فتح بلاد گشت بلده بعد بلده مفتوح

رسیدند دروازه از آن دیدند سخت محکم آن بحکم الحرب خدعة معسکر را دور از

قرار داده خندقی کنند بعد از آن روزی یک جماعتی را مسلح در میان خندق

ساخته از آنجا کوچ نمودند اهل بلاد معلوم کرده لشکرگاه را خالی دیدند دروازه را گشادند

اسلام از میان لشکر برجسته بغفلت آمدند بعد از آن کار صلح اتفاق بعد از آن

بن الولید بجانب قنسرین توجه نمود و با عظیمی از عظمای روم مسمی بمیناس نام بمحاربه پرداخت آخر الامر میناس بقتل رسید

کشته شد آنگاه قنسرین را محاصره کرد و آن قصبه را مفتوح نمود بعد از آن ابوعبیده در نواحی حلب عسکر ساخته حلب را

مفتوح نمود بعد از آن اهل انطاکیه هم بعد جنگی صلح نمودند و ابوعبیده جمعی کثیر از اهل اسلام در انطاکیه ساکن

کرد [illegible] در بلاد شام هرقل از ملک شام مایوس گشت و آن ولایات را وداع نموده بصوب قسطنطنیه متوجه گردید.

اهل اسلام در ضبط [illegible] بلاد و قریه قسطنطنیه انواع سعی [illegible] از آنجمله قیساریه و اجنادین حضرت

فاروق برای ابوعبیده نوشته فرستاد که معاویه را با پنج هزار سوار بجانب قیساریه [illegible] و عمرو بن العاص را بجانب

اجنادین روان کند حاکم اجنادین ارطبون [illegible] ارطبون بلغت روم [illegible] زیرک را گویند فاروق اعظم [illegible]

[illegible] ارطبون الروم با ارطبون العرب [illegible] اجنادین [illegible] هزار کس [illegible] زیاده [illegible] هزیمت داد و عمرو

بن العاص نیز ارطبون را [illegible] ساخت [illegible] بیت المقدس [illegible] هرقل دید که در آن مرز و بوم

هم [illegible] مضطر شد [illegible] مسلمین [illegible] عطا داد و فوجی عظیم

[illegible] برای مقابله [illegible] جمع نمود [illegible]

[illegible] مستور و معمور [illegible] خلیفه اعظم [illegible] در [illegible] را [illegible] که قبایل

[illegible] را از حمص آورده [illegible] رسانند زیرا که [illegible] اهل حمص [illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible] نوشت [illegible] زید بن اسلم قال کتب ابوعبیدة بن الجراح

الی عمر بن الخطاب یذکر له جموعا من الروم وما یتخوف منهم فکتب الیه عمر اما بعد فانه مهما ینزل بعبد مؤمن من

منزل شدة یجعل الله بعده فرجا وانه لن یغلب عسر یسرین وان الله تعالی یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اصبروا

وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون [illegible] قبایل مسلمین [illegible] جمع [illegible] نمود و

[illegible] مسلمین [illegible] چنین مصلحت دانستند [illegible] بالجمله در ساحل یرموک تلاقی فئتین واقع شد

در میان [illegible] طاقت [illegible] خالد بن الولید [illegible]

[illegible] بدست [illegible] شکست [illegible] اهل اسلام [illegible] جماعه کثیره [illegible]

مسلمین [illegible] قتلی [illegible] غنایم بسیار [illegible] بی‌شمار بدست مسلمانان [illegible]

حمص و بلاد الجزیره فلسطین را که داشتند باقی به غزاة فتح کردند چون ارطبون فرار کرده به بیت المقدس پناه

برد عمرو بن العاص در بلاد فلسطین محاصره کرد در بین اثنا عمرو بن العاص تحقیق کرد که ملک روم در کتب عهد

قدیم دیده است که بر اطلاع در بلد روم کسی را از انبیاء مطلع ساخته بودند که علامات شخصی که فاتح

بیت المقدس خواهد شد ... که فتح بیت المقدس بر دست عمرو بن العاص نخواهد بود ... پرسیدند بر دست کدام کس

مفتوح خواهد شد گفت شخصی که اسم او سه حرف است یکی از ان عین است بر دست او فتح بیت المقدس

خواهد شد ... که به تسلیم بر فاروق اعظم نوشته فرستاد عمرو بن العاص این ماجرا بعرض حضرت

فاروق رسانید ... رضی الله عنه با صحابی توجه بجانب بیت المقدس نمودند تمام قال فی التاریخ الیافعی نزل

عمر رضی الله عنه علی بیت المقدس وکان المسلمون قد حاصروا اهلها ... المدینة المبارکة وطال حصارهم فقالوا

لهم اهلها لا تتعبوا انفسکم ... حتی یجیء ... صفته عندنا قال وکان ... تلک العلامة سلمنا الیه

من غیر قتال فارسل المسلمون الی عمر یخبرونه بذلک فرکب رضی الله عنه راحلته وتوجه الی بیت المقدس وکان معه غلام

... رکوب ... بنوبة ... اللیل والنهار

الی ان قرب بیت المقدس فتلقاه المسلمون وقالوا ما ینبغی ان یری المشرکون امیر المؤمنین فی هذه الهیئة وعلی

... لباسا غیرها ... فرسا فلما رکب ... اخذه شیء من العجب فسأل ...

والبس المرقعة وقال اقیلونی ثم ساق هذه الهیئة الی ان وصل فلما رآه المشرکون من اهل الکتاب کبروا وقالوا هذا

هو وفتحوا له الباب بالجمله فاروق اعظم بجانب شام احکام فرستاد که هر شخصی عمل خود را که بآن مامور است بدیگری گذاشته

اعتماد داشته ... خود در جابیه که شهری است به پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شوند اول کسی که آنجا رسید

ابو عبیده و یزید بن ابی سفیان بود بعد از آن شرحبیل مرة بعد اخری سپهسالاران شام بملازمت امیر المؤمنین مستفید

شدند و حضرت فاروق متوجه بیت المقدس شد ارطبون از آنجا گریخته راه مصر گرفت و حضرت امیر المؤمنین

... خانه بیت المقدس شد و اعلان شعائر اسلام فرمود ... با اهل ... متفق شد جمعی را که ...

اسلام ... بطوع و رغبت ... فوجی عظیم قریب ... آورده بطرف شام

روان شد و اول قصد حمص نمود که مقر حکومت او بود ... این ماجرا را بعرض حضرت فاروق رسانید

و عمر رضی الله عنه برای [illegible] تمام جمیع ممالک اسلام حکم فرستاد که از منبرها و مساجد [illegible] انواع ممدوده [illegible] را با ابو عبیده
ملحق گردانید و [illegible] کتاب سعد بن ابی وقاص [illegible] کرد که [illegible] با جماعتی از سواد [illegible] ابو عبیده فرستاد
[illegible] ابو عبیده سلام فرستاد که تا رسیدن کمک در جنگ توقف نماید و مبادرت به جنگ نکند و خود حضرت فاروق
رضی الله عنه تا جابیه [illegible] خالد بن ولید [illegible] کمک رسیده نزد ابو عبیده رفته و [illegible] از آنکه [illegible]
برآمده و ایستاده [illegible] با جمیع [illegible] معرکه [illegible] معاینه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] افتاد [illegible] مسلمانان [illegible] مکتوب برای ابو عبیده
[illegible] حضرت فاروق [illegible] ابو عبیده [illegible] خالد [illegible] لشکر [illegible]
که [illegible] [illegible] وزیر [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] عمرو بن العاص [illegible] لشکر [illegible]
را [illegible] [illegible] لشکر
[illegible] ساختند [illegible]
بالجمله فتح اسلام افزونی گرفت و بلاد کفار در تحت تصرف مسلمانان درآمده دولت روم یا [illegible]
تمام [illegible] و الحمد لله رب العالمین [illegible] فتح شام [illegible]
[illegible] دیگر فتوح رونق اسلام را افزونی گرفت مانند فتح اهواز بر دست ابو موسی و آذربایجان
[illegible] مغیرة بن شعبه و نهاوند [illegible] و دینور و همدان عنوة با [illegible] حذیفه و طرابلس مغرب [illegible]
عمرو بن العاص و اوایل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه در زمان حضرت فاروق [illegible] بود و بیان
آنها طولی دارد [illegible] سبب این مبحث [illegible] و آن [illegible] ظهور دین
محمدی را علیه الصلوة و السلام در جمیع ارض اراده فرموده [illegible] تمام عالم مسلمان [illegible]
[illegible] بر وضع طبیعی [illegible] و وضع طبیعی مسلمان [illegible] آنکه [illegible] است
کسری و قیصر [illegible] قایم مقام [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] که در حین ظهور این [illegible] بر دست فاروق اعظم [illegible] قریبه [illegible] ظهور [illegible]

در صحیح بخاری من ما حضرت کت عن جبیر بن حیة قال بعث عمر رضی الله عنه الناس فی افناء الامصار
یقاتلون المشرکون فاسلم الهرمزان فقال انی مستشیرک فی مغازی هذه قال نعم مثلها ومثل من فیها من
عدو المسلمین مثل طائر له رأس وله جناحان وله رجلان فان کسر احد الجناحین نهضت الرجلان بجناح والرأس
فان کسر الجناح الآخر نهضت الرجلان والرأس وان شدخ الرأس ذهبت الرجلان والجناحان والرأس فالرأس
کسری والجناح قیصر والجناح الآخر فارس فمر المسلمین فلینفروا اخرجه البخاری و سعی حضرت فاروق در زوال مرتبه
دو شوکت بعد ظهور اسلام حق را محقق نمود ما قیل این قصه مشهور است ... باید با جریان آن مذکور کرد
... ماننده کرده بنا تعلیق داد این سیار است بجز دلالت این قرائن حدیث تعبیر آن هر دو اصل ... مثل تکید
... این دولت مستقر و ممتد از مدت بسیار صد سال با آنکه عدد و عدد و اسباب ... و اسباب ... آن
... بدست قلیل از دست عرب بی سامانی که ... ششم ... هیچگاه محقق نشد و نخواهد شد مثل در زمان
اسکندر ذو القرنین و در دولت چنگیزیه و در ایام تیموریه ... این تاریخ پوشیده نیست که هیچ
بلاد و هر قدر مساعده بخت غالب باشد ... ... دی وارد و دفاع ... در خلاف ... حق
از فتوح واقع شده است اعظم عجائب است در میان فتوحاتی حضرت فاروق رضی الله عنه و کشورگشائی
جمعی که قبل از وی بوده اند و بعد از وی آمدند فرق بین است زیرا که در عرب بالا ... و کشورستانی فتح
کشتی بود و رسوم بیابان را می دانستند و ... کسری و قیصر کامل اسباب گذشتن ... احتمال حضرت حق
صنعت فروسیت ... آموخت و لشکرها ساخت و خوفی که در دلهای ایشان بود بر انداخت و جمعی که
بعد از حضرت ... کشتی کردند از فتوح آثار و مستعد کار گرفتند و چیزی که رسوم آن معلوم و قواعد آن مهید
شده بود با تمام رسانیدند ... این همه چنان محسوس شده که در عهد حضرت فاروق تایید الهی و تقویت غیبی
مانند باران از آسمان می بارید اخرج الحاکم عن حذیفة قال کان الاسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد
الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل ... لا یزداد الا بعدا قرینه دیگر آنکه هر شهری که در زمان حضرت فاروق
فتح شد شعائر اسلام همانجا باند کرد ... ... یافت در بیابانیه اسلام ... هر دیار ... آن قوم را در
گرفت تا الیوم مسلمان آن بلاد همه مسلمان مخلص بنور ایمان اند ... بلادی که بعد از فاروق اعظم رضی الله

عنه مسلمانان شروع نمودند اسلام هرچند گاهی قوت میگیرد و گاهی ضعف می‌پذیرد در فرنگ آنانکه ایمان آورده

هندوستان داخل شدند عمده اهل اسلام ایشانند درین دیار و غیر ایشان از مستمریان هندوستان که نسبی

مستمر دارند بر کفر خود اند وطائفه که شرف اسلام حاصل کرده اند بغایت ضعیف الاسلام و همچنین ترکستان و

ماوراء النهر و غیرها اسلام آنجا ضعیف است این معنی بر متتبعان کتب تاریخ مستور نیست گویا غایت البعی فی

زمانها بشیوع دین محمدی ما فتح شد در مقامی که عمده کمالات فاروق اعظم همان است یعنی جارحه فیض الهی بود

تفصیل بالا مرادان نمی توانند بود که اراده الهیه بنفسه تمام محیط عالم گردد و هیچ بنده را در و بیش از ان احاطه نباشد

بوجهی بیا طار بتعقیب کنند که اثرا از مبدا [illegible] مثل این سبب ظهور می کند باز بعضی که علم سیاست مدن را

شناخته اند بعد مزاول ملوک و کشورستانی مطالعه نموده میدانند که هیچ دقیقه از دست فاروق درین واقعات

مرعی نمانده این کمال اتفاقی است که بعیاران آن [illegible] خبر سوء الظن الا بکون ملکه الا بقدر المتبحر الفقیر اسکار آن

لطیفه با همین گردیده است [illegible] و نیز میدانند که اعداد در صنعت

کشتی و غیر آن علمی هیچ دقیقه فرو نگذاشته و در معقده [illegible] تعقیب می‌نمودند تا کسی فیروز [illegible] آنرا آرد حمل

کنند لیکن اراده حق جل و علا به مساعی ایشان بر هم زده و تمام اسباب ایشان را باطل ساخت اذا جاء نصر الله

[illegible] و اگر جاهلی این مقدمات را با وضاع ملکیه منسوب سازد گوییم فکذلک کل نبی و دینی همه ساطعه الحجة اینجا

بر زعم این قایل موافق بها باوضاع ملکیه است با وجود آن تحقق فضایل ایشان را منفک نیست و منت ازین

بر گردن حرمان ثابت است الحاصل حکایتی چند از سیاست و جهانبانی حضرت فاروق تقریر کنیم از انجمله آنست که

که چون خلیفه شد غایت تادب نسبت حضرت صدیق بجا آورد مردم از وی می ترسیدند [illegible] هم [illegible]

اقتدا کرد این مثل خطبه بلیغه متضمن لطف عامه برخواند عن جامع بن شداد عن ابیه قال اول کلام تکلم به عمر

ان قال اللهم انی ضعیف فقونی و انی شدید فلینی و انی بخیل فسخنی اخرجه ابن ابی شیبة فی الریاض قال ابن

شهاب و غیره من اهل العلم اول ما ابتدأ به عمر حین جلس علی المنبر انه جلس حیث [illegible] ابوبکر یضع قدمیه [illegible] جاء اول

و وضع قدمیه علی الارض ثم قال لو جلست حیث کان ابوبکر [illegible] قال حسبی ان اکون مجلسه حیث کانت تکون قدما

ابی بکر قالوا ادع بالناس [illegible] حتی تتحرک الناس [illegible] قالوا [illegible]

ابن ... كانوا اذا رادوه يسعون له ويقولون يا ابن ... فيصيح فيهم فبلغ منه هيبته عمر ان رجالا تفرقوا
الى بيتهم بيته حتى ينظروا ما يكون منه قالوا وطال على عمر هيبة الناس له امر فنودي في الناس الصلاة جامعة فحضروا
ثم جلس من المنبر حيث كان ابو بكر يضع قدميه فلما اجتمعوا قام قائما فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله وصلى على النبي
صلى الله عليه وسلم ثم قال بلغني ان الناس قد هابوا شدتي وخافوا غلظتي وقالوا قد كان عمر يشتد علينا ورسول
الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا ثم اشتد علينا وابو بكر والينا دونه فكيف اذا صارت الامور اليه
ومن قال ذلك فقد صدق فكنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنت عبده وخادمه وكان من لا يبلغ احد صفته
من اللين والرحمة صلى الله عليه وسلم وقد سماه الله بذلك واسماه باسمائه رؤوف رحيم فكنت سيفا مسلولا
حتى يغمدني او يدعني فامضي حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عني راض والحمد لله وانا اسعد بذلك
ثم ولي امر الناس ابو بكر فكان من لا تنكرون [illegible] ودعته فكنت خادمه وعونه اخلط شدتي بلينه فاكون
سيفا مسلولا حتى يغمدني او يدعني فامضي فلم ازل معه كذلك حتى قبضه الله عز وجل وهو عني راض فالحمد لله انا
اسعد بذلك [illegible] فقد وليت امركم ايها الناس [illegible] ان تلك الشدة قد اضعفت ولكنها انما تكون على اهل الظلم
والتعدي على المسلمين [illegible] اهل السلامة والدين والقصد فانا الين لهم من بعضهم لبعض ولست ادع احدا يظلم احدا او
يتعدى عليه حتى اضع خده الارض واضع قدمي على الخد الاخر حتى يذعن بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها
لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم ولا مما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع
عندي ان لا يخرج الا بحقه ولكم علي ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله ولكم علي ان لا القيكم في المهالك
واذا غبتم في البعوث فانا ابو العيال حتى ترجعوا اليهم اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال سعيد بن المسيب
وابو سلمة بن عبد الرحمن فوفى والله عمر وزاد في الشدة في مواضعها واللين في مواضعه وكان ابا العيال
حتى ان كان ليمشي الى المغيبات فيسلم على ابوابهن ثم يقول الكن حاجة ايتكن تريد ان اشتري لها شيئا
من السوق فاني اكره ان تخدعن في البيع والشراء فيرسلن معه بجواريهن فيدخل السوق وان وراءه من جواري
الناس وغلمانهم ما لا يحصى فيشتري لهن حوائجهن ومن كانت ليس عندها منهن شيء اشترى لها من عنده واذا
قدم الرسول من بعض الجيوش تبعهن بكتب ازواجهن ويقول ان ازواجكن في سبيل الله وانتم في بلد

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كان عندكم شيئا والا فادنين من الباب جئ ادر اكثر ثم يقول لسول عمر يوما

وكذا فاكتبن حتى يبعث بكتبكم ثم يدور عليهن بالقراطيس والدوي فمن كتبت منهن انبته كتابها ومن لم يكتب

جاء ... بدواة ... على من يدير فاملى على ... كذا اباها فكتبت لا ... ثم يبعث بكتبهن واذا كان

سفر نادى ان ... عشار رحيل ان حلوا بها الناس فيعقلون ويقابل بها ان ... امير المؤمنين قد نام ذلكم

فقوموا فاسعوا ... ثم ينادي الثانية الرحيل فيقول الناس اركبوا فقد نادى امير المؤمنين انما يبية

جاءوا استقلوا قام فرحل بعيره وعليه غرارتان احدهما فيها سويق والاخرى فيها تمر وبين يديه قربة فيها ماء وحقيبة

... يجعل في الحقيبة السويق وصب عليه ماء وبسط ... قال والسا ... النطع الصغير منه ... ماء بجانبه او

يستغني او يطلب حاجته قال له كل من هذا السويق ... ثم يتزيل في المكان الذي يحل الناس منه فان وجدها

بها ساقطا اخذه وان وجد ... او ... وبعيره يتكارى ... فيتبع اثار الناس

الى ان يكون ... ساقط منه ... اخذه ... عرفه بجانب ... ان في المسافة ... يفقد احد

شيئا له سقط منه الا تبعه حتى يأتي امير المؤمنين فيطلع ... مثل المنسحب ما علمته المتاع فيقول هذا قول

يا امير المؤمنين اداوتي فيقول وهل يعقل الرجل الحكيم اداوته التي يشرب منها ويتوضأ للصلوة منها او كل

... عنه البصر ما يسقط او كل السبيل اكلا ... النوم ثم يدفع اليه اداوته ويقول هذا فوق ... وهذا ...

اوما ... منهم فيعنفهم ثم يدفع ذلك اليهم ... لقوه ببرذون ... ثياب بيض فكلموه ان يركب البرذون

ليراه العدو ... فيكون ذلك اهيب لهم عليهم ويلبس البياض ويطرح الفرو الذي عليه فابى ثم الحوا فركب البرذون

بفروته وثيابه فخلع ... البرذون ... نافسه بيده فنزل وركب راحلته وقال ... هذا يمشي خفت

ان اكون ... ذلك ... ابو محمد ... اسحاق بن بشر في فتوح الشام وصعد ابو بكر المنبر ... خطبة الى آخرها وجلس على

المنبر فقط واز ... آنست كه ... داد ... بادي ... في ... عمر الخلافة كانت ...

... خليفة ان ... عليه ... فيا ... ويطلب ... انك خطبه ...

اكنه ... حيث عنه معدان بن ابي طلحة ... عمر اللهم اني اشهدك على امراء الامصار فاني

بعثتهم يعلمون الناس دينهم وسنة نبيهم ... فيهم ويعدلون عليهم وما اشكل عليهم يرفعونه الي اخرجه مسلم واحمد

و نسخه ای فرستاد من جمله خط عمر رضی الله عنه اما بعد فانی ما ارسلت عمالی الیکم لیضربوا ابشارکم ولا لیاخذوا اموالکم ولکن

ارسلتهم لیعلموکم دینکم وسنتکم فمن فعل به سوی ذلک فلیرفعه الی فوالذی نفسی بیده اذا لاقصنه منه فوثب

عمرو بن العاص فقال یا امیر المؤمنین ارایت ان کان رجل من المسلمین علی رعیة فادب بعض رعیته انک

لتقصه منه قال ای والذی نفس عمر بیده اذا لاقصنه منه انی لا اقص منه وقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقص من نفسه الا لا تضربوا المسلمین فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تمنعوهم حقوقهم فتکفروهم ولا تنزلوهم الغیاض

فتضیعوهم اخرجه احمد و معنی لا تجمروهم لا تجمعوهم فی الثغور و تحبسوهم عن العود الی اهلیهم قوله ولا تنزلوهم

الغیاض فتضیعوهم الغیاض جمع غیضة وهی الشجر الملتف معناه انه اذا نزلوها تفرقوا فیها فتمکن منهم العدو و غرض گوینده

ازین کنایت است از ارتکاب امری که در وی مصلحت در آن نبوده باشد و علاقه کنایت آنکه غیضه محل شر

و اختفا است ... خطب ... اعظم ... والله اعلم و از انجمله آنکه در ... و منته الاحباب ذکر کرده

است که در زمان خلافت وی جمعی از کفار در نواحی شهر با تعرض و لواحق آن مضطرب شد و در آن ایام ... ساخته

گشت ... بنیاد غزا ... خط کشید بنا کردند و از انجمله بنا کردن

شهر بصره بر ساحل جزیره ... از غزاة در آنجا بجهت آنکه چون آن موضع محل ورود مراکب عجم و هند است

باید که پاسگاه جمعی از فارس و هند در آنجا پس شوند و بر اهل اسلام مضیق نرسد و از انجمله بنا کردن شهر کوفه چون

اتفاق اقامت عرب در شهر مداین واقع شد هوای آن موضع با مزاج ایشان نساخت اکثری گرفتار مرض شدند سعد بن

ابی وقاص کیفیت حال برای حضرت فاروق نوشت فرستاد وی رضی الله عنه فرمود که برای اقامت عرب

هیچ مکانی ... است که هم بری باشد و هم بحری جای وسیع بدین صفت اختیار باید نمود کردند میان

آن موضع ... و دریای ... باشد سعد برای تفحص انچنین سرزمینی مردمان را فرستاد ...

... مسمی بکوفه است اتفاق آرا واقع شد اول حال امر کرد که بناها از ... خام کنند تا میل ...

آن موضع بعمارات ... مهیا برای ... داشته مانند مسافران بسر برند بالاخره چون

حریق افتاد رخصت با حکام عمارات فرمود ... مسلمانان در آنجا ... الوان و قوی ... بحال

اصلی عود کرد و از انجمله وضع تاریخ ... از وضع تاریخ ... بود ... سنین و ...

اوبر

و حسب مشورهٔ امیرالمؤمنین حضرت فاروق ابتدای حساب تاریخ از هجرت مقرر شد و الی الیوم همان دستور جاریست در

از انجمله آنکه خالد بن ولید غلو جاه و کرّ و فر بر آن باعث شد که بعض اشخاص متوهم شده آمده بکارها معاونت کنند و انتظار حصول

فتح بسوی او [illegible] حضرت فاروق آنرا از وی [illegible] بجهت آنکه و جهش با حجتی بنفس شجاعت

پهلو زنی عنه و با حمل سعی بعض [illegible] استعانت [illegible] است و کیف [illegible] اعتبار نمود [illegible]

جرأت در مهمات موجب فریفته می باشد [illegible] و تأیید الهی را [illegible] فرموده باشد دیگر خالد بن

ولید شاعری را بر سخن خود ده هزار درم صله داد [illegible] بسمع حضرت فاروق رسید

خالد را از حکومت قنسرین معزول ساخته در مدینه رسانند و لیکن آخر عمر او را بحکومت [illegible] کرد و برای ابوعبیده

نوشته فرستاد که او را از قنسرین پیش خود [illegible] اعیان لشکر ایستاده باید و بیابد که عمامه او از سر

بر دارند و ببهای عمامه مقید سازند بعد از آن [illegible] این ده هزار از [illegible] صرف کرده است اگر از

بیت المال یا از غنیمت جاهلیه برآید خیانت کرده باشد و اگر از مال خود عطا نمود باسراف کار [illegible] بالجمله

همچنان چون [illegible] ناموس شده بودند [illegible] آنکه خالد [illegible] دست [illegible]

[illegible] دیگر لشکریان و امرا از وی [illegible] شدند و این از خصائص [illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible] و [illegible] انصار نوشت که عزل خالد نه بجهت خیانتی از وی [illegible] بلکه برای آنکه بخاطر

چنان خطور کرده که این فتوح [illegible] و قوة او [illegible] و ان الامر کله بید [illegible] و همچنین چون سعد را از عراق

معزول فرمود بجهت اختلاف قوم [illegible] فتنه [illegible] و در آخر عمر تصریح نمود که عزل سعد نه بنا بر عجز

او و نه بسبب [illegible] و خیانتی از وی بل بجهت احتیاط از [illegible] اختلاف [illegible] حالت او از

نظر مردم ساقط نشود و از انجمله آنکه سالی بقصد عمره بمکه معظمه توجه فرمود و توسیع مسجد حرام تقدیم

رسانید و [illegible] مراجعت [illegible] بین حرمین [illegible] سایه‌ها [illegible]

که اینها بسته شده باشد [illegible] کنند [illegible] و [illegible]

باستراحت تمام سیر شود فی الاستیعاب [illegible] الی عمر بن الخطاب [illegible] من قریش فنصبوا اعلام الحرم مخرمة

بن نوفل و ازهر بن عوف و سعید بن یربوع و حویطب بن عبد العزی و از انجمله آنکه توسیع مسجد [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچوب خرما در جریان وقت تمام فرمود مانند منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در

بنای مسجد جفوا احرز [illegible] بعد از آن فرمود که حصیر در مسجد فرش کنند عن عبد الله بن ابراهیم قال اول من

القی الحصیر فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم عمر بن الخطاب کان الناس اذا رفعوا رؤسهم من السجود نفضوا ایدیهم

فامر بالحصیر فجیء به من العقیق فبسط فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم اخرجه ابن ابی شیبة و از آنجمله آنکه چون سال

رماده قحط شدید طاری شد حضرت فاروق با وجوه تدبیر حل این مشکل فرمود اول آنکه بیت المال را بعبر

معمور کرده تقسیم نمود تا بجائی که مستقل رسید بعد از آن از استکثار شده تمام بار دوم آنکه نامها بامراء

امصار بانشاء فرستاد که هر یکی از محل حکومت خود طعام بمدینه روان کند ابو عبیده چهار هزار راحله

طعام بمدینه فرستاد و عمرو بن العاص صد سفینه ارزن [illegible] بار در بحر دراندک فرصتی نزدیک مدینه بالغ بیست

دوم مساوات میان [illegible] و در ایام غلا و قحط بر خود لازم گرفت که تا انتظام رفع آنجا دشت گوشت و روغن را

تناول نفرماید بشیر رانیا ساعد و از آنجمله آنکه در کوفه و بصره و غیر هما من البلاد حاکمی جدا مقرر نمود و قاضی جدا

و تحدید ارتبت العمال علی حده و این امریست که بار اول حضرت فاروق واقع شده بعد یکی از حکمتهای این تجدید

آنست که اگر بالفرض از یکی خیانتی ظاهر شود دیگری بانکار بر خیزد و اجماع صحابه و مسلمین که موجب الصدق باشد

بر خیانت بعید است و از آنجمله آنکه دفتر مسلمین وضع فرمود و رای رفات بحکمت نمود و این صحیح است و اول سنت این

اسلام و اعتبار مراتب قرب باآنحضرت صلی الله علیه وسلم و قاعده الرجل فالرجل و سابقه الرجل و بلاء الرجل و الرجل

و عیاله برعایت فرمود اگر با کسی خرد حزبه بین یا شد بدانکه غیر این لعمرودها باین التزام نیست که مقصود آنها

بعد از آن [illegible] اخرج البیهقی عن الشافعی انه قال اخبرنی غیر واحد من اهل العلم والصدق من اهل المدینة و مکة

من قبائل قریش و من غیرهم وکان بعضهم احسن اقتصاصا للحدیث من بعض وقد زاد بعضهم علی بعض فی الحدیث

ان عمر رضی الله عنه لما دوّن الدواوین قال ابدا ببنی هاشم ثم قال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یعطیهم

و بنی المطلب فاذا کانت السن فی الهاشمی قدمه علی المطلبی واذا کانت فی المطلبی قدمه علی الهاشمی فوضع

الدیوان علی ذلک و اعطاهم عطاء القبیلة الواحدة ثم استوت له عبد شمس و نوفل فی جذم النسب فقال عبد شمس

اخوة النبی صلی الله علیه وسلم لابیه و امه دون نوفل فقدمهم ثم [illegible] نوفل تسلوهم ثم استوت له عبد العزی

دعلیه

وعبد الدار فقال في بني اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم المطيبون وقال بعضهم
هم من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر سابقة فقدمهم على بني عبد الدار ثم
دعا بني عبد الدار يتلونهم ثم انفردت له زهرة فدعاها تتلو عبد الدار ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني
تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم
على مخزوم ثم دعا مخزوم يتلونهم ثم استوت له سهم وجمح وعدي بن كعب فقيل له ابدأ بعدي فقال بل اقر نفسي حيث كانت
فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن انظروا بني جمح وسهم فقيل قدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان
عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي
من رسوله ثم دعا بني عامر بن لؤي قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما رأى من
يتقدم عليه قال اكل هؤلاء تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على نفسه
لم امنعه فاما انا وبنو عدي فنقدمك ان احببت على انفسنا قال الشافعي وعند ذلك الى ان قال عباد الله فادعهم
ان تكون بعدنا اقربهم نسبا اكرمهم الله برسالاته وشرفهم بامانته خاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه
وسلم قال القاضي ابو يوسف في كتاب الخراج حدثني ابن ابي نجيح قال قدم على ابي بكر الصديق رضي الله عنه مال فقال
من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة فليات فجاءه جابر بن عبد الله فقال قال لي رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو جاء مال البحرين اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا يشير بكفيه فقال له ابو بكر خذ فاخذ بكفيه ثم عده فوجده خمسمائة
فقال خذ اليها الفا فاخذ الفا ثم اعطى كل انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعده شيئا وبقي بقية
من المال فقسم بين الناس بالسوية على الصغير والكبير والحر والمملوك والذكر والانثى فخرج على سبعة دراهم وثلث لكل
انسان فلما كان العام المقبل جاء مال اكثر من ذلك فقسمه بين الناس فاصاب كل انسان عشرون درهما قال
فجاء ناس من المسلمين فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم انك قسمت هذا المال فسويت بين الناس ومن
الناس اناس لهم فضل وسوابق وقدم فلو فضلت اهل السوابق والقدم والفضل بفضلهم قال فقال اما ما
ذكرتم من السوابق والقدم والفضل فما اعرفني بذلك وانما ذلك شيء ثوابه على الله وهذا معاش فالاسوة فيه خير من الاثرة فلما
كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه وجاءت الفتوح فضل وقال لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض

لاهل السوابق والقدم من المهاجرين والانصار ممن شهد بدرا خمسة الاف خمسة الاف وفرض لمن كان له اسلام
كاسلام اهل بدر دون ذلك انزلهم على قدر منازلهم من السوابق فقير گوید ما بیان کردیم که فقه بنده ضعیف
درست کرد این اختلاف در حکم شرعی نیست بلکه احد وجه حکم در محل اختلاف عادات است واسنا علم اخرج القاضي ابو يوسف
في كتاب الخراج عن ابي جعفر ان عمر لما اراد ان يفرض للناس وكان رأيه خيرا من رأيهم قالوا ابدأ بنفسك قال لا
فبدأ بالاقرب من رسول الله صلى الله عليه وسلم ففرض للعباس ثم لعلي حتى والى بين خمس قبائل حتى انتهى الى بني
عدي بن كعب واخرج ايضا عن الشعبي قال لما قام عمر بن الخطاب قال اذا فتح الله عليه وفتح فارس والروم جمع ناسا
من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما ترون فاني ارى ان اجعل عطاء الناس في كل سنة واجمع المال فانه
اعظم للبركة قالوا اصنع ما رأيت فانك ان شاء الله موفق قال ففرض الاعطيات فقال بمن
ابدأ فقال عبد الرحمن بن عوف ابدأ بنفسك قال لا والله ولكن ابدأ ببني هاشم رهط النبي صلى الله عليه
وسلم فكتب من شهد بدرا من بني هاشم من مولى او عربي لكل رجل منهم خمسة الاف وخمسة الاف وفرض
للعباس بن عبد المطلب رضي الله عنه اثني عشر الفا ثم فرض لمن شهد بدرا من بني امية بن عبد شمس ثم الاقرب
فالاقرب الى بني هاشم ففرض للبدريين اجمعين عربيهم ومولاهم خمسة الاف خمسة الاف وفرض للانصار
اربعة الاف اربعة الاف وكان اول انصاري فرض له محمد بن مسلمة وفرض لازواج النبي صلى الله عليه وسلم
عشرة الاف عشرة الاف وفرض لعائشة ام المؤمنين رضي الله عنها اثني عشر الفا وفرض لمهاجرة الحبشة اربعة
الاف اربعة الاف لكل رجل منهم وفرض لعمر بن ابي سلمة لمكان ام سلمة اربعة الاف فقال محمد بن عبد الله
بن جحش لم تفضل عمر علينا فقد هاجر اباؤنا وشهدوا فقال عمر افضله لمكانه من رسول الله صلى
الله عليه وسلم فليأت الذي يستعتب بام مثل ام سلمة اعتبه وفرض للحسن والحسين خمسة الاف خمسة الاف لمكانهما
من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم فرض للناس ثلثمائة واربعمائة للعربي والمولى وفرض لنساء المهاجرين والانصار
ستمائة ستمائة واربعمائة اربعمائة وثلثمائة ثلثمائة ومائتين وفرض لاناس من المهاجرين والانصار في الفين
الفين واخرج ايضا عن السائب بن يزيد قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول والله الذي لا اله الا هو ثلثا
ما احد الا وله في هذا المال حق اعطيه او منعه وما احد احق به من احد الا عبد مملوك وما انا فيه الا كاحدكم ولكنا على

منازل

منازلهم من كتاب الله تعالى وقسمنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فالرجل وبلاؤه في الاسلام والرجل وقدمه

في الاسلام والرجل وعناؤه في الاسلام والرجل وحاجته في الاسلام والله لئن بقيت ليأتين الراعي بجبل صنعاء حظه

منه هذا المال وهو مكانه فقال عمير وعمر يبقى في طلب وكان دون الديوان لعسير على حدة وكان يفرض لعسير الجيوش وقومهم

في العطاء ما بين تسعة آلاف وثمانية آلاف وسبعة آلاف على قدر ما يصلحهم من الطعام وما يقومون به

من الامور قال وكان يفرض للمنفوس اذا طرحته امه مائة درهم فاذا ترعرع بلغ به مائتين فاذا بلغ زاده قال ولما رأى

المال قد كثر قال لئن عشت الى هذه الليلة من قابل لالحقن اخرى الناس باولهم حتى يكونوا في العطاء سواء فتوفي

قبل ذلك رحمه الله تعالى قال وحدثني ابو معشر قال حدثني عمر مولى غفرة وغيره قال لما جاء عمر بن الخطاب

الفتوح وجاءته الاموال قال ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه رأى في هذا المال رأيا ولي فيه رأي آخر

لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض للمهاجرين والانصار ممن شهد بدرا

خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض لمن كان اسلامه كاسلام اهل بدر ولم يشهد بدرا اربعة آلاف اربعة

آلاف وفرض لازواج النبي صلى الله عليه وسلم اثني عشر الفا اثني عشر الفا الا صفية وجويرية فانه فرض

لهما ستة آلاف ستة آلاف فابتا ان تقبلا فقال لهما انما فرضت لهن للهجرة فقالتا انما فرضت

لهن لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه وسلم اثني عشر الفا وفرض للعباس عم رسول الله صلى الله

عليه وسلم اثني عشر الفا وفرض لاسامة بن زيد اربعة آلاف وفرض لعبد الله بن عمر ابنه ثلثة آلاف

ثلثة آلاف فقال يا ابت لم زدته علي الفا ما كان لابيه من الفضل ما لم يكن لابي وما كان له ما لم يكن

لي فقال ان ابا اسامة احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابيك وكان اسامة احب الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم منك ففرض للحسن والحسين خمسة آلاف خمسة آلاف الحقهما بابيهما لمكانهما من رسول الله

صلى الله عليه وسلم وفرض لابناء المهاجرين والانصار الفين الفين فمر به عمر بن ابي سلمة فقال زيدوه الفا فقال

محمد بن عبد الله بن جحش ما كان لابيه ابي سلمة ما لم يكن لآبائنا وما كان له ما لم يكن لنا فقال اني فرضت له

بابيه ابي سلمة الفين وزدته بامه ام سلمة الفا فان كانت لك ام مثل ام سلمة زدتك الفا وفرض لاهل مكة

والناس ثمانمائة فجاءه طلحة بن عبيد الله بابنه عثمان بن عبيد فرض له ثمانمائة فمر به النضر بن انس فقال عمر

فرضت لهذا العجمي فقال طلحة جئتك بمثله ففرضت له ثمانمائة وفرضت لهذا العجمي فقال ان ابا هذا لقيني يوم احد
فقال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قد قتل فقال ان الله حي لا يموت فقاتل حتى قتل وهذا يرعى الشاء في مكانه
كذا وكذا افجعل بينهما علاقة تغيير وجهي توان دانست كه فاروق اعظم در بعض سنين قدري اعطاي كرده باشد و
بعض مردم را در سال ديگر قدري اكثر و اين وجه جمع است در محل اختلاف روايات والله اعلم و از آنجمله آنكه
عثمان بن حنيف و حذيفة بن اليمان را بر مساحت سواد عراق فرستاد و بر سواد خراجي مقرر فرمود در كتاب
الخراج [illegible] از آنجا خراج [illegible] نقل كرده ميشود قال ابو يوسف حدثني السري بن اسماعيل عن عامر الشعبي ان عمر بن الخطاب مسح السواد
فبلغ ستة وثلثين الف الف جريب وانه وضع على جريب الزرع درهما وقفيزا وعلى الكرم [illegible] عشرة دراهم وعلى الرطبة
خمسة دراهم وعلى الرجال اثني عشر درهما واربعة وعشرين وثمانية واربعين درهما زاد ابو يوسف عن بعض مشايخه
ايضا وعلى جريب النخل ثمانية وعلى جريب القصب ستة ذكر ابو يوسف [illegible] جزيره و ساير بلدان كه
انتظام حضرت فاروق [illegible] و تعداد آن طول دارد اينجا نكته را بايد فهميد كه فاروق اعظم در هر شهر
خراجي و جزيه معين كرده موافق حال آن شهر و از آنجمله آنكه چون با كفار مسالمه فرمود شرطها ملحوظ داشته
بعضي شروط با هر قومي شرطي و لهذا آثار مختلف افتاده اند قال ابو يوسف حدثني عبد الله بن سعيد بن ابي سعيد
عن جده عن عمر بن الخطاب كان اذا صالح قوما اشترط عليهم ان يؤدوا من الخراج كذا وكذا وان يقروا ثلثة ايام
ويهدوا الطريق ولا يمالئوا علينا عدونا ولا يؤووا لنا محدثا فاذا فعلوا ذلك فهم آمنون على دمائهم ونسائهم
وابنائهم واموالهم ولهم بذلك ذمة الله وذمة رسوله صلى الله عليه وسلم ونحن برآء من معرة الجيش و از آنجمله
آنكه تهيه اسباب [illegible] و جهاد [illegible] قال ابو يوسف وحدثني شيخ لنا قديم حدثني اشياخ قالوا كان
لعمر بن الخطاب اربعة آلاف فرس موسومة في سبيل الله فاذا كان في عطاء الرجل خفة او كان محتاجا اعطاه الفرس
وقال ان عنيته او ضيعته من علف او شرب فانت ضامن وان قاتلت عليه فاصيب او اصبت فليس عليك شيء
وازين بابست [illegible] عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحمل في العام الواحد على اربعين الف بعير و از آنجمله آنكه
[illegible] را در بيت المال داخل نمود [illegible] بايد از آنجا [illegible] نمايد قال ابو يوسف وحدثني
بعض اهل المدينة من المشيخة القدماء قال [illegible] في الديوان ان عمر اصطفى [illegible] وآل كسرى وكل من فر عن

ارفز

ارزند و قتیل فی المعرکة وکل مغیض ما اذا احتبه فسکان ینقطع منه ومستاقیل و ازان جمله آنکه بر بحر ملاحان را

نفقه تمام تحصیل نمایند قال ابو یوسف حدثنی الحسن بن عمارة عن عمرو بن دینار عن طاوس عن عبد الله بن عباس

ان عمر بن الخطاب استعمل یعلی بن امیة علی البحر فکتب الیه فی عنبرة وجدها رجل علی الساحل یسأله عنها وعما فیها

فکتب الیه انه سیب من سیب الله فیها وفیما اخرج الله منه الخمس قال ابن عباس و ذلک رای فعیر گویند فقها درین مسئله

مختلف اند و اگر پادشاهی عمل نماید شود بدین ... الا آنچه درین روایة عمل کند درست باشد و ذلک مختار ابی یوسف

... تجوز ... و ... آن اگر بر روایة احمد عمل کند جایز است و آن همه را

از وقوع در مظالم و از آنجمله آنکه عمل ما را امانت و دیانت و ایشان را ابلاغ دعوه موعظه فرموده و ...

آن ... چند ایراد کنیم قال ابو یوسف حدثنی المجالد بن سعید عن عامر عن المحرر بن ابی هریرة عن

ابیه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه دعاه ... بعد النبی صلی الله علیه وسلم فقال اذا لم تعنتنی فمن یعیننی فقد

بعثتک فقال یا ابا هریرة ... البحرین و هجر ... العام قال فذهبت فجئت فی آخر السنة بعشرین الف خمس

الف فقال ما رایت مالا مجتمعا قط اکثر من هذا فیه دعوة مظلوم او مال یتیم او ارملة قال قلت لا والله

بیس ... الله ... اذا ان ذهبت انت بالسهام وانا بالمونة قال و حدثنی محمد بن ابی حمید قال حدثنا

اشیاخنا ان ابا عبیدة بن الجراح قال لعمر بن الخطاب رضی الله عنهما دنست اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال له عمر یا ابا عبیدة اذا لم استعن باهل الدین علی دینی فبمن استعین قال اما ان فعلت فاغنهم بالعمالة عن

الخیانة یقول اذا استعملتهم فاجزل لهم فی العطاء والرزق لا یحتاجون وحدثنی عبد الملک بن ابی سلیمان عن عطاء

قال کتب عمر بن الخطاب الی عماله ان یوافوه بالموسم فوافوه فقام فقال ایها الناس انی بعثت عمالی هولاء

علیکم ولم استعملهم لیصیبوا من ابشارکم ولا من دمائکم ولا من اموالکم فمن کانت له مظلمة عند احد منهم فلیقم قال فما

قام من الناس یومئذ غیر رجل واحد فقال یا امیر المومنین عاملی فلان ضربنی مائة سوط قال فقال عمر اتضربه مائة سوط قم

فاستقد منه فقام الیه عمرو بن العاص فقال یا امیر المومنین ان تفتح هذا علی عمالک کبر علیهم وکانت سنة

یاخذ بها من بعدک فقال عمر انا لا اقید منه وقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقید من نفسه قم فاستقد فقال له

عمرو دعنا اذا فلنرضه قال فقال دونکم قال فارضوه بان اشتریت منه بمائتی دینار کل سوط بدینارین

حدثني عبد الله بن الوليد عن عاصم بن ابي النجود عن ابن ابي مجلز عن ... بن ثابت قال كان عمر اذا استعمل رجلا
اشهد عليه رهطا من الانصار وغيرهم واشترط عليه اربعا الا يركب برذونا ولا يلبس ثوبا رقيقا ولا ياكل
نقيا ولا يغلق بابا دون حوائج الناس ولا يتخذ حاجبا قال فبينما هو يمشي في بعض طرق المدينة اذ هتف به رجل
اترى هذه الشروط تنجيك من الله وعاملك عياض بن غنم على مصر قد لبس الرقيق واتخذ الحاجب فدعا محمد بن مسلمة
وكان رسوله الى العمال فبعثه وقال ائتني به على الحال التي تجده عليها قال فاتاه فوجد على بابه حاجبا فدخل عليه
فاذا عليه قميص رقيق قال اجب امير المومنين فقال اطرح علي قبائي فقال لا الا على حالك هذه فقدم به عليه فلما راه عمر قال
انزع قميصك ودعا بمدرعة صوف وربيضة غنم وعصا فقال البس هذه المدرعة وخذ هذه العصا وارع هذه
الغنم واشرب واسق من مر بك واحفظ الفضل علينا قال اسمعت قال نعم والموت خير من هذا فجعل يرددها عليه ويردد
الموت خير من هذا فقال عمر ولم تكره هذا وانما سمي ابوك غنما لانه كان يرعى الغنم اترى يكون عندك خير قال نعم يا
امير المومنين قال انزع ورده الى عمله قال فلم يكن عامل يشبهه وحدثني الاعمش عن ابراهيم قال كان عمر بن الخطاب
رضي الله عنه اذا بلغه ان عامله لا يعود المريض ولا يدخل عليه الضعيف نزعه وحدثني عبيد الله بن ابي حميد عن
ابي المليح قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري ان اس الناس في مجلسك ووجهك حتى لا ييأس ضعيف
من عدلك ولا يطمع شريف في حيفك وحدثني شيخ من علماء اهل الشام قد ادرك الناس عن عروة بن رويم قال
كتب عمر بن الخطاب رضي الله عنه الى ابي عبيدة بن الجراح وهو بالشام اما بعد فاني كتبت اليك بكتاب لم الك
ونفسي خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظى بافضل حظك اذا حضرك الخصمان فعليك بالبينات العدول
والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترى قلبه وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته
وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به راسا واحرص على الصلح ما لم يستبن لك القضاء والسلام وحدثني
محمد بن اسحق قال حدثني من سمع طلحة بن معدان اليعمري قال خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم
صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق واستغفر له ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان
يطاع في معصية الله واني لم اجد في هذا المال مصلحة الا خلالا ثلثا ان يوخذ بالحق ويعطى في الحق ويمنع من الباطل
وانما انا ومالكم كولي اليتيم ان استغنيت استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ... ودع اعدا

بظلم

يظلم أحدا ولا يعتدي عليه حتى يضع خده على الأرض وأضع قدمي على الخد الآخر حتى يذعن للحق ولكم علي أيها الناس
خصال أذكرها لكم علي ألا أجتبي شيئا من خراجكم ولا ما أفاء الله عليكم إلا من وجهه ولكم علي إذا وقع في يدي
ألا يخرج مني إلا في حقه ولكم علي أن أزيد أعطياتكم وأرزاقكم إن شاء الله وأسد ثغوركم ولكم علي ألا
ألقيكم في المهالك ولا أجمركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الأمناء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الأمراء
يحل فيه أقوام للآخرة يطلبون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب ألا فمن أدرك ذلك
منكم فليتق الله ربه وليصبر يا أيها الناس إن الله عظم حقه فوق حق خلقه فيما عظم حقه ولا يأمركم أن تتخذوا
الملائكة والنبيين أربابا أيأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون ألا وإني لم أبعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتكم أئمة
الهدى يهتدى بكم فأدروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الأبواب دونهم
فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار إلى قتلهم فإذا رأيتم بهم كلالة
فكفوا عن ذلك فإن ذلك أبلغ في جهاد عدوكم أيها الناس إني أشهدكم على أمراء الأمصار أني لم أبعثهم إلا ليفقهوا
الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا بينهم فإن أشكل شيء رفعوه إلي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه
يقول لا يصلح هذا الأمر إلا الشدة في غير تجبر واللين في غير وهن وحدثني عبد الله بن أبي عبيدة عن أبي المليح بن أسامة الهذلي
قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال أيها الرعاة إن لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والمعونة على الخير أيها الرعاة
إنه ليس من حلم أحب إلى الله ولا أعم نفعا من حلم إمام ورفقه وليس جهل أبغض إلى الله ولا أعم ضررا من جهل إمام وخرقه
ومن يأخذ بالعافية فيما بين ظهرانيه يعطى العافية ممن فوقه وفي الاستيعاب في يزيد بن أبي سفيان واستخلف
أخاه معاوية فلما هلك كتب إليه عمر بعهده على ما كان يزيد يلي من عمل الشام ورزقه ألف دينار في كل شهر وقال الزبير
ولما أتى عمر الشام رأى معاوية فقال هذا كسرى العرب وكان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال أنت صاحب
الموكب العظيم قال نعم يا أمير المؤمنين قال مع ما بلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات ببابك قال مع ما يبلغك
من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بأرض جواسيس العدو بها كثير فيجب أن نظهر من عز السلطان ما نرهبهم به فإن
أمرتني فعلت وإن نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما سألتك عن شيء إلا تركتني في مثل رواجب الضرس لئن كان
حقا ما قلت إنه لرأي أريب وإن كان باطلا إنها لخدعة أديب قال فمرني يا أمير المؤمنين قال لا آمرك

ولا نهاب فقال عمر يا امير المؤمنين احسن ما اصنع الحق ما اذ وردت فيه قال لعمري معاذ [illegible] ومعاذ [illegible]
استعمله . نعم الاستيعاب لعلي بن امية استعمل ابو بكر علي بلاد حلوان في الردة ثم عمل لعمر علي بعض اليمن

[illegible] عمر وامره ان يحمل علي رحله الي المدينة فمشي خمسا ايام من صنعاء الي صعدة وبلغه موت عمر فركب فرس

الاستيعاب النعمان بن عدي العدوي ولاه عمر ميسان ولم يول عمر رجلا من قومه بني عدي غيره فلما دام بها قال شعرا علي

المشهور منه الي ميسان قال علي يا انت الحالي الي بلاد ... كتبها اليها وهي [illegible] من مبلغ الحسناء ان حليلها بميسان

يسقي في زجاج وحنتم اذا شئت غنتني دهاقين قرية وصناجة تحذو علي كل ميسم اذا كنت ندماني فبالاكبر

اسقني ولا تسقني بالاصغر المتثلم لعل امير المؤمنين يسوءه تنادمنا في الجوسق المتهدم فبلغ ذلك عمر فكتب

اليه بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول

الاية اما بعد فقد بلغني قولك لعل امير المؤمنين يسوءه تنادمنا في الجوسق المتهدم وايم الله لقد ساءني ذلك فعزله

فلما قدم عليه ساله فقال والله ما كان من هذا شي وما كان الا فضل شعر وجدته وما شربتها قط فقال عمر اظن

ذلك ولكن لا تعمل لي عملا ابدا . ازاله الخلفا كه بر شوارع طرقها بنزل افتاند زكوة از مسلمين عشور

از حربيان تحصيل نمود قال ابو يوسف حدثنا اسمعيل بن ابراهيم بن المهاجر قال سمعت ابي يذكر قال سمعت زياد

بن حدير قال ان اول من بعث عمر بن الخطاب علي العشور لانا قال فامرني ان لا افتش احدا وما مر علي من شي اخذت

من حساب اربعين درهما درهما من المسلمين واخذت من اهل الذمة من عشرين واحدا وممن لا ذمة له العشر قال وامرني

ان اغلظ علي نصارى بني تغلب قال انهم قوم من العرب وليسوا من اهل الكتاب فلعلهم يسلمون قال وكان عمر قد

اشترط علي نصارى بني تغلب ان لا ينصروا اولادهم . وحدثنا السري بن اسمعيل عن عامر الشعبي عن زياد بن حدير الاسدي

ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه بعثه علي [illegible] العراق والشام وامره ان ياخذ من المسلمين ربع العشر ومن

اهل الذمة نصف العشر [illegible] عليه رجل من بني تغلب من نصارى العرب ومعه فرس فقوموها بعشرين

الفا فقال اعطني الفرس واخذ مني تسعة عشر [illegible] او امسك الفرس واعطني الفا فاعطاه الفا وامسك الفرس قال

ثم مر عليه راجعا في سنته فقال له اعطني الفا اخرى فقال التغلبي كلما مررت بك تاخذ مني الفا قال نعم فرجع

التغلبي الي عمر بن الخطاب فوافاه بمكة وهو في بيت فاستاذن عليه فقال من انت قال رجل من نصارى العرب

ودفع عليه حقيبة فقال له عمر كفيت ولم يزده على ذلك قال فرجع الرجل إلى زياد بن حدير وقد وطن نفسه على أن

يعطيه ألفا فوجد كتاب عمر قد سبق إليه من مر عليك فأخذت منه صدقة فلا تأخذ منه شيئا إلى مثل ذلك اليوم

من قابل إلا أن تجد فضلا قال فقال الرجل قد والله كانت نفسي طيبة أن أعطيك ألفا وإني أشهد الله أني

بريء من النصرانية وإني على دين الرجل الذي كتب إليك هذا الكتاب وان جمله با جمیع یاران مسلمان

شد و اذن داد که در دار الاسلام درآیند و با مسلمانان بیع و شری کنند قال ابو یوسف حدثنا عبد الملك بن

جريج عن عمرو بن شعيب أن أهل منبج قوم من أهل الحرب وراء البحر كتبوا إلى عمر بن الخطاب دعنا ندخل أرضك تجارا

وتعشرنا قال فشاور عمر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فأشاروا عليه به فكانوا أول من عشر من أهل الحرب

در آن اكتفا ... باحسان اهل ذمه تاکید فرمود قال ابو يوسف حدثني حصين بن عبد الرحمن عن عمرو بن ميمون عن عمر أنه قال أوصي الخليفة

من بعدي بأهل الذمة أن يوفي لهم بعهدهم وأن يقاتل من ورائهم وألا يكلفوا فوق طاقتهم قال وحدثنا هشام

بن عروة عن أبيه أن عمر بن الخطاب مر بطريق الشام وهو راجع في مسيره من الشام على قوم قد أقيموا في الشمس يصب

على رؤوسهم الزيت فقال ما بال هؤلاء فقالوا عليهم الجزية لم يؤدوها فهم يعذبون حتى يؤدوها فقال عمر فما يقولون

وما يعتذرون به في الجزية قالوا يقولون لا نجد قال فدعوهم لا تكلفوهم ما لا يطيقون فإني سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول لا تعذبوا الناس فإن الذين يعذبون الناس في الدنيا يعذبهم الله يوم القيامة وأمر بهم

فخلي سبيلهم وحدثني عمر بن نافع عن أبي بكر قال مر عمر بن الخطاب بباب قوم وعليه سائل يسأل شيخ كبير ضرير

البصر فضرب عضده من خلفه وقال من أي أهل الكتاب أنت قال يهودي قال فما ألجأك إلى ما أرى قال أسأل الجزية

والحاجة والسن قال فأخذ عمر بيده إلى منزله فرضخ له بشيء من المنزل ثم أرسل إلى خازن بيت المال فقال انظر

هذا وضرباءه فوالله ما أنصفناه إذ أكلنا شبيبته ثم نخذله عند الهرم إنما الصدقات للفقراء والمساكين

والفقراء هم المسلمون وهذا من مساكين أهل الكتاب ووضع عنه الجزية وعن ضربائه قال أبو بكر أنا شهدت

ذلك من عمر ورأيت الشيخ ... آنکه تفحص مجامع با ... فتنه سرنخیزد قال ابو یوسف حدثني

إسرائيل عن سماك بن حرب عن ... سلامة قال ضرب عمر بن الخطاب رجلا وناسا ازدحموا على حوض ... فلقيه علي فسأله فقال إني أخاف أن أكون قد هلكت قال علي إن كنت ضربتهم على غش وعادة

فقد تکلمت و ارکمت ضوءهم علی شیء و اخلاص فلا باس انما انت دارع و انما انت مودب و از انجمله آنکه

شخصی را بی حدیده فرمود از شجو فی الاصوات بحق ثابت الزبیر فان یعود دعا بکلام لا تزیل بلغیا

و اعده تک [illegible] القاطع شاسی فنسبه از برفاره الی عمر فبان عمر حسان بن ثابت فبعث الی [illegible]

و انه یجود [illegible] فی المطبوعة حتی شفع عبد الرحمن بن عوف فاطلقه بعد ان علیه

العهد و عده ان لا یعود ابدا و از انجمله آنکه فاروق اعظم درمعرفت اخلاق رجال

و [illegible] دانستن رتبه هریکی که او را در آن مرتبه می باید داشت حذاقت عجیب داشت

و اکثر آن از [illegible] رضی الله عنه می توان شمرد و در اصل رکن اعظم خلافت همین خصلت

است و [illegible] تحقیق هر کلمه که گفته است بالآخره مصداق آن کلمه از وی بظهور آمد فی الاستیعاب

کتب الی النعمان بن مقرن استشر و استعن فی حربک بطلیحه و عمرو بن معدیکرب و لا تولهما من الامر شیئا

فان کل صانع اعلم بصناعته و فی الاستیعاب کعب بن سور کان جالسا عند عمر فجاءت امراة فقالت

ما رأیت قط رجلا افضل من زوجی انه لیبیت لیله قائما و یظل نهاره صائما فی الیوم الحار ما یفطر

فاستغفر لها عمر و اثنی علیها و قال مثلک اثنی بالخیر و قاله فاستحیت المراة و قامت راجعة فقال

کعب بن سور یا امیر المومنین هلا اعدیت المراة علی زوجها اذ جاءتک تستعدیک فقال اکذلک ارادت

قال نعم قال ردوا علی المراة فردت فقال لها لا باس بالحق ان تقولیه ان هذا زعم انک جئت تشکین

انه یجتنب فراشک قالت اجل انی امراة شابة و انی ابتغی ما ابتغی النساء فارسل الی زوجها فجاء فقال

لکعب اقض بینهما فقال یا امیر المومنین احق بان یقضی بینهما فقال عزمت علیک لتقضین بینهما فانک

فهمت من امرهما ما لم افهم قال فانی اری انها کانها امراة اربعة ایام کان لزوجها اربعة نسوة فاذا لم

یکن غیرها فانی اقضی له بثلثة ایام و لیالیهن یتعبد فیهن و لها یوم و لیلة فقال عمر والله ما رایک

الاول باعجب الی من الآخر اذهب فانت قاض علی البصرة و فی الاستیعاب النعمان بن مقرن

قدم المدینة مع [illegible] سعد بفتح القادسیة و ورد علیه عمر اجتماع اهل اصبهان و همدان و الری و آذر

بیجان و نهاوند فاقلقه [illegible] اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له علی بن ابی طالب

اهل الكوفة غضبوا ثلثه وبعث ثلثيهم على قدر اسهم والعبت الى ابلا بعده قال فشكوا اليه عليهم عمر على فقال

ان اصلح رايا واعلم فقال لاستعملن عليهم رجلا يكون له فخرج الى المسجد فوجد النعمان بن مقرن يصلي فسرحه

وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك وقد روى اية قال ان قتل نعمان فحذيفة وان قتل فجرير فعفيه البجلي

فاصابهم فلا الى نهاوند كان اول صريع واخذ الراية حذيفة ففتح الله عليهم فلما جاء خبره عمر نعاه الى

الناس على المنبر ووضع يده على راسه يبكي و ابن سعد اين روايت را از صحيح ... روايت در روايت ديگر نعمان دلالت

كرده بعد حضرت فاروق از عبان موضع اورا الحرب كرد بامور فرموده وفي الاستيعاب عبد الله بن الارقم قال

مالك بلغني ان قرارد على سول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عني قال عبد الله بن الارقم

فاجاب عنه واتى به اليه فاعجبه ونفذه وكان عمر حاضرا فاعجبه ذلك من عبد الله بن الارقم فلم يزل له ذلك

في نفسه يقول اصاب ما اراده رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما ولي عمر استعمله على بيت المال وكان عمر يقول

ما رايت احدا اخشى لله منه عبد الله بن الارقم وقال عمر له لو كان لك مثل سابقة القوم ما قدمت عليك

احدا وفي الاستيعاب بعث عمر بن الخطاب عبد الله بن مسعود الى الكوفة مع عمار بن ياسر وكتب اليهم اني قد

بعثت اليكم عمار بن ياسر اميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى

الله عليه وسلم من اهل بدر فاقتدوا بهما واسمعوا من قولهما وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي قال عمر في

عبد الله بن مسعود كنيف ملئ علما وفي الاستيعاب عن ابن عباس قال بينا انا امشي مع عمر يوما اذ تنفس نفسا

ظننت انه قد قضت اضلاعه فقلت سبحان الله والله ما اخرج هذا منك يا امير المومنين الا امر عظيم

قال ويحك يا ابن عباس ما ادري ما اصنع بامة محمد صلى الله عليه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله قادر

ان تضع ذلك مكان الثقة قال اني اراك تقول ان صاحبكم اولى الناس بها يعني عليا قلت اجل

والله اقول ذلك في سابقته وعلمه وقرابته وصهره ... انه كما ذكرت ولكنه كثير الدعابة قلت فعثمان

قال والله لو فعلت لجعل بني ابي معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله ... لو فعلت لفعل ولو

فعل لفعلوا فوثب الناس اليه فقتلوه قلت طلحة بن عبيد الله قال الاكيسع هو ازهى من ذلك ما كان

الله ليرى اولية امر امة صلى الله عليه وسلم وهو على ما فيه من الزهو قلت الزبير بن العوام قال اذا

كان يصلي بالناس ... قال قلت سعد بن أبي وقاص قال ذلك صاحب مقنب يقاتل عليه قلت عبد الرحمن بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عن ذلك والله يا

ابن عباس ما يصلح لهذا الأمر إلا القوي في غير عنف اللين في غير ضعف الجواد في غير سرف الممسك

في غير بخل قال ابن عباس وكان عمر كذلك والله وفي الاستيعاب جرى ذكر معاوية عند عمر يوما فقال دعوا من ذم

فتى قريش من يضحك في الغضب ولا ينال ما عنده إلا على الرضى ولا يؤخذ ما فوق رأسه إلا من تحت

قدميه وفي الاستيعاب استشار عمر الصحابة في رجل يوجهه إلى العراق فأجمعوا جميعا على عثمان بن حنيف

وقالوا إن تبعثه إلى أهم من ذلك فإن له بصرا وعقلا ومعرفة وتجربة فأسرع عمر إليه فولاه مساحة

الأرض فضرب عثمان على كل جريب من الأرض يناله الماء عامرا أو غامرا درهما وقفيزا فبلغت جباية

سواد العراق قبل أن يموت عمر بعام مائة ألف ألف ونيفا في الاستيعاب أيضا كان عتبة بن غزوان

أول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما بعثه إليها يا عتبة إني أريد أن أوجهك

لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتحها عليكم فسر على بركة الله ويمنه اتق الله ما استطعت واعلم أنك ستأتي

حومة العدو وأرجو أن يعينك الله عليهم ويكفيكهم وقد كتبت إلى العلاء الحضرمي أن يمدك بعرفجة بن هرثمة

وهو ذو مجاهدة للعدو ومكايدة فشاوره وادع إلى الله فمن أجابك فاقبل منه ومن أبى فالجزية

عن يد مذلة وصغار وإلا فالسيف في غير هوادة واستنفر من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد و

كابد العدو واتق الله ربك فافتتح عتبة بن غزوان الأبلة ثم اختط البصرة وفي الاستيعاب

من حديث الشعبي أن عدي بن حاتم قال لعمر إذ قدم عليه ما أظنك تعرفني قال وكيف لا أعرفك وأول

صدقة بيضت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طي أعرفك آمنت إذ كفروا وأقبلت

إذ أدبروا ووفيت إذ غدروا وأقررت إذ [illegible] ... ليس شيء بعد هذا [illegible] حال عن

[illegible] الرياحي النضرة أن أبا موسى قدم على عمر ومعه كاتب نصراني فرفع كتابه

إلى عمر ولم يعلم أنه نصراني فقال لأبي موسى أين كاتبك هذا حتى يقرأ الكتاب على الناس فقال

أبو موسى يا أمير المؤمنين إنه لا يدخل المسجد قال لم أجنب هو قال لا ولكنه نصراني فانتهره عمر وقال

لا تدنوهم

لا تدنوهم وقد اقصاهم الله ولا تكرموهم وقد اهانهم الله ولا تأمنوهم وقد خونهم الله وقد نهيتكم عن
استعمال اهل الكتاب فانهم يستحلون الرشا، وفي رواية ان عمر قال لابي موسى ائتني برجل ينظر في حسابنا
فاتاه بنصراني فقال الم اكن تقدمت اليك ان لا تفعل وقد فعلت سالتك بالله الا تركته فا[illegible] و[illegible]
خلافت دینیه و از آنجمله آنکه بنفس نفیس عسس میفرمود و احیانا این امر [illegible] و فایده اولی
اطلاع بر احوال رعیت تا هرجا خللی یافته شود تدارک آن نموده آید و ملوک عدالت پیشه برای ظهور
این فایده منهیان و سوانح نگاران مقرر کرده اند و فایده ثانیه محافظت ضعفا از دست برد سرّاق
و پادشاهان برای رعایت این مصلحت عسس مقرر فرموده اند و تخفیف مصلحتی که ملوک مر
آن شخص معین ساخته اند حضرت فاروق بنفس نفیس [illegible] التزام مباشرت آن می نمود تا به تحقیق
قطعی مطلع شود و ضابطه برای آن قرار دهد و از این قبیل است حکایت تعهد انساء اغزاه و خلفت
فاروق رضی الله عنه و ادوار رضی الله عنه در اوقات عسس اتفاقات عجیبه روی داده است
درضمن دو سه حکایت تقریر آن عجایب کنیم عن زید بن اسلم عن ابیه قال خرجت مع عمر الى السوق فلحقته
امراة شابة فقال يا امير المؤمنين هلك زوجي وترك صبية صغارا والله ما ينضجون كراعا ولا لهم ضرع
ولا زرع وخشيت عليهم الضبع وانا ابنة خفاف بن ايماء الغفاري وقد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى
الله عليه وسلم فوقف معها ولم يمض وقال مرحبا بنسب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في
الدار فحمل عليه غرارتين ملاهما طعاما وجعل بينهما نفقة وثيابا ثم ناولها خطامه فقال اقتاديه فلن يفنى
حتى ياتيكم الله بخير فقال الرجل يا امير المؤمنين اكثرت لها فقال ثكلتك امك والله اني لارى ابا هذه
واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما فيه اخرجه البخاري [illegible] وفي الرياض عن
ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلى فقال عمر لعبد الرحمن هل لك ان تحرسهم الليلة من السرق
فباتا يحرسانهم ويصليان ما كتب الله لهما فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال لامه اتقي الله واحسني الى
صبيك ثم عاد الى مكانه فسمع بكاءه فعاد الى امه فقال لها مثل ذلك ثم عاد الى مكانه فلما كان من آخر الليل
سمع بكاءه فاتى امه فقال ويحك اني لاراك ام سوء ما لي ارى ابنك لا يقر منذ الليلة قالت يا عبد

تشتهي منذ الليالي الى اربعة عشر فطام فيابى قال ثم قالت لان عمر لا يفرض الا للمفطوم قال فكر رسول
كيدا وكم قد اهلكت قال لا تعجليه فصلى الفجر وما يستمع الناس قراءته من البكاء فلما سلم قال يا بؤسا لعمر
كم قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا ينادي ان لا تعجلوا صبيانكم على الفطام وانا نفرض لكل مولود
في الاسلام وكتب بذلك في الآفاق ان يفرض لكل مولود في الاسلام اخرجه صاحب الصفوة
وفيه عن عروة بن رديم قال بلغنا ان عمر بن الخطاب تصفح الناس فسألهم عن امرائهم فجاءهم اهل حمص
فقال كيف اميركم قالوا خير امير يا امير المؤمنين الا انه قد بنى علية يكون فيها فكتب
كتابا وارسل بريدا وامره ان يذهب باب عليته فاجمع حطبا واحرق باب عليته فلما قدم جمع حطبا
واحرق باب العلية فدخل عليه الناس فخبروه ان هنا رجلا يحرق باب عليتك فقال دعوه فانه رسول امير
المؤمنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يضع الكتاب من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبسوه عني في
الشمس ثلاثة ايام فحبسوه ثلاثا حتى اذا كان بعد ثلاث قال يا ابن قرط الحقني الى الحرة وفيها ابل
الصدقة وغنمها حتى اذا جاء الحرة التي فيها ثم قال انزع ثيابك فاتزر بعباءة ثم ناوله الدلو
فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى لغب فقال يا ابن قرط متى كان عهدك بهذا قال قريبا يا امير المؤمنين
قال فلهذا بنيت العلية واشرفت بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عملك ولا تعد وفيه
انس بن مالك بينما امير المؤمنين عمر يعس ذات ليلة اذ مر باعرابي جالس بفناء خيمة فجلس يحدثه ويسائله ويقول
ما اقدمك هذه البلاد فبينا هو كذلك اذ سمع انين امرأة من الخيمة فقال من هذا الذي اسمع انينه فقال امرأة ليس عندها احد
امرأة تمخض فرجع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له
هل لك ان تأذن لهذه المرأة ان تدخل عليها فتؤنسها فاذن لها فدخلت فلم يلبث ان قالت يا امير المؤمنين
بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من بين يديه وجعل يعتذر اليه وقال لا عليك ان اصبحت
فاتنا فلما اصبح اتاه ففرض لابنه في الذرية واعطاه وفيه عن اسلم ان عمر لما رجع من الشام الى المدينة انفرد عن
الناس ليعرف اخبار رعيته فمر بعجوز في خباء لها فقصدها فقالت ما فعل عمر قال هو ذا قد اقبل من الشام قالت لا جزاه الله
عني خيرا قال ويحك ولم قالت لانه والله ما نالني من عطائه منذ ولي الى يومنا هذا دينار ولا درهم قال ويحك وما

بلى

يا سيدي عمر ما لك وانت في هذا الموضع فقالت سبحان الله ما ظننت ان احدا يلي على الناس ولا يدري ما بين مشرقها ومغربها

فقبل عمر رأسه وهو يبكي ويقول واعمراه واضيعاه كل احد افقه منك يا عمر ثم قال لها يا امة الله تبيعيني ظلامتك فاني ارحم

من النار فقالت لا تهزأ بنا رحمك الله فقال لها عمر لست بهزؤ فلم يزل بها حتى اشترى ظلامتها منها بخمسة وعشرين دينارا

فبينما هو كذلك اذ اقبل علي بن ابي طالب وابن مسعود فقالا السلام عليك يا امير المؤمنين فوضعت المرأة يدها على رأسها

وقالت واسوأتاه شتمت امير المؤمنين في وجهه فقال لا عليك يرحمك الله ثم طلب قطعة جلد يكتب فيه فلم يجد فقطع

قطعة من فروة كان يلبسها وكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى عمر ظلامته فلانة منها منذ ولي الى يوم كذا

بخمسة وعشرين دينارا فما تدعي عند وقوفه في المحشر بين يدي الله عز وجل فعمر منه بريء شهد على ذلك علي بن ابي طالب

وعبد الله بن مسعود ثم دفع الكتاب الى علي وقال اذا انا تقدمتك فاجعلها في كفني وفيه عن الاوزاعي ان عمر بن الخطاب

خرج في سواد الليل فرآه طلحة فذهب عمر فدخل بيتا ثم خرج ودخل بيتا آخر فلما اصبح طلحة ذهب الى ذلك البيت فاذا

بعجوز عمياء مقعدة فقال لها ما بال هذا الرجل يأتيك قالت انه يتعاهدني منذ كذا وكذا يأتيني بما يصلحني ويخرج عني الاذى

فقال طلحة ثكلتك امك يا طلحة اعثرات عمر تتبع اخرجه صاحب الصفوة وابو الفضل وفيه روي انه كان يطوف ليلة في

المدينة فسمع امرأة تقول تطاول هذا الليل وازور جانبه وليس الى جنبي خليل الاعبه فوالله لولا الله تخشى

عواقبه لزعزع من هذا السرير جوانبه مخافة ربي والحياء يكفني واكرم بعلي ان تنال مراكبه وفي رواية ولكنني

اخشى رقيبا موكلا بانفسنا لا يفتر الدهر كاتبه فسأل حفصة كم تصبر المرأة عن الرجل فقالت شهر وفي الثاني

يقل الصبر وفي الثالث ينفد الصبر فكتب الى امراء الاجناد ان لا تحبسوا رجلا عن امرأته اكثر من اربعة اشهر وفيه

انه بينما عمر يعس سمع امرأة تقول دعتني النفس بعد خروج عمرو الى اللذات تطلع اطلاعا فقلت لها عجلت فلا

تطاوعيني … اقامة ربا … ان الشيب … وحرمة تحللني قناعا فقال لها عمر ما الذي يمنعك

من … الحياء واكرام زوجي قال عمر ان في الحياء … منه استحيي … ومنه الخفي التقي

ينقدني اخرجها ابن ابي الدنيا وفي الاحياء روي ان عمر كان يعس بالمدينة ذات ليلة فرأى رجلا وامرأة على

فاحشة فلما اصبح قال للناس ارأيتم لو ان اماما رأى رجلا وامرأة على فاحشة فاقام عليهما الحد ما كنتم فاعلين

قالوا انما انت امام فقال علي ليس لك ذلك اذا يقام الحد عليك ان الله تعالى لم يأمن على هذا الامر اقل من اربعة شهداء ثم تركهم

ما شاء الله ان يشركهم بما لهم حتى القوم مثل مقاماتهم الاولى و قال علي مثل مقالته قال النوفلي دخلت ليلى الى عمر
كان عمر به اخي هذه السنة و فيه عن عبد الرحمن بن عوف قال حرست مع عمر ليلة بالمدينة فبينا نحن نمشي اذ شب
لنا سراج فانطلقنا نؤمه فلما دنونا اذا باب مغلق على قوم لهم اصوات ولغط فاخذ عمر بيدي فقال اتدري بيت
من هذا قلت لا قال هذا بيت ربيعة بن امية بن خلف وهم الآن شرب فما ترى قلت ارى انا قد اتينا ما نهانا
الله عنه قال الله تعالى ولا تجسسوا فرجع عمر وتركهم وفيه روي ان عمر كان يعس بالمدينة من الليل فسمع صوت
رجل في بيت يتغنى فتسور عليه فوجد عنده امرأة وعنده خمر فقال يا عدو الله اظننت ان الله يسترك وانت
على معصية فقال وانت يا امير المؤمنين فلا تعجل ان اكن عصيت الله في واحدة فانت عصيته في ثلث قال الله تعالى
ولا تجسسوا وقد تجسست وقال تعالى وليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها وقد تسورت علي وقال تعالى ولا تدخلوا
بيوتا غير بيوتكم وقد دخلت بيتي بغير اذن ولا سلام فقال عمر هل عندكم من خير ان عفوت عنك قال نعم يا امير المؤمنين
لئن عفوت عني لا اعود لمثلها ابدا فعفى عنه در روضة الاحباب مرويست از اسلم مولى فاروق كه شبي از شبها
با امير المؤمنين در اطراف مدينه ميگشتم ساعتي براي استراحت بر جانب ديواري تكيه فرموده شنيد كه ضعيفه با صبيه
خود ميگويد برخيز و شير را با آب بياميز دختر گفت مگر نميداني كه منادي امير المؤمنين ندا در داده كه لا يشاب
اللبن بالماء مادر گفت درين ساعت امير المؤمنين حاضر نيست هرچند منادي او دختر گفت والله سزاوار نيست ما را
كه در ملا اطاعت و در خلوت عصيان ورزيم فاروق اعظم بخانه خود مراجعت فرمود و گفت اي اسلم اين
سراي را نشان كن روز ديگر كسي فرستاده آن دختر را براي پسر خويش عاصم خطبه كرد و عاصم را از وي دختر
پيدا شد عمر بن عبد العزيز از نسل آن دختر بود و نيز مرويست از عبد الله بن بريده اسلمي كه فاروق اعظم شبي
در بازار مدينه ميگذشت ناگاه شنيد كه زني اين بيت ميخواند الا سبيل الى خمر فاشربها ام لا سبيل الى نصر بن
حجاج بامداد پرسيد كه نصر بن الحجاج كيست گفتند جوانيست از بني سليم بسيار خوش صورت فرمود او را
خوانند ملاقات فرمود كه سر او را بتراشند ديد كه جمال او زيباتر شد بعد ازان از بيت المال چيزي بداد و از مدينه
او را اخراج فرمود تا از وي فتنه بظهور نرسد و فراست عمر كار خود كرد و از عبد الرحمن بن عوف
مرويست كه فاروق بخانه من آمد گفتم چرا مرا نطلبيدي فرمود مرا خبر رسيده است كه درين وقت قافله در طاهر

در مدینه فرود آمده است و اهل قافله از کسالت سفر بخواب عمیق رفته اند بیا تا محافظت ایشان نماییم پس هر دو شخص
تمام شب تا صباح بیدار بودیم و از ایشان پرده داری کردیم و بیست که مکشف رحمت خدا بر عمر که وقتی با او در راه مکه
دیدیم که دو زن و اطفال را بر پشت خود بر گرفته و مشکی از زیت بر پشت گرفته می رفت و اسلم رفیق او بود در حال آنکه
من نیز با او رفتیم تا آنکه رسیدیم به چشمه صرار دیدیم که بیست تا زن در بیابان فرود آمده اند پس
که بسبب قحط و مجاعت اضطراب و جوع می کنند و اطفال بار بار بر زمین می افکندند و از برای طعام ایشان در دیگ
تا طعام مهیا کرد و ایشان را اطعام نمود آنگاه اسلم به مدینه فرستاد تا برای ایشان تا شهر چند ادا بخرد و کسوه آورد
و برای قسمت حصه ها اطفال عطیه الاعطا رباد و فان حمد باز گشتند و از آنجا که آنگه در محافظت بیت المال
دقیقه فرو نگذاشت مدینه معتدل است که احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب علاقه حجاز حاضر شد
اعظم آمدند می بینند که عبا محکم بر میان زده در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال
سواری می کند چون احنف را دید فرمود با احنف ساعی باش و رفاقت کن در طلب این شتر چه جوع برای
مساکین و ارامل و ایتام است مردی از قوم گفت یا امیر المومنین چرا مسیقر امی که بنده از بندگان صدقه باین
امر قیام نماید فرمود و ای عبدا عبد منی و منا الاحنف هر کسی نیز مسلمانان شده او بسبب برودی آنچه واجب
بر بنده برای خواجه و فی الریاض عن ابی بکر العبسی قال دو ... عمر و عثمان و علی مکان الصدقة فجلس
عثمان فی الظل یکتب و قام علی علی راسه یملی علیه ما یقول عمر و عمر قایم فی الشمس فی یوم شدید الحر علیه بردتان
سوداوان متزرا بواحده و قد وضع الاخری علی راسه و هو یتفقد ابل الصدقة یکتب الوانها و اسنانها
فقال علی لعثمان اما سمعت قول ابنة شعیب فی کتاب الله عز و جل یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی
الامین و اشار ... عمر ... هذا القوی ... اخرجه الملا و ابن السمان فی الموافقة و فیه عن محمد بن علی بن
... عن مولی لعثمان بن عفان قال بینا انا مع عثمان فی مال له بالعالیة فی یوم صائف اذ رای رجلا یسوق بکرین
و علی الارض مثل الفراش من الحر فقال عثمان ما علی هذا لو اقام بالمدینة حتی یبرد ثم یروح ثم دنی الرجل فقال انظر
من هذا فنظرت فقلت اری رجلا معمما بردائه یسوق بکرین ثم دنی الرجل فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب
فقلت هذا امیر المومنین فقام عثمان فاخرج راسه من الباب فاذا لفح السموم فاعاد راسه حتی اذا حاذاه قال ما اخرجک

فيه السراجة فقال بكر ان من ابل الصدقة تخلفا وقد مضى بابل الصدقة فاردت ان الحقها بالحمى وخشيت ان يضيعوا
فيه من سبيلها فقال عثمان يا امير المؤمنين هلم الى الماء والظل ونكفيك قال عد الى ظلك [illegible] فقال عثمان
انسيانة مطيعا [illegible] القوي الامين فلينظر الى هذا اخرجه [illegible] في مسنده وفي الاحيا روي ان عمر وصله مسك من البحرين
فقال وددت ان وجدت امراة وزنته حتى اقسمه بين المسلمين فقالت امراته عاتكة انا اجيد الوزن فسكت عنها ثم اعاد
القول فاعادت الجواب فقال لا احببت ان تضعيه في الكفة ثم تقولين هكذا يعني تؤثر فيها اثر الغبار فتمسحين بها
عنقك فاصيب بذلك فضلا على المسلمين وفيه روي ان عبد الله وعبيد الله ابني عمر اشتريا ابلا فبعثا بها الى
الحمى فرعيت فيه حتى سمنت فقال عمر رعيتما في الحمى فقالا نعم فشاطرهما وفيه كان عمر يقسم بيت المال فدخلت ابنته
[illegible] فاخذت درهما من المال فنهض عمر في طلبها فسقطت الملحفة عن احد منكبيه ودخلت الصبية بيت اهلها تبكي
وجعلت الدرهم في فيها فادخل عمر اصبعه فاخرجه من فيها وطرحه على الخراج فقال يا ايها الناس ليس لعمر ولا
لآل عمر الا ما للمسلمين قريبهم وبعيدهم وفيه كسح ابو موسى بيت المال فوجد درهما فمر بني لعمر فاعطاه اياه فرآه
عمر في يد الغلام فسأله عنه فقال اعطانيه ابو موسى فقال يا ابا موسى ما كان في اهل المدينة بيت اهون عليك
من آل عمر اردت ان لا يبقى احد من امة محمد صلى الله عليه وسلم الا طلبنا بمظلمة ورد الدرهم في بيت المال من كتاب
تنبيه الغافلين عن علي قال رايت عمر [illegible] فقلت يا امير المؤمنين اين تسير قال بعير ند من
الصدقة اطلبه فقلت لقد اذللت الخلفاء من بعدك فقال لا تلمني يا ابا الحسن فوالذي بعث محمدا بالنبوة لو ان
عناقا ذهبت بشاطئ الفرات لاخذ بها عمر يوم القيمة انه لا حرمة لوال ضيع المسلمين ولا الفاسق يروع للمؤمنين
وفيه عن عمر اني بزيت من الشام وكان الزيت في الجفان يعني في القصاع وعمر يعتسر بين الناس بالاوقية
وعنده ابن له صغير [illegible] فنظر اليه عمر فقال [illegible] رغبة على بيت
المسلمين ثم اخذ بيده فانطلق به الى الحجام فجز شعره فقال هذا اهون عليك [illegible] تفحص حال خاصها
مسلمانان ميكرد اگر در تدبير منزلي خللي ميديد اصلاح ان مي فرمود في الرياض النضرة ان رجلا من [illegible]
خطب الى [illegible] واعطاها مالا جزيلا فاتى القرشي منه تزويجها فقال عمر ما منعك ان تزوجه فقال
[illegible] وقد احسن عطيته [illegible] فقال القرشي ان لنا حسبا وانه ليس لنا بكفو فقال عمر لقد جاءك بحسب الدنيا والآخرة

اما

اما حسبه الله ثنيا فقال الا احب الآخرة التعرض مع الرجال فكانت للمرأة الاجنبية فراجعها
وفيه عن ابن عمر قال كتب عمر بن الخطاب في فتنة من الرجال من اهل المدينة عن نسائهم يردهم فليرجعوا اليهن او
ليطلقوهن او ليبعثوا اليهن بالنفقة فمن طلق منهم بعث بنفقة ما ترك حيرة الا بجري قال ... ابن حجرة تابعه
الى العراق كلما سمعت فاذا وجد عبدا في عمل الطبقة ضيع عمله ... انجلي ... صاحب رسول
صلى الله عليه وسلم بالبيع وجه ... في الرقاق عن الزهري قال كان عمر لا يدع احدا من اهل العراق او المنبر
العراق لم يدع رجلا من بني هاشم عزبا الا زوجه ولا رجلا ليس له خادم الا اخدمه وفيه عن محمد بن علي قال قدمت على
عمر حلل من اليمن فقسمها بين المهاجرين والانصار ولم يكن فيها شيء يصلح على الحسن والحسين فكتب الى صاحب
اليمن ان يعمل لهما حلتين قد ربما فضعا وبعث بهما الى عمر فكساهما فقال عمر لقد كنت اراها عليهم فما يهنيني حتى
رايت عليهما مثلها وفيه عن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما قال اتيت على عمر بن الخطاب وهو على المنبر
فصعدت اليه فقلت له انزل عن منبر ابي واذهب الى منبر ابيك فقال عمر لم يكن لابي منبر واخذني فاجلسني
معه فجعلت اقلب حصا بيدي فلما نزل انطلق بي الى منزله فقال لي من علمك فقلت والله ما علمني احد فقال بابي
بني لو جعلت تغشانا قال فاتيته يوما وهو خال بمعاوية وابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت معه فلقيني بعد
فقال لم ار لك فقلت يا امير المؤمنين اني جئت وانت خال بمعاوية ... ابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت
معه فقال انت احق بالاذن من ابن عمر انما انبت ما في رؤوسنا الله عز وجل ثم انتم وفيه عن عبيد بن حنين
قال جاء الحسن او الحسين يستاذن على عمر وجاء عبد الله بن عمر فلم يؤذن ل... عبد الله فرجع فقال الحسن او الحسين اخي
فما يؤذن لنا فتبع عمر فارسل اليه فقال يا ابن اخي ما ردك قال قلت اذا لم يؤذن
لعبد الله بن عمر لا يؤذن لي قال يا ابن اخي فهل انبت الشعر على الرأس غيركم وفيه عن المنذر بن سعد
ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم استاذن عمر في الحج فاذن لهن ... اكثر ... فقال ساذن لكن بعد
العام وليس هذا من رأيي فقالت زينب بنت جحش سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عام حجة الوداع
انما هي هذه الحجة ثم ظهور الحصر فخرجن معه فارسل معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف وامرهما ان
يسير احدهما بين ايديهن والآخر خلفهن ولا يسايرهن احد فاذا نزلن فانزلوهن شعبا ثم كونا على باب الشعب

بل هدم ما اذن لهن بالبيت الطوف معهن احد الا النساء فلما ملك عمر غلبن من بعده وفيه
... ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الذي يحافظ على ازواجي من بعدي فهو الصادق البار فكان
... مع امهات المؤمنين فقال عبد الرحمن بن عوف انا فكان يحج بهن ويجعل ... الشعب الذي ليس له منفذ
... بعث الى ام سلمة ... كتب الى ام سلمة ... عليها في حق ... عام عمر بن الخطاب
... اخرجه سفيان بن عيينة ... ان عمر فضل اسامة بن زيد على ابنه عبد الله بن عمر فكلم
... عبد الله اباه في ذلك فقال تفضل علي من ليس افضل مني وفرضت له في العطاء وفرضت لي في
الف وخمسمائة فلم يسبقني الى شيء فقال عمر فعلت ذلك لان زيدا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
من عمر وكان اسامة احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من عبد الله رضي الله عنه ابن عباس قال لما فتح المدائن
على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في ايام عمر امر عمر بالانطاع فبسطت في المسجد وامر بالاموال فافرغت عليها
ثم اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاول من بدأ اليه الحسن بن علي فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما
افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم ثم انصرف فبدأ اليه الحسين بن علي فقال يا
امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم فبدأ اليه ابنه عبد الله
بن عمر فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بخمسمائة درهم
فقال يا امير المؤمنين انا رجل اشتد اضرب بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم والحسن والحسين طفلان
يدرجان في سكك المدينة تعطيهما الفا الفا وتعطيني خمسمائة قال نعم اذهب فأتني باب كابيهما وام
كامهما وجد كجدهما وجدة كجدتهما وعم كعمهما وخال كخالهما وخالة كخالتهما فانك لا تأتني
فعلي المرتضى واما امهما ففاطمة الزهراء وجدهما محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم وجدتهما خديجة الكبرى وعمهما جعفر
بن ابي طالب وخالهما ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم وخالتهما رقية وام كلثوم ابنتا رسول الله صلى
الله عليه وسلم وفي الاستيعاب خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامرأة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت
عليه السلام فقالت هيهات يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت
عمر ثم لم تذهب الايام حتى سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد

ومن خاف

ومن خاف الموت خشي الفوت فقالا إلى يوم وقد ذكرت أنها المرأة على المنبر فقال عمر
خولة بنت حكيم التي سمع الله قولها من فوق سبع سموات فعمر والله أحق أن يسمع لها وفيه روي أن جارية لصفية بنت
حيي أتت عمر فقالت إن صفية تحب السبت وتصل اليهود فبعث إليها عمر فسألها فقالت
أما السبت فلم أحبه منذ أبدلني الله به يوم الجمعة وأما اليهود فإن لي فيهم رحما فأنا أصلها ثم قالت للجارية ما حملك على ما صنعت
قالت الشيطان قالت اذهبي فأنت حرة وفيه أرسل عمر إلى الشفاء بنت عبد الله العدوية أن اغدي علي قالت
فغدوت عليه فوجدت عاتكة بنت أسيد بن أبي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فأعطاها إياه
ودعا بنمط دونه فأعطانيه فقلت تربت يداك يا عمر أعطيتها قبلي وأنا أسلمت قبلها وأنا ابنة عمك دونها وأرسلت
إلي وجاءتك من قبل نفسها فقال ما كنت رفعت ذلك إلا لك فلما اجتمعتما ذكرت أنها أقرب إلى رسول الله صلى الله
عليه وسلم منك و از آنجمله آنست که حفظ ملت از مظان تحریف و تبدیل بابلغ وجوه ممنوع گردانید
سليمان بن يسار أن رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن فأرسل إليه عمر وقد أعد له
عراجين النخل فقال من أنت فقال أنا عبد الله صبيغ فأخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه وقال أنا عبد الله
عمر فجعل له ضربا حتى دمي رأسه فقال يا أمير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت أجد في رأسي وعنه نافع مولى
عبد الله أن صبيغ العراقي جعل يسأل عن أشياء من القرآن في أجناد المسلمين حتى قدم مصر فبعث به عمرو بن العاص
إلى عمر بن الخطاب فلما أتاه الرسول بالكتاب فقرأه فقال أين الرجل فقال في الرحل فقال عمر أبصر أن
يكون ذهب فتصيبك مني العقوبة الموجعة فأتاه به فقال عمر تسأل محدثة فأرسل عمر إلى رطائب من جريد فضربه
بها حتى ترك ظهره دبرة ثم تركه حتى برئ ثم عاد له ثم تركه حتى برئ فدعا به ليعود له قال فقال صبيغ إن كنت
تريد قتلي فاقتلني قتلا جميلا وإن كنت تريد أن تداويني فقد والله برئت فأذن له إلى أرضه وكتب
إلى أبي موسى الأشعري أن لا يجالسه أحد من المسلمين فاشتد ذلك على الرجل فكتب أبو موسى إلى عمر أن قد حسنت
هيئته فكتب عمر أن يأذن للناس بمجالسته اینست نموذجی از سیاست فاروق اعظم رضی الله عنه و القليل
ينبئ عن الكثير والغرفة تنبئ عن البحر الكبير اگر کسی در هر کلمه از تنعمات و سیاسات آن نظر کند دریابد که
علاوه و ایمان و صدق نیت و احسان بر خلق الله و خشیت از رب السموات والارض و عقل وافر دخلی کامل

[illegible] [illegible] بار که از غیبه مقبول قطرات آب می چکید در علم فقه و اصغر بوصیفه یعنی از زبان رحمت با وصف [illegible] فاروق اعظم در علم احکام که مسمی بفقه میشود پس اکبر ازات که بضبط تعبیر آید [illegible] [illegible] فاروق [illegible] دست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایل فقهیه یاد و اشارت فرمودند از رسی

[illegible] [illegible] تابعین با آن تفریح مشغول شدند و دران تبیان واقع شد نسبت فقه او با سایر فقهای صحابه مانند نسبت مصحف اوست با مصاحف سایر صحابه هر چند مصحف او یافته شود قراة متواتره [illegible] مخالف مصحف او باشد قراة شاذه و هر چه در فقه او یافته شود جاده قویه از دین محمد علیه الصلوة والسلام [illegible] ظاهر [illegible] سواد اعظم اوست و هر چه مخالف او باشد شاذ است اگر چه [illegible] [illegible] [illegible] مجتهد او باشد مسوا ان اعذر کرده اند و نسبت فقه او با فقه سایر مجتهدین اهل [illegible] نسبت [illegible] و این تفحص مجمل باشد ان کوش اهل عصر نرسد مگر که بگذارد نسبت [illegible] اما شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با علمیت او و تفویض نواحی امت با وی پس متواتر بالمعنی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذی من روایة ابن عمر ابوداود من روایة ابی ذر و قال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریرة ومسلم والترمذی من حدیث عائشة و قال بینا انا نائم رایت الناس یعرضون علی وعلیهم قمص منها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک و عرض علی عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری ومسلم والترمذی من روایة ابی سعید و قال بینا انا نائم اتیت بقدح من لبن فشربت منه حتی انی لاری الری یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم اخرجه الشیخان والترمذی من حدیث ابن عمر و قال اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر اخرجه الترمذی وجماعة من حدیث ابن مسعود وحذیفه و اما شهادة صحابه و تابعین اخرج الدارمی عن حذیفه قال انما یفتی الناس ثلثة امام او رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه قالوا یا حذیفه و من ذلک قال عمر بن الخطاب و احمق متکلف و اخرج الدارمی عن عمرو بن میمون انه قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابراهیم فقال ذهب عمر بتسعة اعشار العلم اما آنکه نسبت فقه او با فقه سایر

صحابه

صحابه بمنزلهٔ مصحف اوست با مصاحف سایر صحابه اخرج الحاکم عن الشعبی انه قال القضاة فی ستة [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة بالمدینة وثلثة بالکوفة فبالمدینة عمر وابی وزید بن ثابت وبالکوفة علی وعبد الله
بن مسعود وابو موسی واخرج الحاکم عن الشعبی عن مسروق قال انتهی علم اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم الی
عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن مسعود و[illegible] ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت
واخرج الحاکم عن الشعبی قال یؤخذ العلم عن ستة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان عمر وعبد الله وزید
یشبه علم بعضهم بعضا فکان یقتبس بعضهم من بعض واخرج محمد بن الحسن فی کتاب الآثار عن ابی حنیفة عن الهیثم
عن الشعبی قال کان ستة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یتذاکرون الفقه منهم علی بن [illegible] و[illegible]
علقمة و[illegible] زید وابن مسعود رضی الله عنهم [illegible] مخرج این اجمال آنکه علم فاروق اعظم
در جمیع مسلمین پهن کرده شد و علم علی مرتضی اکثر در کوفه منتشر شد و چون حاضران مجلس او غالب [illegible]
در شیعه گشت اخرج مسلم عن طاوس قال اتی ابن عباس بکتاب فیه قضاء علی فمحاه الا قدر واشار سفیان بن عیینة
بذراعه واخرج مسلم عن ابن ابی ملیکة قال کتبت الی ابن عباس اسأله ان یکتب لی کتابا ویخفی عنی فقال ولد ناصح
انا اختار له الامور اختیارا واخفی عنه قال فدعا بقضاء علی فجعل یکتب منه اشیاء ویمر به الشیء فیقول والله
ما قضی بهذا علی الا ان یکون ضل واخرج مسلم عن ابی اسحاق قال لما احدثوا تلک الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب
علی قاتلهم الله ای علم افسدوا واخرج مسلم عن المغیرة قال لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب
عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل در آخر زمان فاروق از عالم رفت و حدیث ایشان باقی ماند و [illegible]
[illegible] قراءة و تغییر روایة در دست مردمان نیفتاد و ابو موسی الاشعری با آنکه روایت او در بسیاری
از مسائل حاضر شد و در حق عبد الله بن مسعود گفت لا تسألونی ما دام هذا الحبر فیکم و ابن عباس با کمال علم و فهم
[illegible] اجتهاد مسائل مخالف جمیع مجتهدین شد اخرج الدارمی عن ابراهیم قال خالف ابن عباس جمیع اهل الصلوة فی امرأة
و ابوین قال للام الثلث من جمیع المال و تحجیر [illegible] مسائل عول و مسئله [illegible] و متعة النساء و بیع صرف و غیرها
چنانکه بر متتبعین فن حدیث مخفی نیست و در بسیاری [illegible] مسائل [illegible] مسح و غسل قدمین و [illegible]
ثلاث دفعة واحدة باز اقوال او مشتبه شد و جمیع از اکثر روایة کرده اند و عبد الله بن مسعود [illegible]

ست با [illegible] فاروق اعظم و بی تقید بامر تصریح کرده است که ان عمر اذا سلک طریقا وجدناه سهلا و نیز گفته لو ان

[illegible] دنیا او شعبا و سلک عمر وادیا او شعبا سلکت وادی عمر و شعبه و زید بن ثابت نیز

[illegible] از صحابه است و عبد الله بن عمر از خوض در اجتهاد در محل اشتباه تقاعد مینمود و عایشه صدیقه را مسایل

بسیار [illegible] است اما اگر نسبت ایشان با [illegible] مانند نسبت مجتهد مستقل است با مجتهدان منتسب

[illegible] تنقیح آثار صحابه ظاهر میشود و چنانکه مجتهد مستقل ترتیب اصول و قواعد استنباط و جمع بین

ادله [illegible] مقرر میفرماید و مجتهد منتسب از روی همین مسایل را فرا میگیرد همچنان فاروق اعظم

[illegible] مقرر فرموده و مجتهدان مذاهب همه قواعد را از وی اخذ نموده اند در بر سوال

[illegible] و چنانکه مجتهد مستقل مسایل [illegible] استنباط میکرد و جمله صالحه از مسایل مهمه

[illegible] مجتهدان منتسب از تقریر قرآن عظیم و حصه از سنت سنیه و آثار سلف و لغت عرب

[illegible] قواعد استنباط یاد گرفته در مسایل مفروضه مجتهد مستقل خوض مینماید و در مسئله از مسایل نص کتاب و سنت

یا معنیی موافق یا مخالف [illegible] باشد بحث موافق آن یافتند [illegible] المراد خواه گر یافتند و همه [illegible] هر یافتند

تا آن [illegible] دلیلی قوی [illegible] اشکال [illegible] و اجماع امت ترک

اتباع میکنند [illegible] موجه نشد و در مسئله نیز ظاهر نیست

توقف مینمایند یا اعتماد بر قول مجتهد مستقل میکنند علی اختلاف فی ذلک بینا علی اختلافهم فی مسئلة

اخری وهی ان المجتهد هل یجوز له تقلید المجتهد الآخر اذا کان افضل منه واعلم قولان المشهور لا یجوز و بعضهم

الذی لا یجوز غیره عند استقرار [illegible] یجوز قال الشافعی قول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله

عنهم [illegible] اذا صرنا الی التقلید احب [illegible] مذهب امام مالک [illegible] مجتهدات عمر [illegible] امام ابو حنیفه

در مجتهدات [illegible] تتبع کنند [illegible] توقف نخواهد کرد و باز [illegible] مسایل دیگر دارد [illegible] کلام مجتهد مستقل

منصوص نیست مجتهد استنباط کند از ادله شرع [illegible] استدلال مجتهد مستقل و تمام این جمیع مجتهد منتسب

[illegible] مجتهد مستقل [illegible] خطابیات [illegible] علة و غیر آن و تمام این طایفه مجتهد

منتسب مقید است بمجتهدان مذاهب بعد احکام ما یتعلق بالفقه من الکتاب والسنة واتقان علم عربیه

قواعد

قواعد جمع بین المختلفین در مسایل معروفه فاروق اعظم خوض نموده اند اکثر مرا اجمالا که
منکشف شده بود در باب دیگر مختلف گشته باز در مسایل دیگر که بر ایشان وارد شد در بعض مواضع
آنها را افاده کرده اند و در طائفه عمل تخریج نموده اند لیکن فهم این معنی بغایت دقیق است [illegible] جمله
ایشان شرح وقایه و هدایه باشد کجا ادراک این مدعا توانند کرد کسی که در صحن کتاب علیه [illegible] ضیع
العمر فی طلب المحال این بیت که فاروق اعظم را در شرع واسطه گرفته باشند و بغیر توسط او در اداء شریعت خوض
کنند لیکن توسطی که مجتهد منتسب را می باشد با مجتهد مستقل نه توسطی که مقلد مذهب را باشد با مجتهد متبوع خویش
این را قرائن بسیار است که منصف چون بنظر تأمل تصدیق آن نماید و تفحص شیوه [illegible] انه چنانکه
مجتهدان مذهب حنفیه [illegible] در اصول و مسایل تابع شیخ خود اند [illegible] تابع او
را اصحاب [illegible] مجتهدین [illegible] مسایل فقه تابع مذهب فاروق اعظم [illegible] روایت
هر مسئله باشد تخمینا [illegible] اشاره مجتهد اصحاب حدیث معتبر شد [illegible] اصحاب
راجح [illegible] اختلاف [illegible] در مسایل [illegible] حضرت فاروق خبر واحد باشد [illegible]
و بدیگری نرسید یا آنکه روایت فاروق اعظم مختلف شد یکی تصحیح روایتی کرد و دیگری تصحیح روایت
دیگر یا آنکه کلام فاروق اعظم محتمل وجوه [illegible] بر معنی محمل دارد [illegible] بر محمل دیگر یا آنکه در نظر
مجتهد قول حضرت فاروق معارض شد بحدیثی صحیح یا بقیاس جلی پس ترک کرد [illegible] مجتهد
و مجتهد دیگر قادر شد بر دفع معارضه و تطبیق بین الدلائل پس ترک نکرد [illegible] در خصوص
مجتهدین متفق علیها مذکور است چنانکه بعض از آن مذکور خواهیم کرد یا آنکه مسئله منصوص حضرت فاروق
نیست [illegible] سلوک نمود یا آنکه در تخریج از قول فاروق اعظم مختلف شدند قرینه دیگر آنکه اگر تتبع
ملاحظه کرده شود بسیاری از مسایل هست که حدیث مرفوع صریح مروی بروایت جماعه عن جماعه موافق مذهب حضرت
فاروق در آنجا یافته شود [illegible] و بسیاری از مسایل هست که حدیث صریح یافته نشود بلکه
ایمایی از کتاب و سنت موافق حضرت فاروق یافته شود یا خبر واحد غیر آنکه بروایت جماعه عن جماعه
باشد یافته شود همه مجتهدین در خصوص نیز اتباع فاروق میکنند و بسیاری از مسایل هست که احادیث

هیئه و حضرت فاروق تطبیق مقرر کرده البته تابع همان تطبیق شوند چنانکه در مسئله فسخ حج بعمره
ومسئله غسل بعدم و مسئله متعه و مسئله فرض السماء از مسائل هست که حدیثی در ان باب یافته شد و مع هذا
... تا معلوم گشت شیخ حدیث و قیاس ملی ... طاهر شد و طریق قیاس و رای در آنجا مسدود شد
باین ... مسئله قول او میکنند و جمیع مجتهدین بران ... اگر شاعر تحصیل ادراک مینماید که فلان قصیده تتبع
فلان قصیده است هر چند صاحب قصیده تا باین تصریح نکرده باشد در صورت ... قوی متبع اتباع علم
... اگر بعضی امور را بر تقلید فاروق اعظم جمع نکرده اند اجماع مذهب را میکنند قرینه سیوم آنکه مسائل
... صورت ... اجماع است ... اجماعی ... تحصیل اهل زمان ثابت است بمعنی اتفاق جمیع امت مرحومه
لا یجتمع ... و احمد ... منهم ... شده مسئله نیست از آنکه اورا
اجماعا ... باشد مگر فی اغلب ... نقل کرده مسموع اجماع کبیر الوقوع اتفاق اهل حل و عقد است
از مفتیان امصار و انمعنی در مسائل حضرت فاروق اعظم یافته میشود که اهل حل و عقد بران اتفاق کرده
اند و علمای فتوی جمیع عصر در سکوت نا فیق و ... اختلاف علی قولین که ... نفی
قول ثالث است و مانند آن اتفاق اهل حرمین و ... بحکم حدیث ان الدین لیارز الی المدینة کما تارز
الحیة الی جحرها و حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ متبع است اینه
اجماعیات که واقع شده اند بدون اهتمام حضرت فاروق در نفس فتوی در صورت نسبة چنانکه در
مسئله غسل با کسال و چهار تکبیر در جنازه نقل کرده اند فقیر را عفی عنه سالها بخاطر میگذشت که چه
حضرت عمر را رضی الله عنه مدون نساختند و تعجب میکرد از علمای سلف که چرا باین امر عظیم ...
اند حالانکه فواید عظیمه در حق خواص مسلمین و عوام ایشان در تدوین مذهب وی رضی الله عنه مرجوست
اما خواص مسلمین یا فقها اند یا محدثین با اتفاق سلف و متوارث ایشان اصل علم است در فقه و اصل در
باب بخصوص فاروق در مناظرات اوست مجلدی ضخیم مستوعب اکثر ابواب فقه از ان می توان جمع
کرد و عمده در فن حدیث ... مرفوعه حدیث است اکثر احادیث که بطام موقوفه فاروق اعظم
... مرفوع است و سنتی و رستی از ... بر داخت و از شواهد احادیث و متابعات

مي كم

که کثیر المنفعت است از آن سر بر آورده اما فایده آن در حق عوام مسلمین آنست که غالب ایشان شوکت شریعت
دانند مرتد نشوند بی با دینی علیحده وملتی جداگانه خیال نکنند و اختلاف امت شورش بعقول ایشان راه نیابد
و انام دین و سواد اعظم را از روایات شاذه جدا تصور نمایند و حجیت شرع بر وجهه قایم شناسند بر جمیع
اعظم در نشر دین متین و تبلیغ شریعت سید المرسلین احتیاط که بیت مطلع شود و اعلای در حق حقه اجمال آرند تا
اینوقت آنکه داعیه بوجوه نماند چون سخن تا اینجا رسید آن داعیه باز کمال کرد و در خاطر آن داعیه بیان آنست
بر اعم فلتة الاسباب و تشتت الاحوال والله هو الموفق والمعين بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلوة
والسلام على من لا نبي بعده اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم عفا الله
تعالى عنه هذا ما وفقني الله عز وجل بجمعه من مذهب الخليفة الاواب الناطق بالصدق والصواب امير المؤمنين
عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وارضاه وانه باب ارفع رتبة منه بمنزلة الشروح من المتون والله يزيد رفعة
مختلف المجتهدين المنتسبين من المجتهد المستقل والله هو الموفق والمعين ادلة الشرع اربعة اخرج الدارمي عن شريح
ان عمر بن الخطاب كتب اليه ان جاءك شيء في كتاب الله فاقض به ولا يلفتك عنه الرجال فان جاءك ما ليس في
كتاب الله فانظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقض بها فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة من
رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر ما اجتمع عليه الناس فخذ به فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن في سنة رسول
ولم يتكلم فيه احد قبلك فاختر اي الامرين شئت ان شئت ان تجتهد برأيك ثم تقدم فتقدم وان شئت ان تتأخر
فتأخر ولا ارى التأخر الا خيرا لك تخصيص عام الكتاب بالسنة وتفسير مجمل الكتاب بالسنة اخرج الدارمي عن عمرو بن
الاشج ان عمر بن الخطاب قال انه سيأتي ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بكتاب
الله لا يؤخذ الحديث الا عن ثقة اخرج مسلم عن ابي عثمان النهدي قال عمر بن الخطاب بحسب المرء من الكذب ان يحدث
بكل ما سمع واخرج البيهقي عن ابن عمر قال كان عمر يأمرنا ان لا نأخذ الا عن ثقة قبول خبر الواحد الصدوق
وان كان خلاف القياس ذكر الشافعي فيما نقض قضاء فيما رأيه انه كان يحكم في الاصابع بديات مختلفة
لاختلافها في المنافع والجمال فلم يتبع رأيه حين وجد في كتاب عمرو بن حزم ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال وفي كل اصبع مما هنالك عشر من الابل ومنها انه كان يرى ان الدية للعاقلة ولا ترث المرأة من دية

وجهل نسبها فلم يرجع رأيه حتى اخبره الضحاك بن سفيان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان
يورث امرأة اشيم الضبابي من دية زوجها وحديث عمر في الجنين وقبوله خبر حمل بن مالك بن النابغة
[illegible] فقضى بغير هذا واخذ بخبر عبد الرحمن بن عوف في الرجوع من ارض الوباء ثم اورد الشافعي
[illegible] قال لم [illegible] عمر بن الخطاب على خبر الواحد في غير ما سلك حتى طلب جلاد اجاب بانه
في بعض المواضع طلب خبرا آخر للاستظهار من غلط الراوي وقلة ضبطه وفي بعض المواضع طلب ذلك [illegible]
[illegible] موجبا للحكم [illegible] الا شيئين [illegible] واقع للشبهة كما صرح به عمر في قصة ابي موسى الاجماع
[illegible] عنه خطبته بالجابية وفيها عن النبي صلى الله عليه وسلم من سره بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة وفيه
[illegible] بالاجماع شرط القياس اخرج الدارقطني رسالة عمر الى ابي موسى الاشعري في ادب
القضاء [illegible] الفهم فيما تلجلج في صدرك مما لم يبلغك في الكتاب والسنة واعرف الامثال والاشباه ثم
قس الامور عند ذلك فاعمد الى احبها الى الله عز وجل واشبهها بالحق فيما ترى قوله مما لم يبلغك اشارة
الى شرط [illegible] القياس قوله اعرف الامثال والاشباه بيان المقيس عليه قوله احبها الى الله واشبهها بالحق
بيان العلة وكونها مؤثرة بشهادة الشرع كراهية السؤال فيما لم ينزل اخرج الدارمي عن ابن عمر انه
[illegible] فقال لا تسأل عما لم يكن فاني سمعت عمر بن الخطاب يلعن من سأل عما لم يكن واخرج الدارمي عن [illegible]
قال عمر على المنبر احرج بالله على رجل سأل عما لم يكن فان الله قد بين ما هو كائن قوله بين ما هو كائن يعني
تكفل ان يلهم الصواب في النازلة بعد ما وقع في الحقيقة اخرج الدارمي عن وهب بن عمرو الجمحي ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبلية قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفك المسلمون
وفيهم اذا هي نزلت من اذا قال وفق وسدد وانكم ان تعجلوها تختلف بكم الاهواء فتأخذوا هكذا
وهكذا [illegible] بين يديه وعن يمينه وعن شماله يفهم من الحديث المرفوع معنى قوله بين ما لم يكن كما ذكرنا
ويحتمل معنى آخر وهو ان الكتاب والسنة اشتملا على جميع الاحكام اجمالا اشار الشافعي الى هذا في بعض كلامه
واخرج الدارمي عن ابن سيرين ما تصنع بالمسائل انه لا يذهب العلم ما قرئ القرآن كراهية الجدال في العلم
اخرج الدارمي عن مجاهد قال عمر اياكم والمكايلة يعني في الكلام ويحتمل وجها آخر وهو [illegible] القياس اذا

[illegible]

لم يكن جامعا لشروطه كتاب الصلوة الطهارة شرط الصلوة ابو بكر عن ابن مسعود قال عمر لا تقبل صلوة بغير
طهور وهو مرفوع من طرق شتى صفة الوضوء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن الاسود بن يزيد عن عمر بن الخطاب
انه توضأ فغسل يديه مثنى مثنى وتمضمض مثنى واستنشق مثنى وغسل وجهه ثلثا وغسل ذراعيه مثنى ومسح رأسه
مقبلا ومدبرا وغسل رجليه مثنى ابو بكر عن الاسود بن يزيد ان عمر بن الخطاب توضأ فادخل اصبعيه في
اذنيه ظاهرهما مسحهما ابو بكر عن قرظة سمعت عمر يقول الوضوء ثلاث ثلاث وثنتان تجزيان ابو بكر
عن الحسن عن عمر في المضمضة والاستنشاق وغسل اليدين والرجلين ثنتان تجزيان وثلث افضل ابو بكر عن
المصعب بن سعد عن عمر انه راى قوما يتوضؤن فقال خللوا ابو بكر عن زياد بن علاقة ان عمر بن الخطاب راى رجلا غسل
ظاهر قدميه وترك باطنهما فقال لم تركتها للنار ابو بكر عن ابي قلابة ان عمر راى رجلا [illegible] على ظهر
قدمه مثل الظفر فامره ان يعيد وضوءه [illegible] وعن عبد الله بن عمر [illegible] انه قال فامره ان يغسل
اللمعة ويعيد الصلوة تنبيه اختلفوا في الولاء [illegible] والصحيح ان الاصل [illegible] والتابعي
[illegible] الشافعي عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم الاعمال بالنية الحديث احتج به على ان النية فرض في
الوضوء [illegible] قال الشافعي يدخل في حديث الاعمال بالنيات ثلث العلم ما يوجب الوضوء مالك الشافعي
وغيرهما عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب قال اذا نام احدكم مضطجعا فليتوضأ [illegible] عند الشافعي
نوم من لم يمكن مقعدته من الارض وعند الحنفية نوم مستندا او متكئا على شيء بحيث لو ازيل لسقط ابو بكر
عن جابر بن عبد الله قال اكلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان خبزا ولحما فصلوا
ولم يتوضؤا احتج الشافعي [illegible] وابن مسعود لا يتيمم الجنب [illegible]
[illegible] ان عمر صلى ركعة ثم [illegible] يده على ذكره فاشار ان امكثوا ثم خرج فتوضأ
فاتم لهم ما بقي من الصلوة [illegible] مالك الشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال اني لاجده
يتحدر مني مثل الخزيرة فاذا وجد ذلك احدكم فليغسل فرجه ثم ليتوضأ وضوءه للصلوة
ابو بكر عن طلق بن حبيب راى عمر بن الخطاب [illegible] فقال له قم فاغسل [illegible] وتطهر قال محمد
يعني ابن سيرين لا ادري ما ذلك معناه استحباب التنظيف [illegible]

من اجل الوضوء ... عمر قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم ابول قائما فقال يا عمر لا تبل قائما ابو بكر عن يسار بن نمير
كان عمر اذا بال مسح ذكره بحائط او حجر ولم يمسه ماء قلت احتج على ذلك علماء اهل السنة وليس فيه حديث صحيح
... على الاستنجاء من البول ... على تقليد العلماء المسح على الخفين ابو حنيفة عن حماد
عن سالم بن عبد الله بن عمر قال اختلف عبد الله بن عمر وسعد بن ابي وقاص في المسح على الخفين فقال سعد امسح ...
... فاتيا عمر بن الخطاب فقصا عليه القصة فقال عمر عمك اعلم منك بالسنة ... في ...
... ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن حنظلة ان عمر بن الخطاب قال المسح على الخفين للمقيم يوما وليلة
وللمسافر ثلاثة ايام بلياليهن اذا لبستهما وانت طاهر ابو بكر عن زيد بن وهب كتب الينا عمر بن الخطاب
في المسح على الخفين ثلاثة ايام ولياليهن للمسافر ويوما وليلة للمقيم الشافعي في مذهبه القديم عن زيد بن الصلت
ان عمر بن الخطاب قال اذا ادخلت رجليك في الخفين وانت طاهر فامسح عليهما ما بدا لك واليه ذهب الشافعي
في القديم ثم رجع عنه الى التوقيت قال البيهقي ارى ان عمر جاءه الثبت في التوقيت فرجع اليه
صفة الغسل ابو بكر عن عكرمة بن خالد كان عمر اذا اجنب غسل رجليه ثم توضأ وضوءه للصلوة ثم افرغ
عليه الماء ابو بكر عن عاصم سئل عمر عن غسل الجنابة فقال ... وضوءك للصلوة ابو بكر عن فضيل بن
عمرو قال عمر اذا اغتسلت من الجنابة فتمضمض ثلثا فانه ابلغ ما يوجب الغسل مالك والشافعي بطرق متعددة
ان عمر وجد في ثوبه احتلاما فاغتسل واعاد الصلوة ابو بكر عن رفاعة بن رافع قال بينا انا عند عمر بن
الخطاب اذ دخل عليه رجل فقال يا امير المؤمنين هذا زيد بن ثابت يفتي الناس في المسجد برايه في الغسل من
الجنابة فقال عمر علي به فجاء زيد فلما رآه عمر قال اي عدو نفسه قد بلغت ان تفتي الناس برايك فقال
يا امير المؤمنين بالله ما فعلت لكن سمعت من اعمامي حديثا فحدثت به من ابي ايوب ومن ابي بن كعب ومن
رفاعة بن رافع فاقبل عمر على رفاعة بن رافع فقال وقد كنتم تفعلون ذلك اذا اصاب احدكم من المراة
فاكسل لم يغتسل فقال قد كنا نفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يأتنا من الله تحريم
ولم يكن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه نهي قال رسول الله يعلم ذلك قال لا ادري فامر عمر بجمع
المهاجرين والانصار فجمعوا فشاورهم فاشار الناس ان لا غسل في ذلك الا ما كان من معاذ وعلي

فانهما

فأيهما قالا إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل فقال عمر هذا وأنتم أصحاب بدر وقد اختلفتم
فمن بعدكم أشد اختلافا قال فقال علي يا أمير المؤمنين إنه ليس أحد أعلم بهذا من شأن رسول الله صلى الله
عليه وسلم من أزواجه فأرسل إلى حفصة فقالت لا علم لي فأرسل إلى عائشة فقالت إذا جاوز الختان
الختان فقد وجب الغسل فقال عمر لا أسمع برجل فعل ذلك إلا أوجعته ضربا أبو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر
لا أوتى برجل فعله يعني جامع ثم لم ينزل ثم لم يغتسل إلا نهكته عقوبة أبو بكر عن أبي جعفر قال اجتمع المهاجرون
أبو بكر وعمر وعثمان وعلي أن ما أوجب الحدين الجلد والرجم أوجب الغسل لم الجنب أبو بكر عن عبيدة قال
عمر لا يقرأ الجنب القرآن أبو بكر عن قتادة خرج عمر من الخلاء فقرأ آية من كتاب الله فقيل له أتقرأ
وقد أحدثت قال إنما يقرأ ذلك مسيلمة وفي رواية مسيلمة أفتاك بذلك أبو بكر عن سعيد بن أبي ربيعة
قال لعمر إذا أصبت أهلك ثم أردت أن تعود كيف تصنع قال كيف أصنع قال توضأ بينهما
وضوءا مالك والشافعي وغيرهما أن عمر بن الخطاب ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم أنه تصيبه الجنابة
من الليل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم ودون الحمام أبو بكر عن حفص
قال عمر لا يرى الرجل عورة الرجل أبو بكر عن قتادة كتب عمر لا يدخل أحد الحمام إلا بمئزر أبو بكر عن علي
بن أبي طالب كان عمر يطلي الطيب فكان يطلي بالشعر وذكرت له النورة فقال النورة من النعيم المباح
أبو بكر عن عكرمة أن عمر سئل عن ماء البحر فقال أي ماء أطهر منه الشافعي عن عمرو بن دينار أن عمر بن الخطاب
ورد حوضا مجنة فقيل إنما ولغ الكلب فيه آنفا فقال إنما ولغ بلسانه فشرب وتوضأ مالك نحوه
لكن محمول عند الحنفية على الغدير الكبير وعند الشافعي على القلتين لحديث مرفوع في ذلك أبو بكر عن زيد
بن أسلم عن أبيه أن عمر كان له قمقم يسخن له فيه الماء أبو بكر عن قتادة قال عمر ليس عليهما في فيهما
يعني سؤر الحائض الشافعي والبخاري وغيرهما أن عمر توضأ من ماء في جرة نصرانية تطهير الأنجاس
أبو بكر عن ابن سيرين عن عمر غسل البول مرتين أبو بكر عن زيد بن الصلت أن عمر غسل ما رأى من الجنابة
ونضح ما لم يره مالك والشافعي نحوه من ذلك أبو بكر عن عمار بن أبي عمار سأل رجل عمر بن الخطاب فقال إني احتلمت
على طنفسة فقال إن كان رطبا فاغسله وإن كان يابسا فاحككه وإن خفي عليك فارششه مالك

مذهبه على الأدب وحمله الشافعي على الندب وأبو حنيفة على غسل رطبه وحكم بنجاسته أبو حنيفة عن حماد عن ابراهيم
ان عمر قال طهور المسك دباغه ... وقطاعهم لصلوة الصبح حين طعن فصلى وجرحه يثعب دما ابو بكر عن
انس بن مالك ان عمر بن الخطاب ... وعليه قلنسوة بطانتها من جلود الثعالب قال فالقاها
عن راسه وقال ما يدري لعله ... ذكي ... في ان اسعد لا يغسل السباع التيمم ابو بكر عن
الاسود قال عمر لا يتيمم الجنب وان لم يجد الماء شهرا ... من وجوه ان عمارا ذكر عنده قصة تمعكه
... النبي صلى الله عليه وسلم انما يكفيك ان تفعل هكذا الحديث فلم يقنع بقوله قلت ترك العمل الا عند
عمر لا نسخ ... مخالفا لما صح عن النبي صلى الله عليه وسلم من ... عمران بن حصين ... وعمرو بن
العاص وغيرهم ... الجنب بالتيمم اذا لم يجد الماء وثبت انا قد وجدنا ان النبي صلى الله عليه وسلم لم
... قبل الايتين ... آية المائدة وآية النساء فصعوبة التأويلين وترك ... على
وعمر بن الخطاب اجل من ان يخفى عليه هذا الحديث واتقى لله من ان يبلغه هذا الحديث ثم لا يقول به الا
لمعنى فيه عنده ... النبي صلى الله عليه وسلم به اخرج النسائي عن طارق ان رجلا اجنب فلم يصل فأتى النبي صلى الله
عليه وسلم فذكر ذلك فقال اصبت فاجنب رجل آخر فتيمم وصلى فأتاه فقال له نحوا مما قال للآخر
يعني اصبت ... الى ان عمر وابن مسعود كانا يحملان الملامسة على اللمس باليد فكانت الآيتان
ساكتين عندهما من التيمم عن الجنابة مواقيت الصلوة مالك عن نافع ان عمر بن الخطاب كتب الى
عماله ان اهم امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها
اضيع ثم كتب ان صلوا الظهر اذا كان الفيء ذراعا الى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر والشمس
مرتفعة بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلاثة قبل غروب الشمس والمغرب اذا غربت الشمس
والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت عينه فمن نام
فلا نامت عينه والصبح والنجوم بادية مشتبكة مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب
كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الظهر اذا زاغت الشمس والعصر والشمس بيضاء نقية قبل ان يدخلها
صفرة والمغرب اذا غربت الشمس واخر العشاء ما لم تنم وصل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ

فيها

فيها بسورتين طويلتين من المفصل وفي رواية عن هشام بن عروة عن ابيه وصلى الصبح فبكى بعين
تلك الليلة فان اخرت فاني لمنتظر الليل مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه انه قال كنت ارى
طنفسة لعقيل بن ابي طالب يوم الجمعة تطرح الى جدار المسجد الغربي فاذا غشي الطنفسة كلها ظل الجدار خرج
عمر بن الخطاب فصلى الجمعة قال ثم نرجع بعد صلوة الجمعة فنقيل قائلة الضحى مالك وابن شيبة عن عبد الله بن
عامر صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح فقرأ فيها سورة يوسف وسورة الحج قراءة بطيئة فقلت والله
لقد كان اذا لقوم حين طلع الفجر قال اجل ابو بكر عن ابي البختري كان عمر ينصرف من الهجير في الحر فينطلق
المنطلق الى قباء فيجدهم يصلون ابو بكر عن عبد الرحمن بن سابط ان عمر قال لابي محذورة انك بارض
شديدة الحر فابردوا بالصلوة ثم ابردوا بها ابو بكر عن منذر قال عمر ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح
جهنم ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب ابردوا بالظهر فيح جهنم الشافعي عن رجال
الصحابة قال لقيني عمر بن الخطاب بالزوراء وانا اريد ان اذهب فقلت الصلوة قال لعلك فاتك
ما ذهب الى المسجد فصليت ثم رجعت فوجدت جاريتي احتبست من الاستقاء فذهبت اليها بسرعة
فوجدتها والشمس صالحة ابو بكر عن [illegible] قال عمر لا تنظروا بصلوتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن سويد
بن غفلة قال عمر عجلوا العشاء قبل ان يكسل العامل وينام المريض ابو بكر عن الاسود عن عمر قال اذا كان يوم
الغيم فعجلوا العصر واخروا الظهر الحديث بعد العشاء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه
قال [illegible] جدب الحديث بعد العشاء الا في صلوة او قراءة القرآن ابو بكر عن سلمان يعني ابن ربيعة
الى عمر يا سلمان اني اذم لك الحديث بعد العتمة ابو بكر عن ابي بكر بن ابي حثمة ان اباه وسبق الى عمر بن الخطاب
فقال له عمر ما جاء بك قال جئت اتحدث اليك قال هذه الساعة قال انه فقه فجلس عمر فتحدثنا ليلا طويلا
حضور الجماعة ابو بكر عن عبد الرحمن قال عمر لان اصليها في جماعة احب الي من احيي ما بينهما يعني
الصبح والعتمة ابو بكر عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب كان اذا راى غلاما في الصف اخرجه ابو بكر عن
ابي مجلز اقيمت الصلوة وصفت الصفوف فتقدم [illegible] رجل فكلمه فاطال القيام والقوم صفوف
ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر راى رجلا يصلي ركعتين والمؤذن يقيم فانتهره فقال الا صلوة والمؤذن

يقيم الا الصلوة التي يقام لها ابو بكر عن ابي عثمان النهدي رايت الرجل يجيء وعمر بن الخطاب في صلوة
[illegible] فيصلي في جانب المسجد ثم يدخل مع القوم في صلوتهم ابو بكر عن نعيم قال عمر اذا كان بينه وبين
الامام طريق [illegible] ابو بكر عن ابن عمر كانت امراة لعمر تشهد صلوة الصبح والعشاء
في جماعة في المسجد فقيل لها لم تخرجين وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار قالت فما يمنعه ان ينهاني
قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله الشافعي فمن ام وهو اعجمي
[illegible] عند عمر فقال ان الرجل كان اعجمي اللسان فخفت ان يسمع بعض الحاج فيأخذ
[illegible] قال [illegible] فقال نعم فقال قد احسنت مالك والشافعي عن عبيد الله بن عتبة دخلت
على عمر بالهاجرة فوجدته يسبح فقمت وراءه فقربني حتى جعلني حذاءه على يمينه فلما جاء يرفا تأخرت فصففنا
وراءه [illegible] حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب [illegible] خلف فصلى بين ايديهما يعني الاموين
ابو بكر عن يسار بن نمير ان عمر بن الخطاب كان يقول ابردوا [illegible] ثم اقيموا الصلوة مالك عن زيد بن اسلم
قال عمر [illegible] سنة الاذان [illegible] عن ابن عمر
المسلمون حين قدموا المدينة يجتمعون فيتحينون الصلوة [illegible] فقال عمر اولا تبعثون رجلا ينادي
بالصلوة وفي حديث عبد الله بن زيد حين رواه الاذان [illegible] قال عمر والذي بعثك بالحق لقد رأيت
مثل ما رأى ابو بكر عن عبد الله بن هذيل قال عمر لولا ان يكون سنة لاذنت الشافعي ان عمر قال عجلوا الاذان
بالصبح [illegible] ابو داود عن موذن لعمر يقال له مسروح اذن قبل الصبح فامره عمر ان يرجع فينادي
العبد قد نام [illegible] ذهب الشافعي الى [illegible] ابو حنيفة الى الثاني ويمكن الجمع باختلاف
الاحوال فاذا كان الامام تقدم الى الناس ان فلانا يؤذن بليل جاز قبل الصبح والا [illegible]
[illegible] في الاول مالك ان عمر علم لموذن ان يقول الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم ابو بكر
عن [illegible] ان ابا محذورة قال الصلوة الصلوة فقال له عمر ويحك امجنون انت ما كان في دعائك الذي دعوتنا
ما نأتيك حتى تأتينا ابو بكر عن ابي الزبير [illegible] بيت المقدس جاءنا عمر بن الخطاب فقال اذا اذنت فترسل
واذا اقمت فاحذم وفي رواية البغوي فاحذم ومعناه الحدر ايضا [illegible] التطويل [illegible] البغوي عنه

سالم بن عبد الله بن عمر بنى عمر بن الخطاب رحبة الى جنب المسجد سماها البطيحاء وقال من اراد ان يلغط او ينشد

شعرا او يرفع صوتا فليخرج الى هذه الرحبة مالك وابن النجار عن سعيد بن المسيب مر عمر في المسجد وحسان

ينشد الشعر فلحظ اليه فقال قد كنت انشد وفيه من هو خير منك ثم التفت الى ابي هريرة فقال انشدك

الله اسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اجب عني اللهم ايده بروح القدس قال نعم ابو بكر عن ابراهيم بن سعد

عن ابيه سمع عمر بن الخطاب رجلا رافعا صوته في المسجد فقال اتدري اين انت ابو بكر عن ابن عمر ان عمر نهى عن اللغط

في المسجد وقال ان مسجدنا هذا لا ترفع فيه الاصوات ابو بكر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب كان يجمر المسجد كل

جمعة ابو بكر عن المطلب بن عبد الله بن حنطب ان عمر بن الخطاب اتى المسجد فقام على درجه فصلى بهم قال انا

بهرنا اشتد الحر قال فاتاه بجريد فالقي فبسطه ثم كنسه ابو بكر عن معرور بن سويد راى عمر قوما يصلون

على الطريق فقال صلوا في المسجد ابو بكر عن يسار ابي عمرو وانا اصلي فقال الا تبرز ابو بكر عن معرور

بن سويد انه رجع مع عمر في حجة فراى عمر الناس يبتدرون فقال ما هذا فقالوا مسجد فيه صلى رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال هكذا هلك اهل الكتاب اتخذوا اثار انبيائهم بيعا من عرضت له منكم فيه الصلوة

فليصل ومن لم تعرض له منكم الصلوة فلا يصل ابو بكر عن نافع بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا ياتون الشجرة التي

بويع تحتها فامر بها فقطعت ابو بكر ومسلم عن معدان بن طلحة اليعمري ان عمر بن الخطاب قال ايها الناس

انكم تاكلون شجرتين لا اراهما الا خبيثتين الثوم والبصل لقد كنت ارى الرجل على عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم يوجد منه ريحه فيؤخذ بيده حتى يخرج الى البقيع فمن كان اكلها فليمتهما طبخا ابو بكر عن عمر منه نحوه لم

يجد الطعم ولا اجوده كتبت فكتب الضحو بمار وسدره فصلوا فيها ابو بكر عن معاوية بن قرة عن ابيه

راني عمر وانا اصلي بين الاسطوانتين فاخذ بقفاي فادناني الى سترة فقال صل اليها ابو بكر عن رجال من اهل

اليمن ان الهيثم قال عمر المصلون احق بالسواري من المتحدثين اليها ابو بكر عن ابن الزبير سمعت عمر يقول

صلوة في هذا المسجد افضل من مائة صلوة فيما سواه الا المسجد الحرام ابو بكر عن اسمعيل بن عبد الرحمن ان عمر

صلى في مكان فيه دمن يعني مرابض الغنم فالبسه المصلي اخرج البخاري عن ابي هريرة قال قام رجل الى النبي

صلى الله عليه وسلم فسأله عن الصلوة في الثوب الواحد فقال او كلكم يجد ثوبين ثم سال رجل عمر فقال اذا وسع الله

فاذا وسع الله فاوسعوا جمع رجل عليه ثيابه صلى رجل في ازار ورداء في ازار وقميص في ازار وقباء في سراويل
ورداء في سراويل وقميص في سراويل [illegible] في تبان وقميص قال واحسبه قال في تبان ورداء ابوبكر
عن ابن مسعود صلى بنا عمر في ثوب واحد ليس عليه غيره ابوبكر عن ابن عمر ان عمر رأى رجلا يصلي ملتحفا فقال له
لا تشبهوا باليهود من لم يجد منكم الا ثوبا واحدا فليتزر به ابوبكر عن ابي هريرة قال عمر تصلي المرأة في
ثلثة اثواب [illegible] البيهقي عن عمر انه رأى جارية متجلببة قال لا تشبهن بالمحصنات
ابوبكر عن انس رأى عمر امة متقنعة فضربها وقال لا تشبهين بالحرائر ابوبكر عن عبد الله بن عامر ان
عمر يصلي على عبقري ابوبكر ان عمر [illegible] في المسجد استقبال القبلة ابوبكر عن ابن عمر قال
عمر ما بين المشرق والمغرب قبلة زاد في رواية اذا استقبلت البيت مالك [illegible] ابوبكر عن
الاسود رأيت [illegible] ركز عنزة وصلى اليها والظعن تمر بين يديه البيهقي عن عفيف عن
عمر بن الخطاب قال [illegible] فيكون في الابنية فان خرجت [illegible] فان خرجت [illegible]
ثم اجعل بينك وبينها [illegible] ثم ليصل كل واحد منكما [illegible] الحنفية في قولهم ببطلان صلوة الرجل
اذا حاذته امرأة في صلوة مشتركة تحريمة واداء واجاب الشافعي فقال ليس بمعروف عن عمر ويحتمل
انهما في صلوة واحدة ولكن يستحب ذلك [illegible] صفة الصلوة مالك والشافعي ان عمر
كان يأمر رجالا بتسوية الصفوف فاذا جاءوا فاخبروه ان الصفوف قد استوت كبر ابوبكر [illegible]
سمعت عمر افتتح الصلوة وكبر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ثم تعوذ
ابوحنيفة عن حماد عن ابراهيم ان ناسا من اهل [illegible] اتوا عمر بن الخطاب [illegible] ليسألوه عن افتتاح
الصلوة فقام عمر فافتتح الصلوة وهم خلفه ثم جهر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
جدك ولا اله غيرك قال محمد بن الحسن ما جهر بذلك الا ليعلمهم ابوبكر والبيهقي عن الاسود ان عمر كان
يرفع يديه في الصلوة حذو منكبيه [illegible] قال عمر لا تجزئ صلوة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب
واحتج الشافعي في القديم ان عمر بن الخطاب [illegible] فقال لهم كيف كان الركوع والسجود قالوا حسنا
قال فلا بأس ابوحنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر صلى المغرب فلم يقرأ فاعاد الصلوة قلت كان [illegible]

هذا في التقديم ان القراءة سنة ثم ركع وقال في غيبة وهو حجة تكرار الفاتحة على انه ترك السورة

مالك والشافعي عن انس كان ابو بكر وعمر وعثمان يفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمين زاد في رواية وكانوا لا يقرءون بسم الله

الرحمن الرحيم ابو بكر واصحاب السنن عن عبد الله بن مغفل [illegible] مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان فلم اسمع

احدا منهم يقولها فلا تقلها اذا قرأت فقل الحمد لله رب العالمين ابو بكر عن الاسود [illegible] صليت خلف عمر سبعين صلاة فلم يجهر فيها ببسم

الله الرحمن الرحيم ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابزى ان عمر جهر ببسم الله الرحمن الرحيم [illegible] اهل المدينة واهل

الكوفة والبصرة ترك الجهر بالبسملة [illegible] فقهاء [illegible] فمذهب [illegible] الجهر بها

[illegible] محمد [illegible] الافتتاح [illegible] ان البسملة سنة والاوجه عندي ان عمر كان

تعلم من النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ان القرآن نزل على سبعة احرف كلها كاف شاف وكان

يرى ان الابتداء بالبسملة على انها جزء من الفاتحة حرف صحيح وتركها [illegible] انما سبيل الابتداء بها في كتابة القرآن

والتلاوة وخارج الصلاة حرف صحيح ايضا والابتداء بها على انها ليست من الفاتحة حرف صحيح ايضا فعمل بهذه الاحرف

في اوقات [illegible] البيهقي عن يزيد بن شريك انه سأل عمر عن القراءة خلف الامام فقال اقرأ بفاتحة الكتاب قلت وان

كنت انت قال وان كنت انا قلت وان جهرت قال وان جهرت [illegible]

[illegible] ان المأموم لا يقرأ شيئا والجمع ان القديم في الاصل ان يتابع الامام في القراءة وقراءة المأموم

قد يفضي الى [illegible] ان اشتغال المأموم بمناجاة ربه مطلوب فتعارضت مصلحة ومفسدة فمن استطاع ان يأتي بالمصلحة

بحيث لا [illegible] والمفسدة ترك والله اعلم ابو بكر عن الاحنف صليت خلف عمر الغداة

فقرأ بيوسف والنحل [illegible] عن عبد الله بن [illegible] ابو بكر عن

[illegible] صلاة الصبح [illegible] مالك [illegible] ان عمر كتب

الى ابي موسى ان صل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل وفي المغرب بقصار المفصل

[illegible] اذا كان [illegible] الصلوة ابو بكر [illegible] ان عمر قرأ في صلاة الظهر

[illegible] ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني [illegible] المغرب [illegible] المفصل

[illegible] ان عمر قرأ في المغرب بالتين والزيتون [illegible] ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني ابو موسى

كتب إلى [illegible] اقرأ بالناس في الأوليين [illegible] من المفصل أبو بكر عن أبي رافع صليت مع عمر العشاء فقرأ إذا السماء
انشقت [illegible] عمرو بن ميمون [illegible] جاء عمر [illegible] فصلى بالناس الفجر فقرأ بألم تر كيف ولإيلاف قريش [illegible] عمرو بن ميمون [illegible] في الفجر
في السفر قل يا أيها الكافرون وقل هو الله أحد [illegible] حدثنا حماد عن إبراهيم أن عمر بن الخطاب [illegible]
في الصبح فقرأ في الركعة الأولى بقل يا أيها الكافرون وفي الثانية لإيلاف قريش قال محمد فقراءة [illegible] أحب
[illegible] أبو بكر عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب أن عمر قرأ [illegible] في الركعتين
الأوليين [illegible] العشاء [illegible] عن أبي عثمان النهدي سمعت عمر بن الخطاب [illegible] من وراء الظهر قلت
[illegible] على أنه لا [illegible] في موضع الجهر في موضع [illegible] أبو حنيفة [illegible] قلت [illegible] لا يخرج منه
[illegible] أبو بكر عن أبي رافع كان عمر يقرأ في الصبح بمائة من البقرة ويتبعها بسورة من المثاني أو من صدور المفصل
ويقرأ بمائة من آل عمران ويتبعها بسورة من المثاني أو من صدور المفصل قلت فيه حجة على أن الركعة الأولى
في الصبح أطول من الثانية [illegible] عن جابر بن سمرة [illegible] شكوا سعدا [illegible] عمر قال سعد إني لأصلي بهم صلوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] أركد في الأوليين وأخف بهم في الأخريين قال عمر ذاك الظن بك يا أبا إسحاق
[illegible] عن أبي عثمان [illegible] كان عمر [illegible] في أول ركعة قلت فيه حجة [illegible] في استحباب إطالة
الركعة الأولى في كل صلوة مالك والشافعي [illegible] عن عروة أن عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر فنزل فسجد وسجدنا
معه ثم قرأها الجمعة الأخرى فتهيأ الناس للسجود فقال يا أيها الناس على رسلكم إن الله لم يكتبها علينا إلا أن نشاء
فقرأها فلم يسجد ومنع الناس أن يسجدوا أبو بكر عن أبي قلابة والحسن قالا قال عمر ليس في المفصل سجدة قلت
كأنه نفى التأكيد [illegible] بن سمرة صليت خلف عمر فقرأ في الركعة الأولى بسورة يوسف ثم
قرأ في الثانية بالنجم فسجد ثم قام فقرأ إذا زلزلت الأرض فركع أبو بكر عن [illegible] رافع الصائغ صليت مع عمر
صلوة العشاء فقرأ إذا السماء انشقت فسجد وسجدنا معه أبو بكر عن ابن عمر أن عمر سجد في الحج سجدتين أبو بكر
عن ابن عباس أنه رأى عمر بن الخطاب سجد فيها يعني في ص أبو بكر عن عروة قال عمر إني لأحسب [illegible]
وأنا في الصلوة أبو بكر عن أبي عثمان النهدي [illegible] إني لأجهز جيشي وأنا في الصلوة أبو بكر والترمذي [illegible]
[illegible] علقمة والأسود عن عبد الله كان النبي صلى الله عليه وسلم يكبر في كل رفع ووضع وقيام وقعود وأبو بكر وعمر

البيهقي

في والبيهقي ان عمر روى عن النبي صلى الله عليه وسلم رفع اليدين في الركوع والقومة منه ابو بكر عن الاسود
صليت مع عمر فلم يرفع يديه في شيء من صلوته الا حين افتتح الصلوة قلت تكلم الشافعية والحنفية في ترجيح الروايات
كل على حسب مذهبه والاوجه عندي ان عمر رأى رفع اليدين عند الركوع والقومة منه سنة فعله تارة وتركه
اخرى كما بين في موضعه في سجود التلاوة السنن عن ابي عبد الرحمن السلمي قال عمر قد سنت لكم ذكره ثم
ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر كان يجعل كفيه على ركبتيه قلت والصحيح ان ابراهيم وابو حنيفة
التطبيق ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة بلغني ان عمر كان يقول في الركوع والسجود قدر خمس تسبيحات سبحان الله وبحمده
عن الاسود كان عمر اذا رفع رأسه في الركوع قال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد ابو بكر عن الاسود ان عمر
كان يقع على ركبتيه ابو بكر عن الحسن عن عمر رضي الله عنه ابن آدم للسجود على سبعة اعضاء الجبهة والراحتين والركبتين والقدمين
ابو بكر عن ابي عثمان النهدي قال عمر اذا سجد احدكم فليباشر بكفيه الارض ابو بكر عن زيد بن وهب عن عمر اذا لم يستطع
احدكم ان يسجد على الارض من الحر والبرد فليسجد على ثوبه السنن عن الحسن كان النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر يقنتون
في الصبح بعد الركوع ابو بكر عن ابي مالك الاشجعي قلت لابي يا ابت صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف
ابي بكر وعمر وعثمان فرأيت احدا منهم يقنت فقال يا بني محدثة ابو بكر عن الاسود صحبت عمر فلم
بن الخطاب لم يقنت في الفجر ابو بكر عن زيد بن وهب ما قنت عمر في صلوة الفجر ابو بكر عن الشعبي قال عبد الله
لو ان الناس سلكوا واديا او شعبا وسلك عمر واديا او شعبا سلكت وادي عمر وشعبه لو قنت عمر
قنت عبد الله ابو بكر عن ابي عثمان كان عمر يقنت بنا بعد الركوع ويرفع يديه حتى يبدو ضبعاه ويسمع صوته
من وراء المسجد ابو بكر عن زيد بن وهب ان عمر بن الخطاب قنت في صلوة الصبح قبل الركوع ابو بكر عن ابي عثمان
النهدي وعبيد بن عمير مثله قلت وقع الخلاف في الترجيح بحسب الرواة وكثرتهم واختلفوا هل سنة في
القنوت وانه قبل الركوع او بعده مشهورة والاوجه عندي ان يحمل اختلاف الحكايات على اختلاف
الاحوال فكان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اذا فجئهم امر قنتوا واذا تركوا فمن قنت تارة ولم يقنت اخرى
فقد اصاب ومن قنت ايام حوادث الامور دائما فقد اصاب ومن لم يقنت ابدا فقد اصاب لانه ليس بسنة
راتبة وانما هو للامور العظام قال سفيان الثوري ان قنت في الصبح فحسن وان ترك فحسن واختار ترك القنوت وقال احمد

واسحاق لا يقنت في صلوة الفجر الا عند نازلة بالمسلمين فيدعو الامام لجيوش المسلمين ابو بكر ومحمد بن
سعيد بن عبد الرحمن قال عمر لا صلوة الا بتشهد ولفظ محمد بن الحسن سمعت عمر بن الخطاب يقول لا تجوز الصلوة
الا بتشهد مالك والشافعي عن عبد الرحمن بن عبد القاري انه سمع عمر بن الخطاب وهو على المنبر يعلم الناس التشهد
يقول التحيات لله الطيبات الصلوات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ولفظ البغوي الطيبات
الصلوات لله قال الشافعي هذا الذي علمنا من سبقنا بالعلم من فقهائنا صغارا ثم سمعناه باسناده
وسمعنا ما خالفه فلم نسمع اسنادا اثبت عندنا منه وهذا مذهبه في القديم ثم قال في الجديد انتهى الينا حديث
ابن عباس حديث ثابت عن النبي صلى الله عليه وسلم فصرنا اليه الترمذي والبغوي قال عمر ان الدعاء موقوف
بين السماء والارض لا يصعد منها شيء حتى تصلي على نبيك ابو بكر بن ابي شيبة عن عمرو بن ميمون عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان
يتعوذ من ... وعذاب القبر وفتنة الصدر قلت جاء في بعض الاحاديث انه كان يتعوذ بهؤلاء الكلمات
بعد التشهد ابو بكر ... النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يسلمون تسليمة واحدة ... عن ابن
مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلم عن يمينه السلام عليكم ورحمة الله وعن يساره السلام عليكم ورحمة
الله ورايت ابا بكر وعمر يفعلان ذلك قلت اختلفوا في ذلك والارجح عندي ان الخروج من الصلوة بتسليمة واحدة
جائز من غير كراهية والتسليمتان احب واكمل وكان عمر يفعل هذا مرة وذلك اخرى كما في سجدة التلاوة
البيهقي عن ابن عباس ان عمر سالهم فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا شك
في الاثنين والثلث فليجعلها ثنتين واذا شك في الثلث والاربع فليجعلها ثلثا حتى يكون الوهم في الزيادة
... الشافعي ومسلم عن يعلى بن امية قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة ان خفتم
ان يفتنكم الاية فقد امن الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة
تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته مالك والشافعي ان ابن المسيب قال من اجمع اقامة اربع ليال وهو مسافر
اتم الصلوة ثم صحح الشافعي وصله المسافر ... عمر انه لم يرخص للمجوس واليهود والنصارى ان يقيموا
بالمدينة اكثر من ثلث ليال البيهقي عن سالم عن عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى ركعتين ثم يقول يا اهل

مكة اتموا

بمكة اتموا صلوتكم فانا قوم سفر ... ابو بكر ... عن الاسود ان عمر صلى بمكة ركعتين ثم قال يا اهل مكة
فاتموا الصلوة ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن عمر صلوة السفر ركعتان والجمعة ركعتان والعيد ركعتان
تمام غير قصر على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن [illegible] كما [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
يتجوزون في الصلوة قلت معناه اذا خرج من المصر [illegible] بعيدة [illegible] [illegible]
انه كتب ان الجمع بين الصلوتين من غير عذر من الكبائر قلت احتج به الحنفية على ان لا جمع بين الصلاتين
في السفر واجاب الشافعي بانه مرسل ويؤول [illegible] عذر كسفر وقد صح ان النبي صلى الله عليه
وسلم جمع في تبوك وعمر اعلم بانه [illegible] لا يمنع ذلك ابو بكر عن عمرو بن [illegible] عن عمر بن الخطاب
في الرجل اذا رعف في الصلوة قال ينفتل فيتوضا ثم يرجع فيصلي ويعتد بما مضى قلت عند الحنفية
محمول على ان الرعاف ينقض الوضوء [illegible] الحدث توضا وبنى وعند الشافعي في القديم على ان الرعاف
ليس بناقض [illegible] مثل الدم [illegible] اذا [illegible] دفع عنه النجس [illegible]
ثم [illegible] ذلك في مذهبه الجديد ابو بكر عن ابراهيم صلى عمر صلوة [illegible]
فجعل يومي الى البيت ويقول فليعبدوا رب هذا البيت قلت [illegible] على [illegible] الاشارة المفهمة
الصلوة [illegible] ابو بكر عن عبد الرحمن بن رافع ان عمر بن الخطاب [illegible] يكبر في العيدين ثنتي عشرة [illegible]
في الاولى سبعا وفي الآخرة خمسا الشافعي عن جعفر بن محمد ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا في
العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا وصلوا قبل الخطبة وجهروا بالصلوة قلت ذهب اهل الكوفة الى ان
تكبيرات العيدين اربع كتكبيرات الجنائز روي ذلك عن ابي موسى وغيره [illegible]
اكثار التكبير في هذين اليومين لقوله تعالى ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون ولقوله في سورة
الحج لتكبروا الله على ما هداكم وبشر المحسنين فمن اتى في كل ركعة بثلاث تكبيرات فقد اصاب [illegible]
[illegible] ومن كبر سبعا وخمسا فقد اصاب وذكر الله اكبر ابو بكر عن عبد الملك بن عمير حدثت ان عمر
[illegible] في العيد بسبح اسم ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قلت هو مرفوع رواه ابن
عباس [illegible] مالك [illegible] ان عمر سال ابا واقد الليثي ما كان يقرا به رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفطر

[illegible] قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بقاف واقتربت الساعة الشافعي عن ابن عمر وعن عمر
ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يصلون العيد قبل الخطبة الشافعي عن عبد الله بن عامر
سمع عمر بن الخطاب ضجة في المسجد في يوم مطير الشافعي عن ابن المسيب استسقى عمر بن الخطاب فكان اكثر دعائه
الاستغفار الشافعي [illegible] في عهد عمر فلما علم صلى ثم قام خطيبا فحض على الصدقة وامر بالتوبة
والتكبير [illegible] استسقى ابن عمر بن الخطاب [illegible] فصعد المنبر فقال استغفروا ربكم الآية ثم نزل فقالوا يا امير
المؤمنين [illegible] استسقيت فقال لقد طلبت بمجاديح السماء التي يستنزل بها القطر قلت قال ابو حنيفة ليس الصلوة
في الاستسقاء [illegible] حديث عبد الله بن زيد وابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى وروي
ذلك من حديث جعفر بن محمد عن النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر ... ان منهم من دعا ولم يصل
فقد اصاب [illegible] الاستسقاء وقد [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم وعمر ومن صلى ودعا فقد اصاب الا ان الافضل
ان الدعاء ارجى في حرمة الصلوة وقد ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم وعمر مالك عن عبد الرحمن بن عبد القاري
خرجت مع عمر بن [illegible] ليلة في رمضان الى المسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون يصلي الرجل لنفسه
ويصلي الرجل فيصلي بصلوته الرهط فقال اني اراني لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد كان امثل ثم عزم
فجمعهم على ابي بن كعب قال ثم خرجت معه ليلة اخرى والناس يصلون بصلوة قارئهم فقال عمر نعمت البدعة
هذه والتي ينامون عنها افضل من التي يقومون يريد آخر الليل وكان يقومون اوله قلت معناه
بدعة مستحبة حسنة اجتماع الناس عليها وان كانت سنة في الاصل مالك والشافعي عن السائب
ان عمر بن الخطاب امر ابي بن كعب وتميم الداري ان يقوما بالناس باحدى عشرة ركعة مالك عن يزيد بن رومان
كان الناس يقومون في زمان عمر بثلاث وعشرين ركعة ابو بكر عن ابن عباس قال عمر لقد علمتم ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الاواخر وترا ابو بكر عن حبيب بن ابي ثابت عن
الليل خير بما ذهب منه [illegible] السائب عن ابن عباس كلاهما عن عمر ابو بكر عن ابي عثمان دعا عمر القراء في
رمضان فامر اسرعهم قراءة ان يقرأ [illegible] آية والوسط خمسة وعشرين آية والبطيء عشرين آية
ابو بكر [illegible] ابن عمر تصلي الضحى قال لا قيل له امها عمر قال لا قيل فصلاة ابو بكر قال لا قيل فصلاها

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا ان البغوي كان ابن عمر اذا سئل عن سبحة الضحى فقال لا آمر بها ولا انهى
عنها ولقد اصيب عثمان وما ادري احدا يصليها وانها لمن احب ما احدث الناس الي ابو بكر عن جابر بن
عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر متى توتر قال من اول الليل بعد العتمة قيل الخ
وقال لعمر متى توتر قال من اخر الليل قال لابي بكر اخذت بالحزم وقال لعمر اخذت بالقوة ابو بكر عن حسن
قال سئل عمر بن الخطاب عن الوتر قال اما انا فاني اصلي ليلتي ثم اوتر بعد ما اصبح ابو بكر عن مكحول ان عمر بن الخطاب
اوتر بثلاث ركعات لم يفصل بينهن بسلام ابو بكر عن انس بن سيرين عن عمر كان يقرأ بالمعوذتين في الوتر
ابو بكر عن القاسم بن محمد ان عمر كان يوتر بالارض ابو بكر عن الاسود ان عمر قنت في الوتر قبل الركوع ابو بكر
عن عطاء ان عمر قنت قبل النصف الاخر ابو بكر قال نعم قلت اختلفوا في ذلك والاوجه ان
القنوت دعاء فمن قنت ايما فقد اصاب ومن لم يقنت فقد اصاب ومن قنت النصف الآخر من رمضان
فقد اقتدى بالمسيح فان الدعاء في تلك الايام ارجى للاجابة ابو بكر عن عمر بن محمد بن ابي عمر ...
من عطاء النجم فاراد ان يسجد له فقال عمر ارجع راسك السجدة للواحد القهار ابو بكر عن ابن عمر
ادبار النجوم ركعتان قبل الفجر وادبار السجود ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبير قال عمر في
الركعتين قبل الفجر لهما احب الي من حمر النعم ابو بكر عن ابن المسيب راى عمر رجلا اضطجع بعد الركعتين فقال
احصبوه فانت ... ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يفعله على وجه العبادة بل على وجه العادة ودفع الملال
ابو بكر عن عبد الله بن عتبة رأيت عمر يصلي اربعا قبل الظهر ابو بكر عن رجل ان عمر قرأ في الاربع
قبل الظهر بقاف ابو بكر عن عون بن عبد الله صلى عمر اربعا قبل الظهر قلت يحتمل انها صلوة الزوال
وهو الاغلب على الظن ويحتمل انها راتبة الظهر ابو بكر عن ابي خيثمة عن ابن عمر صليت مع النبي صلى الله
عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان فلا صلوة بعد الغداة حتى تطلع الشمس ابو بكر عن ابن عباس ان
عمر يضرب على الركعتين بعد العصر مالك عن السائب انه رأى عمر بن الخطاب يضرب المنكدر على الصلوة بعد العصر ابو حنيفة
عن حماد عن ابراهيم ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر لم يصلوها يعني الصلوة قبل المغرب ابو بكر عن زيد
بن وهب ان عمر بن الخطاب رأى رجلا صلى ركعتين بعد غروب الشمس قبل الصلوة فجعل يلتفت فضربه بالدرة

صبح فقضى الصلوة قال لا يلتفت ولم يعب الركعتين ابو بكر عن ابن عمر صليت مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم وابي بكر وعمر وعثمان الصلوة فلم يصلوا قبلها ولا بعدها في السفر ولو تطوعت لاتممت ابو بكر عن سالم ان
النبي صلى الله عليه وسلم وعمر كانا لا يتطوعان في السفر قلت وجه الجمع ان الاول في الرواتب والثاني في
التهجد البيهقي ان عمر كان … زمانه سجد ابو بكر عن منصور بلغني ان ابا بكر وعمر
سجدا سجدة الشكر ابو بكر عن جابر بن منصور ان عمر صلى محتبيا … الخطاب دخل المسجد
فصلى ركعة فقيل له صليت ركعة قال انما هو تطوع فمن شاء زاد ومن شاء نقص قلت لعل … به السامعين
على الامر في التطوع … ابو بكر عن حميد بن عبد الرحمن قال عمر من فاته شيء من قراءته بالليل فليصل ما بينه
وبين الظهر فكأنما صلى بالليل ابو بكر عن ابراهيم كان عمر يكره ان يصلي خلف صلوة مثلها مالك
زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله
للصلوة يقول لهم الصلوة الصلوة ثم يتلو هذه الآية وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك
رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار مثنى
مثنى يسلم من كل ركعتين ابو بكر ان نفرا من اهل العراق قدموا على عمر فسألوه عن صلوة الرجل في بيته فقال
ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلوة الرجل في بيته نور فنوروا بيوتكم
الجمعة البيهقي ان ابا هريرة كتب الى عمر يسأله عن الجمعة وهو بالبحرين فكتب اليهم ان جمعوا حيثما كنتم قال الشيخ
معناه في اي قرية كنتم لا يريد البدو ابو بكر عن يحيى بن ابي كثير حدثت ان عمر بن الخطاب قال انما جعلت الخطبة
مكان الركعتين فان لم يدرك الخطبة فليصل اربعا قلت هذا من الحرف الاخير من كلام يحيى بن ابي كثير
خرجه من قول عمر وليس عليه العمل ولكن معنى كلامه ان الخطبة شرط الجمعة لا تصح بدونها مالك قال ابو بكر في
قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله قرأها عمر فامضوا الى ذكر الله قلت معناه فسرها كذلك الشافعي عن … ان
النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر كانوا يخطبون على المنبر قياما يفصلون بينهما بجلوس مالك والشافعي عن
السائب ان الاذان الاول حين يخرج الامام فيجلس على المنبر في عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر مالك
والدارمي … انهم كانوا في زمن عمر بن الخطاب يوم الجمعة يصلون حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس على المنبر

واذن

وأذن المؤذنون جلسوا يتحدثون حتى إذا سكت المؤذنون وقام عمر سكتوا فلم يتكلم أحد اثنتي أن عمر رأى

رجلا عليه هيئة السفر فسمعه يقول لولا أن اليوم الجمعة لخرجت فقال عمر أخرج فإن الجمعة لا تحبس عن سفر مالك عن ابن

شهاب عن سالم بن عبد الله أنه قال دخل رجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن الخطاب

يخطب فقال عمر أية ساعة هذه فقال يا أمير المؤمنين انقلبت من السوق فسمعت النداء فما زدت على أن توضأت

فقال عمر والوضوء أيضا وقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر بالغسل للجمعة أبو بكر عن الحسن قال قال عمر

احضروا موتاكم وذكروهم لا إله إلا الله فإنهم يرون ويقال لهم أبو بكر عن عطاء أو غيره قال عمر لقنوا موتاكم

لا إله إلا الله وأغمضوا أعينهم إذا ماتوا البيهقي عن ابن عمر قال صدر المسلمون فمروا بامرأة بالبيداء

ميتة فأعظمها بعضهم حتى عادت فلما أصبح قام عمر على المنبر فقال أعلم أن أحدا مر بها فلم يجنها فلعلت به وغلبت

وسأل ابن عمر قد علم أن قال لو أن رجلا كلبا فنطفي منه غداة طحن أبو بكر عن تميم الهجيمي أن عمر بن

الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أن اغسل موتاك بالسدر وماء الريحان أبو بكر عن مسروق ماتت

امرأة لعمر فقال أنا كنت أولى بها إذ كانت حية فأما الآن فأنتم أولى بها أبو حنيفة أخبرني رجل عن الحسن

عن عمر بن الخطاب أنه قال الأب أحق بالصلاة على الميت من الزوج قلت بهذا أخذ أبو حنيفة وخالف إبراهيم والشعبي

في قولهما الزوج أحق من الأب أبو بكر عن نافع عن ابن عمر أن عمر غسل وكفن وحنط وفي رواية إلا أنه من أفضل

الشهداء قلت عند الحنفية علة الغسل الارتثاث وعند الشافعي أنه لم يقتل في المعركة أبو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تحنطوني بمسك قيل إنما كره المسك لأنه من الميتة وليس عليه العمل عند الجمهور لأنه يستحب المسك

من جملة الطيبات ما يستحسن قلت والأوجه عندي أن المسك طيب طاهر إلا أن عمر لم يستحسن أن يكون حنوطه

منه لأنه قد اجتمع فيه دليلا الإباحة والتحريم وإن كان دليل الإباحة أقوى فإن الطيب يعده كثير أبو بكر

عن راشد بن سعد قال عمر يكفن الرجل في ثلاثة أثواب لا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين أبو بكر عن راشد

بن سعد عن عمر قال تكفن المرأة في خمسة أثواب الدرع والخمار والرداء والإزار والخرقة أبو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تتبعني بمجمر أبو بكر عن ابن عمر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر يمشون أمام الجنازة أبو بكر عن

يحيى بن راشد قال عمر حين حضرته الوفاة لابنه إذا خرجتم بي فأسرعوا بي المشي أبو بكر عن ابن ... قال عمر لا تتبعني

أخرج أبو حنيفة عن حماد عن إبراهيم أن الناس كانوا يصلون على الجنائز خمسا وستا وأربعا حتى قبض النبي صلى
الله عليه وسلم ثم كبروا بعد ذلك في ولاية أبي بكر حتى قبض أبو بكر ثم ولي عمر بن الخطاب ففعلوا ذلك في ولايته فلما
رأى ذلك عمر بن الخطاب قال إنكم معشر أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم متى ما تختلفون تختلف من بعدكم والناس
حديث عهد بالجاهلية فأجمعوا على شيء يجتمع عليه من بعدكم فأجمع رأي أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم أن ينظروا
آخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قبض فيأخذون به ويرفضون ما سوى ذلك فوجدوا
آخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم أربعا البيهقي عن سعيد بن المسيب عن عمر أنه قال كل ذلك قد كان
أربعا وخمسا فاجتمعنا على أربع أبو بكر عن أبي وائل جمع عمر الناس فاستشارهم في التكبير على الجنازة فقال
بعضهم كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وقال بعضهم كبر سبعا وقال بعضهم كبر أربعا فجمعهم على أربع تكبيرات
كأطول الصلوة أبو بكر عن إبراهيم اختلفوا في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم في التكبير على الجنازة ثم اتفقوا
بعد على أربع تكبيرات أبو بكر عن سعيد بن المسيب كان عمر يقول في الصلوة على الميت إن كان مساء قال اللهم
أمسى عبدك وإن كان صباحا قال اللهم أصبح عبدك قد تخلى من الدنيا وترك لأهلها واستغنيت عنه و
افتقر إليك كان يشهد أن لا إله إلا أنت وأن محمدا عبدك ورسولك فاغفر له أبو بكر عن جابر بن عبد الله
قال ما باح لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا أبو بكر ولا عمر في الصلوة على الميت بشيء قلت يعني لم يوقتوا
شيئا من الدعاء أبو بكر عن عروة ما صلي على أبي بكر إلا في المسجد مالك أن عمر بن الخطاب صلي عليه في المسجد
أبو بكر عن عبد الرحمن بن أبزى ماتت زينب بنت جحش فكبر عليها عمر أربعا ثم سأل أزواج النبي صلى الله
عليه وسلم من يدخلها قبرها فقلن من كان يدخل عليها في حياتها أبو بكر أن عمر انتظر ابن أم عبد في
الصلوة على عتبة بن مسعود أبو بكر عن ابن عمر لحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولأبي بكر ولعمر أبو بكر
عن الحسن أوصى عمر أن يجعل عمق قبره قامة وبسطة أبو بكر عن أبي مالك الأشجعي عن عمر أنه كان يقول إذا
أدخل الميت قبره اللهم أسلمه إليك الأهل والمال والعشيرة والذنب عظيم فاغفر له أبو بكر عن إسماعيل
بن محمد بن سعد أن عمر دفن أبا بكر ليلا ثم دخل المسجد فأوتر بثلاث أبو بكر عن أبي وائل قال ماتت امرأة
ذي قرابة فأتيت عمر فذكرت ذلك له [illegible] وهذا أمامها أبو بكر عن عمرو بن دينار

ماتت امراة بالشام وفي بطنها ولد من نصراني فامر عمر ان تدفن مع المسلمين من اجل ولدها ابو بكر عن عامر
الشعبي ان عمر صلى على عظام بالشام ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم اخبرني من رأى قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقبر ابي بكر
وقبر عمر مسنمة ناشزة من الارض عليها فلق مدر ابيض ابو بكر عن ... يسار ... على حمل فقال
لا تسووا الاموات فان ما يبقى الميت يعني اللحد ابو بكر والبخاري وغيرهما عن ابي الاسود الديلي قدمت
المدينة وقد وقع بها مرض فجلست الى عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثني عليها خيرا فقال عمر وجبت ثم مر باخرى
فاثني عليها شرا فقال عمر وجبت فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين قال قلت كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة فقلنا وثلاثة قال وثلاثة فقلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسأله عن الواحد
ابو بكر عن عمرو بن ميمون عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بالله من الجبن والبخل وعذاب القبر وفتنة الصدر
ابو بكر عن ابن عمر عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بالنياحة البيهقي عن ابن عباس
عن عمر نحوه ابو بكر عن نافع ان حفصة بكت على عمر فقال لها مهلا يا بنية الم تعلمي ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان الميت يعذب ببكاء اهله ابو بكر عن ابي عثمان اتيت عمر بنعي النعمان بن مقرن فوضع يده على رأسه وجعل
يبكي ابو بكر عن شقيق اجتمع نسوة يبكين على خالد بن الوليد فقال عمر ما عليهن ان يهرقن دموعهن على ابي سليمان ما لم
يكن نقع او لقلقة كتاب الزكوة مالك انه قرأ كتاب عمر بن الخطاب في الصدقة قال فوجدت فيه بسم الله الرحمن الرحيم
هذا كتاب الصدقة في اربع وعشرين من الابل فدونها الغنم في كل خمس شاة وفيما فوق ذلك الى خمس وثلاثين بنت
مخاض فان لم تكن ابنة مخاض فابن لبون ذكر وفيما فوق ذلك الى خمس واربعين بنت لبون وفيما فوق ذلك الى
ستين حقة طروقة الفحل وفيما فوق ذلك الى خمس وسبعين جذعة وفيما فوق ذلك الى تسعين ابنتا لبون وفيما فوق ذلك
الى عشرين ومائة حقتان طروقتا الفحل فما زاد على ذلك من الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة
وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعين الى عشرين ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك
الى ثلاثمائة ثلث شياه فما زاد على ذلك ففي كل مائة شاة ولا تخرج في الصدقة تيس ولا هرمة ولا ذات عوار
الا ما شاء المصدق ولا يجمع بين متفرق ولا يفرق بين مجتمع خشية الصدقة وما كان من خليطين فانهما
يتراجعان بينهما بالسوية وفي الرقة اذا بلغت خمس اواق ربع العشر ... عن موسى

فبينة عن نافع عن ابن عمر انه كان يقول الصدقة في اربع وعشرين من الابل فما دونها الغنم قال مالك قلت فمن عنده
الا ينبغي المستخرج شرح الموطا على المذهبين مذهب ابي حنيفة ومذهب الشافعي في ابتدا المسنة مع الحامل
فاذا زاد على الاربعين ففي كل اربعين مسنة قالت علماء عند ابي حنيفة لا يوخذ في اقل من الاربعين اذا زادوا
على الاربعين وعند الشافعي في ذا ابن الكسير ميان يخرج مالك الشافعي عن سفيان بن عبد الله الثقفي ان عمر بن الخطاب
بعثه مصدقا فكان يعد على الناس بالسخل فقالوا اتعد علينا بالسخل ولا تاخذ منه شيئا فلما قدم على عمر بن الخطاب ذكر
ذلك له فقال عمر نعم تعد عليهم بالسخلة يحملها الراعي ولا تاخذها ولا تاخذ الاكولة ولا الربى ولا الماخض ولا
فحل الغنم وتاخذ الجذعة والثنية وذلك عدل بين غذاء الغنم وخياره والسخلة الصغيرة حين تنتج والربى التي قد
وضعت فهي تربي ولدها والماخض هي الحامل والاكولة هي شاة اللحم التي تسمن لتوكل ابو بكر قال عمر اذا وقف
الرجل عليكم غنمه فاصدعوها صدعين ثم اختاروا من النصف الاخر ابو بكر عن مجاهد عن عمر نحوه
الشافعي عن عمرو بن دينار ان عمر بن الخطاب قال ابتغوا في اموال اليتامى لا تستهلكها الزكوة ابو بكر
الزهري وغيره عن عمر نحوه ذكر البيهقي سئل عمر بن الخطاب على المملوك زكوة قال لا قيل على من قال على
مالكه الشافعي عن ابن شهاب ان ابا بكر وعمر لم يكونا ياخذان الصدقة مثناة ولكن يبعثان عليها في
الجدب والخصب والسمن والعجف لان اخذها في كل عام من رسول الله صلى الله عليه وسلم سنة الشافعي روي عن
عمر انه اخر الصدقة عام الرمادة ثم بعث مصدقا فاخذ عقالين عقالين الشافعي قد كانت
النواضح على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلفائه فلم اعلم احدا روى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ منها صدقة ولا احدا من خلفائه ولا شك ان شاء الله ان قد كان يكون للرجل الخمس اكثر مالك الشافعي
عن سليمان بن يسار ان اهل الشام قالوا لابي عبيدة بن الجراح خذ من خيلنا صدقة فابى ثم كتب الى عمر
ابن الخطاب فابى عمر ثم كلموه ايضا فكتب اليه عمر ان احبوا فخذها منهم واردها عليهم وارزق رقيقهم
قال مالك واردها عليهم يقول على فقرائهم ابو بكر مثل عن عمر نحوه منه ذلك الشافعي عن السائب بن يزيد
ان عمر امر ان يوخذ من الفرس شاتان او عشرة او عشرين درهما ابو بكر ان عمر كان يوتى بصدقة الخيل
قلت وسبيل الجمع انهم بذلوا صدقة خيلهم من انفسهم طوعا من غير ان تكون واجبا عليهم فقبل عمر ذلك كذلك

[illegible] الشافعي

يبيع الشافعي وغيره وقال الشافعي سمعت بعض من اثق به من اهل العلم يقول قد قام بالامر بعد النبي

صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي واخذوا الصدقات في البلدان اخذا عاما زمانا طويلا فما روي

عنهم انهم قالوا ليس فيما دون خمسة اوسق صدقة ما رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم الا ابو سعيد الخدري ثم

اجاب الشافعي بما حاصله ان الحديث صحيح من رواية ابي سعيد وجابر موجود في كتاب عمرو بن حزم فوجب العمل

ولم يذكر عن الائمة ان الحديث ظهر في زمانهم فتكلموا فيه قلت بل ذكر مالك سنة اهل المدينة بلا

عن ابي سعيد البيهقي عن مطر الانصاري ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن يخرص العرايا ولا ابو بكر ولا عمر قلت

الاوجه عندي ان المراد بالعرايا ما دون خمسة اوسق وسيأتيك من حديث مالك والشافعي في البيوع ما يشهد

لذلك الشافعي في القديم عن بشير بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يبعث ابا حثمة خارصا يخرص النخل فيأمره

اذا وجد القوم في حائطهم [illegible] لهم قدر ما يأكلون البيهقي عن عثمان بن عطاء الخراساني ان عمر بن الخطاب

قال في العشر في الزيتون اذا بلغ خمسة اوسق من غير [illegible] واخذ عشر زيته البيهقي عن عمرو بن شعيب عن ابيه

عن جده ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشور نحل وسأله ان يحمي واديا يقال له سلبة فحماه له

فلما ولي عمر كتب سفيان بن وهب الى عمر بن الخطاب يسأله عن ذلك فكتب عمر ان ادى اليك ما كان يؤدي الى

رسول الله صلى الله عليه وسلم من عشور نحله فاحم له سلبة والا فانما هو ذباب غيث يأكله من شاء قلت [illegible]

عندي ليس بجيد اشتباه العسل الشافعي عن ابي عمرو بن حماس ان اباه قال مررت بعمر بن الخطاب وعلى عنقي

ادمة احملها فقال الا تؤدي زكوتك يا حماس فقلت يا امير المؤمنين ما لي غير هذه التي على ظهري وآهبة

في القرظ قال ذاك مال فضع فوضعتها بين يديه فحسبها فوجدها قد وجبت فيها الزكوة فاخذ منها

الزكوة مالك الشافعي عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت مر على عمر بن الخطاب بغنم

من الصدقة فرأى فيها شاة حافلا ذات ضرع عظيم فقال عمر بن الخطاب ما هذه الشاة فقالوا شاة من

الصدقة فقال عمر ما اعطى هذه اهلها وهم طائعون لا تفتنوا الناس لا تأخذوا حزرات المسلمين نكبوا عن

الطعام مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول حملت على فرس عتيق في سبيل

الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اضاعه فاردت ان اشتريه منه وظننت انه بائعه برخص فقال

فسألت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتره وان اعطاكه بدرهم فان العائد في صدقته
كالكلب يعود في قيئه ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال كان ابو بكر الصديق ما يوصي بعمر حين ادى الزكوة
الى غيره انها ستالم نعيما من ... بالدنيا جميعا ابو بكر عن محمد يعني ابن سيرين كانت الصدقة
تدفع الى النبي صلى الله عليه وسلم ومن امر به والى ابي بكر ومن امر به والى عمر ومن امر به والى عثمان ومن امر به
فلما قتل عثمان اختلفوا فمنهم من رأى ان يدفعها اليهم ومنهم من رأى يقسمها هو الحديث ابو بكر عن عبد الله
بن ابي ليلى عن عمر قال ... ما عندك فاجمع ذلك جميعا ثم ... ابو بكر عن عمر في ... انما الصدقات
للفقراء فقال هم زمنا اهل الكتاب ابو بكر عن عطاء ان عمر كان يأخذ العرض في الصدقة من الورق و
غيره زاد في رواية ويعطيها في صنف واحد مما سمى الله ابو بكر عن عبد الرحمن بن عبد القاري وكان على
بيت المال في زمن عمر قال كان اذا خرج العطاء جمع اموال التجار ثم حسبها عاجلها وآجلها ثم يأخذ الزكوة
من الشاهد والغائب ابو بكر عن طارق ان عمر بن الخطاب كان يعطيهم العطاء ولا يزكيهم قلت اما قوله
لا يزكيهم فمعناه لا يأخذ من العطاء زكوة لانه لم يحل عليه الحول من حين قبضه واما قوله ثم يأخذ الزكوة
فمعناه يأخذ زكوة اموال التجارة التي حال عليها الحول في ايديهم من مال العطاء قوله حسب عاجلها و
آجلها يعني ما كان له دينا موجلا ومعجلا حالا وموعودا في ... ابو بكر عن الحسن قال عمر اذا تحولت
الصدقة الى غير الذي تصدق عليه فلا بأس ان تشتريها ابو بكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على العشور وامرني
ان لا افتش احدا ابو بكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على السواد ونهاني ان اعشر مسلما قلت العشور على
اهل الحرب ونصف العشر على اهل الذمة وربع العشر زكوة المسلمين ابو بكر عن جماعة ان عمر بن الخطاب صالح
نصارى بني تغلب على ان يضعف عليهم الزكوة مرتين ابو بكر عن الحسن صالح عمر ... ارطال البيهقي
... ان صالح النبي صلى الله عليه وسلم ... ارطال ... رطلا قلت اهل البلد
... ابو بكر عن الشعبي ان غلاما من العرب وجد ستوقة فيها عشرة الآف فاتى بها عمر فاخذ منها خمسها
الفين واعطاه ثمانية الآف كتاب الصيام البيهقي عن ابي السلمى كان الرجل اذا افطر فنامت امرأته
او نام هو ... اذا نام ولم يطعم لم يطعم الى مثلها من القابلة حتى جاء عمر بن الخطاب يريد امرأته فقالت اني

قد نمت

فنزلت قال الله تعالى آيتين فجزئيهما وجاء رجل من الانصار فاراد ان يطعم فقالوا نسخن لك شيئا فنام
فنزلت احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله اتموا الصيام الى الليل قال ابو بكر [illegible] عن مجاهد
عن ابن [illegible] عن علي انه كان يخطب اذا حضر رمضان فيقول الا لا تقدموا الشهر اذا رأيتم الهلال
واذا رأيتم الهلال فافطروا فان اغمي عليكم فاتموا العدة قال ابو بكر [illegible] عن مجاهد عن
عن عمر مثل ذلك يعني لا تقدموا الشهر البيهقي روى مجالد عن الشعبي ان عمر وعليا كانا [illegible]
اليوم الذي يشك فيه من رمضان ابو بكر عن سويد بن غفلة سمعت عمر يقول الشهر [illegible] تسع وعشرون
ابو بكر والبيهقي عن ابي وائل اتانا كتاب عمر ان الاهلة بعضها اكبر من بعض فاذا رأيتم الهلال نهارا فلا تفطروا
حتى يشهد رجلان مسلمان انهما اهلاه بالامس ابو بكر عن ابن ابي ليلى ان عمر بن الخطاب اجاز شهادة رجل في الهلال
[illegible] عن عمر بن الخطاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادبر النهار واقبل الليل وغربت
الشمس فقد افطر الصائم ابو بكر والبخاري ومسلم نحوا من ذلك مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن اخيه خالد بن
اسلم ان عمر بن الخطاب افطر من رمضان في يوم غيم ورأى انه قد امسى وغابت الشمس فجاءه رجل فقال
يا امير المؤمنين قد طلعت الشمس فقال عمر الخطب يسير وقد اجتهدنا قال مالك والشافعي يعني قضاء يوم مكانه ابو بكر
عن حنظلة شهدت عمر بن الخطاب في رمضان وقرب اليه شراب فشرب بعض القوم وهم يرون ان الشمس قد غربت
ثم ارتقى المؤذن فقال يا امير المؤمنين والله الشمس طالعة لم تغرب فقال عمر منعنا الله من شرك مرتين او ثلاثا
يا هؤلاء من كان افطر فليصم يوما مكان يوم ومن لم يكن افطر فليتم حتى تغرب الشمس واخرج البيهقي من
طرق ثم قال عنه قال في هذا الحديث لا يقضي [illegible] قوله لان العدد اولى بالحفظ من الواحد ابو بكر عن
الحسن قال عمر اذا شك الرجلان فليأكلا حتى يستيقنا قلت وذلك لقوله تعالى حتى يتبين لكم الخيط الابيض من
الخيط الاسود من الفجر ابو بكر عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال هششت يوما الى المرأة فقبلتها
وانا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيت لو تمضمضت بماء وانت صائم قلت لا باس قال
ففيم الشافعي عن جابر بن عبد الله نحوا من ذلك ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر نهى عنه [illegible] للصائم
قلت فالاول يدل على جواز الصوم مع القبلة والثاني على الكراهية التنزيهية ابو بكر عن عطاء قال عمر

... الى هذه الامة بخير ما عجلوا الفطر الشافعي عن حميد بن عبد الرحمن ان عمر وعثمان كانا يصليان المغرب حين
ينظران الى الليل ثم يفطران بعد الصلوة وذلك في رمضان ابو بكر عن سعيد نحوا منه وذلك الا انه
يفطران قبل ان يصليا ابو بكر عن سعيد بن المسيب كان عمر يكتب الى امرائه لا تكونوا من المسوفين بفطركم
ولا المنتظرين بصلوتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن الشعبي قال عمر ليس الصيام من الطعام والشراب وحده ولكنه
من الكذب والباطل واللغو والحلف ابو بكر عن عبد الرحمن بن القاسم كان عمر لا يصوم يعني يوم عاشوراء
ابو بكر عن ابي بكر بن عبد الرحمن ان عمر ارسل الى عبد الرحمن بن الحارث ليلة عاشوراء ان تسحر واصبح صائما
ابو بكر عن ابن عباس عن عمر ... علمتم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الاواخر
ابو بكر عن زر كان عمر وحذيفة وابي لا يشكون فيها انها ليلة سبع وعشرين ابو بكر عن قيس عن ابيه عن عمر لا بأس بقضاء
رمضان في العشر يعني عشر ذي الحجة ابو بكر عن ... عمر والمسيب ... م اذا هم فعلناه بالسنة
ابو بكر عن ابن عمر ان عمر سن الصوم قبل موته ... ابو بكر عن نافع قال عمر لو ادركني النداء وانا بين
رجليها لا تمت اوفطرت ابو بكر عن ... بن مالك ان عمر رأى قوما اعتكفوا في المسجد وقد
ستروا فاه فانكره وقال ما هذا قالوا انما نستر على طعامنا قال فاستروه فاذا طعمتم فاهتكوه ابو بكر
عن ... وهب كعب السبا عمر ان المرأة لا تصوم تطوعا الا باذن زوجها ابو بكر عن عوف بن مالك
الاشجعي قال عمر صيام يوم من غير رمضان واطعام مسكين يعدل صيام يوم من رمضان قلت هذا في الذي
افطر رمضان بعذر فاخره ... حتى مضى رمضان آخر وعليه القضاء قالي ابو بكر عن خرشة بن
الحر رأيت عمر يضرب اكف الناس في رجب حتى يضعوها في الجفان ويقول كلوا فانما هو شهر كان يعظمه
اهل الجاهلية ابو بكر عن ابي عبيد مولى بن ازهر شهدت العيد مع عمر بن الخطاب فبدأ بالصلوة قبل الخطبة
وقال ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن صوم اليومين اما يوم الفطر فيوم فطركم من صيامكم واما
يوم الاضحى فكلوا فيه من نسككم ابو بكر عن زيد ... رأيت ادم سواكا فهو صائم من
اخره ... كتاب الحج ابو بكر عن ... قال عمر بن الخطاب من حج هذا البيت لا يريد غيره خرج من
ذنوبه كيوم ولدته امه ابو بكر عن ... بينا عمر جالسا عند البيت اذ قدم رجال من العراق حجاجا

فقالوا

فطافوا بالبيت وسعوا بين الصفا والمروة فدعاهم فقال انهركم اليه غيره فقالوا لا فقال لعلهم
قالوا نعم فقال [illegible] قال فاعتمروا قال قتادة ثلاثة اشياء [illegible] ابو بكر عن موسى بن سعد [illegible] تكلفوا الحاج
والا [illegible] وراحلته فليدعوا لكم قبل ان يتدنسوا ابو بكر عن مجاهد قال عمر يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج
ذي الحجة والمحرم وصفر وعشرا من شهر ربيع الاول مالك عن سعيد بن المسيب ان عمر بن ابي سلمة
عمر بن الخطاب ان يعتمر في شوال فاذن له فاعتمر ثم قفل الى اهله ولم يحج البيهقي ان عمر قال في قوله
ان السبيل الزاد والراحلة ابو بكر عن [illegible] بنت [illegible] سمعت عمر بن الخطاب يقول احجوا هذه الذرية
لا تاكلوا ارزاقها وتدعوا ارباقها في اعناقها قيل الذرية هاهنا النساء البغوي روي ان عمر اذن
لازواج النبي صلى الله عليه وسلم في اخر حجة حجها فبعث معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن قلت فيه دليل
في المراة الحاج [illegible] فاجتمعت [illegible] في هذا الباب يجوز خروجها مع غير محرم اذا كان معها نسوة
ثقات وللشفعاء ان يقولوا في الاستدلال جعل معهن عثمان وعبد الرحمن يعني محافظتهن وتوقيرهن
وان كان معهن محارمهن والله اعلم البخاري عن ابن [illegible] ان الصدر ان اتوا عمر فقالوا يا امير
المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حد لاهل نجد قرنا وهو جور عن طريقنا وانا اردنا قرنا
شق علينا قال فانظروا حذوها من طريقكم فحد لهم ذات عرق ابو بكر عن الحسن ان عمران بن حصين احرم
من البصرة فقدم على عمر فاغلظ له فقال يتحدث الناس ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم احرم من
الامصار ابو بكر عن مسلم بن [illegible] ان رجلا احرم من [illegible] عمر بن الخطاب فاخذ به وجعل يديره
في الحلق ويقول انظروا الى ما صنع هذا بنفسه وقد وسع الله عليه قلت معناه الكراهية للمقتدى و
لمن خيف عليه ان يضيع حقوق الاحرام ابو بكر عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر وجد ريح طيب وهو بذي
الحليفة فقال ممن هذا فقال معاوية مني فقال منك لعمري قال يا امير المؤمنين لا تعجل علي فان ام
حبيبة طيبتني واقسمت علي قال وانا اقسم عليك لترجعن اليها ولتغسلنه عنك كما طيبتك قال فرجع اليها
حتى لحقهم ببعض الطريق ابو بكر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب وجد ريحا عند الاحرام فتوعد صاحبه فقال
معاوية فالتفت علي [illegible] كانت عليه يعني مطيبة قلت لم ياخذ بهذا اهل الفقه لما صح منهم من حديث

عائشة كأني انظر الى وبيص الطيب في مفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قبلت منه احرامه اعرضه
الشيخان قلت ووجه الاستدلال استدامة الطيب السابق فان الدوام [illegible] كمبتدئه وعلى الثوب
لا يجوز لان الطيب يبقى في الثوب [illegible] اول تلبية ابو بكر عن المسور بن مخرمة كانت تلبية
لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك مرغوبا ومرهوبا
اليك ذا النعماء والفضل الحسن ابو بكر عن القاسم قال عمر يا اهل مكة ما لي اراكم تدهنون الحاج
شعثا اذا رأيتم هلال ذي الحجة فاهلوا ابو بكر عن عطاء قدم عمر مكة فطاف سبعا ثم سعى ثم احل
[illegible] ثم اهل بالحج في العشر ثم جاء مرة اخرى فاقام حتى الاضحى اذا كان يوم التروية اهل
بالحج [illegible] منطلق الى منى قلت وجه الجمع ان الاول استحباب لاهل مكة خاصة ابو بكر عن
محمد بن سيرين ان [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الحج بعده ثم كانوا [illegible] اتباعا ابو بكر وعمر
وعثمان ابو بكر عن الاسود ان ابا بكر وعمر جردا ابو بكر عن ابي وائل خرجنا حجاجا ومعنا الصبي بن معبد
فاهل بالحج والعمرة فقدمنا على عمر فذكرنا ذلك له فقال هديت لسنة نبيك صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن طاوس
عن ابن عباس تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان واول من نهى عنها معاوية
ابو بكر عن ابن عباس سمعت عمر يقول لو اعتمرت ثم اعتمرت ثم اعتمرت ثم حججت لتمتعت ابو حنيفة
عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه انما نهى عن الافراد فاما القران فلا قال محمد يعني بقوله نهى عن
الافراد افراد العمرة احمد [illegible] عن ابن [illegible] سعيد خطب عمر الناس فقال ان الله عز وجل رخص لنبيه ما
شاء وان نبي الله قد مضى لسبيله فاتموا الحج والعمرة لله كما امركم الله عز وجل احمد بن حنبل عن جابر بن
عبد الله تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر فلما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس فقال
ان القرآن هو القرآن وان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الرسول كانتا متعتان على عهد رسول الله صلى
الله عليه وسلم احدهما متعة الحج والاخرى متعة النساء [illegible] بعده مالك وابو بكر عن ابن عمر قال عمر افصلوا
بين حجكم وعمرتكم فان ذلك اتم لحج احدكم واتم لعمرته ان يعتمر في غير اشهر الحج قلت وهذا اشكل المواضع
التي تختلف فيها على عمر والاوجه عندي ان لكل كلام له محمل وكان عمر يختار الافراد ويرخص في

التمتع

التمتع والقران انا فعلتهما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر ثم معناه تقديم طواف
القدوم قبل الوقوف الا فاعلنه وجعل السعي بعد طواف القدوم اما قوله رخص فيهما … متعة
العمرة فذلك خاص بزمان النبوة اراد بذلك النبي صلى الله عليه وسلم هدم مذهب الجاهلية في قولهم
ان العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور واما الافراد الذي نهى عنه فهو ترك طواف القدوم ابو بكر عن …
المطلب عن الصبي بن معبد حديث قد ذكر في … ابو بكر عن ابي جعفر قال عمر اذا اعتمر في اشهر الحج ثم
اقام حتى يحج فهو متمتع ابو بكر عن يحيى بن الجزار سئل عمر عن العمرة وهو بمكة من اي موضع اعتمر فقال ائت
علي بن ابي طالب فسله فقال علي من حيث ابتدأت يعني من ميقات ارضه قال فاتى عمر فاخبره فقال ما اجد لك الا
ما قال علي بن ابي طالب ابو بكر سئل عمر عن العمرة بعد الحج فقال هي خير من لا شيء قلت معناه ان العمرة …
افضل بكثير … العمرة في غير اشهر الحج افضل بكثير من العمرة في اشهر الحج ابو بكر
عن … الاجدع سمع عمر يقول اذا قدم الرجل … فليطف بالبيت سبعا ثم ليصلي عند المقام ركعتين
الشافعي عن حنظلة بن طاوس سمعت عمر يقول اقلوا الكلام في الطواف فانما انتم في صلاة الشافعي
عن عبد الله بن ابي يزيد عن ابيه سأل عمر شيخا من بني زهرة فقال اخبرني عن بناء البيت فقال ان
قريشا كانت تقوى ببناء البيت فعجزوا فتركوا بعضها في الحجر فقال له عمر صدق ابو بكر عن عبد الله بن
عامر بن ربيعة ان عمر بن الخطاب سأل … الحجر احمد … عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال فيم الرملان
والكشف عن المناكب وقد اطا الله الاسلام ونفى الكفر واهله ومع ذلك لا ندع شيئا كنا نفعله على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن سويد بن غفلة ان عمر التزم الحجر وقبله ابو بكر عن عابس بن ربيعة استلم عمر
الحجر وقبله وقال لولا اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك ابو بكر عن يعلى بن امية قال طفت مع
عمر … رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستلم منها الا الحجر قلت بلى قال فما لك به اسوة حسنة قلت بلى
ابو بكر عن … الاجدع انه سمع عمر يقول يبدأ بالصفا ويستقبل البيت ثم يكبر سبع تكبيرات بين كل
تكبيرتين حمد الله وصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم ومسألة لنفسه وعلى المروة مثل ذلك ابو بكر … بكر
سعيت مع عمر في بطن المسيل ابو بكر عن ابن … ان عمر كان يتعجل الذي كان مركبه يسعى على قدمه

التلبية فى المروة ابو بكر عن ... ان عمر كان يلبي على الصفا والمروة ...
... يطوف ... ابو بكر عن ... ان ابا بكر وعمر كانا يقدمان ويهلان بالحج
... مسجد حرام الى يوم التروية ابو بكر عن علقمة والاسود عن عمر انه جمع بين الظهر والعصر بعرفات
ابو بكر عن الاسود عن عمر انه صلاهما بجمع ابو بكر عن ابي عثمان النهدي انه صلى مع عمر المغرب ...
... الاسود ... ان ... جمع وصلى كل صلوة في وقتها ...
... ابو بكر عن ابن ... سئل ابن عمر عن صوم يوم عرفة فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه
وحججت مع ابي بكر فلم يصمه وحججت مع عمر فلم يصمه وحججت مع عثمان فلم يصمه وانا لا اصومه ولا آمر به ولا
انهى عنه احمد بن حنبل عن عمرو بن ميمون صلى بنا عمر بن الخطاب بجمع الصبح ثم وقف فقال ان المشركين كانوا
لا يفيضون حتى تطلع الشمس وان رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفهم ثم ... قبل ان تطلع الشمس
مالك عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر ان عمر خطب الناس بعرفة وعلمهم امر الحج فقال لهم فيما قال اذا
جئتم منى فمن رمى الجمرة فقد حل له ما حرم على الحاج الا النساء والطيب لا يمس احد نساء ولا طيبا حتى يطوف
بالبيت مالك في رواية اخرى مثله الا انه قال من رمى الجمرة وحلق او قصر ونحر هديا ان كان
معه فقد حل الحديث قلت ترك الفقهاء قوله والطيب لما صح عندهم من حديث عائشة رضي الله عنها
ان النبي صلى الله عليه وسلم تطيب قبل طواف الافاضة ابو بكر عن ابي اسحق سئل عكرمة عن الاهلال
متى يقطع فقال اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رمى الجمرة وابو بكر وعمر ابو بكر عن ابراهيم ان
عمر ... فما ... شيئا حتى يرجع ابو بكر عن عمرو بن ميمون حججت مع عمر سنتين احديهما في السنة التي
اصيب فيها كل ذلك يرمي جمرة العقبة من بطن الوادي ابو بكر عن الاسود رايت عمر بن الخطاب
يرمي جمرة العقبة من فوقها قيل معناه يرمي على شيء فيها والاوجه عندي ان الاول للاستحباب
والثاني للجواز مالك عن نافع عن ابن عمر ان عمر قال من ضفر فليحلق ولا تشبهوا بالتلبيد مالك عن
... ابن المسيب ان عمر قال من عقص رأسه او ضفر او لبد فقد وجب عليه الحلاق مالك عن نافع ان
عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يبيتن احد من الحاج ليالي منى من وراء العقبة مالك عن نافع زعموا

انهم

ان عمر بن الخطاب كان يبعث رجالا يدخلون الناس من وراء العقبة. ابو بكر عن جعفر عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم

وابا بكر وعمر كانوا يمشون الى الجمار. ابو بكر [illegible] بات عمر بن الخطاب رأى [illegible]

الجمرة فعلاها بالدرة استنكارا لركوبها. مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقف عند الجمرتين وقوفا طويلا

حتى يمل القائم. ابو بكر عن سليمان بن ربيعة نظرنا عمر في الجمرة ان لم نرمها ثم لم يقف عندها. مالك

بلغه ان عمر بن الخطاب خرج الغد من يوم النحر حين ارتفع النهار شيئا فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم

خرج يومه ذلك حين ارتفع النهار فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم خرج حين زاغت الشمس فكبر فكبر الناس بتكبيره حتى يتصل

التكبير ويبلغ البيت فيعرف الناس ان عمر قد خرج يرمي. ابو بكر عن عطاء ان عمر ارخص للرعاء ان يبيتوا على شيء. ابو بكر عن

عبد الله بن مسعود صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين يعني بمنى ومع ابي بكر وعمر ركعتين. ابو بكر عن عمران

حصين [illegible] ابو بكر عن عمرو بن شعيب ان عمر جمع بمنى. ابو بكر عن الزهري ان عمر صلى

بالجمعة [illegible] ابو بكر عن [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا [illegible]

مالك عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يصدرن احد من الحاج حتى يطوف بالبيت فان آخر النسك الطواف بالبيت

مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب رد رجلا من مر الظهران لم يكن ودع البيت حتى ودع. ابو بكر عن عطاء

طاف عمر بن الخطاب بعد الصبح ثم ركب حتى اذا اتى ذا طوى نزل فلما طلعت الشمس [illegible] صلى ركعتين

قال ركعتان مكان ركعتين. ابو بكر وابو داود عن [illegible] عبد الله بن اوس الثقفي سالت عمر بن الخطاب عن

المراة تطوف بالبيت ثم تحيض فقال ليكن آخر عهدها بالبيت فقال الحارث كذلك افتاني رسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال عمر اربت عن يديك سالتني عن شيء سالت عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم لكيما اخالف. ابو بكر عن القاسم بن

محمد في امراة زارت البيت يوم النحر ثم حاضت قبل النفر قال يرحم الله عمر كان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم يقولون

قد فرغت الا عمر فانه كان يقول يكون آخر عهدها بالبيت قلت تركت الناس قول عمر فيها لا تثبت عندهم

[illegible] ان نعيم [illegible] حتى يودع البيت الا عند حاجة لا تجد منها بدا. ابو بكر

عن ابن عمر نهى ان يحرم المحرم في الثوب المصبوغ بالورس والزعفران. مالك عن ابي الغطفان المري ان اباه طريفا

تزوج امراة وهو محرم [illegible] ابو بكر عن ابن عمر كنا [illegible] البحر بالجحفة فتقامس فيه وعمر ينظر الينا

ما بقيت لك عليها وتجزي عنه مالك عنه انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال ليعلى بن منية وهو يطلي بعيرا

لعمر بن الخطاب علي اسي اصبت ... ابو بكر عنه المسيب عن عمر بن الخطاب

وهم ... اذا ... يعني في الاحرام ابو حنيفة عنه ابي سلمة عن رجل عن ابي هريرة مررت في البحرين

... الصيد ... الا ان يأكله المحرم فاستفتيتهم بأكله وفي نفسي منه شيء ثم قدمت على عمر بن

... ثم فقال لو افتيت بغير ذلك لسلم ... ما بقيت مالك عنه ربيعة بن عبد الله

بن الهدير انه رأى عمر بن الخطاب يقرد بعيرا له في طين بالسقيا وهو محرم مالك عنه ابي الزبير المكي عن جابر بن عبد الله

ان عمر بن الخطاب قضى في الضبع بكبش وفي الغزال بعنز وفي الارنب بعناق وفي اليربوع بجفرة مالك عنه

عبد الملك بن قريب عن محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت انا وصاحب لي فرسين

الى ثغرة ثنية فاصبنا ظبيا ونحن محرمان فماذا ترى فقال عمر لرجل الى جنبه تعال حتى احكم انا وانت قال فحكما

عليه بعنز فولى الرجل وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظبي حتى دعا رجلا يحكم معه فسمع عمر قول الرجل

فسأله هل تقرأ سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر لو اخبرتني انك تقرأ

سورة المائدة لاوجعتك ضربا ثم قال ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ

الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مالك عنه زيد بن اسلم ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين

اني اصبت جرادات بسوطي وانا محرم فقال له عمر اطعم قبضة من طعام مالك عنه يحيى بن سعيد ان رجلا جاء الى عمر بن

الخطاب فسأله عن جرادات قتلها وهو محرم فقال عمر لكعب تعال حتى نحكم فقال كعب درهم فقال عمر لكعب انك

لتجد الدراهم لتمرة خير من جرادة ابو بكر عنه ... من اهل مكة ان حماما كان على البيت فخرئت على يد عمر فاشار

بيده فطار فوقع على بعض بيوت اهل مكة فجاءت حية فاكلته فحكم عمر على نفسه بشاة ابو بكر عنه سعيد بن المسيب ان

رجلا اتى عمر ... قد فاته الصوم في العشر فقال اذبح شاة قال ليس عندي قال سل قومك قال ليس ههنا احد

من قومي قال فاعطه ثمن شاة ابو بكر عنه ... قال عمر من اهدى هديا تطوعا فعطب فلا

يأكل منه شيئا فان اكل فعليه البدل ابو بكر عنه ابي مليكة قال عمر ابتغوا ... مالك عنه يحيى بن سعيد

انه قال اخبرني سليمان بن يسار ان ابا ايوب الانصاري خرج حاجا حتى اذا كان بالنازية من طريق مكة اضل

ورواه [illegible] قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فأمره أن يصنع ما يصنع المعتمر ثم قد حللت فإذا
أدركك الحج قابلا فحج واهد ما استيسر من الهدي مالك عن نافع عن سليمان بن يسار أن هبار بن الأسود جاء
وعمر بن الخطاب ينحر هديه فقال يا أمير المؤمنين أخطأنا العدة كنا نرى أن هذا اليوم يوم عرفة فقال عمر اذهب إلى مكة
فطف أنت ومن معك وانحروا هديا إن كان معكم ثم احلقوا أو قصروا وارجعوا فإذا كان عام قابل فحجوا واهدوا
فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحج وسبعة إذا رجع أبو بكر عن عطاء بن السائب كان عمر يأمر رجلا [illegible] أبو بكر [illegible] أسلم [illegible]
الخطاب [illegible] وهو يجيء [illegible] الركبان فقال عمر [illegible] زاد [illegible] الراكب أبو بكر عن عبد الله بن عامر
خرجت مع عمر بن الخطاب حاجا [illegible] مضطربا [illegible] حتى رجع قيل له [illegible] شيء كان يستظل به كان يطرح النطع على الشجرة
فيستظل به [illegible] مالك أن عمر بن الخطاب قال لا يبع في سوقنا إلا من تفقه في الدين وحكمت معناه [illegible]
علم أحكام البيوع [illegible] عن ابن عباس بلغ عمر بن الخطاب أن فلانا باع خمرا فقال قاتل الله فلانا
باع الخمر ألم يعلم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها [illegible]
في رواية الزعفراني عن ابن عمر قال البيعان بالخيار ما لم يتفرقا [illegible] أن عمر قال البيع صفقة أو خيار [illegible]
هذا [illegible] وقيل إن صح البيع صفقة [illegible] قلت يحتمل أن يكون معناه البيع إما صفقة نافذة
أو خيار [illegible] للبيع البيهقي عن الشعبي أن عمر بن الخطاب [illegible] من رجل فرسا على سوم [illegible] رجلا فعطب [illegible]
فقال اجعل بيني وبينك رجلا فقال الرجل إني أرضى بشريح العراقي [illegible] شريحا فقال شريح لعمر [illegible]
[illegible] حتى ترده صحيحا سالما فأعجب [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] قاضيا [illegible]
بسوم [illegible] مالك عن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار أن معاوية بن أبي سفيان باع سقاية من ذهب أو ورق
بأكثر من وزنها فقال له أبو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عن مثل هذا إلا مثلا بمثل فقال له معاوية
ما أرى بمثل هذا بأسا فقال أبو الدرداء من يعذرني من معاوية أنا أخبره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبرني
عن رأيه لا أساكنك بأرض أنت بها ثم قدم أبو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فكتب عمر بن الخطاب إلى
معاوية بن أبي سفيان أن لا تبيع مثل ذلك إلا مثلا بمثل وزنا بوزن مالك عن نافع عن عمر بن الخطاب قال لا تبيعوا
الذهب بالذهب إلا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تبيعوا الورق بالورق إلا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها

على بعض ولا تبيعوا الورق بالورق ... شيئا غائبا بناجز وان استنظرك الى ان يلج بيته فلا تنظره اني اخاف
عليكم الرماء والرماء هو الربا مالك عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر نحوه مالك عن ابن شهاب عن مالك
بن اوس بن الحدثان النصري انه التمس صرفا بمائة دينار قال فدعاني طلحة بن عبيد الله فتراوضنا حتى اصطرف مني واخذ الذهب
يقلبها في يده ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة وعمر بن الخطاب يسمع فقال عمر والله لا تفارقه حتى تاخذ منه
ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والتمر
بالتمر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء ابن ماجه وغيره ان عمر قال ان النبي صلى الله عليه
وسلم توفي ولم يبين الربا والريبة هذا او نحوه ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال لا تسلفوا في زرع حتى يبلغ
[illegible] معناه عند مالك وغيره النهي عن بيع الزرع حتى يشتد الحب ويغلب بالثمر [illegible] بعد صلاحه والاسلام
فيها الاستثناء قبل وجوب البيع ومعناه عند ابي حنيفة النهي عن السلم قبل وجوب السلم فيها مالك عن نافع عن ابن عمر
ان عمر بن الخطاب قال من باع عبدا وله مال فماله للبائع الا ان يشترط المبتاع روي مثل ذلك عن ابن عمر
عن النبي صلى الله عليه وسلم وصحح الحفاظ كلا الروايتين قال البيهقي مالك عن نافع ان حكيم بن حزام ابتاع
طعاما امر به عمر بن الخطاب للناس فباع حكيم الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فرده عليه
وقال لا تبع طعاما ابتعته حتى تستوفيه مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان عبد الله بن مسعود ابتاع جارية من امراته الثقفية واشترطت عليه انك ان بعتها فهي لي بالثمن
الذي تبيعها به فسال عبد الله بن مسعود عن ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر بن الخطاب لا تقربها وفيها
شرط لاحد البغوي عن ابن ابي اوفى كنا نسلف في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر في الحنطة
والشعير والتمر والزبيب الى قوم ما هو عندهم مالك عن يونس بن يوسف عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب
مر بحاطب بن ابي بلتعة وهو يبيع زبيبا له في السوق فقال له عمر بن الخطاب اما ان تزيد في السعر واما ان
ترفع من سوقنا الشافعي عن القاسم بن محمد عن عمر انه مر بحاطب بسوق المصلى وبين يديه غرارتان فيهما
زبيب فساله عن سعرهما فسعر له مدين لكل درهم فقال له عمر قد حدثت بعير مقبلة من الطائف تحمل زبيبا
وهم يعتبرون بسعرك فاما ان ترفع في السعر واما ان تدخل زبيبك البيت فتبيعه كيف شئت [illegible]

مرجان بقسم أي باطيا في داره فقال له إن الذي قلت بحرقة مني [illegible] فهما أبا موسى الأشعري

الكبير لا بل البلد حيث شئت منه وكيف شئت فيه ما تركت بعد من عدد الصحاب ما ذكره فيه

لا يجد رجال بأيديهم فأعطوهم إذا سبيل بلد في منه أرزاق الله بين مباحتها فتحكرون عليها وتمنعها [illegible]

نهب على عمود [illegible] ن سنا رواه ضعيف فذلك ضعيف فيه ضعيفا وفيه كعب بن مالك والنبي أن عمر

بن الخطاب خطب فقال إن الأسيفع أسيفع جهينة رضي من دينه وأمانته أن يقال سبق الحاج فادان معرضا

فأصبح قد رين به فمن كان له دين عليه فليأتنا بالغداة نقسم ماله بين غرمائه وإياكم والدين فإن أوله هم وآخره

حرب [illegible] أن عبد الله وعبيد الله ابني عمر بن الخطاب قال فيه رجل أسلفهما على أن يعطيا إياه في بلد آخر ذكره كذلك عمر بن

الخطاب قال ابن الحاجب [illegible] عن زيد بن أسلم عن أبيه في قصة خروج عبد الله وعبيد الله إلى العراق وفيه فلما قدما فأتيا

أبا موسى أسلفهما بذلك مالا فابتاعا وربحا في ذلك فقال عمر أكل الجيش أسلفه كما أسلفكما قالا لا فقال عمر

ابنا أمير المؤمنين فأسلفكما أديا المال وربحه فأما عبد الله فسكت وأما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا أمير المؤمنين

هذا لو نقص المال أو هلك لضمناه فقال أدياه فقال رجل من جلسائه يا أمير المؤمنين لو جعلته قراضا فقال عمر

قد جعلته قراضا فأخذ رأس المال ونصف ربحه وأخذا نصف ربح المال قال المزني وصح جعل عمر نصف

ربح ابنيه للمسلمين عندي أنهما أجاز [illegible] البخاري والبغوي أن عمر قال يا [illegible]

بالبدنة عنده فإن اشطر وإن جاوز بالبدنة فلهم كذا البغوي أن الصعب بن جثامة قال سمعت رسول

صلى الله عليه وسلم لا حمى إلا لله ولرسوله قال الزهري وقد كان لعمر بن الخطاب حمى بلغني أنه كان يحميه

لإبل الصدقة مالك والشافعي عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر بن الخطاب استعمل مولى يقال له هني مالك عن زيد بن أسلم

عن أبيه أن عمر بن الخطاب استعمل مولى له يدعى هنيا على الحمى فقال يا هني اضمم جناحك عن الناس واتق دعوة

المظلوم فإن دعوة المظلوم مجابة وأدخل رب الصريمة والغنيمة وإياي ونعم ابن عفان وابن عوف فإنهما

إن تهلك ماشيتهما يرجعا إلى المدينة إلى زرع ونخل وإن رب الصريمة والغنيمة إن تهلك ماشيته يأتيني

ببنيه فقال يا أمير المؤمنين أفتاركهم أنا لا أبا لك فالماء والكلأ أيسر علي من الذهب والورق وايم الله

إنهم ليرون أني قد ظلمتهم إنها لبلادهم ومياههم قاتلوا عليها في الجاهلية وأسلموا عليها في الإسلام

... الذي نفسي بيده لولا ... الذي ... في سبيل الله ما حميت عليهم منه شبرا البغوي رزين ان عمر ...

... الربذة ... التطبيق ... والجمهور ان الحمى للمصلحة ... بيت المال للمصلحة

المسلمين ... وهو معنى قوله صلى الله عليه وسلم لا حمى الا لله ولرسوله البغوي روى عنه انه اقطع ... [illegible]

... ابو بكر عن الحكم قال عمر ... ابو بكر عن الزهري قضى ابو بكر وعمر ان ... [illegible]

... البتة ابو بكر عن ... بن خالد المخزومي ان رجلا ... على غلام من ... فارتفعوا

الى عمر بن الخطاب فقال ... ابو بكر عن ... [illegible]

... لا تبيعوا المصحف ... ابو بكر عن هشام ... [illegible]

شهدت عمر بن الخطاب ... ابو بكر عن مجاهد بن ابي ... قال عمر اذا مررت

ببستان فكل ولا تتخذ خبنة ابو بكر عن عبيد الله قال عمر ... لم يكن

الشافعي ان انس بن مالك كاتب ... فاراد المكاتب تعجيلها ... فابى

من قبلها وقال لا اخذها الا عند محلها فاتى المكاتب عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال عمر ان انسا يريد

الميراث فامره فاخذها منه واعتقه ذكره البيهقي في باب ... قبل محله ... اخذه

البيهقي عن ابي العوام البصري كتب عمر الى ابي موسى الاشعري والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما

او حرم ... الشافعي ان عمر بن الخطاب اعطى مال يتيم مضاربة البيهقي عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب

قال ايما رجل ... البيهقي ...

... البيهقي ... ابن عمر ان عمر بن

الخطاب ... مالك والشافعي ان الضحاك بن خليفة ساق خليجا له من العريض

فاراد ان يمر به في ارض محمد بن مسلمة فابى محمد فكلم فيه الضحاك عمر بن الخطاب فدعا عمر ... فامره ان يخلي

سبيله فقال محمد بن مسلمة لا فقال لم تمنع اخاك ما ينفعه وهو لك نافع تشرب به اولا وآخرا ولا يضرك فقال محمد

لا فقال عمر والله ليمرن به ولو على بطنك ... الشافعي عن ابن عمر ان عمر قال يا رسول الله اني اصبت من خيبر مالا لم اصب

مالا قط انفس الي ولا اعظم عندي منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت حبست ...

بمكة [illegible] عن عمر انه لا يباع اصلها ولا يوهب ولا يورث وتصدق بها في الغزاة وذي القربى [illegible]

[illegible] ابن السبيل [illegible] لا جناح على من وليها ان يأكل منها بالمعروف [illegible] غير متمول

وفي رواية [illegible] مالك والشافعي عن عمرو [illegible] اسلم [illegible] عمر بن الخطاب قال من وهب هبة لصلة رحم

او صدقة [illegible] لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرى انه انما اراد الثواب فهو على هبته يرجع فيها اذا لم

يرض منها مالك والشافعي عن معاوية بن عبد الله بن بدر الجهني ان اباه اخبره [illegible] نزل منزل قوم بطريق

الشام فوجد صرة فيها ثمانون دينارا فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر عرفها على ابواب المساجد واذكرها

لمن يقدم من الشام سنة فاذا مضت السنة فشأنك بها زاد في الرواية فان عرفت [illegible]

لك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرنا بذلك مالك عن ابن شهاب كانت ضوال الابل في زمان عمر بن

الخطاب ابلا مؤبلة تناتج لا يمسها احد حتى اذا كان زمان عثمان بن عفان امر بتعريفها ثم تباع فاذا جاء صاحبها

اعطي ثمنها مالك والشافعي عن ابن شهاب عن سنين ابي جميلة رجل من بني سليم انه وجد منبوذا في زمان عمر بن

الخطاب فجاء به عمر بن الخطاب فقال ما حملك على اخذ هذه النسمة فقال وجدتها ضائعة فاخذتها فقال له عريفه

يا امير المؤمنين انه رجل صالح قال كذلك قال نعم قال عمر اذهب فهو حر ولك ولاؤه وعلينا نفقته يعني

ولاءه اي تربيته والقيام بحفظه كتاب النكاح ابو بكر عن طاوس قال عمر لرجل ما يمنعك من النكاح الا عجز

او فجور ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر قال عمر ابتغوا الغنى في الباءة الشافعي [illegible] عمر بن

الخطاب قال ما رايت مثل من ترك النكاح بعد هذه الآية ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله الديلمي عن سالم

عن ابيه قال لا تكرهوا فتياتكم على الدميم من الرجال فانهن يحببن من ذلك ما تحبون ابو بكر عن عاصم قال عمر بن

الخطاب ما بقي من اخلاق الجاهلية شيء الا اني لست ابالي اي الناس نكحت [illegible] ابو بكر عن ابراهيم بن محمد

بن طلحة قال عمر لامنعن فروج ذوات الاحساب من النساء الا من الاكفاء قلت وجه التطبيق ان الكفاءة [illegible]

[illegible] العار فان اسقاطها [illegible] ولذلك [illegible] ابو بكر عن عبد

الرحمن بن عبد الله [illegible] نكاح امرأة نكحت بغير اذن وليها ابو بكر [illegible] عن عمر قال لا نكاح الا بولي

ابو بكر عن عمرو بن ابي سفيان قال عمر لا تنكح المرأة الا باذن وليها [illegible] او باذن سلطان

أبو بكر عن طاوس أتي عمر بامرأة قد حملت فقالت تزوجني فلان فقال ائتني به وجلدها [illegible] أو خيفة
بينهما بعد أن [illegible] ردود وقال لا بأس [illegible] أبو بكر عن عكرمة بن خالد جمعت الطريق ركبا فجعلت امرأة
منهم ثيب أمرها الى رجل من القوم فزوجها [illegible] رجلا فجلد عمر الناكح والمنكح ففرق بينهما أبو بكر عن بكر تزوجت
امرأة بغير ولي ولا بينة فكتب الى عمر فكتب أن يجلدا مائة وكتب الى الأمصار [illegible] تزوجت بغير
ولي فهي بمنزلة الزانية أبو بكر عن ابراهيم قال عمر [illegible] في نفسها [illegible] مالك والشافعي
عن أبي الزبير [illegible] عطاء [illegible] لا ينكح المرأة إلا بإذن وليها أو ذي الرأي من أهلها أو السلطان مالك والشافعي
عن أبي الزبير أن عمر أتي بنكاح لم يشهد عليه إلا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا أجيزه ولو تقدمت فيه لرجمت
الشافعي عن الحسن عن سعيد بن المسيب أن عمر قال [illegible] الشافعي [illegible] الذي يروي حجاج بن
أرطاة عن عطاء عن عمر أنه أجاز شهادة النساء مع الرجل في النكاح منقطع [illegible] حجاج [illegible] الشافعي وأحمد
ابن حنبل في خطبة عمر بالجابية قوله ولا يخلون الرجل بامرأة فإن الشيطان ثالثهما أبو بكر عن حميد بن عبد
عمر لا يدخل على المرأة إلا ذي محرم [illegible] قال [illegible] الموت البيهقي [illegible] عن عمر بن الخطاب
كتب الى أبي عبيدة بن الجراح أما بعد فإنه بلغني أن نساء من نساء المسلمين يدخلن الحمامات مع نساء أهل الكتاب
فامنع ذلك وحل دونه وفي رواية فإنه لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر أن ينظر الى عورتها إلا أهل
ملتها أبو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر أيما عبد نكح حرة فقد أعتق نصفه وأيما حر نكح أمة فقد أرق نصفه أبو بكر
عن عمر أنه نهى أن يتزوج الحرة على الأمة أبو بكر عن شقيق تزوج حذيفة يهودية فكتب إليه عمر أن خل سبيلها
فكتب إليه أتزعم أنها حرام فأخلي سبيلها فكتب إليه إني لا أزعم أنها حرام ولكني أخاف أن تعاطوا
المومسات منهن أبو حنيفة عن حماد عن ابراهيم أن حذيفة بن اليمان تزوج يهودية بالمدائن فكتب إليه
عمر بن الخطاب أن خل سبيلها فكتب إليه أحرام هي يا أمير المؤمنين فكتب إليه أعزم عليك أن لا تضع كتابي
حتى تخلي سبيلها فإني أخاف أن يقتدي بك المسلمون فيختاروا نساء أهل الذمة لجمالهن وكفى بذلك فتنة
لنساء المسلمين أبو بكر [illegible] عبد الله بن عبد الله [illegible] أن أباه سأل عمر عن جمع الأم وابنتها من ملك اليمين فقال ما أحب
أن أجيزهما جميعا أبو بكر عن أبي بصرة جاء رجل الى عمر فقال إن لي جارية وابنتها وأنهما قد أعجبتاني

أفأطأهما

اما ظاهر فلان آية احلت وآية حرمت اما انا فلم اكن لافعل ذلك قلت [illegible] الذي في ذلك
قوله تعالى [illegible] والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم [illegible] والآية الاخرى [illegible] ما حرم عليه و
او ما ملكت ايمانكم في الامر بحسب الا بيان ومثل ذلك [illegible] الا ان قوله تعالى وان تجمعوا بين الاختين
في سياق المنكوحات فما يريد به الجمع بالنكاح لانه [illegible] ان الجمع في البيت والجمع في الملك من غير وطء
ليس بمحرم فلا بد للجمع المنهي عنه من محل وما هو الا النكاح في سياق الآية وقوله تعالى الذين هم لفروجهم حافظون
الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم في بيان ما احل الله فكان عمر بن الخطاب [illegible] وان تجمعوا
حرمت [illegible] ما نهى الله عنه الا [illegible] المنكوحات وقوله والذين هم لفروجهم حافظون [illegible] العموم [illegible]
ابو بكر عن عبد الرحمن بن غنم عن عمر قال لها شرطها قال اذا نطلقها فقال عمر ان مقاطع الحقوق عند
الشروط البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب ان رجلا تزوج امرأة وشرط لها ان لا يخرجها قال يضع عنه الشرط
وقال المرأة مع زوجها ابو بكر عن زيد بن وهب [illegible] عمر ان اعرابيا نكح المهاجرة حتى يخرجها من دار
الهجرة قلت ذهب الاوزاعي واحمد واسحق الى [illegible] فاذا اراد ان يخرجها امر بالطلاق وابو حنيفة والشافعي
الى الثاني والاول اقوى من حديث [illegible] الشافعي عن عبد الله بن عتبة عن عمر بن الخطاب انه قال ينكح العبد امرأتين
ويطلق تطليقتين وتعتد الامة حيضتين وان لم تكن تحيض فشهرين او شهرا ونصفا ابو بكر عن الحكم اجمع
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على ان المملوك لا يجمع من النساء فوق اثنتين مالك والشافعي عن سعيد
بن المسيب وعن سليمان بن يسار ان طليحة الاسدية كانت تحت رشيد الثقفي فطلقها فنكحت في عدتها فضربها
عمر بن الخطاب وضرب زوجها بالمخفقة ضربات وفرق بينهما ثم قال عمر بن الخطاب ايما امرأة نكحت في عدتها فان
كان زوجها الذي تزوجها لم يدخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم كان الآخر
خاطبا من الخطاب وان كان دخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم اعتدت من
الآخر ثم لا ينكحها ابدا وقال سعيد بن المسيب ولها مهرها بما استحل منها قال البيهقي قال الشافعي في القديم لا
يجتمعان ابدا ثم رجع وذكر الثوري في جامعه [illegible] عمر رجع [illegible] عن علي [illegible] ان رجلا خطب الى رجل
ابنته فذكر انها قد كانت احدثت فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فضربه او كاد يضربه ثم قال ما لك وللخبر ابو بكر

... فذكرت ... ان رجلا زوج ابنته فقالت اخشى ان افضحك اني قد بغيت فاتى عمر فقال ...

... قال فانكحها ... بجواز نكاح الزانية وفيه ...

عليها ... ولا اراه الزوج ... فهذه حالة ... الا اصل هو تصحيح البراءة فلعلها

عمر بن الخطاب ... [illegible] ... نكاح الزانية ...

... [illegible] ... ابو بكر عن الحسن ان رجلا زوج امراة فانتشر ذكر ...

... فقدم فيها فخاصمه الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ...

... [illegible] ... فقال ... امراة ...

ذكر ... فمن يشهدكم ... الا شهدت ... وقال فلعلوا هذا النكاح وحسبوا

هذه الفروج ابو بكر عن محمد بن سيرين نبئت ان عمر كان اذا سمع صوتا انكره سال عنه فان قيل عرس قال

فهلا اقره البغوي ... ان عمر وعثمان دعيا الى طعام فاجابا فلما خرجا قال عمر لعثمان لقد شهدت

طعاما وددت اني لم اشهده قال وما ذاك قال اني خشيت ان يكون جعل مباهاة ابو بكر والبغوي عن ابي

العجفاء السلمي عن عمر قال لا تغالوا في مهور النساء فانها لو كانت مكرمة في الدنيا او تقوى عند الله لكان

احقكم بها محمد صلى الله عليه وسلم ما نكح شيئا من نسائه ولا زوج شيئا من بناته الا على اثنتي عشرة اوقية ابو بكر

عن ابن سيرين ان عمر رضي الله عنه ... ان تصدق المراة ... الشافعي عن محمد بن سيرين ان الاشعث بن قيس صحب رجلا

فراى امراته فاعجبته فتوفي في الطريق فخطبها الاشعث بن قيس فابت ان تتزوجه الا على حكمها فتزوجها

على حكمها ثم طلقها قبل ان تحكم فقال احكمي فقالت احكم فلانا وفلانا رقيقا كانوا لابيه من تلاده

فقال احكمي غير هؤلاء فابت فاتى عمر فقال يا امير المؤمنين عجزت ثلاث مرات قال ما هو قال عشقت امراة

قال هذا امر لا تملك قال ثم تزوجتها على حكمها ثم طلقتها قبل ان تحكم فقال عمر امراة من المسلمين قال الشافعي

يعني لها مهر امراة من المسلمين ابو بكر عن النخعي عن عمر نحو ذلك الا انه قال ارضها ارضها ...

نحو ذلك ... [illegible] ... عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قضى في المراة يتزوجها الرجل

انها اذا ارخيت الستور فقد وجب الصداق ... في القديم ... ويقول عمر اعلم بكتاب الله

دله

وقد يكون [illegible] اراد به البتة طلقت وبان تمس التي ثم طلقها [illegible] ثم رجع [illegible]

[illegible] جاء عند ظاهر الكتاب قلت يمكن الجمع بين قوله [illegible] بين ظاهر الكتاب [illegible]

لم يمسها فانقول طلاق [illegible] وان قال [illegible] لم [illegible]

الم [illegible] في المسلمين الاحاديث مع [illegible] في الثانية فاطلق [illegible] فقول عمر

الطلاق [illegible] ان ابا الصهباء قال لابن عباس انما كانت الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم تجعل واحدة

وابي بكر وثلاثا من امارة عمر فقال ابن عباس نعم [illegible]

وابي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس قد [illegible]

اناة فلو امضيناه عليهم قلت [illegible] قال [illegible] بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم

وانقطاع الوحي فحكى النووي [illegible] معناه قول الرجل انت طالق انت طالق انت طالق ان قصد

الايقاع يجعل لفظ تقع الثلاث وان قصد التوكيد فواحدة وكانوا في الزمن الاول يقصدون في اكثرهم اذا

واحدة فلما رأى عمر في زمانه امورا انكر الزمهم الثلاث ثانيها معناه [illegible] الرجل لغير المدخول بها

انت طالق ثلاثا لفظا واحدا ذهب اصحاب [illegible] ابن عباس انها واحدة [illegible] وعليه الجمهور اهل العلم انها

ثلاث ثالثها معناه انه كان عمر يراها واحدة فلما تتابع الناس الزمهم الثلاث [illegible]

ان معناه ان قوله تعالى الطلاق مرتان يحتمل وجهين احدهما ان يقول انت طالق ثم يقول انت طالق ثم يقول

انت طالق ثم يقول انت طالق فاختصر كلامه وقال انت طالق ثلاثا فهو دفعة واحدة في [illegible]

دفعات في المعنى فكان الناس في زمان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكشف لهم الامر [illegible] صلى الله عليه

وسلم عن ذلك فكانوا كثيرا ما يذهبون الى الاحتمال الاول وكذلك في زمان الصديق فلما كان عمر ورفعت المسئلة

اخذهم بالمعنى وصرح بذلك في اول الخلافة [illegible] نظائر كثيرة [illegible] بيع

امهات الاولاد في زمان النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر ثم نهى عمر عنه [illegible] طلق امرأته

البتة ثم اتى عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال له عمر ما حملك على ذلك [illegible]

[illegible] الواحدة [illegible]

[illegible] عن مليكة [illegible] ان رجلا [illegible] فتزوجت امرأته فقال عمر ان زوجت بذلك قال
[illegible] والنساء كثيرا ملت فقلت قال [illegible] فردوا عليه قال الربيع فهو معنى قول [illegible]
[illegible] عمر الا [illegible] فلو [illegible] كان [illegible] كلمة بحدث ظاهر [illegible] لم يرد به زيادة على العقل
[illegible] لك [illegible] عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب [illegible] زوجها ثم [illegible]
[illegible] اربع سنين ثم [illegible] اربعة اشهر وعشرا ثم تحل قال مالك وادركت [illegible] الناس ينكرون الذي قال بعض
[illegible] في صداقها في امرأة [illegible] مالك وبلغني ان عمر
[illegible] طلقها زوجها [illegible] ثم يراجعها [illegible] رجعة [illegible]

[illegible] فتزوجت [illegible] ودخل بها زوجها الآخر [illegible] زوجها الاول الذي كان طلقها اليها
[illegible] سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قالا في امرأة المفقود تربص اربع سنين وتعتد اربعة
اشهر وعشرا [illegible] عن سعيد بن المسيب ان عمر وعثمان قالا ان جاء زوجها خير بين امرأته وبين الصداق [illegible]
[illegible] ابو بكر بن [illegible] سئل عن رجل غاب عن امرأته فبلغها انه مات فتزوجت ثم جاء الزوج الاول فقال عمر يخير
الزوج الاول بين الصداق والمرأة فان اختار الصداق تركها مع الزوج الآخر وان شاء اختار امرأته [illegible]
[illegible] الصداق بما استحل الآخر من فرجها ويفرق بينه وبينها ثم تعتد ثلث حيض ثم ترد الى الاول قلت لم يأخذ
به الشافعي في الجديد [illegible] بعض الحديث وترك بعضه [illegible] مالك [illegible] وعندي ان المفقود [illegible]
[illegible] في عمومات الشرع احدها انه فوت الامساك بالمعروف فوجب عليه التسريح بالاحسان
[illegible] في التسريح [illegible] عنه كما يوكل القاضي في بيع مال الماطل وثانيها انه ميت في ظاهر الحال فيحكم
يحكم بالظاهر وعلى الاول قول مالك اصوب لانه محكوم عليه بالتفريق بينه وبين زوجته فكان كالمطلق لها
فلا ترجع اليه الا ان عدتها كعدة المتوفى عنها زوجها لان الزوج غائب بمنزلة الميت ونظائره كامرأة
المجنون وامرأة [illegible] وعلى الثاني حكمه بمنزلة [illegible] بلغها نعي زوجها فاعتدت ثم تزوجت ثم حضر الزوج فكانت
[illegible] عليه [illegible] عمر قد ذهب الحكم الى الامرين بمنزلة القولين [illegible]
[illegible] الشافعي الى الاول [illegible] ان [illegible] قال [illegible] اكثر من عمر والله اعلم

[illegible]

[illegible] مالك عن القاسم بن محمد [illegible] رجل امرأته [illegible] ثم تزوجها [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] حتى تكون كما هو المقام قلت نعم [illegible] حنيفة في مسئلة اضافة الطلاق [illegible] بل

الاخير [illegible] وبقول عمر [illegible] مجاهد [illegible] ارايت مالك [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب قال ايما امرأة طلقت [illegible] حاضت [illegible] رفعتها حيضتها فانها تنتظر

تسعة اشهر فان بان بها حمل [illegible] بعد التسعة الاشهر ثلثة اشهر ثم حلت [illegible] مالك عن [illegible]

رحمة

عمر بن الخطاب [illegible] المرأة طلقها زوجها تطليقة واحدة [illegible]

منها [illegible] الاجل فانها تكون عنده على ما بقي من طلاقها [illegible]

قال ايما وليدة ولدت من سيدها فانه لا يبيعها ولا يهبها ولا يورثها وهو يستمتع بها فاذا مات فهي حرة [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] سيدها [illegible] اعتقها قلت [illegible] حديث النبي

صلى الله عليه وسلم [illegible] وتسمية المعتق الا [illegible] العبد [illegible] في بعض العقود ونقض

بعضها [illegible] فلما ظهر السيد [illegible] حكم الله [illegible] ظهرت [illegible] كونه [illegible]

[illegible] ذلك كما تولى في وضع العدة

[illegible] ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب في الرجل [illegible] الى امرأته [illegible] ثم [illegible] الاول

[illegible] الاجل فان حاضت المرأة [illegible] محمد بن الحسن بلغنا عن عمر وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن

وقاص [illegible] انهم لم يجعلوا بيعها طلاقها ابو حنيفة [illegible] عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب اتته امرأة فقالت طلقني

زوجي [illegible] حيضتين [illegible] في الثالثة حتى اذا انقطع دمي [illegible] مغتسلي ووضعت ثوبي [illegible]

[illegible] على الا [illegible] فقال عمر لعبد الله بن مسعود قل فيها فقال يا امير المؤمنين اراه املك برجعتها

لانها حائض بعد لم تحل لها الصلوة قال عمر وانا ارى ذلك فردها على زوجها وقال كنيف ملئ علما ابو حنيفة

عن حماد عن ابراهيم ان ابا كنف طلق امرأته [illegible] ثم [illegible] فاشهد على رجعتها ولم يبلغها ذلك حتى تزوجت

[illegible] وقد [illegible] الى زوجها فاتى عمر بن الخطاب [illegible]

بها [illegible] وجدتها [illegible] يدخل بها [illegible] قال [illegible] عليها وغدا الى عامل عمر فاخبره [illegible]

[illegible] عن [illegible] وسعيد بن المسيب عن عمر [illegible] انه كان يقول اذا طلق الرجل امرأته ثم اشهد على رجعتها قبل ان تنقضي

عدتها ثم لم يعلمها ذلك حتى انقضت عدتها [illegible] تزوجت فانه يفرق بينها وبين زوجها الآخر [illegible] حدثنا

[illegible] في امرأة [illegible] بينهما حتى تنقضي عدتها من الآخر [illegible] حدثنا اسماعيل بن [illegible] المكي

عن [illegible] عن عمر بن الخطاب ان امرأة [illegible] زوجها [illegible] فجعل لها [illegible] النعمي [illegible]

[illegible] فاختارت نفسها ففرق بينهما عمر وجعلها تطليقة [illegible] عن [illegible] عن عمر اذا انقضت السنة فلها

نفسها

[illegible] عمر [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] انقضى اجله وابن مسعود بالعراق حتى انقضى اجله [illegible] كانوا يستحبون ان

[illegible] كان [illegible] فكان يقول [illegible] فقال [illegible] عبادة بن الصامت ابو بكر عن عبيد الله

بن عبد الله بن عمر ان عبد الرحمن بن عوف [illegible] جارية له كان يقع عليها قبل ان يستبرئها [illegible] الذي

استبرأها [illegible] فقال عمر كنت تقع عليها قال نعم قال فبعتها قبل ان تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك بخليق

[illegible] فنظر [illegible] ابو بكر عن ابراهيم عن عمر قال المنكوحة [illegible] يفرق بينهما [illegible] ابدا ابو بكر عن

الحسن [illegible] يستبرئ [illegible] ابو موسى [illegible] فكتب اليه عمر لا يقع احد على امرأة حتى تضع [illegible] المسلمين في اولادهم

[illegible] ابو بكر عن قبيصة بن ذؤيب قال عمر حصنوا [illegible] لا تتزوج المرأة الا [illegible]

المعتقة [illegible] السراري ابو بكر عن الشعبي عن عمر ان اقر بولده مرة واحدة فليس له ان ينفيه ابو بكر عن سليمان

بن يسار ان عمر بن الخطاب رفع اليه خصي تزوج امرأة ولم يعلمها ففرق بينهما ابو بكر عن هشام بن عروة

ان امرأة [illegible] ان يزوجها فكره ذلك [illegible] فقال عمر زوجها فوالذي نفس عمر بيده

لو ان حنتمة بنت هشام [illegible] نفسها [illegible] زوجها [illegible] ابو بكر عن [illegible] بن

مضرب قال عمر استعينوا على النساء بالعري ان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها الخروج

ابو بكر عن الحسن ان عمر اذا اتي برجل قد طلق امرأته ثلاثا في مجلس اوجعه ضربا وفرق بينهما ابو بكر عن

زيد بن وهب ان [illegible] كان بالمدينة طلق [illegible] الى عمر فقال كنت العب فعلا عمر رأسه

بالدرة وفرق بينهما ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده [illegible] كتب الى عمر في رجل مجنون يخاف

ان يقتل

... امرأته فكتب إلى أهل السنة تعتد أدنى الأجلين ... ان عمر ... فارق امرأته ...

منه أبو بكر عن ... إلى ابن مسعود في رجل قال لامرأته ... فكتب ابن مسعود إلى ...

عليه أفتى بالموسم ... فأرسل إلى علي فقال له علي ... أبو بكر ...

أبو بكر أبو بكر عن ... ان عمر بن الخطاب لم يره شيئا يعني طلاق المكره أبو بكر عن عمرو بن شعيب عن أبيه

عن جده ان رجلا تزوج امرأة على خالتها فضربه عمر وفرق بينهما أبو بكر ان ... فجلده ... الجارية حمل

فرفع إلى عمر بن الخطاب فاعترفا فجلدهما ...

العراق فلما قدموا عليه ... ثم قالوا من أهل العراق قال فبأذن جمع ...

امرأته وهي حائض فقال ... سألت رسول الله صلى الله

فقال ما للرجل من امرأته وهي حائض فقال ما فوق الإزار أبو بكر عن الحسن قال عمر لا رضاع بعد الفصال

أبو بكر عن ابن عمر قال عمر لو تقدمت فيها لرجمت يعني المتعة أبو بكر عن سعيد بن المسيب قال رحم الله عمر لولا أنه

نهى عن المتعة صار الزنا جهارا أبو بكر عن قبيصة بن جابر عن عمر قال لا أوتى بمحلل ولا محلل له إلا رجمتهما

أبو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر استشار علي بن أبي طالب وزيد بن ثابت فقال زيد قد حلت وقال علي أربعة

أشهر وعشرا قال زيد أرأيت ان كانت آيسا قال علي فآخر الأجلين قال عمر لو وضعت ذا بطنها وزوجها

على نعشه لم يدخل حفرته لكانت قد حلت أبو بكر عن سالم سمعت رجلا من الأنصار يحدث ابن عمر يقول سمعت

أباك يقول لو وضعت المتوفى عنها زوجها ذا بطنها وهو على السرير فقد حلت أبو بكر عن معاوية بن قرة

عن أبيه قال عمر ما استفاد رجل ... بعد إيمان بالله خيرا من امرأة حسنة الخلق ودود ولود

وما استفاد رجل بعد الكفر بالله شرا من امرأة سيئة الخلق حديدة اللسان ثم قال ان منهن غنما لا يحذى منه

وإن منهن غلا لا يفدى منه أبو بكر ان رجلا من بني تيم الله كان جمع بين أختين في الجاهلية فلم يفرق

بين واحدة منهما حتى كان في خلافة عمر وإنه رفع شأنه إلى عمر فأرسل إليه عمر فقال اختر إحداهما والله لئن

قربت الأخرى لأضربن رأسك أبو بكر عن مسروق جاء رجل إلى عمر ... جعلت أمر امرأتي بيدها

فطلقت نفسها ثلاثا فقال عمر لعبد الله ما تقول فقال عبد الله أراها واحدة وهو أملك بها فقال عمر وأنا ...

[illegible] أبو بكر [illegible] عن عبد الله في الرجل امرأته بيدها فطلقت نفسها ثلاثا قال هي واحدة

[illegible] عمر قال نعم ما رأيت. أبو بكر [illegible] زاذان كنا جلوسا عند علي فسئل عن الخيار فقال سألني عنها أمير

المؤمنين عمر فقلت إن اختارت نفسها فواحدة بائنة وإن اختارت زوجها فواحدة وهو أحق بها

قال ليس كما قلت إن اختارت زوجها فلا شيء وإن اختارت نفسها فواحدة وهو أحق بها فلم أجد بدا

من متابعة أمير المؤمنين فلما وليت وأتيت في الفروج رجعت إلى ما كنت أعرف فقيل له رأيكما في الجماعة

أحب إلينا من رأيك في الفرقة فضحك [illegible] زيد بن ثابت فسأله فقال إن اختارت نفسها

فثلاث وإن اختارت زوجها فواحدة بائنة. أبو حنيفة عن حماد عن إبراهيم أن عروة بن المغيرة أتى

أمير الكوفة فأرسل إلى شريح [illegible] في بعض [illegible] أنت طالق البتة فقال اختلف فيها عمر

[illegible] وهو أملك بها وقال علي بن أبي طالب هي ثلاث قال فما قولك فيها أنت قال قد قالا فيها

قال أعزم عليك إلا قلت فيها قال شريح أرى قول أنت طالق طلاقا قد عرفناه وأما البتة بدعة

أوقفه عند بدعته إن نوى ثلاثا فثلاث وإن نوى واحدة فواحدة بائن وهو خاطب. أبو بكر عن عمر

وعبد الله [illegible] أمرك بيدك واختاري سواء. أبو بكر عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن عمر بن الخطاب

وعثمان بن عفان قالا أيما رجل ملك امرأته أمرها وخيرها فافترقا من ذلك المجلس فلم تحدث فيه شيئا

فأمرها إلى زوجها. أبو بكر عن المطلب بن حنطب عن عمر أنه جعل البتة تطليقة وزوجها أملك بها. أبو بكر

عن حميد بن هلال وغيره عن عمر نحوا من ذلك. أبو بكر عن إبراهيم عن عمر وعبد الله قالا في الخلية تطليقة وهو

أملك برجعتها. أبو بكر عن إبراهيم عن عمر وعبد الله في البرية قالا تطليقة وهو أملك بها. أبو بكر عن إبراهيم

عن عمر وعبد الله في البائن تطليقة وهو أملك برجعتها. أبو بكر عن المنهال عن عمر في رجل طلق امرأته تطليقتين

ثم قال أنت علي حرام فقال عمر ما هي بأهون [illegible] أبو بكر [illegible] أن أبا بكر وعمر وابن مسعود قالوا من

قال لامرأته هي علي حرام فليست عليه بحرام وعليه كفارة يمين. أبو بكر عن الحسن قال إن امرأة زوجها أبوها

[illegible] وهي كارهة [illegible] فأتت عمر بن الخطاب فذكرت ذلك فقال عمر تريدين أن تحلها

[illegible] أبو بكر عن سالم والقاسم وعبيد الله بن عبد الله بن عمر قالوا قال عمر إنما الطلاق

بيده تطليق الصحيح يعني ان العبد اذا اذن مولاه في النكاح فالطلاق بيد العبد لا بيد المولى ... ابو بكر عن

يزيد بن ... رجل من بني تغلب يقال له عبادة بن النعمان كانت تحته امرأة من بني تميم ... [illegible]

فقال انما ... امرأته ... فتزوجها ... ابو بكر عن ... في الرجل له امرأة لم

... المرأة فيقول ... ابو بكر عن عمرو بن شعيب ان عمر وابا الدرداء ومعاذ يقولون ترجع اليه

... يعني الرجل يطلق امرأته تطليقة او تطليقتين فتزوج ثم ترجع اليه على كم تكون عنده ابو بكر عن ابي ...

عن عمر ... الطلاق ابو بكر ... العتق والطلاق ...

... يعني ... كان ... ابو بكر عن ... بن ... ان عمر ... [illegible]

فا ... ابو بكر عن عبد الله بن ... يعني شهدت عمر بن الخطاب ... كان بينه رجل ...

يعني ... ابو بكر عن عبد الله بن ... ان عمر قال ... ابو بكر عن

ابراهيم قال عمر بن الخطاب ... سنة ... يعني المرأة المطلقة ثلاثا لها السكنى والنفقة ابو بكر

عن الشعبي ... الرجل يطلق امرأته فجاء آخر فتزوجها في العدة قال عمر نفرق بينهما ... [illegible]

منهما ... جديدة ويجعل الصداق في بيت المال ولا يتزوجها الثاني ابدا ... [illegible]

ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة عن عمر ... حتى ... يعني الامة اذا زوجها مولاها ...

الزوج ابو بكر عن سعيد ... قال اجل عمر بن الخطاب العنين سنة فان استطاعها والا فرق بينهما ...

العدة ابو بكر عن سعيد بن المسيب عن عمر ... المتوفى عنهن ازواجهن من البيداء ... ابو بكر عن الحكم

كان ابن عمر ... عبد الله ... لا تنتقل يعني المتوفى عنها زوجها ... عن مالك ... عمر بن

الخطاب ... ان ... قال ... فكتب عمر الى عامله ان مره ان يوافيني

الموسم فبينا عمر بن الخطاب يطوف بالبيت ... الرجل فسلم عليه فقال من انت فقال انا الذي امرت

ان يجلب ... قال ... الطلاق فقال الرجل لو استحلفني

في غير هذا المكان ما صدقتك ... الفراق فقال ... البيهقي عن ... عن ابراهيم ان عمر بن

الخطاب ... في الخلية والبرية ... والبتة ... البيهقي عن الثوري

... عن إبراهيم النخعي وابن سيرين كانا يقولان إذا ... فاختارت نفسها فهي واحدة وهو أحق بها وإن

اختارت زوجها فلا شيء. الشافعي تعليقا والبيهقي مسندا عن عمر بن الخطاب أن رجلا تدلى يأخذ عسلا

من جبل فوقفت على الحبل فحلفت ليقطعنه أو ليطلقني فذكرها الله والإسلام وأبت إلا ذلك فطلقها

ثلاثا فلما ظهر أتى عمر بن الخطاب فذكر له ما كان منها إليه ومنه إليها فقال ارجع إلى امرأتك فليس هذا بطلاق. البيهقي روى

عن عمر ليس الرجل بأمين على نفسه إذا جوعت أو أوثقت أو ضربت. الشافعي عن ... سيرين أنه كان يقول ...

... تطلقه ... ما دامت في عدتها. الشافعي عن عبيد الله بن أبي يزيد عن أبيه أن رجلا

... شيخ من بني زهرة ... عن أولاد الجاهلية فقال أما النطفة فمن فلان وأما الولد فهو على فراش فلان فقال

ولكن قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالولد للفراش. مالك والشافعي عن ابن عمر جاء رجل إلى عمر بن الخطاب

فقال كانت لي وليدة أطأها فعمدت امرأتي إليها فأرضعتها فدخلت عليها فقالت دونك فقد والله

أرضعتها فقال عمر أوجعها وائت جاريتك فإنما الرضاعة رضاعة الصغير. مالك أنه بلغه أن عمر بن الخطاب

وهب لابنه جارية فقال لا تمسها فإني قد كشفتها. قال أبو حنيفة النظر إلى الفرج يحرم. قال الشافعي لعل

البيهقي ... يكون الجماع هو المراد بالكشف فإن أهل المدينة يكنون عن الجماع بمثل هذا. البيهقي من طريق

سفيان الثوري كتب عامل لعمر إلى عمر أن ناسا ممن قبلنا يدعون السامرة يسبتون السبت ويقرؤون التوراة

ولا يؤمنون بيوم البعث فما يرى أمير المؤمنين في ذبائحهم قال فكتب إليهم هم طائفة من أهل الكتاب ذبائحهم ذبائح

أهل الكتاب. الشافعي عن عمر أنه قال ما نصارى العرب بأهل كتاب وما تحل لنا ذبائحهم وما أنا بتاركهم حتى

يسلموا أو أضرب أعناقهم. مالك والشافعي عن عروة عن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت

إن ربيعة بن أمية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر يجر رداءه فزعا فقال هذه المتعة ولو كنت تقدمت

فيه لرجمت. الشافعي عن ابن سيرين أن امرأة طلقها ... ثلاثا وكان مسكين أعرابي يقعد بباب المسجد فجاءته

امرأة فقالت له هل لك في امرأة تنكحها فتبيت معها الليلة وتصبح فتفارقها فقال نعم وكان ذلك فقالت له

امرأته إنك إذا أصبحت فإنهم سيقولون لك فارقها فلا تفعل ذلك فإني مقيمة لك ما ترى واذهب

إلى عمر فلما أصبح أتوه وأتوها فقالت كلموه فأنتم جئتم به فكلموه فأبى فانطلق إلى عمر فقال الزم امرأتك

فإن

قال مالك وان رجع بعيبها فليرجع الى المرأة التي منت له بذلك فيحلل بها ثم كان يعقد على غير زوجها ولي له

فيقول الحديد الذي كتاب افا القعتين جملة تعدد عينها وشروح اثر عن عمرو بن عمر ... ملك ... حتى

عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عليا وعمر قالا لا ينكح المحرم ولا ينكح فان نكح فنكاحه باطل مالك وبلغه عن ابن

المسيب قال عمر بن الخطاب ايما رجل تزوج امرأة وبها جنون او جذام او برص فمسها فلها صداقها كاملا وذلك لزوجها

غرم على وليها البيهقي عن ابراهيم ... ان عمر بن الخطاب كتب الى بعض عماله ان اعط الناس على تعليم القرآن

فكتب اليه انك كتبت الي ان اعط الناس على تعليم القرآن فيتعلمه من ليس فيه رغبة الا رغبة في الجعل فكتب اليه ان

اعطهم على المروءة والصحابة ابو حنيفة عن يزيد بن عبد الرحمن عن ... حتى ... الحوة

رهقا ... فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فامره ان ... حتى يدرك العصبة فان شاؤوا ... رهما

مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضيا احدهما في امرأة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها

حرة فولدت له اولادا فقضى ان يفدي ولده بمثلهم مالك عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن امية ان امرأة هلك

عنها زوجها فاعتدت اربعة اشهر وعشرا ثم تزوجت حين حلت فمكثت عند زوجها اربعة اشهر ونصف

شهر ثم ولدت ولدا تاما فجاء زوجها الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فدعا عمر نسوة من نساء الجاهلية قدماء

فسألهن عن ذلك فقالت امرأة منهن انا اخبرك عن هذه المرأة هلك عنها زوجها حين حملت فاهريقت عليه

الدماء فحش ولدها في بطنها فلما اصابها زوجها الذي نكحها واصاب الولد الماء تحرك الولد في بطنها وكبر فصدقها

عمر بن الخطاب وفرق بينهما وقال عمر اما انه لم يبلغني عنكما الا خير والحق الولد بالاول مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان

بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يليط اولاد الجاهلية بمن ادعاهم في الاسلام فاتى رجلان كلاهما يدعي

ولد امرأة فدعا عمر قائفا فنظر اليهما فقال القائف لقد اشتركا فيه فضربه عمر بن الخطاب بالدرة ثم

دعا المرأة فقال لها اخبريني خبرك فقالت كان هذا لاحد الرجلين يأتيني وهي في ابل لاهلها فلا يفارقها

حتى يظن وتظن انه قد استمر بها حبل ثم انصرف عنها فاهريقت عليه دماء ثم خلف عليها هذا تعني الآخر

فلا ادري من ايهما هو قال فكبر القائف فقال عمر للغلام وال ايهما شئت مالك عن ابن شهاب ان عمر بن

الخطاب قال ما بال رجال يطئون ولائدهم ثم يعزلوهن لا تأتيني وليدة يعترف سيدها ان قد الم

بها إلا المعتمد ولوه ما عزلوا بعد ذلك أو انزكوا أحكام الملاقة القضاء الدارقطني أن عمر بن
الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أما بعد فإن القضاء فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم إذا أدلي إليك
بحجة فانفذ الحق إذا وضح فإنه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ له آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى
لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك البينة على من ادعى واليمين على من أنكر والصلح جائز بين
المسلمين إلا صلحا أحل حراما أو حرم حلالا لا يمنعك قضاء قضيته بالأمس راجعت فيه نفسك وهديت فيه لرشدك
أن تراجع الحق فإن الحق قديم ومراجعة الحق خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما يتلجلج في صدرك مما
ليس في كتاب ولا سنة اعرف الأمثال والأشباه ثم قس الأمور عند ذلك واعمد إلى أحبها إلى الله عز وجل
وأشبهها بالحق فيما ترى واجعل لمن ادعى بينة أمدا ينتهي إليه فإن أحضر بينته أخذت له بحقه وإلا وجهت القضاء
عليه فإن ذلك أجلى للعمى وأبلغ في العذر والمسلمون عدول بعضهم على بعض إلا مجلودا في حد أو مجربا في
شهادة زور أو ظنينا في ولاء أو قرابة فإن الله تولى منكم السرائر ودرأ عنكم بالبينات وإياك
والقلق والضجر والتأذي بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله بها الأجر ويحسن
بها الذخر فإنه من تصلح نيته فيما بينه وبين الله تعالى ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن
تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك شانه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن
رحمته والسلام عليك شرح أدلى يقال أدلى دلوه أرسلها ودلاها أخرجها والظنين بالظاء
المتهم وبالضاد البخيل والأول المقصود والقلق ضيق الصدر ورجل قلق سيئ الخلق وأقلقني الأمر إذا
لم ينفع وقلق الرجل فلم يجد مخلصا الشيخ البغوي كتب عمر إلى أبي موسى الأشعري أن لا تقضي
إلا أمير فإنه أهيب للظالم والشاهد الزهد ... قال عمر بن مسعود أما بلغني أنك تقضي ولست
بأمير قال بلى قال فول حارها من تولى قارها البغوي ... إلى أبي موسى الأشعري إياك والضجر والغضب
والقلق والتأذي بالناس عند الخصومة وإذا جلس عندك الخصمان فرأيت أحدهما يتعمد الظلم فأوجع
رأسه البغوي كتب عمر إلى أبي موسى الأشعري لا يمنعك قضاء قضيته ثم راجعت فيه نفسك فهديت
لرشده أن تنقضه فإن الحق قديم لا ينقضه شيء والرجوع إلى الحق خير من التمادي في الباطل

قال

قال البغوي فاذا تبين له الخطأ بنص كتاب او سنة او اجماع فاما اذا قضى باجتهاد ثم تغير اجتهاده

عبر فلا ينقض ويقضي بعده فيما يعرض اليه باجتهاده البغوي عن الزهري انه قال انما كان يجلس عمر بن الخطاب

حسابا بما كانوا او يكونوا فربما استنبط ... فقولوا لا يمنعن احدكم ... برايه فان العالم ... قدم ... فقد

ولكن الله يصنعه ... البغوي قال عمر بن الخطاب ان الناس كانوا يؤخذون بالوحي على عهد رسول الله صلى الله

عليه وسلم وان الوحي قد انقطع وانما ناخذكم الان بما ظهر لنا من اعمالكم فمن اظهر لنا خيرا امناه وقربناه وليس

الينا من سريرته شيء الله يحاسبه في سريرته ومن اظهر لنا سوءا لم نامنه ولم نصدقه وان قال ان سريرته حسنة

روى عنه سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب لما جلد الثلاثة الذين شهدوا على المغيرة بن شعبة ... فقال

شهادتهم وابى ابو بكرة ان يرجع عن شهادته وقال له عمر فقال لابي بكرة تب تقبل شهادتك فابى ...

شهادته ذلك مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فرأى عمر بن الخطاب ان

الحق لليهودي فقضى له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بالدرة ثم قال وما يدريك فقال اليهودي

انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك وعن شماله ملك يسددانه ويوفقانه للحق ما دام مع الحق فاذا ترك

الحق عرجا وتركاه مالك عن ... عبد الرحمن انه قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من اهل العراق فقال لقد

جئتك لامر ماله راس ولا ذنب فقال عمر ما هو قال شهادات الزور ظهرت بارضنا فقال عمر او قد كان ذلك قال نعم

قال عمر والله لا يؤسر رجل في الاسلام بغير العدول مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين مالك

عن عمرو بن يحيى المازني عن ابيه انه قال كان في حائط جده ربيع لعبد الرحمن بن عوف فاراد عبد الرحمن بن عوف

ان يحوله الى ناحية من الحائط هي اقرب الى ارضه فمنعه صاحب الحائط فكلم عبد الرحمن بن عوف عمر بن الخطاب

في ذلك فقضى عمر لعبد الرحمن بن عوف بتحويله ... كان عمر يريد ان المنع فيما لا يتعلق بضرر ...

لا يتبع وانما الخصومات التي يقضي فيها ... مالك عن هشام بن عروة عن ابيه

عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا ناقة لرجل من مزينة فانتحروها فرفع ذلك

الى عمر بن الخطاب فامر عمر كثير بن الصلت ان يقطع ايديهم ثم قال عمر اراك تجيعهم ثم قال عمر والله لاغرمنك

غرما يشق عليك ثم قال للمزني كم ثمن ناقتك فقال المزني كنت والله امنعها من اربعمائة درهم فقال عمر اعطه

درهم قال مالك وليس على هذا العمل عندنا في تضعيف القيمة قلت اصل ذلك ان عمر كان يعزر بالمال وفي ذلك
احاديث كثيرة مرفوعة وموقوفة مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري ان عمر بن
الخطاب قال ما بال رجال ينحلون ابناءهم نحلا ثم يمسكونها فان مات ابن احدهم قال مالي بيدي لم اعطه احدا وان مات هو قال
هو لابني قد كنت اعطيته اياه من نحل نحلة فلم يحزها الذي نحلها حتى يكون ان مات لورثته فهي باطل مالك عن داود
بن الحصين عن ابي غطفان بن طريف المري ان عمر بن الخطاب قال من وهب هبة لصلة رحم او على وجه صدقة فانه لا يرجع فيها
ومن وهب هبة يرى انه انما اراد بها الثواب فهو على هبته يرجع فيها اذا لم يرض منها مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد
بن عمرو بن حزم عن عمرو بن سليم الزرقي انه اخبره انه قيل لعمر بن الخطاب ان ههنا غلاما يفاعا لم يحتلم من غسان ووارثه
بالشام وهو ذو مال وليس له ههنا الا ابنة عم له فقال عمر فليوص لها قال فاوصى لها بمال يقال له بئر جشم قال عمرو بن
سليم الزرقي فبيع ذلك المال بثلاثين الف درهم وبنت عمه التي اوصى لها هي ام عمرو بن سليم الزرقي مالك عن عمر بن
عبد الرحمن بن دلاف المزني عن ابيه ان رجلا من جهينة كان يسبق الحاج فيشتري الرواحل فيغلي بها ثم يسرع السير فيسبق الحاج فافلس
فرفع امره الى عمر بن الخطاب فقال اما بعد ايها الناس فان الاسيفع اسيفع جهينة رضي من دينه وامانته بان يقال
سبق الحاج الا وانه قد دان معرضا فاصبح قد رين به فمن كان له عليه دين فليأتنا بالغداة نقسم ماله بينهم واياكم
والدين فان اوله هم واخره حرب المسعود مالك عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري عن ابيه انه
قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من قبل ابي موسى الاشعري فسأله عن الناس فاخبره ثم قال له عمر هل كان فيكم من مغربة خبر
فقال نعم رجل كفر بعد اسلامه قال فما فعلتم به قال قربناه فضربنا عنقه فقال عمر افلا حبستموه ثلاثا واطعمتموه كل يوم
رغيفا واستتبتموه لعله يتوب ويراجع امر الله ثم قال عمر اللهم اني لم احضر ولم امر ولم ارض اذ بلغني مالك عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر يقول الرجم في كتاب الله حق على من زنى من الرجال والنساء اذا احصن
اذا قامت البينة او كان الحبل او الاعتراف مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب في قصة وفاة عمر انه قال اياكم
ان تهلكوا عن اية الرجم ان يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا
والذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما
البتة فانا قد قرأناها مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن ابي واقد الليثي ان عمر بن الخطاب اتاه

سعيد بن المسيب ان رجلا من اهل الشام فذكر انه وجد مع امراته رجلا فبعث عمر بن الخطاب ابا واقد الليثي الى امراته يسالها عن ذلك
فاتاها وعندها نسوة حولها فذكر لها الذي قال زوجها لعمر بن الخطاب واخبرها انها لا تؤخذ بقوله وجعل يلقنها اشباه
ذلك لتنزع فابت ان تنزع وتمت على الاعتراف فامر بها عمر فرجمت مالك عن نافع ان عبدا كان يقوم على
رقيق الخمس وانه استكره جارية من ذلك الرقيق فوقع بها فجلده عمر بن الخطاب ونفاه ولم يجلد الوليدة لانه استكرهها
مالك عن يحيى بن سعيد ان سليمان بن يسار اخبره ان عبد الله بن عياش بن ابي ربيعة المخزومي قال امرني عمر بن الخطاب
في فتية من قريش فجلدنا ولائد من ولائد الامارة خمسين خمسين في الزنا مالك عن ابي الزناد عن عبد الله بن عامر
بن ربيعة ادركت عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان والخلفاء هلم جرا فما رايت احدا جلد عبدا في فرية اكثر من اربعين
مالك عن ابي الرجال عن امه عمرة ان رجلين استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للآخر والله ما ابي بزان ولا امي
بزانية فاستشار في ذلك عمر بن الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال آخرون قد كان لابيه وامه مدح غير هذا
نرى ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد ثمانين مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عمر بن [illegible] قال ان رجلا خرج
بجارية لامراته معه في سفر فاصابها فغارت امراته فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فسأله عن ذلك فقال وهبتها
لي فقال عمر لتاتيني بالبينة او لارمينك بالحجارة قال فاعترفت امراته انها وهبتها له مالك عن ابن شهاب
عن السائب بن يزيد ان عبد الله بن عمرو الحضرمي جاء بغلام له الى عمر بن الخطاب فقال اقطع يد غلامي هذا فانه سرق فقال
له عمر ماذا سرق قال سرق مرآة لامرأتي ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فليس عليه قطع خادمكم سرق متاعكم مالك
عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج عليهم فقال اني وجدت من فلان ريح شراب
فزعم انه شراب الطلاء وانا سائل عما شرب فان كان يسكر جلدته الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد تاما مالك عن ثور بن زيد الديلي
ان عمر بن الخطاب استشار في الخمر يشربها الرجل فقال له علي بن ابي طالب نرى ان تجلده ثمانين فانه اذا شرب سكر واذا
سكر هذى واذا هذى افترى او كما قال فجلد عمر في الخمر ثمانين [illegible] البغوي في قصة جلد الوليد بن عقبة في الخمر فقال جلد
النبي صلى الله عليه وسلم اربعين وجلد ابو بكر اربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا احب الي يعني الاربعين مالك عن ابن
شهاب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد الله بن عمر قد جلدوا عبيدهم نصف حد الحر في الخمر مالك عن داود
بن الحصين عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن لبيد الانصاري ان عمر بن الخطاب حين قدم

الشام شكى إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر اشربوا العسل فقالوا
لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئا لا يسكر قال نعم فطبخوه حتى ذهب
منه الثلثان وبقي الثلث فأتوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعه ثم رفع يده فتبعها يتمطط فقال هذا الطلاء هذا
مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عبادة بن الصامت أحللتها والله فقال عمر كلا والله اللهم إني
لا أحل لهم شيئا حرمته عليهم ولا أحرم شيئا أحللته لهم أقول روي أن نبطيا أتى به عند أبي بكر فلم يجعل فيها شيئا
ثم أتى بها عند عمر فأدبها الدواب مالك بلغه أن عمر بن الخطاب قوم الدية على أهل القرى فجعلها على أهل الذهب
ألف دينار وعلى أهل الورق اثني عشر ألف درهم مالك عن ابن شهاب عن عراك بن مالك وسليمان بن يسار أن رجلا من
بني سعد بن ليث أجرى فرسا فوطئ على إصبع رجل من جهينة فنزي منها فمات فقال عمر بن الخطاب للذين ادعي
عليهم أتحلفون بالله خمسين يمينا ما مات منها فأبوا وتحرجوا فقال للآخرين أتحلفون أنتم فأبوا فقضى عمر بشطر الدية
على السعديين قال مالك وليس العمل على هذا وقال الشافعي نحوا من ذلك قلت أما البداية بالمدعى عليهم فالظن أن عمر
بن الخطاب كان عنده أنه يجوز أن يبدأ بهؤلاء وبهؤلاء فالبداية بالمدعى عليهم هو القياس والبداية بالمدعين
عليهم تحول عن القياس احتياطا لأمر القتل وأما قضاؤه بنصف الدية على السعديين فيجري فيه ما قال البغوي وقد
حبس رجال من عبيد أو بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية إلى خثعم فاعتصم ناس منهم بالسجود فأسرع فيهم القتل فبلغ
ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فأمر لهم بنصف العقل الحديث فقال أمر بنصف الدية استطابة لأنفس أهليهم وزجرا
للمسلمين عن ترك التثبت عند وقوع الشبهة والأوجه عندي أنه على طريق الصلح لشبهة وكتاب عمر إلى أبي
عبيدة وأمره على الصلح إذا لم يتبين القضاء مالك عن زيد بن أسلم عن مسلم بن جندب عن أسلم مولى
عمر أن عمر بن الخطاب قضى في الضرس بجمل وفي الترقوة بجمل وفي الضلع بجمل مالك عن ابن شهاب أن عمر بن
الخطاب نشد الناس بمنى من كان عنده علم من الدية أن يخبرني فقام الضحاك بن سفيان الكلابي فقال
كتب إلي رسول الله صلى الله عليه وسلم أن أورث امرأة أشيم الضبابي من دية زوجها فقال له عمر بن
الخطاب ادخل الخباء حتى آتيك فلما نزل عمر بن الخطاب أخبره الضحاك فقضى بذلك عمر بن الخطاب
قال ابن شهاب وكان قتل أشيم خطأ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب أن رجلا من بني مدلج يقال له

قتادة

قتادة حذف ابنه بسيف فأصاب ساقه فنزي في جرحه فمات فقدم سراقة بن جعشم على عمر بن الخطاب

فذكر ذلك له فقال عمر اعدد على ماء قديد عشرين ومائة بعير حتى أقدم عليك فلما قدم عليه عمر أخذ من تلك

الإبل ثلاثين حقة وثلاثين جذعة وأربعين خلفة ثم قال أين أخو المقتول قال ها أنا ذا قال خذها فإن

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس لقاتل شيء. مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب

قتل نفرا خمسة أو سبعة برجل واحد قتلوه قتل غيلة وقال عمر لو تمالأ عليه أهل صنعاء لقتلتهم جميعا. البيهقي

روينا عن عمر بن الخطاب أنه قتل ثلاثة نفر بامرأة. الشافعي أخبرنا محمد بن الحسن أنا أبو حنيفة عن

حماد عن إبراهيم أن رجلا من بكر بن وائل قتل رجلا من أهل الحيرة فكتب فيه عمر بن الخطاب أن يدفع إلى أولياء

المقتول فإن شاؤوا قتلوا وإن شاؤوا عفوا فدفع الرجل إلى رجل يقال له حنين من أهل الحيرة فقتله فكتب

عمر بعد ذلك إن كان الرجل لم يقتل فلا تقتلوه فرأوا أن عمر بن الخطاب أراد أن يرضيهم من الدية وناظر

الشافعي في ذلك كلاما مبسوطا وكان فيه قال قلت أفرأيت لو كتب أن اقتلوه وقتل ولم يرجع عنه أكان

يكون في أحد مع النبي صلى الله عليه وسلم حجة قال لا قلت أرأيت لو لم يكن فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم

شيء يقيم الحجة عليك ولم يكن فيه إلا ما قال عمر أكان عمر يحكم ثم يرجع عنه إلا عن علم بلغه وأولى الأمور به قوله

فقوله الذي رجع إليه أولى أن تصير إليه قال فلعله أراد أن يرضيه بالدية قلنا فقد أراد أن يخيفه بالقتل ولا

يقتله قال ليس هذا في الحديث قلنا وليس ما قلت في الحديث. البيهقي روينا عن مكحول في قتل عبادة

بن الصامت نبطيا وفي قول عمر أجلس للقصاص فقال زيد بن ثابت أتقيد عبدك من أخيك فترك عمر

القود وقضى عليه بالدية. قال وروينا في مثل هذه القصة فقال أبو عبيدة بن الجراح أرأيت لو قتل عبدا له

أكنت قاتله فصمت عمر. والخبر الثاني منقطع. البيهقي موصولا عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن

أبا بكر وعمر كانا لا يقتلان الحر بقتل العبد. البيهقي عن الأحنف بن قيس عن عمر وعلي في الحر يقتل العبد

قالا ثمنه بالغا ما بلغ. البيهقي في قصة المدلجي عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال عمر لولا أني سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقاد الأب من ابنه لقتلتك هلم ديته وأتاه بها فدفعها إلى ورثته

وترك أباه. البيهقي عن عمر مرفوعا ليس على الوالد قود من ولده. البيهقي قال البخاري

الترجمة وذكره ابن المنذر يذكر عن عمر بن الخطاب انه قال تعاقل المراة من الرجل في كل عمد بلغ

ثلثه وبها البيهقي مرويا عن عمر بن الخطاب فيما كتب عمر بن عبد العزيز في الكوفة هو شأن كل

عمد يتيقن بعقد في فادلة وذلك البيهقي مرويا عن عمر بن الخطاب انه اذا ربع من العرب واحصا

دعيه اذا كان منه يعقل البيهقي مرويا عن ابن شهاب ان ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعثمان

بن عفان اعطوا النقود من انفسهم فلم يستعد منهم وهم سلاطين الشافعي عن ابن شهاب وعن مكحول

وعن عطاء قالوا ادركنا الناس على ان دية المسلم الحر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة من الابل

فقوم عمر بن الخطاب تلك الدية على اهل القرى الف دينار او اثني عشر الف درهم ودية الحرة المسلمة

اذا كانت من اهل القرى خمسمائة دينار او ستة الاف درهم فاذا كان الذي اصابها من

ب

الاعراب فديتها خمسون من الابل لا يكلف الاعرابي الذهب والورق محمد بن الحسن نا ابو حنيفة عن الهيثم عن عامر الشعبي

عن عبيدة السلماني عن عمر بن الخطاب قال على اهل الورق من الدية عشرة الاف درهم وعلى اهل الذهب

الف دينار وعلى اهل البقر مائتا بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفا شاة وعلى اهل

الحلل مائتا حلة قال محمد وبهذا كله ناخذ وكان ابو حنيفة ياخذ من ذلك بالابل والدراهم والدنانير

الشافعي نا محمد بن الحسن بلغنا عن عمر بن الخطاب انه فرض على اهل الذهب الف دينار وعلى اهل الورق عشرة

الاف درهم حدثنا بذلك ابو حنيفة عن الهيثم عن الشعبي عن عمر بن الخطاب وزاد على اهل البقر مائتي

بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفي شاة قال محمد بن الحسن وقال اهل المدينة ان

عمر فرض الدية على اهل الورق اثني عشر الف درهم وساق الكلام الى ان قال فنحن فيما نظن اعلم

بفريضة عمر بن الخطاب من اهل المدينة لان الدراهم على اهل العراق قال الشافعي صدق اهل المدينة ان عمر

بن الخطاب فرض من الدية اثني عشر الفا ولكنه فرضها اثني عشر الف درهم وزن ستة اخبرني الثوري

عن مغيرة الضبي عن ابراهيم قال كانت الدية الابل مائة من الابل الصغير والكبير كل بعير مائة وعشرين

درهما وزن ستة فذلك اثنا عشر الف درهم قال الشافعي فقلت لمحمد بن الحسن افتقول ان الدية

اثنا عشر الف درهم وزن ستة فقال لا فقلت ان زعمت انك اعلم بالدية من اهل الحجاز لانه

ثم رقه

عمر قضى فيها بشيء لا تقضي به قال لم يكونوا يحسنون قلت أفرأيت ما جعل أصلا في الحكم وثبت

[illegible] ونذكر عنه لا يعرف ما قضى به الشافعي أنا محمد أنا أبو حنيفة عن حماد عن إبراهيم أن عمر بن

الخطاب أتي برجل قد قتل عمدا فأمر بقتله فعفا بعض الأولياء فأمر بقتله فقال ابن مسعود كانت النفس

لهم جميعا فلما عفا هذا أحيا النفس فلا يستطيع أن يأخذ حقه حتى يأخذ غيره قال فما ترى قال أرى

أن تجعل الدية عليه في ماله وترفع حصة الذي عفا فقال عمر وأنا أرى ذلك البيهقي عن الأعمش

عن زيد بن وهب قال وجد رجل عند امرأته رجلا فقتلها فرفع ذلك إلى عمر بن الخطاب فوجد عليها

بعض إخوتها فتصدق عليه بنصيبه فأمر عمر لسائرهم بالدية البيهقي روي عن عمر أن رجلا قتل رجلا

فقالت أخت المقتول وهي امرأة القاتل عفوت عن حصتي من زوجي فقال عمر عتق الرجل من القتل

روي عن عمر أنه قال عمد الصبي وخطأه سواء يعني للعاقلة حكم الخطأ البيهقي عن ابن عباس خطبنا عمر فقال

إني والله ما أبعث عمالي ليضربوا أبشاركم ولا ليأخذوا أموالكم فمن فعل به غير ذلك فليرفعه إلي أقصه

منه فقال عمرو بن العاص لو أن رجلا أدب بعض رعيته أتقصه منه قال إي والذي نفسي بيده لأقصه منه

وقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم أقص من نفسه البيهقي عن عطاء عن عمر لا قود من العظام يعني غير

الرأس البيهقي روينا عن عمر وعلي أنهما قالا من قتله حد فلا عقل له وقالا الذي يموت في القصاص لا دية له

البيهقي عن مجاهد أن عمر بن الخطاب قضى فيمن قتل في الحرم أو في الشهر الحرام أو هو محرم بالدية وثلث

الدية الشافعي قرأنا على مالك لم نعلم أحدا من الأئمة في القديم والحديث قضى فيما دون الموضحة بشيء

يزاد بعض أصحابه عنه وهو والله يغفر لنا وله يروى عن إمامين عظيمين من المسلمين عمر وعثمان أنهما قضيا

فيما دون الموضحة بشيء [illegible] يحتمل أنهما قضيا بطريق الحكومة والله أعلم البيهقي روى

عن عمر قال والأسنان سواء الضرس والثنية كلها [illegible] البيهقي عن سعيد بن المسيب كان عمر يفرق

بين الأصابع حتى وجد كتابا عند آل عمرو بن حزم يذكرون أنه من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما

هنالك من الأصابع عشر عشر قال الشافعي فلم يقبلوا كتاب آل عمرو بن حزم [illegible] حتى ثبت لهم أنه كتاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت والأصل في تقدير الديات كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

الثقفي [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] الشافعي عن [illegible] عن عمرو بن شعيب [illegible]
عمر [illegible] ثلث [illegible] وعلي بن أبي طالب أنهما قالا عقل المرأة على النصف من دية الرجل [illegible] البيهقي
عن سعيد [illegible] عن زيد بن ثابت [illegible] عن ابن المسيب أن عمر بن الخطاب [illegible] البيهقي [illegible]
بأربعة آلاف وفي دية المجوسي ثمانمائة [illegible] الشافعي [illegible] عمر بن الخطاب وعلي في العبد يقتل قيمته
بالغة ما بلغت البيهقي [illegible] عن [illegible] إبراهيم [illegible] الزبير وعليا اختصما في موالي صفية إلى
عمر بن الخطاب فقضى بالميراث للزبير والعقل على علي البيهقي عن الشعبي أنه قال جعل عمر
الدية في ثلاث سنين وثلثي الدية في سنتين ونصف الدية في سنة الشافعي عن سفيان عن عمرو [illegible] عن
عمر بن الخطاب قال أذكر الله امرأ سمع من النبي صلى الله عليه وسلم في الجنين شيئا فقام حمل بن مالك
ابن النابغة فقال كنت بين جاريتين لي فضربت إحداهما الأخرى بمسطح فألقت جنينا ميتا فقضى فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم بغرة فقال عمر إن كدنا أن نقضي في مثل هذا برأينا البيهقي عن [illegible] بن حوشب أن
عمر صاح بامرأة فأسقطت فأعتق عمر غرة البيهقي عن زيد بن أسلم أن عمر قوم الغرة خمسين دينارا
الشافعي عن سفيان عن منصور عن الشعبي أن عمر بن الخطاب كتب في قتيل وجد في خيوان ووادعة أن
يقاس ما بين القريتين فإلى أيهما كان أقرب فخرج إليه منهم خمسين رجلا حتى يوافوه بمكة فأدخلهم الحجر
فأحلفهم ثم قضى عليهم بالدية فقالوا ما وقت أموالنا أيماننا ولا أيماننا أموالنا فقال عمر كذلك
الأمر قال الشافعي وقال غير سفيان عن عاصم الأحول عن الشعبي قال عمر بن الخطاب حقنت أيمانكم دماءكم ولا
يطل دم امرئ مسلم ثم ضعف الشافعي الحديث جدا وقال إنما رواه الشعبي عن الحارث الأعور
والحارث الأعور كذاب ثم قال الشافعي سافرت إلى خيوان ووادعة [illegible] فسألتهم عن حكم
عمر بن الخطاب في القتيل وحكيت لهم ما روي عنه فقالوا إن هذا شيء ما كان ببلدنا قط قال الشافعي
والعرب أحفظ شيء لأمر كان الشافعي عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب كان يقول الدية للعاقلة ولا ترث
المرأة من دية زوجها شيئا حتى أخبره الضحاك بن سفيان أن النبي صلى الله عليه وسلم كتب إليه أن يورث
امرأة أشيم الضبابي من دية زوجها فرجع إليه عمر الشافعي عن سفيان عن عمرو بن دينار أنه [illegible]

نفلنا كتب عمر ان اقتلوا كل ساحر وساحرة قال ففعلنا ... قسمة الغنيمة والفيء وتحصيل
... عن طارق بن شهاب قال لما بدأ اهل الكوفة اهل البصرة وعليهم عمار بن ياسر فجاءوا وقد غنموا ...
عمر ان الغنيمة لمن شهد الوقعة قال ... عنه ... كتب ... حتى ... بعد ما غنم القسيم ...
قبل ان يدفن القتلى ثم ضعفه السافي والبخاري ... الزهري ... مالك بن اوس ...
الحدثان ... العباس وعلي بن ابي طالب يختصمان اليه في اموال النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر كانت
اموال بني النضير مما افاء الله على رسوله مما لم يوجف عليه المسلمون بخيل ولا ركاب فكانت لرسول الله
صلى الله عليه وسلم خاصة دون المسلمين وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفق منها على اهله نفقة سنة
وما فضل جعله في الكراع والسلاح عدة في سبيل الله الحديث بطوله قال ... فهي مسألة اسلاب القتلى
ما رضينا بعارض فذكر ان عمر بن الخطاب قال انا كنا لا نخمس السلب وان سلب البراء قد بلغ شيئا كثيرا ولا
اراني الا خامسه ... في هذه الرواية ... وان سلمة ... عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم بأبي هو وامي شيء لم يخبر به ولم يستثن النبي صلى الله عليه وسلم قليل السلب ولا كثيره ثم
قد قضى سعد في زمانه بالسلب الكثير للقاتل قلت وبعد ذلك فانما ... ان السلب لا يخمس
وهو للقاتل الا اذا كان شيئا كثيرا جدا خلاف العادة المعهودة ففيه اثبات ان السلب للقاتل لا يخمس
... في الاستثناء فقط ولعل عمر خص بالمعتاد منه لمنزلة الحقيقة العرفية والله اعلم محمد بن الحسن
عن ابي حنيفة عن ... عن المنذر بن ابي حمصة قال بعث عمر الى جيش في مصر فاصابوا غنائم فقسم
للفارس سهمين وللراجل سهما فرضي بذلك عمر قال محمد وهذا قول ابي حنيفة ولسنا نأخذ بهذا ولكنا نرى
للفارس ثلثة اسهم سهما له وسهمين لفرسه وروى ابو يوسف عن ابي حنيفة نحوا من ذلك ثم قال كان ابو حنيفة
يأخذ بهذا ان يجعل للفرس سهما وللرجل سهما فلما جاءت هذه الآثار واحاديث ان للفرس سهمين وللراجل
سهما تركنا ذلك ... قال ابو يوسف الكلبي محمد بن السائب ... عن ابي صالح عن
ابن عباس ان الخمس كان يقسم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم على خمسة اسهم لله وللرسول سهم ولذي القربى
سهم واليتامى سهم والمساكين وابن السبيل ثلثة اسهم ثم قسم ابو بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان ذو النورين

رضي الله تعالى عنهم على ثلاثة أسهم وسقط سهم الرسول وسهم ذوي القربى وقسم على الثلاثة الباقية ثم قسمه علي بن أبي طالب رضي الله عنه على ما قسمه عليه أبو بكر وعمر وعثمان وقد روي لنا عن عبد الله بن عباس أنه قال عرض علينا عمر بن الخطاب أن يزوج من الخمس أيمنا ويقضي منه عن مغرمنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا أبو يوسف أخبرني محمد بن إسحاق عن أبي جعفر قلت له ما كان رأي علي في الخمس قال كان رأيه فيه رأي أهل بيته ولكنه كره أن يخالف أبا بكر وعمر أبو يوسف حدثني محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه قال سمعت عليا يقول قلت يا رسول الله إن رأيت أن توليني حقنا من الخمس في كتاب الله فأقسمه في حياتك كيلا ينازعنا أحد بعدك فافعل قال ففعل قال فوليته زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقسمته في حياته ثم ولانيه عمر فقسمته في حياته حتى إذا كانت آخر سنة من سني عمر بن الخطاب فإنه أتاه مال كثير فعزل حقنا ثم أرسل إلي فقال خذه فاقسمه فقلت يا أمير المؤمنين بنا عنه العام غنى وبالمسلمين إليه حاجة فرده عليهم تلك السنة فلم يدعنا إليه أحد بعد عمر بن الخطاب حتى قمت مقامي هذا فلقيني العباس بن عبد المطلب بعد خروجي من عند عمر بن الخطاب فقال يا علي لقد حرمتنا الغداة شيئا لا يرد علينا أبدا إلى يوم القيامة أبو يوسف حدثني محمد بن إسحاق عن الزهري أن نجدة كتب إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذوي القربى لمن هو فكتب إليه ابن عباس كتبت إلي تسألني عن سهم ذوي القربى لمن هو وهو لنا وإن عمر بن الخطاب دعانا إلى أن ينكح منه أيمنا ويقضي منه عن غارمنا ويخدم منه عائلنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا أبو يوسف حدثني عطاء بن السائب أن عمر بن عبد العزيز بعث بسهم الرسول وسهم ذوي القربى إلى بني هاشم قال أبو يوسف كان أبو حنيفة وأكثر فقهائنا يرون أن يقسم الخليفة على ما قسمه أبو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله تعالى عنهم الشافعي قال بعض الناس ليس لذوي القربى من الخمس شيء كان ابن عيينة روى عن محمد بن إسحاق قال سألت أبا جعفر محمد بن علي ما صنع علي في الخمس فقال سلك به طريق أبي بكر وعمر وكان يكره أن يؤخذ عليه خلافهما قلت يريد الشافعي أنه كان يرى سقوط سهمهم ثم رد الشافعي عليه بكلام مبسوط وكان مما قال فيه بل علمت أن أبا بكر قسم على الأحرار والعبيد وسوى بين الناس وقسم عمر فلم يجعل للعبيد شيئا وفضل بعض الناس على بعض وقسم علي فلم يجعل للعبيد شيئا وسوى بين الناس قال نعم قلت أفتتبعهما فيها قال لا قلت ونعلم أن عمر قال لا تباع أمهات

الا ذو [illegible] خالف عليا قال نعم قلت أو تعلم عليا خالف أبا بكر في [illegible] قال الشافعي أخبرنا عن جعفر بن

محمد عن أبيه أن حسنا وحسينا وابن عباس وعبد الله بن جعفر سألوا عليا نصيبهم من الخمس فقال هو لكم حق ولكني

محارب معاوية فإن شئتم تركتم حقكم فيه قال فحدثت بهذا الحديث عبد العزيز بن محمد فقال صدق

هكذا كان جعفر يحدثه أفما حدثكه عن أبيه عن جده قلت لا قال ما أحسبه إلا عن جده قال الشافعي أخبرنا الثقة عن

وأعرف بحديث أبيه أو ابن إسحاق قال [illegible] قال الشافعي أخبرنا إبراهيم بن محمد عن مطر الوراق

ورجل لم يسمه كلاهما عن الحكم بن عتيبة عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال لقيت عليا عند أحجار الزيت فقلت

بأبي أنت وأمي ما فعل أبو بكر وعمر في حقكم أهل البيت من الخمس فقال علي أما أبو بكر رحمه الله فلم يكن في زمانه

أخماس وما كان فقد أوفاناه وأما عمر فلم يزل يعطيناه حتى جاءه مال السوس والأهواز أو قال الأهواز

أو قال فارس أنا أشك فقال في حديث مطر أو في حديث الآخر فقال في المسلمين خلة فإن أحببتم تركتم

حقكم فجعلناه في خلة المسلمين حتى يأتينا مال فأوفيكم حقكم منه فقال العباس لا تطمعه في حقنا فقلت يا

أبا الفضل ألسنا أحق من أجاب أمير المؤمنين ورفع خلة المسلمين فتوفي عمر قبل أن يأتيه مال فيقضيناه

وقال الحكم في حديث مطر أو الآخر إن عمر قال لكم حق ولا يبلغ علمي إذا كثر أن يكون لكم كله فإن شئتم أعطيتكم

منه بقدر ما أرى لكم فأبينا عليه إلا كله فأبى أن يعطينا كله [illegible] البيهقي عن ابن عباس أن نجدة الحروري كتب

إليه في سهم ذوي القربى نحوا مما ذكر أبو يوسف قال الشافعي قال يعني ذلك [illegible] فليقسم سهم

ذوي القربى وليست الرواية فيه عن أبي بكر وعمر متواطئة قلت هذا قول من علم يثبت في هذا الحديث

عن أبي بكر أنه أعطاهموه وعمر حتى كثر المال ثم اختلف عنه في الكثرة أرأيت مذهب أهل العلم في القديم

والحديث إذا كان الشيء منصوصا في كتاب الله مبينا على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم أو فعله أليس يستغنى

عنه أن يسأل عما بعده [illegible] نعلم أن فرض الله على أهل العلم اتباعه قال بلى قلت فتجد سهم ذوي القربى مفروضا

في آيتين من كتاب الله مبينا على لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم وفعله ثابتا بما يكون من أخبار

الناس من وجهين أحدهما ثقة المخبرين به واتصاله وأنهم كلهم أهل قرابة لرسول الله صلى الله عليه

وسلم الزهري من أخواله وابن المسيب من أخواله وجبير بن مطعم ابن عمه وكلهم قريب منه في جذم النسب

[illegible] يخبر بذلك مع قرابتهم [illegible] فيه أنه مخير بوضعه وإن غير مخصوص به ويكبر أن طلبه هو وبلغا فتى يجد

سنة ثابتة لعمر من الكتاب في حق المخبر بن [illegible] السنة التي لم يعارضها من رسول الله صلى الله [illegible] ومعاذ

[illegible] قلت هذا الكلام بالغير يقين [illegible] عبد الله رضي الله عنهما أن عمر بن الخطاب [illegible] سهم ذوي القربى

[illegible] حين جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] أن لهم خمس الخمس كاملا بل كان يرى ذلك إلى الإمام

يعطيهم باجتهاده وكان [illegible] عن ابن عباس [illegible] في حديث [illegible]

أن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] كانوا يعطون ذوي القربى خمس الخمس لا ينقصون منه [illegible] إلى أبو يوسف [illegible]

[illegible] أن أبا بكر [illegible] إعطاءهم ذوي القربى بالثلث والكلبي ضعيف عند أهل الحديث [illegible] وذلك [illegible]

[illegible] بما رووا أنهم مختلفين في العلة التي [illegible] علي في تركهم أن الأمرين صحيح [illegible]

ما كانوا يرجون [illegible] بذل مالهم [illegible] إلى [illegible] في أيام الحاجة. أبو يوسف رحمه

الله حدثني بعض المشايخ عن يزيد بن أبي حبيب أن عمر رضي الله عنه كتب إلى سعد حين فتح العراق أما بعد

فقد بلغني كتابك تذكر أن الناس سألوك أن تقسم بينهم مغانمهم وما أفاء الله عليهم فإذا أتاك كتابي هذا فانظر

ما أجلب الناس عليك إلى العسكر من كراع أو مال فاقسمه بين من حضر من المسلمين واترك الأرضين والأنهار

لعمالها ليكون ذلك في أعطيات المسلمين فإنك إن قسمتها بين من حضر لم يكن لمن بعدهم شيء وقد كنت أمرتك

أن تدعو من لقيت إلى الإسلام فمن أسلم واستجاب لك قبل القتال فهو رجل من المسلمين له ما لهم وعليه ما عليهم وله سهم

في الإسلام ومن أجاب بعد القتال وبعد الهزيمة فهو رجل من المسلمين وماله لأهل الإسلام لأنهم قد أحرزوه

قبل إسلامه فهذا أمري وعهدي إليك. قال أبو يوسف حدثني غير واحد من علماء أهل المدينة قالوا لما قدم

على عمر بن الخطاب رضي الله عنه جيش العراق من قبل سعد بن أبي وقاص شاور أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم في تدوين

الدواوين وقد كان اتبع رأي أبي بكر رضي الله عنه في التسوية بين الناس فلما جاء فتح العراق شاور

الناس في التفضيل ورأى أنه الرأي فأشار عليه بذلك من رآه وشاورهم في قسمة الأرضين التي أفاء

الله على المسلمين من أرض العراق والشام فتكلم قوم فيها وأرادوا أن يقسم لهم حقوقهم وما فتحوا فقال

عمر رضي الله عنه فكيف بمن يأتي من المسلمين فيجدون الأرض بعلوجها قد اقتسمت وورثت عن الآباء

وحيزت

ثم جئت بما هو الرأي فقال له عبد الرحمن بن عوف فما الرأي ما الأرض والعلوج إلا مما أفاء الله عليهم فقال عمر ما هو

إلا كما تقول ولست أرى ذلك والله لا يفتح بعدي بلد فيكون فيه كبير نيل بل عسى أن يكون كلا على المسلمين فإذا قسمت

أرض العراق بعلوجها وأرض الشام بعلوجها فما يسد به الثغور وما يكون للذرية والأرامل بهذا البلد

وبغيره من أهل الشام والعراق فأكثروا على عمر وقالوا أتقف ما أفاء الله علينا بأسيافنا على قوم لم يحضروا ولم

يشهدوا ولأبناء القوم ولأبناء أبنائهم ولم يحضروا فكان عمر لا يزيد على أن يقول هذا رأيي قالوا فاستشار

المهاجرين الأولين فاختلفوا فأما عبد الرحمن بن عوف فكان رأيه أن تقسم لهم حقوقهم ورأى عثمان وعلي وطلحة

وابن عمر رضي الله عنهم أجمعين فأرسل إلى عشرة من الأنصار خمسة من الأوس وخمسة من الخزرج من كبرائهم وأشرافهم

فلما اجتمعوا حمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ثم قال إني لم أزعجكم إلا لأن تشتركوا في أمانتي فيما حملت من أموركم

فإني واحد كأحدكم وأنتم اليوم تقرون بالحق خالفني من خالفني ووافقني من وافقني ولست أريد أن تتبعوا

هذا الذي هو هواي معكم من الله كتاب ينطق بالحق فوالله لئن كنت نطقت بأمر أريده ما أريد به إلا الحق قالوا قل نسمع

يا أمير المؤمنين قال قد سمعتم كلام هؤلاء القوم الذين زعموا أني أظلمهم حقوقهم وإني أعوذ بالله أن أركب

ظلما لئن كنت ظلمتهم شيئا هو لهم وأعطيته غيرهم لقد شقيت ولكن رأيت أنه لم يبق شيء يفتح بعد أرض كسرى

وقد غنمنا الله أموالهم وأرضهم وعلوجهم فقسمت ما غنموا من أموال بين أهله وأخرجت الخمس فوجهته

على وجهه وأنا في توجيهه وقد رأيت أن أحبس الأرضين بعلوجها وأضع عليهم فيها الخراج وفي رقابهم الجزية يؤدونها

فتكون فيئا للمسلمين المقاتلة والذرية ولمن يأتي من بعدهم أرأيتم هذه الثغور لا بد لها من رجال يلزمونها أرأيتم هذه

المدن العظام كالشام والجزيرة والكوفة والبصرة ومصر لا بد لها من أن تشحن بالجيوش وإدرار العطاء عليهم

فمن أين يعطى هؤلاء إذا قسمت الأرضون والعلوج فقالوا جميعا الرأي رأيك فنعم ما قلت وما رأيت إن

لم تشحن هذه الثغور وهذه المدن بالرجال وتجري عليهم ما يتقوون به رجع أهل الكفر إلى مدنهم فقال قد بان لي الأمر

فمن رجل له جزالة وعقل يضع الأرض مواضعها ويضع على العلوج ما يحتملون فاجتمعوا له على عثمان بن حنيف وقالوا

تبعثه إلى أهم ذلك فإن له بصرا وعقلا وتجربة فأسرع إليه عمر فولاه مساحة أرض السواد فأدت جباية

سواد الكوفة قبل أن يموت عمر بعام مائة ألف ألف والدرهم يومئذ درهم ودانقان ونصف وكانت الدراهم

يوميذ وزن الدرهم مثاقيل وزن المثقال وحدثني الليث بن سعد عن حبيب بن ابي ثابت ان اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجماعة المسلمين ارادوا عمر بن الخطاب ان يقسم الشام كما قسم رسول الله صلى
الله عليه وسلم خيبر وانه كان اشد الناس عليه في ذلك الزبير بن العوام وبلال بن رباح فقال عمر اذا اترك
من بعدكم من المسلمين لا شي لهم ثم قال اللهم اكفني بلالا واصحابه قال ورأى المسلمون ان الطاعون الذي
اصابهم بعمواس كان عن دعوة عمر قال وتركهم عمر ذمة يؤدون الخراج الى المسلمين وحدثني محمد بن اسحق عن الزهري
ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه استشار الناس في السواد حين افتتح فرأى عامتهم ان يقسمه وكان بلال بن
رباح من اشدهم في ذلك وكان راي عمر ان يتركه ولا يقسمه فقال اللهم اكفني بلالا ومكثوا في ذلك يومين او
ثلاثة او دون ذلك ثم قال عمر اني قد وجدت حجة قال الله عز وجل في كتابه وما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم
عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شي قدير حتى فرغ من شان بني النضير فهذه عامة
في القرى كلها ثم قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل
كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد
العقاب ثم قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون
الله ورسوله اولئك هم الصادقون ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم فقال والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم
يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق
شح نفسه فاولئك هم المفلحون فهذا فيما بلغنا والله اعلم في الانصار خاصة ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم
فقال والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا
للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم فكانت هذه عامة لمن جاء بعدهم فقد صار هذا الفي بين هؤلاء جميعا
فكيف نقسمه لهؤلاء وندع من تخلف بعدهم بغير قسم فاجمع على تركه وجمع خراجه قال ابو يوسف والذي راى عمر رضي الله عنه
من الامتناع من قسمة الارضين بين من افتتحها عندما عرفه الله ما كان في كتابه من بيان ذلك توفيقا
من الله كان له فيما صنع فيه كانت الخيرة لجميع المسلمين وفيما راه من جمع خراج ذلك وقسمته بين المسلمين
عموم النفع لجماعتهم لان هذا لو لم يكن موقوفا على الناس في الاعطيات والارزاق لم تشحن الثغور ولم

تقو

تقوى المسلمين على المسير في الجهاد ولما امن رجوع اهل الكفر اليها [illegible] من المقاتلة والذرية والله اعلم
بالخيرية [illegible] ان الشافعي [illegible] الا برضى من افاء الله عليه فمن طاب نفسا جعلها لمصالح [illegible]
والصحيح ان [illegible] من بلاد اهل الشرك [illegible] بخيل [illegible] فتركوه [illegible]

صلى الله عليه وسلم الخمس [illegible] فتركوا حقوقهم وقال في حديث جرير بن عبد الله عن عمر انه عوضهم
حقه وليس [illegible] قول جرير عن عمر لولا اني قاسم مسؤول لتركتكم على ما [illegible] نسبهم [illegible] صلح مع بلاد ايجاف
قسم الصلح خصوص من بلاد الايجاف بالخيل والركاب قلت والاوجه عندي ان اهل فارس والروم كانوا متسلطة
على ملاك الارض يأخذون منهم الخراج فلم يكونوا ملاك الارض وزراعها ولا ورثوها عن آبائهم واجدادهم
فقاتلهم المسلمون [illegible] المتغلبين حتى فتحوا منهم سواد الشام والعراق واما ملاك الارض وعلوجها الذين كانوا
يزرعونها ويسكنونها [illegible] فانهم [illegible] باموال المسلمين [illegible] بعضهم [illegible]
والفارس [illegible] فاشتبه الامر على الناس فظن [illegible] ان الاراضي [illegible] المقاتلة في الجملة
وفطن الخواص بان المقاتلة انما كانت مع السلاطين المتغلبين واما الاراضي الذين هم ملاكها وسكانها
فاقرهم [illegible] المسلمين وافتتحها المسلمون صلحا من غير ايجاف خيل ولا ركاب [illegible] على غيره ممن
يغلب عليهم فلذلك [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] في هذه المسئلة واما العبيد منهم الذين قاتلوا المسلمين على انفسهم
مع جنود فارس والروم فاراضيهم مغنومة [illegible] عمر بن الخطاب حين اراد [illegible] السواد
فمن لم يطلب نفسا عوضه فاشكل الامر على [illegible] ذهب ابو يوسف في سواد العراق والشام محول [illegible]
الاموال المغنومة مخصوص من عموم قوله تعالى واعلموا انما غنمتم من شيء باجماع الصحابة [illegible]
حديث النبي صلى الله عليه وسلم ومقتضى كلامه في فتح فارس والروم واما غيرها من البلاد [illegible] قال
ان فتحها على نوعين احدهما ما افاء الله تعالى بغير ايجاف خيل ولا ركاب [illegible] لاخلاف [illegible] رسول الله
صلى الله عليه وسلم نصف خيبر الذي اصابه من غير ايجاف [illegible] وذكر ان ما افاء الله [illegible] ايجاف
الخيل والركاب فقسم عليهم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم نصف خيبر الذي اصابه عنوة [illegible]
ما رواه مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه قال عمر لولا آخر المسلمين ما فتحت [illegible] الا قسمتها كما قسم

عبد العزى وعبد الدار فقال في اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم المطيبون وقال بعضهم بل من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر سابقتهم فقدمهم على بني عبد الدار ثم دعا بني عبد الدار ثم انفردت له زهرة فدعاها تلو عبد الدار ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم على مخزوم ثم دعا مخزوما يتلونهم ثم استوت له سهم وجمح وعدي بن كعب فقيل ابدا بعدي فقال بل اقر نفسي حيث كنت فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن انظروا بني جمح وسهم فقيل قدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي من رسوله ثم دعا بني عامر بن لؤي قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما راى من يقدم عليه قال اكل هؤلاء تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على نفسه لم امنعه فاما انا وبنو عدي فنقدمك ان احببت على انفسنا قال فقدم معاوية بعد بني الحارث بن فهر ففصل بهم بين بني عبد مناف واسد بن عبد العزى وشجر بين بني سهم وعدي شيء في زمان المهدي فافترقوا فامر المهدي ببني عدي فقدموا على سهم وجمح للسابقة فيهم قال الشافعي فاذا فرغ من قريش قدمت الانصار على قبائل العرب كلها لمكانها من الاسلام قال الشافعي الناس عباد الله فاولاهم ان يكون مقدما اقربهم بخيرة الله لرسالته ومستودع امانته وخاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه وسلم قال الشافعي روى ليث بن ابي سليم عن عطاء عن عمر بن الخطاب في هذه الآية يعني آية الصدقات ايما صنف من هذه اعطيته اجزاك قال الشافعي هذا الحديث منقطع بين عطاء وعمر وليث ليس بحجة وفي الحديث المرفوع ان الله لم يرض بحكم نبي ولا غيره في الصدقات حتى حكم فيها فجزاها ثمانية اجزاء فثبت معنى قوله صلى الله عليه وسلم جزاها ثمانية اجزاء انه جعلها لثمانية اصناف وليس فيه تسوية الا ان الآية توجب سهم كل صدقة الى ثمانية اجزاء والله اعلم قال الشافعي منه كتبوا عن عبد الله بن مالك انه بلغه انه قال ارايت الابل التي كان عليها عمر الغزاة وعثمان بعده قال اظنها ابل الجزية التي بعث بها معاوية وعمرو بن العاص احتج به الشافعي

منه لنه ليس للغني في الصدقة حق ويعطى الغارم بالشافعي عنه عندي منه ثمانية جاء ابو بكر حسين قال
بلغنا منه اهل سبع صدقات فجمع فاعطاه ابو بكر منها تكفين بعيرا ... ان يخلف خالد بن الوليد منهم ...
منه فجاءه بخمسة الاف جمل فاعطى ... وان الشافعي بانه ... وانه عليهم ... طيبا
منه الصدقات لمعنى الاعانة على الصدقات والاصح عندي انه اعطاهم على اسم من الغزاة لعديه
في ابكي الصدقات في سبيل الله قال الشافعي اخبرنا الثقة من اصحابنا عن عبد الله عن يحيى عن سعيد بن ابي
هند قال اجدب عبد الملك بن مروان سعيد الحولية مع اهل المدينة وكتب الى والي اليمامة ان يحمل من اليمامة
الى المدينة الف الف صاع ثم بها عطاءهم فلما قدم المال الى المدينة ابوا ان ياخذوه فقالوا الا حسنا
او ساكنا الناس ... ليس لنا ان ناخذه ابدا فبلغ ذلك عبد الملك فرده وقال لا نزال في العود بعقبه ما فعلوا
كذلك قال قلت سعيد بن ابي هند ... ان ... قال ادركهم سعيد بن المسيب وابو بكر بن عبد الرحمن وخارجة
بن زيد وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة في رجال كثير قال الشافعي قولهم ليس لنا او لا نقبل ليس لنا ان ناخذه
ونحن اهل الغنى وليس للغني في الصدقة حق ولا يحل من قومهم لغنيهم قلت وهذا وجه عندي انهم ردوا
ما كان باسم الحاجة والفقر دون اسم الغزو وذلك انهم ما كانوا يرون الخروج للجهاد ابو سعيد مالك عن ابن
شهاب قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ الجزية من مجوس البحرين وان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس
فارس وان عثمان اخذها من البربر مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال ما
ادري كيف اصنع في امرهم فقال عبد الرحمن بن عوف اشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سنوا
بهم سنة اهل الكتاب مالك عن نافع عن اسلم مولى عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية على اهل الذهب اربعة
دنانير وعلى اهل الورق اربعين درهما مع ذلك ارزاق المسلمين وضيافة ثلاثة ايام مالك عن زيد بن اسلم
عن ابيه انه قال لعمر بن الخطاب ان في الظهر ناقة عمياء فقال عمر ادفعها الى اهل بيت ينتفعون بها قال قلت
وهي عمياء قال يقطرونها بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر أمن نعم الجزية هي ام
من نعم الصدقة فقلت بل من نعم الجزية فقال عمر اردتم والله اكلها فقلت ان عليها وسم نعم الجزية فامر
بها عمر فنحرت وكانت عنده صحاف تسع فلا تكون فاكهة ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصحاف

نسبة بها الى المنقطع الى النبي صلى الله عليه وسلم وكونه الذي يجيء به الى حفصة ابنة عمر ... وكان
... كان في خط حفصة قال فعمل في تلك الصحاف منه لحم تلك الجزور وصنعت ... النبي
صلى الله عليه وسلم ام ... لحم تلك الجزور ورقعه فدعا عليه المهاجرين والانصار ...
كان عمر يعطي ... ويسهم ... صدقة مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عمر بن الخطاب
كان يأخذ من النبط من الحنطة والزيت نصف العشر يريد بذلك ان يكثر الحمل الى المدينة ويأخذ من القطنية
العشر مالك عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه قال كنت عاملا مع عبد الله بن عتبة بن مسعود على سوق
المدينة في زمان عمر بن الخطاب فكنا نأخذ من النبط العشر مالك انه سأل ابن شهاب على اي وجه كان يأخذ
عمر بن الخطاب من النبط العشر فقال ابن شهاب كان ذلك يؤخذ منهم في الجاهلية فالزمهم ذلك عمر مالك
والشافعي عن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاخبره انه
ورد على ماء قد سماه فاذا نعم من نعم الصدقة وهم يسقون فحلبوا لي من البانها فجعلته في سقائي فهو هذا فادخل
عمر بن الخطاب يده فاستقاءه والشافعي بلاغا عن ... العلاء ليس في الصدقة تعليم الفرائض الدارمي
عن مورق العجلي قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض والحج والسنن كما تعلمون القرآن الدارمي عن ابراهيم قال
عمر تعلموا الفرائض فانها من دينكم البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب انه خطب الناس بالجابية فقال من
اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت قلت ... كرامة لعمر لان الفرائض على ... التفصيل
لم يرو الا عن زيد بن ثابت واسناد اهل المدينة ... عن ابي الزناد عن خارجة بن زيد عن ابيه علق
مالك ... الحديث الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر اذا سلك طريقا وجدناه
سهلا فانه قال في زوج وابوين للزوج النصف وللام ثلث ما بقي الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله
كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا فانه قضى في امرأة وابوين من اربعة فاعطى
المرأة الربع وللام ثلث ما بقي وللاب سهمين الدارمي عن ابراهيم في زوج وام واخوة لاب وام
واخوة لام قال كان عمر وعبد الله وزيد يشركون وقال عمر لم يزدهم الاب الا قربا الدارمي عن ابي
سعيد والبخاري عن ابن عباس وعبد الله بن الزبير ان ابا بكر الصديق جعل الجد ابا الدارمي عن الشعبي كان

عمر يقاسم

من عاصم الجد مع الاخ حالا حوين فاذا اشتدوا اعطاه الثلث وكان يعطيه مع الولد السدس الدارمي

عن يحيى بن سعيد ... سبحان كتب في الجد حتى اذا طعن دعا به فمحاه ثم قال سترون رأيكم فيه الدارمي

عن مروان بن الحكم ان عمر بن الخطاب لما طعن استشارهم في الجد فقال اني كنت رأيت في الجد رأيا فان رأيتم

ان تتبعوه فاتبعوه فقال له عثمان ان نتبع رأيك فانه رشد وان نتبع رأي الشيخ فلنعم ذو الرأي كان الدارمي

عن الزهري قال جاءت جدة ام اب او ام ام فقالت ان ابن ابني او ابن ابنتي توفي وبلغني ان لي نصيبا

فمالي فقال ابو بكر ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيها شيئا وسأل الناس فلما صلى الظهر قال ايكم سمع رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال في الجدة شيئا فقال المغيرة بن شعبة انا قال ماذا قال اعطاها رسول الله صلى الله عليه وسلم سدسا

قال أيعلم ذلك احد غيرك فقال محمد بن مسلمة صدق فاعطاها ابو بكر السدس فجاءت الى عمر مثلها فقال ما ادري ما سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها شيئا وسأل الناس فحدثوه بحديث المغيرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر ايكما خلت

فلها السدس فان اجتمعتا فهو بينكما الدارمي عن الشعبي قال ان ابا بكر عن الكلالة فقال اني سأقول فيها برأيي

فان كان صوابا فمن الله وان كان خطأ فمني ومن الشيطان اراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال اني

لاستحيي الله ان ارد شيئا قاله ابو بكر الدارمي عن عاصم بن عمر بن قتادة ان عمر بن الخطاب ... من يرث

ابن الاعرابية فلم يجد وارثا فدفع ماله الى اخواله ابن الاعرابية الى اخواله الدارمي عن الشعبي عن مسروق قال اتى

عمر في عم لام وخالة فاعطى العم للام الثلثين واعطى الخال الثلث الدارمي عن الحسن ان عمر بن الخطاب اعطى الخالة

الثلث والعمة الثلثين الدارمي عن الحسن ... قال ان عمر قضى في اهل طاعون عمواس ... في الابداء انهم كانوا

اذا كانوا من قبل الاب سواء فبنو الام احق واذا كان بعضهم اقرب من بعض باب فهم احق بالمال الدارمي عن سليمان

بن يسار عن محمد بن الاشعث ان عمة له توفيت يهودية باليمن فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال يرثها اقرب الناس

اليها من اهل دينها الدارمي عن ابن شهاب مثله الدارمي عن ابراهيم قال كتب عمر بن الخطاب ان اهل الشرك نرثهم ولا يرثونا

الدارمي عن الشعبي ان ابا بكر وعمر قالا لا يتوارث اهل ملتين الدارمي عن انس بن سيرين قال عمر بن الخطاب لا يورث

المال شيئا فلا يحجب من لا يرث الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قال واحسبه قد ذكر عبد الله ايضا قالوا الولاء للكبر

يعنون بالكبر ما كان اقرب باب وام الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الدية تورث كما يورث المال

وعنه الدارمي عن الشعبي قال عمر لا يورث [illegible] الدارمي عن الشعبي كتب عمر بن الخطاب الى شريح ان لا يورث
الحميل الا ببينة وان جاءت به في خرقتها الدارمي عن ابي عثمان قال عمر الصدقة والسائبة ليومهما [illegible] فيما اذا عتق
المعتقين فيهما [illegible] في السائبة [illegible] الدارمي عن يحيى بن سعيد ان عمر قال ايما حر تزوج امة
فقد ارق نصفه وايما عبد تزوج حرة فقد اعتق نصفه قال الدارمي يعني الولد الدارمي عن ابراهيم عمر وعلي وزيد كانوا
لا يورثون [illegible] الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الولاء للكبر ولد
الدارمي عن [illegible] اذا كانت الحرة تحت المملوك فولدت له غلاما فانه يعتق بعتق امه ويكون ولاؤه لموالي امه
فاذا اعتق ابوه جر الولاء الى ابيه الدارمي عن ابي العلاء ان رجلا سأل عمر بن الخطاب فقال اني ورثت كلالة فأوصي
بنصفه قال لا قال فالثلث قال لا قال فالربع قال لا قال فالخمس قال لا حتى صار الى العشر فقال نعم [illegible] بالعشر قلت
معناه [illegible] الدارمي عن الشعبي انهم كانوا يوصون بالخمس والربع وكان الثلث منتهى الجامح الدارمي عن عبد الله بن ابي
ربيعة ان عمر بن الخطاب قال يحدث الرجل في وصيته ما شاء وملاك الوصية آخرها من ابواب شتى مالك عن ابن
شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب قال مالك قال ابن شهاب ففحص عن ذلك
عمر بن الخطاب حتى اتاه الثلج واليقين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب فأجلى
يهود خيبر قال مالك وقد اجلى عمر بن الخطاب يهود نجران وفدك فاما يهود خيبر فخرجوا منها ليس لهم من الثمر ولا من
الارض شيء واما يهود فدك فكان لهم نصف الثمر ونصف الارض لان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان صالحهم
على نصف الثمر ونصف الارض فاقام لهم عمر بن الخطاب قيمة من ذهب وورق وابل وحبال واقتاب ثم اعطاهم
القيمة واجلاهم منها مالك عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن القاسم عن اسلم مولى عمر بن الخطاب انه زار
عبد الله بن عياش المخزومي فرأى عنده نبيذا وهو بطريق مكة فقال له اسلم ان هذا الشراب يحبه عمر بن الخطاب فحمل
عبد الله بن عياش المخزومي قدحا عظيما فجاء به الى عمر بن الخطاب فوضعه في يديه فقربه عمر الى فيه ثم رفع رأسه فقال عمر
ان هذا الشراب طيب فشرب منه ثم ناوله رجلا عن يمينه فلما ادبر عبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القائل
لمكة خير من المدينة فقال عبد الله فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول في بيت الله ولا في
حرمه شيئا ثم قال عمر انت القائل لمكة خير من المدينة قال فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول

... ما جاء في ... حدثني يحيى عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن عبد الله
بن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عبد الله بن عباس أن عمر بن الخطاب خرج إلى الشام حتى إذا كان بسرغ لقيه
أمراء الأجناد أبو عبيدة بن الجراح وأصحابه فأخبروه أن الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس فقال
عمر بن الخطاب ادع لي المهاجرين الأولين فدعاهم فاستشارهم وأخبرهم أن الوباء قد وقع بالشام فاختلفوا
فقال بعضهم قد خرجت لأمر ولا نرى أن ترجع عنه وقال بعضهم معك بقية الناس وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولا نرى أن تقدمهم على هذا الوباء فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي الأنصار فدعوتهم فاستشارهم فسلكوا سبيل المهاجرين
واختلفوا كاختلافهم فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي من كان ههنا من مشيخة قريش من مهاجرة الفتح فدعوتهم فلم يختلف
عليه منهم رجلان فقالوا نرى أن ترجع بالناس ولا تقدمهم على هذا الوباء فنادى عمر في الناس إني مصبح على ظهر فأصبحوا عليه
فقال أبو عبيدة أفرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا أبا عبيدة نعم نفر من قدر الله إلى قدر الله أرأيت لو
كانت لك إبل فهبطت واديا له عدوتان إحداهما خصبة والأخرى جدبة أليس إن رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله
وإن رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله قال فجاء عبد الرحمن بن عوف وكان غائبا في بعض حاجته فقال إن عندي من
هذا علما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه وإذا وقع بأرض وأنتم بها فلا
تخرجوا فرارا منه ... وحدثني عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة أن عمر بن الخطاب خرج
إلى الشام فلما جاء سرغ بلغه أن الوباء قد وقع بالشام فأخبره عبد الرحمن بن عوف أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال إذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه وإذا وقع بأرض وأنتم بها فلا تخرجوا فرارا منه فرجع عمر بن الخطاب من سرغ
مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله أن عمر بن الخطاب إنما رجع بالناس من حديث عبد الرحمن بن عوف قال مالك إنه
قال بلغني أن عمر بن الخطاب قال لبيت بركبة أحب إلي من عشرة أبيات بالشام قال مالك يريد لطول الأعمار
والبقاء ولشدة الوباء بالشام مالك عن زيد بن أبي أنيسة عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب أنه أخبره
عن مسلم بن يسار الجهني أن عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم
وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسأل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله تبارك وتعالى خلق آدم

ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل أهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه

ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل أهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل [illegible] رسول الله صلى الله

عليه وسلم إن الله تعالى إذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل أهل الجنة حتى يموت على عمل من أعمال أهل الجنة

فيدخله به الجنة وإذا خلق العبد للنار استعمله بعمل أهل النار حتى يموت على عمل من أعمال أهل النار فيدخله به النار

محمد قال أخبرنا أبو حنيفة عن عبد الأعلى عن أبيه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال بينا هو يخطب الناس بالجابية

إذ قال في خطبته [illegible] يضل من يشاء ويهدي من يشاء فقال قس من تلك القسوس ما يقول أمير المؤمنين قالوا يقول

إن الله يضل من يشاء ويهدي من يشاء فقال بركسا الله أعدل من أن يضل أحدا فبلغ عمر بن الخطاب رضي

الله عنه فقال كذبت بل الله أضلك ولولا عهدك لضربت عنقك أخرج الإمام الأجل العباس معمر بن محمد

بن النضر الطلحي في إثبات الحجة في بيان المحجة عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال لما قدم عمر رضي الله

الشام يخطب الناس وعنده الجاثليق يترجم له ما يقول عمر فلما قال عمر من يضلل الله فلا هادي له وفي رواية فلا هادي

عمر يضلل الله من يشاء ويهدي من يشاء فنفض الجاثليق ثوبه كهيئة المنكر لذلك فقال عمر ما يقول فكرهوا أن يذكروا له

الذي يقول بذلك ثم عاد عمر فقال ذلك ففعل الجاثليق مثلها فقال عمر ما يقول فقيل يا أمير المؤمنين يزعم أن الله

لا يضل أحدا فقال كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو أضلك وهو يدخلك النار إن شاء الله أما والله لولا

عقد لك لضربت عنقك إن الله عز وجل خلق الخلق فخلق أهل الجنة وما هم عاملون وخلق أهل النار وما هم عاملون

فقال هؤلاء لهذه وهؤلاء لهذه فقال عبد الله بن الحارث فتفرق الناس وما يختلفون في القدر وأخرج أيضا

عن سعيد بن المسيب قال قام عمر بن الخطاب في الناس فقال أيها الناس ألا إن أصحاب الرأي أعداء السنة أعيتهم

الأحاديث أن يحفظوها وتفلتت منهم أن يعوها واستحيوا إذا سألهم الناس أن يقولوا لا ندري فعاندوا السنن

برأيهم فضلوا وأضلوا كثيرا والذي نفس عمر بيده ما قبض الله نبيه ولا رفع الوحي عنهم حتى أغناهم عن

الرأي ولو كان الدين يؤخذ بالرأي لكان أسفل الخف أحق بالمسح من ظهره فإياكم وإياهم وأخرج عن عامر

بن سعد عن أبيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابية فقال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال من أراد

بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة فإن الشيطان مع [illegible] قال أهل اللغة بحبوحة الجنة وسطها والفذ الفرد وقال

ابن الأثير

... ما قاله عمر بن الخطاب في البيان [illegible] كلام ... الحسن ... الأعرابي الى عمر فقال يا
أمير المؤمنين علمني الدين قال تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة
وتحج البيت وتصوم رمضان وعليك بالعلانية وإياك والسر وكل ما يستحيى منه فانك ان لقيت الله فقل امرني بهذا عمر
وأخرج عن عمرو بن ميمون عن عمر بن الخطاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ من عذاب القبر وأخرج عن
ابن [illegible] عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كنت في اربعة اذرع في ذراعين
ورأيت منكرا ونكيرا قال قلت يا رسول الله وما منكر ونكير قال فتانا القبر يبحثان الارض بأنيابهما ويطآن
في اشعارهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع عليها اهل منى
لم يقلوها هي ايسر عليهما من عصاي هذه قال قلت يا رسول الله وانا على حالي هذه قال نعم [illegible] اذا اكفيكهما
وأخرج عن طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت داعيا ومبلغا
وليس الي من الهدى شيء وخلق ابليس مزينا وليس اليه من الضلالة شيء وأخرج عن ابي هريرة عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر ولا تفاتحوهم احمد بن حنبل قال حدثنا هشيم [illegible] علي بن زيد
عن يوسف بن مهران عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب وقال هشيم مرة خطبنا فحمد الله واثنى عليه فذكر
الرجم فقال لا تخدعن عنه فانه حد من حدود الله الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا بعده ولولا
ان يقولوا يقولون زاد عمر في كتاب الله ما ليس منه لكتبته في ناحية المصحف شهد عمر بن الخطاب وقال هشيم مرة
وعبد الرحمن بن عوف وفلان وفلان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا من بعده الا وانه سيكون
من بعدكم قوم يكذبون بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعدما امتحشوا
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال [illegible] الى [illegible] مالك عن ايوب بن ابي تميمة
السختياني عن ابن سيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فأوسعوا على انفسكم جمع رجل عليه
ثيابه مالك عن اسحق بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالك رأيت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين
وقد رقع بين كتفيه برقع ثلاث لبد بعضها فوق بعض مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب
رأى حلة سيراء عند باب المسجد فقال يا رسول الله لو اشتريت هذه الحلة فلبستها يوم الجمعة وللوفد اذا

سوا عليك فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة ثم جاء رسول الله صلى الله عليه
وسلم منها حلل فأعطى عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر يا رسول الله كسوتنيها وقد قلت في حلة عطارد ما
قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إني لم أكسكها لتلبسها فكساها عمر أخا له مشركا بمكة. مالك أنه بلغه أن عمر بن
الخطاب وعلي بن أبي طالب وعثمان بن عفان كانوا لا يسهون ... مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب كان يأكل
خبزا بسمن فدعا رجلا من أهل البادية فجعل يأكل ويتبع باللقمة وضر الصحفة فقال له عمر كأنك مقفر فقال والله
ما أكلت سمنا ولا رأيت أكلا به منذ كذا وكذا فقال عمر لا آكل السمن حتى يحيا الناس من أول ما يحيون. مالك
عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال رأيت عمر بن الخطاب وهو يومئذ أمير المؤمنين يطرح له صاع من تمر فيأكله حتى
يأكل حشفها. مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر أنه قال سئل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال وددت أن
عندي قفعة نأكل منه. مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب قال إياكم واللحم فإن له ضراوة كضراوة
مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب أدرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا أمير المؤمنين
قرمنا إلى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر أما يريد أحدكم أن يطوي بطنه عن جاره أو ابن عمه أين تذهب عنكم
هذه الآية أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها. مالك عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس
بن مالك أنه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه رجل فرد عليه السلام ثم سأل عمر الرجل كيف أنت فقال أحمد إليك
الله فقال عمر ذلك الذي أردت منك. مالك عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم أن أبا موسى
الأشعري جاء يستأذن على عمر بن الخطاب فاستأذن ثلاثا ثم رجع فأرسل عمر بن الخطاب في أثره فقال ما لك
لم تدخل فقال أبو موسى الأشعري سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستئذان ثلاث فإن أذن لك
فادخل وإلا فارجع فقال عمر ومن يعلم هذا لئن لم تأتني بمن يعلم ذلك لأفعلن بك كذا وكذا فخرج
أبو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد يقال له مجلس الأنصار فقال إني أخبرت عمر بن الخطاب أني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول الاستئذان ثلاث فإن أذن لك فادخل وإلا فارجع فقال لئن لم تأتني بمن يعلم
هذا لأفعلن بك كذا وكذا فإن كان سمع ذلك أحد منكم فليقم معي فقالوا لأبي سعيد الخدري قم معه وكان أبو سعيد
أصغرهم فقام معه فأخبر بذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لأبي موسى أما إني لم أتهمك ولكني خشيت أن يتقول

... على رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك عن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

أرسل إلى عمر بن الخطاب بعطاء فرده عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم رددته فقال يا رسول الله

أليس أخبرتنا أن خيرا لأحدنا أن لا يأخذ من أحد شيئا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما ذلك عن

المسألة فأما ما كان من غير مسألة فإنما هو رزق يرزقكه الله فقال عمر بن الخطاب أما والذي نفسي بيده

لا أسأل أحدا شيئا ولا يأتيني شيء من غير مسألة إلا أخذته مالك عن عبد الله بن أبي مليكة أن عمر بن الخطاب

مر بامرأة مجذومة وهي تطوف بالبيت فقال لها يا أمة الله لا تؤذي الناس لو جلست في بيتك فجلست فمر

بها رجل بعد ذلك فقال لها إن الذي كان نهاك قد مات فاخرجي فقالت ما كنت لأطيعه حيا وأعصيه

ميتا مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمك فقال جمرة فقال ابن من فقال ابن شهاب قال ممن قال

من الحرقة قال أين مسكنك قال بحرة النار قال بأيها قال بذات لظى فقال عمر أدرك أهلك فقد احترقوا

قال فكان كما قال عمر بن الخطاب مالك أنه بلغه أن عمر بن الخطاب أراد الخروج إلى العراق فقال له كعب الأحبار

لا تخرج إليها يا أمير المؤمنين فإن بها تسعة أعشار السحر وبها فسقة الجن وبها الداء العضال مالك أنه بلغه

أن أمة كانت لعبد الله بن عمر بن الخطاب رآها عمر بن الخطاب وقد تهيأت بهيئة الحرائر فدخل على ابنته حفصة

فقال ألم أر جارية أخيك تجوس الناس وقد تهيأت بهيئة الحرائر وأنكر ذلك عمر مالك عن إسحاق بن عبد الله

بن أبي طلحة عن أنس بن مالك أنه قال سمعت عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته وهو يقول وبيني

وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب أمير المؤمنين بخ بخ والله بني الخطاب لتتقين الله أو ليعذبنك

البغوي توضأ عمر منها في جرة نصرانية البغوي قال عمر بن الخطاب كلوا الجبن [illegible] أهل الكتاب البغوي

قال عمر وابن عباس الزكوة في الحلي واللبسة وزاد عمر ولا تحلوا [illegible] سعد [illegible]

[illegible] ما لم يفارقها الروح البغوي قال عمر بن الخطاب لا تخلوا [illegible] كل طعام قال عمر [illegible]

لقد هممت أن أنزل على أهل كل بيت مثل عددهم فإن الرجل لا يهلك على نصف بطنه [illegible]

عن ابن عمر خطب عمر بن الخطاب على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إنه قد نزل تحريم الخمر وهي من

خمسة أشياء العنب والتمر والحنطة والشعير والعسل والخمر ما خامر العقل وثلاث وددت أن [illegible]

صلى الله عليه وسلم بمقدار فخذيه حتى ... عبد الله عبد الله والكتان والوارث ابواب ... البغوي قال
... عن ابن عمر قال لقي ... جبة من ... فزعم انه شرب الطلاء ...
... بلغه ... البغوي عن ابن عمر قال لبس ... ازاره الى انصاف ساقيه
... فانه انقى لثوبك واتقى لربك. البغوي ان عمر رأى على رجل ثوبا معصفرا فقال دع هذه البراقات
للنساء ... البغوي عن ابن الزبير قال سمعت عمر بن الخطاب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تلبسوا الحرير فانه من لبسه في الدنيا لم يلبسه في الآخرة. البغوي عن ابي عثمان النهدي يقول كنا مع عتبة
بن فرقد ... عمر بن الخطاب ... اما بعد فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الحرير الا هكذا
واشار باصبعيه السبابة والوسطى. البغوي عن سويد بن غفلة ان عمر بن الخطاب خطب بالجابية فقال نهى
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين او ثلاث او اربع. وقال قتادة رخص
في موضع اصبع واصبعين وثلاث واربع من اعلام الحرير. البغوي عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى
على عمر قميصا ابيض فقال أجديد قميصك هذا ام غسيل فقال البس جديدا وعش حميدا ومت شهيدا. البغوي
عن الحسن قال خطب عمر وهو خليفة وعليه ازار فيه اثنتا عشرة رقعة. البغوي عن ابي عثمان النهدي يقول اتانا
كتاب عمر بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا
الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسماعيل واياكم والتنعم وزي العجم وعليكم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخشوشبوا واخلولقوا واقطعوا الركب وانزوا نزوا وارموا
الاغراض. وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا بوجوهكم الشمس فانها حمامات
العرب. تمعددوا ... من الغلظ يقال للغلام اذا شب وغلظ وقيل معناه تشبهوا بعيش معد وكانوا
اهل غلظ وتقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا اراد الخشونة في اللبس والمطعم
وقوله واخشوشبوا بالباء فهو من الصلابة يقال اخشوشب الرجل اذا كان صلبا ويروى بالجيم ...
وهي الخشونة في المطعم. البغوي عن ابن سيرين ان عمر بن الخطاب رأى على رجل خاتما من ذهب ...
يلقيه فقال ... يا امير المؤمنين ان خاتمي ... فقال ذاك انتن وانتن. البغوي عن ابن عمر قال اتخذ رسول

[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible] الى ابي بكر ثم كان

[illegible] حتى وقع [illegible] رسول الله [illegible] الجوزي [illegible] عمر بن الخطاب

يخطب بالناس [illegible] [illegible] وكان [illegible]

[illegible] الجوزي [illegible] صلى الله عليه وسلم فقال [illegible]

ابو بكر [illegible] وخضب عمر بالحناء [illegible] الجوزي عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم لم [illegible] ابو بكر وعمر وعثمان

[illegible] الجوزي عن [illegible] [illegible]

[illegible] الجوزي عن عمر بن [illegible]

[illegible] النبي [illegible] [illegible]

عن نافع قال [illegible] امرأة [illegible] [illegible]

[illegible] الجوزي ان سفيان [illegible] عمر بن الخطاب

الى [illegible] فقال عمر لو كنتم [illegible]

[illegible] امرأة [illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible] فقال عمر [illegible]

[illegible] الجوزي [illegible] عمر انه [illegible]

[illegible] الجوزي كتب عمر الى ابي موسى [illegible]

القرآن [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] والسنة [illegible]

[illegible] الجوزي عن قتادة قال [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] فقال عمر [illegible]

فقال [illegible] فقال عمر [illegible] الجوزي قال [illegible] نافع او غيره قال

[illegible] عثمان [illegible] الى عبد الله [illegible]

... الا الاعراب ... عن حکیم بن ... قال لما قدم عمر الشام استقبله ... [illegible]

[illegible] ... التحویل فقال ... [illegible]

[illegible] ... عمر ... ذلک ... ما ... احد من الصحابة و لا التابعین انه سمی ... [illegible]

[illegible] ... مسروق ... قلت مسروق بن الاجدع قال الاجدع اسم

شیطان ... مسروق ... عبد الرحمن ... فقال عمر ... من الملک ...

الشیطان ... [illegible] ... صدوق ... الشیطان ... کانهم

[illegible] ... امیر المؤمنین عمر بن الخطاب

[illegible] ... ظاهر ... [illegible]

[illegible] ... نسبت مذهب ... [illegible]

[illegible] ... تصحیح ... روایات ... [illegible]

سلف ... [illegible]

[illegible] ... اثبات ... [illegible] ... نسبت

[illegible] ... مذهب ... [illegible]

[illegible] ... کوشش ... می باید ... [illegible]

[illegible] ... امام ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

علوم ... حضرت ... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible] ... و احکام فقهیه و علوم ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible] ... علوم ... و تجربه ... علیه افضل الصلوات والتسلیمات معلوم

بود ... السموات والارض ... قدرت ... [illegible]

[illegible] ... خلافت ... [illegible]

والله

و تفریق در منصب نبوت و منصب خلافت بیان نمودند و فی الجمله بیان مشاوره رود . اما اجتهادات
کنند اما این از مسائل اتفاقی شد معهذا بعزم خلیفه بر جنبه یا خلاف مخالفت شده در حجیت
و منبر نمیرفتند و بعد استطلاع رای خلیفه کار را بر مهم مینمودند . و درین عصر اختلاف مذهب
اگر اول واقع شد هم بر یکی مستقر شده بر یکی اجماع منعقد و آن مذهب خلیفه و رای او بود و روایت احادیث
و فتوی و قضا و مواعظ مقصور بود بر خلیفه یا کسی که نایب خلیفه باشد یا ماذون او قال النبی صلی الله
علیه و سلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال و قال عمر فی الفتاوی و القضاء و التعزیر ما حار ها من تولی قارها
چون نوبت خلافت حضرت مرتضی رسید آنچه تقدیر الهی بود پدید آمد و گروهی از طاعت خلیفه
برآمدند و آن حکمت که از علما و فقها روی داده بود ناچار اعتبار داشتند که امور دینیه را انتظام
مستلم گردد چون ایام خلافت خاصه بالکلیه منقرض شد علما و فقها مستقل شدند و هر یکی هم
برآمد و علمای هر بلدی مشغول به کار خود شدند ابن عباس در مکه فتوی میدهد و حدیث روایت میکند
و تفسیر قرآن مینماید و عائشه صدیقه و عبدالله بن عمر در مدینه حدیث روایت مینمایند و یاران عمر
و اولاد و اخبار ایشان در مدینه فقه میکنند و ابوهریره روایات حدیث را بر آنها رد کرده
حدیث مشهوره را از زبان ایشان اخذ می نمایند و ابو سعید خدری و غیر ایشان از رجال
المال روایت میکنند و انس و عمران بن حصین در بصره و اصحاب عبدالله بن مسعود
به فقه در کوفه مشغول میشوند و عبدالله بن عمرو بن العاص و ابو الدرداء در شام
روایت مینمایند با جمله هر صحابی یا تابعی بمقام افاده نشسته بحکم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم از وی اخذ مینمودند زیرا که تقدیم خلیفه منصوص بود بر سایر صحابه اما مت
و در مقامات صوفیه بر سایر صالحین امت مسلم بود و اشتغال خلیفه با عادات نه چون مشغول
علمای پیشین بود بالجمله درین ایام اختلاف در فتاوی پیدا شد یکی را بر رای دیگری اطلاع
و اگر اطلاع شد مذاکره واقع نه و اگر مذاکره بمیان آمد ازاله شبهه و رجوع از مضیق اختلاف
بفضای اتفاق میسر نه بسیاری از احادیث ... نزد هر کس رسید اگر تتبع

کمی روایة علمای صحابه که پیش از انقراض خلافت خاصه از عالم گذشته اند بالنسبة بالی و جمعی که بعد انقراض
خلافت خاصه رعایت کرده اند بعد ایام خلافت خاصه روایة کرده اند حدیث بسیار از پیغامبر صلی الله علیه وسلم بی
واسطه صحابی بیت دیگر از جهت انتشار روایة در آن زمان بسیار بسیار بوده اند لیکن مرسل صحابی حکم متصل دارد اخرج مسلم
معاویة بن ابی سفیان انه قال علیکم من الاحادیث بما کان فی زمان عمر بن الخطاب فانه کان یخیف الناس
فی الله عز وجل [illegible] و اخرج [illegible] عن ابن مسعود انه قال من کان مستنا فلیستن بمن قد مات فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة
اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة ابرها قلوبا و اعمقها علما و اقلها تکلفا اختارهم الله
لصحبة نبیه و لاقامة دینه فاعرفوا لهم فضلهم و اتبعوهم علی اثرهم و تمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم فانهم کانوا
علی الهدی المستقیم و معلوم است که ابن مسعود در آخر خلافت ذی النورین از عالم رحلت نمود فهو اذا امرنا الی التقلید فقد دل
الاشارة الی ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و علی است التابعة قول غیرهم [illegible] جمیع صحابه عدول اند و روایة ایشان
مقبول و عمل بهمه واجب بر روایة [illegible] ازین [illegible] ثابت شود لا نا انما دفعنا الیه لنعیّن فقه و زمین
فاروق اعظم بوده واجب [illegible] شده فرق ما بین السماء و الارض است آسمان نسبت بزمین آید فرود
در زمین عالیست [illegible] تا ثانیه باستقراء تام معلوم شد که فاروق اعظم نظر دقیق در تفریق میان
احادیثی که به تبلیغ شرائع و تعلیم افراد بشر تعلق دارد و ازانچه [illegible] بعد احادیث شمائل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و احادیث [illegible] و اکثر روایة روایة میکرد دیده و جه یکی آنکه
[illegible] بعضی ازین سنن زوائد بعض
[illegible] آید دیگر آنکه جمیع که بشرف صحبت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم رسیده بودند در زمان فاروق اعظم بسیار بعد تعلیم این اشیاء واقع شده و اخرج الدارمی
الشعبی عن قرظة قال بعث عمر بن الخطاب رهطا من الانصار الی الکوفة فبعثنی معهم فجعل یمشی معنا حتی اتی صرار
[illegible] فی طریق مکة فجعل ینفض الغبار عن رجلیه ثم قال انکم تأتون الکوفة فتأتون قوما لهم ازیز بالقرآن
فیأتونکم فیقولون قدم اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فیأتونکم فیسألونکم عن الحدیث فاقلوا الروایة عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم و انا شریککم قال ابو محمد [illegible] الدارمی معناه عندی الحدیث عن ایام رسول الله

عليه وسلم ليستمتعوا بالعتيق قلت والاوجه عندي ان معناه ان حديث عن النبي يرد الدلالات والا فيتعلق

يتعلق به حكم شرعي او معناه الادب على سبيل الظن فلم يثبت عند مجتهد في حفظه [illegible]

همچنين ان فاروق اعظم اهتمام بجميع ادعيه موقته باوقات خاصه يا بسببها باسباب كثير مطهر [illegible]

ميدانست كه مدار فضائل اعمال [illegible] قبه سره توجه باد و عمر رضي الله عنه [illegible] توكلت و [illegible]

[illegible] اخرج ابو داود عن سهل بن معاذ بن انس عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل

طعاما ثم قال الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام ورزقنيه من غير حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه ومن

لبس ثوبا فقال الحمد لله الذي كساني هذا ورزقنيه من غير حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر [illegible]

فاروق اعظم [illegible] افضل [illegible] ابواب [illegible] انست [illegible] اختلاف صحابه [illegible]

[illegible] مشكلات مباحثات [illegible] خصوصيه اشكالات [illegible] اصول [illegible]

بر اين [illegible] فاروق اعظم در علوم احسان [illegible] كه اليوم باسم علم تصوف و علم سلوك مشهور شده [illegible]

بيش [illegible] مناسب [illegible] كه بعض مباحث [illegible] رساله عليحده [illegible]

تا موجب [illegible] باشد معرفت قدر فاروق اعظم ومعرفه [illegible] از خلفا [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله [illegible] العلوم [illegible]

ومفيض الفهوم [illegible] ومحيي النفوس بها حيوة طيبة [illegible] قدر [illegible] واشهد ان لا اله

الا الله وان محمدا عبده ورسوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اما بعد [illegible]

از [illegible] مقامات [illegible] كرامات و بيان حكم و افادات خليفه [illegible] والصواب امير المومنين

عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه [illegible] ضعيف [illegible] موفق شد [illegible] وعليه

التكلان و پس از خوض در مقصود دو مقدمه را تمهيد كنيم يكي آنكه حقيقت تصوف [illegible]

انسان [illegible] اصل دارد [illegible] يقين [illegible] اعمال [illegible] مانند صلوة وصوم [illegible]

ومراد [illegible] يقين [illegible] موهبه [illegible] صوفيه [illegible]

[illegible] يقيني كه از جهت استدلال [illegible] مسلمين [illegible]

استعداد وجود او اعمال خیر میکند و بمرتبه عقلیه مستند الا طائفه از ایشان لاجرم تحصیل یقین با زتلب یا علما
بیرون ... است با مور دیگر چون ما در تحقیق و تبیین آن امور میبرد با ستقرا معلوم میشود که انتها میگا
کلیه منزه ... شرط قبول اعمال آن اخلاص فی العمل است و چگونه اعمال خیر کمیه باشند تهجد و صوم
و ... سیوم کیفیت خاصه که عبارت از خشوع و خضوع و ... بتعبیرات مذکره خشوع
... که در قرآن عظیم و سنت سنیه احسان را تفسیر کرده اند بانکه علیه قال النبی صلی
الله علیه وسلم انما الاعمال ... است و قال الله تعالی انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
وبالاسحار هم یستغفرون وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم الآیة و قال صلی الله علیه وسلم ان تعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک اصل دوم تولد مقامات از میان یقین و طبیعت نفس و قلب و عمده
این مقامات بحسب تعیین شیخ ابو طالب مکی که شیخ این فن است نه چیز است توبه و زهد و صبر و شکر و رجا و خوف
و توکل و رضا و فقر و محبت و آدمی و نفس او بوجهی مخلوق شده که بمقتضای طبیعت این احوال متقدمه باشند
لیکن در اوائل امر متعلق این احوال امور دنیویه و دنیویه بود خوف از دشمن یا تلف مال و ولد و ... و رجا
بکثرت اموال و ولد و جاه و اعتماد بر اسباب ... چون یقین بر جبلت مستولی شد از همه جهت دل او را
فرا گرفت لاجرم رجا و خوف همه با بعد و با مرا و و مواعید آنحضرت و اعتماد او بر مسبب قائم نه بر
اسباب الی غیر ذلک بدانکه مقامات درین نه چیز محصور نیست بلکه اینها عمده مقامات اند و از اشیا
بسیار درین قبیل ... مدح ... و شدة لامر الله و تواضع و مانند آن و در قرآن عظیم و سنت سنیه
بسیاری از مقامات مبین شده که شرح آن طولی دارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمعی از صحابه را بسیاره
بعضی مقامات سرافراز فرموده اند مثل صدیقیه و محدثیه و شهیدیه و حواریه و گاهی صورة هر مقام با سبیحه
... کرده و توکل با تبوء مختلط شده و علی هذا القیاس محققین صوفیه علامات و خواص برای امتیاز
... از دیگری بیان کنند و فقیر یک اصل عظیم تقریر میکند که از همه تقریرات طویله مغنی تواند بود و آن
... که متولد شده ... و جبلت ... نفس اگر ... استیلای یقین در یکی یافته شود سعادت ...
همه طبیعی اند نه مقامات ... استیلای یقین ... شود باز تامل باید کرد که ... زیفقین ... بینا

ببینی طریق

[illegible] جمعیت در میان خلق [illegible] از مقامات حقیقیه اکثر ایشان [illegible]

[illegible] اشتغال [illegible] مشغولی [illegible] فرموده است

[illegible] که [illegible] بعضی [illegible] از [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] اعمال و [illegible] کرده [illegible] حقیقت [illegible] در تربیت

[illegible] حضرت [illegible] اعظم [illegible] و [illegible]

[illegible] علم صوفیه [illegible] صلی الله علیه [illegible] تربیت

فرموده [illegible] و [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] در این [illegible] که [illegible] منظور [illegible]

بابیات و حکایات کرامات و مقامات مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و مقامات و کرامات فاروق اعظم

مقامات مشایخ صوفیه [illegible] الا از جهت حضرت [illegible] و [illegible] چندین بار دیدم [illegible]

[illegible] که [illegible] ظاهر [illegible] کریم [illegible] عام [illegible] این مقامات [illegible]

و [illegible] از این وجوه چند [illegible] منازل الاقدام در این فن [illegible] مقامات و [illegible]

[illegible] یکی [illegible] بزرگ [illegible] مقامات و کرامات [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مقامات [illegible] آن [illegible] صادق

علیه اکمل الصلوات و اتم التحیات ثابت شد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] واجب [illegible] می نویسیم

[illegible] در تفصیل [illegible] نفس

تا [illegible] قوه عامله و قوه عاقله چون [illegible] قوه عامله بکمال خود رسد آن [illegible]

[illegible] قوه عاقله چون بکمال خود رسد [illegible] بکمال [illegible] و درین [illegible]

[illegible] است و [illegible] این [illegible] از میان ایشان متولد

[illegible] فضل الله [illegible]

موافقت

العظیم ... مصنف ... و موافقت ... کشف ... [illegible]

بیمار ... [illegible] ... ابو حفص ... واستحق ...

بجا مردا ... و ... حضرت ... قال صلی الله علیه وسلم لقد کان فیما کان قبلکم

من الامم محدثون فان یکن فی امتی احد فهو عمر بن الخطاب رواه البخاری ... مسلم ... صحیحه

... لقد کان فیما کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء

فان یکن من امتی ... فعمر ... دیگر آورده ... قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب رواه احمد والترمذی ... اصحاب عمر ...

... نزل القرآن ... وقال ابن عمر ... علی ... صلی الله علیه وسلم ... قال ...

عمر الا نزل القرآن ... قال عمر ... عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله جعل الحق علی

لسان عمر وقلبه اخرجه الحفاظ من حدیث ابی هریرة وابن عمر ... موقوف علی علی ... کنا نری

... ان السکینة تنطق علی لسان عمر وقال صلی الله علیه وسلم یا عمر ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا غیر

فجک ... رواه الحفاظ من حدیث سعد بن ابی وقاص وعائشة و بریدة الاسلمی و ... عن النبی صلی

الله علیه ... ان الشیطان ... عمر ... الحفاظ ... ابن مسعود و سعد ... و غیرهما ...

... ودر حدیث مشهور روایة ... من الصحابة ... حضرت صلی الله علیه

وسلم فاروق ... حدیث العشرة و الثلاثة و غیر ذلک وقال صلی الله علیه وسلم

ارأف امتی بامتی ابوبکر واقویها فی امر الله عمر رواه ابو عمر فی الاستیعاب من حدیث انس ...

... وقال صلی الله علیه وسلم ان ... اهل الجنة کما ترون الکوکب ... من افق السماء و

ان ... رواه ابو داود ... من حدیث ابی سعید ... ذئب ... ابوبکر

... ودر حدیث ... و ... صورة ... زیاده فضل ...

... اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر رواه الترمذی ... من حدیث ابن

مسعود و حذیفة وقال ... رواه الحفاظ من حدیث ... حذیفة

بن سلام ومن طرق حديث حذيفة ما يعضد في الصحيحين ان بينك وبين الفتنة بابا … غير ذلك

من قضايا يا لتحصى ويعني انه من متواترات الدين بالتواتر المعنوي الفصل الاول العلم

الناس عليكم بالعلم فان لله سبحانه رداء يحبه فمن طلب بابا من العلم رداه الله تعالى بردائه فان اذنب

ذنبا استعتبه فان اذنب فيها استعتب فان اذنب فيها استعتبه لئلا يسلبه رداءه الغزالي قال عمر

موت الف عابد قائم الليل صائم النهار اهون من موت عالم بصير بحلال الله وحرامه الغزالي قال عمر من

حدث بحديث فعمل به فله اجر ذلك العمل ابو الليث عن عمر انه قال ان الرجل ليخرج من منزله وعليه من

الذنوب مثل جبال تهامة فاذا سمع العلم خاف واسترجع على ذنوبه فانصرف الى منزله وليس عليه ذنب

فلا تفارقوا مجلس العلماء فان الله تعالى لم يخلق على وجه الارض بقعة اكرم من مجالس العلماء الغزالي قال عمر

ان اخوف ما اخاف على هذه الامة المنافق العليم قالوا كيف يكون منافقا عليما قال عليم اللسان جاهل

القلب الغزالي قال عمر اذا رايتم العالم محبا للدنيا فاتهموه على دينكم فان كل محب يخوض فيما احب الغزالي

قال عمر لا تتعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلم لتماري به ولا تباهي به ولا ترائي به ولا تتركه حياء

من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضى بالجهل منه الغزالي قال عمر تعلموا العلم وتعلموا للعلم السكينة والوقار

والحلم الغزالي قال عمر لا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يفي علمكم بجهلكم الغزالي عن عمر قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ما اكتسب … مثل فضل علم يهدي صاحبه الى هدى او يرده عن ردى وما تم ايمان عبد ولا استقام

دينه حتى يكمل عقله الغزالي عن عمر قال لتميم الداري ما السودد فيكم قال العقل قال صدقت سالت رسول

الله صلى الله عليه وسلم كما سالتك فقال لي كما قلت ثم قال سالت جبريل ما السودد فقال العقل البخاري

في ترجمة باب قال عمر تفقهوا قبل ان تسودوا ومعناه ينبغي للانسان ان يبادر بطلب العلم … فان سود

فان النفس الامارة بالسوء … شاغلة للاوقات البغوي والغزالي قال عمر تعلموا من النجوم ما تهتدوا

به في البر والبحر ثم امسكوا السمهودي عن عمر انه قرر قوله تعالى … فيهما … الى قوله وابا ثم قال

ما الاب ثم قال هذا لعمري هو التكلف فما عليك … ما بين لكم فما عرفتم فاعملوا وما لم تعرفوا فكلوه

الى الله ابو طالب قال ابن مسعود لما … مات عمر ذهب تسعة اعشار العلم فقيل

تفضيل نقو — نيا اجلة الصحابة فقال لست اعني العلم الذي تريدون انما اعني العلم بالله ابو طالب
علم فاجر وعابد جاهل فاتقوا الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدين ابو طالب عن عمر قال
اتقوا من كل منافق عليم اللسان يقول ما تعرفون ويعمل ما تنكرون [illegible] مالك كتب عمر الى عماله ان اهم
امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها اضيع مالك دخل
رجل على عمر من الليلة التي طعن فيها فايقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولاحظ في الاسلام لمن ترك
الصلوة فصلى عمر وجرحه يثعب دما مالك قال عمر لان اشهد صلوة الصبح في الجماعة احب الي من ان اقوم
ليلة ابو طالب والسهروردي قال عمر على المنبر ان الرجل ليشيب عارضاه في الاسلام وما اكمل لله صلوة
قيل وكيف ذلك قال لا يتم خشوعها وتواضعها واقباله على الله فيها مسلم وغيره عن عقبة بن عامر عن عمر
رفعه من توضأ واسبغ الوضوء ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده و
رسوله فتحت له ابواب الجنة الثمانية الغزالي قال عمر تفقدوا اخوانكم في الصلوة فان كانوا مرضى
فعودوهم وان كانوا اصحاء فعاتبوهم الغزالي كان عمر يقول لابي موسى ذكرنا فيقرأ عنده حتى يكاد
وقت الصلوة ان يتوسط فيقال الصلوة الصلوة فيقول اولسنا في الصلوة الغزالي كان عمر يقول
اللهم اني استغفرك لظلمي وكفري فقيل له هذا الظلم فما بال الكفر فتلا ان الانسان لظلوم كفار المحب الطبري
عن سعيد بن المسيب كان عمر يحب الصلوة في جوف الليل يعني وسط الليل مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر
بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من اخر الليل ايقظ اهله للصلوة يقول لهم الصلوة
الصلوة ثم يتلو هذه الاية وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة
للتقوى المحب الطبري عن عبد الله بن ربيعة صليت خلف عمر الفجر فقرأ بسورة الحج وبسورة يوسف
قراءة بطيئة المحب الطبري عن ابن عمر ما مات حتى سرد الصوم المحب الطبري عن جعفر الصادق كان
احب الطعام الى عمر السكر الغزالي قال عمر ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلكم ابو طالب كان عمر
بن الخطاب يعطي اهل البيت العطية من الغنم العشرة فما فوقها يعني اغناء المحتاج افضل الغزالي
قال عمر الحاج مغفور له ولمن استغفر له في شهر ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من ربيع الاول ابو الليث

تم

فقال عمر من لي بالبيت الذي يريد لا اتاه فطاف به فوا فرج منه ذنوبه كيوم و ابو الليث

روي عن عمر انه قال لان اذنب سبعين ذنبا بركية احب الي من ان اذنب ذنبا واحدا بمكة

الغزالي كان عمر يقول للحاج اذا حجوا يا اهل اليمن يمنكم ويا اهل الشام شامكم ويا اهل العراق عراقكم ابو الليث

ان عمر اهدى نجيبة فطلبت بثلاثمائة دينار فسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيعها ويشتري بثمنها بدنا

فنهاه عن ذلك وقال بل اهدها ابو الليث قال عمر المساجد بيوت الله عز وجل في الارض وحق على المزور ان

يكرم زائره ابو الليث كان عمر يقول اذا دخل شهر رمضان مرحبا بمطهر مرحبا بمطهر خير كله صيام نهاره وقيام

ليله النفقة فيه كالنفقة في سبيل الله ابو بكر عن ابي عثمان قال عمر الشتاء غنيمة العابد ابو بكر عن رجل يقال

ميكائيل من اهل خراسان قال كان عمر اذا قام من الليل قال قد ترى مقامي وتعلم حاجتي فارجعني من عندك يا الله بحاجتي

مفلحا منجحا مستجيبا مستجابا لي قد غفرت لي ورحمتني فاذا قضى صلوته قال اللهم لا ارى شيئا من الدنيا يدوم

فلا ارى حالا فيها يستقيم اللهم اجعلني انطق فيها بعلم واصمت فيها بحلم اللهم لا تكثر لي من الدنيا فاطغى

ولا تقلل لي منها فانسى فان ما قل وكفى خير مما كثر والهى ابو بكر عن عمر انه كان يقول اللهم اني اعوذ بك ان

تاخذني على غرة او تذرني في غفلة او تجعلني من الغافلين ابو الليث قال عمر بلغني ان الدعاء بين السماء

والارض معلق لا يصعد منه شيء حتى يصلى على نبيكم محمد قال اخبرنا ابو حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي

قال جاء علي الى عمر بن الخطاب رضي الله عنهما حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الارض

احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك آفات اللسان الغزالي قال عمر ان شقاشق الكلام من شقاشق

الشيطان الغزالي قال عمر اما في المعاريض ما يكفي الرجل عن الكذب الغزالي كان معاذ عاملا لعمر فلما رجع منه قالت

امرأته ما جئت به من الهدية قال كان معي ضاغط قالت كنت امينا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وعند ابي بكر

فبعث عمر معك ضاغطا وشكت ذلك فلما سمع عمر سأل معاذا عن ذلك فقال لم اجد ما اعتذر به اليها الا ذلك

فضحك عمر واعطاه شيئا وقال ارضها به الغزالي كان ابن ابي عزرة يخلع من النساء كثيرا حتى طار له

في ذلك احدوثة فادخل عبد الله بن الارقم بيته ثم قال لامرأته انشدك بالله هل تبغضيني قالت لا

قال فاني انشدك الله قالت نعم فقال لعبد الله اتسمع ثم ... ابي ... قالت انه

ما بينه ... ان الكذب ان كذب يا امير المؤمنين قال نعم فالكذبي ان كانت احداكن لا تحب احدنا فلا تحدثه

بذلك فان اقل البيوت الذي يبنى على الحب ولكن الناس يتعاشرون بالاسلام والاحسان الغزالي

اتي عمر بمال فقسمه فقال اتهلكني وتهلك نفسك ابدا ... حتى اتيك ... يا ... فقال

لي يا عمر اضعف ... ومن كثر ضحكه قلت هيبته ومن مزح استخف به الناس ومن اكثر من شيء عرف به ومن كثر كلامه

كثر سقطه ومن كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه الغزالي قال عمر

... من ... الناس ... الا ... عيوب نفسه ... على

... آفات القلب الغزالي كان عمر اذا خطب قال في خطبته افلح منكم من حفظ من الهوى

والطمع والغضب الغزالي غضب عمر على رجل وامر بضربه فقال ما لك يا ... يا امير المؤمنين خذ العفو

وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين فقال الآية وكان وقافا عند كتاب الله مهما تلي عليه ... الغزالي

روي ان عمر غضب يوما فدعا بماء فاستنشق فقال ان الغضب من الشيطان وهذا يذهب الغضب الغزالي

قال عمر ان العبد اذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش رفعك الله واذا تكبر وعدا طوره وهضه

الله الى الارض وقال ايضا احسانك الله فهو في نفسه كبير وفي اعين الناس حقير حتى لهو احقر عندهم من الخنزير

الغزالي استاذن رجل عمر بن الخطاب ان يعظ الناس اذا هو فرغ من الصلوة الصبح فمنعه فقال اتمنعني

من نصح المسلمين فقال اخشى ان تنتفخ حتى تبلغ الثريا ... عمر بن الخطاب قال عمر ... يشكو ... قال لو كنت

كذلك لم نعل الغزالي قال ... بن ... كاني انظر الى عمر ... في يده اليسرى وفي يده اليمنى الدرة

يدور في الاسواق حتى دخل رحله الغزالي حمل ... على عنقه فقال اصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على

هذا فقال ان نفسي قد اعجبتني فاردت ان اذلها الغزالي قال زيد بن وهب رايت عمر خرج الى السوق وبيده

الدرة وعليه ازار فيه اربعة عشر رقعة بعضها من ادم الغزالي قال في خطبته اعلموا انه لا حلم احب

الى الله تعالى ولا اعظم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض ولا اعظم ضررا من جهل امام وخرقه واعلموا

انه من يأخذ بالعافية فيمن بين ظهرانيه يرزق العافية فيمن هو دونه الغزالي قال عمر لرجل ملكك

... قال يا امير المؤمنين وما عمل ... قال اذا اطلع عليك عبد ... منه ... البيت

روي عن عمر انه قال رأس التواضع ان تبدأ بالسلام على من لقيت من المسلمين وان ترضى بالدون
من المجلس وان تكره ان تذكر بالبر والتقوى قال الفقيه ابو الليث عن قيس بن ابي حازم قال لما قدم عمر الشام تلقاه عظماء
اهلها فقيل له اركب هذا البرذون يراك الناس فقال انكم ترون الامر من هاهنا وانما الامر من هاهنا واشار بيده الى السماء
خلوا سبيلي قال الفقيه ابو الليث وروي ان عمر رضي الله عنه خرج ومعه غلام له وكانا يتعاقبان على ركوب الناقة فاخذ الغلام
زمامها فسير مقدار فرسخ ثم نزل وركب الغلام واخذ عمر بزمام الناقة ثم [illegible] فلما قرب
من الشام كانت نوبة ركوب الغلام فركب الغلام واخذ عمر بزمام الناقة فاستقبله الماء في الطريق فجعل عمر
يخوض في الماء وهو آخذ بزمام الناقة فخرج ابو عبيدة بن الجراح وكان اميرا على الشام فقال يا امير المؤمنين ان عظماء
الشام يخرجون اليك فلا يحسن ان يروك على هذه الحالة فقال عمر انما اعزنا الله بالاسلام فلا نبالي من مقالة
الناس قال الفقيه ابو الليث قال عمر ان من صلاح دينك ان تعرف ذنبك وان من صلاح عملك ان ترفض عجبك وان
من صلاح شكرك ان تعرف تقصيرك التفكر قال عمر ان الطمع فقر واليأس غنى وانه من يئس عما في ايدي الناس
استغنى عنهم التفكر قال عمر [illegible] اسود العيني [illegible] ابدا ولا انام [illegible] ابدا
ولا اكل ما تغير ابدا ولا املأ جوفي من طعام ابدا قال عمر من سره ان ينظر الى هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلينظر الى هدي عمرو بن الاسود ابو طالب عن عمر لو ان رجلا صام النهار لا يفطر وقام الليل لا ينام [illegible]
يحب [illegible] ما ينفعه ذلك شيئا ابو طالب [illegible] بن الخطاب [illegible]
الى اخيه [illegible] ابو بكر عن ابن شهاب قال عمر لا تعترض لما لا يعنيك واعتزل عدوك واحذر صديقك الا الامين
من الاقوام فلا امين الا من خشي الله ولا تصحب الفاجر فتعلم من فجوره ولا تطلع على سرك واستشر في امرك الذين
يخشون الله التوبة النصوح عن عمر الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت [illegible] ارسل
الله تعالى الطابع فطبع على القلوب بما فيها ابو بكر وابو طالب [illegible] وجماعة قال عمر بن الخطاب
حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتزينوا للعرض الاكبر على الله عز وجل يومئذ
تعرضون لا تخفى منكم خافية زاد ابو طالب فانه اخف للحساب في الآخرة ان تحاسبوا انفسكم [illegible]
وثقلت موازين قوم في الآخرة وزنوا انفسهم [illegible] في الدنيا وحق للميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون

ثقيلا ... عن طارق بن شهاب ان عمر بن الخطاب اخر صلاة المغرب حتى طلع نجم فاعتق رقبة ابو بكر عن ...
عبد الله بن عتبة قال عمر جالسوا التوابين فانهم ارق شي افئدة ابو بكر عن النعمان بن بشير عن عمر
انه سئل عن التوبة النصوح فقال التوبة النصوح ان يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود اليه ابدا قال الاحنف
بن قيس من اجهل الناس قال الا صنف من باع آخرته بدنياه قال عمر الا انبئكم باجهل منه من باع آخرته
بدنيا غيره ... روي عن عمر انه دخل على النبي صلى الله عليه وسلم فوجده يبكي فقال يا رسول الله
ما يبكيك فقال اخبرني جبريل ان الله يستحيي من عبد شاب في الاسلام ان يعذبه افلا يستحيي الشيخ ان
يذنب بعدما شاب في الاسلام ابو بكر عن النعمان بن بشير قال سئل عمر عن قول الله واذا النفوس زوجت
قال يقرن بين الرجل الصالح في الجنة ويقرن بين الرجل السوء مع الرجل السوء في النار ذم الدنيا و
استحباب التقلل والتقشف ابو بكر عن ... قال كتب عمر ان الدنيا خضرة حلوة فمن اخذها بحقها كان
قمنا ان يبارك له فيه ومن اخذها بغير ذلك كان كالاكل الذي لا يشبع ابو بكر عن ابراهيم بن عبد الرحمن
بن عوف قال لما اتي عمر بكنوز آل كسرى فاذا من الصفراء والبيضاء ما يكاد ان يحار منه البصر قال فبكى عمر
عند ذلك فقال عبد الرحمن ما يبكيك يا امير المؤمنين ان هذا اليوم ليوم شكر وسرور وفرح فقال عمر ما كثر هذا
عند قوم الا القى الله بينهم العداوة والبغضاء ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد
فان اسعد الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته اياك ان ترتع فيرتع
عمالك فيكون مثلك عند ذلك مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما
حتفها في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن يسير بن عمرو قال والله ما نخلت لعمر الدقيق الا وانا له عاص
ابو بكر عن الحسن قال ما ادهن حتى قتل الا بسمن او اهالة او زيت مقتت ابو بكر عن يونس قال كان الحسن اذا ذكر
عمر فيقول والله ما كان باولهم اسلاما ولا بافضلهم نفقة في سبيل الله ولكنه غلب الناس بالزهد في الدنيا
والصرامة في امر الله ولا يخاف في الله لومة لائم ابو بكر عن عطاء الخراساني قال احتبس عمر بن الخطاب على
جلسائه فخرج اليهم من العشي فقالوا ما حبسك فقال غسلت ثيابي فلما جفت خرجت اليكم ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى
ابي موسى انك لن تنال الآخرة بشيء افضل من الزهد في الدنيا ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قدم على

عمر ناس من العراق فرأى كأنهم يأكلون تقذيرا فقال ما هذا يا أهل العراق لو شئت أن يدهمق لي كما يدهمق لكم لفعلت
ولكنا نستبقي من دنيانا ما نجده في آخرتنا أما سمعتم الله قال أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها أبو بكر
عن عروة قال لما قدم عمر الشام وكان قميصه قد تخرق عن مقعده قميص سنبلاني غليظ فأرسل به إلى صاحب أذرعات
أو أيلة قال فغسله ورقعه وخيط له قميص قطري فجاء بهما فألقى إليه القطري فأخذه عمر فمسه فقال هذا ألين وشق
به إليه فقال ألق إلي قميصي فإنه أنشفهما للعرق أبو بكر عن ابن عمر قال كان عمر بن الخطاب يؤتى في جبة صوف مرقوعة
ولبنة وبقل وخل فيأكلهم فيمسح أصابعه ويقول هكذا فيمسح بيديه ويقول هذا مناديل آل عمر أبو بكر عن
حبيب قال قدم أناس من العراق على عمر وفيهم جرير بن عبد الله قال فأتاهم بجفنة قد صنعت بخبز وزيت قال
فقال لهم خذوا فأخذوا أخذا ضعيفا فقال ما تقرمون فأي شيء تريدون حلوا وحامضا وحارا وباردا وقذفا في البطون
أبو بكر عن حبيب عن بعض أصحابه عن عمر أنه دعي إلى طعام فكانوا إذا جاءوا بلون خلطه بصاحبه أبو بكر عن أنس قال
غلا الطعام بالمدينة على عهد عمر فجعل يأكل الشعير فاستنكره بطنه فأهوى بيده إلى بطنه فقال والله
ما هو إلا ما ترى حتى يوسع الله على المسلمين أبو بكر عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن عامر قال خرجت مع عمر فما رأيته
مضطربا فسطاطا حتى رجع قلت فبأي شيء كان يستظل قال يطرح النطع على الشجرة ويستظل به أبو بكر عن ابن سيرين
عن عمرو قال لما أتى عمر بن الخطاب الشام أتي ببرذون فركب عليه فلما هزه نزل عنه وضرب وجهه وقال قبحك الله
وقبح من علمك ابن طالب ... امرأة الإجهاد ... ابن طالوت قال عمر بن الخطاب ما كنا نعرف
الأشنان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما كانت مناديلنا بواطن أرجلنا كنا إذا أكلنا الغمر مسحنا بها
الغزالي قال عمر إياكم والبطنة فإنها ثقل في الحياة ونتن في الممات الغزالي عن عمر أن يزيد بن أبي سفيان كان يأكل
ألوان الطعام فقال عمر لمولاه إذا علمت أنه حضر عشاؤه فأعلمني فأعلمه فدخل عليه فقرب عشاؤه فجاء بثريد لحم
فأكل معه عمر ثم قرب الشواء وبسط يزيد يده وكف عمر يده ثم قال الله الله يا يزيد بن أبي سفيان أطعام بعد طعام
والذي نفس عمر بيده لئن خالفتم عن سنتهم ليخالفن بكم عن طريقهم الغزالي قال عمر لسلمان وقد قدم عليه
أبلغك عني ما تكره فاستعفى فألح عليه فقال بلغني أنك تجمع بين إدامين على مائدتك وأن لك حلتين حلة بالليل وحلة
بالنهار وبلغني أنك جمعت بين إدامين ... فقال عمر أما هذان فقد كفيتهما فهل بلغك

عشرتها فقال يا ابا عبد الله بيت من حفصة ابنتها قالت لعمر ان الله تعالى قد اكثر من الخير واوسع في الرزق فلو اكلت
طعاما اطيب من طعامك ولبست ثوبا الين من ثوبك قال ساخاصمك الى نفسك فلم يذكرها ما كان فيه رسول الله صلى
الله عليه وسلم وكانت فيه معه حتى ابكاها ثم قال انه كان لي صاحبان سلكا طريقا فان سلكت طريقا غير
طريقهما سلك بي غير طريقهما واني والله ساصبر على عيشهما الشديد لعلي ادرك معهما عيشهما الرخي مالك
عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب
ادرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر اما يريد
احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه اين تذهب عنكم هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم
بها مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال رايت عمر بن الخطاب يطرح له صاع من تمر فياكله
حتى ياكل حشفه مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس قال رايت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين
وقد رقع بين كتفيه برقع ثلث لبد بعضها فوق بعض الفصل الثاني في جنس مقامات اليقين اشير اليه
بقوله تعالى اشداء على الكفار رحماء بينهم وقوله صلى الله عليه وسلم من احب لله وابغض لله فقد استكمل ايمانه وقول
عمر لو ان رجلا صام النهار لا يفطر وقام الليل وتصدق وجاهد ولم يحب في الله عز وجل ويبغض فيه ما نفعه ذلك
شيئا وحقيقة هذا الحب ان يستولي نور اليقين على القوة الحاملة فياتي على البهيمية والسبعية فيسخرهما وياخذ
عليا بهما فمنه ذلك الشدة لاعداء الله ومن ذلك الشفقة على خلق الله ومن ذلك نوع خوف فمن لا يبالي الورع
في الشبهات والزهد في اللذات ونحو ذلك وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم بثبوت هذا الجنس له حيث
قال رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له من صديق يعني صديقا من اصدقاء الدنيا والاخلاء
الملق الذين يجوه حبا شديدا وقد تواترت الاخبار بثبوت ذلك لعمر فمن ذلك قوله في حديث ايلاء النبي
صلى الله عليه وسلم من نسائه يا رباح اني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يظن اني جئت من اجل حفصة والله
لئن امرني ان اضرب عنقها لاضربن عنقها قال فرفعت صوتي الحديث من رواية مسلم وغيره ومن ذلك قوله في قصة
اتيان ابي سفيان ومراجعة العباس في امره فقال العباس مهلا يا عمر والله لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت
هذا ولكنك قد عرفت انه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لاسلامك يوم اسلمت كان احب

الي من

إلي من إسلام الخطاب لو أسلم وما لي إلا أني قد عرفت أن إسلامك كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من
إسلام الخطاب الحديث من رواية محمد بن إسحاق ومن ذلك قوله في قصة كسع رجل من المهاجرين رجلا من الأنصار
ومقالة المنافق في ذلك ما قال دعني يا رسول الله دعني أضرب عنق هذا المنافق فقال صلى الله عليه وسلم
لا يتحدث الناس أن محمدا يقتل أصحابه الحديث من رواية مسلم ومن ذلك قوله في حديث ابن صياد يا رسول الله
دعني أقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن يكن الذي ترى فلن تستطيع قتله الحديث متفق عليه عن الشيخين ومن
ذلك قوله في قصة حاطب بن أبي بلتعة وكتابته إلى قريش يخبر النبي صلى الله عليه وسلم الكتب جنها حاطب فلم يعذره فأمر
عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب ما يدريك لعل الله قد اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لكم فذرفت عينا عمر الحديث من رواية الشيخين عن علي وغيره ومن ذلك قوله في حديث ذي الخويصرة
ويحك يا رسول الله اعدل قال عمر يا رسول الله ائذن لي فيه أضرب عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعه
فإن له أصحابا يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم الحديث رواية الشيخين ومن ذلك قوله في غزوة بدر حين قال النبي
صلى الله عليه وسلم إني قد عرفت رجالا من بني هاشم وغيرهم قد أخرجوا كرها لا حاجة لهم بقتالنا فمن لقي منكم أحدا
من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي العباس بن عبد المطلب فلا يقتله قال أبو حذيفة أنقتل آباءنا وأبناءنا وإخواننا
وعشيرتنا ونترك العباس والله لئن لقيته لألجمنه السيف فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر يا أبا حفص
قال عمر والله إنه لأول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أبا حفص أيضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف قال عمر يا رسول الله دعني فلأضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق الحديث من رواية
ابن إسحاق ومن ذلك إقامته الحد على ابنه أبي شحمة واسمه عبد الرحمن لم يأخذه عند ذلك رأفة في دين الله وهذا
من أعجب العجائب واختلف الروايات في صورتها ونحن نذكر ما رواه كما ذكر المحب الطبري عن
مجاهد قال تذاكر الناس في مجلس ابن عباس فأخذوا في فضل أبي بكر ثم في فضائل عمر فلما سمع ابن عباس ذكر عمر
بكى بكاء شديدا حتى أغمي عليه فقال رحم الله رجلا قرأ القرآن وعمل بما فيه وأقام حدود الله كما أمر لا
تأخذه في الله لومة لائم لقد رأيت عمر وقد أقام الحد على ولده فقتله فيه فقيل له يا ابن عم رسول الله صلى
عليه وسلم حدثنا كيف أقام عمر الحد على ولده فقال كنت ذات يوم في المسجد وعمر جالس والناس حوله إذ أقبلت

جارية فقالت السلام عليك يا امير المؤمنين فقال عمر وعليك السلام ورحمة الله الك حاجة قالت نعم خذ

هذا ابنك فقال عمر اني لا اعرفه فبكت الجارية وقالت يا امير المؤمنين ان لم يكن ابنك من ظهرك فهو ولد

ولدك ... اي اولادي قالت ابو شحمة فقال يا حلال ام بحرام قالت ... مني بحلال ومنه بحرام

قال عمر وكيف ذلك اتقي الله ولا تقولي الا الحق قالت يا امير المؤمنين كنت مارة في بعض الايام اذ

مررت بحائط بني النجار اذ اتى ولدك ابو شحمة يتمايل سكرا وكان شرب عند نسيكة اليهودي قالت ثم راودني

عن نفسي وجرني الى الحائط ونال مني ما ينال الرجل من المرأة وقد اغمي علي فكتمت امري عن عمي وجيراني

حتى احسست بالولادة فخرجت الى موضع كذا وكذا ووضعت هذا الغلام وهممت بقتله ثم ندمت على

ذلك فاحكم بحكم الله بيني وبينه فامر عمر مناديا ينادي فاقبل الناس يهرعون الى المسجد ثم قال عمر لا تفترقوا

لا تفترقوا حتى اتيكم ثم خرج ثم قال يا ابن عباس اسرع معي فلم يزل حتى اتى منزله فقرع الباب وقال هاهنا

ولدي ابو شحمة فقيل انه على الطعام فدخل عليه وقال كل يا بني فيوشك ان يكون اخر زادك من الدنيا

قال ابن عباس فلقد رايت الغلام وقد تغير لونه وارتعد وسقطت اللقمة من يده فقال عمر يا بني من

انا فقال انت ابي وامير المؤمنين قال افلي حق طاعة ام لا قال لك طاعتان مفروضتان لانك

والدي وامير المؤمنين قال بحق نبيك وحق ابيك انك كنت ضيفا لنسيكة اليهودي فشربت الخمر عنده

فسكرت قال قد كان ذلك وقد تبت قال راس مال المؤمنين التوبة قال يا بني انشدك الله هل دخلت

حائط بني النجار فرايت امرأة فواقعتها فسكت وبكى قال عمر لا باس يا بني اصدق فان الله يحب

الصادقين قال قد كان ذلك وانا تائب نادم فلما سمع ذلك عمر منه قبض على يده ولببه وجره الى المسجد

وقال يا ابت لا تفضحني خذ السيف وقطعني اربا اربا قال اما سمعت قوله تعالى وليشهد عذابهما طائفة

من المؤمنين ثم جره واخرجه الى بين يدي اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وقال صدقت

المرأة واقر ابو شحمة بما قالت وكان له مملوك يقال له افلح فقال يا افلح خذ ابني هذا اليك

واضربه مائة سوط ولا تقصر في ضربه فقال لا افعل وبكى فقال يا غلام ان طاعتي طاعة رسول

الله صلى الله عليه وسلم فافعل ما امرتك قال فنزع ثيابه وضج الناس بالبكاء والنحيب وجعل الغلام يشير الي

ابيه

ابيه يا ابت ارحمني فقال له عمر وهو يبكي يسأل ربك ان يرحمك فاما افعل ما امرني حتى يرحمني ثم قال يا افلح
اضربه فضربه وهو يستغيث وعمر يقول اضربه حتى بلغ سبعين فقال يا ابت اسقني شربة من ماء فقال
يا بني ان كان ربك يطهرك فيسقيك محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا تظمأ بعدها ابدا يا غلام اضربه
فضربه حتى بلغ ثمانين فقال يا ابت السلام عليك فقال وعليك السلام ان رايت محمدا فاقراه مني السلام
وقل له خلفت عمر يقرا القرآن ويقيم الحدود يا غلام اضربه فلما بلغ تسعين انقطع كلامه وضعف
فرايت اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا يا عمر انظر كم بقي فاخره الى وقت آخر فقال كما لم يؤخر
المعصية لا تؤخر العقوبة فجاء الصريخ الى امه فجاءت باكية صارخة وقالت يا عمر احج بكل سوط حجة ماشية
واتصدق بكذا وكذا درهما فقال ان الحج والصدقة لا ينوب عن الحد يا غلام تمم الحد فضربه فلما كان آخر
سوط سقط الغلام ميتا فصاح وقال يا بني محص الله عنك الخطايا ثم جعل راسه في حجره وجعل يبكي ويقول
بابي من قتله الحق بابي من مات عند انقضاء الحد بابي من لم يرحمه ابوه واقاربه فنظر الناس اليه فاذا
هو قد فارق الدنيا فلم ير يوم اعظم منه وضج الناس بالبكاء والنحيب فلما كان بعد اربعين يوما اقبل
علينا حذيفة بن اليمان صبيحة يوم الجمعة فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام واذا الفتى معه
وعليه حلتان خضراوان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرا عمر مني السلام وقل له هكذا امرك الله ان
تقرا القرآن وتقيم الحدود وقال الغلام يا حذيفة اقرا ابي مني السلام وقل له طهرك الله كما طهرتني اخرجه
[illegible] في كتابه المنتقى وخرجه غيره مختصرا بتغيير اللفظ وقال فيه كان لعمر ابن يقال له ابو شحمة فاتى
يوما فقال اني اذنبت فاقم علي الحد قال ممن قال نعم حتى كرر عليه ذلك اربعا قال فما عرفت التحريم قال
بلى قال يا معاشر المسلمين حدوه فقال ابو شحمة يا معاشر المسلمين من فعل فعلي في الجاهلية او الاسلام فلا يحدني
فقام علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال لولده الحسن خذ بيمينه وقال لولده الحسين خذ بيساره ثم ضربه ستة عشر
سوطا فاغمي عليه ثم قال اذا وافيت ربك فقل ضربني الحد من ليس لله في جنبه حد ثم قام عمر حتى اقام
عليه تمام الالة فمات من ذلك فقال انا اوثر عذاب الدنيا على عذاب الآخرة فقيل يا امير المؤمنين ندفنه
من غير غسل ولا كفن قتل في سبيل الله قال بل نغسله ونكفنه وندفنه في مقابر المسلمين فانه لم يمت قتيلا في سبيل الله

وما مات وعن عمرو بن العاص قال بينا انا بمنزلي بمصر اذ قيل هذا عبد الرحمن بن عمر وابو سروعة
يستاذنان عليك فقلت يدخلان فدخلا وهما منكسران فقالا اقم علينا حد الله فانا اصبنا البارحة
شرابا فسكرنا قال فزبرتهما وطردتهما فقال عبد الرحمن ان لم تفعل اخبرت والدي اذا قدمت عليه
فعلمت انه ان لم اقم عليهما الحد غضب علي عمر وعزلني قال فاخرجتهما الى صحن الدار فضربتهما ودخل عبد الرحمن
بن عمر الى ناحية بيت في الدار فحلق راسه وكانوا يحلقون مع الحدود والله ما كتبت لعمر بحرف مما
كان حتى اذا كتابه جاءني فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر الى عمرو بن العاص عجبت لك يا ابن
العاص ولجراءتك علي وخلافك عهدي فما اراني الا عازلك تضرب عبد الرحمن في بيتك وتحلق راسه
في بيتك وقد عرفت ان هذا يخالفني انما عبد الرحمن رجل من رعيتك تصنع به ما تصنع بغيره من المسلمين
ولكن قلت هو ولد امير المؤمنين وقد عرفت ان لا هوادة لاحد من الناس عندي في حق فاذا جاءك كتابي
هذا فابعث به في عباءة على قتب حتى يعرف سوء ما صنع فبعث به كما قال ابوه وكتب الى عمر يعتذر
اليه اني ضربته في صحن داري وبالله الذي لا يحلف باعظم منه اني لاقيم الحدود في صحن داري على المسلم
والذمي وبعث بالكتاب مع عبد الله بن عمر فقدم بعبد الرحمن على ابيه فدخل وعليه عباءة لا يستطيع
المشي من سوء مركبه فقال له يا عبد الرحمن فعلت وفعلت فكلمه عبد الرحمن بن عوف وقال يا امير المؤمنين
قد اقيم عليه الحد فلم يلتفت اليه فجعل عبد الرحمن يصيح ويقول اني مريض وانت قاتلي فاعاد ضربه الحد ثانية
وحبسه فمرض ثم مات قلت قال ابو عمر في الاستيعاب عبد الرحمن بن عمر الاوسط هو ابو شحمة وهو الذي
ضربه عمرو بن العاص في الخمر ثم حمله الى المدينة فضربه ابوه ادب الوالد ثم مرض ومات بعد شهر هكذا
يرويه معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه واما اهل العراق فيقولون انه مات تحت سياط عمر وذلك غلط
وقال الزبير اقام عليه عمر حد الشراب فمرض ومات ومن ذلك اقامة الحد على قدامة بن مظعون خال
ابن عمر وحفصة لم ياخذه عند ذلك رافة في دين الله ولم تأخذه لومة لائم نذكره ذكره المحب الطبري وعن
عبد الله بن ربيعة وكان من اكبر بني عدي وكان ابوه شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم قال استعمل عمر
قدامة بن مظعون على البحرين وكان قد شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو خال ابن عمر وحفصة زوج النبي

صلى الله عليه وسلم قال فقدم الجارود من البحرين فقال يا امير المؤمنين ان قدامة بن مظعون قد شرب مسكرا
واني اذا رأيت حدا من حدود الله حق علي ان ارفعه اليك فقال له عمر من يشهد على ما تقول فقال ابو هريرة
فدعا ابا هريرة فقال له بم تشهد فقال لم اره حين شرب وقد رأيته سكران يقي فقال عمر لقد تنطعت يا ابا هريرة في الشهادة
ثم كتب عمر الى قدامة وهو بالبحرين يأمره بالقدوم عليه فلما قدم قدامة والجارود بالمدينة كلم الجارود عمر
فقال اقم على هذا كتاب الله فقال عمر اشهيد انت ام خصيم فقال الجارود انا شهيد فقال قد كنت اديت
شهادتك فسكت الجارود ثم قال لعمر اني انشدك الله فقال عمر اما والله لتملكن لسانك او لأسوءنك
فقال الجارود اما والله ما ذاك بالحق ان يشرب ابن عمك وتسوءني فاوعده عمر فقال ابو هريرة وهو جالس
يا امير المؤمنين ان كنت تشك في شهادتنا فسل بنت الوليد امرأة ابن مظعون فارسل عمر الى هند ينشدها
بالله فاقامت هند على زوجها قدامة الشهادة فقال عمر يا قدامة اني جالدك فقال قدامة والله لو شربت
كما يقولون ما كان لك ان تجلدني يا عمر فقال لم يا قدامة قال ان الله عز وجل قال ليس على الذين آمنوا
وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا
واحسنوا والله يحب المحسنين فقال عمر انك اخطأت التأويل يا قدامة اذا اتقيت الله اجتنبت ما حرم الله ثم اقبل عمر على
القوم فقال ما ترون في جلد قدامة قالوا لا نرى ان تجلده ما دام مريضا فسكت عمر عن جلده اياما ثم اصبح يوما
وقد عزم على جلده فقال لاصحابه ماذا ترون في جلد قدامة فقالوا لا نرى ان تجلده ما دام وجعا فقال عمر
والله لان يلقى الله تحت السياط احب الي ان القى الله وهو في عنقي اني والله لاجلدنه ائتوني بسوط
فجاء مولاه اسلم بسوط دقيق صغير فأخذه عمر فمسحه بيده ثم قال لاسلم قد اخذتك قرابة اهلك ائتوني
بسوط غير هذا فجاء مولاه اسلم بسوط تام فامر عمر بقدامة فجلد فغاضب قدامة عمر وهجره فحج وقدامة
مهاجر لعمر حتى قفلوا من حجهم ونزل عمر بالسقيا فنام بها فلما استيقظ قال عجلوا بقدامة انطلقوا فأتوني
به فوالله اني لأرى في النوم انه جاءني آت فقال لي سالم قدامة فانه اخوك فلما جاءوا قدامة ابى ان يأتيه
فامر عمر بقدامة ان يجر اليه جرا حتى كلمه عمر واستغفر له فكان ذلك اول صلحهما اخرج البخاري منه الى قوله وهو خال ابن
عمر وحفصة فقط اخرجه الحميدي قلت الدقا [illegible] سوارح وقيرارة كذا ضبط في الدار [illegible] ومن

وابا بكر في العطاء لسبب رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل السوابق من المهاجرين على الانصار على

خرجه ابو عمر في كتاب فضائل عمر الى الشفاء بنت عبد الله العدوية ان اغدي علي قالت فغدوت عليه فوجدت

عاتكة بنت اسيد بن ابي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فاعطاها اياه ودعا بنمط دونه

فاعطانيه فقلت تربت يداك يا عمر انا قبلها اسلاما وانا بنت عمك دونها وارسلت الي وجاءتك

من عندها قال ما كنت رفعت ذلك الا لك فلما اجتمعتما ذكرت انها اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

منك ذكر رحمته وشفقته على المسلمين ابو حنيفة عن علي بن الاقمر قال كان عمر بن الخطاب

يطعم الناس بالمدينة وهو يطوف عليهم بيده عصا فمر برجل ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال

يا عبد الله انها مشغولة قال فمضى ثم مر به وهو ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال يا عبد الله انها مشغولة

ثلاث مرات قال وما شغلها قال اصيبت يوم مؤتة قال فجلس عنده عمر رضي الله عنه يبكي فجعل يقول له من يوضيك

من يغسل راسك ويغسل ثيابك من يصنع كذا وكذا فدعا له بخادم وامر له براحلة وطعام وما يصلحه

مع اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اصحابهم يدعون الله لعمر رضي الله عنه مما رأوه منه رأفة بالرجل خرجه

امام المسلمين البخاري عن زيد بن اسلم عن ابيه قال خرجت مع عمر الى السوق فلحقته امرأة شابة فقالت يا

امير المؤمنين هلك زوجي وترك صبية صغارا والله ما ينضجون كراعا ولا لهم زرع ولا ضرع وخشيت عليهم الضبعة

وانا ابنة خفاف بن ايماء الغفاري وقد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى الله عليه وسلم فوقف معها عمر ولم يمض

وقال مرحبا بنسب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في الدار فحمل عليه غرارتين ملأهما طعاما وجعل بينهما

نفقة وثيابا ثم ناولها خطامه فقال اقتاديه فلن يفنى حتى ياتيكم الله بخير فقال رجل يا امير المؤمنين اكثرت

لها فقال ثكلتك امك والله اني لارى ابا هذه واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما

المحب الطبري عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب طاف ليلة فاذا بامراة في جوف دار لها حولها صبيان

يبكون واذا قدر على النار قد ملأتها ماء فدنا عمر من الباب فقال يا امة الله ايش بكاء هؤلاء الصبيان قالت بكاؤهم

من الجوع قال فما هذه القدر التي على النار فقالت قد جعلت فيها ماء اعللهم بها حتى يناموا واوهمهم

ان فيها شيئا فجلس عمر يبكي قال ثم جاء الى دار الصدقة واخذ غرارة وجعل فيها شيئا من دقيق وسمن وشحم وتمر

وثياب

فاتيت وصبيانهم حتى ملأ الغرارة ثم قال يا اسلم احمل علي قلت يا امير المؤمنين انا احمله عنك قال لا ام
لك يا اسلم انا احمله لاني المسؤول عنه في الآخرة قال فحمله على عاتقه حتى اتى به منزل المرأة [illegible] اخذ القدر وجعل
فيها دقيقا وشيئا من شحم وتمر [illegible] وجعل يحركه بيده وينفخ تحت القدر وكانت لحيته عظيمة فرأيت الدخان يخرج من خلل
لحيته حتى طبخ لهم ثم جعل يغرف لهم بيده ويطعمهم حتى شبعوا ثم خرجوا المحب الطبري ان عمر كان يصوم الدهر
وكان زمان الرمادة فقدم اليه الخبز قد ثرد بالزيت الى ان نحروا يوما من الايام جزورا فاطعمها الناس وغرفوا
طيبها فاتي به فاذا قدر من سنام ومن كبد فقال اني هذه فقالوا يا امير المؤمنين من الجزور التي نحرت اليوم قال بخ
بخ بئس الوالي انا ان اكلت طيبها واطعمت الناس كراديسها ارفع هذه الجفنة هات لنا غير هذا الطعام فاتي
بخبز وزيت فجعل يكسر بيده ويثرد ذلك الخبز ثم قال ويحك يا يرفا احمل هذه الجفنة حتى تاتي بها اهل بيت بثمغ فاني
لم آتهم منذ ثلاثة ايام واحسبهم مقفرين فضعها بين ايديهم [illegible] الرمادة الهلاك [illegible] والله اعلم الذي منه الجفنة
والصحفة القطعة [illegible] قدرة [illegible] عظيمة من اللحم اذا كانت مجتمعة وثمغ اسم مال معروف لعمر وروي ان عام
الرمادة لما اشتد الجوع بالناس كان عمر لا يوافقه الشعير والزيت وانما التمر [illegible] يوافقه السمن فحلف لا يأتدم
بالسمن حتى يفتح على المسلمين عامه هذا وصار اذا اكل خبز الشعير والتمر بغير ادم يقرقر بطنه في المجلس فيضع يده
عليه ويقول ان شئت قرقر وان شئت لا تقرقر ما لك عندي ادم حتى يفتح الله على المسلمين وروي ان زوجته
[illegible] فقال ما هذا [illegible] من نفقتك [illegible] حتى يحيى الناس المحب الطبري عن ابي هريرة قال
خرج عمر عام الرمادة فرأى نحوا من عشرين بيتا من محارب فقال عمر ما اقدمكم قالوا الجهد قال فاخرجوا لنا جلد
ميتة مشويا كانوا ياكلونه ورمة العظام يسحقونها ويسفونها قال فرأيته طرح رداءه ثم نزل يطبخ لهم ويطعم
حتى شبعوا ثم ارسل اسلم الى المدينة فجاء باحمال فحملهم عليها ثم كساهم ثم لم يزل يختلف اليهم والى غيرهم حتى
رفع الله ذلك المحب الطبري عن ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلى فقال عمر لعبد الرحمن بن عوف هل
لك ان نحرسهم الليلة من السرق فباتا يحرسانهم ويصليان ما كتب الله لهما فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال
لامه اتقي الله واحسني الى صبيك ثم عاد الى مكانه فسمع بكاءه فعاد الى امه فقال لها مثل ذلك ثم عاد الى
مكانه فلما كان من آخر الليل سمع بكاءه فاتى امه فقال ويحك اني لأراك ام سوء ما لي ارى ابنك لا يقر

منذ الليلة قال يا عبد الله قد ابرمتني منذ الليلة اني ارهبه على الفطام فيابى قال ولم قالت لان عمر لا يفرض الا للفطيم
قال وكم له قالت كذا وكذا شهرا قال لا تعجليه فصلى الفجر وما يستبين الناس قراءته من غلبة البكاء فلما
سلم قال يا بؤسا لعمر كم قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا ينادي ان لا تعجلوا صبيانكم على الفطام فانا نفرض
لكل مولود في الاسلام وكتب بذلك الى الآفاق ان نفرض لكل مولود في الاسلام شرح ابن مثنى اخرجني اربعة
احسب ... انتهى ... خلاف لنعمى المحب الطبري عن ... مالك بينا امير المؤمنين عمر يعس ذات ليلة اذ مر
باعرابي جالس بفناء خيمته فجلس اليه يحدثه ويسائله ويقول له ما اقدمك هذه البلاد فبينا هو كذلك اذ سمع انينا من الخيمة فقال
من هذا الذي اسمع انينه فقال امراة تمخض فرجع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك
واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له هل لك ان تاذن لهذه المراة ان تدخل عليها فتؤنسها فاذن
لها فدخلت فلم يلبث ان قالت يا امير المؤمنين بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من هيبته
فجلس بين يديه وجعل يعتذر اليه فقال لا عليك اذا اصبحت فاتنا فلما اصبح اتاه ففرض لابنه في الذرية واعطاه
ومن ذلك خشيته من الله تعالى وكونه وقافا عند كتاب الله تعالى وحقه ووقوف الانسان عند كتاب الله انه اذا هب
في نفسه داعية غضب او شهوة ثم زجر بكتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم انزجر وتلاشت الداعية وصارت مضمحلة
من ساعته كان لم تكن ويتكرر ذلك حتى يكون ملكة من صفته البخاري عن ابن عباس قال استاذن الحر بن قيس بن حصن لعمه
عيينة بن حصن على عمر فاذن له فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم
ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين
وان هذا من الجاهلين فوالله ما جاوزها عمر حين تلاها عليه وكان وقافا عند كتاب الله سبحانه ومنه عن عمر قال قال
النبي صلى الله عليه وسلم وانا احلف بابي قال ان الله ينهاكم ان تحلفوا بابائكم قال عمر فوالله ما حلفت بها ذاكرا ولا آثرا
المحب الطبري عن عبيد الله بن عباس قال كان للعباس ميزاب على طريق عمر فلبس عمر ثيابه يوم الجمعة وقد كان ذبح
للعباس فرخان فلما وافى الميزاب صب ماء بدم الفرخين فاصاب عمر فامر عمر بقلعه ثم رجع عمر فطرح ثيابه ولبس ثيابا غير
ثيابه ثم جاء فصلى بالناس فاتاه العباس ثم قال والله انه للموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال عمر للعباس وانا اعزم عليك لما صعدت على ظهري حتى تضعه في الموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم

ففعل

فقعد وخرج عن ابن حجارة عن ابي وائل شقيق بن سلمة قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا
المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته بين المسلمين فقلت ما انت بفاعل قال لم
قلت لم يفعله صاحباك قال هما المرآن يقتدى بهما وفي رواية قال عمر لا اخرج حتى اقسم مال الكعبة بين فقراء المسلمين
قلت ما انت بفاعل قال لم قلت لان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى مكانه وابو بكر وهما احوج الى المال فلم
يحركاه فقام كما هو فخرج المحب الطبري روي ان عمر خرج ليلة ومعه عبد الله بن مسعود فاذا هو بضوء نار فاتبع الضوء
حتى دخل دارا فاذا شيخ جالس وبين يديه شراب وقينة تغنيه فلم يشعر حتى هجم عليه فقال ما رأيت كالليلة
اقبح من شيخ ينتظر اجله فرفع الشيخ راسه فقال بلى ما صنعت يا امير المؤمنين اقبح انك تجسست وقد نهى الله عن التجسس
ودخلت بغير اذن وقد نهى الله تعالى عنه فقال عمر صدقت ثم خرج عاضا على ثوبه ويقول ثكلت عمر امه
ان لم يغفر له ربه قال وهجر الشيخ مجالس عمر حينا ثم استحضره متنكرا فقال له ادن مني فدنا منه فقال له والذي بعث
محمدا بالحق ما اخبرت احدا من الناس بما رأيت منك ولا ابن مسعود وكان معي فقال الشيخ وانا والذي بعث
محمدا بالحق ما عدت اليه الى ان جلست هذا المجلس المحب الطبري عن عبد الله بن عامر قال رأيت عمر اخذ تبنة من
الارض فقال ليتني كنت هذه التبنة ليتني لم اخلق ليت امي لم تلدني ليتني لم اكن شيئا ليتني كنت نسيا منسيا
المحب الطبري عن مجاهد كان عمر يقول لو مات جدي بطف الفرات لخشيت ان يطالب الله به عمر شرح الطف
اسم موضع بناحية الكوفة ولعل المراد [illegible] واضيف الى الفرات لكونه قريبا منه المحب الطبري عن الحسن قال كان عمر
يبكي في ورده حتى يخر على وجهه ويبقى في بيته اياما يعاد المحب الطبري عن ابي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من
طرق المدينة اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي واخذ بيده فاكتنفهما الحسن والحسين
يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال عمر ومن احق مني
بالبكاء يا علي وقد وليت امر هذه الامة احكم فيها ولا ادري امسيء انا ام محسن فقال له علي والله انك لتعدل في
كذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء فذكر ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن
فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي فسكتا فنظر الى ابيهما فقال علي
اشهدا انا معكما المحب الطبري عن سعيد بن عمير قال بينا عمر بن [illegible] يسير في الطريق فاذا هو برجل يتكلم اذ

علاه بالدرة فقال أنا أمير المؤمنين أما يجي امرأتي فقام عمر فانطلق فلقي عبد الرحمن بن عوف فقال له فقال
يا أمير المؤمنين إنما أنت مؤدب وليس عليك شيء وإن شئت حدثتك بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ ألا لا يرفعن أحد منكم [منه] الأمة كتابه
قبل أبي بكر وعمر وفي رواية فقال له فلم تعنف مع ذو حكيت الطريق تتوجه إن المسلمين إلى غيبتكما فقال يا أمير
المؤمنين الآن قد قامت الرعية ونحن بنينا ورائه ثم نزل فدفع إليه الدرة وقال له اقتص مني يا عبد الله
هي لك يا أمير المؤمنين فقال خذها فاقتص مني فقال يعني تركت لله قال السلك فيها المحب الطبري عن عمر وقد كلمه
المسلمون بمشاورة عثمان وطلحة والزبير وسعد في هيبته وشدته فإن ذلك ربما منع طالب الحاجة من حاجته
فقال والله لقد لنت للناس حتى خشيت الله في اللينة ... أين المخرج وقام يجر رداءه وهو يبكي وروي
عنه إذا الشمس كورت حتى بلغ وإذا الصحف نشرت خر مغشيا عليه وبقي أياما يعاد أتوه ... عن عمر أنه قال
حين ... في حوائجه عبد الله فلوم نفسي غير أني مسلم أصلي الصلوة كلها وأصوم ... وروي أن عمر مر يوما
بدار إنسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله إن عذاب ربك لواقع نزل عن حماره
واستند إلى حائط فمكث زمانا فرجع إلى منزله ومرض شهرا يعوده الناس ولا يدرون ما مرضه وفيه
ذلك محاسبة نفسه واتضاعه من نفسه وتواضعه للمؤمنين وقبوله النصح منهم واعترافه على نفسه مما يدل قطعا
أن صورته منكسرة بنور اليقين مالك عن إسحق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال سمعت
عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته يقول وبيني وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب أمير المؤمنين
بخ بخ والله لتتقين الله يا ابن الخطاب أو ليعذبنك المحب الطبري روي أن عمر كان يقول يا صنعت اليوم صنعت كذا
وصنعت ثم ليضرب بظهره بالدرة المحب الطبري يعني أن عمر كان إذا قيل له اتق الله فرح وشكر قائله وكان يقول
رحم الله امرأ أهدى إلينا عيوبنا عن طارق بن شهاب قال قدم عمر بن الخطاب الشام فلقيه الجنود وعليه إزار
وخفان وعمامة وهو آخذ برأس راحلته يخوض الماء قد خلع خفيه وجعلهما تحت إبطه قالوا يا أمير المؤمنين
الآن يلقاك الجنود وبطارقة الشام وأنت على هذه الحال قال عمر إنا قوم أعزنا الله بالإسلام فلن نلتمس العز
بغيره ... عن عبد الله بن عمر أن عمر ... قربة على عاتقه فقال له أصحابه يا أمير المؤمنين ما حملك على هذا قال

ان نفـ

عن ابن اذا ابدا وعن زيد بن ثابت قال رأيت على عمر مرقعة فيها سبعة عشر رقعة بين كتفيه

بينما انا يوماً في طريق اذا انا بعمر على ناقة قد ربطها وهو يتخلل الناس فقلت يا امير المؤمنين فقال لي يا

... فقال انه ... فتكلمت له في ذلك فقال انه ... فبعثها في بيت ... وعدا الى منبره فقلت له في ذلك فقال ان نفسي اعجبتك

مسعود اليوم قد سمعنا الناس فقالوا ... يا عمر قد احتج الناس عليك ... في ذلك وعند ذلك فلما حضر ... شهد

ثم اغلق الباب اهل البيت فقعدت نفسي ما فعلت وعن محمد بن عمر المخزومي عن ابيه قال نادى عمر بالصلاة جامعة

فلما اجتمع الناس وكثروا صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله وصلى على محمد صلى الله عليه وسلم ثم قال ايها الناس

لقد رأيتني ارعى على خالات لي من بني مخزوم فيقبضن لي القبضة من التمر والزبيب فاظل يومي واي يوم ثم نزل فقال

الرحمن بن عوف يا امير المؤمنين ما زدت على ان قمصت نفسك يعني عيبت فقال ويحك يا ابن عوف اني خلوت فحدثتني نفسي

فقالت انت امير المؤمنين فمن ذا افضل منك فاردت ان اعرفها نفسها وروي عنه انه قال في الفرافصة من جهة الحق

ابيع بعده الحديد فلا ارى الا انه يعطيني من ربحه ما يدلك ثم قال ... يعني صحبت النبي ايلا الخطاب وكان

فقال علي لها تعني اذا ملت وتبشر بي اذا صرت وقد صحبت ... وشهدت ... الله احد اخنا ... وروي ان عمر

يوماً على المنبر يا معشر المسلمين ما ذا تقولون لو ملت برأسي الى الدنيا كذا وميل رأسه فقام اليه رجل فاستل سيفه وقال اجل

كنا نقول بالسيف كذا واشار الى قطعه فقال اياي تعني بقولك قال نعم اياك اعني بقولي فنهره عمر ثلاثاً وهو ينهر عمر فقال

عمر رحمك الله الحمد لله الذي جعل في رعيتي من اذا تعوجت قومني وعن محمد بن الزبير عن شيخ ... التفت ... قومنا بهم

الكبير يخبره ان عمر استفتى في مسألة فقال اتبعوني حتى انتهى الى علي بن ابي طالب فقال مرحباً يا امير المؤمنين فذكر المسألة

فقال الا ارسلت الي فقال انا احق باتيانك وروي ان عمر جاءه برد من اليمن وكان ... بين ما جاء اليه فلم

من الصحابة ان اعطاه احداً غضب الآخر ورأى ان قد فضله عليه فقال عند ذلك علي فتى من قريش نشأ ... و

له المسور بن مخرمة فدفع الرداء اليه فنظر اليه سعد فقال ما هذا الرداء قال كسانيه امير المؤمنين فجاء سعد الى عمر فقال تكسو

هذا الرداء وتكسوا ابن اخي مسور افضل منه فقال له يا ابا اسحق اني كرهت ان اعطيه رجلاً كبيراً فيغضب اصحابه فاعطيته

من نشأ نشأة حسنة لا يتوهم اني افضله عليكم قال سعد فاني قد حلفت لاضربن بالرداء الذي اعطيته ... رأسك

فخضع عمر رأسه وقال يا ابا اسحق وليرفق الشيخ بالشيخ وعن اسيد بن جابر قال كان عمر بن الخطاب اذا اتى عليه

امداد اهل اليمن سألهم أفيكم أويس بن عامر حتى أتى على أويس فقال أنت أويس بن عامر
قال نعم قال من مراد ثم من قرن
قال نعم قال فكان بك برص فبرأت منه الا موضع درهم قال نعم قال لك والدة قال نعم قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول يأتي عليكم أويس بن عامر مع امداد اهل اليمن من مراد ثم من قرن كان به برص فبرأ منه الا موضع درهم
له والدة هو بها بر لو اقسم على الله لأبره فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاستغفر لي فاستغفر له فقال له عمر اين
تريد قال الكوفة قال الا اكتب لك الى عاملها قال اكون في غبراء الناس احب الي قال فلما كان من العام
المقبل حج رجل من اشرافهم فوافق عمر فسأله عن اويس فقال تركته رث البيت قليل المتاع قال سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم فذكر الحديث ثم قال فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاتى اويسا فقال استغفر لي فقال انت احدث عهدا بسفر
صالح فاستغفر لي قال استغفر لي قال انت احدث عهدا بسفر صالح فاستغفر لي قال لقيت عمر قال نعم فاستغفر له ففطن له الناس فانطلق
على وجهه وعن ابي يزيد المديني قال خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامرأة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت عليه السلام وقالت
هيها يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت عمر ثم لم تذهب الايام حتى
سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد ومن خاف الموت خشي الفوت
فقال الجارود قد اكثرت ايتها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر دعها اما تعرفها هذه خولة بنت حكيم التي سمع الله
قولها من فوق سبع سماوات فعمر والله احق ان يسمع لها اخرجه المحب الطبري وعن زيد الايامي قال كتب ابو عبيدة بن الجراح و
معاذ بن جبل الى عمر بن الخطاب اما بعد فانا عهدناك وشأن نفسك لك مهم فاصبحت اليوم وقد وليت امر هذه الامة
احمرها واسودها يجلس بين يديك الشريف والوضيع والصديق والعدو ولكل حصته من العدل فانظر كيف انت
يا عمر وانا نحذرك يوما تعنو فيه الوجوه وتوجل فيه القلوب وتنقطع
فيه الحجج لعزة ملك قهرهم بجبروته والخلق داخرون له ينتظرون قضاءه ويخافون عقابه وانا كنا نذكر انه سيأتي على الناس
زمان يكونون اخوان العلانية اعداء السريرة وانا نعوذ بالله عز وجل ان ينزل كتابنا منك سوى المنزل
الذي نزل من قلوبنا فانما كتبنا بالذي كتبنا به النصيحة لك والسلام فكتب اليهما عمر اما بعد فانه قد اتاني
كتابكما تذكران انكما عهدتماني وشأن نفسي لي مهم واني قد وليت امر هذه الامة
احمرها واسودها يجلس بين يدي الشريف والوضيع والعدو والصديق ولكل حصته من العدل وانه لا حول ولا قوة

[illegible] الا [illegible] فقال [illegible]

على عبده [illegible] بالعلم [illegible] والا فهو [illegible]

ان [illegible] في [illegible] يأتي على الناس زمان يكونون فيه اخوان العلانية اعداء السريرة

[illegible] ذلك [illegible] الزمان [illegible] رغبة ورهبة [illegible] رغبة الناس بعضهم الى بعض

في اصلاح دنياهم [illegible] بعضهم من بعض [illegible] لاصلاح دنياهم وكتبت الي [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] يحيى [illegible] الاعمش عن ابراهيم عن همام عن حذيفة قال [illegible]

[illegible] الذي [illegible]

قال [illegible] النبي [illegible]

[illegible]

وقال [illegible]

المطلب [illegible]

فبلغ عمر ذلك [illegible]

[illegible]

ومن [illegible]

رياح [illegible] عن ابي [illegible] قال من اراد ان يسأل عن القرآن

ابي بن كعب ومن اراد ان يسأل عن الحلال والحرام [illegible] ومن اراد ان يسأل عن المال فليأتني

فان الله جعلني خازنا [illegible] ومن اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت وروي ان عمر

امر برجم حامل فقال معاذ ان يكن لك عليها سبيل فما سبيلك على ما في بطنها فرجع عن حكمه وقال لولا معاذ

لهلك عمر وروي ان عمر امر برجم امراة فقال علي اما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان القلم رفع عن ثلاثة عن

المجنون حتى يفيق وعن الصبي حتى يحتلم وعن النائم حتى يستيقظ قال بلى قال فانها مجنونة [illegible]

لولا ما امسكا [illegible] ان عراقي برجل قد قتل عمدا ثم تعبد فعفى بعض الاولياء

ابن مسعود [illegible] النفس لهم جميعا فلما عفى هذا احيى النفس فلا يقدر على اخذ حقه قال [illegible] فاجعل الدية عليه في ماله [illegible]

حصة الذي عفى قال عمر وانا ارى ذلك فقال لابن مسعود في بعض القضايا لو كنت [illegible] غير هذا [illegible]

معاذ [illegible] الا [illegible] القصاص [illegible] قول زيد بن ثابت في قصة قتل عبادة بن الصامت نبطيا [illegible]

[illegible] عوض عندك فرجع [illegible] وغير ذلك مما لا يحصى حتى قال لولا [illegible] فقالت امرأة [illegible]

[illegible] يعطينا الله [illegible] واتيتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا فقال كل الناس افقه من عمر [illegible]

[illegible] ومنه [illegible] لذة العيش مع قدرته وعرض الناس عليه ذلك [illegible] طعاما [illegible]

[illegible] للشهوات والنفس [illegible] يتقدم على [illegible] الله [illegible]

[illegible] الطعام [illegible] المستلذ [illegible] المطاعم [illegible]

[illegible] الزبرقان [illegible] المحب الطبري عن عتبة بن فرقد انه دخل على عمر [illegible]

[illegible] فقلت يا امير المؤمنين لو امرت ان يصنع لك طعام الين منه فقال يا ابن فرقد [illegible]

احد من العرب اقدر على ذلك مني فقلت ما احد اقدر على ذلك يا امير المؤمنين فقال عمر سمعت الله عير اقواما

فقال اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها [illegible]

[illegible] فواق [illegible] والفواق قدر ما بين الحلبتين [illegible] المهملة [illegible]

[illegible] ذكره [illegible]

[illegible] المشهور [illegible]

[illegible] بالزبيب [illegible] وقيل [illegible] المشوية [illegible]

[illegible] بالسين المهملة [illegible]

التي في زور البعير وهي احدى الثفنات الخمس [illegible] وهي [illegible]

[illegible] انه كان يقول والله [illegible]

بالذبيح [illegible] فنأكل هذا ونشرب هذا الا انا نستبقي طيباتنا لانا سمعنا الله يقول [illegible] اقواما فقال

طيباتكم

طيباتكم ... دنيا واستمتع بها وعنه انه اشتهى سمكا طريا فاخذ يرفا راحلة فسار ليلتين مقبلا وليلتين

مدبرا واشترى مكتلا فجاء به وقام يرفا الى الراحلة يغسلها من العرق فنظر اليها عمر فقال عذب بهيمة من البهائم

في شهوة عمر والله لا يذوق عمر ذلك وروي انه كان يداوم على اكل التمر ولا يداوم على اكل اللحم ويقول

اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر اي ان له عادة تنزع اليه كعادة الخمر يقول فيه ضري بالكسر يضرى

ضراوة وضراء اذا اعتاده وعن حفصة قالت دخل علي عمر فقدمت اليه مرقة باردة وصببت عليها

زيتا فقال ادامان في اناء واحد لا اذوقه حتى القى الله وعن ابن عمر قال دخل امير المؤمنين عمر ومعه ناس

فاذ معه ... صدر المجلس فقال بسم الله الرحمن الرحيم ثم ضرب بيده في لقمة فلقمها ثم ... الى

طعم سمن غير طعم اللحم فقال عبد الله يا امير المؤمنين اني خرجت الى السوق اطلب سمينا فوجدته غاليا

فاشتريت بدرهم من المهزول وحملت عليه بدرهم سمنا فقال عمر ما اجتمعا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكل

احدهما وتصدق بالآخر فقال عبد الله يا امير المؤمنين فلن يجتمعا عندي ابدا الا فعلت ذلك وعن قتادة قال

كان عمر بن الخطاب يلبس وهو امير المؤمنين جبة من صوف مرقوع بعضها بادم ويطوف في الاسواق على عاتقه

الدرة يؤدب الناس بها ويمر بالنكث والنوى فيلتقطه ويلقيه في منازل الناس لينتفعوا به ... النكث الغزل

المنقوض من الاخبية والاكسية ليغزل ثانية وعن انس قال رايت بين كتفي عمر اربع رقاع في قميصه وعن ابي

وائل خطب عمر الناس وهو خليفة وعليه ازار فيه اثنتا عشرة رقعة وعن عامر بن ربيعة قال حج عمر من المدينة

الى مكة الى ان رجع فما ضرب فسطاطا ولا خباء كان يلقي الكساء والنطع على الشجرة ويستظل تحتها وعنه انه

كان يقول والله انا نعلم بلذات العيش ولكنا نستبقي طيباتنا لآخرتنا وكان رضي الله عنه يأكل الزيت

ويأتدم بالزيت ويلبس المرقوع ويخدم نفسه وعن الاحنف بن قيس قال اخرجنا عمر في سرية الى العراق ففتح

الله علينا العراق وبلد فارس واصبنا فيها من بياض فارس وخراسان فحملناه معنا واكتسينا منها فلما

قدمنا على عمر اعرض عنا بوجهه وجعل لا يكلمنا فاشتد ذلك علينا فشكونا الى عبد الله بن عمر فقال ان عمر زهد

في ... لبسا لم يلبسه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا الخليفة من بعده فاتينا منازلنا فنزعنا

ما كان علينا واتيناه في البزة التي يعهدنا فيها فقام فسلم علينا على رجل رجل واعتنق رجلا رجلا حتى كأن

ثم ميزنا فقدمنا اليه لنعرا ثم عصرها فيها بالسويه فمن بالنوا ثم نتني من الشواع المجد حفر واحد وقد
عمد حتى بيده [illegible] الطعام طيب الريح فاقبل علينا بوجهه وقال يا معشر المهاجرين والانصار [illegible] قتيلا [illegible] الابن
اباه والاخ اخاه على هذا الطعام ثم امر به فحمل الى اولاد من قتل من المسلمين بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم من المهاجرين والانصار ثم ان عمر قام وانصرف ولم ياخذ لنفسه شيئا وروي ان اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم اجتمعوا في المسجد [illegible] خمسين رجلا من المهاجرين فقالوا الا ترون الى زهد هذا الرجل
[illegible] وقد فتح الله على يديه ديار كسرى وقيصر وطرفي المشرق والمغرب ووفود العرب والعجم ياتونه فيرون عليه
[illegible] قد رقعها اثنتي عشرة رقعة فلو سالتموه اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان يغير هذه
الجبة بثوب لين يهاب منظره ويغدى عليه بجفنة من الطعام ويراح بجفنة ياكلها من حضره من المهاجرين
والانصار فقال القوم ما [illegible] ليس لهذا القول الا علي بن ابي طالب فانه صهره فكلموه فقال لست بفاعل
ولكن عليكم بازواج النبي صلى الله عليه وسلم فانهن امهات المومنين يجترئن عليه قال الاحنف بن قيس فسالوا
عائشة وحفصة وكانتا مجتمعتين فقالت عائشة اسال امير المومنين ذلك وقالت حفصة ما اراه يفعل وسيتبين لك
فدخلتا عليه فقربهما وادناهما فقالت عائشة اتاذن لي ان اكلمك قال تكلمي يا ام المومنين فقالت
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مضى الى جنة ربه ورضوانه لم يرد الدنيا ولم ترده وكذلك مضى
ابو بكر على اثره وقد فتح الله عليك كنوز كسرى وقيصر وديارهما وحمل اليك اموالهما ودانت لك اطراف
المشرق والمغرب ونرجو من الله تعالى المزيد ورسل العجم ياتونك ووفود العرب يردون اليك وعليك
هذه الجبة قد رقعتها اثنتي عشرة رقعة فلو غيرتها بثوب لين يهاب فيه منظرك ويغدى عليك بجفنة
من الطعام ويراح عليك باخرى تاكل انت ومن حضرك من المهاجرين والانصار فبكى عمر عند ذلك بكاء
شديدا ثم قال اني سائلك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شبع من خبز بر عشرة ايام او
خمسة او ثلاثة او جمع بين عشاء وغداء حتى لحق بالله قالت لا قال انشدك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قرب اليه طعام على مائدة في ارتفاع شبر من الارض الا كان يامر بالطعام فيوضع على الارض
ويامر بالمائدة فترفع قالت نعم اللهم ثم قال لهما انتما زوجتا رسول الله صلى الله عليه وسلم وامهات

المومنين

على المؤمنين [illegible] وكذا ما قال [illegible] في الدنيا والآخرة [illegible] الا الرسول [illegible]

[illegible] من الصوف [illegible] اتعلمان [illegible] قالا نعم قال [illegible]

صلى الله عليه وسلم كان يرقد على عباءة على الأرض [illegible] في بيتك [illegible]

[illegible] فربما نام عليه [illegible] في جنبه [illegible] حفصة [illegible] انك [illegible]

[illegible] فلما [illegible] بلال فقال [illegible] حفصة ما ذا صنعت [illegible] المهاد حتى ذهب [illegible]

[illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible]

[illegible] الاكل [illegible]

[illegible] في [illegible]

[illegible] العقل [illegible] وهو المشار اليه بقول النبي صلى الله عليه وسلم لقد

كان فيما قبلكم من الامم محدثون فان يكن في امتي احد فعمر وقوله صلى الله عليه وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر

وقلبه وقول علي كنا نرى [illegible] ان السكينة تنطق على لسان عمر [illegible]

[illegible] وتشبيهها بالملأ الاعلى وقد تواترت الاحاديث بثبوتها لعمر [illegible]

هذه [illegible] موافقة رأيه الوحي ما قدمه باجتهاده [illegible] القرآن [illegible] الحديث [illegible]

[illegible] يعتقد ذلك من نفسه [illegible] على ذلك [illegible]

[illegible] في الموافقة ان ينزل القرآن و[illegible] الحديث على وفق رأيه [illegible]

[illegible] عمر باجتهاده شيئا [illegible] القرآن [illegible] فان افادنا فائدة زائدة لم يكن [illegible] عمر [illegible]

[illegible] في موافقته بان [illegible] كان عمر يطلب [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] باذن [illegible]

في البراز [illegible] نزل الحجاب [illegible] من الخروج الى البراز واعلم النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] ما قال عمر ولكن دفع الحرج في الشرع [illegible] الاصل الذي [illegible]

صلى الله عليه وسلم [illegible] عمر [illegible] في ذلك كون [illegible] الحجاب من الموافقات [illegible]

ان ازواج

النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن الى المناصع وهو
يقول للنبي صلى الله عليه وسلم احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلة من الليالي عشاء وكانت امرأة طويلة فناداها عمر الا قد عرفناك يا
سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب وفي رواية له عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى
الله عليه وسلم قال قد اذن لكن ان تخرجن في حاجتكن يعني البراز وعن ابن عمر قال عمر وافقت ربي
في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اسارى بدر النبي صلى الله عليه وسلم عن انس قال قال عمر وافقت
ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يدخل عليك البر والفاجر
فلو حجبت امهات المؤمنين فانزلت آية الحجاب وبلغني شيء من معاتبة امهات المؤمنين فدخلت عليهن فقلت لتكففن
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن حتى اتيت احدى امهات المؤمنين فقالت
يا عمر اما في رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يعظ نساءه حتى تعظهن انت فكففت فانزل الله عسى ربه ان طلقكن
ان يبدله ازواجا خيرا منكن مسلمات وعن ابن عباس عن عمر قال لما اعتزل رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه
وكان قد غضب عليهن فهو في مشربة من خزانته قال عمر فدخلت المسجد فاذا الناس ينكتون بالحصا
ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه فقلت لاعلمن هذا اليوم وذلك قبل ان يؤمر نساء النبي صلى الله
عليه وسلم بالحجاب فدخلت على عائشة بنت ابي بكر الصديق فقلت يا ابنة ابي بكر ابلغ من امرك ان تؤذي
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت مالي ومالك يا ابن الخطاب عليك بعيبتك فاتيت حفصة بنت عمر
فقلت يا حفصة والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك قالت
فبكت اشد البكاء قال فقلت لها اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته فان قد دخلت فاذا
انا برباح غلام رسول الله صلى الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة الغرفة مدليا رجليه على نقير من خشب جذعا
منقورا قلت يا رباح استاذن لي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر الي
ثم رفعت صوتي فقلت استاذن يا رباح على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني اظن ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم ظن اني انما جئت من اجل حفصة والله لئن امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان اضرب

ان الله حقق الذي ... قال فنظرت ببصري الى الغرفة ونظرت ... قال فكنت يعني انا عنده ان ادخل فجلست
فاذا هو مضطجع على حصير وعليه ازار غليظ واذا الحصير قد اثر في جنبه وقلبت عيني في الخزانة واذا ليس فيها
من الدنيا غير قبضتين من شعير وقبضة من قرظ نحو الصاعين واذا افيق معلق او افيقان فابتدرت
عيناي فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابن الخطاب فقلت يا رسول الله ما لي لا ابكي وانت
صفوة الله ورسوله وخيرته من خلقه وهذه الاعاجم كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت
هكذا فقال يا ابن الخطاب اما ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى يا رسول الله فاحمد الله
فلما تكلمت في شيء الا انزل الله تصديق قولي من السماء ... قلت يا رسول الله ان كنت طلقت نساءك
فان الله عز وجل معك وجبريل وانا وابو بكر والمؤمنين ... الله عز وجل وان تظاهرا عليه فان الله
هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين قال فما اخبرت وكنت نبي الله صلى الله عليه وسلم الا وعرفت
الغضب في وجهه حتى رايت وجهه تهلل وكشر فرايت ثغره وكان من احسن الناس ثغرا فقال اني
لم اطلقهن قلت يا نبي الله قد اسمعوا انك قد طلقت نساءك افلا اخبرهم انك لم تطلقهن قال ان
شئت فقلت فقمت على باب المسجد فقلت الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يطلق نساءه فانزل
الله الذي كان منه ما في وشانه واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه
الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم قال عمر فانا الذي استنبطه منهم احمد بن
حنبل عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله تعالى
لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم وبذكره الحجاب امر نساء رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك علينا يا ابن الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل واذا
سالتموهن متاعا فاسالوهن من وراء حجاب وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرايه
في ابي بكر كان اول الناس بايعه المحب الطبري عن طلحة بن مصرف قال قال عمر يا رسول الله اليس هذا
مقام ابراهيم ابينا قال بلى قال عمر فلو اتخذته مصلى فانزل الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى
مسلم واحمد بن حنبل عن ابن عباس عن عمر قال لما كان يوم بدر قال رسول الله ما ترون في هؤلاء

الاسارى فقال ابو بكر يا رسول الله هم بنو العم والعشيرة والاخوان غير انا ناخذ منهم الفداء ليكون لنا قوة على الكفار
وعسى الله ان يهديهم الى الاسلام ويكونون لنا عضدا قال فما ترى يا ابن الخطاب قلت يا رسول الله ما انا
برأي ابي بكر ولكن هؤلاء ائمة الكفر وصناديدهم فقربهم فاضرب اعناقهم فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
قال ابو بكر ولم يهو ما قلت فاخذ منهم الفداء فلما اصبحت غدوت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو وابو بكر
قاعدان يبكيان قلت يا رسول الله اخبرني من اي شيء تبكي انت وصاحبك فان وجدت بكاء بكيت وان لم اجد بكاء
تباكيت لبكائكما فقال لقد عرض علي عذابكم ادنى من هذه الشجرة شجرة قريبة منه فانزل الله ما كان لنبي ان يكون له اسرى
حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة احمد بن حنبل عن انس بن مالك قال استشار النبي
صلى الله عليه وسلم في الاسارى يوم بدر فقال ان الله قد امكنكم منهم فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله اضرب
اعناقهم فاعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس ان الله قد امكنكم
منهم وانما هم اخوانكم بالامس فقام عمر فقال يا رسول الله اضرب اعناقهم فاعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد
النبي صلى الله عليه وسلم فقال للناس مثل ذلك فقام ابو بكر الصديق فقال يا رسول الله نرى ان تعفو عنهم وان تقبل
منهم الفداء قال فذهب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان فيه من الغم فعفا عنهم وقبل منهم الفداء قال وانزل الله
تعالى لولا كتاب من الله سبق الآية البخاري ومسلم عن ابن عمر قال لما مات عبد الله بن ابي بن سلول جاء ابنه عبد الله الى
النبي صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه يكفنه فيه وسأله ان يصلي عليه فقام النبي صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه
فقام عمر فاخذ بثوب النبي صلى الله عليه وسلم وقال تصلي عليه وقد نهاك الله ان تصلي عليه فقال انما خيرني فقال استغفر لهم
او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسازيده على السبعين قال انه منافق فصلى عليه رسول
الله صلى الله عليه وسلم فانزل الله عز وجل ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره البخاري عن ابن
عباس عن عمر قال لما مات عبد الله بن ابي بن سلول دعي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فلما قام
رسول الله صلى الله عليه وسلم وثبت عليه فقلت يا رسول الله اتصلي على ابن ابي وقد قال يوم كذا وكذا كذا وكذا اعدد
عليه قوله فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال اخر عني يا عمر فلما اكثرت عليه قال اني خيرت فاخترت
لو اعلم اني ان زدت على السبعين يغفر له لزدت عليها قال فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم

فلم يمكث

فلم يكث الا يسيرا حتى نزلت الآيتان من براءة ومن ... ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم

[illegible] فاسقون قال فعجبت بعد من جرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ المحب الطبري عن انس بن مالك قال عمر

وافقت ربي في اربع قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يا رسول الله لو اتخذت على

نسائك حجابا فانه يدخل عليك البر والفاجر فانزل الله تعالى واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب

وقلت لازواج النبي صلى الله عليه وسلم لتنتهين او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن فنزلت ولقد خلقنا الانسان من

سلالة من طين الى قوله [illegible] خلقا آخر فقلت فتبارك الله احسن الخالقين وفي رواية فقال صلى الله عليه وسلم

تزيد في القرآن يا عمر فنزل جبريل بها وقال انها تمام الآية الطبري عن رجال من الانصار ان النبي صلى الله عليه وسلم

استشار عمر في امر عائشة حين قال لها اهل الافك ما قالوا فقال يا رسول الله من زوجكها فقال الله تعالى قال

افتظن ان ربك دلس عليك فيها سبحانك هذا بهتان عظيم فانزل الله على وفق ما قال اخرجه المحب الطبري عنه

انطلق عمر الى اليهود فقال اني انشدكم بالله الذي انزل التوراة على موسى هل تجدون وصف محمد صلى الله عليه

وسلم في كتابكم قالوا نعم قال فما يمنعكم من اتباعه قالوا ان الله لم يبعث رسولا الا كان له من الملائكة كفيل

وان جبريل هو الذي يكفل محمدا صلى الله عليه وسلم وهو الذي يأتيه وهو عدونا من الملائكة وميكائيل سلمنا

فلو كان هو الذي يأتيه اتبعناه قال فاني اشهد انه ما كان ميكائيل ليسالم عدو جبريل وما كان جبريل ليسالم

عدو ميكائيل قال فمر نبي الله صلى الله عليه وسلم فقالوا هذا صاحبك يا ابن الخطاب فقام اليه وقد انزل عليه

قل من كان عدوا لجبريل الى قوله عدو للكافرين المحب الطبري وهو في جامع الترمذي وغيره ان عمر [illegible]

على تحريم الخمر فكان يقول اللهم بين لنا في الخمر فانها تذهب المال والعقل فنزل قوله تعالى يسألونك عن

الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا في

الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى الآية فدعا رسول الله

صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين

آمنوا انما الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فقال عمر عند ذلك انتهينا

يا رب انتهينا المحب الطبري عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل غلاما من الانصار الى

عمر بن الخطاب وقت الظهر ليدعوه فدخل فرأى عمر على حالة كره عمر رؤيته عليها فقال يا رسول الله وددت لو
أن الله أمرنا ونهانا في حال الاستيذان فنزلت يا أيها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت أيمانكم الآية
أخرجه المحب الطبري لما نزل قوله تعالى ثلة من الأولين وقليل من الآخرين بكى عمر وقال يا رسول الله وقليل من الآخرين
آمنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وصدقناه ومن ينجو منا قليل فأنزل الله تعالى ثلة من الأولين وثلة
من الآخرين فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال لقد أنزل الله فيما قلت فجعل ثلة من الأولين وثلة من
الآخرين أخرجه المحب الطبري وعن طارق بن شهاب قال جاء رجل يهودي إلى عمر بن الخطاب فقال أرأيت قوله تعالى وسارعوا
إلى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والأرض فأين النار فقال لأصحاب النبي صلى الله عليه وسلم أجيبوه
فلم يكن عندهم منها شيء فقال عمر أرأيت النهار إذا جاء أليس يملأ السموات والأرض قال بلى قال فأين الليل
قال حيث شاء الله عز وجل قال عمر فالنار حيث شاء الله عز وجل قال اليهودي والذي نفسك بيده يا أمير
المؤمنين إنها لفي كتاب الله المنزل كما قلت وروي أن كعب الأحبار قال ويل لملك الأرض من
ملك السماء فقال عمر إلا من حاسب نفسه فقال كعب والذي نفسي بيده إنها لتابعتها في كتاب الله عز وجل
التورية فخر عمر ساجدا أخرجه المحب الطبري وعن ابن عمر أنه قال ما اختلف أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في
شيء فقالوا وقال عمر إلا نزل القرآن بما قال عمر وعنه على أن عمر ليقول القول فينزل القرآن بتصديقه
وعنه كنا نرى أن في القرآن كلاما من كلامه ورأيا من رأيه ومنه ذكره تعالى في الأذان ألا تبعث
رجلا ينادي بالأذان فاستقر الأمر على ذلك بعد رؤيا عبد الله بن زيد وأصل القصة في الصحيحين وغيرهما
وأخرج محمد بن إسحق وأحمد وأبو داود والترمذي والدارمي في حديث عبد الله بن زيد فسمع عمر ذلك
يعني الأذان وهو في بيته فخرج يجر رداءه وهو يقول والذي بعثك بالحق لقد رأيت مثل الذي رأى
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فلله الحمد أخرجه المحب الطبري وعن عبد الرحمن بن أبي عمرة الأنصاري قال حدثني أبي قال
كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاها فأصاب الناس مخمصة فاستأذن الناس رسول الله
صلى الله عليه وسلم في نحر بعض ظهورهم فهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يأذن لهم فقال عمر بن الخطاب
أرأيت يا رسول الله إن نحرنا ظهرنا ثم لقينا عدونا غدا ونحن جياع رجال قال رسول الله صلى الله

عليه

عليه وسلم قال عمر يا رسول الله [illegible] ثم ندعو فيها بالبركة فإن الله يجعل
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فكشف [illegible]
[illegible] من الناس من جاء بالحفنة
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع على ذلك
[illegible] الجيش [illegible] أمرهم فأكلوا وأطعموا
[illegible] بالبركة [illegible] فيها ثم [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] ثم ضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت
نواجذه ثم قال أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله لا يلقى الله
بهما أحد إلا دخل الجنة [illegible] عن أبي موسى قال أتيت النبي صلى الله عليه وسلم ومعي نفر من قومي
فقال أبشروا وبشروا من وراءكم أنه من شهد أن لا إله إلا الله صادقا بها دخل الجنة فخرجنا من عند النبي صلى الله
عليه وسلم نبشر الناس فاستقبلنا عمر بن الخطاب فرجع إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر يا رسول الله إذا يتكل
الناس فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم. مسلم عن أبي هريرة قال أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط
فأعطاني نعليه وقال اذهب بنعلي هاتين فمن لقيت من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها
قلبه فبشره بالجنة فكان أول من لقيت عمر بن الخطاب فقال ما هاتان النعلان يا أبا هريرة فقلت هاتان
نعلا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثني بهما من لقيت يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر
بيده بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع يا أبا هريرة فرجعت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجهشت بالبكاء
وركبني عمر فإذا هو على أثري [illegible] فقلت لقيت عمر بن الخطاب فأخبرته بالذي بعثتني به فضرب بين ثديي ضربة خررت
لاستي وقال ارجع فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر ما حملك على ما صنعت فقال يا رسول الله أبعثت
أبا هريرة بنعليك من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فإني
أخاف أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم. أبو داود عن أبي [illegible]

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان يستغني بتشهد التكبيرة الا [illegible] الصلاة [illegible]
على الله عليه وسلم ثم سلم فقام الرجل الذي [illegible] ركعتين بعد الاكبر [illegible] فوثب عمر [illegible]
[illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
وعالم [illegible] الفصل الرابع في كراماته رضي الله عنه [illegible]
[illegible] المسلم [illegible] فمنها الرؤيا الصالحة [illegible] وهو افضل [illegible] من الصحابة [illegible]
[illegible] نظره [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] الجيش [illegible]
[illegible] ونادى يا سارية الجبل [illegible] ثم اقبل على خطبته فقال [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم انه مجنون [illegible] الجبل فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف وكان [illegible] فقال يا
امير المؤمنين [illegible] في خطبته [illegible] يا سارية الجبل [illegible]
اما انك [illegible] واصحابه يقاتلون [illegible] بين ايديهم ومن خلفهم [illegible]
قلت يا سارية الجبل [illegible] فلما [illegible] جاء رسول سارية بكتابه ان القوم لقونا يوم الجمعة
فقاتلناهم [illegible] حين [illegible] حضرت الجمعة وقد [illegible] الشمس فسمعنا صوت منادٍ يا سارية الجبل مرتين فلحقنا
بالجبل فلم نزل قاهرين لعدونا حتى هزمهم الله تعالى [illegible] وروي ان مصر لما فتحت اتى اهلها عمرو بن العاص فقالوا
ان هذا النيل يحتاج في كل سنة الى جارية بكر من احسن الجواري فنلقيها فيه والا فلا يجري وتخرب البلاد
وتقحط فبعث عمرو الى امير المؤمنين عمر يخبره بالخبر فبعث اليه عمر ان الاسلام يجب ما قبله ثم بعث اليه بطاقة
فيها بسم الله الرحمن الرحيم الى نيل مصر من عبد الله عمر بن الخطاب اما بعد فان كنت تجري من قبلك فلا حاجة بنا
اليك وان كنت تجري بالله فاجر على اسم الله وامره ان يلقيها في النيل فجرى في تلك السنة ستة عشر
ذراعا [illegible] على كل سنة ستة اذرع وفي رواية قال [illegible] كتاب [illegible] عن سعيد [illegible]
بن جبير قال اصاب الناس قحط شديد على عهد عمر فامرهم بالخروج الى الاستسقاء فصلى بهم ركعتين وخالف
بين طرفي ردائه فجعل اليمين على اليسار واليسار على اليمين ثم بسط يديه وقال اللهم انا نستغفرك ونستسقيك
فما برح حتى مطروا فبينما هم كذلك اذ قدم الاعراب [illegible] فقالوا يا امير المؤمنين بينا نحن في بوادينا

في يوم كذا في ساعة كذا اذا طلعنا غمامة صعدنا فيها صوتا مجهولا اتاك الغوث ابا حفص وروي
انه عس ليلة من الليالي فاتى على امرأة وهي تقول لابنتها قومي فامرقي اللبن بالماء فقالت انا نفعل
وامير المؤمنين نهى عن ذلك قالت ومن اين يدري قالت فان لم يعلم فان رب امير المؤمنين يعلم
ذلك فلما اصبح عمر قال لابنه عاصم اذهب الى مكان كذا وكذا فان هناك صبية فان لم تكن مشغولة فتزوج
بها لعل الله ان يرزقك منها نسمة مباركة فتزوج عاصم تلك الصبية فولدت له ام عاصم بنت عاصم
بن عمر فتزوجها عبد العزيز بن مروان فولدت له عمر بن عبد العزيز رحمة الله عليه ولما دخل ابو مسلم
الخولاني المدينة من اليمن وكان الاسود بن قيس الذي ادعى النبوة باليمن عرض عليه ان يشهد انه رسول الله
فابى فقال اتشهد ان محمدا رسول الله قال نعم فامر بتأجيج نار عظيمة فالقي فيها ابو مسلم فلم تضره فامر بنفيه من
بلاده فلما قدم المدينة فلما دخل باب المسجد قال عمر هذا صاحبكم الذي زعم الاسود الكذاب انه يحرقه فنجاه
الله منها ولم يكن القوم ولا عمر سمعوا قصته ولا رأوه ثم قام اليه واعتنقه وقال الست عبد الله بن ثوب
قال بلى فبكى عمر ثم قال الحمد لله الذي لم يمتني حتى اراني في امة محمد صلى الله عليه وسلم شبيها بابراهيم الخليل
عليه السلام وروي عن عمر انه اتى اعرابيا نازلا من جبل فقال هذا رجل مصاب بولده وقد نظم فيه شعرا
لو شاء لاسمعكم ثم قال يا اعرابي من اين اقبلت فقال من اعلى هذا الجبل قال وما صنعت به قال اودعته
وديعة قال وما وديعتك قال بني لي هلك فدفنته فيه قال فاسمعنا مرثيتك فيه قال وما يدريك
يا امير المؤمنين فوالله ما تفوهت بذلك وانما حدثت به نفسي ثم انشده يا غائبا ما يؤوب من سفره
عاجله موته على صغره يا قرة العين كنت لي انسا في طول ليلي نعم وفي قصره ما تقع العين حيث ما وقعت
في الحي مني الا على اثره شربت كاسا ابوك شاربه لا بد منه له على كبره يشربها والانام كلهم من كان
في بدوه وفي حضره فالحمد لله لا شريك له في حكمه كان ذا وفي قدره قدر موتا على العباد فما يقدر خلق يزيد
في عمره قال فبكى عمر حتى بل لحيته ثم قال صدقت يا اعرابي وعن ابن عباس قال تنفس عمر ذات يوم تنفسا
ظننت ان نفسه خرجت فقلت والله ما اخرج هذا منك الا هم قال هم والله هم شديد ان هذا الامر لم
اجد له موضعا يعني الخلافة فذكرت له عليا وطلحة والزبير وعثمان وسعدا وعبد الرحمن بن عوف

فذكر في كل واحد منهم معارضا كما هو ما ذكر في عثمان اه تعلق با قاربه قال وفي سلسلة استقلال بني امية مجمعها
ويحمل بني ابي معيط على رقاب الناس والله لو فعلت لفعلها والله لو فعل ذلك لسارت اليه العرب حتى تقتله والله
لو فعلت لفعل والله لو فعلها لفعلوا وروي ان عمر رضي الله عنه كتب الى سعد بن ابي وقاص وهو بالقادسية
يقول ان وجه نضلة بن معاوية الانصاري الى حلوان العراق ليغيروا على ضواحيها فبعث سعد نضلة
في ثلثمائة فارس فخرجوا حتى اتوا حلوان العراق فاغاروا على ضواحيها واصابوا غنيمة وسبيا فاقبلوا
يسوقونها حتى ارهقتهم العصر وكادت الشمس تغرب فالجا نضلة السبي والغنيمة الى سفح جبل ثم قام فاذن فقال
الله اكبر الله اكبر فاذا مجيب من الجبل يجيبه كبرت كبيرا يا نضلة ثم قال اشهد ان لا اله الا الله قال كلمة الاخلاص
يا نضلة ثم قال اشهد ان محمدا رسول الله قال هو الذي بشرنا به عيسى بن مريم على راس امته تقوم الساعة
فقال حي على الصلوة فقال طوبى لمن مشى اليها وواظب عليها قال حي على الفلاح قال افلح من اجاب
قال الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله قال اخلصت كلمة الاخلاص كلها يا نضلة حرم الله بها جسدك على النار
فلما فرغ من اذانه قاموا فقالوا من انت يرحمك الله املك انت ام من الجن ام طائف من عباد الله قد
اسمعتنا صوتك فارنا صورتك قال الوفد وفد رسول الله صلى الله عليه وسلم ووفد عمر بن الخطاب رضي
الله عنه قال فانفلق الجبل عن هامة كالرحى ابيض الراس واللحية عليه طمران من صوف قال السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته فقالوا وعليك السلام ورحمة الله وبركاته من انت يرحمك الله قال زريب بن برثملا وصي
العبد الصالح عيسى بن مريم اسكنني هذا الجبل ودعا لي بطول البقاء الى حين نزوله من السماء فاقرءوا عمر مني السلام
وقولوا يا عمر سدد وقارب فقد دنا الامر واخبروه بهذه الخصال التي اخبركم بها يا عمر اذا ظهرت هذه
الخصال في امة محمد صلى الله عليه وسلم فالهرب الهرب اذا استغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وانتسبوا
الى غير مناسبهم وانتموا الى غير مواليهم ولم يرحم كبيرهم صغيرهم ولم يوقر صغيرهم كبيرهم وترك المعروف
فلم يؤمر به وترك المنكر فلم ينه عنه وتعلم عالمهم العلم ليجلب به الدنانير والدراهم وكان المطر قيظا والولد غيظا
وطولوا المنارات وفضضوا المصاحف وزخرفوا المساجد واظهروا الرشا وشيدوا البناء واتبعوا
الهوى وباعوا الدين بالدنيا وقطعت الارحام وبيع الحكم واكلوا الربوا فصار الغنى عزا وخرج الرجل من

بيد

بيته فقام اليه من حضر فسلموا عليه ومكث الليلة الى الصبح ثم غاب عنهم فلم يروه فكتب نضلة بذلك الى سعد
وكتب سعد بذلك الى عمر فكتب اليه عمر ايت انت ومن معك من المهاجرين والانصار حتى تنزلوا بهذا الجبل فاذا
لقيته فاقرئه مني السلام فخرج سعد في اربعة الاف من المهاجرين والانصار حتى نزلوا ذلك الجبل ومكث اربعين
يوما ينادي بالصلاة فلا يجدون جوابا ولا يسمعون خطابا وروي ان عمر بعث جيشا الى مدائن كسرى وامّر عليهم
سعد بن ابي وقاص وجعل قائد الجيش خالد بن الوليد فلما بلغوا شط الدجلة ولم يجدوا سفينة تقدم سعد وخالد
فقالا يا بحر انك تجري بامر الله فبحرمة محمد صلى الله عليه وسلم وبعدل عمر خليفة الله الا خليتنا والعبور فعبر
الجيش بخيله وحماره ونعاله الى المداين فلم تبتل حوافرها وروي انه قال يوما وقد انتبه من نومه وهو يمسح عينيه
من ابني الذي يكون من ولد عمر يسير بسيرة عمر يرددها مرارا وان ذلك الى عمر بن عبد العزيز وهو ابن ابنته
عاصم وروي انه قال لرجل من العرب ما اسمك قال جمرة قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة
قال اين مسكنك قال الحرة قال بايها قال بذات لظى قال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا فسار الرجل فوجدهم
كما قال عمر وعن علي رضي الله عنه انه راى في منامه كانه صلى الصبح خلف النبي صلى الله عليه وسلم واستند رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى المحراب فجاءت جارية بطبق من رطب فوضع بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاخذ منها رطبة وقال يا علي تاكل هذه الرطبة فقلت نعم يا رسول الله فمد يده وجعلها
في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت نعم فجعلها في فمي فانتبهت وفي قلبي شوق الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم وحلاوة الرطب في فمي فتوضات وذهبت الى المسجد فصليت خلف عمر واستند الى المحراب فاردت
ان اتكلم بالرؤيا فمن قبل ان اتكلم جاءت امراة ووقفت على باب المسجد ومعها طبق رطب فوضع بين
يدي عمر فاخذ رطبة وقال تاكل هذه يا علي فقلت نعم فجعلها في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت
نعم ثم فرق على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يمينه ويسرة وكنت اشتهي منه زيادة فقال يا اخي لو اعطاك
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلتك لزدناك فتعجبت وقلت قد اطلعه الله على ما رايت البارحة فنظر الي وقال يا علي
المؤمن ينظر بنور الله قلت صدقت يا امير المؤمنين هكذا رايت وكذا وجدت طعمه ولذته من يدك كما وجدت
طعمه ولذته من يد رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن علي قال كنا نتحدث ان ملكا ينطق على لسان عمر وعن ابن عمر

انه كان اذا ذكر عمر قال ما سمعت عمر يقول لشئ قط الا كان وعنه قال سمعت عمر يقول

لشئ قط اني لاظنه كذا الا كان كما يظن بينما عمر جالس اذ مر به رجل جميل فقال لقد اخطأ ظني او ان

هذا على دينه في الجاهلية او لقد كان كاهنهم علي بالرجل فدعي له فقال عمر لقد اخطأ ظني او انك على

دينك في الجاهلية او لقد كنت كاهنهم فقال ما رأيت كاليوم استقبل به رجل مسلم فقال اني اعزم عليك الا

ما اخبرتني قال كنت كاهنهم في الجاهلية قال فما اعجب ما جاءتك به جنيتك قال بينما انا يوما في السوق اذ

جاءتني اعرف فيها الفزع فقالت الم تر الجن وابلاسها ويأسها من بعد انكاسها ولحوقها بالقلاص واحلاسها

قال عمر صدق بينما انا نائم عند آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ به صارخ لم اسمع صارخا قط اشد

صوتا منه يقول يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فوثب القوم قلت لا ابرح حتى اعلم ما

وراء هذا ثم نادى يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فقمت فما نشبنا ان قيل هذا نبي وعن

عبد الله بن سلمة قال دخلنا على عمر معشر وفد مذحج وكنت من اقربهم منه مجلسا فجعل عمر ينظر الى الاشتر ويصوب

فيه النظر ثم قال لي امنكم هذا فقلت نعم قال ما له قاتله الله كفى الله امة محمد شره والله اني لاحسب منه للمسلمين

يوما عصيبا قال فكان منه بعد عشرين سنة وفي رواية عنه عنه ان كان عمر في المسجد ومعه ناس اذ مر

رجل فقيل له اتعرف هذا قال قد بلغني ان رجلا اتاه الله عز وجل يطلعه الغيب لظهور النبي صلى الله عليه

وسلم اسمه سواد بن قارب فاني لم اره وان كان حيا فهو هذا وله في قومه شرف وموضع فدعا الرجل فقال

له انت سواد بن قارب الذي اتاك الله يطلعه الغيب لظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم وذاك بيتك

شرف ومنزلة فقال نعم يا امير المؤمنين فقال فانت على ما كنت عليه من كهانتك فغضب الرجل غضبا شديدا و

قال يا امير المؤمنين والله ما استقبلني بهذا احد منذ اسلمت فقال عمر سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما

كنت عليه من كهانتك اخبرني ما كان ياتيك به رئيك بظهور النبي صلى الله عليه وسلم فقال نعم يا امير المؤمنين

بينا انا ذات ليلة بين النائم واليقظان اذ اتاني رئيي فضربني برجله وقال قم يا سواد بن قارب

وافهم واعقل ان كنت تعقل قد بعث رسول من لؤي بن غالب يدعو الى الله والى عبادته

ثم انشأ يقول عجبت للجن وتجساسها وشدها العيس باحلاسها تهوي الى مكة تبغي الهدى ما خير

الجن

الى القادسية قال فلما اتى الصدقه ... واخذ يلتفت الى اسهامهم اما فيهن الميتة وتابعه بعده
فلما ... فلما خرج فلقي ... فمضت عنه ... شددت على راحلتي
نحو الكعبة ... أن النبي صلى الله عليه وسلم قدمنا على أبي الدنيا فقدمت المدينة ... النبي صلى الله عليه
وسلم ... فاتيت ... فسألت ... حتى قمت بين يديه فقال
فقصصت ... النبي صلى الله عليه وسلم ... واصحابه حتى ... في وجوههم قال ...
... قال فما ... قال اما منذ قرأت القرآن
... اخرج ابو حفص ... حابس بن سعد الطائي ... على عمر فرأى كأن الشمس والقمر يقتتلان ومع
كل واحد منهما كواكب فقال ... مع ايهما كنت قال مع القمر قال لا تلي لي عملا ابدا اذ كنت مع الآية الممحوة فقتل
يوم صفين مع معاوية ... اخرج ابن سعد عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا
جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله
في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم
مضت اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس ...
رجل من بني خطمة فسجي بثوبه فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق ابو بكر
... ذكر ان امرأة توفيت بالبيداء فجعل الناس يمرون عليها ولا يدفنونها حتى مر عليها كليب فدفنها فقال عمر
... لكليب ... اخبرنا ... فاصيب ... اصيب ... النعمان بن مقرن قدم المدينة ...
بفتح القادسية وورد خبر على عمر اجتماع اهل اصبهان وهمدان والري واذربيجان ونهاوند فاقلقه ذلك وشاور
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال له علي ... ابعث الى اهل الكوفة فليسر ثلثاهم ويبقى ثلثهم
فيها وابعث الى اهل البصرة قال فمن استعمل عليهم اشر علي فقال انت افضلنا رأيا واعلمنا فقال لاستعملن
عليهم رجلا يكون لها فخرج الى المسجد فوجد النعمان بن مقرن يصلي فسرحه وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك ...
انه قال ان قتل نعمان فحذيفة وان قتل حذيفة فجرير ففتح الله عليهم اصبهان ... نهاوند وكان اول
صريع ... حذيفة ففتح الله عليهم فلما جاء بشيره خرج عمر بنعاه الى الناس على المنبر ووضع يده

...ن رأى ... فبكى ابو عمر كان ربيعة بن امية بن خلف قد اتى بدنا فغضب عليه عمر فلما ... رأيت كأني في ارض معشبة
ثم خرجت منها الى ارض مجدبة ثم انتبهت وانا في سواد المجدبة فقال عمر تؤمن ثم تكفر ثم تموت وانت
كافر فقال ما رأيت شيئا فقال عمر قد قضي لك كما قضي لصاحبي يوسف قال لا ما رأيا شيئا فلما ... بعد قتل عمر
الله عنه يستفتيان ثم انه شرب خمرا فضربه عمر الحد ونفاه الى خيبر فلحق بارض الروم فتنصر ابو عمر
وعرف بهذا ... عوف بن مالك الاشجعي انه رأى في المنام كأن الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم ... فوقهم ... ثلاثة اذرع
قال فقلت من هذا قالوا عمر قلت لم قالوا لان فيه ثلاث خصال انه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف
وشهيد مستشهد قال فاتى ابا بكر فقصها عليه فارسل الى عمر فدعاه ليبشره فقال ... يا ابا بكر اقصص رؤياك
قال فلما بلغت خليفة مستخلف زبرني عمر وانتهرني وقال اسكت تقول هذا وابو بكر حي فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت انه لا يخاف في الله لومة لائم قال اني
لارجو ان يجعلني الله منهم فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فاسأله ان يعينني على ما ولاني فلما ان ذكرت
شهيد مستشهد قال انى لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزون ولا اغزو ثم قال بلى يأتي الله بها ان شاء
يأتي الله بها ان شاء. ابو عمر عن عرفجة الاشجعي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الليلة ... فقال وزن اصحابي
الليلة وزن ابو بكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخف وهو صالح. مالك عن يحيى بن سعيد بن
المسيب سمعه يقول لما صدر عمر بن الخطاب من منى اناخ بالابطح ثم كوم كومة ثم طرح عليها رداءه واستلقى
ثم مد يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سني وضعفت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني اليك غير مضيع ولا مفرط
ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال ايها الناس قد سنت لكم السنن وفرضت لكم الفرائض وتركتم
على الواضحة الا ان تضلوا بالناس يمينا وشمالا وضرب باحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية
الرجم ان يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا والذي نفسي بيده لولا
ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قرأناها
قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن المسيب فما انسلخ ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله. مسلم عن معدان بن ابي
طلحة ان عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر قال اني رأيت كأن ديكا نقرني

نقر

قلت تحرزت خلقي الاراه ان حضور اجلي دانا فقال امرونني ان استخلف وان الله عز وجل لم يكن ليضيع دينه
ولا خلافته والذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم فان عجل بي امر فالخلافة شورى بين هؤلاء الستة الذين
توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فاني قد علمت ان اقواما يطعنون في هذا الامر انا ضربتهم بيدي
هذه على الاسلام فان فعلوا ذلك فاولئك اعداء الله الكفرة الضلال اول عمر اصابته البشارة اول من عمر قبل
الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلكوا قال فاتاه رسول الله صلى الله عليه
وسلم في المنام فقال ائت عمر فمره ان يستسقي للناس فانهم سيسقون وقل له عليك الكيس الكيس فاتى الرجل عمر فاخبره
فبكى عمر وقال يا رب لا آلو الا ما عجزت عنه يا رب لا آلو الا ما عجزت عنه اول عمر مسعود بن سعد البلوي استاذن عمر
في الغزو الى افريقية فقال عمر افريقية المفرقة ... اول عمر في قصة ضرب عمر قدامة بن مظعون حد الشرب
فغاضب عمر قدامة وهجره فحج عمر وقدامة معه مغاضبا له فلما قفلا من حجهما ونزل عمر بالسقيا نام فلما استيقظ من نومه
قال عجلوا علي بقدامة فوالله لقد اتاني آت في منامي فقال سالم قدامة فانه اخوك فعجلوا علي به فلما اتوه
ابى ان ياتي فامر به عمر ان ابى ان يجروه فكلمه عمر واستغفر له فكان ذلك اول صلحهما اول عمر سماك بن مخرمة
وسماك بن عبيد العبسي وسماك بن خرشة الانصاري قدموا وفودا على عمر في وفود اهل الكوفة بالاخماس
فاستتبعهم فانتسبوا له سماك وسماك وسماك فقال بارك الله فيكم اللهم اسمك بهم الاسلام وايدهم فبعثوا الملكة
اول من ولي ... من ارض همدان ارض الديلم اول عمر اسر سهيل بن عمرو يوم بدر كافرا وكان خطيب قريش فقال
عمر يا رسول الله انتزع ثنيتيه فلا يقوم عليك خطيبا ابدا فقال دعه فعسى ان يقوم مقاما تحمده فلما ماج الناس بمكة بعد
وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتد من ارتد من العرب قام سهيل بن عمرو خطيبا فقال والله اني لاعلم ان هذا
الدين سيمتد امتداد الشمس في طلوعها الى غروبها فلا يغرنكم هذا من انفسكم يعني ابا سفيان فانه ليعلم من هذا
الامر ما اعلم ولكنه قد ختم على صدره حسد بني هاشم واتى في خطبته بمثل ما جاء به ابو بكر الصديق بالمدينة فكان
ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم لعمر اول عمر جاء الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو الى عمر فجلسا وهو بينهما فجعل
المهاجرون الاولون ياتون فيقول ههنا يا سهيل ههنا يا حارث فينحيهما فجعل الانصار ياتون فينحيهما عنه كذلك
حتى صارا في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل الم تر ما صنع بنا فقال له سهيل انه الرجل

ثم قال حق ان تخرجها اليوم على الفسا دعى القوم فاستاذنه في رعيا فاذن لهما فلما قام من عندهم اتياه فقالا
يا امير المؤمنين عذرا ما فعلت بنا اليوم وعلى ان انيا من قبل الفسا فهل من شيء تستدرك به ما فاتنا
منه المقصود فقال لا اعيد ابن الوحد واسارهما الى ثغر الروم فخرجا الى الشام فاما هاهنا ثم يوم ولقد قيل
الا انسه لم تتركها بالمدينة فرقا خشية بنت عتبة بن سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الكلاز
بن هشام وكان زوجها الشهيد انه يريد فعلوا فنشر اسمها عددا كبيرا في الصلوة عن اعزاز بساكر عن طارق
بن شهاب قال ما كان الرجل يحدث عمر بالحديث فيكذبه بالكذبة فيقول احبس هذه ثم يحدثه بالحديث فيقول له احبس
هذه فيقول له كلما حدثتك حق الا ما امرتني ان احبسه اخرج ايضا عن الحسن قال ان كان احد يعرف الكذب
اذا حدث به انه كذب فهو عمر بن الخطاب واخرج البيهقي في الدلايل عن ابي هدبة الحمصي قال اخبر عمر ان اهل
العراق قد حصبوا اميرهم فخرج غضبان فصلى فسهى في صلوته فلما سلم قال اللهم انهم قد لبسوا علي فالبس عليهم
وعجل عليهم بالغلام الثقفي يحكم فيهم بحكم الجاهلية لا يقبل من محسنهم ولا يتجاوز عن مسيئهم قال ابن لهيعة وما ولد
الحجاج يومئذ واكتشف عنه فراى به ابل نجران علامة سوداء فقالوا من الذي يجد في كتابنا انه يخرجها
رضا وقال له كعب الاحبار انا نجد في كتاب الله على باب من ابواب جهنم مع الناس ان يقعوا فيها فاذا مات
لم يزالوا يقتحمون فيها الى يوم القيمة در كشف المحجوب مذكورست كه عجمی بمدينه آمد وقصد عمر كرد گفتند امير المؤمنين
در خرابها خفته باشد رفت واو را يافت بر خاك خفته ودره زير سر نهاده با خود گفت اينهمه فتنه در
جهان از دست تست اين بهتر ديگر من سخت آسان است شمشير كشيد تا بزند ديد دو شير پيدا آمدند وقصد وی كردند
وی فرياد بر آورد عمر بيدار گشت قصه با وی بگفت واسلام آورد در شواهد النبوة مذكورست كه عمر
بن الخطاب حبشی يكی از بلاد بعيده فرستاده بعد روزی در مدينه آواز برداشت كه يا سياه يا الجبل
در محلسی نشسته كه اين چيست تا آن وقت كه آن حبشی بمدينه مراجعت نمود وصاحب حبش فتحهای كه فتح نمود
توضيح داشت وارد شده تعداد نمود امير المؤمنين عمر رضی الله عنه گفت اينها را بگذار رجال انهم ذكر ديرا
بر معبر از آب فرستادی حق گفت والله يا امير المؤمنين كه من بوی بشتر نخواستم تا بآبی رسيديم كه عبور آنرا
نميدانستيم تا از آنجا بگذريم وهمراه سرپنه ساختيم و ... آبی رسيديم هوا خشك بود درو يا ريت گرد و غبار هم گشت

كرد واعراه

گرد اعراه ها عمراه و بجدا و آن از شکم غضب او پاک شد چون مردمان آنرا شنیدند دانستند که لبیک یکی

جواب ندای الله مظلوم ... صاحب ... گفت اگر نه آن بودی که این دستور ... [illegible]

هر آینه ... [illegible] ... که دیگر ترا ... پس گفت کشتن ...

بیشتر ... از بلاء ... [illegible] ... ایات شنیدند

حکویند ... لبیک علی الاسلام ... فقدوا و شکوا ... فما قدم العهد و ادبرت ...

... النصر الی ... فیا اطلق الله به امیر المومنین عمر ... مقالات

... کتبهم الا علامی ... من حدیث یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم

التیمی عن علقمة بن وقاص اللیثی قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه علی المنبر یقول سمعت رسول الله صلی

الله علیه و سلم یقول انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته

الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه قال بعض العلماء

هذا الحدیث ... العلم مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المومن تقواه و دینه حسبه و مروته خلقه

و الجرأة و الجبن غرائز یضعها الله حیث یشاء فالجبان یفر عن ابیه و امه و الجریء یقاتل عما لا یؤوب به الی رحله

و القتل حتف من الحتوف و الشهید من احتسب نفسه علی الله احمد بن حنبل عن ابی العجفاء سمعت عمر یقول الا انکم

... قال و اخری تقولونها لمن قتل فی مغازیکم او مات قتل فلان شهیدا

او مات فلان شهیدا و لعله ان یکون قد اوقر عجز دابته او دف راحلته ذهبا او ورقا یلتمس التجارة

لا تقولوا ذلکم و لکن قولوا کما قال النبی صلی الله علیه و سلم من قتل او مات فی سبیل الله فهو فی الجنة احمد بن حنبل

عن ابی فراس قال خطب عمر بن الخطاب فقال یا ایها الناس الا انما نعرفکم اذ بین ظهرینا النبی صلی الله علیه

و اذ ینزل الوحی و اذ ینبئنا الله من اخبارکم الا و ان النبی صلی الله علیه و سلم قد انطلق و قد انقطع

ی و انما نعرفکم بما نقول لکم من اظهر منکم خیرا ظننا به خیرا و احببناه علیه و من اظهر لنا شرا ظننا به شرا و ابغضناه

علیه سرائرکم بینکم و بین ربکم الا انه قد اتی علی حین و انا احسب ان من قرأ القرآن یرید الله و ما عنده

فقد خیل الی بآخره ان رجالا قد قرأوه یریدون به ما عند الناس فاریدوا الله بقراءتکم و اریدوه باعمالکم

طالب قال عمر بن الخطاب افضل الاعمال اداء ما افترض الله عز وجل والورع عما حرم الله تعالى وصدق النية فيما عند الله عز وجل ابو طالب المكي سعيد بن ابي بردة عنه كتاب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري انه من خلصت نيته كفاه الله تعالى ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك شانه الله عز وجل فما ظنك بالعلا عند الله قال يعني اخشى ان يدخل حب الرياء في شيء من الرياء قال ابو طالب قال يعني بذلك انك ترى كثيرا من الاعمال حسنة ويدخل الرياء وكذلك في الرياء يحبط الاعمال افضل البر الراحمة سليم في حديث جبريل حين المسائل فاخبره عمر ان فقال النبي صلى الله عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك الاستقامة ابو طالب عمر وتلا قوله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا يقول ولم يلتفتوا يمينا ولا شمالا ثم قال استقاموا على امر الله في السر والعلانية والعسر واليسر ولم يخافوا في الله لومة لائم وكثرة استقاموا والله لربهم ولم يروغوا روغان الثعالب الصبر الغزالي وجد في رسالة عمر رضي الله عنه الى ابي موسى الاشعري عليك بالصبر واعلم ان الصبر صبران احدهما افضل من الاخر الصبر في المصائب حسن وافضل منه الصبر عما حرم الله تعالى واعلم ان الصبر ملاك الايمان وذلك بان التقوى افضل البر والتقوى بالصبر الغزالي كان عمر رضي الله عنه يقول نعم العدلان ونعمت العلاوة للصابرين يعني بالعدلين الصلوة والرحمة وبالعلاوة الهدى اشار الى قوله تعالى اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون الشكر ابو بكر روى عن عمر انه قال في انصرافه من حجته التي لم يحج بعدها الا انه لا اله الا الله يعطي من يشاء ما يشاء لقد كنت بهذا الوادي يعني ضجنان ارعى ابلا للخطاب وكان فظا غليظا يتعبني اذا عملت ويضربني اذا قصرت وقد اصبحت وامسيت وليس بيني وبين الله احد اخشاه ثم تمثل لا شيء مما ترى تبقى بشاشته يبقى الاله ويودى المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا ولا سليمان اذ تجري الرياح له والانس والجن فيما بينها ترد اين الملوك التي كانت لعزتها من كل اوب اليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من ورده يوما كما وردوا الغزالي قال ما ابتليت ببلاء الا كان لله تعالى علي فيه اربع نعم اذ لم يكن في ديني واذ لم يكن اعظم منها واذ لم احرم الرضى بها واذا رجوت الثواب عليها الخوف من عذاب الآخرة ابو جعفر

عن عمر انه قال فيما ... حتى خرج ابن عبد الله ... فيلوم ليغشى عليه الى ان يصلي الصلوة كما [illegible]

البخاري عن المسور بن مخرمة رضي الله عنهما قال لما طعن عمر رضي الله عنه جعل يالم فقال له ابن عباس رضي الله

عنهما وكان يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته

وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر رضي الله عنه فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت

صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم

ورضاه فان ذلك منّ من الله تعالى منّ به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك منّ من الله منّ به

علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من

عذاب الله عز وجل قبل ان اراه الغزالي لما قرأ عمر اذا الشمس كورت فانتهى الى قوله واذا الصحف نشرت

خر مغشيا عليه الغزالي مر عمر يوما بدار انسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان

عذاب ربك لواقع نزل عن حماره واستند الى حائط فمكث زمانا ورجع الى منزله فمرض شهرا يعودونه الناس

ولا يدرون ما مرضه الخوف من العقوبة في الدنيا احمد بن حنبل عن فروخ مولى عثمان ان عمر وهو يومئذ

امير المؤمنين خرج الى المسجد فرأى طعاما منثورا فقال ما هذا الطعام قالوا طعام جلب الينا قال بارك الله فيه

وفيمن جلبه قيل يا امير المؤمنين فانه قد احتكر قال ومن احتكره قالوا فروخ مولى عثمان وفلان مولى عمر فارسل

اليهما فدعاهما فقال ما حملكما على احتكار طعام المسلمين قالا يا امير المؤمنين نشتري باموالنا ونبيع

فقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احتكر على المسلمين طعامهم ضربه الله عز وجل بالافلاس او

بجذام فقال فروخ عند ذلك يا امير المؤمنين اعاهد الله واعاهدك ان لا اعود في الطعام ابدا واما

مولى عمر فقال انما نشتري باموالنا ونبيع قال ابو يحيى فلقد رأيت مولى عمر مجذوما [illegible] في الطبع

الخواتيم قال عمر رضي الله عنه الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت المحارم ارسل

الله الطابع فطبع على القلوب بما فيها الخشية من الله عز وجل الغزالي اخذ عمر يوما تبنة من الارض و

قال يا ليتني كنت هذه التبنة يا ليتني لم تلدني امي الجمع بين الرجاء والخوف الغزالي قال عمر لو نودي

ليدخل النار كل الناس الا رجلا واحدا لرجوت ان اكون انا ذلك الرجل ولو نودي ليدخل الجنة كل

الناس الا رجلا واحدا لخشيت ان اكون انا ذلك الرجل. علامات الخوف من الله عز وجل الغزالي قال عمر

من خاف الله لم يشف غيظه ومن اتقى الله لم يصنع ما يريد ولولا يوم القيمة لكان غير ما ترون. العجلة

من غير الخوف على ربه. ابو طالب قال عمر رحم الله صهيبا لو لم يخف الله لم يعصه قال ابو طالب يعني ترك

المعاصي للمحبة لا للخوف من الرجاء. فوائد الزهد الغزالي قال عمر الزهادة في الدنيا راحة القلب والجسد

الآفات المتولدة من جمع المال ابو طالب ان عمر بيت مال فقال اللهم انك ... رضيتها

المحاسبة الغزالي قال عمر حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتهيئوا للعرض الاكبر

الغزالي كتب عمر الى ابي موسى حاسب نفسك في الرخاء قبل الشدة. الغزالي قال عمر لكعب الاحبار كيف تجدها

في كتاب الله تعالى فقال ويل لديان الارض من ديان السماء فعلاه بالدرة وقال الا من حاسب نفسه فقال كعب

والله يا امير المؤمنين انها الى جنبها في التورية ما بينهما حرف الا من حاسب نفسه. رؤية التقصير في العمل

البخاري عن ابي بردة عامر بن ابي موسى قال قال لي عبد الله بن عمر هل تدري ما قال ابي لابيك قال قلت لا قال

فان ابي قال لابيك يا ابا موسى هل يسرك ان اسلامنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهجرتنا معه وجهادنا معه

وعملنا كله معه برد لنا وان كل عمل عملناه بعده نجونا منه كفافا راسا براس فقال ابوك لابي لا والله جاهدنا

بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلينا وصمنا وعملنا خيرا كثيرا واسلم على ايدينا بشر كثير وانا لنرجو ذلك

قال ابي ولكني والذي نفس عمر بيده لوددت ان ذلك برد لنا وان كل شيء عملناه بعده نجونا منه كفافا راسا

براس فقلت ان اباك والله كان خيرا من ابي. التوكل احمد بن حنبل عن ابي تميم الجيشاني سمع عمر يقول سمعت

النبي صلى الله عليه وسلم يقول لو انكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح

بطانا. التسبب بالاسباب مع اثبات التوكل مالك في قصة سرغ حين استقر راي عمر على الرجوع من الشام

اجل الوباء قال ابو عبيدة افرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا ابا عبيدة نعم نفر من قدر الله الى

قدر الله ارايت لو كانت لك ابل فهبطت واديا له عدوتان احدهما مخصبة والاخرى جدبة

اليس ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله. لا رد العطاء احمد

بن حنبل عن ابن عمر قال سمعت عمر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فاقول اعطه افقر اليه

مني حتى اعطاني مرة مالا فقلت اعطه افقر اليه مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذه فتموله وتصدق به

ما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل فخذه وما لا فلا تتبعه نفسك [illegible] ابيه

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] فانا البلي على اي حال اصبحت من شدة ورخاء فضل الاخوة في الله عز وجل قال ابو بكر

[illegible] عبدا احب في الله عز وجل ان عبدا [illegible] عبدا الكريم العام بعبد الله عز وجل [illegible]

[illegible] لقي الله عز وجل [illegible] كلمة بموالاة لاوليا الله عز وجل ومعاداة لاعدائه

[illegible] ابو طالب [illegible] ان امرهم [illegible] في الاسلام ولم يزالوا في [illegible] عددا وذلك نقص

[illegible] ابو طالب عن عمر بن الخطاب [illegible] عبد الله [illegible] ابو طالب قال اذا راى احدكم

ودا احبه فليمسك به فما اصيب بمثلك [illegible] حقوق على الاخوان ابو طالب [illegible] الى عمر بن

الخطاب [illegible] من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بردا بردا ثم صعد المنبر يوم جمعة فخطب الناس في حلة

منها والحلة عند العرب ثوبان من جنس واحد [illegible] احسن ربهم فقال الا اسمعوا [illegible] وعظ

الناس فقال سلمان فقال والله لا نسمع قال وما ذاك قال انك اعطيتنا ثوبا ثوبا [illegible] في حلة فقد

تفضلت علينا بالدنيا [illegible] قال عجلت يا ابا عبد الله رحمك الله اني كنت [illegible] الظن فاستعرت

برد [illegible] الله بن عمر [illegible] فقال سلمان الان نسمع [illegible] حقوق الاخوان ابو طالب

روي ان عمر خطب الناس فقال انشد الله عبدا علم في عيبا الا اخبرني به فقام [illegible] فقال [illegible] ان قال

وما هما رحمك الله قال تذيل بين بردين وتجمع بين الادامين قال فما ذيل بين بردين وما جمع بين ادامين

حتى لقي الله عز وجل [illegible] ابو عمر [illegible] عمر بالمال الذي بعث اليه ابو موسى وكان الف

الف درهم وفضلت منه فضلة فاختلفوا عليه حيث يضعها فقام خطيبا فحمد الله واثنى عليه فقال

يا ايها الناس قد بقيت لكم فضلة بعد حقوق للناس فما تقولون فيها فقام صعصعة بن صوحان وهو غلام

شاب فقال يا امير المؤمنين انما يشاور الناس فيما لم ينزل الله فيه قرآنا واما ما انزل الله به القرآن ووضعه

مواضعه فضعه في مواضعه التي وضعه الله فيها فقال صدقت انت مني وانا منك [illegible] قال عمر

في مجلس فيه المهاجرون والانصار ارايتم لو ترخصت في بعض الامور ما كنتم فاعلين فسكتوا فقال ذلك

دون او ملنا لو صرفتكم في بعض الامور ماذا كنتم فاعلين قال بشر بن سعد لو فعلت ذلك لقومناك تقويم

القدح فقال عمر انتم اذا انتم الالطف مع الاخوان الغزالي لقي ابو ... بن الخطاب فصافحه وقبل يده

وانتما يكليان الشعر ... روي الحمد ... ابو زبير افسبقه الزبير فقال سبقتك ورب الكعبة ثم تسابقا

مرة اخرى فسبقه عمر فقال سبقتك ورب الكعبة ترك المؤاخذة عند خوف الفتنة الغزالي كتب عمر الي

عامله ... الا فارسل اليه ... اوردوا ... ودا حفظ الغناء للمشائخ ابو طالب المكي ... لست علم

الي امرا انما ... احفظ ... المستعون للمطيبين ... انهم تنجلي لهم امور ... وحب النبي صلى الله عليه وسلم

البصري ... عبد الله بن هشام قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال له عمر

يا رسول الله انت احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده حتى اكون

احب اليك من نفسك فقال له عمر فانه الآن والله انت احب الي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر حفظ الله المومن اذا صدقت نيته ابو بكر عن عاصم بن عمر قال كان عمر يقول يحفظ الله المومن

كان عاصم بن ثابت بن الافلح نذر ان لا يمس مشركا ولا يمسه مشرك فحفظه الله ... كما منع منهم في حياته

الصدق في الاحوال والكذب فيها ابو بكر عن يحيى بن ربيعة قال قال عمر ان الفجور ... ورفع ... راسه

الي حاجبيه الا ان ... كذا وكشف ... معناه ان الحال الصادقة لا تزال كل حين تتزايد آثارها و

الحال الكاذبة كل حين تنقص آثارها تفاوت مراتب الاعمال بحسب تفاوت الاحوال احمد بن حنبل

عن فضالة بن عبيد يقول سمعت عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الشهداء ثلاثة رجل مومن

جيد الايمان لقي العدو فصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم هكذا يوم القيامة ورفع

رسول الله صلى الله عليه وسلم راسه حتى وقعت قلنسوته او قلنسوة عمر ورجل مومن جيد الايمان لقي العدو

فكانما يضرب ظهره بشوك طلح اتاه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مومن خلط عملا صالحا

وآخر سيئا لقي العدو فصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة لبس المرقع مالك عن

اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس رأيت عمر وهو يومئذ امير المومنين وقد رقع بين كتفيه برقع ثلاث

لبد بعضها فوق بعض در كشف المحجوب مذكور است از عمر مي آيد كه گفت بهترين جامها آن جامه كه مؤونت

او کمتر

الشفقة على خلق الله ابو الليث عن الشعبي عن عمر انه قال ان الله تعالى لا يرحم من لا يرحم ولا يغفر لمن لا

يغفر ولا يتوب على من لا يتوب (انتهى) وعن عمر [illegible] وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف [illegible] الواجب

القلب وبقي [illegible] عليه [illegible] وبكت [illegible] البيت [illegible] [illegible] رضي الله عنه قال ابن

من الاسلام [illegible] جميعا [illegible] عمر رضي الله عنه [illegible] الاسلام [illegible]

الله [illegible] عليه وسلم [illegible] المشركين عام الحديبية [illegible] اتى ابا بكر رضي الله عنه فقال اليس

برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال السنا بالمسلمين قال بلى اليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي

الدنية في ديننا فقال ابو بكر الزم غرزه فاني اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وانا اشهد انه

رسول الله ثم غلب عليه ما يجده حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له مثل ما قال لابي بكر واجابه النبي صلى الله

عليه وسلم كما اجابه ابو بكر رضي الله عنه قال انا عبد الله ورسوله لن اخالف امره ولن يضيعني قال وكان

عمر يقول فما زلت اصوم واتصدق واعتق واصلي من الذي صنعت يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به

رجوت ان يكون خيرا [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] على عبد الله بن ابي قال عمر فتحولت حتى قمت

في صدره وقلت يا رسول الله [illegible] القائل يوم كذا وكذا وعدد ايامه حتى قال اخر عني يا عمر اني خيرت

فاخترت وصلى عليه فعجبت لي وجرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم السماع ابو عمر عن خوات بن جبير خرجنا

حجاجا مع عمر بن الخطاب فسرنا في ركب فيهم ابو عبيدة بن الجراح وعبد الرحمن بن عوف فقال القوم غننا من شعر

ضرار فقال عمر دعوا ابا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت اغنيهم حتى كان

السحر فقال عمر ارفع لسانك فقد اسحرنا الفصل السادس في تثقيف امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي

الله عنه على منوال تربية النبي صلى الله عليه وسلم امته قال الله تعالى [illegible] ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة

وهذا التثقيف يكون تارة امرا بالواجب او المندوب ونهيا عن الحرام او المكروه وهو تارة ارشاد الى

تهذيب الباطن من الرذائل وتحليته بالفضائل وتارة [illegible] مجرد الصحبة وتكون تارة خطابا بالحاضرين

وتارة كتابا بالغائبين وقد اعتنى النبي صلى الله عليه وسلم بتهذيب عمر بن الخطاب كثيرا فمن ذلك

قول النبي صلى الله عليه وسلم حين راجع [illegible] عبد المطلب في [illegible] الصدقات مراجعة شديدة اما شعرت

بابن الخطاب ان علم الرجل بصوابه ومن ذلك ما روى الدارمي بسنده عن جابر ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه اتى رسول
الله صلى الله عليه وسلم بنسخة من التورية فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم يتغير فقال ابو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواء السبيل ولو كان
موسى حيا وادرك نبوتي لاتبعني البخاري عن ابي الدرداء رضي الله عنه قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه
وسلم اذ اقبل ابو بكر رضي الله عنه آخذا بطرف ثوبه حتى ابدى عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم
فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فابى
علي فاقبلت اليك فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسأل أثم ابو بكر فقالوا لا
فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثا على ركبتيه فقال يا رسول
الله والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابو بكر
صدقت وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركوا لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها البخاري عن ابن ابي مليكة
قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني
تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر
لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين آمنوا
لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية قال ابن الزبير فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه
الآية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه يعني ابا بكر السهروردي باسناده عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه
وسلم اتي بطعام وهو بمر الظهران فقال لابي بكر وعمر كلا فقالا انا صائمان فقال ارحلوا لصاحبيكم اعملوا
لصاحبيكم ادنوا فكلا يعني انكما ضعفتما بالصوم عن الخدمة فاحتجتما الى من يخدمكما فكلا واخدما انفسكما
ومن ذلك تمييز النبي صلى الله عليه وسلم له بين الغلطتين وتوجيهه اياه الفرق بينهما حتى حذق في التمييز وصار
محدثا ملهما وقد تقدم بعض ذلك في منقبته رضي الله عنه رعيته متواتر المعنى مسلم عن ابي هريرة قال

بينما عمر بن الخطاب يخطب الناس يوم الجمعة اذ دخل عثمان بن عفان فعرض به عمر فقال ما بال رجال يتأخرون بعد النداء

فقال عثمان يا امير المؤمنين ما زدت حين سمعت النداء ان توضأت ثم اقبلت فقال عمر والوضوء ايضا

الم تسمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل ابو بكر عن [illegible] الاودي ان عمر

بن الخطاب لما حضر قال ادعوا لي عليا وطلحة والزبير وعثمان وعبد الرحمن بن عوف وسعدا قال فلم يكلم احدا منهم

الا عليا وعثمان فقال يا علي لعل هؤلاء القوم يعرفون لك قرابتك من النبي وما آتاك الله من العلم والفقه فاتق الله وان وليت

هذا الامر فلا ترفعن بني فلان على رقاب الناس وقال لعثمان يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم يعرفون لك صهرك من

رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنك وشرفك فان انت وليت هذا الامر فاتق الله ولا ترفع بني فلان على

رقاب الناس فقال ادعوا لي صهيبا فقال صل بالناس ثلاثا وليجتمع هؤلاء الرهط فليخلوا فان اجمعوا على رجل فاضربوا

راس من خالفهم احمد بن حنبل عن [illegible] ان علي بن ابي طالب سبح بعد العصر ركعتين في [illegible]

فرآه عمر فتغيظ عليه ثم قال اما والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها ابو بكر عن اسلم

باسناده عن [illegible] انه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يدخلان

على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب

خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله ما من الخلق احد احب الينا من ابيك وما من احد احب الينا بعد ابيك منك

وايم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤها فقالت

تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا

راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر مالك عن نافع ان اسلم

مولى عمر ان عمر بن الخطاب رأى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال عمر ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة

فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدي بكم الناس فلو ان رجلا جاهلا رأى

هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا

من هذه الثياب المصبغة احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لطلحة بن عبيد الله

ما لي اراك قد شعثت واغبررت منذ توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلك ساءك يا طلحة امارة ابن

ثم قال معاذ الله اللهم ... الا افر من ذلك اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الى الامم ...
تعقبها ... الموت الا وجد بعضها بعضا ... ٥ وكانت ... البقية
علم رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فلم يخبرني بها فذلك الذي ... فقال عمر ما لا علمها قال
... قال ... التي ... الا الله قال طلحة صدقت ما لك مع عبد الله بن ... عمر
... عمر بن الخطاب اني مصبح على ظهر فاصبحوا عليه فقال ابو عبيدة افرارا من قدر الله فقال له لو غيرك قالها
يا ابا عبيدة نعم نفر من قدر الله الى قدر الله ارايت لو كانت لك ابل فهبطت واديا له عدوتان احداهما
خصبة والاخرى جدبة اليس ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله
الا كتب ابو عبيدة بن الجراح الى عمر يذكر له جموعا من الروم وما يتخوف منهم فكتب اليه عمر اما بعد فانه مهما
نزل بامرئ عبد مؤمن من منزل شدة يجعل الله بعده فرجا وانه لن يغلب عسر يسرين وان الله تعالى يقول في كتابه يا
ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون المحب الطبري عن عروة بن رويم اللخمي
قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح كتابا يقرؤه على الناس بالجابية اما بعد فانه لا يقيم امر الله
في الناس الا حصيف العقدة بعيد الغرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في
الله لومة لائم والسلام وفي رواية ولا يحابي في الحق على قرابة مكان ولا يحنق في الحق على جرة حصيف
العقدة اي مستحكمها فقد تحصف الشيء استحكم والحصيف الرجل المستحكم العقل ويكون بذلك عمر الا تستند في
الله وقوة الا بالله العزة الا ... المحب الطبري كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح اما بعد فاني
كتبت اليك كتابا لم آلك ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بافضل حظك اذا حضرك
الخصمان فعليك بالبينات العدول والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه
وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به راسا واحرص
على الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك ابو بكر عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر ان عبد الرحمن بن عوف
جارية له كان يقع عليها قبل ان يستبرئها فظهر بها حمل عند الذي اشتراها فخاصمه الى عمر فقال عمر كنت تقع
عليها قال نعم قال فبعتها قبل ان تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك بخليق فدعا القافة فنظروا اليه فالحقوه

بن احمد بن حنبل عن عباية بن رفاعة قال بلغ عمر ان سعدا لما بنى القصر قال انقطع الصويت فبعث اليه محمد بن مسلمة
فلما قدم اخرج زنده واورى ناره وابتاع حطبا بدرهم وقيل لسعد ان رجلا فعل كذا وكذا فقال ذاك
محمد بن مسلمة فخرج اليه فحلف بالله ما قاله فقال نؤدي عنك الذي تقوله ونفعل ما امرنا به فاحرقه ثم [illegible]
عليه ان يزوده فابى فخرج فقدم على عمر فهجر اليه فسار ذهابه ورجوعه تسع عشرة فقال لولا حسن الظن بك
لرأينا انك لم تؤد [illegible] وحلف بالله ما قاله قال فهل زودك شيئا قال لا قال
فما منعك ان تزودني انت قال اني كرهت ان آمر لك فيكون لك البارد ويكون لي الحار وحولي اهل المدينة قد
قتلهم الجوع وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يشبع الرجل دون جاره. المحب الطبري عن سفيان بن
عيينة ان [illegible] كتب الى عمر وهو على الكوفة يستأذنه في بناء منزل يسكنه فكتب اليه ابن ما يسترك
من الشمس ويكنك من الغيث. القلعي عن سليمان بن حنظلة قال اتينا ابي بن كعب نتحدث اليه فلما قام قمنا
نمشي خلفه فرهقنا عمر فتبعه فضربه عمر بالدرة قال فاتقاه بذراعيه فقال يا امير المؤمنين ما تصنع قال وما
ترى فتنة للمتبوع مذلة للتابع. الدارمي عن محمد بن سيرين قال قال عمر لابن مسعود الم انبأ او نبئت انك
تفتي ولست بامير ولّ حارها من تولى قارها. الدارمي عن تميم الداري قال تطاول الناس في البناء في زمن عمر فقال
عمر يا معشر العريب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده
قومه على الفقه كان حياة له ولهم ومن سوده قومه على غير فقه كان هلاكا له ولهم. الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال
لما قبض النبي صلى الله عليه وسلم واستخلفوا ابابكر رضي الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى
اليمن فاستعمل ابو بكر رضي الله عنهما على الموسم فلقي معاذا بمكة ومعه رقيق فقال ما هؤلاء فقال هؤلاء اهدوا لي
وهؤلاء لابي بكر فقال له عمر اني ارى لك ان تأتي بهم ابابكر قال فلقيه من الغد فقال يا ابن الخطاب لقد رأيتني
البارحة وانا انزو الى النار وانت آخذ بحجزتي وما اراني الا مطيعك قال فاتى بهم ابابكر فقال هؤلاء
اهدوا لي وهؤلاء لك قال فانا قد سلمنا لك هديتك فخرج معاذ الى الصلاة فاذا هم يصلون خلفه فقال معاذ
لمن تصلون قالوا لله عز وجل قال فانتم له فاعتقهم. ابو حنيفة عن حذيفة بن اليمان انه تزوج يهودية
بالمدائن فكتب اليه عمر بن الخطاب ان خل سبيلها فكتب اليه احرام هي يا امير المؤمنين فكتب اليه

اعلم ملكك الله انه لا ينفع كتابي حتى تحلي بسبيلها فاني اخاف ان تقتدي بك المسلمون فيجيئوا ... اهل القدمة ...
... في ذلك فتنة للمسلمين ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد فان اسعد
الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فيرتع عمالك
فيكون مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما حتفها
في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى ابي موسى الاشعري انك لن تنال الآخرة بشيء
افضل من الزهد في الدنيا ... ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان القضاء
فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم اذا ادلي اليك بحجة وانفذ الحق اذا وضح فانه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ له
آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك
البينة على من ادعى واليمين على من انكر والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا ولا يمنعك
قضاء قضيته بالامس فراجعت فيه نفسك فهديت فيه لرشدك ان تراجع الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق
خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما يختلج في صدرك مما لم يبلغك في الكتاب والسنة واعرف الامثال
والاشباه ثم قس الامور عند ذلك فاعمد الى احبها الى الله عز وجل واشبهها بالحق فيما ترى واجعل
للمدعي بينة امدا ينتهي اليه فان احضر بينته اخذت له بحقه والا وجهت القضاء عليه فان ذلك اجلى
للعمى وابلغ في العذر المسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجربا في شهادة زور او
ظنينا في ولاء او وراثة ان الله تولى منكم السرائر ودرأ عنكم بالبينات واياك والقلق والضجر
والاذى بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله بها الاجر ويحسن بها الذخر فانه
من تصلح نيته فيما بينه وبين الله تعالى ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم
الله تعالى منه غير ذلك شانه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن رحمته والسلام عليك
وروي انه كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان للناس نفرة عن سلطانهم فاعوذ بالله ان تدركني
واياك عمياء مجهولة وضغائن محمولة واهواء متبعة ودنيا مؤثرة اقم الحدود واجلس للمظالم ولو
ساعة من نهار واذا عرض لك امران احدهما لله والآخر للدنيا فابدأ بعمل الآخرة فان الدنيا

تفنى

ففي والاكثر وتبقي وكن منهلا مستعدا وجعل على عفو واغضب الفساق واجعلهم يدا يدا ورجلا رجلا فما

لا ان تقضيهم الى ما يرتضيه الله بالمعروف فاذا ما ذهبوا الى الشيطان فاضربهم بالسيف حتى يفيئوا الى

امر الله ويكونوا جميعا مسلمين الى الاسلام وتعهد المغني اذا خرجت تدعو بالعصبة وانى والله اعلم ان صفة ما تبع

ابدا بين غير اهله ولا اتبع فيما بعد قط فلا وانك كما بينها لكم ضربا وعقوبة حتى يفيئوا [illegible]

والصدق بيان ابن عقبة منهم [illegible] وعد مرضى المسلمين واشهد جنائزهم وافتح لهم بابك وباشر امورهم

بنفسك فانما انت رجل منهم غير ان الله جعلك اثقلهم حملا وقد بلغني انه فشا لك ولاهل بيتك هيئة في

لباسك ومطعمك ومركبك ليس للمسلمين مثلها فاياك يا عبد الله بن قيس ان تكون بمنزلة البهيمة التي

مرت بواد خصب فلم يكن لها هم الا السمن وانما حتفها في السمن واعلم ان للعامل مردا الى الله فاذا

زاغ العامل زاغت رعيته وان اشقى الناس من شقيت به رعيته والسلام ابو بكر عن [illegible] قال

قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى اما بعد فان القوة في العمل ان لا تؤخروا عمل اليوم لغد فانكم اذا

اذا فعلتم ذلك تداركت عليكم الاعمال فلم تدروا بايها تأخذون فاضعتم فاذا خيرتم بين امرين احدهما

للدنيا والاخر للآخرة فاختاروا امر الآخرة على امر الدنيا فان الدنيا تفنى وان الآخرة تبقى وكونوا

من الله على وجل وتعلموا كتاب الله فانه ينابيع العلم وربيع القلوب وكتب ابو موسى الاشعري ان فيما

قبلنا [illegible] فكتب الى ابي موسى [illegible] وكتب فكتب اليه عمر ليس

[illegible] وقد وضعهم الله فلا ان تستقصي في العدل وقد [illegible]

انا سلام [illegible] وقد امرنا بان يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون فكتب الى ابي موسى ان [illegible]

[illegible] فكتب [illegible] والسلام وكتب الى معاوية اياك والاحتجاب دون الناس وادن الضعيف

وادنه حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك اذنه وضعف قلبه وترك حقه

وكتب الى سعد بن ابي وقاص يا سعد سعد بني اهيب ان الله اذا احب عبدا حببه الى خلقه فاعتبر منزلتك من

الله بمنزلتك من الناس واعلم ان ما لك عند الله مثل ما لله عندك وسأل رجلا عن شيء فقال الله اعلم فقال

قد شقينا ان كنا لا نعلم ان الله اعلم اذا سئل احدكم عما لا يعلم فليقل لا ادري وقال عمر [illegible] رحمه الله

عنده ولحما معلقا فقال ما هذا اللحم قال اشتهيت فاشتريت فقال اوكلما اشتهيت شيئا اشتريته كفى

بالمرء اسرافا ان ياكل كل ما اشتهاه ومر عمر رضي الله عنه على مزبلة فنادى بعض اصحابه فقال هذه دنياكم التي تحرصون

عليها [illegible] من كثر ضحكه قلت هيبته ومن مزح استخف به ومن اكثر من شيء عرف به

ومن كثر كلامه كثر سقطه ومن كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه وقال رضي الله عنه

[illegible] اتق الله يقيك واقرض الله يجزك واشكره يزدك واعلم انه لا [illegible]

[illegible] ولا عمل لمن لا نية له وكتب عمر رضي الله عنه الى عمرو بن العاص وهو عامله على مصر اما بعد فقد بلغني انه

فشت لك فاشية من ابل وغنم وخدم وغلمان ولم يكن لك قبل مال ولا ذلك من رزقك فانى لك هذا ولقد كان لي من

السابقين الاولين من هو خير منك ولكني استعملتك لغنائك فاذا كان عملك لك وعلينا لم نؤثرك على انفسنا فاكتب الي

من اين مالك وعجل والسلام فكتب اليه عمرو بن العاص قرات كتاب امير المؤمنين ولقد صدق

فاما ما ذكره من مالي فاني قدمت بلدة الاسعار فيه رخيصة واني [illegible] كثيرة فجعلت فضول ما حصل

من ذلك فيما ذكره امير المؤمنين والله يا امير المؤمنين لو كانت خيانتك لنا حلالا ما خناك حيث ائتمنتنا

فاقصر عنا عناك فان لنا احسابا اذا رجعنا اليها اغنتنا عن العمل لك واما من كان عندك من

السابقين الاولين فهلا استعملتهم فوالله ما دفعت لك بابا فكتب عمر اما بعد فاني لست من تسطيرك

وتشقيقك الكلام في شيء انكم معشر الامراء اكلتم الاموال واخلدتم الى الاعذار فانما تاكلون النار

وتورثون العار وقد وجهت اليك محمد بن مسلمة ليشاطرك ما في يديك والسلام فلما قدم عليه محمد

اتخذ له طعاما وقدمه اليه فابى ان ياكل فقال ما لك لا تاكل طعامنا قال انك عملت لي طعاما هو تقدمة

للشر ولو كنت عملت لي طعام الضيف لاكلته فابعد عني طعامك واحضر لي مالك فلما كان الغد احضره ماله

فجعل محمد ياخذ شطرا ويعطي عمرو شطرا فلما راى عمرو ما حاز محمد من المال قال يا محمد اقول قال قل ما تشاء

قال لعن الله يوما كنت فيه واليا لابن الخطاب والله لقد رايته ورايت اباه وعلى كل واحد منهما عباءة

قطوانية مؤتزرا بها ما تبلغ مابض ركبتيه وعلى عنق كل واحد منهما حزمة من حطب والعاص بن وائل

في مزرورات الديباج فقال ايها يا عمرو فعمر والله خير منك واما ابوك وابوه ففي النار وعمر

لولا

لولا ما دخلت فيه من الاسلام لالفيت مغفلا بهاة يتبرك عنزها ويسود بكرها قال لعمر بعثت ما كتم
علي قال احمد بن حنبل عن ابن عباس ذكر لعمر بن الخطاب ان سمرة باع خمرا قال قاتل الله سمرة ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها الخلد ... عن عياض الاشعري
قال شهدت اليرموك وعلينا خمسة امراء ابو عبيدة بن الجراح ويزيد بن ابي سفيان وابن حسنة وخالد بن
الوليد وعياض وليس عياض هذا بالذي حدث سماكا قال وقال عمر اذا كان قتال فعليكم ابو عبيدة قال
فكتبنا اليه انه قد جاش الينا الموت واستمددناه فكتب الينا انه قد جاءني كتابكم تستمدوني واني ادلكم على
من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلى الله عليه وسلم قد نصر يوم بدر في اقل من عدتكم و
اذا اتاكم كتابي هذا فقاتلوهم ولا تراجعوني قال فقاتلناهم فهزمناهم وقتلناهم اربع فراسخ الغزالي اطلع عمر على يزيد
بن ابي سفيان وهو يأكل الوان الطعام فقال عمر لمولاه اذا علمت انه قد حضر عشاؤه فاعلمني فاعلمه فدخل فقرب
عشاءه فجاء بثريد لحم فاكل معه عمر ثم قرب الشواء وبسط يزيد يده وكف عمر يده وقال الله الله يا يزيد بن
ابي سفيان اطعام بعد طعام اما والذي نفس عمر بيده لئن خالفتم عن سنتهم ليخالفن الله بكم عن طريقهم ابو عمر قال
عمر اذ دخل الشام ورأى معاوية هذا كسرى العرب كان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال له
انت صاحب الموكب العظيم قال نعم يا امير المؤمنين قال مع ما يبلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات
ببابك قال مع ما يبلغك من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بارض جواسيس العدو بها كثير فيجب ان نظهر من
عز السلطان ما نرهبهم به فان امرتني فعلت وان نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما اسألك عن شيء
الا تركتني في مثل رواجب الضرس ان كان حقا ما قلت انه لرأي اريب وان كان باطلا انها لخدعة اديب
قال فمرني يا امير المؤمنين قال لا آمرك ولا انهاك فقال عمرو يا امير المؤمنين ما احسن ما اصدر الفتى عما اوردته
فيه فقال لحسن مصادره وموارده جشمناه ما جشمناه الطبري عن ابي عوانة قال كتب عمر بن الخطاب
الى عبد الله بن عمر اما بعد فانه من اتقى الله وقاه ومن توكل عليه كفاه ومن اقرضه جزاه ومن شكره زاده
ولتكن التقوى عماد عملك وجلاء قلبك فانه لا عمل لمن لا نية له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له ودرس
ابن قال ثم خطب يا معشر ... يا جبريه ... سلطوا الدعوة على اهل الدنيا ... ارباب الامرة والخلافة فانه سخطة

زين الملك [illegible] كما يكسب على الصلاة ومعتمدة للمحبوبة للسوا ان الله يبغض الحبر السمين

حبر بالعصر [illegible] فانه ادنى من الصلاح وابعد من السرف واقوى على عبادة الله ولن يهلك عبد حتى

يؤثر شهوته على دينه وقال تعلموا ان الطمع فقر وان اليأس غنى ومن يئس من شيء استغنى عنه والتؤدة في كل

شيء خير الا ما كان من امر الآخرة ومن اتقى الله يتقه ومن توكل على الله يكفه ما يريد ولا يوم القيامة [illegible]

عليه بالخير [illegible] وروي ان عمر خطب فقال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبقى ويفنى ما سواه والذي بطاعته

ينفع اولياءه وبمعصيته يضر اعداءه انه ليس لهالك هلك عذر في تعمد ضلالة حسبها هدى ولا في ترك حق حسبه

ضلالة وقد ثبتت الحجة وصحت الطريقة وانقطع العذر ولا حجة على الله عز وجل الا انما حق ما ادب الراعي

رعيته ان يتعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم له وانما علينا ان نأمركم بما امركم

الله به من طاعته وننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا

نبالي على من مال الحق ليتعلم الجاهل ويتعظ المفرط ويقتدي المقتدي وقد علمت ان اقواما يتمنون في

انفسهم ويقولون نحن نصلي مع المصلين ونجاهد مع المجاهدين الا ان الايمان ليس بالتمني ولكنه بالحقائق

فمن قام على الفرائض وسدد نيته واتقى الله فذلكم الناجي ومن زاد اجتهادا وجد عند الله مزيدا وانما

المجاهدون الذين جاهدوا انفسهم واجتنبوا المحارم الا ان الامر جد وقد يقاتل اقوام لا يريدون

الا الاجر وان الله رضي منكم باليسير واثابكم على اليسير الكثير الوظائف الوظائف ادوها تؤدكم الى

الجنة السنة السنة الزموها تنجكم من البدعة تعلموا ولا تعجزوا فانه من عجز تكلف وان شرار الامور محدثاتها

وان الاقتصاد في السنة خير من الاجتهاد في الضلالة فافهموا ما توعظون به فان الحريب من حرب دينه وان السعيد

من وعظ بغيره وعليكم بالسمع والطاعة فان الله قضى لها بالخير واياكم والتفرق والمعصية فان الله قضى

لها بالذلة اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم لي ولكم اخرجه الطبري عن سالم بن عبد الله بن عمر قال كان عمر اذا

نهى الناس عن امر دعا اهله فقال اني نهيت الناس عن كذا وكذا وانما ينظر الناس اليكم نظر الطير الى اللحم فان

وقعتم وقع الناس وان هبتم هاب الناس وانه والله لا يقع احد منكم في شيء نهيت الناس عنه الا ضاعفت له

العقوبة لمكانه مني اخرجه الطبري [illegible] وقال كنا نلزم [illegible] مع [illegible] عمر [illegible]

افا

اتاه فخرج إلى الشام فسأل عنه فبعث به وقدم عليه فقال أخبرني ما قال لك الشيطان قال إنه قال إن كنت كاذبا
حتى وقع في الخزف فقال اذا رعبت اللوم فأذن فكتب إليه بعد خروجه بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم
غافر الذنب وقابل التوب إلى ثم عاتبه بعد ذلك وعذله فلما قرأ الكتاب بكى وقال صدق الله ونصح عمر فتاب

الفصل الثالث في بيان سلسلة الصحبة الصوفية المتوارثة من النبي صلى الله عليه وسلم إلى يومنا هذا
أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه ولنذكر ههنا سلسلة أهل العراق فإنهم أكثر المسلمين عددا فسلسلة الصحبة الصوفية
والمقدم ههنا مقدمة لابد من استحضارها وهي أن الناس في زمن الصحابة والتابعين وأتباعهم لم يكن لهم ما لأهل زماننا
من التقيد بالبيعة ولا بالخرقة إنما كان ذلك بالصحبة وما كانوا يقتصرون على شيخ واحد ولا سلاسلهم واحدة بل
أخذ بعضهم صحبة كثيرة وتختلط السلاسل وتتعدد فكل سلسلة من سلاسلهم ترتقي إلى واحد بعينه من الصحابة لا
نلخص سلسلة بالاعتبار من صحبة أعرف فيهم بأنه صحب واحدا منهم في نفوسهم أو شهر بينهم بأنهم أصحاب فلان حيث
ذلك كان سببا لهم أو طول صحبتهم مع واحد منهم أو [illegible] أبو طاهر الشيخ حسن العجيمي قال سألت شيخي الشيخ
عيسى المغربي فقلت له يكون للطالب شيخ يأخذ عنه فهل له أن يأخذ شيئا آخر قال إلا واحد والأعلم
وإذا تمهدت هذه النكتة فاعلم أن عبد الله بن مسعود من كبار الصحابة وممن بشره النبي صلى الله عليه وسلم بشارات
عظيمة واستخلف في أمته بعده في قراءة القرآن والفقه والموعظة وكان رضي الله عنه الزم الصحابة بصحبة النبي صلى الله عليه
وسلم وخدمته وكان يعرف في الصحابة بصاحب السواد واحب السواك والمطهرة وشهد له رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالجنة رواه ابن عبد البر من طريق معاذ الثوري في حديث العشرة المبشرة وقال خذوا القرآن من أربعة
منهم ابن أم عبد فبدأ به ثم ذكر آخرين وقال تمسكوا بعهد ابن أم عبد وقال رضيت لكم ما رضيه ابن أم عبد وسخطت لكم
ما سخط ابن أم عبد وقال له أنت من أهل هذه الآية ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا
رواه الترمذي وشهد له حذيفة كما روى البخاري عن عبد الرحمن بن يزيد قال قلنا لحذيفة أخبرنا برجل قريب السمت
والهدي والدل من رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى نأخذ عنه فقال ما أعلم أحدا أقرب سمتا وهديا ودلا من رسول
الله صلى الله عليه وسلم حتى يواريه جدار بيته من ابن أم عبد وشهد له عمر في كتابه إلى أهل الكوفة حيث كتب إليهم إني
بعثت إليكم عمارا أميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من أصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم من اهل بدر رضا فقد اهابها وصحوا به قولها وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي وقال عمر فيه كنيف ملئ علما الا ان
ذلك كله مما قصد التخصيص به وموضع ذلك صحبه امير المومنين عمر بن الخطاب وشهد بانه مهجة في نفسه الوجه وقال
ابن مسعود لو وضع علم احياء العرب في كفة ميزان ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر ولقد كانوا يرون انه ذهب
بتسعة اعشار العلم ولمجلس كنت اجلسه من عمر اوثق في نفسي من عمل سنة وهو القائل لو سلك الناس واديا وسلك عمر
شعبا لسلكت شعب عمر ولما مات عتبة بن مسعود بكى عليه اخوه عبد الله فقيل له اتبكي فقال نعم اخي في النسب وصاحبي
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم واحب الناس الي الا ما كان من عمر بن الخطاب ولعبد الله بن مسعود اصحاب يعرفون باصحاب
عبد الله بن مسعود ليس لهم سمة الا هذا صحبوه طويلا ما صحبوه جميلا واثنوا عليه جزيلا منهم مسروق وعلقمة بن قيس والاسود
بن يزيد النخعي وعمرو بن ميمون الاودي والربيع بن خثيم ومرة الطيب ولهؤلاء اصحاب يعرفون ليس لهم سمة الا اصحاب
عبد الله بن مسعود منهم ابراهيم النخعي وابو اسحاق السبيعي والاعمش ومنصور وصحبهم سفيان الثوري طويلا واثنى عليهم جزيلا
وكذلك الفضيل بن عياض صحب سفيان الثوري وجماعة منهم [illegible] ابو سليمان الداراني وابراهيم بن ادهم البلخي وصحب داود
الطائي معروف وصحبه السري السقطي وصحب جنيد البغدادي السري وسلسلة اشهر من ان يحتاج الى بيانه ولنذكر بعض ما تيسر
لنا من روايات عبد الله واصحابه وغيرهم اخرج ابو بكر بن ابي شيبة حكم عبد الله ومواعظه منها هذه التي نذكرها
يحسب المرء من العلم ان يخاف الله ويحسبه من الجهل ان يعجب بعلمه وقال من اراد الآخرة اضر بالدنيا ومن اراد
الدنيا اضر بالآخرة يا قوم فاضروا بالفاني للباقي وقال من استطاع منكم ان يجعل كنزه في السماء حيث لا ياكله
السوس ولا يناله السرق فليفعل فان قلب الرجل مع كنزه واوصى ابنه عبد الرحمن فقال اوصيك بتقوى الله
وليسعك بيتك واملك عليك لسانك وابك على خطيئتك وقال لوددت اني اعلم ان الله غفر لي ذنبا من ذنوبي
واني لا ابالي اي ولد آدم ولدني وقال ان الجنة حفت بالمكاره وان النار حفت بالشهوات فمن اطلع الحجاب واقع ما
وراءه وقال مثل المحزون من الحال مثل قوم نزلوا منزلا ليس بهم حطب ومعهم لحم فلم يزالوا يلتقطون حتى جمعوا
ما انضجوا به لحمهم وقال لا تتبعوا احدا من الناس دينكم فان الرجل يعجبك اليوم ويسوءك غدا ويسوءك اليوم ويعجبك
غدا وان العباد يعيرون والله يغفر الذنوب يوم القيمة والله لعجب [illegible] يوم ياتيه من آدم واحد [illegible]
في الارض في يوم فاتت [illegible] فان كانت لدعة كانت بها [illegible] كانت بها وقال

ووددت أني من الدنيا فرد كالغادي الراكب الرائح. وقال كفى بخشية الله علماً وكفى بالاغترار به جهلاً. وقال والذي
لا إله غيره ما أصبح عند آل عبد الله شيء يرجو أن يعطيهم الله به خيراً أو يدفع عنهم سوءاً إلا أن الله قد علم أن عبد الله
لا يشرك به شيئاً. وقال والذي لا إله غيره ما يضر عبداً يصبح على الإسلام ويمسي عليه ما أصابه من الدنيا. وخرج أصحاب
ابن مسعود والعرب إلى ... يبتغي أن يجيء في البيوت ليعلمن أطلعكم الوقت فأتى أبو عبد الرحمن ... ثم جيئها
ثم أتى في اليوم الثالث فيها. وقال إني لا أخاف عليكم في الخطأ ولكني أخاف عليكم في العمد لا أخاف عليكم
أن تستقلوا أعمالكم ولكني أخاف عليكم أن تستكثروها. وقال دعوا الحكاكات فإنها الإثم. وقال المؤمن يرى ذنبه كأنه
صخرة يخاف أن تقع عليه والمنافق يرى ذنبه كذباب مر على أنفه فطار. ثم قال قولوا خيراً تعرفوا به
واعملوا به تكونوا من أهله ولا تكونوا عجلاً مذاييع بذراً. وقال لو وقفت بين الجنة والنار فقيل لي اختر من أيهما تكون أحب إليك
أو تكون رماداً لاخترت أن أكون رماداً. وقال لا تعنتوا فتهلكوا. وقال وددت أني صولحت على تسع سيئات
وحسنة. وقال المؤمن مألف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف. وقال إن الله يعطي الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي
الإيمان إلا من يحب فإذا أحب الله عبداً أعطاه الإيمان. وقال يعرض الناس يوم القيامة على ثلاثة دواوين ديوان
فيه الحسنات وديوان فيه النعيم وديوان فيه السيئات فيقابل بديوان الحسنات ديوان النعيم فيستفرغ النعيم
الحسنات وتبقى السيئات مشيئتها إلى الله إن شاء عذب وإن شاء غفر. وقال تعلموا تعلموا فإذا علمتم فاعملوا
وقال إن هذا الزي حتى تشبه القلوب القلوب. وقال إن من رأس التواضع أن ترضى بالدون من شرف المجلس
وأن تبدأ بالسلام من لقيت. وقال أنتم أكثر صياماً وأكثر صلاة وأكثر اجتهاداً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهم كانوا خيراً منكم قالوا لم يا أبا عبد الرحمن قال كانوا أزهد في الدنيا وأرغب في الآخرة. وقال إن هذه القلوب أوعية
فاشغلوها بالقرآن ولا تشغلوها بغيره. وكان يقول في خطبته إن أصدق الحديث كلام الله وأوثق العرى كلمة
التقوى وخير الملل ملة إبراهيم وأحسن القصص هذا القرآن وأحسن السنن سنة محمد وأشرف الحديث ذكر الله وخير الأمور
عزائمها وشر الأمور محدثاتها وأحسن الهدى هدي الأنبياء وأشرف الموت قتل الشهداء وأعمى العمى الضلالة
بعد الهدى وخير العلم ما نفع وخير الهدى ما اتبع وشر العمى عمى القلب واليد العليا خير من اليد السفلى وما قل
وكفى خير مما كثر وألهى ونفس تنجيها خير من إمارة لا تحصيها وشر المعذرة عند حضرة وشر الندامة ندامة يوم

[illegible] ومنهم من لا يأتي الصلوة الا دبرا ومن الناس من لا يذكر الله الا مهاجرا واعظم الخطايا اللسان
الكذوب وخير الغنى غنى النفس وخير الزاد التقوى وراس الحكمة مخافة الله وخير ما القي في القلب اليقين والريب
من الكفر والنياحة من عمل الجاهلية والغلول من جمر جهنم والكنز كي من النار والشعر من مزامير ابليس والخمر جماع الاثم
والنساء حبالة الشيطان والشباب شعبة من الجنون وشر المكاسب كسب الربا وشر المأكل مال اليتيم والسعيد
من وعظ بغيره والشقي من شقي في بطن امه وانما يكفي احدكم ما قنعت به نفسه وانما يصير الى موضع اربع اذرع والامر
باخره وملاك العمل خواتيمه وشر الروايا روايا الكذب وكل ما هو ات قريب وسباب المؤمن فسوق وقتاله كفر
واكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه ومن يتال على الله يكذبه ومن يغفر يغفر الله له ومن يعف يعف الله عنه
ومن يكظم الغيظ ياجره الله ومن يصبر على الرزايا يعقبه الله ومن يعرف البلاء يصبر عليه ومن لا يعرفه ينكره ومن يستكبر
يضعه الله ومن يبتغ السمعة يسمع الله به ومن ينو الدنيا تعجزه ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذبه
وقال اتقوا الله حق تقاته ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا ينسى وان يشكر فلا يكفر وانا لا [illegible]
على حبه [illegible] وانت صحيح شحيح تامل العيش وتخاف الفقر وفضل صلوة الليل على صلوة النهار كفضل صدقة السر على صدقة
العلانية وقال لا تنفع الصلوة الا من اطاعها ثم قرا ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر
فقال ذكر الله العبد اكبر من ذكر العبد لربه وقال كفى بالمرء من الشقاء [illegible] ان يبيت وقد
بال الشيطان في اذنه فيصبح لم يذكر الله وقال [illegible] اليوم احد منا الا وهو ضيف وماله عارية فالضيف
مرتحل والعارية مؤداة وقال محسود عليه في الدنيا [illegible] عليه في الاخرة مقتور عليه في الدنيا مغبوط
عليه في الاخرة [illegible] عليه في الدنيا مقتور عليه في الاخرة مستريح ومستراح وقال التوبة النصوح ان يتوب
ثم لا يعود وقال اني لامقت الرجل ان اراه فارغا ليس في شيء من عمل الدنيا ولا من عمل الاخرة اخبرنا [illegible] عن
مسروق قال اتي عبد الله بشراب فقال اعطه علقمة قال اني صائم ثم قال اعطه الاسود فقال اني صائم ثم اخذه
فشربه ثم تلا هذه الاية يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار اخبرنا ابو بكر عن ابن ابي يعلى قال كان الربيع بن خثيم
اذا مر بالمجلس يقول قولوا خيرا وافعلوا خيرا ودوموا على صالحة ولا تقس قلوبكم ولا يتطاول عليكم الامد
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون اخبرنا ابو بكر عن ابن ابي يعلى قال كان الربيع اذا قيل له كيف اصبحت

يقول اصبحنا ضعفاء مذنبين ناكل ارزاقنا وننتظر آجالنا ابو بكر عن ابي يعلى عن ربيع قال احب ما سأل
العبد ربه بعد الذنب تقضيت على نفسك ... غضبت على نفسك ... وما استعد العبد لربه فقد ادبت ...
وادوا عليك ابو بكر عن بكر بن ماعز قال قال الربيع بن خثيم يا بكر اخزن عليك لسانك الا مما لك ولا عليك
فاني اتهمت الناس على ديني اطع الله فيما علمت وما استؤثر به عليك فكله الى عالمه لانا عليكم في العمد اخوف
مني عليكم في الخطأ ما خيركم اليوم بخير ولكنه خير من آخر شر منه ما تتبعون الخير كل اتباعه ولا تفرون من الشر
حق فراره ما كل ما انزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم ادركتم ولا كل ما تقرءون تدرون ابو بكر عن ابيه عن ...
الربيع بن خثيم قال اقلوا الكلام الا بتسع تسبيح وتهليل وتكبير وتحميد وسؤالك الخير وتعوذك من الشر
امرك بالمعروف ونهيك عن المنكر وقراءة القرآن ابو بكر عن الشعبي قال ما جلس الربيع بن خثيم في مجلس
منذ تأزر بازار ... قال اخاف ان يظلم رجل فلا انصره او يفتري رجل على رجل فاكلف عليه الشهادة ولا اغض
البصر ولا اهدي السبيل او يقع الحامل فلا احمل عليه ابو بكر عن سعيد بن جبير عن مسروق قال ما من الدنيا شيء آسى عليه
الا السجود لله ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان المرء لحقيق ان يكون له مجالس يخلو فيها يذكر فيها ذنوبه فيستغفر
منها ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان احسن ما اكون ظنا حين يقول الخادم ليس في البيت قفيز ولا
درهم ابو بكر عن ابي الضحى عن مسروق قال اقرب ما يكون العبد الى الله وهو ساجد ابو بكر عن هلال بن يساف
قال قال مسروق من سره ان يعلم علم الاولين والآخرين وعلم الدنيا فليقرأ سورة الواقعة ابو بكر عن عامر
... كان يجلس الى مسروق يعرف وجهه ولا يسمى اسمه قال فتبعه قال فكان في آخر ... فقال انك
قريع القرآن ... وانك ... ومن شين فلا تحدثن نفسك بفقر ولا طول امل ابو بكر
عن مسلم عن مسروق قال بحسب المرء من الجهل ان يعجب بعمله وبحسبه من العلم ان يخشى الله ابو بكر عن مسلم عن مسروق قال
كان رجل بالبادية له كلب وحمار وديك قال فالديك يوقظهم للصلاة والحمار ينقلون عليه الماء وينقلون
ويحمل لهم خباءهم والكلب يحرسهم قال فجاء الثعلب فاخذ الديك فحزنوا لذهاب الديك وكان الرجل صالحا فقال عسى ان
يكون خيرا قال فمكثوا ما شاء الله ثم جاء ذئب فشق بطن الحمار فقتله فحزنوا لذهاب الحمار فقال الرجل الصالح
ان يكون خيرا ثم مكثوا بعد ذلك ما شاء الله ثم اصيب الكلب فقال الرجل الصالح عسى ان يكون خيرا فلما اصبحوا فاذا

وقد بسي من حولهم بقلوبهم قال فاما هؤلاء فاولئك ما كان عندهم من الصوت واللغط ولم يكن عند الصحابة
[illegible] فى ذهب كلهم وحالهم ودينهم الذهبي عن حصين قال لنا مرة بقال عنه فقال لا مرة الطيب [illegible]
عليه قد جعله منذ اثنتي عشرة سنة ابو بكر عن الاعمش عن عمارة في الاسود قال ما كان الا راهبا من الرهبان
ابو بكر عن الشعبي قال ... عن الاسود قال كان صواما قواما ابو بكر عن ... عن مرة [illegible]
من الرهبان ابو بكر عن ابي معمر قال دخلنا على عمرو بن شرحبيل فقال انطلقوا بنا الى اشبه الناس هديا
[illegible] الله فدخلنا على علقمة ابو بكر عن ابي اسحاق عن عمرو بن ميمون قال كان يقال بادروا بالعمل اربعا بالصحة قبل
[illegible] وبالصحة قبل السقم وبالفراغ قبل الشغل ولم احفظ الرابعة ابو بكر عن ابي اسحاق قال حج عمرو بن ميمون
ستين ما بين حجة وعمرة ابو بكر عن ابي فلان قال كان عمرو اذا لقي الرجل من اخوانه [illegible] اسد المباحثة
من الصلوة كذا [illegible] كذا وكذا الذهبي قال الاعمش كنت عند ابراهيم وهو يقرء
في المصحف فاستأذن عليه رجل فغطى المصحف وقال لئلا يظن اني اقرأ فيه كل ساعة الذهبي عن [illegible] امرأة ابراهيم
النخعي ان ابراهيم كان يصوم يوما ويفطر يوما [illegible] عن ابراهيم [illegible] لا يتكلم الا ان يسأل [illegible]
عن الاعمش كان ابراهيم يتوقى الشهرة ولا يجلس الى اسطوانة الذهبي عن عيسى بن يونس لم نر نحن ولا
القرن الذين كانوا قبلنا مثل الاعمش وما رأيت الاغنياء والسلاطين عند احد احقر منهم عنده مع فقره
وحاجته وقال يحيى القطان كان من النساك وكان محافظا على الصف الاول [illegible] كان الاعمش قريبا من
سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى اختلفت اليه قريبا من ستين ما رأيته يقضي ركعة وقال الخريبي
مات الاعمش يوم مات وما خلف احدا اعبد منه وكان صاحب سنة الذهبي قال عبد الرحمن بن مهدي
ربما كنا نكون عند سفيان فكأنه قد اوقف للحساب فلا نجترئ ان نكلمه فنعرض بذكر الحديث فاذا
جاء الحديث ذهب ذلك الخشوع فانما هو حدثنا وحدثنا [illegible] رجلا [illegible] كنت ارمقه في الليل
ينهض مرعوبا ينادي النار النار شغلني ذكر النار عن النوم والشهوات وقال الوليد بن مسلم اخبرني عطاء
الخفاف قال ما لقيت سفيان الا باكيا فقلت ما شأنك قال اخاف ان اكون في ام الكتاب شقيا وقال
علي بن الفضيل بن عياض رأيت الثوري ساجدا حول البيت فطفت سبعة اسابيع قبل ان يرفع رأسه

ابن الاثير

ابن الاثیر فضیل بن عیاض من طبقة الطبقة العالیة وادی الاقلیم الغالب روی عنه منصور و عطا بن
السائب الاعمش شیخ الاسلام گفت [illegible] بمکه فضیل عیاض گفت مرا اسد را ابرو و ستی [illegible]
که حلیم [illegible] التمیمی یسنی و اما الکافی [illegible] مسلک فقال الشیخ کما ب اذا ارادوا ان یتبعوا الحرب
[illegible] فی [illegible] العلّة فی کتاب ابی العلا الحل ما فاذا فتی عرو فیه فسقی بعقل شیخ الاسلام
گفت معروف از الکلام ثابت قیم ثبت جمع عنه و فتوة معروف با داود طائی صحبت کرده بود ابو
القاسم القشیری ابو الحسن السری السقطی خال الجنید و استاده و کان تلمیذ معروف الکرخی [illegible] اوحد
زمانه فی الورع و الاحوال السنیة و علوم التوحید ابو القاسم القشیری ان السری السقطی کان یکون
[illegible] و [illegible] اصحاب معروف الکرخی قال معروف یا دمعی [illegible] یتیم فقالکاس [illegible] الیتیم فکسوته فقیر
معروف و قال [illegible] الدنیا و اراک ما انت فیه فخف من الحانوت و بیس [illegible] ابغض
الی من الدنیا و کل ما انا فیه من برکات معروف شیخ الاسلام گفت که ابراهیم بن [illegible] الملوک بنت
از ابنای ملوک سیر زاده بود بعضی توبه کرد و فتی بعصید بیرون رفته بود که قتی دیرا ادا و داد گفت
ابراهیم من این کار استر الکریده اند و مرا از غفلت تقلید بیدار [illegible] و دست در طریقت بنمود و
زهد و ورع و توکل و سیاحت بمکه رفت انجا با سفیان ثوری و فضیل بن عیاض و ابو یوسف غسولی
صحبت کرد و قال الفقیر عفی عنه و لا انوهم کبار اصحاب عبد الله بن مسعود قام الحسن البصری بهذا السان کما
را اصحاب [illegible] لهم اصحاب الحسن البصری الذهبی کانت ام سلمة رضی الله عنها تعطی الحسن فی حاجة [illegible]
فتلبه شدیدا و اخرجته الی عمر رضی الله عنه فدعا له فقال اللهم فقهه فی الدین و حببه الی الناس
و قال بلال بن ابی بردة و الله ما رایت احدا اشبه باصحاب محمد صلی الله علیه و سلم منها الشیخ یعنی الحسن
و قال حمید بن هلال قال لنا ابو قتادة اکرموا هذا الشیخ فما رایت احدا اشبه رایا بعمر منه یعنی الحسن
الذهبی قال مطر الوراق ابو الشعثاء رجلا من اهل البصرة فلما ظهر الحسن جاء رجل کانما کان فی الآخرة فهو
یخبر عما رای و عاین و قال احمد بن زید سمعت العوام بن حوشب قال ما اشبه الحسن الا بنبی اقام فی قومه
ستین عاما یدعوهم الی الله و قال مجالد عن الشعبی قال ما رایت الذی کان اسود منه الحسن الذهبی

وان جوشب عن الحسن قال والله يا ابن آدم لئن قرأت القرآن ثم آمنت به ليطولن في الدنيا حزنك
وليشتدن في الدنيا خوفك وليكثرن في الدنيا بكاؤك وقال جعفر بن سليمان ثنا ابراهيم بن عيسى
اليشكري قال ما رأيت احدا اطول حزنا من الحسن ما رأيته قط الا حسبته حديث عهد بمصيبة الذهبي قال ابن
عن ثابت عن الاعمش يقول ما زال الحسن يعي الحكمة حتى نطق بها وكان اذا ذكر عند ابي جعفر محمد بن علي قال
ذاك الذي يشبه كلامه كلام الانبياء و قال جعفر بن سليمان حدثنا هشام سمعت الحسن يحلف بالله ما اعز احد الدرهم الا اذله
الله مسلم والذهبي عن قتادة قال والله ما حدثنا الحسن عن بدري مشافهة الذهبي كان الحسن يدلس فيقول عن فلان
ولم يسمع منه ترجمة عبد الله بن مغفل كان من اصحاب الشجرة ثم تحول عنها الى البصرة وروى الناس عنه الحسن
قال الحسن كان عبد الله بن مغفل احد العشرة الذين بعثهم عمر الينا يفقهون الناس وكان من نقباء اصحابه ابو عمر
عن الحسن عن عبد الله بن مغفل قال اني لممن يرفع اغصان الشجرة عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ترجمة
الذهبي قال الحسن عن ايوب انه سيد الفتيان وقال مرة ايوب سيد شباب اهل البصرة وقال شعبة حدثنا ايوب
وكان سيد الفقهاء ما رأيت مثله مثل يونس وابن عون وقال سعيد بن عامر عن سلام كان ايوب السختياني
يقوم الليل كله فيخفي ذلك فاذا كان عند الصبح رفع صوته كأنه قام تلك الساعة وقال ابن عون لما مات ابن سيرين
قلنا من لنا فقال ايوب وعن عبد الواحد بن زيد قال كنت مع ايوب السختياني على حراء فعطشت عطشا شديدا حتى رأى
ذلك في وجهي فقال ما لك قال العطش قد خفت على نفسي قال تستر علي قلت نعم فاستحلفني فحلفت له
لا اخبر عنه ما دام حيا فغمز برجله على حراء فنبع الماء فشربت حتى رويت وحملت معي من الماء الذهبي عن ايوب
السختياني وهو من شيوخ سفيان قال ما بقيت كوفيا افضل من سفيان الذهبي حبيب بن محمد العجمي كان
تاجرا يعطي الدراهم فمر ذات يوم بصبيان يلعبون فقال بعضهم قد جاء آكل الربا فنكس رأسه وقال يا رب
افشيت سري الى الصبيان فرجع فلبس مدرعة من شعر وغل يده ووضع ماله بين يديه وجعل يقول يا رب اني
اشتري نفسي منك بهذا المال فاعتقني فلما اصبح تصدق بالمال كله واخذ في العبادة فلم ير الا صائما او قائما
او ذاكرا فمر ذات يوم باولئك الصبيان فقال بعضهم لبعض اسكتوا فقد جاء حبيب العابد فبكى وقال كل من عندك
فبلغ من فضله انه كان يقال مستجاب الدعاء واتاه [illegible] بها ربا منه اجاج فقال يا محمد احفظني [illegible]

السري فقال أتحب كلما يا سهل [illegible] ويكون من الشيخ ما قد عرفت ترك الحديث [illegible] ودخل الفقراء

على أثره فلما سر [illegible] فقال أهل حلاوة في حبه وكلهم سهل على أضعفهم قال المعتمر عن أبيه أنا

[illegible] احفظوا حبط المسلمين [illegible] وقال حمزة بن السيرة [illegible] كان [illegible]

[illegible] فسقط ميتا قال القشيري [illegible]

[illegible] وحصل [illegible] في العرفيين كليهما [illegible] قام الجنيد

[illegible] الصوفية [illegible] وكان منهم المرهقات للسماع والكلام على الناس والأسرار

والإشارات وهذا منهم [illegible] من أمير المؤمنين عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] عبد الله بن عمر صحب النبي صلى الله عليه وسلم وصحب بعده أباه [illegible] وتفقه أبو

[illegible] سالم ابنه ونافع مولاه وصحب سالم الزهري [illegible] وصحب نافعا مالك وعبيد الله وجماعة ومنها

أسلم مولى عمر صحب عمر بن الخطاب [illegible] ابنه زيد بن أسلم وصحبه مالك وأبو حازم ومن أقوال ابن عمر

تعالى ما في مصنف أبي بكر [illegible] عن ابن عمر قال لا يصيب أحد من الدنيا إلا نقص من درجاته عند الله وإن

كان عليه كريما وقال لا يكون رجل من أهل العلم حتى لا يحسد من فوقه ولا يحقر من دونه ولا يبتغي بعلمه ثمنا وقال

لا يبلغ عبد حقيقة الإيمان حتى يعد الناس حمقى في دينه وقال يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره [illegible] ورقة

[illegible] فيقولون [illegible] فيقول أنا التي كنت معك في الدنيا [illegible] ادخلك الجنة وقال ما

وضعت لبنة على لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال حمران [illegible]

[illegible] وأنه ليس عندهم [illegible] دينار ولا درهم إنما يجانب الناس بأعمالهم وكان يقول إني لقيت

أصحابي على أمر وإني إن خالفتهم خشيت أن لا ألحق بهم [illegible] ابن عمر تعالى ما في مصنف أبي بكر أبو بكر

عن جابر قال ما منا أحد أدرك الدنيا إلا مال بها ومالت به غير عبد الله بن عمر كان ابن عمر إذا رآه أحد

ظن أن به شيئا من تتبعه آثار النبي صلى الله عليه وسلم وكان يكره أن يعجل إلى أمر ما يصنعها مرة [illegible]

تجارة [illegible] نافع قال كان ابن عمر [illegible] في حاجته [illegible] النبي [illegible] في الناس وكان في طريق مكة يقول

برأس راحلته يثنيها ويقول لعل خفا يقع على خف يعني خف راحلة النبي صلى الله عليه وسلم وقال ابن [illegible]

ثم مر ناس من اصحابه على عبد الله بن عامر بن كريز وهو مريض فقالوا ابشر فانك قد حفرت الحياض بعرفات يشرب منها
الحجيج وحفرت الآبار بالفلوات قال وذكروا خصالا من خصال الخير فقالوا انا لنرجو لك خيرا
ان شاء الله وابن عمر جالس لا يتكلم فلما ابطا عليه بالكلام قال يا ابا عبد الرحمن الا تقول فقال اذا طابت المكسبة زكت
النفقة وسترد فتعلم ومر ابن عمر في خربة ومعه رجل فقال [illegible]
[illegible] الذهبي قال ابن المسيب كان عبد الله [illegible] سالم بن عبد الله [illegible] عبد الله
الذهبي عن ميمون بن مهران قال دخلت على ابن عمر فقومت كل شي في بيته فما وجدته يسوى مائة درهم ودخلت
مرة على سالم فوجدته على مثل حاله الذهبي دخل سالم على سليمان بن عبد الملك وعليه ثياب غليظة رثة فاقعده على سريره
فقال رجل لعمر بن عبد العزيز ما استطاع خالك ان يلبس ثيابا فاخرة يدخل فيها على امير المؤمنين قال وعلى المتكلم
ثياب لها قيمة فقال له عمر ما رأيت ثيابه وضعته ولا رأيت ثيابك رفعتك الى مكانه قال احمد [illegible]
الزهد [illegible] الذهبي قال ابو حازم لعبد الرحمن بن زيد بن اسلم لقد رأيتنا في مجلس ابيك اربعين حبرا
فقيها ادنى خصلة منا التواسي بما في ايدينا وكان ابو حازم يقول اللهم اني انظر الى زيد فاذكر بالنظر اليه القوة
على [illegible] وكان زيد يقول ابن آدم اتق الله يحبك الناس وان كرهوا الذهبي قال ابو حازم انظر كل عمل كرهت
الموت من اجله فاتركه ثم لا يضرك متى مت وقال يسير الدنيا يشغل عن كثير الآخرة وقال شيئان اذا عملت بهما
اصبت خير الدنيا والآخرة تحمل ما تكره اذا احبه الله وتترك ما تحب اذا كرهه الله وهذا آخر ما اردنا ايراده
في هذا الفصل وبها تمت مقامات امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه والحمد لله اولا وآخرا
ظاهرا وباطنا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين اما بعد فهذه
كلمات امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه في سياسة الملك وتدبير الممالك ومعرفة الاخلاق واحببنا
ان لا يخلو كتابنا منها وان كانت يسيرة بالنسبة الى ما نقل عنه في هذه الابواب البخاري وابو بكر واللفظ
لابي بكر قال عمر حين طعن اوصي الخليفة من بعدي بتقوى الله والمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ
لهم حرمتهم واوصيه باهل الامصار خيرا فانهم ردء الاسلام وغيظ العدو وجباة الاموال ان لا يوخذ
منهم الا فضلهم عن رضى منهم واوصيه بالانصار خيرا الذين تبوءوا الدار والايمان ان يقبل من محسنهم

ويتجاوز

ويتجاوز عن مسيئهم وأوصيه بالأعراب خيرا فإنهم أصل العرب ومادة الإسلام أن يؤخذ من حواشي أموالهم فيرد
على فقرائهم وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله أن يوفى لهم بعهدهم وأن لا يكلفوا إلا طاقتهم. أبو بكر عن
بن قدامة السعدي قال خطب الناس العام الذي أصيب فيه عمر قال فخطب فقال إني رأيت أن ديكا نقرني نقرتين ولا أراه
ثم لم يكن إلا جمعة أو نحوها حتى أصيب قال فالخلافة في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم أذن لأهل المدينة ثم
أذن لأهل الشام ثم أذن لأهل العراق فكانوا آخر من دخل عليه وبطنه معصوب ببرد أسود والدماء تسيل فكلما دخل قوم
بكوا وأثنوا عليه فقال الذي أوصيكم به أوصيكم بكتاب الله فإنكم لن تضلوا ما اتبعتموه
وأوصيكم بالمهاجرين فإن الناس سيكثرون ويقلون وأوصيكم بالأنصار فإنهم شعب الإيمان الذي لجأ إليه وأوصيكم
بالأعراب فإنها أصلكم ومادتكم وأوصيكم بذمتكم فإنها ذمة نبيكم ورزق عيالكم قوموا عني فما زادنا على هؤلاء
الكلمات. أبو بكر عن المسور بن مخرمة قال سمعت عمر بن الخطاب ... هذه أو هذه أو هذه وهو يقول
يا معشر قريش إني لا أخاف الناس عليكم إنما أخافكم على الناس إني قد تركت فيكم ثنتين لن تبرحوا بخير ما لزمتموهما
العدل في الحكم والعدل في القسم وإني قد تركتكم على مثل مخرفة النعم إلا أن يعوج قوم فيعوج بهم. أبو بكر
بن محمد قال لعثمان اتق الله وإن وليت شيئا من أمور الناس فلا تحمل بني أبي معيط على رقاب الناس وقال
لعلي اتق الله وإن وليت شيئا من أمور الناس فلا تحمل بني هاشم على رقاب الناس. وقد وردت في وصيته للخليفة
من بعده روايات شتى أشبعها فيما أرى ما وجدت في بعض كتب التاريخ أوصى عمر رضي الله عنه حين طعنه أبو لؤلؤة
من يستخلفه على المسلمين بعده من أهل الشورى فقال أوصيك بتقوى الله لا شريك له وأوصيك بالمهاجرين الأولين
خيرا أن تعرف لهم سابقتهم وأوصيك بالأنصار خيرا فاقبل من محسنهم وتجاوز عن مسيئهم وأوصيك بأهل الأمصار
خيرا فإنهم ردء العدو وجباة الفيء لا تحمل فيئهم إلا عن فضل منهم وأوصيك بأهل البادية خيرا
فإنهم أصل العرب ومادة الإسلام أن تؤخذ من حواشي أموالهم فترد على فقرائهم وأوصيك بأهل الذمة
خيرا أن تقاتل من ورائهم ولا تكلفهم فوق طاقتهم إذا أدوا ما عليهم للمسلمين طوعا أو عن يد وهم صاغرون
وأوصيك بتقوى الله وشدة الحذر منه ومخافة مقته أن يطلع منك على ريبة وأوصيك أن تخشى الله في
الناس ولا تخشى الناس في الله وأوصيك بالعدل في الرعية والتفرغ لحوائجهم وثغورهم ولا تؤثر غنيهم

على غيرهم فان فيه ذلك ما اذن الله به عليك وجعل ان توكلت خيرا في عاقبة امرك واوصيك ان تشتد في

امر الله وفي حدوده والزجر عن معاصيه على قريب الناس وبعيدهم ولا تأخذك الرافة والرحمة في احد منهم حتى

تنتهك منه مثل جرمه واجعل الناس عندك سواء لا تبالي على من وجب الحق ولا تأخذك في الله لومة لائم واياك والاثرة

والمحاباة فيما ولاك الله مما افاء الله على المسلمين فتجور فتظلم وتحرم نفسك من ذلك ما قد وسعه الله عليك وقد

اصبحت بمنزلة من منازل الدنيا وانت الى الآخرة جد قريب فان صدقت في دنياك عفة وعدلا فيما بسط لك اقترفت

رضوانا وايمانا وان غلبك الهوى اقترفت فيه سخط الله ... واوصيك الا ترخص لنفسك ولا لغيرك في

ظلم اهل الذمة واعلم اني قد اوصيتك وخصصتك ونصحتك ابتغي بذلك وجه الله والدار الآخرة واخترت

لك ما كنت دالا عليه نفسي فان عملت بالذي وعظتك وانتهيت الى الذي امرتك اخذت منه نصيبا وافرا وحظا

وافيا وان لم تقبل ذلك ولم تعمل ... معاظم الامور عند الذي يرضي الله به سخطه عنك يكن ذلك

انتقاما ... مشتركة ... الداعي الى كل ... فقد اضل العدو ...

... اوردهم النار ... ان يكون ... موالاة عدو الله الداعي الى معاصيه ...

الى ... العثرات ... وانك ... الى جماعة المسلمين ... كبيرهم ... صغيرهم

وقرب عالمهم لا ... فيعجل ... بالبغي فتغضبهم ... عطاياهم عند محلها فتفقرهم ولا

تجمرهم في البعوث فتقطع نسلهم ولا تجعل الاموال دولة بين الاغنياء منهم ولا تغلق بابك دونهم فيأكل قويهم

ضعيفهم هذه وصيتي اياك واشهد الله عليك واقرأ عليك السلام والله على كل شيء شهيد ... كتب عمر

الى ابي عبيدة بن الجراح اما بعد فانه لا يقيم امر الله في الناس الا حصيف العقدة بعيد الغرة لا يطلع الناس

منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في الله لومة لائم ... كتب عمر الى ابي عبيدة اما بعد

فاني كتبت اليك كتابا لم آلك ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بافضل حظك اذا حضر

الخصمان فعليك بالبينات العدول والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعاهد

الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به رأسا واحرص على

الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك ... كتب الى ابي موسى ... اما بعد فان للناس

نفرة

نفرة من سلطانهم فاعرف [illegible] ذلك [illegible] مجهولة [illegible] ودنيا [illegible]
[illegible] من اجل السلطان [illegible] فاذا [illegible] ان الدنيا [illegible]
[illegible] على [illegible] العشاق [illegible]
[illegible] الشيطان [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] قلبه [illegible] ابو بكر [illegible]
[illegible] قال عمر استعيذوا [illegible] قال [illegible] امراة [illegible]
[illegible] بلال بن ابي بردة [illegible] امراة [illegible] حديدة اللسان [illegible]
[illegible] ابو بكر [illegible] سمرة [illegible] قال عمر بن الخطاب [illegible] النساء
ثلاث امراة هينة لينة عفيفة مسلمة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على اهلها
وقلما تجدها واخرى وعاء للولد لا تزيد على ذلك وثالثة غل قمل يجعلها الله في عنق
من يشاء [illegible] والرجال [illegible] رجل عفيف مسلم عاقل يأتمر في الامور اذا اقبلت فاذا وقعت
خرج منها برايه ورجل عفيف مسلم ليس له راي فاذا وقع الامر اتى ذا الراي والمشورة فشاوره واستامره
ثم نزل عند امره ورجل حائر بائر لا ياتمر رشدا ولا يطيع مرشدا ابو الليث عن مكحول ان عمر كتب الى اهل
[illegible] ان علموا اولادكم السباحة والرماية [illegible] [illegible] الاعراف
الليث عن عمر قال جاءت امراة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ما حق الزوج
على المراة فقال لا تمنعه نفسها وان كانت على ظهر قتب ولا تصوم يوما الا باذنه الا رمضان فان
فعلت كان له الاجر وعليها الوزر ولا تخرج الا باذنه فان فعلت لعنتها ملائكة الرحمة وملائكة
العذاب حتى ترجع ابو الليث ذكر في الخبر ان رجلا جاء الى عمر يشكو منه زوجته فلما بلغ سمع امراته
ام كلثوم تطاولت عليه فقال الرجل اني اردت ان اشكو اليه [illegible] البلوى مثل ما بي فرجع [illegible]

عمر ... فقال إني لأريد أن أشكو إليك خلق زوجتي فلما سمعت من زوجتك ما سمعت رجعت فقال عمر إني أحتملها

لحقوق لها علي أولها إنها ستر بيني وبين النار فيسكن قلبي بها عن الحرام والثاني إنها خازنة لي

إذا خرجت من منزلي وتكون حافظة لمالي والثالث إنها قصارة لثيابي والرابع إنها ظئر لولدي

والخامس إنها خبازة وطباخة لي فقال الرجل إن لي مثل ذلك فما عفوت منها اغتفر ما بدر منها ... فقال

... فكان ... رجل فأثنى عليه خيرا فقال له عمر أنت جاره الأدنى الذي يعرف مدخله ومخرجه فقال

لا فقال كنت رفيقه في السفر الذي يستدل به على مكارم الأخلاق قال لا قال فعاملته بالدينار والدرهم

الذي يستبين به ورع الرجل قال لا قال أظنك رأيته قائما في المسجد يهمهم بالقرآن يخفض رأسه طورا ويرفعه طورا

قال نعم قال اذهب فلست تعرفه وقال للرجل اذهب فائتني بمن يعرفك ... ليت شعري حتى أستغني ...

... فقال ... حين ... أعرابيا يصلي صلاة خفيفة فلما قضاها قال اللهم

زوجني الحور العين فقال له لقد أسأت النقد وأعظمت الخطبة وقيل له كان الناس في الجاهلية ...

... فقال ... كان ... الحجر ... وأما الآن

فالساعة ... وإنما ... ومن ... فاتهموه ...

من كانت ... على يده ... أمر أخيك ... حتى يأتيك منه ما يغلبك ... أخيك

المسلم ... وأنت تجد لها في الخير محملا وعليك بإخوان الصدق فعش في أكنافهم فإنهم زينة في الرخاء وعدة

عند البلاء ولا تهاون بالحلف فيهينك الله ولا تعترض بما لا يعنيك واعتزل عدوك واحذر صديقك إلا

الأمين فإن الأمين من الناس لا يعادله شيء ولا تصحب الفاجر فيعلمك من فجوره ولا تفش إليه سرك

واستشر في أمرك أهل التقوى وكفى بك عيبا أن يبدو لك من الناس ما يخفى عليك من نفسك وأن تؤذي

جليسك بما تأتي مثله وقال ثلاث يصفين لك ود أخيك أن تبدأه بالسلام إذا لقيته وأن

تدعوه بأحب أسمائه إليه وأن توسع له في المجلس وقال أحب أن يكون الرجل في أهله كالصبي وإذا التمس

... كان رجلا ... عمر رضي الله عنه ... إذ رأى شابا يجلو بيديه ويقول أنا ابن بطحاء مكة كديها

وكداتها فناداه عمر فقال إن يكن لك دين فلك كرم وإن يكن لك عقل فلك مروءة وإن يكن لك

قال

الا تكف عنه [illegible] سعد [illegible] فقال [illegible] عمر [illegible] الدنيا [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] فانها [illegible] الصلوة [illegible] للسنة [illegible]

[illegible] فانه [illegible] هذا الاصلاح [illegible] فوق [illegible]

[illegible] وقال [illegible] من [illegible]

[illegible] الا [illegible] لم [illegible]

[illegible] وقال اني لاعلم اجود الناس واحلم الناس [illegible]

[illegible] كتب اليه [illegible] الا [illegible] ولا [illegible] العرب [illegible]

[illegible] وقال لا تنزلوا العرب [illegible] ما [illegible] في [illegible]

[illegible] على [illegible] قال [illegible]

[illegible] الا [illegible] وقال مرة قد اعياني

اهل الكوفة ان استعملت عليهم لينا استضعفوه وان استعملت عليهم شديدا شكوه [illegible]

رجلا قويا امينا استعمله عليهم فقال رجل انا ادلك يا امير المؤمنين على الرجل القوي الامين قال من هو

قال عبد الله بن عمر قال قاتلك الله والله ما اردت الله بها [illegible]

[illegible] الآن لا اسميك الا المنافق فقام الرجل فخرج [illegible] سعد [illegible]

[illegible] بن [illegible] كان [illegible] من [illegible]

[illegible] على بعض [illegible] امراة من [illegible]

[illegible] انت [illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible] بن الخطاب [illegible] لحذيفة بن اليمان

وعثمان بن حنيف [illegible] لعلكما ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق فقالا انما حملناها

امرا هي له مطيقة [illegible] ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق [illegible]

[illegible] ارامل العراق لا يحتجن بعدي ابدا الى رجل فما اتت عليه رابعة حتى اصيب [illegible]

عمر ... استعملها ما كتب عليكما ... عليه رجلا من المسلمين ... ما يركب ... [illegible]

... عليه ... فيها فلا ... بوجوه خيار المسلمين ثم يقول اللهم اشهد ... [illegible]

اعمالكم ... [illegible] ... النبي ... وقال الاحنف ... [illegible]

... الجيش ... [illegible] ... الى ... [illegible]

... [illegible] ... كان عمر رضي الله عنه ... [illegible]

... رجل فقال ... [illegible] ... فقال ... [illegible] ... قال ...

... [illegible] ... ثم ... [illegible] ... قال ... [illegible]

عليه ... ما امرت به ... [illegible] ... عنه ثم ... [illegible]

اذهبا اليه ... فان كان كذب عليه ... [illegible]

... عنه ... فقد صدق عليه ... [illegible] ... فقال ... [illegible]

... [illegible] ... النبي ... [illegible]

رسول ... عمر اليك ... [illegible] ... لا تزود ... [illegible]

... عمر ... عليه عمر ... وكان رجلا ... [illegible]

... فقال انا ... فقال ... ما نهيت عنه وتركت ما امرت به

... [illegible] ... صوف ... [illegible]

فقال ... [illegible] ... العصا ... [illegible]

... [illegible] ... في ... يوم ... [illegible]

شيئا الا آل عمر فاني لا اعلم احدا من آل عمر اصاب من المال ... الصدقة ... شيئا ... [illegible]

وقال ... ما علمت ... الارض فقال يا امير المؤمنين لا ... [illegible]

عنقي قال ... فاي رجل تكون قال ... [illegible] ... عمر ...

عمر رضي الله عنه والله لا ... حتى استعمل ... رجلا اذا رآه الفاجر فرقه

عمر ...

عمر رضي الله عنه في الليلة التي دفن فيها أبو بكر رضي الله عنه فقال إن الله تعالى نهج سبيله وكفانا به
فلم يبق إلا الدعاء والاقتداء الحمد لله الذي ابتلاني بكم وابتلاكم بي وأبقاني فيكم بعد صاحبي وأعوذ
بالله أن أزل أو أضل فأعادي له وليا أو أوالي له عدوا ألا وإني وصاحبي كنفر ثلاثة قفلوا من طيبة
فأخذ أحدهم مهلة إلى داره وقراره فسلك أرضا مضيئة متشابهة الأعلام فلم يزل عن الطريق ولم يحرم
السبيل حتى أسلمه إلى أهله ثم تلاه الآخر فسلك سبيله واتبع أثره فأفضى إليه ولقي صاحبه ثم تلاهما الثالث
فإن سلك سبيلهما واتبع أثرهما أفضى إليهما ولاقاهما وإن زل يمينا وشمالا لم يجامعهما أبدا ألا وإن العرب
جمل أنف وقد أعطيت خطامه ألا وإني حامله على المحجة ومستعين بالله عليه ألا وإني داع فأمنوا اللهم إني شحيح فسخني
اللهم إني غليظ فليني اللهم إني ضعيف فقوني اللهم أوجب لي بموالاتك وموالاة أوليائك ولايتك ومعونتك
وأبرئني من الآفات بمعاداة أعدائك وتوفني مع الأبرار ولا تحشرني في زمرة الأشقياء اللهم لا تكثر لي من
الدنيا فأطغى ولا تقلل لي فأنسى فإن ما قل وكفى خير مما كثر وألهى وقدم على عمر رضي الله عنه قوم من أهل العراق
منهم جرير بن عبد الله فأتاهم بجفنة قد صنعت بخل وزيت فقال خذوا فأخذوا أخذا ضعيفا فقال ما لكم
تقرمون قرم الشاة الكسيرة أظنكم تريدون حلوا وحامضا وحارا وباردا ثم قذفا في البطون لو
شئت أن أدهمق لكم لفعلت ولكنا نستبقي من دنيانا ما نجده في آخرتنا ولو شئت أن آمر بصغار ضأن
فتسمط ولباب الخبز فيخبز وآمر بالزبيب فينبذ لنا في الأسعان حتى إذا صار مثل عين اليعقوب أكلنا هذا
وشربنا هذا لفعلت وإني لأعجز عن كراكر وأسنمة وسلائق وصناب لكن الله تعالى قال لقوم عيرهم أمرا
فعلوه أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا وإني نظرت في هذا الأمر فجعلت إن أردت الدنيا أضررت
بالآخرة وإن أردت الآخرة أضررت بالدنيا وإذا كان الأمر هكذا فأضروا بالفانية ومن كلامه رضي
الله عنه الرجال ثلاثة الكامل ودون الكامل ولا شيء فالكامل ذو رأي يستشير الناس فيأخذ بآراء الرجال
إلى رأيه ودون الكامل ذو الرأي يستبد به ولا يستشير ولا شيء من لا رأي له ولا يستشير والنساء ثلاث
امرأة تعين أهلها على الدهر ولا تعين الدهر على أهلها وقل ما تجدها وامرأة وعاء للولد ليس فيها غير ذلك
والثالثة غل قمل يجعله الله في رقبة من يشاء ويفكه إذا يشاء. لما أخرج عمر رضي الله عنه الحطيئة من حبسه قال

بن الخطاب قال ما افضل ابي بكر يا امير المؤمنين ما كنت فيه ثم اتي بسحل الساقي قال فغضب ابو بكر
وقال ... قال ... قال اتقولون ان بني فلان خير من بني فلان امنع ولا تفضل احدا قال ابن عباس
يا امير المؤمنين ما سمعته قال ابن عباس فقلت هو يا امير المؤمنين اني في خطبة فاعرني قال ...
... قلت ... تكون ... كما ... قد علمت ... في اعلاق ... لا ... ابن عباس
في ذلك قلت فلا ... قال ابن عباس كنت عند عمر رضي الله عنه فتنفس نفسا ظننت ان اضلاعه
قد انفرجت فقلت له ما اخرج هذا النفس منك يا امير المؤمنين الا هم شديد قال اي والله يا ابن عباس
اني فكرت فلم ادر فيمن اجعل هذا الامر بعدي ثم قال لعلك ترى صاحبك لها قلت وما يمنعه من ذلك
مع جهاده وسابقته وقرابته وعلمه قال صدقت ولكنه امرؤ فيه دعابة قلت فاين انت عن طلحة
قال ذو البأو وباصبعه المقطوعة قلت فعبد الرحمن قال رجل ضعيف لو صار الامر اليه لوضع خاتمه في يد امرأته
قلت فالزبير قال شكس لقس يلاطم في النقيع في صاع من بر قلت فسعد بن ابي وقاص قال صاحب
سلاح ومقنب قلت فعثمان قال اوه ثلاثا والله لئن وليها ليحملن بني ابي معيط على رقاب الناس ثم
لتنهض اليه العرب فتقتله ثم قال يا ابن عباس انه لا يصلح لهذا الامر الا خصيف العقدة قليل الغرة لا تاخذه
في الله لومة لائم يكون شديدا من غير عنف لينا من غير ضعف سخيا من غير سرف ممسكا من غير وكف
قال ابن عباس وكانت هذه صفات عمر قال ثم اقبل علي بعد ان سكت هنيهة وقال ان اجراهم
والله ان وليها ان يحملهم على كتاب ربهم وسنة نبيهم لصاحبك اما انه ان ولي امرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراط
المستقيم جاء عيينة بن حصن والاقرع بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله ان عندنا ارضا سبخة ليس
فيها كلا ولا منفعة ان رايت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله ان ينفع بها بعد اليوم فقال
ابو بكر لمن حوله من الناس ما ترون قالوا لا باس فكتب لهما بها كتابا واشهد فيه شهودا وعمر ما كان
حاضرا فانطلقا اليه يشهد في الكتاب فوجداه قائما يهنا بعيرا فقالا ان خليفة رسول الله صلى الله عليه
وسلم كتب لنا هذا الكتاب وجئنا لتشهد على ما فيه افتقراه ام نقراه عليك قال اعلى الحال التي تريان
ان شئتما فاقراه وان شئتما فانتظرا حتى افرغ قالا بل نقراه عليك فلما سمع ما فيه اخذه منهما

ثم تفل فيه فمحاه فتذمرا وقالا مقالة سيئة فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتالفكما والا
سلام يومئذ قليل وان الله قد اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا رعى الله عليكما ان رعيتما فجاءا
الى ابي بكر وهما يتذمران فقالا والله ما ندري انت الخليفة ام عمر فقال بل هو لو كان شاء. وجاء عمر رضي
الله عنه وهو مغضب حتى وقف على ابي بكر فقال اخبرني عن هذه الارض التي اقطعتها هذين الرجلين
ا هي لك خاصة ام هي بين المسلمين عامة فقال بل بين المسلمين عامة فقال ما حملك على ان تخص بها هذين دون
جماعة المسلمين قال استشرت الذين حولي فاشاروا علي بذلك فقال افكل المسلمين اوسعتهم مشورة ورضى فقال
ابو بكر رضي الله عنه فقد كنت قلت لك انك اقوى على هذا الامر مني لكنك غلبتني. وقال عمر رضي الله عنه
في خلافته لئن عشت ان شاء الله لاسيرن في الرعية حولا فاني اعلم ان للناس حوائج تقطع دوني اما عمالهم
فلا يرفعونها الي واما هم فلا يصلون الي فاسير الى الشام فاقيم بها شهرين ثم اسير الى الجزيرة فاقيم بها شهرين
ثم اسير الى الكوفة فاقيم بها شهرين ثم اسير الى البصرة فاقيم بها شهرين والله لنعم الحول هذا. وقال اسلم
بعثني عمر رضي الله عنه بابل الصدقة الى الحمى فوضعت جهازي على ناقة منها كريمة فلما اردت ان
اصدرها قال اعرضها علي فعرضتها عليه فرأى متاعي على ناقة حسناء فقال لا ام لك عمدت الى ناقة
تغني اهل بيت من المسلمين فهلا ابن لبون بوالا او ناقة شصوصا. وقيل لعمر رضي الله عنه ان ههنا رجلا
من الانبار له بصر بالديوان لو اتخذته كاتبا فقال لقد اتخذت اذا بطانة من دون المؤمنين
وقال وقد خطب الناس والذي بعث محمدا بالحق لو ان جملا هلك ضياعا بشط الفرات خشيت ان يسأل
الله عنه آل الخطاب قال عبد الرحمن بن زيد بن اسلم يعني بآل الخطاب نفسه ما يعني غيرها. وكتب
الى ابي موسى انه لم يزل للناس وجوه يرفعون حوائجهم من الامر فاكرم من قبلك من وجوه الناس وبحسب
المسلم الضعيف من بين القوم ان ينصف في الحكم وفي القسم. اتى اعرابي عمر رضي الله عنه فقال ان
ناقتي بها نقبا ودبرا فاحملني فقال له والله ما ببعيرك من نقب ولا دبر فقال اقسم بالله ابو حفص عمر
ما مسها من نقب ولا دبر فاغفر له اللهم ان كان فجر فقال عمر اللهم اغفر لي ثم دعاه فحمله. جاء رجل الى
عمر رضي الله عنه وكانت بينهما قرابة يسأله فزبره واخرجه فكلم فيه وقيل يا امير المؤمنين

بيا لك فضربته دفاعه حتى قال لابنه سالمني منه مال الله فاستعدي اذا لقيته لكفاعا بيا خلوه فسالني ثم تولى ثم بعث به

الى حفصة بنتهم فيه مال وكان يقول في عماله اللهم اني لم ابعثهم ليأخذوا اموال المسلمين ولا ليضربوا ابشارهم من ظلمه

اميره فلا امرة عليه دونى بينا عمر رضي الله عنه ذات ليلة يعس سمع صوت امرأة من سطح وهي تقول

تطاول هذا الليل واسود جانبه وارقني ان لا خليل الاعبه فوالله لولا الله لا شيء غيره لحرك من هذا السرير جوانبه

مخافة ربي والحياء يكفني واكرم بعلي ان تنال مراكبه فقال عمر لا حول ولا قوة الا بالله ماذا صنعت

يا عمر بنساء المدينة ثم جاء فضرب الباب على حفصة ابنته فقالت ما جاء بك في هذه الساعة قال اخبريني كم

تصبر المرأة المغيبة عن اهلها قالت اقصاه اربعة اشهر فاصبح فكتب الى امرائه في جميع النواحي ان لا تجمر البعوث

وان لا يغيب رجل عن اهله اكثر من اربعة اشهر وعن اسلم قال كنت مع عمر يعس بالمدينة اذ سمع امرأة تقول لابنتها

قومي يا بنية الى ذلك اللبن فامذقيه فقالت اوما علمت ما كان من عزمة امير المؤمنين بالامس قالت وما

هو قالت انه امر مناديا فنادى ان لا يشاب اللبن بالماء قالت فانك بموضع لا يراك امير المؤمنين ولا

منادي امير المؤمنين فقالت لا اطيعه في الملا واعصيه في الخلاء وعمر يسمع ذلك فقال يا اسلم

اعرف الباب ثم مضى في عسسه فلما اصبح قال يا اسلم امض الى الموضع فانظر من القائلة ومن المقول

لها وهل لها من بعل قال اسلم فاتيت الموضع فنظرت فاذا الجارية ايم واذا بنت لها وليس لها بعل فاخبرته

فجمع عمر ولده وقال هل فيكم من يريد ان يتزوج امرأة فازوجه امرأة صالحة فتاة ولو كان في ابيكم حركة

الى النساء لم يسبقه احد اليها فقال عاصم ابنه انا فبعث الى الجارية فزوجها ابنه عاصما فولدت له بنتا

هي المكناة ام عاصم فتزوجها عمر بن عبد العزيز بن مروان ثم حج عمر رضي الله عنه فلما كان بضجنان قال لا اله الا الله

العظيم المعطي ما شاء من شاء اذكرني وانا ارعى ابل الخطاب بهذا الوادي في مدرعة صوف وكان فظا يتعبني

اذا عملت ويضربني اذا قصرت وقد اصبحت اليوم وليس بيني وبين الله احد ثم تمثل لا شيء مما ترى

تبقى بشاشته يبقى الاله ويودي المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا

ولا سليمان اذ تجري الرياح له والانس والجن فيما بينها برد اين الملوك التي كانت لعزتها من كل

اوب اليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من ورده يوما كما وردوا واما ما سمع عمر منشدا

ينشد بقول طرفة فلولا ثلاث هن من عيشة الفتى وجدك لم أحفل متى قام عودي فمنهن سبقي العاذلات
بشربة كميت متى ما تعل بالماء تزبد وكري إذا نادى المضاف محنبا كسيد الغضا نبهته المتورد
وتقصير يوم الدجن والدجن معجب ببهكنة تحت الطراف المعمد فقال وأنا لولا ثلاث هن من عيشة
الفتى وجدك لم أحفل متى قام عودي إجالتي في سبيل الله وأن أضع وجهي في التراب لله وأن أجالس
قوما يلتقطون طيب القول كما يلتقط التمر وروى عبد الله بن بريدة قال كان عمر رضي الله عنه ربما أخذ بيد
الصبي فيقول ادع لي فإنك لم تذنب بعد وكان عمر رضي الله عنه كثير المشاورة وكان يشاور في أمور المسلمين
حتى المرأة قال عمر رضي الله عنه يوما والله ما أدري أخليفة أنا أم ملك فإن كنت ملكا فلقد ورطت
في أمر عظيم فقال له رجل يا أمير المؤمنين إن بينهما فرقا وإنك إن شاء الله على خير قال كيف قلت قال إن الخليفة
لا يأخذ إلا حقا ولا يضعه إلا في حق وأنت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس ويأخذ مال هذا فيعطيه هذا
فسكت عمر وقال أرجو أن أكون وروي عن الحسن قال كان الرجل لا يزال يأخذ من لحية عمر شيئا فأخذ يوما
من لحيته فقبض على يده فإذا فيها شيء فقال إن الملق من الكذب [illegible] قال عمر
ما بك فهو حسبه ووقف أعرابي على عمر رضي الله عنه فقال يا ابن الخطاب جزيت الجنة اكس بنياتي
وأمهنه أقسم بالله لتفعلنه فقال إن لم أفعل يكون ماذا قال إذا أبا حفص لأمضينه فقال إذا مضيت
يكون ماذا قال تكون عنهن لتسألنه يوم تكون الأعطيات هنه والواقف المسؤول بينهنه إما إلى نار وإما جنة
فبكى عمر ثم قال يا غلام أعطه قميصي هذا لذلك اليوم لا لشعره والله ما أملك غيره وسمع عمر رضي الله عنه
صوت بكاء في بيت فدخل وبيده الدرة فمال عليهم ضربا حتى بلغ النائحة فضربها حتى سقط خمارها ثم قال
يا غلام اضرب النائحة ويلك اضربها فإنها نائحة لا حرمة لها إنها لا تبكي بشجوكم إنها تهريق دموعها على
أخذ دراهمكم إنها تؤذي أمواتكم في قبورهم وأحياءكم في دورهم إنها تنهى عن الصبر وقد أمر الله به وتأمر بالجزع
وقد نهى الله عنه ومن كلامه من اتجر في شيء ثلاث مرات فلم يصب فيه فليتحول منه إلى غيره قال عمر إن الأنجرات
في المعيشة أخوف عندي عليكم من العيال إنه لم يبق مع الفساد شيء ولا يقل مع الإصلاح شيء وكان عمر يقول
أدبوا الخيل وانتضلوا واقعدوا في الشمس ولا يجاورنكم الخنازير ولا تقعدوا على مائدة يشرب عليها الخمر

عليها الصليب حج اكبر واقلعوا العجم ولا يحل للمؤمن ان يدخل الحمام الا متزرا ولا امرأة الا من
سقم واذا وضعت المرأة ثيابها في غير بيت زوجها فقد هتكت الستر بينها وبين الله تعالى وكان يكره ان
يتزيا الرجال بزي النساء وان لا يزال الرجل مكتحلا مدهنا وان يحفي لحيته وشاربه كما تحفي المرأة وسمع سائلا
يقول من يعشي السائل فقال عشوا سائلكم ثم جاء الى دار ابل الصدقة يعشيها فسمع صوته مرة اخرى فقال من
هذا السائل الم امركم ان تعشوه قالوا قد عشيناه فارسل اليه عمر واذا معه جراب مملوء خبزا فقال انك لست
سائلا انما انت تاجر تشتري لاهلك فاخذ بطرف الجراب فنبذه بين يدي الابل ونظر الى شاب قد نكس رأسه خشوعا
فقال له يا هذا ارفع رأسك فان الخشوع لا يزيد على ما في القلب فمن اظهر للخلق خشوعا فوق ما في قلبه فانما اظهر نفاقا
ومن كلامه احبكم الينا ما لم نركم احسنكم اسما فاذا رأيناكم فاحبكم الينا احسنكم اخلاقا فاذا بلوناكم فاحبكم
الينا اعظمكم امانة واصدقكم حديثا وكان يقول لا تنظروا الى صلاة امرئ ولا صيامه ولكن انظروا الى عقله
وصدقه ومن كلامه ان العبد اذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش نعشك الله فهو في نفسه صغير وفي اعين
الناس عظيم وان تكبر وعتا وهصه الله الى الارض وقال اخسأ اخسأك الله فهو في نفسه عظيم وفي اعين الناس
حقير حتى يكون عندهم احقر من الخنزير وقال لا تتعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلمه لتماري به ولا
لتباهي به ولا لترائي به ولا تتركه حياء من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضا بالجهل به وقال تعلموا انسابكم
تصلوا ارحامكم وقال اني لا اخاف عليكم احد الرجلين مؤمنا قد تبين ايمانه وكافرا قد تبين كفره ولكني اخاف
عليكم منافقا يتعوذ بالايمان ويعمل بغيره ومن كلامه ان الرجفة من كثرة الزنا وان قحوط المطر من قضاة السوء
وائمة الجور وقال في النساء استعينوا عليهن بالعري فان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها
الخروج ومن كلامه ان الجبت السحر وان الطاغوت الشيطان وان الجبن والشجاعة غرائز تكون في الرجال يقاتل الشجاع
عمن لا يعرف ويفر الجبان عن امه ان كرم الرجل دينه وحسب الرجل خلقه وان كان فارسيا او نبطيا وقال تعلموا
العربية فانها تزيد في العقل وتزيد في المروءة وقال ما يمنعكم اذا رأيتم السفيه يخرق اعراض الناس ان
تعربوا عليه قالوا نخاف لسانه قال ذلك ادنى ان لا تكونوا شهداء ورأى رجلا عظيم البطن فقال ما هذا
فقال بركة من الله قال بل عذاب من الله وقال اذا رزقت مودة من اخيك فتشبث بها ما استطعت وقال

نعم

لقوم يقصدونه الربيع ان الله جعلنا احلافا ايكم بعد لقمان بكم فلا تعدوا اهنيه وقال ما ضربت قط لنحو

بقابل منها الا وجدت عليها بعد اولادها لا يكاد ان اخرم منه قطع لبست لها حرا وقال ايكم والبغي فانه النجع

وقال لحبيبه بعد بيت يبعل صحبت اناس فصيح اللسان وانه تكون في الرجل تسعة اخلاق حسنة فتخرج

واحدة في فتجلب اليه اطالتسعة فتوق عثرات المساءات وقال لجلسائه منه البغي ان يوذي جليسه ويتكلف ما لا يعنيه

ويعيب الناس بما يأتي مثله ويظهر منهم ما يخفى عليه من نفسه وقال احترسوا من الناس بسوء الظن وقال في خطبة

لا يعجبكم من الرجل طنطنته ولكن من ادى الامانة منه وكف عن اعراض الناس فهو الرجل وقال ان الراعي في مهابة

طلال المسور وقال ان لوية بالباطل ان يحرج بيته الطعام فقيل لصاحبه فانهى رجل على آخر عنده عمر رضي الله عنه

فقال له هل ما لمت خالطه الا في الصحبة في السفر قال لا قال فانت اذا القايل ما لا تعلم وقال لان اموت

بين شعبتي رحلي اعرابيا في الارض ابتغي من فضل الله كفاف وجها احب الي من ان اموت غازيا وقال

عمر رضي الله عنه قد عاد الله هو من الناس بعد اذا قيل الا بعد العامري فقال الرجل هل اسيور ربيعة فسمعها

عمر وهو من جوله فسبها اليه ودخل ودفع منه حقه بالدرة فقال ما لي ولك يا امير المؤمنين قال وكاتب بعد

سمعتها قال لو سمعتها لمه قال خشيت ان تخالط القوم فتلقي عليك منه هذا الاسم قال فما فيت الا كما حتى منك

وقال منه احب ان يصل الى الطلب فليصل بحور ساء بينه وده وقال الخوف يا خاف انه يقول الرب اني فمن

قال اني عالم فهو جاهل ومن قال اني في الجنة فهو في النار وخرج الحج فسمع غناء الركب فقيل يا امير المؤمنين الا تنهى

عن الغناء وهم محرمون فقال دعهم فان الغناء زاد الراكب وقال يثغر الغلام لسبع ويحتلم لاربع عشرة وينتهي طوله

لاحدى وعشرين ويكمل عقله لثمان وعشرين ويصير رجلا كاملا لاربعين وكتب الى ابي موسى وهو بالبصرة

بلغني انك تأذن للناس الجم الغفير فاذا جاءك كتابي هذا فأذن لاهل الشرف واهل القرآن والتقوى والدين

فاذا اخذوا مجالسهم فأذن للعامة ولا تؤخر عمل اليوم لغد فتدارك عليك الاعمال فتفضح اياك واتباع الهوى

فان للناس اهواء متبعة ودنيا مؤثرة وضغائن محمولة وقالت شيء في الرجاء فما احب الشيء كان عجز

الا الرجاء والغبطة ومنه الحب حياته وشغلت اهواؤه عاد امره الى الندامة وللمرء اشتاق لا تكن

في الناس الا ضعيف العقدة بعيد العزة لا يحيق عاجزة ولا يطلع الناس منه على عورة ...ه في الله

لو عدلا لاتهم الخصم ارجع معذا السيد لكي تبين تخطيا بافضل خطك اذا حضر الخصمان فعليك بالبينات العدول
والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى يشتد قلبه وينبسط لسانه وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك
حاجته وانصرف الى اهله واحرص على الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك وكان يعجل في القضاء
لا يريد ان يسبقه احد فقد حدث الى ان جاءه رجل ومعه خصم له فجعل في اثناء الكلام يقول يا امير المؤمنين اقض
القضاء بيني وبينه كأنه يستعجل فجذب ورفع عمر الدرة ان يردها حتى خفت على نفسي فغضبت عليه
الحال انا جيدا ايكم ابدا فانها من الرياء ثم لم اقبل الشهادة فيما بعد ولا غيره وكان عمر يقول اكتبوا
عن الزاهدين في الدنيا ما يقولون فان الله عز وجل وكل بهم ملائكة واضعة ايديهم على افواههم فلا يتكلمون
الا بما هيأه الله لهم وروى ابو جعفر الطبري في تاريخه كان عمر يقول جردوا القرآن ولا تفسروه واقلوا
الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا شريككم قلت معناه لا تكتبوا في المصحف مع القرآن تفسيره
وشرح غريبه ولا تكثروا من الحديث الا ما اجتمعتم على صحته ووقت التحمل ووقت الاداء ولا نوجد لكم
انتقل فان الراوي يحلب رواية ولم يجز رواية ما لا يعتمد على صحته قال ابو جعفر وكان اذا اراد
عمر ان ينهى الناس عن شيء تقدم الى اهله فقال اني نهيت الناس عن كذا وان الناس ينظرون اليكم نظر الطير
الى اللحم فاقسم بالله لا اجد احدا منكم فعله الا اضعفت له العقوبة قال ابو جعفر وكان عمر رضي الله عنه شديدا
على اهل الريب وفي حق الله حتى يستخرجه ولينا سهلا فيما يلزمه حتى يؤديه وبالضعيف رحيما وروى ابن اسلم
عن ابيه ان نفرا من المسلمين كلموا عبد الرحمن بن عوف فقالوا كلم لنا عمر بن الخطاب فانه قد اخشانا والله ما نستطيع
ان نديم اليه ابصارنا فذكر عبد الرحمن له ذلك فقال او قد قالوا ذلك والله لقد لنت لهم
حتى تخوفت الله في ذلك ولقد اشتددت عليهم حتى خشيت الله في امرهم ولانا والله اشد فرقا منهم مني
وروى ... بن سعد ان عمر رضي الله عنه اتي بمال فجعل يقسم بين الناس فازدحموا عليه فاقبل سعد بن ابي
وقاص يزاحم الناس حتى خلص اليه فعلاه بالدرة فقال انك اقبلت لا تهاب سلطان الله في الارض
فاحببت ان اعلمك ان سلطان الله لا يهابك وقالت الشفاء ابنة عبد الله ورأت فتيانا من
النساك يقصدون في المشي ويتكلمون رويدا ما هؤلاء فقيل نساك فقالت كان عمر بن الخطاب هو

الناسك

انا تركتكم ... كلام اذا تكلم اسمع واذا مشى اسرع واذا ضرب اوجع ورأى عمر رضي الله عنه رجلا على ... فقال
ارفع وقال ما ملك ... اخفض ... ليلتان في راسهم ومن كلامه القوة في العمل ان لا تؤخر عمل
اليوم لغد والامانة ان لا تخالف سريرتك علانيتك والتقوى بالتوقي ومن يتق الله يقه وقال عمر رضي الله عنه
كنا عند عمر فجاءت المواساة اتى رهط الى عمر رضي الله عنه فقالوا يا امير المؤمنين كثرت عيالنا واشتدت
مؤونتنا فزدنا في اعطياتنا فقال فعلتموها جمعتم بين الضرائر واتخذتم الخدم من مال الله لوددت اني
واياكم في سفينة في لجة البحر تذهب بنا شرقا وغربا فلن يعجز الناس ان يولوا رجلا منهم فان استقام
اتبعوه وان جنف قتلوه فقال طلحة وما عليك لو قلت ان تعوج عزلوه فقال لا القتل انكل لمن بعده احذروا فتى
قريش وابن كريمها الذي لا ينام الا على الرضا ويضحك عند الغضب ويتناول ما فوقه من تحته وروى الاحنف
قال اتى عبد الله بن عمير عمر وهو يفرض للناس فقال عمر من هذا اقبل عليه فقال من انت فقال عبد الله بن عمير
ابن الرجل الذي استشهد يوم حنين فقال يا يرفا اعطه ستمائة دينار فاعطاه ستمائة فلم يقبلها ورجع الى عمر
فاخبره فقال يا يرفا اعطه ستمائة حلة فاعطاه فلبس الحلة التي كساه عمر ورمى بما سواها فقال له
عمر خذها ... فلتكن في هبة ابيك ... وروي لنا باسناد له عن ابيه قال مر عمر في
السوق ومعه الدرة فخفقني خفقة فاصاب طرف ثوبي وقال امط عن الطريق فلما كان في العام
المقبل لقيني فقال يا سلمة اتريد الحج قلت نعم فاخذ بيدي فانطلق بي الى منزله فاعطاني ستمائة درهم
وقال استعن بها على حجك واعلم انها بالخفقة التي خفقتك قلت يا امير المؤمنين ما ذكرتها قال و
انا ما نسيتها خطب عمر رضي الله عنه فقال ايها الرعية ان لنا عليكم حقا النصيحة بالغيب والمعاونة
على الخير ايها الرعاة انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض الى الله
ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه ايها الرعية انه من يأخذ بالعافية ممن بين ظهرانيه يرزقه الله
العافية من فوقه وروى المغيرة بن سويد قال خرج عمر في حجة حجها فقرأ بنا في الفجر الم تر كيف
فعل ربك باصحاب الفيل ولإيلاف قريش فلما فرغ رأى الناس يبادرون الى مسجد هناك فقال ما بالهم
قالوا مسجد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم فالناس يبادرون اليه فناداهم فقال هلك اهل الكتاب

فلم يأخذوا الا ما أتاهم بغيابهم فيما منه عرضت له صلوة في المسجد فيصلي ومن لم يعرض له صلوة فليمض وأتى
رجل من المسلمين الى عمر فقال انا لما فتحنا المداين اصبنا كتابا فيه علم من علوم الفرس وكلام معجب فدعا بالدرة
فجعل يضربه بها ثم قرأ نحن نقص عليك احسن القصص ويقول ويلك أقصص احسن من كتاب الله انما هلك من كان قبلكم
لانهم اقبلوا على كتب علمائهم واساقفتهم وتركوا التورية والانجيل حتى درسا وذهب ما فيهما من العلم
ودعا رجل الى عمر رضي الله عنه فقال ان صبيغا التميمي لقيناه يا امير المؤمنين فجعل يسألنا عن تفسير حروف
من القرآن فقال اللهم امكني منه فبينا عمر يوما جالس يغدي الناس اذ جاءه الصبيغ وعليه ثياب وعمامة
فتقدم فاكل حتى اذا فرغ قال يا امير المؤمنين ما معنى قوله والذاريات ذروا فالحاملات وقرا فقال عمر
انت هو فقام اليه فحسر عن ذراعيه فلم يزل يجلده حتى سقطت عمامته فاذا له ضفيرتان فقال والذي
نفس عمر بيده لو وجدتك محلوقا لضربت رأسك ثم امر به فجعل في بيت ثم كان يخرجه كل يوم فيضربه
مائة فاذا برئ اخرجه فضربه مائة اخرى ثم حمله على قتب وسيره الى البصرة وكتب الى ابي موسى يحرم
عليه على الناس مجالسته وان يقوم في الناس خطيبا ثم يقول ان صبيغا ابتغى العلم فاخطأه فلم يزل وضيعا في
قومه وعند الناس حتى هلك وقد كان من قبل سيد قومه وقال عمر على المنبر الا ان اصحاب الرأي اعداء السنن
اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها فافتوا بارائهم فضلوا واضلوا الا وانا نقتدي ولا نبتدي ونتبع
ولا نبتدع انه ما ضل من تمسك بالاثر وقد روى الليث بن سعد ان عمر رضي الله عنه افتقد امرءا فوجد فيها ملقى
على وجه الطريق فسار عن امره واجتهد فلم يقف له على خبر فشق عليه فكان يدعو ويقول اللهم اظفرني بقاتله
حتى اذا كان رأس الحول او قريبا منه ذلك وجد طفلا مولودا ملقى في موضع ذلك القتيل فاتى به عمر فقال ظفرت
بدم القتيل ان شاء الله فدفع الطفل الى امرأة وقال لها قومي بشأنه وخذي منا نفقته وانظري من يأخذه
منك فاذا وجدت امرأة تقبله وتضمه الى صدرها فاعلميني مكانها فلما شب الصبي جاءت جارية فقالت
للمرأة ان سيدتي بعثتني اليك لتبعثي اليها بهذا الصبي فتراه وترده اليك قالت نعم اذهبي به اليها
وانا معك فذهبت بالصبي حتى دخلت على امرأة شابة فجعلت تقبله وتفديه وتضمه اليها فاذا هي
شيخ من الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءت المرأة فاخبرت عمر فاشتمل على سيفه واقبل

الى

الى منزلها فوجد اباها متكئا على الباب فقال له ما القصة ثم خرجا فقال ابنتك فقد اعرف الناس بحق الله عند

ابيها مع حسن عبادتها وصيامها والقيام بدينها فقال عمر اني احب ان ادخل اليها فازيدها رغبة

في منزله فدخل الشيخ ثم خرج فقال ادخل يا امير المؤمنين فدخل وامرأة تخرج كل منه في ازار الا اياه ثم سالها

عن الصبي فلجلجت فقال لتصدقني ثم انتضى السيف فقالت على رسلك يا امير المؤمنين فوالله لقد كنت

عجوزا كانت تدخل علي فاتخذتها اما وكانت تقوم في امري بما تقوم به الوالدة وكنت لها بمنزلة البنت

فمكثت كذلك حينا ثم قالت انه عرضت لي سفر ولي بنت اتخوف عليها الضيعة وقد احببت ان اضمها اليك

حتى ارجع من سفري ثم عمدت الى ابن لها امرد فهيأته وزينته كما تزين الجارية واتتني به فلا اشك انه جارية

فكان يرى مني ما ترى المرأة من المرأة فاغتفلني يوما وانا نائمة فما شعرت به حتى علاني وخالطني فمددت يدي الى شفرة

كانت عندي فقتلته ثم امرت به فالقي حيث رايت فاشتملت منه على هذا الصبي فلما وضعته القيته في موضع

ابيه والله خبير على ما اعلمتك فقال عمر صدقت بارك الله عليك ثم اوصاها ووعظها وخرج

وروى اسمعيل بن خالد قال قيل لعمران لا تكون مثل عمر قال لا استطيع ان اكون مثل من يرى الكلمة وذكرت

عائشة عمر فقالت كان احوذيا نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها جاء عبد الله بن سلام بعد ما صلى

الناس على عمر فقال ان كنتم سبقتموني بالصلوة فلا تسبقوني بالثناء عليه ثم قال نعم اخو الاسلام كنت

يا عمر جوادا بالحق بخيلا بالباطل ترضى حين الرضا وتسخط حين السخط لم تكن مداحا ولا مغتابا طيب الظرف

عفيف الطرف وذكر ابو جعفر الطبري في تاريخه بعض خطب عمر فمنها خطبة خطب بها حين ولي

الخلافة وهي بعد حمد الله والثناء عليه وعلى رسوله ايها الناس اني وليت عليكم ولولا رجاء ان اكون

خيركم لكم واقواكم عليكم واشدكم استضلاعا بما ينوب من مهم اموركم ما توليت ذلك منكم ولكفى عمر مهما محزنا

انتظار موافقة الحساب باخذ حقوقكم كيف اخذها ووضعها اين اضعها وبالسير فيكم كيف اسير

فربي المستعان فان عمر لم يصبح يثق بقوة ولا حيلة ان لم يتداركه الله برحمته وعونه ايها الناس

ان الله قد ولاني امركم وقد علمت انفع ما بحضرتكم لكم واسأل الله ان يعينني عليه وان يحرسني عنده كما حرسني

عند غيره وان يلهمني العدل في قسمكم كالذي امر به فاني امرؤ مسلم وعبد ضعيف الا ما اعان الله

ولن يغير الذي وليت من خلافتكم من خلقي شيئا ان شاء الله انما العظمة لله وليس للعباد منها شيء فلا يقولن
احدكم ان عمر تغير منذ ولي اعقل الحق من نفسي واتقدم وابين لكم امري فايما رجل كانت له حاجة او ظلم مظلمة
او عتب علينا في خلق فليؤذني فانما انا رجل منكم فعليكم بتقوى الله في سركم وعلانيتكم وحرماتكم
واعراضكم واعطوا الحق من انفسكم ولا يحمل بعضكم بعضا على ان تحاكموا الي فانه ليس بيني وبين احد
هوادة وانا حبيب الي صلاحكم عزيز علي عنتكم وانتم اناس عامتكم حضر في بلاد الله واهل بلد لا زرع فيه
ولا ضرع الا ما جاء الله به اليه وان الله عز وجل قد وعدكم كرامة كبيرة وانا مسؤول عن امانتي وما انا فيه
ومطلع على ما بحضرتي بنفسي ان شاء الله لا اكله الى احد ولا استطيع ما بعد منه الا بالامناء واهل النصح منكم للعامة
ولست اجعل امانتي الى احد سواهم ان شاء الله وخطب عمر رضي الله عنه مرة اخرى فقال بعد حمد الله والصلوة على
رسوله ايها الناس ان بعض الطمع فقر وان بعض اليأس غنى وانكم تجمعون ما لا تأكلون وتأملون ما لا تدركون
وانتم مؤجلون في دار غرور وقد كنتم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم تؤخذون بالوحي فمن اسر شيئا
اخذ بسريرته ومن اعلن شيئا اخذ بعلانيته فاظهروا لنا احسن اخلاقكم والله اعلم بالسرائر فانه من
اظهر لنا قبيحا وزعم ان سريرته حسنة لم نصدقه ومن اظهر لنا علانية حسنة ظننا به حسنا واعلموا ان بعض الشح
شعبة من النفاق فانفقوا خيرا لانفسكم ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ايها الناس اطيبوا
مثواكم واصلحوا اموركم واتقوا الله ربكم ولا تلبسوا نساءكم القباطي فانه ان لم يشف فانه يصف
ايها الناس اني والله لوددت ان انجو كفافا لا لي ولا علي واني لارجو ان عمرت فيكم يسيرا او كثيرا
ان اعمل فيكم بالحق ان شاء الله وان لا يبقى احد من المسلمين وان كان في بيته الا اتاه حقه ونصيبه من
مال الله وان لم يعمل اليه نفسه ولم ينصب اليه بدنه فاصلحوا اموالكم التي رزقكم الله ولقليل في رفق خير من
كثير في عنف واعلموا ان القتل حتف من الحتوف يصيب البر والفاجر والشهيد من احتسب نفسه
واذا اراد احدكم بعيرا فليعمد الى الطويل العظيم فليضربه بعصاه فان وجده حديد الفؤاد فليشتره
وخطب عمر مرة اخرى فقال ان الله سبحانه وبحمده قد استوجب عليكم الشكر واتخذ عليكم
الحجج فيما آتاكم من كرامة الدنيا والاخرة من غير مسألة منكم ولا رغبة منكم فيه اليه فخلقكم تبارك

وحتى جاء تحولوا الى البعث بعد عبادة وكان قادرا ان يجعلكم لاهون خلقه عليه فجعل لكم عامة خلقه ولم
يجعلكم لشيء غيره وسخر لكم ما في السموات وما في الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة وحملكم في البر والبحر
ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون ثم جعل لكم سمعا وبصرا ومن نعم الله عليكم نعم عم بها بني آدم ومنها نعم اختص
بها اهل دينكم ثم صارت تلك النعم خواص وعوام في دولتكم وزمانكم وطبقتكم وليس من تلك النعم نعمة وصلت الى
امرئ خاصة الا لو قسم ما وصل اليه منها بين الناس كلهم اتعبهم شكرها وفدحهم حقها الا بعون الله مع الايمان
بالله ورسوله فانتم مستخلفون في الارض قاهرون لاهلها قد نصر الله دينكم فلم تصبح امة مخالفة لدينكم الا امتان
امة مستعبدة للاسلام واهله يجزون لكم يستصفون معايشهم وكدائحهم ورشح جباههم عليهم المؤونة
ولكم المنفعة وامة تنتظر وقائع الله وسطواته في كل يوم وليلة قد ملأ الله قلوبهم رعبا فليس لهم
معقل يلجئون اليه ولا مهرب يتقون به قد دهمتهم جنود الله ونزلت بساحتهم مع رفاغة العيش واستفاضة المال
وتتابع البعوث وسد الثغور باذن الله مع العافية الجليلة العامة التي لم تكن الامة على احسن منها مذ كان
الاسلام والله المحمود مع الفتوح العظام في كل بلد فما عسى ان يبلغ شكر الشاكرين وذكر الذاكرين واجتهاد
المجتهدين مع هذه النعم التي لا يحصى عددها ولا يقدر قدرها ولا يستطاع اداء حقها الا بعون الله ورحمته
ولطفه فنسأل الله الذي ابلانا هذا ان يرزقنا العمل بطاعته والمسارعة الى مرضاته واذكروا عباد الله
بلاء الله عندكم واستتموا نعم الله عليكم وفي مجالسكم مثنى وفرادى فان الله عز وجل قال لموسى عليه السلام اخرج
قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله وقال لمحمد صلى الله عليه وسلم واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون
في الارض فلو كنتم اذ كنتم مستضعفين محرومين من خير الدنيا على شعبة من الحق تؤمنون بها وتستريحون اليها
مع المعرفة بالله ودينه وترجون الخير فيما بعد الموت لكان ذلك ولكنكم كنتم اشد الناس معيشة واعظم
الناس بالله جهالة فلو كان هذا الذي استشلاكم به لم يكن معه حظ في دنياكم غير انه ثقة لكم في آخرتكم التي
اليها المعاد والمنقلب وانتم من جهد المعيشة على ما كنتم عليه احرياء ان تشحوا على نصيبكم منه مظهرين له
الا انه قد جمع لكم فضيلة الدنيا وكرامة الآخرة او لمن شاء ان يجمع ذلك منكم فاذكركم الله الحائل بينكم
وبين قلوبكم الا ما عرفتم حق الله فعملتم له وسيرتم انفسكم على طاعته وجمعتم مع السرور بالنعم خوفا لها

دابقتضيه وحلاوته وطيبها فانه لا شي اسلب للنفوس منه كقولنا فيها ما قال السكران [illegible]

للرياه وهوا [illegible] في امركم [illegible] صاحب [illegible] وروى ابو عبيدة معمر بن المثنى في كتاب [illegible]

[illegible] النابغي [illegible] النعمان بن مقرن في جنبات [illegible] العرب [illegible]

وطيبه [illegible] فاحضرها [illegible] في الحرب [illegible] في الطعن [illegible]

المسلمين اذا [illegible] فضحها [illegible] قال كان عمر [illegible]

[illegible] قدم عمرو بن معديكرب والاشعث بن قيس على عمر [illegible]

[illegible] فقال متى قدمتما قالا يوم الخميس قال فما حبسكما عني قالا شغلنا المنزل يوم قدمنا

ثم كانت الجمعة ثم غدونا عليك اليوم فلما خرجا من عنده [illegible] فقال عمرو

بن معديكرب [illegible] الاجلح [illegible] المرة البعيدة القعرة [illegible]

[illegible] فقال عمر للاجلح [illegible]

في وجهه [illegible] فقال الاجلح يا امير المؤمنين تركت الناس [illegible]

[illegible] بالدراهم [illegible]

فقال ما منعك ان تقول [illegible] قال [illegible] لقد [illegible]

اما انك لو قلت [illegible]

[illegible] لو سلمت لكم [illegible] امركم [illegible]

[illegible] فاقرب منكم لما اسر الهرمزان [illegible]

الى [illegible] وحمل الى عمر وحمل معه رجال من المسلمين منهم الاحنف بن قيس وانس بن مالك

فادخلوه المدينة في هيئته وعليه تاج الذهب وكسوته فوجدوا عمر نائما في جانب المسجد فجلسوا

عنده ينتظرون انتباهه فقال الهرمزان واين عمر قالوا هو ذا قال فاين حرسه وحجابه

لا حارس له ولا حاجب قال فينبغي ان يكون نبيا قالوا انه يعمل عمل الانبياء واستيقظ عمر فقال

الهرمزان قالوا نعم قال لا اكلمه حتى لا يبقى عليه من حليته شي فرموا بالحلية والبسوه ثوبا صفيقا

فقال

فقال عمر [illegible] عليها القود [illegible] لصالح المسلمين مرة ثم قلت فقال يا عمر انا [illegible]

اذ لم [illegible] عليكم قال ما عذرك في [illegible] فقال [illegible]

[illegible] وجعلت يده ترعد [illegible] فقال

[illegible] فقال ما [illegible] عليه [illegible]

[illegible] فقال صدقت يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible] وقال تحدثني واسد لا تحدثني

[illegible] ثم بعث عمر عمير بن سعد الانصاري عاملا على حمص فمكث حولا [illegible]

ثم كتب [illegible] فاقبل [illegible] مال المسلمين [illegible] زاده و

[illegible] فقال [illegible] قد [illegible] وجهه [illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible] الدنيا [illegible]

قال [illegible] قال [illegible] فقال [illegible] الدنيا [illegible]

[illegible] ما [illegible] فقال [illegible]

[illegible] قال نعم [illegible] قال [illegible]

[illegible] قال عمير [illegible] يا عمر [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] في مواضعه [illegible]

[illegible] فقال [illegible] قال [illegible]

[illegible] يا عمر [illegible] في الانصراف [illegible]

[illegible] ثم بعث رجلا يقال له الحارث فقال انطلق الى عمير بن سعد [illegible]

[illegible] فان رايت حالا شديدة فادفع [illegible] فانطلق

فالتفت عمر فصبر [illegible] الى جانب حائط [illegible] فقال عمر [illegible] فقال [illegible]

[illegible] المدينة فقال كيف تركت امير المؤمنين قال صالحا قال كيف تركت المسلمين قال صالحين قال [illegible]

[illegible] قال [illegible] على [illegible] فقال [illegible] عمر [illegible] الا [illegible] بشدة [illegible]

[illegible] انفسنا ايام وليس لهم الا قرية [illegible] كانوا [illegible] كل [illegible] فقال [illegible]

[illegible] فاجع الحارث [illegible] اليه [illegible] امير المؤمنين

فاستعن [illegible] فقالت المرأة [illegible] في [illegible] فقال [illegible]

[illegible] فيها [illegible] ثم خرج [illegible] كلها [illegible] الشهداء [illegible] الحارث

[illegible] فقال رحم الله [illegible] ان يهلك [illegible] على عمر [illegible]

[illegible] فقال [illegible] امنية فكل واحد تمنى شيئا وانتهت الامنية الى عمر فقال وددت

ان لي [illegible] مثل عمر بن سعد [illegible] على امور المسلمين ومن كلام عمر اياكم وهذه المجازر فان لها ضراوة كضراوة

الخمر وقال اياكم والراحة فانها [illegible] وقال السمين [illegible] وقال لا تسكنوا [illegible] فتعلموا من الكتابة و

[illegible] عليهن بالعري [illegible] فان [illegible] المسألة وقال [illegible] كل شيء حتى

في [illegible] على [illegible] عرفت ذلك في [illegible] وما [illegible]

رجل شيئا قط الا [illegible] وقال ان للناس حدودا ومنازل فانزلوا كل رجل منزلته [illegible]

[illegible] في [illegible] كل امر [illegible] على قدره وقال [illegible] الرجل [illegible] كان

[illegible] ان يكون [illegible] لبدا [illegible] وقال [illegible] شيء استغنى

منه وهو المؤمن [illegible] وقال لا يقوم بامر الله الا من لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع

وقال لا تصغروا هممكم فاني لم ار شيئا اقعد بالرجل عن مكرمة من ضعف همته ووعظ رجلا فقال لا يلهيك الناس

عن نفسك فان الامر اليك [illegible] ولا تقطع النهار [illegible] فانه محفوظ عليك واذا اسات فاحسن فاني

لم ار شيئا اشد طلبا ولا اسرع ادراكا من حسنة حديثة لذنب قديم وقال [illegible] فلما [illegible]

[illegible] فانه ان يعظم [illegible] على [illegible] وقال كل عمل كرهت [illegible]

الموت

ات وقال ابا القاسم فاقر كرم نية [illegible]
عرض عن الدنيا والذنوب [illegible]

السيف ذو نصر تعلقها بنقيع ... كعاب العرف ودماؤه وقال [illegible] ميسانه القوم وقال ابن [illegible]
النبوة منذر كم المصيبة فيها فيها علمكم قدره وقال منذر دها عاقبة العوز فانه ايها العدو اكره فيها اسكر
وقال احمد ابن ... جاهل فيه ما امر حرباء به واعلمهم ... بعد المعذرة والحلم ... بالسلام والحرب
عجز في دماء ... وقال ... تقطع ... صعبة ... حربا ايلا وقال كانت ... اكثر به
لم ... الاناة فلم يرد به جهل الجاهل وقطع ... المواعد فلق به الناس وذكر ابو ... في حرب المثنى
في كتاب مقاتل الفرسان ان سعد بن ابي وقاص وعمرو بن معديكرب يوم فتح القادسية ... ما ... عمرو
كيف ... وكيف ... فقال يا امير المؤمنين ... لهم جميع ... اعرابي في ... اسد
... الحرب ... في التعبية ... وكان ... كتب ... هم
فقال عمر ... ما ... لا ... اليك ... انت ... ذكرت بها
... قال في ... فقال ما ... بن ... قال او لكن ... عمرا
... قالت ... قالوا عطنا ... واشدها ... قالت
كيف قال ... للاسلام قال ... قال الا ... الحرب ... عن الحرب الا ... قرارا ... انا راضي
فاخبرني عن الحرب قال مرة المذاق اذا قلصت عن ساق من صبر فيها عرف ومن ضعف عنها تلف وانها
كما قال الشاعر الحرب اول ما تكون فتية تسعى بزينتها لكل جهول حتى اذا استعرت وشب ضرامها
عادت عجوزا غير ذات حليل شمطاء جزت راسها وتنكرت مكروهة للشم والتقبيل قال اخبرني عن السلاح
قال ما شئت منه قال الرمح قال اخوك وربما خانك قال النبل قال منايا تخطئ وتصيب قال الترس
قال ذاك المجن وعليه تدور الدوائر قال الدرع قال مثقلة للراجل مشغلة للراكب وانها لحصن حصين قال
قال السيف قال هناك قارعتك امك عن الهبل قال بل امك قال بل امي والحمى اضرعتني لك عرض سلمان بن ربيعة
الباهلي جنده ... فكان لا يقبل من الخيل الا عتيقا فمر عمرو بن معديكرب بفرس غليظ فرده فقال
هذا هجين قال عمرو ليس ... فقال ... الهجين يعرف الهجين
فشكا الى عمر فكتب اليه لقد علمت يا ابن معديكرب ... قلت ... ان ... عنها

بسنة [illegible] ودار قسم بالمدينة وصنعت بين [illegible]

الا عليها [illegible] قال ابو جعفر محمد بن جرير الطبري في تاريخه حدثني عبد الرحمن بن ابي شيبة [illegible]

[illegible] قال [illegible] فقرأ السجدة في سورة [illegible] ثم انصرف [illegible] فقال اما [illegible]

[illegible] فاذا هو على رمال سرير [illegible] شيء فقلت [illegible] قال [illegible]

[illegible] قال [illegible] عليك [illegible] قال [illegible] ثم [illegible]

[illegible] قال [illegible] في [illegible] وقال [illegible]

وذكروا انك حرمت المتعة في اشهر الحج [illegible] ابو جعفر [illegible] حلالا [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] فقال [illegible] اذا اعتمرتم في اشهر الحج [illegible] فجاء [illegible]

[illegible] وقد اصبت وذكروا انك حرمت متعة النساء [illegible]

[illegible] قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احلها في زمان ضرورة ثم رجع

الناس الى السعة ثم لم اعلم احدا من المسلمين عاد اليها ولا عمل بها فالآن من شاء نكح [illegible]

[illegible] بطلاق [illegible] وقد اصبت قال وذكروا انك [illegible] امة [illegible] وضعت ما في بطنها بغير عتاقة سيدها

قال [illegible] حرمة بحرمة ما اردت الا الخير واستغفر الله قال وتشكوا منك عنف السياق وشدة النهر للرعية

[illegible] قال وانا رميل محمد صلى الله عليه وسلم في غزاة قرقرة الكدر

[illegible]

[illegible] ولولا ذلك

[illegible] قال ابو جعفر [illegible] اذا حدث بهذا الحديث يقول [illegible] قال

[illegible] بالرجل [illegible] ثم [illegible]

قال [illegible] الراس [illegible]

[illegible] وكتب الى خالد بن الوليد انه بلغني انك دخلت حماما [illegible]

[illegible] الا [illegible] المغيرة [illegible]

ودالعام

[illegible] فقد [illegible] رفعوا اليه فقال [illegible] الاداة فقد [illegible] مع [illegible]

[illegible] فانه لا [illegible] فقال [illegible] قال ابو حنيفة [illegible]

[illegible] قلت [illegible] اذا [illegible] على نصف [illegible] وراى جارية [illegible]

فقالوا امة آل فلان فضربها بالدرة [illegible] [illegible] وتشبهين بالحرائر [illegible]

[illegible] فقال [illegible] الصفات [illegible] قال [illegible]

اموالكم واولادكم فتنة وقال ما بال [illegible] احدكم [illegible] ساد [illegible] عند امرأة [illegible]

وتحدث اليه عليكم بالجنة فانها [illegible] ظالم على [illegible] قال ابن قتيبة خطب [illegible]

ان اخوف ما اخاف عليكم [illegible] عند الله [illegible]

[illegible] فقال على كرم الله وجهه [illegible]

ولتسبى [illegible] في حديثه لا تنظروا الى صلوة الرجل وصيامه

ولكن من اذا حدث صدق واذا ائتمن ادى واذا اشفى ورع [illegible] فقال ايها الناس لينكح الرجل

منكم لمته من النساء ولتنكح المرأة لمتها من الرجال وفي حديثه انه استعمل رجلا على اليمن فوفد اليه [illegible]

مشهرة وهو مرجل دهين فقال اهكذا بعثناك ثم امر بالحلة فنزعت [illegible] ثم [illegible]

عن ولايته فلم يذكر الا خيرا فرده على عمله ووفد اليه بعد ذلك فاذا اشعث مغبر عليه اطلاس فعاد [illegible]

[illegible] ان عاملنا ليس بالشعث ولا العافي كلوا واشربوا وادهنوا انكم لتعلمون الذي اكره من امركم

وقال تعلموا السنة والفرائض واللحن كما تعلمون القرآن ومر على راع فقال يا راعي عليك الظلف [illegible]

فانك راع وكل راع مسؤول وفي حديثه ان من الناس من يقاتل رياء وسمعة ومنهم من يقاتل وهو ينوي

الدنيا ومنهم من الجبه القتال فلم يجد بدا ومنهم من يقاتل صابرا محتسبا اولئك الشهداء وفي حديثه انه

ارسل الى ابي عبيدة رسولا فقال له حين رجع كيف رايت ابا عبيدة قال رايت [illegible]

من ورقه ثم ارسل اليه وقال للرسول حين قدم كيف رايته قال [illegible] ابا عبيدة [illegible]

له [illegible] فقبضها [illegible] وفي حديثه انه رأى في المنام فسأل عنه [illegible] فقال [illegible]

يحيا وفي حديثه انه قال الطهر المنقى ان الله نفع الكرم الارض بالعجم قالوا كان عمر عليه
غليظا كان قال نزدها الملال اخيف فقال تعمني ذلك من احقه شيئا قال لا قال فقير ثم
ما يستبه المليكان معاذ الله الصغل بها نزع به السبب الى الطير من اجل لبنها فلا ستر منهما الا
ترهبون اقلاقها وفي حديثه اغزوا والغزو حلو خضر قبل ان يكون ثماما ثم يكون حطاما وفي حديثه
تحسبت لسمر ... الصبر وفي حديثه ان انا ملا مولى عثمان قال بادرت مع مولاي عمر فوج
العمرة ... عمر وعثمان وابن عمر فنكت انا وابن الزبير في شبيبة معا لنا فكنا نتابع و
... بالفضل فانتهرنا عمر على ان يدرينا كذلك لا تذعروا علينا فقال لرباح بن المغترف غنهم نصب
النصب ... فقال له عمر فقلنا ... وان نهاك فانته فلم يحل له عمر شيئا حتى اذا كان في وجه السحر قال
يلذ ... ... وفي حديثه انه كتب في الصدقة الى بعض عماله كتابا فيه ولا تحبس
الناس اوائلهم على آخرهم فان الرجل للماشية عليها شديد ولها جهد كان اخذ وقفنا الرجل ملك غنمه فلا تعتم
من غنمه ولا تاخذ منه ربّاء ... وخذ الصدقة من اوسطها واذا وجب على الرجل سن فلم يجدها في ابله لا تأخذ الا
تلك السن من شروى ابله او قيمة عدل وانظر ذوات الدر والماخض فتنكب عنها فانها ثمال حاضرتهم وفي
حديثه انه كان يلتقط النوى من الطريق والنكث فاذا مر بدار قوم القاها فيها وقال لياكل هذا داجنكم
وانتفعوا بباقيه وفي حديثه ثلاث من الفواقر جار مقامة ان رأى حسنة دفنها وان رأى سيئة
اذاعها وامرأة ان دخلت عليها لسنتك وان غبت عنها لم تأمنها وامام ان احسنت لم يرض
عنك وان اساءت قتلك وفي حديثه من حظ الدين نفاق ايم وموضع ... وفي حديثه ان العباس بن عبد
المطلب سأله عن الشعراء فقال امرؤ القيس سابقهم خسف لهم عين الشعر فافتقر عن معان عور اصح بصر وفي حديث
عن ابي عثمان النهدي قال اتانا كتاب عمر بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا
وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم والتنعم
وزي العجم وعليكم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخشوشبوا واخلولقوا واعطوا
الركب وانزوا نزوا وارموا الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا ...

النمس فانها كانت العرب قد تمعددوا قيل هو من الغلظ يقال للغلام اذا شب وغلظ وقيل معناه
تشبهوا بعيش معد وكانوا اهل غلظ وقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا
اراد الخشونة في اللبس والطعم وقوله اخشوشبوا بالباء فمعناه الصلابة يقال اخشوشب الرجل اذا
كان صلبا خشنا ... بالعين المنقوطة اي الخشونة في المطعم ابو عمر قال عمر في قوله تعالى كنتم خير امة اخرجت
للناس من سره ان يكون من تلك الامة فليؤد شرط الله فيها ابو عمر قال عمر انما ... عدوا ...
لا ندري ... ابو عمر حمل عمر بن الخطاب ... من بني عبد الاشهل حتى دفنه بالبقيع ... عليه
الى عمر فنظر عمر في وصيته فوجد عليه اربعة الاف دينار فباع تمره اربع سنين باربعة الاف وقضى دينه
ابو عمر كان لامية بن ... ابنان هاجرا فبكاهما ... وكان شاعرا مشهورا في قومه
فردهما عمر بن الخطاب ... حتى يموت ... ابو عمر في جرير بن عبد الله البجلي
لولا جرير هلكت بجيلة نعم الفتى وبئست القبيلة فقال عمر ما مدح من هجي قومه وكان عمر يقول جرير
عبد الله يوسف هذه الامة ابو عمر قدم جرير على عمر من عند سعد بن ابي وقاص فقال له كيف تركت
سعدا في ولايته فقال تركته اكرم الناس مقدرة واحسنهم معذرة هو لهم كالام البرة يجمع لهم كما تجمع الذرة
مع انه ميمون الاثر مرزوق الظفر اشد الناس عند البأس واحب قريش الى الناس قال فاخبرني عن حال
الناس قال هم ... الجمعة منهم القائم الراشد ومنهم ... ابن ابي وقاص يقيمهم ...
عقلها ويقيم ميلها والله اعلم بالسرائر يا عمر قال فاخبرني عن اسلامهم قال يقيمون الصلوة لاوقاتها
ويؤتون الطاعة لولاتها فقال عمر الحمد لله اذا كانت الصلوة اوتيت الزكوة واذا كانت الطاعة
كانت الجماعة ابو عمر مر عمر بحسان وهو ينشد الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتنشد
الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له حسان قد كنت انشد فيه وفيه من هو خير منك ابو عمر
حاطب بن ابي بلتعة نحر رقيقه ناقة لرجل من مزينة فقال عمر اراك تجيعهم فاضعف عليه قيمته على
جهة الادب والردع ابو عمر قدم حابس بن سعد الطائي ... على عمر ... كان الشمس والقمر يقتتلان
ومع كل واحد منهما كواكب فقال عمر مع ايهما كنت قال مع القمر قال لا تلي لي عملا ابدا اذا كنت مع

الآية المحمودة فقتل [illegible] مع معاوية بصفين أبو عمر الحر بن قيس فقدم عليه عيينة فقال ألا [illegible] على [illegible]

عمر فقال الحر أتأذن له فقال الكلام لا ينبغي فقال إلا أفعل فأدخله على عمر فقال يا ابن الخطاب [illegible]

تقسم بالعدل ولا تعطي الجزل فغضب عمر غضبا شديدا حتى هم أن يوقع به فقال الحر يا أمير المؤمنين إن الله

تعالى يقول في كتابه خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين وإن هذا من الجاهلين قال فخلى سبيله عمر

وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل أبو عمر كتب عمرو بن العاص إلى عمر يستمده بثلاثة آلاف فارس

فأمده [illegible] بن حذافة والزبير بن العوام والمقداد بن الأسود أبو عمر سأل عمر جنبا يا [illegible]

[illegible] فقال يا أمير المؤمنين [illegible] ظهري فنظر فقال ما رأيت كاليوم فقال [illegible]

[illegible] سيفا [illegible] [illegible] ظهري أبو عمر قال عتاب بن جبير خرجنا حجاجا مع عمر بن الخطاب

فنزلنا في ركب فيهم [illegible] عبد الرحمن بن عوف فقال القوم غنا من شعر [illegible] فقال عمر دعوا

أبا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت أغنيهم حتى كان السحر فقال عمر ارفع

من لسانك فقد أسحرنا أبو عمر استشهد زيد بن الخطاب يوم اليمامة فحزن عليه عمر حزنا شديدا قال عمر

ما هبت الصبا إلا وجدت منها ريح زيد قال متمم بن نويرة لعمر لو أن أخي ذهب مثل ما ذهب عليه أخوك

ما حزنت عليه فقال عمر ما عزاني أحد بأحسن مما عزيتني به وقال عمر لا تبكي عليه أخي زيد رحمه الله سبقني

إلى الحسنيين أسلم قبلي واستشهد قبلي أبو عمر هجا الحطيئة الزبرقان بقوله دع المكارم لا ترحل لبغيتها

واقعد فإنك أنت الطاعم الكاسي فشكاه الزبرقان إلى عمر فسأل عمر حسان بن ثابت عنه فوجده

فقضى أنه هجوه وصح منه فألقاه عمر في المطمورة حتى شفع عبد الرحمن بن عوف والزبير فأطلقه

بعد أن أخذ عليه عهدا وأوعده ألا يعود الهجاء أبدا أبو عمر قال للبيد بن ربيعة يا أبا عقيل أنشدني شيئا

من شعرك فقال ما كنت لأقول شعرا بعد أن علمني الله البقرة وآل عمران فزاده عمر في عطائه خمسمائة

وكان الزبير أبو عمر قال مالك بلغني أنه قدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عني

فقال عبد الله بن الأرقم أنا فأجاب عنه وأتى به إليه فأعجبه وأنفذه وكان عمر حاضرا فأعجبه ذلك من

عبد الله بن الأرقم فأخبر أنه ذكر في نفسه يقول أصاب ما أراده رسول الله صلى الله عليه وسلم و[illegible]

عمر [illegible] على [illegible] الله وكان عمر يقول ما بقيت [illegible] من عباد الله [illegible] قال عمر لو [illegible] مثل

ما لقيت القوم [illegible] عليك [illegible] فجعل [illegible] رحلت حتى قطعه [illegible]

[illegible] الكتب [illegible] قد ذهب الشيب [illegible]

[illegible] عبد الله بن مسعود إلى الكوفة مع عمار بن ياسر وكتب إليهم إني قد بعثت إليكم

عمار بن ياسر أميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من أهل

بدر فاقتدوا بهما واسمعوا من قولهما وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي قال عمر في عبد الله بن مسعود كنيف ملئ

علما أبو عمر كان عمر يحب [illegible] وكان عمر يقول [illegible]

في [illegible] بلسان [illegible] وعلى [illegible] وكان عمر [illegible] عمر ونفر من المسلمين أجمعهم كان

خالف عبادة بن الصامت في شيء أنكره عليه عبادة [illegible] في العزو فقال

عبادة لا أساكنك بأرض [illegible] ورحل إلى المدينة فقال [illegible] قد [illegible] فأخبر [illegible] ارجع إلى

مكانك فقبح الله أرضا لست فيها ولا مثلك [illegible] كتب إليه لا امرة لك عليه أبو عمر كان عروة

بن مسعود الثقفي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه مثله [illegible] مثل صاحب يس في قومه فقال فيه [illegible]

[illegible] أبو عمر كان عتبة بن غزوان أول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما

بعثه [illegible] إني أريد أن أوجهك لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتح عليكم [illegible] على بركة الله ويمنه

اتق الله ما استطعت واعلم أنك تأتي حومة العدو وأرجو أن يعينك الله عليهم [illegible] وقد كتبت إلى

العلاء الحضرمي أن يمدك بعرفجة بن هرثمة وهو ذو مجاهدة للعدو ومكايدة فشاوره وادع إلى الله

من أجابك فاقبل منه ومن أبى فالجزية عن يد مذلة وصغار وإلا فالسيف في غير هوادة واستنفر

من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد وكايد العدو واتق الله ربك [illegible] عتبة بن غزوان الأبلة

ثم اختط البصرة أبو عمر قال الشعبي كان أبو بكر شاعرا وكان عمر شاعرا وكان علي أشعر الثلاثة أبو عمر

في حديث الشعبي أن عدي بن حاتم قال لعمر إذ قدم عليه أما تعرفني قال [illegible] أعرفك [illegible]

[illegible] وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طي أعرفك آمنت إذ كفروا ووفيت إذ غدروا

وروايت ابن سعد ... سعيد بن عامر الجمحي ... الشام فبلغ عمر ... فلما قدم

عليه ... فعلاه بالدرة ... فقال ... [illegible]

... فقال عمر ... كان لا يكاد ...

... قال حضرت ... حين ... على ... عليهم ...

غشية حتى يغشى علي فقال ... عمر ... الى عمله ... الا ... فقيل ... [illegible]

جمعهم ... الى ... الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو على عمر ... وعنده

... المهاجرون الاولون ... فيقول ... يا سهيل ... يا حارث ... الا ...

... فيتبعها ... في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل

الم تر ما صنع بنا فقال ... رجل الا ... عليه ... علي انفسنا دعي القوم ...

ودعينا ... فقال لا والله يا امير المؤمنين قد ... فعل بنا اليوم ...

انه ... من الفضل ... ما فاتنا من الفضل فقال ... الا هذا ...

... الى ثغر الروم فخرجا اليه ... فاما ... فلم يزل ... سهيل الا ابنته ... بالاجنبية

... سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الحارث بن هشام وقال

... الشريدة ... اكبر ... التي ... اصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم ... فقال ... على ... عمر ... فقالوا عبد الرحمن بن

عمر فقال لا ولكن ... بن ... فسماه اباه وهذا آخر ما اردنا ايراده من حكم امير المؤمنين

عمر بن الخطاب رضي الله عنه. الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا اما بعد ...

در ... آنحضرت صلى الله عليه وسلم ... وعده تبليغ قرآن عظيم ... واقع

شده ... از آن ... قرآن ميخوانند ... مسلمين ...

اعظم ... اگر اين ... شكر الله تبارك و تعالى ... شود اگر ندانسته ...

عصبيت ... من لم يشكر الناس لم يشكر الله ... نعمت ... چون

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندر اوراق [illegible] متفرق بود و قرآن کریم [illegible] مصحف مجموع نبود و

آیات و سور او [illegible] که منتشر [illegible]

[illegible] فرق کند [illegible]

[illegible] شهید [illegible] آن [illegible]

جمع [illegible] واقع شود [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] جمع قرآن [illegible] عن زید بن ثابت قال ارسل الی ابوبکر رضی الله عنه

مقتل اهل الیمامه فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن

و انی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن فیذهب کثیر من القرآن و انی اری ان تامر بجمع القرآن قلت لعمر

کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمر هذا والله خیر فلم یزل عمر یراجعنی حتی شرح الله صدری

لذلک و رأیت فی ذلک الذی رأی عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل لا نتهمک و قد کنت تکتب الوحی

لرسول الله صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال ما کان اثقل علی مما

امرنی به من جمع القرآن قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر فلم

یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب واللخاف

و صدور الرجال اخرجه البخاری و عن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان و کان یغازی اهل

الشام فی فتح ارمینیة و اذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة فقال حذیفة لعثمان یا

امیر المؤمنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی

حفصة ان ارسلی الینا بالصحف ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان

فامر زید بن ثابت و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها فی المصاحف

و قال عثمان للرهط القرشیین الثلاثة اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش

فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة و ارسل الی کل

اقرا بمصحف ما انتهى اليهم بسبب خصة القراءة في كل عبيد او مصحف ابن ... ذا خرج القاري قال البغوي في شرح

السنة في شرح جمع الصحابة ... القرآن ... الا على ... رسول الله

صلى الله عليه وسلم ... التي اقرأهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وتلقينهم باذنه

... حتى الاختلاف في جمع القراء في زمن عثمان بن عفان ... حتى اظهر بعضهم اكفار بعض

والتبري منه وخافوا الفرقة فاستشار عثمان رضي الله عنه الصحابة في ذلك فجمع الله تعالى الامة بحسن اختيار

الصحابة على مصحف واحد هو آخر العرضات من رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر رضي الله عنه

امر بكتبه جمعا بعد ما كان مفرقا في الرقاع بمشورة الصحابة ... القتل بقراء القرآن يوم اليمامة فيما

فشا ... فامر بكتبه في مصحف واحد ليكون اصلا للمسلمين يرجعون اليه ويعتمدون عليه فامر

عثمان بنسخه في المصاحف وجمع القوم عليه وامر بتحريق ما سواه قطعا لمادة الخلاف فكان ما يخالف الخط

المتفق عليه في حكم المنسوخ والمرفوع كسائر ما نسخ ورفع منه باتفاق الصحابة عليه والمكتوب بين اللوحين هو المحفوظ

من الله عز وجل للعباد وهو الامام للامة فليس لاحد ان يعدو في اللفظ الى ما هو خارج من رسم الكتابة والسواد فاما

القراءة باللغات المختلفة مما يوافق الخط والكتاب فالفسحة فيها باقية والتوسعة قائمة بعد ثبوتها وصحتها بنقل

العدول عن الرسول صلى الله عليه وسلم على ما قرأه القراء المعروفون بالنقل الصحيح عن الصحابة رضي الله عنهم وروي

عن خارجة بن زيد بن ثابت قال القراءة سنة ... اتباع من قبلكم ... وفي

... القراءة سنة متبعة لا يجوز فيه مخالفة المصحف الذي هو امام ولا مخالفة القراءات التي هي مشهورة وان كان

غير ذلك سائغا في اللغة اجتمعت الصحابة والتابعون ومن بعدهم على هذا ان القراءة سنة متبعة ليس لاحد ان يقرأ حرفا

الا ما ثبت صحيحا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم موافقا لخط المصحف اخذه لفظا وتلقينا بعد از آنکه قرآن عظیم در

مصحف مجموع شد ... اعظم سالها در فکر تصحیح او صرف نمود مباحثه با صحابه میکرد کاه بحق سر فرو ... مکتوب

... آنرا باقی میگذاشت و مردمان را از خلاف آن باز میداشت ... خلاف مکتوب ...

در مصحف مکتوب ... حکم ... بجای وی آنچه محقق ... مینوشت میان این دو ... عمر بن

الخطاب ... و هو يقول السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم

ورضوا عنه الى آخر الآية فوقف عليه عمر فقال انصرف فلما انصرف قال له عمر من اقرأك هذه الآية قال
اقرأنيها ابی بن کعب قال انطلقوا بنا اليه فانطلقوا اليه فاذا هو متكئ على وسادة يرجل راسه فسلم عليه فرد
السلام فقال يا ابا المنذر قال لبيك قال اخبرني هذا انك اقرأته هذه الآية قال صدق تلقيتها من رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال عمر انت تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم انا تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثلاث مرات كل ذلك يقوله قال في الثالثة وهو غضبان والله لقد انزلها الله على جبريل وانزلها جبريل على
محمد فلم يستامر فيها الخطاب ولا ابنه فخرج عمر وهو رافع يديه وهو يقول الله اكبر الله اكبر اخرجه الحاكم ومعنى اين حكايت
آنكه فاروق اعظم واو در والذين اتبعوهم باحسان وبعد مناظره ابی بن کعب ظاهر شد که صحیح وجه او ست یا
در مصحف ... اثبات نمود وعن ابی ادریس عن ابی بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم
الحمية حمية الجاهلية ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث
اليه وهو يهنأ ناقة له فدخل عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد
على قراءتنا اليوم فغلظ له عمر فقال له ابی أأتكلم قال تكلم فقال لقد علمت انی كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم
ويقرئني وانتم بالباب فان احببت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل
اقرئ الناس اخرجه الحاكم ومعنى اين حديث آنست كه لو حميتم كما حموا متواتر نيست بلكه قراءة شاذه است ابی را
در قرائت داخل نکردند بعد از آن قراء صحابه را امر فرمود بدرس قرآن وعوام را تحریض نمود بر اخذ از ایشان
ودرین باب مبالغه تمام بکار برد وسلسله ایمان مردم در قراءة الیوم باقیست عنه عمر بن الخطاب انه خطب
الناس فقال من اراد ان يسأل عن القرآن فليأت ابی بن کعب الحدیث اخرجه الحاکم وعنه عبد الرحمن بن عبد القاری
فی قصة التراویح فجمعهم علی ابی بن کعب الحدیث اخرجه الشیخان وعن عمر انه قال علی اقضانا وابی اقرأنا وانا لندع بعض
ما يقول ابی وابی يقول اخذت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ادعه وقد قال الله تعالى ما ننسخ من آية او ننسها اخرجه
الحاكم وعن الحارث بن مضرب قال قرأت كتاب عمر الى اهل الكوفة اما بعد فاني بعثت اليكم عمارا اميرا وعبد الله
بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسمعوا لهما واقتدوا بهما فقد
آثرتكم بعبد الله على نفسي اثرة اخرجه ابو عمر وعن ... بن مروان في قصة طويلة ان عمر رضي الله عنه قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يقرأ القرآن رطبا كما انزل فليقرأه على قراءة ابن ام عبد اخرجه احمد
في مسنده والقراءات المشهورة في زماننا اسنادها واقرائتهم الى الصحابة فعبد الله بن كثير وقع اسناده الى ابي بن كعب
وعبد الله بن عامر اسناده الى عثمان بن عفان واسناد عاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد واسناد حمزة الى عثمان
وعلي وعبد الله [illegible] قرأوا على النبي صلى الله عليه وسلم وعن الاعمش قال قرأت القرآن على يحيى بن وثاب [illegible] وقرأ
يحيى على علقمة وقرأ علقمة على عبد الله وقرأ عبد الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم والرجال [illegible] الكبار اخرجه الحاكم وعن
احمد بن محمد بن القاسم بن ابي بزة قال سمعت عكرمة بن سليمان يقول قرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين فلما
بلغت والضحى قال كبر حتى تختم واخبرني انه قرأ على عبد الله بن كثير فامره بذلك واخبره عبد الله بن كثير انه قرأ على مجاهد فامره
بذلك واخبره مجاهد ان ابن عباس امره بذلك واخبره ابن عباس ان ابي بن كعب امره بذلك واخبره ابي بن كعب
ان النبي صلى الله عليه وسلم امره بذلك اخرجه الحاكم وعن الشافعي انه قال حدثنا اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين
قال قرأت على شبل واخبر شبل انه قرأ على عبد الله بن كثير واخبر [illegible] انه قرأ على مجاهد واخبر مجاهد انه قرأ على
ابن عباس واخبر ابن عباس [illegible] انه قرأ على ابي بن كعب [illegible] وقرأ ابي على النبي صلى الله عليه وسلم قال
الشافعي وقرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين اخرجه الحاكم بعد ازان عمر [illegible] را تاکید تمام امر کرد که حروف
را اندک نکنند الا از شخصی که اسناد صحیح باصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته باشد بعد ازان در [illegible] تجوید
قراءة طویل اختیار میکرد چنانکه داستان این باب نبشته شد گویا این معنی بجهت آن است که مسلمانان قراءة
او را شنوند و در باب جدا فتنه پیدا کنند بعد ازان تحریص فرمود مسلمین را بتعلم لحن یعنی نحو و لغت ما روی که
عمر رضي الله عنه عن موسى العقيلي قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما تتعلمون القرآن اخرجه الدارمي
في الكشاف [illegible] في تفسير قوله ان الله بريء من المشركين ورسوله حكي ان اعرابيا سمع رجلا يقرأها فقال ان
كان الله بريئا من رسوله فانا بريء منه فلببه الرجل الى عمر فحكى الاعرابي قراءته فعندها امر عمر بتعلم العربية
این همه سعی فاروق اعظم در حفظ نظم قرآن عظیم اما تفسیر قرآن پس فروعه تمام آن بر دست حضرت
فاروق بظهور آمد اما آنکه سبب نزول بسیاری از آیات قرآن موافق رای او رضی الله عنه و فصلی
از مناسب باین مقامات کردیم و اما آنکه واسطه شدن حضرت فاروق در میان آنحضرت صلی الله علیه

قامت او در رسول الله که هیچ نزول آیات گشت عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون
الذهب والفضة كبر ذلك على المسلمين فقال عمر رضي الله عنه أنا أفرج عنكم فانطلق فقال يا نبي الله إنه كبر على
أصحابك هذه الآية فقال إن الله لم يفرض الزكاة إلا ليطيب ما بقي من أموالكم وإنما فرض المواريث وذكر كلمة
لتكون لمن بعدكم قال فكبر عمر ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا أخبرك بخير ما يكنز المرء المرأة الصالحة إذا نظر إليها
سرته وإذا أمرها أطاعته وإذا غاب عنها حفظته أخرجه الحاكم واز احادیث تفسیر بسیار تای از مشکلات قرآن
عن مسلم بن يسار الجهني أن عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم
على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل أهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال
خلقت هؤلاء للنار وبعمل أهل النار يعملون فقال الرجل ففيم العمل يا رسول الله قال فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم إن الله إذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل أهل الجنة حتى يموت على عمل من أعمال أهل الجنة فيدخله
الله الجنة وإذا خلق العبد للنار استعمله بعمل أهل النار حتى يموت على عمل من أعمال أهل النار فيدخله الله النار
أخرجه الترمذي وعن يعلى بن أمية قال قلت لعمر إنما قال الله تعالى أن تقصروا من الصلاة إن خفتم وقد أمن
الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة تصدق الله بها
عليكم فاقبلوا صدقته أخرجه الترمذي وعن عبيد بن عمير أن عمر سأل أصحاب النبي صلى الله عليه قال فيم ترون
أنزلت أيود أحدكم أن تكون له جنة فقالوا الله أعلم فغضب فقال قولوا نعلم ولا نعلم قال ابن عباس في نفسي
منها شيء يا أمير المؤمنين فقال عمر قل يا ابن أخي ولا تحقر نفسك قال ابن عباس ضربت مثلا لعمل فقال عمر أي
عمل فقال لعمل فقال عمر رجل غني يعمل الحسنات ثم بعث الله له الشياطين فعمل بالمعاصي حتى أغرق أعماله كلها
أخرجه الحاكم وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال إن الشراب كانوا يضربون على عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالأيدي والنعال والعصي حتى توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا في خلافة
أبي بكر رضي الله عنه أكثر منهم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحو ما

كانوا يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان أبو بكر رضي الله عنه يجلدهم أربعين حتى توفي ثم كان عمر
بعده فجلدهم كذلك أربعين حتى أتي برجل من المهاجرين الأولين وقد كان شرب فأمر به أن يجلد فقال
لم تجلدني بيني وبينك كتاب الله عز وجل فقال عمر رضي الله عنه في أي كتاب الله تجد أن لا أجلدك فقال إن
الله تعالى يقول في كتابه ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا الآية فأنا من الذين آمنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا و
المدينة والخندق والمشاهد فقال عمر رضي الله عنه ألا تردون عليه ما يقول فقال ابن عباس إن هؤلاء
الآيات نزلت عذرا للماضين وحجة على الباقين لأن الله عز وجل يقول يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر
والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه ثم قرأ حتى أنفذ الآية الأخرى وإن كان من الذين
آمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا فإن الله عز وجل قد نهى أن يشرب الخمر
فقال عمر رضي الله عنه صدقت فماذا ترون فقال علي رضي الله عنه نرى أنه إذا شرب سكر وإذا سكر هذى
وإذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فأمر عمر رضي الله عنه فجلد ثمانين أخرجه الحاكم وعن جعفر بن
سليمان قال سمعت أبا عمران الجوني يقول مر عمر بن الخطاب بدير راهب قال فناداه يا راهب يا راهب
قال فأشرف عليه فجعل ينظر إليه ويبكي قال فقيل له يا أمير المؤمنين ما يبكيك من هذا قال ذكرت قول الله عز وجل في كتابه
عاملة ناصبة تصلى نارا حامية تسقى من عين آنية فذلك الذي أبكاني أخرجه الحاكم. در آخر اين مبحث نكته
مى بايد دانست كه مرضي شارع در آيات صفات مثل وجه ويد عدم خوض بود در تفسير آن ودر آيات
محتملة الأحكام عدم تعيين مراد على وجه الجزم تا تضييق امت لازم نيايد بلكه سوال را در مثل اين مبحث نمى
پسنديدند في المشكوة عن سعد بن أبي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أعظم المسلمين
في المسلمين جرما من سأل عن شيء لم يحرم على الناس فحرم من أجل مسألته متفق عليه. وچون قرآن بلغت عرب
است بزبان قريش نازل شده در قرن اول كه هنوز زبان ايشان مختلط نشده بود وأهل عراق
وهم شام بآن زبان پيوسته بودند چندان محتاج بشرح غريب نبودند واز اسباب نزول آگه وجه
البحث است در فن تفسير اكثر مردم مستند ومحتاج اليه نبود از جهت آنكه اشارات قرآن

همان نکته کمی ندارد و العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب النزول و از این همین سر دخیلند و آن را از توابع فصل قصص
اسرائیلیه نیز مرفوعی حکم بالحلیة نهند اما موجب آنکه شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مباحث را اهتمام
تمام نفرمودند حالانکه بیان قرآن نیز منصب نبوت داخل بود قال الله تبارک و تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم
همین امر همینها باعث آن شد که جماعه از رفقا اعظم آنها در تکلم این مباحث نمایند و الله اعلم
اما توسط فاروق اعظم در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او در تبلیغ حدیث سبب بوجهی فراتح شد
که زیاده از آن متصور نباشد در این مقام لا بد است از تنبیه دو نکته نکته نخستین صحابه رضوان الله علیهم
باعتبار کثرت و قلت روایت حدیث بر چهار طبقه اند مکثرین که مرویات ایشان هزار حدیث باشد فصاعدا
و متوسطین که مرویات ایشان پانصد حدیث باشد فصاعدا مثل ابو موسی و براء بن عازب و جمعی که مرویات
ایشان چهل حدیث باشد فصاعدا تا سیصد و چهارصد در حدیث شیه بعینها آمده من حفظ علی امتی اربعین
حدیثا حشره مع العلماء او کما قال و مقلین که مرویات ایشان تا چهل نمیرسد مشهور اهل حدیث گفته اند که
مکثرین از صحابه هفت کس اند مانند ابو هریره و عائشه صدیقه و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله
بن العاص و انس و جابر و ابو سعید خدری و از متوسطین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود
و ابو موسی الاشعری و براء بن عازب و امثال ایشان را شمرده اند که از هر یکی زیاده از پانصد کمتر
از هزار در دست مردم موجود است و این فقیر در این مقدمه سخنی دارد و آن آنست که قدر حدیث فاروق
اعظم و علی مرتضی و عبد الله بن مسعود بسیار یافته میشود آنچه موقوف است ظاهرا و مرفوع است حقیقة
از این عزیزان نقل بسیاری در باب فقه و در باب احسان و در باب حکم یافته میشود که بوجوه بسیاری
مرفوع است باز در لفظ ایشان اشارتی خفیه ادراک نموده می آید و اول بر تتبع آن پس مقتضا
قاعده اصول حدیث که شیوه این فن منتج شده اکثری از احادیث موقوفه بتحقیق مرفوعات
پس این عزیزان از مکثرین باشند و شواهد این مقدمه بسیار است لیکن بسط مقال در این باب
فرصتی مطلبد و متفطن بسبب آنکه بجا نیست که آنچه در فقه و احسان ذکر کرده ایم بر احادیث
مرفوعه مثبته در اصول عرض کند و قواعد کلیه شیخ ابن حجر در شرح نخبه مذکور ساخته بر دست

کمبود شناسد که کدام کدام حدیث مرفوع ست نکته دوم بعض صحابه مثل ابن عباس و ابو هریره
حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقل میکرد بصیغه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحو
النبی صلی الله علیه وسلم و امرنا النبی و نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن امرنا بکذا و نهانا عن کذا و من السنة
و بتحقیق اکثر احادیث مسموع خود ایشان نبوده است از جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه بواسطه
اصحاب کبار روایت میکردند گاهی آن واسطه را ذکر میکردند و گاه در راه اختصار مطوی میکردند در
بسیاری از حدیث اختلاف روات بر ابن عباس دیده باشی یکی میگوید عنه ابن عباس عن میمونة عن
النبی صلی الله علیه وسلم دیگری عنه ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه میگوید و یکی عنه
ابن عباس عن الفضل بن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم دیگری عنه ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم
نقل میکند اینهمه بشرط تحقیق ارسال و اسناد است بعد کوتاه حدیث بسیاری از مرویات امیر
المومنین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود ... حدیث متواتر نیست که جای اعتبار آنها
با این عزیزان منقطع نمیشود تواند بود باید فاروق اعظم بسیاری از امهات فن حدیث
روایت کرده است و در دست مردم تا هنوز باقی ست بعد از آنکه فاروق اعظم علماء صحابه را باقلیم
دار الاسلام متفرق ساخته امر کرد باقامت در شهرها و بروایة حدیث در آنجا عنه حارثة بن
مضرب فی الطبقات کتاب عمر الی اهل الکوفة اما بعد فانی بعثت الیکم عمارا امیرا و عبد الله بن مسعود معلما
و وزیرا الحدیث فی الاستیعاب قال الاوزاعی اول من ولی قضاء فلسطین عبادة بن الصامت
و کان معاویة قد خالف فی شیء انکره علیه عبادة من الصرف فاغلظ له معاویة فی القول فقال له عبادة
لا اساکنک بارض واحدة ابدا و رحل الی المدینة فقال له عمر ما اقدمک فاخبره فقال ارجع الی مکانک فقبح
الله ارضا لست فیها و امثالک و کتب الی معاویة لا امرة لک علیه ... و عن الحسن قال کان عبد الله
بن المغفل احد العشرة الذین بعثهم عمر الینا یفقهون الناس ذکره فی الاستیعاب و عن الحسن عن ابی موسی
انه قال حین قدم البصرة بعثنی الیکم عمر بن الخطاب اعلمکم کتاب ربکم و سنتکم و انظف طرقکم اخرجه
الدارمی بعد از آن تقاعد شدند روات حدیث را تا در این امر خطیر تساهل نکنند عنه مالک عن

ربیعه

[illegible] عبد الرحمن [illegible] عن عبيد بن عمير ان ابا موسى الاشعري جاء يستاذن على عمر بن الخطاب
ثلاثا فلم يؤذن له فرجع فلقيه عمر بن الخطاب في اثره فقال ما لك لم تدخل فقال ابو موسى الاشعري سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال ومن يعلم
هذا لئن لم تأتني بمن يعلم ذلك لافعلن بك كذا وكذا فخرج ابو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد
يقال له مجلس الانصار فقال اني اخبرت عمر بن الخطاب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان
ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تأتني بمن يعلم هذا لافعلن بك كذا وكذا فان كان سمع
ذلك احد منكم فليقم معي فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد اصغرهم فقام معه فاخبر ذلك
عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكني خشيت ان يتقول الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم
رواه في الموطا واخرج احمد عن معاوية بن ابي سفيان انه قال عليكم من الاحاديث بما كان في عهد
عمر بن الخطاب فانه كان يخيف [illegible] في الله عز وجل [illegible] العبد [illegible] تفتيش [illegible] بسياري
احاديث با اندازه آن برآورد عن المغيرة بن شعبة قال سأل عمر من سمع من النبي صلى الله عليه وسلم
احد منكم في الجنين فقام المغيرة فقال قضى فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي له فقال
قضى النبي صلى الله عليه وسلم فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي عليه فقال قضى النبي صلى الله
عليه وسلم علي بغرة عبد او امة فقلت اتقضي علي فيما لا اكل ولا شرب ولا استهل ولا نطق ان مثل فهو
احق ان يطل فقال النبي صلى الله عليه وسلم سجع [illegible] فقال عمر لولا ما بلغني من قضاء النبي صلى الله عليه وسلم
لجعلته دية بين ذلك اخرجه الدارمي بعد از آن بسياري را از احاديث تصحيح داد که مفهوم با شاره احاديث
بر آن اخرج احمد عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب وكان من خطبته انه سيكون من بعدكم قوم يكذبون
بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا بعد از آن بسياري
را از سنن رواج داد [illegible] در بسياري از احاديث خوانده باشي [illegible] رسول صلى الله عليه
وسلم وابوبكر وعمر بالجمله فاروق اعظم در نيابت سعي بليغ فرموده ست [illegible] اقصى الغاية رسانيد
تا آنکه عمر در خطبه اخيره از آن خبر داد تركتكم على طريقة واضحة ليلها كنهارها الا ان تضلوا كذا

و بکار [illegible] علمای صحابه [illegible] اشتهار خود داده اند عن ابن مسعود انه قال [illegible]

[illegible] طریقا [illegible] الدارمی و عن عمرو بن [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] نکته تحسین [illegible]

[illegible] اعظم [illegible] الله [illegible]

[illegible] باب [illegible]

آنچه [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] بود [illegible] نهاد [illegible]

[illegible] العالم فی الواحد [illegible]

این [illegible] اشخاص [illegible] اند و [illegible]

ثبت می نمایند مشغول باید ساخت تا [illegible] بیرون [illegible] و [illegible] حال

کرده اعلای کلمة الله بجهاد اعداء الله و اخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده اند و فتح بلدان [illegible] ایمان

بر دست ایشان حاصل شده یا مسلمانان از مساعی ایشان در کهف امان آسوده اند [illegible]

علوم دینیه از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند و عالمی از ایشان

مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین که حفظ مذهب حضرت

خیر البشر صلی الله علیه وسلم نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم و امثالهما و کبار

مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند و در هر باب

کوشیده مساعی خود از قرآن مجید دریافته باشند مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم و علمای قراء که نظم

قرآن را یاد گرفته اند و در مشق ادای آن عمر بسر برده و به مردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم

و غیرهما و مشایخ صوفیه که به تابعیت [illegible] بیابان ضلالت را به راه نجات آورده مصدر کرامات

بجلیه

عجیبه کشته‌اند همچو شیخ ... از عزیزان ظاهر گردیده مثل سیدی عبدالقادر و خواجه نقشبند
و در هر عهدی حکیمی و کلامی که حکمت عملی را بعبارات رائقه و معنی دقیقه در گوش‌ها موازین انداخته‌اند مانند
مولانا جلال الدین دوانی و شیخ الاسلام ... صغیر اینها که چه در عهد ... عربی ... از خوش ...
شعرا آن مطالب می‌شوند جمله شریعت شنیعه را بمنزله خانه تصور کن که در هاء مختلف
و در هر جهتی صاحب کمالی نشسته در یکی ... و القضاء ... بر مطبقه ملک کبری و جهاد ... سلطانی
و جمعی حکم و جبر هم زده جنود اعدا را برهم زده و دیگر جند ... و الی با بهره ... و ... عب خبر بزودی جهاد کسی
اگرچه ذکر تفصیل ... در بحث فضایل حضرت فاروق سواد بیاض و در دیگر ابوحنیفه امام یا مالکی
یا ائمه مجتهدین علما فتاوی و احکام و در دیگر هم سندی مثل سیدی عبدالقادر یا خواجه بهاء الدین و در دیگر
محدثی مثل حضرت ابوهریره و ابن عمر و در دیگر قاری هم سلک نافع یا عاصم و در دیگر حکیمی مانند مولانا
جلال الدین رومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرد آن خانه ایستاده‌اند و هر محتاجی حاجت خود
را از صاحب آن حجره طلب می‌نماید و کامیاب می‌گردد چون از انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم
گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود که از این فضیلت بالاتر باشد نکته دوم معلوم بالقطع است که پیش از
ظهور آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسلام نبود و همه عالم بکفر ملوث بود با قوال مفاسد محشو مملو فرآن و شرایع
اسلام را ... الحال که در هر قطر انتشار شرایع اسلام شده و اکثر اقالیم معتقد دار الاحکام
اول حقیقی این مسئله کوشش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و واسطه اول این سلسله کوشش صدیق اکبر رضی الله عنه
که با مرتدان قیام نمود و مضمون آیه سوف یأتی الله بقوم بر وی صادق آمد باز عرب را بر جهاد روم
و فارس تحریض فرمود و جنود مجنده آراست و آیه ستدعون الی قوم اولی بأس شدید بر وی راست آمد
و در جمع قرآن شروع نمود و آن اول ظهور وعده ان علینا جمعه وقرآنه بود بعد از صدیق اکبر فاروق
اعظم رضی الله عنهما آن نقش صدیق را درست ساخت و همه مساعی او را تکمیل نمود آنچه در زمان حضرت
صدیق مجمل بود در عهد حضرت فاروق مفصل گشت الحال هرچه طوائف مسلمین بهرچه مشغول‌اند از علوم فقه
و تصوف و حکمت عملی همه بسعی فاروق اعظم ترتیب یافته و شوکت کسری و قیصر در ایام او برهم خورد

و دانستن آنکه خلافت خاصه منتهی شد بوفات عمر در مرتبه اعلی منت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنکه

ثابت شد در مرتبه ثانیه و در جمیع این امور منت شیخین بر ایشان لازم آمد بسبب آنکه همه این امور منوط

بمساعی [illegible] ایشان گشته پس باید منت ایشان بر خود دانند و قدر این نعمت را بشناسند و بدانند آنکه اهل بدر و

در زمرت اهل حدیبیه [illegible] با اهل بیعت و حضار اهل حدیث و ... که معروف میباشد اهل حضر و حجت

فواید ... و ... مستمره آنرا اصلا در سعی بایند اینجا ما را فقط مضمون بیتی چند که مولانا روم قدس

سره افاده فرموده   سر شکر دین از آن بر تافتم کز پدر میراث ارزان یافتم هر که میراث یافت

قدر زر را کی بداند ... دهقان یافت زان گر بودی کوشش احد تو هم ... ستیدی جو اصحاب حضرت بعد

الیاد و ... نقد وفات حضرت فاروق رضی الله عنه تحریر نمایم اخرج ابوبکر بن ابی شیبة حدثنا محمد بن بشر

حدثنا محمد بن عمرو حدثنا ابو سلمة ویحیی بن عبد الرحمن بن حاطب و اشیاخ قالوا رأی عمر بن الخطاب فی المنام

فقال رأیت دیکا احمر نقرنی ثلاث نقرات بین الثندوة والسرة قالت اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن

جعفر قولوا له فلیوص وکانت تعبر الرؤیا فلا ادری ابلغه ذلک ام لا حتی جاءه ابو لؤلؤة الکافر المجوسی

عبد المغیرة بن شعبة فقال ان المغیرة قد جعل علی من الخراج ما لا اطیق قال کم جعل علیک قال کذا وکذا قال وما عملک

قال اجوب الارحاء قال وما ذاک علیک بکثیر لیس بارضنا احد یعملها غیرک الا تصنع لی رحی قال بلی والله لاجعلن

لک رحی یسمع بها اهل الآفاق فخرج عمر الی الحج فلما صدر اضطجع بالمحصب وجعل رداءه تحت رأسه فنظر الی القمر

فاعجبه استواؤه وحسنه فقال بدا ضعیفا ثم لم یزل الله یزیده وینمیه حتی استوی فکان احسن ما کان ثم

هو ینقص حتی یرجع کما کان وکذلک الخلق کله ثم رفع یدیه فقال اللهم ان رعیتی قد کثرت وانتشرت فاقبضنی

الیک غیر عاجز ولا مضیع فصدر الی المدینة فذکر له ان امرأة من المسلمین ماتت بالبیداء مطروحة علی الارض

یمر بها الناس لا یکفنها احد ولا یواریها احد حتی مر بها کلیب بن البکیر اللیثی فاقام علیها حتی کفنها وواراها

فذکر ذلک لعمر فقال من مر علیها من المسلمین فقالوا لقد مر علیها عبد الله بن عمر فیمن مر علیها من الناس فدعاه

وقال ویحک مررت علی امرأة من المسلمین مطروحة علی ظهر الطریق فلم تواریها ولم تکفنها قال ما شعرت

بها ولا ذکرها لی احد فقال لقد خشیت ان لا یکون فیک خیر فقال من واراها وکفنها قال کلیب بن بکیر اللیثی

قال واستوى ابا عمرو سمعت كليبا يقول خرج عمر يوقظ الناس يبادرهم لصلاة الصبح فلقيه ابو لؤلؤة فطعنه ثلاث
طعنات بين الثندوة والسرة وطعن كليب بن بكير بالخنجر فقتله وصاح الناس فرمى رجل على راسه برنسا ثم اضطجع
عليه وحمل عمر الى الدار فصلى عبد الرحمن بن عوف بالناس فقيل لعمر الصلاة فصلى وجرحه يثعب قال لا حظ في الاسلام
لمن ترك الصلاة فصلى ودمه يثعب ثم انصرف الناس عليه فقالوا يا امير المؤمنين انه ليس بك باس وانا لنرجو ان
ينسئ الله في اثرك ويؤخرك الى حين او الى خير فدخل عليه ابن عباس وكان يعجبه فقال اخرج فانظر من صاحبي
ثم خرج فجاء فقال ابشر يا امير المؤمنين صاحبك ابو لؤلؤة المجوسي غلام المغيرة بن شعبة فكبر حتى خرج صوته من
الباب ثم قال الحمد لله الذي لم يجعله رجلا من المسلمين يحاجني بسجدة سجدها لله يوم القيامة ثم اقبل على القوم فقال
اكان هذا عن ملا منكم فقالوا معاذ الله والله لوددنا انا فديناك بآبائنا وزدنا في عمرك من اعمارنا انه ليس
بك باس قال اي يرفا ويحك اسقني فجاءه بقدح فيه نبيذ حلو فشربه فالصق رداءه ببطنه قال فلما وقع الشراب
في بطنه خرج من الطعنات قالوا الحمد لله هذا دم استكن في جوفك فاخرجه الله منه قال اي يرفا ويحك اسقني لبنا
فجاء بلبن فشربه فلما وقع في جوفه خرج من الطعنات فلما راوا ذلك علموا انه هالك قالوا جزاك الله خيرا قد كنت
تعمل فينا بكتاب الله وتتبع سنة صاحبيك لا تعدل عنها الى غيرها جزاك الله احسن الجزاء قال بالامارة تغبطونني
فوالله لوددت اني انجو منها كفافا لا علي ولا لي قوموا فتشاوروا في امركم امروا عليكم رجلا منكم فمن خالفه
فاضربوا راسه قال فقاموا وعبد الله بن عمر مسنده الى صدره فقال عبد الله اتؤمرون وامير المؤمنين حي فقال
عمر لا وليصل صهيب ثلاثا وانتظروا طلحة وتشاوروا في امركم فامروا عليكم رجلا منكم فان خالفكم فاضربوا
راسه قال اذهب الى عائشة فاقرا عليها مني السلام وقل ان عمر يقول ان كان ذلك لا يضر بك ولا يضيق عليك
فاني احب ان ادفن مع صاحبي وان كان يضر بك ويضيق عليك فلعمري لقد دفن في هذا البقيع من اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم وامهات المؤمنين من هو خير من عمر فجاءه الرسول فقالت ان ذلك لا يضر بي ولا يضيق علي
قال فادفنوني معهما قال عبد الله بن عمر فجعل الموت يغشاه وانا امسكه الى صدري فقال ويحك ضع راسي بالارض
قال فاخذته غشية فوجدت من ذلك فافاق فقال ويحك ضع راسي بالارض فوضعت راسه بالارض فعفره
بالتراب فقال ويل عمر وويل امه ان لم يغفر الله له قال محمد بن عمرو واهل الشورى علي وعثمان وطلحة والزبير وسعد

عبد الرحمن بن عوف في آخر البخاري حدثنا موسى بن اسمعيل حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عمرو بن ميمون قال
رايت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قبل ان يصاب بالمدينة وقف على حذيفة بن اليمان وعثمان بن حنيف
قال كيف فعلتما اتخافان ان تكونا قد حملتما الارض ما لا تطيق قالا حملناها امرا هي له مطيقة ما فيها كبير فضل قال
انظرا ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق قالا لا فقال عمر ان سلمني الله لادعن ارامل اهل العراق لا يحتجن الى
رجل بعدي ابدا قال فما اتت عليه الا رابعة حتى اصيب قال اني لقائم ما بيني وبينه الا عبد الله بن عباس غداة
اصيب وكان اذا مر بين الصفين قال استووا حتى اذا لم ير فيهن خللا تقدم فكبر وربما قرا سورة يوسف
او النحل او نحو ذلك في الركعة الاولى حتى يجتمع الناس فما هو الا ان كبر فسمعته يقول قتلني او اكلني الكلب حين طعنه
فطار العلج بسكين ذات طرفين لا يمر على احد يمينا ولا شمالا الا طعنه حتى طعن ثلاثة عشر رجلا مات منهم سبعة فلما
راى ذلك رجل من المسلمين طرح عليه برنسا فلما ظن العلج انه ماخوذ نحر نفسه وتناول عمر يد عبد الرحمن بن عوف
فقدمه فمن يلي عمر فقد راى الذي ارى واما نواحي المسجد فانهم لا يدرون غير انهم قد فقدوا صوت عمر وهم
يقولون سبحان الله سبحان الله فصلى بهم عبد الرحمن بن عوف صلوة خفيفة فلما انصرفوا قال يا ابن عباس انظر من
قتلني فجال ساعة ثم جاء فقال غلام المغيرة قال الصنع قال نعم قال قاتله الله لقد امرت به معروفا الحمد لله الذي
لم يجعل ميتتي بيد رجل يدعي الاسلام قد كنت انت وابوك تحبان ان تكثر العلوج بالمدينة وكان العباس اكثرهم
رقيقا فقال ان شئت فعلت اي ان شئت قتلنا قال كذبت بعد ما تكلموا بلسانكم وصلوا قبلتكم وحجوا
حجكم فاحتمل الى بيته فانطلقنا معه وكان الناس لم تصبهم مصيبة قبل يومئذ فقائل يقول لا باس وقائل يقول
اخاف عليه فاتي بنبيذ فشربه فخرج من جوفه ثم اتي بلبن فشربه فخرج من جوفه فعرفوا انه ميت فدخلنا عليه
وجاء الناس يثنون عليه وجاء رجل شاب فقال ابشر يا امير المؤمنين ببشرى الله لك من صحبة رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقدم في الاسلام ما قد علمت ثم وليت فعدلت ثم شهادة قال وددت ان ذلك كفاف لا علي
ولا لي فلما ادبر اذا ازاره يمس الارض قال ردوا علي الغلام قال يا ابن اخي ارفع ثوبك فانه انقى لثوبك
واتقى لربك يا عبد الله بن عمر انظر ما علي من الدين فحسبوه فوجدوه ستة وثمانين الفا او نحوه قال ان وفى له
مال آل عمر فاده من اموالهم والا فسل في بني عدي بن كعب فان لم تف اموالهم فسل في قريش ولا تعدهم الى

غيرهم

منهم فادعني هذا المال انطلق الى عائشة ام المؤمنين فقل يقرا عليك عمر السلام ولا تقل امير المؤمنين فاني
لست اليوم للمؤمنين اميرا وقل يستاذن عمر بن الخطاب ان يدفن مع صاحبيه فسلم واستاذن ثم دخل عليها
فوجدها قاعدة تبكي فقال يقرا عليك عمر بن الخطاب السلام ويستاذن ان يدفن مع صاحبيه فقالت كنت
اريده لنفسي ولاوثرن به اليوم على نفسي فلما اقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعوني فاسنده رجل
اليه فقال ما لديك قال الذي تحب يا امير المؤمنين اذنت قال الحمد لله ما كان شيء اهم الي من ذلك فاذا انا
قضيت فاحملوني ثم سلم فقل يستاذن عمر بن الخطاب فان اذنت لي فادخلوني وان ردتني فردوني الى مقابر
المسلمين وجاءت ام المؤمنين حفصة والنساء تسير معها فلما رايناها قمنا فولجت عليه فبكت عنده ساعة و
استاذن الرجال فولجت داخلا لهم فسمعنا بكاءها من الداخل فقالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد
احدا احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى
عليا وعثمان والزبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن وقال يشهدكم عبد الله بن عمر وليس له من الامر شيء
كهيئة التعزية له فان اصابت الامرة سعدا فهو ذاك والا فليستعن به ايكم ما امر فاني لم اعزله عن عجز
ولا خيانة وقال اوصي الخليفة من بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه
بالانصار خيرا الذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم ان يقبل من محسنهم وان يعفى عن مسيئهم واوصيه
بأهل الامصار خيرا فانهم ردء الاسلام وجباة المال وغيظ العدو وان لا يؤخذ منهم الا فضلهم
عن رضاهم واوصيه بالاعراب خيرا فانهم اصل العرب ومادة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم ويرد على
فقرائهم واوصيه بذمة الله وذمة رسوله ان يوفى لهم بعهدهم وان يقاتل من ورائهم ولا يكلفوا الا
طاقتهم فلما قبض خرجنا به فانطلقنا نمشي فسلم عبد الله بن عمر قال يستاذن عمر بن الخطاب قالت ادخلوه
فادخل فوضع هنالك مع صاحبيه فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى
ثلاثة منكم قال الزبير قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري
الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرا من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في
نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ بيد احدهما

فقال لک قرابة من رسول الله صلی الله علیه وسلم والقدم فی الاسلام ما قد علمت فالله علیک لئن امرتک
لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطیعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلک فلما اخذ المیثاق قال ارفع
یدک یا عثمان فبایعه وبایع له علی وولج اهل الدار فبایعوه اما مآثر امیر المؤمنین عثمان بن عفان
رضی الله عنه پس از آنجمله است آنکه در میان قریش نسبی عالی داشت چه از جهت آبا و چه از جهت
طرف امهات فی الاستیعاب وغیره هو عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد
مناف وامه اروی بنت کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس وام اروی بیضاء ام حکیم بنت عبد
المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم واز آنجمله آنکه قبل از اسلام هم در میان قریش ترقی داشت
وجاهتی و منصب نسبی و دنیاوی حاصل داشت قیل فی وجه التسمیة بذی النورین کان یسمی به قبل الاسلام
وسمی بعده کذا فی الریاض واز آنجمله آنکه فطرت سلیمه او پیش از اسلام از بسیاری از امور جاهلیه او را
باز داشته بود واین دلیل است بر تشبه او بانبیاء علیهم الصلوة در اصل فطرت فی الاستیعاب
فی ترجمة ابی بکر رضی الله عنه انه کان قد حرم الخمر فی الجاهلیة هو وعثمان وفی الریاض عن عثمان رضی الله عنه انه
کان قد حرم انه قال ما زنیت فی جاهلیة ولا اسلام ولا سرقت واز آنجمله است آنکه چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مبعوث شد وی از سابقان است در اسلام بسبب او ابو عبیدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و جماعتی
اسلام آورده بدلالت صدیق اکبر رضی الله عنهما و وی از آنجا عجب است که با انضمام حضرت فاروق عدد
اهل اسلام بچهل رسید کذا فی الریاض وغیره واز آنجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکبر بنات خود رقیه را
بعد دخول او در اسلام با او عقد بست و بدامادی برگزید و از حسن سلوک با او مبتهج و مسرور می بود و از آنجمله
چون کفار قریش بعداوت مسلمین برخاستند هجرت نموده بجانب حبشه و وی اول کسی است که با اهلیه خود هجرت
فرمود بعد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیهما السلام و چند آن ایام چون خبر صحت و سلامت آن دو عزیز
رسید خاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت متفکر ماند فی الریاض عن انس قال اول من هاجر الی
ارض الحبشة عثمان وخرج معه بابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فابطأ علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم خبرهما فجعل یتوکف الخبر فقدمت امرأة من قریش من ارض الحبشة فسألها فقالت رأیتهما فقال

علی ای

على الفاطمة راسها قالت فاشهد وقد علمها على حاجة بيده والد ... فقال النبي صلى الله
عليه وسلم صحبهما الله انه لاول من هاجر الى الله عز وجل بعد لوط اخرجه ابن ... عن عبد الرحمن بن عثمان
عن ابيه سعد في هذه القصة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر انهما لاول من هاجر بعد لوط وابراهيم و از انجمله
آنکه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجانب مدینه هجرت نمودند ... نزد یکی حضرت عثمان رضی الله عنه ...
بخلاف جعفر و اصحاب سفینه که قدوم ایشان بعد از فتح خیبر بوده است نیز آنکه صحیح شده است که در وقت غزوه بدر
به بیمارداری رقیه بنت آنحضرت صلى الله علیه وسلم مشغول بود و از همین جهت تخلف نمود اخرج البخاری فی حدیث
عبيد الله بن عدي بن الخيار قال عثمان اما بعد فان الله تعالى بعث محمدا بالحق وكنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت
بما بعث به ثم هاجرت الهجرتين وصحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ودر روایت دیگر و فی روایة ونلت
صهر رسول الله صلى الله عليه وسلم و بايعته فوالله ما عصيته ولا غششته حتى توفاه الله تعالى ثم ابوبكر ثم عمر
مثله الحديث و از انجمله آنکه چون جهاد مشروع شد در مشاهد خیر بوجه آمد در جمیع غزوات همپای آنحضرت
صلى الله علیه وسلم بوده است الا در ... روایات ... آنکه چون غزوه بدر پیش آمد آنحضرت صلى الله علیه وسلم
او را بجهة بیمارداری رقیه در مدینه گذاشتند و اجر و غنیمت بدر او را از جهت در ... معدود است عن
ابن عمر اما تغيبه عن بدر فانه كان تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مريضة فقال له رسول
صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه اخرجه البخاري و از انجمله آنکه چون غزوه احد
پیش آمد و شیوع آن بعض اصحاب بر فرار از آن مشهد حاضر حاصل شد وی نیز از آنجا ... به رخصت
تدارک غیر معهود و آن ذنب ... چنانچه در قرآن عظیم تصریح بآن رفته تا هیچ طاعن را مجال طعن نماند
عن ابن عمر اما فراره يوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اخرجه البخاري وزاد غيره وتلا ان الذين تولوا منكم
يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم و از انجمله آنکه چون آنحضرت صلى
الله علیه وسلم خواستند که مستضعفین مکه را در حدیبیه تسلیه کنند غیر عثمان ... آن امر ... او را با آن تا
فرستادند و وی آنجا بشرط ادب محبت بجا آورد و عمره ترک نمود موافقت آنحضرت صلى الله عليه وسلم في ايامه
عن اياس بن سلمة بن الاكوع عن ابيه قال اشتد البلاء على من كان في ايدي المشركين من المسلمين فقال

فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال يا عمر هل انت مبلغ عني اخوانك من اسارى المسلمين فقال لا والله
والله ما لي بمكة عشيرة وغيري اكثر عشيرة مني فدعا عثمان فارسله اليهم فخرج عثمان على راحلته حتى جاء عسكر
المشركين فعبثوا به واساؤا له القول ثم اجاره ابان بن سعيد بن العاص ابن عمه وحمله على السرج وردفه
خلفه فلما قدم قال يا ابن عم ظلف قال يا ابن عم ان لي صاحبا لا نتبع امرا بدا الذي يكون بعده فليتبعه
قال يا ابن عم ما لي اراك متخشعا اسبل قال وكان ازاره الى انصاف ساقيه قال له عثمان هكذا ازرة
صاحبنا فلم يدع احدا بمكة من اسارى المسلمين الا بلغهم ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اياس
بن سلمة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع لعثمان احدى يديه على الاخرى فقال الناس هنيئا لابي عبد الله
الطواف بالبيت آمنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو مكث كذا كذا ما طاف حتى اطوف و ازانجمله آنكه چون
مشهد حديبيه پيش آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را بمكه فرستادند بجهت رسانيدن پيغام صلح و تسليه
مستضعفين آنگاه آوازه قتل او شايع گشت و آن متضمن بيعت قتال شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم
يكدست مبارك خود را عوض دست حضرت عثمان برداشتند كه هذه يدي وهذه يد عثمان واين تشريف
عظيم بود حضرت عثمان را و از جهت او در اهل بيعت رضوان داخل شد عن ابن عمر واما تغيبه عن بيعة الرضوان
فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان لبعثه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة
الرضوان بعدما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه فضرب بها على يده
فقال هذه لعثمان و ازانجمله آنكه چون رقيه بنت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وفات يافت وذي
رضي الله عنه از ين واقعه محزون گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ام كلثوم را در نكاح وى آوردند
واين فضيلتيست كه احدى را در هيچ وقتي ميسر نيامد اخرج الحاكم عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لقي عثمان
وهو مغموم فقال ما لك يا عثمان فقال بابي انت وامي هل دخل على احد منه ما دخل علي توفيت بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانقطع الظهر فيما بيني وبينك الى الابد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقول
ذلك يا عثمان وهذا جبرئيل يامرني عن امر الله عز وجل ان ازوجك اختها ام كلثوم على مثل صداقها وعلى مثل
عدتها فزوجها النبي صلى الله عليه وسلم اياها وفي رواية عند الحاكم على مثل صداقها وعلى مثل صحبتها وازانجمله

آنكه

آنکه چون ام کلثوم متوفی شد فرمودند تزویج کنید عثمان را اگر می بودم دختری میدادم باو و غیر
بعد دختری الی که نزدیکها فی الریاض عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان
عندی اربعون بنتا لزوجت عثمان واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة از آنجمله آنکه چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ترغیب نمود بر تجهیز جیش العسرت نصیب اوفر در میان اصحاب او را شد واکمل جهد قال ...
یوم الثلاثاء رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر فی وجوه القوم فقال من یجهز هؤلاء غفر الله له یعنی جیش العسرة فجهزهم
حتی لم یفقدوا عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم روی ذلک من حدیث الاحنف بن قیس وابی عبد الرحمن
السلمی وابی سلمة بن عبد الرحمن وغیرهم اخرج بعضها البخاری والترمذی وبعضها النسائی وبعضها غیرهم
وعن عبد الرحمن بن خباب قال فی هذه القصة فانا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل عن المنبر وهو یقول
ما علی عثمان ما فعل بعد هذه ما علی عثمان ما فعل بعد هذه اخرجه الترمذی وعن عبد الرحمن بن سمرة فی هذه القصة
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم مرتین اخرجه الترمذی و آنکه آنجناب سبیل نمود
بئر رومه را قال عثمان فی خطبته یوم الدار اذکرکم بالله هل تعلمون ان رومة لم یکن یشرب منها احد الا
بثمن فابتعتها فجعلتها للغنی والفقیر وابن السبیل قالوا اللهم نعم روی ذلک عن الاحنف بن قیس
وابو سلمة وابو عبد الرحمن السلمی وغیرهم بعض الروایات فی البخاری و آنکه آنجناب آنکه توسیع نمود مسجد
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قال عثمان فی خطبته یوم الدار انشدکم بالله الذی لا اله الا هو اتعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ابتاع مربد بنی فلان غفر الله له فابتعته بعشرین الفا او بخمسة وعشرین
الفا فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرته فقال اجعله فی مسجدنا واجره لک روی ذلک الاحنف بن
قیس وابو سلمة وابو عبد الرحمن السلمی وغیرهم و آنکه آنجناب آنحضرت در غزوه تبوک مخمصه شدیده مبتلا بودند
کشف آن نمود عن سالم بن عبد الله بن عمر فی حدیث طویل ثم کان من جهازه جیش العسرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم غزا غزوة تبوک فلم یلق فی غزاة من غزواته ما لقی فیها من المخمصة والظما وقلة الظهر
فبلغ عثمان فاشتری قوتا وطعاما وادما وما یصلح لرسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه فجهز الیه عیرا فنظر رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی سواد قد اقبل قال هذا قد جاءکم بخیر فانیخت الرکاب ووضع ما علیها من الطعام

وابادهم وما يصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم خلا اصحابه فرفع يديه الى السماء وقال اللهم اني قد رضيت عن عثمان
فارض عنه ثلاث مرات ثم قال لاصحابه ايها الناس ادعوا لعثمان فدعا له الناس جميعا مجتهدين ونبيهم
صلى الله عليه وسلم وازانجمله آنكه در بسياري از احيان بكمال جوع و نامهاي كه افشاي آن نمي توانستند قيام
مينمود في الرياض عن عائشة قالت والله لقد كان قاعدا عند نبي الله صلى الله عليه وسلم وان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لمسند ظهره الي وان جبرئيل ليوحي اليه القرآن وانه يقول اكتب يا عثيم فذكر في الرياض عنها
في قصة قتله انهم لما قطعوا يده بالسيف قال اما والله انها لاول كف خطت المفصل قلت اي حفص المفصل
يذكر بانه اول ما نزل من القرآن وازانجمله آنست كه اول كسي است كه خبيص پخت براي آنحضرت صلى الله
عليه وسلم واصحاب او وبا پخت خاطر آن سرور دعاي خويش را نايل ساخت في الرياض عن ليث بن ابي سليم
قال اول من خبص الخبيص في الاسلام عثمان بن عفان قدمت عليه عير تحمل الدقيق والعسل فخلط بينهما و
بعث به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى منزل ام سلمة فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم قدمت بين
يديه فاكل فاستطابه فقال من بعث بهذا فقالت عثمان يا رسول الله بعث به قال اللهم ان عثمان يترضاك
فارض عنه وعن عبدا   السلام قال قدمت عير من طعام فيها جمل لعثمان بن عفان عليه حواري
وسمن وعسل فاتى بها النبي صلى الله عليه وسلم فدعا فيها بالبركة ثم دعا ببرمة فنصبت على النار وجعل
فيها من العسل والدقيق والسمن ثم عصده حتى نضج او كاد ينضج ثم انزل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كلوا هذا الشيء تسميه فارس الخبيص وازانجمله آنكه در وقتي از اوقات اهل بيت آنحضرت را صلى الله
عليه وسلم گرسنگي روي داد و در رضي الله عنه در گشايش آن سعي بليغ نمود في الرياض النضرة عن عائشة قالت
مكث آل محمد صلى الله عليه وسلم اربعة ايام ما طعموا شيئا حتى تضاغوا صبياننا فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتم بعدي شيئا فقلت من اين ان لم يأتنا الله عز وجل به على يديك فتوضأ
وخرج مستحثا يصلي ههنا مرة وههنا مرة يدعو قالت فاتى عثمان من آخر النهار فاستأذن فهممت
ان احجبه ثم قلت هو رجل من مكاثير الصحابة لعل الله عز وجل انما ساقه الينا ليجري على يديه خيرا فاذنت
له فقال يا اماه اين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا بني ما طعم آل محمد من اربعة ايام شيئا ودخل رسول

الله

الله صلی الله علیه وسلم سقیا لسنام السلمی کانه تریا قال لعاد ما ردت علیه قالت فبکی عثمان بن عفان وعد علی
معاذ الله یا ام قال یا ام المؤمنین ما کنت بحقیقة ان ینزل بک یعنی ثم اتی لا تذکرینه لی ولعبد الرحمن بن
عوف فلما مات شیئا من ظاهر ما سکن الناس ثم جمع فبعث الیها بما کان من الدقیق والحنطة
وما کان من التمر والسلوی وثلثمائة درهم فی صرة ثم قال هذا یبطئ علیکم ثم بعث بخبز وشواء کثیر فقال کلوا
انتم واصنعوا لرسول الله صلی الله علیه وسلم حیسا ثم اقسم علی ان لا یکون مثل هذا الا اعلمته قالت ودخل
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا عائشة هل اصبتم بعدی شیئا قلت یا رسول الله قد علمت انک انما خرجت
تدعوا الله عز وجل وقد علمت ان الله عز وجل لن یردک عن سؤالک قال فما اصبتم قلت کذا وکذا حمل بعیر حنطة
وکذا وکذا حمل بعیر تمر وثلثمائة درهم فی صرة وسلوی وخبزا وشواء کثیرا فقال ممن فقلت من عثمان بن عفان
قالت وبکی وذکر الدنیا بمقت واقسم علی ان لا یکون مثل هذا الا اعلمته فلم یجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی خرج الی المسجد ورفع یدیه وقال اللهم انی قد رضیت عن عثمان فارض عنه اللهم انی قد رضیت عن عثمان
فارض عنه وازانجمله آنکه در روایات بسیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا فرموده در ریاض
با تمام منقول فی الریاض عن ابی سعید الخدری قال رمقت رسول الله صلی الله علیه وسلم من اول اللیل الی
طلوع الفجر یدعو لعثمان بن عفان یقول اللهم عثمان رضیت عنه فارض عنه وعن یوسف بن سهل بن سعد
الانصاری عن ابیه عن جده قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال فی خطبته اللهم ارض عن عثمان بن
عفان وعن عطیة بن عطیة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غفر الله لک یا عثمان ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما اخفیت وما ابدیت وما هو کائن الی یوم القیمة اخرجه البغوی فی معجمه واخرجه
ابن عرفة العبدی وقال ما کان وما هو کائن ولهذا ای عز وجل ذی النورین از اعمال مقربه نصیب کامل
وحظ وافر عطا فرموده بود جمع کرده بود قرآن را یعنی حفظ کرده بود آنرا در زمان آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و بثابت قوی به حفظ او فی الریاض من حدیث ابی ثور الفهمی عن عثمان ولقد جمعت القرآن
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ابو عمر عن محمد بن سیرین وعثمان بن عبد الرحمن التیمی وغیرهما انه کان
یحیی اللیل کله برکعة یجمع فیها القرآن ودر باب طهارت اعتنا تمام داشت واز جناب نبوت علیه الصلوٰة

از اسلیمات صفت وضو و فضایل آن بشهادت حال تلقی نمود چنانکه حدیث حمران و جماعه عن عثمان در صحیحین
حوا لمه باشتی و اخرج مسلم فی بعض طرق هذا الحدیث قال ابن شهاب و کان علماؤنا یقولون هذا الوضوء اسبغ ما یتوضأ
به احد للصلوة و فی بعض طرقها قال حمران بن ابان کنت اضع لعثمان طهوره فما اتی علیه یوم الا و هو یفیض
نطفة یعنی یغتسل بها قلیل کل یوم و در صیام و قیام ید طولی داشت عن مولاة لعثمان قالت کان
یصوم الدهر و عن الزبیر بن عبد الله عن جدته قال کان رضی الله عنه یصوم الدهر و یقوم اللیل الا هجعة من اوله ذکره
فی الریاض و در صدقه مرتبه عالیه چنانچه حکایات ثابت است از او و ستانچه ابن عباس نقل کرده عن ابن عباس
قال قحط الناس فی زمان ابی بکر فقال ابو بکر لا تمسون حتی یفرج الله عنکم فلما کان من الغد جاء البشیر الیه قال
قدمت لعثمان الف راحلة برا و طعاما قال فغدا التجار علی عثمان فقرعوا علیه الباب فخرج الیهم و علیه ملاءة
قد خالف بین طرفیها علی عاتقیه فقال لهم ما تریدون قالوا قد بلغنا انه قدم لک الف راحلة برا و طعاما
بعنا حتی نوسع به علی فقراء المدینة فقال لهم عثمان ادخلوا فدخلوا فاذا الف وقر قد صب فی دار عثمان
فقال لهم کم تربحونی علی شرای من الشام فقالوا العشرة اثنی عشر قال قد زادونی قالوا العشرة اربعة عشر قال
قد زادونی قالوا العشرة خمسة عشر قال زادونی قالوا من زادک و نحن تجار المدینة قال
درهم عشرة عندکم زیادة قالوا لا قال فاشهدکم معشر التجار انها صدقة علی فقراء المدینة قال عبد الله
فلما بت لیلتی فاذا انا برسول الله صلی الله علیه و سلم فی منامی و هو علی برذون اشهب یستعجل و علیه حلة من نور و بیده
قضیب من نور و علیه نعلان شراکهما من نور فقلت له بابی انت و امی یا رسول الله لقد طال شوقی الیک فقال
صلی الله علیه و سلم انی مبادر لان عثمان تصدق بالف راحلة و ان الله قد قبلها منه و زوجه بها عروسا
فی الجنة و انا ذاهب الی عرس عثمان و در اعتاق پایه بلند داشت فی الریاض عن عثمان قال ما اتت علی جمعة
الا و انا اعتق رقبة منذ اسلمت الا ان لا اجد تلک الجمعة فاجمعها فی الجمعة الثانیة و در ادای حج
و عمره کوی مسابقت برده مالک انه بلغه ان عثمان ربما کان یعتمر فلا یحط رحله حتی یرجع و در صلهٔ
ارحام از اقران درگذشته قالت عائشة و لقد قتلوه و انه لمن اوصلهم للرحم و اتقاهم للرب عزّ
و قال علی بن ابی طالب بخوا من ذلک و خدای عزّ و جلّ او را اجوال سنیه قلبیه برگزیده بود فمن

خوفه في المشكوة عنه ان عثمان اذا وقف على قبر بكى حتى تبل لحيته فقيل له تذكر الجنة والنار فلا
تبكي وتبكي من هذا فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الآخرة فان نجى منه
فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما بعده اشد منه قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رايت منظرا
قط الا والقبر افظع منه رواه الترمذي وابن ماجه في الرياض عنه ابي الفرات قال كان لعثمان عبد
فقال له اني كنت عركت اذنك فاقتص مني فاخذ باذنه ثم قال عثمان اشدد يا حبذا قصاص في الدنيا
لا قصاص في الآخرة ورزين عنه قال لو اني بين الجنة والنار ولا ادري الى ايتهما يؤمر بي لاخترت ان اكون
رمادا قبل ان اعلم الى ايتهما اصير ومن زهده في شهوات الدنيا عن شرحبيل بن مسلم قال كان عثمان
يطعم الناس طعام الامارة ويأكل الخل والزيت وعن عبد الله بن شداد قال رايت عثمان يوم الجمعة
يخطب وهو يومئذ امير المؤمنين وعليه ثوب قيمته اربعة دراهم او خمسة دراهم وعن الحسن وقد ساله رجل ما كان
رداء عثمان قال قطري قال بكم ثمنه قال ثمانية دراهم قال كان ممشقة قال السنباني قال كم ثمنه قال ثمانية
دراهم قال ونعلاه معقبتان مخصرتان لهما قبالان ذكرهما الملا الا حاسبت الثلثة في الرياض ومن ورعه
بن زيد قال رحم الله امير المؤمنين عثمان صحبتها اربعين ليلة لم تبد منه كلمة يكون لمستمع فيها
ت ذكره في الرياض ومن تواضعه في الرياض عنه الحسن قال رايت عثمان نائما في المسجد ورداؤه
تحت راسه فيجيء الرجل فيجلس اليه ثم يجيء الرجل فيجلس اليه كانه احدهم وفي رواية رايت عثمان نائما في
المسجد في ملحفة ليس حوله احد وهو امير المؤمنين وفي رواية رايت عثمان يقيل في المسجد ويقوم واثر الحصا
في جنبه فيقول الناس هذا امير المؤمنين وعنه علقمة بن وقاص ان عمرو بن العاص قام الى عثمان وهو يخطب
الناس فقال يا عثمان انك قد ركبت بالناس المهابير وركبوها منك فتب الى الله عز وجل وليتوبوا
فالتفت اليه عثمان وقال وانت هناك يا ابن النابغة ثم رفع يديه واستقبل القبلة وقال اتوب الى الله
اللهم اني اول تائب اليك ومن شفقته على رعيته في الرياض عنه سليمان بن موسى ان عثمان بن عفان
دعي الى قوم كانوا على امر قبيح فخرج اليهم فوجدهم قد تفرقوا ورأى امرا قبيحا فحمد الله اذ لم يصادفهم
واعتق رقبة ومن حسن معاشرته لاهله وخدمه في الرياض عنه عبده الزبير بن عبد الله ان جداة لعثمان

قنت كان عثمان لا يوقظ احدا من اهله من الليل الا ان يجده يقظان فيدعوه فيناوله وضوءه وكان يصوم الدهر
وذكر ابا من عند ابي ثور الفهمي قال قدمت على عثمان فبينا انا عنده فخرجت فاذا وفد اهل مصر قد رجعوا فدخلت
عليه فاعلمته قال كيف رايتهم قلت رايت في وجوههم الشر وعليهم ابن عديس البلوي فصعد ابن عديس منبر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم الجمعة وتنقص عثمان في خطبته فدخلت عليه فاخبرته بما قام فيهم قال
كذب والله ابن عديس ولولا ما ذكر ما ذكرت ذلك اني والله لرابع اربعة في الاسلام ولقد انكحني رسول الله صلى الله
عليه وسلم ابنته ثم توفيت فانكحني ابنته الاخرى ما زنيت ولا سرقت في الجاهلية ولا في الاسلام ولا تغنيت
ولا تمنيت منذ اسلمت ولا مسست فرجي بيميني منذ بايعت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولقد جمعت القرآن
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا اتت علي جمعة الا وانا اعتق رقبة منذ اسلمت الا ان لا اجد في تلك
الجمعة فاجمعها في الجمعة الثانية ومن صبره رضي الله عنه ما رواه عبد الرحمن بن مهدي كان
لعثمان خصلتان ليستا لابي بكر وعمر صبره نفسه حتى قتل مظلوما وجمعه الناس على المصحف ومن مناقبه التي
نص رسول الله صلى الله عليه وسلم عليها اتصافه بالحياء اخرج مسلم من حديث عائشة في قصة الا استحيي ممن
تستحيي منه الملائكة يعني عثمان وفي حديث طويل يجمع مناقب الصحابة واصدقهم حياء عثمان
اقتضاء طبيعت و قلبت نور ايمان او بود حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در حق او عبارت
شد زيرا كه هر بار كه اسباب هيجان قوت بهيميه و شهويه بظهور آمد يا فتنه مهيا شد حضرت عثمان رضي
الله عنه از امضاى آن تقاعد نمود و استحيى ناشى شد از اقدام بفعل نخوض و مقتضيات جوش و خروش
صفت بهيميه نور ايمان بهيمى را صاحب صلوات الله وسلامه عليه بلفظ حيا تعبير فرمود الشهادة روي عن عثمان
من طرق متعددة في خطبته يوم الدار اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد وانا معه فلوا خطبة تلك الدولة وابو عبد
الرحمن السلمي وثمامة بن حزن القشيري وغيرهم وروى ذلك جماعة من الصحابة وكونه رفيقا للنبي صلى الله
عليه وسلم كقوله اخرج الحاكم عن زيد بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال
انشدك الله يا طلحة اتذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه

من اصحابي [illegible] فقال [illegible] الا وله رفيق من امته معه في الجنة وان عثمان رفيقي و

معي في الجنة قال الذهبي [illegible] قال الحاكم صحيح و مراد از رفيق در اينجا مصاحبت كه منتسب باشد تا به

حضرت صلى الله عليه وسلم در اعمال معتبره و اخلاق مرضيه و اسرار عوارفيه اتمام كلي است در آخر و اعانت او

بسيار مسلما از رفيق موافقت است در اعمال و اخلاق اخرج الحاكم عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان

عن المطلب بن عبد الله عن ابي هريرة قال [illegible] و من طريق [illegible] منه عن ابي هريرة قال

دخلت على رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بيدها مشط فقالت خرج رسول الله صلى الله عليه

وسلم من عندي آنفا رجلت راسه فقال لي كيف تجدين عثمان قالت فقلت بخير قال اكرميه فانه من اشبه

اصحابي بي خلقا قال في الحديث اشكال لان سوال ابا هريرة انما جاء بعد خيبر و قد توفيت رقية عليها

السلام بعد بدر لكن الحديث له طرق متعددة و قال الحاكم ولا اشك ان ابا هريرة روى ذلك

عن متقدم من الصحابة انه دخل عليها [illegible] طلبت جهدي فلم اجده في الوقت قلت و في حديث اخرج

النبي صلى الله عليه وسلم قام اليه و اعتنقه و قال انت وليي [illegible] معنى الكفو معنى الرفيق و كونه يحب الله

و [illegible] و يحبه الله و رسوله اخرج الحاكم عن ابن عباس عن ام كلثوم بنت النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت

يا رسول الله زوجي خير ام زوج فاطمة قال فسكت النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال زوجك ممن يحب الله

و رسوله و يحبه الله و رسوله فولت فقال لها هلم ما ذا قلت قالت زوجي ممن يحب الله و رسوله و يحبه

الله و رسوله قال نعم و ازيدك دخلت الجنة فرأيت منزله و لم ار احدا من اصحابي يعلوه في منزله اقول

و ذلك من ثواب صبره على البلوى باجمله آنحضرت صلى الله عليه وسلم تصريح نمودند با صاحب اين مقامات و درجات

و اين تصريح نيست الا بعد از آنكه اين اوصاف در نفس نفيس او راسخ شده و سرتاپا [illegible] گرفته و باطن

گشته چنانكه اطوار و احوال بسيار روزي او [illegible] و من كراماته في الرياض [illegible] ان رجلا دخل

على عثمان و قد نظر امرأة اجنبية فلما نظر اليه قال [illegible] يدخل على احدكم و في عينه اثر الزنا فقال رجل اوحي

بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا و لكن قول حق و فراسة صدق و عن نافع ان جهجاه الغفاري تناول

عصا عثمان و كسرها على ركبته فاخذته الاكلة في رجله و عن ابي قلابة قال كنت في رفقة بالشام سمعت

[illegible]

سلیمان ... رضی الله عنها فقال انی کنت ممن دخل علی عثمان الدار فلما فرغت منه عرفت ... فلطمتها

فقالت ما لک ... الله یدک ... واعمی عینیک وادخلک النار ... سنة ... عظیمة ...

واصابنی ... فلم یبق من دعائها الا النار فقلت له بعد ... ما کان ...

... فقال ... فمنها رجل صالح فکان ... فی الصواعق عنه ... ابن ابی حبیب

لعنهم الله عامة الرکب الذین ساروا الی عثمان ... علامات ...

... فقال ... ان ...

الصلوات المبارکات قوله ما جزاء الله ... ومنها ... العبودیة محافظة بالعهود والوفاء بالعهود

الرضا بالموجود والصبر عند المفقود ومنها ... ومنها الا ان الدنیا

طویت علی الغرور فلا تغرنکم الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ومنها ... الدنیا ظلمة ... الآخرة نور

ومنها الهدیة من العامل اذا عزل کالهدیة منه اذا عمل ومنها خیر الناس ... واعتصم بکتاب الله

ومنها من علامات العارف ان یکون قلبه مع الخوف والرجاء ولسانه مع الحمد والثناء وعیناه ...

الاستغفار وارادته مع الترک والرضا ومنها من علامات الشقی ... بعد ...

ملکت ومنها قوله ... افصح الاشیاء ... الآخرة ومنها من کانت سجیته ...

راحة ... لو طهرت قلوبکم ما شبعت من کلام الله تعالی ... دین نصیب ...

النوریه رضی الله عنه ... در باب ... قرآن عظیم ... یکی ... مصحف ... هر یکی ...

... بخط خود ... خویش نوشته ... حاضر ساخت ... مصحف ...

فاروق سالها در تصحیح آن سعی ... تمام ... ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها

داشت ... نسخ متعدده ... بآفاق فرستاد ... فرمود که قرآن ...

... باطراف ممالک ... تا موجب ... اخذ کنند ... تفرقه امت ...

از قراءات شاذه امتیاز ... جمیع مسلمین بر یک مصحف متفق شدند ...

الد

سد انشا ف چند منجد مثل اختلاف امم سابقه آخرج البخاري عن انس بن مالك ان حذيفة بن اليمان قدم
على عثمان وكان يغازي اهل الشام في فتح ارمينية واذربيجان مع اهل العراق فافزع حذيفة اختلافهم في
القراءة فقال حذيفة لعثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود
والنصارى فارسل عثمان الى حفصة ان ارسلي الينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها اليك فارسلت بها حفصة
الى عثمان فامر زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام
فنسخوها في المصاحف وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة اذا اختلفتم انتم وزيد بن ثابت في شيء من
القرآن فاكتبوه بلسان قريش فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتى اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان
الصحف الى حفصة وارسل الى كل افق بمصحف مما نسخوا وامر بسواه من القرآن في كل صحيفة او مصحف ان يحرق دیگر آنکه
جميع از قراء سبعه ... مسلسل قراءة او تا حال باقيست في مثل السنة القراء المعروفون اسندوا
قراءتهم الى الصحابة فعبد الله بن كثير ونافع اسند الى ابي بن كعب وعبد الله بن عامر اسند الى عثمان بن عفان
واسند عاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد واسند حمزة الى عثمان وعلي وهولاء قرءوا على النبي صلى الله
عليه وسلم سيوم آنكه قراءة طيبه در زمان ها اختيار ... مسلسل قراءة هذا بعينه تلفظ اكثر اصحاب
انسه اخرج مالك عن الفرافصة بن عمير الحنفي قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان
اياها في الصبح من كثرة ما كان يرددها چهارم آنكه در اول نزول قرآن بكتابت آن اشتغال فرموده
بعد ... آمده ادرا ... سر متقدم و ... اول بد ... المفصل پنجم آنكه در معرفت
تفسير قرآن ومتى انزلت وفيم انزلت ... آخرج الترمذي عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن
عفان ما حملكم ان عمدتم الى الانفال وهي من المثاني والى براءة وهي من المئين فقرنتم بينهما و
لم تكتبوا بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتموها في السبع الطوال ما حملكم على ذلك فقال عثمان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مما ياتي عليه الزمان وهو تنزل عليه السور ذوات العدد وكان اذا نزل
عليه الشيء دعا بعض من كان يكتب فيقول ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا
فاذا نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا فاذا

نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا وكانت الأنفال من
أوائل ما نزل عليه بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت شبيهة بقصتها فظننت أنها
منها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا أنها منها فمن أجل ذلك قرنت بينهما ولم أكتب
بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم فوضعتها في السبع الطوال أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن محمد بن سيرين
قال لما أشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل أتاليه كتاب الله فأتوه بصعصعة بن صوحان
وكان شابا فقال ما وجدتم أحدا تأتوني به غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له
عثمان اتل فقال صعصعة أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير فقال كذبت
ليست لك ولا لأصحابك ولكنها لي ولأصحابي ثم تلا عثمان أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على
نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الأمور وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة في قصة مناظرته مع وفد
مصر قالوا ادع بالمصحف فدعا بالمصحف فقالوا له افتح السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة
فقرأها حتى إذا أتى على هذه الآية قال أرأيتم ما أنزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا
قل آلله أذن لكم أم على الله تفترون قالوا أرأيت ما حميت من الحمى آلله أذن لك أم على الله تفتري فقال امضه
أنزلت في كذا وكذا وأما الحمى فإن عمر حمى الحمى قبلي لإبل الصدقة فلما وليت زادت إبل الصدقة فزدت في الحمى
لما زاد من إبل الصدقة فجعلوا يأخذونه بالآية فيقول امضه نزلت في كذا وكذا وقد باب در ذكر حديث آنكه هر كه
بصد و چهل حديث در كتب معتبره با ما نيد يا بواسطه كبار صحابه و تابعين ... از دست مردم موجود
چون فضل حفظ چهل حديث آن درجه باشد كه روز قيامت از علما محشور شود پس حديث كه آن تو در
قدر صد و چهل حديث هر كاه در خطبه جمعه بيان فضائل اعمال ... و در حافظين گرامى شد اخرج اخبار
عن أبي عبد الرحمن السلمي عن عثمان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيركم من تعلم القرآن وعلمه قال وأقرأ
أبو عبد الرحمن في إمرة عثمان حتى كان الحجاج قال وذاك الذي أقعدني مقعدي هذا و ... با جماعت ...
... بليغ داشت و فطرة سليمة از اثر مطاوعة تمام ميفهمد وأخرج أحمد عن عطاء بن فروخ مولى القرشيين
أن عثمان اشترى من رجل أرضا فأبطأ عليه فلقيه فقال ما منعك من قبض مالك قال إنك غبنتني ...

محمد انس

من الناس احدا الا ما دون بلوغي قال ادون ذلك ينفعك قال نعم قال فاضرب بيدك ارضك ثم قال كان رسول

صلى الله عليه وسلم ادخل الله رجلا كان سمحا مشتريا وبايعا وقاضيا ومقتضيا واخرج احمد عن عبيد الله

عثمان اراد ان يبني مسجد المدينة فكره الناس ذلك واحبوا ان يدعوه على هيئته فقال عثمان سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا لله عز وجل بنى الله له في الجنة مثله و در باب فتاوی در کلام اکثر آنکه در وقت

خواب در وی اثقال منیه بود فقها باین است رفع میکردند بس فتوی مجتهد و تفصیل مفرمود این باب انتها

جستجو است که درین رساله آنرا استقصا کنیم بطریق مثال مسائلی چند برشماریم درباب نقض وضوء آثار

احادیث مختلفه وارد شده است و عمل صحابه نیز مختلف درین باب آنچه حضرت ذی النورین کرده آن به

صحت و بیان اقرب فرموده که عمل بر وضوء ... اما ترک است اخرج احمد عن شيخ منه تغيب عن عمه انه رأى

عثمان بن عفان جلس على الباب الثاني من مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا بكتف فتعرقها ثم قام فصلى ولم يتوضأ

ثم قال جلست مجلس النبي صلى الله عليه وسلم واكلت ما اكل النبي صلى الله عليه وسلم وصنعت ما صنع النبي صلى الله عليه

وسلم واخرج احمد عن سعيد بن المسيب يقول رأيت عثمان قاعدا في المقاعد فدعا بطعام مما مسته النار

فاكله ثم قام الى الصلوة فصلى ثم قال قعدت مقعد رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلت طعام رسول الله صلى

الله عليه وسلم وصليت صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج احمد عن رباح قال زوجني اهلي امة لهم رومية

فوقعت عليها فولدت لي غلاما اسود مثلي فسميته عبد الله ثم وقعت عليها فولدت لي غلاما

اسود مثلي فسميته عبيد الله ثم طبن لها غلام لنا رومي يقال له يوحنس فراطنها بلسانه

يعني بالرومية فوقع عليها فولدت له غلاما احمر كانه وزغة من الوزغات فقلت لها ما هذا فقالت هذا

يوحنس فارتفعنا الى عثمان بن عفان فلما اقرا جميعا فقال عثمان ان شئتم قضيت بينكم بقضية رسول الله صلى

الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى ان الولد للفراش وحسبته قال وجلدها وجلده و تحقیق آنکه

استلام رکن عراقی و رکن شامی سنت نیست اخرج احمد عن يعلى بن امية قال طفت مع عثمان فاستلمنا الركن

قال يعلى فكنت مما يلي البيت فلما بلغنا الركن الغربي الذي يلي الاسود جررت بيده ليستلم فقال ما شأنك

فقلت الا تستلم قال فقال الم تطف مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت بلى قال ارأيته يستلم هذين الركنين

غير بيّن فلما قال فليكن عنى اسوة حسنة قلت بلى قال فاخذ عنك و بيان نسخه كه بپوشيد معصفر
مردان را صريحت احمد عن ابي هريرة قال راح عثمان الى مكة حاجا و دخلت على محمد بن جعفر بن ابي طالب
امرأته فبات معها ثم غدا و عليه ردع الطيب و ملحفة معصفرة مفدمة فادرك الناس بملل قبل ان يروحوا
فلما رآه عثمان انتهره و افّف و قال اتلبس المعصفرة و قد نهى عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له
علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم ينهه ولا اياك انما نهاني مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله
عن مالك بن ابي عامر ان عثمان كان يقول في خطبته قل ما يدع ذلك اذا خطب اذا قام الامام يخطب يوم
الجمعة فاستمعوا و انصتوا فان للمنصت الذي لا يسمع من الحظ مثل ما للمنصت السامع فاذا قامت الصلوة فاعدلوا
الصفوف و حاذوا بالمناكب فان اعتدال الصفوف من تمام الصلوة ثم لا يكبر حتى ياتيه رجال قد وكلهم بتسوية
الصفوف فيخبرونه ان قد استوت فيكبر مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن حزم عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الانصاري
انه قال جاء عثمان بن عفان الى صلوة العشاء فرأى اهل المسجد قليلا فاضطجع في مؤخر المسجد ينتظر الناس ان يكثروا
فاتاه ابن ابي عمرة فجلس اليه فسأله من هو فاخبره فقال ما معك من القرآن فاخبره فقال له عثمان من شهد العشاء فكانما
قام نصف ليلة ومن شهد الصبح فكانما قام ليلة مالك انه بلغه ان العلاء ربي في زمان عثمان بن عفان عنق ثم
عثمان حج الى ... و ما ثبت ... مالك عن نافع عن نبيه بن وهب اخي بني عبد الدار ان عمر بن عبيد الله ارسل الى
ابان بن عثمان وابان يومئذ امير الحاج وهما محرمان اني قد اردت ان انكح طلحة بن عمر ابنة شيبة بن جبير
فاردت ان تحضر فانكر ذلك عليه ابان وقال سمعت عثمان بن عفان يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب على نفسه ولا على غيره مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الله بن عامر بن ربيعة
قال رأيت عثمان بالعرج وهو محرم في يوم صائف قد غطى وجهه بقطيفة ارجوان ثم اتي بلحم صيد فقال لاصحابه
كلوا [illegible] فقالوا او لا تاكل انت فقال اني لست كهيئتكم انما صيد من اجلي مالك عن ابن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب ان
رجلا سأل عثمان عن الاختين من ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال عثمان احلتهما آية وحرمتهما آية اخرى فاما انا
فلا احب ان اصنع ذلك قال فخرج من عنده فلقي رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن ذلك
فقال لو كان لي من الامر شيء ثم وجدت احدا فعل ذلك لجعلته نكالا قال ابن شهاب اراه علي بن ابي طالب

رضي الله

رضي الله عنه مالك عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال وكان اعلمهم بذلك وعن ابي سلمة بن
عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امراته البتة وهو مريض فورثها عثمان بن عفان منه بعد
انقضاء عدتها مالك عن عبد الله بن الفضل عن الاعرج ان عثمان بن عفان ورث نساء ابن مكمل منه و
كان طلقهن وهو مريض مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى قال كانت عند جدي حبان امراتان هاشمية وانصارية
فطلق الانصارية وهي ترضع فمرت بها سنة ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ارثه لم احض فاختصما الى
عثمان بن عفان فقضى لها بالميراث فلامت الهاشمية عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشار علينا بهذا يعني
علي بن ابي طالب مالك عن ابي الزناد عن سليمان بن يسار ان نفيعا مكاتبا كان لام سلمة زوج النبي صلى الله عليه
وسلم او عبدا كانت تحته امراة حرة فطلقها اثنتين ثم اراد ان يراجعها فامره ازواج النبي صلى الله عليه
وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فذهب اليه فلقيه عند الدرج آخذا بيد زيد بن ثابت فسالهما فابتدراه
جميعا فقالا حرمت عليك حرمت عليك مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابيه انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وترك بنين له ثلاثة اثنان لام ورجل لعلة
فهلك احد اللذين لام وترك مالا وموالي فورثه اخوه لابيه وامه ماله وولاء مواليه ثم هلك الذي ورث المال
وولاء الموالي وترك ابنه واخاه لابيه فقال ابنه قد احرزت ما كان ابي احرز من المال وولاء الموالي وقال
اخوه ليس كذلك انما احرزت المال واما ولاء الموالي فلا ارايت لو هلك اخي اليوم الست ارثه انا فاختصما
الى عثمان بن عفان فقضى لاخيه بولاء الموالي مالك انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان
قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الدينار بالدينارين ولا الدرهم بالدرهمين
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضيا في امراة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها
حرة فولدت له اولادا فقضيا ان يفدي ولده بمثلهم مالك انه بلغه ان عثمان بن عفان اتي بامراة قد
ولدت في ستة اشهر فامر بها ان ترجم فقال له علي بن ابي طالب ليس ذلك عليها ان الله تبارك وتعالى
يقول في كتابه وحمله وفصاله ثلثون شهرا وقال والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن
اراد ان يتم الرضاعة فالحمل يكون ستة اشهر فلا رجم عليها فبعث عثمان في اثرها فوجدها قد رجمت

اخرج عن عبد الرحمن بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان سارقا سرق فی زمان عثمان اترجة فامر بها
عثمان ان تقوم فقومت بثلثة دراهم من صرف اثنی عشر درهما بدینار فقطع عثمان یده مالک عن عمه ابی
سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع عثمان بن عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامة غیر ذات الصنعة
الکسب فانکم متی کلفتموها ذلک کسبت بفرجها ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرق وعفوا اذ اعفکم
الله وعلیکم من المطاعم بما طاب منها [illegible] این از سنن مسببه علیه او در میان مسلمین شایع یافت فی
السیاسة عن عبد الرحمن بن یزید قال افضت مع ابن مسعود من عرفة فلما جاء المزدلفة صلی المغرب والعشاء کل واحدة
منهما باذان واقامة وجعل بینهما العشاء ثم نام فلما قال قائل طلع الفجر وقال قائل لم یطلع الفجر ثم صلی قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان هاتین الصلوتین اخرتا عن وقتهما فی هذا المکان المغرب فلا تقدم الناس
حتی یعتموا واما الفجر فهذا الحین ثم وقف [illegible] قال ان اصاب امیر المؤمنین السنة
[illegible] قال فما ادری اقوله [illegible] ابی [illegible] الزهری قال کسفت الشمس فی عهد عثمان بالمدینة
عبد الله بن مسعود قال فخرج عثمان فصلی بالناس تلک الصلوة رکعتین وسجد سجدتین فی کل رکعة قال ثم
انصرف فدخل داره وجلس عبد الله الی حجرة عائشة وجلسنا الیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یامر بالصلوة عند کسوف الشمس والقمر واذا رایتموه قد اصابهما فافزعوا الی الصلوة فانها
ان کانت التی تحذرون کانت وانتم علی غیر غفلة وان لم یکن فقد اصبتم خیرا واکتسبتموه رواه
احمد اما فتوحی که در زمان ذی النورین واقع شد پس دو قسم است قسمی آنکه بعد وفات حضرت فاروق
اعظم بعض بلدان عهد خود را نقض نمودند حضرت ذی النورین در تجدید فتح آن بلاد سعی بلیغ بتقدیم
رسانید مانند [illegible] در اوائل [illegible] رضی الله عنه از جمله اهل همدان نقض عهد نمودند
[illegible] فتح آن مجدد شد واهل ری [illegible] آوردند بامر ابوموسی
و براء بن عازب باز در حوزه اسلام آمدند و اهل اسکندریه بابت خلافت [illegible] سعی عمرو
بن العاص رایت ایشان منکوس گشت و اذربیجان باز عهد [illegible] ولید بن
عقبة کار بر ایشان تنگ ساخت و مضطر بصلح گردانید و در اثنای آن بعض مواضع قریب آذربیجان

نیز فتح

ثم فتح سند و ... بن عقبه ... سعید العاص ارمینیه فرستاد از آن بلاد غنایم بسیار

آورد و عثمان بن ابی العاص برادر [illegible] کازرون و نواحی آن ... فرستاد و ... آن نواحی را بحرب

و صلح فتح کرد عثمان بن ابی العاص از آنجا هرم بن حیان را بجانب [illegible] روان ساخت و

با اندک فرصتی با آنکه ... مفتوح گشت اما ... سنه ... فتح افریقیه بر دست عبدالله

سعد بن ابی سرح امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه عبدالله بن سعد را بجهة ... امارت مصر تفویض فرموده

و خمس الخمس غنایمی که بسعی او حاصل شود ... حاکم افریقیه در آن ایام از قبیل قیصر روم

جرجیر نام بود از طرابلس تا ... در تحت حکومت منسوب بود و ... نزدیک صد

و بیست هزار سوار ... ساخت امیر المؤمنین عثمان لشکری ... که طایفه از اشراف صحابه مثل عبدالله

بن عباس و عبدالله بن عمر ... بمدد ... عبدالله بن سعد فرستاد ... عبدالله

عظیم از غزاة مصر ... بجانب افریقیه روان شد ...

الفریقین واقع شد از صبح تا نصف النهار بمقاتله مشغول بودند بعد از آن هر یکی بمعسکر

امیر المؤمنین عثمان بن عفان بعد مسافت موضع ... بلاد مسلمین ملاحظه ... عبدالله بن زبیر

را با جمعی کثیر بمدد فرستاده بود ... طی منازل نموده ...

در روز ... ایشان چهار روز دیگر بدین منوال گذشته بود مسلمانان ...

... عبدالله بن زبیر در میان لشکر اسلام عبدالله بن سعد را ندید ...

جرجیر در لشکر خود منادی داده که هر که سر ابن ابی سرح ... آرد صد هزار دینار زر سرخ ...

و دختر خود را در حباله عقد او درآرد از این ... مستولی شده ... گشت عبدالله بن الزبیر

مشورت داد که تو نیز در لشکر خود منادی فرما که هر کس سر جرجیر ... آرد هزار دینار ... از

غنیمت آن لشکر با وی ... و دختر جرجیر را ... بجای ... کردند تا در بنای ... جرجیر

تنزل قوی ... بعد از آن هنگام مقاتله ... باز ... ابن الزبیر

جماعتی را مسلح و مکمل ساخته در خیام ... در ... و در نصف

اظهار نمودند و خواستند که کار انجام صلح صحیح کنند تا هر دو فریق کاسته و رنگ مصالحت و موافقت سالم
باز گشتند آنجا عبدالله بن سعد از خیام بیرون آمده ناگاه در حالت غفلت بر آن ملاعین تاختند و شکست کلی
بر ایشان افتاد و جرجیر بدست ابن الزبیر مقتول شد آنگاه بر شهر سبیطله که قاعده افریقیه بود نزول
کردند و آنرا نیز بجنگ شمشیر مفتوح ساختند و جمیع اهل افریقیه بمصالحه پیش آمدند که هر سوار را
از غنایم سه هزار دینار و سهم راجل یک هزار دینار بعد دادن خمس رسید و مال خطیر بموجب وعده بعبدالله بن
الزبیر دادند و این معرکه را عرب العبادله میگویند که صاحب قلب عبدالله بن سعد بن ابی سرح و بر میمنه
عبدالله بن عمر و بر میسره عبدالله بن الزبیر بودند و عبدالله بن عباس بعد فتح افریقیه ابن ابی سرح عبدالله
بن نافع بن حصین و عبدالله بن نافع بن عبدالقیس را بجانب اندلس فرستاد آنجا بعد ابطال [illegible] حرب شدید و
قتال هزیمت بر کفار افتاد امیر المؤمنین ایالت اندلس به عبدالله بن نافع بن الحصین داد و از آنگاه
اهل اسلام در مغرب بیشتر داخل شدند و از آنجمله فتح جزیره قبرس و سواحل آن که معاویه بن ابی سفیان
بعرض امیر المؤمنین عثمان رسانید که بر سواحل بحر روم قری و امصار متصل است که وصول آن بلاد از راه
خشکی نتواند شد اگر اجازت باشد از راه بحر بر جزایر هجوم لشکر کنیم در سابق چندین بار این دعا را بعرض
حضرت فاروق رسانیده بود بملاحظه خطر دریا و عدم اطلاع بر حدود آن سواحل و نفوذ شوکت قیصر
باقی بود فاروق اعظم اجازت نداده بود لهذا ذی النورین این رای موافق [illegible] رعایت
آن سفر داده و نوشته فرستاد که مردم در این سفر انتخاب نکنی و قرعه نیندازی بلکه این نزد را مخیر کنی
هر که بطوع خود راه تو برود و معاویه بن ابی سفیان چون رخصت حاصل کرد لشکری گران ترتیب داده
متوجه آنصوب گشت و ابوذر غفاری و عبادة بن الصامت و زوجه او ام حرام و غیر ایشان
از صحابه در این لشکر بودند نخست در اثنای بحر با بندر [illegible] چند حمله انداختند یا وقف کاز [illegible]
حاکم جزیره قبرس بطرف قسطنطنیه بهرقل [illegible] ملاقی شد [illegible] در حوزه تصرف آورد
لعقبه مسلمانان در آن غزوه در میان بحر و بر پنجاه معرکه محاربه کردند و کار بشمشیر رسید و بسا
بسیار بدست اهل اسلام افتاد و آخر بر مبلغ خطیر که هر سال به بیت المال فرستاده مصالحه واقع

شود و بعد

[illegible] جزیره قبرس [illegible] بصلح فتح کردند و غنایم بسیار یافتند این جزیره با جزیره

[illegible] جمع کردند و اخماس با میر المؤمنین روان ساختند

و [illegible] که احادیث نبی [illegible] برای غزای اهل جزیره [illegible] بوده هر چند قصه [illegible] بسبب

[illegible] چند مشهور است [illegible] از معجزات النبی بوده است اخرج البخاری عن انس بن مالک

قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوما فی بیتها فاستیقظ وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک

قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم

فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذلک مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله

ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن الصامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت

قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها واخرج البخاری ایضا عن عمیر بن الاسود العنسی

ان ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا

قالت ام حرام قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم قالت ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اول جیش

من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم فقلت انا فیهم یا رسول الله قال لا ذکر فتح فارس و خراسان

بر دست عبد الله بن عامر بن کریز چون اهل بصره از ابو موسی اشعری شکایت کردند امیر المؤمنین عثمان

در سنه [illegible] عبد الله بن عامر را بجای او نصب [illegible] امیر المؤمنین خبر رسید که اهل فارس نقض

عهد نمودند و عبید الله بن معمر والی آن بلاد را کشتند و جمعی کثیر مجتمع شده اصطخر را معسکر ساختند عبد الله

[illegible] نوشت که با لشکر بصره و عمان متوجه فارس [illegible] در حدود اصطخر تلاقی فریقین واقع

شد [illegible] لشکر اسلام ابو برزه اسلمی و بر میسره معقل بن یسار و بر خیل عمران بن حصین و این قوم

[illegible] صحبت دریافته بودند بعد از قتال عظیم لشکر اسلام غلبه یافت و جیش فرس منهزم شد و قلعه

اصطخر مفتوح گشت عبد الله بن عامر از آنجا در غایت شوکت و تمکن بدارابجرد نهضت نمود جهت

اهالی آنجا بار دیگر نقض عهد نموده بودند با [illegible] فتح آن دیار میسر آمد و از آنجا بشهر جور که بقول بعض

حالا مدینه فیروز آباد شیراز است و بقول بعضی از اعمال کرمان است توجه نمود و بعد از محاربه [illegible]

و بعد از آن [illegible] عبدالله بن سعد [illegible]

و نصب [illegible] قتال [illegible]

[illegible] از فتوح [illegible]

عبدالله بن عامر [illegible] امیر المؤمنین عثمان [illegible] خراسان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

لشکر گران ترتیب داده از راه کرمان به ولایت خراسان درآمد و در راه [illegible]

مجاشع بن مسعود [illegible] فرستاد تا [illegible] آنکه فتح [illegible]

متوجه شد و [illegible] و احنف بن قیس را به طرف قهستان [illegible] مصالحه [illegible]

و این [illegible] تا آنکه [illegible]

انهزام [illegible] از آنجا [illegible]

لشکر فرستاد بعضی [illegible] و بعضی [illegible] مرزبان [illegible]

و بوکالت اهالی آن [illegible] بعد از آن [illegible] طرف [illegible]

آخر الامر مرزبان طوس [illegible]

اهل [illegible] آنکه [illegible] هزار هزار درهم بدل صلح [illegible]

اقامت کرد و لشکری به جانب [illegible] فرستاد آنجا [illegible]

آخر [illegible] بر آن شرط که [illegible] مرزبان [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] اهل لشکر [illegible]

دیگر به جانب هراة روان شد مرزبان هراة قبل از وصول لشکر [illegible]

و توابع آن متعهد شد بعد از آن مرزبان مرو [illegible]

جوزجان و طالقان و فاریاب [illegible] را فتح کرد و بعد از آن [illegible]

عبدالله بن عامر سالم و غانم مراجعت کرد [illegible] با قسطنطین [illegible] افریقیه [illegible]

مستولی شدند و سواحل را انتزاع [illegible] فتحی عظیم [illegible]

بلور

مشهور شده است که بکشتن معاویه از شام و عبد الله بن سعد بن ابی سرح از مصر بقصد مدافعت او متوجه شده بودند

مجاهدان بعد از انقضای مصلحت واقع شد بغیر سبب صحت و صفا حجر و اعتقاد به سابقه حرمت مشغول شدند مقاتله

عظیمی میان ایشان [illegible] و اکثر لشکر معاویه کشته شدند و در قسطنطنیه فرار نمودند [illegible] حضرت عثمان [illegible]

بجز [illegible] بیابند و [illegible] [illegible] بعد [illegible] [illegible]

اما جواب ثانی او لیس [illegible] کتب سیره [illegible] باشند که با حسن وجوه [illegible] الا آنکه در [illegible]

نکته کثیری فاش شده و در زبان [illegible] شایع گشت [illegible] آورده [illegible] نفر [illegible] کرده اند

جهة مصالح [illegible] اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن مبارك بن فضالة قال سمعت الحسن يقول سمعت عثمان يخطب

يقول يا ايها الناس ما تنقمون علي وما من يوم الا وانتم تقسمون فيه خيرا قال الحسن وشهدت مناديا ينادي يا

ايها الناس اغدوا على اعطياتكم فيغدون فيأخذونها وافرة يا ايها الناس اغدوا على ارزاقكم

فيغدون فيأخذونها وافية حتى والله لقد سمعته اذناي يقول اغدوا على كسوتكم فيأخذون الحلل

اغدوا على السمن والعسل قال الحسن ارزاق دارة وخير كثير وذات بين حسن على الارض مؤمن يخاف مؤمنا

الا يوده وينصره ويألفه فلو صبر الانصار على الاثرة لوسعهم ما كانوا فيه من العطاء والرزق ولكنهم لم

يصبروا وسلوا السيف مع من سل فصار عن الكفار مغمدا وعلى المسلمين مسلولا الى يوم القيمة اول حادثه كه

بیشتر آن بود که عبید الله بن عمر بطلب آنکه در قتل حضرت فاروق شرکتی داشتند جمعی را از ضعیف الاسلام

مثل هرمزان و جمعی از نصاری مثل جفینه بقتل آورد و در اول خلافت این قضیه را پیش حضرت ذی النورین

مرافعه نمودند از هر طرف گفتگو افتاد حضرت ذی النورین از خاص مال خود مبلغی اولیای مقتول

داده خصومت را از میان مسلمانان [illegible] فرو نشاندند و در قاعده عقل تدبیری بهتر از آن کار نمی کنند و چون

عزم افریقیه [illegible] عمرو بن العاص معزول ساخت عبد الله بن ابی سرح را عامل مصر

گردانید و منشأ این [illegible] که [illegible] عامل شد [illegible] بعض نکته گیران این معنی را محل عجب قرار داده

اند و در حقیقت [illegible] عزل و نصب ظاهر است که فتح افریقیه و اندلس بسبب آن میسر آمد.

روشن [illegible] که [illegible] مشهور [illegible] و همچنین عزل ابو موسی و نصب عبد الله بن عامر بر بصره [illegible] فتح خراسان

اینکه در ربذه آن جناب بعد وفات عبد الرحمن بن عوف ... اموال
امیر المومنین ... ابو ذر غفاری ...
... که آن نیز ...
... ذی النورین ...
... در قواعد معتزله ... استاذن ابو ذر علی عثمان فاذن له
وبیده عصا فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترک مالا فما تری فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا
باس علیه فرفع ابو ذر عصاه فضرب کعبا وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا
انفقه ویتقبل منی اذر خلفی منه ست اواق انشدک بالله یا عثمان اسمعته ثلاث مرات قال نعم رواه احمد
اخرج البخاری عن زید بن وهب قال مررت بالربذة فاذا انا بابی ذر فقلت له ما انزلک منزلک هذا
قال کنت بالشام فاختلفت انا ومعاویة فی الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
قال معاویة نزلت فی اهل الکتاب فقلت نزلت فینا وفیهم فکان بینی وبینه فی ذلک وکتب الی عثمان
یشکونی فکتب الی عثمان ان اقدم المدینة فقدمتها فکثر علی الناس حتی کانهم لم یرونی قبل ذلک فذکرت
ذلک لعثمان فقال لی ان شئت تنحیت فکنت قریبا فذلک الذی انزلنی هذا المنزل ولو امروا علی حبشیا لسمعت
واطعت واخرج البخاری عن الاحنف بن قیس قال جلست الی ملا من قریش فجاء رجل خشن الشعر ...
حتی قام علیهم فسلم ثم قال بشر الکانزین برضف یحمی علیه فی نار جهنم ثم یوضع علی حلمة ثدی احدهم حتی یخرج من
نغض کتفه ویوضع علی نغض کتفه حتی یخرج من حلمة ثدیه یتزلزل ثم ولی فجلس الی ساریة وتبعته وجلست الیه
وانا لا ادری من هو فقلت له لا اری القوم الا قد کرهوا الذی قلت قال انهم لا یعقلون شیئا قال لی خلیلی قلت
ومن خلیلک قال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اتبصر احدا قال فنظرت الی الشمس ما بقی من النهار وانا
اری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرسلنی فی حاجة له قلت نعم قال ما احب ان لی مثل احد ذهبا انفقه کله الا
ثلاثة دنانیر وان هولاء لا یعقلون انما یجمعون الدنیا والله لا اسالهم دنیا ولا استفتیهم عن دین حتی القی
الله واز سیاست امر ملت یکی آنکه اذان ثالث روز جمعه افزود اخرج البیهقی عن السائب بن یزید

الاذان

الاذان كان اوله حين يجلس الامام على المنبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابی بکر وعمر فلما كان

خلافة عثمان وكثر الناس امر بالاذان الثالث على الزوراء فثبت الامر على ذلك وازانجا که اذن

جمعه ... زیادتی ... حضرت عثمان ... مخصوص

ساخت ... حضرت ... کرده ... وافر

که ... امیر المومنین ... که ... شود

بعد ... واصلا گمان کرده نمیشود که بعد ازان گرفته باشند والا معاوضه

باب ... مقرر نماید لاکن

عمدة آنکه ... بنای مسجد ... مراد ... مسجد ... اشکال

یقول کان ... افضل ... افضل ... وکان فی ... ابی بکر

... توسیع مسجد ... عبارت فوق ... ساخت اخرج

البخاری عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مبنيا باللبن وسقفه

الجريد وعمده خشب النخل فلم يزد فيه ابو بكر شيئا وزاد فيه عمر وبناه على بنيانه فی عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم باللبن والجريد واعاد عمده خشبا ثم غيره عثمان فزاد فيه زيادة كثيرة وبنى جداره بالحجارة المنقوشة والقصة

وجعل عمده من حجارة منقوشة وسقفه بالساج واخرج البخاری عن عبيد الله الخولانی انه سمع عثمان رضی الله عنه

يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد الرسول صلى الله عليه وسلم انكم اكثرتم وانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول من بنى مسجدا قال بكير حسبت انه قال يبتغی به وجه الله بنى الله له مثله فی الجنة اما بیان ابتلای حضرت

ذی النورین رضی الله عنه وجواب اشکالاتی که اهل زمان ایشان بران وارد نمودند در بیان قبح صنیعی که

نسبت ... ودر ... او ودر عرض او بعمل آورده اند پس محتاج است بتمهید مقدمه وآن آنست که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم چندجا باحادیث مشهوره که بروایة رجال عن رجال ثابت شده بیان فرموده اند که در خلافت

بمقتضای حکمت الهی اختلاف بر ذی النورین واقع خواهد شد واو را خواهند کشت ودر آن حالت بر حق خواهد

بود ... او ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مضمون را بانواع وجوه ارشاد فرموده اند تا آنکه

وجب لتخليصنا الحسني قائم شديد صحيح على النبي احدهم اسد قدره جهالات بانه ... الخلافة بعده

ذي النورين هذا اعظم ... وداير وسعد بن ... في الصحيح

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في المرة الثالثة لسعد افتح له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه ومنه حديث ابي هريرة

انه جاء رجل الى النبي فقال اني رأيت ظلة تنطف سمنا وعسلا وسببا واصلا من السماء الى الارض فاخذه النبي

صلى الله عليه وسلم فعلا ثم اخذه رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل فعبره الصديق رضي الله عنه بانه

على خلافة الثالث ومنه حديث ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل هذا فيها مظلوما لعثمان

اخرجه الترمذي ومنه حديث عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك

على خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذي ومنه حديث مرة بن كعب قال لولا حديث سمعته من رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه

فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم اخرجه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح

ومنه حديث جابر قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة ليصلي عليه فلم يصل عليه فقيل يا رسول الله ما رأيناك تركت

الصلوة على احد قبل هذا قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله اخرجه الترمذي ومنه حديث عثمان يوم

الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الي عهدا وانا صابر عليه ومنه حديث كعب بن عجرة قال ذكر

رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع راسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا يومئذ

على الهدى فوثبت فاخذت بضبعي عثمان ثم استقبلت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هذا قال هذا

اخرجه ابن ماجه وفي الرياض عن ابي حبيبة قال سمعت ابا هريرة وعثمان محصور استاذن في الكلام

فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف او اختلاف وفتنة قلنا يا

رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامين واصحابه واشار الى عثمان وفي الرياض عن كعب قال ...

انا في كتاب الله المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا

معاوية في امر هذه الامة ثم نادى الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم اعاد الثالثة وفي الرياض

عن ابي قلابة قال كنت في رفقة بالشام فسمعت صوت رجل يقول يا ويلاه النار فقمت اليه فاذا

رجل

رجلا مقطوع اليدين والرجلين من الحقوين اعمى العينين منكبا على وجهه ... يقول اني كنت ممن دخل على عثمان
الدار فلما دنوت منه صرخت زوجته فلطمتها فقال ما لك قطع الله يديك ورجليك واعمى عينيك وادخلك
النار فاخذتني رعدة عظيمة وخرجت هاربا واصابني ما ترى ولم يبق من دعائه الا النار فقلت بعدا
لك وسحقا وعن ... قال قال لي سعيد بن المسيب انظر الى وجه هذا الرجل فنظر
فاذا هو مسود الوجه فقال سعيد ان هذا كان يسب عليا وعثمان فكنت انهاه فلا ينتهي فقلت
اللهم ان هذا يسب رجلين قد سبق لهما ما سبق اللهم ان كان يسخطك ما يقول فيهما فارني فيه آية فاسود وجهه
كما ترى وعن كثير بن الصلت قال اغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس
تمنى عثمان امنية لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول الناس فقال اني رأيت رسول الله صلى
الله عليه وسلم في منامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة اخرجه الحاكم ومنه حديث عبد الله بن حوالة الازدي عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال موتي
وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه ومن الدجال اخرجه الحاكم وصححه وعن ابن عمر رضي الله عنه ان عثمان اصبح فحدث
فقال اني رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان افطر عندنا فاصبح عثمان صائما فقتل
من يومه رضي الله عنه اخرجه الحاكم وعن ابن عباس قال كنت قاعدا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل
عثمان بن عفان رضي الله عنه فلما دنا منه قال يا عثمان تقتل وانت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة من دمك
على فسيكفيكهم الله ويغبطك اهل المشرق واهل المغرب وتشفع في عدد ربيعة ومضر وتبعث يوم القيامة
اميرا على كل خاذل اخرجه الحاكم وعن النعمان بن بشير عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عثمان انه لعل الله يقمصك بعد هذا الامر قميصا فان ارادك المنافقون على ان تخلع قميصك الذي قمصك الله فلا تخلعه يقول
ذلك ثلث مرات قال النعمان فقلت لعائشة ما منعك ان تعلمي الناس بهذا قالت انسيته والله اخرجه
ابن ماجه وعن قيس بن ابي حازم عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه وددت
ان عندي بعض اصحابي قلنا يا رسول الله الا ندعو لك ابا بكر فسكت قلنا الا ندعو لك عمر فسكت قلنا
الا ندعو لك عثمان قال نعم فجاء عثمان فخلا به فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يكلمه ووجه عثمان يتغير قال قيس

حدثني ابو سعيد ... عن عثمان بن عفان قال يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي عهدا
وانا صابر اليه ... وانا صابر عليه ولكن ... يوم ... اليوم اخرجه ابن ماجة وفي
الاستيعاب ... رسول الله صلى الله عليه وسلم ... قال رأيت
... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... فتنة
... يا رسول الله قال ... السابق الرازي
... من ... ابن ... هذا ... على ... ذلك ...
قال ... الله ... الامام عليه
الصلوة والسلام ... الامام المرتضى علي بن ابي طالب رضي الله عنه
اخرج الحاكم من طريق الحسن عن قيس بن عباد قال شهدت عليا يوم الجمل يقول كذا اللهم اني ابرأ اليك من
دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤوا الي للبيعة فقلت والله اني لاستحيي
من الله ان ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة واني
لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل في الارض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس الي فسألوني
البيعة فكانما صدع قلبي فقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى ومن طريق ... عبد الرحمن بن
محمد عن ابيه في قصة طويلة قال محمد بن حاطب ... فقلت يا امير المؤمنين انا قادمون ... وانا
سائلون عن عثمان فماذا تقول فيه قال فاخذ عمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي
يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استأثر واساء الامرة وعاقبتم والله فاسأتم العقوبة وسيقدمون
على حكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقل كان والله
من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون
... هارون بن عنترة عن ابيه قال سألت عليا رضي الله عنه بالخورنق وهو على سرير وعنده
ابان بن عثمان ... اني لارجو ان اكون انا وابوك من الذين قال الله عز وجل ونزعنا ما في صدورهم
من غل اخوانا على سرر متقابلين ومن طريق ... علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم

الحذر

رضي الله عنها يعوده وعنده قوم فقال [illegible] انت قتلت [illegible] أطرق علي ما هو ولا
والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما قتلته ولا أمرت بقتله ومنها أقوال سيد شباب أهل الجنة الحسن بن علي ما أخرجه أبو يعلى
أنه قام خطيبا فقال أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى
الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك
فيم قتلوني فانثعب من السماء ميزابان من دم في الأرض قال فقيل لعلي ألا ترى ما يحدث به الحسن
قال يحدث بما رأى وأخرج الحاكم عن قتادة عن رجل قال رأيت الحسن بن علي رضي الله عنه أخرج من
دار عثمان جريحا ومنها أقوال أحد العشرة المبشرة سعيد بن زيد عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول
والله لقد رأيتني وإن عمر لموثقي على الإسلام قبل أن يسلم عمر ولو أن أحدا ارفض للذي صنعتم بعثمان
لكان رواه البخاري ومن أقوال فقيه الأمة عبد الله بن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان
لا يصيبوا منه خلفا ومنها أقوال صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان ما أخرجه أبو بكر
عن جندب الخير قال أتينا حذيفة حين سار المصريون إلى عثمان فقلنا إن هؤلاء قد ساروا إلى هذا الرجل فما
تقول قال يقتلونه والله قال قلنا فأين هو قال في الجنة والله قال قلنا فأين قتلته قال في النار والله
ومنها أقوال عالم الكتابين عبد الله بن سلام ما أخرجه أبو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن أبيه قال
لا تسلوا سيوفكم فلئن سللتموها لا تغمد إلى يوم القيامة وما أخرجه أبو بكر أيضا عن بشير بن شغاف في
كلام طويل عن عبد الله بن سلام قال أما إني قد قلت لهم لا تقتلوا [illegible] فوالله لئن تركتموه حتى
عشرة ليموتن [illegible] فلم يفعلوا فإنه لم يقتل نبي إلا قتل به سبعون ألفا من الناس ولم يقتل خليفة
إلا قتل به خمسة وثلاثون ألفا وما أخرجه أبو عمر في الاستيعاب أنه قال لقد فتح الناس على أنفسهم بقتل
عثمان باب فتنة لا ينغلق عليهم إلى قيام الساعة ومنها أقوال زاهد الأمة أبو ذر ما أخرجه أبو بكر
أنه قال لو أمرني عثمان أن أمشي على رأسي لمشيت ومن أقوال كاتب الوحي زيد بن ثابت ما أخرجه
أبو بكر عن زيد بن علي قال زيد بن ثابت ممن بكى على عثمان يوم الدار ومنها أقوال حافظ الحديث

علي هذه الامة الى ابي هريرة ما اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذئب قال قال ابو هريرة والله لو

تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا والله ليقعن القتل والموت في هذا الحي من قريش حتى يأتي الرجل

[illegible] قال ابو اسامة [illegible] ومن قال حبر هذه الامة عبد الله بن عباس ما ذكره

ابو عمر في الاستيعاب قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رمي قوم لوط جميعا [illegible]

[illegible] اسباب الخلاف [illegible] الناس [illegible] العذرين [illegible]

قال [illegible] الاطلاع على اصل [illegible] اخبرنا ابو بكر عن ابن عون عن الحسن قال انبأنا

وثاب وكان ممن ادركه عتق امير المؤمنين عمر وكان يكون بين يدي عثمان قال فرايت في

حلقه طعنتين كانهما كيتان طعنهما يوم الدار دار عثمان قال بعثني امير المؤمنين عثمان قال ادع لي

الاشتر فجاء قال ابن عون اظنه قال فطرحت لامير المؤمنين وسادة فقال يا اشتر ما يريد الناس

مني قال ثلاث ليس لك من احداهن بد يخيرونك بين ان تخلع لهم امرهم وتقول هذا امركم اختاروا له

من شئتم وبين ان تقص من نفسك فان ابيت هذين فان القوم قاتلوك قال اما من احداهن بد

قال اما ان اخلع لهم امرهم فما كنت اخلع سربالا سربلنيه الله عز وجل ابدا قال ابن عون وقال

غير الحسن لان اقدم فتضرب عنقي احب الي من ان اخلع امة محمد صلى الله عليه وسلم بعضها على بعض

قال ابن عون وهذا اشبه بكلامه ولان اقص لهم من نفسي فوالله لقد علمت ان صاحبي بين يدي كانا

يعاقبان وما يقوم بدني بالقصاص واما ان تقتلوني فوالله لو قتلتموني لا تتحابون بعدي ابدا

ولا تقاتلون بعدي عدوا جميعا ابدا قال فقام الاشتر وانطلق فمكثنا فقلنا لعل الناس ثم جاء رويجل

كانه ذئب فاطلع من الباب ثم رجع وقام محمد بن ابي بكر في ثلاثة عشر حتى انتهى الى عثمان فاخذ بلحيته فقال

بها حتى سمعت وقع اضراسه وقال ما اغنى عنك معاوية ما اغنى عنك ابن عامر ما اغنت عنك كتبك

فقال ارسل لي لحيتي يا ابن اخي ارسل لي لحيتي يا ابن اخي قال فانا رايت استعدى رجلا من القوم بعينه فقام

اليه بمشقص حتى وجأ به في راسه فاثبته قال ثم مه قال ثم دخلوا عليه حتى قتلوه واخرج ابو بكر عن ابي نضرة

عن ابي سعيد مولى ابي اسيد الانصاري قال سمع عثمان ان وفد اهل مصر قد اقبلوا فاستقبلهم فكان في

قرية

قرية خارجا من المدينة او كما قال قال فلما سمعوا به اقبلوا نحوه الى المكان الذي هو فيه قال اراه
قال وكره ان يقدموا عليه المدينة او نحوا من ذلك فاتوه فقالوا ادع بالمصحف فدعا فقالوا افتح
السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة فقراها حتى اذا اتى على هذه الآية قل ارايتم ما انزل الله لكم
من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون قالوا ارايت ما حميت من الحمى
آلله اذن لك ام على الله تفتري فقال امضه نزلت في كذا وكذا واما الحمى فان عمر حمى الحمى قبلي لابل الصدقة
فلما وليت زادت ابل الصدقة فزدت في الحمى لما زاد من ابل الصدقة فجعلوا ياخذونه بالآية فيقول امضه
نزلت في كذا وكذا والذي يلي كلام عثمان يومئذ في سنك يقول ابو النضرة يقول لي ذلك ابو سعيد قال
ابو نضرة وانا في سنك يومئذ قال ولم يخرج او استوى وجهي يومئذ لا ادري لعله قال مرة اخرى وانا يومئذ
في ثلاثين سنة ثم اخذوه باشياء لم يكن عنده منها مخرج فعرفها فقال استغفر الله واتوب اليه فقال لهم ما
تريدون فاخذوا ميثاقه قال وكتبوا عليه شرطا قال واخذ عليهم ان لا يشقوا عصا ولا
يفارقوا جماعة ما قام لهم بشرطهم او كما اخذوا عليه فقال لهم ما تريدون فقالوا نريد ان لا ياخذ اهل
المدينة عطاء قال لا انما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فرضوا واقبلوا
معه الى المدينة راضين فقام فخطب فقال والله اني ما رايت وفدا هم خير لحوباتي من هذا الوفد الذين
قدموا علي وقال مرة اخرى خشيت من هذا الوفد من اهل مصر الا من كان له زرع فليلحق بزرعه ومن
كان له ضرع فليحتلب الا انه لا مال لكم عندنا انما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب
محمد صلى الله عليه السلام فغضب الناس وقالوا مكر بني امية ثم رجع الوفد المصريون راضين فبيناهم
في الطريق اذا هم براكب يتعرض لهم ثم يفارقهم ثم يرجع اليهم ثم يفارقهم ويسبهم فقالوا له ان لك
لامرا ما شانك قال انا رسول امير المؤمنين الى عامله بمصر ففتشوه فاذا هم بالكتاب على لسان عثمان عليه
خاتمه الى عامل مصر ان يقتلهم او يقطع ايديهم وارجلهم فاقبلوا حتى قدموا المدينة فاتوا عليا فقالوا
الم تر الى عدو الله امر فينا بكذا وكذا والله قد احل دمه فرجعنا اليه فقال والله لا اقوم معكم
قالوا فلم كتبت الينا قال لا والله ما كتبت اليكم كتابا قط قال فنظر بعضهم الى بعض ثم قال بعضهم لبعض

الذين اتهموه او قال هذا الذي تصنعون وانطلق علي فخرج من المدينة الى قرية له او قرية له فانطلقوا حتى دخلوا
على عثمان فقالوا كتبت فينا بكذا وكذا فقال انما هما اثنتان ان تقيموا علي رجلين من المسلمين او يميني
بالله الذي لا اله الا هو ما كتبت ولا امليت وقد تعلمون ان الكتاب يكتب على لسان الرجل وينقش
الخاتم على الخاتم فقالوا قد والله احل الله دمك ونقض العهد والميثاق قال فحصروه في القصر
فاشرف عليهم فقال السلام عليكم قال فما اسمع احدا رد السلام الا ان يرد رجل في نفسه فقال انشدكم
بالله هل علمتم اني اشتريت رومة بمالي ليستعذب بها فجعلت رشائي فيها كرشاء رجل من المسلمين قيل
نعم قال فعلام تمنعوني ان اشرب منها حتى افطر على ماء البحر قال انشدكم بالله هل علمتم اني اشتريت
كذا وكذا من الارض فزدته في المسجد قيل نعم قال فهل علمتم احدا من الناس منع ان يصلي فيه قبلي
ثم قال انشدكم بالله هل سمعتم نبي الله صلى الله عليه وسلم يذكر كذا وكذا اشياء من شأنه وذكر ارى
كتابه المفصل قال ففشا النهي وجعل الناس يقولون مهلا عن امير المؤمنين وفشا النهي وقام الاشتر
فلا ادري يومئذ ام يوما آخر فقال لعله قد مكر به وبكم قال فوطئه الناس حتى لقي كذا وكذا ثم انه اشرف
عليهم مرة اخرى فوعظهم وذكرهم فلم تاخذ فيهم الموعظة وكان الناس تاخذ فيهم الموعظة اول ما
يسمعونها فاذا اعيدت عليهم لم تاخذ فيهم الموعظة ثم فتح الباب ووضع المصحف بين يديه قال فحدثنا
الحسن ان محمد بن ابي بكر دخل عليه فاخذ بلحيته فقال له عثمان لقد اخذت مني ماخذا او قعدت مني مقعدا
ما كان ابو بكر ليأخذه او ليقعده قال فخرج وتركه قال وفي حديث ابي سعيد فدخل عليه رجل فقال
بيني وبينك كتاب الله فخرج وتركه ودخل عليه رجل يقال له الموت الاسود فخنقه وخنقه ثم خرج
فقال والله ما رأيت شيئا قط هو الين من حلقه والله لقد خنقته حتى رأيت نفسه مثل نفس الجان تردد
في جسده ثم دخل عليه آخر فقال بيني وبينك كتاب الله والمصحف بين يديه فاهوى اليه بالسيف
فاتقاه بيده فقطعها فلا ادري ابانها او قطعها فلم يبنها فقال اما والله انها لاول كف
خطت المفصل وحدثت في غير حديث ابي سعيد فدخل عليه التجيبي فاشعره بمشقص فانتضح
الدم على هذه الآية فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وانها في المصحف ما حكت واخذت بنت

الفرافصة

نفرا فقص في حديث أبي سعيد ... وضعت في حجره وذلك قبل أن يقتل ما أشيروا وقالوا
ما أنفت أو تعاقبت ... فقال لا تعجبوا فإنها سعد ما أعطي ... عرفت إن أحدا أسلم
... ... رجل منه من بني فهر قال أنا شاهد هذا الأمر قال فجاء سعد
عمار ... ... ما تريدان تذكر شيئا أحدثناه أو شيئا فعلناه قال
ما أسأل ... ... يوم كذا وكذا ... قال أبو محصن
أنشدكم ... قال فما عرفت ... فلما أبو محصن مريض قال زمانا ...
عثمان فضربه قال فلما اجتمعوا ... فقال لهم عثمان ما تنقمون مني قالوا ننقم عليك ضربك عمارا
قال أما عمار فإن سعدا وعمارا أرسلت إليهما فانصرف سعد وأبى عمار أن ينصرف فتناوله رسولي من غير
أمري فوالله ما أمرت ولا رضيت فهذه يدي لعمار فليصطبر قال أبو محصن يعني يقتص قالوا ننقم عليك
أنك جعلت الحروف حرفا واحدا قال جاءني حذيفة فقال ما كنت صانعا إذا قيل قراءة فلان وقراءة فلان
وقراءة فلان كما اختلف أهل الكتاب فإن يك صوابا فمن الله وإن يك خطأ فمن حذيفة قالوا ننقم عليك
أنك حميت الحمى قال جاءتني قريش فقالت إنه ليس من العرب قوم إلا لهم حمى يرعون فيه غيرنا ففعلت ذلك
لهم فإن رضيتم فأقروا وإن كرهتم فغيروا أو قال لا تقروا شك أبو محصن قالوا وننقم عليك أنك استعملت
السفهاء أقاربك قال فليقم أهل كل مصر يسألوني صاحبهم الذي يحبونه فأستعمله عليهم وأعزل عنهم الذي
يكرهون قال فقال أهل البصرة رضينا بعبد الله بن عامر فأقره علينا وقال أهل الكوفة اعزل سعيدا أو قال
الوليد شك أبو محصن واستعمل علينا أبا موسى ففعل وقال أهل الشام قد رضينا بمعاوية فأقره علينا وقال
أهل مصر اعزل عنا ابن أبي سرح واستعمل علينا عمرو بن العاص ففعل قال فما جاؤوا بشيء إلا خرج منه قال فانصرفوا
راضين فبينما بعضهم في بعض الطريق إذ مر بهم راكب فاتهموه ففتشوه فأصابوا معه كتابا في إداوة
إلى عاملهم أن خذ فلانا وفلانا فاضرب أعناقهم قال فرجعوا فبدأوا بعلي فجاء معهم إلى عثمان فقالوا
هذا كتابك وهذا خاتمك فقال عثمان والله ما كتبت ولا علمت ولا أمرت قال فمن تظن قال أبو محصن
تتهم قال أظن كاتبي غدر وأظنك به يا علي فقال له علي ولم تظنني بذاك قال لأنك مطاع عند القوم قال

ثم لم تردوهم عني قال فأبى القوم وأغلظوا عليه حتى حصروه قال فأشرف عليهم وقال بم تستحلون دمي فوالله
ما حل دم امرء مسلم الا باحدى ثلث مرتد عن الاسلام او ثيب زان او قاتل نفس بغير نفس والله ما علمتها
منهن منذ اسلمت قال فأبى القوم عليه وناشدهم الناس ان لا تراق فيه محجمة من دم فلقد رأيت
ابن الزبير يخرج عليهم في كتيبة حتى يهزمهم لو شاؤا ان يقتلوهم لقتلوهم ولقد رأيت سعيد بن الاسود
البختري وانه ليضرب رجلا بعرض السيف لو شاء ان يقتله لقتله ولكن عثمان عزم على الناس فامسكوا فدخل
عليه ابو عمرو بن بديل الخزاعي والتجيبي قال فطعنه احدهما بمشقص في اوداجه وعلاه الآخر بالسيف فقتلوه
ثم انطلقوا هرابا يسيرون بالليل ويكمنون بالنهار حتى اتوا بلدا بين مصر والشام قال فكمنوا في غار قال
فجاء نبطي من تلك البلاد معه حمار قال فدخل ذباب في منخر الحمار قال فنفر حتى دخل عليهم الغار وطلبه صاحبه
فرآهم فانطلق الى عامل معاوية قال فاخبره بهم قال فاخذهم معاوية فضرب اعناقهم اما احاديثي كه دلالت
ميكند بر آنكه عثمان را بايد بيان وكشف شبهات قوم را تا آنكه ملزم شوند وحجت بر ايشان
قائم گردد پس بر روايات چند تقرير كنيم اخرج ابوبكر من طريق عبد الملك بن ابي سليمان قال سمعت ابا
ليلى الكندي يقول رأيت عثمان اطلع الى الناس وهو محصور فقال يا ايها الناس لا تقتلوني واستعتبوا
فوالله لئن قتلتموني لا تقاتلون جميعا ابدا ولا تجاهدون عدوا ابدا ولتختلفن حتى تصيروا هكذا وشبك
بين اصابعه يا قوم لا يجرمنكم شقاقي ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما
قوم لوط منكم ببعيد قال وارسل الى عبد الله بن سلام فسأله فقال الكف الكف فانه ابلغ لك في الحجة
فدخلوا عليه فقتلوه واخرج ابوبكر ايضا ابن عون عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال
ائتوني برجل اتاليه كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان وكان شابا فقال اما وجدتم احدا تاتوني
به غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له عثمان اتل فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي ثم تلا عثمان اذن للذين
يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الامور واخرج ايضا عن ابن
سيرين قال جاء زيد بن ثابت الى عثمان فقال هذه الانصار بالباب قالوا ان شئت ان نكون انصار

... ثم رقي ... فلما ... عثمان ... اخرج ايضا عن الحسن قال اتت الانصار عثمان فقالوا يا امير المؤمنين
ننصر الله مرتين ... رسول الله صلى الله عليه وسلم ... فقال لا حاجة لي في ذلك ارجعوا قال الحسن والله
لو ارادوا ان يمنعوه باردية لمنعوه ... اخرج الترمذي ... عن ابي اسحق عن ابي عبد الرحمن السلمي قال لما
حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة والناس مجهودون معسرون فجهزت
ذلك الجيش قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها
للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء عددها واخرج ايضا عن ابي مسعود الجريري عن ثمامة بن حزن
القشيري قال شهدت الدار حين اشرف عليهم عثمان فقال ائتوني بصاحبيكم اللذين البآكم علي قال فجيء بهما
كانهما جملان او كانهما حماران قال فاشرف عليهم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة فيجعل دلوه مع دلاء
المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فانتم اليوم تمنعوني ان اشرب منها حتى اشرب من ماء
البحر قالوا اللهم نعم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من يشتري بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي وانتم اليوم تمنعوني ان
اصلي فيها ركعتين قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي
قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه
ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبي و
صديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد ثلاثا واخرج احمد من طريق
يحيى بن سعيد عن ابي امامة بن سهل قال كنا مع عثمان وهو محصور في الدار فدخل مدخلا كان اذا دخله يسمع
كلامه من على البلاط قال فدخل ذلك المدخل وخرج الينا فقال انهم يتوعدوني بالقتل آنفا قال قلنا يكفيكهم
الله يا امير المؤمنين قال ولم يقتلونني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلث

رجل كفر بعد إسلامه أو زنى بعد إحصانه أو قتل نفسا فيقتل بها فوالله ما أحببت أن لي بديني بدلا منذ
هداني الله ولا زنيت في جاهلية ولا إسلام ولا قتلت نفسا فبم تقتلونني وأخرج أحمد من طريق
[illegible] عن محمد بن عبد الملك بن مروان أنه حدث عن المغيرة بن شعبة أنه دخل على عثمان وهو محصور
فقال إنك إمام العامة وقد نزل بك ما ترى وإني أعرض عليك خصالا ثلاثا اختر إحداهن إما أن تخرج فتقاتلهم
فإن معك عددا وقوة وأنت على الحق وهم على الباطل وإما أن تخرق لك بابا سوى الباب الذي هم عليه فتقعد
على رواحلك فتلحق بمكة فإنهم لن يستحلوك وأنت بها وإما أن تلحق بالشام فإنهم أهل الشام وفيهم معاوية فقال
عثمان أما أن أخرج فأقاتل فلن أكون أول من خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم في أمته بسفك الدماء وأما أن
أخرج إلى مكة فإنهم لن يستحلوني فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف
عذاب العالم فلن أكون أنا إياه وأما أن ألحق بالشام فإنهم أهل الشام وفيهم معاوية فلن أفارق دار هجرتي ومجاورة
رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخرج أحمد من طريق أبي عوانة عن عمر بن جاوان قال قال الأحنف انطلقنا
حجاجا فمررنا بالمدينة فبينما نحن في منزلنا إذ جاءنا آت فقال الناس من فزع في المسجد فانطلقت أنا وصاحبي
فإذا الناس مجتمعون على نفر في المسجد قال فتخللتهم حتى قمت عليهم فإذا علي بن أبي طالب والزبير وطلحة وسعد بن
أبي وقاص رضوان الله عليهم قال فلم يكن ذلك بأسرع من أن جاء عثمان رضي الله عنه يمشي فقال أههنا علي
قالوا نعم قال أههنا طلحة قالوا نعم قال أههنا سعد قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان غفر الله له فابتعته فأتيت رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقلت إني قد ابتعته فقال اجعله في مسجدنا وأجره لك قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله
إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع بئر رومة فابتعتها بكذا وكذا فأتيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت إني قد ابتعتها يعني بئر رومة فقال اجعلها سقاية للمسلمين وأجرها لك
قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم
يوم جيش العسرة فقال من يجهز هؤلاء غفر الله له فجهزتهم حتى ما يفقدون خطاما ولا عقالا قالوا اللهم
نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ثم انصرف وأخرج أحمد من طريق أبي عبادة الزرقي عن زيد بن أسلم

عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو ألقي حجر لم يقع إلا على رأس رجل فرأيت عثمان
أشرف من الخوخة التي تلي مقام جبرئيل عليه السلام فقال أيها الناس أفيكم طلحة فسكتوا ثم قال أيها الناس
أفيكم طلحة فسكتوا ثم قال أيها الناس أفيكم طلحة فسكتوا ثم قال أيها الناس أفيكم طلحة فقام طلحة بن عبيد
فقال له عثمان ألا أراك ههنا ما كنت أرى أنك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلاث مرات
ثم لا تجيبني أنشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع
كذا وكذا ليس معه أحد من أصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة إنه ليس من
نبي إلا ومعه من أصحابه رفيق من أمته معه في الجنة وإن عثمان هذا يعنيني رفيقي معي في الجنة قال
طلحة اللهم نعم ثم انصرف وازین حدیث استدلال توان کرد بر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه ایراد نمودند یکی آنکه
که قدح کردند در مناقب او آنکه در مشهد بدر حاضر نشد و در احد فرار نمود و در بیعت رضوان غائب
بود عبد الله بن عمر متصدی جواب آن به احسن وجوه شد أخرج البخاري عن عثمان هو ابن موهب قال جاء رجل
من أهل مصر وحج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش قال فمن الشيخ فيهم
قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر إني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم أن عثمان فر يوم أحد قال نعم قال
تعلم أنه تغيب عن بدر ولم يشهدها قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال
الله أكبر قال ابن عمر تعال أبين لك أما فراره يوم أحد فأشهد أن الله عفا عنه وغفر له وأما تغيبه
عن بدر فإنه كان تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم إن لك أجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه وأما تغيبه عن بيعة فلو كان أحد أعز ببطن مكة من عثمان
لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعدما ذهب
عثمان إلى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده
فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن معك وحضرت عثمان خود نیز از آن جواب
شافی داده أخرج أحمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال
له الوليد ما لي أراك قد جفوت أمير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن أبلغه أني لم أفر يوم عينين

قال عاصم يعني يوم أحد ولم أتخلف يوم بدر ولم أترك سنة عمر قال فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله
إني لم أفر يوم حنين فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان إنما
استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم وأما قوله إني لم أتخلف يوم بدر فإني كنت أمرض
رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمي ومن
ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد وأما قوله إني لم أترك سنة عمر فإني لا أطيقها
هو فأته فحدثه بذلك انتهى اگر كسي بپرسد كه چرا منع فرمود از تمتع حالانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تمتع كرده
اند جواب اين اشكال آنست كه حضرت ذي النورين نيز منع نفرموده اخرج احمد عن سعيد بن المسيب قال حج عثمان
حاجا حتى إذا كان ببعض الطريق قيل لعلي رضي الله عنه إنه قد نهى عن التمتع بالعمرة إلى الحج فقال
علي رضي الله عنه لأصحابه إذا ارتحل فارتحلوا فأهل علي وأصحابه بعمرة فلم يكلمه عثمان رضي الله عنه في
ذلك فقال له علي رضي الله عنه ألم أخبر أنك نهيت عن التمتع قال فقال بلى قال فلم تسمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم تمتع قال بلى واخرج احمد عن شعبة عن قتادة قال سمعت عبد الله بن شقيق يقول كان عثمان
ينهى عن المتعة وعلي يلبي بها فقال له عثمان قولا فقال له علي لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم فعل ذلك قال عثمان أجل ولكنا كنا خائفين قال شعبة فقلت لقتادة ما كان خوفهم قال لا
ادري و تحقيق مقام آنست كه اينجا بسبب اشتراك لفظ تمتع در معاني شتى صعوبت مقام بهم رسيد
گاهي لفظ تمتع اطلاق كرده ميشود بر فسخ حج بعمره اگر طواف بيت كرده و همين است مأخذ ابن عباس
كه مذهب ابن عباس است و اين فسخ مخصوص بود بسال حجة الوداع بسبب علاج قوم در باب عمره در ايام
حج و براي ابطال رسم جاهليت و همين است مقصود حضرت عمر و عثمان جائي كه نهي ميكردند از تمتع و طريق
تاكيد قوله لكنا كنا خائفين اينجا خوف از عدو مراد نيست بلكه خوف از استمرار عادة و رسوخ آن
در قلوب ناس و گاهي اطلاق كرده ميشود براداي طواف قدوم پيش از طواف زيارة
و تقديم سعي بين الصفا والمروة بر طواف زيارة تا آنكه صورت عمره پيدا شود و اين
مجمع عليه قوم است و گاهي اطلاق كرده ميشود براداي عمره در اشهر حج و حلال شدن از وي

[illegible] سعد را برای کسانی که از خوف کشته باشند و حضرت عمر و عثمان فعل [illegible] تمتع و عمره

[illegible] علیحده علیحده بهتر میدانستند و این تمتع را مفضول با وجود قول

[illegible] فا الحال [illegible] حضرت فاروق مفصل مذکور کردیم بالجمله بعد تامل صحیح

[illegible] بجهت [illegible] حاصل شده استشهاد [illegible] اخرج احمد عن عبد الله بن الزبير

قال [illegible] عثمان [illegible] بالجحفة ومعه رهط من اهل الشام فيهم حبيب بن مسلمة الفهري اذ قال

عثمان وذكر له التمتع بالعمرة الى الحج ان اتم الحج والعمرة ان لا يكونا في اشهر الحج فلو اخرتم هذه العمرة حتى

تزوروا هذا البيت زورتين كان افضل فان الله قد وسع في الخير وعلي [illegible] ببطن الوادي

[illegible] فبلغ الذي قال عثمان فاقبل حتى وقف على عثمان فقال اعمدت الى سنة سنها

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورخصة رخص الله بها للعباد في كتابه تضيق عليهم فيها وتنهى عنها وقد

كانت لذي الحاجة ولنائي الدار ثم اهل بحجة وعمرة معا فاقبل عثمان على الناس فقال وهل نهيت

عنها اني لم انه عنها انما كان رأيا اشرت به فمن شاء اخذ به ومن شاء تركه و ازانجا که در وقف

[illegible] در منی اتمام سفر [illegible] انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله

عنهما قصر مینمودند اخرج البخاري وغيره [illegible] عن عبد الرحمن بن يزيد قال صلى عثمان بمنى اربعا

فقال عبد الله صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين ومع ابي بكر ركعتين ومع عمر ركعتين ثم تفرقت

بكم الطرق [illegible] در کتب حنفیه بتقریب وجهی تحریر نموده است و حاصل کلام

آنست که قصر صلوة سنت است و اتمام جایز حضرت عثمان و حضرت عایشه و مسعود بن مخرمه و عبد الرحمن

بن الاسود [illegible] عبد یغوث و سعید بن المسیب اتمام صلوة جایز میدانند و همین است ظاهر کتاب و سنت

وقالت عایشه کل ذلک فعل النبي صلى الله عليه وسلم اتم في السفر وقصر باز گفته که تمام مذهب ابن

مسعود و ابن عمر نیز همین است صلی ابن مسعود مع عثمان اربعا فقیل له اتحدثنا ان النبي صلى الله عليه

وسلم صلی رکعتین و ابابکر وعمر فقال بلى ولكن عثمان امام اذا خالفه والخلاف شر وعن نافع عن

ابن عمر انه كان يصلي وراء الامام بمنى اربعا فاذا صلى لنفسه صلى ركعتين [illegible] اتمام

حضرت عثمان بود و وجه را اختیار نموده‌اند بنا بر قول دیگر پس در عذر اتمام یکی آنکه روی عنه الزهری ان عثمان بن عفان اتم الصلوة بمنی من اجل الاعراب لانهم کثروا عامئذ فصلی بالناس اربعا لیعلمهم ان الصلوة اربع دیگر آنکه روی یونس عن الزهری لما اتخذ عثمان الاموال بالطائف واراد ان یقیم بها صلی اربعا وروی مغیرة عن ابراهیم ان عثمان صلی اربعا لانه اتخذها وطنا تفسیر بعید بهر دو قول با وجه اول مخالفت ندارد گوئیم اتمام جائز است چه قصر سنت لیکن حضرت عثمان جائز را بر سنت بجهة عارضی اختیار نموده و آن عارض قصد اعراب است و شک نیست در سفر بسبب وجه بعضی مثال اقامت والله اعلم بالصواب و از آنجمله آنکه وی اکل محرم لحم صید کرد که غیر محرم شکار کرده او دوید با مر وی امداد او صید کرده باشد منع کرد نداخرج احمد عن عبد الله بن الحارث قال کان ابی الحارث علی امر من امر مکة فی زمن عثمان فاقبل عثمان الی مکة فقال عبد الله بن الحارث فاستقبلت عثمان بالنزل بقدید فاصطاد اهل الماء حجلا فطبخناه بماء وملح فجعلناه عراقا للثرید فقدمناه الی عثمان واصحابه فامسکوا فقال عثمان صید لم اصطده ولم نامر بصیده اصطاده قوم حل فاطعموناه فما باس فقال عثمان من یقول فی هذا فقالوا علی فبعث الی علی فجاء قال عبد الله بن الحارث فکانی انظر الی علی حین جاء وهو یحت الخبط عن کفیه فقال له عثمان صید لم نصطده ولم نامر بصیده اصطاده قوم حل فاطعموناه فما باس قال فغضب علی وقال انشد الله رجلا شهد رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اتی بقائمة حمار وحش فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا قوم حرم فاطعموه اهل الحل قال فشهد اثنا عشر رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال علی انشد الله رجلا شهد رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اتی ببیض النعام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا قوم حرم اطعموه اهل الحل قال فشهد دونهم من العدة من الاثنی عشر قال فثنی عثمان ورکه عن الطعام فدخل رحله واکل ذلک الطعام اهل الماء در این باب بنا بسبب این بر موافقت حضرت عثمان منعقد شده و امام شافعی در کتاب خود این بحث را بسطی لایق تقریر کرده و دیگر حدیث ابی قتاده مشتهر شده و از حدیث صعب بن جثامه باحسن وجه نقضی نموده و از آنجمله آنکه بنی امیه را در عطایا بر سایر ناس ترجیح میداد

ارقه

اخرج احمد عن سالم بن ابی الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار
بن یاسر فقال انی سائلکم وانی احب ان تصدقونی نشدتکم الله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان یؤثر قریشا علی سائر الناس ویؤثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال عثمان
لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من عند آخرهم فبعث الی طلحة والزبیر فقال عثمان
الا احدثکما عنه یعنی عمارا اقبلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم آخذا بیدی نتمشی فی البطحاء حتی اتی
علی ابیه وامه وعلیه یعذبون فقال ابو عمار یا رسول الله الدهر هکذا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم
اصبر ثم قال اللهم اغفر لآل یاسر وقد فعلت. و ازانجمله آنکه اصحاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حکومت
بلاد معزول ساخت و جماعت جوانان مبتدی در اسلام را بجهت سفاهت حاکم کردانید مثل عزل ابی موسی
و نصب عبدالله بن عامر ابن کریز و عزل عمرو بن العاص از مصر و نصب ابن ابی سرح و جواب این اشکالات که عزل
و نصب را خدای عزوجل برای خلیفه باز گذاشته است می باید که خلیفه تحری کند در مصالح مسلمین و نصرت
اسلام و بر حسب امکان تحری بعمل آرد اگر اصابت کرد فله اجران مرتین واگر در تحری خطا واقع شد فله
اجر واحد و این معنی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحد تواتر رسیده که در بعض احیان موالی را معزول
ساختند و دیگری را بجای او نصب فرمودند برای مصلحتی چنانکه در غزوه فتح رایت انصار از سعد
عباده گرفتند بسبب کلمه که از زبان او برآمده بود و بپسر او قیس بن سعد دادند و گاهی جمعی را
منصوب میساختند بر جمعی پیران چنانکه اسامه را امیر لشکر فرموده کبار صحابه را جزو او تابع شیخین ساختند
در آخر حال و همچنین شیخین نیز در ایام خلافت خود بعمل آوردند و بعد حضرت عثمان حضرت مرتضی و دیگر
خلفا همیشه همین دستور کرده اند پس حضرت ذی النورین از این وجه باز خواست نیست در عمل تحری
خود شخصی را از عمال والی کردانیده باشد و شخصی از قدمای اصحاب را معزول ساخت خصوصا درین
قصص که نقل کرده اند چون تامل کرده می آید اصابت رای ذی النورین اوضح من الشمس فی رابعة النهار
بظهور میرسد زیرا که هر عزلی و هر نصبی یا متضمن اخماد فتنه اختلاف جند و دعوت حرب یا متضمن فتح
اقلیمی از اقالیم دار الکفر لیکن هوای تعصب ابصار مبتدعین را اعمی ساخته   وعین الرضا عن کل عیب

کلیه دیگر عنوان است که مبنی بر معنا و بار آنجا سر بر گشته مطلع بما لازم ... بنی آدم حیات جاری شده که اقران
خلیفه و پسران او که صحیح خلافت در ایشان منحصر است خلیفه ها اطاعت او را بدو دست باز میکشند بلکه در ابتدا
نخست خلاف است ... تربیت چنانکه در جمیع از منه بر اخلاف را نیز جاری شده آمده است لیکن
بر او بر خلاف عادت مستمره بنی آدم در تمام عمر یک سو بر یک سبب ثبات ماند و حضرت فاروق رضی الله عنه
حقیقت بیان آن فرموده است ... فی سول الله صلی الله علیه وسلم فیه و فیهم ان بحجة عصمة الحقیقة تو فیق داد
او عز وجل و ببرکت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جبلت طبیعی لطف نکرد و تمام صحیح ... اطاعت او در خلافت
نگردید و معهذا ... سبب تمی در ... نمی نشستند مع هذا از انقباض خاطر خالی نبود و میگفت در ...
مصائب خلیفه ... و بطون ... میرسید ... حضرت حق ... مضطر شده بر تولیه مدتی
بنی امیه میداد که حضرت امیر را بکید بکر عداوتها تا کجا میرسانند خدای عز و جل از علو ظاهرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این نیز همه بلا ها محفوظ داشت لیکن امر مستمر در بعض غیر شما و انقباض خاطر ها فرود آمد
و مثل ذلک ما قیل ان الشیطان من کفر العرب سعی فی التحریش بینهم فلا ایس منها اضلال المسلمین العامة
فی حدیث ... فقال النبی صلی الله علیه وسلم ذلک صریح الایمان در بسیاری از احادیث خواهی گفت
بر آنچه دلالت میکند بر انقباض خواطر و عدم ابهام نصرت جمعی بر ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و سوابق اسلامیان نیز ... ندارند حفظت ... ثابت عمک ... ایشان نیکی را اثر
میکردند و بر اعمال فاسده حمل مینایند و کافیه که حق ... ایشان نیز معرفت ایشان را در آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حفظ و سوابق اسلام هرگز ندیده است یکی را نیکی میکنیزند اگر او وی مبالغه کرد یکی را به تمیمه میکردند و عذر
محمد ... فضل الله تعالی ... رسانیده است از اسد و النقصان العظیم اخرج ابو بکر بن ابی شیبة قال حدثنا
غندر عن شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت ذکوان ابا صالح یحدث عن صهیب مولی العباس قال ارسلنی
العباس الی عثمان ادعوه قال فاتیته فاذا هو یغدی الناس فدعوته فاتاه فقال افلح الوجوه ابا
الفضل قال ووجهک یا امیر المؤمنین قال ما زدت ان اتانی رسولک وانا اغدی الناس فغدیتهم
ثم اقبلت فقال العباس اذکرک الله فی علی فانه ابن عمک واخوک فی دینک وصاحبک مع ...

صلى الله عليه وسلم وعمر فقال انه قد بلغني انك تريد ان تقدم بعلي واصحابه فاعف عنه ذلك يا امير
المؤمنين […] فقال انا ادله منه اصحابك انك قد شغلتك الدنيا ما كان احد دونه ولكنه ابى الا انه
وبعث الى علي فقال اذكرك الله في ابن عمك وابن عمتك واخيك في دينه وصاحبك مع رسول الله صلى
الله عليه وسلم وولي بيعتك فقال والله لو امرتني ان اخرج من داري لخرجت فاما ان اداهن ان
لا يقام كتاب الله فلم اكن لافعل قال محمد بن جعفر سمعته مرارا اقصى وعرضته عليه غير مرة و هذا اسناد
صحيح قوى كالشمس […] ازانجمله آنكه درحق جماعه از كبار مهاجرين وانصار مثل ابوذر غفاري وعبد الله بن
مسعود […] نموده باشد و اثبات آن اگر آدمی را دیده و دانا صدق و انصاف […] آنكه
كه حضرت ذي النورين هيچ ازين زواجر و تهديد بلا سبب […] برعايت مصلحت جمهور امت و اصلاح
امر ملت ابوذر را بجهت آنكه رخنه در قواعد مقرره شرعيه […] افكند و عبد الله بن مسعود را براى آنكه تا در
احوال […] مصحف […] غير حالى شود از جاى خويش […] نموده عمار بن ياسر را چون كه با خليفه
مى كرد زجر فرموده انچه مى بايست […] بسيار ماند كى اكتفا نموده از انواع ملامات كه اگر
آن وجه […] ذى النورين اصلا […] نسبت تعجب آنكه خود اين عزيزان بعظم محل
ذى النورين […] قايل نبوده […] ندارند
ونه از منصب […] قصصى […] ذكر ميكنند از اسراف در بيت المال
وجميع […] محض […] است وبعض ازان قبيل كه […] دانسته
شده اوقات […] بر آن […] ميسازيم وازانجمله آنكه در اقامت حد شرب
بر وليد بن عقبه […] نمود تا آنكه […] وقال […] شد في الحقيقة اين اشكال […] نيست زيرا كه
[…] در اقامت حد […] تا اقامت حد […] آنحضرت
صلى الله عليه وسلم […] رجم ماعز توقف فرموده اند تا آنكه از شبهات تبرى نموده اند […]
قبلت وحضرت عمر […] را اقامت حد شرب […] ماعز كرد تا […] واضح شد اخرج البخاري
عن عروة ان عبيد الله بن عدي بن الخيار اخبره ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد

بمنزلت قالا ما یمنعک ان تکلم عثمان رضی اسد عنه لاخیه الولید فقد اکثر الناس فیه قال فقصدت لعثمان

حتی خرج الی الصلوة قلت ان لی الیک حاجة وهی نصیحة لک قال یا ایها المرء منک قال ... اعوذ بالله منک

فانصرفت فرجعت الیهم اذ جاء رسول عثمان فاتیته فقلت ان اسد سبحانه بعث محمدا صلی اسد علیه وسلم

بالحق وانزل علیه الکتاب وکنت ممن استجاب لله ورسوله فهاجرت الهجرتین وصحبت رسول اسد صلی اسد علیه

وسلم ورایت هدیه فقد اکثر الناس فی شان الولید قال ادرکت رسول اسد صلی اسد علیه وسلم در روایتی

فقد اکثر الناس فی شان الولید قال ادرکت رسول اسد صلی اسد قلت لا ولکن خلص الی من علمه ما یخلص الی

العذرا در ستر نوشته قال اما بعد فان اسد بعث محمدا صلی اسد علیه وسلم بالحق فکنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت

بما بعث به وهاجرت الهجرتین کما قلت وصحبت رسول اسد صلی اسد علیه وسلم وبایعته فو اسد ما عصیته ولا غششته

حتی توفاه اسد عز وجل ثم ابو بکر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افلیس لی من الحق مثل الذی لهم قلت بلی قال فما هذه

الاحادیث التی تبلغنی عنکم اما ما ذکرت من شان الولید فسناخذ فیه بالحق ان شاء اسد تعالی ثم دعا علیا رضی اسد

عنه فامره ان یجلده فجلده ثمانین واخرج ابو داود عن عبد اسد الداناج عن حضین بن المنذر الرقاشی وهو ابو

ساسان قال شهدت عثمان بن عفان واتی بالولید بن عقبة فشهد علیه حمران ورجل آخر فشهد احدهما انه

رآه شربها یعنی الخمر وشهد الآخر انه رآه یتقیاها [illegible] انه لم یتقیاها حتی شربها فقال لعلی رضی اسد

عنه اقم علیه الحد فقال علی للحسن اقم علیه الحد فقال ول حارها من تولی قارها فقال لعبد اسد بن جعفر اقم علیه الحد

فاخذ السوط فجلده وعلی یعد فلما بلغ اربعین قال حسبک جلد النبی صلی اسد علیه وسلم اربعین احسبه قال وجلد ابو بکر

اربعین وعمر ثمانین وکل سنة وهذا احب الی وختم مآثر حضرت ذی النورین رضی اسد عنه به بیان یک

نکته کنیم وآن نکته اینست که آنحضرت صلی اسد علیه وسلم جدا جدا بسیار تصریح وتلویح فرموده اند که خلافت

خاصه بعد حضرت عثمان منتظم نخواهد شد واین خبر با سانید متعدده وطرق متغایره بثبوت پیوست بحیثیتی

که اصلا محل اشتباه نماند واین معنی در خارج بظهور انجامید بنا برآنکه حضرت مرتضی رضی اسد عنه با وجود

اوصاف خلافت خاصه در وی ورسوخ قدم ایشان در سوابق اسلامیه متمکن نشد در خلافت ودر

اقطار زمین حکم او نافذ نگشت وهر روز دائره سلطنت تنگ تر میشد تا آنکه در آخر ایام محجوب

و ما حول آن محل نکوهیده مانند و محاربۀ ابن ابی سفیان هرچند بر حکم او مجتمع شد و فرقه جنود مسلمین از میان

برخاست [illegible] منافع خلافت خاصه بعد حضرت ابی بکر و عمر فاروق رضی الله عنهما [illegible] نسبت بایشان کمتر

اخرج البخاری من حدیث شقیق عن حذیفة قال کنا جلوسا عند عمر رضی الله عنه اذ قال ایکم یحفظ قول النبی

صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله وماله وولده وجاره تکفرها الصلوة والصدقة

والامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال لیس هذا اعنی ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها بأس یا امیر

المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر أیکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت

أجل قلنا لحذیفة أکان عمر یعلم الباب قال نعم کما یعلم ان دون غد اللیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط

فهبنا ان نسأل حذیفة من الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر و تحقیق این حدیث آنست که معنی ان بینک

وبینها بابا مغلقا مراد ازین آنست که وجود عمر حایل است در میان فتنه و در میان مردم باز گفت ایکسر الباب مراد

از وی آنست که بعد از ان حضرت امر فتنه نوبت ظهور فتنه آید آیا بانه شکستن متوقع است یا نه پس گفت بکسیر

فتنه متوقع باشد و تشبیه است بقتل [illegible] و اگر توقع نیست تشبیه بکسر است این تشبیه کنایه است از آنکه باب حایل

میان فتنه و میان مردم که ذات حضرت عمر رضی الله عنه و او مذکور شده مراد [illegible] باشد [illegible]

و ذلک [illegible] عثمان رضی الله عنه اخرج احمد عن [illegible] الانصاری ان عثمان [illegible] قال ان ابن مسعود [illegible]

[illegible] فانه [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

صلی الله علیه وسلم قال ستکون امراء [illegible] قال انا [illegible] عمر انا قتل عمر رضی الله عنه

[illegible] اخرج ابو داود عن الحسن عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا

فقال رجل انا رأیت کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت بابی بکر ووزن ابو بکر

وعمر فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة فی وجه رسول الله صلی الله علیه

وسلم واخرج ایضا من طریق [illegible] عن ابی بکرة هذا الحدیث وفیه فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم

یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو داود عن سمرة بن جندب

ان رجلا قال یا رسول الله رأیت کان دلوا دلی من السماء فجاء ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم

جاء عمر فاخذ بوا فيها فضرب حتى نقطع ثم جاء عثمان فاخذ بوا فيها فضرب حتى تقطع ثم جاء علي فاخذ بعرقيها

فاختلطت فانتضح عليه منها شيء وآخرج الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تدور رحى

الاسلام لخمس وثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين فان يهلكوا فسبيل من هلك وان

يقم لهم دينهم يقم لهم سبعين عاما قال عمر رضي الله عنه يا نبي الله امما مضى ام مما بقي قال بل مما بقي وتمضون ...

حديث ... رابعا ... در سنه خمس وثلثين حضرت عثمان مقتول شد وامر خلافت بهم خورد

وبار ... معاويه بن ابي سفيان باتفاق تا ... امر خلافت قائم گشت واز آن تاريخ بعد هفتاد سال

دولت بني امية ... شد وآخرج الحاكم عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك فاتيته فسألته فقال الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا

ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فالى من فاتيته فاخبرته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فسله

فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فاسأله

فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر فتبا

الريا عن سهل بن ابي حثمة قال بايع اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله

عليه وسلم فاسأله ان اتى عليه اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك ابو بكر

فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم

فسأله فقال يقضيك عمر فقال علي للاعرابي سله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى

الله عليه وسلم فسله ان اتى عثمان اجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم اذا اتى على ابي بكر اجله وعمر اجله

وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت وفيه من حديث ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم

بايع اعرابيا بقلائص الى اجل فقال يا رسول الله ان اعجلتك منيتك فمن يقضيني قال ابو بكر قال فان

عجلت بابي بكر منية فمن يقضيني قال عمر قال فان عجلت بعمر منية فمن يقضيني قال عثمان قال فان عجلت

بعثمان منية فمن يقضيني قال ان استطعت ان تموت فمت والله اعلم وآخرج الحاكم عن ابي هريرة

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام وفي المشكوة عن عمر قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت عمودا من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتى استقر بالشام وبعض
خواب دیده واقع شد تلک بدلالت حال فیما بعد که آثار وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک گشت
حضرت عثمان منقطع شد في المشكوة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم بتمرات فقلت
يا رسول الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة قال خذهن فاجعلهن في مزودك
كلما اردت ان تأخذ منهن شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك التمر كذا وكذا
من وسق في سبيل الله فكنا نأكل منه ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل عثمان فانه
انقطع اخرج ابو نعيم عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي في زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا
جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه
القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق
صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت
الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس وما بئر اريس ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره
ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق اخرج البخاري عن نافع عن ابن عمر قال اتخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ورق وكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان بعد
في يد عمر ثم كان بعد في يد عثمان حتى وقع في بئر اريس نقشه محمد رسول الله واخرج البخاري عن انس رضي
الله عنه قال كان خاتم النبي صلى الله عليه وسلم في يده وفي يد ابي بكر بعده وفي يد عمر بعد ابي بكر قال
فلما كان عثمان جلس على بئر اريس فاخرج الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلاثة ايام
مع عثمان فنزح البئر فلم يجده واخرج ابو عمر قال قام عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس
في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فاتي في المنام فقيل له قم فاسأل الله ان يعيذك
من الفتنة التي اعاذ منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد الا بجنازته
واخرج ابو عمر ان ثمامة بن عدي امير عثمان على الصنعاء خطب يوم بلغه موت عثمان فاطال البكاء
ثم قال هذا حين انتزعت خلافة النبوة من امة محمد صلى الله عليه وسلم وصارت [illegible]

منقبت علی سنی اکمل الا ما شاء امیر المؤمنین و امام الاتقین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رضی
الله عنه پس نسب او چنان است که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابت قریبه داشت در شرف
نسب صاحب مرتبه علیا بود و او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب است و ام او فاطمه بنت اسد بن هاشم قال ابن الجوزی
او اول هاشمیة ولدت هاشمیا مخفی نماند که او اول جماعت اند که از جانب پدر و مادر
هاشمی اند و بعد از وی حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما و بعد از ایشان امام محمد باقر و عبدالله
محض اخوه او بهمین صفت بوده اند و جناب نبوی صلی الله علیه وسلم در باب فاطمه بنت اسد میفرمود
وکانت امی بعد امی التی ولدتنی ان ابا طالب کان یصنع الصنیع و یکون له المائدة وکان یجمعنا
علی طعامه فکانت هذه المرأة تفضل منه نصیبا فاعود فیه حدیث حاکم از مناقب علی رضی
الله عنه در حین ولادت او ظاهر شد یکی آنست که در جوف کعبه معظمه تولد یافت قال الحاکم فی ترجمة
حکیم بن حزام و قول مصعب فیه لم یولد قبله ولا بعده فی الکعبة احد ما نقبه وهم مصعب فی الحرف الاخیر
فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علیا فی جوف الکعبة و از نتایج الکرامه
عنایت الهی جل و علا در صغر سن شامل حال او گشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکفل وی رضی الله
عنه نموده گرفتند و از نعمت اسلام و نماز گذاردن با جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
پیش از اوان بلوغ بهره مند گشت و لبسیاری از صحابه و تابعین بآن رفته اند که او اول مسلمانست بعد
خدیجه رضی الله عنها و فضلی از فضایل بر مآثر صدیق اکبر رضی الله عنه گذشته. قال محمد بن اسحاق
وحدثنی عبدالله بن ابی نجیح عن مجاهد بن جبر ابی الحجاج قال کان من نعمة الله علی علی بن ابیطالب رضی الله
عنه ما صنع الله له و اراد به من الخیر ان قریشا اصابتهم ازمة شدیدة وکان ابو طالب ذا عیال
کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم للعباس عمه وکان من ایسر بنی هاشم یا عباس ان اخاک ابا
طالب کثیر العیال وقد اصاب الناس ما تری من هذه الازمة فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله آخذ من
بنیه رجلا وتاخذ انت رجلا فنکفلهما عنه فقال العباس نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا
انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیه فقال لهما ابو طالب اذا ترکتما
لی عقیلا

بني هاشم قال ابن هاشم عقيلا و طالبا فاصنعا ما شئتما فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا و
الى صدره ضمه واخذ العباس جعفرا فضمه اليه فلم يزل علي رضي الله عنه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى بعثه الله نبيا فاتبعه علي وآمن به وصدقه ولم يزل جعفر عند العباس حتى اسلم واستغنى عنه قال ابن
اسحق وذكر بعض اهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا حضرت الصلوة خرج الى شعاب مكة
وخرج معه علي بن ابي طالب مستخفيا من ابيه ابي طالب ومن جميع اعمامه وسائر قومه فيصليان الصلوات
فيها فاذا امسيا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله ان يمكثا ثم ان ابا طالب عثر عليهما يوما وهما يصليان
فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن اخي ما هذا الدين الذي اراك تدين به قال اي عم هذا دين الله ودين ملائكته
ودين رسله ودين ابينا ابراهيم او كما قال بعثني الله به رسولا الى العباد وانت اي عم احق من بذلت له
النصيحة ودعوته الى الهدى واحق من اجابني اليه واعانني عليه او كما قال فقال ابو طالب اي ابن اخي
اني لا استطيع ان افارق دين آبائي وما كانوا عليه ولكن والله لا يخلص اليك بشيء تكرهه ما بقيت
وذكروا انه قال لعلي اي بني ما هذا الدين الذي انت [illegible] عليه قال يا ابت آمنت برسول الله صلى الله عليه
وسلم وصدقته بما جاء به وصليت معه لله واتبعته فزعموا انه قال اما انه لم يدعك الا الى خير فالزمه اخرج
احمد عن حبة العرني قال رأيت عليا ضحك على المنبر لم اره ضحك ضحكا اكثر منه حتى بدت نواجذه
ثم قال ذكرت قول ابي طالب ظهر علينا ابو طالب وانا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نصلي ببطن
نخلة فقال ماذا تصنعان يا ابن اخي فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فقال ما بالذي
تصنعان بأس او بالذي تقولان بأس ولكن والله لا تعلوني استي ابدا فضحك تعجبا لقول ابيه
ثم قال اللهم لا اعترف ان عبدا لك من هذه الامة عبدك قبلي غير نبيك ثلث مرات لقد صليت
قبل ان يصلي الناس سبعا [illegible] آنگه چون ابو طالب وفات يافت آنحضرت صلى الله عليه
وسلم در تعزيه و تسليه حضرت مرتضى [illegible] رضي الله عنه كمال وجه شفقت ميداشت
احمد اخرج عن علي رضي الله عنه قال لما توفي ابو طالب اتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ان
[illegible] قد مات قال اذهب فواره ثم لا تحدثن شيئا حتى تأتيني فواريته ثم اتيته قال

اذهب فاغتسل ثم ما تحدث شيئا حتى تأتيني قال فاغتسلت ثم اتيته قال فدعا لي بدعوات ما يسرني
ان لي بها حمر النعم وسودها وكان علي اذا غسل الميت اغتسل واز آنجمله آنكه آنحضرت صلى الله عليه
وسلم پیش از هجرت ... آورده اند
في كتاب ... قال لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه يا امير المؤمنين بم ورثت
دون عمك قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بني عبد المطلب فصنع
لهم مدا من طعام قال فاكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا
وبقي الشراب كأنه لم يمس ولم يشرب فقال يا بني عبد المطلب اني بعثت اليكم خاصة والى الناس عامة
وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم فأيكم يبايعني على ان يكون اخي وصاحبي ووارثي فلم يقم اليه
احد فقمت اليه وكنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلاث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس
حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي ثم قال فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي واخرج النسائي
عن علي رضي الله عنه قال انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم على منكبي فنهضت به علي فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفي قال لي اجلس
فجلست فنزل نبي الله صلى الله عليه وسلم وجلس لي وقال لي اصعد على منكبي فصعدت على منكبيه فنهض
بي فقال علي عليه السلام انه يخيل الي اني لو شئت لنلت افق السماء فصعدت على الكعبة وعليها تمثال
صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله يمينا وشمالا وقداما ومن بين يديه ومن خلفه حتى استمكنت
منه قال نبي الله صلى الله عليه وسلم اقذفه فقذفت به فكسرته كما يكسر القوارير ثم نزلت فانطلقت انا
ورسول الله صلى الله عليه وسلم نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقانا احد واز آنجمله آنكه چون
كفار مجتمع شدند بهر ايذاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم وهجرت از مكه بمدينه تصميم يافت حضرت مرتضى
... بر فراش آنحضرت صلى الله عليه وسلم خسپید وبرد مبارك آنجناب صلى الله عليه
وسلم بالای خود پوشید تا كفار در غلط افتند وبر رفتن آنحضرت صلى الله عليه وسلم اطلاع نیابند
وبعد از آن عنقریب بآنحضرت ... ملحق گشت قال ابو ... في قصة ال

تعا

[illegible] فيه بامر النبي صلى الله عليه وسلم فاتى جبريل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له لا تبت هذه

الليلة على فراشك فلما كانت العتمة من الليل اجتمعوا على بابه يرصدونه متى ينام فيثبون عليه فلما راى رسول

الله صلى الله عليه وسلم مكانهم قال لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه نم على فراشي وتسج ببردي هذا الحضرمي الاخضر

فنم فيه فانه لن يخلص اليك شي تكرهه منهم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينام في برده ذلك

اذا نام قال فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ حفنة من تراب في يده فجعل ينثر التراب على

رؤسهم وهو يقرا سورة يس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم الى قوله فاغشيناهم فهم

لا يبصرون حتى فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من هولاء الآيات ولم يبق منهم الا رجل وقد وضع على

راسه ترابا ثم انصرف الى حيث اراد ان يذهب فاتاهم آت ممن لم يكن معهم فقال ما تنتظرون هاهنا قالوا محمدا

قال خيبكم الله قد والله خرج عليكم محمد ثم ما ترك منكم رجلا الا وقد وضع على راسه ترابا وانطلق لحاجته

افما ترون ما بكم قال فوضع كل رجل منهم يده على راسه فاذا عليه تراب ثم جعلوا يتطلعون فيرون عليا على

الفراش متسجيا ببرد رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولون والله ان هذا لمحمد نائما عليه برده فلم يبرحوا

كذلك حتى اصبحوا فقام علي عن الفراش فقالوا والله لقد كان صدقنا الذي حدثنا ثم قال محمد بن اسحق

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم واقام علي بمكة ثلاث ليال وايامها حتى ادى عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم الودائع التي كانت عنده [illegible] حتى اذا فرغ منها لحق برسول الله صلى الله عليه

وسلم فنزل على كلثوم [illegible] فلما [illegible] ميان اصحاب مواخاة واقع شد آنحضرت صلى الله

عليه وسلم حضرت مرتضى را رضي الله عنه برادر خود خواند اخرج الترمذي عن ابن عمر قال آخا رسول الله صلى

الله عليه وسلم بين اصحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابك ولم تؤاخ بيني

وبين احد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخي في الدنيا والآخرة ولذا [illegible] دز مهد

[illegible] حضرت مرتضى رضي الله عنه [illegible] ابن [illegible] فرو [illegible] آورد آنكه چون بكب

[illegible] رسيد [illegible] را براى خبر گرفتن لشكر اعدا فرستادند حضرت مرتضى از آنجا [illegible]

قال محمد بن اسحق قال ابن اسحق [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث علي بن ابي طالب والزبير بن العوام [illegible]

بن ابي وقاص في نفر من اصحابه بالقليب يلتمسون له الخبر فاصابوا راوية لقريش فيها اسلم غلام بني الحجاج

وعريض ابو يسار غلام بني العاص بن سعيد فاتوا بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم والقصة ... تا آنكه

در هنگام ... از ... هنگام ... بكردند ... و ... ... دشمنا نزديك شدند

در آمدند حضرت ... كما ... قال محمد بن اسحق وخرج الاسود بن عبد الاسد المخزومي وكان

رجلا شرسا سيئ الخلق فقال اعاهد الله لاشربن من حوضهم او لاهدمنه او لاموتن دونه فلما خرج

خرج اليه حمزة بن عبد المطلب فلما التقيا ضربه حمزة فاطن قدمه بنصف ساقه وهو دون الحوض فوقع

على ظهره تشخب رجله دما نحو اصحابه ثم حبا الى الحوض حتى اقتحم فيه يريد ان يبر يمينه فاتبعه حمزة فضربه

حتى قتله في الحوض ثم خرج بعده عتبة بن ربيعة بين اخيه شيبة بن ربيعة وابنه الوليد بن عتبة حتى اذا

فصل من الصف دعا الى المبارزة فخرج اليه فتية من الانصار ثلثة وهم عوف ومعوذ ابنا الحارث

وامهما عفراء ورجل آخر يقال له عبد الله بن رواحة فقالوا من انتم قالوا رهط من الانصار فقالوا

ما لنا بكم من حاجة ثم نادى مناديهم يا محمد اخرج الينا اكفاءنا من قومنا فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم قم يا عبيدة بن الحارث وقم يا حمزة وقم يا علي فلما قاموا ودنوا منهم قالوا من انتم قال

عبيدة انا عبيدة وقال حمزة انا حمزة وقال علي انا علي قالوا نعم اكفاء كرام فبارز عبيدة

وكان اسن القوم عتبة بن ربيعة وبارز حمزة شيبة بن ربيعة وبارز علي الوليد بن عتبة فاما حمزة

فلم يمهل شيبة ان قتله واما علي فلم يمهل الوليد ان قتله واختلف عبيدة وعتبة بينهما ضربتين

كلاهما اثبت صاحبه وكر حمزة وعلي باسيافهما على عتبة فذففا عليه واحتملا صاحبهما فحازاه

الى اصحابه تا آنكه جبرئيل با ميكائيل همراه ... اخرج الحاكم عن ابي صالح عن علي رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدر لي ولابي بكر عن يمين احدكما جبرئيل ومع الآخر ميكائيل

واسرافيل ملك عظيم ويكون في الصف محمد بن اسحق ... فقال ... فقال ... بعضى ...

بعض ... و بعض ... تردد واختلاف قتلهم على ما اخرج ... عن ابراهيم بن عبيد بن

رفاعة بن رافع الانصاري عن ابيه عن جده قال ... ببدر ... رسول الله صلى الله عليه

ورق

وسلم ثم ذهبت الى ... فقالوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تفرقوا حتى جاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعد علي بن ابي طالب فقال يا رسول الله فداك فقال ان ابا حسن وعد ...
في بطنه فخلفه علي ... پس از آن آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت مرتضى را بحضرت فاطمه رضي الله عنها
تزويج ... و ... كرامت نمود اخرج ابو سعيد ... عن محمد بن سماك
بن عبد الباهلي يقول ... رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة علي بن ابي طالب بعد ...
سنتها يوم تزوجها خمس عشرة سنة وخمسة اشهر ونصف وسن علي يومئذ احدى وعشرين سنة
وخمسة اشهر ... ... آنكه تزويج حضرت فاطمه قبل ... تزويج ...
ميكنند كه ... حضرت مرتضى حضرت فاطمه را در ... اغتسل عنه الدم ... تزويج ...
... اخرج النسائي في خصائص علي رضي الله عنه عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب
ابوبكر وعمر فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها صغيرة فخطبها علي عليه السلام
فزوجها منه واخرج النسائي ايضا عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلما اصبحنا جاء النبي صلى الله عليه وسلم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن فقال ... كان في لسانها لكنة
... صوت النبي صلى الله عليه وسلم ... قالت فاختبأت انا في ناحية فجاء علي
عليه السلام فدعا له النبي صلى الله عليه وسلم ونضح عليه من الماء ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام
... من الحياء فقال قد انكحتك احب اهل بيتي الي ودعا لها ونضح عليها من الماء فخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرأى سوادا فقال من هذا قلت اسماء قال ابنة عميس قلت نعم قال كنت في زفاف
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تكرمينها قلت نعم قالت فدعا لي وازانجمله آنكه درست ... بد
از فضايل عظيمه نصيب او آمد مصعب بن عمير كه صاحب لواء آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم وقتى كه بشهادت
رسيد جناب اقدس نبوي صلى الله عليه وسلم لواء بحضرت مرتضى دادند ودر آن حالت با صاحب لواى
قريش مبارزت نمود واو را كشت قال ابن اسحاق وقاتل مصعب بن عمير دون رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى قتل وكان الذي قتله ابن قمئة الليثي وهو يظن انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع الى قريش ...

يقول قلت فلما قتل مصعب بن عمير اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم اللواء علي بن ابي طالب رضي الله عنه وقاتل علي بن
ابي طالب ورجال من المسلمين قال ابن هشام وحدثني مسلمة بن علقمة المازني قال لما اشتد القتال يوم احد جلس رسول
الله صلى الله عليه وسلم تحت راية الانصار وارسل الى علي بن ابي طالب ان قدم الراية فتقدم علي فقال انا ابو القصم
ويقال ابو القصم فيما قال ابن هشام فناداه ابو سعد بن ابي طلحة صاحب لواء المشركين ان هل لك يا ابا القصم في البراز
من حاجة قال نعم فبرزا بين الصفين فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام فصرعه ثم انصرف عنه ولم يجهز عليه
فقال له اصحابه افلا اجهزت عليه فقال انه استقبلني بعورته فعطفتني عنه الرحم وعلمت ان الله قد قتله
ويقال ان ابا سعد بن ابي طلحة خرج بين الصفين فنادى انا قاصم من يبارز برازا فلم يخرج اليه احد فقال يا اصحاب
محمد زعمتم ان قتلاكم في الجنة وقتلانا في النار كذبتم واللات لو تعلمون ذلك حقا لخرج الي بعضكم
فخرج اليه علي بن ابي طالب فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام فقتله و[؟] بعد ازان شقي [؟] جماعه
كفار [؟] را قتل كرد علي بن ابي طالب رضي الله عنه وبتحقيق پيوسته اكثر وبسياري از صحابه درين وقعه بدرجه شهادة
رسيدند وبعضي صحابه در آن هنگام ازان جناب صلى الله عليه وسلم اطلاع نبود پنداشتند بعد ازان كه بر مكان
حضرت صلى الله عليه وسلم مطلع شدند وجماعه از سابقين اسلام بطرف آنحضرت صلى الله عليه وسلم دويدند
وبگرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم گرد آمدند [؟] حضرت مرتضى [؟] ابن
اسحاق فلما عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلمون نهضوا اليه ونهض معهم نحو الشعب معه علي بن
ابي طالب وابو بكر وعمر [؟] والزبير والحارث بن الصمة ورهط من المسلمين [؟]
خدمت آن سرور [؟] غسل [؟] از حضرت مرتضى سر انجام يافت اخرج البخاري عن سهل بن سعد وهو
يسأل عن جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان يسكب الماء وبما دووي قال كانت فاطمة — فقال والله اني لاعرف من كان يغسل جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم
بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تغسله وعلي يسكب الماء بالمجن فلما رأت فاطمة رضي الله عنها ان الماء لا
يزيد الدم الا كثرة اخذت قطعة من حصير فاحرقتها فالصقتها فاستمسك الدم قال ابن اسحق فلما انتهى
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهله ناول سيفه ابنته فاطمة فقال اغسلي عن هذا دمه يا بنية فوالله
لقد صدقني اليوم وناولها علي بن ابي طالب سيفه وقال اغسلي [؟] فوالله لقد صدقني اليوم

رسول الله صلی الله علیه وسلم فلئن کنت صدقت القتال فلقد صدق معک سهل بن حنیف وابو دجانة

قال وکان [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ذو الفقار قال ابن هشام حدثنی اهل العلم ان ابن ابی نجیح قال

نادی منادٍ یوم احد لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی اکثر اهل علم از اهل آثار ذکر کرده اند که در غزوه خندق جمعی از

کفار [illegible] بر خندق هجوم کردند و بجانب مسلمانان شتافتند حضرت مرتضی با عمرو بن عبد ود [illegible]

[illegible] قال ابن اسحق ثم [illegible] فتحمت [illegible]

الی السبخة بین الخندق وسلع فخرج علی بن ابی طالب فی نفر من المسلمین حتی اخذوا علیهم الثغرة التی اقتحموا

منها خیلهم واقبلت الفرسان تعنق نحوهم وکان عمرو بن عبد ود قد قاتل یوم بدر حتی اثبتته الجراحة فلم

یشهد یوم احد فلما کان یوم الخندق خرج معلما لیری مکانه فلما وقف هو وخیله قال من یبارز فبرز الیه علی

فقال له علی یا عمرو انک کنت عاهدت الله ان لا یدعوک رجل من قریش الی احدی خلتین الا اخذتها

منه قال اجل فقال له علی بن ابی طالب فانی ادعوک الی الله والی رسوله والی الاسلام قال لا حاجة لی بذلک

قال فانی ادعوک الی النزال فقال له یا ابن اخی لم فوالله ما احب ان اقتلک فقال له علی ولکنی والله احب ان اقتلک

فحمی عمرو عند ذلک فاقتحم عن فرسه فعقره وضرب وجهه ثم اقبل علی الامام علی بن ابی طالب فتنازلا وتجاولا

فقتله علی وخرجت خیلهم منهزمة حتی اقتحمت من الخندق هاربة فقال علی بن ابی طالب فی ذلک [illegible]

نصر الحجارة من سفاهة رأیه ونصرت رب محمد بصواب فصددت حین ترکته متجدلا کالجذع بین دکادک وروابی

وعففت عن اثوابه ولو اننی کنت المقطر بزنی اثوابی لا تحسبن الله خاذل دینه ونبیه یا معشر

الاحزاب [illegible] در وقت محاصره بنی قریظه یکی از اسباب [illegible] آنها آن حصن را دوری حضرت مرتضی بود

قال ابن اسحاق حدثنی من لا اتهم من اهل العلم ان علی بن ابی طالب صاح وهم محاصرو بنی قریظة یا کتیبة الایمان

وتقدم هو والزبیر بن العوام وقال والله لاذوقن ما ذاق حمزة او لافتحن حصنهم فقالوا یا محمد ننزل علی حکم

سعد بن معاذ [illegible] اکثر اهل [illegible] در بیعت رضوان حاضر بوده و نامه صلح بر دست او مکتوب شد قال ابن اسحق

وکان الذی کتب الصحیفة [illegible] در سفر [illegible] بجا آوردند اخرج النسائی [illegible] علی

[illegible] قالوا یا محمد انا جیرانک [illegible]

جبرا قد اذكر لكم رسم رغبتني الاسد العضنه في الغمرا اما قروا من ضباعي واصواتي فارددهم اليها
فقال لابي بكر اتعرف قال صدقوا انهم لجيرانك فلما ذكر فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال لعمر ايضا
قال صدقوا انهم لجيرانك فلما ذكر فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا معشر قريش ليبعثن
الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه للايمان فليضربن رقابكم على الدين او بعضكم قال ابو بكر انا هو يا رسول
الله قال لا ولكن هو خاصف النعل وقد كان اعطى عليا نعله يخصفها و از جمله آنكه در غزوه
خيبر در فتح حصني از حصون در رنگ تأمل شد رايت بدست حضرت ابوبكر دادند و بازگشت بعد از آن
فتح آن حصن ميسر نشد او نيز منهزم گشت قال محمد بن اسحق حدثني بريدة بن سفيان عن ابيه سفيان عن سلمة بن
الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم برايته الى بعض حصون خيبر فقاتل ورجع ولم يكن فتح وقد جهد
ثم بعث من الغد عمر فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح وقد جهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية
غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرار غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه قال سلمة
فدعا عليا وهو ارمد العينين فتفل في عينيه ثم قال خذ هذه الراية فامض بها حتى يفتح الله عليك قال
يقول سلمة فخرج بها يهرول هرولة وانا لخلفه نتبع اثره حتى ركز رايته في رضم من حجارة تحت الحصن فاطلع
اليه اليهودي من راس الحصن فقال من انت قال انا علي بن ابي طالب قال يقول اليهودي علوتم وما انزل على
موسى او كما قال فما رجع حتى فتح الله على يديه قال ابن اسحق حدثني عبد الله بن حسن عن بعض اهله عن ابي رافع مولى
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع علي بن ابي طالب حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم برايته
فلما دنا من الحصن خرج اليه اهله فقاتلهم فضربه رجل من يهود فطرح ترسه من يده فتناول علي بابا كان عند الحصن
فتترس به عن نفسه فلم يزل في يده وهو يقاتل حتى فتح الله عليه ثم القاه من يده حين فرغ فلقد
رايتني في نفر سبعة انا ثامنهم نجهد على ان نقلب ذلك الباب فما قدرنا اخرج البخاري عن سلمة بن الاكوع قال
كان علي بن ابي طالب رضي الله عنه تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا
اتخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم فلحق به فلما بتنا الليلة التي فتحت قال لاعطين الراية غدا او ليأخذن ٦
غدا الراية غدا رجل يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه فنحن نرجوها فقيل هذا علي فاعطاه ففتح عليه

و در باب آنکه بعد از تعیین القضا میان حضرت مرتضی و جعفر و زید منافست واقع شد در باب حضانت بنت
حمزه ... عن ... قال لما اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم في ذي القعدة ومضى الاجل خرج صلى الله عليه وسلم
فتبعته ابنة حمزة تنادي يا عم يا عم فتناولها علي فاخذ بيدها وقال لفاطمة دونك ابنة عمك حملتها
فاختصم فيها علي وزيد وجعفر قال علي انا اخذتها وهي بنت عمي وقال جعفر ابنة عمي وخالتها تحتي وقال زيد
بنت اخي فقضى بها رسول الله صلى الله عليه وسلم لخالتها وقال الخالة بمنزلة الام وقال لعلي انت مني وانا منك
وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي وقال لزيد انت اخونا ومولانا الحديث و در باب آنکه چون با نصاری
بمجادله ... مباهله آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی و حضرت زهرا و حسنین را بجهت مباهله
حاضر ساخت ... عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال لما نزلت هذه الآية فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا
ونساءكم الآية دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي
و در باب آنکه ... غزوه فتح ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را با جماعه ... فرمود
... که ... بمکه نوشته بود ... آن نامه ... اخرج البخاري عن علي رضي الله عنه
بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم انا والزبير والمقداد فقال انطلقوا حتى تاتوا روضة خاخ فان
بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها فانطلقنا تعادى بنا خيلنا حتى اتينا الروضة فاذا نحن با
لظعينة فقلنا اخرجي الكتاب فقالت ما معي كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب او لنلقين الثياب قال فاخرجته
من عقاصها فاتينا به رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث و در باب آنکه چون از سعد بن عباده که صاحب
رایة بود کلمه ... سر زد که ... آنحضرت مبارک ... آن رایت را از وی گرفتند و بحضرت مرتضی دادند قال
ابن اسحاق فزعم بعض اهل العلم ان سعدا حين وجه داخلا قال اليوم يوم الملحمة اليوم تستحل الحرمة فسمعها
رجل من المهاجرين عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله اسمع ما قال سعد بن عبادة ما نامن ان
يكون له في قريش صولة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بن ابي طالب خذ الراية منه فكن انت تدخل
بها قال ابن ... جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد فقام اليه الامام علي بن ابي طالب رضي
الله عنه ومفتاح الكعبة في يده وقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجمع لنا الحجابة مع السقاية

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اين عثمان بن طلحة فدعي له فقال هاك مفتاحك يا عثمان اليوم يوم بر ووفاء
و از جمله آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خالد بن وليد را بطرف بني جذيمه فرستاده بود و وقتي خالد بن وليد
ايشان را [illegible] بكشت بجهت اعتقاد كه [illegible] و بعد از حضرت مرتضى را فرستاده تا تلافي آن
[illegible] حكم [illegible] الى جعفر محمد بن علي قال ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب فقال يا علي
اخرج الى هؤلاء القوم فانظر في امرهم واجعل امر الجاهلية تحت قدميك فخرج علي رضي الله عنه حتى جاءهم و
معه مال قد بعث به رسول الله صلى الله عليه وسلم فودى لهم الدماء وما اصيب لهم من الاموال حتى انه ليدي لهم ميلغة
الكلب حتى اذا لم يبق شيء من دم ولا مال الا وداه بقيت معه بقية من المال فقال لهم علي بن ابي طالب
حين فرغ منهم هل بقي لكم دم او مال لم يود لكم قالوا لا قال فاني اعطيكم هذه البقية من هذا المال احتياطا
لرسول الله صلى الله عليه وسلم مما يعلم ولا تعلمون ففعل ثم رجع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره
الخبر فقال اصبت واحسنت ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستقبل القبلة قائما شاهرا يديه حتى انه
ليرى ما تحت منكبيه ويقول اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد بن الوليد ثلاث مرات و از جمله آنكه در غزوه
حنين چون هزيمت بر لشكر مسلمين افتاد وي رضي الله عنه در آنحال ثابت قدم بود قال ابن
اسحاق وممن ثبت معه من المهاجرين ابو بكر وعمر ومن اهل بيته علي بن ابي طالب والعباس وابو سفيان وابنه
والفضل بن ربيعة والحارث واسامة بن زيد وايمن بن ام ايمن قال ابن اسحاق وحدثني عاصم بن
عمر عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه جابر بن عبد الله قال بينا ذلك الرجل من هوازن صاحب الراية
على جمله يصنع ما يصنع اذ هوى له علي بن ابي طالب رضي الله عنه ورجل من الانصار يريدانه قال فياتي علي من
خلفه فضرب عرقوبي الجمل فوقع على عجزه ووثب الانصاري فضربه ضربة فاطن قدمه بنصف ساقه
فانجعف عن جمله و از جمله آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون متوجه غزوه تبوك شدند در آن
تعهد حال عيال خود حضرت مرتضى را در مدينه گذاشتند و در ضمن آن نسبتي عظيم كرامت فرمودند
قال محمد بن اسحاق وخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب على اهله وامره بالاقامة
فيهم فارجف به المنافقون وقالوا ما خلفه الا استثقالا وتخففا منه فلما قال ذلك المنافقون

اخذ علي

وتخففوا منه ثم خرج حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو نازل بالجرف فقال يا نبي الله زعم المنافقون
أنك إنما خلفتني أنك استثقلتني فقال كذبوا ولكني خلفتك لما تركت ورائي فارجع فاخلفني في أهلي وأهلك أفلا
ترضى يا علي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فرجع علي إلى المدينة ومضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم على سفره قال ابن إسحاق حدثني محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة عن إبراهيم بن سعد بن أبي
وقاص عن أبيه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي هذه المقالة أخرج البخاري [illegible]
مصعب بن سعد عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج إلى تبوك واستخلف عليا فقال أتخلفني
في الصبيان والنساء قال ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي [illegible]
سنة تسع ثم حج أبو بكر الصديق رضي الله عنه [illegible] رضي الله عنه [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] الكعبة [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال يا نبي الله
[illegible]
[illegible] فانطلق فإن [illegible] قال محمد بن إسحاق حدثني حكيم
بن حكيم بن عباد بن حنيف عن أبي جعفر محمد بن علي قال لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث أبا بكر
ليقيم للناس الحج قيل له يا رسول الله لو بعثت بها إلى أبي بكر فقال لا يؤدي عني إلا رجل من أهل بيتي ثم دعا علي بن
أبي طالب فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة وأذن في الناس يوم النحر إذا اجتمعوا بمنى
أنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن كان له عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم عهد فهو له إلى مدته فخرج علي بن أبي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول الله صلى الله عليه
وسلم العضباء حتى أدرك أبا بكر بالطريق فلما رآه قال أمير أم مأمور فقال بل مأمور ثم مضيا فأقام
أبو بكر للناس الحج والعرب إذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهلية
حتى إذا كان يوم النحر قام علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأذن في الناس بالذي أمره به رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال أيها الناس إنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت

عریان ومن کان بینه وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد فهو الی مدته هذا اجل الناس اربعة اشهر من یوم اذن
فیهم لیرجع کل قوم الی مامنهم وبلادهم ثم لا عهد لمشرک ولا ذمة الا احد کان له عند رسول الله صلی
الله علیه وسلم عهد الی مدة فهو له الی مدته فلم یحج بعد ذلک العام مشرک ولم یطف بالبیت عریان ثم قدما
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان هذا من براءة فیمن کان من اهل الشرک من اهل العهد العام واهل المدة
الی الاجل المسمی و درین ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را رضی الله عنه بجهت اخذ خمس از
خالد بن ولید بیمن فرستاده خالد را معزول ساختند و در بعض روایت حضرت مرتضی حصنی از حصون آنجا
فتح نمود بعد از آن حضرت مرتضی را با بعض مردم اختلافی پیدا شد و ایشان شکایت وی رضی الله عنه
بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند و وی صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مرتضی کلمات
داله بر ایمان و علم فرموده مردم را از شکایت او منع فرمود اخرج الترمذی عن البراء قال بعث النبی صلی
الله علیه وسلم جیشین وامر علی احدهما علی بن ابی طالب وعلی الآخر خالد بن الولید وقال اذا کان القتال
فعلی قال فافتتح علی حصنا فاخذ منه جاریة فکتب معی خالد کتابا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشی به قال
فقدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فقرأ الکتاب فتغیر لونه ثم قال ما تری فی رجل یحب الله ورسوله
ویحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله وانما انا رسول فسکت
قال ابن اسحاق حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن سلیمان بن محمد بن کعب عن عمته زینب وکانت عند ابی سعید
الخدری قال اشتکی الناس علیا فقام خطیبا فقال ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات
الله او فی سبیل الله و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را حاکم یمن کردند باید که آداب قضا
تعلیم فرمودند و دعا نمودند که قضا بر وی آسان شود اخرج ابو داود عن علی رضی الله عنه قال بعثنی النبی
صلی الله علیه وسلم قاضیا فقلت تبعثنی الی قوم وانا حدیث السن ولا علم لی بالقضاء فوضع یده
علی صدری وقال ثبتک الله وسددک اذا جاءک الخصمان فلا تقض للاول حتی تسمع من الآخر فما شککت فی قضاء بعد
و از آنجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد حجة الوداع فرمودند و وی رضی الله عنه در یمن
بود و از آنجا آمد و به آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید و احرام با نیت آنحضرت منعقد ساخت

ثم اهلّت

که ابلات با ابل بر رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب هدی کثیر که قدوم نموده بود یعنی صلی الله
علیه وسلم و علی رضی الله عنه اتفقوا در هدی شریک بودند اخرج مسلم عن عبد الله بن الحارث الکندی
قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع واتی المنحر فقال ادعوا لی ابا حسن فدعی له علی
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حجة الوداع [illegible]
[illegible] رضی الله عنه اخرج الحاکم وابو عمر و غیرهما [illegible] الفاظ [illegible] عن زید بن ارقم لما رجع رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع [illegible] امر بدوحات فقممن فقال کانی قد دعیت فاجبت انی قد ترکت
فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا
حتی یردا علی الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولای وانا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال
من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] عالم [illegible] انتقال فرمودند حضرت مرتضی با جمیع اهل بیت متصدی غسل و دفن شدند
قال محمد بن اسحق حدثنی عبد الله بن ابی بکر وحسین بن عبد الله [illegible] عن ابن عباس ان علی بن ابی طالب
رضی الله عنه والعباس بن عبد المطلب والفضل بن العباس وقثم بن العباس واسامة بن زید وشقران
مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم هم الذین تولوا غسله وان اوس بن خولی احد بنی الخزرج قال لعلی بن
ابی طالب انشدک الله یا علی وحظنا من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان اوس من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم واهل بدر قال ادخل فدخل فحضر غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان
فاسنده علی الی صدره وکان الفضل والعباس وقثم یقلبونه معه واسامة بن زید وشقران
مولیاه هما اللذان یصبان الماء علیه وعلی بن ابی طالب یغسله وقد اسنده الی صدره وعلیه قمیصه یدلکه
منه من ورائه لا یفضی بیده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یقول بابی انت وامی ما اطیبک حیا ومیتا
ولم یر من رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یری من المیت ثم قال ابن اسحق وکان الذین نزلوا فی قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب والفضل بن العباس وقثم بن العباس وشقران مولی رسول الله

صلی الله علیه وسلم است سوابق آنا ثبت حضرت مرتضی رضی الله عنه واحادیث دیگر متضمن بیان مآثر و مناقب
کرم الله وجهه زیاده از آنست که احصای آنها معدود باشد بلکه جمعی از آن احادیث صحیح الاسناد
بهر شکال اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما جاء لاحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء
لعلی بن ابی طالب [illegible] [illegible] که بسبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و در سوابق [illegible] [illegible] قدری [illegible] آن بیان کردیم [illegible] قرابت او با آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و آنچه سبب [illegible] الصلوة والسلام او وصل بارحام و اعتراف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت مرتضی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرتبه قرابه
[illegible] باشد ذکر آن [illegible] ذکر [illegible] یاد کرده رضی الله عنه [illegible] حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها
[illegible] [illegible] [illegible] فضیلت [illegible] [illegible] در ایام خلافت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بر کنند [illegible] اصحاب [illegible] [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] این فتنه مساعی جمیله [illegible] داشتند
[illegible] [illegible] [illegible] صرف کنند [illegible] [illegible] [illegible] از جهت دایره روایات احادیث فضایل
او [illegible] [illegible] بعض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تشیع [illegible]
جماعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احادیث [illegible] کردند [illegible] [illegible] وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible] [illegible] ایراد [illegible] [illegible] احادیث [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در مرتبه صحت و حسن است یا ضعیف [illegible] [illegible] روایت [illegible]
المتواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی [illegible] وذلک عن سعد بن ابی وقاص واسماء بنت عمیس وعلی
بن ابی طالب [illegible] عبد الله بن عباس وغیرهم ومن المتواتر حدیث انا من علی وعلی منی اللهم وال من والاه
[illegible] [illegible] [illegible] رواه زید بن ارقم و بریده و عمران بن حصین [illegible] [illegible] وغیرهم ومن المتواتر
حدیث لما نزلت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] [illegible] روی ذلک حدیث [illegible] ام سلمة و [illegible] و [illegible] جعفر و انس بن مالک ومن المتواتر
اعطاء الرایة یوم خیبر قال لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله [illegible] رواه عمر وعلی وسعد و[illegible]

دبهل

وسهل بن سعد وسلمة بن الاكوع وغيرهم اخرج مسلم عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال امر معاوية بن
ابي سفيان سعدا فقال ما منعك ان تسب ابا تراب قال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وقد خلفه
في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين هذه
الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لي عليا فاتي به ارمد فبصق في
عينيه ودفع الراية اليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الآية قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله
صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي اخرج الحاكم والنسائي عن عمرو بن
ميمون قال اني لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا
بهؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا
ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له عشر فضائل ليست لاحد غيره
وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله ويحبه الله و
رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقالوا انه في الرحى يطحن قال وما كان احدهم ليطحن قال فجاء
وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فاعطاها اياه فجاء بصفية بنت
حيي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فاخذها منه
وقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه فقال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه ايكم يواليني
في الدنيا والآخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبل على رجل رجل منهم فقال ايكم
يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال لعلي انت وليي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس وكان علي اول
من آمن من الناس بعد خديجة رضي الله عنها قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
وحسن وحسين وقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشرى
علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول

صلى الله عليه وسلم فجاء أبو بكر رضي الله عنه وعلي نائم قال وأبو بكر يحسب أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
فقال يا نبي الله فقال له علي إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فأدركه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار
قال وجعل علي رضي الله عنه يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف رأسه في
الثوب لا يخرجه حتى أصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا إنك للئيم وكان صاحبك نرميه فلا يتضور وأنت تتضور
وقد استنكرنا ذلك قال وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه
فقال له علي أخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له أما ترضى أن تكون مني بمنزلة
هارون من موسى إلا أنه ليس بعدي نبي إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة قال ابن عباس وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبواب
المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فإن مولاه علي قال ابن عباس وقد أخبرنا الله عز وجل في القرآن أنه
رضي عنهم أصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل أخبرنا أنه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى
الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه حين قال ائذن لي فأضرب عنقه قال وكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع
إلى أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأخرج الحاكم عن أبي هريرة قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لقد أعطي
علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحب إلي من أن أعطى حمر النعم قيل وما هي يا أمير المؤمنين
قال تزوجه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له
فيه ما يحل له والراية يوم خيبر وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال لعلي رضي الله عنه أربع خصال ليست لأحد غيره
هو أول عربي وعجمي صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو
الذي صبر معه يوم المهراس وهو الذي غسله وأدخله قبره وأخرج الحاكم عن أم سلمة قالت لأبي عبد الله الجدلي
أيسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم قال فقلت معاذ الله أو سبحان الله أو كلمة نحوها قالت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني وعن أبي بكر بن عبيد الله بن أبي مليكة عن أبيه
قال جاء رجل من أهل الشام فسب عليا عند ابن عباس فحصبه ابن عباس وقال يا عدو الله آذيت رسول الله صلى

الله عليه

الله عليه وسلم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا [illegible] رسول
الله صلى الله عليه وسلم [illegible] رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان لك كنزا في الجنة
وانك ذو قرنيها فلا تتبع النظرة النظرة فان لك الاولى وليست لك الآخرة. وعن عائشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا لي سيد العرب فقلت يا رسول الله الست سيد العرب قال انا سيد ولد آدم
وعلي سيد العرب وفي رواية عبد الله بن [illegible] قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول كنت اذا سالت رسول
الله صلى الله عليه وسلم اعطاني واذا سكت ابتداني. وعن زيد بن ارقم قال كانت لنفر من اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابواب شارعة في المسجد فقال يوما سدوا هذه الابواب الا باب علي قال فتكلم في ذلك ناس فقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه
قائلكم واني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكن امرت بشيء فاتبعته. وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب. وعن جابر بن عبد الله يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب
وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يريد ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنة الخلد
التي وعدني ربي فليتول علي بن ابي طالب فانه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة. وعن ابي ذر قال ما
كنا نعرف المنافقين الا بتكذيبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوات والبغض لعلي بن ابي طالب. وعن ابي هريرة قال
قالت فاطمة رضي الله عنها يا رسول الله زوجتني من علي بن ابي طالب وهو فقير لا مال له فقال يا فاطمة اما ترضين
ان الله عز وجل اطلع الى اهل الارض فاختار رجلين احدهما ابوك والآخر بعلك. وعن علي في قوله انما
انت منذر ولكل قوم هاد قال علي رسول الله المنذر وانا الهاد. وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى
الله عليه وسلم كان اذا غضب لم يجترئ منا احد يكلمه غير علي بن ابي طالب رضي الله عنه. وعن سلمان قال
قيل لسلمان ما اشد حبك لعلي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احب عليا فقد احبني ومن
ابغض عليا فقد ابغضني. وعن ابي بريدة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امرني
بحب اربعة من اصحابي واخبرني انه يحبهم قال قلنا من هم يا رسول الله وكلنا نحب ان نكون منهم فقال الا

ان عليا منهم ثم سكت ثم قال الا ان عليا منهم ثم سكت وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنت اخدم
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرخ مشوي فقال اللهم ائتني باحب خلقك
اليك يأكل معي من هذا الطير فجاء علي فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علي رضي الله عنه فقلت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما حبسك علي فقال ان هذه آخر ثلاث مرات فقلت يا رسول الله سمعت دعاءك فاحببت ان يكون رجلا من قومي فقال رسول
صلى الله عليه وسلم ان الرجل قد يحب قومه قال الترمذي غريب وجاء الحاكم بما فيه جمع عن العزالة المحيصة
وعن عمار بن ياسر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن
ابغضك وكذب فيك وعن عمار رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولكم واردا على الحوض
اولكم اسلاما علي بن ابي طالب رضي الله عنه وفيه عن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال ان اول من اسلم مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم دخل على فاطمة رضي الله عنها فقال اني وإياك وهذا النائم يعني عليا وهما يعني الحسن والحسين لفي
مكان واحد يوم القيمة وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتاقت الجنة الى ثلاثة
علي وعمار وسلمان وعن ابن ابي اوفى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي عز وجل
ان لا ازوج احدا من امتي ولا اتزوج اليه الا كان معي في الجنة فاعطاني وعن عبد الله بن اسعد بن زرارة
عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوحي الي في علي ثلاث انه سيد المومنين وامام المتقين
وقائد الغر المحجلين وعن علي بن ابي طلحة قال حججنا فمررنا على الحسن بن علي بالمدينة ومعنا معاوية بن
حديج فقيل للحسن ان هذا معاوية بن حديج الساب لعلي فقال علي به فاتي به فقال انت الساب لعلي
فقال ما فعلت فقال والله ان لقيته وما احسبك تلقاه يوم القيمة لتجده قائما على حوض رسول الله صلى
الله عليه وسلم يذود عنه رايات المنافقين بيده عصا من عوسج حدثنيه الصادق المصدوق صلى
الله عليه وسلم وقد خاب من افترى وعن علي رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي الا اعلمك كلمات ان قلتهن غفر لك على انه مغفور لك لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا

الحليم

الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت والذي

احلف به ان كان علي لاقرب الناس عهدا برسول الله صلى الله عليه وسلم عدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

غداة بعد غداة يقول جاء علي مرارا قالت فاطمة رضي الله عنها كانه بعثه في حاجة قالت فجاء بعد

قالت ام سلمة فظننت ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب فكنت من ادناهم الى الباب

فاكب عليه علي فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يساره ويناجيه ثم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم من يومه

ذلك فكان اقرب الناس به عهدا وعن علي رضي الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي

ونحن نمشي في سكك المدينة اذ مررنا بحديقة فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن

وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه علي عبادة وعن زيد

بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي وفاطمة وحسن وحسين انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم

بريدة قال كان احب النساء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ومن الرجال علي وعن جميع بن عمير

دخلت مع امي على عائشة فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسالها عن علي فقالت تسالني عن رجل والله ما

رجلا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من علي ولا في الارض امرأة كانت احب الى رسول

الله صلى الله عليه وسلم من امرأته اخرج هذه الاحاديث كلها الحاكم في المستدرك واخرج النسائي

عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه قال لعلي وكان يسير معه ان الناس قد انكروا منك ان تخرج في البرد

في الملاءتين وتخرج في الحر في الحشو والثوب الغليظ فقال اولم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر وعقد له لواء فرجع وبعث عمر وعقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول

صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار فارسل الي وانا

ارمد فتفل في عيني فقال اللهم اكفه اذى الحر والبرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك ولا بردا واخرج

ابي جعفر محمد بن علي عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم

وعنده قوم جلوس فدخل علي كرم الله وجهه فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاوموا فقالوا والله ما

اخرجنا وادخله فرجعوا فدخلوا فقال والله ما انا ادخلته واخرجتكم بل الله ادخله واخرجكم

عن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي فصفيي واميني واخرج عن علي رضي الله عنه
قال والله الذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبي صلى الله عليه وسلم الي ان لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني
الا منافق واخرج عن [illegible] قال [illegible] علي [illegible] وانه [illegible] فقال الا تسالني وكنت نظرالي
بينه ثم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاني [illegible] ما ابغضك الله واخرج عن ابي ذر [illegible]
[illegible] عن عبد الله بن يحيى سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم كل
ليلة فان كان يصلي سبح فدخلت وان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت واخرج عن ابي [illegible] عن
زاذان قال يا علي رضي الله عنه كنت والله اذا سالت اعطيت واذا سكت ابتديت واخرج
عن محمد بن اسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي فختني وابو ولدي
انت مني وانا منك واخرج عن سليمان بن عبد الله بن الحارث عن جدته عن علي كرم الله وجهه قال مرضت
فعادني رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل علي وانا مضطجع فاتكأ الى جنبي ثم سجاني بثوبه فلما رآني قد
هويت قام الى المسجد يصلي فلما قضى صلاته جاء فرفع الثوب وقال قم يا علي فقمت وقد برأت كانما
لم اشتك شيئا قبل ذلك فقال ما سالت ربي شيئا في صلاتي الا اعطاني وما سالت لنفسي شيئا الا قد
سالت لك واخرج عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم
الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه مرهم ان يتصدقوا
قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فبنصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لزهيد فانزل الله تعالى ءاشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم
صدقة الآية وكان علي رضي الله عنه يقول خفف بي عن هذه الامة فاخرج الترمذي مسلسلا بآباء
الاشراف قال حدثنا نصر بن علي الجهضمي نا علي بن جعفر بن محمد قال اخبرني اخي موسى بن جعفر بن محمد
عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن حسين عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم اخذ بيد حسن وحسين قال من احبني واحب هذين واباهما وامهما كان معي في درجتي
يوم القيامة واخرج الحاكم مسلسلا بالسادة الاشراف حدثنا ابو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن اخي طاهر

العلوي

لصفتي الحسني ثنا اسمعيل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين حدثني عمي علي بن جعفر بن محمد حدثني
حسين بن زيد عن عمر بن علي عن ابيه علي بن الحسين قال خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي فحمد الله واثنى
عليه ثم قال لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الاولون بعمل ولا يدركه الاخرون وقد كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يعطيه رايته فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه وما
ترك على الارض صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه اراد ان يبتاع بها خادما لاهله
ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا الحسن بن علي وانا ابن النبي وانا ابن وصيه وانا
ابن البشير وانا ابن النذير وانا ابن الداعي الى الله باذنه وانا ابن السراج المنير وانا من اهل البيت الذي
كان جبريل ينزل الينا ويصعد من عندنا وانا من اهل البيت الذي اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
وانا من اهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك وتعالى ومن يقترف حسنة
نزد له فيها حسنا فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت واخرج النسائي هذا الحديث من طريق اخر الى قوله فانا
اهله فقط واخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال انا كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم
علي بن ابي طالب وعن ام سلمة تقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحب عليا منافق ولا
يبغضه مؤمن وعن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس
لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجاه وعن ابي سعيد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك
وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب علي وعن علي قال لقد عهد الي النبي
صلى الله عليه وسلم النبي الامي انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق وعن ام عطية قالت بعث
النبي صلى الله عليه وسلم جيشا فيهم علي قالت فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو رافع يديه
يقول اللهم لا تمتني حتى تريني عليا بالجمله مجمل احوال حضرت مرتضى رضي الله عنه وفضايل او انكه
در اصل جبلت ان حضرت كه فحول رجال را مي بايد داشت از شجاعت وقوت وعصمت و وفا
پس جد ابي انسه اخلاق را جمع صفات خويش مروت نمود وازهر خلقي كه داشت با تمام [illegible]

سوای متولد شده محبت تولد مقامات اشاره الفاظ در مناقب حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه
مبین شده و فی الریاض كان اذا مشى تكفأ واذا امسك بذراع رجل امسك بنفسه فلم يستطع
ان يتنفس وهو قريب من السمن شديد الساعد واليد واذا مشى الى الحرب هرول ثم هذه المقامات قوی با
صلابت اعدا فعلا الامر [illegible] منصور علی منوال [illegible] که این همه از خلق قویه او و تابع حب به فیض الهی
اشتراک [illegible] گردانیده شد او محبت برای او مسلم شد قال النبي صلى الله عليه وسلم فيما تواتر عنه لاعطين
الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فاعطاها عليا و از انجمله مبارزت اقران
و مقاتله شجعان شد الهی اثر او در سوابق اسلامیه او در غزوه بدر در ان حرکت عجیبه از ان
متولد گشت و آیه کریمه هذان خصمان اختصموا الآية در شان وی و رفقای وی نازل شد
اخرج البخاري عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه قال انا اول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم
القيامة وقال قيس وفيهم انزلت هذان خصمان اختصموا في ربهم هم الذين تبارزوا يوم بدر حمزة
وعلي وعبيدة او ابو عبيدة بن الحارث وشيبة بن ربيعة وعتبة والوليد بن عتبة و از انجمله
خشونت و صرامت و از کسی پروا نداشتن و داعیه خود را بسبب مبارات و همراه [illegible] شکستن
حبه الهی اکرا در نهی منکر و حفظ بیت الاشرف [illegible] اخرج الحاكم عن ابي سعيد الخدري قال اشتكى
علي بن ابي طالب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فينا خطيبا فسمعته يقول ايها الناس
لا تشكوا عليا فوالله انه لاخشن في ذات الله وفي سبيل الله واخرج احمد عن اسحاق بن كعب بن
عجرة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مخشوشن في ذات الله و از انجمله حمیت قوم خود
و اهتمام خود مثلا اهتمام در اتمام منصب [illegible] برای نصرت اهل بیت قویه [illegible] و [illegible]
حصله در انتشار [illegible] مخلوق [illegible] فیض الهی داعیه اعلای کلمة الله [illegible] از
میان اخلاق جبلیه این خلة خدمت او [illegible] معنی عقلی [illegible] ساخت پس [illegible] سهم
که تعبیر از آن با خوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و موالاة او بلفظ [illegible] وارث و امثال آن
کرده میشود اخرج الحاكم عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ايكم يتولاني في الدنيا و

فقال

فقال له حدثني عن ... فقال علي أما أنا فلا ... أنت وليي في الدنيا والآخرة ...
... حضرت مرتضى گذشت وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال كان علي يقول في حياة
رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله يقول أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم والله لا ننقلب على
أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت والله إني لأخوه
ووليه وابن عمه ووارثه فمن أحق به مني وأخرج الحاكم عن أبي إسحاق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث علي
رسول الله صلى الله عليه وسلم دونكم قال لأنه كان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا ...
... فرق معترضين ومخترطين ... بگويد كه حضرت ما برجسته قوم اخلاص ...
... والله أعلم وازآنجمله زهد وعزوف نفس ازشهوات نفس
... فقال أخرج ... عن رجل من همدان قال قال معاوية لضرار الصدائي يا ضرار صف لي
عليا قال أعفني يا أمير المؤمنين قال لتصفنه قال أما إذ لا بد من وصفه فكان والله بعيد المدى شديد
القوى يقول فصلا ويحكم عدلا يتفجر العلم من جوانبه وتنطق الحكمة من نواحيه يستوحش من الدنيا وزهرتها
ويستأنس بالليل ووحشته وكان غزير العبرة طويل الفكرة يعجبه من اللباس ما قصر ومن الطعام ما خشن وكان
فينا كأحدنا يجيبنا إذا سألناه ويأتينا إذا دعوناه ونحن والله مع تقريبه إيانا وقربه منا
لا نكاد نكلمه هيبة له يعظم أهل الدين ويقرب المساكين لا يطمع القوي في باطله ولا ييأس الضعيف من عدله
وأشهد لقد رأيته في بعض مواقفه وقد أرخى الليل سدوله وغارت نجومه قابضا على لحيته يتململ
تململ السليم ويبكي بكاء الحزين ويقول يا دنيا غري غيري إلي تعرضت أم إلي تشوقت هيهات هيهات
قد باينتك ثلاثا لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك حقير آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق
فبكى معاوية وقال رحم الله أبا حسن كان والله كذلك فكيف حزنك عليه يا ضرار قال حزن من ذبح
واحدها في حجرها أخرج أبو عمر عن عبد الله بن أبي الهذيل قال رأيت عليا خرج وعليه قميص غليظ ...
إذا مددته بلغ إلى الظفر وإذا أرسلته صار إلى نصف الساعد ... ازآنجمله توسع در اجتناب
از شبهات أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن أم كلثوم بنت علي رضي الله عنهما قالت ...

امير المؤمنين اتي [illegible] فقال [illegible] فوهبه [illegible] ثم امر به فقسم واخرج احمد

قال كان علي يسير [illegible] الى الكوفة [illegible] علية الا [illegible] الا قسمه [illegible]

بيت المال [illegible] يا صفراء ويا بيضاء غري غيري [illegible] في [illegible] ولا

[illegible] بلغه عن احد خيانة كتب اليه

[illegible] ولا تبخسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض مفسدين

بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين [illegible] عليكم بحفيظ اذا اتاك كتابي هذا فاحتفظ بما في يدك [illegible]

حتى [illegible] ثم يرفع طرفه الى السماء فيقول اللهم انك تعلم اني لم آمرهم بظلم خلقك ولا بترك

حقك واخرج ابو عمر عن مجمع التيمي ان عليا قسم ما في بيت المال [illegible] ثم امر به فكنس ثم صلى فيه رجاء ان

يشهد له يوم القيامة واخرج ابو عمر عن عاصم بن كليب عن ابيه قال قدم على علي مال من اصبهان فقسمه سبعة

اسباع ووجد فيه رغيفا فقسمه سبع كسر وجعل على كل جزء كسرة ثم اقرع بينهم ايهم يعطى اولا واخرج ابو عمر

عن معاذ بن العلاء اخي ابي عمرو بن العلاء عن ابيه عن جده قال سمعت علي بن ابي طالب يقول ما اصبت من

فيئكم الا هذه القارورة اهداها الي الدهقان ثم نزل الى بيت المال ففرق كل ما فيه ثم جعل يقول افلح من كانت

له قوصرة يأكل منها كل يوم مرة واخرج ابو عمر عن ابي حيان التيمي عن ابيه قال رأيت علي بن ابي طالب على المنبر

يقول من يشتري مني سيفي هذا فلو كان عندي ثمن ازار ما بعته فقام اليه رجل فقال انا اسلفك ثمن ازار

[illegible] اخرج ابو بكر عن ابي البختري قال قال علي لام

فاطمة بنت اسد اكفي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم الخدمة خارجا سقاية الماء والحاجة وتكفيك

العمل في البيت العجن والخبز والطحن واخرج ابو بكر عن علي قال [illegible]

عنه [illegible] قال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابنته فاطمة بخدمة البيت وقضى على علي بما كان

خارجا من البيت واخرج احمد عن عطاء بن السائب عن ابيه عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما زوج

فاطمة بعث معها بخميلة ووسادة من ادم حشوها ليف ورحيين وسقاء وجرتين فقال علي لفاطمة رضي 2

الله عنها ذات يوم والله لقد سنوت حتى لقد اشتكيت صدري قال وقد جاء الله اباك بسبي فاذهبي فاستخدميه

فقالت

أنا والله قد طحنت حتى مجلت يداي واتت النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما جاء بك يا بنية قالت

جئت لأسلم عليك فاستحيت أن تسأله ورجعت فقال ما فعلت قالت استحييت أن أسأله فأتيناه جميعا فقال

علي يا رسول الله والله لقد سنوت حتى اشتكيت صدري وقالت فاطمة قد طحنت حتى مجلت يداي وقد جاء

الله بسبي وسعة فأخدمنا فقال والله لا أعطيكما وأدع أهل الصفة تطوى بطونهم لا أجد ما أنفق عليهم ولكن

أبيعهم وأنفق عليهم أثمانهم فرجعا فأتاهما النبي صلى الله عليه وسلم وقد دخلا في قطيفتهما إذا غطيا رؤوسهما

تكشفت أقدامهما وإذا غطيا أقدامهما تكشفت رؤوسهما فثارا فقال مكانكما ثم قال ألا أخبركما بخير

مما سألتماني قالا بلى فقال كلمات علمنيهن جبريل فقال تسبحان في دبر كل صلاة عشرا وتحمدان عشرا وتكبران

عشرا فإذا أويتما إلى فراشكما فسبحا ثلاثا وثلاثين واحمدا ثلاثا وثلاثين وكبرا أربعا وثلاثين قال فوالله ما

تركتهن منذ علمنيهن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له ابن الكواء ولا ليلة صفين فقال قاتلكم الله يا أهل العراق

نعم ولا ليلة صفين أخرجه أحمد وعن مجاهد قال قال علي جعت مرة بالمدينة جوعا شديدا فخرجت أطلب العمل

في عوالي المدينة فإذا أنا بامرأة قد جمعت مدرا فظننتها تريد بله فقاطعتها كل ذنوب على تمرة فمددت

ستة عشر ذنوبا حتى مجلت يداي ثم أتيت الماء فأصبت منه ثم أتيتها فقلت بكفي هكذا بين يديها فعدت

لي ستة عشر تمرة فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فأخبرته فأكل معي منها أخرجه أحمد وعن محمد بن كعب القرظي أن

عليا رضي الله عنه قال لقد رأيتني مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وإني لأربط الحجر على بطني

من الجوع وإن صدقتي اليوم [illegible] وإن الجزء [illegible] أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم

محفوظ [illegible] وكان عمر يتعوذ من معضلة ليس لها أبو حسن

وأخرج الشيخ السهروردي في العوارف عن عبد الله بن الحسن قال حين نزلت هذه الآية وتعيها أذن

واعية قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي قال علي رضي الله

عنه فما نسيت شيئا بعده وما كان لي أن أنسى وأخرج أحمد عن أبي البختري عن علي قال قال عمر بن الخطاب للناس

ما ترون في فضل فضل عندنا من هذا المال فقال الناس يا أمير المؤمنين قد شغلناك عن أهلك وضيعتك وتجارتك

فهو لك فقال لي ما تقول أنت فقلت قد أشاروا عليك فقال قل فقلت لم تجعل يقينك ظنا

... عنت عمل ... لا ... منه أتذكر حين بعثك نبي الله صلى الله عليه وسلم ساعيا

بن عبد المطلب فقال صدقت وكان ... فقلت انطلق معي إلى النبي صلى الله عليه وسلم فذهبنا

من ... عندنا عليه فوجدناه طيب النفس ... بالذي ... فقال أما علمت أن عم الرجل صنو أبيه ...

... الذي سألناه من خبره ... والذي ... من طيب نفسه في العام الأول ...

... الصدقة ... أن كان الذي ... من ... وقد جئنا ...

النبي ... طيب نفسي فقال عمر صدقت والله أشكرك الله في الأولى والآخرة وأخرج ... عن سعيد

بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن قال أبو عمر وقال في المجنونة التي أمر برجمها

وفي التي وضعت لستة أشهر فأراد عمر رجمها فقال له علي إن الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا الحديث

وقال له إن الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي لهلك عمر وأخرج أبو عمر عن عبد الله بن

مسعود كنا نتحدث أن أقضى أهل المدينة علي بن أبي طالب وأخرج أبو عمر عن سعيد بن المسيب قال ما كان أحد

من الناس يقول سلوني غير علي بن أبي طالب أخرج أبو عمر عن أبي الطفيل قال شهدت عليا يخطب وهو يقول

سلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل وأخرج أبو عمر

عن عبد الله بن عباس قال والله لقد أعطي علي بن أبي طالب تسعة أعشار العلم وايم الله لقد شارككم في العشر

العاشر فإنه أكثر مدة ذهب ... انتقال بما أخذ ... ويجمع ... فضل قضاياه معروف ... وقد

ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم بوجوه قال أقضاكم علي وأخرج أبو عمر عن ابن عباس عن عمر أنه قال أقضانا

علي وأقرأنا أبي واز حضرت مرتضى رضي الله عنه عجايب بسيار دريناب نقل ميكنند أخرج أبو عمر عن عاصم

عن زر بن حبيش قال جلس رجلان يتغديان مع أحدهما خمسة أرغفة ومع الآخر ثلاثة أرغفة فلما وضعا الغداء

بين أيديهما مر بهما رجل فسلم فقالا اجلس للغداء فجلس وأكل معهما واستوفوا في أكلهم الأرغفة الثمانية فقام

الرجل فطرح إليهما ثمانية دراهم وقال خذاها عوضا مما أكلت لكما ونلته من طعامكما فتنازعا وقال صاحب

الخمسة الأرغفة لي خمسة دراهم ولك ثلاثة وقال صاحب الأرغفة الثلاثة لا أرضى إلا أن تكون الدراهم

بيننا نصفين وارتفعا إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب فقصا عليه قصتهما فقال لصاحب الثلاثة قد عرض

عليك

فلك صاحبك ما هو [illegible] اكثر منه فنزرت بعض بالثلث فقال لا والله لا رضيت منه الا بمر الحق فقال له علي
ليس في مر الحق الا درهم واحد وله سبعة فقال الرجل سبحان الله يا امير المؤمنين هو يعرض علي ثلثه فلم ارض
واشرت علي باخذها فلم ارض وتقول لي الآن انه لا يجب لي في مر الحق الا درهم واحد فقال له علي عرض عليك
صاحبك ان تأخذ الثلث صلحا فقلت لا ارضى الا بمر الحق وانه لا يجب لك في مر الحق الا واحد فقال له الرجل فعرفني
بالوجه في مر الحق حتى اقبله فقال له علي اليس الثمانية الارغفة اربعة وعشرون ثلثا اكلتموها وانتم ثلاثة انفس ولا
يعلم الاكثر منكم اكلا ولا الاقل فتحملون في اكلكم على السواء قال بلى قال فاكلت انت ثمانية اثلاث وانما لك تسعة
اثلاث واكل صاحبك ثمانية اثلاث وله خمسة عشر ثلثا اكل منها ثمانية ويبقى له سبعة واكل لك واحدا
من تسعة فلك واحد بواحدك وله سبعة فقال له الرجل رضيت الآن. وفي الرياض عن محمد بن الزبير قال دخلت مسجد
دمشق فاذا انا بشيخ قد التوت ترقوتاه من الكبر فقلت يا شيخ من ادركت قال عمر قلت فما غزوت قال
اليرموك قلت فحدثني بشيء سمعته قال خرجت مع فتية حجاجا فاصبنا بيض نعام وقد احرمنا فلما قضينا
نسكنا ذكرنا ذلك لامير المؤمنين عمر فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى الى حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فضرب
حجرة منها واجابته امرأة فقال اثم ابو حسن قالت لا فمر في المقثات فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى اليه
وهو يسوي التراب بيده فقال مرحبا يا امير المؤمنين فقال ان هؤلاء اصابوا بيض نعام وهم محرمون قال الا
ارسلت الي قال انا احق باتيانك قال يضربون الفحل قلائص ابكارا بعدد البيض فما نتج منها اهدوه
قال عمر فان الابل تخدج قال علي والبيض يمرض فلما ادبر قال عمر اللهم لا تنزل بي شديدة الا وابو حسن الى جنبي
وعن الحسن بن السعيد ان رجلا اتيا امرأة من قريش فاستودعاها مائة دينار وقالا لا تدفعيها الى واحد
منا دون صاحبه حتى نجتمع فلبثا حولا ثم جاء احدهما اليها وقال ان صاحبي قد مات فادفعي الي الدنانير
فابت فثقل عليها باهلها فلم يزالوا بها حتى دفعتها اليه ثم لبثت حولا آخر فجاء الآخر فقال ادفعي الي
الدنانير فقالت ان صاحبك جاءني وزعم انك قد مت فدفعتها اليه فاختصما الى عمر فاراد ان يقضي
عليها وروي انه قال لها ما اراك الا ضامنة فقالت انشدك الله ان لا تقضي بيننا وادفعنا الى علي
[illegible] فدفعها الى علي وعرف انهما قد مكرا بها فقال اليس قلتما لا تدفعيها الى واحد منا دون صاحبه

قال علي كان الي ان اكر [illegible] حتى تقضي بينهما [illegible] وعن علي قال بعثني رسول الله صلى الله
عليه وسلم الى اليمن فوجدوا زبية وقعوا في حفرة حفرت ليصطادوا فيها الاسد فسقط ولا
آخر [illegible] فتساقطوا الاربعة فجرحهم الاسد فماتوا من جراحته فقام اولياءهم
[illegible] فقال علي انا اقضي بينكم فان رضيتم فهو القضاء والا حجزت بعضكم عن بعض حتى تأتوا
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقضي بينكم اجمعوا من القبائل الذين حفروا البير ربع الدية وثلثها و
نصفها والدية كاملة فللاول ربع الدية لانه هلك من فوقه والذي يليه ثلثها لانه اهلك من فوقه والثالث
النصف لانه اهلك من فوقه والرابع الدية كاملة فابوا ان يرضوا فاتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلقوه
عند مقام ابراهيم وقصوا عليه القصة فقال انا اقضي بينكم [illegible] فقال رجل من القوم ان عليا قضى
فينا فقصوا عليه القصة فاجازه وعن الحارث عن علي انه جاءه رجل بامرأة فقال يا امير المؤمنين دلست
علي هذه [illegible] مجنونة قال فصعد علي بصره وصوبه وكانت امرأة جميلة فقال ما تقول فقالت والله يا
امير المؤمنين ما بي جنون ولكني اذا كان ذلك الوقت غشيتني غشية فقال علي خذها ويحك واحسن اليها فانك
لها باهل وعن زيد بن ارقم قال اتي علي في اليمن بثلثة نفر وقعوا على جارية في طهر واحد فولدت ولدا فادعوه
فقال علي لاحدهم تطيب به نفسا لهذا قال لا وقال للآخر تطيب نفسا لهذا قال لا قال اراكم شركاء متشاكسين
اني مقرع بينكم فمن اصابته القرعة اغرمته ثلثي القيمة [illegible] فذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما اجد فيها الا ما قال علي وعن حميد بن عبد الله بن يزيد المدني قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم قضاء قضى
به علي فاعجب النبي صلى الله عليه وسلم فقال الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت [illegible]
[illegible] رضي الله عنه مطرح اشعه بركات حضرت نبويه عليه الصلوة والسلام والتحية گشته و در حق او رضي الله عنه
معجزات [illegible] بر دفعات كسوت ظهور فرموده و فيض الهي [illegible] نبوت را [illegible] تا [illegible] از [illegible]
[illegible] بفضل قضايا و دقايق [illegible] از طرف [illegible] التماس كرد يا
رسول الله [illegible] الى قوم [illegible] وانا شاب لا اعلم القضاء قال فضرب بيده على صدري فقال اللهم
[illegible] قال فما شككت في قضاء بين اثنين [illegible]

زيادتي حافظت [illegible] بجهت حفظ قرآن ختم [illegible] ترمذی آورده که نماز [illegible] تعليم فرموده

عن ابن عباس انه قال بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ جاء علي بن ابي طالب فقال بابي انت وامي
تفلت هذا القرآن من صدري فما اجدني اقدر عليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا الحسن افلا اعلمك كلمات
ينفعك الله بهن وينفع بهن من علمته ويثبت ما تعلمت في صدرك قال اجل يا رسول الله فعلمني قال اذا كان
ليلة الجمعة فان استطعت ان تقوم في ثلث الليل الآخر فانها ساعة مشهودة فان لم تستطع فقم في اولها فصل
اربع ركعات تقرأ في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب وسورة يس وفي الركعة الثانية بفاتحة الكتاب وحم
الدخان وفي الركعة الثالثة بفاتحة الكتاب والم تنزيل السجدة وفي الركعة الرابعة بفاتحة الكتاب وتبارك
المفصل فاذا فرغت من التشهد فاحمد الله واحسن الثناء على الله وصل علي واحسن وعلى سائر النبيين واستغفر
للمؤمنين والمؤمنات ولاخوانك الذين سبقوك بالايمان ثم قل في آخر ذلك اللهم ارحمني بترك المعاصي ابدا
ما ابقيتني وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات
والارض ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي
حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض
ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور بكتابك
بصري وان تطلق به لساني وان تفرج به عن قلبي وان تشرح به صدري وان تغسل به بدني فانه لا يعينني
على الحق غيرك ولا يؤتيه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا ابا الحسن تفعل ذلك ثلاث جمع او خمسا
او سبعا تجاب باذن الله والذي بعثني بالحق ما اخطا مؤمنا قط قال ابن عباس فوالله ما لبث علي الا
خمسا او سبعا حتى جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم في مثل ذلك المجلس فقال يا رسول الله اني كنت فيما
خلا لا آخذ الا اربع آيات ونحوهن فاذا قراتهن على نفسي تفلتن وانا اتعلم اليوم اربعين آية او نحوها
ونحوها فاذا قراتها على نفسي فكانما كتاب الله بين عيني ولقد كنت اسمع الحديث فاذا رددته تفلت
وانا اليوم اسمع الاحاديث فاذا تحدثت بها لم اخرم منها حرفا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
عند ذلك مؤمن ورب الكعبة ابا الحسن ودر باب حفظ سنت دعا فرموده که [illegible]

داعیه کرد آن در برای نفع ستاد و دعا کرد قال علی یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم فی حقی
آخر حدیث او و در حق العایب دعا فرمود اللهم اذهب عنه الحر و البرد و بعد از ین علی در زمستان لباس
صیف و در صیف لباس شتا می پوشید و از حر و برد حضرت علی کیسه یکبار صحابه برای ین دعای
دعا فرموده فی الاحادیث الصحیحة چون با حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها تزویج کرد دعا فرمود جعل
منکما الکثیر الطیب و بارک علیکما قال انس فوالله لقد اخرج الله منهما الکثیر الطیب و عجب تمام دعا از حضرت
مرتضی وجب شد دعا رد شدن آفتاب بازگشت قرئ علی شیخنا ابی الطاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی
وانا اسمع فی جمعیة بطاهر المدینة المنورة سنة ۱۱۴۲ قال اخبرنی ابی الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی ثم المدنی
اخبرنا شیخنا الامام صفی الدین احمد بن محمد المدنی عن الشمس الرملی عن الزین زکریا عن العز عبد الرحیم
بن محمد الفرات عن ابی الثنا محمود بن خلیفة المنبجی عن الحافظ شرف الدین عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی
عن ابی الحسن علی بن الحسین ابن المقیر البغدادی عن الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر السلامی الحنبلی بسماعه
علی الخطیب ابی طاهر محمد بن احمد بن محمد ابی الصقر الانباری سنة [illegible] اخبرنا علی ابی البرکات احمد بن
عبد الواحد بن الفضل بن نظیف بن عبد الله الفراء بمصر سنة [illegible] بسماعه علی ابی محمد الحسن بن رشیق
العسکری ثنا ابو بشر محمد بن احمد بن حماد الانصاری الدولابی قال حدثنی اسحاق بن یونس ثنا سوید
بن سعید عن المطلب بن زیاد عن ابراهیم بن حبان عن عبد الله بن الحسن عن فاطمة بنت الحسین عن اسماء ابنة
عمیس قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم راسه فی حجر علی و کان یوحی الیه فلما سری عنه قال یا علی صلیت
العصر قال لا قال اللهم انک تعلم انه کان فی حاجتک و حاجة رسولک فرد علیه الشمس فردها علیه فصلی فغابت
الشمس قرئ علی شیخنا ابی طاهر وانا اسمع عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی عن احمد بن محمد المدنی الشهیر
بالقشاشی عن الشمس محمد بن احمد بن حمزة الرملی اجازة عن الشیخ زین الدین زکریا عن ابن الفرات عن
عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن ابی جعفر الصیدلانی عن فاطمة بنت عبد الله الجوزدانیة عن ابی
بکر محمد بن عبد الله الاصبهانی ثنا الحافظ ابی القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی فی الکبیر ثنا جعفر بن احمد بن سنان 2
الواسطی ثنا علی بن المنذر ثنا محمد بن فضیل ثنا فضیل بن مرزوق عن ابراهیم بن الحسن عن فاطمة بنت

رسالة

عن اسماء بنت عميس قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل عليه الوحي يكاد يغشى عليه فانزل الله عليه
يوما ورأسه في حجر علي حتى غابت الشمس فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه فقال له صليت العصر يا علي
قال لا فدعا الله فرد عليه الشمس حتى صلى العصر قالت فرأيت الشمس بعدما غابت حين ردت
حين صلى العصر قال الحافظ جلال الدين السيوطي في جزء كشف اللبس في حديث رد الشمس ان حديث رد الشمس معجزة
لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم صححه الامام ابو جعفر الطحاوي وغيره وافرط الحافظ ابو الفرج بن الجوزي فاورده
في كتاب الموضوعات وقال تلميذه المحدث ابو عبد الله محمد بن يوسف الدمشقي الصالحي في جزء مزيل اللبس
عن حديث رد الشمس اعلم ان هذا الحديث رواه الطحاوي في كتابه شرح مشكل الآثار عن اسماء بنت عميس من
طريقين وقال ان هذين الحديثين ثابتان ورواتهما ثقات ونقله القاضي عياض في الشفا والحافظ ابن
سيد الناس في بشرى اللبيب والحافظ علاء الدين مغلطاي في كتابه الزهر الباسم وصححه الحافظ ابو الفتح
الازدي وحسنه ابو زرعة العراقي وشيخنا الحافظ جلال الدين السيوطي في الدرر المنتثرة في الاحاديث المشتهرة
وقال الحافظ احمد بن صالح وناهيك به لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حديث اسماء لانه من اجل علامات النبوة
وقد انكر الحافظ على ابن الجوزي ايراده للحديث في كتاب الموضوعات قلت واخرجه الطحاوي في
مشكل الآثار من طريقين احدهما طريق فضيل بن مرزوق عن ابراهيم بن الحسن عن فاطمة بنت الحسين نحو الذي كتبنا
عنها والثاني حدثنا علي بن عبد الرحمن بن محمد بن المغيرة ثنا احمد بن صالح ثنا ابن ابي فديك حدثني محمد بن موسى
عن عون بن محمد عن امه ام جعفر عن اسماء بنت عميس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالصهباء ثم ارسل
عليا في حاجة فرجع وقد صلى النبي صلى الله عليه وسلم العصر فوضع النبي صلى الله عليه وسلم رأسه في حجر علي فلم
يحركه حتى غابت الشمس فقال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ان عبدك عليا احتبس بنفسه على نبيك فرد عليه شرقها
قالت اسماء فطلعت الشمس حتى وقعت على الجبال وعلى الارض ثم قام علي فتوضأ وصلى العصر ثم غابت
وذلك في الصهباء قال الطحاوي ومحمد بن موسى المدني المعروف بالفطري وهو محمود في روايته وعون
عون بن محمد هو عون بن محمد بن علي بن ابي طالب وامه هي ام جعفر ابنة محمد بن جعفر بن ابي طالب ثم
ولا ينافي الحديث ما روي من طريق عن ابي هريرة رفعه لم تحبس الشمس الا على احد الا ليوشع واما

وأجاب بأنه يمكن أن يكون المخصوص ليس بعده شيء يكون بعده واجب الغيبوبة ثم قد يكون الجواب
بعد سقوط نفسها ... ملائم على ما لم يتيسر انتهى حاصل كلام العلماء وحكمه أو مثل ابن الشيخ
... وأيد ... حكيم ... شيء اجماعي أن ... الكوكب صلى الله عليه وسلم ... أنا مدينة
العلم وعلي بابها لكن قد ... العلم أعني ... الأعماق ... على كلمات ...
العظمى ... من ... وقد ركوا مشكلها ... الأرب ... إلا ... ولا يستحي ... لا يعلم
ولا يستحي جاهل أن ... لا يعلم أن يقول الله أعلم واعلموا أن منزلة الصبر من الإيمان كمنزلة الرأس من
الجسد فإذا ذهب الرأس ذهب الجسد وإذا ذهب الصبر ذهب الإيمان وعن يزيد بن الحارث عن علي بن أبي طالب
قال إنما أخاف عليكم اثنتين طول الأمل واتباع الهوى فإن طول الأمل ينسي الآخرة وإن اتباع
الهوى يصد عن الحق وإن الدنيا قد ترحلت مدبرة وإن الآخرة مقبلة ولكل واحدة منهما بنون فكونوا
من أبناء الآخرة فإن اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل وعن الحسن قال قال علي طوبى لكل عبد
نومة عرف الناس ولم يعرفه الناس وعرفه الله منه برضوان أولئك مصابيح الهدى يجلي عنهم كل فتنة
مظلمة ويدخلهم في رحمة ليسوا بالمذاييع البذر ولا بالجفاة المرائين وعن عطاء بن أبي رباح
قال كان علي بن أبي طالب إذا بعث سرية ولى أمرها رجلا فأوصاه فقال أوصيك بتقوى الله لا بد لك
من لقائه ولا منتهى لك دونه يملك الدنيا والآخرة وعليك بالذي يقربك إلى الله فإن فيما عند الله خلفا
من الدنيا وعن زيد بن وهب أن ... خطبنا في ثيابه فقال ليقتدي المؤمن ويخشع القلب وعن عمرو بن كثير
الحنفي عن علي قال اكظموا الغيظ وأقلوا الضحك لا تميتوا القلوب وعن الحارث عن علي قال مثل الذي جمع الإيمان
والقرآن مثل الأترجة طيبة الريح طيبة الطعم ومثل الذي لم يجمع الإيمان ولم يجمع القرآن مثل الحنظلة
خبيثة الريح مرة الطعم وعن محمد بن عمر بن علي قال قيل لعلي ما شأنك يا أبا الحسن جاورت المقبرة قال إني أجدهم جيران
صدق يكفون السيئة ويذكرون الآخرة أخرج هذه الأحاديث كلها أبو بكر بن أبي شيبة وفي الصفوة عن
علي كرم الله وجهه ... الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم لو كشف
الغطاء ما ازددت يقينا هلك امرؤ عرف قدره قيمة كل امرئ ما يحسنه من عرف نفسه فقد عرف ربه

المرء محجوب تحت لسانه من عذب لسانه كثر اخوانه [illegible] البر [illegible] يستعبد الحر [illegible] بالجميل [illegible] وادرك

[illegible] لسانه قال الجزع عند البلاء تمام المحنة لا ظفر مع البغي لا [illegible] مع الكبر لا صحة مع النهم

ولا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا [illegible] اب مع ترك المشورة

لا مروءة لكذوب ولا كرم اعز من التقوى لا شفيع انجح من التقوى [illegible] لا لباس اجمل من العافية لا داء اعيى

من الجهل رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره اعادة الاعتذار تذكير بالذنب [illegible]

نعم [illegible] اكرم [illegible] على مرتبة لا تدرك العجب [illegible] اكبر الاعداء اخفاهم مكيدة الحكمة ضالة

المؤمن العقل صاحب جيش مساوي العيوب اذا علت المقادير ضلت التدابير عبد الشهوة اذل من عبد الرق الحاسد

مغتاظ على من لا ذنب له كفى بالذنب شفيعا للمذنب السعيد من وعظ بغيره الاحسان يقطع اللسان الفقر

الفقر يخرس الفطن عن حجته [illegible] الطامع في وثاق الذل [illegible] العجب [illegible] ملك العجب ممن يجا

كيف [illegible] مصارعه [illegible] تحت بروق الاطماع اذا وصلت اليكم النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة

الشكر اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة عليه ما اضمر احد شيئا الا ظهر في فلتات لسانه

وعلى صفحات وجهه البخيل يستعجل الفقر ويعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب

الاغنياء لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه العلم يرفع الوضيع والجهل يضع الرفيع العلم

خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال العلم حاكم والمال محكوم عليه قصم ظهري عالم متهتك وجاهل

متنسك [illegible] وينفر الناس بتهتكه وهذا يضل الناس بتنسكه اقل الناس قيمة اقلهم علما اذ قيمة كل امرء ما يحسنه

ومن كراماته ما ذكره صاحب الرياض عن الاصبغ قال اتينا مع علي فمررنا بموضع قبر الحسين فقال ههنا مناخ

ركابهم وههنا موضع رحالهم وههنا مهراق دمائهم فتية من آل محمد صلى الله عليه وسلم يقتلون بهذه

العرصة تبكي عليهم السماء والارض وعن جعفر بن محمد عن ابيه قال عرض لعلي رجلان في خصومة فجلس في اصل

جدار فقال رجل يا امير المؤمنين الجدار يقع فقال له علي امض كفى بالله حارسا فقضى بين الرجلين فقام

فسقط الجدار وعن الحارث قال كنت مع علي بن ابي طالب بصفين فرأيت بعيرا من اهل الشام جاء وعليه راكبه

[illegible] والقى ما عليه وجعل يتخلل الصفوف حتى انتهى الى علي فوضع مشفره ما بين راس [illegible]

وجعل يحركها بحوائجه حتى يلقى الله تعالى الملائكة بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحاكم

ذكر الصوم والصدقة والحج وعنه عليه السلام نادى ان عليا حدث حديثا فكذبه رجل فقال علي اد

عليك ان كنت صادقا فقال نعم فدعا عليه فلم يبرح حتى ذهب بصره وعن ابي ذر رضي الله عنه قال

بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعو عليا فاتيت بيته فناديته فلم يجبني فعدت فاخبرت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي عد اليه ادعه فانه في البيت قال فعدت اناديه فسمعت صوت

طاحون فشارفت فاذا الرحى تطحن وليس معها احد فناديته فخرج الي منشرحا فقلت ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم يدعوك فجاء ثم لم ازل انظر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وينظر الي ثم قال يا ابا ذر

ما شانك فقلت يا رسول الله عجب من العجب رايت رحى تطحن في بيت علي وليس معها احد يديرها فقال يا

ابا ذر ان لله ملائكة سياحين في الارض وقد وكلوا بمعونة آل محمد صلى الله عليه وسلم وعنه قد يا ابن

ابي فضالة قال خرجت مع ابي الى ينبع عائدا لعلي وكان مريضا فقال له ابي ما يسكنك بهذا المنزل لو هلكت

لم يلك الا اعراب جهينة فاحمل الى المدينة فان اصابك قدرك وليك اصحابك وصلوا عليك وكان ابو فضالة

من اهل بدر فقال علي اني لست بميت من وجعي هذا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي ان لا اموت حتى

اؤمر ثم تخضب هذه يعني لحيته من هذه يعني هامته فقتل ابو فضالة مع علي بصفين واخرج ابو عمر عن عبيدة

قال كان علي كثيرا ما يقول ما يمنع اشقاها او ما ينتظر اشقاها ان يخضب هذه من دم هذا ويقول والله ليخضبن

هذه من دم هذا ويشير الى لحيته ورأسه خضاب دم لا خضاب عطر ولا عبير وتصيب او ازاحيا علوم دينيه است

كه جمع كرد قرآن را كه بحضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم وترتيب داده بعد آنرا ليكن تقديرا ساعد تشريع آن

نشد اخرج ابو عمر عن محمد بن عثمان وعلي بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود من المهاجرين وسالم مولى ابي حذيفة

بن عتبة بن ربيعة معلى انهم ليسوا من المهاجرين وباز جمعي از تابعين قرآنها از رجعي روايه كرده اند 16

ان جمع كاملا بافتند وقال البغوي في شرح السنة والقراء المعروفون اسندوا قراءتهم الى الصحابة

عبد الله بن كثير ونافع اسندا الى ابي بن كعب وعبد الله بن عامر اسند الى عثمان بن عفان وعاصم الى علي وعبد

الله بن مسعود وزيد واسند حمزة الى عثمان وعلي وهولاء قرؤا على النبي صلى الله عليه وسلم فثبت انه

الا ان كان مجبورا معذورا فانه في مسعد العابر ايام حيوة النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] رضي الله عنه

جاما حديث واز شمرده ثواب بت فتبادي الراي قريب سعيد حديث [illegible] عشره از اوراد ميه

موضوعي حي كرم الله وجهه مذكور است و في السعف موضوعات لو جمعيز از بزرگي شود ان عافيت و ان ثواب را

[illegible] على رضي الله عنه كه ذكر كرده بهم فرائحه و بعض الخواص بيت شبل از وي روايت كرده شده

[illegible] اول ايات حفظ ادا اكرب با بعلبه شده آنحضرت صلى الله عليه وسلم وكذران اوقات نسبت و روي

آنكتاب على الجسد [illegible] مشهور تنبيه و حكايات شمائل بروايت حضرت حسنين رضي الله عنهما امام حسن رضي الله عنه حديث

طويل آورده [illegible] در بعض روايات ضعيفه آمده عن ابن عمر ان اليهود جاؤوا الى ابي بكر فقالوا صف لنا صاحبك

فقال [illegible] لقد كنت معه في الغار كاصبعي هاتين ولقد صعدت معه جبل حراء وان خنصري لفي خنصره ولكن

الحديث عنه صلى الله عليه وسلم شديد وهذا علي بن ابي طالب فاتوا عليا فقالوا يا ابا الحسن صف لنا ابن عمك

فقال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم بالطويل الذاهب طولا ولا بالقصير المتردد كان فوق الربعة ابيض اللون مشربا

حمرة جعدا ليس بالقطط يضرب شعره الى اذنيه اجلى الجبين ادعج العينين دقيق المسربة براق الثنايا

اقنى الانف كان عنقه ابريق فضة له شعرات من لبته الى سرته كانهن قضيب مسك اسود ولم يكن في جسده

ولا في صدره شعرات غيرهن وكان شثن الكف والقدم واذا مشى كان يتقلع من صخر واذا التفت

التفت بمجامع بدنه واذا قام غمر الناس واذا قعد علا الناس واذا تكلم انصت الناس واذا خطب

ابكى الناس وكان ارحم الناس بالناس لليتيم كالاب الرحيم وللارملة كالزوج الكريم اشجع الناس وابذلهم كفا

واصبحهم وجها لباسه العباء وطعامه خبز الشعير ووسادته الادم محشوا بليف النخل سريره ام غيلان

مرمل بالشريط كان له عمامتان احداهما تدعى السحاب والاخرى العقاب وكان سيفه ذو الفقار ورايته

الغراء وناقته العضباء وبغلته دلدل وحماره يعفور وفرسه مرتجز وشاته بركة وقضيبه الممشوق ولواءه الحمد

وكان يعقل البعير ويعلف الناضح ويرقع الثوب ويخصف النعل [illegible] مناجاة كه در تحصيل لذت مناجاة

وطاعات مؤثر است و هر كه بر آن مواظبت كند نورانيت او را دريابد و منتظم [illegible] اخرجه الترمذي عن عشرة

[illegible] الاعرج عن عبيد الله بن ابي رافع عن علي مبسوطا و دانستنی نوافل اوقات يوميه از ضحی [illegible]

وغیر آن کتاب الوتر است از ابواب تصنیف ثابت شد اخرج احمد عن عاصم بن ضمرة قال سألنا علیا عن تطوع النبی

صلی الله علیه وسلم بالنهار فقال انکم لا تطیقونه قال قلنا اخبرنا به نأخذ منه ما اطقنا قال کان النبی صلی

الله علیه وسلم اذا صلی الفجر امهل حتی اذا کانت الشمس من ههنا یعنی من قبل المشرق مقدارها من صلوة العصر

من ههنا من قبل المغرب قام فصلی رکعتین ثم یمهل حتی اذا کانت الشمس من ههنا یعنی من قبل المشرق مقدارها من

صلوة الظهر من ههنا من قبل المغرب قام فصلی اربعا واربعا قبل الظهر اذا زالت الشمس ورکعتین بعدها واربعا

قبل العصر یفصل بین کل رکعتین بالتسلیم علی الملائکة المقربین والنبیین ومن تبعهم من المؤمنین والمسلمین قال علی

فتلک ست عشرة رکعة تطوع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالنهار وقل من یداوم علیها و از مسایل حج و

احکام بسیاری نقل کرده شد خصوصا در کتب امام شافعی و در مصنف عبد الرزاق و مصنف ابی بکر بن

ابی شیبة و غیره و از آن جمله ذکر تشهد و در مبحث توحید و صفات ربانی دهشت فصیح و آن مبحث در کتب حدیث

رضی الله عنه یافته میشود و وی رضی الله عنه از مسایل مهمه کبار آن زبان متفوه است گویا در باب توحید

صفات از فن کلام متکلم اول اوست و وجود این مقالات از اهل اجمال که نسبت بسیار بنیانست

بر وی رضی الله عنه لیکن متأخران بعد از آن مضمون الستر کرده تعمیما در سکالا افتاده اند و در باب تصوف بعد

بعد خوانیه و سیع اما اشتغال او در ایام خلافت بجرد. اکثر رضی الله عنه از تفصیل آن باز داشت قال الجنید

رحمه الله شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضی. رضی الله عنه در رسم فصاحت و بلاغت در خطب آورده

اوست خلفای سابق بآن مشغول نشده اند باز در زمان شیخین تشبیه در مسایل فقیه و در سیر و تدبیر

ملکیه آن بود دلیل بر تعظیم و توقیر او در دوره دواه هنت و مناقب و فضایل او رضی الله عنه واضح

ساخته اند فصلی از کلام این وقت بیان کردیم باید دانست که آنچه بر حضرت مرتضی رضی الله عنه

وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار فرموده

بعد و با حصول آن حوادث انابت نمود در غنیة الطالبین مذکورست که حضرت مرتضی گفت لم یخرج النبی صلی الله

علیه وسلم من الدنیا حتی عهد الی ان الامر بعده لابی بکر ثم لعمر ثم لعثمان ثم لی فلا یجتمع علی و این حدیث

هر چند بحسب ظاهر بیهیچ می نماید لیکن بعد استقصاء این جمله از تصریحات و تلویحات آنحضرت صلی

[illegible] عوايد به عزايمه جليله اش مشاهده ميكردد باتجلا اخرة كه
[illegible] از تواتر آن حضرت ذي النورين مذكور كرديم در اينجا خواهيم آورد
واخرج احمد عن فضالة بن ابي فضالة الانصاري وكان ابو فضالة من اهل بدر قال خرجت مع ابي عائدا لعلي
بن ابي طالب من مرض اصابه ثقل منه قال له ابي ما يقيمك بمنزلك هذا لو اصابك اجلك لم يلك الا اعراب
جهينة تحمل الى المدينة فان اصابك اجلك وليك اصحابك وصلوا عليك فقال علي ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم عهد الي ان لا اموت حتى اؤمر ثم تخضب هذه يعني لحيته من دم هذه يعني هامته فقتل وقتل ابو فضالة
مع علي يوم صفين واخرج احمد عن علي قال قيل يا رسول الله من يؤمر بعدك قال ان تؤمروا ابا بكر تجدوه
امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في
الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وفي الخصائص
اخرج الطبراني وابو نعيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي انك مؤمر مستخلف وانك
مقتول وان هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من راسه واخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال ان مما عهد الي
النبي صلى الله عليه وسلم ان الامة ستغدر بي بعده واخرج الحاكم عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
لعلي اما انك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك واخرج ابو يعلى عن علي
بن ابي طالب قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض سكك المدينة اذ اتينا على
حديقة فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن منها ثم مررنا باخرى فقلت يا
رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن منها حتى مررنا بسبع حدائق كل ذلك اقول ما احسنها
ويقول لك في الجنة احسن منها فلما خلا لي الطريق اعتنقني ثم اجهش باكيا قال قلت يا رسول الله ما يبكيك
قال ضغائن في صدور اقوام لا يبدونها لك الا من بعدي قال قلت يا رسول الله في سلامة من ديني قال في
سلامة من دينك واخرج احمد عن اياس بن عمرو الاسلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سيكون بعدي اختلاف
او امر فان استطعت ان تكون السلم فافعل پس از آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث
[illegible] بطرق متعدده بيان فرموده كه امت بر حضرت مرتضى جمع نشوند و از انجا حديث الخلافة

بازمنید [illegible] و ازانجمله احادیث حیلولی ولیلی باز بعد حضرت عثمان [illegible]

و قد ذکرنا جملة منها فی الفصل الخامس اخرج البزار والبیهقی وصححه عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال بینا انا نائم رأیت عمود الکتاب احتمل من تحت رأسی فظننت انه مذهوب به فاتبعته بصری

فعمد به الی الشام وان الایمان حین تقع الفتن بالشام واخرج نحوه من حدیث عمر بن الخطاب

ازان واقعه جمل خبر داد اخرج ابو بکر وابو یعلی واحمد وغیرهم عن ابن عباس وقیس بن ابی حازم

قالا مرت عائشة بماء لبنی عامر یقال له الحوأب فنبحت علیها الکلاب فقالت ما هذا الماء [illegible] فقالت

ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب اخرج الحاکم

من حدیث یحیی بن سعید عن الولید بن عیاش عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال لنا رسول الله

صلی الله علیه وسلم احذرکم سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة وفتنة بمکة وفتنة تقبل من الیمن وفتنة

تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة من بطن الشام وهی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک

اولها ومن هذه الامة من یدرک آخرها قال الولید بن عیاش فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة والزبیر

وفتنة مکة فتنة عبد الله بن الزبیر وفتنة الشام من قبل بنی امیة وفتنة المشرق من قبل هؤلاء باز ازواقعه

صفین خبر داد اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل

فئتان عظیمتان یکون بینهما مقتلة عظیمة [illegible] دعواهما واحدة واشارت بآنکه اهل شام مصیب

دانستند که در میان ما و شما این قرآن است وحضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است ومن قرآن ناطقم

باز از واقعه تحکیم اخبار فرمود فی المصابیح اخرج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی

اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم فیما بینهم حتی بعثوا حکمین فضلا واضلا وان هذه الامة مختلفة فلا یزال

اختلافهم بینهم حتی یبعثوا حکمین ضلا وضل من اتبعهما مراد از ضلال آنست که خطا کردند در اجتهاد خود

ومراد از ضل من اتبعهما آنست که این خطا موجب مفاسد کثیره گشت از انجمله خروج خلافت از دست

مهاجرین اولین بسوی [illegible] قریش واز انجمله برآمدن خوارج متمسک بآنکه حکم در دین الله صحیح نبود باز ١

از واقعه نهروان اعلام فرمود واحادیث متواتر است اخرج احمد عن عبید الله بن عیاض بن عمرو [illegible]

قال ابا

جاء عبد الله بن شداد فدخل على عائشة ونحن عندها جلوس مرجعه من العراق ليالي قتل علي رضي الله عنه فقالت
له يا عبد الله بن شداد هل أنت صادقي عما أسألك عنه تحدثني عن هؤلاء القوم الذين قتلهم علي قال ومالي لا
أصدقك قالت فحدثني عن قصتهم قال فإن عليا لما كاتب معاوية وحكم الحكمين خرج عليه ثمانية آلاف من
قراء الناس فنزلوا بأرض يقال لها حروراء من جانب الكوفة وإنهم عتبوا عليه فقالوا انسلخت من قميص ألبسكه
الله واسم سماك الله به ثم انطلقت فحكمت في دين الله فلا حكم إلا لله فلما أن بلغ عليا ما عتبوا عليه
وفارقوه عليه فأمر مؤذنا فأذن أن لا يدخل على أمير المؤمنين إلا رجل قد حمل القرآن فلما أن امتلأت
الدار من قراء الناس دعا بمصحف إمام عظيم فوضعه بين يديه فجعل يصكه بيده ويقول أيها المصحف حدث
الناس فناداه الناس فقالوا يا أمير المؤمنين ما تسأل عنه إنما هو مداد في ورق ونحن نتكلم بما روينا منه فماذا
تريد قال أصحابكم هؤلاء الذين خرجوا بيني وبينهم كتاب الله عز وجل يقول الله في كتابه في امرأة ورجل وإن خفتم
شقاق بينهما فابعثوا حكما من أهله وحكما من أهلها إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما فأمة محمد صلى الله عليه
وسلم أعظم دما وحرمة من امرأة ورجل ونقموا علي أن كاتبت معاوية كتب علي بن أبي طالب وقد
جاءنا سهيل بن عمرو ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحديبية حين صالح قومه قريشا فكتب
رسول الله صلى الله عليه وسلم بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل لا تكتب بسم الله الرحمن الرحيم فقال كيف
نكتب فقال اكتب باسمك اللهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكتب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال لو أعلم أنك رسول الله لم أخالفك فكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله قريشا يقول الله عز وجل في
كتابه لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر فبعث إليهم علي عبد الله
بن عباس فخرجت معه حتى إذا توسطنا عسكرهم قام ابن الكواء يخطب الناس فقال يا حملة القرآن إن هذا عبد الله
بن عباس فمن لم يكن يعرفه فأنا أعرفه من كتاب الله ما يعرفه به هذا ممن نزل فيه وفي قومه قوم خصمون
فردوه إلى صاحبه ولا تواضعوه كتاب الله فقام خطباؤهم فقالوا والله لنواضعنه كتاب الله فإن
جاء بحق نعرفه لنتبعنه وإن جاء بباطل لنبكتنه بباطله فواضعوا عبد الله الكتاب ثلاثة أيام فرجع
منهم أربعة آلاف كلهم تائب فيهم ابن الكواء حتى أدخلهم على علي الكوفة فبعث علي إلى بقيتهم

قد كان عندنا مرارا وانبانا انهما [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible]

الا [illegible] وتقطعوا [illegible] الحكم [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الله الذي لا اله الا هو [illegible]

[illegible] اهل العراق يحدثون يقولون هو ذو الثدي قال قد رايته وقمت مع علي عليه [illegible]

[illegible] فقال اتعرفون [illegible] اكثر من جاء يقول قد رايته في مسجد بني فلان يصلي [illegible]

فذكر بعض [illegible] ذلك قالت فما قول علي حين قام عليه كما يزعم اهل العراق

قال سمعته يقول صدق الله ورسوله قالت هل سمعته منه انه قال غير ذلك قالت اللهم [illegible] قالت اجل صدق

الله ورسوله يرحم الله عليا انه كان من كلامه لا يرى شيئا يعجبه الا قال صدق الله ورسوله فيذهب اهل

العراق يكذبون عليه ويزيدون عليه في الحديث [illegible] قال [illegible] مع علي الى

الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال انه سيخرج قوم يتكلمون بالحق لا يجاوز

حلقهم يخرجون من الحق كما يخرج السهم من الرمية سيماهم ان منهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود

ان كان هو فقد قتلتم شر الناس وان لم يكن هو فقد قتلتم خير الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا

المخدج فخررنا سجدا وخر علي معنا ساجدا غير انه قال يتكلمون بكلمة الحق [illegible]

رضي الله عنه [illegible] اخبار [illegible] اخرج الحاكم عن ابي الاسود الدؤلي عن علي رضي الله عنه قال اتاني

عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلي في الغرز فقال لي اين تريد فقلت العراق فقال اما انك ان جئته

ليصيبنك به ذباب السيف قال علي وايم الله لقد قالها لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قبله قال ابو الاسود

فقلت في نفسي يا لله ما رايت كاليوم رجلا محاربا يحدث الناس بمثل هذا اخرج الحاكم عن زيد بن وهب

قال قدم علي على [illegible] من اهل البصرة وفيهم رجل من الخوارج يقال له الجعد بن نعجة فحمد الله واثنى عليه وصلى

على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتق الله يا علي فانك ميت فقال علي لا ولكن مقتول ضربة على

هذا تخضب هذه قال واشار علي الى راسه ولحيته بيده قضاء مقضي وعهد معهود وقد خاب من

افترى

افتری انهم مات علیها فقیل له فقال لو لبست بیانا خیرا منه فقال ان ابنی هذا العجب اکبر واجدر
فیعلد المسلمون واخرج الحاکم عن انس بن مالک رضی الله عنه قال دخلت مع النبی صلی الله علیه وسلم علی علی
یعوده وهو مریض وعنده ابو بکر وعمر رضی الله عنهما فتحولا حتی جلس رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال احدهما لصاحبه ما اراه الا هالکا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لن یموت الا مقتولا ولن
یموت حتی یملأ غیظا وصححه الحاکم وفی حدیث طویل عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال کنت انا وعلی رفیقین
فی غزوة ذی العشیرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا احدثکما باشقی رجلین قلنا بلی یا رسول الله
قال احیمر ثمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذه یعنی قرنه حتی تبل منه هذه یعنی لحیته
حضرت امام حسن رضی الله عنه ومعاویه بن ابی سفیان خبر داد واخرج البخاری عن الحسن قال لقد سمعت ابا
بکرة رضی الله عنه قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب جاء الحسن فقال ان ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به
بین فئتین من المسلمین یا زار استقلال معاویه بپادشاهی خبرداد فی الفضائل اخرج ابن ابی شیبه عن
معاویة قال ما زلت اطمع فی الخلافة منذ قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاویة ان ملکت فاحسن
واخرج البیهقی عن عبد الله بن عمیر قال قال معاویة والله ما حملنی علی الخلافة الا قول النبی صلی الله علیه
وسلم یا معاویة ان ولیت امرا فاتق الله واعدل فما زلت اظن انی مبتلی بعمل لقول النبی صلی الله
علیه وسلم واخرج الطبرانی عن معاویة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا معاویة کیف بک لو قد قمصک الله
قمیصا یعنی الخلافة فقالت ام حبیبة یا رسول الله وان الله مقمص اخی قمیصا قال نعم ولکن فیه هنات
وهنات وهنات واخرج ابن عساکر عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا معاویة ان الله ولاک
من امر هذه الامة فانظر ما انت صانع قالت ام حبیبة او یعطی الله اخی ذلک قال نعم وفیها هنات وهنات
وهنات واخرج احمد عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا معاویة ان ولیت امرا فاتق الله واعدل
قال فما زلت اظن انی مبتلی بعمل لقول النبی صلی الله علیه حتی ابتلیت واخرج ابو یعلی من حدیث معاویة مثله
واخرج ابن عساکر من طریق الحسن عن معاویة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک ستلی امر
امتی بعدی فاذا کان ذلک فاقبل من محسنهم وتجاوز عن مسیئهم فما زلت ارجوها حتی قمت مقامی هذا

الديلمي عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تذهب الايام والليالي
حتى يملك معاوية واخرج ابن عدي وابن عساكر عن سليم بن مخلد قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لمعاوية
اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب واخرج ابن عساكر عن عروة بن رويم قال جاء اعرابي
الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال صارعني فقام اليه معاوية فقال انا اصارعك فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لن يغلب معاوية ابدا فصرع الاعرابي فلما كان يوم صفين قال علي لو ذكرت هذا الحديث ما قاتلت
معاوية ... ان قريشا ... في الخصائص اخرج الحاكم والبيهقي عن ابي سعيد الخدري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغ بنو ابي العاص ثلثين رجلا اتخذوا دين الله دغلا
وعباد الله خولا واخرج البيهقي عن ابن موهب انه كان عند معاوية فدخل عليه مروان فقال اقض حاجتي يا امير
المؤمنين فوالله ان مؤنتي لعظيمة واني ابو عشرة وعم عشرة واخو عشرة فلما ادبر مروان وابن عباس
جالس مع معاوية على السرير فقال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا بلغ
بنو الحكم ثلثين رجلا اتخذوا مال الله بينهم دولا وعباد الله خولا وكتاب الله دغلا فاذا بلغوا تسعة وتسعين
واربعمائة رجل كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة فقال ابن عباس اللهم نعم وذكر مروان حاجة له فرد مروان عبد الملك
الى معاوية فكلمه فلما ادبر عبد الملك قال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر هذا
فقال ابو الجبابرة الاربعة فقال ابن عباس اللهم نعم واخرج الحاكم عن ابي ذر سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول
اذا بلغت بنو امية اربعين اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وكتاب الله دغلا واخرج ابو يعلى والحاكم عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما
رؤي النبي صلى الله عليه وسلم مستجمعا ضاحكا حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن المسيب قال راى النبي صلى الله عليه وسلم
بني امية على منبره فساءه ذلك فاوحي اليه انما هي دنيا اعطوها فقرت عينه واخرج الترمذي والحاكم والبيهقي
عن الحسن بن علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد راى بني امية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه
ذلك فنزلت انا اعطيناك الكوثر ونزلت انا انزلناه في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر
ليلة القدر خير من الف شهر يملكها بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني امية فاذا هي الف شهر لا

مثل بود تا نقص بعد از تسلط وجهد خود فرقه منغلبه دحرخود در زمان حضرت مرتضی رضی الله عنه [illegible] اخرج الحاکم عن علی رضی الله عنه قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا علی ان فیک من عیسی علیه السلام مثلا ابغضته

الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیس بها قال وقال علی الا انه یهلک

فی اثنان محب مطری یقرظنی بما لیس فی ومبغض مفتر یحمله شنآنی علی [illegible] ان یبهتنی الا انی لست بنبی ولا یوحی الی

ولکنی اعمل بکتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وسلم ما استطعت فما امرتکم من طاعة الله فحق علیکم

طاعتی فیما احببتم وکرهتم وما امرتکم بمعصیة انا وغیری فلا طاعة لاحد فی معصیة الله عز وجل انما الطاعة

فی المعروف [illegible] پیدا است که حکم هر حادثه از ان حوادث از لفظ همین احادیث مستنبط میشود

وعلمای اهل سنت بهمان حکم مهتدی شده هر چند با خذ آیات وغیر آن اخذ استنباط از لفظ این احادیث

نبوده باشد اما آنکه خلافت حضرت مرتضی رضی الله عنه منعقد شد دلیل این آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نهی کرده اند از مفارقه حضرت مرتضی رضی الله عنه اخرج الحاکم عن ابی ذر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم

یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقنی واخرج الحاکم عن ام سلمة رضی الله عنها

سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض واخرج

الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار اما آنکه

حضرت عائشه وطلحه وزبیر رضی الله عنهم مجتهد مخطی [illegible] بودند زیرا که قبیل من اجتهد فخطأ

فله اجر واحد لیس الا حجة که متمسک ایشان بود شبهه هر چند دلیل دیگر ارجح از وی بود موجب آن شبهه

خبر سست یکی آنکه خلافت برای حضرت مرتضی منعقد نشد زیرا که اهل حل وعقد عن اجتهاد وصحة للمسلمین بیعت

نکرده اند اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن معتمر بن سلیمان عن ابیه قال حدثنا ابو نضرة ان ربعیة کلمت طلحة

فی مسجد بنی سلمة فقالوا کنا فی نحر العدو حتی جاءتنا بیعتک هذا الرجل ثم انت الآن تقاتله او کما قالوا

قال فقال انی ادخلت الحش ووضع علی عنقی اللج وقیل بایع والا قتلناک قال فبایعت وعرفت انها

بیعة ضلالة قال التیمی وقال الولید بن عبد الملک ان منافقا من منافقی اهل العراق جبلة بن حکیم قال للزبیر

فانک قد بایعت فقال الزبیر ان السیف وضع علی قفای فقیل لی بایع والا قتلناک قال فبایعت [illegible]

ابو بکر عن محمد [illegible] قال [illegible] عن [illegible] عن [illegible] قالت کنت عند ام هانی

فاتاها علی فدعت له بطعام فقال ما لی لا اری عندکم برکة یعنی الشاة قالت فقالت سبحان الله والله

ان عندنا لبرکة قال انما اعنی الشاة قالت فنزلت فلقیت رجلین فی الدرجة فسمعت احدهما یقول لصاحبه

بایعته ایدینا ولم تبایعه قلوبنا [illegible] من هذان الرجلان فقالت طلحة والزبیر قالت فانی قد

سمعت احدهما یقول لصاحبه بایعته ایدینا ولم تبایعه قلوبنا فقال علی ان الله یقول فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن

اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما دوم آنکه قصاص [illegible]

[illegible] تنها [illegible] حضرت مرتضی [illegible] حکم [illegible]

اخرج ابو بکر عن ابی البختری قال سئل علی عن اهل الجمل قال امشرکون هم قال من الشرک فروا قیل

امنافقون هم قال ان المنافقین لا یذکرون الله الا قلیلا قیل فما هم قال اخواننا بغوا علینا فقال علیا

انی لارجو ان یکون کالذین قال الله عز وجل ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین

[illegible] قبول نکنند این را [illegible] خطای [illegible]

بلکه از [illegible] فقال الله تعالی فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا

وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله الآیة وقال النبی

صلی الله علیه وسلم لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم واخرج ابو بکر بن ابی شیبة

عن عبد الله بن زیاد قال قال عمار بن یاسر ان امنا سارت مسیرنا هذا وانها والله زوجة محمد صلی الله

علیه وسلم فی الدنیا والآخرة ولکن الله ابتلانا بها لیعلم ایاه نطیع ام ایاها واخرج مسلم عن ابی هریرة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو وابو بکر وعمر وعثمان وطلحة والزبیر فتحرکت الصخرة فقال

اسکن فما علیک الا نبی او صدیق او شهید واخرج ابو بکر عن ابی نضرة قال ذکروا علیا وعثمان وطلحة و

الزبیر عند ابی سعید فقال اقوام سبقت لهم سوابق واصابتهم فتنة فردوا امرهم الی الله [illegible]

کلمات [illegible] اخرج ابو بکر عن عائشة رضی الله عنها قالت وددت انی

کنت [illegible] قال یوم الجمل [illegible]

باسه اکثر بها الماء التي صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال ما حاجته فوالله [illegible]
فضرب الذي بيده [illegible] ابو بكر وعمر ثم [illegible] ابن [illegible] المعركة [illegible]
[illegible] يوم الجمل طلحة بسهم في ركبته فجعل الدم يسيل [illegible] اسكتوه
[illegible] فقال دعوه فانما هو سهم ارسله الله قالت واخرج الحاكم عن ثور بن مجزأة قال مررت
بطلحة يوم الجمل في آخر رمق فقال لي ممن انت قلت من اصحاب امير المؤمنين علي فقال ابسط يدك ابايعك فبسطت
يدي فبايعني وفاضت نفسه فاتيت عليا فاخبرته فقال الله اكبر صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم ابى
الله ان يدخل الجنة الا وبيعتي في عنقه واما آنکه معاویه مجتهد مخطی معذور بود پس از آن بجهت که مستند آن بعض
بشبهه هر چند دلیل دیگر در بیان این شرح برابر از آن برآید آنچه در فصل اول تقریر کردیم بار بار
استشهاد و آن آنست که معاویه و اهل شام بیعت نکرده بودند و میدانستند که عامی خلافت بیعت
حکم است و آن متحقق شد باز امر تحکیم الی آخره [illegible] در حدیث صحیح آمده دعوتهما واحدة اما
آنکه اهل حروراء اهل باطل بودند و بجهت کفر یا فسوق متسم اعاذنا الله من ذلک سلسله آنچه که احادیث صحیحه
در باب حروریه وارد شده است که یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة رواه سهل بن حنیف
و عن عبد الله بن مسعود و ابوذر و ابوسعید و غیرهم باقی ماند مسئله در غایت غموض که قدم اکثری در آن
لغزیده است و آن آنست که متخلفین از بیعت حضرت مرتضی مجتهد مصیب بودند یا مجتهد مخطی معذور
والحق در پیش بنده محقق شده است آنست که آخذ بعزیمت بودند و تمسک بصریح از آیات صحیحه
متواترة المعنى اخرج الترمذي عن ام مالك البهزية قالت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها
قالت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته يؤدي حقها ويعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه
يخوف العدو ويخوفونه واخرج الترمذي عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان
بن عفان اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم
خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال افرأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده الي ليقتلني قال
كن كابن آدم واخرج الترمذي عن عديسة بنت اهبان بن صيفي الغفاري قال جاء علي بن ابي طالب الى ابي

فدعاه الى الخروج معه فقال له ابي ان خليلي وابن عمك عهد الي اذا اختلف الناس ان اتخذ سيفا من خشب
فقد اتخذته فان شئت خرجت به معك قالت فتركه واخرج الترمذي عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن
آدم واخرج البخاري عن شقيق بن سلمة قال كنت جالسا مع ابن مسعود وابي موسى وعمار رضي الله عنهم فقال ابو
مسعود ما من اصحابك احد الا لو شئت لقلت فيه غيرك وما رأيت منك شيئا منذ صحبت النبي اعيب
عندي من استسراعك في هذا الامر فقال عمار يا ابا مسعود وما رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما
النبي صلى الله عليه وسلم اعيب عندي من ابطائكما في هذا الامر فقال ابو مسعود وكان موسرا [illegible] هات
حلتين فاعطى احداهما ابا موسى والاخرى عمارا وقال روحا فيه الى الجمعة واخرج البخاري عن حرملة مولى اسامة
قال ارسلني اسامة الى علي رضي الله عنهما وقال انه سيسألك الآن فيقول ما خلف صاحبك فقل له يقول لك
لو كنت في شدق الاسد لاحببت ان اكون معك فيه ولكن هذا امر لم اره فلم يعطني شيئا فذهبت الى
حسن وحسين وابن جعفر فاوقروا لي راحلتي واخرج ابو يعلى في حديث طويل فيه قتل الخوارج عبد الله
بن خباب قالوا انت عبد الله بن خباب صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا فهل سمعت من
ابيك حديثا تحدثناه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم
فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال فان ادركتك ذلك فكن عبد الله المقتول قال ايوب
ولا اعلمه الا قال ولا تكن عبد الله القاتل قالوا انت سمعت هذا من ابيك يحدثه عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال نعم قال فقدموه على ضفة النهر فضربوا عنقه فسال دمه كانه شراك نعل واخرج الحاكم عن عمرو بن وابصة
الاسدي عن ابيه عن عبد الله بن مسعود سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تكون فتنة والمضطجع فيها
خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك ايام الهرج حين لا يأمن الرجل جليسه قلت فبم تامرني ان ادركت
ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك قال قلت يا رسول الله ارأيت ان دخل علي
داري قال فادخل بيتك قال قلت افرأيت ان دخل علي بيتي قال فادخل مسجدك واصنع هكذا وقبض

بيمينه

يصيب ما اصيب وقال بلى يا ابن اخي تموت ملوك ثم اخرج الحاكم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ايها الناس اظلتكم
فتن كانها قطع الليل المظلم انجى الناس فيها او قال منها صاحب شاء يأكل من رسل غنمه او رجل من وراء الدرب
آخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه واخرج الحاكم عن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان بين ايديكم فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل فيها مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا
ويصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قالوا فما
تأمرنا قال كونوا احلاس بيوتكم واخرج الحاكم عن ابي بكرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انها ستكون فتنة ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي
فيها خير من الساعي فاذا نزلت الامر كان له ابل فليلحق بابله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت
له ارض فليلحق بارضه فقال رجل يا رسول الله ارايت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا ارض قال فليأت
حجرا فليدق به على حد سيفه ثم لينج ان استطاع النجاة ثم قال اللهم هل بلغت ثلاثا فقال رجل يا رسول الله
ارايت ان اكرهت حتى ينطلق بي الى احد الصفين او الى احدى الفئتين فيرميني رجل بسهم او يجيء
بسيف فيقتلني قال يبوء باثمه واثمك ويكون من اصحاب النار قالها ثلاثا واخرج الحاكم عن سعد بن مالك
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم و
القائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي والساعي خير من الراكب والراكب خير من
الموضع واخرج الحاكم عن محمد بن مسلمة قال قلت يا رسول الله كيف اذا اختلف المصلون قال تخرج
بسيفك الى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى تأتيك منية قاضية او يد خاطئة اینجا شبهه دارد که
که هرگاه حضرت علی مرتضی خلیفه برحق است لازم شد اعانت او پس تخلف از حضرت سعد رضی الله عنه
چگونه مرضی الهی خواهد بود گوییم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانستند که حضرت مرتضی هرچند خلیفه بر
حق است اما نصرت او مقدر نیست و در غیب مقرر شده که کار از دست او بیرون رود و اجتماع
ناس و نفاذ حکم او در بلاد اسلام اصلا منتظم نمیشود پس بر خلاف دیدن مردم موجب اثاره فتنه
خواهد بود نصرت خلیفه برحق در جای مطلوب است که منصور شدن او مظنون باشد چون یا قطع

معلوم شد که نصرت او فایده نخواهد بخشید بنا بر اقوام محاربه قتال و متبع الشیطان مبرای ... بنا به
نظیر آن عراق حروریه که معلوم اهل مدینه اجلی معلومات بود طائفه بعضی کشند ... ظاهر تیج
آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکی آنست قال الامر فی موعده اخرج الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یا ابا ذر قلت لبیک یا رسول الله و سعدیک قال کیف انت اذا اصاب الناس
جوع تأتی مسجدک فلا تستطیع ان ترجع الی فراشک ولا تستطیع ان تنهض الی مسجدک قلت
الله و رسوله اعلم او ما خار الله لی و رسوله قال علیک بالعفة ثم قال یا ابا ذر قلت لبیک یا رسول الله
و سعدیک قال کیف انت اذا رأیت احجار الزیت قد غرقت بالدم قلت ما خار الله لی و رسوله
قال تلحق بمن انت منه قال علیک بمن انت منه قلت افلا آخذ سیفی فاضعه علی عاتقی قال شارکت
اذا قلت فما تامرنی قال تلزم بیتک قلت ارأیت ان دخل علی بیتی قال فان خشیت ان یبهرک شعاع
السیف فالق رداءک علی وجهک یبوء باثمه و اثمک و اگر سائلی عبد که چگونه اگر چنین است می باید
که حضرت مرتضی دافع این شر باشند مع هیئت معهوده قتال باز میداشتند گوییم تا نسلم در حق حضرت مرتضی
وجهی دیگر یافته شد موجب تصلب او در قتال و آن آنست که حضرت مرتضی خلافت را اخذ کنند و در
احکام قواعد آن سعی کلی بجا آرند تا روز حشر در زمره خلفا مبعوث شوند نظیره قصه ذی النورین رضی الله
عنهما و قرار او علی ما می بایست بحق صلة ارحام قیام نمایند و خدمت خلیفه بر وجه بجا آرند و مع هذا بین یا
نیز در حکم او ... از شبهه شده لزوم الصحبت بسبب درحق حضرت مرتضی و اقارب او انسب اقرب
بصواب است و در حق معاویه که قرینه نداشتند این نزدیکتر بصواب بعید هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
دارد تا آنکه از حضرت مرتضی رضی الله عنه قبل از قتال جمل و صفین و بعد از این هر دو قتال اقوال
مختلفه متباینه مروی شده ظاهر از جهت شدة تنویع و ملاحظه قوة دلیل جانب خلاف متعجب شد
اخرج الحاکم عن طارق بن شهاب قال رأیت علیا علی رحل رث بالربذة و هو یقول للحسن و الحسین ما لکما
تحنان حنین الجاریة والله لقد ضربت هذا الامر ظهره لبطنه فما وجدت بدا من قتال القوم او الکفر بما
انزل الله علی محمد صلی الله علیه و سلم و روی عن الحسن بن علی بطرق متعددة و عن ابی مجلز و غیره قال 3

علی یوم

على يوم الجمل وددت اني كنت مت قبل هذا بعشرين سنة اخرج بعض طرقه ابن ابي شيبة والحاكم اخرج ابو بكر
عن عمار قال لا تضربوا حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الضلالة وأخرج ابو بكر
عن سليمان بن مهران قال حدثني من سمع عليا يوم صفين وهو عاض على شفته لو علمت ان الامر
يكون هكذا ما خرجت اذهب يا ابا موسى فاحكم ولو بحز عنقي وأخرج ابو بكر عن الشعبي عن الحارث قال لما
رجع علي من صفين علم انه لا يملك ابدا فتكلم باشياء كان لا يتكلم بها وحدث باحاديث كان لا يتحدث
بها فقال فيما يقول ايها الناس لا تكرهوا امارة معاوية فوالله لو قد فقدتموه لقد رأيتم الرؤوس
تندر عن كواهلها كالحنظل تمت تمت تمت

الحمد لله اولا وآخرا والصلاة والسلام على رسوله ظاهرا وباطنا قد وقع الفراغ من تحرير هذا الكتاب المنيف المسمى بازالة
الخفاء في خلافة الخلفاء للشيخ المحدث المشتهر بشاه ولي الله بن العبد الفقير الحقير المفتقر الى رحمة الله فتح الله الذي عرف
حافظ كليم الله الى طالب المحقق المدقق راس المحققين قدوة الافاضل اسمه الشريف مولوي عبد الرحيم اللهم اجعله هاديا
للمضلين واغفر له وللمؤمنين والمؤمنات بحرمة حبيبه رحمة للعالمين برحمتك يا ارحم الراحمين

قال عمدة المحدثين وزبدة العلماء الراسخين وقدوة العرفاء الكاملين سيدنا وشيخنا الشيخ ولي الله بن عبد
الرحيم الدهلوي العمري [illegible] في كتاب الانتباه في سلاسل اولياء الله قدس الله تعالى سره واما [illegible]
دلائل الخيرات فاخبرني به شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن السيد عبد الرحمن الادريسي الشهير [illegible]
السيد احمد عن جده السيد محمد عن ابيه [illegible] السيد احمد عن مؤلفه السيد الشريف محمد بن سليمان الجزولي رحمه الله
واما قصيدة البردة فاخبرنا بها شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن الشيخ محمد بن العلاء البابلي عن الشيخ
سالم السنهوري عن الشيخ نجم الدين الغيطي عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا عن [illegible]
الشيخ صلاح الدين محمد بن محمد بن الحسن الشاذلي عن الشيخ علي بن جابر الهاشمي عن [illegible] بها شيخ شرف
الدين محمد بن سعيد بن حماد البوصيري رحمة الله عليهم